

شرح و حواشی الکافی (۱۲)

# تحفہ الأولیاء

(ترجمہ اصول کافی)

محمد علی بن محمد حسن اردکانی  
(زاده سال ۱۲۳۷ ق)

جلد دوم

تحقیق  
محمّد مرادی

مجموعہ آثار سکرۃ الدین بزرگداشت تقدّس اسلام کلینی (۱۶)

شرح و حواشی الکافی (۱۲)

# تحف الأولیاء

( ترجمہ اصول کافی )

محمد علی بن محمد حسن اردکانی  
مترجم و تصحیف کنندہ  
( زنده در سال ۱۲۳۷ ق )

جلد دوم

تحقیق  
محمد مرادی

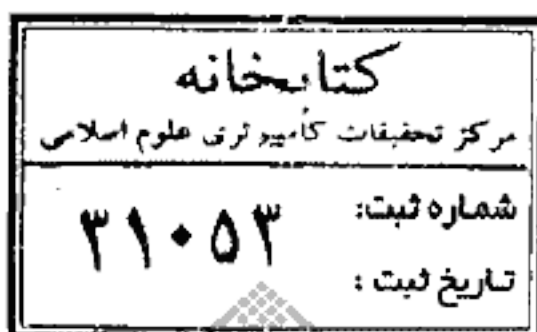
مجموعہ آثار سکرۃ من اللہ بزرگداشت ثقہ اسلام کلینی (۱۶)

## تحفة الأولیا، / ج ۲

محمد علی بن محمد حسن لردگانی

تحقیق: محمد مرادی

صفحه آرا: سید علی موسوی کیا



ناشر: سازمان چاپ و نشر دارالحدیث

چاپ: اول / ۱۳۸۸

چاپخانه: دارالحدیث

شمارگان: ۶۰۰

قیمت: ۹۰۰۰ تومان

دفتر مرکزی: قم، میدان شهدا، خیابان معلم، نیش کوی ۱۲ پلاک ۱۲۵ تلفن: ۰۲۵۱ ۷۷۴۰۵۲۳ / فاکس: ۰۲۵۱ ۷۷۴۰۵۷۱ / ص.پ ۳۷۱۸۵ / ۴۴۶۸

نمایشگاه و فروشگاه دائمی علوم حدیث (قم، خیابان معلم): ۰۲۵۱ ۷۷۴۰۵۴۵ - فروشگاه شماره «۲» (شهر ری، حرم حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام صحن کاشانی) تلفن: ۵۵۹۵۲۸۶۲

فروشگاه شماره «۳» (مشهد مقدس، چهارراه شهدا، ضلع شمالی باغ نادری، مجتمع فرهنگی تجاری گنجینه کتاب، طبقه هم کف) تلفن: ۰۵۱۱ ۲۲۴۰۰۶۲-۳

فروشگاه شماره «۴» (مشهد مقدس، میدان تختی، خیابان شهید اسدالله زاده، نرسیده به چهار راه پل خاکی، دست چپ، ساختمان کوثر) تلفن: ۸۴۲۶۳۳۲

<http://www.hadith.net>

[hadith@hadith.net](mailto:hadith@hadith.net)

ISBN(set): 978 - 964 - 493 - 395 - 0

ISBN : 978 - 964 - 493 - 396 - 7

\* کلیه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است \*



9 789644 933950

نِسْبَةُ قَامِ



مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی



پژوهشکده علوم و معارف حدیث: ۱۸۴



مرکز تحقیقات کلامی و علوم اسلامی

اردکانی، محمدعلی، ۱۳۳۷ -

[اصول کافی، فارسی - عربی]

تحفة الاولیاء (ترجمه / اصول کافی) / محمد علی بن محمد حسن اردکانی «تحقیق: محمد مرادی و عبدالهادی مسعودی، قم: دار الحدیث، ۱۳۸۷.

ج ۴ - (پژوهشکده علوم و معارف حدیث: ۱۸۴). (مجموعه آثار کنگره بین المللی بزرگداشت ثقه الاسلام کلینی: ۱۶).

ISBN : 978 - 964 - 493 - 396 - 7

ISBN(set): 978 - 964 - 493 - 395 - 0

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتاب نامه.

۱. احادیث شیعه - قرن ۴ ق. ۲. کلینی، محمد بن یعقوب، - ۳۲۹ ق. - اصول کافی - نقد و تفسیر. الف. مرادی،

محمد، ۱۳۳۷ - ، محقق. ب. مسعودی، عبدالهادی، ۱۳۴۱ - ، محقق. ج. مؤسسه علمی فرهنگی دار الحدیث.

د. کلینی، محمد بن یعقوب، - ۳۲۹ ق. - اصول کافی، ه. عنوان. و. عنوان: ترجمه اصول کافی.

۲۹۷/۲۱۲

۱۳۸۷ ۲۲۰۴ ک ۸۸/ک ۱۲۹ BP

فهرست نویسی پیش از انتشار، توسط کتابخانه تخصصی حدیث / قم.

# تتمه کتاب حجت



مرکز تحقیقات و توسعه علوم اسلامی

## ٦٤- بَابُ مَا نَصَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَرَسُولُهُ عَلَى الْأَئِمَّةِ ١١٠٠ وَاحِدًا فَوْاحِدًا

٧٥٩ / ١ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ يُونُسَ؛ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ أَبِي سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ١١٠٠ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» فَقَالَ: «نَزَلَتْ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ١١٠٠».

فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ: فَمَا لَهُ لَمْ يُسَمَّ عَلِيًّا وَ أَهْلَ بَيْتِهِ ١١٠٠ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؟

قَالَ: فَقَالَ: «قُولُوا لَهُمْ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ١١٠٠ نَزَلَتْ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ، وَ لَمْ يُسَمَّ اللَّهُ لَهُمْ ثَلَاثًا وَ لَا أَرْبَعًا حَتَّى كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ١١٠٠ هُوَ الَّذِي فَسَّرَ ذَلِكَ لَهُمْ؛ وَ نَزَلَتْ عَلَيْهِ الزَّكَاةُ، وَ لَمْ يُسَمَّ لَهُمْ مِنْ كُلِّ أَرْبَعِينَ دِرْهَمًا دِرْهَمٌ حَتَّى كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ١١٠٠ هُوَ الَّذِي فَسَّرَ ذَلِكَ لَهُمْ؛ وَ نَزَلَ الْحَجُّ، فَلَمْ يَقُلْ لَهُمْ: طُوفُوا أُسْبُوعًا حَتَّى كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ١١٠٠ هُوَ الَّذِي فَسَّرَ ذَلِكَ لَهُمْ؛ وَ نَزَلَتْ «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» وَ نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ١١٠٠، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ١١٠٠ فِي عَلِيٍّ ١١٠٠: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ

## ۶۴. باب در بیان نصّ و تصریح خدا و رسول

او بر انفعه علیه السلام یک به یک به ترتیب

۷۵۹ / ۱. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس و علی بن محمد، از سهل بن زیاد - که مکنی است به ابو سعید - از محمد بن عیسی، از یونس، از ابن مسکان، از ابوبصیر روایت کرده‌اند که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از فرموده خدای عزّوجلّ: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»<sup>۱</sup>، حضرت فرمود که: «این آیه، در شأن حضرت علی بن ابی طالب و امام حسن و امام حسین علیهم السلام نازل شد».

به آن حضرت عرض کردم که: سنّیان می‌گویند که: خدا را چه مانع شده که علی و اهل بیت او را در کتاب خود نام نبرده؟ ابوبصیر می‌گوید که: حضرت فرمود: «به ایشان بگویید که: رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز بر او نازل شد، و خدا از برای ایشان نام سه رکعت و چهار رکعت را نبرد، که تا آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را از برای ایشان بیان فرمود. و زکات بر او نازل شد، و از برای ایشان نام نبرد که از هر چهل درم شرعی یک درم باید داد<sup>۲</sup> تا آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را از برای ایشان بیان فرمود. و حج فرود آمد، و به ایشان فرمود که هفت شوط طواف کنید تا آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را از برای ایشان بیان فرمود، و این آیه فرود آمد که: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»<sup>۳</sup>، و در شأن علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام نازل شد.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله در شأن علی علیه السلام فرمود که: هر که من آقا و صاحب اختیار اویم، علی آقا و صاحب اختیار اوست. و آن حضرت علیه السلام نیز فرمود که: وصیت می‌کنم شما را به کتاب

۱. نساء، ۵۹.

۲. و درم شرعی، نیم مثقال صیرفی و شش عشر یک نخود نقره مسکوک است. (مترجم)

فَعَلَيّْ مَوْلَاهُ؛ وَقَالَ ﷺ: أَوْصِيَكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَأَهْلِ بَيْتِي؛ فَإِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ -عَزَّ وَ  
جَلَّ- أَنْ لَا يُفَرِّقَ بَيْنَهُمَا حَتَّى يُورِدَهُمَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، فَأَعْطَانِي ذَلِكَ؛ وَقَالَ: لَا  
تَعْلَمُوهُمْ؛ فَهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ، وَقَالَ: إِنَّهُمْ لَنْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ بَابِ هُدًى، وَلَنْ يُدْخِلُوكُمْ  
فِي بَابِ ضَلَالَةٍ، فَلَوْ سَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَلَمْ يُبَيِّنْ مَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ لَادَّعَاهَا آلُ فُلَانٍ  
وَأُلُ فُلَانٍ، وَلَكِنَّ اللَّهَ -عَزَّ وَ جَلَّ- أَنْزَلَهُ فِي كِتَابِهِ، تَصْدِيقًا لِنَبِيِّهِ ﷺ: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ  
لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ فَكَانَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ  
فَاطِمَةُ ؑ، فَأَدْخَلَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ تَحْتَ الْكِسَاءِ فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ،  
إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ أَهْلًا وَ ثَقَلًا، وَ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَ ثَقَلِي، فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: أَلَسْتُ مِنْ  
أَهْلِكَ؟ فَقَالَ: إِنَّكَ إِلَى خَيْرٍ، وَلَكِنَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي وَ ثَقَلِي.

مَرْكَزُ تَحْقِيقِ كَلِمَاتِ تَرْجُومَةِ رَسْمِيَّةِ

فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، كَانَ عَلِيٌّ أَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ؛ لِكَثْرَةِ مَا بَلَغَ فِيهِ  
رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَ إِقَامَتِهِ لِلنَّاسِ، وَ أَخْذِهِ بِيَدِهِ.

خدا و اهل بیت من. به درستی که من از خدای عزّوجلّ درخواستم که در میانه قرآن و ایشان جدایی نیندازد، تا ایشان را در نزد حوض کوثر بر من وارد سازد، و خدا این را به من عطا فرمود. و باز فرمود که: ایشان را تعلیم مدهید؛ زیرا که ایشان از شما داناترند. و فرمود: به درستی که ایشان، هرگز شما را از در هدایت بیرون نمی‌برند و هرگز شما را در ضلالت در نمی‌آورند. پس اگر رسول خدا ﷺ ساکت می‌شد و بیان نمی‌فرمود که: اهل بیت او کیست، هر آینه آل فلان و آل فلان (یعنی: آل تیم و آل عدی که) ولایت و امامت را ادّعا می‌کردند (و می‌توانستند که این را ادّعا کنند)، ولیکن خدای عزّوجلّ بیان اهل بیت را در کتاب خود فرو فرستاد به جهت تصدیق پیغمبر خویش و فرمود که: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾<sup>۱</sup>، یعنی: جز این نیست که می‌خواهد خدا که ببرد از شما پلیدی گناه را ای اهل بیت و خاندان پیغمبر، و پاک و پاکیزه گرداند شما را از گناهان، پاک گردانیدنی» (به غایت بر سبیل دوام و استمرار. حاصل معنی آن که: ای خاندان محمد ﷺ، اراده جناب اقدس الهی تعلّق گرفته به این که جنس گناه را از شما دور دارد، به وضعی که یک فرد از افراد آن، خواه صغیره باشد و خواه کبیره و خواه از روی سهو و فراموشی باشد و خواه از روی عمد، از شما به وجود نیاید، تا دامن عصمت شما را به گرد گناه آلوده نگردد و در باب شما غیر از این را اراده نخواهد فرمود).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «پس علی و حسن و حسین و فاطمه پیدا شدند، و رسول خدا ﷺ ایشان را در زیر عبای خود داخل گردانید در حجره امّ سلمه، بعد از آن، گفت: بار خدایا، به درستی که هر پیغمبری را اهلی و چیز بزرگی بوده که اهتمام به شأن آن داشته، و این گروه، اهل من و آن چیز بزرگ مانند که به شأن ایشان اهتمام دارم. پس امّ سلمه عرض کرد که: آیا من از جمله اهل تو نیستم؟ پیغمبر در جواب فرمود که: بازگشت تو به خیر و خوبی خواهد بود، ولیکن این گروه اهل مانند، و آنچه من به آن اهتمام دارم.

و چون قبض روح رسول خدا ﷺ شد، علی علیه السلام سزاوارترین مردمان بود به مردمان در تصرف نمودن در امور ایشان، به جهت بسیاری آنچه رسول خدا ﷺ در شأن او به مردم رسانید از مدایح، و به پا داشتن او برای مردم و گرفتن آن حضرت دست او را (یعنی: در

فَلَمَّا مَضَى عَلِيٌُّّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، لَمْ يَكُنْ يَسْتَطِيعُ عَلِيٌُّّ - وَلَمْ يَكُنْ لِيَفْعَلْ - أَنْ يَدْخُلَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ لَا الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ وَ لَا وَاحِدًا مِنْ وَلَدِهِ، إِذَا لَقِيَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ: إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - أَنْزَلَ فِيْنَا كَمَا أَنْزَلَ فِيكَ، فَأَمَرَ بِطَاعَتِنَا كَمَا أَمَرَ بِطَاعَتِكَ، وَ بَلَغَ فِيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كَمَا بَلَغَ فِيكَ، وَ أَذْهَبَ عَنَّا الرَّجْسَ كَمَا أَذْهَبَهُ عَنْكَ.

فَلَمَّا مَضَى عَلِيٌُّّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، كَانَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْلَى بِهَا؛ لِكِبَرِهِ.

فَلَمَّا تُوَفِّيَ، لَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يَدْخُلَ وَلَدُهُ، وَ لَمْ يَكُنْ لِيَفْعَلْ ذَلِكَ، وَ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - يَقُولُ: ﴿وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾ فَيَجْعَلُهَا فِي وَلَدِهِ، إِذَا لَقِيَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَرَ اللَّهُ بِطَاعَتِي كَمَا أَمَرَ بِطَاعَتِكَ وَ طَاعَةِ أَبِيكَ، وَ بَلَغَ فِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كَمَا بَلَغَ فِيكَ وَ فِي أَبِيكَ، وَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنِّي الرَّجْسَ كَمَا أَذْهَبَ عَنْكَ وَ عَن أَبِيكَ.

فَلَمَّا صَارَتْ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ يَسْتَطِيعُ أَنْ يَدَّعِيَ عَلَيْهِ كَمَا كَانَ هُوَ يَدَّعِي عَلَى أَخِيهِ وَ عَلَى أَبِيهِ لَوْ أَرَادَا أَنْ يَضْرِبَا الْأَمْرَ عَنْهُ، وَ لَمْ يَكُونَا لِيَفْعَلَا؛ ثُمَّ صَارَتْ حِينَ أَفْضَتْ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَجَرَى تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ: ﴿وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾ ثُمَّ صَارَتْ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

غدير غم) و چون علی علیه السلام مُشرف بر موت شد و هنگام رحلتش رسید، قادر نبود بر این که محمد بن علی یا عباس بن علی یا یکی از فرزندان خود را که غیر ایشان بودند در این امر داخل گردانند، و علی علیه السلام چنان نبود که این نعل از او سرزند و اگر بر فرض محال، چنین امری از او سر می زد، هر آینه حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام در آن هنگام می گفتند که: خدای تبارک و تعالی در شأن ما آیه ای فرو فرستاده، چنانچه در شأن تو فرو فرستاده و به فرمان برداری ما امر فرموده، چنانچه به فرمان برداری تو امر فرموده، و رسول خدا صلی الله علیه و آله در باب ما تبلیغ رسالت فرموده، چنان که در باب تو تبلیغ رسالت فرموده، و خدا از ما گناه را برده، چنانچه آن را از تو برده است.

و چون علی علیه السلام از دنیا رحلت نمود، حضرت امام حسن علیه السلام به امامت سزاوارتر بود، به جهت آن که از حضرت امام حسین علیه السلام بزرگ تر بود، و چون ایام حیاتش به سر آمد، نمی توانست که فرزندان خویش را در این امر داخل گردانند، و آن حضرت چنان نبود که این را به فعل آورد، و خدای عز و جل می فرماید که: ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup>. پس آن را در فرزندان خود قرار دهد، و در هنگامی که چنین می کرد، حضرت امام حسین علیه السلام می گفت که: خدا به طاعت من امر فرموده، چنانچه امر فرموده به طاعت تو و طاعت پدر تو، و رسول خدا صلی الله علیه و آله در باب من تبلیغ رسالت فرموده، چنانچه در باب تو در باب پدر تو تبلیغ رسالت فرموده، و خدا رجس را از من برده، چنانچه از تو و از پدر تو برده است. (حاصل آن که اولاد امام حسن و تابعان ایشان نمی توانند که در باب اولویت خویش به امامت به آیه ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ﴾ متمسک شوند؛ زیرا که در اثبات امامت از برای خویش به این آیه، نفی آن است، به جهت آن که امام حسین چون امام حسن، امامت را از امیر المؤمنین علیه السلام میراث برد و تأخر آن حضرت به جهت آن است که کوچک تر بود و اجتماع ممکن نبود).

و چون امامت به امام حسین علیه السلام منتقل شد، یکی از اهل بیت آن حضرت نمی توانست که بر او ادعا کند، چنانچه او بر برادر و پدرش ادعا می نمود، و اگر می خواستند که این امر را از او بگردانند، و حال آن که چنان نبودند که چنین کنند، پس در هنگامی که امامت به امام حسین علیه السلام رسید، چنان شد که تأویل این آیه ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾ در آن

الحُسَيْنِ عليه السلام، ثُمَّ صَارَتْ مِنْ بَعْدِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام». وَقَالَ:  
«الرَّجْسُ هُوَ الشُّكُّ، وَاللَّهُ لَا نَشْكُ فِي رَبِّنَا أَبَدًا».

● مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ وَ  
الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْحَلَبِيِّ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ  
الْحُرِّ وَ عِمْرَانَ بْنِ عَلِيٍّ الْحَلَبِيِّ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مِثْلَ ذَلِكَ.

٧٦٠ / ٢. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ  
عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحِيمِ بْنِ رَوْحِ الْقَصِيرِ، عَنْ أَبِي  
جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «الَّذِينَ أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَ  
أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» فِيمَنْ نَزَلَتْ؟

فَقَالَ: «نَزَلَتْ فِي الْأَمْرَةِ، إِنَّ هَذِهِ الْآيَةَ جَرَتْ فِي وَلَدِ الْحُسَيْنِ مِنْ بَعْدِهِ، فَخُنْ  
أُولَى بِالْأَمْرِ وَ بِرَسُولِ اللَّهِ عليه السلام مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ».

قُلْتُ: فَوُلْدُ جَعْفَرٍ لَهُمْ فِيهَا نَصِيبٌ؟ قَالَ: «لَا». قُلْتُ: فَلَوْلِدِ الْعَبَّاسِ فِيهَا نَصِيبٌ؟  
فَقَالَ: «لَا». فَعَدَدْتُ عَلَيْهِ بُطُونَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، كُلَّ ذَلِكَ يَقُولُ: «لَا».

قَالَ: وَ نَسِيتُ وَلَدَ الْحَسَنِ عليه السلام، فَدَخَلْتُ بَعْدَ ذَلِكَ عَلَيْهِ، فَقُلْتُ لَهُ: هَلْ لَوْلِدِ  
الْحَسَنِ فِيهَا نَصِيبٌ؟ فَقَالَ: «لَا وَ اللَّهُ يَا عَبْدَ الرَّحِيمِ، مَا لِمُحَمَّدٍ فِيهَا نَصِيبٌ  
غَيْرَنَا».

جاری گردید، و بعد از آن حضرت، به حضرت علی بن الحسین منتقل گردید، و بعد از علی بن الحسین به حضرت محمد بن علی علیه السلام رسید.

پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «مراد از رجس که در آیه مذکور است، شک است. و به خدا سوگند، که ما هرگز در پروردگار خویش شک نمی‌کنیم».

● محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد و حسین بن سعید، از نصر بن سُوید، از یحیی بن عمران حلبی از ایوب بن حرّ و عمران بن علی حلبی، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام مثل این را روایت کرده‌اند.

۷۶۰ / ۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از پدرش، از عبدالله بن مغیره، از ابن مسکان، از عبدالرحیم بن روح قصیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جلّ: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ»<sup>۱</sup>، یعنی: «این پیغمبر علیه السلام (که محمد است)، سزاوارتر است به همه مؤمنان از نفس‌های ایشان در کار دین و دنیا، و زنان او، مادران ایشانند (در تحریم و احترام نه در باقی احکام) و صاحبان خویشی‌ها بعضی از ایشان، سزاوارترند به بعضی دیگر از غیر ایشان، در میراث بردن در کتاب خدا».

راوی گفت که: از آن حضرت سؤال کردم که این آیه، در شأن کی نازل شد؟ فرمود که: «نازل شد در باب امارت و ولایت. به درستی که این آیه (یعنی: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ» تا آخر) جاری شده است در فرزندان امام حسین علیه السلام بعد از آن حضرت. پس ما سزاوارتریم به امر امامت و به رسول خدا صلی الله علیه و آله از همه مؤمنان و مهاجران و انصار».

عرض کردم که: از برای فرزندان جعفر در آن بهره‌ای هست؟ فرمود: «نه». عرض کردم که: فرزندان عباس را در آن، نصیبی هست؟ فرمود: «نه». پس من همه قبایل پسران عبدالمطلب را بر آن حضرت شمردم و هر یک از آنها را که مذکور می‌ساختم، می‌فرمود: نه.

راوی می‌گوید که: فرزندان امام حسن علیه السلام را فراموش کردم. بعد از آن، بر آن حضرت داخل شدم و عرض کردم که: آیا فرزندان امام حسن را در امامت بهره‌ای هست؟ فرمود: «نه»، ای عبد الرحیم، به خدا سوگند که از برای کسی که منسوب به سوی محمد صلی الله علیه و آله باشد، در آن

٧٦١ / ٣. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ  
 الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَاشِمِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عِيسَى، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي  
 قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا» قَالَ: «إِنَّمَا يَعْنِي أَوْلَى بِكُمْ،  
 أَيَّ أَحَقِّ بِكُمْ وَبِأُمُورِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَأَمْوَالِكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَالَّذِينَ آمَنُوا: يَعْنِي عَلِيًّا  
 وَأَوْلَادَهُ الْأَئِمَّةَ عليهم السلام إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

ثُمَّ وَصَفَهُمُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - فَقَالَ: «الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ  
 رَاكِعُونَ» وَكَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي صَلَاةِ الظُّهْرِ وَقَدْ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ وَهُوَ رَاكِعٌ، وَ  
 عَلَيْهِ حُلَّةٌ قِيَمَتُهَا أَلْفُ دِينَارٍ، وَكَانَ النَّبِيُّ عليه السلام كَسَاهُ إِثْيَاهَا، وَكَانَ النَّجَاشِيُّ أَهْدَاهَا لَهُ،  
 فَجَاءَ سَائِلٌ، فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ وَأَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، تَصَدَّقْ  
 عَلَى مُسْكِينٍ، فَطَرَحَ الْحُلَّةَ إِلَيْهِ، وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَيْهِ: أَنْ اخْمِلَهَا، فَأَنْزَلَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ -  
 فِيهِ هَذِهِ الْآيَةَ، وَصَيَّرَ نِعْمَةً أَوْلَادِهِ بِنِعْمَتِهِ، فَكُلُّ مَنْ بَلَغَ مِنْ أَوْلَادِهِ مَبْلَغَ الْإِمَامَةِ  
 يَكُونُ بِهَذِهِ الصِّفَةِ مِثْلَهُ، فَيَتَصَدَّقُونَ وَهُمْ رَاكِعُونَ، وَالسَّائِلُ الَّذِي سَأَلَ أَمِيرَ  
 الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَالَّذِينَ يَسْأَلُونَ الْأَئِمَّةَ مِنْ أَوْلَادِهِ يَكُونُونَ مِنَ  
 الْمَلَائِكَةِ».

٧٦٢ / ٤. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَدِينَةَ، عَنْ

بهره‌ای نیست غیر از ماه.

۷۶۱ / ۳. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از احمد بن محمد، از حسن بن محمد هاشمی، از پدرش، از احمد بن عیسی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزّوجلّ: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا»<sup>۱</sup>، که آن حضرت فرمود: «جز این نیست که مقصود از ولیکم، اولی بکم است، یعنی: احقّ و سزاوارتر به شما و به امور شما از نفس‌های شما و مال‌های شما، خداست و رسول او و آنان که ایمان آورند، یعنی: علی و اولاد او که ائمه‌اند علیهم السلام تا روز قیامت.

بعد از آن، خدای عزّوجلّ ایشان را وصف نموده و فرموده که: «الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ»<sup>۲</sup>. و امیر المؤمنین علیه السلام در نماز ظهر بود و دو رکعت را گذارده بود، و آن حضرت در رکوع بود، و بر او حله بود که قیمت آن هزار دینار شرعی بود (که به حساب این زمان، از قرار طلا مثقالی یک تومان و یک هزار و دویست دینار فلوس، هفتصد و چهل تومان می‌شود؛ زیرا که دینار شرعی، یک مثقال شرعی طلای مسکوک است و آن، سه چهارم یک مثقال صیرفی باشد). و پیغمبر صلی الله علیه و آله آن حله را به علی علیه السلام پوشانیده بود، و نجاشی آن را به رسم هدیه از برای آن حضرت فرستاده بود. پس سائلی آمد و عرض کرد که: سلام بر تو باد ای ولی خدا، و سزاوارتر به مؤمنان از نفس‌های ایشان، برگدا تصدّق فرما. حضرت آن حله را به جانب سائل افکند، و به دست خویش اشاره به سوی او فرمود که: این را بردار.

بعد از آن، خدای عزّوجلّ این آیه را در شأن او فرو فرستاد و نعمت اولاد او را به نعمت او جفت و قرین گردانید.

پس هر که از اولاد آن حضرت، به مبلغ امامت رسیدند، به این نعمت و این صفت متّصف می‌باشند، پس تصدّق می‌کنند و حال آن‌که ایشان رکوع کنندگانند. و آن سائلی که از امیر المؤمنین علیه السلام سؤال نمود، از فرشتگان بود، و کسانی که از امامان از فرزندان آن حضرت سؤال می‌کنند، از فرشتگان می‌باشند.

۷۶۲ / ۴. علی بن ابراهیم روایت کرده است از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از زرارہ و فضیل بن یسار و بُکیر بن اعین و محمد بن مسلم و بُرید بن معاویه و ابوالجارود

زُرَّارَةَ وَالْفُضَيْلَ بْنَ يَسَارٍ وَبُكَيْرَ بْنَ أَغْنَيْنَ وَ مُحَمَّدَ بْنَ مُسْلِمٍ وَ بُرَيْدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ وَ أَبِي  
 الْجَارُودَ جَمِيعاً، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «أَمَرَ اللَّهُ -عَزَّ وَ جَلَّ- رَسُولَهُ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ،  
 وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ  
 وَ هُمْ رَاكِعُونَ» وَ فَرَضَ وَلَايَةَ أُولِي الْأَمْرِ، فَلَمْ يَذَرُوا مَا هِيَ؟ فَأَمَرَ اللَّهُ مُحَمَّدًا عليه السلام أَنْ  
 يُفَسِّرَ لَهُمُ الْوَلَايَةَ كَمَا فَسَّرَ لَهُمُ الصَّلَاةَ وَ الزَّكَاةَ وَ الصَّوْمَ وَ الْحَجَّ، فَلَمَّا أَتَاهُ ذَلِكَ مِنْ  
 اللَّهِ، ضَاقَ بِذَلِكَ صَدْرُ رَسُولِ اللَّهِ عليه السلام، وَ تَخَوَّفَ أَنْ يَزْتَدُوا عَنْ دِينِهِمْ وَ أَنْ يُكَذِّبُوهُ،  
 فَضَاقَ صَدْرُهُ، وَ رَاجَعَ رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ، فَأَوْحَى اللَّهُ -عَزَّ وَ جَلَّ- إِلَيْهِ:  
 «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ  
 النَّاسِ» فَصَدَعَ بِأَمْرِ اللَّهِ -تَعَالَى ذِكْرُهُ- فَقَامَ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ عليه السلام يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ، فَنَادَى:  
 الصَّلَاةَ جَامِعَةً، وَ أَمَرَ النَّاسَ أَنْ يُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ».

قَالَ عُمَرُ بْنُ أَدِثْنَةَ: قَالُوا جَمِيعاً غَيْرَ أَبِي الْجَارُودِ: وَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «وَ كَانَتْ  
 الْفَرِيضَةُ تَنْزِلُ بَعْدَ الْفَرِيضَةِ الْأُخْرَى، وَ كَانَتْ الْوَلَايَةُ آخِرَ الْفَرَائِضِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ  
 جَلَّ: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي».

و همه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: «خدای عزّوجلّ رسول خود را امر فرمود به ولایت علی علیه السلام (و این که آن حضرت را بر مردم والی و امیر گرداند)، و این آیه را بر او فرو فرستاد که: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ ذَاكِعُونَ»، و ولایت صاحبان امر را واجب گردانید. پس مردم ندانستند که ولایت چیست.

خدای تعالی محمد صلی الله علیه و آله را امر فرمود که: ولایت را از برای ایشان بیان فرماید، چنانچه نماز و زکات و روزه و حج را از برای ایشان بیان فرمود. چون این تکلیف از جانب خدای عزّوجلّ بر او وارد شد، به سبب آن سینه رسول خدا صلی الله علیه و آله تنگ شد، و ترسید که مردم از دین خویش بر گردند، و او را به دروغ نسبت دهند، و به آن جهت سینه‌اش تنگ شد، و با پروردگار خود عزّوجلّ بازگشت نمود، و استدعا کرد که این تکلیف را از آن حضرت بردارد.

پس خدای عزّوجلّ به سوی او وحی فرمود که: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»<sup>۱</sup>، یعنی: «ای فرستاده به حق، برسان به همه مردمان آنچه را که فرو فرستاده شد به سوی تو از جانب پروردگارت، و اگر نرسانی، پس نرسانیده‌ای پیغام یا پیغام‌های او را (چه کتمان، بعضی موجب تضییع بعضی دیگر می‌شود؛ زیرا که اجزای رسالت، به هم پیوسته است، چون نماز، یا معنی آن است که گویا هیچ چیز را نرسانیده‌ای؛ به جهت آن که کتمان بعضی و کل، یکسان است در قباحت و استیجاب عقوبت). و خدا نگاه می‌دارد تو را از شرّ مردمان. به درستی که خدا راه نمی‌نماید گروه کافران را». پس آن حضرت امر خدای عزّوجلّ را آشکار نمود و در باب آن، علانیه تکلم فرمود و بر ولایت علی علیه السلام در روز غدیر خم قیام فرمود، و ندا فرمود که: به نماز جماعت حاضر شوید، و مردم را امر فرمود که: آن که حاضر است به غایب برساند».

و عمر بن اذینه گفت که: همه راویان که مذکور شدند غیر از ابوالجارود، گفتند که: امام محمد باقر علیه السلام این را نیز فرمود که: «فریضة خدا چنان بود که به ترتیب می‌آید که هر فریضه‌ای بعد از فریضه دیگر فرود می‌آمد، و ولایت، آخر فریضه‌های خدا بود. پس خدای عزّوجلّ این آیه را فرو فرستاد که: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي»<sup>۲</sup>.

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: لَا أَنْزِلُ عَلَيْكُمْ بَعْدَ هَذِهِ فَرِيضَةً، قَدْ أَكْمَلْتُ لَكُمْ الْفَرَائِضَ».

٥ / ٧٦٣. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ صَالِحِ بْنِ السُّنْدِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَهُ جَالِسًا، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: حَدِّثْنِي عَنْ وَلَايَةِ عَلِيٍّ أَمِنْ اللَّهِ أَوْ مِنْ رَسُولِهِ؟ فَغَضِبَ، ثُمَّ قَالَ: «وَيْحَكَ، كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَخَوْفَ لِلَّهِ مِنْ أَنْ يَقُولَ مَا لَمْ يَأْمُرْ بِهِ اللَّهُ، بَلِ افْتَرَضَهُ كَمَا افْتَرَضَ اللَّهُ الصَّلَاةَ وَالزَّكَاةَ وَالصَّوْمَ وَالْحَجَّ».

٦ / ٧٦٤. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ جَمِيعًا، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «فَرَضَ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - عَلَى الْعِبَادِ خَمْسًا، أَخَذُوا أَرْبَعًا، وَ تَرَكُوا وَاحِدَةً». قُلْتُ: أَتُسَمِّيهِنَّ لِي جُعِلْتُ فِدَاكَ؟

فَقَالَ: «الصَّلَاةُ، وَ كَانَ النَّاسُ لَا يَذُرُونَ كَيْفَ يُصَلُّونَ، فَنَزَلَ جِبْرِيلُ عليه السلام، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، أَخْبِرْهُمْ بِمَوَاقِيتِ صَلَاتِهِمْ».

ثُمَّ نَزَلَتِ الزَّكَاةُ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، أَخْبِرْهُمْ مِنْ زَكَاتِهِمْ مَا أَخْبَرْتَهُمْ مِنْ صَلَاتِهِمْ. ثُمَّ نَزَلَ الصَّوْمُ، فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا كَانَ يَوْمُ عَاشُورَاءَ، بَعَثَ إِلَى مَا حَوْلَهُ مِنَ الْقُرَى، فَصَامُوا ذَلِكَ الْيَوْمَ، فَنَزَلَ شَهْرُ رَمَضَانَ بَيْنَ شَعْبَانَ وَ شَوَّالٍ.

ثُمَّ نَزَلَ الْحَجُّ، فَنَزَلَ جِبْرِيلُ عليه السلام، فَقَالَ: أَخْبِرْهُمْ مِنْ حَجِّهِمْ مَا أَخْبَرْتَهُمْ مِنْ صَلَاتِهِمْ وَ زَكَاتِهِمْ وَ صَوْمِهِمْ.

ثُمَّ نَزَلَتِ الْوَلَايَةُ، وَ إِنَّمَا أَتَاهُ ذَلِكَ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ بِعَرَفَةَ، أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ:

حضرت باقر علیه السلام در تفسیر آن فرمود که: «خدای عزّ و جلّ می فرماید که: بعد از این فریضه، فریضه‌ای دیگر را بر شما فرو نخواهم فرستاد، و جمیع فریضه‌ها را برای شما کامل گردانیدم».

۵ / ۷۶۳. علی بن ابراهیم، از صالح بن سندی، از جعفر بن بشیر، از هارون بن خارجه، از ابوبصیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: در نزد آن حضرت نشسته بودم، مردی به آن حضرت عرض کرد که: مرا خبر ده از ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام که آیا از جانب خدا بود، یا از جانب رسول او؟ حضرت غضبناک شد و فرمود که: «وای بر تو، رسول خدا، از خدا بیش از آن می ترسید که آنچه را که خدا او را به آن امر نموده بود بگویدی، بلکه خدا آن را واجب گردانید؛ چنانچه نماز و زکات و روزه و حج را واجب گردانید».

۶ / ۷۶۴. محمد بن یحیی روایت کرده است، از احمد بن محمد و محمد بن حسین و هر دو، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از منصور بن یونس، از ابوالجارود، از امام محمد باقر علیه السلام که گفت: شنیدم از آن حضرت علیه السلام که می فرمود: «خدای عزّ و جلّ، پنج چیز را بر بندگان واجب گردانید، و ستیان چهار چیز را گرفتند و یکی را وا گذاشتند».

عرض کردم که: فدای تو گردم، آیا آنها را برای من نام می‌بری؟ فرمود که: «نماز؛ و مردم نمی‌دانستند که چگونه نماز کنند، بعد از آن، جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت: یا محمد صلی الله علیه و آله، ایشان را به وقت‌های نمازی که باید به جا آورند، خبر ده».

بعد از آن وجوب زکات فرود آمد و گفت: یا محمد، ایشان را از امر زکات ایشان خبر ده به وضعی که ایشان را از امر نماز ایشان خبر دادی.

بعد از آن، وجوب روزه فرود آمد، پس چون روز عاشورا می‌شد (که عبارت است از روز دهم محرم)، رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرستاد به سوی اهل ده‌ها که گرداگرد آن حضرت و در حوالی مدینه بودند، پس آن روز را روزه می‌گرفتند. بعد از آن، وجوب روزه ماه مبارک رمضان که در میانه ماه شعبان و شوال است، نازل شد.

بعد از آن، وجوب حجّ بیت الله فرود آمد. پس جبرئیل نازل شد و گفت که: ایشان را خبر ده از کیفیت حجّ ایشان، به طوری که از چگونگی نماز و زکات و روزه ایشان، ایشان را خبر دادی.

بعد از آن، ولایت و وجوب اظهار آن نازل شد. و این امر به رسول آمد در روز جمعه در

«النَّيِّمُ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي» وَكَانَ كَمَالَ الدِّينِ بَوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام، فَقَالَ عِنْدَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: أُمِّتِي حَدِيثُو عَهْدِي بِالْجَاهِلِيَّةِ، وَ مَتِي أَخْبَرْتُهُمْ بِهَذَا فِي ابْنِ عَمِّي، يَقُولُ قَائِلٌ، وَ يَقُولُ قَائِلٌ - فَقُلْتُ فِي نَفْسِي مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْطِقَ بِهِ لِسَانِي - فَأَتَنَّنِي عَزِيمَةً مِنَ اللَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - بَثْلَةً أَوْعَدَنِي إِنْ لَمْ أُبْلَغْ أَنْ يُعَذِّبَنِي، فَتَزَلْتُ: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله بِيَدِي عليه السلام، فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ نَبِيٌّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مَعَّنَ كَانَ قَبْلِي إِلَّا وَقَدْ عَمَّرَهُ اللَّهُ، ثُمَّ دَعَاهُ فَأَجَابَهُ، فَأَوْشَكَ أَنْ أَدْعَى فَأُجِيبَ، وَ أَنَا مَسْئُولٌ وَأَنْتُمْ مَسْئُولُونَ؛ فَمَاذَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟

فَقَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ، وَ نَصَحْتَ، وَ أَدَّيْتَ مَا عَلَيْكَ؛ فَجَزَاكَ اللَّهُ أَفْضَلَ جَزَاءِ الْمُرْسَلِينَ.

فَقَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ - ثَلَاثَ مَرَّاتٍ - ثُمَّ قَالَ: يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ، هَذَا وَلِيُّكُمْ مِنْ بَعْدِي؛ فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ مِنْكُمْ الْغَائِبَ».

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «كَانَ وَاللَّهُ أَمِينُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ غَيْبِهِ وَ دِينِهِ الَّذِي ارْتَضَاهُ لِنَفْسِهِ».

ثُمَّ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله حَضَرَهُ الَّذِي حَضَرَ، فَدَعَا عَلِيًّا عليه السلام، فَقَالَ: يَا عَلِيُّ، إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُتِمِّنَكَ عَلَى مَا اتَّمَمْتَنِي اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ غَيْبِهِ وَ عِلْمِهِ، وَ مِنْ خَلْقِهِ، وَ مِنْ دِينِهِ الَّذِي ارْتَضَاهُ لِنَفْسِهِ، فَلَمْ يُشْرِكْ وَاللَّهُ فِيهَا - يَا زِيَادُ - أَحَدًا مِنَ الْخَلْقِ.

عرفه و مراد از آن، امری است که خدای عز و جل در باب آن فرو فرستاد که: ﴿النُّومُ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾<sup>۱</sup> و کمال دین به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام بود. و رسول خدا صلی الله علیه و آله در نزد نزول ولایت، فرمود که: اَمْتُ من تازه عهدند به جاهلیت و در این تازگی، از کفر بیرون آمده، در اسلام در آمده‌اند. و در آن زمان که ایشان را به این امر خبر دهم، در باب پسر عموی خویش هر کسی سخنی خواهد گفت و پیغمبر فرمود که: من این را در دل خویش گفتم و به خاطر خطور نمود، بی آن که زبانم به آن گویا شود. پس مرا عزیمت قطعیه‌ای از جانب خدای عز و جل آمد که دلالت می‌کرد که این اظهار، بر سبیل رخصت نیست، بلکه بر سبیل عزم و حتم است، و خدا مرا ترسانید که اگر در این باب، تبلیغ رسالت نکنم، مرا عذاب کند.

پس این آیه فرود آمد که: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَفْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾<sup>۲</sup>. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی را گرفت، و فرمود: ای گروه مردمان، به درستی که هیچ پیغمبری نبوده از آن پیغمبرانی که پیش از من بوده‌اند، مگر آن که خدا او را در دنیا عمری داده، بعد از آن، او را طلب فرموده و آن پیغمبر خدا را اجابت کرده، از دنیا رخت نموده و عن قریب مرا می‌طلبد و من اجابت می‌کنم و از من سؤال خواهد و از شما نیز سؤال می‌شود. پس شما در جواب چه خواهید؟ گفت همه گفتند که: شهادت می‌دهیم که تو تبلیغ رسالت خدا کردی و خیرخواهی نمودی، و آنچه بر تو بود، به جا آوردی. پس خدا تو را جزا دهد؛ بهترین جزای پیغمبران مرسل.

پیغمبر سه مرتبه گفت: بار خدایا، شاهد باش. بعد از آن، فرمود: ای گروه مسلمانان، این ولی و صاحب اختیار شما است بعد از من، پس باید که آن که حاضر است از شما، به غایب برساند.

و امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، که پیغمبر، امین خدا بود بر خلائق و احکام و دین خدا، که آن را برای خویش پسندیده. بعد از آن، رسول خدا صلی الله علیه و آله را هنگام وفات رسید، علی علیه السلام را طلبید و فرمود: یا علی، می‌خواهم که تو را امین دارم بر آنچه خدا مرا بر آن امین داشته از احکام و علم و خلق و دین خویش که آن را برای خود پسندیده‌ای زیاد. پس به خدا

ثُمَّ إِنَّ عَلِيًّا ١٢ حَضَرَهُ الَّذِي حَضَرَهُ، فَدَعَا وَلَدَهُ - وَكَانُوا اثْنِي عَشَرَ ذَكَرًا - فَقَالَ لَهُمْ: يَا بَنِيَّ، إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - قَدْ أَبَى إِلَّا أَنْ يَجْعَلَ فِي سُنَّةٍ مِنْ يَعْقُوبَ، وَإِنْ يَعْقُوبَ دَعَا وَلَدَهُ - وَكَانُوا اثْنِي عَشَرَ ذَكَرًا - فَأَخْبَرَهُمْ بِصَاحِبِهِمْ، أَلَا وَإِنِّي أَخْبَرُكُمْ بِصَاحِبِكُمْ، أَلَا إِنَّ هَذَيْنِ ابْنَا رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْحَسَنَ وَالحُسَيْنَ ١٣، فَاسْمَعُوا لَهُمَا، وَاطِيعُوا، وَوَارِثُوهُمَا؛ فَإِنِّي قَدْ ائْتَمْتُهُمَا عَلَى مَا ائْتَمَنِي عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَمَا ائْتَمَنَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ خَلْقِهِ، وَمِنْ غَيْبِهِ، وَمِنْ دِينِهِ الَّذِي ارْتَضَاهُ لِنَفْسِهِ، فَأَوْجَبَ اللَّهُ لَهُمَا مِنْ عَلَيٍّ ١٤ مَا أَوْجَبَ لِعَلِيِّ ١٥ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَلَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ مِنْهُمَا فَضْلٌ عَلَى صَاحِبِهِ إِلَّا بِكِبَرِهِ، وَإِنَّ الْحُسَيْنَ ١٦ كَانَ إِذَا حَضَرَ الْحَسَنُ ١٧ لَمْ يَنْطِقْ فِي ذَلِكَ الْمَجْلِسِ حَتَّى يَقُومَ.

ثُمَّ إِنَّ الْحَسَنَ ١٨ حَضَرَهُ الَّذِي حَضَرَهُ، فَسَلَّمَ ذَلِكَ إِلَى الْحُسَيْنِ ١٩.

ثُمَّ إِنَّ حُسَيْنًا ٢٠ حَضَرَهُ الَّذِي حَضَرَهُ، فَدَعَا ابْنَتَهُ الْكُبْرَى فَاطِمَةَ بِنْتَ الْحُسَيْنِ، فَدَفَعَ إِلَيْهَا كِتَابًا مَلْفُوفًا، وَوَصِيَّةً ظَاهِرَةً - وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ٢١ مَبْطُونًا لَا يَرُونَ إِلَّا أَنَّهُ لِمَا بِهِ - فَدَفَعَتْ فَاطِمَةُ الْكِتَابَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ٢٢، ثُمَّ صَارَ وَاللَّهِ ذَلِكَ الْكِتَابُ إِلَيْنَا.

● الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ٢٣، مِثْلُهُ.

٧٦٥ / ٧. مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ صَبَّاحِ الْأَزْرَقِ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ ٢٤: إِنَّ رَجُلًا مِنَ الْمُخْتَارِيَّةِ لَقِيَنِي، فَرَعَمَ أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَنْفِيَّةِ إِمَامٌ؟

سوگند، که پیغمبر کسی را از خلافت و امامت شریک آن حضرت نگردانید. بعد از آن، علی علیه السلام را هنگام وفات رسید، پس فرزندان خویش را طلبید و ایشان دوازده پسر بودند، و به پسران خود فرمود که: ای پسران من، به درستی که خدای عز و جلّ ایّا فرموده، مگر آنچه در من سنت و طریقه‌ای از یعقوب قرار دهد و به درستی که یعقوب، فرزندان خویش را طلبید و ایشان دوازده پسر بودند. پس ایشان را به صاحب ایشان خبر داد. و آگاه باشید که من به صاحبان خبر می‌دهم. بدانید که این دو پسر من، حسن و حسین علیهما السلام، پسران رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند. پس بشنوید از ایشان و ایشان را اجابت کنید، و امر ایشان را اطاعت نمایید، و یاری کنید ایشان را؛ زیرا که من ایشان را امین داشتم بر آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا بر آن امین داشته از خلق و احکام و دین خود که آن را برای خویش پسندیده.

پس خدا واجب گردانید از برای حسن علیه السلام از جانب علی علیه السلام، آنچه را که از برای علی علیه السلام واجب گردانید از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله. پس یکی از این دو را فضیلتی و زیادتى بر صاحب خویش نبود، مگر به کبر سن و بزرگ‌تری که امام حسن علیه السلام داشت. و به درستی که امام حسین علیه السلام، چون در نزد امام حسن حاضر می‌شد، در آن مجلس سخن نمی‌گفت تا بر می‌خواست.

بعد از آن، امام حسن علیه السلام را هنگام رحلت رسید، این امر را به امام حسین علیه السلام تسلیم نمود. بعد از آن، امام حسین علیه السلام را هنگام شهادت رسید، دختر بزرگ خود فاطمه دختر امام حسین علیه السلام را طلبید و نامه پیچیده و وصیت‌نامه ظاهری را به او تسلیم فرمود، و حضرت علی بن الحسین علیهما السلام ناخوشی اسهال داشت، و مردم چنان اعتقاد داشتند که آن حضرت از آن آزار، جان نخواهد برد، و بعد از آن، فاطمه نامه را به علی بن الحسین علیهما السلام داد. و به خدا سوگند که آن نامه، به ما منتقل شد.

● حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از محمد بن جمهور، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از منصور بن یونس، از ابوالجارود، از امام محمد باقر علیه السلام مثل این را روایت کرده است. ۷ / ۷۶۵. محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از محمد بن عیسی، از صفوان بن یحیی، از صباح ازرق، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که: مردی از طایفه مختاریه (که ایشان را کیسانیه نیز می‌گویند)، مرا ملاقات کرد، و گمان داشت که محمد بن حنفیه امام است. حضرت باقر علیه السلام غضبناک شد و فرمود که: «آیا به او

فَغَضِبَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام، ثُمَّ قَالَ: «أَفَلَا قُلْتَ لَهُ؟» قَالَ: قُلْتُ: لَا وَاللَّهِ، مَا دَرَيْتُ مَا أَقُولُ.

قَالَ: «أَفَلَا قُلْتَ لَهُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله أَوْصَى إِلَى عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ، فَلَمَّا مَضَى عَلِيٌّ عليه السلام، أَوْصَى إِلَى الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ، وَ لَوْ ذَهَبَ يَزُورِيهَا عَنْهُمَا، لَقَالَا لَهُ: نَحْنُ وَصِيَّانِ مِثْلِكَ وَ لَمْ يَكُنْ لِيَفْعَلْ ذَلِكَ.

وَ أَوْصَى الْحَسَنُ إِلَى الْحُسَيْنِ، وَ لَوْ ذَهَبَ يَزُورِيهَا عَنْهُ، لَقَالَ: أَنَا وَصِيٌّ مِثْلَكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ مِنْ أَبِي، وَ لَمْ يَكُنْ لِيَفْعَلْ ذَلِكَ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ﴾ هِيَ فِينَا وَ فِي أُنْبَاءِنَا».

#### ٦٥- بَابُ الْإِشَارَةِ وَ النَّصِّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام

٧٦٦ / ١. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ زَيْدِ بْنِ الْجَهْمِ الْهَلَالِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «لَمَّا نَزَلَتْ وَلايَةُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام، وَ كَانَ مِنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: سَلِّمُوا عَلَى عَلِيٍّ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ، فَكَانَ مِمَّا أَكَّدَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ يَا زَيْدُ، قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لَهُمَا: قُومَا فَسَلِّمَا عَلَيْهِ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ، فَقَالَا: أَمِنْ اللَّهِ أَوْ مِنْ رَسُولِهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ لَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: مِنْ اللَّهِ وَ مِنْ رَسُولِهِ.

فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ﴾ يَعْنِي بِهِ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لَهُمَا، وَ قَوْلَهُمَا: أَمِنْ اللَّهِ أَوْ مِنْ

هیچ نگفتی؟» ابوبصیر می گوید که: عرض کردم: نه، به خدا سوگند که نمی دانستم چه بگویم. حضرت فرمود که: «آیا به او نگفتی که رسول خدا ﷺ علی و حسن و حسین را وصی خود گردانید و چون علی علیه السلام درگذشت، حسن و حسین را وصی خود نمود، و اگر می رفت که امامت را از ایشان بگرداند به آن حضرت، می گفتند که ما هر دو وصی پیغمبریم مانند تو، و علی علیه السلام چنان نبود که این امر از او سرزند، و امام حسن و امام حسین را وصی خود کرد، و اگر می رفت که وصیت را از او بگرداند، هر آینه به او می گفت که: من وصیم، مانند تو از جانب رسول خدا ﷺ و از جانب پدرم، و امام حسن چنان نبود که این کار را به جا آورد، و خدای عزوجل فرموده است که: ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ﴾<sup>۱</sup>. و این آیه، در شأن ما و در شأن پسران ما است».

#### ۶۵. باب در بیان اشاره و نص بر امیر المؤمنین علیه السلام<sup>۲</sup>

۷۶۶ / ۱. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل، از منصور بن یونس، از زید بن جهم هلالی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می فرمود: «چون ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شد، و از جمله آنچه رسول خدا ﷺ به مردم فرمود، این بود که: بر علی علیه السلام کنید به امیر المؤمنین بودن (یعنی: به این روش بر او سلام کنید که: السَّلامُ عَلَیکَ یا امیر المؤمنین). از جمله آنچه خدا در آن روز بر آن دو (ابوبکر و عمر)، استوار فرمود ای زید، آن است که رسول خدا ﷺ به ایشان فرمود که: ای ابوبکر و عمر، برخیزید و بر علی علیه السلام سلام کنید به امیر المؤمنین بودن. ابوبکر و عمر گفتند که: یا رسول الله، آیا این که می گویی از جانب خداست، یا از جانب رسول او؟

رسول خدا ﷺ فرمود که: از جانب خدا و از جانب رسول اوست. بعد از آن، خدای عزوجل این آیات را فرو فرستاد که: ﴿وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ﴾<sup>۳</sup>. یعنی: و مشکنید سوگندها را (یعنی: پیمانها را که در باب بیعت نمودید)، بعد از استوار گردانیدن آنها به سوگند به خدا، و حال آن که گردانیده اید خدا را

۱. انفال، ۷۵.

۲. در بعضی از نسخ کافی، این عنوان موجود نیست. (مترجم)

۳. نحل، ۹۱.

رَسُولِهِ؟ ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ (أُيْمَةُ هِيَ) أُزْكًى مِنْ أُيْمَتِكُمْ﴾».

قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أُيْمَةٌ؟ قَالَ: «إِي وَاللَّهِ أُيْمَةٌ» قُلْتُ: فَإِنَّا نَقْرَأُ «أُزْبًى» فَقَالَ: «مَا أُزْبًى؟ - وَ أَوْ مَا بِيَدِهِ فَطَرَحَهَا - «إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ» يَعْنِي بِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ «وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ۝ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ



مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

بر پیمان‌های خود گواه و نگهبان. به درستی که خدا می‌داند آنچه را که شما می‌کنید.

و حضرت فرمود که: «مقصود خدا از این، فرموده رسول خداست ﷺ به ابوبکر و عمر و گفته ابوبکر و عمر که آیا از جانب خداست یا از جانب رسول او؟ ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَخَذُونَ آيْمَانَكُمْ دَخْلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ﴾ [ائمه هدی از کئی من ائمتکم]، یعنی: و مباشید مانند زنی که رشته خویش را تاب باز دارد بعد از قوت و استحکام، در حالتی که رشته‌ها تاب باز داده شده باشند. فرا می‌گیرید سوگندهای خویش را دغلی و اسباب مکر و خدیعه در میان خویش، به سبب آن که امامانی چند پاک‌تر و بهتر از امامان شما باشند» (یا به جهت کراهت آن که امامانی چند پاک‌تر از امامان شما باشند. و بنابر اول، مراد از امامان اول، ائمه جورند و ائمه دویم، ائمه هدی. و بنابر ثانی، به عکس است).

راوی می‌گوید که: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم، در قرآن به جای ائمه، ائمه است؟ حضرت فرمود: «بلی، به خدا سوگند ائمه است». عرض کردم که: ما به جای ازکی، اربی می‌خوانیم. حضرت فرمود که: «اربی چیست؟» و به دست خویش اشاره فرمود (یعنی: به سوی سینه خویش به این معنی که مراد از ائمه، ما ایم). بعد از آن، دست خویش را انداخت (یعنی: آن را از سینه برداشت. و می‌تواند که مراد این باشد که آن حضرت، به دست خویش اشاره به طرح قرانت مشهوره فرموده باشد. بلکه این اظهر است. و در تفسیر علی بن ابراهیم است که به دست خویش اشاره فرمود به طرح آن. و آنچه در قرآن موجود است چنین است که آن ﴿تَكُونُ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ﴾. و ترجمه آن این است که: «به سبب آن که هستند گروهی (یعنی: کفار) که ایشان زیاده‌اند از گروهی دیگر که مسلمانانند» (یا باشند گروهی زیاده از گروهی دیگر در عدد و مال، یعنی: حيله بازی آغاز کرده می‌خواهند که باز به کفر خود رجوع کنند و طریقه اهل جاهلیت پیش گیرند).

﴿إِنَّمَا يَبْتَلُواكُمُ اللَّهُ بِهِ﴾، یعنی: «جز این نیست که خدا شما را می‌آزماید به امر به وفای به عهد» (یا به بودن زیادتی گروهی بر گروهی دیگر؛ چنانچه مفسرین گفته‌اند). و حضرت فرمود: «یعنی: به علی علیه السلام».

﴿وَلِيَبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴾ \* وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُضِلُّ

وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَلَتُسْئَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ○ وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ نَحْلًا  
بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمُ بَعْدِ ثُبُوتِهَا ﴿يَعْنِي بَعْدَ مَقَالَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي عَلِيٍِّّ ؑ﴾ وَتَذُوقُوا السُّوءَ  
بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ﴿يَعْنِي بِهِ عَلِيًّا ؑ﴾ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿﴾.

٧٦٧ / ٢. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ  
ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ؑ، قَالَ:  
سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «لَمَّا أَنْ قَضَى مُحَمَّدٌ نُبُوَّتَهُ، وَاسْتَكْمَلَ أَيَّامَهُ، أَوْحَى اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ -  
إِلَيْهِ: أَنْ يَا مُحَمَّدُ، قَدْ قَضَيْتَ نُبُوَّتَكَ، وَاسْتَكْمَلْتَ أَيَّامَكَ؛ فَاجْعَلِ الْعِلْمَ الَّذِي عِنْدَكَ وَ  
الْإِيمَانَ وَالْإِسْمَ الْأَكْبَرَ وَ مِيرَاثَ الْعِلْمِ وَ آثَارَ عِلْمِ النُّبُوَّةِ فِي أَهْلِ بَيْتِكَ، عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ  
أَبِي طَالِبٍ ؑ؛ فَإِنِّي لَنْ أَقْطَعَ الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ وَالْإِسْمَ الْأَكْبَرَ وَ مِيرَاثَ الْعِلْمِ وَ آثَارَ عِلْمِ  
النُّبُوَّةِ مِنَ الْعَقَبِ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ، كَمَا لَمْ أَقْطَعْهَا مِنْ ذُرِّيَّاتِ الْأَنْبِيَاءِ ﷺ».

٧٦٨ / ٣. مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَ غَيْرُهُ، عَنْ سَهْلِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى؛ وَمُحَمَّدُ

مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَلْتَسْأَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ \* وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمُ بَعْدِ ثُبُوتِهَا، یعنی: «و هر آینه خدا آشکار کند از برای شما در روز قیامت، آنچه را که بودید که در آن اختلاف می کردید، و اگر خدا می خواست هر آینه شما را یک گروه می گردانید (یعنی: به اجبار و اکراه شما را بر دین اسلام متفق می ساخت)، ولیکن فرو می گذارد در خذلان، هر که را که خواهد، و راه می نماید به توفیق و لطف هر که را خواهد، و هر آینه پرسیده می شوید در قیامت، از آنچه بودید که کار می کردید و فرا مگیرید سوگندهای خویش را اسباب مکر و خدیعه و دغلی در میان خویش. پس بلغزد قدمی و پایی از شارع اسلام بعد از ثبوت آن». و حضرت فرمود: «یعنی: بعد از گفتار رسول خدا ﷺ در شأن علی علیه السلام: ﴿وَتَذُقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾، یعنی: «و بچشید عذاب را به سبب باز ایستادن (یا باز داشتن شما مردم را) از راه خدا». و حضرت فرمود که: «مقصود از آن (یعنی: راه خدا)، علی علیه السلام است. ﴿وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾<sup>۱</sup>، یعنی: «و برای شما است عذابی بزرگ در آخرت».

۷۶۷ / ۲. محمد بن یحیی روایت کرده است، از محمد بن حسین و احمد بن محمد، از ابن محبوب، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه ثمالی، از امام محمد باقر علیه السلام که گفت: شنیدم از آن حضرت که می فرمود: «چون محمد ﷺ پیغمبری خود را محکم و تمام کرد، و ایام حیات خویش را کامل ساخت، خدای عز و جل به سوی او وحی فرمود که: یا محمد، پیغمبری خویش را تمام ساختی و ایام خود را کامل گردانیدی. پس قرار ده آن علمی را که در نزد تو است، با عهود و موثقی ولایت، با آنچه ایمان به آن، واجب است از آنچه از نزد من به تو رسیده، و اسم اکبر (که اسم اعظم است، یا کتابی جامع که از آسمان فرود آمده باشد)، و میراث علم (که عبارت است از ولایت عظمی و خلافت کبری یعنی: ریاست دارین و خلافت کونین)، و آثار علم پیغمبری (که ارشاد خلایق و هدایت ایشان است و غیر آن از معجزات و کرامات)، در میان اهل بیت خویش، در نزد علی بن ابی طالب علیه السلام؛ زیرا که من، علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم پیغمبری را از فرزندان ذریه تو هرگز قطع نخواهم کرد، چنانچه آنها را از ذریه های پیغمبران ﷺ قطع نکردم».

۷۶۸ / ۳. محمد بن حسن<sup>۲</sup> و غیر او، از سهل بن زیاد، از محمد بن عیسی؛

بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ جَمِيعاً، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ وَ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ أَبِي الدَّيْلَمِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ:

«أَوْصَى مُوسَى عليه السلام إِلَى يُوشَعَ بْنِ نُونٍ، وَ أَوْصَى يُوشَعَ بْنُ نُونٍ إِلَى وَلَدِ هَارُونَ، وَ لَمْ يُوصِ إِلَى وَلَدِهِ، وَ لَا إِلَى وَلَدِ مُوسَى؛ إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَ جَلَّ - لَهُ الْخِيَرَةُ، يَخْتَارُ مَنْ يَشَاءُ مِمَّنْ يَشَاءُ، وَ بَشَّرَ مُوسَى وَ يُوشَعَ بِالْمَسِيحِ عليه السلام».

فَلَمَّا أَنْ بَعَثَ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - الْمَسِيحَ عليه السلام، قَالَ الْمَسِيحُ عليه السلام لَهُمْ: إِنَّهُ سَوْفَ يَأْتِي مِنْ بَغْدِي نَبِيٌّ اسْمُهُ أَحْمَدُ مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ عليه السلام، يَجِيءُ بِتَصْدِيقِي وَ تَصْدِيقِكُمْ، وَ عَذْرِي وَ عَذْرِكُمْ، وَ جَرَتْ مِنْ بَغْدِي فِي الْحَوَارِيِّينَ فِي الْمُسْتَحْفَظِينَ.

وَ إِنَّمَا سَمَّاهُمُ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - الْمُسْتَحْفَظِينَ؛ لِأَنَّهُمْ اسْتَحْفَظُوا الْإِسْمَ الْأَكْبَرَ، وَ هُوَ الْكِتَابُ الَّذِي يُعْلَمُ بِهِ عِلْمُ كُلِّ شَيْءٍ الَّذِي كَانَ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ، يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ قَبْلِكَ ○ وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ» الْكِتَابُ: الْإِسْمُ الْأَكْبَرُ، وَ إِنَّمَا عُرِفَ - مِمَّا يُدْعَى الْكِتَابُ - التَّوْرَةُ وَ الْإِنْجِيلُ وَ الْفُرْقَانُ، فِيهَا كِتَابُ نُوحٍ عليه السلام، وَ فِيهَا كِتَابُ صَالِحٍ وَ شُعَيْبٍ وَ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام، فَأَخْبَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى ○ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى» فَأَيْنَ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ؟ إِنَّمَا صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ الْإِسْمُ الْأَكْبَرُ، وَ صُحُفِ مُوسَى الْإِسْمُ الْأَكْبَرُ.

و محمد بن یحیی از محمد بن حسین همه، از محمد بن سنان، از اسماعیل بن جابر و عبدالکریم بن عمرو، از عبدالحمید بن ابی دیلم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: «موسی علیه السلام، یوشع بن نون را وصی خود گردانید و یوشع بن نون، فرزندان هارون را وصی خود نمود، و فرزندان خویش و فرزندان موسی را وصی نفرمود. به درستی که خدای عز و جل راست اختیار کردن و برگزیدن، بر می‌گزیند هر که را می‌خواهد از هر که می‌خواهد. و موسی و یوشع به مسیح علیه السلام و آمدن او مژده دادند، و چون خدای عز و جل مسیح را به پیغمبری مبعوث گردانید، مسیح علیه السلام به بنی اسرائیل فرمود که: زود باشد که پیغمبری بعد از من بیاید که نامش احمد و از فرزندان اسماعیل است، و می‌آید با تصدیق من (یعنی: در رسالت و طیب ولادت و رد تعدد) و تصدیق شما در ایمان و متابعت، و عذر من و عذر شما (و مراد از عذر، حجت است یا محو اسانت). و وصیت، بعد از او جاری شد در حواریان و در مستحفظان که مأمور به محافظت بودند.

و خدای عز و جل ایشان را مستحفظان ننماید، مگر به جهت آن که ایشان مأمور بودند به محافظت اسم اکبر و آن، کتابی است که هر چیزی که با پیغمبران علیهم السلام بوده، به آن معلوم می‌شود. خدای عز و جل می‌فرماید: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا [رسلًا] بِالْبَيِّنَاتِ وَ أُنْزِلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ﴾ (و چنین آیه‌ای در قرآن نیست. بلی در سوره حدید واقع است که: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَ أُنْزِلْنَا﴾<sup>۱</sup> تا آخر آنچه مذکور شد. و ترجمه آن، چنانچه در قرآن است، این است که: «هر آینه به حقیقت که ما فرستادیم فرستادگان خویش را با حجت‌های روشن، و فرو فرستادیم با ایشان، کتاب و ترازو را» که مراد از آن، چنانچه بعضی گفته‌اند، عدل است که سبب انتظام امور است).

و حضرت فرمود که: «کتاب، اسم اکبر است و جز این نیست که معروف در میان مردم از آنچه به کتاب آسمانی نامیده می‌شود، تورات موسی و انجیل عیسی و فرقان محمد علیه السلام است، و در میان کتاب‌های آسمانی، کتاب نوح علیه السلام است. و نیز در میان آنها کتاب صالح و شعیب و ابراهیم علیهم السلام است. و خدای عز و جل خبر داده است که: ﴿إِنْ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى \* صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى﴾، یعنی: به درستی که این سخن (یعنی: مضمون ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى \* وَ ذَكَرَ

فَلَمْ تَزَلِ الْوَصِيَّةُ فِي عَالِمٍ بَعْدَ عَالِمٍ حَتَّى دَفَعُوهَا إِلَى مُحَمَّدٍ ﷺ، فَلَمَّا بَعَثَ اللَّهُ -عَزَّ وَجَلَّ- مُحَمَّدًا ﷺ، أَسْلَمَ لَهُ الْعَقِبُ مِنَ الْمُسْتَحْفَظِينَ، وَكَذَّبَهُ بَنُو إِسْرَائِيلَ، وَدَعَا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِهِ.

ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ -جَلَّ ذِكْرُهُ- عَلَيْهِ: أَنْ أُعْلِنَ فَضْلُ وَصِيِّكَ، فَقَالَ: رَبِّ. إِنَّ الْعَرَبَ قَوْمٌ جُفَاءَ، لَمْ يَكُنْ فِيهِمْ كِتَابٌ، وَلَمْ يُبْعَثْ إِلَيْهِمْ نَبِيٌّ، وَلَا يَعْرِفُونَ فَضْلَ نُبُوءَاتِ الْأَنْبِيَاءِ، وَلَا شَرَفَهُمْ، وَلَا يُؤْمِنُونَ بِي إِنْ أَنَا أَخْبَرْتُهُمْ بِفَضْلِ أَهْلِ بَيْتِي، فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ: ﴿وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ﴾ وَ ﴿قُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾.

فَذَكَرَ مِنْ فَضْلِ وَصِيِّهِ ذِكْرًا، فَوَقَعَ النِّفَاقُ فِي قُلُوبِهِمْ، فَعَلِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَلِكَ وَ مَا يَقُولُونَ، فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ: يَا مُحَمَّدُ، ﴿وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ﴾، ﴿فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ﴾ لَكِنَّهُمْ يَجْحَدُونَ بِغَيْرِ حُجَّةٍ لَهُمْ.

اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى \* بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا \* وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى \* إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى \*  
صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى<sup>۱</sup>، یا آنچه محمد ﷺ آن را از جانب خدا آورده است) هر آینه در صحیفه‌های پیشین است، یعنی: کتاب‌های نخستین صحیفه‌های ابراهیم و موسی<sup>۲</sup>. و حضرت فرمود: «پس کجاست صحیفه‌های ابراهیم؟ جز این نیست که صحیفه‌های ابراهیم، اسم اکبر و صحیفه‌های موسی نیز اسم اکبر است.

پس همیشه وصیت در باب عالمی بعد از عالمی بوده، تا آن‌که آن را به محمد ﷺ تسلیم کردند، و چون خدای عز و جل محمد را به پیغمبری مبعوث گردانید، فرزندان مستحفظان مطیع و منفاد آن حضرت گردیدند، و بنی اسرائیل (که جهودانند)، او را به دروغ نسبت دادند، و آن حضرت مردم را خواند به سوی خدای عز و جل و در راه آن جناب با کافران، جهاد فرمود.

بعد از آن، خدای جل ذکره، بر او فرو فرستاد که فضل وصی خود را آشکار کن. پیغمبر عرض کرد که: پروردگار، به درستی که عجب گروهی ستم‌کارانند که کتابی در میانه ایشان نبوده، و پیغمبری به سوی ایشان مبعوث نشده، و فضیلت پیغمبری را که پیغمبران داشته‌اند، نمی‌شناسند، و شرف و بزرگواری ایشان را نمی‌دانند، و به من ایمان نخواهند آورد، اگر ایشان را به فضل اهل بیت خویش خبر دهم.

پس خدای جل ذکره فرمود: ﴿وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ<sup>۲</sup>﴾ و ﴿وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ<sup>۳</sup>﴾، یعنی: «و اندوهناک مباش بر ایشان و بر ایمان‌نیاوردن ایشان». «و بگو که: بر شما است سلام (هجرات و مجانبیت، نه سلام تحیت و کرامت). پس زود باشد که بدانند در آخرت وبال امر و بدی عاقبت خود را» (و این آیه در آخر سورة زخرف است و به جای و لا تحزن علیهم فاصفح عنهم است، و ترجمه آن این است که: «پس رو به گردان از ایشان و اغماض کن از مکافات ایشان». مگر آن‌که دو موضع از قرآن، با هم نقل شده باشد؛ چه در آخر سورة حجر است که: ﴿وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ﴾. بعد از آن پیغمبر چیزی از فضل وصی خود را مذکور ساخت، و نفاق در دل‌های ایشان واقع شد، و رسول خدا ﷺ این نفاق را دانست و دانست آنچه را که می‌گفتند. پس خدای جل ذکره فرمود که: یا محمد، ﴿وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ<sup>۴</sup>﴾ ﴿فَإِنَّهُمْ لَا يَكْتُمُونَكَ وَلَكِنْ

۲. نحل، ۱۲۷.

۴. حجر، ۹۷.

۱. اعلیٰ، ۱۴-۱۹.

۳. زخرف، ۸۹.

وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَتَأَلَّفُهُمْ، وَ يَسْتَعِينُ بِبَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ، وَ لَا يَزَالُ يُخْرِجُ لَهُمْ شَيْئاً فِي فَضْلِ وَصِيِّهِ حَتَّى نَزَلَتْ هَذِهِ السُّورَةُ، فَاحْتَجَّ عَلَيْهِمْ حِينَ أُعْلِمَ بِمَوْتِهِ وَ نُعِيَتْ إِلَيْهِ نَفْسُهُ، فَقَالَ اللَّهُ -جَلَّ ذِكْرُهُ-: «فَإِذَا فَرَعْتَ فَأَنْصَبْ ○ وَ إِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ» يَقُولُ: فَإِذَا فَرَعْتَ فَأَنْصَبْ عِلْمَكَ، وَ أَعْلِنْ وَصِيَّكَ، فَأَعْلِمُهُمْ فَضْلَهُ عِلَانِيَةً.



مرکز تحقیقات کتب و ترویج علوم اسلامی

الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ»<sup>۱</sup> (و ظاهر کتاب این است که نظم آیه در قرآن چنین باشد، و چنین نیست؛ زیرا که از اول آیه تا یقولون در سوره حجر است، و تتمه در سوره انعام و پیش از آن، این است که: «قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ»<sup>۲</sup>). و ترجمه آنچه در سوره حجر است، این است که: «و هر آینه به حقیقت که ما می دانیم آن که تو تنگ می شود سینه ات به آنچه می گویند». و ترجمه آنچه در سوره انعام است این است که: «به تحقیق که ما می دانیم به درستی که اندوهناک می گرداند تو را آنچه می گویند. پس به درستی که ایشان تکذیب نمی کنند تو را فی الحقیقه و به راستی تو اعتقاد دارند، هر چند که در ظاهر تو را تکذیب کنند (یا آن که تو را دروغ گو نمی یابند، بنابر قرائت سکون کاف و تخفیف ذال. چنانچه در قرائت اهل بیت علیهم السلام واقع شده) ولیکن ستم کاران آیات و نشانه های توحید خدا را انکار می کنند».

و حضرت فرمود: «لیکن ایشان انکار می کنند بی حجت و دلیلی که ایشان را باشد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را به هم پیوند و آمیزش می داد، و به واسطه بعضی از ایشان بر بعضی یاری می جست، و همیشه بر سبیل تدریج چیز کمی را در باب فضل وصی خویش برای ایشان اظهار می فرمود، تا آن که این سوره (با این آیه، که بعد از این مذکور می شود، نازل شد). پس حجت را برایشان تمام کرد در هنگامی که به مردن خویش اعلام شد و خبر وفاتش به او رسید، و خدای جلّ ذکره فرمود که: «فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ»<sup>۳</sup> «وإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ»<sup>۴</sup>، یعنی: پس چون فارغ شوی از تبلیغ رسالت، پس رنج کش در مراسم عبادت و به سوی پروردگار خود، پس رغبت کن» (چنانچه بعضی از مفسرین گفته اند).

و حضرت فرمود که: «خدا می فرماید که: چون فارغ شوی، عَلم و نشانه خویش را بر پای دار، و وصی خود را آشکار کن» (و این تفسیر، بنابر کسر صاد فانصب است که از نَصَبِ يَنْصَبُ به فتح عین در ماضی و کسر آن در مستقبل باشد که مشتق است از نَصَبِ به سکون صاد که به معنی برپا داشتن است. و اما قرائت مشهوره از نصب ينصب به کسر عین در ماضی و فتح آن در مستقبل است که از نصب به فتح صاد است، به معنی تعب کشیدن. پس یا قرائت اهل بیت علیهم السلام به کسر صاد است، یا فتح صاد فانصب. بنابر مزاجت و مناسبت، فارغب، یا بنا بر تفسیر ظاهر که نوعی از تأویل و قسمی از تفسیر است، یا بیان حاصل معنی است و در

۲. انعام، ۳۳.

۱. انعام، ۳۳.

۳. شرح، ۷ و ۸.

فَقَالَ ﷺ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ؛ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.

ثُمَّ قَالَ: لَا تَبْعَنَّ رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ، وَ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ، لَيْسَ بِفَرَارٍ، يُعَرِّضُ بِمَنْ رَجَعَ، يُجَبِّنُ أَصْحَابَهُ وَ يُجَبِّنُونَهُ.

وَ قَالَ ﷺ: عَلِيٌّ سَيِّدُ الْمُؤْمِنِينَ.

وَ قَالَ: عَلِيٌّ عَمُودُ الدِّينِ.

وَ قَالَ: هَذَا هُوَ الَّذِي يَضْرِبُ النَّاسَ بِالسَّيْفِ عَلَى الْحَقِّ بَعْدِي.

وَ قَالَ: الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ أَيْمَنَ مَلِكٍ.

وَ قَالَ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ أَهْلَ بَيْتِي عِشْرَتِي؛ أَيُّهَا النَّاسُ، اسْمَعُوا وَ قَدْ بَلَّغْتُ، إِنَّكُمْ سَتَرِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ، فَأَسْأَلُكُمْ عَمَّا فَعَلْتُمْ فِي الثَّقَلَيْنِ، وَ الثَّقَلَانِ كِتَابُ اللَّهِ - جَلَّ ذِكْرُهُ - وَ أَهْلُ بَيْتِي، فَلَا تَسْبِقُوهُمْ؛ فَتَهْلِكُوا، وَ لَا تُعَلِّمُوهُمْ؛ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ.

فَوَقَعَتِ الْحُجَّةُ بِقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ وَ بِالْكِتَابِ الَّذِي يَقْرَأُهُ النَّاسُ، فَلَمْ يَزَلْ يُلْقِي فَضْلَ أَهْلِ بَيْتِهِ بِالْكَلامِ، وَ يُبَيِّنُ لَهُمْ بِالْقُرْآنِ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ

تفسیر آیه از اهل بیت علیهم السلام مروی است که چون از حجّة الوداع فارغ شوی، و ادای تبلیغ رسالت کنی، علی علیه السلام را نصب کن برای امامت و وصایت و خلافت خود و رغبت به جانب او احداث کن، و از این سرای فانی خود را به دار الخلود رسان، و به فراغت تمام در دارالسلام قرار گیر).

و حضرت فرمود: «پس پیغمبر، فضل و صیّ خود را به ایشان اعلام فرمود، در آشکار و سه مرتبه فرمود که: هر که من مولای او بودم، پس علی مولای او است. بار خدایا، دوست دار هر که او را دوست دارد و دشمن دار هر که او را دشمن دارد. و نیز در روز فتح خیبر فرمود که: هر آینه خواهم فرستاد مردی را که خدا و رسول او را دوست دارد، و خدا و رسولش او را دوست دارند، و به غایت گریزان نباشد، در حالتی که پیغمبر کنایه می گفت به آن که برگشته و از جنگ گریخته بود و اصحاب خویش را بی دل می گردانید و ایشان او را بی دل می گردانیدند (که یکدیگر را می ترسانیدند از دشمن، یا نسبت بی دلی به هم می دادند، و مراد ابوبکر و عمرند که از جنگ خیبر گریختند) و آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که: علی علیه السلام، آقا و بزرگ مؤمنان است. و فرمود که: علی علیه السلام، ستون دین است (و بنا بر بعضی از نسخ، ستون ایمان است). و فرمود که: اینک همان است که مردمان را به شمشیر می زند بر حقّ بعد از من. و فرمود که: حق، با علی است؛ در هر جا که میل کند.

و فرمود که: من دو امر را در میان شما و امی گذارم که اگر آنها را بگیرید، هرگز گمراه نشوید، و آنها: کتاب خدای عزّ و جلّ است و اهل بیت من (که عترت من اند). ای گروه مردمان، بشنوید و من تبلیغ رسالت نمودم، که زود باشد که شما در کنار حوض کوثر بر من وارد شوید. پس شما را سؤال خواهم کرد از آنچه شما در حقّ دو چیز بزرگ کرده اید، و آن دو چیز بزرگ: کتاب خداست جلّ ذکرة و اهل بیت من. پس بر ایشان پیشی مگیرید که هلاک می شوید، و ایشان را تعلیم مدهید؛ زیرا که ایشان از شما داناترند.

پس حجّت لازم شد به فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله و به کتاب خدا که مردمان آن را می خوانند، و پیغمبر صلی الله علیه و آله، همیشه فضل اهل بیت خود را بر امت القا می فرمود به کلام معجز نظام، و برای ایشان به قرآن بیان می نمود که: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»<sup>۱</sup>.

الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ﴿١﴾ وَ قَالَ عَزَّ ذِكْرُهُ: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ  
وَلِلرَّسُولِ وَلِإِذَى الْقُرْبَى﴾ ثُمَّ قَالَ جَلَّ ذِكْرُهُ: ﴿وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ﴾.

فَكَانَ عَلَيَّ ﷺ، وَ كَانَ حَقُّهُ الْوَصِيَّةُ الَّتِي جُعِلَتْ لَهُ، وَ الْإِسْمُ الْأَكْبَرُ، وَ مِيرَاثَ  
الْعِلْمِ، وَ آثَارَ عِلْمِ النُّبُوَّةِ، فَقَالَ: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ ثُمَّ قَالَ:  
﴿وَإِذَا (الْمَوَدَّةُ) سُئِلْتُ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلْتُ﴾ يَقُولُ: أَسْأَلُكُمْ عَنِ الْمَوَدَّةِ - الَّتِي أُنْزِلَتْ عَلَيْكُمْ  
فَضَلَّهَا - مَوَدَّةِ الْقُرْبَى بِأَيِّ ذَنْبٍ قَتَلْتُمُوهُمْ.

وَ قَالَ جَلَّ ذِكْرُهُ: ﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ قَالَ: الْكِتَابُ: الذِّكْرُ،  
وَ أَهْلُهُ: آلُ مُحَمَّدٍ ﷺ، أَمَرَ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - بِسُؤَالِهِمْ، وَ لَمْ يُؤْمَرُوا بِسُؤَالِ الْجُهَالِ، وَ  
سَمَّى اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - الْقُرْآنَ ذِكْرًا، فَقَالَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ

و خدای عزّ ذکره فرموده که: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ﴾<sup>۱</sup>، یعنی: «و بدانید که آنچه غنیمت گرفته‌اید از کافران (یا کسب کرده‌اید از هر چه، و نام چیز بر آن اطلاق شود)، پس خدا را پنج یک آن و رسول خدا را و صاحب خویشی آن حضرت را ثابت است» (یا واجب بر شما، بودن پنج یک آن است برای ایشان). بعد از آن خدای جلّ ذکره فرموده: ﴿وَ آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾<sup>۲</sup>، یعنی: «و بده خداوند خویشی را آنچه حقّ اوست».

و حضرت فرمود: «پس علی، ذوالقربی و صاحب خویشی بود و حقّ آن حضرت وصیتی بود که از برایش قرار داده شد با اسم اکبر و میراث علم و آثار علم پیغمبری، پس خدا فرمود که: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾»<sup>۳</sup>، یعنی: «بگو: یا محمد، که نمی‌خواهم از شما بر تبلیغ رسالت مزدی را و از برای امر به معروف و نهی از منکر توقع اجری ندارم، ولیکن طلب می‌کنم از شما دوستی ثابت و متمکن در خویشی من که خویشان مرا دوست دارید».

و فرمود که: ﴿وَ إِذَا [الْمَوَدَّةُ] سُئِلَتْ ﴿بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾﴾<sup>۴</sup>. حضرت فرمود که: «خدا فرماید که: سؤال می‌کنم شما را از دوستی (یعنی: دوستی صاحب خویشی پیغمبر)، که فضل آن را بر شما فرو فرستادم که به کدام گناه ایشان را کشتید» (و این تفسیر، بنابر ظاهر، یا بنابر قرائت مودّت به فتح میم و واو و تشدید دال بر وزن محبّت است، چنانچه از اهل بیت علیهم‌السلام مروی است. اما بنا بر قرائت مشهوره که مؤوده است بر وزن محبوبه، ترجمه آن این است که: و چون دختر زنده در گور شده پرسیده شود که به کدام گناهی کشته شده).

و خدای جلّ ذکره فرموده که: ﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾<sup>۵</sup> حضرت فرمود که: «کتاب خدا، ذکر است و اهل آن، آل محمد علیهم‌السلام اند، و خدای عزّوجلّ مردم را امر فرموده به سؤال کردن از ایشان، و مأمور نشده‌اند به سؤال کردن از جاهلان، و خدای عزّوجلّ قرآن را ذکر نامیده، پس آن جناب تبارک و تعالی فرموده است که: ﴿وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾»<sup>۶</sup>، یعنی: «و فرو فرستادیم به سوی تو ذکر را (که عبارت است از قرآن)، تا بیان کنی از برای مردمان آنچه را که فرو فرستاده شد به سوی ایشان، و شاید که

۲. اسراء، ۲۶ و روم، ۳۸.

۴. تکویر، ۸ و ۹.

۶. نحل، ۴۴.

۱. انفال، ۴۱.

۳. شورا، ۲۳.

۵. نحل، ۴۳.

لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ : «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ».

وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ : «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ : «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» فَرَدَّ الْأَمْرَ - أَمْرَ النَّاسِ - إِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ الَّذِينَ أَمَرَ بِطَاعَتِهِمْ وَبِالرَّدِّ إِلَيْهِمْ.

فَلَمَّا رَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ حَجَّةِ الْوَدَاعِ، نَزَلَ عَلَيْهِ جِبْرِئِيلُ ؑ، فَقَالَ : «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» فَنَادَى النَّاسَ : فَاجْتَمِعُوا، وَ أَمَرَ بِسُمراتٍ ؛ فَقَمَّ شَوْكُهُنَّ، ثُمَّ قَالَ ﷺ : يَا أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ أُولَى بَعْضِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟ فَقَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ، فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ؛ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.

فَوَقَعَتْ حَسَكَةُ النِّفَاقِ فِي قُلُوبِ الْقَوْمِ، وَقَالُوا: مَا أُنْزِلَ اللَّهُ - جَلَّ ذِكْرُهُ - هَذَا عَلَى مُحَمَّدٍ قَطُّ، وَمَا يُرِيدُ إِلَّا أَنْ يَرْفَعَ بِضَبْعِ ابْنِ عَمٍّ.

ایشان تفکر نمایند». و فرموده که: ﴿وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ﴾<sup>۱</sup>، و فرموده که: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾<sup>۲</sup>، و فرموده که: ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾<sup>۳</sup>، یعنی: و اگر بر می گردانیدند امر را به سوی خدا، و به سوی رسول، و به سوی صاحبان امر از ایشان، هر آینه می دانستند آن را آنان که استخراج می کنند امر را از پیغمبر و اولوالامر». (و در قرآن الی الله مذکور نیست، بلکه چنین است که ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ﴾ تا آخر آنچه گذشت). و حضرت فرمود که: «پس خدا رد فرموده امر را (یعنی: امر مردمان) به سوی صاحبان امر از ایشان، که امر فرموده به طاعت ایشان و به رد نمودن به سوی ایشان».

و چون رسول خدا ﷺ از حجة الوداع مراجعت فرمود، جبرئیل بر او فرود آمد و گفت که: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِيكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾<sup>۴</sup>. پس پیغمبر مردمان را آواز داد و همگی جمع شدند، و چون خار مغیلان در آنجا بسیار بود، امر فرمود که آن خارها را قطع کردند، و خار و خاشاک آن را روبیدند. بعد از آن، رسول خدا ﷺ فرمود که: ای گروه مردمان، کیست صاحب اختیار شما و سزاوارتر به شما از خودتان؟ گفتند: خدا و رسول او. پس آن حضرت ﷺ سه مرتبه فرمود که: هر که من، صاحب اختیار او بودم و هستم، علی صاحب اختیار او است. بار خدایا دوستی کن با هر که با او دوستی کند و دشمنی کن با هر که با او دشمنی کند. پس خار سه پهلوی تفاق در دل های آن قوم خلیل و گفتند که: هرگز خدای جل ذکره این را بر محمد ﷺ فرو نفرستاده و اراده ندارد، مگر آن که می خواهد که بازوی پسر عموی خویش را بلند کند و او را عالی قدر و بلندمرتبه گرداند.

و چون به مدینه رسید، انصار به خدمت آن حضرت آمدند و عرض کردند که: یا رسول الله، به درستی که خدای جل ذکره، با ما احسان نمود و ما را به تو و به فرود آمدن تو در میان

۱. زخرف، ۴۴.

۲. نساء، ۵۹.

۳. نساء، ۸۳.

۴. مائده، ۶۳.

فَلَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ، أَتَتْهُ الْأَنْصَارُ. فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ -جَلَّ ذِكْرُهُ- قَدْ أَحْسَنَ إِلَيْنَا، وَشَرَّفَنَا بِكَ وَبُنُورِكَ بَيْنَ ظَهْرَانَيْنَا، فَقَدْ فَرَّحَ اللَّهُ صَدِيقَنَا، وَكَبَّتْ عَدُوَّنَا، وَقَدْ يَأْتِيكَ وَفُودٌ، فَلَا تَجِدُ مَا تُعْطِيهِمْ، فَيَشْمَتُ بِكَ الْعَدُوُّ، فَنَحِبُ أَنْ تَأْخُذَ ثُلُثَ أَمْوَالِنَا حَتَّى إِذَا قَدِمَ عَلَيْكَ وَفْدٌ مَكَّةَ، وَجَدْتَ مَا تُعْطِيهِمْ، فَلَمْ يَرُدَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَيْهِمْ شَيْئًا، وَكَانَ يَنْتَظِرُ مَا يَأْتِيهِ مِنْ رَبِّهِ، فَنَزَلَ جَبْرَائِيلُ ﷺ، وَقَالَ: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾، وَلَمْ يَقْبَلْ أَمْوَالَهُمْ.

فَقَالَ الْمُنَافِقُونَ: مَا أَنْزَلَ اللَّهُ هَذَا عَلَى مُحَمَّدٍ، وَمَا يُرِيدُ إِلَّا أَنْ يَرْفَعَ بِضِيعِ ابْنِ عَمِّهِ، وَيَحْمِلَ عَلَيْنَا أَهْلَ بَيْتِهِ، يَقُولُ أُمِّسٍ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيَّْ مَوْلَاهُ، وَالْيَوْمَ: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾، ثُمَّ نَزَلَ عَلَيْهِ آيَةُ الْخُمْسِ، فَقَالُوا: يُرِيدُ أَنْ يُعْطِيَهُمْ أَمْوَالَنَا وَفَيْتَنَا.

ثُمَّ أَتَاهُ جَبْرَائِيلُ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّكَ قَدْ قَضَيْتَ نُبُوتَكَ، وَاسْتَكْمَلْتَ أَيَّامَكَ، فَاجْعَلِ الْإِسْمَ الْأَكْبَرَ وَمِيرَاثَ الْعِلْمِ وَآثَارَ عِلْمِ النُّبُوَّةِ عِنْدَ عَلِيٍّ؛ فَإِنِّي لَمْ أَتْرِكِ الْأَرْضَ إِلَّا وَلِيَّ فِيهَا عَالِمٌ تُعْرِفُ بِهِ طَاعَتِي، وَتُعْرِفُ بِهِ وَلَايَتِي، وَيَكُونُ حُجَّةً لِمَنْ يُوَلَّدُ بَيْنَ قَبْضِ النَّبِيِّ إِلَى خُرُوجِ النَّبِيِّ الْآخِرِ، قَالَ: فَأَوْصَى إِلَيْهِ بِالْإِسْمِ الْأَكْبَرِ وَمِيرَاثِ الْعِلْمِ وَآثَارِ عِلْمِ النُّبُوَّةِ، وَأَوْصَى إِلَيْهِ بِأَلْفِ كَلِمَةٍ وَ أَلْفِ بَابٍ، يَفْتَحُ كُلُّ كَلِمَةٍ وَ كُلُّ بَابٍ أَلْفَ كَلِمَةٍ وَ أَلْفَ بَابٍ.

٧٦٩ / ٤. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ وَ صَالِحِ بْنِ السَّنْدِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ مُعَمَّرٍ الْعَطَّارِ، عَنْ بَشِيرِ الدَّهَّانِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي مَرَضِهِ الَّذِي تُوفِّيَ فِيهِ: ادْعُوا لِي خَلِيلِي، فَأَرْسَلْنَا إِلَى أَبِيهِمَا، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَعْرَضَ عَنْهُمَا، ثُمَّ قَالَ: ادْعُوا لِي خَلِيلِي، فَأَرْسَلَ إِلَيَّ عَلِيٌّ ﷺ،

ما مشرف فرمود، و خدا دوستان ما را شاد گردانید، و دشمنان ما را خوار و غمناک ساخت، و گاهی می شود که میهمانی چند بر تو وارد می شوند، و تو چیزی را نمی یابی که به ایشان عطا فرمایی، و به این سبب دشمنان، تو را شتمات می کنند، و ما دوست می داریم و بسیار خواهان این مطلبیم که تو سه یکِ جمیع اموال ما را بگیری که چون واردین مکّه به نزد تو آیند، چیزی داشته باشی که به ایشان عطا کنی. و رسول خدا ﷺ در این باب، هیچ جواب نمی فرمود (که نه رد می کرد و نه قبول می نمود)، و انتظار می کشید که از جانب پروردگارش او را چه فرمان رسد. بعد از آن، جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت که: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾<sup>۱</sup> و مال های ایشان را قبول نکرد.

پس منافقان گفتند که: خدا این را بر محمد فرو نفرستاده و اراده ندارد، مگر آن که می خواهد که بازوی پسر عموی خویش را بلند سازد و اهل بیت خود را بر ما بار کند (که ایشان را بر ما مسلط گرداند و ما را مستخر ایشان سازد که محکوم حکم ایشان باشیم). دیروز می گوید که: هر که من مولای اویم، علی مولای اوست. و امروز می گوید که: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾. بعد از آن، آیه خمس بر آن حضرت نازل شد، گفتند: می خواهد که مال ها و غنیمت ما را به ایشان عطا کند.

پس جبرئیل علیه السلام به نزد آن حضرت آمد و گفت: یا محمد، به درستی که تو پیغمبری خود را تمام و محکم ساختی (و ایام خویش را کامل گردانیدی)، پس قرار ده اسم اکبر و میراث علم و آثار علم پیغمبری را در نزد علی علیه السلام؛ زیرا که من زمین را و انمی گذارم مگر آن که مراد در آن عالمی باشد که طاعت من به سبب او شناخته شود، و ولایت من به وساطت او معروف گردد، و حاجتی باشد از برای هر که متولد می شود، و در زمان میانه رحلت پیغمبر تا وقت بیرون آمدن پیغمبر دیگر». و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «پس پیغمبر وصیت نمود به سوی علی به اسم اکبر، و میراث علم، و آثار علم پیغمبری، و وصیت کرد به سوی او به هزار سخن و هزار باب از علم، که هر سخنی، هزار سخن و هر بابی، هزار باب را می گشاید».

۷۶۹ / ۴. علی بن ابراهیم روایت کرده است از پدرش و صالح بن سندی، از جعفر بن بشیر، از یحیی بن معمر عطار، از بشیر دهان از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود که: «رسول خدا ﷺ در بیماری خویش، که در آن وفات فرمود، فرمود که: دوست مرا برای من بخوانید. پس عائشه و حفصه به سوی پدران خود فرستادند، چون حاضر شدند و رسول خدا ﷺ به سوی ایشان نظر کرد، روی مبارک از ایشان گردانید.

فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ أَكَبَّ عَلَيْهِ يُحَدِّثُهُ، فَلَمَّا خَرَجَ، لَقِيَاهُ فَقَالَ لَهُ: مَا حَدَّثَكَ خَلِيلُكَ؟ فَقَالَ: حَدَّثَنِي أَلْفَ بَابٍ، يَفْتَحُ كُلُّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ».

٥ / ٧٧٠. أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ،

عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْخَضْرَمِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «عَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عَلَيَّ أَلْفَ حَرْفٍ، كُلُّ حَرْفٍ يَفْتَحُ أَلْفَ حَرْفٍ».

٦ / ٧٧١. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ

عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «كَانَ فِي ذُوَابَةِ سَيْفِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله صَحِيفَةٌ صَغِيرَةٌ». فَقُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَيُّ شَيْءٍ كَانَ فِي تِلْكَ الصَّحِيفَةِ؟ قَالَ: «هِيَ الْأَحْرُفُ الَّتِي يَفْتَحُ كُلُّ حَرْفٍ أَلْفَ حَرْفٍ». قَالَ أَبُو بَصِيرٍ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «فَمَا خَرَجَ مِنْهَا حَرْفَانِ حَتَّى السَّاعَةِ».

٧ / ٧٧٢. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ

فُضَيْلِ بْنِ سُكْرَةَ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ، هَلْ لِلْمَاءِ الَّذِي يُغَسَّلُ بِهِ الْمَيِّتُ حَدٌّ مَحْدُودٌ؟

قَالَ: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ لِعَلِيِّ عليه السلام: إِذَا أَنَا مِتُّ فَاسْتَقِ سِتًّا قَرِيبًا مِنْ مَاءٍ يُمْرُ

غَرَسٍ، فَعَسِّلْنِي وَكَفَّنِي وَحَنَطْنِي، فَإِذَا فَرَعْتَ مِنْ غُسْلِي وَكَفْنِي، فَخُذْ بِجَوَامِعِ كَفْنِي، وَاجْلِسْنِي، ثُمَّ سَلْنِي عَمَّا شِئْتَ، فَوَ اللَّهُ، لَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ إِلَّا أَجَبْتُكَ فِيهِ».

٨ / ٧٧٣. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ

الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ ابْنِ أَبِي سَعِيدٍ، عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «لَمَّا حَضَرَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله الْمَوْتُ، دَخَلَ عَلَيْهِ عَلِيُّ عليه السلام،

بعد از آن فرمود که: دوست مرا برای من بخوانید. پس به سوی علی علیه السلام فرستادند، چون حاضر شد و رسول خدا به سوی او نظر کرد، سر خود را فرود آورد و با آن حضرت حدیث می کرد. چون علی علیه السلام بیرون آمد، ابوبکر و عمر او را ملاقات کردند، و به آن حضرت عرض کردند که: دوست تو، تو را چه خبر داد؟ فرمود که: هزار باب مرا خبر داد که هر بابی، هزار باب را می گشاید.

۵ / ۷۷۰. احمد بن ادریس، از محمد بن عبد الجبار، از محمد بن اسماعیل، از منصور بن یونس، از ابوبکر حضرمی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله هزار حرف را به علی علیه السلام تعلیم داد که هر حرفی، هزار حرف را می گشاید.

۶ / ۷۷۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از علی بن ابی حمزه، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود که: «در سر قبضه شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله نامه کوچکی بود. به خدمت حضرت علیه السلام عرض کردم که: چه چیز در آن نامه بود؟ فرمود که: «همان حرف هایی که هر حرفی از آن، هزار حرف را می گشاید.

ابوبصیر می گوید که: حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «از آن حرف ها تا این ساعت دو حرف بیرون نیامده است.»

۷ / ۷۷۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از ابن ابی نصر، از فضیل بن سکره که گفت: به خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم، آیا از برای آبی که مرده را به آن غسل می دهند، قدر معینی هست؟ حضرت فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: چون من بمیرم، شش مشک از آب چاه غرس بکش.<sup>۱</sup> حضرت فرمود: پس مرا غسل ده و کفن و حنوط کن و چون از غسل و کفن من فارغ شدی، جوامع کفن مرا (که گریبان آن است) بگیر و مرا بنشان، پس سؤال کن مرا از هر چه خواهی، پس به خدا سوگند که مرا از چیزی سؤال نمی کنی، مگر آن که تو را در آن جواب می گویم.

۸ / ۷۷۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد، از علی بن ابی حمزه، از ابن ابی سعید، از ابان بن تغلب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «چون هنگام وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، علی علیه السلام، بر آن

۱. و غرس، به فتح غین نقطه دار و سکون رابی نقطه و سین سغصص، چاهی است در مدینه نزدیک مسجد قبا. (مترجم)

فَادْخَلَ رَأْسَهُ، ثُمَّ قَالَ: يَا عَلِيُّ، إِذَا أَنَا مِتُّ، فَغَسِّلْنِي، وَكَفِّنِي، ثُمَّ أَقْعِدْنِي، وَسَلِّنِي، وَاكْتُبْ».

٧٧٤ / ٩. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ شَبَابِ الصَّيْرِفِيِّ، عَنْ يُونُسَ بْنِ رِبَاطٍ، قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَكَامِلُ التَّمَّارُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، فَقَالَ لَهُ كَامِلٌ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، حَدِيثُ رَوَاهُ فُلَانٌ؟ فَقَالَ: «اذْكُرْهُ». فَقَالَ: حَدَّثَنِي أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله حَدَّثَ عَلِيًّا عليه السلام بِالْأَلْفِ بَابٍ يَوْمَ تُؤَيَّرُ رُسُلُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، كُلُّ بَابٍ يَفْتَحُ أَلْفَ بَابٍ، فَذَلِكَ أَلْفُ أَلْفِ بَابٍ؟ فَقَالَ: «لَقَدْ كَانَ ذَلِكَ».

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَظَهَرَ ذَلِكَ لِشِيعَتِكُمْ وَمَوَالِيكُمْ؟ فَقَالَ: «يَا كَامِلُ، بَابٌ أَوْ بَابَانِ».

مرکز تحقیقات کتب و تراث اسلامی

فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَمَا يُرْوَى مِنْ فَضْلِكُمْ مِنْ أَلْفِ أَلْفِ بَابٍ إِلَّا بَابٌ أَوْ بَابَانِ؟ قَالَ: فَقَالَ: «وَمَا عَسَيْتُمْ أَنْ تَرَوْوَا مِنْ فَضْلِنَا، مَا تَرَوْوْنَ مِنْ فَضْلِنَا إِلَّا أَلْفًا غَيْرَ مَعْطُوفَةٍ».

حضرت داخل گردید و سر خویش را در زیر لحاف آن حضرت داخل کرد (یا آن حضرت سر علی علیه السلام را در زیر آن در آورد). بعد از آن فرمود: یا علی، چون من بمیرم، مرا غسل ده و کفن کن، بعد از آن، مرا بنشان و از من سؤال کن و آنچه می گویم، بنویس.

۷۷۴ / ۹. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن ولید - که شهاب صیرفی است - از یونس بن رباط روایت کرده است که گفت: من و کامل تمار بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدیم، کامل به خدمت آن حضرت عرض کرد که: فدای تو گردم، حدیثی را فلان کس روایت کرد. فرمود که: «آن حدیث را ذکر کن». عرض کرد که: مرا حدیث کرد که: پیغمبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را حدیث فرمود به هزار باب، در روزی که وفات نمود، که هر بابی از آن، هزار باب را می گشاید، پس این هزار هزار باب می شود. حضرت فرمود که: «چنین بود».

کامل می گوید که: عرض کردم که: فدای تو گردم، این هزار هزار باب از برای شیعیان و موالیان شما ظاهر شد؟ فرمود که: «ای کامل، یک باب یا دو باب ظاهر شد». عرض کردم که: فدای تو گردم، پس از فضل شما از هزار هزار باب روایت نمی شود، مگر یک باب یا دو باب؟ حضرت فرمود: «و نشاید از شما آن که روایت کند از فضل ما آنچه را که هست، و از فضل ما روایت نمی کنید مگر الفی را که عطف نداشته باشد» (و الف بی عطف، چنانچه بعضی گفته اند، احتراز است از همزه، و کنایه است از وحدت و تنهایی، یا اشاره است به الف منقوشه که پیش از آن صفری نباشد، یا پیش و بعد آن حرفی دیگر نباشد. و بعضی گفته اند که: مراد از آن، یک باب ناتمام است؛ زیرا که الف، بنابر رسم الخط کوفی صورت آن همچنین است.

و بی عطفی آن، که عبارت است از نداشتن میلی که در طرف آن است، کنایه است از ناتمامی آن. و دو باب سابق را که دلالت بر ظهور باب تمام و باب ناتمام دارد، بر ابواب فروع حمل نموده و این باب ناتمام را که از آن به الف بی عطف، تعبیر شده، بر بابی از ابواب اصول. و بعضی احتمال داده اند که الف به کسر لام، نباشد، بلکه به سکون لام باشد، که به معنی هزار است، و مراد از آن، یک باب باشد از هزار باب، و تعبیر از آن یک باب به هزار، برای آن است که هر بابی از آن، منحل به هزار باب می شود با اظهار کثرت. و مراد از غیر معطوفه، آن است که معطوف با آن نباشد و آن معطوف قول سائل است که گفت: یا دو باب. و معنی این می شود که: یک باب، نه دو باب. و این معنی، بسیار بعید است، بلکه به حسب عربیت درست نیست؛ زیرا که الف به معنی هزار مذكر است، و غیر معطوفه مؤنث، و مؤنث، صفت مذكر

٦٦- بَابُ الْإِشَارَةِ وَالتَّصُّ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام

١ / ٧٧٥ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ وَ عُمَرَ بْنِ أَدِيْنَةَ، عَنْ أَبَانَ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ، قَالَ: شَهِدْتُ وَصِيَّةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام حِينَ أَوْصَى إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ عليه السلام، وَ أَشْهَدَ عَلَى وَصِيَّتِهِ الْحُسَيْنَ وَ مُحَمَّدًا عليه السلام، وَ جَمِيعَ وَلَدِهِ، وَ رُؤَسَاءَ شِيعَتِهِ، وَ أَهْلَ بَيْتِهِ، ثُمَّ دَفَعَ إِلَيْهِ الْكِتَابَ وَ السَّلَاحَ، وَ قَالَ لِابْنِهِ الْحَسَنِ عليه السلام: «يَا بُنَيَّ، أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ أَوْصِيَ إِلَيْكَ، وَ أَنْ أَدْفَعَ إِلَيْكَ كُتُبِي وَ سِلَاحِي، كَمَا أَوْصَى إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ دَفَعَ إِلَيَّ كُتُبَهُ وَ سِلَاحَهُ، وَ أَمَرَنِي أَنْ أَمُرَكَ إِذَا حَضَرَكَ الْمَوْتُ أَنْ تَدْفَعَهَا إِلَى أَخِيكَ الْحُسَيْنِ». ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى ابْنِهِ الْحُسَيْنِ عليه السلام، فَقَالَ: «وَ أَمَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ تَدْفَعَهَا إِلَى ابْنِكَ هَذَا». ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام، ثُمَّ قَالَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ: «وَ أَمَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ تَدْفَعَهَا إِلَى ابْنِكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَ أَقْرَنُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ مِنِّي السَّلَامُ».

٢ / ٧٧٦ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - لَمَّا حَضَرَهُ الَّذِي حَضَرَهُ، قَالَ لِابْنِهِ الْحَسَنِ عليه السلام: اذْنُ مِنِّي حَتَّى أُسِرَّ إِلَيْكَ مَا أُسِرَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَيَّ، وَ أَتَمَمْتُكَ عَلَى مَا أَتَمَمَنِي عَلَيْهِ، فَفَعَلَ».

٣ / ٧٧٧ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْأَجْلَحُ وَ سَلَمَةُ بْنُ كَهَيْلٍ وَ

نمی شود؛ زیرا که صفت و موصوف باید که در تذکیر و تأنیث موافق باشند؛ چنانچه در محلّ خود بیان شده).

#### ۶۶. باب در بیان اشاره و نصّ بر حضرت حسن بن علی علیه السلام

۷۷۵ / ۱. علی بن ابراهیم روایت کرده است از پدرش، از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی و عمر بن اذینه، از سلیم بن قیس که گفت: وصیت امیر المؤمنین علیه السلام را مشاهده نمودم و حاضر بودم در هنگامی که پسر خود حضرت امام حسن علیه السلام را وصی خود گردانید، و حضرت امام حسین علیه السلام و محمد بن حنفیه و جمیع فرزندان و سرکرده های شیعه و اهل بیت خود را بر وصیتش شاهد گرفت، و کتاب الهی و سلاح حضرت رسالت پناهی را به آن حضرت تسلیم فرمود، و به پسر خویش امام حسن علیه السلام فرمود که: «ای فرزند عزیز من، رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا امر فرموده که تو را وصی خود گردانم، و کتاب ها و سلاحی را که نزد من است به تو تسلیم کنم؛ چنانچه رسول خدا مرا وصی خود گردانید، و کتاب ها و سلاحی که نزد او بود، به من تسلیم فرمود، و مرا امر فرمود که تو را امر کنم، که چون تو را مرگ در رسد، این را به برادرت حسین علیه السلام تسلیم کنی».

پس رو به پسرش امام حسین علیه السلام آورد و فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را امر فرموده که این ها را به پسر، همین که در اینجا است، تسلیم نمایی». بعد از آن، دست حضرت علی بن الحسین را گرفت و به علی بن الحسین فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را امر فرموده که اینها را به پسر محمد بن علی تسلیم نمایی و او را از جانب رسول خدا و از جانب من او را سلام برسان».

۷۷۶ / ۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عبدالصمد بن بشیر، از ابوالجارود، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون امیر المؤمنین علیه السلام را هنگام وفات رسید، به پسرش حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که: نزدیک من آی تا پنهان به تو بگویم آنچه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من پنهان فرمود، و تو را امین گردانم بر آنچه مرا بر آن امین گردانید». پس حضرت چنان کرد.

۷۷۷ / ۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از ابوبکر حضرمی که گفت: حدیث کردند مرا اجلح و سلمة بن کهیل و

دَاوُدُ بْنُ أَبِي يَزِيدَ وَزَيْدُ الْيَمَامِيِّ، قَالُوا: حَدَّثَنَا شَهْرُ بْنُ حَوْشَبٍ أَنَّ عَلِيًّا ؑ حِينَ سَارَ إِلَى الْكُوفَةِ، اسْتَوْدَعَ أُمَّ سَلَمَةَ كُتْبَهُ وَالْوَصِيَّةَ، فَلَمَّا رَجَعَ الْحَسَنُ ؑ، دَفَعَتْهَا إِلَيْهِ.

٧٧٨ / ٤. وَفِي نُسْخَةِ الصَّفَوَانِيِّ: أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ سَيْفٍ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ؑ: «أَنَّ عَلِيًّا - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - حِينَ سَارَ إِلَى الْكُوفَةِ، اسْتَوْدَعَ أُمَّ سَلَمَةَ كُتْبَهُ وَالْوَصِيَّةَ، فَلَمَّا رَجَعَ الْحَسَنُ ؑ، دَفَعَتْهَا إِلَيْهِ».

٧٧٩ / ٥. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ؑ، قَالَ: «أَوْصَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ؑ إِلَى الْحَسَنِ ؑ، وَأَشْهَدُ عَلَى وَصِيَّتِهِ الْحُسَيْنَ وَ مُحَمَّدًا ؑ، وَ جَمِيعَ وَلَدِهِ، وَ رُؤَسَاءَ شِيعَتِهِ، وَ أَهْلَ بَيْتِهِ، ثُمَّ دَفَعَ إِلَيْهِ الْكِتَابَ وَ السَّلَاحَ، ثُمَّ قَالَ لِابْنِهِ الْحَسَنِ: يَا بُنَيَّ، أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ أَوْصِيَ إِلَيْكَ، وَ أَنْ أَدْفَعَ إِلَيْكَ كُتُبِي وَ سِلَاحِي، كَمَا أَوْصَى إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَ دَفَعَ إِلَيَّ كُتْبَهُ وَ سِلَاحَهُ، وَ أَمَرَنِي أَنْ أَمُرَكَ إِذَا حَضَرَكَ الْمَوْتُ أَنْ تَدْفَعَهُ إِلَى أَخِيكَ الْحُسَيْنِ.

ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى ابْنِهِ الْحُسَيْنِ، وَ قَالَ: أَمَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ تَدْفَعَهُ إِلَيَّ ابْنِكَ هَذَا، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ ابْنِ ابْنِهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ قَالَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ: يَا بُنَيَّ، وَ أَمَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ تَدْفَعَهُ إِلَى ابْنِكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَ أَقْرَأَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ مِنِّي السَّلَامَ.

داود بن ابی یزید و زید یمامی و گفتند که: حدیث کرد ما را شهر بن حوشب که: علی علیه السلام در هنگامی که اراده فرمود که به سوی کوفه رود، کتاب‌هایی که نزد آن حضرت بود، و وصیت‌نامه را به امّ سلمه سپرد، و چون امام حسن علیه السلام از کوفه برگشت امّ سلمه آنها را به حضرت تسلیم نمود.

۷۷۸ / ۴. کلینی - رضی الله عنه - فرموده که: در نسخه صفوانی چنین است که: احمد بن محمد، از علی بن حکم، از سیف، از ابوبکر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: «علی علیه السلام در هنگامی که اراده فرمود که به سوی کوفه رود، کتاب‌هایی که در نزد آن حضرت بود، و وصیت‌نامه را به امّ سلمه سپرد. و چون امام حسن علیه السلام از کوفه برگشت، امّ سلمه آنها را به وی تسلیم نمود».

۷۷۹ / ۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حمّاد بن عیسی، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «امیر المؤمنین علیه السلام امام حسن را وصی خود گردانید، و امام حسین و محمد بن حنفیه و جمیع فرزندان و سرکرده‌های شیعه و اهل بیت خود را بر وصیتش شاهد گرفت، و کتاب [و] سلاح را تسلیم او نمود. پس به پسر خود امام حسن علیه السلام فرمود که:

ای فرزند دل‌بند من، رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا امر فرمود که تو را وصی خود گردانم، و کتاب‌ها و سلاحی را که نزد من است به تو تسلیم نمایم؛ چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا وصی خود گردانید، و کتاب‌ها و سلاحی را که نزد او بود به من تسلیم فرمود، و مرا امر فرمود که تو را امر کنم که چون تو را مرگ در رسد، این را به برادرت حسین علیه السلام تسلیم نمایی. پس رو به پسرش امام حسین علیه السلام آورد و فرمود که: رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را امر فرموده که این را به پسرت، همین که در اینجا است، تسلیم نمایی.

بعد از آن، دست فرزند فرزند خویش، حضرت علی بن الحسین را گرفت و به علی بن الحسین علیه السلام فرمود که: ای فرزند عزیز من، رسول خدا تو را امر فرموده که این را به پسرت محمد بن علی تسلیم نمایی، و او را از جانب رسول خدا و از من سلام برسان. پس رو کرد به پسرش حضرت امام حسن و فرمود که: ای فرزند گرامی من، تویی صاحب امر امامت و خلافت و صاحب اختیار خون من، اگر عفو کنی اختیار با تو است، و اگر بکشی او را، یک ضربت به یک ضربت که به من زده (یا یک ضربت به جای یک ضربت است) و گناه کار مشو».

ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ، فَقَالَ: يَا بُنَيَّ، أَنْتَ وَلِيُّ الْأَمْرِ وَوَلِيُّ الدِّمِّ، فَإِنْ عَفَوْتَ فَلَكَ، وَإِنْ قَتَلْتَ فَضَرْبَةُ مَكَانِ ضَرْبَةٍ، وَلَا تَأْتُمْ.

٧٨٠ / ٦. الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ الْحَسَنِيُّ رَفَعَهُ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ

بْنِ إِسْحَاقَ الْأَخْمَرِيِّ رَفَعَهُ، قَالَ:

لَمَّا ضُرِبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ، حَفَّ بِهِ الْعَوَادُ، وَقِيلَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَوْصِ، فَقَالَ: «اثْنُوا لِي وَسَادَةً»، ثُمَّ قَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ حَقٌّ قَدَرِهِ مُتَّبِعِينَ أَمْرُهُ، وَ أَحْمَدُهُ كَمَا أَحَبَّ، وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ كَمَا انْتَسَبَ.

أَيُّهَا النَّاسُ، كُلُّ أَمْرٍ لَاقٍ فِي فِرَارِهِ مَا مِنْهُ يَفِرُّ، وَ الْأَجَلُ مَسَاقُ النَّفْسِ إِلَيْهِ، وَ الْهَرَبُ مِنْهُ مُوَافَاتُهُ، كَمْ أَطْرَدْتُ الْأَيَّامَ أَبْحَثُهَا عَنْ مَكْنُونٍ هَذَا الْأَمْرِ، فَأَبَى اللَّهُ -عَزَّ ذِكْرُهُ- إِلَّا إِخْفَاءَهُ، هُنَاهَا عِلْمٌ مَكْنُونٌ.

(یعنی: در این باب، کاری مکن که گناه باشد؛ مانند آن که ملعون را مثله کنی) که دست و پا و گوش و بینی و اعضای او را ببری، و جدا سازی) و به آتش بسوزانی، یا غیر کشنده مرا بکشی، چنانچه دأب عرب بود که قبیله‌ای را به جای یک نفر می‌کشتند. و نهی به جهت تعلیم امت است؛ زیرا که امام حسن علیه السلام فعل خلاف اولی را را به عمل نمی‌آورد، تا به مکروه چه رسد. پس چگونه مرتکب حرام می‌گردد؟ و هر که از این کلام، غیر از این معنی که مذکور شد، بفهمد، درست نفهمیده).

۶ / ۷۸۰. حسین بن حسن حسینی روایت کرده و آن را مرفوع ساخته؛

و نیز محمد بن حسن، از ابراهیم بن اسحاق احمری روایت کرده که آن را مرفوع ساخته که چون امیر المؤمنین ضربت خورد، اصحاب بر دور آن حضرت بر آمدند به جهت عیادت، و به آن حضرت عرض کردند که: یا امیر المؤمنین، ما را وصیت فرما.

حضرت فرمود که: «بالشی برای من دوته<sup>۱</sup> کنید تا بر آن تکیه دهم». پس فرمود که: «حمد می‌کنم خدا را به حمدی که در خور بزرگواری و سزاواری و به قدر اندازه عظمت و برتری آن جناب باشد، در حالتی که فرمان او را پیروی می‌نماییم. و او را حمد می‌کنم چنانچه خواسته و دوست داشته، و نیست خدایی مگر خدای یکتا و یگانه که پناه نیازمندان است، چنانچه خود را به آن وصف فرموده و نسبت خویش را در سورة توحید (که مسمی است به نسبت الرَّبِّ)، بیان نموده.

ای گروه مردمان، هر مردی ملاقات خواهد کرد در گریختن خویش، مرگی را که از آن می‌گریزد، و مدت عمر، موضع راندن نفس است به سوی آن (یا اجل مقدر، راندن نفس به سوی آن است که هر جانی را می‌کشند به سوی آن)، و گریختن از آن، عین رسیدن به آن است. چه بسیار روزگار، متفرقه را به هم پیوند کردم، در حالتی که در آنها تفحص می‌نمودم از مکنون این امر» (که عبارت است از سرّ خفای حقّ و مظلومیت اهل آن، و ظهور باطل و تسلط اهل آن. و بعضی احتمال داده‌اند که مراد از این امر، قتل و ضربت خوردن آن حضرت باشد، و مراد از مکنون، وقت و مکان و کیفیت آن باشد به تفصیل، و هر چند که همه را بر سبیل اجمال می‌دانست. و حقیر این معنی را درست نمی‌داند، و محتمل است که معنی این باشد که: بسیار

۱. دوته، به معنای دولا و منحنی و خمیده کردن است.

أَمَّا وَصِيَّتِي، فَأَنْ لَا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ - جَلَّ تَنَازُؤُهُ - شَيْئاً، وَ مُحَمَّدًا ﷺ فَلَا تُضَيِّعُوا  
سُنَّتَهُ، أَقِيمُوا هَذَيْنِ الْعُمُودَيْنِ، وَ أَوْقِدُوا هَذَيْنِ الْمِصْبَاحَيْنِ، وَ خَلَاكُمْ ذَمَّ مَا لَمْ  
تَشْرُدُوا، حُمِّلَ كُلُّ امْرِئٍ مَجْهُودَهُ، وَ خُفِّفَ عَنِ الْجَهْلَةِ، رَبُّ رَحِيمٌ، وَ إِمَامٌ عَلِيمٌ، وَ  
دِينٌ قَوِيمٌ.

أَنَا بِالْأَمْسِ صَاحِبُكُمْ، وَ الْيَوْمَ عِبْرَةٌ لَكُمْ، وَ غَدًا مُفَارِقُكُمْ، إِنْ تَبَيَّتِ الْوُطَاءُ فِي  
هَذِهِ الْمَزَلَّةِ، فَذَلِكَ الْمُرَادُ، وَ إِنْ تَذَخَّرِ الْقَدَمُ، فَإِنَّا كُنَّا فِي أَفْيَاءِ أَغْصَانٍ، وَ ذَرَى  
رِيَّاحٍ، وَ تَحْتَ ظِلِّ غَمَامَةٍ اضْمَحَلَّ فِي الْجَوِّ مُتَلَفِّقُهَا، وَ عَفَا فِي الْأَرْضِ مَحْظَهَا.

وَ إِنَّمَا كُنْتُ جَاراً جَاوَزَكُمْ بَدَنِي أَيْاماً، وَ سَتُعْقَبُونَ مِنِّي جُنَّةً خَلَاءً، سَاكِنَةً بَعْدَ  
حَرَكَةٍ، وَ كَاطِمَةً بَعْدَ نُطْقٍ؛ لِيَعْظَكُمْ هُدُوءِي، وَ خُفُوتُ إِطْرَاقِي، وَ سُكُونُ أَطْرَافِي؛  
فَإِنَّهُ أَوْعَظُ لَكُمْ مِنَ النَّاطِقِ الْبَلِيعِ.

تفکر کردم در امر روزگار و مکنون قضا و قدر پروردگار).

حضرت می فرماید که: «پس خدای عزّوجلّ ابا فرموده، مگر پوشیدن آن را و این علم از ما دور است، و آن، علمی است مکنون که خدا آن را از غیر خود پوشیده (و نخواسته که ظاهر گردد).

اما وصیت من به شما، آن است که چیزی را با خدای جلّ ثناؤه، شریک نگردانید، و محمد را تعظیم و توقیر نمایید، و سنت و طریقه آن حضرت را ضایع نکنید، و این دو ستون را (که توحید و نبوت یا کتاب و سنت است)، بر پای دارید و این دو چراغ را بی فروزید و روشن دارید. و مذمت و ملامت از شما دور است، مادام که متفرّق نشوید، و از طریق مستقیم بیرون نروید. و هر مردی از شما، به قدر طاقتش بر او بار شده و از جاهلان، بار تکلیف سبک شده، پروردگار شما، پروردگاری است مهربان و پیشوای شما، پیشوایی است دانا و دین شما، دینی است درست.

و من دیروز (امام یا) مصاحب شما بودم، و امروز عبرت و پندم از برای شما، و فردا از شما مفارقت می نمایم. اگر قدمم در این ناخوشی که موضع لغزش است، ثابت بماند و شفا یابم، همین مراد من است (که کشف می کند از مراد حق تعالی). و اگر قدمم بلغزد و از دنیا مفارقت کنم، تشویشی ندارم؛ زیرا که ما در دنیا چنان بودیم که گویا در سایه های شاخه های درختان نشسته بودیم (که سایه آنها از سر ما گردید)، یا در میانه خاشاکی چند بودیم که بادهای آن را پراکنده و متفرّق گردانید، یا آن که در زیر سایه پاره ابری بودیم که اجتماع آن در هوا مضمحل و نابود گردید، و جای نزول و وقوع سایه آن در زمین خراب و ناپدید شد (و بعضی گفته اند که مراد از شاخه ها، عناصر چهارگانه، و از سایه ها، ترکیب آن است که در معرض زوال است. و مراد از بادهای، ارواح و از خاشاک پراکنده آن، بدن ها است. و مراد از ابر، اسباب غریزه از حرکات آسمانی، و روزی ها که افاضه می شود بر آدمی در این عالم، که سبب بقای او است، و مضمحل شدن اجتماع آن در هوا، عبارت است از تفرّق این اسباب و زوال آنها و خرابی و ناپیدی جای وقوع سایه آن، کنایه است از فانی شدن آثار آن در بدن ها).

و جز این نیست که من، شریک و همسایه ای بودم از برای شما که تنم در چند روزی (که عبارت است از مدت حیات)، با شما شراکت نمود (و اما نفس قدسی آن حضرت، متعلق به عالم بالا و ملاّ اعلی بود) و به زودی در پی در آورده شوید به دل من، تنی را که خالی باشد

وَدَعْتُكُمْ وَدَاعَ مُزْصِدٍ لِلتَّلَاقِي، غَدًا تَرَوْنَ أَيَّامِي، وَ يَكْشِفُ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ -  
عَنْ سَرَائِرِي، وَ تَعْرِفُونِي بَعْدَ خُلُوءِ مَكَانِي، وَ قِيَامِ غَيْرِي مَقَامِي.

إِنْ أَبَقَ، فَأَنَا وَلِيُّ دَمِي؛ وَ إِنْ أَفْنَى، فَالْفَنَاءُ مِيعَادِي؛ وَ إِنْ أَغْفَ، فَالْعَفْوُ لِي قُرْبَةٌ،  
وَ لَكُمْ حَسَنَةٌ، فَاعْفُوا وَ اصْفَحُوا، أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ؟

فَيَا لَهَا حَسْرَةً عَلَى كُلِّ ذِي غَفْلَةٍ أَنْ يَكُونَ عُمْرُهُ عَلَيْهِ حُجَّةً، أَوْ تُؤَدِّيَهُ أَيَّامُهُ  
إِلَى شِقْوَةٍ؛ جَعَلَنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ مِمَّنْ لَا يَقْصُرُ بِهِ عَنْ طَاعَةِ اللَّهِ رَغْبَةً، أَوْ تَحُلُّ بِهِ بَعْدَ  
الْمَوْتِ نَقِمَةً، فَإِنَّمَا نَحْنُ لَهُ وَ بِهِ».

ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى الْحَسَنِ عليه السلام، فَقَالَ: «يَا بُنَيَّ، ضَرْبَةٌ مَكَانَ ضَرْبَةٍ، وَ لَا تَأْتُمْ».

از روح و ساکن باشد بعد از حرکت (یا آن حرکت‌های عجیبه که از آن می‌دیدید، و شجاعت‌ها که از آن مشاهده می‌کردید)، و خاموش باشد بعد از سخن گفتن (یا آن سخنانی که از آن می‌شنیدید و علوم الهی و معارف نامتناهی که از آن فرا می‌گرفتید)، باید که شما را پند دهد سکون من، و فرو افتادن آواز ضربت‌های من (یا آرمیدن قوای من) و بیکار شدن اعضای من؛ زیرا که آن پند دهنده‌تر است شما را از سخن‌گوی بلیغ.

وداع می‌کنم شما را مانند وداع کسی که منتظر ملاقات باشد و در فردا (رجعت یا قیامت) روزهای مرا خواهید دید و بزرگی‌های مرا مشاهده خواهید کرد و خدای عزّوجلّ امور نهانی مرا آشکار می‌نماید، و پرده از روی آن بر خواهد داشت (که آنچه کردم به جهت رضای خدا و بر پا داشتن ملت و ترویج شریعت بوده، نه برای طلب دنیا و ریاست). و مرا می‌شناسید بعد از آن‌که جای من خالی شود (که من از میان شما بروم و غیر من به جای من بشیند).

اگر باقی بمانم، خود ولیّ خون خود خواهم بود، و اگر باقی نمانم، فنا و نیستی وعده‌گاه ما است. پس عفو کردن و گذشتن از گناه بدکاران برای من قربت و عبادتی است عظیم، و از برای شما ثوابی است بزرگ. پس عفو کنید گناهی را که از گناه کاران صادر شده، و روی بگردانید از انتقام و از آن در گذرید. «أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ»<sup>۱</sup>، یعنی: «آیا دوست نمی‌دارید که خدا شما را ببامرزد؟».

(و مراد این است که چنانچه شما دوست می‌دارید که خدا شما را ببامرزد و مورد عتاب و مؤاخذه نشوید، همچنین از برای برادران خویش دوست دارید که مورد عتاب و مؤاخذه نباشند، با آن‌که عفو شما موجب آمرزش شما است).

پس زهی حسرت و ندامت بر صاحب غفلتی که عمرش بر او حجت باشد، یا ایام زندگانش او را به سوی بدبختی بکشاند. خدای تعالی ما و شما را بگرداند از آنها که رغبت دنیا دست ایشان را از طاعت خدا کوتاه نمی‌گرداند، و مانع ایشان نمی‌باشد، و بعد از مردن، شدّتی بر ایشان فرود نمی‌آید (که باعث زشتی کار ایشان باشد). و جز این نیست که ما از آن خداوندیم (و به کمند بندگی او در بند)، و به واسطه او موجودیم (و بعضی گفته‌اند که ما از برای مرگ آفریده شده‌ایم و بازگشت ما به سوی مرگ است).

٧٨١ / ٧. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْعَقِيلِيِّ يَرْفَعُهُ، قَالَ: قَالَ: لَمَّا ضَرَبَ ابْنُ مُلْجَمٍ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، قَالَ لِلْحَسَنِ: «يَا بُنَيَّ، إِذَا أَنَا مِتُّ، فَاقْتُلْ ابْنَ مُلْجَمٍ، وَاحْفَظْ لَهُ فِي الْكُنَاسَةِ - وَصَفَ الْعَقِيلِيُّ الْمَوْضِعَ: عَلَى بَابِ طَاقِ الْمَحَامِلِ، مَوْضِعُ السُّوَاءِ وَالرُّؤَاسِ - ثُمَّ أَرَمَ بِهِ فِيهِ: فَإِنَّهُ وَادٍ مِنْ أَوْدِيَةِ جَهَنَّمَ».

#### ٦٧- بَابُ الْإِشَارَةِ وَالتَّصُّ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام

٧٨٢ / ١. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ: قَالَ الْكَلْبِيُّ: وَعِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ ابْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ، عَنْ هَارُونَ بْنِ الْجَهْمِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «لَمَّا خَصَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام الْوَفَاةَ، قَالَ لِلْحُسَيْنِ عليه السلام: يَا أَخِي، إِنِّي أَوْصِيكَ بِوَصِيَّةٍ فَاحْفَظْهَا: إِذَا أَنَا مِتُّ فَهَيِّئْ لِي، ثُمَّ وَجَّهْنِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِأُخْذِثَ بِهِ عَهْدًا، ثُمَّ اضْرَفْنِي إِلَى أُمِّي عليها السلام، ثُمَّ رُدَّنِي فَأَذْفِنِي بِالْبَقِيعِ، وَاعْلَمْ أَنَّهُ سَيُصِيبُنِي مِنْ عَائِشَةَ مَا يَعْلَمُ اللَّهُ وَالتَّاسُ صَنِيعُهَا وَعَدَاوَتُهَا لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَعَدَاوَتُهَا لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.

فَلَمَّا قُبِضَ الْحَسَنُ عليه السلام وَوُضِعَ عَلَى السَّرِيرِ، ثُمَّ انْطَلَقُوا بِهِ إِلَى مُصَلَّى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ - الَّذِي كَانَ يُصَلِّي فِيهِ عَلَى الْجَنَائِزِ - فَصَلَّى عَلَيْهِ الْحُسَيْنُ عليه السلام، وَحُمِلَ، وَ أُدْخِلَ إِلَى الْمَسْجِدِ، فَلَمَّا أُوقِفَ عَلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، ذَهَبَ ذُو الْعَيْنَيْنِ إِلَى عَائِشَةَ، فَقَالَ لَهَا: إِنَّهُمْ قَدْ أَقْبَلُوا بِالْحَسَنِ لِيَذْفِنُوهُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، فَخَرَجَتْ - مُبَادِرَةً -

پس رو به سوی امام حسن علیه السلام آورد و فرمود که: «ای فرزند دل‌بند من، او را یک ضربت بزن به جای یک ضربت که بر من زده، و گناه کار مشو» (یعنی: کاری مکن در این باب که موجب گناه باشد؛ چنانچه گذشت).

۷/۷۸۱. محمد بن یحیی، از علی بن حسن، از علی بن ابراهیم عقیلی روایت کرده که آن را مرفوع می‌ساخت و گفت که: عقیلی گفت: چون ابن ملجم - علیه اللعنة - امیر المؤمنین علیه السلام را ضربت زد، امیر المؤمنین به امام حسن علیه السلام فرمود که: «ای فرزند عزیز من، چون من بمیرم، ابن ملجم را بکش و در کناسه کوفه از برای او گودالی بکن» - و عقیلی آن موضع را وصف نمود که جایی بود بر در طاق المحامل که موضع کبابی و کله فروشی و کله پزی بود - و حضرت فرمود: «بعد از آن، آن ملعون را در آن گودال انداز؛ که آن وادی است از وادی‌های جهنم».

#### ۶۷. باب در بیان اشاره به سوی حضرت حسین بن علی علیه السلام

۱/۷۸۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از یکر بن صالح روایت کرده؛ و کلینی علیه السلام می‌گوید: و چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از ابن زیاد، از محمد بن سلیمان دیلمی، از هارون بن جهم، از محمد بن مسلم که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «چون حضرت حسن بن علی علیه السلام را هنگام وفات رسید، به حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که: ای برادر من، تو را یک وصیت می‌کنم، پس آن را حفظ کن. چون من بمیرم، مرا مهیا ساز (یعنی: غسل ده و کفن و حنوط کن) بعد از آن مرا ببر به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا آن‌که با آن حضرت عهد را تازه کنم. پس مرا برگردان به سوی مادرم، بعد از آن، مرا برگردان و در قبرستان بقیع دفن کن. و بدان که زود باشد که از عائشه به من رسد آنچه خدا و خلق زشتی کردار او (و بنابر بعضی از نسخ، دشمنی او) را بدانند، و بدانند که با خدا و رسول او، عداوت دارد و با ما اهل بیت دشمنی دارد.

و چون قبض روح مطهر آن حضرت شد، او را بر روی تختی گذاشتند و بردند به مصلائی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، که آن حضرت در آنجا بر مردگان نماز می‌کرد، پس حضرت امام حسین علیه السلام بر او نماز کرد، و جنازه را برداشتند، و داخل مسجد رسول صلی الله علیه و آله و سلم کردند، و چون آن حضرت را محاذی قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باز داشتند، جاسوسی به نزد عائشه رفت (و بعضی گفته‌اند که مروان بن حکم - علیهما اللعنة - بود) پس به او گفت که: اینها حسن را آورده‌اند برای آن‌که

عَلَى بَعْلِ بِسْرَجٍ، فَكَانَتْ أَوَّلَ امْرَأَةٍ رَكِبَتْ فِي الْإِسْلَامِ سَرْجاً، فَقَالَتْ: نَحُوا ابْنَكُمْ عَنْ بَيْتِي؛ فَإِنَّهُ لَا يُدْفَنُ فِي بَيْتِي، وَ يُهْتَكُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حِجَابُهُ.

فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ (ع): قَدِيمًا هَتَكْتَ أَنْتِ وَ أَبُوكِ حِجَابَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَ أَذْخَلْتِ عَلَيْهِ بَيْتَهُ مَنْ لَا يُحِبُّ قُرْبَهُ، وَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى سَائِلُكَ عَنْ ذَلِكَ يَا عَائِشَةُ.

٧٨٣ / ٢. مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع)، قَالَ: «لَمَّا حَضَرَتْ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ (ع) الْوَفَاةُ، قَالَ: يَا قَنْبَرُ، انْظُرْ هَلْ تَرَى مِنْ وَرَاءِ بَابِكَ مُؤْمِناً مِنْ غَيْرِ آلِ مُحَمَّدٍ (ص)؟ فَقَالَ: اللَّهُ تَعَالَى وَ رَسُولُهُ وَ ابْنُ رَسُولِهِ أَغْلَمُ بِهِ مِنِّي، قَالَ: ادْعُ لِي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ، فَأَتَيْتُهُ فَلَمَّا رَخَلْتُ عَلَيْهِ، قَالَ: هَلْ حَدَّثَ إِلَّا خَيْرٌ؟ قُلْتُ: أَحِبُّ أَبَا مُحَمَّدٍ، فَعَجَّلَ عَلَيَّ شِسْعَ نَعْلِهِ، فَلَمْ يُسَوِّهِ، وَ خَرَجَ مَعِيَ يَغْدُو. فَلَمَّا قَامَ بَيْنَ يَدَيْهِ، سَلَّمَ، فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ (ع): اجْلِسْ؛ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِثْلُكَ يَغِيبُ عَنْ سَمَاعِ كَلَامٍ يَحْيَا بِهِ الْأَمْوَاتُ، وَ يَمُوتُ بِهِ الْأَحْيَاءُ، كُونُوا أَوْعِيَةَ الْعِلْمِ وَ مَصَابِيحَ الْهُدَى؛ فَإِنَّ ضَوْءَ النَّهَارِ بَعْضُهُ أَضْوَاءُ مِنْ بَعْضٍ.

أَمَّا عَلِمْتُ أَنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - جَعَلَ وَلَدَ إِبْرَاهِيمَ (ع) أَيْمَةً، وَ فَضَّلَ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ، وَ آتَى دَاوُدَ (ع) زَبُوراً، وَ قَدْ عَلِمْتُ بِمَا اسْتَأْثَرَ بِهِ مُحَمَّدٌ (ص).

او را با رسول خدا ﷺ دفن کنند. عائشه بیرون آمد در حالتی که بر یاوران خود پیشی گرفته بود، و بر استر زین داری سوار بود. و اول زنی که در اسلام بر زین سوار شد او بود. پس گفت که: پسر خویش را از خانه من دور کنید؛ زیرا که جائز نیست که در خانه من دفن شود، و پرده حرمت رسول خدا ﷺ دریده شود.

حضرت امام حسین ﷺ به عائشه فرمود که: در چندین سال پیش از این، تو و پدرت پرده رسول خدا ﷺ را دریدید و هتک حرمت او کردید. و تو ای عائشه، داخل گردانیدی در خانه رسول، کسی را که آن حضرت نزدیکی او را دوست نمی داشت. به درستی که خدای تعالی تو را ای عائشه از این سؤال خواهد کرد.

۷۸۳ / ۲. محمد بن حسن و علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن سلیمان دیلمی، از بعضی از اصحاب ما، از مفضل بن عمر، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده اند که فرمود: «چون حضرت حسن بن علی ﷺ را هنگام وفات رسید، فرمود که: ای قنبر، بنگر که آیا از پس در خویش، مؤمنی را از غیر آل محمد ﷺ می بینی؟ (و بعضی گفته اند که: مراد از این نظر، نظر باطنی است، نه به چشم سر؛ زیرا که قنبر از اصحاب اسرار بود). پس قنبر عرض کرد که: خدا و رسول و پسر رسول او به این امر از من داناترند. حضرت فرمود که: محمد بن علی (یعنی: ابن حنفیه را) برای من بطلب.

قنبر می گوید که به نزد محمد بن علی رفتم، چون بر او داخل شدم، گفت: آیا حادثه ای رو داده؟ و ان شاء الله چیزی واقع نشده باشد، مگر خیر و خوبی. عرض کردم که: ابا محمد، حضرت امام حسن ﷺ را اجابت کن که تو را طلبیده. محمد به تعجیل برخاست و با آن که بند نعلینش گسسته بود، آن را نبست و با من بیرون آمد و همه جا می دوید تا به خدمت آن حضرت رسید. چون در پیش روی آن حضرت ایستاد، سلام کرد. حضرت حسن بن علی ﷺ به محمد فرمود: بنشین که مثل تو نباید که غایب باشد از شنیدن سخنی که مردگان به آن زنده می شوند، و زندگان به آن می میرند. شما ظرف های علم و چراغ های راه هدایت باشید. پس به درستی که روشنی روز بعضی از آن، از بعضی روشن تر است (چه ساعات آن تفاوت دارد). آیا نمی دانی که خدای تبارک و تعالی فرزندان ابراهیم را ائمه قرار داده، و بعضی از ایشان را بر بعضی زیادتى داده؟ و داود ﷺ را زبور عطا فرموده و می دانی آنچه را که محمد ﷺ را به آن برگزیده و مخصوص گردانیده.

يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ، إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ الْحَسَدَ، وَإِنَّمَا وَصَفَ اللَّهُ بِهِ الْكَافِرِينَ،  
فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «كُفَّاراً حَسِداً مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ» وَ لَمْ يَجْعَلِ  
اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - لِلشَّيْطَانِ عَلَيْكَ سُلْطَاناً.

يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ، أَلَا أُخْبِرُكَ بِمَا سَمِعْتُ مِنْ أَبِيكَ فِيكَ؟ قَالَ: بَلَى، قَالَ:  
سَمِعْتُ أَبَاكَ ﷺ يَقُولُ يَوْمَ الْبُصْرَةِ: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَبْرِّرَنِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، فَلْيَبْرِّرْ  
مُحَمَّدًا وَلَدِي.

يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ، لَوْ شِئْتُ أَنْ أُخْبِرَكَ وَأَنْتَ تُطْفِئُ فِي ظَهْرِ أَبِيكَ، لَأُخْبِرْتُكَ.  
يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ، أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ ﷺ بَعْدَ وَفَاةِ نَفْسِي وَ مُفَارَقَةِ  
رُوحِي جِسْمِي إِمَامٌ مِنْ بَعْدِي، وَ عِنْدَ اللَّهِ - جَلَّ اسْمُهُ - فِي الْكِتَابِ وَرَاثَةٌ مِنْ  
النَّبِيِّ ﷺ أَضَافَهَا اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - لَهُ فِي وَرَاثَةِ أَبِيهِ وَ أُمِّهِ، فَعَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ خَيْرُهُ  
خَلْقِهِ، فَاصْطَفَى مِنْكُمْ مُحَمَّدًا ﷺ، وَ اخْتَارَ مُحَمَّدٌ عَلِيًّا ﷺ، وَ اخْتَارَنِي عَلِيٌّ ﷺ  
بِالْإِمَامَةِ، وَ اخْتَرْتُ أَنَا الْحُسَيْنَ ﷺ؟

فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ: أَنْتَ إِمَامٌ، وَأَنْتَ وَسَّيَلْتَنِي إِلَى مُحَمَّدٍ ﷺ؛ وَ اللَّهُ، لَوْ دِدْتُ  
أَنْ نَفْسِي ذَهَبَتْ قَبْلَ أَنْ أَسْمَعَ مِنْكَ هَذَا الْكَلَامَ.

ای محمد بن علی، به درستی که من بر تو می‌ترسم از حسد، و جز این نیست که خدای عز و جل کافران را به آن وصف نموده، پس فرموده که: ﴿كَفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ﴾<sup>۱</sup>، یعنی: «دوست داشتند بسیاری از اهل کتاب آن‌که بگردانند شما را بعد از ایمان آوردن شما، کافران (یعنی: آرزو دارند که شما را کافر گردانند به جهت حسد بردن بر شما که صادر شده از نزد نفس‌های ایشان) بعد از روشن شدن حق و راستی از برای ایشان». و خدای عز و جل، شیطان را بر تو تسلطی قرار نداده.

ای محمد بن علی، آیا نمی‌خواهی تو را خبر دهم به آنچه از پدرت شنیدم و در شأن تو؟ محمد عرض کرد که: مرا خبر ده. فرمود که: شنیدم از پدرت علیه السلام در روز جنگ بصره که می‌فرمود: هر که دوست دارد که با من نیکی کند در دنیا و آخرت، باید که نیکی کند با محمد فرزند من. ای محمد بن علی، اگر خواهیم که تو را خبر دهم و تو نطفه بودی در پشت پدرت، هر آینه تو را خبر می‌دهم. ای محمد بن علی، آیا ندانستی که حسین بن علی علیه السلام بعد از وفات من و مفارقت روح من از بدنم، امام کسی است که بعد از من است؟ و این در نزد خدای جل اسماء در لوح محفوظ میراثی است از پیغمبر صلی الله علیه و آله که خدای عز و جل آن را در میراث پدر و مادر او صلی الله علیه و آله زیاد فرموده، و خدا دانست که شما بهترین خلق اویید. پس محمد صلی الله علیه و آله را از میانه شما برگزید و محمد صلی الله علیه و آله، علی را برگزید، و علی علیه السلام، مرا به امامت برگزید، و من، حسین علیه السلام را اختیار کردم.

پس محمد بن علی، به آن حضرت عرض کرد که: تو امامی و تویی وسیله و دست‌آویز من به سوی محمد صلی الله علیه و آله. و به خدا سوگند، که هر آینه دوست می‌داشتم که جانم برود پیش از آن‌که این سخن را از تو بشنوم. و به درستی که در سر من، سخنی چند هست (یعنی: در نعت تو) چون آب شیرین که دلوهای بیان، تمام آن را بر نتواند کشید، و وزیدن بادهای خطرات نفسانی و همزات شیطانی، آن را تغییر نمی‌تواند داد، و در جلا و ثبوت، چون نوشته‌ای است که به نقطه و اعراب عجمیت و گنگی آن رفته در مقصود، کمال ظهور داشته باشد و نوشته باشد و در پوست آهوی منقش و مکرر قصد می‌کنم که آن را ظاهر کنم. پس خویش را در این باب مسبوق می‌یابم که کتاب منزل (یعنی: قرآن) و آنچه رسولان و پیغمبران آن را آورده‌اند،

أَلَا وَإِنَّ فِي رَأْسِي كَلَامًا لَا تَنْزِفُهُ الدَّلَاءُ، وَلَا تُغَيِّرُهُ نَعْمَةُ الرِّيَّاحِ، كَالْكِتَابِ الْمُعْجَمِ، فِي الرِّقِّ الْمُنْمَمِ، أَهْمُ بِإِبْدَائِهِ، فَأَجِدُنِي سَبَقْتُ إِلَيْهِ، سَبَقَ الْكِتَابُ الْمُنْزَلُ أَوْ مَا جَاءَتْ بِهِ الرُّسُلُ، وَإِنَّهُ لَكَلَامٌ يَكِلُ بِهِ لِسَانُ النَّاطِقِ وَيَدُ الْكَاتِبِ حَتَّى لَا يَجِدَ قَلَمًا، وَ يُؤْتُوا بِالْقِرْطَاسِ حُمَاً، فَلَا يَبْلُغُ فَضْلَكَ، وَكَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُحْسِنِينَ، وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ:

الْحُسَيْنُ ﷺ أَغْلَمُنَا عِلْمًا، وَ أَثْقَلُنَا حِلْمًا، وَ أَقْرَبُنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ رَحِمًا، كَانَ فَتِيهَا قَبْلَ أَنْ يُخْلَقَ، وَ قَرَأَ الْوَحْيَ قَبْلَ أَنْ يَنْطِقَ، وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِي أَحَدٍ خَيْرًا، مَا اصْطَفَى مُحَمَّدًا ﷺ، فَلَمَّا اخْتَارَ اللَّهُ مُحَمَّدًا، وَ اخْتَارَ مُحَمَّدٌ عَلِيًّا ﷺ، وَ اخْتَارَكَ عَلِيُّ إِمَامًا، وَ اخْتَرَتِ الْحُسَيْنِ، سَلَّمْنَا وَ رَضِينَا؛ مَنْ بغيرِهِ يَرْضَى؟ وَ مَنْ كُنَّا نَسْلَمُ بِهِ مِنْ مُشْكِلَاتِ أَمْرِنَا؟.

٧٨٤ / ٣. وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ سَهْلِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ هَارُونَ بْنِ الْجَهْمِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ﷺ يَقُولُ: «لَمَّا اخْتَصَرَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ﷺ، قَالَ لِلْحُسَيْنِ ﷺ: يَا أَخِي، إِنِّي أَوْصِيكَ بِوَصِيَّةٍ فَاحْفَظْهَا، فَإِذَا أَنَا مِتُّ فَهَيِّئْنِي، ثُمَّ وَجَّهْنِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِأُحَدِّثَ بِهِ عَهْدًا، ثُمَّ اصْرِفْنِي إِلَى أُمِّي فَاطِمَةَ عَلَيْهَا مِنَ اللَّهِ السَّلَامُ، ثُمَّ رُدَّنِي فَأَذْفِنِي بِالْبَقِيعِ، وَ اعْلَمْ أَنَّهُ سَيُصِيبُنِي مِنَ الْحُمَيْرَاءِ مَا يَعْلَمُ النَّاسُ مِنْ صَنِيعِهَا وَ عَدَاوَتِهَا لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ ﷺ وَ عَدَاوَتِهَا لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.

مرا به سوی آن پیشی گرفته‌اند.

و به درستی که آنچه در سر من است، سخنی است که زبان گویا به واسطه آن کلال به هم رساند (و در بعضی از نسخ کافی، این زیادتى نیز هست که تا به مرتبه‌ای رسد که بالمره از گفتن عاجز شود) و در ماند و دست نویسنده مانده گردد، به جهت بسیاری حرکت و نوشتن، که تمام قلم‌ها را به مصرف برساند تا آن‌که دیگر قلمی را نیابد که بنویسد و مردم کاغذها را از جانب این نویسنده بیاورند، در حالتی که سیاه باشد و بر همه آن، نوشته باشد، بی آن‌که حاشیه و مابین السطوری داشته باشد، و نویسنده یا کاغذ به فضل تو نرسد.

(حاصل معنی آن‌که آنچه در قوه حافظه من قرار دارد در فضایل تو، نه به طوری است که چیزی تواند آن را محو کند، و هیچ زبانی یارای گفتن و هیچ دستی طاقت نوشتن آن را ندارد، و در هیچ کتابی نمی‌گنجد). و خدا نیکوکاران را چنین جزا می‌دهد و هیچ توانایی نیست مگر به خدا.

و حسین علیه السلام از همه ما داناتر و حلمش از همه ما گران‌تر و به رسول خدا صلی الله علیه و آله از همه ما نزدیک‌تر است، از روی خویشی. فقیه و دانا بود، پیش از آن‌که خلق شود (یعنی: خدا جسم مبارکش را بیافریند)، و وحی خدا را خوانده بود، پیش از آن‌که به سخن در آید، و اگر خدا در کسی خوبی را می‌دانست، محمد صلی الله علیه و آله را بر نمی‌گزید، پس چون خدا محمد صلی الله علیه و آله را اختیار فرمود، و محمد صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را اختیار نمود، و علی علیه السلام تو را اختیار کرد، و تو حسین علیه السلام را اختیار کردی، ما تسلیم نمودیم و راضی شدیم. کیست که به غیر آن حضرت راضی شود؟ (و بنا بر بعضی از نسخ کافی کیست به غیر از آن حضرت که ما به او راضی شویم). و کیست که به وساطت او از مشکلات کار خویش سالم باشیم؟ (یعنی: ما به امامت آن حضرت خوشنودیم و در مشکلات به او پناه خواهیم برد و در مشتهات، از او هدایت خواهیم یافت).

۷۸۴ / ۳. به همین اسناد، از سهل، از محمد بن سلیمان، از هارون بن جهم، از محمد بن مسلم روایت است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «چون حضرت حسن بن علی علیه السلام، محضر شد، به حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که: ای برادر من، تو را به چیزی وصیت می‌کنم، پس آن را حفظ کن. چون من بمیرم، مرا آماده ساز به غسل دادن و غیر آن، بعد از آن مرا ببر به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله تا به آن حضرت عهد را تازه کنم، پس برگردان مرا به سوی مادرم فاطمه علیه السلام، بعد از آن مرا برگردان و در قبرستان بقیع دفن کن. و بدان که زود

فَلَمَّا قُبِضَ الْحَسَنُ عليه السلام، وَضِعَ عَلَى سَرِيرِهِ، وَانْطَلَقُوا بِهِ إِلَى مُصَلَّى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ - الَّذِي كَانَ يُصَلِّي فِيهِ عَلَى الْجَنَائِزِ - فَصَلَّى عَلَى الْحَسَنِ عليه السلام، فَلَمَّا أَنْ صَلَّى عَلَيْهِ، حُمِلَ فَأُذِلَ الْمَسْجِدَ، فَلَمَّا أُوقِفَ عَلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، بَلَغَ عَائِشَةُ الْخَبَرَ، وَقِيلَ لَهَا: إِنَّهُمْ قَدْ أَقْبَلُوا بِالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ لِيُذْفَنَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَخَرَجَتْ - مُبَادِرَةً - عَلَى بَغْلٍ بِسَرَجٍ، فَكَانَتْ أَوَّلَ امْرَأَةٍ رَكِبَتْ فِي الْإِسْلَامِ سَرْجاً، فَوَقَفَتْ وَقَالَتْ: نَحْوَا ابْنَكُمْ عَنْ بَيْتِي؛ فَإِنَّهُ لَا يُذْفَنُ فِيهِ شَيْءٌ، وَلَا يُهْتَكُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حِجَابُهُ.

فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا: قَدِيمًا هَتَكْتَ أَنْتِ وَأَبُوكَ حِجَابَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَأَدْخَلْتِ بَيْتَهُ مَنْ لَا يُحِبُّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قُرْبَهُ، وَإِنَّ اللَّهَ سَأَلُكَ عَنْ ذَلِكَ يَا عَائِشَةُ؛ إِنَّ أَخِي أَمَرَنِي أَنْ أَقْرِبَهُ مِنْ أَبِيهِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِيُحَدِّثَ بِهِ عَهْدًا.

مرکز تحقیقات کتب و تراث اسلامی

وَاعْلَمِي أَنَّ أَخِي أَعْلَمُ النَّاسِ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَأَعْلَمُ بِتَأْوِيلِ كِتَابِهِ مِنْ أَنْ يَهْتَكَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ سِتْرُهُ؛ لِأَنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - يَقُولُ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ﴾ وَقَدْ أَدْخَلْتِ أَنْتِ بَيْتَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الرِّجَالَ بِغَيْرِ إِذْنِهِ، وَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ﴾ وَلَعَمْرِي لَقَدْ ضَرَبْتَ أَنْتِ لِأَيِّكَ وَفَارُوقِهِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْمَعَاوِلَ، وَقَالَ اللَّهُ

باشد که از عائشه به من رسد، آنچه مردم بدانند از زشتی کردار و عداوت او با خدا و رسول خدا ﷺ و دشمنی او با ما اهل بیت ﷺ.

و چون قبض روح مطهر امام حسن ﷺ شد آن حضرت را بر روی سریر گذاشتند و بردند به مصلائی رسول خدا ﷺ، که آن حضرت در آنجا بر مردگان نماز می کرد، و بر آن حضرت نماز کردند، و چون از نماز بر او فارغ شدند، جنازه را بر داشتند و در مسجد رسول ﷺ در آوردند، و چون آن حضرت را محاذی قبر رسول خدا ﷺ باز داشتند، این خبر به عائشه رسید و به او گفتند که: اینها حسن بن علی ﷺ را آورده اند تا آن که او را با رسول خدا ﷺ دفن کنند. پس عائشه بیرون آمد، در حالتی که پیش از همه بود و بر استر زین داری سوار بود - و اول زنی که در اسلام بر زین سوار شد او بود - بعد از آن، ایستاد و گفت که: پسر خویش را از خانه من دور کنید؛ زیرا که جایز نیست که چیزی در آن دفن شود، و بر رسول خدا ﷺ پرده او را نمی توان درید، و هتک حرمت آن حضرت روا نیست.

حضرت حسین بن علی ﷺ به عائشه فرمود که: در چندین سال پیش از این، تو و پدرت، پرده رسول خدا را دریدید و هتک حرمت آن حضرت نمودید. و تو ای عائشه، در خانه آن حضرت کسی را داخل کردی که رسول خدا ﷺ نزدیکی او را دوست نمی داشت. و به درستی که خدا تو را از این سؤال خواهد فرمود.

ای عائشه، برادر من، مرا امر فرمود که او را به پدرش رسول خدا نزدیک گردانم، تا آن که عهد را با او تازه کند. و بدان که برادر من، داناترین مردم بود به خدا و رسول او و داناتر بود به تأویل کتاب خدا از این که پرده رسول خدا را بر او بدرد؛ زیرا که خدای تبارک و تعالی می فرماید که: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ»<sup>۱</sup>، یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده اید و به خدا و رسول گرویده اید، در میایید به خانه و اطاق های پیغمبر، مگر این که دستور و اذن از برای شما حاصل شود» (که آن حضرت شما را رخصت دهد).

و تو در خانه رسول خدا مردان را داخل کردی بی رخصت آن حضرت، و خدای عز و جل فرموده که: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ»<sup>۲</sup>، یعنی: «ای آنان که ایمان آورده اید، بلند مکنید آوازهای خود را بالای آوازهای پیغمبر» (که در حضور آن حضرت،

عَزَّ وَ جَلَّ: «إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ  
 لِلتَّقْوَى» وَ لَعَمْرِي لَقَدْ أَدْخَلَ أَبُوكَ وَ فَارُوقُهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِقُرْبِهِمَا مِنْهُ الْأَذَى، وَ  
 مَا رَعِيَا مِنْ حَقِّهِ مَا أَمَرَهُمَا اللَّهُ بِهِ عَلَى لِسَانِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مِنَ  
 الْمُؤْمِنِينَ أَمْوَاتًا مَا حَرَّمَ مِنْهُمْ أَحْيَاءَ؛ وَ تَاللَّهِ، يَا عَائِشَةُ، لَوْ كَانَ هَذَا الَّذِي كَرِهْتِيهِ  
 - مِنْ دَفْنِ الْحَسَنِ عِنْدَ أَبِيهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا - جَائِزًا فِيمَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَ اللَّهِ، لَعَلِمْتَ  
 أَنَّهُ سَيُذْفَنُ وَ إِنْ رَغِمَ مَغْطِسُكَ».

قَالَ: «ثُمَّ تَكَلَّمَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنْفِيَّةِ، وَ قَالَ: يَا عَائِشَةُ، يَوْمًا عَلَى بَغْلٍ، وَ يَوْمًا  
 عَلَى جَمَلٍ، فَمَا تَمْلِكِينَ نَفْسِكَ، وَ لَا تَمْلِكِينَ الْأَرْضَ عَدَاوَةً لِبَنِي هَاشِمٍ.

قَالَ: «فَأَقْبَلْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَتْ: يَا ابْنَةَ الْحَنْفِيَّةِ، هَؤُلَاءِ الْفَوَاطِمُ يَتَكَلَّمُونَ، فَمَا  
 كَلَامُكَ؟ فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ ﷺ: وَ أَنِّي مُبْعِدِينَ مُحَمَّدًا مِنَ الْفَوَاطِمِ، فَوَ اللَّهُ، لَقَدْ وَلَدَتْهُ  
 ثَلَاثُ فَوَاطِمٍ: فَاطِمَةُ بِنْتُ عِمْرَانَ بْنِ عَائِذِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ مَخْرُومٍ، وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدِ  
 بْنِ هَاشِمٍ، وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ زَائِدَةَ بْنِ الْأَصَمِّ بْنِ رَوَاحَةَ بْنِ حَجْرٍ بْنِ عَبْدِ مَعِيصٍ بْنِ  
 عَامِرٍ».

قَالَ: «فَقَالَتْ عَائِشَةُ لِلْحُسَيْنِ ﷺ: نَحْنُ ابْنُكُمْ، وَ اذْهَبُوا بِهِ؛ فَإِنَّكُمْ قَوْمٌ  
 خَصِمُونَ».

قَالَ: «فَمَضَى الْحُسَيْنُ ﷺ إِلَى قَبْرِ أُمِّهِ، ثُمَّ أَخْرَجَهُ، فَدَفَنَهُ بِالْبَقِيعِ».

بلندتر از آن حضرت حرف مزید). و به جان خودم سوگند که تو برای پدرت و فاروق او (یعنی: عمر) نزد گوش رسول خدا ﷺ کلنگ‌ها زدی و خدای عزوجل فرموده که: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِيَتَّقُوا﴾<sup>۱</sup>، یعنی: «به درستی که آنان که فرو می‌خوابانند و نرم می‌سازند آوازهای خود را (که آهسته سخن می‌گویند) در نزد رسول خدا ﷺ (که محمد است) آن گروه آنانند که خدا امتحان فرموده و نیک آزموده دل‌های ایشان را برای پرهیزکاری». و به جان خودم سوگند، که هر آینه پدرت و فاروق او، به رسول خدا آزار رسانیدند، به سبب نزدیکی خویش به آن حضرت، و رعایت نکردند از حقش، آنچه خدا ایشان را به آن امر فرموده بود بر زبان رسول خدا ﷺ.

و به درستی که خدا حرام گردانیده از مؤمنان و نسبت به ایشان، در حالی که مرده باشند، آنچه را که حرام گردانیده نسبت به ایشان در هنگامی که زنده باشند. و به خدا سوگند ای عائشه که، اگر آنچه تو آن را ناخوش داری از دفن حسن در نزد پدرش ﷺ، در میان ما و خدا روا می‌بود، هر آینه می‌دانستی که به زودی دفن می‌شد؛ و هر چند که بینی تو بر خاک مالیده می‌شد».

و حضرت باقر علیه السلام فرمود که: «پس محمد بن حنفیه به سخن در آمد و گفت: ای عائشه، یک روز بر استر سوار می‌شوی، و روزی بر شتر، پس ضبط خود نمی‌کنی و در زمین قرار نداری، و به یک جا آرام نمی‌گیری به جهت دشمنی که بابنی هاشم داری».

حضرت فرمود که: «پس عائشه، رو به محمد آورد و گفت: ای پسر حنفیه، اینها منسوب‌اند به فاطمه که سخن می‌گویند، پس سخن تو چیست؟ امام حسین علیه السلام به او فرمود که: چرا محمد را از فاطمی‌ها دور می‌کنی؟ پس به خدا سوگند، که از سه فاطمه متولد شده: فاطمه بنت عمران بن عائد بن عمرو بن مخزوم، و فاطمه بنت اسد بن هاشم، و فاطمه بنت زائدة بن أصم بن رواحه بن حجر بن عبد معیص بن عامر.

عائشه، به حضرت امام حسین علیه السلام گفت که: پسر خود را دور کنید و او را ببرید، که شما گروهی هستید شدید الخصومت و حریص بر لجاجت».

و حضرت فرمود که: «بعد از آن، امام حسین علیه السلام رفت به جانب قبر مادر بزرگوار خویش،

## ٦٨- بَابُ الْإِشَارَةِ وَ النَّصِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا

٧٨٥ / ١ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام لَمَّا حَضَرَهُ الَّذِي حَضَرَهُ، دَعَا ابْنَتَهُ الْكُبْرَى فَاطِمَةَ بِنْتَ الْحُسَيْنِ عليها السلام، فَدَفَعَ إِلَيْهَا كِتَابًا مَلْفُوفًا، وَ وَصِيَّةً ظَاهِرَةً، وَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام مَبْطُونًا مَعَهُمْ لَا يَرُونَ إِلَّا أَنَّهُ لِمَا بِهِ، فَدَفَعَتْ فَاطِمَةُ الْكِتَابَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام، ثُمَّ صَارَ وَ اللَّهُ ذَلِكَ الْكِتَابُ إِلَيْنَا يَا زِيَادُ».

قَالَ: قُلْتُ: مَا فِي ذَلِكَ الْكِتَابِ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ؟ قَالَ: «فِيهِ وَ اللَّهُ مَا يَخْتَاجُ إِلَيْهِ وَ لَدُ آدَمَ مُنْذُ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ إِلَى أَنْ تَفْنَى الدُّنْيَا؛ وَ اللَّهُ، إِنَّ فِيهِ الْخُدُودَ حَتَّى أَنْ فِيهِ أَرْشَ الْخَدَشِ».

مرکز تحقیقات کتب و تراث اسلامی

٧٨٦ / ٢ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ ابْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «لَمَّا حَضَرَ الْحُسَيْنَ عليه السلام مَا حَضَرَهُ، دَفَعَ وَصِيَّتَهُ إِلَى ابْنَتِهِ فَاطِمَةَ، ظَاهِرَةً فِي كِتَابٍ مُدْرَجٍ، فَلَمَّا أَنْ كَانَ مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ عليه السلام مَا كَانَ، دَفَعَتْ ذَلِكَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام».

قُلْتُ لَهُ: فَمَا فِيهِ يَرْحَمُكَ اللَّهُ؟ فَقَالَ: «مَا يَخْتَاجُ إِلَيْهِ وَ لَدُ آدَمَ مُنْذُ كَانَتِ الدُّنْيَا إِلَى أَنْ تَفْنَى».

٧٨٧ / ٣ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْخَضْرَمِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «إِنَّ الْحُسَيْنَ

پس حضرت امام حسن علیه السلام را بیرون آورد، و او را در قبرستان بقیع دفن کرد.

### ۶۸. باب در بیان اشاره و نصّ بر حضرت

علی بن الحسین - صلوات الله علیهما -

۷۸۵ / ۱. روایت کرده است محمد بن یحیی، از محمد بن حسین و احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از منصور بن یونس، از ابوالجارود، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «چون حضرت حسین بن علی علیه السلام را هنگام شهادت رسید، دختر بزرگ خود، فاطمه بنت الحسین علیه السلام را طلبید و نامه‌ای پیچیده و وصیت نامه‌ی ظاهری را به او تسلیم فرمود، و حضرت علی بن الحسین علیه السلام با ایشان بود و ناخوشی اسهال داشت، و مردم چنان اعتقاد داشتند که آن حضرت از آن آزار، جان نخواهد برد. بعد از آن، فاطمه نامه را به علی بن الحسین علیه السلام داد.» و حضرت به ابوالجارود فرمود که: «ای زیاد، به خدا سوگند که آن نامه به ما منتقل شد.» ابوالجارود می‌گوید که: عرض کردم: خدا مرا فدای تو گرداند، در آن نامه چیست؟ فرمود که: «به خدا سوگند که در آن است آنچه فرزندان آدم به آن محتاج‌اند؛ از آن زمان که خدا آدم را آفرید تا آن‌که دنیا تمام شود. به خدا سوگند، که تمام حدود، در آن موجود است تا آن‌که دیه خراش نیز در آن است.»

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی

۷۸۶ / ۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از ابن سینان، از ابوالجارود، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «چون هنگام شهادت حضرت امام حسین علیه السلام رسید، وصیت نامه‌ای ظاهری را با نامه در هم پیچیده‌ای به دختر خود فاطمه تسلیم فرمود، و چون از امر امام حسین علیه السلام واقع شد آنچه شد، فاطمه آن را به حضرت علی بن الحسین علیه السلام داد.»

راوی می‌گوید که: به آن حضرت عرض کردم که: خدا تو را رحمت کند، در آنچه بود؟ فرمود که: «آنچه فرزندان آدم به آن محتاج‌اند؛ از آن وقتی که دنیا به وجود شده تا هنگامی که فانی شود.»

۷۸۷ / ۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از ابوبکر حضرمی از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «چون حضرت حسین بن علی علیه السلام اراده فرمود که از مدینه به جانب عراق رود، کتاب‌ها و وصیت نامه به ام سلمه سپرد، و چون علی بن الحسین از سفر مراجعت فرمود، ام سلمه آنها را به حضرت

- صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - لَمَّا صَارَ إِلَى الْعِرَاقِ، اسْتَوْدَعَ أُمَّ سَلَمَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - الْكُتُبَ وَ الْوَصِيَّةَ، فَلَمَّا رَجَعَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (ع)، دَفَعَهَا إِلَيْهِ».

٧٨٨ / ٤. وَ فِي نُسخَةِ الصَّفْوَانِيِّ: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ، عَنْ فُلَيْحِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ الشَّيْبَانِيِّ، قَالَ: وَ اللَّهُ، إِنِّي لَجَالِسٌ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عِنْدَهُ وَلَدُهُ إِذْ جَاءَهُ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ أَبِي جَعْفَرٍ (ع)، فَخَلَا بِهِ، فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) أَخْبَرَنِي أَنِّي سَأُذَرِكُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ يُقَالُ لَهُ: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ يُكْنَى أَبُو جَعْفَرٍ، فَإِذَا أَدْرَكَتُهُ فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ.

قَالَ: وَ مَضَى جَابِرٌ، وَ رَجَعَ أَبُو جَعْفَرٍ (ع)، فَجَلَسَ مَعَ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (ع) وَ إِخْوَتِهِ، فَلَمَّا صَلَّى الْمَغْرِبَ، قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ لِأَبِي جَعْفَرٍ (ع): «أَيُّ شَيْءٍ قَالَ لَكَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ؟» فَقَالَ: «قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ: إِنَّكَ سَتُذَرِكُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي اسْمُهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، يُكْنَى أَبُو جَعْفَرٍ، فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ».

فَقَالَ لَهُ أَبُوهُ: «هَئِنَا لَكَ - يَا بَنِي - مَا خَصَّكَ اللَّهُ بِهِ مِنْ رَسُولِهِ مِنْ بَيْنِ أَهْلِ بَيْتِكَ، لَا تُطْلِعْ إِخْوَتَكَ عَلَى هَذَا، فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا، كَمَا كَادَ إِخْوَةُ يُوسُفَ لِيُوسُفَ (ع)».

## ٦٩- بَابُ الْإِشَارَةِ وَ النَّصِّ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ (ع)

٧٨٩ / ١. أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ أَبِي الْقَاسِمِ الْكُوفِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَهْلٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي الْبِلَادِ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع)، قَالَ: «لَمَّا حَضَرَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (ع) الْوَفَاةَ قَبْلَ ذَلِكَ، أَخْرَجَ سَفْطًا أَوْ صُنْدُوقًا عِنْدَهُ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، احْمِلْ

تسلیم نمود.

۷۸۸ / ۴. و در نسخه صفوانی است که علی بن ابراهیم، از پدرش، از حنان بن سدید، از قلیح بن ابی بکر شیبانی روایت کرده است که گفت: به خدا سوگند، که من در خدمت حضرت علی بن الحسین نشسته بودم و پسرش حضرت باقر علیه السلام در نزد آن حضرت بود، در هنگامی که جابر بن عبدالله انصاری به خدمت آن حضرت آمد و بر او سلام کرد، پس دست امام محمد باقر علیه السلام را گرفت، و با آن حضرت خلوت نمود و عرض کرد که: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا خبر داد که زود باشد که مردی را از اهل بیت آن حضرت دریابم که او را محمد بن علی می گویند و کنیتش ابوجعفر می باشد. و آن حضرت علیه السلام فرمود که چون او را دریابی، سلام مرا به او برسان.

راوی می گوید که: جابر رفت و حضرت باقر علیه السلام برگشت و با پدرش علی بن الحسین علیه السلام و برادران خود، نشست و چون نماز شام به جا آورده شد، علی بن الحسین علیه السلام به حضرت باقر علیه السلام فرمود که: «جابر بن عبدالله انصاری چه چیز به تو گفت؟». حضرت باقر علیه السلام عرض کرد که: «جابر گفت که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: زود باشد که مردی را از اهل بیت من دریابی که نامش محمد بن علی و کنیتش ابوجعفر باشد، چون او را دریابی، سلام مرا به او برسان». پدرش به او فرمود که: «ای فرزند دلبد من، گوارا باد تو را آنچه خدا تو را به آن مخصوص ساخته از رسول خویش در میان اهل بیت. ای فرزند، برادران خود را بر این مطلع مکن که از برای تو مکاری می کنند؛ چنانچه برادران یوسف با یوسف علیه السلام مکر کردند».

#### ۶۹. باب در بیان اشاره و نصّ بر ابوجعفر حضرت امام محمد باقر علیه السلام

۷۸۹ / ۱. احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبار، از ابوالقاسم کوفی، از محمد بن سهل، از ابراهیم بن ابی البلاد، از اسماعیل بن محمد بن عبدالله بن علی بن الحسین، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: «چون هنگام وفات حضرت علی بن الحسین رسید، پیش از آن، سبیدی یا صندوقی را که در نزد او بود، بیرون آورد و فرمود که: ای محمد، این صندوق را بردار». حضرت فرمود که: «پس چهار نفر آن صندوق را در میان گرفتند و برداشتند، و چون آن حضرت رحلت فرمود، برادران باقر علیه السلام آمدند و در باب آن صندوق ادعا داشتند و گفتند که: حصّه ما را از آن صندوق بده. حضرت فرموده: به خدا سوگند، که از

هَذَا الصُّنْدُوقَ». قَالَ: «فَحَمَلَ بَيْنَ أَرْبَعَةٍ، فَلَمَّا تَوَفَّي، جَاءَ إِخْوَتُهُ يَدْعُونَ فِي الصُّنْدُوقِ، فَقَالُوا: أَعْطِنَا نَصِيبَنَا فِي الصُّنْدُوقِ، فَقَالَ: وَاللَّهِ، مَا لَكُمْ فِيهِ شَيْءٌ، وَلَوْ كَانَ لَكُمْ فِيهِ شَيْءٌ، مَا دَفَعَهُ إِلَيَّ وَكَانَ فِي الصُّنْدُوقِ سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَكُتُبُهُ». ٢ / ٧٩٠. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ عِمْرَانَ بْنِ مُوسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، قَالَ: التَّفَتَ عَلَيَّ بْنُ الْحُسَيْنِ ﷺ إِلَى وَلَدِهِ - وَهُوَ فِي الْمَوْتِ وَهُمْ مُجْتَمِعُونَ عِنْدَهُ - ثُمَّ التَّفَتَ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، فَقَالَ: «يَا مُحَمَّدُ، هَذَا الصُّنْدُوقُ أَذْهَبَ بِهِ إِلَى بَنِيكَ»، قَالَ: «أَمَّا إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ فِيهِ دِينَارٌ وَلَا دِرْهَمٌ، وَلَكِنْ كَانَ مَمْلُوءاً عِلْماً».

٣ / ٧٩١. مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِنَّ عُمَرَ بْنَ عَبْدِ الْعَزِيزِ كَتَبَ إِلَى ابْنِ حَزْمٍ: أَنْ يُرْسِلَ إِلَيْهِ بِصَدَقَةِ عَلِيٍّ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ، وَابْنُ حَزْمٍ بَعَثَ إِلَى زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ - وَكَانَ أَكْبَرَهُمْ - فَسَأَلَهُ الصَّدَقَةَ، فَقَالَ زَيْدٌ: إِنَّ الْوَالِيَّ كَانَ بَعْدَ عَلِيٍّ الْحَسَنَ، وَبَعْدَ الْحَسَنِ الْحُسَيْنَ، وَبَعْدَ الْحُسَيْنِ عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ، وَبَعْدَ عَلِيٍّ بْنُ الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ﷺ فَابْعَثْ إِلَيْهِ؛ فَبَعَثَ ابْنُ حَزْمٍ إِلَى أَبِي، فَأَرْسَلَنِي أَبِي بِالْكِتَابِ إِلَيْهِ حَتَّى دَفَعْتُهُ إِلَى ابْنِ حَزْمٍ».

فَقَالَ لَهُ بَعْضُنَا: يَعْرِفُ هَذَا وَلَدُ الْحَسَنِ؟ قَالَ: «نَعَمْ، كَمَا يَعْرِفُونَ أَنَّ هَذَا لَيْلٌ، وَلَكِنَّهُمْ يَحْمِلُهُمُ الْحَسَدُ، وَلَوْ طَلَبُوا الْحَقَّ بِالْحَقِّ، لَكَانَ خَيْراً لَهُمْ، وَلَكِنَّهُمْ يَطْلُبُونَ الدُّنْيَا».

٤ / ٧٩٢. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَاءِ، عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو، عَنِ ابْنِ أَبِي يَغْفُورٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ عُمَرَ بْنَ عَبْدِ الْعَزِيزِ كَتَبَ إِلَى ابْنِ حَزْمٍ» ثُمَّ ذَكَرَ مِثْلَهُ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ: «بَعَثَ ابْنُ حَزْمٍ إِلَى زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ وَكَانَ أَكْبَرَ مِنْ أَبِي ﷺ».

● عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَاءِ مِثْلَهُ.

برای شما در آن چیزی نیست و اگر از برای شما در آن چیزی می بود، پدرم آن را به من تسلیم نمی فرمود، و در آن صندوق، سلاح رسول خدا ﷺ و کتاب های آن حضرت بود».

۷۹۰/۲. محمد بن یحیی، از عمران بن موسی، از محمد بن حسین، از محمد بن عبدالله، از عیسی بن عبدالله، از پدرش، از جدّش روایت کرده است که گفت: حضرت علی بن الحسین ﷺ به سوی فرزندان خود التفات فرمود و آن حضرت در کار مردن بود، و همه ایشان در نزد آن حضرت جمع بودند. بعد از آن، به جانب محمد بن علی التفات نمود و فرمود که: «ای محمد، این صندوق را ببر به حجره خود». راوی می گوید که: دینار و درمی در آن نبود، ولیکن پر بود از علم.

۷۹۱/۳. محمد بن حسن، از سهل، از محمد بن عیسی، از فضالة بن ایوب، از حسین بن ابی العلاء از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می فرمود: «عمر بن عبدالعزیز به ابن حزم نوشت که: دفتر صدقات و موقوفات علی و عمر و عثمان را به سوی او فرستد، و ابن حزم فرستاد به نزد زید بن حسن - که به حسب سنّ از همه بنی هاشم بزرگ تر بود - و او را از دفتر صدقه سؤال نمود. زید در جواب گفت که: والی بعد از علی، حسن بود و بعد از حسن، حسین و بعد از حسین، علی بن الحسین، و بعد از علی بن الحسین، محمد بن علی است. پس به سوی او بفرست و ابن حزم به سوی پدرم فرستاد، و پدرم مرا با آن کتاب به سوی او فرستاد تا آن که آن را به ابن حزم تسلیم نمودم».

بعد از آن، بعضی از کسان ما به آن حضرت عرض کرد که: فرزندان امام حسن ﷺ، این را می شناسند؟ (و می دانند که امامت با اولاد امام حسین است و اولاد امام حسن را در آن بهره ای نیست). فرمود: «آری، چنانچه شما می شناسید که این زمان شب است، ولیکن حسد ایشان را بر این می دارد و اگر حق را طلب می کردند، هر آینه از برای ایشان بهتر بود، ولیکن ایشان دنیا را می طلبند».

۷۹۲/۴. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از حسن بن علی و شاء، از عبدالکریم بن عمرو، از ابن ابی یعفور روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق ﷺ که می فرمود: «عمر بن عبدالعزیز به ابن حزم نوشت» پس مثل آنچه را که گذشت ذکر کرده، مگر آن که گفته که: «ابن حزم به نزد زید بن حسن فرستاد و زید از پدرم بزرگ تر بود».

● چند نفر که از اصحاب ما روایت کرده، از احمد بن محمد، از و شاء مثل این را

## ٧٠- بَابُ الْإِشَارَةِ وَالنَّصِّ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ

جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا

٧٩٣ / ١ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَاءِ، عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ، قَالَ: نَظَرَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَمْشِي، فَقَالَ: «تَرَى هَذَا؟ هَذَا مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾».

٧٩٤ / ٢ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «لَمَّا حَضَرَتْ أَبِي عليه السلام الْوَفَاةُ، قَالَ: يَا جَعْفَرُ، أَوْصِيكَ بِأَصْحَابِي خَيْرًا، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، وَاللَّهِ، لَأَدْعَنَّهُمْ وَالرَّجُلُ مِنْهُمْ يَكُونُ فِي الْمِصْرِ، فَلَا يَسْأَلُ أَحَدًا».

٧٩٥ / ٣ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْمُثَنَّى، عَنْ سَدِيرِ الصَّيْرَفِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ مِنْ سَعَادَةِ الرَّجُلِ أَنْ يَكُونَ لَهُ الْوَلَدُ يَعْرِفُ فِيهِ شِبْهَ خُلُقِهِ وَخُلُقِهِ وَشَمَائِلِهِ، وَإِنِّي لَأَعْرِفُ مِنْ ابْنِي هَذَا شِبْهَ خُلُقِي وَخُلُقِي وَشَمَائِلِي» يَعْنِي أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام.

٧٩٦ / ٤ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ طَاهِرٍ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، فَأَقْبَلَ جَعْفَرُ عليه السلام، فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «هَذَا

روایت کرده‌اند.

#### ۷۰. باب در بیان اشاره و نصّ بر ابی عبدالله

##### حضرت جعفر بن محمد صادق - صلوات الله علیهما -

۷۹۳ / ۱. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از وشاء، از ابان بن عثمان، از ابوالضّباح کِنانی روایت کرده است که گفت: حضرت امام محمد باقر علیه السلام نظر فرمود به امام جعفر صادق علیه السلام که می‌رفت، فرمود که: «این را می‌بینی؟ این از جمله کسانی است که خدای عزّوجلّ فرموده که: ﴿وَوَرِّدُ أَنْ تَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾<sup>۱</sup>، یعنی: و می‌خواهیم که منت گذاریم بر آنان که ضعیف و ناتوان شمرده شدند در زمین، و بگردانیم ایشان را پیشوایان در امر دین (و داعیان مردم به خیر و صلاح تادر خیرات و مبرّات به ایشان اقتدا کنند) و بگردانیم ایشان را وارثان» (که از پیغمبران و رسولان میراث برند).

۷۹۴ / ۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون پدرم را هنگام وفات رسید، فرمود که: ای جعفر، تو را وصیت می‌کنم در باب اصحاب خود به خیر و خوبی. من عرض کردم که: فدای تو گردم به خدا سوگند که ایشان را و او می‌گذارم در حالی که مردی از جمله ایشان در شهر باشد، پس نباید که از کسی سؤال کند» (یعنی: همه را چنان کنم که دانا باشند به امر دین که نباید از کسی مسئله دین خود را بپرسند).

۷۹۵ / ۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن مثنی، از سدید صیرفی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که از نیک بختی مرد، آن است که او را فرزندی باشد که مانند خُلق و نُحوی و خُلق و شمایل و شکل او در آن فرزند، معروف و معلوم گردد (یعنی: در سیرت و صورت مانند او باشد). و به درستی که من خُلق خوی و شکل و شمایل خود را می‌شناسم از همین پسر». و مقصود آن حضرت، حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بود.

۷۹۶ / ۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از طاهر که گفت: در نزد امام محمد باقر علیه السلام بودم که حضرت صادق علیه السلام می‌آمد، امام

خَيْرُ الْبَرِيَّةِ - أَوْ أَخَيْرُ - .

٧٩٧ / ٥. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ طَاهِرٍ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، فَأَقْبَلَ جَعْفَرٌ عليه السلام، فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «هَذَا خَيْرُ الْبَرِيَّةِ».

٧٩٨ / ٦. أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ فَضِيلِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ طَاهِرٍ، قَالَ: كُنْتُ قَاعِدًا عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، فَأَقْبَلَ جَعْفَرٌ عليه السلام، فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «هَذَا خَيْرُ الْبَرِيَّةِ».

٧٩٩ / ٧. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ مَخْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: سُئِلَ عَنِ الْقَائِمِ عليه السلام، فَضَرَبَ يَدَهُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، فَقَالَ: «هَذَا وَ اللَّهِ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام». قَالَ عَنَبَسَهُ: فَلَمَّا قُبِضَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام، دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، فَأَخْبَرْتُهُ بِذَلِكَ، فَقَالَ: «صَدَقَ جَابِرٌ». ثُمَّ قَالَ: «لَعَلَّكُمْ تَرَوْنَ أَنَّ لَيْسَ كُلُّ إِمَامٍ هُوَ الْقَائِمُ بَعْدَ الْإِمَامِ الَّذِي كَانَ قَبْلَهُ».

٨٠٠ / ٨. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «إِنَّ أَبِي عليه السلام اسْتَوْدَعَنِي مَا هُنَاكَ، فَلَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ، قَالَ: ادْعُ لِي شُهُودًا، فَدَعَوْتُ لَهُ أَرْبَعَةً مِنْ قُرَيْشٍ، فِيهِمْ نَافِعُ مَوْلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، فَقَالَ: اكْتُبْ: هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ يَعْقُوبُ بَنِيهِ: «يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»، وَ أَوْصَى مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ إِلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ،

محمد باقر علیه السلام فرمود که: «این، خیر خلائق است». یا فرمود که: «آخر خلائق است» (و هر دو به معنی بهتر است، مگر آن که استعمال اخیر کم است و اصلی است متروک، مگر بر سبیل ندرت؛ زیرا که خیر اخیر بود).

۷۹۷ / ۵. احمد بن محمد از محمد بن خالد، از بعضی از اصحاب ما، از یونس بن یعقوب، از طاهر روایت کرده است که گفت: در نزد امام محمد باقر علیه السلام بودم که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می آمد، حضرت فرمود که: «این، بهترین خلائق است».

۷۹۸ / ۶. احمد بن مهران، از محمد بن علی، از فضیل بن عثمان از طاهر روایت کرده است که گفت: در نزد امام محمد باقر علیه السلام نشسته بودم که امام جعفر صادق علیه السلام می آمد، امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «این، بهترین خلائق است».

۷۹۹ / ۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از جابر بن یزید جعفی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: از آن حضرت سؤال شد از قائم علیه السلام، پس دست خود را بر امام جعفر صادق علیه السلام زد و فرمود: «به خدا سوگند، که اینک قائم آل محمد علیه السلام است». عتبسه می گوید که: چون امام محمد باقر علیه السلام وفات فرمود، بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم و آن حضرت را به این خبر، خبر دادم، فرمود که: «جابر راست گفته است». بعد از آن، فرمود: «باشد که شما چنان مپندارید که هر امامی، قائم نباشد بعد از امامی که پیش از او بوده است».

۸۰۰ / ۸. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبد الرحمان، از عبد الاعلی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «پدرم علیه السلام آنچه در اینجاست (یعنی: آنچه مختص به امام علیه السلام است)، به من سپرد. پس چون هنگام وفاتش رسید، فرمود که: چند شاهد برای من طلب کن. من چهار کس را از قریش برای آن حضرت طلب نمودم و نافع مولای عبدالله پسر عمر در میان ایشان بود. پس پدرم فرمود که: بنویس: این، آن چیزی است که یعقوب پسران خویش را به آن وصیت نمود: «يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ»<sup>۱</sup>، یعنی: «ای پسران من، به درستی که خدا برگزیده برای شما دین اسلام را. پس البته باید که نمیرید مگر در حالی که شما همه مسلمان باشید» (یعنی: بر دین اسلام مداومت

وَأَمْرُهُ أَنْ يُكَفَّنَهُ فِي بُرْدِهِ الَّذِي كَانَ يُصَلِّي فِيهِ الْجُمُعَةَ، وَأَنْ يُعَمَّمَهُ بِعِمَامَتِهِ، وَأَنْ يُرَبَّعَ قَبْرُهُ، وَيَرْفَعَهُ أَرْبَعَ أَصَابِعَ، وَأَنْ يَحُلَّ عَنْهُ أَطْمَارُهُ عِنْدَ دَفْنِهِ، ثُمَّ قَالَ لِلشُّهُودِ: انصَرِفُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ.

فَقُلْتُ لَهُ - بَعْدَ مَا انصَرَفُوا -: يَا أَبْتَ مَا كَانَ فِي هَذَا بِأَنْ تُشْهَدَ عَلَيْهِ؟ فَقَالَ: يَا بُنَيَّ كَرِهْتُ أَنْ تُغْلَبَ، وَأَنْ يُقَالَ: إِنَّهُ لَمْ يُوصَ إِلَيْهِ، فَأَرَدْتُ أَنْ تَكُونَ لَكَ الْحُجَّةُ.

#### ٧١- بَابُ الْإِشَارَةِ وَالنَّصِّ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى ؑ

٨٠١ / ١. أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْقَلَاءِ، عَنِ الْفَيْضِ بْنِ الْمُخْتَارِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ؑ: خُذْ بِيَدِي مِنَ النَّارِ، مَنْ لَنَا بَعْدَكَ؟ فَدَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو إِبْرَاهِيمَ ؑ - وَهُوَ يَوْمِنِذٍ غُلَامٌ - فَقَالَ: «هَذَا صَاحِبُكُمْ، فَتَمَسَّكْ بِهِ».

٨٠٢ / ٢. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَرَّازِ، عَنْ ثُبَيْتٍ، عَنْ مُعَاذِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ؑ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَسْأَلُ اللَّهَ - الَّذِي رَزَقَ أَبَاكَ مِنْكَ هَذِهِ الْمُنْزِلَةَ - أَنْ يَرْزُقَكَ مِنْ عَقِيكَ قَبْلَ الْمَمَاتِ مِثْلَهَا، فَقَالَ: «قَدْ فَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ».

نمایید تا هنگامی که مرگ بر شما ظاهر شود).

و محمد بن علی، جعفر بن محمد را وصی خود گردانید، و او را امر کرد که کفن کند او را در بُرد یمانی خودش که در آن نماز جمعه را به جامی آورد، و او را به عمامه اش مُعَمَّم گرداند، و قبر او را چهار گوش نماید، و آن را مقدار چهار انگشت بر نشانند، و در نزد دفنش بندها و گره‌های آن را که در نزد سر و پایی باشد، از او بگشاید (و بعضی گفته‌اند که معنی عبارت آن است که: آن حضرت را در جامه‌های دوخته دفن نکند. و این، به گمان حقیر ظاهرتر است؛ زیرا که اطمّار بر وزن انبار که در این عبارت است، جمع طمر به کسر طاء و سکون میم است، و آن به معنی جامه کهنه است و به معنی بند و گره در کتب لغت به نظر نرسیده). بعد از آن، حضرت به شهود فرمود که: برگردید، خدا شما را رحمت کند. حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «بعد از آن، که برگشتند، من به پدرم عرض کردم که: ای پدر، در امثال این امور، احتیاج نبود که بر آن شاهد گرفته شود؟ پدرم فرمود که: ای فرزند عزیز من، خوش نداشتی که تو مغلوب شوی، و نمی‌خواستی که کسی بگوید که پدر او را وصی خود نگردانیده، و خواستی که حجّت از برای تو ثابت باشد» (چه وصیت ظاهره چنانچه مذکور شد دلیل بر امامت است).

#### ۷۱. باب در بیان اشاره و نصّ بر ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام

۸۰۱ / ۱. احمد بن مهران، از محمد بن علی، از عبدالله قلاء، از فیض بن مختار روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: مرادستگیری کن از آتش دوزخ و بفرما که کی امام است از برای ما بعد از تو؟ پس حضرت امام موسی علیه السلام بر آن حضرت داخل شد و آن حضرت در آن روز کودک، یا پسر امردی<sup>۱</sup> بود. حضرت فرمود که: «همین، صاحب و امام شما است، پس چنگ در زن به او».

۸۰۲ / ۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم از ابو ایوب خزاز، از ثبیت، از معاذ بن کثیر، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: سؤال می‌کنم از خدایی - که پدرت را به جهت تو این مرتبه را روزی کرده - آن که تو را به جهت فرزندت مثل آن را پیش از مردن روزی کند. حضرت فرمود که: «خدا این را به فعل آورده».

۱. بیریش و جوان.

قَالَ: قُلْتُ: مَنْ هُوَ جُعِلْتُ فِدَاكَ؟ فَأَشَارَ إِلَى الْعَبْدِ الصَّالِحِ وَ هُوَ رَاقِدٌ، فَقَالَ: «هَذَا الرَّاقِدُ» وَ هُوَ غُلَامٌ.

٣ / ٨٠٣. وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَلِيٍّ الْأَرَجَانِيُّ الْفَارِسِيُّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ، قَالَ: سَأَلْتُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ فِي السَّنَةِ الَّتِي أَخَذَ فِيهَا أَبُو الْحَسَنِ الْمَاضِي عليه السلام، فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ هَذَا الرَّجُلَ قَدْ صَارَ فِي يَدِ هَذَا، وَ مَا نَدْرِي إِلَى مَا يَصِيرُ؟ فَهَلْ بَلَغَكَ عَنْهُ فِي أَحَدٍ مِنْ وَلَدِهِ شَيْءٌ؟

فَقَالَ لِي: مَا ظَنَنْتُ أَنْ أَحَدًا يَسْأَلَنِي عَنْ هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ؛ دَخَلْتُ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام فِي مَنْزِلِهِ، فَإِذَا هُوَ فِي بَيْتٍ كَذَا فِي دَارِهِ فِي مَسْجِدٍ لَهُ، وَ هُوَ يَدْعُو، وَ عَلَى يَمِينِهِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام يُؤْمِنُ عَلَى دُعَائِهِ، فَقُلْتُ لَهُ: جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ، قَدْ عَرَفْتَ انْقِطَاعِي إِلَيْكَ، وَ خِدْمَتِي لَكَ، فَمَنْ وَلِيُّ النَّاسِ بَعْدَكَ؟ فَقَالَ: «إِنَّ مُوسَى قَدْ لَبَسَ الدَّرْعَ وَ سَاوَى عَلَيْهِ» فَقُلْتُ لَهُ: لَا أَسْتَطِيعُ بَعْدَ هَذَا إِلَى شَيْءٍ.

٤ / ٨٠٤. أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ مُوسَى الصَّقِيلِ، عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، فَدَخَلَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام - وَهُوَ غُلَامٌ - فَقَالَ: «اسْتَوْصِ بِهِ، وَ ضَعْ أَمْرَهُ عِنْدَ مَنْ تَتَّقُ بِهِ مِنْ أَصْحَابِكَ».

٥ / ٨٠٥. أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ جَعْفَرٍ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي يَوْمًا، فَسَأَلَهُ عَلِيُّ بْنُ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ، فَقَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِلَى مَنْ نَفَرُوعُ وَ يَفَرُوعُ النَّاسِ بَعْدَكَ؟

فَقَالَ: «إِلَى صَاحِبِ الثَّوْبَيْنِ الْأَصْفَرَيْنِ وَ الْعَدِيرَتَيْنِ - يَعْنِي الذَّوْأَبَتَيْنِ - وَ هُوَ

معاذ می گوید که: عرض کردم که: آن که می فرمایی کیست؟ فدای تو گردم، پس اشاره فرمود به سوی امام موسی علیه السلام و آن حضرت خفته بود، پس فرمود که: «همین که خفته است». و آن حضرت کودکی بود.

۳ / ۸۰۳. به همین اسناد، از احمد بن محمد روایت است که گفت: حدیث کرد مرا ابوعلی از جانی فارسی، از عبدالرحمان بن حجاج که گفت: در سالی که حضرت امام موسی کاظم علیه السلام را گرفتند و محبوس ساختند، از عبدالرحمان سؤال کردم و به او گفتم که: حضرت امام موسی علیه السلام در دست هارون ملعون گرفتار شده و مانعی دانیم که بازگشت او به سوی چه خواهد بود؟ آیا از آن حضرت چیزی به تو رسیده در باب یکی از فرزندانش؟ عبدالرحمان مرا جواب داد که: من گمان نداشتم که کسی مرا از این مسأله سؤال کند، داخل شدم بر جعفر بن محمد علیه السلام در منزل آن حضرت و دیدم که آن حضرت در فلان اطاق، در خانه خویش که آن را مسجد خویش ساخته بود، تشریف داشت، و آن حضرت دعا می کرد و بر طرف راست آن حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بود، و بر دعای آن حضرت، آمین می گفت. به آن حضرت عرض کردم که: خدا مرا فدای تو گرداند، تو خود شناخته ای که من از غیر تو بریده شده ام، و رو به سوی تو دارم، و تو را خدمت می کنم، پس بفرما که ولی و امام مردم بعد از تو، کیست؟

حضرت فرمود که: «موسی زره رسول را پوشید، و بر اندام او راست آمده» (که بلندتر و کوتاه تر نبود). پس من به آن حضرت عرض کردم که: بعد از این به چیزی احتیاج ندارم. ۴ / ۸۰۴. احمد بن مهران، از محمد بن علی، از موسی صیقل، از مفضل بن عمر روایت کرده که گفت: در نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم که امام موسی علیه السلام داخل شد و آن حضرت کودکی بود. <sup>۱</sup> صادق علیه السلام فرمود: «او را گرامی دار و بگذار امر او را در نزد کسی که بر او اعتماد داشته باشی از اصحاب خود».

۵ / ۸۰۵. احمد بن مهران، از محمد بن علی، از یعقوب بن جعفر جعفری روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا اسحاق بن جعفر و گفت که: روزی در نزد پدرم بودم که علی بن عمر بن علی از آن حضرت سؤال نمود، و عرض کرد که: فدای تو گردم، به سوی چه

۱. در روایت غلام آمده، که به معنای نوجوان است.

الطَّالِعُ عَلَيْكَ مِنْ هَذَا الْبَابِ، يَفْتَحُ الْبَابَيْنِ بِيَدِهِ جَمِيعاً»، فَمَا لَبِثْنَا أَنْ طَلَعَتْ عَلَيْنَا كَفَّانِ  
آخِذَةً بِالْبَابَيْنِ، فَفَتَحَهُمَا، ثُمَّ دَخَلَ عَلَيْنَا أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام.

٨٠٦ / ٦. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ،  
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: قَالَ لَهُ مَنْصُورُ بْنُ حَازِمٍ: يَا أَبَايَ أَنْتَ وَ أُمِّي، إِنَّ الْأَنْفُسَ  
يُعْدَى عَلَيْهَا وَ يُرَاحُ، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ، فَمَنْ؟

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «إِذَا كَانَ ذَلِكَ، فَهُوَ صَاحِبُكُمْ» وَضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى مَنْكِبِ  
أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام الْأَيْمَنِ -فِيمَا أَعْلَمَ- وَ هُوَ يَوْمِئِذٍ خُمَاسِيٌّ، وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ  
جَالِسٌ مَعَنَا.

٨٠٧ / ٧. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ  
أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ عِيْسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، عَنْ  
أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنْ كَانَ كَوْنٌ -وَلَا أَرَانِي اللَّهَ ذَلِكَ- فِيمَنْ أَنْتُمْ؟ قَالَ:  
فَأَوَّمَا إِلَى ابْنِهِ مُوسَى.

قُلْتُ: فَإِنْ حَدَّثَ بِمُوسَى حَدَثٌ، فِيمَنْ أَنْتُمْ؟ قَالَ: «بِوَلَدِهِ».

قُلْتُ: فَإِنْ حَدَّثَ بِوَلَدِهِ حَدَثٌ، وَ تَرَكَ أَخَا كَبِيراً وَ ابْنًا صَغِيراً، فِيمَنْ أَنْتُمْ؟ قَالَ:  
«بِوَلَدِهِ»، ثُمَّ قَالَ: «هَكَذَا أَبَدًا».

قُلْتُ: فَإِنْ لَمْ أَعْرِفْهُ وَ لَا أَعْرِفْ مَوْضِعَهُ؟ قَالَ: «تَقُولُ: اللَّهُمَّ، إِنِّي أَتَوَلَّى مَنْ بَقِيَ  
مِنْ حُجَجِكَ مِنْ وَلَدِ الْإِمَامِ الْمَاضِي؛ فَإِنَّ ذَلِكَ يُجْزِيكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ».

٨٠٨ / ٨. أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْقَلَاءِ، عَنْ  
الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: ذَكَرَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أبا الْحَسَنِ عليه السلام وَ هُوَ يَوْمِئِذٍ غُلَامٌ، فَقَالَ:  
«هَذَا الْمَوْلُودُ الَّذِي لَمْ يُولَدْ فِينَا مَوْلُودٌ أَعْظَمُ بَرَكَتَةً عَلَى شَيْعَتِنَا مِنْهُ» ثُمَّ قَالَ لِي: «لَا

پناه بریم و مردم به که پناه برند بعد از تو؟ پدرم فرمود: «به سوی صاحب دو جامهٔ زرد و صاحب دو گیسو، یا کاکل و او در این ساعت بر تو طالع می‌شود، و بر می‌آید از این در و در را به هر دو دست می‌گشاید». پس درنگ نکردیم که کف‌های دستی از برای ما پیدا شد و درها را گرفت و آنها را گشود. بعد از آن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام بر ما داخل شد.

۸۰۶ / ۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی نجران، از صفوان جمال، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: منصور بن حازم به آن حضرت عرض کرد که: پدر و مادرم فدای تو باد، نفوس در معرض زوال است و اجل آنها در صبح و شام می‌رسد و به مرگ بسیار نزدیک است. پس هرگاه این امر (که عبارت است از رحلت) واقع شود، کی امام خواهد بود؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «چون این امر واقع شود، همین امام شما است» و حضرت، دست خویش را بر دوش راست امام موسی کاظم زد. در آنچه من می‌دانم، آن حضرت در آن روز، کودک پنج ساله (یا قامت مبارکش، پنج شبر بود) و عبدالله پسر امام جعفر با ما نشسته بود.

۸۰۷ / ۷. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از عبدالرحمان بن ابی نجران، از عیسی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: هرگاه حادثه‌ای واقع شود - و خدا آن را به من ننماید - به که اقتدا کنم؟ راوی می‌گوید که: حضرت اشاره فرمود به سوی پسرش حضرت موسی. عرض کردم که: اگر حادثه به امام موسی رخ نماید به که اقتدا کنم؟ فرمود: «به فرزند او».

عرض کردم که: اگر به فرزند آن حضرت، امری روی دهد و برادری بزرگ و پسر کوچکی را واگذارد، به که اقتدا کنم؟ فرمود: «به فرزند او». پس فرمود که: «همیشه چنین است». عرض کردم که: اگر امام را نشناسم و مکان او را ندانم؟ فرمود که: «می‌گویی: خداوند، به درستی که من دوست می‌دارم آن‌که را که باقی مانده از حجّت‌های تو از فرزند امامی که در گذشته؛ زیرا که همین تو را کفایت می‌کند. ان شاء الله».

۸۰۸ / ۸. احمد بن مهران، از محمد بن علی، از عبدالله قلاء، از مفضل بن عمر روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام، امام موسی کاظم علیه السلام را یاد فرمود و آن حضرت در آن روز کودکی بود. پس فرمود که: «این، مولودی است که در میان ما فرزندی زاده نشد که

تَجَفُّوا إِسْمَاعِيلَ».

٨٠٩ / ٩. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِشْمِيِّ، عَنْ فَيْضِ بْنِ الْمُخْتَارِ، فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ فِي أَمْرِ أَبِي الْحَسَنِ ﷺ حَتَّى قَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: «هُوَ صَاحِبُكَ الَّذِي سَأَلْتَ عَنْهُ، فَقُمْ إِلَيْهِ، فَأَوِّرْ لَهُ بِحَقِّهِ». فَقُمْتُ حَتَّى قَبَّلْتُ رَأْسَهُ وَ يَدَهُ، وَ دَعَوْتُ اللَّهَ -عَزَّ وَ جَلَّ- لَهُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: «أَمَّا إِنَّهُ لَمْ يُودَنْ لَنَا فِي أَوَّلِ مِنْكَ».

قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَأَخْبِرْ بِهِ أَحَدًا؟ فَقَالَ: «نَعَمْ، أَهْلَكَ وَ وَلَدَكَ». وَ كَانَ مَعِيَ أَهْلِي وَ وَلَدِي وَ رُفَقَائِي، وَ كَانَ يُؤْنَسُ بْنُ ظَبْيَانَ مِنْ رُفَقَائِي؛ فَلَمَّا أَخْبَرْتُهُمْ، حَمِدُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ.

وَقَالَ يُؤْنَسُ: لَا وَ اللَّهَ حَتَّى أَسْمَعَ ذَلِكَ مِنْهُ، وَ كَانَتْ بِهِ عَجَلَةٌ، فَخَرَجَ فَاتَّبَعْتُهُ، فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى الْبَابِ، سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ لَهُ -وَ قَدْ سَبَقَنِي إِلَيْهِ-: «يَا يُؤْنَسُ، الْأَمْرُ كَمَا قَالَ لَكَ فَيْضٌ». قَالَ: فَقَالَ: سَمِعْتُ وَ أَطَعْتُ، فَقَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: «خُذْهُ إِلَيْكَ يَا فَيْضٌ».

٨١٠ / ١٠. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ فُضَيْلٍ، عَنْ طَاهِرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَلُومُ عَبْدَ اللَّهِ، وَ يُعَاتِبُهُ، وَ يَقُولُ: «مَا مَنَعَكَ أَنْ تَكُونَ مِثْلَ أَخِيكَ، فَوَ اللَّهَ، إِنِّي لَأَعْرِفُ النُّورَ فِي وَجْهِهِ؟» فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ ﷺ: لِمَ؟ أَلَيْسَ أَبِي وَ أَبُوهُ وَاحِدًا، وَ أُمِّي وَ أُمُّهُ وَاحِدَةٌ؟ فَقَالَ

برکتش بر شیعیان ما از او عظیم تر باشد».

بعد از آن به من فرمود که: «با اسماعیل جفا مکنید و رعایت جانب او منظور دارید» (و بعضی گفته اند که لا تجفوا به تشدید فاست و مراد، این است که خبر مردن را به او مدهید، یعنی: او را به آنچه گفتم خبر مدهید؛ زیرا که می داند که امامت با پسر بزرگ تر است، و اگر او زنده باشد، نباید که امامت به غیر او برسد و از این می داند که زنده نمی باشد).

۸۰۹ / ۹. محمد بن یحیی و احمد بن ادریس روایت کرده اند از محمد بن عبدالجبار، از حسن بن حسین، از احمد بن حسن میثمی، از فیض بن مختار در حدیث طولانی در امر امام موسی کاظم علیه السلام تا آن که امام جعفر صادق علیه السلام به فیض فرمود که: «او امام تو است که مرا از او سؤال نمودی. پس برخیز و به سوی او برو و برای او به حقّی که دارد، اقرار کن».

فیض می گوید که: برخواستم تا آن که به خدمتش رفتم و سر و دست او را بوسیدم و او را دعا کردم. پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «ما را رخصت نبود که این امر را اعلام کنیم به کسی که از تو نزدیک تر بود».

راوی می گوید که: عرض کردم فدای تو گردم، هرگاه امر چنین است، کسی را به این امر خبر دهم، یا نه، فرمود: «آری، اهل و عیال و فرزندان خود را خبر ده». و عیال و فرزندانم با من همراه بودند. رفیقی چند داشتم و یونس بن ظبیان از جمله رفقای من بود. چون ایشان را خبر دادم، خدا را حمد کردند، و یونس گفت: به خدا سوگند که من، این را قبول نمی کنم تا آن که خود این را از آن حضرت بشنوم، و او را در امور شتابی بود و بی صبری می نمود. پس بیرون رفتم و من در پی او رفتم. چون بر در خانه حضرت رسیدم، آواز حضرت صادق علیه السلام را شنیدم که به یونس می فرمود و حال آن که بر من پیشی گرفته بود و به خدمت حضرت رسیده بود که: «ای یونس، امر چنان است که فیض به تو گفت».

فیض می گوید که: یونس گفت که: شنیدم و اطاعت کردم، بعد از آن حضرت به من فرمود که: «ای فیض، او را با خود بگیر و متوجّه باش که این امر را بروز ندهد» (و در این عبارت غیر از این نیز گفته اند، ولیکن ظهوری ندارد).

۸۱۰ / ۱۰. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از جعفر بن بشیر، از فضیل، از طاهر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت، پسرش عبدالله را سرزنش و عتاب می نمود و او را موعظه و نصیحت می کرد و می فرمود که: «چه تو را منع کرده مثل برادرت

لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : «إِنَّهُ مِنْ نَفْسِي وَأَنْتَ ابْنِي».

١١ / ٨١١ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَاءِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ يَعْقُوبَ السَّرَّاجِ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَهُوَ وَاقِفٌ عَلَى رَأْسِ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام وَهُوَ فِي الْمَهْدِ، فَجَعَلَ يُسَارُهُ طَوِيلًا، فَجَلَسْتُ حَتَّى فَرَّغَ، فَقُمْتُ إِلَيْهِ، فَقَالَ لِي: «أَذُنُ مِنْ مَوْلَاكَ، فَسَلِّمْ»، فَذَنَوْتُ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَرَدَّ عَلَيَّ السَّلَامَ بِلِسَانٍ فَصِيحٍ، ثُمَّ قَالَ لِي: «أَذْهَبْ، فَغَيِّرْ اسْمَ ابْنَتِكَ الَّتِي سَمَّيْتَهَا أُمِّسَ؛ فَإِنَّهُ اسْمٌ يُبْغِضُهُ اللَّهُ»، وَكَانَ وَلَدْتُ لِي ابْنَةً سَمَّيْتُهَا بِالْحُمَيْرَاءِ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «أَنْتَ إِلَى أَمْرِهِ؛ تُرْسِدُ»، فَغَيَّرْتُ اسْمَهَا.

١٢ / ٨١٢ . أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ، قَالَ: دَعَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام يَوْمًا وَنَحْنُ عِنْدَهُ، فَقَالَ لَنَا: «عَلَيْكُمْ بِهِذَا؛ فَهُوَ وَاللَّهُ صَاحِبُكُمْ بَعْدِي».

١٣ / ٨١٣ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ أَوْ غَيْرِهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ زُرَيْجٍ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ النَّخَوِيِّ، قَالَ: بَعَثَ إِلَيَّ أَبُو جَعْفَرٍ الْمَنْصُورُ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ، فَأَتَيْتُهُ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ وَهُوَ جَالِسٌ عَلَى كُرْسِيِّ، وَبَيْنَ يَدَيْهِ شَمْعَةٌ، وَفِي يَدِهِ كِتَابٌ، قَالَ: فَلَمَّا سَلَّمْتُ عَلَيْهِ، رَمَى بِالْكِتَابِ إِلَيَّ وَهُوَ يَنْكِي، فَقَالَ لِي: هَذَا كِتَابُ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ يُخْبِرُنَا أَنَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ قَدْ مَاتَ، فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ - ثَلَاثًا - وَأَيْنَ مِثْلُ جَعْفَرٍ؟

موسی باشی؟ به خدا سوگند که من، نور را به صورت او می بینم».

عبدالله عرض کرد که: چرا من مثل او نیستم؟ آیا پدر من و پدر او و مادر من و مادر او یکی نیست؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «او از جان و روح من است و تو پسر منی».

۸۱۱ / ۱۱. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از وشاء، از محمد بن سنان، از یعقوب سراج روایت کرده است که گفت: بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم و آن حضرت بر بالای سر ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام ایستاده بود، و آن حضرت در گهواره بود، پس صادق علیه السلام شروع کرد که با او راز و سرگوشی می گفت در زمانی طولانی، من نشستم تا آن که فارغ شد. پس برخاستم و به خدمتش رفتم. به من فرمود که: «به آقای خود نزدیک شو و بر او سلام کن». پیش رفتم و بر آن حضرت سلام کردم. جواب سلام مرا به زبانی فصیح داد. بعد از آن، به من فرمود که: «برو و تغییر ده اسم دختر خود را که دیروز او را اسم گذاشتی؛ زیرا که آن اسمی است که خدا آن را دشمن می دارد».

یعقوب می گوید که: مرا دختری متولد شده بود که او را حمیرا نام کرده بودم (و حمیرا لقب عائشه است). پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «امر او را قبول کن تا خدا تو را ارشاد کند». بعد از آن، من اسم دخترم را تغییر دادم.

۸۱۲ / ۱۲. احمد بن ادریس، از محمد بن عبد الجبار، از صفوان، از ابن مُسکان، از سلیمان بن خالد روایت کرده است که گفت: روزی امام جعفر صادق علیه السلام حضرت امام موسی علیه السلام را طلبید و مادر خدمت آن حضرت بودیم، پس به ما فرمود که: «ملازم این باشید و از او دست بردارید. به خدا سوگند که او امام شما است بعد از من».

۸۱۳ / ۱۳. علی بن محمد، از سهل یا غیر او، از محمد بن ولید، از یونس، از داود بن زُربی، از ابو ایوب نحوی روایت کرده است که گفت: ابو جعفر منصور (یعنی: دوانیقی) در دل شب به طلب من فرستاد، بعد از آن که رفتم و بر او داخل شدم، دیدم او را که بر کرسی نشسته و در پیش روی او شمعی گذاشته و نامه ای در دست گرفته است. ابو ایوب می گوید که: چون بر او سلام کردم، نامه را به جانب من انداخت و می گریست، پس به من گفت که: این نامه محمد بن سلیمان است که ما را خبر می دهد که جعفر بن محمد علیه السلام مرده است. پس سه مرتبه گفت که: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»<sup>۱</sup>، یعنی: «به درستی که ما از آن خداوند (و به کمند بندگی او

ثُمَّ قَالَ لِي: اكْتُبْ، قَالَ: فَكَتَبْتُ صَدْرَ الْكِتَابِ، ثُمَّ قَالَ: اكْتُبْ: إِنْ كَانَ أَوْصِي  
إِلَى رَجُلٍ وَاحِدٍ بِعَيْنِهِ، فَقَدَّمَهُ وَاضْرِبْ عُنُقَهُ، قَالَ: فَرَجَعَ إِلَيْهِ الْجَوَابُ، أَنَّهُ قَدْ أَوْصَى  
إِلَى خَمْسَةٍ، وَاحِدُهُمْ أَبُو جَعْفَرٍ الْمَنْصُورُ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ سُلَيْمَانَ، وَ عَبْدُ اللَّهِ، وَ  
مُوسَى، وَ حَمِيدَةُ.

١٤ / ٨١٤. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ: عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ بِنَحْوِ مِنْ هَذَا، إِلَّا أَنَّهُ  
ذَكَرَ أَنَّهُ أَوْصَى إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ الْمَنْصُورِ، وَ عَبْدِ اللَّهِ، وَ مُوسَى، وَ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ،  
وَمَوْلى لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ: لَيْسَ إِلَى قَتْلِ هَؤُلَاءِ سَبِيلٌ. ١٥ / ٨١٥.  
الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَاءِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ  
صَفْوَانَ الْجَمَّالِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ عَنْ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ، فَقَالَ: «إِنَّ  
صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ لَا يَلْهُو وَلَا يَلْعَبُ» وَ أَقْبَلَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى وَ هُوَ صَغِيرٌ، وَ مَعَهُ  
عَنَاقُ مَكَّةَ وَ هُوَ يَقُولُ لَهَا: «اسْجُدِي لِرَبِّكَ» فَأَخَذَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ، وَ ضَمَّهُ إِلَيْهِ، وَ  
قَالَ: «بِأَبِي وَ أُمِّي مَنْ لَا يَلْهُو وَلَا يَلْعَبُ».

١٦ / ٨١٦. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ عُبَيْسِ بْنِ هِشَامٍ، قَالَ:  
حَدَّثَنِي عُمَرُ الرُّمَانِيُّ، عَنْ فَيْضِ بْنِ الْمُخْتَارِ، قَالَ: إِنِّي لَعِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ إِذْ أَقْبَلَ  
أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى ﷺ - وَ هُوَ غُلَامٌ - فَالْتَزَمْتُهُ وَ قَبَّلْتُهُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: «أَنْتُمْ  
السَّفِينَةُ، وَ هَذَا مَلَأُهَا» قَالَ: فَحَجَجْتُ مِنْ قَابِلٍ، وَ مَعِيَ أَلْفَا دِينَارٍ، فَبَعَثْتُ بِأَلْفٍ إِلَى  
أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ، وَ أَلْفٍ إِلَيْهِ، فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: «يَا فَيْضُ،

در بندیم. پس هر چه از مولی به بنده رسد، جز رضا و تسلیم چه چاره توان نمود)، و به درستی که ما به سوی او و جزا و پاداش او باز گردندگانیم و بازگشت ما جز به حضرت آن جناب نخواهد بود». و گفت که: در کجا مثل جعفر به هم می‌رسد؟

بعد از آن به من گفت که: بنویس. ابو ایوب می‌گوید که: چون عنوان نامه را نوشتم، گفت: بنویس که: اگر یک مرد بخصوصی را وصی خود کرده، او را بطلب و گردنش را بزن. ابو ایوب می‌گوید که: بعد از آن، جواب نامه به او رسید که پنج کس را وصی خود کرده که یکی از ایشان، ابو جعفر منصور است، و سایر محمد بن سلیمان که والی مدینه بود و عبدالله و موسی و حمیده.

۱۴/۸۱۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نصر بن سَوید به این نحو روایت کرده است، مگر آن که ذکر کرده که آن حضرت، ابو جعفر منصور و عبدالله و موسی و محمد بن جعفر و یکی از آزاد کرده‌های خویش را وصی گردانیده بود. راوی می‌گوید که: ابو جعفر گفت که: راهی به سوی کشتن این گروه نیست.

۱۵/۸۱۵. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از وشاء، از علی بن حسن، از صفوان جمال روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از صاحب امر امامت، فرمود که: «صاحب این امر، مرتکب لهو و لعب نمی‌شود». و ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام می‌آمد و آن حضرت طفل کوچکی بود و با آن حضرت بزغاله مکی بود و به آن بزغاله می‌فرمود که: «سجده کن از برای پروردگار خویش و او را تعظیم نما». پس حضرت صادق علیه السلام آن حضرت را گرفت و به سینه خود چسباند و فرمود: «پدر و مادرم فدای آن کسی که مرتکب لهو و لعب نمی‌شود».

۱۶/۸۱۶. علی بن محمد، از بعضی از اصحاب ما، از عبّیس بن هشام روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا عمر رُمّانی، از فیض بن مختار که گفت: در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم، در هنگامی که ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام تشریف آورد. و آن حضرت کودکی بود - پس او را در بغل گرفتم و بوسیدم. حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «شما چون کشتی هستید و این، کشتی بان آن است».

فیض می‌گوید که: در سال آینده، به حج رفتم و با من دو هزار دینار شرعی بود. هزار دینار را به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام فرستادم و هزار دینار دیگر به خدمت امام موسی علیه السلام. پس

عَدَلْتُهُ يَبِي؟» قُلْتُ: إِنَّمَا فَعَلْتُ ذَلِكَ لِقَوْلِكَ، فَقَالَ: «أَمَا وَاللَّهِ مَا أَنَا فَعَلْتُ ذَلِكَ، بَلِ اللَّهُ -عَزَّ وَجَلَّ- فَعَلَهُ بِهِ».

## ٧٢- بَابُ الْإِشَارَةِ وَالنَّصِّ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام

١ / ٨١٧. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ نَعِيمٍ الصَّخَّافِ، قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَهَشَامُ بْنُ الْحَكَمِ وَعَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ بِبَغْدَادَ، فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ: كُنْتُ عِنْدَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ جَالِسًا، فَدَخَلَ عَلَيْهِ ابْنُهُ عَلِيُّ، فَقَالَ لِي: «يَا عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ، هَذَا عَلِيُّ سَيِّدٌ وَلَدِي، أَمَا إِنِّي قَدْ نَحَلْتُهُ كُنْيَتِي» فَضَرَبَ هَشَامُ بْنُ الْحَكَمِ بِرَاحَتِهِ جَبْهَتَهُ، ثُمَّ قَالَ: وَبِحَكَ، كَيْفَ قُلْتَ؟ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ: سَمِعْتُ -وَاللَّهِ- مِنْهُ كَمَا قُلْتُ، فَقَالَ هَشَامُ: أَخْبَرَكَ أَنَّ الْأَمْرَ فِيهِ مِنْ بَعْدِهِ.

● أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ نَعِيمٍ الصَّخَّافِ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ -وَفِي نُسْخَةِ الصَّفَوَانِيِّ: قَالَ: كُنْتُ أَنَا- ثُمَّ ذَكَرَ مِثْلَهُ.

٢ / ٨١٨. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ حُكَيْمٍ، عَنِ نَعِيمِ الْقَابُوسِيِّ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّ ابْنِي عَلِيًّا أَكْبَرُ وَلَدِي، وَأَبْرُهُمْ عِنْدِي، وَأَحَبُّهُمْ إِلَيَّ، وَهُوَ يَنْظُرُ مَعِيَ فِي الْجَفْرِ، وَلَمْ يَنْظُرْ فِيهِ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ نَبِيٌّ».

٣ / ٨١٩. أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ وَإِسْمَاعِيلَ بْنِ عَبَّادٍ الْقَضْرِيِّ جَمِيعًا، عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنِّي قَدْ كَبِرَ سِنِّي، فَخُذْ بِيَدِي مِنَ النَّارِ. قَالَ: فَأَشَارَ إِلَى ابْنِهِ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام، فَقَالَ: «هَذَا صَاحِبُكُمْ مِنْ بَعْدِي».

چون به خدمت حضرت صادق رسیدم فرمود که: «ای فیض، او را با من برابر کردی؟» عرض کردم که: جز این نیست که من این کار را به جهت فرموده تو کردم. حضرت فرمود: «به خدا سوگند که من این را نکردم بلکه خدای عزوجل با او چنین کرده است».

## ۷۲. باب در بیان اشاره و نصّ بر حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا

۸۱۷ / ۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از حسین بن نعیم صحّاف روایت کرده است که گفت: من و هشام بن حکم و علی بن یقطین در بغداد بودیم، پس علی بن یقطین گفت که: در خدمت حضرت امام موسی کاظم علیه السلام نشسته بودم که پسرش علی علیه السلام، بر آن حضرت داخل شد. بعد از آن، حضرت کاظم علیه السلام به من فرمود که: «ای علی بن یقطین، اینک علی، سید فرزندان من است. و بدان که من کنیت خود را که ابوالحسن است، به او بخشیدم».

هشام بن حکم کف دست خود را بر پیشانی خود زد و گفت: وای بر تو! چه گفتی؟ علی بن یقطین گفت: به خدا سوگند که! از آن حضرت شنیدم، چنانچه گفتم. هشام گفت که: آن حضرت تو را خبر داده است که امر امامت بعد از او، در حضرت امام رضا علیه السلام قرار دارد.

● احمد بن مهران، از محمد بن علی، از حسین بن نعیم صحّاف روایت کرده است که گفت: در نزد حضرت امام موسی علیه السلام بودم. و کلینی رحمه الله فرموده که در نسخه صفوانی است که گفت: بودم من، و مثل آنچه را که گذشت، ذکر نمود.

۸۱۸ / ۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از معاویه بن حکیم، از نعیم قابوسی، از امام موسی کاظم علیه السلام که فرمود: «پسرم، علی بزرگترین فرزندان من و نیکوکارترین ایشان در نزد من و محبوبترین ایشان است به سوی من (که او را از همه ایشان دوست تر می دارم) و او با من در جفر نظر می کند، و در آن نظر نکرده، مگر پیغمبر، یا وصی پیغمبری».

۸۱۹ / ۳. احمد بن مهران روایت کرده است از محمد بن علی، از محمد بن سنان و اسماعیل بن عبّاد قسری و هر دو از داود رقی که گفت: به خدمت امام موسی کاظم علیه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم! پیر شده ام و سالم بسیار شده، پس مرا دستگیری فرما از آتش دوزخ. داود می گوید که: حضرت به جانب پسرش امام رضا علیه السلام اشاره نمود و فرمود: «اینک

٨٢٠ / ٤. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنِ الْحَسَنِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عليه السلام: أَلَا تَذُنُّنِي إِلَى مَنْ آخُذُ عَنْهُ دِينِي؟ فَقَالَ: «هَذَا ابْنِي عَلِيُّ؛ إِنَّ أَبِي أَخَذَ بِيَدِي، فَأَدْخَلَنِي إِلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، فَقَالَ: يَا بُنَيَّ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ: «قَالَ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» وَإِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - إِذَا قَالَ قَوْلًا، وَفِي يَدِهِ».

٨٢١ / ٥. أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ اللَّوْلُؤِيِّ، عَنْ يَحْيَى بْنِ عَمْرٍو، عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام: إِنِّي قَدْ كَبِرْتُ سِنِّي، وَدَقَّ عَظْمِي، وَإِنِّي سَأَلْتُ أَبَاكَ عليه السلام، فَأَخْبَرَنِي بِكَ، فَأَخْبِرْنِي مَنْ بَعْدَكَ؟ فَقَالَ: «هَذَا أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا».

٨٢٢ / ٦. أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ زِيَادِ بْنِ مَرْوَانَ الْقَنْدِيِّ - وَكَانَ مِنَ الْوَاقِفَةِ - قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام وَعِنْدَهُ ابْنُهُ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام، فَقَالَ لِي: «يَا زِيَادُ، هَذَا ابْنِي فَلَانُ، كِتَابُهُ كِتَابِي، وَكَلَامُهُ كَلَامِي، وَرَسُولُهُ رَسُولِي، وَمَا قَالَ فَالْقَوْلُ قَوْلُهُ».

٨٢٣ / ٧. أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْمَخْزُومِيُّ - وَكَانَتْ أُمُّهُ مِنْ وَلَدِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام - قَالَ: بَعَثَ إِلَيْنَا أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام، فَجَمَعَنَا، ثُمَّ قَالَ لَنَا: «أَتَذَرُونَ لِمَ دَعَوْتُكُمْ؟» فَقُلْنَا: لَا، فَقَالَ: «اشْهَدُوا أَنَّ ابْنِي هَذَا وَصِيِّي، وَالْقِيَمُ بِأَمْرِي، وَخَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي، مَنْ كَانَ لَهُ عِنْدِي

صاحب و امام شما است بعد از من».

۸۲۰ / ۴. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبدالله، از حسن، از ابن ابی عمیر، از محمد بن اسحاق بن عمار روایت کرده است که گفت: به خدمت امام موسی کاظم عرض کردم که: آیا مرا رهنمایی نمی فرمایی به سوی کسی که دین خویش را از او فراگیرم؟ فرمود که: «همین پسر من علی. به درستی که پدرم دست مرا گرفت و مرا برد تا در روضه رسول خدا ﷺ داخل کرد، پس فرمود که: ای فرزند عزیز من! به درستی که خدای عز و جل فرموده که: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾<sup>۱</sup>، یعنی: «به درستی که من قرار دهنده ام در زمین کسی را که نائب من باشد» (در رواج دادن حق و ذلیل گردانیدن باطل). و خدای عز و جل هرگاه سخنی را بفرماید به آن وفا می فرماید».

۸۲۱ / ۵. احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبار، از حسن بن حسین لؤلؤی، از یحیی بن عمرو، از داود زقی روایت کرده است که گفت: به خدمت حضرت امام موسی کاظم ﷺ عرض کردم که: سالم بسیار شده و استخوانم باریک گردیده و از پدرت سؤال کردم از امام بعد از آن حضرت، پس مرا خبر داد که: تویی و تو نیز مرا خبر ده که امام بعد از تو کیست؟ حضرت فرمود که: «همین ابوالحسن (که مسمی است به) رضا ﷺ».

۸۲۲ / ۶. احمد بن مهران، از محمد بن علی، از زیاد بن مروان قندی - که از طایفه واقفیه بود - روایت کرده است که گفت: داخل شدم بر امام موسی کاظم ﷺ، و پسرش ابوالحسن حضرت امام رضا ﷺ، در نزد آن حضرت بود. حضرت کاظم ﷺ، به من فرمود که: «ای زیاد، این پسرم فلانی، نامه او نامه من و سخن او سخن من و فرستاده او فرستاده من است، و آنچه بگوید، گفته گفته اوست».

۸۲۳ / ۷. احمد بن مهران، از محمد بن علی، از محمد بن فضیل روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا مخزومی و مادر او، از فرزندان جعفر بن ابی طالب ﷺ بود و گفت که: امام موسی کاظم ﷺ به طلب ما فرستاد و ما را جمع فرمود، بعد از آن به ما فرمود که: «آیا می دانید که شما را برای چه طلب کردم؟» عرض کردیم: نه. فرمود که: «شاهد باشید که همین پسر، وصی من است، و به امر من قیام خواهد نمود، و خلیفه من است بعد از من. هر که

دَيْنٌ، فَلْيَأْخُذْهُ مِنْ ابْنِي هَذَا؛ وَمَنْ كَانَتْ لَهُ عِنْدِي عِدَّةٌ، فَلْيُنْجِزْهَا مِنْهُ؛ وَمَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ بُدٌّ مِنْ لِقَائِي، فَلَا يَلْقَنِي إِلَّا بِكِتَابِهِ».

٨ / ٨٢٤. أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ وَ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ جَمِيعاً، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ، قَالَ: خَرَجْتُ إِلَيْنَا الْوَاخُ مِنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام وَهُوَ فِي الْحَبْسِ: «عَهْدِي إِلَى أَكْبَرِ وَلَدِي أَنْ يَفْعَلَ كَذَا، وَأَنْ يَفْعَلَ كَذَا، وَفُلَانٌ لَا تُنْلِهِ شَيْئاً حَتَّى أَلْقَاكَ، أَوْ يَقْضِيَ اللَّهُ عَلَيَّ الْمَوْتَ».

٩ / ٨٢٥. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ، قَالَ: خَرَجَ إِلَيْنَا مِنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام بِالْبَصْرَةِ الْوَاخُ مَكْتُوبٌ فِيهَا بِالْعَرَضِ: «عَهْدِي إِلَى أَكْبَرِ وَلَدِي: يُعْطَى فُلَانٌ كَذَا، وَفُلَانٌ كَذَا، وَفُلَانٌ كَذَا، وَفُلَانٌ لَا يُعْطَى حَتَّى أَجِيءَ، أَوْ يَقْضِيَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - عَلَيَّ الْمَوْتَ؛ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ».

١٠ / ٨٢٦. أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ ابْنِ مُخْرِزٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام، قَالَ: كَتَبَ إِلَيَّ مِنَ الْحَبْسِ: «أَنْ فُلَاناً ابْنِي سَيِّدُ وَلَدِي، وَ قَدْ نَحَلْتُهُ كُنْيَتِي».

١١ / ٨٢٧. أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْخَزَّازِ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ سُلَيْمَانَ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام: إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَخْذُتَ حَدَثٌ وَلَا أَلْقَاكَ، فَأَخْبِرْنِي مِنَ الْإِمَامِ بَعْدَكَ؟ فَقَالَ: «ابْنِي فُلَانٌ» يَعْنِي أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام.

١٢ / ٨٢٨. أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي الْجَهْمِ، عَنْ نَصْرِ بْنِ قَابُوسَ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام: إِنِّي سَأَلْتُ أَبَاكَ عليه السلام: مَنْ الَّذِي يَكُونُ مِنْ بَعْدِكَ؟ فَأَخْبَرَنِي أَنَّكَ أَنْتَ هُوَ، فَلَمَّا تَوَفَّى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، ذَهَبَ النَّاسُ يَحِيناً وَ

او را نزد من طلبی باشد، آن را از همین پسرم بگیرد و هر که را نزد من وعده‌ای باشد، وفای به آن را از او طلب کند، و هر که را دسترس ملاقات من نباشد و خود نتواند که به نزد من آید، مرا ملاقات نکند، مگر به نامه خویش که نامه به نزد من فرستد» (و می‌تواند که معنی این باشد که: نامه‌ای به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام فرستد، و دور نیست که این معنی ظاهر تر باشد).

۸ / ۸۲۴. احمد بن مهران روایت کرده است از محمد بن علی، از محمد بن سنان و علی بن حکم، و هر دو از حسین بن مختار که گفت: تخت‌هایی<sup>۱</sup> چند از امام موسی کاظم علیه السلام به سوی ما بیرون آمد، و آن حضرت در حبس هارون بود و بر آنها نوشته بود که: «وصیت من به سوی بزرگ‌ترین فرزندانم، این است که چنین کند و چنین کند، و فلان کس را چیزی مده تا تو را ملاقات کنم، یا خدا مرگ را بر من قضا کند» (و حکم فرماید که بمیرم).

۹ / ۸۲۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از عبدالله بن مغیره، از حسین بن مختار که گفت: بیرون آمد به سوی ما از جانب امام موسی کاظم علیه السلام در بصره الواحی (تخت‌هایی) چند، که در آنها نوشته بود به سمت عرض: «وصیت من به سوی بزرگ‌ترین فرزندانم آن است که: به فلان کس، فلان قدر و به فلان کس، فلان قدر و به فلان کس، فلان قدر عطا شود، و به فلان کس چیزی عطا نشود تا خود بیایم، یا خدا مردن را بر من حکم فرماید. به درستی که خدا هر چه خواهد می‌کند».

۱۰ / ۸۲۶. احمد بن مهران، از محمد بن علی، از ابن محرز، از علی بن یقطين، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که گفت: حضرت در حبس به من نوشت که: «پسر، فلان کس سید و بزرگ فرزندان من است، و من کنیت خویش را به او بخشیدم».

۱۱ / ۸۲۷. احمد بن مهران، از محمد بن علی، از ابوعلی خزّاز، از داود بن سلیمان روایت کرده است که گفت: به خدمت امام موسی کاظم علیه السلام عرض کردم که: می‌ترسم که حادثه‌ای روی دهد و تو را ملاقات نکنم. پس مرا خبر ده که امام بعد از تو کیست؟ فرمود: «پسر، فلانی» و مقصود آن حضرت علیه السلام، امام رضا علیه السلام بود.

۱۲ / ۸۲۸. احمد بن مهران، از محمد بن علی، از سعید بن ابی جهم، از نصر بن قابوس روایت کرده است که گفت: به خدمت امام موسی کاظم علیه السلام عرض کردم که: از پدرت علیه السلام

شِمَالًا، وَ قُلْتُ فَيْكَ أَنَا وَ أَصْحَابِي؛ فَأَخْبِرْنِي مَنِ الَّذِي يَكُونُ مِنْ بَعْدِكَ مِنْ وَلَدِكَ؟  
فَقَالَ: «ابْنِي فَلَان».

١٣/٨٢٩. أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ الضَّحَّاكِ بْنِ الْأَشْعَثِ، عَنْ  
دَاوُدَ بْنِ زُرَيْجٍ، قَالَ: جِئْتُ إِلَى أَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام بِمَالٍ، فَأَخَذَ بَعْضَهُ، وَ تَرَكَ بَعْضَهُ،  
فَقُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ، لِأَيِّ شَيْءٍ تَرَكْتَهُ عِنْدِي؟ قَالَ: «إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ يَطْلُبُهُ  
مِنْكَ». فَلَمَّا جَاءَنَا نَعِيُّهُ، بَعَثَ إِلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام ابْنَهُ، فَسَأَلَنِي ذَلِكَ الْمَالَ، فَدَفَعْتُهُ إِلَيْهِ.  
١٤/٨٣٠. أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِي الْحَكَمِ الْأَرْمَنِ، قَالَ:  
حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، عَنْ يَزِيدَ  
بْنِ سَلِيطِ الزُّيْدِيِّ، قَالَ أَبُو الْحَكَمِ: وَ أَخْبَرَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عُمَارَةَ الْجَرُمِيُّ،  
عَنْ يَزِيدَ بْنِ سَلِيطٍ، قَالَ: لَقِيتُ أَبَا إِبْرَاهِيمَ عليه السلام - وَ نَحْنُ نُسْرِدُ الْعُمَرَةَ - فِي بَعْضِ  
الطَّرِيقِ، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، هَلْ تُثَبِّتُ هَذَا الْمَوْضِعَ الَّذِي نَحْنُ فِيهِ؟ قَالَ: «نَعَمْ،  
فَهَلْ تُثَبِّتُهُ أَنْتَ؟» قُلْتُ: نَعَمْ، إِنِّي أَنَا وَ أَبِي لَقِينَاكَ هَاهُنَا وَ أَنْتَ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام،  
وَ مَعَهُ إِخْوَتُكَ، فَقَالَ لَهُ أَبِي: بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي، أَنْتُمْ كُلُّكُمْ أَيْمَةٌ مُطَهَّرُونَ، وَ الْمَوْتُ  
لَا يَغْرِي مِنْهُ أَحَدٌ، فَأَخْبَرْتُ إِلَيَّ شَيْئًا أَخْبَرْتُ بِهِ مَنْ يَخْلُفُنِي مِنْ بَعْدِي؛ فَلَا  
يَضِلُّ.

قَالَ: «نَعَمْ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، هُوَ لَاءٍ وَ لَدِي، وَ هَذَا سَيِّدُهُمْ - وَ أَشَارَ إِلَيْكَ - وَ قَدْ عَلِمَ  
الْحُكْمَ وَ الْفَهْمَ وَ السَّخَاءَ وَ الْمَعْرِفَةَ بِمَا يَخْتَاجُ إِلَيْهِ النَّاسُ، وَ مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنْ أَمْرٍ  
دِينِهِمْ وَ دُنْيَاهُمْ، وَ فِيهِ حُسْنُ الْخُلُقِ، وَ حُسْنُ الْجَوَابِ، وَ هُوَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ اللَّهِ عَزَّ  
وَ جَلَّ، وَ فِيهِ أُخْرَى خَيْرٌ مِنْ هَذَا كُلِّهِ».

سؤال نمودم که کیست آن که بعد از تو امام می باشد؟ مرا خبر داد که تو امامی بعد از او. و چون حضرت صادق علیه السلام وفات فرمود، مردم به طرف راست و چپ رفتند و حیران بودند، و من و یارانم قایل بودیم به امامت در شأن تو. پس تو نیز مرا خبر ده که کیست آن که بعد از تو امام می باشد از فرزندان تو؟ فرمود که: «پسرم فلانی».

۸۲۹ / ۱۳. احمد بن مهران، از محمد بن علی، از ضحاک بن اشعث، از داود بن زریبی روایت کرده است که گفت: مالی را به خدمت امام موسی کاظم علیه السلام آوردم، پس بعضی از آن را گرفتم، و برخی از آن را وا گذاشت. عرض کردم که: خدا تو را به اصلاح آورد، برای چه آن را در نزد من گذاشتی؟ فرمود: «به درستی که صاحب امر امامت، این را از تو طلب خواهد نمود». پس چون خبر وفات آن حضرت به ما رسید، پسرش، حضرت امام رضا علیه السلام، مرا طلبید و آن مال را از من خواست و من آن را تسلیم آن حضرت کردم.

۸۳۰ / ۱۴. احمد بن مهران، از محمد بن علی، از ابوالحکم ارمنی روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا عبدالله بن ابراهیم بن علی بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب، از یزید بن سلیط زیدی و ابوالحکم گفت: و نیز مرا خبر داد عبدالله بن محمد بن عماره جرمی، از یزید بن سلیط که گفت: امام موسی کاظم علیه السلام را ملاقات کردم در بین راه مکه و ما اراده عمره داشتیم. عرض کردم که: فدای تو گردم، آیا این موضعی را که ما در آن هستیم، خوب می شناسی؟ حضرت فرمود: «آری، پس آیا تو این را خوب می شناسی؟» عرض کردم: آری، من با پدرم در اینجا تو را ملاقات کردیم، و تو با حضرت صادق علیه السلام بودی و برادران تو با آن حضرت بودند.

پس پدرم به آن حضرت عرض کرد که: پدر و مادرم فدای تو بادا همه شما امامان مطهر و معصومید و کسی از مرگ، عاری نمی باشد (و هر کسی لباس مرگ را خواهد پوشید)، پس نشانه ای را برای من بیان فرما که حدیث کنم به آن، کسی را که بعد از من، مرا جانشین می شود، تا گمراه نگردد.

فرمود: «آری ای ابو عبدالله، این جماعت فرزندان منند و این سید و بزرگ ایشان است» و اشاره فرمود به سوی تو و فرمود که: «به او تعلیم شده که حکمت ها (یا حکم)، در میان مردمان و فهم و سخاوت و معرفت به آنچه مردم به آن محتاج اند و آنچه در آن اختلاف دارند از امر دین و دنیای خویش، و در اوست خوش خلقی و حسن جواب و او دری است از درهای

فَقَالَ لَهُ أَبِي: وَمَا هِيَ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي؟

قَالَ ﷺ: «يُخْرِجُ اللَّهُ -عَزَّ وَ جَلَّ- مِنْهُ غَوْثَ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ غِيَاثَهَا، وَ عَلَمَهَا وَ نَوْرَهَا، وَ فَضْلَهَا وَ حِكْمَتَهَا، خَيْرُ مَوْلُودٍ، وَ خَيْرُ نَاشِئٍ يَخْقُنُ اللَّهُ -عَزَّ وَ جَلَّ- بِهِ الدَّمَاءَ، وَ يُصْلِحُ بِهِ ذَاتَ الْبَيْنِ، وَ يَلْمُ بِهِ الشَّعْثَ، وَ يَشَعْبُ بِهِ الصَّدْعَ، وَ يَكْسُو بِهِ الْعَارِيَّ، وَ يُشْبِعُ بِهِ الْجَائِعَ، وَ يُؤْمِنُ بِهِ الْخَائِفَ، وَ يُنْزِلُ اللَّهُ بِهِ الْقَطْرَ، وَ يَرْحَمُ بِهِ الْعِبَادَ، خَيْرُ كَهْلٍ، وَ خَيْرُ نَاشِئٍ، قَوْلُهُ حُكْمٌ، وَ صَمْتُهُ عِلْمٌ، يُبَيِّنُ لِلنَّاسِ مَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ، وَ يَسُودُ عَشِيرَتَهُ مِنْ قَبْلِ أَوَانِ حُلُمِهِ».

فَقَالَ لَهُ أَبِي: بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي، وَ هَلْ وَلَدٌ؟ قَالَ: «نَعَمْ، وَ مَرَّتْ بِهِ سِنُونَ».

قَالَ يَزِيدُ: فَجَاءَنَا مَنْ لَمْ نَسْتَطِعْ مَعَهُ كَلَامًا، قَالَ يَزِيدُ: فَقُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ ﷺ: فَأَخْبِرْنِي أَنْتَ بِمِثْلِ مَا أَخْبَرَنِي بِهِ أَبُوكَ ﷺ، فَقَالَ لِي: «نَعَمْ، إِنَّ أَبِي ﷺ كَانَ فِي زَمَانٍ لَيْسَ هَذَا زَمَانُهُ».

فَقُلْتُ لَهُ: فَمَنْ يَرْضَى مِنْكَ بِهَذَا، فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ، قَالَ: فَضَحِكَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ ﷺ ضَحِكًا شَدِيدًا، ثُمَّ قَالَ: «أَخْبِرْكَ يَا أَبَا عُمَارَةَ، إِنِّي خَرَجْتُ مِنْ مَنْزِلِي، فَأَوْصَيْتُ إِلَى ابْنِي فُلَانٍ، وَ أَشْرَكْتُ مَعَهُ بَنِيَّ فِي الظَّاهِرِ، وَ أَوْصَيْتُهُ فِي الْبَاطِنِ، فَأَفْرَدْتُهُ وَحْدَهُ، وَ لَوْ كَانَ الْأَمْرُ إِلَيَّ، لَجَعَلْتُهُ فِي الْقَاسِمِ ابْنِي، لِحُبِّي إِيَّاهُ، وَ رَأْفَتِي عَلَيْهِ، وَ لَكِنْ ذَلِكَ إِلَى

خدای عزّوجلّ و در او صفتی دیگر است که از همه آنچه مذکور شد، بهتر است.  
 پدرم به آن حضرت عرض کرد که: پدر و مادرم فدای تو باد، آن صفت چیست؟  
 حضرت علیه السلام فرمود که: «خدای عزّوجلّ بیرون می آورد از صلب او، پناه این امت و پناه دهنده ایشان را (یا فریادرس و فریادرسنده ایشان) و نشانه و نور و فضل و حکمت ایشان، که از هر طفلی که متولّد شده بهتر است، و از هر نوجوانی خوش تر. خدا به سبب او، خون‌ها را محافظت می فرماید و به وساطت او، حالتی را که در میان مردم است از خصومت و منازعت، به اصلاح می آورد. و امور متفرّقه و پراکنده را به او جمع می کند، و رخنه‌ها را می بندد، و به او برهنه را می پوشاند، و گرسنه را سیر می گرداند، و ترسان را ایمن می سازد، و به او باران از آسمان فرو می آورد، و بر بندگان خود رحم می فرماید، و از هر مرد رویی<sup>۱</sup> بهتر، و از هر صاحب نموی خوش تر است. گفته او محکم و استوار و سکوت و خاموشی او، علم است. از برای مردمان بیان می کند آنچه را که در آن اختلاف دارند، و بزرگ قبیله خود می گردد، پیش از وقتی که به حدّ بلوغ برسد».

پس پدرم به آن حضرت عرض کرد که: پدر و مادرم فدای تو باد، آیا آن که می فرمایی، متولّد شده؟ حضرت فرمود: «آری، و سال‌ها بر او گذشته است». یزید می گوید که: پس کسی پیش ما آمد که با وجود او، هیچ سخن نتوانستیم گفت. یزید می گوید که: بعد از آن، به امام موسی کاظم علیه السلام عرض کردم که: پس تو نیز مرا خبر ده به مثل آنچه پدرت مرا خبر داد. حضرت در جواب فرمود: «آری، به درستی که پدرم علیه السلام در روزگاری بود که این زمان چون روزگار او نیست» (چه تقیّه در این وقت شدیدتر است).

من به آن حضرت عرض کردم که: هر که به همین سکوت و هیچ نگفتن به جهت تقیّه، از تو راضی شود (که به این اکتفا کند)، لعنت خدا بر او باد!

یزید می گوید که: حضرت امام موسی علیه السلام خندید و خنده‌ای سختی کرد، بعد از آن فرمود که: «تو را خبر می دهم ای ابو عماره، که من از منزل خود بیرون آمدم و پسر فلانی را وصی خود گردانیدم، و پسران خود را در ظاهر با او شریک ساختم، و در باطن او را وصی خود کردم، و او را تنها و منفرد ساختم. و اگر امر امامت به من مفوّض بود، آن را در قاسم پسرم

اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، يَجْعَلُهُ حَيْثُ يَشَاءُ، وَلَقَدْ جَاءَنِي بِخَبَرِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ أَرَانِيهِ، وَ أَرَانِي مَنْ يَكُونُ مَعَهُ؛ وَكَذَلِكَ لَا يُوصِي إِلَى أَحَدٍ مِنَّا حَتَّى يَأْتِي بِخَبَرِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ جَدِّي عَلِيُّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، وَرَأَيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ خَاتِماً وَ سَيْفًا وَ عَصًا وَ كِتَابًا وَ عِمَامَةً، فَقُلْتُ: مَا هَذَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ لِي: أَمَّا الْعِمَامَةُ، فَسُلْطَانُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ وَ أَمَّا السَّيْفُ، فَعِزُّ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى؛ وَ أَمَّا الْكِتَابُ، فَنُورُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى؛ وَ أَمَّا الْعَصَا، فَقُوَّةُ اللَّهِ؛ وَ أَمَّا الْخَاتَمُ، فَجَامِعُ هَذِهِ الْأُمُورِ.

ثُمَّ قَالَ لِي: وَ الْأَمْرُ قَدْ خَرَجَ مِنْكَ إِلَى غَيْرِكَ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَرِنِيهِ أَتَاهُمْ هُوَ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا رَأَيْتُ مِنَ الْأَيِّمَةِ أَحَدًا أَجْزَعَ عَلَى فِرَاقِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْكَ، وَ لَوْ كَانَتِ الْإِمَامَةُ بِالْمَحَبَّةِ، لَكَانَ إِسْمَاعِيلُ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْكَ، وَ لَكِنْ ذَلِكَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

مرکز تحقیقات کتب و تراث اسلامی

ثُمَّ قَالَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ ﷺ: «وَ رَأَيْتُ وَ لَدَيَّ جَمِيعاً: الْأَخْيَاءَ مِنْهُمْ وَ الْأَمْوَاتَ، فَقَالَ لِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ: هَذَا سَيِّدُهُمْ - وَ أَشَارَ إِلَى ابْنِي عَلِيٍّ - فَهُوَ مِنِّي، وَ أَنَا مِنْهُ، وَ اللَّهُ مَعَ الْمُحْسِنِينَ».

قَالَ يَزِيدُ: ثُمَّ قَالَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ ﷺ: «يَا يَزِيدُ، إِنَّهَا وَدِيعَةٌ عِنْدَكَ، فَلَا تُخْبِرُ بِهَا إِلَّا عَاقِلًا، أَوْ عَبْدًا تَعْرِفُهُ صَادِقًا، وَ إِنْ سُئِلْتَ عَنِ الشَّهَادَةِ، فَاشْهَدْ بِهَا، وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا» وَ قَالَ لَنَا أَيْضاً: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ»».

قرار می‌دادم، به جهت آن‌که من او را دوست می‌دارم، و بر او رأفت و مهربانی دارم، ولیکن این امر مفوّض به خدای عزّوجلّ است و اختیار با اوست که آن را قرار می‌دهد در هر جا که خواهد. و هر آینه به حقیقت که رسول خدا ﷺ خبر وصیّ مرا به نزد من آورد، بعد از آن او را به من نمود و به من فرمود: هر که با او و از شیعیان او خواهد بود. و همچنین هیچ یک از ما وصیّ نمی‌شود تا آن‌که رسول خدا ﷺ خبر او را بیاورد.

با جدّم امیرالمؤمنین علی - صلوات الله علیه - و من بار رسول خدا ﷺ انگشتر و شمشیر و عصا و کتاب و دستاری را دیدم، عرض کردم که: یا رسول الله ﷺ، اینها چیست؟ در جواب من فرمود که: اَمَّا دَسْتَارُ، نشانه سلطنت خدای عزّوجلّ است، و اَمَّا شَمَشِیرُ، علامت عزّت خدای تبارک و تعالی، و اَمَّا کِتَابُ، نور و علوم خدای تبارک و تعالی، و اَمَّا عَصَا، قوّت خدا، و اَمَّا انگشتر، جامع جمیع این امور است که هر کس آن را دارد، همه را دارد.

پس پیغمبر ﷺ به من فرمود که: امر امامت از تو بیرون رفت و به غیر تو منتقل شد. عرض کردم که: یا رسول الله، او را به من بنما تا ببینم که کدام یک از فرزندان من، امام است؟ رسول خدا ﷺ فرمود که: ندیدم هیچ یک را از امامان که جرّ عرش بر جدایی این امر، از تو بیشتر باشد. و اگر امامت به دوستی می‌بود، هر آینه اسماعیل به سوی پدرت از تو محبوب‌تر بود، ولیکن این امر از جانب خدای عزّوجلّ است.

بعد از آن، امام موسی کاظم ﷺ فرمود که: «هَمَّةُ فِرْزَنَدَانِ خُود رَا دِیدَم (آنچه از ایشان که زنده‌اند و آنچه مرده‌اند)، پس امیرالمؤمنین ﷺ فرمود که: این سید ایشان است، و اشاره فرمود به جانب پسر علی. پس علی از من است و من از اویم، و خدا با نیکوکاران است».

یزید می‌گوید که: بعد از آن، امام موسی ﷺ فرمود که: «ای یزید، این امانتی است در نزد تو، پس خبر مده به این، مگر کسی را که عاقل باشد، یا بنده‌ای که او را راستگو شناسی. و اگر سؤال شوی از شهادت، به این، شهادت بده و این است معنی قول خدای عزّوجلّ: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾<sup>۱</sup>. و به مانیز فرموده: ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ﴾<sup>۲</sup>، یعنی: و کی ستم‌کارتر است (و مراد این است که کسی ستم‌کارتر نیست) از آن‌که بپوشد شهادتی را که در نزد اوست از خدا» (یا شهادتی که از جانب خدا باشد).

قَالَ: فَقَالَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام: «فَأَقْبَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقُلْتُ: قَدْ جَمَعْتَهُمْ لِي - بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي - فَأَتَيْتُهُمْ هُوَ؟ فَقَالَ: هُوَ الَّذِي يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ يَسْمَعُ بِفَهْمِهِ، وَ يَنْطِقُ بِحِكْمَتِهِ، يُصِيبُ فَلَا يُخْطِئُ، وَ يَعْلَمُ فَلَا يَجْهَلُ، مُعَلِّمًا حُكْمًا وَ عِلْمًا، هُوَ هَذَا - وَ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيِّ ابْنِي - ثُمَّ قَالَ: مَا أَقَلَّ مَقَامَكَ مَعَهُ! فَإِذَا رَجَعْتَ مِنْ سَفَرِكَ، فَأَوْصِ، وَ أَصْلِحْ أَمْرَكَ، وَ افْرُغْ مِمَّا أَرَدْتَ؛ فَإِنَّكَ مُنْتَقِلٌ عَنْهُمْ، وَ مُجَاوِزٌ غَيْرُهُمْ، فَإِذَا أَرَدْتَ فَادْعُ عَلِيًّا فَلْيَغْسِلْكَ وَ لْيَكْفُفْكَ؛ فَإِنَّهُ طَهَّرَ لَكَ، وَ لَا يَسْتَقِيمُ إِلَّا ذَلِكَ، وَ ذَلِكَ سُنَّةٌ قَدْ مَضَتْ؛ فَاضْطَجِعْ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَ صَفِّ إِخْوَتَهُ خَلْفَهُ وَ عُمُومَتَهُ، وَ مَرَّةً فَلْيَكْبِرْ عَلَيْكَ تِسْعًا؛ فَإِنَّهُ قَدْ اسْتَقَامَتْ وَصِيَّتُهُ، وَ وَلِيكَ وَ أَنْتَ حَيٌّ، ثُمَّ اجْمَعْ لَهُ وَ لَدَكَ مِنْ بَعْدِهِمْ، فَأَشْهَدْ عَلَيْهِمْ، وَ أَشْهَدْ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا».

قَالَ يَزِيدُ: ثُمَّ قَالَ لِي أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام: «إِنِّي أُؤْخَذُ فِي هَذِهِ السَّنَةِ، وَ الْأَمْرُ هُوَ إِلَى ابْنِي عَلِيٍّ، سَمِيِّ عَلِيٍّ وَ عَلِيٍّ: فَأَمَّا عَلِيُّ الْأَوَّلُ، فَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام، وَ أَمَّا الْآخِرُ، فَعَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام، أُعْطِيَ فَهَمَ الْأَوَّلِ وَ حِلْمَهُ وَ نَصْرَهُ وَ وَدَّهَ وَ دِينَهُ وَ مِخْنَتَهُ وَ مِخْنَةَ الْآخِرِ، وَ صَبْرَهُ عَلَى مَا يَكْرَهُ، وَ لَيْسَ لَهُ أَنْ يَتَكَلَّمَ إِلَّا بَعْدَ مَوْتِ هَارُونَ بِأَرْبَعِ سِنِينَ».

ثُمَّ قَالَ لِي: «يَا يَزِيدُ، وَ إِذَا مَرَرْتَ بِهَذَا الْمَوْضِعِ، وَ لَقَيْتَهُ - وَ سَتَلْقَاهُ - فَبَشِّرْهُ أَنَّهُ سَيُولَدُ لَهُ غُلَامٌ أَمِينٌ مَأْمُونٌ مُبَارَكٌ، وَ سَيُعْلِمُكَ أَنَّكَ قَدْ لَقَيْتَنِي، فَأَخْبِرْهُ عِنْدَ ذَلِكَ أَنَّ الْجَارِيَةَ الَّتِي يَكُونُ مِنْهَا هَذَا الْغُلَامُ جَارِيَةٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مَارِيَةَ جَارِيَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أُمِّ إِبْرَاهِيمَ، فَإِنْ قَدَرْتَ أَنْ تُبَلِّغَهَا مِنِّي السَّلَامَ، فَافْعَلْ».

یزید می گوید که: پس امام موسی علیه السلام فرمود که: «بعد از آن، رو کردم به رسول خدا، و عرض کردم که: پدر و مادرم فدای تو باد، همه فرزندان مرا برای من جمع فرمودی، پس کدام یک از ایشان، امام است؟ فرمود که: آن کسی است که به نور خدا نظر می کند، و به فهم او، می شنود و به حکمت او، سخن می کند، درست می گوید و خطا نمی کند، و می داند و جاهل نمی باشد، در حالتی که حکم و علم به او تعلیم شده (یا آن را به دیگران تعلیم می دهد)، و آن، همین است. - و دست پسر علی را گرفت - و فرمود که: چه بسیار کم است ماندن تو با او. پس چون از سفر خویش برگردی، وصیت کن و امر خود را اصلاح کن، و فارغ گردان خود را از آنچه اراده داری؛ زیرا که تو از ایشان بیرون می روی و با غیر ایشان مجاورت می نمایی، و چون اراده نمایی که از مدینه بیرون روی، علی را طلب کن تا تو را غسل دهد و کفن کند؛ که همان موجب طهارت و پاکی تو است. و استقامت ندارد، مگر همین که علی تو را غسل دهد، و این طریقه ای است که پیش از این، گذشته؛ پس در پیش روی او بخواب و برادران علی و عموهای او در پشت سرش صف ببندند، و او را امر کن که بر تو، نه تکبیر بگوید.

پس به درستی که وصی بودن او، استقامت به هم رسانید و راست ایستاد و او ولی تو است و حال آن که تو زنده ای. بعد از آن، جمع گردان از برای او فرزندان خویش را از آنها که ایشان را به حساب می آوری، و اعتنا به شأن ایشان داری. پس بر ایشان شاهد بگیر و خدای عز و جل را شاهد گردان و خدا کافی است که شاهد باشد».

یزید می گوید که: بعد از آن، حضرت امام موسی علیه السلام فرمود که: «من، در همین سال محبوس می شوم و امر امامت مفوض است به پسر علی که همنام دو علی است: اما علی اول، علی بن ابی طالب علیه السلام، و اما علی آخر، علی بن الحسین علیه السلام است. و خدا به او عطا فرموده فهم علی اول و حلم و یاری و دوستی در دل های مردمان و دین و محنت او را و محنت علی آخر و صبر او را بر آنچه ناخوش دارد. و او را جایز نیست که در باب امامت، سخن گوید، مگر چهار سال بعد از مردن هارون».

بعد از آن، به من فرمود که: «ای یزید، چون بعد از این، به این موضع بگذری و امام رضا علیه السلام را ملاقات کنی - و زود باشد که او را ملاقات کنی - بشارت ده او را که زود باشد که او را پسری متولد شود که امین و مأمون و مبارک باشد. و زود باشد که حضرت امام رضا علیه السلام تو را اعلام کند که مرا در این موضع، ملاقات کرده، پس در آن هنگام او را خبر ده که آن کنیزی که این

قَالَ يَزِيدُ: فَلَقِيتُ بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام عَلِيًّا عليه السلام، فَبَدَأَنِي، فَقَالَ لِي: «يَا يَزِيدُ، مَا تَقُولُ فِي الْعُمَرَةِ؟» فَقُلْتُ: بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي، ذَلِكَ إِلَيْكَ، وَ مَا عِنْدِي نَفَقَةٌ، فَقَالَ: «سُبْحَانَ اللَّهِ! مَا كُنَّا نُكَلِّفُكَ وَ لَا نَكْفِيكَ» فَخَرَجْنَا حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى ذَلِكَ الْمَوْضِعِ، فَأَبْتَدَأَنِي، فَقَالَ: «يَا يَزِيدُ، إِنَّ هَذَا الْمَوْضِعَ كَثِيرًا مَا لَقِيتَ فِيهِ جِيرَتَكَ وَ عُمُومَتَكَ» قُلْتُ: نَعَمْ، ثُمَّ قَصَصْتُ عَلَيْهِ الْخَبَرَ، فَقَالَ لِي: «أَمَّا الْجَارِيَةُ، فَلَمْ تَجِيْ بَعْدُ، فَإِذَا جَاءَتْ بَلَّغَتْهَا مِنْهُ السَّلَامَ» فَانْطَلَقْنَا إِلَى مَكَّةَ، فَاشْتَرَاهَا فِي تِلْكَ السَّنَةِ، فَلَمْ تَلْبَثْ إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى حَمَلَتْ، فَوَلَدَتْ ذَلِكَ الْغُلَامَ.

قَالَ يَزِيدُ: وَ كَانَ إِخْوَةُ عَلِيٍّ يَزْجُونَ أَنْ يَرَوْهُ، فَعَادُونِي إِخْوَتُهُ مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ، فَقَالَ لَهُمْ إِسْحَاقُ بْنُ جَعْفَرٍ: وَ اللَّهُ، لَقَدْ رَأَيْتُهُ وَ إِنَّهُ لَيَقْعُدُ مِنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ بِالْمَجْلِسِ الَّذِي لَا أَجْلِسُ فِيهِ أَنَا.

١٥ / ٨٣١. أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِي الْحَكَمِ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيُّ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَةَ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ سَلَيْطٍ، قَالَ: لَمَّا أَوْصَى أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام، أَشْهَدَ إِبْرَاهِيمَ بْنَ مُحَمَّدٍ الْجَعْفَرِيُّ، وَ إِسْحَاقَ بْنَ مُحَمَّدٍ الْجَعْفَرِيُّ، وَ إِسْحَاقَ بْنَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَ جَعْفَرَ بْنَ صَالِحٍ، وَ مُعَاوِيَةَ الْجَعْفَرِيَّ، وَ يَحْيَى بْنَ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَ سَعْدَ بْنَ عِمْرَانَ الْأَنْصَارِيَّ، وَ مُحَمَّدَ بْنَ الْخَارِثِ الْأَنْصَارِيَّ، وَ يَزِيدَ بْنَ سَلَيْطٍ الْأَنْصَارِيَّ، وَ مُحَمَّدَ بْنَ جَعْفَرِ بْنِ سَعْدٍ الْأَسْلَمِيَّ - وَ هُوَ كَاتِبُ الْوَصِيَّةِ الْأُولَى - أَشْهَدُهُمْ أَنَّهُ «يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

پسر از او به هم می‌رسد، کنیزی است از خاندان ماریه، کنیز رسول خدا ﷺ که مادر ابراهیم بود، پس اگر بتوانی که از جانب من، آن کنیز را سلام برسانی، برسان.»

یزید می‌گوید که: بعد از رحلت امام موسی ﷺ، علی بن موسی الرضا ﷺ را ملاقات کردم، پس مرا ابتدا به سخن فرمود و فرمود که: «ای یزید، چه می‌گویی در باب عُمره؟» (یعنی: نمی‌خواهی که آن را به جا آوریم؟) یزید می‌گوید که: عرض کردم: پدر و مادرم فدای تو باد، این امر با تو است (و اختیار تو داری)، ولیکن من خرجی ندارم. حضرت فرمود: «سبحان الله! عادت ما چنان نیست که تو را تکلیف کنیم و امور تو را کفایت نکنیم و متکفل احوالت نشویم.»

پس بیرون رفتیم تا به آن موضع رسیدیم، مرا ابتدا به سخن فرمود و فرمود که: «این موضعی است که در آن بسیار همسایگان و عموهای خود را ملاقات کرده‌ای.» عرض کردم: آری، پس آن خبر را از اول تا آخر بر او خواندم، و قصّه را باز گفتم. حضرت فرمود که: «اما آن کنیز، هنوز نیامده است، چون بیاید سلام پدرم را به او می‌رسانم» (یا می‌رسانی). پس رفتیم تا مکه معظمه و حضرت در آن سال، آن کنیز را خرید و زمانی نگذشت تا آن که حامله شد و آن پسر را زایید.

یزید می‌گوید که: برادران علی بن موسی الرضا ﷺ امیدواری داشتند که از او ارث برند، چون چنین شد، با من دشمنی ورزیدند، و حال آن که من گناه و تقصیری نداشتم. پس اسحاق بن جعفر به ایشان گفت: به خدا سوگند، که یزید را دیدم که در مجلس امام موسی ﷺ در جایی می‌نشست که من در آنجا نمی‌نشستم.

۸۳۱ / ۱۵. احمد بن مهران، از محمد بن علی، از ابوالحکم روایت کرده است که گفت: حدیث کردند مرا عبدالله بن ابراهیم جعفری و عبدالله بن محمد بن عماره، از یزید بن سلیط که گفت: چون امام موسی کاظم ﷺ وصیت فرمود، ابراهیم بن محمد جعفری و اسحاق بن محمد جعفری و اسحاق بن جعفر بن محمد و جعفر بن صالح و معاویه جعفری و یحیی بن حسین بن زید بن علی و سعد بن عمران انصاری و محمد بن حارث انصاری و یزید بن سلیط انصاری و محمد بن جعفر بن سعد اسلمی را شاهد گردانید. و محمد بن جعفر، نویسنده وصیت نامه اول بود. و حضرت ایشان را شاهد گرفت بر این که آن حضرت شهادت می‌دهد به این که:

وَحَدَّثَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا، وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ، وَأَنَّ الْبَعْثَ بَعْدَ الْمَوْتِ حَقٌّ، وَأَنَّ الْوَعْدَ حَقٌّ، وَأَنَّ الْحِسَابَ حَقٌّ، وَالْقَضَاءَ حَقٌّ، وَأَنَّ الْوُقُوفَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ حَقٌّ، وَأَنَّ مَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ ﷺ حَقٌّ، وَأَنَّ مَا نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ حَقٌّ، عَلَى ذَلِكَ أَحْيَا، وَعَلَيْهِ أُمُوتُ، وَعَلَيْهِ أُبْعَثُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ».

وَأَشْهَدُهُمْ أَنَّ «هَذِهِ وَصِيَّتِي بِخَطِّي، وَقَدْ نَسَخْتُ وَصِيَّةَ جَدِّي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ؑ، وَوَصِيَّةَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ قَبْلَ ذَلِكَ، نَسَخْتُهَا حَرْفًا بِحَرْفٍ، وَوَصِيَّةَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَى مِثْلِ ذَلِكَ، وَإِنِّي قَدْ أَوْصَيْتُ إِلَى عَلِيٍّ، وَبَنِيَّ بَعْدَ مَعَهُ إِنْ شَاءَ وَآنَسَ مِنْهُمْ رُشْدًا وَأَحَبَّ أَنْ يُقَرَّ لَهُمْ، فَذَلِكَ لَهُ، وَإِنْ كَرِهَهُمْ وَأَحَبَّ أَنْ يُخْرِجَهُمْ، فَذَلِكَ لَهُ، وَلَا أَمْرَ لَهُمْ مَعَهُ».

وَأَوْصَيْتُ إِلَيْهِ بِصَدَقَاتِي وَأَمْوَالِي وَمَوَالِيَّ وَصِبْيَانِي الَّذِينَ خَلَفْتُ وَوُلْدِي، وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ وَالْعَبَّاسِ وَقَاسِمٍ وَإِسْمَاعِيلَ وَأَحْمَدَ وَأُمِّ أَحْمَدَ، وَإِلَى عَلِيٍّ أَمْرُ نِسَائِي دُونَهُمْ، وَتُلْتُ صَدَقَةَ أَبِي وَتُلْتِي، يَضَعُهُ حَيْثُ يَرَى، وَيَجْعَلُ فِيهِ مَا يَجْعَلُ ذُو الْمَالِ فِي مَالِهِ، فَإِنْ أَحَبَّ أَنْ يَبِيعَ أَوْ يَهَبَ أَوْ يَنْحَلَ أَوْ يَتَصَدَّقَ بِهَا عَلَى مَنْ سَمِيتُ لَهُ وَعَلَى غَيْرِ مَنْ سَمِيتُ، فَذَلِكَ لَهُ.

وَهُوَ أَنَا فِي وَصِيَّتِي فِي مَالِي وَفِي أَهْلِي وَوُلْدِي، وَإِنْ يَرَى أَنْ يُقَرَّ إِخْوَتَهُ

«نیست خدایی مگر خدا (که مستجمع جمیع صفات کمال است)، در حالتی که تنهاست و او را شریکی نیست، و آن که محمد ﷺ، بنده و رسول اوست و آن که، قیامت آمدنی است و در آن، هیچ شکّی نیست، و آن که خدا بر خواهد انگیزخت کسانی را که در قبرهایند، و آن که زنده شدن بعد از مردن، راست است، و آن که وعده خدا راست است، و آن که حساب روز قیامت راست است، و قضا و قدر خدا و حکم بر وفق حکمت راست است (یا مراد، حکم به خلود بهشتیان در بهشت و دوزخیان در دوزخ است، و این معنی انطباق است به مقام)، و آن که ایستادن در نزد خدا راست است، و آن که آنچه محمد ﷺ آورده راست است، و آن که آنچه روح الامین (که جبرئیل است) به آن فرود آمده راست است. بر این اعتقاد زندگی می‌کنم و بر آن می‌میرم و بر آن مبعوث می‌گردم، اگر خدا خواسته باشد».

و ایشان را شاهد گرفت که: «این وصیت نامه من است به خط من، و وصیت نامه جدّم امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و وصیت نامه محمد بن علی علیه السلام را پیش از این نوشته‌ام، و این نسخه را از روی آن، حرف به حرف نوشته‌ام (که یک حرف از این زیاده و کم‌تر از آن نیست)، و وصیت نامه جعفر بن محمد مثل این است.

و به درستی که من، علی را وصی خود گردانیدم، و پسران خویش را بعد از آن، با او شریک ساختم، اگر علی خواسته باشد و سلوک راه راست را از ایشان مشاهده نماید، و دوست دارد که ایشان را بر وصایت و اگذار و ثابت دارد، اختیار با اوست، و اگر ایشان را ناخوش دارد و دوست دارد که ایشان را از وصایت بیرون کند، اختیار دارد، و ایشان را با وجود او، هیچ امری نیست و رجوعی ندارند.

و علی را وصی خود گردانیدم، در باب صدقات و موقوفات و اموال و موالیان و کودکان خویش، که ایشان را واگذارده‌ام بعد از خود، و فرزندان من با انضمام ابراهیم و عباس و قاسم و اسماعیل و احمد و مادر احمد، و امر زنان من، با علی است، نه ایشان. و نیز با اوست ثلث موقوفات پدرم، و ثلث مال خودم، که آن را در هر جا که صلاح داند، قرار دهد. و بکند در آن آنچه صاحب مال در باب مال خود می‌کند. پس اگر دوست دارد که بفرودشد، یا ببخشد، یا عطا کند، یا به آن تصدّق کند بر آن که من از برای او معین کرده‌ام و نام برده‌ام، و بر غیر کسی که نام برده‌ام، اختیار با اوست.

و علی، به منزله من است (که هر دو یکی هستیم)، در باب وصیت من در خصوص مال، و

—الَّذِينَ سَمَّيْتُهُمْ فِي كِتَابِي هَذَا— أَقَرَّهُمْ؛ وَإِنْ كَرِهَ، فَلَهُ أَنْ يُخْرِجَهُمْ غَيْرَ مُتَرَبِّ عَلَيْهِ وَ لَا مَرْدُودٍ؛ فَإِنْ آنَسَ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي فَارَقْتُهُمْ عَلَيْهِ، فَأَحَبُّ أَنْ يَرُدَّهُمْ فِي وَلَايَةِ، فَذَلِكَ لَهُ؛ وَإِنْ أَرَادَ رَجُلٌ مِنْهُمْ أَنْ يُزَوِّجَ أُخْتَهُ، فَلَيْسَ لَهُ أَنْ يُزَوِّجَهَا إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ أَمْرِهِ، فَإِنَّهُ أَعْرِفُ بِمَنَاحِيحِ قَوْمِهِ.

وَ أَيُّ سُلْطَانٍ أَوْ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ كَفَّهُ عَنْ شَيْءٍ، أَوْ حَالَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ شَيْءٍ —مِمَّا ذَكَرْتُ فِي كِتَابِي هَذَا— أَوْ أَحَدٍ مِمَّنْ ذَكَرْتُ، فَهُوَ مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ رَسُولِهِ بَرِيءٌ، وَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ مِنْهُ بُرَاءٌ، وَ عَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ غَضَبُهُ، وَ لَعْنَةُ اللَّاعِنِينَ وَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ جَمَاعَةِ الْمُؤْمِنِينَ، وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ مِنَ السَّلَاطِينِ أَنْ يَكْفَهُ عَنْ شَيْءٍ، وَ لَيْسَ لِي عِنْدَهُ تَبَعٌ وَ لَا تَبَاعَةٌ، وَ لَا لِأَحَدٍ مِنْ وَلَدِي لَهُ قَبْلِي مَالٌ؛ وَهُوَ مُصَدِّقٌ فِيَمَا ذَكَرَ، فَإِنْ أَقَلَّ، فَهُوَ أَكْثَرُ؛ وَ إِنْ أَكْثَرَ، فَهُوَ الصَّادِقُ كَذَلِكَ.

وَإِنَّمَا أَرَدْتُ بِإِدْخَالِ الَّذِينَ أَدْخَلْتُهُمْ مَعَهُ مِنْ وَلَدِي التَّنْوِيَةَ بِأَسْمَائِهِمْ، وَ التَّشْرِيفَ لَهُمْ؛ وَ أُمَّهَاتُ أَوْلَادِي مَنْ أَقَامَتْ مِنْهُنَّ فِي مَنْزِلِهَا وَ حِجَابِهَا، فَلَهَا مَا كَانَ يَجْرِي عَلَيْهَا فِي حَيَاتِي إِنْ رَأَى ذَلِكَ، وَ مَنْ خَرَجَتْ مِنْهُنَّ إِلَى زَوْجٍ، فَلَيْسَ لَهَا أَنْ تَرْجِعَ إِلَى مَحْوَايَ إِلَّا أَنْ يَرَى عَلَيَّ غَيْرَ ذَلِكَ، وَ بَنَاتِي بِمِثْلِ ذَلِكَ، وَ لَا يُزَوِّجُ بَنَاتِي أَحَدٌ مِنْ إِخْوَتِهِنَّ مِنْ أُمَّهَاتِهِنَّ وَ لَا سُلْطَانٌ وَ لَا عَمٌّ إِلَّا بِرَأْيِهِ وَ مَشُورَتِهِ، فَإِنْ فَعَلُوا غَيْرَ

در باب اهل و عیال و فرزندان من. و اگر رأی او باشد که ثابت دارد برادران خود را که من ایشان را در این وصیت نامه خویش نام برده‌ام، ثابت بدارد، و اگر ناخوش دارد، او را می‌رسد که ایشان را بیرون کند، در حالتی که کسی نمی‌تواند که بر او سرزنش نماید، یا او را رد کند. پس اگر از ایشان، غیر آنچه را که من ایشان را بر آن مفارقت کردم، مشاهده نماید، و دوست دارد که ایشان را باز گرداند در باب ولایت و اختیار در امری، اختیار با اوست. و اگر مردی از ایشان خواسته باشد که خواهر خود را به شوهر دهد، او را روا نیست که خواهرش را به شوهر دهد، مگر به رخصت و فرمان آن حضرت؛ زیرا که او کسانی را که موضع نکاح‌اند از قوم خود و قابلیت دارند، بهتر می‌شناسد.

و هر پادشاهی، یا یکی از مردمان که او را باز دارد از چیزی، یا مانع شود در میانه او و میان چیزی از آنچه در این وصیت نامه خود ذکر کردم، یا یکی از آنها که ایشان را یاد نمودم، از خدا و از رسول او بیزار است، و خدا و رسولش از او بیزارند، و بر او باد لعنت خدا و غضب او، و لعنت همه لعنت کنندگان و جمیع فرشتگان مقرب خدا و پیغمبران و رسولان و گروه مؤمنان. و یکی از پادشاهان را نمی‌رسد که او را از چیزی باز دارند (و مراد در نزد او، مظلومه و وبال مالی و حقی نیست؛ خواه مالی باشد و خواه غیر آن) و یکی از فرزندان مرا پیش من مالی نیست و از من طلبی ندارد. و علی در آنچه ذکر کند، مصدق است (که باید او را تصدیق نمود). پس اگر کم قرار دهد، خود بهتر می‌داند، و اگر بسیار قرار دهد، خود راست‌گو است و بهتر می‌داند.

و جز این نیست که اراده کردم به داخل کردن خود، آنان را که با او داخل کردم از فرزندان خویش که نام‌های ایشان را بلند گردانم تا معروف و صاحب اسم شوند و ایشان را تشریف دهم. و مادران فرزندان من، هر یک از ایشان که در منزل خود قرار داشته باشد و در پرده خود مستوره باشد، از برای اوست آنچه در ایام حیات من بر او جاری بوده؛ از نفقه و غیر آن، اگر علی این را صلاح بداند. و هر کدام از ایشان، که بیرون رفت و شوهری دیگر گرفت، او را نمی‌رسد که به سوی منزل من برگردد، مگر آن که علی، غیر این را صلاح بداند. و دختران من، به همین طریق با ایشان سلوک شود، و دختران مرا به شوهر ندهد، یکی از برادران ایشان که از مادران ایشان است، یا پادشاه یا عمو، مگر به رأی و مشورت او. پس اگر غیر از این کنند، با خدا و رسول او مخالفت کرده‌اند، و با آن جناب در پادشاهی و مملکت او جنگ کرده‌اند، و

ذَلِكَ، فَقَدْ خَالَفُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَجَاهَدُوهُ فِي مُلْكِهِ، وَهُوَ أَعْرَفُ بِمَنَاحِحِ قَوْمِهِ، فَإِنْ أَرَادَ أَنْ يُزَوِّجَ زَوْجَ، وَإِنْ أَرَادَ أَنْ يَتْرُكَ تَرَكَ.

وَقَدْ أَوْصَيْنَهُنَّ بِمِثْلِ مَا ذَكَرْتُ فِي كِتَابِي هَذَا، وَجَعَلْتُ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - عَلَيْهِنَّ شَهِيداً، وَهُوَ وَأُمُّ أَحْمَدَ؛ وَلَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَكْشِفَ وَصِيَّتِي وَلَا يَنْشُرَهَا وَهُوَ مِنْهَا عَلَى غَيْرِ مَا ذَكَرْتُ وَسَمَّيْتُ؛ فَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهِ، وَمَنْ أَحْسَنَ فَلِنَفْسِهِ، وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ.

وَلَيْسَ لِأَحَدٍ مِنْ سُلْطَانٍ وَلَا غَيْرِهِ أَنْ يَفْضَلَ كِتَابِي هَذَا الَّذِي خَتَمْتُ عَلَيْهِ الْأَسْفَلَ، فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ، فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَغَضَبُهُ، وَلَعْنَةُ اللَّاعِنِينَ وَالْمَلَأَيْكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَجَمَاعَةِ الْمُرْسَلِينَ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ، وَاعْلَمِي مَنْ فَضَلَ كِتَابِي هَذَا. وَكُتِبَ وَخَتَمَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ وَالشُّهُودُ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ».

● قَالَ أَبُو الْحَكَمِ: فَحَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيُّ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ سَلَيْطٍ،

قَالَ:

كَانَ أَبُو عِمْرَانَ الطَّلْحِيُّ قَاضِي الْمَدِينَةِ، فَلَمَّا مَضَى مُوسَى ﷺ قَدَّمَهُ إِخْوَتَهُ إِلَى الطَّلْحِيِّ الْقَاضِي، فَقَالَ الْعَبَّاسُ بْنُ مُوسَى: أَصْلَحَكَ اللَّهُ وَأَمْتَعَ بِكَ، إِنَّ فِي أَسْفَلَ هَذَا الْكِتَابِ كَنْزاً وَجَوْهراً، وَيُرِيدُ أَنْ يَحْتَجِبَهُ وَيَأْخُذَهُ دُونَنَا، وَلَمْ يَدْعُ أَبُونَا - رَحِمَهُ اللَّهُ - شَيْئاً إِلَّا أَلْجَأَهُ إِلَيْهِ، وَتَرَكْنَا عَالَةً، وَلَوْ لَا أَنِّي أَكُفُّ نَفْسِي، لَأَخْبَرْتُكَ بِشَيْءٍ



عَلَى رُؤُوسِ الْمَلَأَ، فَوَثَبَ إِلَيْهِ إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ، فَقَالَ: إِذَا وَاللَّهِ، تُخْبِرُ بِمَا لَا نَقْبَلُهُ مِنْكَ وَ لَا نُصَدِّقُكَ عَلَيْهِ، ثُمَّ تَكُونُ عِنْدَنَا مَلُومًا مَذْهُورًا؛ نَعْرِفُكَ بِالْكَذِبِ صَغِيرًا وَ كَبِيرًا، وَ كَانَ أَبُوكَ أَعْرَفَ بِكَ لَوْ كَانَ فِيكَ خَيْرٌ، وَ إِنْ كَانَ أَبُوكَ لَعَارِفًا بِكَ فِي الظَّاهِرِ وَ الْبَاطِنِ، وَ مَا كَانَ لِيَأْمَنَكَ عَلَى تَمَرَّتَيْنِ.

ثُمَّ وَثَبَ إِلَيْهِ إِسْحَاقُ بْنُ جَعْفَرٍ عَمُّهُ، فَأَخَذَ بِتَلْبِيسِهِ، فَقَالَ لَهُ: إِنَّكَ لَسَفِيهُ ضَعِيفُ أَحْمَقُ، اجْمَعْ هَذَا مَعَ مَا كَانَ بِالْأُمْسِ مِنْكَ، وَ أَعَانَهُ الْقَوْمُ أَجْمَعُونَ.

فَقَالَ أَبُو عِمْرَانَ الْقَاضِي لِعَلِيِّ: قُمْ يَا أَبَا الْحَسَنِ، حَسْبِيَ مَا لَعَنَنِي أَبُوكَ الْيَوْمَ، وَ قَدْ وَسَّعَ لَكَ أَبُوكَ، وَ لَا وَاللَّهِ، مَا أَحَدٌ أَعْرَفَ بِالْوَلَدِ مِنْ وَالِدِهِ، وَ لَا وَاللَّهِ، مَا كَانَ أَبُوكَ عِنْدَنَا بِمُسْتَحْفٍ فِي عَقْلِهِ، وَ لَا ضَعِيفٍ فِي رَأْيِهِ.

فَقَالَ الْعَبَّاسُ لِلْقَاضِي: أَصْلَحَكَ اللَّهُ، فَضَّ الْخَاتَمَ وَ اقْرَأْ مَا تَحْتَهُ، فَقَالَ أَبُو عِمْرَانَ: لَا أَفْضُهُ، حَسْبِيَ مَا لَعَنَنِي أَبُوكَ مُنْذُ الْيَوْمِ، فَقَالَ الْعَبَّاسُ: فَأَنَا أَفْضُهُ، فَقَالَ: ذَاكَ إِلَيْكَ، فَفَضَّ الْعَبَّاسُ الْخَاتَمَ، فَإِذَا فِيهِ إِخْرَاجُهُمْ وَ إِفْرَارُ عَلِيٍّ لَهَا وَ حُدُّهُ، وَ إِدْخَالُهُ إِيَّاهُمْ فِي وَلَايَةِ عَلِيٍّ إِنْ أَحَبُّوا أَوْ كَرَهُوا، وَ إِخْرَاجُهُمْ مِنْ حُدِّ الصَّدَقَةِ وَ غَيْرِهَا، وَ كَانَ

و محتاج گردانیده. و اگر نه این بود که من خویش را نگهداری می‌کنم، هر آینه تو را خبر می‌دادم به چیزی در حضور این گروه بزرگواران.

پس ابراهیم بن محمد به سوی او راست شد و گفت: در آن هنگام، به خدا سوگند، خبر می‌دهی به چیزی که ما آن را از تو قبول نخواهیم کرد، و تو را بر آن تصدیق نمی‌کنیم. بعد از آن، در نزد ما چنان باشی که تو را ملامت کنیم و از خود دور گردانیم و برانیم. ما تو را به دروغ می‌شناسیم، در حال کوچکی و بزرگی. پدرت تو را بهتر می‌شناخت. اگر در تو خوبی بود، و به درستی که پدرت تو را در آشکار و نهان می‌شناخت، و هرگز تو را بر دو دانه خرما امین نمی‌گردانید.

بعد از آن، اسحاق بن جعفر، عموی عباس برجست و به سوی او رفت و گریبان او را گرفت و کشید، و گفت: به درستی که تو سفیه و ضعیف و احمق، این را جمع کن با آنچه در دیروز از تو واقع شد از سفاهت و منازعت. و همه آن گروه، اسحاق را یاری نمودند.

پس ابو عمران قاضی، به حضرت علی (بن موسی الرضا) علیه السلام عرض کرد که: یا اباالحسن، برخیز که امروز مرا بس است آن لعنتی که پدرت بر من کرد، و پدرت از برای تو وسعت داده (که اختیار به دست تو داده). و به خدا سوگند، که هیچ‌کس فرزند را بهتر از پدرش نمی‌شناسد. و به خدا سوگند، که پدر تو در نزد ما کم عقل و ضعیف رأی نبود.

پس عباس به قاضی گفت که: خدا تو را به اصلاح آورد، مهر را بشکن و آنچه در زیر آن است، بخوان. ابو عمران گفت: من آن را نمی‌شکنم و بس است مرا امروز آن لعنتی که پدرت بر من کرد. عباس گفت: من آن را می‌شکنم. قاضی گفت که: اختیار داری. پس عباس آن مهر را شکست، ناگاه دیدند که در آن، ایشان را از وصایت بیرون کرده، و علی را تنها ثابت داشته و ایشان را در ولایت و حکم علی داخل گردانیده؛ خواه دوست دارند و خواه کراهت داشته باشند. و ایشان را از حدّ صدقه و غیر آن بیرون نموده. و گشودن آن وصیت نامه بر ایشان بلا و رسوایی و خواری، و از برای حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام خیر و خوبی بود.

و در آن وصیت نامه که عباس مهر آن را شکست، در زیر مهر، نام‌های این شهود نوشته بود: ابراهیم بن محمد و اسحاق بن جعفر و جعفر بن صالح و سعید بن عمران. و در مجلس قاضی، روی مادر احمد را باز کردند؛ زیرا که چون شهادت داد، ادّعا نمودند که این مادر احمد نیست، تا این که روی او را باز کردند و او را شناختند. پس مادر احمد، در آن هنگام گفت: به

فَتَحَهُ عَلَيْهِمْ بَلَاءً وَ فَضِيحَةً وَ ذِلَّةً، وَ لِعَلِيٍّ ؑ خَيْرَةً.

وَ كَانَ فِي الْوَصِيَّةِ الَّتِي فَضَّ الْعَبَّاسُ تَحْتَ الْخَاتَمِ: هَؤُلَاءِ الشُّهُودُ: إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ، وَ إِسْحَاقُ بْنُ جَعْفَرٍ، وَ جَعْفَرُ بْنُ صَالِحٍ، وَ سَعِيدُ بْنُ عِمْرَانَ؛ وَ أَبْرَزُوا وَجْهَ أَمِّ أَحْمَدَ فِي مَجْلِسِ الْقَاضِي، وَ ادَّعَوْا أَنَّهَا لَيْسَتْ إِيَّاهَا حَتَّى كَشَفُوا عَنْهَا وَ عَرَفُوهَا، فَقَالَتْ عِنْدَ ذَلِكَ: قَدْ وَاللَّهِ، قَالَ سَيِّدِي هَذَا: إِنَّكَ سَتُؤْخَذِينَ جَبْرًا، وَ تُخْرَجِينَ إِلَى الْمَجَالِسِ؛ فَزَجَرَهَا إِسْحَاقُ بْنُ جَعْفَرٍ، وَ قَالَ: اشْكُتِي؛ فَإِنَّ النِّسَاءَ إِلَى الضَّعْفِ، مَا أَظْنُّهُ قَالَ مِنْ هَذَا شَيْئًا.

ثُمَّ إِنَّ عَلِيًّا ؑ التَّفَّتَ إِلَى الْعَبَّاسِ، فَقَالَ: «يَا أَخِي، إِنِّي أَعْلَمُ أَنَّهُ إِنَّمَا حَمَلَكُمْ عَلَى هَذِهِ الْغَرَائِمِ وَ الدُّيُونِ الَّتِي عَلَيْكُمْ، فَأَنْطَلِقُ يَا سَعِيدُ، فَتَعَيَّنْ لِي مَا عَلَيْهِمْ، ثُمَّ اقْضِ عَنْهُمْ، وَ لَا وَاللَّهِ، لَا أَدْعُ مُوَاسَاتِكُمْ وَ بَرَّكُمْ مَا مَشَيْتُ عَلَى الْأَرْضِ، فَقُولُوا مَا شِئْتُمْ».

مرکز تحقیقات کتب و تاریخ علوم اسلامی

فَقَالَ الْعَبَّاسُ: مَا تُعْطِينَا إِلَّا مِنْ فُضُولِ أَمْوَالِنَا، وَ مَا لَنَا عِنْدَكَ أَكْثَرُ، فَقَالَ: «قُولُوا مَا شِئْتُمْ، فَالْعِرْضُ عِزُّكُمْ، فَإِنْ تَحْسِنُوا فَذَاكَ لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ، وَ إِنْ تُسِيئُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ وَاللَّهِ، إِنَّكُمْ لَتَعْرِفُونَ أَنَّهُ مَا لِي يَوْمِي هَذَا وَلَدٌ وَ لَا وَارِثٌ غَيْرُكُمْ، وَ لَئِنْ حَبَسْتُ شَيْئًا مِمَّا تَظُنُّونَ، أَوْ ادَّخَرْتُهُ، فَإِنَّمَا هُوَ لَكُمْ، وَ مَرْجِعُهُ إِلَيْكُمْ، وَ اللَّهُ، مَا مَلَكَتُ مِنْذُ مَضَى أَبُوكُمْ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - شَيْئًا إِلَّا وَ قَدْ سَيِّئْتُهُ حَيْثُ رَأَيْتُمْ».

فَوَثَبَ الْعَبَّاسُ، فَقَالَ: وَاللَّهِ، مَا هُوَ كَذَلِكَ، وَ مَا جَعَلَ اللَّهُ لَكَ مِنْ رَأْيٍ عَلَيْنَا، وَ لَكِنْ حَسَدُ آبِنَا لَنَا وَ إِرَادَتُهُ مَا أَرَادَ مِمَّا لَا يُسَوِّغُهُ اللَّهُ إِيَّاهُ، وَ لَا إِيَّاكَ، وَ إِنَّكَ لَتَعْرِفُ أَنِّي أَغْرِفُ صَفْوَانَ بْنَ يَحْيَى بَيَّاعَ السَّابِرِيِّ بِالْكُوفَةِ، وَ لَئِنْ سَلِمْتُ لَأُغْصِنَهُ بِرِيقِهِ وَ أَنْتَ مَعَهُ.

خدا سوگند که سید و آقای من، همین که در اینجا هست (یعنی: حضرت امام رضا علیه السلام) فرمود که: «زود باشد که تو را از روی جبر و ستم بگیرند و از خانه خود بیرون آورده و به مجلس‌ها برند».

اسحاق بن جعفر (به جهت تقیه او را منع کرد و) گفت: ساکت شو. به درستی که زنان منسوب‌اند به ضعف عقل (یا ناتوانی). و من گمان ندارم او را که از اینها که تو می‌گویی، چیزی گفته باشد.

بعد از آن، علی بن موسی الرضا علیه السلام به جانب عباس التفات فرمود و فرمود که: «ای برادر من، من می‌دانم که چیزی شما را بر این دعوی باطل نداشته، مگر غرامت‌ها و قرض‌هایی که بر شما بار است». و حضرت به غلام خود فرمود که: «برو ای سعید، و آنچه بر ایشان است، برای من معلوم کن و قدر آن را سیاه کن (یا آن را در ذمه من قرار ده) بعد از آن، قرض ایشان را بده». و فرمود: «نه به خدا سوگند که مواسات با شما و احسان به شما را ترک نخواهم کرد، مادامی که بر روی زمین راه روم».

عباس گفت که: به ما نمی‌دهی، مگر از زیادت‌های اموال ما، و مال ما (یا آنچه از برای ما است) در نزد تو، از این بیشتر است. حضرت فرمود که: «هر چه خواهید بگویید؛ زیرا که عرض من، عرض شما است. و چنان نپندارید که عرض مرا بر باد می‌دهید و خود سالم می‌مانید، بلکه آنچه با من می‌کنید، با خود کرده‌اید. پس اگر نیکی کنید، نفع آن از برای شما است در نزد خدا و اگر بدی کنید، خدا آمرزنده و مهربان است. به خدا سوگند که شما می‌دانید و خبر دارید که امروز که در آنم، مرا فرزندی نیست، و وارثی غیر از شما ندارم، و اگر چیزی را نگاه دارم از آنچه شما گمان می‌کنید، یا آن را ذخیره کنم، از برای شما است و بازگشت آن به سوی شما خواهد بود. به خدا سوگند، که از آن روزی که پدر شما علیه السلام در گذشته تا امروز، چیزی را مالک نشدم، مگر آن که آن را متفرق ساختم و به مستحق دادم، از آنجا که دیدید».

پس عباس برجست و گفت: به خدا سوگند که چنین نیست، و خدا تو را بر ما زیادت‌ی نداده از روی رأی و اندیشه که پدر نموده باشد، ولیکن به جهت حسدی ظاهر که با ما داشت، و اراده آنچه می‌خواست، از آنچه خدا آن را برای او و برای هیچ‌یک روانمی‌دارد، کرد آنچه کرد. و به درستی که تو می‌دانی که من، صفوان بن یحیی وکیل تو را که در کوفه پارچه‌سبزی فروش است، می‌شناسم و اگر سالم بمانم، هر آینه چنان گلوی او را بگیرم که آب دهان خود

فَقَالَ عَلِيُّ عليه السلام: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، أَمَّا أَنِّي يَا إِخْوَتِي، فَحَرِيصٌ عَلَى مَسَرَّتِكُمْ، اللَّهُ يَعْلَمُ؛ اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي أَحِبُّ صَلَاحَهُمْ، وَأَنِّي بَارٌّ بِهِمْ، وَاصِلٌ لَهُمْ، رَفِيقٌ عَلَيْهِمْ، أَغْنِي بِأُمُورِهِمْ لَيْلًا وَنَهَارًا، فَاجْزِنِي بِهِ خَيْرًا، وَإِنْ كُنْتُ عَلَى غَيْرِ ذَلِكَ، فَأَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ، فَاجْزِنِي بِهِ مَا أَنَا أَهْلُهُ، إِنْ كَانَ شَرًّا فَشَرًّا، وَإِنْ كَانَ خَيْرًا فَخَيْرًا؛ اللَّهُمَّ أَصْلِحْهُمْ، وَأَصْلِحْ لَهُمْ، وَاخْسَأْ عَنَّا وَعَنْهُمْ الشَّيْطَانَ، وَأَعِزَّهُمْ عَلَى طَاعَتِكَ، وَوَفِّقْهُمْ لِرُشْدِكَ؛ أَمَّا أَنَا يَا أَخِي، فَحَرِيصٌ عَلَى مَسَرَّتِكُمْ، جَاهِدُ عَلَى صَلَاحِكُمْ، وَاللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ».

فَقَالَ الْعَبَّاسُ: مَا أَغْرَفَنِي بِلِسَانِكَ وَلَيْسِي لِمِسْحَاتِكَ عِنْدِي طِينٌ. فَافْتَرَقَ الْقَوْمُ عَلَى هَذَا، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ.

٨٣٢ / ١٦. مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَعُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ الْمَرْزُبَانِ، عَنْ ابْنِ سِنَانٍ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام مِنْ قَبْلِ أَنْ يَقْدَمَ الْعِرَاقَ بِسَنَةِ وَ عَلِيٍّ ابْنُهُ جَالِسٌ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَنَظَرَ إِلَيَّ، فَقَالَ: «يَا مُحَمَّدُ، أَمَا إِنَّهُ سَيَكُونُ فِي هَذِهِ السَّنَةِ حَرَكَةٌ، فَلَا تَجْزَعُ لِذَلِكَ».

قَالَ: قُلْتُ: وَمَا يَكُونُ جُعِلْتُ فِدَاكَ؛ فَقَدْ أَقْلَقَنِي مَا ذَكَرْتَ؟ فَقَالَ: «أَصِيرُ إِلَى الطَّاعِيَةِ، أَمَا إِنَّهُ لَا يَبْدَأُنِي مِنْهُ سُوءٌ وَمِنَ الَّذِي يَكُونُ بَعْدَهُ».

قَالَ: قُلْتُ: وَمَا يَكُونُ جُعِلْتُ فِدَاكَ؟ قَالَ: «يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ، وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا

يَشَاءُ».

را فرو نتواند برد؛ و حال آن که تو با او باشی.

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود: «لا حول و لا قوّة الا بالله العلیّ العظیم. اما من ای برادران من، خدا می داند که بر آنچه باعث شادی شما باشد، حرص دارم. بار خدایا، اگر چنین می دانی که من صلاح ایشان را دوست می دارم، و به ایشان نیکوکارم، و با ایشان صله پروری می کنم، و بر ایشان مهربانم، و در امور ایشان تعب می کشم، و سعی و اهتمام خود را به عمل می آورم در شب و روز، مرا به سبب آن جزای خیری عطا کن، و اگر بر غیر این حال باشم، تویی دانای غیب ها به غایت، پس مرا جزا ده به واسطه آنچه من سزاوار آن باشم؛ اگر بد باشد، جزای بد و اگر خوب باشد جزای خوب. بار خدایا، ایشان را به اصلاح آور، و امور ایشان را به اصلاح آور، و شیطان را از ما و از ایشان دور کن، و ایشان را بر طاعت خود یاری کن، و از برای راه راست خویش ایشان را توفیق ده.

اما ای برادر من، حرص دارم بر آنچه باعث شادی شما باشد، و سعی تمام در صلاح شما می کنم و خدا وکیل است بر آنچه ما می گوییم».

عبّاس گفت: من زبان تو را چه خوب می شناسم، و بیل تو پیش من گلی بر نمی دارد. بعد از آن، آن قوم بر این حال از یکدیگر جدا شدند. و خدا رحمت فرستد بر محمد و آل محمد.

۸۳۲ / ۱۶. محمد بن حسن روایت کرده است از سهل بن زیاد، از محمد بن علی و عبیدالله بن مرزبان، از ابن سینان که گفت: داخل شدم بر ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام، یک سال پیش از آن که به جانب عراق رود و پسرش علی بن موسی الرضا علیه السلام در پیش روی آن حضرت نشسته بود. پس به من نظر کرد و فرمود که: «ای محمد، زود باشد که در این سال حرکتی واقع شود، پس برای آن جزع مکن».

محمد می گوید که: عرض کردم که: چه واقع شد؟ فدای تو گردم، که آنچه ذکر فرمودی، مرا مضطرب گردانید. فرمود که: «می روم به سوی این جنّار متکبر (یعنی: مهدی عبّاسی) اما بدان که بدی از او نسبت به من به ظهور نمی رسد، و نه از کسی که بعد از او خواهد بود» (یعنی: هادی، پسر آن ملعون).

محمد می گوید که: عرض کردم: فدای تو گردم، بعد از آن، چه خواهد بود؟ فرمود که: «خدا ستم کاران را گمراه می گرداند و به خود و امی گذارد، و خدا آنچه خواهد، به فعل می آورد».

قَالَ: قُلْتُ: وَمَا ذَاكَ جُعِلْتُ فِدَاكَ؟ قَالَ: «مَنْ ظَلَمَ ابْنِي هَذَا حَقَّهُ، وَجَحَدَ إِمَامَتَهُ مِنْ بَعْدِي، كَانَ كَمَنْ ظَلَمَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ﷺ حَقَّهُ، وَجَحَدَهُ إِمَامَتَهُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ».

قَالَ: قُلْتُ: وَاللَّهِ، لَئِنْ مَدَّ اللَّهُ لِي فِي الْعُمُرِ، لَأَسْلَمَنَّ لَهُ حَقَّهُ، وَلَأُقِرَّنَّ لَهُ بِإِمَامَتِهِ، قَالَ: «صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدٌ، يَمُدُّ اللَّهُ فِي عُمُرِكَ، وَتُسَلِّمُ لَهُ حَقَّهُ، وَتُقَرَّرُ لَهُ بِإِمَامَتِهِ وَإِمَامَةِ مَنْ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ».

قَالَ: قُلْتُ: وَمَنْ ذَاكَ؟ قَالَ: «مُحَمَّدُ ابْنُهُ». قَالَ: قُلْتُ لَهُ: الرِّضَا وَالتَّسْلِيمُ.

### ٧٣- بَابُ الْإِشَارَةِ وَالنَّصِّ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي ﷺ

٨٣٣ / ١. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ، عَنْ يَحْيَى بْنِ حَبِيبِ الزِّيَّاتِ، قَالَ: أَخْبَرَنِي مَنْ كَانَ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ﷺ جَالِسًا، فَلَمَّا نَهَضُوا، قَالَ لَهُمْ: «الْقُوا أَبَا جَعْفَرٍ، فَسَلُّمُوا عَلَيْهِ، وَأَخَذُوا بِهِ عَهْدًا» فَلَمَّا نَهَضَ الْقَوْمُ، التَفَتَ إِلَيَّ، فَقَالَ: «يَرْحَمُ اللَّهُ الْمُفْضِلَ؛ إِنَّهُ كَانَ لَيَقْنَعُ بِذَوْنِ هَذَا».

٨٣٤ / ٢. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَّادٍ، قَالَ: سَمِعْتُ الرِّضَا ﷺ - وَذَكَرَ شَيْئًا - فَقَالَ: «مَا حَاجَتُكُمْ إِلَيَّ ذَٰلِكَ؟ هَٰذَا أَبُو جَعْفَرٍ قَدْ أَجْلَسْتُهُ مَجْلِسِي، وَصَيَّرْتُهُ مَكَانِي». وَقَالَ: «إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ يَتَوَارَثُ أَصَاغِرُنَا عَنْ أَكَابِرِنَا الْقُدَّةَ بِالْقُدَّةِ».

٨٣٥ / ٣. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي ﷺ، فَنَاطَرَنِي فِي أَشْيَاءَ، ثُمَّ قَالَ لِي: «يَا أَبَا عَلِيٍّ، ارْتَفَعَ الشُّكُّ، مَا لِأَبِي غَيْرِي».

محمد می گوید که: عرض کردم: مراد از این، چیست؟ فدای تو گردم، فرمود که: «هر که بر این پسر، ستم کند و حقّ او را ناقص گرداند، و امامت او را بعد از من انکار کند، چون کسی خواهد بود که بر علی بن ابی طالب علیه السلام ستم کرده، و حقّ او را ناقص گردانیده، و امامت او را بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله انکار کرده».

محمد می گوید که: عرض کردم: به خدا سوگند، که اگر خدا طول عمری به من کرامت کند، حقّ او را برایش تسلیم می نمایم، و برای او به امامتش اقرار می کنم. حضرت فرمود که: «راست می گویی ای محمد، خدا عمر تو را دراز خواهد کرد، و حقّ او را از برایش تسلیم می نمایی، و برای او به امامتش اقرار می کنی، و اقرار می کنی به امامت آن که بعد از او خواهد بود».

محمد می گوید که: عرض کردم که: کیست آن که بعد از او خواهد بود؟ فرمود: «پسرش محمد» عرض کردم که: به او راضی و در مقام تسلیم.

#### ۷۳. باب در بیان اشاره و نصّ بر ابوجعفر ثانی حضرت امام محمد تقی علیه السلام

۸۳۳ / ۱. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن ولید، از یحیی بن حبیب زیات روایت کرده است که گفت: خبر داد مرا کسی که در نزد ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام نشسته بود که چون برخاستند، حضرت به ایشان فرمود که: «ابوجعفر را ملاقات کنید، و بر او سلام کنید، و عهد را با او تازه نمایید». پس چون آن گروه برخاستند، به جانب من التفات نمود و فرمود که: «خدا مفضل را رحمت کند؛ زیرا که او به کم تر از این قناعت می کرد».

۸۳۴ / ۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از معمر بن خلاد روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام رضا علیه السلام که چیزی را مذکور ساخت و فرمود که: «به این چه حاجت دارید؟ اینک ابوجعفر علیه السلام است که من او را در مجلس خود نشانیده ام، و او را به جای خویش قرار داده ام». و فرمود که: «ما اهل بیتی هستیم که کوچکان ما از بزرگان ما ارث می برند؛ مانند پیر تیر با پیر تیر که با یکدیگر برابرند».

۸۳۵ / ۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از پدرش محمد بن عیسی روایت کرده است که گفت: بر امام محمد تقی علیه السلام داخل شدم، پس در چیزی چند که با من مناظره و گفت و گو فرمود. بعد از آن فرمود که: «ای ابوعلی، شک در باب امامت من، برداشته

٨٣٦ / ٤. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ مَالِكِ بْنِ أَشِيَمٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ بَشَّارٍ، قَالَ: كَتَبَ ابْنُ قِيَامًا إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام كِتَابًا يَقُولُ فِيهِ: كَيْفَ تَكُونُ إِمَامًا وَ لَيْسَ لَكَ وَلَدٌ؟! فَأَجَابَهُ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام - شِبْهَ الْمُغْضَبِ -: «وَمَا عَلَّمَكَ أَنَّهُ لَا يَكُونُ لِي وَلَدٌ؟ وَاللَّهِ، لَا تَمُضِي الْأَيَّامُ وَاللَّيَالِي حَتَّى يَرْزُقَنِي اللَّهُ وَلَدًا ذَكَرًا يَفْرُقُ بِهِ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ».

٨٣٧ / ٥. بَعْضُ أَصْحَابِنَا، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ حُكَيْمٍ، عَنْ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ، قَالَ: قَالَ لِي ابْنُ النَّجَاشِيِّ: مَنْ الْإِمَامُ بَعْدَ صَاحِبِكَ؛ فَأَشْتَهِي أَنْ تَسْأَلَهُ حَتَّى أَعْلَمَ؟ فَدَخَلْتُ عَلَى الرِّضَا عليه السلام، فَأَخْبَرْتُهُ، قَالَ: فَقَالَ لِي: «الْإِمَامُ ابْنِي». ثُمَّ قَالَ: «هَلْ يَتَجَرَّأُ أَحَدٌ أَنْ يَقُولَ: ابْنِي وَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ؟».

٨٣٨ / ٦. أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَادٍ، قَالَ: ذَكَرْنَا عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام شَيْئًا بَعْدَ مَا وُلِدَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام، فَقَالَ: «مَا حَاجَتُكُمْ إِلَى ذَلِكَ؟ هَذَا أَبُو جَعْفَرٍ قَدْ أَجْلَسْتُهُ مَجْلِسِي، وَ صَيَّرْتُهُ فِي مَكَانِي».

٨٣٩ / ٧. أَحْمَدُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ ابْنِ قِيَامٍ الْوَاسِطِيِّ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عليه السلام، فَقُلْتُ لَهُ: أَيْ كُونُ إِمَامًا؟ قَالَ: «لَا، إِلَّا وَ أَحَدُهُمَا صَامِتٌ». فَقُلْتُ لَهُ: هُوَ ذَا أَنْتَ، لَيْسَ لَكَ صَامِتٌ - وَلَمْ يَكُنْ وَلَدَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام - فَقَالَ لِي: «وَاللَّهِ، لَيَجْعَلَنَّ اللَّهُ مِنِّي مَا يُنْبِئُ بِهِ الْحَقُّ وَ أَهْلُهُ، وَ يَمَحُقُ بِهِ الْبَاطِلَ وَ

شده است؛ زیرا که پدر مرا غیر از من فرزندی نیست».

۴ / ۸۳۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از جعفر بن یحیی، از مالک بن اشّیم، از حسین بن بشّار که گفت: ابن قیّاما عریضه‌ای به خدمت ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام نوشت و سخنش در آن عریضه این بود که چگونه تو امام باشی، با آن که تو را فرزندی نیست؟ پس حضرت امام رضا علیه السلام او را جواب فرمود مانند کسی که به خشم آمده باشد که: «تو چه می‌دانی که مرا فرزندی نخواهد بود، و چند روز و چند شب بیش نگذرد تا آن که خدا مرا پسری روزی کند که به واسطه او، میان حق و باطل جدا شود».

۵ / ۸۳۷. بعضی از اصحاب ما، از محمد بن علی، از معاویه بن حکیم، از ابن ابی نصر روایت کرده است که گفت: ابن نجاشی به من گفت که: کیست امام بعد از صاحب تو؟ (یعنی: امام رضا علیه السلام) و خواهش دارم که تو او را سؤال کنی تا بدانم؟ ابن ابی نصر می‌گوید که: بعد از آن، بر امام رضا علیه السلام داخل شدم و آن حضرت را به ماجرا خبر دادم. فرمود که: «امام بعد از من، پسر من است». بعد از آن فرمود که: «آیا هیچ کس جرأت می‌کند که بگوید: پسر من و او را فرزندی نباشد».

(و مخفی نماند که این کلام، اگر صریح نباشد در این که امام محمد تقی علیه السلام در آن وقت متولّد نشده بود، لا اقل در آن ظهور دارد، و آن که گمان کرده که آن حضرت در حین جواب موجود بوده، اشتباه کرده است. و مؤید این، آن است که در ارشاد شیخ مفید، این تئمه نیز هست که: و حال آن که ابو جعفر علیه السلام متولّد نشده بود. پس چند روز بیش نگذشت تا آن که آن حضرت علیه السلام متولّد شد).

۶ / ۸۳۸. احمد بن مهران، از محمد بن علی، از معمر بن خلاد روایت کرده است که گفت: در نزد حضرت امام رضا علیه السلام چیزی را مذکور ساختیم، بعد از آن که امام محمد تقی علیه السلام از برای او متولّد شده بود، فرمود که: «شما را به این سؤال چه حاجت؟ اینک ابو جعفر است که من او را در مجلس خود نشانیده‌ام، و او را به جای خویش قرار داده‌ام».

۷ / ۸۳۹. احمد، از محمد بن علی، از ابن قیامای واسطی روایت کرده است که گفت: بر علی بن موسی الرضا علیه السلام داخل شدم و به آن حضرت عرض کردم که: آیا دو امام در یک وقت می‌باشند؟ فرمود: «نه، مگر آن که یکی از این دو، ساکت باشد». به آن حضرت عرض کردم که: امام ناطق تویی و تو را فرزندی نیست که امام ساکت باشد. و هنور ابو جعفر از برایش متولّد

أَهْلُهُ». فَوُلِدَ لَهُ بَعْدَ سَنَةِ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، وَكَانَ ابْنُ قِيَامًا وَاقِفِيًّا.

٨٤٠ / ٨. أَحْمَدُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ، قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام جَالِسًا، فَدَعَا بِابْنِهِ وَهُوَ صَغِيرٌ، فَأَجْلَسَهُ فِي حِجْرِي، فَقَالَ لِي: «جَرِّدْهُ، وَانْزِعْ قَمِيصَهُ». فَزَعْتُهُ، فَقَالَ لِي: «انْظُرْ بَيْنَ كَتِفَيْهِ» فَنَظَرْتُ، فَإِذَا فِي أَحَدِ كَتِفَيْهِ شَبِيهٌ بِالْخَاتَمِ، دَاخِلٌ فِي اللَّحْمِ، ثُمَّ قَالَ: «أَتَرَى هَذَا؟ كَانَ مِثْلَهُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ مِنْ أَبِي عليه السلام».

٨٤١ / ٩. عَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِي يَحْيَى الصُّنْعَانِيِّ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَاءِ عليه السلام، فَجِئْتُ بِابْنِهِ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام وَهُوَ صَغِيرٌ، فَقَالَ: «هَذَا الْمَوْلُودُ الَّذِي لَمْ يُولَدْ مَوْلُودٌ أَعْظَمُ بَرَكَهَةً عَلَى نِسْعَيْنَا مِنْهُ».

٨٤٢ / ١٠. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَاءِ عليه السلام: قَدْ كُنَّا نَسْأَلُكَ قَبْلَ أَنْ يَهَبَ اللَّهُ لَكَ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام، فَكُنْتَ تَقُولُ: «يَهَبُ اللَّهُ لِي غُلَامًا» فَقَدْ وَهَبَهُ اللَّهُ لَكَ، فَأَقْرَ عُيُونَنَا، فَلَا أَرَانَا اللَّهَ يَوْمَكَ، فَإِنْ كَانَ كَوْنٌ، فَأِلَى مَنْ؟ فَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام وَهُوَ قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، هَذَا ابْنُ ثَلَاثِ سِنِينَ؟ فَقَالَ: «وَمَا يَضُرُّهُ مِنْ ذَلِكَ، فَقَدْ قَامَ عِيسَى عليه السلام بِالْحُجَّةِ وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثِ سِنِينَ».

٨٤٣ / ١١. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَادٍ، قَالَ: سَمِعْتُ إِسْمَاعِيلَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ يَقُولُ لِلرِّضَاءِ عليه السلام: إِنَّ ابْنِي فِي لِسَانِهِ ثِقْلٌ، فَأَنَا أَبْعَثُ بِهِ إِلَيْكَ غَدًا تَمْسَحُ عَلَى رَأْسِهِ وَتَدْعُو لَهُ؛ فَإِنَّهُ مَوْلَاكَ. فَقَالَ: «هُوَ مَوْلَى أَبِي جَعْفَرٍ؛ فَأَبْعَثْ بِهِ غَدًا إِلَيْهِ».

نشده بود. فرمود: «به خدا سوگند که خدا از نسل من، کسی را قرار می دهد که حق و اهل آن را به سبب او ثابت گرداند، و به واسطه او، باطل و اهل آن را هلاک و نابود سازد». پس بعد از یک سال، ابوجعفر از برایش متولّد شد، و ابن قیاما واقفی بود (و واقفیه، طائفه ای از شیعیانند که بعد از امام موسی علیه السلام به امامی قائل نیستند).

۸ / ۸۴۰. احمد، از محمد بن علی، از حسن بن جهم روایت کرده است که گفت: با امام رضا علیه السلام نشسته بودم که پسر خویش را طلبید و آن حضرت طفل خُردی بود، پس او را در دامن نشانید و فرمود که: «او را برهنه کن و پیراهنش را بکن». چون پیراهن او را کندم، فرمود: «در میانه دو شانه او نظر کن». پس نظر کردم، ناگاه دیدم که: در یکی از شانه های او چیزی بود مانند مهر که در گوشت فرو رفته بود. بعد از آن فرمود که: «آیا این را می بینی؟ مثل این علامت در همین موضع، از شانه پدرم علیه السلام بود».

۹ / ۸۴۱. از او، از محمد بن علی، از ابویحیی صنعانی روایت است که گفت: در خدمت ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام بودم که پسرش ابوجعفر علیه السلام را آوردند و آن حضرت طفل خُردی بود. حضرت فرمود که: «این مولودی است که فرزندی متولّد نشده که برکتش بر شیعیان ما از او عظیم تر باشد».

۱۰ / ۸۴۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از صفوان بن یحیی روایت کرده است که گفت: به خدمت امام رضا علیه السلام عرض کردم که: از تو سؤال می کردیم پیش از آن که خدا ابوجعفر را به تو ببخشد، و تو می فرمودی که خدا تو را پسری خواهد بخشید، پس خدا آن را به تو بخشید، و چشم های ما را روشن گردانید. و خدا به ما ننماید آن روزی را که تو نباشی، پس اگر واقعه ای اتفاق افتد، به سوی کی پناه بریم؟ حضرت به دست خود به جانب ابوجعفر اشاره فرمود و ابوجعفر در پیش روی آن حضرت ایستاده بود. عرض کردم که: فدای تو گردم، اینک پسر سه ساله است. فرمود که: «از این خُرد سالی به او چه زیان می رسد؛ زیرا که عیسی به حجّت بر پا شد و حال آن که او پسر سه ساله بود».

۱۱ / ۸۴۳. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از محمد بن جمهور، از معمر بن خلّاد روایت کرده است که گفت شنیدم: از اسماعیل بن ابراهیم که به حضرت امام رضا علیه السلام عرض می کرد که: در زبان پسر من سنگینی هست، و من فردا او را به خدمت تو می فرستم که دست بر سر او بمالی و برایش دعا کنی؛ زیرا که او غلام تو است. حضرت فرمود که: «او غلام

١٢ / ٨٤٤ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ النَّهْدِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَلَادٍ الصَّيْقَلِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ بْنِ مُحَمَّدٍ جَالِساً بِالْمَدِينَةِ، وَكُنْتُ أَقْمْتُ عِنْدَهُ سَنَتَيْنِ أَكْتُبُ عَنْهُ مَا يَسْمَعُ مِنْ أَخِيهِ - يَعْنِي أَبَا الْحَسَنِ (ع) - إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الرِّضَا (ع) الْمَسْجِدَ مَسْجِدَ الرَّسُولِ (ص)، فَوُتِبَ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ بِلا حِذَاءٍ وَلا رِداءٍ، فَقَبَّلَ يَدَهُ، وَعَظَّمَهُ، فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ (ع): «يَا عَمَّ، اجْلِسْ رَحِمَكَ اللَّهُ». فَقَالَ: يَا سَيِّدِي، كَيْفَ أَجْلِسُ وَأَنْتَ قَائِمٌ؟

فَلَمَّا رَجَعَ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ إِلَى مَجْلِسِهِ، جَعَلَ أَصْحَابُهُ يُؤَبِّخُونَهُ، وَ يَقُولُونَ: أَنْتَ عَمُّ أَبِيهِ وَأَنْتَ تَفْعَلُ بِهِ هَذَا الْفِعْلَ؟ فَقَالَ: اسْكُتُوا، إِذَا كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ - وَ قَبَضَ عَلَى لِحْيَتِهِ - لَمْ يُوَهِّلْ هَذِهِ الشَّيْئَةَ، وَأَهْلَ هَذَا الْفَنَى، وَ وَضَعَهُ حَيْثُ وَضَعَهُ، أَنْكِرُ فَضْلَهُ؟ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِمَّا تَقُولُونَ، بَلْ أَنَا لَهُ عَبْدٌ.

١٣ / ٨٤٥ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْخَيْرَانِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: كُنْتُ وَاقِفاً بَيْنَ يَدَيْ أَبِي الْحَسَنِ (ع) بِخُرَاسَانَ، فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ: يَا سَيِّدِي، إِنْ كَانَ كَوْنُ قَائِلِي مَنْ؟ قَالَ: «إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ (ع) إِنِّي» فَكَأَنَّ الْقَائِلَ اسْتَضَعَرَ سِنَّ أَبِي جَعْفَرٍ (ع)، فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ (ع): «إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - بَعَثَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ رَسُولاً نَبِيّاً، صَاحِبَ شَرِيعَةٍ مُبْتَدَأَةٍ، فِي أَصْغَرِ مِنَ السَّنِّ الَّذِي فِيهِ أَبُو جَعْفَرٍ (ع)».

١٤ / ٨٤٦ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ وَ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ جَمِيعاً، عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ يَحْيَى بْنِ التُّعْمَانِ الصُّيْرَفِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ جَعْفَرٍ يُحَدِّثُ الْحَسَنَ بْنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ، فَقَالَ: وَ اللَّهُ، لَقَدْ نَصَرَ اللَّهُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا (ع)، فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ: إِي وَ اللَّهُ، جُعِلَتْ فِدَاكَ، لَقَدْ بَغَى عَلَيْهِ إِخْوَتُهُ، فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ: إِي وَ

ابوجعفر است، و من فردا ابوجعفر را به سوی او می فرستم».

۸۴۴ / ۱۲ . حسین بن محمد، از محمد بن احمد نهدی، از محمد بن خلّاد صیقل، از محمد بن حسن بن عمّار روایت کرده است که گفت: در مدینه در نزد علی بن جعفر بن محمد نشسته بودم، و دو سال و (بنابر بعضی از نسخ کافی سال‌ها) در نزد او مانده بودم که می نوشتیم از او آنچه که از برادرش - یعنی: امام موسی علیه السلام - شنیده بود، که ناگاه ابوجعفر محمد بن علی بن موسی الرضا علیه السلام بر او داخل شد، در مسجدی که مشهور است به مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله. پس علی بن جعفر از جای خود بر جست و پای برهنه و بی ردا پیش رفت، و دست او را بوسید و او را تعظیم نمود. ابوجعفر علیه السلام به او فرمود که: «ای عمو بنشین - خدا تو را رحمت کند» علی گفت: ای آقای من، چگونه بنشینم و تو ایستاده باشی؟ چون علی بن جعفر به جای خویش برگشت و یاران او شروع کردند که او را سرزنش می نمودند و می گفتند که: تو عموی پدر اوایی، با او، این نوع رفتار می کنی؟ علی گفت که: ساکت شوید و ریش خود را گرفت، و گفت که: هرگاه خدای عز و جلّ این ریش سفید را سزاواری و قابلیت امامت ندهد، و این جوان را اهلیت آن بدهد، و آن را قرار دهد در جایی که قرار داده، فضل او را انکار کنم؟ پناه می برم به خدا از آنچه می گویند، بلکه من بنده اویم.

۸۴۵ / ۱۳ . حسین بن محمد، از خیرانی، از پدرش روایت کرده است که گفت: در خراسان در پیش روی امام رضا علیه السلام ایستاده بودم که کسی به آن حضرت عرض کرد: ای آقای من، اگر حادثه واقع شود، به کی پناه بریم؟ فرمود: «به سوی پسرم ابوجعفر». پس گویا آن سائل ابوجعفر را کم شمرد. حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: «به درستی که خدای تبارک و تعالی عیسی بن مریم را به پیغمبری فرستاد، و از جانب خدا خبر می داد، و صاحب شریعت تازه‌ای بود، در سنی که کم تر بود از سنی که ابوجعفر علیه السلام در آن است».

۸۴۶ / ۱۴ . علی بن ابراهیم، از پدرش و علی بن محمد قاسانی هر دو، از زکریّا بن یحیی بن نعمان (مصری یا) صیرفی (بنابر اختلاف نسخ کافی) روایت کرده است که گفت: شنیدم از علی بن جعفر که حسن بن حسین بن علی بن الحسین را حدیث می کرد و پس گفت: به خدا سوگند که خدا حضرت امام رضا علیه السلام را یاری نمود. حسن گفت: بلی به خدا سوگند، چنین است فدای تو گردم، برادرانش بر او ستم کردند. علی بن جعفر گفت: بلی به خدا سوگند که ما عموهای او نیز بر او ستم کردیم. حسن گفت: فدای تو گردم، چه کردید و به

اللَّهِ، وَ نَحْنُ عُمُومَتُهُ بَعَيْنَا عَلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، كَيْفَ صَنَعْتُمْ، فَإِنِّي لَمْ أَحْضَرْكُمْ؟ قَالَ: قَالَ لَهُ إِخْوَتُهُ وَ نَحْنُ أَيْضًا: مَا كَانَ فِينَا إِمَامٌ قَطُّ حَائِلَ اللَّوْنِ، فَقَالَ لَهُمُ الرِّضَاءُ (ع): «هُوَ ابْنِي». قَالُوا: فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ قَضَى بِالْقَافَةِ، فَبَيَّنَّا وَ بَيَّنَّاكَ الْقَافَةَ، قَالَ: «ابْعَثُوا أَنْتُمْ إِلَيْهِمْ، فَأَمَّا أَنَا فَلَا، وَ لَا تُعْلِمُوهُمْ لِمَا دَعَوْتُمُوهُمْ، وَ لَتَكُونُوا فِي بَيُوتِكُمْ».

فَلَمَّا جَاؤُوا أَقْعَدُونَا فِي الْبُسْتَانِ، وَ اضْطَفَّ عُمُومَتُهُ وَ إِخْوَتُهُ وَ أَخَوَاتُهُ، وَ أَخَذُوا الرِّضَاءَ (ع) وَ الْبَسُوهُ جُبَّةً صُوفٍ وَ قَلَنْسُوَةً مِنْهَا، وَ وَضَعُوا عَلَى عُنُقِهِ مِسْحَاةً، وَ قَالُوا لَهُ: ادْخُلِ الْبُسْتَانَ كَأَنَّكَ تَعْمَلُ فِيهِ، ثُمَّ جَاؤُوا بِأَبِي جَعْفَرٍ (ع)، فَقَالُوا: الْحَقُّوا هَذَا الْغُلَامَ بِأَبِيهِ، فَقَالُوا: لَيْسَ لَهُ هَاهُنَا أَبٌ، وَ لَكِنَّ هَذَا عَمُّ أَبِيهِ، وَ هَذَا عَمُّ أَبِيهِ، وَ هَذِهِ عَمَّتُهُ، وَ إِنْ يَكُنْ لَهُ هَاهُنَا أَبٌ، فَهُوَ صَاحِبُ الْبُسْتَانِ؛ فَإِنَّ قَدَمَيْهِ وَ قَدَمَيْهِ وَاحِدَةً، فَلَمَّا رَجَعَ أَبُو الْحَسَنِ (ع)، قَالُوا: هَذَا أَبُوهُ.

قَالَ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ: فَقُمْتُ فَمَصَصْتُ رِيقَ أَبِي جَعْفَرٍ (ع)، ثُمَّ قُلْتُ لَهُ: أَشْهَدُ أَنَّكَ إِمَامِي عِنْدَ اللَّهِ، فَبَكَى الرِّضَاءُ (ع)، ثُمَّ قَالَ: «يَا عَمُّ، أَلَمْ تَسْمَعْ أَبِي وَ هُوَ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: بِأَبِي ابْنُ خَيْرَةِ الْإِمَاءِ، ابْنُ التَّوْبَةِ الطَّيِّبَةِ الْفَمِ، الْمُنْتَجَبَةِ الرَّحِمِ، وَيْلَهُمْ لَعَنَ اللَّهُ الْأَعْيَسَ وَ ذُرِّيَّتَهُ صَاحِبَ الْفِتْنَةِ، وَ يَقْتُلُهُمْ سِنِينَ وَ شُهُوراً وَ أَيَّاماً، يَسُومُهُمْ

چه کیفیت با او سلوک نمودید؟ زیرا که من در نزد شما حاضر نبودم تا بدانم. علی گفت که: برادران آن حضرت با وی گفتند و ما نیز گفتیم که هرگز در میان ما امامی نبود که رنگش متغیر باشد (چه رنگ امام محمد تقی علیه السلام به سیاهی می زد).

پس امام رضا علیه السلام به ایشان فرمود که: «او پسر من است». گفتند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله حکم فرمود به سخن اهل قیافه،<sup>۱</sup> پس آنان که علم قیافه را دارند، در میانه ما و تو حکم باشند. حضرت فرمود که: «شما کسی به طلب ایشان فرستید، اما من این کار را نخواهم کرد، و شما که می فرستید، ایشان را اعلام مکنید که از برای چه مطلب ایشان را طلب نموده اید، و باید که این امر در خانه های شما باشد».

پس چون اهل قیافه آمدند، برادران امام رضا علیه السلام ما را در باغ نشانیدند، و عموها و برادران و خواهران آن حضرت، صف کشیدند و امام رضا علیه السلام را گرفتند و او را جُبّه پشمینه و کلاهی از جنس آن جُبّه پوشانیدند، و بیلی بر سر دوش او گذاردند و به آن حضرت گفتند که: در این باغ، داخل شو که گویا در آن کار می کنی. بعد از آن، امام محمد تقی علیه السلام را آوردند و با اهل قیافه گفتند که: این پسر را به پدرش ملحق کنید.

گفتند که: او را در این جا پدری نیست (و هیچ یک از اینها پدر او نیستند)، ولیکن اینک عموی پدر او، و اینک عموی او و اینک عمّه اویند. و اگر او را در این جا پدری باشد، همان صاحب باغ است که در باغ کار می کند؛ زیرا که پای های او با پای های آن صاحب باغ یکی است. و چون امام رضا علیه السلام برگشت و در آنجا آمد، گفتند که: همین پدر اوست.

علی بن جعفر می گوید که: پس من برخواستم و زبان امام محمد تقی علیه السلام را در دهان خود گذاشتم، و آب دهان او را مکیدم، بعد از آن گفتم که: شهادت می دهم که تو امام منی در نزد خدا. پس حضرت امام رضا علیه السلام گریست و فرمود که: «ای عمو، آیا از پدرم شنیدی که می فرمود که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پدرم فدای پسر بهترین کنیزان باد، پسر کنیزی که از اهل نوییه است.<sup>۲</sup> و از صفات آن کنیز، این است که دهانش خوشبو، و رحمش فرزند نجیب را می پروراند. وای بر ایشان! خدا لعنت کند اعییس و فرزندان او را که

۱. قیافه شناسان.

۲. و نوییه، به ضمّ نون، شهر بزرگی است که سیاهان در آنجا سکنی دارند، و نیز طایفه ای است از سیاهان. (مترجم)

خَسَفًا، وَ يَسْقِيهِمْ كَأْسًا مُصَبَّرَةً، وَ هُوَ الطَّرِيدُ الشَّرِيدُ، الْمَوْتُورُ بِأَبِيهِ وَ جَدِّهِ، صَاحِبُ  
الْغَيْبَةِ، يُقَالُ: مَاتَ أَوْ هَلَكَ، أَيَّ وَادٍ سَلَكَ، أَفَيَكُونُ هَذَا يَا عَمَّ إِلَّا مِنِّي؟». فَقُلْتُ:  
صَدَقْتَ جُعِلْتُ فِدَاكَ.

#### ٧٤- بَابُ الْإِشَارَةِ وَالنَّصِّ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الثَّالِثِ ١٢

٨٤٧ / ١ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، قَالَ: لَمَّا خَرَجَ أَبُو  
جَعْفَرٍ ١٢ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى بَغْدَادَ فِي الدَّفْعَةِ الْأُولَى مِنْ خُرُجَتَيْهِ، قُلْتُ لَهُ عِنْدَ خُرُوجِهِ:  
جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ فِي هَذَا السَّوْجِ، فَأِلَى مَنِ الْأَمْرُ بَعْدَكَ؟ فَكَّرَ

صاحب فتنه‌اند.<sup>۱</sup>

(و در بعضی از نسخ، اعبس<sup>۲</sup> و اعیس با عین بی نقطه است، و در تفسیر آن، چند قول است: یکی آل عباس، و دیگر خلیفه از اولاد او، و دیگر خود عباس یا عبدالله پسرش. و هر چند که علمای رجال در باب عباس و عبدالله پسرش، اختلاف بسیار دارند، ولیکن اعتقاد به ملعونیت ایشان جرأت می‌خواهد؛ خصوص با ضعف حدیث، و اختلاف نسخ که مراد از آن معلوم نمی‌شود. و تتمه حدیث آن‌که آن حضرت فرمود که:)

خدا ایشان را در هر سال و هر ماه و هر روز بکشد، و ایشان را به زمین فرو برد، و جامی که آلت دهان تلخی باشد (یا صبر که از هر چیزی تلخ‌تر است در آن ریخته) به ایشان بنوشاند» (و آنچه مذکور شد، بنابر این است که مراد از پسر، بهترین کنیزان، امام محمد تقی علیه السلام باشد، نه صاحب الامر علیه السلام، و الا ممکن است که فاعل این افعال، حضرت صاحب - صلوات الله علیه - باشد. و مؤید این، آن است که).

حضرت می‌فرماید که: «او اوست رانده و رمیده که پدر و جدّ او را کشتند، و انتقام خون ایشان را نکشیده، و صاحب غیبت طولانی است که مردم می‌گویند: مرد، یا هلاک گردید، و نمی‌دانیم که در کدام وادی سلوک نمود» (ولیکن در ارشاد و کشف الغمّه، چنین است که: از فرزندان اوست، آن رانده و رمیده، و این، مؤید وجه اول است، با آن‌که مادر صاحب علیه السلام، نوبیه نبود، مگر آن‌که مادر به واسطه مراد باشد).

علی بن جعفر می‌گوید که: پس امام رضا علیه السلام فرمود که: «ای عمو، آیا این فرزند موجود می‌شود مگر از من؟» من عرض کردم که: راست گفتی فدای تو کردم.

#### ۷۴. باب در بیان اشاره و نصّ بر ابوالحسن ثالث حضرت امام علی نقی علیه السلام

۸۴۷ / ۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از اسماعیل بن مهران روایت کرده است که گفت: چون امام محمد تقی علیه السلام از مدینه به سوی بغداد بیرون می‌رفت، و در نوبت اول از دو سفر خویش که به جانب بغداد تشریف برد، در هنگامی که بیرون می‌رفت، به خدمت آن حضرت

۱. و اعبس، به فتح اول و سیم، و سکون دویم، نوعی از گرگ است. و مراد از آن، در اینجا، خلیفه‌ای از خلفای بنی عباس است. و در بعضی از نسخ کافی، اعیس بر وزن مهیمین واقع شده، و آن تصغیر اعبس است، یعنی: بچه گرگ. (مترجم)

۲. در نوشته مترجم - رحمه الله - اعبس و اعیس آمده، که بر اساس نسخه موجود تصحیح شد.

يُوجِّهُهُ إِلَيَّ ضَاحِكاً، وَقَالَ: «لَيْسَ الْغَيْبَةُ حَيْثُ ظَنَنْتَ فِي هَذِهِ السَّنَةِ».

فَلَمَّا أَخْرَجَ بِهِ الثَّانِيَةَ إِلَى الْمُعْتَصِمِ، صِرْتُ إِلَيْهِ، فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَنْتَ خَارِجٌ، قَالِي مَنْ هَذَا الْأَمْرُ مِنْ بَعْدِكَ؟ فَبَكَى حَتَّى اخْضَلَّتْ لِحْيَتُهُ، ثُمَّ التَفَّتْ إِلَيَّ، فَقَالَ: «عِنْدَ هَذِهِ يُخَافُ عَلَيَّ، الْأَمْرُ مِنْ بَعْدِي إِلَى ابْنِي عَلِيٍّ».

٢ / ٨٤٨. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْخَيْرَانِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، أَنَّهُ قَالَ: كَانَ يُلْزَمُ بَابَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام لِلْخِدْمَةِ الَّتِي كَانَ وَكَّلَ بِهَا، وَكَانَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عِيْسَى يَجِيءُ فِي السَّحَرِ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ لِيَعْرِفَ خَبَرَ عَلِيٍّ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، وَكَانَ الرَّسُولُ - الَّذِي يَخْتَلِفُ بَيْنَ أَبِي جَعْفَرٍ وَبَيْنَ أَبِي - إِذَا حَضَرَ، قَامَ أَحْمَدُ وَخَلَا بِهِ أَبِي، فَخَرَجْتُ ذَاتَ لَيْلَةٍ، وَقَامَ أَحْمَدُ عَنِ الْمَجْلِسِ وَخَلَا أَبِي بِالرَّسُولِ، وَاسْتَدَارَ أَحْمَدُ، فَوَقَفَ حَيْثُ يَسْمَعُ الْكَلَامَ، فَقَالَ الرَّسُولُ لِأَبِي: إِنَّ مَوْلَاكَ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ، وَيَقُولُ لَكَ: «إِنِّي مَاضٍ وَالْأَمْرُ صَائِرٌ إِلَيَّ ابْنِي عَلِيٍّ، وَلَهُ عَلَيْكُمْ بَعْدِي مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ بَعْدَ أَبِي» ثُمَّ مَضَى الرَّسُولُ وَرَجَعَ أَحْمَدُ إِلَى مَوْضِعِهِ، وَقَالَ لِأَبِي: مَا الَّذِي قَدْ قَالَ لَكَ؟ قَالَ: خَيْرًا. قَالَ: قَدْ سَمِعْتُ مَا قَالَ فَلِمَ تَكْتُمُهُ؟ وَأَعَادَ مَا سَمِعَ، فَقَالَ لَهُ أَبِي: قَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْكَ مَا فَعَلْتَ؛ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: ﴿وَلَا تَجْسُسُوا﴾ فَاحْفَظِ الشَّهَادَةَ، لَعَلَّنَا نَحْتَاجُ إِلَيْهَا يَوْمًا مَا، وَإِيَّاكَ أَنْ تُظْهَرَهَا إِلَيَّ وَفَتَّهَا.

عرض کردم که: فدای تو گردم، من در این سفر بر تو می‌ترسم، پس بفرما که امر امامت بعد از تو با کیست؟ حضرت رو به من کرد، در حالی که خندان بود و فرمود که: «این سفر، چنان نیست که تو گمان کرده‌ای، و در این سال، آسیبی به من نمی‌رسد».

و چون در دفعه دوم آن حضرت را بیرون بردند که به نزد معتصم برند، به خدمتش رفتم و عرض کردم: فدای تو گردم، تو بیرون می‌روی، بفرما که این امر بعد از تو با که خواهد بود؟ حضرت آن قدر گریست که ریش مبارکش تر شد، بعد از آن، به جانب من التفات نمود، و فرمود که: «در این دفعه، بر من ترس کشتن هست، و امر امامت بعد از من، با پسر علی نقی است».

۸۴۸ / ۲ . حسین بن محمد، از خیرانی، از پدرش روایت کرده است که خیرانی گفت که: پدرم همیشه بر در خانه امام محمد تقی علیه السلام بود به جهت خدمتی که به آن موکل بود، و احمد بن محمد بن عیسی در اوقات ناخوشی آن حضرت، در هر شب، در وقت سحر می‌آمد که احوال آن حضرت را بگیرد تا بداند که ناخوشی تخفیف یافته یا نه؟ و فرستاده‌ای که در میانه امام محمد تقی علیه السلام و پدرم تردد می‌کرد و پیغام حضرت را به پدرم می‌رسانید، چون به نزد پدرم می‌آمد، احمد بر می‌خواست و پدرم با فرستاده حضرت خلوت می‌کردند.

پس شبی بیرون آمدم<sup>۱</sup> و احمد از آن مجلس برخاست، و پدرم با فرستاده خلوت کردند، و احمد دور می‌زد، پس ایستاد در جایی که سخن می‌شنید، رسول به پدرم گفت که: آقایت تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید که: «من از دنیا می‌روم، و امر امامت به پسر علی منتقل می‌شود، و او را بر شما بعد از من، آن چیزی است که مرا بر شما بود، بعد از پدرم». پس رسول حضرت رفت و احمد به جای خود برگشت، و به پدرم گفت که: قاصد به تو چه گفت؟ پدرم گفت که: چیز خوبی گفت. احمد گفت که: من شنیدم آنچه به تو گفت. پس برای چه آن را پنهان می‌کنی؟ و آنچه شنیده بود، دوباره بیان نمود. پدرم به احمد گفت که: خدا بر تو حرام گردانیده آنچه را که کردی؛ زیرا که خدای تبارک و تعالی می‌فرماید که: «وَلَا تَجَسَّسُوا»<sup>۲</sup>، یعنی: «جستجو مکنید چیزی را که بر شما مخفی باشد». و الحال که چنین کردی، این شهادت را حفظ کن، باشد که ما روزی به آن محتاج شویم. و بپرهیز از آن که این را ظاهر کنی تا وقت

۱. در نوشته مترجم - رحمه الله - چنین آمده است: پس شبی یکی از کنیزان، یا غلامان یا غیر ایشان، بیرون آمد و

۲. حجرات، ۱۲.

احمد از....

فَلَمَّا أَصْبَحَ أَبِي، كَتَبَ نُسخَةَ الرِّسَالَةِ فِي عَشْرِ رِقَاعٍ، وَخَتَمَهَا، وَدَفَعَهَا إِلَى عَشْرَةٍ مِنْ وُجُوهِ الْعِصَابَةِ، وَ قَالَ: إِنَّ حَدَّثَ بِي حَدَّثُ الْمَوْتِ قَبْلَ أَنْ أَطَالِبَكُمْ بِهَا، فَافْتَحُوهَا، وَاعْمَلُوا بِمَا فِيهَا، فَلَمَّا مَضَى أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام، ذَكَرَ أَبِي أَنَّهُ لَمْ يَخْرُجْ مِنْ مَنْزِلِهِ حَتَّى قَطَعَ عَلَى يَدَيْهِ نَحْوُ مِنْ أَرْبَعِمِائَةِ إِنْسَانٍ، وَاجْتَمَعَ رُؤَسَاءُ الْعِصَابَةِ عِنْدَ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَجِ يَتَفَاوَضُونَ هَذَا الْأَمْرَ، فَكَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَرَجِ إِلَى أَبِي يُعَلِّمُهُ بِاجْتِمَاعِهِمْ عِنْدَهُ، وَ أَنَّهُ لَوْ لَا مَخَافَةُ الشُّهْرَةِ، لَصَارَ مَعَهُمْ إِلَيْهِ، وَ يَسْأَلُهُ أَنْ يَأْتِيَهُ، فَكَرِبَ أَبِي وَ صَارَ إِلَيْهِ، فَوَجَدَ الْقَوْمَ مُجْتَمِعِينَ عِنْدَهُ، فَقَالُوا لِأَبِي: مَا تَقُولُ فِي هَذَا الْأَمْرِ؟ فَقَالَ أَبِي لِمَنْ عِنْدَهُ الرِّقَاعُ: أَخْضِرُوا الرِّقَاعَ، فَأَخْضَرُوهَا، فَقَالَ لَهُمْ: هَذَا مَا أَمَرْتُ بِهِ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: قَدْ كُنَّا نَحِبُّ أَنْ يَكُونَ مَعَكَ فِي هَذَا الْأَمْرِ شَاهِدٌ آخَرُ، فَقَالَ لَهُمْ: قَدْ أَتَاكُمْ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - بِهِ، هَذَا أَبُو جَعْفَرٍ الْأَشْعَرِيُّ يَشْهَدُ لِي بِسَمَاعِ هَذِهِ الرِّسَالَةِ، وَ سَأَلَهُ أَنْ يَشْهَدَ بِمَا عِنْدَهُ، فَأَنْكَرَ أَحْمَدُ أَنْ يَكُونَ سَمِعَ مِنْ هَذَا شَيْئاً، فَدَعَاهُ أَبِي إِلَى الْمُبَاهَلَةِ، فَقَالَ: لَمَّا حَقَّقَ عَلَيْهِ، قَالَ: قَدْ سَمِعْتُ ذَلِكَ، وَ هَذِهِ مَكْرُمَةٌ كُنْتُ أُحِبُّ أَنْ تَكُونَ لِرَجُلٍ مِنَ الْعَرَبِ، لَا لِرَجُلٍ مِنَ الْعَجَمِ، فَلَمْ يَبْرَحِ الْقَوْمُ حَتَّى قَالُوا بِالْحَقِّ جَمِيعاً.

٨٢٩ / ٣. وَ فِي نُسخَةِ الصَّفَوَانِيِّ: مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْكُوفِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ

آن برسند. و چون صبح شد، پدرم نسخه پیغام را در ده پاره کاغذ نوشت و سر آنها را مهر کرد و آنها را به ده کس از سر کردگان و معتبران گروه شیعه تسلیم نمود و گفت که: اگر مرا حادثه مرگ روی دهد و بمیرم، پیش از آن که رقعها را از شما مطالبه نمایم، اینها را بگشایید و به آنچه در اینها است، عمل نمایید.

پس چون امام محمد تقی علیه السلام رحلت نمود، پدرم ذکر کرد که از منزل خود بیرون نیامد، تا آن که از جماعتی که قریب به چهارصد کس بودند، بیعت گرفت از برای امام علی نقی علیه السلام که هم به دست او قطع و جزم به هم رسانیدند، و سر کردگان فرقه شیعه، در نزد محمد بن قرق جمع شدند، و در امر امامت گفت و گو می کردند.

پس محمد بن قرق، به پدرم نوشت و در آن نوشته او را اعلام نموده بود که آن جماعت در نزد او جمع شده اند، و آن که اگر ترس شهرت این امر نبود، خود با آن گروه به نزد پدرم می آمدند و از پدرم خواهش نموده بود که به نزد او رود. پس پدرم سوار شد و به نزد او رفت، و آن گروه را در نزد او مجتمع یافت. بعد از آن، به پدرم گفتند که: در این امر چه می گویی؟ پدرم به کسانی که رقعها در نزد ایشان بود، گفت که: رقعها را حاضر کنید. چون آنها را حاضر کردند، به ایشان گفت که: اینک آن چیزی است که من به آن مأمور شده ام.

بعضی از ایشان گفتند که: ما دوست می داشتیم که با تو در این امر شاهی دیگر باشد. پدرم به ایشان گفت که: خدای عز و جل همین خواهش را به شما عطا فرموده. اینک ابو جعفر اشعری است (یعنی: احمد بن محمد بن عیسی) که برای من شهادت می دهد به شنیدن این پیغام، اگر به آنچه در نزد او است، شهادت دهد. پس احمد انکار کرد که چیزی از این را شنیده باشد. پدرم او را به سوی مباحله خواند.<sup>۱</sup> پس چون امر مباحله بر احمد محقق شد، و دانست که مباحله به عمل می آید، گفت: به تحقیق که این را شنیدم و این خبر باعث بزرگواری و چیز بسیار خوبی است. خواستم که از برای مردی از عرب باشد و برای مردی از عجم نباشد (چه خیرانی و پدرش، از عجم بودند). پس آن گروه از جای خود نرفتند تا آن که همه به حق قائل شدند.

۸۴۹ / ۳. و در نسخه صفوانی است که: محمد بن جعفر کوفی<sup>۲</sup>، از محمد بن عیسی بن

۱. و مباحله به ضم میم و فتح ها، یکدیگر را نفرین کردن است. (مترجم)

۲. در نسخه مترجم - رحمه الله - چنین است: در نسخه صفوانی است که پدرم از محمد بن ...

عيسى بن عبيد، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْوَاسِطِيِّ، أَنَّهُ سَمِعَ أَحْمَدَ بْنَ أَبِي خَالِدٍ -مَوْلَى أَبِي جَعْفَرٍ- يَحْكِي أَنَّهُ أَشْهَدُهُ عَلَى هَذِهِ الْوَصِيَّةِ الْمَنْسُوخَةِ:

شَهِدَ أَحْمَدُ بْنُ أَبِي خَالِدٍ مَوْلَى أَبِي جَعْفَرٍ أَنَّ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام أَشْهَدَهُ أَنَّهُ أَوْصَى إِلَى عَلِيِّ ابْنِهِ بِنَفْسِهِ وَأَخَوَاتِهِ، وَجَعَلَ أَمْرَ مُوسَى -إِذَا بَلَغَ- إِلَيْهِ، وَجَعَلَ عَبْدَ اللَّهِ بْنُ الْمُسَاوِرِ قَائِمًا عَلَى تَرْكِتِهِ مِنَ الضِّيَاعِ وَالْأَمْوَالِ وَالنَّفَقَاتِ وَالرَّقِيقِ وَغَيْرِ ذَلِكَ إِلَى أَنْ يَبْلُغَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، صَيَّرَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُسَاوِرِ ذَلِكَ الْيَوْمَ إِلَيْهِ، يَقُومُ بِأَمْرِ نَفْسِهِ وَأَخَوَاتِهِ، وَيُصَيِّرُ أَمْرَ مُوسَى إِلَيْهِ، يَقُومُ لِنَفْسِهِ بَعْدَهُمَا عَلَى شَرْطِ أَبِيهِمَا فِي صَدَقَاتِهِ الَّتِي تَصَدَّقَ بِهَا، وَذَلِكَ يَوْمَ الْأَحَدِ لِثَلَاثِ لَيَالٍ خَلَوْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةِ عِشْرِينَ وَمِائَتَيْنِ، وَكَتَبَ أَحْمَدُ بْنُ أَبِي خَالِدٍ شَهَادَتَهُ بِخَطِّهِ.

وَشَهِدَ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام -وَهُوَ الْجَوَانِيُّ- عَلَى مِثْلِ شَهَادَةِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي خَالِدٍ فِي صَدْرِ هَذَا الْكِتَابِ، وَكَتَبَ شَهَادَتَهُ بِيَدِهِ.

وَشَهِدَ نَصْرُ الْخَادِمِ، وَكَتَبَ شَهَادَتَهُ بِيَدِهِ.

## ٧٥- بَابُ الْإِشَارَةِ وَالنِّصِّ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام

٨٥٠ / ١. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ التَّهْدِي، عَنْ يَحْيَى بْنِ يَسَارٍ الْقَنْبَرِيِّ، قَالَ: أَوْصَى أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ قَبْلَ مُضِيِّهِ بِأَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ، وَأَشْهَدَنِي عَلَى ذَلِكَ وَجَمَاعَةً مِنَ الْمَوَالِي.

٨٥١ / ٢. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيِّ، عَنْ بَشَّارِ بْنِ أَحْمَدَ

عُبَید، از محمد بن حسین واسطی روایت کرده است که شنید از احمد بن ابی خالد - مولای امام محمد تقی (ع) - که حکایت می نمود که آن حضرت او را شاهد گرفت بر این وصیت نوشته شده به این مضمون - که: شهادت داد احمد بن ابی خالد - مولای امام محمد تقی - که ابو جعفر محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (ع) او را شاهد گرفت که آن حضرت، پسر خویش امام علی نقی را وصی نمود در امور خود و خواهرانش (و در نسخه ای از کافی برادرانش) و امر موسی را چون به حدّ بلوغ رسد، به خودش مفوض نمود، و عبدالله بن مساور را قیم نمود بر ترکه خویش از زمین های ملکی و مال ها و نفقه ها و بنده و غیر آن، تا آن که علی بن محمد (ع) به حدّ بلوغ رسد، و چون به حدّ بلوغ رسید، عبدالله بن مساور امری را که به او مفوض شده بود، به او تفویض نماید، تا علی به امر خود و (برادران یا) خواهران خود قیام نماید، و امر موسی را به خودش مفوض نماید، تا آنکه خود برای امور خود قیام نماید.

بعد از عبدالله بن مساور و برادرش علی، بر آن شرطی که پدر ایشان قرار داده در صدقات و اوقاف خود که به آنها تصدّق فرموده و این وصیت نامه، نوشته شد در روز یکشنبه در وقتی که سه شب از ماه ذی الحجة گذشته بود، و در سال دویست و بیست از هجرت، و احمد بن ابی خالد، شهادت خود را به خطّ خویش نوشت و حسن بن محمد بن عبیدالله بن حسن بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (ع) که ملقب است به جَوّانی، شاهد شد بر مثل شهادت احمد بن ابی خالد در صدر این نامه، و شهادت خویش را به دست خود نوشت. و نصر خادم شاهد شد و شهادت خود را به دست خویش نوشت.

#### ۷۵. باب در بیان اشاره و نصّ بر ابو محمد حضرت امام حسن عسکری (ع)

۸۵۰ / ۱. علی بن محمد، از محمد بن احمد نهدی، از یحیی بن یسار قنبری روایت کرده است که گفت: امام علی نقی (ع) پسر خود امام حسن عسکری را وصی گردانید چهار ماه پیش از وفات خویش، و من و جماعتی را از موالیان بر این مطلب شاهد گرفت.

۸۵۱ / ۲. علی بن محمد، از جعفر بن محمد کوفی، از بشّار بن احمد بصری، از علی بن عمر نوفلی روایت کرده است که گفت: با امام علی نقی (ع) در صحن خانه آن حضرت بودیم که پسرش محمد، به ما گذشت. من به آن حضرت کردم که: فدای تو گردم، اینک صاحب ما

البَصْرِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُمَرَ النَّوْفَلِيِّ، قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام فِي صَحْنِ دَارِهِ، فَمَرَّ بِنَا مُحَمَّدَ ابْنَهُ، فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، هَذَا صَاحِبُنَا بَعْدَكَ؟ فَقَالَ: «لَا، صَاحِبُكُمْ بَعْدِي الْحَسَنُ».

٣ / ٨٥٢. عَنْهُ، عَنْ بَشَّارِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَصْفَهَانِيِّ، قَالَ: قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: «صَاحِبُكُمْ بَعْدِي الَّذِي يُصَلِّي عَلَيَّ». قَالَ: وَ لَمْ نَعْرِفْ أَبَا مُحَمَّدٍ قَبْلَ ذَلِكَ، قَالَ: فَخَرَجَ أَبُو مُحَمَّدٍ، فَصَلَّى عَلَيْهِ.

٤ / ٨٥٣. وَ عَنْهُ، عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ وَهَبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، قَالَ: كُنْتُ حَاضِرًا أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام لَمَّا تُوفِّيَ ابْنُهُ مُحَمَّدٌ، فَقَالَ لِلْحَسَنِ: «يَا بُنَيَّ، أَخَذْتُ لِلَّهِ شُكْرًا؛ فَقَدْ أَخَذْتَ فِيكَ أَمْرًا».

٥ / ٨٥٤. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَرْوَانَ الْأَنْتَبَارِيِّ، قَالَ: كُنْتُ حَاضِرًا عِنْدَ مُضِيِّ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام، فَجَاءَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام، فَوُضِعَ لَهُ كُرْسِيٌّ، فَجَلَسَ عَلَيْهِ وَ حَوْلَهُ أَهْلُ بَيْتِهِ وَ أَبُو مُحَمَّدٍ قَائِمٌ فِي نَاحِيَةٍ، فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ أَمْرِ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، التَفَتَ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام، فَقَالَ: «يَا بُنَيَّ، أَخَذْتُ لِلَّهِ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - شُكْرًا؛ فَقَدْ أَخَذْتَ فِيكَ أَمْرًا».

٦ / ٨٥٥. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ أَحْمَدَ الْقَلَانِسِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَّارَ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام: إِنْ كَانَ كَوْنٌ - وَ أَعُوذُ بِاللَّهِ - فَإِلَى مَنْ؟ قَالَ: «عَهْدِي إِلَى الْأَكْبَرِ مِنْ وَلَدِي».

٧ / ٨٥٦. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْإِسْبَارِقِينِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَمْرٍو الْعَطَّارِ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام وَ أَبُو جَعْفَرٍ ابْنُهُ فِي الْأَحْيَاءِ، وَ أَنَا أَظُنُّ أَنَّهُ هُوَ، فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، مَنْ أَخْصُ مِنْ وَلَدِكَ؟ فَقَالَ: «لَا تَخْصُوا أَحَدًا حَتَّى يَخْرُجَ إِلَيْكُمْ أَمْرِي».

است بعد از تو؟ فرمود: «نه، صاحب شما بعد از من، حسن علیه السلام است».

۸۵۲ / ۳. از او، از بشار بن احمد، از عبدالله بن محمد اصفهانی روایت است که گفت: امام علی نقی علیه السلام فرمود که: «صاحب شما بعد از من، آن کسی است که بر من نماز خواهد کرد». راوی می گوید که: ما امام حسن را پیش از آن نمی شناختیم، و گفت که: چون آن حضرت فوت شد، امام حسن بیرون آمد و بر او نماز کرد.

۸۵۳ / ۴. و از او، موسی بن جعفر بن وهب، از علی بن جعفر روایت است که گفت: در نزد امام علی نقی علیه السلام حاضر بودم در هنگامی که پسرش محمد وفات یافت، پس به امام حسن علیه السلام فرمود که: «ای فرزند عزیز من، از برای خدا شکر تازه به جا آور که امر بزرگی را در باب تو به پدید آورده».

۸۵۴ / ۵. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبدالله بن مروان انباری روایت کرده است که گفت: در نزد وفات ابو جعفر محمد بن علی حاضر بودم، پس امام علی نقی علیه السلام آمد و کرسی برای آن حضرت گذاشتند و حضرت بر روی آن نشست و اهل بیت آن حضرت گرداگرد او بودند و امام حسن علیه السلام در گوشه ای ایستاد بود و چون از امر ابو جعفر فارغ شد، به جانب امام حسن علیه السلام التفات فرمود و فرمود که: «ای فرزند دلبد من، از برای خدای تبارک و تعالی شکر تازه را به جا آور که امر بزرگی را در تو احداث فرمود».

۸۵۵ / ۶. علی بن محمد، از محمد بن احمد قلاسی، از علی بن حسین بن عمرو، از علی بن مهزیار روایت کرده است که گفت: به خدمت امام علی نقی علیه السلام عرض کردم که: اگر واقعه ای روی دهد - و پناه می برم به خدا - بفرما که امامت با کیست و به سوی که پناه ببریم؟ فرمود که: «وصیت من به سوی بزرگترین فرزندان من است».

۸۵۶ / ۷. علی بن محمد، از ابو محمد اسحاق قینی، از علی بن عمرو عطار روایت کرده است که گفت: بر حضرت امام علی نقی علیه السلام داخل شدم و پسرش ابو جعفر در زمره زندگان داخل و از جمله ایشان بود و من گمان می کردم که ابو جعفر، امام خواهد بود، پس عرض کردم که: فدای تو گردم، از فرزندان تو که را مخصوص سازم به امامت؟ فرمود که: «کسی را مخصوص مسازید تا امر و فرمان من به سوی شما بیرون آید».

راوی می گوید که: بعد از آن، به آن حضرت نوشتم که امر امامت در که خواهد بود؟ در جواب من نوشت که: «این امر، در بزرگی از فرزندان من است». و علی می گوید که: امام

قَالَ: فَكَتَبْتُ إِلَيْهِ بَعْدُ: فِيمَنْ يَكُونُ هَذَا الْأَمْرُ؟ قَالَ: فَكَتَبَ إِلَيَّ: «فِي الْكَبِيرِ مِنْ وَلَدَيَّ». قَالَ: وَكَانَ أَبُو مُحَمَّدٍ أَكْبَرَ مِنْ جَعْفَرٍ.

٨ / ٨٥٧. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَغَيْرُهُ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ جَمَاعَةٍ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ مِنْهُمْ الْحَسَنُ بْنُ الْحَسَنِ الْأَفْطُسُ، أَنَّهُمْ حَضَرُوا - يَوْمَ تُوْفِيَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ - بَابَ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام يُعْزَوْنَهُ، وَكَانَ بُسْطَلَهُ فِي صَحْنِ دَارِهِ وَ النَّاسُ جُلُوسٌ حَوْلَهُ - فَقَالُوا: قَدَّرْنَا أَنْ يَكُونَ حَوْلَهُ مِنْ آلِ أَبِي طَالِبٍ وَ بَنِي هَاشِمٍ وَ قُرَيْشٍ مِائَةٌ وَ خَمْسُونَ رَجُلًا سِوَى مَوَالِيهِ وَ سَائِرِ النَّاسِ - إِذْ نَظَرَ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام قَدْ جَاءَ مَشْقُوقَ الْجَنْبِ حَتَّى قَامَ عَنْ يَمِينِهِ، وَ نَحْنُ لَا نَعْرِفُهُ، فَنَظَرَ إِلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام بَعْدَ سَاعَةٍ، فَقَالَ: «يَا بَنِيَّ، أَخَذْتُ لِلَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - شُكْرًا؛ فَقَدْ أَخَذْتَ فِيكَ أَمْرًا». فَبَكَى الْفَتَى، وَ حَمِدَ اللَّهَ، وَ اسْتَزَجَعَ، وَ قَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَ أَنَا أَسْأَلُ اللَّهَ تَمَامَ نِعَمِهِ لَنَا فِيكَ، وَ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ». فَسَأَلْنَا عَنْهُ، فَقِيلَ: هَذَا الْحَسَنُ ابْنُهُ - وَ قَدَّرْنَا لَهُ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ عِشْرِينَ سَنَةً أَوْ أَرْجَحَ - فَيَوْمَئِذٍ عَرَفْنَاهُ، وَ عَلِمْنَا أَنَّهُ قَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ بِالْإِمَامَةِ، وَ أَقَامَهُ مَقَامَهُ.

٩ / ٨٥٨. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ دَرْيَابَ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي جَعْفَرٍ، فَعَزَّيْتُهُ عَنْهُ - وَ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام جَالِسٌ - فَبَكَى أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام، فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام، فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - قَدْ جَعَلَ فِيكَ خَلْفًا مِنْهُ؛ فَاحْمَدِ اللَّهَ».

١٠ / ٨٥٩. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام بَعْدَ مَا مَضَى ابْنُهُ أَبُو جَعْفَرٍ، وَ إِنِّي لَأُفَكِّرُ فِي نَفْسِي أُرِيدُ أَنْ أَقُولَ: كَانَهُمَا - أُغْنِي أَبَا جَعْفَرٍ وَ أَبَا مُحَمَّدٍ - فِي هَذَا الْوَقْتِ كَأَبِي الْحَسَنِ

حسن علیه السلام از ابو جعفر بزرگ تر بود.

۸ / ۸۵۷. محمد بن یحیی و غیر او، از سعد بن عبدالله، از گروهی از بنی هاشم - که از ایشان است حسن بن حسن افطس - روایت کرده اند که ایشان، در روزی که محمد بن علی بن محمد علیه السلام وفات کرد، در خانه امام علی نقی علیه السلام حاضر شدند که آن حضرت را تعزیت بگویند، و در صحن خانه فرشی از برایش گسترده بودند و مردم گرداگرد آن حضرت نشسته بودند، گفتند که: ما تخمین کردیم در حوالی آن حضرت از اولاد ابوطالب و بنی هاشم و قریش، صد و پنجاه مرد بودند. غیر از ملازمان آن حضرت و سائر مردمان، که ناگاه نظر کردیم به سوی حسن بن علی علیه السلام، در حالی که آمد با گریبان چاک تا در جانب آن حضرت ایستاد و ما او را نمی شناختیم. و امام علی نقی علیه السلام بعد از ساعتی به سوی او نظر نمود، و فرمود که: «ای فرزندان عزیز من، از برای خدای عز و جلّ شکر تازه ای را به جا آور، که امر بزرگی را در تو احداث فرمود.»

پس آن جوان گریست و خدا را حمد کرد و استرجاع را به جا آورد و گفت: «الحمد لله ربّ العالمین؛ همه ستایش ها خدای راست که پروردگار همه جهانیان است.» و من از خدا سؤال می کنم که نعمت های خود را در بقای تو برای ما تمام کند. و «انا لله و انا الیه راجعون» و ما از احوال او سؤال کردیم، گفتند که: اینک حسن، پسر آن حضرت است. و در آن وقت، بیست سال یا زیاده از آن، برای او تخمین کردیم. پس در آن روز، او را شناختیم و دانستیم که آن حضرت، اشاره فرمود به سوی او به امامت و پای داشتن او به جای خویش.

۹ / ۸۵۸. علی بن محمد، از اسحاق بن محمد از محمد بن یحیی بن درّیاب روایت کرده است که گفت: داخل شدم بر امام علی نقی علیه السلام، بعد از وفات ابو جعفر، پس آن حضرت را از وفات او، تعزیه دادم و امام حسن علیه السلام نشسته بود، پس امام حسن گریست. امام علی نقی علیه السلام رو به او کرد و فرمود: «به درستی که خدای تبارک و تعالی در تو خَلَفی از او قرار داد، پس خدای عز و جلّ را حمد کن.»

۱۰ / ۸۵۹. علی بن محمد، از اسحاق بن محمد، از ابو هاشم جعفری روایت کرده است که گفت: در نزد امام علی نقی علیه السلام بودم بعد از وفات پسرش، ابو جعفر و من با خود فکر می کردم و اراده داشتم که بگویم: گویا این دو - و مقصودم ابو جعفر و ابو محمد بود - در این وقت مثل ابو الحسن موسی و اسماعیل پسران جعفر بن محمد علیه السلام اند و قصّه و حکایت ایشان، چون

مُوسَى وَ إِسْمَاعِيلَ ابْنَيْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام، وَإِنْ قِصَّتُهُمَا كَقِصَّتِهِمَا؛ إِذْ كَانَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْمَرْجِيُّ بَعْدَ أَبِي جَعْفَرٍ.

فَأَقْبَلَ عَلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام قَبْلَ أَنْ أَنْطِقَ، فَقَالَ: «نَعَمْ يَا أَبَا هَاشِمٍ، بَدَأَ لِلَّهِ فِي أَبِي مُحَمَّدٍ بَعْدَ أَبِي جَعْفَرٍ مَا لَمْ يَكُنْ يُعْرَفُ لَهُ، كَمَا بَدَأَ لَهُ فِي مُوسَى بَعْدَ مُضِيِّ إِسْمَاعِيلَ مَا كَشَفَ بِهِ عَنْ حَالِهِ، وَهُوَ كَمَا حَدَّثَكَ نَفْسُكَ وَإِنْ كَرِهَ الْمُبْطِلُونَ، وَ أَبُو مُحَمَّدٍ ابْنِي الْخَلَفِ مِنْ بَعْدِي، عِنْدَهُ عِلْمٌ مَا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ، وَمَعَهُ آلَةُ الْإِمَامَةِ».

٨٦٠ / ١١. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ ذَرِيَابَ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْفَهْفَكِيِّ، قَالَ: كَتَبَ إِلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: «أَبُو مُحَمَّدٍ ابْنِي أَنْصَحُ آلِ مُحَمَّدٍ غَرِيزَةً، وَأَوْثَقُهُمْ حُجَّةً، وَهُوَ الْأَكْبَرُ مِنْ وَلَدِي، وَهُوَ الْخَلَفُ، وَإِلَيْهِ يَنْتَهِي عُرَى الْإِمَامَةِ وَأَحْكَامُهَا، فَمَا كُنْتَ سَائِلِي، فَسَلْهُ عَنْهُ؛ فَعِنْدَهُ مَا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ».

٨٦١ / ١٢. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ شَاهُوْنِهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْجَلَّابِ، قَالَ: كَتَبَ إِلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام فِي كِتَابٍ: «أَرَدْتُ أَنْ تَسْأَلَ عَنِ الْخَلَفِ بَعْدَ أَبِي جَعْفَرٍ، وَقَلِّقْتُ لِذَلِكَ، فَلَا تَغْتَم؛ فَإِنَّ اللَّهَ -عَزَّ وَجَلَّ- لَا يُضِلُّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ، وَصَاحِبُكَ بَعْدِي أَبُو مُحَمَّدٍ ابْنِي، وَ عِنْدَهُ مَا تَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ، يُقَدِّمُ مَا يَشَاءُ اللَّهُ، وَ يُؤَخِّرُ مَا يَشَاءُ اللَّهُ «مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا» قَدْ كَتَبْتُ بِمَا فِيهِ بَيَانٌ وَ قِنَاعٌ لِذِي عَقْلٍ يَقْظَانُ».

قصه ایشان است؛ زیرا که ابو محمد، حسن بن علی به تأخیر افتاده، بعد از ابو جعفر. حضرت امام علی نقی علیه السلام روی به من آورد، پیش از آن که سخن گویم، و فرمود که: «آری ای ابو هاشم، خدا حکم فرمود (یا از برای او بدا حاصل شد)، در باب ابو محمد، بعد از ابو جعفر، آنچه از برای او معروف نبود (که مردم آن را نمی شناختند)، چنانچه از برای او بدا شد در باب امام موسی بعد از وفات اسماعیل آنچه به سبب آن، حال او را ظاهر ساخت. و این امر، چنان است که نفس تو با تو حدیث می کرد؛ و هر چند که کج روان تبه روزگار ناخوش داشته باشد. و ابو محمد، پسر من خَلَف و جانشین من است بعد از من، و در نزد اوست علم آنچه مردم به آن احتیاج دارند، و با اوست آلت و اسباب امامت».

۱۱ / ۸۶۰. علی بن محمد، از اسحاق بن محمد، از محمد بن یحیی بن دریاب، از ابوبکر فَهْفَکی روایت کرده است که امام علی نقی علیه السلام به من نوشت که: «ابو محمد، پسر من از همه آل محمد خیر خواه تر است از روی طبیعت، و استوارترین ایشان است از روی حجت، و او بزرگترین فرزندان من است و اوست که جانشین من است، و دست های امامت (که مراد از آن، آلات و اسباب آن است)، و احکام آن به سوی او منتهی می شود. پس آنچه پیش از این، از من سؤال می کردی، بعد از این از او سؤال کن؛ که در نزد اوست آنچه به آن محتاج باشی» (یا مردم به آن احتیاج داشته باشند).

۱۲ / ۸۶۱. علی بن محمد، از اسحاق بن محمد، از شاهویه بن عبدالله جَلَّاب روایت کرده است که گفت: امام علی نقی علیه السلام به من نوشت در نامه که: «اراده کردی که سؤال کنی از خَلَف بعد از ابو جعفر، و برای این مضطرب شدی، پس غمناک مباش؛ زیرا که خدای عز و جل نام گمراهی را بر گروهی نمی گذارد، بعد از آن که ایشان را راه راست نموده باشد، تا روشن سازد از برای ایشان، آنچه را که واجب است که از آن پرهیز کنند (و آنچه او را خشنود گرداند، و آنچه او را به خشم آورد)<sup>۱</sup>، و صاحب تو (یا صاحب شما) بعد از من، ابو محمد، پسر من است. و در نزد اوست آنچه مردم به آن محتاج باشند. و خدا پیش می اندازد آنچه را که خواهد، و به تأخیر می افکند آنچه را که خواهد. «مَا تَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا»<sup>۲</sup>، یعنی: «آنچه را که منسوخ و برطرف می کنیم از آیه ای از آیات خود (بر وفق مصلحت مردمان و

١٣ / ٨٦٢ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْعَلَوِيِّ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام يَقُولُ: «الْخَلْفُ مِنْ بَعْدِي الْحَسَنُ، فَكَيْفَ لَكُمْ بِالْخَلْفِ مِنْ بَعْدِ الْخَلْفِ؟» فَقُلْتُ: وَلِمَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ؟ فَقَالَ: «إِنَّكُمْ لَا تَرَوْنَ شَخْصَهُ، وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ». فَقُلْتُ: فَكَيْفَ نَذْكُرُهُ؟ فَقَالَ: «قُولُوا: الْحُجَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ».

#### ٧٦- بَابُ الْإِشَارَةِ وَالنَّصِّ إِلَى صَاحِبِ الدَّارِ عليه السلام

١ / ٨٦٣ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ بِلَالٍ، قَالَ: خَرَجَ إِلَيَّ مِنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام قَبْلَ مُضِيِّهِ بِسَنَتَيْنِ يُخْبِرُنِي بِالْخَلْفِ مِنْ بَعْدِهِ، ثُمَّ خَرَجَ إِلَيَّ مِنْ قَبْلِ مُضِيِّهِ بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ يُخْبِرُنِي بِالْخَلْفِ مِنْ بَعْدِهِ.

٢ / ٨٦٤ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام: جَلَّالَتُكَ تَمْنَعُنِي مِنْ مَسْأَلَتِكَ، فَتَأْذَنُ لِي أَنْ أَسْأَلَكَ؟ فَقَالَ: «سَلْ». قُلْتُ: يَا سَيِّدِي، هَلْ لَكَ وَلَدٌ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ». فَقُلْتُ: فَإِنْ حَدَّثَ بِكَ حَدَثٌ، فَأَيْنَ أَسْأَلُ عَنْهُ؟ قَالَ: «بِالْمَدِينَةِ».

٣ / ٨٦٥ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمَكْفُوفِ، عَنْ عَمْرِو الْأَهْوَازِيِّ، قَالَ: أَرَانِي أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام ابْنَهُ، وَقَالَ: «هَذَا صَاحِبُكُمْ مِنْ بَعْدِي».

مقتضای زمان)، یا فراموش می گردانیم آن را و از دل ها می بریم، می آوریم بهتر از آن آیه منسوخه در نفع بندگان، یا مانند آن در منفعت با وجود رعایت مصلحت».

و نوشتم در این نامه و اشاره نمودم به آنچه در آن، بیان و قناعت است برای صاحب عقلی که بیدار و هوشیار باشد و زیاده از این را نخواهد».

۱۳ / ۸۶۲ . علی بن محمد، از آن که او را ذکر کرده، از محمد بن احمد علوی، از داود بن قاسم روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام علی نقی علیه السلام که می فرمود: «خَلَفَ بَعْدَ مِنْ، حَسَنَ اسْت. پس چگونه از برای شما خواهد بود علم و معرفت به خَلَفی که بعد از این خلف است؟». عرض کردم که: چرا معرفت خلف دویم بر ما مشکل است، خدا مرا فدای تو گرداند؟ فرمود که: «زیرا که شما شخص و جثه او را نمی بینید، و شما را حلال نیست که او را به نامش یاد کنید». عرض کردم: پس چگونه او را یاد کنیم؟ فرمود که: «بگویند که حَجَّتْ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ علیه السلام».

#### ۷۶. باب در بیان اشاره به سوی صاحب خانه که مراد از آن،

صاحب الزمان است - صلوات الله علیه -

۱ / ۸۶۳ . علی بن محمد، از محمد بن علی بن بلال روایت کرده است که گفت: نامه امام حسن عسکری علیه السلام به سوی من بیرون آمد، دو سال پیش از وفات آن حضرت، که مرا خبر می داد به خَلَف بعد از او. بعد از آن، نامه دیگر به سوی من بیرون آمد، سه روز پیش از وفاتش که مرا به خلف بعد از خود خبر می داد.

۲ / ۸۶۴ . محمد بن یحیی، از احمد بن اسحاق، از ابوهاشم جعفری روایت کرده است که گفت: به خدمت امام حسن عسکری علیه السلام عرض کردم که: بزرگواری تو، مرا منع می کند از این که تو را سؤال کنم. پس مرا رخصت ده تا از تو سؤال کنم. فرمود: «سؤال کن از آنچه اراده داری». عرض کردم که: ای آقای من، آیا تو را فرزندی هست؟ فرمود: «آری». عرض کردم که: اگر حادثه به تو رسد، در کجا از حال او سؤال کنم؟ فرمود: «در مدینه».

۳ / ۸۶۵ . علی بن محمد، از جعفر بن محمد کوفی، از جعفر بن محمد مکفوف، از عمرو اهوازی روایت کرده است که گفت: امام حسن علیه السلام پسر خود را به من نمود و فرمود که: «اینک صاحب شما است بعد از من».

٨٦٦ / ٤. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ حَمْدَانَ الْقَلَانِسِيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِلْعَمْرِيِّ: قَدْ مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام؟ فَقَالَ لِي: قَدْ مَضَى، وَلَكِنْ قَدْ خَلَفَ فِيكُمْ مَنْ رَقَبْتُهُ مِثْلَ هَذِهِ، وَأَشَارَ بِيَدِهِ.

٨٦٧ / ٥. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: خَرَجَ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام حِينَ قُتِلَ الرَّبِيعِيُّ لَعْنَةُ اللَّهِ: «هَذَا جَزَاءُ مَنْ اجْتَرَأَ عَلَى اللَّهِ فِي أَوْلِيَائِهِ، يَزْعُمُ أَنَّهُ يَقْتُلُنِي، وَ لَيْسَ لِي عَقِبٌ، فَكَيْفَ رَأَى قُدْرَةَ اللَّهِ فِيهِ؟».

وَوُلِدَ لَهُ وَلَدٌ سَمَّاهُ «مَحْمَد» فِي سَنَةِ سِتٍّ وَ خَمْسِينَ وَ مِائَتَيْنِ.

٨٦٨ / ٦. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدِ ابْنَيْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْعَبْدِيِّ مِنْ عِنْدِ قَيْسٍ، عَنْ ضَوْءِ بْنِ عَلِيٍّ الْعِجْلِيِّ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ فَارِسَ سَمَّاهُ، قَالَ: أَتَيْتُ سَامِرَاءَ، وَ لَزِمْتُ بَابَ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام، فَدَعَانِي، فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْتُ، فَقَالَ: «مَا الَّذِي أَقْدَمَكَ؟» قَالَ: قُلْتُ: رَغْبَةٌ فِي خِدْمَتِكَ، قَالَ: فَقَالَ لِي: «فَالزِمِ الْبَابَ».

قَالَ: فَكُنْتُ فِي الدَّارِ مَعَ الْخَدَمِ، ثُمَّ صِرْتُ أَشْتَرِي لَهُمُ الْحَوَائِجَ مِنَ السُّوقِ، وَ كُنْتُ أَدْخُلُ عَلَيْهِمْ مِنْ غَيْرِ إِذْنٍ إِذَا كَانَ فِي دَارِ الرُّجَالِ، قَالَ: فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ يَوْمًا وَ هُوَ فِي دَارِ الرُّجَالِ، فَسَمِعْتُ حَرَكَةً فِي الْبَيْتِ، فَنَادَانِي: «مَكَانَكَ لَا تَبْرَحْ» فَلَمْ أَجْسُرْ أَنْ أَدْخُلَ وَ لَا أَخْرَجَ، فَخَرَجْتُ عَلَيَّ جَارِيَةٌ مَعَهَا شَيْءٌ مُعْطًى، ثُمَّ نَادَانِي: «ادْخُلْ» فَدَخَلْتُ، وَ نَادَى الْجَارِيَةُ، فَرَجَعْتُ إِلَيْهِ، فَقَالَ لَهَا: «اكَشِفِي عَمَّا مَعَكَ»

۸۶۶ / ۴. علی بن محمد، از حمدان قلاتی روایت کرده است که گفت: به عثمان بن سعید عمروی گفتم که: امام حسن علیه السلام وفات فرمود؟ ولیکن کسی را بعد از خود، در میان شما گذاشت که گردن او، مثل این است و به دست خویش اشاره نمود (و مراد این است که گردنش، به قدر یک ذراع است و ممکن است که درازی کردن، کنایه از جاه و علو آن حضرت باشد. و بعضی گفته اند که مراد از گردن، شخص آن حضرت است و اشاره به دست، به جهت بیان طول قامت).

۸۶۷ / ۵. حسین بن محمد اشعری، از معلی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبدالله روایت کرده است که: فرمانی از امام حسن عسکری علیه السلام بیرون آمد در هنگامی که زبیری - لعنه الله - کشته شد که: «این است جزای هر که بر خدا جرأت کند در حق دوستان آن جناب. زبیری گمان می کرد که او مرا خواهد کشت، و مرا فرزندی نباشد. پس قدرت خدا را در باب خود چگونه دید؟». و برای آن حضرت فرزندی متولد شد که او را «محمّد» نام کرد در سال دویست و پنجاه و شش.

۸۶۸ / ۶. علی بن محمد، از حسین و محمد، پسران علی بن ابراهیم، از محمد بن علی بن عبدالرحمان عبدی از عبد قیس، از ضوء بن علی عجلّی، از مردی از اهل فارس که او را نام برد، روایت کرده است که گفت: به سامره آمدم و بر در خانه امام حسن عسکری علیه السلام ماندم، پس مرا طلبید و بر آن حضرت داخل شدم و سلام کردم. فرمود: «چه باعث شد که تو را به این جا آورد؟» عرض کردم که: رغبت در خدمت و شوق ملازمت تو. فرمود: «پس بر در خانه باش».

راوی می گوید که: من با خدمت کاران در خانه بودم، بعد از آن، چنان شدم که آنچه را می خواستند برای ایشان از بازار می خریدم، و بر ایشان داخل می شدم بی آن که رخصت طلب کنم، هر گاه مردان در خانه بودند. راوی می گوید که: بعد از آن، روزی به آن حضرت داخل شدم، و آن حضرت در دیوان خانه تشریف داشت در آن خانه آواز حرکتی را شنیدم. پس مرا آواز داد که: «به جای خویش باش و به جایی مرو». پس من جرأت نکردم که داخل شوم، یا بیرون روم و در همان جا ایستاده بودم که کنیزی بیرون آمد و رو به من می آمد، و با آن کنیز چیزی بود که آن را پوشانیده بودند. پس حضرت مرا آواز داد که: «داخل شو»، چون داخل شدم، کنیز را آواز داد که برگرد، و پس آن کنیز برگشت و به خدمت آن حضرت آمد.

فَكَشَفَتْ عَنْ غُلَامٍ أَبْيَضَ، حَسَنٍ الْوَجْهِ، وَكَشَفَ عَنْ بَطْنِهِ، فَإِذَا شَعْرٌ نَابِتٌ مِنْ لَبَّتِهِ إِلَى سُرَّتِهِ، أَخْضَرُ، لَيْسَ بِأَسْوَدَ، فَقَالَ: «هَذَا صَاحِبُكُمْ» ثُمَّ أَمَرَهَا فَحَمَلَتْهُ، فَمَا رَأَيْتُهُ بَعْدَ ذَلِكَ حَتَّى مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام.

## ٧٧- بَابُ فِي تَسْمِيَةِ مَنْ رَأَاهُ عليه السلام

١ / ٨٦٩. مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى جَمِيعاً، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيِّ، قَالَ: اجْتَمَعْتُ أَنَا وَالشَّيْخُ أَبُو عَمْرٍو - رَحِمَهُ اللَّهُ - عِنْدَ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ، فَغَمَزَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْخَلْفِ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَبَا عَمْرٍو، إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ شَيْءٍ وَ مَا أَنَا بِشَاكٍّ فِيمَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْهُ؛ فَإِنَّ اعْتِقَادِي وَ دِينِي أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ إِلَّا إِذَا كَانَ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ بِأَرْبَعِينَ يَوْماً، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ رُفِعَتِ الْحُجَّةُ، وَ أُغْلِقَ بَابُ التَّوْبَةِ فَلَمْ يَكُنْ يَنْفَعُ نَفْساً إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا؛ فَأَوْلَيْكَ أَشْرَارٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ هُمْ الَّذِينَ تَقُومُ عَلَيْهِمُ الْقِيَامَةُ، وَ لَكِنِّي أَخْبَيْتُ أَنْ أُرْدَادَ يَقِيناً، وَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام سَأَلَ رَبَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - أَنْ يُرِيَهُ كَيْفَ يُخَيِّي الْمَوْتَى؟ قَالَ: «أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَ لَكِنْ لِيُطْمَئِنَّ قَلْبِي».

وَ قَدْ أَخْبَرَنِي أَبُو عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام، قَالَ: سَأَلْتُهُ وَ قُلْتُ: مَنْ أَعَامِلُ؟ أَوْ عَمَّنْ أَخُذُ؟ وَ قَوْلَ مَنْ أَقْبَلُ؟ فَقَالَ لَهُ: «الْعَمْرِيُّ يَقْتِي؛ فَمَا أَدَى إِلَيْكَ عَنِّي، فَعَنِّي يُؤَدِّي، وَ مَا قَالَ لَكَ عَنِّي، فَعَنِّي يَقُولُ؛ فَاسْمَعْ لَهُ وَ أَطِعْ؛ فَإِنَّهُ الثَّقَةُ الْعَامُونُ».

حضرت فرمود که: «آنچه با تو است، ظاهر کن و پرده را از روی آن بردار». آن کنیز، پسری را ظاهر ساخت سفید و خوش‌رو و جامه را از شکمش دور کرد. پس دیدم که مویی رویده از ابتدای سینه مبارک آن کودک تانافش، و آن موی، سبز بود نه سیاه. بعد از آن، حضرت فرمود که: «این، صاحب شما است». پس آن کنیز را امر فرمود که او را برداشت، و من بعد از آن او را ندیدم تا آن که امام حسن علیه السلام وفات فرمود.

### ۷۷. باب در بیان نام کسانی که آن حضرت علیه السلام را دیده‌اند

۱ / ۸۶۹. محمد بن عبدالله و محمد بن یحیی هر دو روایت کرده‌اند، از عبدالله بن جعفر جمیری که گفت: من و شیخ ابو عمرو - رحمه الله - در نزد احمد بن اسحاق جمع شدیم. پس احمد بن اسحاق به من اشاره کرد که ابو عمرو را از خَلْف سؤال کنم. من گفتم: ای ابو عمرو، می‌خواهم که تو را از چیزی سؤال کنم و من شک ندارم در آنچه می‌خواهم که تو را از آن سؤال کنم؛ زیرا که اعتقاد و دین من این است که زمین، از حِجَّتِ خدای خالی نمی‌باشد، مگر آن هنگام که چهل روز پیش از قیامت باشد که چون آن زمان بیاید، حِجَّت برداشته شود و در توبه بسته گردد. و پس چنان نباشد که ایمان نفسی که پیش از آن نبوده که ایمان آورده باشد، یا کسب کرده باشد نیکویی را (که عمل پسندیده است) و در ایمان خویش که آن نفس را نفع رساند (و این، اقتباسی است که عبدالله از آیه سورة انعام نموده)<sup>۱</sup>. عبدالله می‌گوید که: پس آن گروه، بدترین کسانی هستند که خدای عز و جل ایشان را آفریده و ایشان، آناند که قیامت بر ایشان برپا می‌شود، ولیکن دوست داشتم که یقینم زیاد شود.

و به درستی که ابراهیم علیه السلام از پروردگار خویش سؤال کرد که به او بنماید که چگونه مردگان را زنده می‌گرداند. «قَالَ أُولَئِكَ قَوْمٌ قَالُوا بَلَىٰ وَلَئِنْ لَيُطْفَلُنَّ قُلُوبُهُمْ»<sup>۲</sup>، یعنی: «خدا فرمود که: آیا ایمان نیاورده و تصدیق نکرده به این که من، مرده را زنده می‌توانم کرد؟ ابراهیم گفت: بلی، ایمان آورده‌ام و تصدیق نموده‌ام، ولیکن این سؤال و استدعا که کردم، از برای آن است که بیارامد دل من و ساکن گردد» (چه یقینی که در عین الیقین است، از یقینی که در علم الیقین است، قوی‌تر است).

و به تحقیق که احمد بن اسحاق مرا خبر داد از حضرت امام علی نقی علیه السلام و گفت که: او را

وَأَخْبَرَنِي أَبُو عَلِيٍّ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا مُحَمَّدٍ عليه السلام عَنْ مِثْلِ ذَلِكَ، فَقَالَ لَهُ: «الْعَمْرِيُّ وَابْنُهُ ثِقَتَانِ؛ فَمَا أَذْيَا إِلَيْكَ عَنِّي، فَعَنِّي يُؤَدِّيَانِ، وَمَا قَالَا لَكَ، فَعَنِّي يَقُولَانِ؛ فَاسْمَعْ لَهُمَا وَاطْعُمُهُمَا؛ فَإِنَّهُمَا الثَّقَتَانِ الْمَأْمُونَانِ».

فَهَذَا قَوْلُ إِمَامَيْنِ قَدْ مَضَى فِيكَ؛ قَالَ: فَخَرَّ أَبُو عَمْرٍو سَاجِداً وَبَكَى، ثُمَّ قَالَ: سَلْ حَاجَتَكَ، فَقُلْتُ لَهُ: أَنْتَ رَأَيْتَ الْخَلْفَ مِنْ بَعْدِ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام؟ فَقَالَ: إِي وَاللَّهِ، وَرَقَبَتُهُ مِثْلُ ذَا، وَ أَوْ مَا بِيَدِهِ.

فَقُلْتُ لَهُ: فَبَقِيَتْ وَاحِدَةٌ، فَقَالَ لِي: هَاتِ، قُلْتُ: فَالِاسْمُ؟ قَالَ: مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ أَنْ تَسْأَلُوا عَنْ ذَلِكَ، وَلَا أَقُولُ هَذَا مِنْ عِنْدِي؛ فَلَيْسَ لِي أَنْ أُحْلِلَ وَلَا أُحْرِمَ، وَلَكِنْ عَنْهُ عليه السلام؛ فَإِنَّ الْأَمْرَ عِنْدَ السُّلْطَانِ أَنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ عليه السلام مَضَى وَلَمْ يُخْلَفْ وَلَدًا، وَقَسَمَ مِيرَاثَهُ، وَأَخَذَهُ مَنْ لَا حَقَّ لَهُ فِيهِ، وَهُوَ ذَا عِيَالِهِ يَجُولُونَ لَيْسَ أَحَدٌ يَجْسُرُ أَنْ يَتَعَرَّفَ إِلَيْهِمْ، أَوْ يُنِيلَهُمْ شَيْئًا، وَإِذَا وَقَعَ الْإِسْمُ وَقَعَ الطَّلَبُ؛ فَاتَّقُوا اللَّهَ، وَامْسِكُوا عَنْ ذَلِكَ.

● قَالَ الْكُلَيْنِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ: وَحَدَّثَنِي شَيْخٌ مِنْ أَصْحَابِنَا - ذَهَبَ عَنِّي اسْمُهُ - أَنَّ

أَبَا عَمْرٍو سُئِلَ عِنْدَ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ مِثْلِ هَذَا، فَأَجَابَ بِمِثْلِ هَذَا.

سؤال کردم و گفتم که: با که معامله کنم، یا از که فراگیرم و گفته که را قبول کنم؟ و حضرت، به احمد فرموده که: «عمر وی معتمد من است (که بر او اعتماد و وثوق دارم). پس آنچه از جانب من به تو رساند، از من می‌رساند و آنچه از جانب من به تو گوید از جانب من می‌گوید. پس از او بشنو، و سخن او را قبول کن که او، ثقه و مأمون است» (که ما او را امین خود داشته‌ایم).

و ابوعلی مرا خبر داد که: از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از مثل این سؤال نمود و حضرت به او فرمود که: «عمر وی و پسرش، دو ثقه‌اند (که محل وثوق و اعتمادند)، پس آنچه از من به تو رساند، از من می‌رسانند، و آنچه به تو گویند، از من می‌گویند. پس از ایشان بشنوید و سخن ایشان را قبول کنید و ایشان را اطاعت کنید که ایشان هر دو ثقه و مأمونند».

پس اینک گفته دو امام است در باب تو که هر دو از دار دنیا رحلت نموده‌اند. راوی می‌گوید که: پس ابو عمرو بر رو در افتاد سجده کنان و گریست، بعد از آن گفت: سؤال کن. من گفتم که: تو خَلَف بعد از امام حسن علیه السلام را دیده‌ای؟ گفت: بلی به خدا سوگند که او را دیدم، و گردن آن حضرت مثل این بود. و به دست خود اشاره نمود.

پس به ابو عمرو گفتم که: یک مسأله باقی ماند. گفت که: باقی مانده را بیاور. گفتم که: نامش چیست؟ گفت: حرام است بر شما که از این سؤال کنید. و این را از پیش خود نمی‌گویم؛ زیرا که برای من جائز نیست که چیزی را حلال یا حرام کنم، ولیکن از جانب آن حضرت علیه السلام می‌گویم. به درستی که امر در نزد سلطان - که مراد از آن معتمد عباسی است - چنان است که امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا در گذشت و فرزندی را بعد از خود نگذاشت، و میراث آن حضرت تقسیم شد، و کسی آن را گرفت که او را در آن هیچ حَقّی نبود (یعنی: جعفر کذاب) و اینک عیال آن حضرت اند از تبعه و لحقه و کنیزان که می‌گردند و حیران و سرگردانند و کسی نمی‌تواند که جرأت نماید که خود را به ایشان بشناساند که ایشان را دوست می‌دارد، یا چیزی به ایشان عطا کند. پس هر گاه نام آن حضرت برده شود، طلب واقع شود و در جستجوی آن حضرت، سعی کنند. پس از خدا بپرهیزید و از این سؤال باز ایستید.

● کلینی - رحمه الله - گفته است که: و حدیث کرد مرا شیخی از اصحاب ما که نامش از خاطر من رفته، که ابو عمرو، از احمد بن اسحاق، از مثل این سؤال کرد. پس او به همین نحو جواب داد (و در بعضی از نسخ کافی، چنین است که: در نزد احمد بن اسحاق، از ابو عمرو سؤال شد. و ظاهر این است که نسخه اخیر، صحیح‌تر باشد).

٨٧٠ / ٢. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ - وَكَانَ أَسَنَ شَيْخٍ مِنْ وَلَدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِالْعِرَاقِ - فَقَالَ: رَأَيْتُهُ بَيْنَ الْمَسْجِدَيْنِ وَهُوَ غُلَامٌ ﷺ.

٨٧١ / ٣. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ رِزْقِ اللَّهِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ حَمْزَةَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي حَكِيمَةُ ابْنَةُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ - وَهِيَ عَمَّةُ أَبِيهِ - أَنَّهَا رَأَتْهُ لَيْلَةَ مَوْلِدِهِ وَبَعْدَ ذَلِكَ.

٨٧٢ / ٤. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ حَمْدَانَ الْقَلَانِسِيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِلْعَمْرِيِّ: قَدْ مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ ﷺ؟ فَقَالَ: قَدْ مَضَى، وَلَكِنْ قَدْ خَلَّفَ فِيكُمْ مَنْ رَقَبْتُهُ مِثْلَ هَذَا، وَ أَشَارَ بِيَدِهِ.

٨٧٣ / ٥. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ فَتْحِ مَوْلَى الزُّرَّارِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَلِيٍّ بْنَ مُطَهَّرٍ يَذْكُرُ أَنَّهُ قَدْ رَأَاهُ، وَصَفَ لَهُ قَدَّهُ ﷺ.

٨٧٤ / ٦. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ شَاذَانَ بْنِ نُعَيْمٍ، عَنْ خَادِمٍ لِإِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ النَّيْسَابُورِيِّ أَنَّهَا قَالَتْ: كُنْتُ وَاقِفَةً مَعَ إِبْرَاهِيمَ عَلَى الصَّفَا، فَجَاءَ ﷺ حَتَّى وَقَفَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ، وَقَبَضَ عَلَى كِتَابٍ مَنَاسِكِهِ، وَحَدَّثَهُ بِأَشْيَاءَ.

٨٧٥ / ٧. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ صَالِحٍ، أَنَّهُ رَأَاهُ عِنْدَ الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ وَ النَّاسُ يَتَجَاذِبُونَ عَلَيْهِ، وَهُوَ يَقُولُ: «مَا بِهِذَا أَمْرُوا».

٨٧٦ / ٨. عَلِيُّ بْنُ عَلِيٍّ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِدْرِيسَ، عَنْ أَبِيهِ، أَنَّهُ قَالَ: رَأَيْتُهُ ﷺ بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي مُحَمَّدٍ ﷺ حِينَ أَتَفَعَ، وَقَبِلْتُ يَدَيْهِ وَرَأْسَهُ.

۸۷۰ / ۲. علی بن محمد، از محمد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر که از همه پیران فرزندان رسول خدا ﷺ که در عراق بودند سالش بیشتر بود، روایت کرده است که گفت: آن حضرت را دیدم در میانه مسجد کوفه و مسجد سهله و آن حضرت ﷺ پسری بود که ریش بیرون نیاورده بود.

۸۷۱ / ۳. محمد بن یحیی، از حسین بن رزق الله، که مکنی است به ابو عبدالله، روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا موسی بن محمد بن قاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر ﷺ و گفت که: حدیث کرد مرا حکیمه دختر محمد بن علی ﷺ و او، عمه پدر حضرت صاحب الامر است - صلوات الله و سلامه علیه - که آن حضرت را دید در شبی که متولد شد و بعد از آن.

۸۷۲ / ۴. علی بن محمد، از حمدان قلابی روایت کرده است ... تا آخر آنچه در باب پیش از این گذشت.<sup>۱</sup>

۸۷۳ / ۵. علی بن محمد، از فتح - مولای زراری - روایت کرده است که گفت: شنیدم از ابو علی بن مطهر، که ذکر می‌کرد که آن حضرت ﷺ را دید و قامت او را از برایش وصف نمود.

۸۷۴ / ۶. علی بن محمد، از محمد بن شاذان بن نعیم، از خادم ابراهیم بن عبده نیشابوری روایت کرده است که گفت: با ابراهیم بر کوه صفا ایستاده بودم که آن حضرت ﷺ آمد، تا آن که بر سر ابراهیم ایستاد و کتاب مناسک و اعمال حجی که در دست ابراهیم بود، گرفت و او را به چیزی چند، حدیث فرمود.

۸۷۵ / ۷. علی بن محمد، از محمد بن علی بن ابراهیم، از ابو عبدالله بن صالح روایت کرده است که آن حضرت را نزد حجر الاسود دید و مردم بر سر آن، دعوی و مخاصمه می‌کردند (و بنابر بعضی از نسخ، یکدیگر را می‌کشیدند). و آن حضرت می‌فرمود که: «به این مأمور نشده‌اند».

۸۷۶ / ۸. علی، از ابو علی (یعنی: احمد بن ابراهیم بن ادریس)، از پدرش روایت کرده است که گفت: آن حضرت ﷺ را دیدم بعد از وفات امام حسن ﷺ در هنگامی که به حدّ مردی رسیده بود و دست‌ها و سر او را بوسیدم.

۱. به عمری گفتم: ابو محمد از دنیا رفته است؟ پس گفت: قطعاً از دنیا رفته است، ولیکن در میان شما باقی گذاشته رقبه‌اش را بمانند این. و اشاره کرد به دستش.

٨٧٧ / ٩ . عَلِيُّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ صَالِحٍ وَ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ، عَنِ الْقُنْبَرِيِّ  
- رَجُلٍ مِنْ وَلَدِ قُنْبَرٍ الْكَبِيرِ - مَوْلَى أَبِي الْحَسَنِ الرُّضَاءِ عليه السلام، قَالَ: جَرَى حَدِيثُ جَعْفَرِ  
بْنِ عَلِيٍّ، فَذَمَّهُ، فَقُلْتُ لَهُ: فَلَيْسَ غَيْرُهُ، فَهَلْ رَأَيْتَهُ؟ فَقَالَ: لَمْ أَرَهُ، وَلَكِنْ رَأَاهُ غَيْرِي،  
قُلْتُ: وَمَنْ رَأَاهُ؟ قَالَ: قَدْ رَأَاهُ جَعْفَرُ مَرَّتَيْنِ، وَ لَهُ حَدِيثٌ.

٨٧٨ / ١٠ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْوُجَنْيِّ، أَنَّهُ أَخْبَرَنِي عَمَّنْ رَأَاهُ، أَنَّهُ  
خَرَجَ مِنَ الدَّارِ قَبْلَ الْحَادِثِ بِعَشْرَةِ أَيَّامٍ، وَ هُوَ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ، إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهَا مِنْ أَحَبِّ  
الْبِقَاعِ لَوْ لَا الطَّرْدُ». أَوْ كَلَامٌ هَذَا نَحْوُهُ.

٨٧٩ / ١١ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ قَيْسٍ، عَنْ بَعْضِ جَلَاوِزَةِ السَّوَادِ، قَالَ:  
شَاهَدْتُ سَيْمًا آتِفًا بِسُرٍّ مَنْ رَأَى وَ قَدْ كَسَرَ بَابَ الدَّارِ، فَخَرَجَ عَلَيْهِ وَ بِيَدِهِ طَبْرَزِينٌ،  
فَقَالَ لَهُ: «مَا تَصْنَعُ فِي دَارِي؟». فَقَالَ سَيْمًا: إِنَّ جَعْفَرًا زَعَمَ أَنَّ أَبَاكَ مَضَى وَ لَا وَلَدَ  
لَهُ، فَإِنْ كَانَتْ دَارُكَ، فَقَدْ انْصَرَفْتُ عَنْكَ، فَخَرَجَ عَنِ الدَّارِ.

قَالَ عَلِيُّ بْنُ قَيْسٍ: فَخَرَجَ عَلَيْنَا خَادِمٌ مِنَ خَدَمِ الدَّارِ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ هَذَا الْخَبَرِ،  
فَقَالَ لِي: مَنْ حَدَّثَكَ بِهَذَا؟ فَقُلْتُ لَهُ: حَدَّثَنِي بَعْضُ جَلَاوِزَةِ السَّوَادِ، فَقَالَ لِي: لَا  
يَكَادُ يَخْفَى عَلَى النَّاسِ شَيْءٌ.

۸۷۷ / ۹. علی، از ابو عبدالله بن صالح و احمد بن نصر، از قنبری (که مردی است از فرزندان قنبر بزرگ) مولای ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام، روایت کرده است که گفت: قصه جعفر بن علی (که مشهور است به جعفر کذاب) در میان آمد، پس قنبری او را مذمت کرد. و احمد می‌گوید که: به قنبری گفتم که غیر جعفر، کسی است که وارث حضرت امام حسن عسکری علیه السلام باشد؟ گفت که وارث آن حضرت، پسر اوست. گفتم: آیا او را دیده‌ای؟ گفت: من او را ندیده‌ام، ولیکن غیر من او را دیده. گفتم که: کی او را دیده؟ گفت که: جعفر او را دو مرتبه دیده و او را در باب آن حضرت حدیث و سخنی است (و ظاهر این است که در میان قول احمد و قنبری، چیزی افتاده باشد و آن، همان است که مذکور شد، یا چون ظهوری داشته، ذکر نشده. و اما آنچه در کافی مذکور است، خفایی دارد).

۸۷۸ / ۱۰. علی بن محمد، از ابو محمد و جثنائی روایت کرده است که خبر داد از آن که آن حضرت را دید که از خانه بیرون آمد، ده روز پیش از آنچه حادث شد (که عبارت است از وفات امام حسن عسکری علیه السلام، یا تفحص و جست‌وجوی آن حضرت و وقوع غیبت صغری، یا بیرون آمدن از خانه) و حال آن که می‌گفت: «خداوندا، به درستی که تو می‌دانی که این خانه، یا بقعه‌ای که دشمن مرا از آن بیرون می‌کند، از جمله دوست‌ترین خانه‌ها و بقعه‌ها است در نزد من. و اگر نه این بود که دشمن مرا بیرون می‌کند، بیرون نمی‌رفتم». یا سخنی فرمود که این مانند آن است.

۸۷۹ / ۱۱. علی بن محمد، از علی بن قیس، از بعضی از شیخه<sup>۱</sup> شهر (یا کارکنان دیوان و لشکریان) روایت کرده است که گفت: در این نزدیکی، سیما (ی غلام جعفر کذاب، یا خلیفه) را مشاهده کردم در سر من رأی، که خانه امام حسن عسکری علیه السلام را شکست. پس صاحب الامر بیرون آمد و طبرزینی در دستش بود، و به سیما فرمود که: «چه می‌کنی در خانه من؟» سیما گفت که: جعفر کذاب گمان کرده که پدر تو از دنیا رفت و او را فرزندی نیست. اگر این خانه خانه تو است، من از آن بیرون می‌روم و از آن خانه بیرون رفت.

علی بن قیس می‌گوید که: بعد از آن، خادمی از خادمان که در آن خانه بودند، بیرون آمد، و من او را از این خبر سؤال کردم. گفت که: کی تو را به این خبر داد؟ گفتم که: بعضی از لشکریان

۱. شیخه، به کسی گفته می‌شود که حاکم و پادشاه او را برای ضبط امور و سیاست مردم در شهر نصب نماید. نگهبان و عسس و نایب، و حاکم نیز معنا می‌دهد.

١٢ / ٨٨٠ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيِّ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمَكْفُوفِ ، عَنْ عَمْرِو الْأَهْوَازِيِّ ، قَالَ : أَرَانِيهِ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام ، وَ قَالَ : « هَذَا صَاحِبُكُمْ » .

١٣ / ٨٨١ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ النَّيْسَابُورِيِّ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ، عَنْ أَبِي نَصْرِ ظَرِيفِ الْخَادِمِ أَنَّهُ رَأَاهُ . ١٤ / ٨٨٢ .

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنِ ابْنَيْ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، أَنَّهُمَا حَدَّثَاهُ فِي سَنَةِ تِسْعٍ وَ سَبْعِينَ وَ مِائَتَيْنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْعَبْدِيِّ ، عَنْ ضَوْءِ بْنِ عَلِيٍّ الْعِجْلِيِّ ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ فَارِسَ سَمَّاهُ ، أَنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ أَرَاهُ إِثْبَاهَهُ .

١٥ / ٨٨٣ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِي أَحْمَدَ بْنِ رَاشِدٍ ، عَنْ بَعْضِ أَهْلِ الْمَدَائِنِ ، قَالَ : كُنْتُ حَاجًّا مَعَ رَفِيقٍ لِي ، فَوَافَقْنَا إِلَى الْمَوْقِفِ ، فَإِذَا شَابٌّ قَاعِدٌ ، عَلَيْهِ إِزَارٌ وَ رِدَاءٌ ، وَ فِي رِجْلَيْهِ نَعْلٌ صَفْرَاءُ - قَوْمْتُ الْإِزَارَ وَ الرِّدَاءَ بِمِائَةٍ وَ خَمْسِينَ دِينَاراً - وَ لَيْسَ عَلَيْهِ أَثَرُ السَّفَرِ ؛ فَدَنَا مِنَّا سَائِلٌ ، فَرَدَدْنَاهُ ، فَدَنَا مِنَ الشَّابِّ ، فَسَأَلَهُ ، فَحَمَلَ شَيْئاً مِنَ الْأَرْضِ وَ نَاولَهُ ، فَدَعَا لَهُ السَّائِلُ ، وَ اجْتَهَدَ فِي الدُّعَاءِ وَ أَطَالَ ، فَقَامَ الشَّابُّ وَ غَابَ عَنَّا .

فَدَنَوْنَا مِنَ السَّائِلِ ، فَقُلْنَا لَهُ : وَيْحَكَ ، مَا أَعْطَاكَ ؟ فَأَرَانَا حَصَاةَ ذَهَبٍ مُضَرَّسَةً - قَدَرْنَاهَا عِشْرِينَ مِثْقَالاً - فَقُلْتُ لِصَاحِبِي : مَوْلَانَا عِنْدَنَا وَ نَحْنُ لَا نَذَرِي .

ثُمَّ ذَهَبْنَا فِي طَلَبِهِ ، فَدَرْنَا الْمَوْقِفَ كُلَّهُ ، فَلَمْ نَقْدِرْ عَلَيْهِ ، فَسَأَلْنَا مَنْ كَانَ حَوْلَهُ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ وَ الْمَدِينَةِ ، فَقَالُوا : شَابٌّ عَلَوِيٌّ يَحُجُّ فِي كُلِّ سَنَةٍ مَاشِياً .

خلیفه یا شیخه شهر مرا خبر داد. گفت: نزدیک نیست که چیزی بر مردم پوشیده شود.  
 ۱۲/۸۸۰. علی بن محمد، از جعفر بن محمد کوفی، از جعفر بن محمد مکفوف، از عمرو  
 اهوازی روایت کرده است که تا آخر آنچه در باب پیش از این باب گذشت، ولیکن در آنجا در  
 آخر حدیث، بعد از من بود، و در اینجا نیست.<sup>۱</sup>

۱۳/۸۸۱. محمد بن یحیی، از حسن بن علی نیشابوری، از ابراهیم بن محمد بن  
 عبدالله بن موسی بن جعفر، از ابونصر (یعنی: خادم) روایت کرده است که آن حضرت علیه السلام را  
 دیده.

۱۴/۸۸۲. علی بن محمد، از محمد و حسن - پسران علی بن ابراهیم - روایت کرده است  
 که در سال دویست و هفتاد و نه، او را حدیث کردند از محمد بن عبدالرحمان عبدی، از  
 ضواء بن علی عجللی، از مردی از اهل فارس، او را نام برد که امام حسن عسکری علیه السلام حضرت  
 صاحب علیه السلام را به او نمود (چنانچه در باب پیش از این گذشت).

۱۵/۸۸۳. علی بن محمد، از ابو احمد بن راشد، از بعضی از اهل مدائن روایت کرده است  
 که به حج رفتم با رفیقی که داشتم. پس آمدیم تا به موقف عرفات، ناگاه دیدیم که جوانی  
 نشسته، و زیر جامه‌ای پوشیده و ردائی به دوش افکنده، و کفش زردی در پای‌های او بود. و  
 من آن زیر جامه و رداء را به صد و پنجاه دینار شرعی قیمت کردم و نشانه سفر بر او ظاهر  
 نبود. سائلی به ما نزدیک شد و ما او را رد کردیم، به آن جوان نزدیک شد و از او سؤال کرد. آن  
 جوان چیزی را از زمین برداشت و به سائل داد. سائل او را دعا کرد و در دعا، نهایت جد و جهد  
 به عمل آورد و طول داد. پس آن جوان برخاست و از ما پنهان شد. ما به نزدیک آن سائل رفتیم  
 و به او گفتیم که: وای بر تو، چه چیز به تو عطا کرد؟ سائل پارچه طلای دنداندار ناهموار را که  
 مانند سنگریزه بود، به ما نمود، و ما آن را بیست مثقال تخمین کردیم.

بعد از آن، من به رفیق خود گفتم که: آقای مادر نزد ما است و ما نمی‌دانیم. پس مادر طلب  
 آن حضرت رفتیم و همه موقف را گشتیم، و بر او قدرت نیافتیم و او را ندیدیم و از آنها که در  
 حوالی آن حضرت بودند، از اهل مکه و مدینه سؤال کردیم، گفتند: جوانی است علوی که در  
 هر سال پیاده حج می‌کند.

۱. ابو محمد را به من نشان داد و فرمود: این صاحب شما است.

## ٧٨- بَابُ فِي النَّهْيِ عَنِ الْإِسْمِ

٨٨٤ / ١ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْعَلَوِيِّ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيَّ عليه السلام يَقُولُ: «الْخَلْفُ مِنْ بَعْدِي الْحَسَنُ، فَكَيْفَ لَكُمْ بِالْخَلْفِ مِنْ بَعْدِ الْخَلْفِ؟». فَقُلْتُ: وَلِمَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ؟ قَالَ: «إِنَّكُمْ لَا تَرَوْنَ شَخْصَهُ، وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ».

فَقُلْتُ: فَكَيْفَ نَذْكُرُهُ؟ فَقَالَ: «قُولُوا: الْحُجَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَامُهُ».

٨٨٥ / ٢ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّالِحِيِّ، قَالَ: سَأَلَنِي أَصْحَابُنَا بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام: أَنْ أَسْأَلَ عَنِ الْإِسْمِ وَالْمَكَانِ، فَخَرَجَ الْجَوَابُ: «إِنْ دَلَلْتَهُمْ عَلَى الْإِسْمِ، أَذَاعُوهُ؛ وَإِنْ عَرَفُوا الْمَكَانَ، دَلُّوا عَلَيْهِ».

٨٨٦ / ٣ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَالٍ، عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرُّضَا عليه السلام يَقُولُ - وَ سُئِلَ عَنِ الْقَائِمِ عليه السلام - فَقَالَ: «لَا يُرَى جِسْمُهُ، وَلَا يُسَمَّى اسْمُهُ».

٨٨٧ / ٤ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَخْبُوبٍ، عَنِ ابْنِ رَبَاطٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ لَا يُسَمَّى بِاسْمِهِ إِلَّا كَافِرٌ».

## ٧٩- بَابُ نَادِرٍ فِي حَالِ الْعَيْبَةِ

٨٨٨ / ١ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ، عَنْ

۷۸. باب در بیان نهی از اسم و نام بردن آن حضرت علیه السلام<sup>۱</sup>

۸۸۴ / ۱. علی بن محمد، از آنکه او را ذکر کرده، از محمد بن احمد علوی، از داود بن قاسم جعفری روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام علی نقی علیه السلام که می فرمود: تا آخر آنچه در باب اشاره و نص بر امام حسن عسکری علیه السلام گذشت.

(حدیث چنین است: از ابوالحسن امام عسکری علیه السلام شنیدم که می فرمود: «خلف پس از من، حسن است. پس چگونه است برایتان خلف پس از خلف؟» پس عرض کردم: چرا، خداوند مرا فدایت گرداند. فرمود: «شما شخص او را نمی بینید، و برایتان جایز نیست یاد کردن اسم او». عرض کردم: پس چگونه یاد کنیم او را؟ پس فرمود: «بگویید: حجت از آل محمد - صلوات الله علیه و سلامه -»<sup>۲</sup>).

۸۸۵ / ۲. علی بن محمد، از ابو عبدالله صالحی روایت کرده است که گفت: اصحاب ما بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السلام از من سؤال کردند که سؤال کنم از اسم و مکان حضرت صاحب الزمان - صلوات الله و سلامه علیه - پس جواب بیرون آمد که: «اگر ایشان را دلالت کنی بر اسم، آن را فاش می کنند، و اگر مکان را بشناسند بر او دلالت می نمایند».

۸۸۶ / ۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از جعفر بن محمد، از ابن فضال، از ریان بن صلت که گفت: شنیدم از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام که می فرمود، در حالی که از قائم علیه السلام سؤال شده بود که: «تن آن حضرت دیده نمی شود، و نامش را نباید برد».

۸۸۷ / ۴. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از حسن بن محبوب، از ابن رئاب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: «صاحب این امر را به نامش مذکور نمی کند مگر کافر».

## ۷۹. باب نادری در بیان حال غیبت قائم - صلوات الله علیه -

۸۸۸ / ۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن خالد، از آنکه او را حدیث کرد، از

مفضل؛

۱. ظاهر عنوان این است که کلینی - رضی الله - چون صدوق - رحمه الله - به حرمت تصریح به اسم آن حضرت - صلوات الله علیه - قائل باشد و از حدیث دوم این باب و از حدیث اول و دوم باب سابق، ظاهر می شود که منع از نام بردن آن حضرت علیه السلام و حرمت آن، مخصوص زمان غیبت صغری است، یا هر جا که خوف و تقیه باشد، و بدون آن، ضروری ندارد و فقیر، این مطلب را در رساله علی حده تحقیق نمود. (مترجم)

۲. از حدیث «چنین است» تا پایان حدیث، در ترجمه مترجم نیست.

المُفَضَّلُ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ:

«أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعِبَادُ مِنَ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ، وَ أَرْضَى مَا يَكُونُ عَنْهُمْ إِذَا افْتَقَدُوا حُجَّةَ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ وَ لَمْ يَظْهَرْ لَهُمْ وَ لَمْ يَعْلَمُوا مَكَانَهُ، وَ هُمْ فِي ذَلِكَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ لَمْ تَبْطُلْ حُجَّةُ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ وَ لَا مِيثَاقُهُ، فَعِنْدَهَا فَتَوَقَّعُوا الْفَرَجَ صَبَاحاً وَ مَسَاءً؛ فَإِنَّ أَشَدَّ مَا يَكُونُ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِ إِذَا افْتَقَدُوا حُجَّتَهُ، وَ لَمْ يَظْهَرْ لَهُمْ.

وَ قَدْ عَلِمَ أَنَّ أَوْلِيَاءَهُ لَا يَزْتَابُونَ، وَ لَوْ عَلِمَ أَنَّهُمْ يَزْتَابُونَ مَا غَيَّبَ حُجَّتَهُ عَنْهُمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ، وَ لَا يَكُونُ ذَلِكَ إِلَّا عَلَى رَأْسِ شِرَارِ النَّاسِ».

٢ / ٨٨٩. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مِرْدَاسٍ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى وَ الْحُسَيْنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ عَمَّارِ السَّابَّاطِيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَيُّمَا أَفْضَلُ: الْعِبَادَةُ فِي السِّرِّ مَعَ الْإِمَامِ مِنْكُمْ الْمُسْتَتِرِ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ، أَوِ الْعِبَادَةُ فِي ظُهُورِ الْحَقِّ وَ دَوْلَتِهِ مَعَ الْإِمَامِ مِنْكُمْ الظَّاهِرِ؟ فَقَالَ: «يَا عَمَّارُ، الصَّدَقَةُ فِي السِّرِّ وَ اللَّهُ أَفْضَلُ مِنَ الصَّدَقَةِ فِي الْعَلَانِيَةِ، وَ كَذَلِكَ وَ اللَّهُ عِبَادَتُكُمْ فِي السِّرِّ مَعَ إِمَامِكُمُ الْمُسْتَتِرِ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ، وَ تَخَوُّفُكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ وَ حَالِ الْهُدْنَةِ أَفْضَلُ مِمَّنْ يَعْبُدُ اللَّهَ - عَزَّ وَ جَلَّ ذِكْرُهُ - فِي ظُهُورِ الْحَقِّ مَعَ إِمَامِ الْحَقِّ الظَّاهِرِ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ، وَ لَيْسَتْ الْعِبَادَةُ مَعَ الْخَوْفِ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ مِثْلَ الْعِبَادَةِ وَ الْأَمْنِ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ.

وَ اعْلَمُوا: أَنَّ مَنْ صَلَّى مِنْكُمْ الْيَوْمَ صَلَاةً فَرِيضَةً فِي جَمَاعَةٍ مُسْتَتِرًا بِهَا مِنْ عَدُوِّهِ فِي وَقْتِهَا، فَأَتَمَّهَا، كَتَبَ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - لَهُ خَمْسِينَ صَلَاةً فَرِيضَةً فِي جَمَاعَةٍ؛ وَ مَنْ صَلَّى مِنْكُمْ صَلَاةً فَرِيضَةً وَ خَذَهُ مُسْتَتِرًا بِهَا مِنْ عَدُوِّهِ فِي وَقْتِهَا،

و محمد بن یحیی، از عبدالله بن محمد بن عیسی، از پدرش، از بعضی از اصحابش، از مفصل بن عمر، از امام جعفر صادق (ع) روایت کرده‌اند که فرمود: «وقتی که بندگان به خدا نزدیکترند و آن جناب از ایشان خشنودتر است، وقتی است که حجت خدای عز و جل را نیابند (و از برای ایشان ظاهر نباشد) و مکان او را ندانند، و با این حال می‌دانند که حجت خدای جل ذکره و پیمان او باطل نشده. پس در نزد آن منتظر فرج باشید در صبح و شام؛ زیرا که سخت‌ترین اوقاتی که خشم خدا بر دشمنان خویش تحقق دارد، آن وقتی است که حجت او را نیابند، و از برای ایشان ظاهر نشود.

و به تحقیق که خدا می‌داند که دوستان او با این حال، شک به هم نمی‌رسانند، و اگر می‌دانست که ایشان شک به هم می‌رسانند، در یک چشم بر هم زدن، حجت خود را از ایشان غائب نمی‌گردانید، و این ظهور (یا غیبت) نمی‌باشد مگر بر سر بدترین مردمان».

۸۸۹ / ۲. حسین بن محمد اشعری، از معلی بن محمد، از علی بن مرداس، از صفوان بن یحیی و حسن بن محبوب، از هشام بن سالم، از عمار سبابی روایت کرده است که گفت: به امام جعفر صادق (ع) عرض کردم که کدام یک بهتر است: عبادت در نهان با امامی از شما که پنهان باشد در دولت باطل، یا عبادت در حال ظهور حق و دولت آن با امامی از شما که ظاهر باشد؟

حضرت فرمود که: «ای عمار، صدقه‌ای که در نهان باشد، به خدا سوگند بهتر است از صدقه‌ای که در آشکار باشد. و همچنین به خدا سوگند که عبادت شما در نهان، با امام خویش که پنهان است در زمان دولت باطل و ترسیدن شما از دشمنان خویش در دولت باطل، و در حال صلح و متارکه، بهتر است از عبادت آن که خدای عز ذکره را عبادت می‌کند در زمان ظهور حق با امام حقی که ظاهر باشد در زمان دولت حق. و عبادتی که با خوف باشد در دولت باطل، چون عبادتی نیست که با امن باشد در دولت حق.

و بدانید که هر که از شما امروز یک نماز واجبی را به جای آورد در جماعت در وقت آن، و آن را از دشمن خویش پنهان کند، و آن را تمام گرداند با کمال امور معتبره در آن، خدای عز و جل ثواب پنجاه نماز واجبی را که در جماعت به جا آورده باشد، بنویسد. و هر که از شما یک نماز واجبی را تنها به جا آورد در وقت آن، در حالی که آن را از دشمن خود پنهان دارد، و با کمال امور معتبره آن را تمام گرداند، خدای عز و جل به آن یک نماز بیست و پنج نماز واجبی

فَاتَّمَّهَا، كَتَبَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - لَهُ بِهَا خَمْسًا وَعِشْرِينَ صَلَاةً فَرِيضَةً وَخَدَانِيَّةً؛ وَمَنْ صَلَّى مِنْكُمْ صَلَاةً نَافِلَةً لَوْ قَتَلَهَا، فَاتَّمَّهَا، كَتَبَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - لَهُ بِهَا عَشْرَ صَلَوَاتٍ نَوَافِلَ؛ وَمَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ حَسَنَةً، كَتَبَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - لَهُ بِهَا عِشْرِينَ حَسَنَةً، وَ يُضَاعِفُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - حَسَنَاتِ الْمُؤْمِنِ مِنْكُمْ - إِذَا أَحْسَنَ أَعْمَالَهُ، وَ دَانَ بِالتَّقِيَّةِ عَلَى دِينِهِ وَ إِمَامِهِ وَ نَفْسِهِ، وَ أَمْسَكَ مِنْ لِسَانِهِ - أضعافاً مضاعفةً؛ إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - كَرِيمٌ».

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، قَدْ وَ اللَّهِ، رَغَّبَنِي فِي الْعَمَلِ، وَ حَشَّيْتَنِي عَلَيْهِ، وَ لَكِنْ أُحِبُّ أَنْ أَعْلَمَ كَيْفَ صِرْنَا نَحْنُ الْيَوْمَ أَفْضَلُ أَعْمَالًا مِنْ أَصْحَابِ الْإِمَامِ الظَّاهِرِ مِنْكُمْ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ، وَ نَحْنُ عَلَى دِينٍ وَاحِدٍ؟

فَقَالَ: «إِنَّكُمْ سَبَقْتُمُوهُمْ إِلَى الدُّخُولِ فِي دِينِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَ إِلَى الصَّلَاةِ وَ الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ، وَ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ وَ فَحٍّ، وَ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - سِرًّا مِنْ عَدُوِّكُمْ مَعَ إِمَامِكُمُ الْمُسْتَتَرِّ، مُطِيعِينَ لَهُ، صَابِرِينَ مَعَهُ، مُنْتَظِرِينَ لِدَوْلَةِ الْحَقِّ، خَائِفِينَ عَلَى إِمَامِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ مِنَ الْمُلُوكِ الظَّالِمَةِ، تَنْظُرُونَ إِلَى حَقِّ إِمَامِكُمْ وَ حُقُوقِكُمْ فِي أَيْدِي الظَّالِمَةِ قَدْ مَنَعُوكُمْ ذَلِكَ، وَ اضْطَرُّوكُمْ إِلَى حَرْثِ الدُّنْيَا وَ طَلَبِ الْمَعَاشِ مَعَ الصَّبْرِ عَلَى دِينِكُمْ وَ عِبَادَتِكُمْ وَ طَاعَةِ إِمَامِكُمْ وَ الْخَوْفِ مِنْ عَدُوِّكُمْ، فَبِذَلِكَ ضَاعَفَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - لَكُمْ الْأَعْمَالَ؛ فَهَيِّنَا لَكُمْ».

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَمَا نَرَى إِذَا أَنْ نَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ الْقَائِمِ عليه السلام، وَ يَظْهَرُ الْحَقُّ، وَ نَحْنُ الْيَوْمَ فِي إِمَامَتِكَ وَ طَاعَتِكَ أَفْضَلُ أَعْمَالًا مِنْ أَصْحَابِ دَوْلَةِ الْحَقِّ وَ الْعَدْلِ.

فَقَالَ: «سُبْحَانَ اللَّهِ! أَمَا تُحِبُّونَ أَنْ يُظْهَرَ اللَّهُ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - الْحَقُّ وَ الْعَدْلُ فِي الْبِلَادِ، وَ يَجْمَعَ اللَّهُ الْكَلِمَةَ، وَ يُؤَلِّفَ اللَّهُ بَيْنَ قُلُوبٍ مُخْتَلِفَةٍ، وَ لَا يُغْصَى اللَّهُ

که تنها به جا آورده باشد، از برای او بنویسد. و هر که از شما یک نماز سنتی را در وقت خود به جا آورد، خدا از برایش به آن یک نماز، ده نماز سنتی را بنویسد. و هر که از شما یک حسنه را به عمل آورد، خدا به آن یک حسنه، بیست حسنه از برایش بنویسد. و خدای عز و جلّ حسنات مؤمن از شما را افزون می‌کند، در حالتی که افزوده شده باشد مکرر و پیایی، هرگاه عمل‌های خود را نیکو گرداند، و عبادت و دینداری کند به تقیه و پرهیز بر دین و امام و جان خویش و زیان خود را نگاه دارد از آنچه نباید گفت. به درستی که خدای عز و جلّ کریم است.»

عرض کردم که: فدای تو گردم، به خدا سوگند که مرا در عمل کردن راغب گردانیدی (و برانگیختی مرا بر آن)، ولیکن دوست می‌دارم که بدانم چگونه ما در این روزگار، بهتر شده‌ایم از روی اعمال از اصحاب امامی که ظاهر باشد از شما در زمان دولت حق، با آن که ما بر یک دینیم؟ فرمود: «زیرا که شما بر ایشان پیشی گرفته‌اید به سوی داخل شدن در دین خدای عز و جلّ و به سوی نماز و روزه و حج و به سوی هر خوبی و دانشی و به سوی عبادت خدای عز و جلّ در حال پنهانی از دشمنان خود، با امام خویش که پنهان است، و شما او را اطاعت می‌کنید، و با او صبر می‌نمایید، و دولت حق را انتظار می‌کشید، و بر امام و جان‌های خود ترسانید از پادشاهان ستم‌کار، و نظر می‌کنید به حق امام و حق‌های خود و می‌بینید که در دست‌های ستم‌کاران است که شما را از آن منع کرده‌اند، و شما را ناچار ساخته‌اند به سوی کشت دنیا و تحصیل متاع دنیوی و طلب معاش و اسباب زندگانی با صبر بر دین و عبادت و اطاعت امام، و ترس از دشمنان خویش. پس به این سبب خدای عز و جلّ عمل‌ها را برای شما مضاعف گردانیده، پس گوارا باد شما را.»

عرض کردم که: فدای تو گردم، هرگاه چنین باشد، رأی ما نیست (و بنابر بعضی از نسخ، آرزو نمی‌کنیم) در این هنگام، که از جمله اصحاب حضرت قائم علیه السلام باشیم و حق ظاهر شود، با آن که ما امروز در حال امامت و اطاعت تو افضلیم از روی عمل‌ها از اصحاب دولت حق و عدالت.

حضرت فرمود که: «سبحان الله! آیا دوست نمی‌دارید که خدای تبارک و تعالی حق و عدالت را در جمیع بلاد ظاهر گرداند، و سخن را جمع کند (و اختلافی در آن نباشد، که همه دین‌ها یک دین شود) و در میانه دل‌هایی که با هم اختلاف دارند، الفت و آمیزش دهد، و مردم خدای عز و جلّ را نافرمانی نکنند، و در زمین حدود خدا در میان خلایق بر پا شود، و خدا

-عَزَّ وَجَلَّ- فِي أَرْضِهِ، وَ تُقَامَ حُدُودُهُ فِي خَلْقِهِ، وَ يَرُدُّ اللَّهُ الْحَقَّ إِلَى أَهْلِهِ، فَيُظْهِرُ حَتَّى لَا يُسْتَخْفَى بِشَيْءٍ مِنَ الْحَقِّ، مَخَافَةَ أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ؟ أَمَا وَ اللَّهِ يَا عَمَّارُ، لَا يَمُوتُ مِنْكُمْ مَيِّتٌ عَلَى الْحَالِ الَّتِي أَنْتُمْ عَلَيْهَا إِلَّا كَانَ أَفْضَلَ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ كَثِيرٍ مِنْ شُهَدَاءٍ بَذَرُوا وَ أَحَدٍ؛ فَأَبْشِرُوا».

٣/ ٨٩٠. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي أُسَامَةَ، عَنْ هِشَامٍ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، قَالَ:

حَدَّثَنِي الثَّقَةُ مِنْ أَصْحَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّهُمْ سَمِعُوا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ فِي خُطْبَةٍ لَهُ: «اللَّهُمَّ وَ إِنِّي لَا أَعْلَمُ أَنَّ الْعِلْمَ لَا يَأْرِزُ كُلُّهُ، وَ لَا يَنْقَطِعُ مَوَادُّهُ، وَ أَنْكَ لَا تُخْلِي أَرْضَكَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ عَلَى خَلْقِكَ -ظَاهِرٍ لَيْسَ بِالْمُطَاعِ، أَوْ خَائِفٍ مَغْمُورٍ- كَيْلَا تَبْطُلَ حُجَّتُكَ، وَ لَا يَضِلَّ أَوْلِيَاؤُكَ بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ بَلْ أَيْنَ هُمْ؟ وَ كَمْ؟ أُولَئِكَ الْأَقْلُونَ عَدَدًا، وَ الْأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللَّهِ -جَلَّ ذِكْرُهُ- قَدَرًا، الْمُتَّبِعُونَ لِقَادَةِ الدِّينِ، الْأَيْمَّةَ الْهَادِينَ، الَّذِينَ يَتَأَدَّبُونَ بِآدَابِهِمْ، وَ يَنْهَجُونَ نَهَجَهُمْ؛ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَهْجُمُ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْإِيمَانِ، فَتُسْتَجِيبُ أَرْوَاحُهُمْ لِقَادَةِ الْعِلْمِ، وَ يَسْتَلِينُونَ مِنْ حَدِيثِهِمْ مَا اسْتَوْعَرَ عَلَى غَيْرِهِمْ، وَ يَأْنُسُونَ بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْمُكَذِّبُونَ، وَ أَبَاهُ الْمُسْرِفُونَ، أُولَئِكَ أَتْبَاعُ الْعُلَمَاءِ، صَحِبُوا أَهْلَ الدُّنْيَا بِطَاعَةِ اللَّهِ -تَبَارَكَ وَ تَعَالَى- وَ أَوْلِيَائِهِ، وَ دَانُوا بِالتَّقِيَّةِ عَنْ دِينِهِمْ، وَ الْخَوْفِ مِنْ عَدُوِّهِمْ، فَأَرْوَاحُهُمْ مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى، فَعُلَمَاؤُهُمْ وَ أَتْبَاعُهُمْ خُرُسٌ، صُمْتُ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ، مُنْتَظِرُونَ لِدَوْلَةِ الْحَقِّ، وَ سَيُحِقُّ

حق را به اهل آن برگرداند، و ظاهر گردد تا آن که چیزی از حق، به جهت ترس یکی از خلایق پنهان نباشد.

بدان ای عمار، به خدا سوگند که کسی از شما نمی میرد بر این حالی که شما بر آن هستید، مگر آن که در نزد خدا از بسیاری از شهیدان بدر و أحد، افضل باشد، پس مژده باد شمارا.

۸۹۰ / ۳. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از ابن محبوب، از ابی أسامه، از هشام؛

و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از ابو حمزه، از ابواسحاق روایت کرده اند که گفت: حدیث کردند مرا معتمدین از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام که شنیدند از امیر المؤمنین علیه السلام که در خطبه ای از خطبه های خود می گفت:

«بار خدایا، من می دانم که همه علم به هم ضم نمی شود (که در نزد اهل آن جمع گردد و بروز نکند) و ماده های آن منقطع نمی گردد، و تو زمین خود را خالی نمی کنی از حجت خویش بر خلایق، که یا ظاهر است و مردم او را اطاعت نمی کنند، یا ترسان و پنهان است (چون شمشیر، که در غلاف باشد)، تا آن که حجت تو باطل نشود. و دوستان خود را گمراه نمی گردانی، بعد از آن که ایشان را هدایت کرده باشی، بلکه ایشان در کجایند؟ و چقدرند؟ و این گروهند که شماره ایشان کم تر و قدر ایشان در نزد خدای جل ذکره عظیم تر است. پیروی می کنند پیروان دین را که ائمه راه نمایندگانند، و از صفت ایشان، آن است که به آداب ایشان ادب مند می شوند، و طریقه ایشان را که راهی است راست، سلوک می نمایند.

پس در این هنگام، علم، ایشان را در می آورد بر سر حقیقت ایمان، با نهایت تسلط تا آن را چنانچه هست، بشناسند (یا ارکان آن را که عقائد و اعمال صالحه است، به دست آورند). بعد از آن، ارواح ایشان پیروان علم را اجابت کنند، با کمال جد و جهد و از حدیث ایشان، بیابند آنچه را که بر غیر ایشان دشوار باشد، و انس گیرند به آنچه تکذیب کنندگان از آن وحشت داشته باشند، و اسراف کنندگان آن را ابا داشته باشند. این گروه، پیروان علمایند که با اهل دنیا مصاحبت می نمایند به طاعت خدای تبارک و تعالی و طاعت دوستان آن جناب، و دینداری می کنند به تقیه و پرهیز کردن از دین خود، و ترسیدن از دشمنان خود، و ارواح ایشان، متعلق است به محل اعلی (که عالم قدس و ملکوت است).

پس علمای ایشان و پیروان ایشان، گنگان و خاموشانند در زمان دولت باطل به جهت تقیه، و دولت حق را انتظار می کشند. و زود باشد که خدا حق را ثابت گرداند به آیات و

اللَّهُ الْحَقُّ بِكَلِمَاتِهِ، وَ يَمْحَقُ الْبَاطِلَ، هَا، هَا؛ طُوبَى لَهُمْ عَلَى صَبْرِهِمْ عَلَى دِينِهِمْ فِي حَالِ هُدْنَتِهِمْ، وَ يَا شَوْقَاهُ إِلَى رُؤْيَتِهِمْ فِي حَالِ ظُهُورِ دَوْلَتِهِمْ، وَ سَيَجْمَعُنَا اللَّهُ وَ إِيَّاهُمْ فِي جَنَاتِ عَذْنٍ وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ أَزْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ».

### ٨٠- بَابُ فِي الْغَيْبَةِ

٨٩١ / ١. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّيْرَفِيِّ، عَنْ صَالِحِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ يَسْمَانَ الثَّمَارِ، قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام جُلُوساً، فَقَالَ لَنَا: «إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً، الْمَتَمَسِّكُ فِيهَا بِدِينِهِ كَالْخَارِطِ لِلْقِتَادِ - ثُمَّ قَالَ هَكَذَا يَبْدُوهُ - فَأَيُّكُمْ يُمَسِّكُ شَوْكَ الْقِتَادِ يَبْدُوهُ؟»

ثُمَّ أَطْرَقَ مَلِيئاً، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً، فَلْيَتَّقِ اللَّهَ عَبْدُ، وَ لِيَتَمَسَّكْ بِدِينِهِ».

٨٩٢ / ٢. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عِيسَى بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «إِذَا فَقِدَ الْخَامِسُ مِنْ وَلَدِ السَّابِعِ، فَاللَّهُ اللَّهُ فِي أَدْيَانِكُمْ، لَا يُزِيلُكُمْ عَنْهَا أَحَدٌ؛ يَا بَنِيَّ، إِنَّهُ لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَقُولُ بِهِ، إِنَّمَا هِيَ مِخْنَةٌ مِنَ اللَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - اِمْتَحَنَ بِهَا خَلْقَهُ، لَوْ عَلِمَ آبَاؤُكُمْ وَ أَجْدَادُكُمْ دِيناً أَصَحَّ مِنْ هَذَا، لَا تَبْعُوهُ».

سخنان خود، و باطل را نیست و نابود سازد.

های، های، خوشا حال ایشان بر صبری که بر دین خویش دارند در حال صلح و متارکه ایشان بادرشمنان، و زهی شوق و اشتیاقی که به دیدن ایشان دارم در حال ظهور دولت ایشان. و زود باشد که خدا ما و ایشان را جمع کند در بهشت‌های با اقامت (که همیشه در آن باشیم)، با هر که شایسته باشد و به طاعت و ایمان از پدران ایشان، و زنان ایشان و فرزندان ایشان» (و این، اقتباسی است که حضرت از آیه سوره رعد فرموده)<sup>۱</sup>.

#### ۸۰. باب در بیان غیبت قائم - صلوات الله علیه -

۱/ ۸۹۱. محمد بن یحیی و حسن بن محمد هر دو، از جعفر بن محمد کوفی، از حسن بن محمد صیرفی، از صالح بن خالد، از یمان تمّار روایت کرده‌اند که گفت: در نزد حضرت صادق علیه السلام نشسته بودیم، پس به ما فرمود: «به درستی که صاحب این امر را غیبتی است طولانی، و کسی که در آن غیبت به دین خود چنگ زند، چون کسی است که برگ درخت خاردار را فرو ریزد». بعد از آن، فرمود که: «همچنین به دست خویش» (این مثلی است که در مقام اشکال و سختی چیزی می‌زنند).  
بعد از آن فرمود که: «پس کدام یک از شما، خار درخت قتاد<sup>۲</sup> را به دست خویش نگاه می‌دارد؟» پس مدّتی طولانی سر خویش را به زیر انداخت، و بعد از آن سر برداشت و فرمود که: «صاحب این امر را غیبتی است طولانی، پس باید که بنده از خدا بپرهیزد و به دین خود چنگ در زند».

۲/ ۸۹۲. علی بن محمد، از حسن بن عیسی بن محمد بن علی بن جعفر، از پدرش، از جدّش، از علی بن جعفر، از برادرش حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون پنجم از فرزندان هفتم مفقود و ناپدید شود، پس از خدا بترسید در باب دین‌های خویش، که کسی شما را از آنها دور نگرداند. ای پسران من، به درستی که صاحب این امر را چاره نیست از غیبتی طولانی به مرتبه‌ای که از این امر برگردد آن‌که به آن قایل بوده و اعتقاد داشته، و جز این نیست که این غیبت، امتحانی است از خدای عزّ و جلّ که خلق خویش را به آن امتحان نموده. اگر پدران شما و اجداد شما دینی را از این دین دوست‌تر می‌دانستند، هر آینه

۱. رعد، ۲۳. ۲. درختی است خارناک که خارش همانند سوزن است.

قَالَ: فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي، مَنْ الْخَامِسُ مِنْ وَلَدِ السَّابِعِ؟ فَقَالَ: «يَا بُنَيَّ، عَقُولُكُمْ تَضَعُ عَنْ هَذَا، وَأَخْلَامُكُمْ تَضِيقُ عَنْ حَمْلِهِ، وَلَكِنْ إِنْ تَعِيشُوا فَسَوْفَ تُذَكِّرُونَهُ».

٨٩٣ / ٣. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُسَاوِرِ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «إِيَّاكُمْ وَالتَّوْبَةَ، أَمَا وَاللَّهِ لَيَغَيِّبَنَّ إِمَامُكُمْ سِنِينَ مِنْ دَهْرِكُمْ، وَلَتَمَحُصَنَّ حَتَّى يُقَالَ: مَاتَ؟ قُتِلَ؟ هَلَكَ؟ بِأَيِّ وَادٍ سَلَكَ؟ وَلَتَذْمَعَنَّ عَلَيْهِ عُيُونُ الْمُؤْمِنِينَ، وَلَتَكْفُونَ كَمَا تُكْفَى السُّفُنُ فِي أَمْوَاجِ الْبَحْرِ، فَلَا يَنْجُو إِلَّا مَنْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَهُ، وَكَتَبَ فِي قَلْبِهِ الْإِيمَانَ، وَأَيَّدَهُ بِرُوحٍ مِنْهُ، وَلَتُرْفَعَنَّ اثْنَتَا عَشْرَةَ رَايَةً مُشْتَبِهَةً لَا يُدْرِي أَيُّ مِنْ أَيٍّ».

قَالَ: فَبَكَيْتُ، ثُمَّ قُلْتُ: فَكَيْفَ نَضْمُ؟ قَالَ: فَنَظَرْتُ إِلَى شَمْسٍ دَاخِلَةٍ فِي الصُّفَّةِ، فَقَالَ: «يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، تَرَى هَذِهِ الشَّمْسَ؟» قُلْتُ: نَعَمْ، فَقَالَ: «وَاللَّهِ، لَأَمْرُنَا أَتَيْنُ مِنْ هَذِهِ الشَّمْسِ».

مرکز تحقیقات کتب و تراث اسلامی

٨٩٤ / ٤. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ سَدِيرِ الصَّيْرِفِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ شَبَهًا مِنْ يُوسُفَ عليه السلام». قَالَ: قُلْتُ لَهُ: كَأَنَّكَ تَذْكُرُ حَيَاتَهُ أَوْ غَيْبَتَهُ؟

قَالَ: فَقَالَ لِي: «وَمَا يُنْكِرُ مِنْ ذَلِكَ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَشْبَاهُ الْخَنَازِيرِ؟! إِنَّ إِخْوَةَ يُوسُفَ عليه السلام كَانُوا أَسْبَاطًا أَوْلَادَ الْأَنْبِيَاءِ، تَاجَرُوا يُوسُفَ وَبَايَعُوهُ وَخَاطَبُوهُ وَهُمْ إِخْوَتُهُ وَهُوَ أَخُوهُمْ، فَلَمْ يَعْرِفُوهُ حَتَّى قَالَ: أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي، فَمَا تُنْكِرُ هَذِهِ الْأُمَّةُ الْمَلْعُونَةُ أَنْ يَفْعَلَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - بِحُجَّتِهِ فِي وَقْتٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ كَمَا فَعَلَ يُوسُفُ؟

آن را پیروی می کردند.

علی می گوید که: عرض کردم: ای آقای من، پنجم از فرزندان هفتم کیست؟ فرمود که: «ای فرزندان من، عقل های شما از درک این، قاصر و احلام شما طاقت تحمل آن ندارد، ولیکن اگر زنده بمانید زود باشد که او را دریابید».

۸۹۳ / ۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن ابی نجران، از محمد بن مساور، از مفضل بن عمر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «پرهیزید از بلند کردن آوازه آن حضرت (یعنی: در نزد مخالفان). و به خدا سوگند که امام شما غائب خواهد شد سال های بسیار از این روزگار شما، و خدا شما را امتحان خواهد کرد تا آن که گفته شود که: مرد، یا کشته شد، یا هلاک گردید و در کدام وادی سلوک کرد و درآمد. و هر آینه چشم های مؤمنان بر او اشک خواهد ریخت و شما سرنگون خواهید شد؛ چنان که کشتی ها در هنگام موج های دریا سرنگون می شوند. پس نجات نخواهد یافت، مگر آن کس که خدا پیمان او را فرا گرفته باشد و ایمان را در دل او نوشته و ثابت گردانیده باشد (که به شبهه بر طرف نشود) و او را تقویت نموده باشد، به چیزی که به آن دلش زنده شود از نزد خود. و هر آینه دوازده علم بلند خواهد شد که مستحب باشند، و دانسته نشود که هر یک از کیست».

مفضل می گوید که: پس من گریستم و گفتم که: هر گاه چنین باشد، ما چه کنیم؟ حضرت نظر فرمود به آفتابی که در صُفّه داخل شده بود، و فرمود که: «ای ابو عبدالله، این آفتاب را می بینی؟» عرض کردم: آری. فرمود که: «به خدا سوگند که امر ما از این آفتاب ظاهر تر است».

۸۹۴ / ۴. علی بن ابراهیم، از محمد بن حسین، از ابن ابی نجران، از فضالة بن ایوب، از سدید صیرفی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «به درستی که در صاحب این امر، شباهتی است به حضرت یوسف علیه السلام». راوی می گوید که: به آن حضرت عرض کردم که: گویا حیات یا غیبت او را ذکر می فرمایی؟ (و مراد این است که از کلام تو چنین مفهوم می شود که صاحب الامر، در بعضی از زمان حیات خود غائب خواهد بود). حضرت فرمود که: «این اَمّت که به خوک ها شباهت دارند، چه چیز از این را انکار می توانند کرد؟ به درستی که برادران یوسف، نبیره ها و فرزندان پیغمبران بودند و با یوسف سودا کردند، و خرید و فروخت در میان او و ایشان اتفاق افتاد، و با یکدیگر سخن گفتند و ایشان برادران او بودند و او برادر ایشان بود، و با وجود اینها او را نشناختند تا آن که گفت که:

إِنَّ يُوسُفَ ۑ كَانَ إِلَيْهِ مُلْكٌ مِصْرَ، وَكَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ وَالِدِهِ مَسِيرَةُ ثَمَانِيَةِ عَشَرَ  
يَوْمًا، فَلَوْ أَرَادَ أَنْ يُعْلِمَهُ لَقَدَّرَ عَلَى ذَلِكَ، لَقَدْ سَارَ يَعْقُوبُ ۑ وَوُلْدُهُ عِنْدَ الْبِشَارَةِ  
تِسْعَةَ أَيَّامٍ مِنْ بَدْوِهِمْ إِلَى مِصْرَ، فَمَا تُتَكَبَّرُ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَنْ يَفْعَلَ اللَّهُ -جَلَّ وَعَزَّ-  
بِحُجَّتِهِ كَمَا فَعَلَ بِيُوسُفَ أَنْ يَمْشِيَ فِي أَسْوَاقِهِمْ وَ يَطَّأُ بُسْطَهُمْ، حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ فِي  
ذَلِكَ لَهُ كَمَا أَذِنَ لِيُوسُفَ: ﴿قَالُوا إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ﴾.

٨٩٥ / ٥. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ  
مُوسَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ زُرَّارَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ۑ يَقُولُ: «إِنَّ  
لِلْغُلَامِ غَيْبَةً قَبْلَ أَنْ يَقُومَ». قَالَ: قُلْتُ: وَلِمَ؟ قَالَ: «يَخَافُ» وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى بَطْنِهِ،  
ثُمَّ قَالَ: «يَا زُرَّارَةُ، وَهُوَ الْمُتَنَظِّرُ، وَهُوَ الَّذِي يُشَكُّ فِي وَلَادَتِهِ: مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: مَاتَ  
أَبُوهُ بِلَا خَلْفٍ؛ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: حُمِلَ؛ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: إِنَّهُ وَلِدَ قَبْلَ مَوْتِ أَبِيهِ  
بِسَنَتَيْنِ؛ وَهُوَ الْمُتَنَظِّرُ، غَيْرَ أَنَّ اللَّهَ -عَزَّ وَجَلَّ- يُحِبُّ أَنْ يَمْتَحِنَ الشَّيْعَةَ، فَعِنْدَ ذَلِكَ  
يَرْتَابُ الْمُبْطِلُونَ يَا زُرَّارَةُ».

قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنْ أَدْرَكْتُ ذَلِكَ الزَّمَانَ أَيَّ شَيْءٍ أَعْمَلُ؟

قَالَ: «يَا زُرَّارَةُ، إِذَا أَدْرَكْتَ ذَلِكَ الزَّمَانَ، فَادْعُ بِهَذَا الدُّعَاءِ: اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ؛  
فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ؛ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي  
رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ؛ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ  
عَنْ دِينِي».

﴿قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي﴾<sup>۱</sup>، یعنی: «منم یوسف و اینک (یعنی: ابن یامین) برادر یک مادری و یک پدری من است». پس این اَمّت ملعونه چه انکار می‌کنند؟ که خدای عزّوجلّ در وقتی از اوقات با حجت خویش بکند، مثل آنچه را که با یوسف کرد.

و به درستی که پادشاهی مصر به یوسف علیه السلام مفوّض بود و در میان او و پدرش، هجده روز راه بود. پس اگر می‌خواست که یعقوب را اعلام کند بر این، قدرت داشت، و یعقوب و فرزندان او وقتی که مژده را شنیدند، از بادیّه خویش تا مصر نه روزه رفتند (و آن بادیّه، زمینی بود در فلسطین، ولایت شام که یعقوب علیه السلام در آنجا می‌نشست و آن قریب به کنعان بود). پس این اَمّت چه انکار می‌کنند که خدای عزّوجلّ با حجت خود بکند، مثل آنچه را که با یوسف کرد که در بازارهای ایشان راه رود و پا بر روی فرش‌های ایشان گذارد، تا آن که خدا او را در این باب رخصت دهد؛ چنانچه یوسف را رخصت داد: ﴿قَالُوا أَءِنتَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ﴾<sup>۲</sup>، یعنی: برادران یوسف به یوسف گفتند که: آیا تویی یوسف؟ (و وجه جمع استفهام با این تأکیدات پی در پی، آن است که این استفهام از برای تقریر است، یعنی: البته باید که تو یوسف باشی که این کمال و جمال دیگری را نشاید) یوسف گفت که: منم یوسف.

۵ / ۸۹۵. علی بن ابراهیم، از حسن بن موسی رحمتهما الله، از عبدالله بن موسی، از عبدالله بن بُکیر، از زراره روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که آن پسر را غیبتی باشد، پیش از آن که به امر امامت قیام نماید». زراره می‌گوید که: عرض کردم: چرا غایب می‌شود؟ فرمود که: «می‌ترسد» و به دست خود اشاره به شکمش فرمود (یعنی: می‌ترسد که شکم او را بشکافند).

بعد از آن، فرمود که: «ای زراره، و اوست که انتظار برده شود، و او همان است که در ولادتش شک خواهد شد. بعضی از ایشان کسانی هستند که می‌گویند: پدرش مُرد، بی آن که فرزندی از او مانده باشد. و بعضی از ایشان کسانی هستند که می‌گویند که: حمل است (یعنی: در وقت وفات پدر و در شکم مادر است). و از جمله ایشان کسانی هستند که می‌گویند: دو سال پیش از وفات پدرش، متولد شده. و اوست که انتظارش می‌برند، مگر این که خدای عزّوجلّ دوست می‌دارد که شیعیان را بیازماید. پس در آن هنگام تباه کاران و کجروان، در

ثُمَّ قَالَ: «يَا زُرَّارَةُ، لَا بُدَّ مِنْ قَتْلِ غُلَامٍ بِالْمَدِينَةِ». قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَلَيْسَ يَقْتُلُهُ جَيْشُ السُّفْيَانِيِّ؟ قَالَ: «لَا، وَلَكِنْ يَقْتُلُهُ جَيْشُ آلِ بَنِي فُلَانٍ، يَجِيءُ حَتَّى يَدْخُلَ الْمَدِينَةَ، فَيَأْخُذُ الْغُلَامَ فَيَقْتُلُهُ، فَإِذَا قَتَلَهُ بَغِيًّا وَغَدَوَانًا وَظُلْمًا، لَا يُمَهِّلُونَ؛ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَوَقَّعُ الْفَرَجَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ».

٨٩٦ / ٦. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُثَنَّى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ عُبيدِ بْنِ زُرَّارَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «يَفْقِدُ النَّاسُ إِمَامَهُمْ، يَشْهَدُ الْمَوْسِمَ، فَيَرَاهُمْ، وَلَا يَرَوْنَهُ».

٨٩٧ / ٧. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُنْذِرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ قَابُوسَ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ السُّدِّيِّ، عَنْ أَبِي دَاوُدَ الْمُسْتَرِقِّ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْثُونٍ، عَنْ مَالِكِ الْجَهَنِيِّ، عَنْ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، عَنْ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ، قَالَ: أَتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، فَوَجَدْتُهُ مُتَفَكِّرًا يَنْكُثُ فِي الْأَرْضِ، فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَا لِي أَرَاكَ مُتَفَكِّرًا تَنْكُثُ فِي الْأَرْضِ؟ أَرَغَبْتَ مِنْكَ فِيهَا؟

فَقَالَ: «لَا وَاللَّهِ، مَا رَغِبْتُ فِيهَا وَلَا فِي الدُّنْيَا يَوْمًا قَطُّ، وَلَكِنِّي فَكَّرْتُ فِي مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِي، الْحَادِي عَشَرَ مِنْ وَلَدِي، هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا، كَمَا مِلْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا، يَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ وَحَيْرَةٌ، يَضِلُّ فِيهَا أَقْوَامٌ، وَ يَهْتَدِي فِيهَا آخَرُونَ».

فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَكَمْ تَكُونُ الْحَيْرَةُ وَالْغَيْبَةُ؟ فَقَالَ: «سِتَّةَ أَيَّامٍ أَوْ سِتَّةَ أَشْهُرٍ أَوْ سِتِّ سِنِينَ».

شک افتند. ای زراره، هر گاه آن زمان را دریابی، این دعا را بخوان: اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ، لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ، اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ، ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي، یعنی: بار خدایا، خویش را به من بشناسان. پس به درستی که تو اگر خویش را به من نشناسانی، پیغمبر تو را نشناسم. خداوندا، رسول خود را به من بشناسان، پس به درستی که تو اگر رسول خود را به من نشناسانی، حجت تو را نشناسم. خداوندا، حجت خود را به من بشناسان، پس به درستی که تو اگر حجت خود را به من نشناسانی، از دین خویش گمراه می شوم».

بعد از آن فرمود که: «ای زراره، چاره‌ای نیست از کشته شدن پسری در مدینه». عرض کردم که: فدای تو گردم، آیا چنان نیست که لشکر سفیانی او را بکشند؟ فرمود: «نه، ولیکن لشکر اولاد بنی فلان او را خواهند کشت. می آیند تا داخل مدینه می شوند، پس آن پسر را می گیرند و به قتل می رسانند، و چون او را از روی بغی و عدوان و ظلم بکشند، خدا ایشان را مهلت ندهد. پس در آن هنگام بُردن اندوه را توقع داشته باش. ان شاء الله».

۸۹۶ / ۶. محمد بن یحیی، از جعفر بن محمد، از اسحاق بن محمد، از یحیی بن مثنی، از عبدالله بن بُکیر، از عبید بن زراره روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «مردم امام خویش را نیابند، و در موسم و هنگام حج، حضور به هم رسانند، و ایشان را به بیند و ایشان او را نبینند».

۸۹۷ / ۷. علی بن محمد، از عبدالله بن محمد بن خالد روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا منذر بن محمد بن قاپوس، از منصور بن سندی، از ابو داود مسترق، از ثعلبة بن میمون، از مالک جهنی، از حارث بن مغیره، از اصبع بن نباته که گفت: به خدمت امیر المؤمنین علیه السلام آمدم و آن حضرت را متفکر یافتم که کنار عصا، یا انگشت خویش را بر زمین می زد. عرض کردم که: یا امیر المؤمنین علیه السلام، مرا چه می شود که تو را متفکر می بینم که زمین را رخنه می کنی؟ آیا به جهت رغبتی است که در آن به هم رسانیده‌ای؟

فرمود: «نه، به خدا سوگند که هرگز در روزی در آن، و در دنیا رغبت نکرده‌ام، ولیکن فکر کردم در باب مولودی که از پشت امام یازدهم از فرزندان من به وجود می آید (و بنابر بعضی از نسخ کافی، معنی آن این است که موجود می شود از پشت من، یازدهم از فرزندان من). و اوست آن مهدی که زمین را پر خواهد نمود از عدل و داد و حق و راستی، چنانچه پر شده

فَقُلْتُ: وَإِنَّ هَذَا لَكَائِنْ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ، كَمَا أَنَّهُ مَخْلُوقٌ، وَ أَنَّنِي لَكَ بِهَذَا الْأَمْرِ يَا أَصْبَغُ، أَوَّلِيكَ خِيَارُ هَذِهِ الْأُمَّةِ مَعَ خِيَارِ أَهْلِ هَذِهِ الْعِتْرَةِ».

فَقُلْتُ: ثُمَّ مَا يَكُونُ بَعْدَ ذَلِكَ؟ فَقَالَ: «ثُمَّ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ؛ فَإِنَّ لَهُ بَدَاءَاتٍ وَ إِرَادَاتٍ، وَ غَايَاتٍ وَ نِهَايَاتٍ».

٨ / ٨٩٨. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ، عَنْ مَعْرُوفِ بْنِ خَرْبُودَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «إِنَّمَا نَحْنُ كَنُجُومِ السَّمَاءِ، كُلَّمَا غَابَ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ، حَتَّى إِذَا أَشْرَظْتَ بِأَصَابِعِكُمْ وَ مِلْتُمْ بِأَعْنَاقِكُمْ، غَيَّبَ اللَّهُ عَنْكُمْ نَجْمَكُمْ، فَاسْتَوَتْ بَنُو عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَلَمْ يُعْرِفْ أَيُّ مِنْ أَيٍّ، فَإِذَا طَلَعَ نَجْمُكُمْ، فَاحْمَدُوا رَبَّكُمْ».

٩ / ٨٩٩. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُعَاوِيَةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَكِيرٍ، عَنْ زُرَّارَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ لِلْقَائِمِ عليه السلام غَيِّبَةً قَبْلَ أَنْ يَقُومَ». قُلْتُ: وَلِمَ؟ قَالَ: «إِنَّهُ يَخَافُ» وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى بَطْنِهِ، يُعْنِي الْقَتْلَ.

١٠ / ٩٠٠. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَرَّازِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «إِنْ بَلَغَكُمْ عَنْ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيِّبَةٌ، فَلَا تُنْكِرُوهَا».

١١ / ٩٠١. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُعَاوِيَةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ خَلْفِ بْنِ عَبَّادٍ الْأَنْمَاطِيِّ،

باشد از جور و ستم. و او را غیبت و حیرتی خواهد بود که گروهی چند در آن گمراه شوند و دیگران در آن هدایت یابند».

عرض کردم که: یا امیر المؤمنین، آن حیرت و غیبت، چه قدر خواهد بود؟ فرمود: «شش روز یا شش ماه یا شش سال».

عرض کردم که: این غیبت، البته واقع خواهد شد؟ فرمود: «آری، چنانچه خلقت او محقق و یقینی است، غیبتش نیز یقینی است و کجا تو را میسر شود که این امر را دریابی. و آن گروه که با او باشند، بهترین این امت‌اند، یا بهترین نیکوکاران از این عترت».

عرض کردم که: بعد از آن، چه واقع خواهد شد؟ فرمود که: «بعد از آن، آنچه خدا خواهد به عمل می‌آورد؛ زیرا که او را تقدیراتی است تازه و ارادتی است نو و آن تقدیرات و ارادات را غایات و نهایاتی چند است».

۸ / ۸۹۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حنان بن سَدیر، از معروف بن خَرَبُود، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «جز این نیست که ما چون ستارگان آسمانیم، در هر زمان که ستاره‌ای فرو رود، ستاره دیگر برآید، تا آن وقت که به انگشتان خود اشاره نمایید و گردن‌های خویش را کج کنید (که کنایه است از شهرت و زیادت)، خدا ستاره شما را از شما غایب گرداند. پس پسران عبدالمطلب با هم برابر شوند، که شناخته نشوند که کدام کدام‌اند، و امام، از غیر امام معلوم نشود، و چون ستاره شما برآید، پروردگار خود را ستایش کنید».

۹ / ۸۹۹. محمد بن یحیی، از جعفر بن محمد، از حسن بن معاویه، از عبدالله بن جبَله، از عبدالله بن بُکیر، از زراره روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «قائم علیه السلام را غیبتی خواهد بود، پیش از آن که قائم شود». عرض کردم: چرا غائب می‌شود؟ فرمود: «زیرا که می‌ترسد» و به دست خود به شکمش اشاره فرمود (و مقصود آن حضرت کشته شدن بود، یعنی: می‌ترسد که او را بکشند).

۱۰ / ۹۰۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از ابو ایوب خَرّاز، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «اگر شما را از صاحب این امر، غیبتی برسد، آن را انکار مکنید».

۱۱ / ۹۰۱. حسین بن محمد و محمد بن یحیی، از جعفر بن محمد، از حسن بن معاویه، از عبدالله بن جبَله، از ابراهیم بن خُلف بن عَبّاد أنماطی، از مفضل بن عمر روایت کرده است

عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ عِنْدَهُ فِي الْبَيْتِ أَنَاسٌ، فَظَنَنْتُ أَنَّهُ إِنَّمَا أَرَادَ بِذَلِكَ غَيْرِي، فَقَالَ: «أَمَّا وَ اللَّهُ لَيَغَيِّرَنَّ عَنْكُمْ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ، وَ لَيُخَمِلَنَّ حَتَّى يُقَالَ: مَاتَ؟ هَلَكَ؟ فِي أَيِّ وَادٍ سَلَكَ؟! وَ لَتَكْفُوَنَّ كَمَا تُكْفَى السَّفِينَةُ فِي أَمْوَاجِ الْبَحْرِ، لَا يَنْجُو إِلَّا مَنْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَهُ، وَ كَتَبَ الْإِيمَانَ فِي قَلْبِهِ، وَ أَيْدَهُ بِرُوحٍ مِنْهُ، وَ لَتُرْفَعَنَّ اثْنَتَا عَشْرَةَ رَايَةً مُشْتَبِهَةٌ لَا يُدْرَى أَيُّ مِنْ أَيٍّ».

قَالَ: فَبَكَيْتُ، فَقَالَ: «مَا يُبْكِيكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ؟». فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، كَيْفَ لَا أَبْكِي وَ أَنْتَ تَقُولُ: «اثْنَتَا عَشْرَةَ رَايَةً مُشْتَبِهَةٌ لَا يُدْرَى أَيُّ مِنْ أَيٍّ؟!» قَالَ: وَ فِي مَجْلِسِهِ كَوَّةٌ تَدْخُلُ فِيهَا الشَّمْسُ، فَقَالَ: «أَبَيِّنْ هَذِهِ؟» فَقُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «أَمَرْنَا أَبْيَنَ مِنْ هَذِهِ الشَّمْسِ».

١٢ / ٩٠٢. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْأَنْبَارِيِّ، عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُثَنَّى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «لِلْقَائِمِ عليه السلام غَيِّبَتَانِ، يَشْهَدُ فِي إِحْدَاهُمَا الْمَوَاسِمَ، يَرَى النَّاسَ، وَ لَا يَرَوْنَهُ».

١٣ / ٩٠٣. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ غَيْرُهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ؛ وَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ السَّيِّعِيِّ، عَنْ بَغْضِ أَصْحَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مِمَّنْ يُوثَقُ بِهِ:

أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام تَكَلَّمَ بِهَذَا الْكَلَامِ، وَ حَفِظَ عَنْهُ، وَ خَطَبَ بِهِ عَلَى مِنْبَرِ الْكُوفَةِ: «اللَّهُمَّ إِنَّهُ لَا بُدَّ لَكَ مِنْ حُجَجٍ فِي أَرْضِكَ، حُجَّةٌ بَعْدَ حُجَّةٍ عَلَى خَلْقِكَ، يَهْدُونَهُمْ إِلَى دِينِكَ، وَ يَعْلَمُونَهُمْ عِلْمَكَ، كَيْلَا يَتَفَرَّقَ أَتْبَاعُ أَوْلِيَائِكَ، ظَاهِرٍ غَيْرِ

که گفت: در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام بودم و در خدمت آن حضرت، در آن حجره، گروهی بودند، و من گمان کردم که حضرت به آن خطابی که بعد از این می آید، غیر مرا اراده فرمود، پس فرمود: «بدانید! به خدا سوگند که صاحب این امر، البته از شما غائب می شود، و خمول و گوشه گیری می کند، تا آن که گفته می شود که: مرد، یا هلاک گردید، یا در کدام وادی سلوک نمود. و هر آینه سرنگون می شوید، چنان که کشتی در هنگام موج های دریا سرنگون می شود، و نجات نخواهد یافت، مگر آن کس که خدا پیمان او را فرا گرفته باشد، و ایمان را در دل او نوشته و ثابت گردانیده باشد (که به شبهه بر طرف نشود)، و او را تقویت نموده باشد به چیزی از نزد خویش که دلش به آن زنده شود. و هر آینه دوازده عَلم بر پا خواهد شد که مشتبّه باشد، و دانسته نشود که هر یک از کیست».

مفضّل می گوید که: پس من گریستم. حضرت فرمود که: «ای ابو عبدالله، چه چیز تو را می گریاند؟» عرض کردم که: فدای تو گردم، چگونه نگریم و حال آن که تو می فرمایی که: «دوازده عَلم می باشد که معلوم نمی شود که هر یک از کیست؟» مفضّل می گوید که: در مجلس آن حضرت روزنه بود که آفتاب در آن داخل می شد، پس فرمود که: «آیا این آفتاب ظاهر است؟» عرض کردم: آری. فرمود که: «امر ما از این آفتاب روشن تر است».

۱۲/۹۰۲. حسین بن محمد، از جعفر بن محمد، از قاسم بن اسماعیل انباری، از یحیی بن مثنی، از عبدالله بن بُکیر، از عبید بن زراره، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «قائم علیه السلام را دو غیبت است، و در یکی از این دو غیبت (که مراد از آن غیبت کبری است)، در مواسم حج حاضر می شود و مردم را می بیند و ایشان او را نمی بینند» (یعنی: بر وجهی که آن حضرت علیه السلام را بشناسند).

۱۳/۹۰۳. علی بن محمد، از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی و غیر او، از احمد بن محمد و علی بن ابراهیم، از پدرش، همه از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از ابو حمزه، از ابواسحاق سبّعی، از بعضی از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام، از آنها که وثوق و اعتماد بر آنها بود، روایت کرده اند که: امیر المؤمنین علیه السلام به این کلام تکلم فرمود و مردم آن را از آن حضرت حفظ کردند و به آن، خطبه خواند بر منبر مسجد کوفه که:

«خداوندا، به درستی که تو را چاره ای نیست از حجّت ها در زمینت که هر حجّتی بعد از حجّت دیگر حجّت است بر خلق تو، که ایشان را هدایت می کنند به سوی دین تو، و علم تو

مُطَاعٍ، أَوْ مُكْتَمٍ يُتَرَقَّبُ، إِنْ غَابَ عَنِ النَّاسِ شَخْصُهُمْ فِي حَالِ هُدْنَتِهِمْ، فَلَمْ يَغِبْ عَنْهُمْ قَدِيمٌ مَبْنُوثٌ عَلَيْهِمْ، وَآدَابُهُمْ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مُثَبَّتَةٌ، فَهُمْ بِهَا عَامِلُونَ».

وَيَقُولُ ﷺ فِي هَذِهِ الْخُطْبَةِ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ:

«فَيَمَنْ هَذَا؟ وَلِهَذَا يَأْرِزُ الْعِلْمُ إِذَا لَمْ يُوْجَدْ لَهُ حَمَلَةٌ يَحْفَظُونَهُ، وَ يَرُؤُونَهُ كَمَا سَمِعُوهُ مِنَ الْعُلَمَاءِ، وَ يَصْدُقُونَ عَلَيْهِمْ فِيهِ: اللَّهُمَّ فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَنَّ الْعِلْمَ لَا يَأْرِزُ كُلُّهُ، وَ لَا يَنْقَطِعُ مَوَادُّهُ، وَ إِنَّكَ لَا تُخْلِي أَرْضَكَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ عَلَى خَلْقِكَ، ظَاهِرٍ لَيْسَ بِالْمُطَاعِ، أَوْ خَائِفٍ مَغْمُورٍ؛ كَيْلًا تَبْطُلَ حُجَّتُكَ، وَ لَا يَضِلَّ أَوْلِيَاؤُكَ بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ، بَلْ أَيْنَ هُمْ؟ وَ كَمْ هُمْ؟ أُولَئِكَ الْأَقْلُونَ عَدَدًا، الْأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرًا».

١٤/٩٠٤. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُعَاوِيَةَ الْبَجَلِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ﷺ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ» قَالَ: «إِذَا غَابَ عَنْكُمْ إِمَامُكُمْ، فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِإِمَامٍ جَدِيدٍ؟».

١٥/٩٠٥. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَرَّازِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنْ بَلَغَكُمْ عَنْ صَاحِبِكُمْ غَيْبَةٌ، فَلَا تُنْكِرُوهَا».

١٦/٩٠٦. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَاءِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: «لَا بُدَّ لِصَاحِبِ

را به ایشان تعلیم می دهند، تا آن که پیروان دوستان تو پراکنده نشوند. و آن حجت، یا ظاهر است و او را اطاعت نمی کنند، یا پنهان است که انتظار او را می کشند. اگر تن ایشان از مردمان پنهان شود در حال صلح و متارکه دشمنان، علم قدیمی ایشان که منتشر شده از ایشان، پنهان نمی شود. و آداب ایشان در دل های مؤمنان ثابت شده، پس ایشان به آن آداب عمل کنندگانند.

و آن حضرت در همین خطبه، در جای دیگر می فرماید: «پس از این راه و برای این (یعنی: رفتن مردم به سوی مثل این، و سخن باطل گفتن ایشان)، علم پاره از آن، به پاره ای ضم می شود و در نزد اهل آن، جمع می گردد و بروز نمی کند؛ هر گاه از برای آن یافت نشوند حاملانی که آن را حفظ و روایت کنند، چنانچه آن را از علما شنیده اند، و بر ایشان در باب آن، راست گویند، و بر ایشان افترا نبندند. بار خدایا، به درستی که من می دانم که همه علم به هم گرفته نمی شود (که هیچ بروز نکند) و ماده ای آن منقطع نمی گردد، و تو زمین خود را خالی نمی کنی از حجت خویش بر خلائق که، یا ظاهر است و مردم او را اطاعت نمی کنند، یا ترسان و پنهان است (چون شمشیر که در غلاف باشد)، تا آن که حجت تو باطل نشود. و دوستان خود را گمراه نمی گردانی بعد از آن که ایشان را هدایت کرده باشی، بلکه ایشان در کجایند؟ و چه قدراند؟ و این گروهند که شماره ایشان کم تر و قدر ایشان در نزد خدا عظیم تر است».

۹۰۴ / ۱۴. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از موسی بن قاسم بن معاویه بَجَلی، از علی بن جعفر، از برادرش موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل **﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مُّعِينٍ﴾**<sup>۱</sup>، یعنی: «بگو که: آیا دیدید و دانستید که اگر بگردد آب شما فرو رونده به زمین، پس که می آورد شما را آبی ظاهر یا روان بر روی زمین؟»، که آن حضرت فرمود: «هر گاه امام شما از شما پنهان شود، کی شما را امام تازه ای می آورد؟».

۹۰۵ / ۱۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از ابو ایوب خزاز، از محمد بن مسلم که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «اگر شما را از صاحبان غیبتی برسد، آن را انکار مکنید».

۹۰۶ / ۱۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از حسن بن علی و شاء، از علی بن ابی حمزه، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «صاحب این امر

هَذَا الْأَمْرُ مِنْ غَيْبَتِهِ، وَلَا بُدَّ لَهُ فِي غَيْبَتِهِ مِنْ عَزَلَةٍ، وَنِعَمَ الْمَنْزِلُ طَيِّبَةً، وَمَا بِسَلَاثَيْنِ مِنْ وَحْشَةٍ».

١٧ / ٩٠٧. وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ الْوَشَاءِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «كَيْفَ أَنْتَ إِذَا وَقَعَتِ الْبَطْشَةُ بَيْنَ الْمَسْجِدَيْنِ، فَيَأْرِزُ الْعِلْمُ كَمَا تَأْرِزُ الْحَيَّةُ فِي جُحْرِهَا، وَاخْتَلَفَتِ الشَّيْعَةُ، وَسَمَى بَعْضُهُمْ بَعْضًا كَذَّابِينَ، وَتَقَلَّ بَعْضُهُمْ فِي وُجُوهِ بَعْضٍ؟» قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، مَا عِنْدَ ذَلِكَ مِنْ خَيْرٍ، فَقَالَ لِي: «الْخَيْرُ كُلُّهُ عِنْدَ ذَلِكَ» ثَلَاثًا.

١٨ / ٩٠٨. وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ زُرَّارَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ لِلْقَائِمِ غَيْبَةً قَبْلَ أَنْ يَقُومَ؛ إِنَّهُ يَخَافُ» وَأَوْمَأَ يَدَهُ إِلَى بَطْنِهِ، يَغْنِي الْقَتْلَ.

١٩ / ٩٠٩. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «لِلْقَائِمِ غَيْبَتَانِ: إِخْدَاهُمَا قَصِيرَةٌ، وَالأُخْرَى طَوِيلَةٌ؛ الْغَيْبَةُ الْأُولَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةُ شِيعَتِهِ، وَالأُخْرَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةُ مَوَالِيهِ».

٢٠ / ٩١٠. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَتَانِ: إِخْدَاهُمَا يَرْجِعُ مِنْهَا إِلَى

را چاره‌ای نیست از غیبت، و باید که غایب شود و او را در حال غیبت خویش چاره نیست از آن‌که از خلق دوری گزیند. و خوب منزلی است طیبه (که مدینه پیغمبر است علیه السلام). و بعضی گفته‌اند که نام محلی است که منزل آن حضرت است). و با سی کس و حشتی نمی‌باشد» (و بعضی احتمال داده‌اند که سی سال مراد باشد؛ چه آن حضرت همیشه در صورت سی ساله است و اول، ظاهر تر است. و بعضی گمان کرده‌اند که مراد از سی کس، اصحاب آن حضرت اند در غیبت صغری و اختصاص به صغری صورتی ندارد؛ چه معلوم است که آن حضرت در غیبت کبری نیز تنها نیست).

۱۷/۹۰۷. و به همین اسناد، از وشاء، از علی بن حسن، از ابان بن تغلب روایت است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «تو چگونه خواهی بود چون گرفتن سخت و جنگ در میان دو مسجد واقع شود؟ (که مسجد مکه و مسجد مدینه است و می‌تواند که مسجد کوفه و مسجد سهله مراد باشد). بعد از آن علم منقبض شود؛ چنانچه مار در سوارخ خود به هم جمع می‌شود و حلقه می‌زند. و شیعیان اختلاف به هم رسانند، و بعضی از ایشان بعضی را دروغ‌گویان نامند، و پاره‌ای از ایشان در روی‌های پاره‌ای دیگر آب دهان اندازند؟» من عرض کردم که: فدای تو گردم، در آن هنگام هیچ خوبی نباشد سه مرتبه فرمود که: «همه خوبی‌ها در آن هنگام است» (چه اینها دلالت می‌کنند بر ظهور حضرت قائم).

۱۸/۹۰۸. و به همین اسناد، از احمد بن محمد، از پدرش محمد بن عیسی، از ابن بُکیر، از زُراره روایت است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که قائم را غیبتی می‌باشد، پیش از آن‌که قیام کند به امر امامت؛ زیرا که می‌ترسد». و به دست خود اشاره به سوی شکمش فرمود. - و مقصود آن حضرت قتل بود -.

۱۹/۹۰۹. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از ابن محبوب، از اسحاق بن عمار روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «قائم علیه السلام را دو غیبت است: یکی از این دو غیبت، کوتاه و دیگری، دراز است. و در غیبت اول مکان او را نمی‌دانند مگر شیعیان خاص آن حضرت، و در غیبت آخر، کسی مکان او را نداند، مگر موالیان خاص آن حضرت».

۲۰/۹۱۰. محمد بن یحیی و احمد بن ادریس، از حسن بن علی کوفی، از علی بن حسان، از عمویش عبدالرحمان بن کثیر، از مفضل بن عمر روایت کرده‌اند که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «صاحب این امر را دو غیبت است: یکی از این دو غیبت، چنان

أَهْلِهِ، وَ الْآخَرَى يُقَالُ: هَلَكَ، فِي أَيِّ وَادٍ سَلَكَ».

قُلْتُ: كَيْفَ نَصْنَعُ إِذَا كَانَ كَذَلِكَ؟ قَالَ: «إِذَا ادَّعَاهَا مُدَّعٍ، فَاسْأَلُوهُ عَنْ أَشْيَاءَ يُجِيبُ فِيهَا مِثْلَهُ».

٢١ / ٩١١. أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ الْخَزَّازِ، عَنْ الْوَلِيدِ بْنِ عُقْبَةَ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ شُعَيْبٍ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، فَقُلْتُ لَهُ: أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ؟ فَقَالَ: «لَا». فَقُلْتُ: فَوَلَدُكَ؟ فَقَالَ: «لَا». فَقُلْتُ: فَوَلَدُ وَلَدِكَ هُوَ؟ قَالَ: «لَا». فَقُلْتُ: فَوَلَدُ وَلَدِ وَلَدِكَ؟ فَقَالَ: «لَا». قُلْتُ: مَنْ هُوَ؟

قَالَ: «الَّذِي يَمْلَأُهَا عَذْلًا كَمَا مَلَأْتَ ظُلُمًا وَ جَوْرًا عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الْأَيْمَةِ، كَمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله بَعَثَ عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ».

٢٢ / ٩١٢. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الْبَغْدَادِيِّ، عَنْ وَهْبِ بْنِ شاذَانَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي الرَّبِيعِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ أُمِّ هَانِئٍ، قَالَتْ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُوسِ ۝ الْجَوَارِ الْكُنُوسِ» قَالَتْ: فَقَالَ: «إِمَامٌ يَخْنُسُ سَنَةً سِتِّينَ وَ مِائَتَيْنِ، ثُمَّ يَظْهَرُ كَالشَّهَابِ، يَتَوَقَّدُ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلُمَاءِ، فَإِنْ أَدْرَكَتِ رَمَانُهُ، قَرَّتْ عَيْنُكَ».

٢٣ / ٩١٣. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَمَرَ بْنِ يَزِيدَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الرَّبِيعِ الْهَمْدَانِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ، عَنْ أَسِيدِ بْنِ ثَعْلَبَةَ، عَنْ أُمِّ هَانِئٍ، قَالَتْ: لَقِيتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام، فَسَأَلْتُهُ عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ: «فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُوسِ ۝ الْجَوَارِ الْكُنُوسِ» قَالَ: «الْخُنُوسُ إِمَامٌ يَخْنُسُ فِي رَمَانِهِ

است که به سوی اهل خود بر می گردد، و دیگری، چنان است که گفته می شود که: هلاک شد و در کدام وادی سلوک نمود.»

عرض کردم که: هر گاه چنین باشد، ما چه کنیم؟ فرمود که: «هر گاه مدعی ادعای امامت کند، او را از چیزی چند سؤال کنید، که مثل صاحب در آنها جواب می دهد.»

۹۱۱ / ۲۱. احمد بن ادریس، از محمد بن احمد، از جعفر بن قاسم، از محمد بن ولید خزاز، از ولید بن عقیبه، از حارث بن زیاد، از شعیب، از ابو حمزه روایت کرده است که گفت: بر حضرت صادق علیه السلام داخل شدم و به آن حضرت عرض کردم که: تویی صاحب این امر؟ فرمود: «نه». عرض کردم که: پسر تو است؟ فرمود: «نه». عرض کردم که: پسر پسر تو صاحب است؟ فرمود: «نه». عرض کردم که: پسر پسر پسر تو است؟ فرمود: «نه». عرض کردم که: آن صاحب کیست؟ فرمود: «آن کسی است که زمین را پر کند از عدل؛ چنانچه از ظلم و جور پر شده باشد، در هنگامی که امامان در ظاهر فتور و انقطاعی به هم رسانیده باشند، چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله مبعوث شد در وقتی که پیغمبران فتور و انقطاعی به هم رسانیده بودند.»

۹۱۲ / ۲۲. علی بن محمد، از جعفر بن محمد، از موسی بن جعفر بغدادی، از وهب بن شاذان، از حسن بن ابی الریبع، از محمد بن اسحاق، از ام هانی روایت کرده است که گفت: از ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام سؤال کرد از قول خدای تعالی «فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنْصِ \* الْجَوَارِ الْكُنْصِ»<sup>۱</sup>، یعنی: «پس البته سوگند یاد می کنم (بنابر وجهی) به ستارگان رجوع کننده، بعد از رفتن، که روان و پنهان شوندگانند.»

ام هانی می گوید که: حضرت فرمود: «آن، امامی است که پنهان می شود در سال دویست و شصت، بعد از آن ظاهر می شود، چون شعله آتش زبانه دار که در شب تاریک فروخته شود. پس اگر زمان او را دریابی، چشم تو روشن شود.»

۹۱۳ / ۲۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از سعد بن عبدالله، از احمد بن حسین بن عمر بن یزید، از حسن بن ربیع همدانی که گفت: حدیث کرد ما را محمد بن اسحاق، از اسید بن ثعلبه، از ام هانی که گفت: ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام را ملاقات نمودم و او را از این آیه سؤال کردم: «فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنْصِ \* الْجَوَارِ الْكُنْصِ». فرمود که: «خُنْص، امامی

عِنْدَ انْقِطَاعِ مَنْ عِلْمِهِ عِنْدَ النَّاسِ سَنَةً سِتِّينَ وَ مِائَتَيْنِ، ثُمَّ يَبْدُو كَالشَّهَابِ الْوَاقِدِ فِي ظُلْمَةِ اللَّيْلِ، فَإِنْ أَدْرَكَتْ ذَلِكَ، قَرَّتْ عَيْنُكَ».

٢٤ / ٩١٤. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الثَّالِثِ عليه السلام، قَالَ: «إِذَا رَفَعَ عِلْمُكُمْ مِنْ بَيْنِ أَظْهُرِكُمْ، فَتَوَقَّعُوا الْفَرَجَ مِنْ تَحْتِ أَقْدَامِكُمْ».

٢٥ / ٩١٥. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام: إِنِّي أَرْجُو أَنْ تَكُونَ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ، وَأَنْ يَسُوقَهُ اللَّهُ إِلَيْكَ بِغَيْرِ سَيْفٍ؛ فَقَدْ بُويعَ لَكَ وَ ضُرِبَتِ الدَّرَاهِمُ بِاسْمِكَ.

فَقَالَ: «مَا مِنَّا أَحَدٌ اخْتَلَفَتْ إِلَيْهِ الْكُتُبُ، وَ أُشِيرَ إِلَيْهِ بِالْأَصَابِعِ، وَ سُئِلَ عَنِ الْمَسَائِلِ، وَ حُمِلَتْ إِلَيْهِ الْأَمْوَالُ إِلَّا أُعْجِلَ أَوْ مَاتَ عَلَى فِرَاشِهِ، حَتَّى يَنْبَغْتَ اللَّهُ لَهُذَا الْأَمْرَ غُلَامًا مِنَّا، خَفِيَ الْوِلَادَةُ وَ الْمَشِيءُ، غَيْرِ خَفِيَ فِي نَسَبِهِ».

٢٦ / ٩١٦. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ غَيْرُهُ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ هِلَالٍ الْكِنْدِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَطَاءٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنَّ شِيعَتَكَ بِالْعِرَاقِ كَثِيرَةٌ، وَ اللَّهُ مَا فِي أَهْلِ بَيْتِكَ مِثْلَكَ، فَكَيْفَ لَا تَخْرُجُ؟ قَالَ: فَقَالَ: «يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَطَاءٍ، قَدْ أَخَذْتَ تَفْرُشَ أَدْنَيْكَ لِلنُّوْكَى، إِي وَ اللَّهِ، مَا أَنَا بِصَاحِبِكُمْ».

قَالَ: قُلْتُ لَهُ: فَمَنْ صَاحِبُنَا؟ قَالَ: «انْظُرُوا مَنْ عَمِيَ عَلَى النَّاسِ وَلَادَتْهُ، فَذَاكَ صَاحِبُكُمْ؛ إِنَّهُ لَيْسَ مِنَّا أَحَدٌ يُشَارُ إِلَيْهِ بِالْأَصَابِعِ، وَ يُمَضَّعُ بِاللُّسَنِ إِلَّا مَاتَ غَيْظًا، أَوْ رَغِمَ أَنْفُهُ».

است که غائب می شود در زمان خویش. نزد انقطاع معلومیت او در نزد مردمان در سال دویست و شصت، بعد از آن ظاهر می شود، چون شعله آتش زبانه دار که فروزان باشد در تاریکی شب. پس اگر او را دریابی، چشمت روشن شود».

۹۱۴ / ۲۴. علی بن محمد، از بعضی از اصحاب ما، از ایوب بن نوح، از امام علی نقی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون رایت شما بلند شود، در میان شما بردن اندوه را از زیر پای های خود، توقع داشته باشید».

۹۱۵ / ۲۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، که از سعد بن عبدالله، از ایوب بن نوح که گفت: به خدمت ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم که: من امیدوارم که تو صاحب این امر باشی و خدا آن را بدون شمشیر به سوی تو براند (که بی جنگ، آن را به تو عطا فرماید) زیرا که با تو بیعت شده و در هم ها به نام تو سکه زده اند. حضرت فرمود که: «هیچ یک از ما نیست که نامه ها به سوی او بیاید و برود و اشاره شود به سوی او به انگشتان (که معروف و مشهور گردد) و او را از مسائل سؤال کنند و مال ها به سوی او برند، مگر آن که ناگاه کشته شود از روی مکر و فریب، یا در رخت خواب خود بمیرد، تا آن که خدا بر انگیزد از برای این امر، پسری را که از ما ولادت و موضع نشو و نمای او پنهان باشد، ولیکن در نسب خویش پنهان نباشد».

۹۱۶ / ۲۶. حسین بن محمد و غیر او، از جعفر بن محمد، از علی بن عباس بن عامر، از موسی بن هلال کندی، از عبدالله بن عطا، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: شیعیان تو در عراق بسیار اند و به خدا سوگند، که در میانه اهل بیت تو، مثل تو نیست، پس چرا خروج نمی کنی؟ راوی می گوید که: حضرت فرمود که: «ای عبدالله پسر عطا، شروع کرده ای که گوش های خویش را فرش کنی از برای احمقان (که سخن ایشان را بشنوی). آری، به خدا سوگند که من، صاحب شما نیستم».

عبدالله می گوید که: به آن حضرت عرض کردم که: پس صاحب ما کیست؟ فرمود که: «نظر کنید آن که ولادتش بر مردم مشتبه است، همان صاحب شما است. به درستی که هیچ یک از ما نیست که به سوی او به انگشتان اشاره شود، و به زبان ها خوانده شود (که انگشت نما باشد و به سر زبان مردمان افتاده باشد) و به خوبی، یا بدی در باب او سخن گویند، مگر آن که می میرد از روی غیظ یا بینی اش بر خاک مالیده می شود» (و این، کنایه است از ذلت و خواری).

٢٧/٩١٧. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «يَقُومُ الْقَائِمُ وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ عَهْدٌ وَ لَا عَقْدٌ وَ لَا بَيْعَةٌ».

٢٨/٩١٨. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْهَاشِمِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مَنصُورٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: قُلْتُ: إِذَا أَصْبَحْتُ وَ أَمْسَيْتُ لَا أَرَى إِمَامًا أَتَمُّ بِهِ، مَا أَصْنَعُ؟ قَالَ: «فَأَحِبَّ مَنْ كُنْتَ تُحِبُّ، وَ أَبْغِضْ مَنْ كُنْتَ تُبْغِضُ حَتَّى يُظْهِرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ».

٢٩/٩١٩. الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عِيسَى، عَنْ خَالِدِ بْنِ نَجِيحٍ، عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «لَا بُدَّ لِلْعَلَامِ مِنْ غَيْبَةٍ». قُلْتُ: وَ لِمَ؟ قَالَ: «يَخَافُ - وَ أَوْ مَأْ بِيَدِهِ إِلَى بَطْنِهِ - وَ هُوَ الْمُنْتَظَرُ، وَ هُوَ الَّذِي يَشْكُ النَّاسُ فِي وَلَادَتِهِ، فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: حَمَلٌ؛ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: مَاتَ أَبُوهُ وَ لَمْ يُخْلَفْ؛ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: وَلَدَ قَبْلَ مَوْتِ أَبِيهِ بِسِتِّينَ».

قَالَ زُرَّارَةُ: فَقُلْتُ: وَ مَا تَأْمُرُنِي لَوْ أَدْرَكْتُ ذَلِكَ الزَّمَانَ؟

قَالَ: «ادْعُ اللَّهَ بِهَذَا الدُّعَاءِ: اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ، لَمْ أَعْرِفْكَ؛ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَبِيَّكَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَبِيَّكَ، لَمْ أَعْرِفْهُ قَطُّ؛ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ، ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي».

قَالَ أَحْمَدُ بْنُ هِلَالٍ: سَمِعْتُ هَذَا الْحَدِيثَ مُنْذُ سِتٍّ وَ خَمْسِينَ سَنَةً.

٣٠/٩٢٠. أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ

۹۱۷ / ۲۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «قائم علیه السلام قیام خواهد نمود در حالی که از برای کسی در گردن او پیمان و متارکه و صلح و بیعتی نخواهد بود».

۹۱۸ / ۲۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از حسن بن علی عطار، از جعفر بن محمد، از منصور، از آن که او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: چون صبح و شام کنم؟ و امامی را که به او اقتدا کنم نبینم، چه کنم؟ فرمود که: «چون چنین باشد، دوست دار آن کسی را که دوست می داشتی، و دشمن دار آن کسی را که دشمن می داشتی، تا آن که خدای عزوجل امام را آشکار کند».

۹۱۹ / ۲۹. حسین بن احمد، از احمد بن هلال روایت کرده است که گفت: حدیث کرد ما را عثمان بن عیسی، از خالد بن نجیح، از زرارة بن اعین که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «آن پسر را از غیبت چاره نیست». عرض کردم: چرا باید که غائب شود؟ فرمود که: «می ترسد». و به دست خویش اشاره به شکمش فرمود. «و اوست که انتظارش می برند، و او همان است که مردم در ولادتش شک می کنند. پس از جمله ایشان کسانی هستند که می گویند: در شکم مادر است. و (بنا بر بعضی از نسخ کافی، بی نام شده است، و اول ظاهر تر است). و بعضی از ایشان، کسانی هستند که می گویند: پدرش مُرد و فرزندش نگذاشت، و برخی از ایشان کسانی هستند که می گویند: دو سال پیش از وفات پدرش، متولد شد».

زراره می گوید که: عرض کردم: مرا به چه چیز امر می فرمایی اگر آن زمان را دریابم؟ فرمود که: «خدا را به این دعا بخوان: اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ، لَمْ أَعْرِفْكَ؛ اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَبِيَّكَ؛ فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تُعَرِّفْنِي نَبِيَّكَ، لَمْ أَعْرِفْهُ قَطُّ؛ اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي حُجَّتَكَ، فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ، ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي».

و احمد بن هلال گفت که: این حدیث و دعا را مدت پنجاه و شش سال است که شنیده ام (و همین حدیث با سند دیگر با ترجمه دعا در همین باب مذکور شد با اختلافی کمی در الفاظ حدیث و دعا).

۹۲۰ / ۳۰. ابو علی اشعری، از محمد بن حسان، از محمد بن علی، از عبدالله بن قاسم، از مفضل بن عمر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزوجل: «فَإِذَا نُفِذَ

جَلَّ: «فَإِذَا تُقَرِّفِي الشَّاقُورِ» قَالَ: «إِنَّ مِنَّا إِمَامًا مُظَفَّرًا مُسْتَتِرًا، فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ -عَزَّ ذِكْرُهُ- إِظْهَارَ أَمْرِهِ، نَكَّتَ فِي قَلْبِهِ نُكْمَةً، فَظَهَرَ، فَقَامَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى».

٩٢١ / ٣١. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَجِ، قَالَ: كَتَبَ إِلَيَّ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «إِذَا غَضِبَ اللَّهُ -تَبَارَكَ وَتَعَالَى- عَلَى خَلْقِهِ، نَحْنًا عَنْ جَوَارِهِمْ».

### ٨١- بَابُ مَا يُفْصَلُ بِهِ بَيْنَ دَعْوَى الْمُحِقِّ وَالْمُبْطِلِ فِي أَمْرِ الْإِمَامَةِ

٩٢٢ / ١. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ سَلَامِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ؛ وَ أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ جَمِيعًا، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ، عَنْ سَلَامِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْهَاشِمِيِّ - قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ: وَ قَدْ سَمِعْتُهُ مِنْهُ - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ:

«بَعَثَ طَلْحَةُ وَ الزُّبَيْرُ رَجُلًا مِنْ عَبْدِ الْقَيْسِ - يُقَالُ لَهُ: خِدَاشٌ - إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، وَقَالَا لَهُ: إِنَّا نَبْعَثُكَ إِلَى رَجُلٍ طَالَ مَا كُنَّا نَعْرِفُهُ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ بِالسَّخْرِ وَ الْكِبَاهَةِ، وَ أَنْتَ أَوْثَقُ مَنْ بِحَضْرَتِنَا مِنْ أَنْفُسِنَا مِنْ أَنْ تَمْتَنِعَ مِنْ ذَلِكَ، وَ أَنْ تُحَاجَّهُ لَنَا حَتَّى تَقِفَهُ عَلَى أَمْرِ مَعْلُومٍ، وَ اعْلَمْ أَنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ دَعْوَى، فَلَا يَكْسِرُكَ ذَلِكَ عَنْهُ؛ وَ مِنَ الْأَبْوَابِ الَّتِي يَخْدَعُ النَّاسُ بِهَا الطَّعَامُ وَ الشَّرَابُ وَ الْعَسَلُ وَ الدُّهْنُ، وَ أَنْ يُخَالِيَ الرَّجُلُ؛ فَلَا تَأْكُلْ لَهُ طَعَامًا، وَ لَا تَشْرَبْ لَهُ شَرَابًا، وَ لَا تَمَسَّ لَهُ عَسَلًا وَ لَا دُهْنًا، وَ لَا تَخُلْ مَعَهُ، وَ اخْذَرْ هَذَا كُلَّهُ مِنْهُ، وَ انْطَلِقْ عَلَى بَرَكََةِ اللَّهِ، فَإِذَا رَأَيْتَهُ، فَاقْرَأْ آيَةَ السُّخْرَةِ، وَ تَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنْ كَيْدِهِ وَ كَيْدِ الشَّيْطَانِ، فَإِذَا جَلَسْتَ إِلَيْهِ، فَلَا تُمَكِّنْهُ مِنْ

فی النُّاقُور<sup>۱</sup>، یعنی: «پس چون دمیده شود در صور و کرنای»، که حضرت فرمود: «به درستی که از ما امامی است که فیروزی خواهد یافت و پنهان خواهد بود، و چون خدای عزّه ذکره اراده نماید که امر او را ظاهر سازد، در دلش اثری را پدید آورد، بعد از آن، ظاهر شود و به امر خدای تبارک و تعالی قیام نماید».

۹۲۱ / ۳۱. محمد بن یحیی، از جعفر بن محمد، از احمد بن حسین، از محمد بن عبدالله، از محمد بن فرج روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام به من نوشت که: «چون خدای تبارک و تعالی بر خلق خود خشم کند، ما را از همسایگی ایشان دور گرداند».

### ۸۱. باب در بیان آنچه به واسطه آن در میان دعوی آن که بر حق

و آن که بر باطل است در امر امامت، جدایی به هم می‌رساند

۹۲۲ / ۱. علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از ابن محبوب، از سلام بن عبدالله و محمد بن حسن و علی بن محمد، از سهل بن زیاد و ابو علی اشعری، از محمد بن حسان، همه از محمد بن علی، از علی بن اسباط، از سلام بن عبدالله هاشمی روایت کرده‌اند و محمد بن علی گفت که: این حدیث را بلاواسطه از سلام بن عبدالله شنیدم، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «طلحه و زبیر، مردی را از قبيلة عبدالقیس که او را خداهش می‌گفتند، به خدمت امیر المؤمنین - صلوات الله علیه - فرستادند، و به او گفتند که: ما تو را می‌فرستیم به جانب مردی که مدّت مدیدی است که او و اهل بیت او را به سحر و کهنات و افسون و تسخیر جنّ می‌شناسیم، و تو استوارترین کسانی هستی که در نزد ما هستند از خویشان و خواصّ ما (یادر دل‌های ما) از آن که باز ایستی از قبول سحر و کهنات او، و از آن، سرباز زنی و برای ما با او مناصبه و معارضه کنی، تا آن که او را مطلع گردانی بر امر معلومی که عبارت است از: غلطی که نسبت به ما کرده (و در بعضی از نسخ کافی، چنان است که تا آن که بر آن امر معلوم، مطلع شوی و بفهمی که چه کرده است، و اول، ظاهر تر است) و بدان که آن مرد، ادعایش از همه مردمان بزرگتر است. پس مبادا که این ادعا تو را شکست دهد که از او بترسی و مضطرب شوی.

و از جمله درها که از آن در می‌آید و مردم را به آنها فریب می‌دهد، آن است که نان

بَصْرِكَ كُلِّهِ، وَلَا تَسْتَأْنِسَ بِهِ.

ثُمَّ قُلْ لَهُ: إِنَّ أَخَوَيْكَ فِي الدِّينِ، وَابْنَيْ عَمِّكَ فِي الدَّرَابَةِ يُنَاشِدَانِكَ الْقَطِيعَةَ، وَ يَقُولَانِ لَكَ: أَمَا تَعْلَمُ أَنَّا تَرَكْنَا النَّاسَ لَكَ، وَ خَالَفْنَا عَشَائِرَنَا فِيكَ مُنْذُ قَبَضَ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - مُحَمَّدًا ﷺ، فَلَمَّا بَلَّغْتَ أَذْنِي مَنَالٍ، ضَيَّعْتَ حُرْمَتَنَا، وَ قَطَعْتَ رَجَاءَنَا، ثُمَّ قَدْ رَأَيْتَ أَفْعَالَنَا فِيكَ، وَ قُدْرَتَنَا عَلَى النَّأْيِ عَنْكَ، وَ سَعَةَ الْبِلَادِ دُونَكَ، وَ أَنَّ مَنْ كَانَ يَصْرِفُكَ عَنَّا وَ عَنْ صَلَاتِنَا، كَانَ أَقَلَّ لَكَ نَفْعًا، وَ أَضْعَفَ عَنْكَ دَفْعًا مِنَّا، وَ قَدْ وَضَعَ الصُّبْحُ لِذِي عَيْنَيْنِ، وَ قَدْ بَلَغْنَا عَنْكَ انْتِهَاكَ لَنَا، وَ دُعَاءُ عَلَيْنَا، فَمَا الَّذِي يَحْمِلُكَ عَلَى ذَلِكَ؟ فَقَدْ كُنَّا نَرَى أَنَّكَ أَشْجَعُ فُؤَادٍ الْعَرَبِ، أَتَتَّخِذُ اللَّعْنَ لَنَا دِينًا، وَ تَرَى أَنَّ ذَلِكَ يَكْسِرُنَا عَنْكَ؟

مرکز تحقیقات کتب و تراث اسلامی

فَلَمَّا أَتَى خِدَاشُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، صَنَعَ مَا أَمَرَاهُ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ عَلِيُّ ﷺ - وَ هُوَ يُنَاجِي نَفْسَهُ - ضَحِكَ وَ قَالَ: «هَاهُنَا يَا أَخَا عَبْدِ قَيْسٍ» وَأَشَارَ لَهُ إِلَى مَجْلِسٍ قَرِيبٍ مِنْهُ؛ فَقَالَ: مَا أَوْسَعَ الْمَكَانَ! أُرِيدُ أَنْ أُؤَدِّيَ إِلَيْكَ رِسَالَةً، قَالَ: «بَلْ تَطْعَمُ وَ تَشْرَبُ وَ تَحُلُّ ثِيَابَكَ وَ تَذْهِنُ، ثُمَّ تُؤَدِّي رِسَالَاتَكَ، فَمَنْ يَا قَنْبَرُ، فَأَنْزِلُهُ».

و آب و غسل و روغن می دهد و با آن کس خلوت می کند (و در بعضی از نسخ، به جای غسل، غسل به کسر غین معجمه است و از چیزی است که سر را به آن می شویند؛ چون خطمی و غیر آن. و مراد، این است که اسباب نظافت می دهد و به حمام می فرستد). پس نان او را مخور، و آب او را میاشام، و دست به غسل و روغن او مگذار، و با او خلوت مکن، و از همه اینها نسبت به او پرهیز کن، و برو با برکت خدای تعالی. و چون او را دیدی، آیه سخره را بخوان (یعنی: ﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ تَارَبُّ الْعَالَمِينَ﴾<sup>۱</sup> که در سورة اعراف است) و به خدا پناه بر از مکر و حيلة او، و مکر شیطان، و چون با او نشست، همه چشم خویش را به او دست مده (که بسیار به سوی او نظر کنی) و به او انس مگیر.

بعد از آن، به او بگو: به درستی که دو برادر تو در دین، و دو پسر عموی تو در خویشی، تو را سوگند می دهند به قطع رحم، و به تو می گویند که: آیا نمی دانی که ما مردم را برای تو واگذاشتیم، و با تمام قبیله خود در باب تو مخالفت ورزیدیم، از آن روز که خدای عز و جل روح محمد ﷺ را قبض فرمود، و چون اذنی منفعت و جاه و قدرت یافتی، حرمت ما را ضایع کردی، و امید ما را قطع نمودی.

بعد از آن، کردارهای ما را در حق خود دیدی، و دیدی که ما قدرت داریم بر این که از تو دور شویم، و بلاد و سعتی دارد و نباید که در نزد تو باشیم، و دیدی که آن کسی که تو را از ما و از عطای ما و گردان می نمود، منفعتش از برای تو کم تر و دفع دشمن کردنش از تو، ضعیف تر از ما بود. و به حقیقت که صبح روشن شد از برای آن که دو چشم داشته باشد (و این مثلی است که در مقام ظهور و وضوح امری می زنند). و از جانب تو خبر به ما رسید که ما را دشنام می دهی، و پرده حرمت ما را می دری، و بر ما نفرین می کنی. پس چه تو را بر این داشته؟ و ما چنان می دانستیم که تو از همه سواران و شجاعان عرب شجاع تری. آیا لعنت کردن بر ما را دین خود فرا می گیری و می پنداری که این امر ما را شکست می دهد (که از تو بترسیم و مضطرب شویم)؟

بعد از آن، چون خداهش به خدمت امیر المؤمنین - صلوات الله علیه - آمد، آنچه را که به او امر کرده بودند، به جا آورد، و چون امیر المؤمنین علی علیه السلام به جانب او نظر فرمود، و دید که

قَالَ: مَا بِي إِلَى شَيْءٍ مِمَّا ذَكَرْتَ حَاجَةً، قَالَ: «فَاخْلُوكَ؟» قَالَ: كُلُّ سِرِّ لِي عَلاَنِيَةً، قَالَ: «فَأَنْشُدْكَ» بِاللَّهِ الَّذِي هُوَ أَقْرَبُ إِلَيْكَ مِنْ نَفْسِكَ، الْحَائِلُ بَيْنَكَ وَبَيْنَ قَلْبِكَ، الَّذِي يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ، أَتَقَدَّمُ إِلَيْكَ الرَّبِيرُ بِمَا عَرَضَتْ عَلَيْكَ؟ قَالَ: اللَّهُمَّ نَعَمْ، قَالَ: «لَوْ كَتَمْتَ بَعْدَ مَا سَأَلْتُكَ، مَا ارْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ؛ فَأَنْشُدْكَ اللَّهَ، هَلْ عَلَّمَكَ كَلَاماً تَقُولُهُ إِذَا أَتَيْتَنِي؟» قَالَ: اللَّهُمَّ نَعَمْ، قَالَ عَلِيُّ عليه السلام: «آيَةُ السُّخْرَةِ؟» قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَاقْرَأْهَا»، فَقَرَأَهَا، وَجَعَلَ عَلِيُّ عليه السلام يُكَرِّرُهَا، وَ يُرَدِّدُهَا، وَ يَفْتَحُ عَلَيْهِ إِذَا أَخْطَأَ، حَتَّى إِذَا قَرَأَهَا سَبْعِينَ مَرَّةً، قَالَ الرَّجُلُ: مَا يَرَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَمْرَهُ يَتَرَدَّدُهَا سَبْعِينَ مَرَّةً؟ ثُمَّ قَالَ لَهُ: «أَتَجِدُ قَلْبَكَ اطمأن؟» قَالَ: إِي وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ.



مرکز تحقیقات علوم دینی

با خود راز می گوید (یعنی: آهسته آهسته چیزی می خواند)، خندید، و فرمود که: ای برادر عبدالقیس، این جایا - و اشاره فرمود به جایی که به آن حضرت نزدیک بود - خداهش عرض کرد که: این مکان، بسیار گشاده است در این جامی نشینم و جابر کسی تنگ نمی کنم، و می خواهم که پیغامی را به تو رسانم.

حضرت فرمود که: بلکه طعام می خوری و آب می آشامی و بند جام های خویش را باز می کنی و استراحت می نمایی (بنابر بعضی از نسخ، جام های خود را پاکیزه می گردانی و به حمام می روی و روغن می مالی. بعد از آن، پیغام خود را به جامی رسانی). و به قنبر فرمود که: برخیز ای قنبر و او را در منزل فرود آور.

خداهش عرض کرد که: مرا به چیزی از آنچه ذکر کردی، احتیاجی نیست. حضرت فرمود: پس با تو خلوت می کنم. خداهش عرض کرد که: هر رازی از برای من آشکار است و سخن پوشیده ندارم (که احتیاج به خلوت داشته باشد). حضرت فرمود که: تو را سوگند می دهم به آن خدایی که نزدیک تر است به سوی تو از نفست و میان تو و دلت حائل و مانع می شود (و این، کنایه است از غایت قرب و نهایت نزدیکی آن جناب). آن خدایی که می داند خیانت چشم ها را (که عبارت است از آن که دزدیده به چیزی نگاه کند، که نگاه کردن به آن، حلال نباشد) و می داند آن چیزی را که سینه ها پنهان می دارند (یعنی: علم او محیط است به ضمائر و سرائر مخلوقات).

آیا زبیر به تو گفت آنچه را که به تو نمودم؟ خداهش گفت: بار خدایا آری. حضرت فرمود که: اگر کتمان می کردی، بعد از آن که از تو پرسیدم، نظرت به سوی تو بر نمی گشت و بی فاصله هلاک می شدی. بعد از آن، تو را به خدا سوگند می دهم که: آیا سخنی را به تو تعلیم نمود که چون به نزد من آمدی، آن را بخوانی؟ خداهش گفت: آری بار خدایا. علی علیه السلام فرمود که: آن کلام، آیه سخره بود؟ عرض کرد: آری. حضرت فرمود: پس آن را بخوان.

خداهش آن را خواند و علی علیه السلام شروع فرمود که آن را بر خداهش تکرار می نمود و آن را بر می گردانید، و چون خطا می کرد بر او می گشود و تعلیم می فرمود، تا آن هنگام که هفتاد مرتبه آن را خواند. خداهش در دل خویش گفت که: امیر المؤمنین علیه السلام چه صلاح می داند که او را هفتاد مرتبه به برگردانیدن آن امر فرمود. حضرت علیه السلام فرمود که: آیا دل خویش را چنان می یابی که آرام به هم رسانیده باشد؟ خداهش عرض کرد: آری، سوگند به آن که جانم

قَالَ: «فَمَا قَالَا لَكَ؟» فَأَخْبَرَهُ، فَقَالَ: «قُلْ لَهُمَا: كَفَى بِمَنْطِقِكُمَا حُجَّةً عَلَيْكُمَا، وَلَكِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ، زَعَمْتُمَا أَنَّكُمَا أَخَوَايَ فِي الدِّينِ، وَابْنَا عَمِّي فِي النِّسَبِ؛ فَاثْمًا النَّسَبُ، فَلَا تُكْرِهُ، وَإِنْ كَانَ النَّسَبُ مَقْطُوعاً إِلَّا مَا وَصَلَهُ اللَّهُ بِالإِسْلَامِ.

وَأَمَّا قَوْلُكُمَا: إِنَّكُمَا أَخَوَايَ فِي الدِّينِ، فَإِنْ كُنْتُمَا صَادِقَيْنِ، فَقَدْ فَارَقْتُمَا كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَعَصَيْتُمَا أَمْرَهُ بِأَفْعَالِكُمَا فِي أَخِيكُمَا فِي الدِّينِ، وَإِلَّا فَقَدْ كَذَبْتُمَا وَافْتَرَيْتُمَا بِإِدْعَائِكُمَا أَنَّكُمَا أَخَوَايَ فِي الدِّينِ.

وَأَمَّا مُفَارَقَتُكُمَا النَّاسَ مِنْذُ قَبَضَ اللَّهُ مُحَمَّدًا ﷺ، فَإِنْ كُنْتُمَا فَارَقْتُمَاهُمْ بِحَقٍّ، فَقَدْ نَقَضْتُمَا ذَلِكَ الْحَقَّ بِفِرَاقِكُمَا إِلَيَّ أَخيراً، وَإِنْ فَارَقْتُمَاهُمْ بِبَاطِلٍ، فَقَدْ وَقَعَ إِثْمُ ذَلِكَ الْبَاطِلِ عَلَيْكُمَا مَعَ الْحَدَثِ الَّذِي أَخَذْتُمَا، مَعَ أَنَّ صِفَتَكُمَا بِمُفَارَقَتِكُمَا النَّاسَ لَمْ تَكُنْ إِلَّا لِيَطْمَعَ الدُّنْيَا زَعَمْتُمَا، وَذَلِكَ قَوْلُكُمَا: «فَقَطَعْتَ رَجَاءَنَا» لَا تَعَيَّنَ بِحَمْدِ اللَّهِ مِنْ دِينِي شَيْئاً.

وَأَمَّا الَّذِي صَرَفَنِي عَنْ صِلَتِكُمَا، فَالَّذِي صَرَفَكُمَا عَنِ الْحَقِّ، وَحَمَلَكُمَا عَلَى خَلْعِهِ مِنْ رِقَابِكُمَا، كَمَا يَخْلَعُ الْحَرُونَ لِجَامَتِهِ، وَهُوَ اللَّهُ رَبِّي لَا أُشْرِكُ بِهِ شَيْئاً، فَلَا تَقُولَا: أَقَلُّ نَفْعاً وَأَضْعَفُ دَفْعاً؛ فَتَسْتَحِقَّاسِمَ الشُّرْكِ مَعَ النِّفَاقِ.

به دست قدرت اوست. حضرت فرمود که: پس بگو که: به تو چه گفتند؟ خدایش آن حضرت را خبر داد و به آنچه گفته بودند.

حضرت فرمود: به ایشان بگو که: همین سخن شما کافی است که حجت بر شما باشد، ولیکن خدا گروه ستمکاران را هدایت نمی فرماید. گمان کرده اید که شما برادران منید در دین و پسران عموی منید در نسب، اما نسب را انکار نمی کنم؛ و هر چند که نسب بریده باشد، مگر آنچه خدا آن را به سبب اسلام پیوند نموده باشد، و اما گفته شما که شما در دین، برادران منید، جوابش این است که: اگر راستگو باشید، به حقیقت که کتاب خدای عز و جل را مفارقت کردید، و امر او را نافرمانی نمودید به واسطه کردارهای شما که در حق برادر دینی خود کردید. و اگر نه، به حقیقت که دروغ گفتید و افترا بستید به ادعای خویش که شما برادران دینی منید.

و اما مفارقت شما با مردم از آن زمان که خدا روح محمد ﷺ را قبض فرمود، جوابش این است که: اگر شما چنان بودید که به حق از ایشان مفارقت نمودید، این حق را به جدایی شما از من در آخر شکستید و باطل ساختید. و اگر به باطل از ایشان مفارقت نمودید، گناه این باطل بر شما واقع شده، با آن تازه ای که احداث گردید (و بعضی گمان کرده اند که مراد از آن، بیرون بردن زن رسول خداست، یعنی: عائشه و احداث قتل در میانه مسلمانان و خروج کردن بر امام عادل و این، به گمان فقیر درست نیست؛ بلکه مراد، آن است که با آن فعلی که به عمل آوردید، یعنی: مرا یاری نمودید با آن که من به اعتقاد شما بر حق نبودم و بایست مرا واگذارید) و مع ذلک، بیعت شما با من (و بنا بر بعضی از نسخ) با آن که وصف کردن شما خویش را به مفارقت شما از مردم نبود، مگر برای طمع دنیایی که گمان کردید که به این مفارقت، به آن می رسید، و دلیل بر این، گفته شماست که امید ما را قطع کردی، و به حمد الله که نمی توانید از دین من، چیزی را عیب کنید.

و اما آنچه یا آن که مرا از عطای شما روگردان نمود، همان است که شما را از حق روگردان ساخت، و شما را بر این داشت که آن را از گردن های خود بیرون کنید، چنانچه اسب کاه گیر نافرمان، لجام خویش را بیرون می کند. و اوست خدا که پروردگار من است و چیزی را با او شریک نمی گردانیم. پس مگویید که آن جناب، نفعش کم تر و دفعش ضعیف تر است، که سزاوار نام شرک شوید، با آن نفاق که دارید.

وَأَمَّا قَوْلُكُمَا: إِنِّي أَشْجَعُ فُرْسَانِ الْعَرَبِ، وَهَرَبُكُمَا مِنْ لُعْنِي وَدُعَائِي؛ فَإِنَّ لِكُلِّ مَوْقِفٍ عَمَلًا إِذَا اخْتَلَفَتِ الْأَسِنَّةُ، وَمَا جَثَّ لُبُودُ الْخَيْلِ، وَمَلَأَ سَحَرَاكُمَا أَجْوَافَكُمَا، فَتَمَّ يَكْفِينِي اللَّهُ بِكَمَالِ الْقَلْبِ؛ وَأَمَّا إِذَا أُبَيِّتُمَا بِأَنِّي أَدْعُو اللَّهَ، فَلَا تَجْزَعَا مِنْ أَنْ يَدْعُو عَلَيْكُمَا رَجُلٌ سَاحِرٌ مِنْ قَوْمِ سَحَرَةٍ زَعَمْتُمَا، اللَّهُمَّ أَقْصِ الزُّبَيْرَ بِشَرِّ قِتْلَةٍ، وَاسْفِكَ دَمَهُ عَلَى ضَلَالَةٍ، وَعَرِّفْ طَلْحَةَ الْمَذَلَّةَ، وَادْخِرْ لَهُمَا فِي الْآخِرَةِ شَرًّا مِنْ ذَلِكَ إِنْ كَانَا ظَلَمَانِي، وَافْتَرَيَا عَلَيَّ، وَكُتِمَا شَهَادَتُهُمَا، وَعَصِيَاكَ وَعَصِيَا رَسُولِكَ فِيَّ، قُلْ: آمِينَ»، قَالَ خِدَاشٌ: آمِينَ!

ثُمَّ قَالَ خِدَاشٌ لِنَفْسِهِ: وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ لِحَيَّةً قَطُّ أُبَيِّنَ خَطَأً مِنْكَ، حَامِلَ حُجَّةٍ يَنْقُضُ بَعْضُهَا بَعْضًا، لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهَا مِسَاكًا، أَنَا أَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ مِنْهُمَا. قَالَ عَلِيُّ عليه السلام: «ارْجِعْ إِلَيْهِمَا، وَاعْلِمُهُمَا مَا قُلْتُ».

قَالَ: لَا وَاللَّهِ حَتَّى تَسْأَلَ اللَّهَ أَنْ يَرُدَّنِي إِلَيْكَ عَاجِلًا، وَأَنْ يُوَفِّقَنِي لِرِضَاهُ فِيكَ؛ فَفَعَلَ، فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ انْصَرَفَ وَقَتِلَ مَعَهُ يَوْمَ الْجَمَلِ؛ رَحِمَهُ اللَّهُ».

٩٢٣ / ٢. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدٌ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ؛ وَأَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ جَمِيعًا، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ نَصْرِ بْنِ مُزَاحِمٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ جَرَّاحِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ رَافِعِ بْنِ سَلَمَةَ، قَالَ:

كُنْتُ مَعَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - يَوْمَ النَّهْرَوَانِ، فَبَيْنَا عَلِيُّ عليه السلام

و اما گفته شما که من از همه سواران عرب شجاع ترم و گریختن شما از لعن و نفرین من، جوابش این است که: هر موقف و مکانی را کاری است که باید در آنجا به عمل آید، و چون سرهای نیزه ها به هم در رود، که در معرکه قتال بلند شود، و نمدهای زین اسبان به جنبش آید، که سواران بر آن حرکت کنند، و شش های شما آندران شما را پر کند و بترسید (چه شش در وقت ترس، ورم به هم می رساند)، و در آنجا خدا مرا به کمال دل و دلداری کفایت می فرماید، و شجاعت مرا ظاهر می نماید. و اما شما هر گاه ایما می کنید به واسطه این که من خدا را می خوانم و شما را نفرین می کنم، نباید که جزع به هم رسانید، از آن که مرد ساحری از گروه ساحران که شما گمان کرده اید، شما را نفرین کند: بار خدایا در این زودی زیر را بکش؛ چنان کشتنی که از همه انواع آن بدتر باشد، و خون او را بریز با استقرار بر گمراهی که توفیق توبه نیابد، و به طلحه خواری را بشناسان و او را خوار و بی مقدار گردان، و برای ایشان بدتر از این را در آخرت، ذخیره فرما، اگر مراستم کرده باشند و بر من افترا بسته باشند، و شهادت خود را کتمان نموده باشند، و تو را و رسول تو را در باب من نافرمانی کرده باشند. و به خداهش فرمود که: آمین بگو. خداهش گفت: آمین (یعنی: بار خدایا مستجاب گردان)

بعد از آن، خداهش، با خویش گفت که: هرگز صاحب ریشی را ندیدم که خطایش از تو ظاهر تر باشد. حامل حجّتی شدی که پاره ای از آن، پاره ای را باطل می کند، و خدا آن را چیزی که به آن، تمسک توان جست، قرار نداده و اجزای آن، ربطی به یکدیگر ندارند، و من بیزاری می جویم به سوی خدا از ایشان. علی فرمود که: به سوی ایشان برگرد و آنچه را که گفتم، به ایشان اعلام کن.

عرض کرد: به خدا سوگند، که نمی روم تا آن که از خدا سؤال کنی که مرا به سوی تو برگرداند در این زودی، و مرا برای رضای خویش توفیق دهد در حق تو. پس حضرت چنان کرد و خداهش رفت و زمانی نشد که باز گشت و با آن حضرت در روز جنگ جمل شهید شد. خدا او را رحمت کند.

۹۲۳ / ۲. علی بن محمد و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد و ابو علی اشعری، از محمد بن حسان، همه از محمد بن علی، از نصر بن مزاحم، از عمر بن سعید، از جرّاح بن عبدالله، از رافع بن سلمه روایت کرده اند که گفت: در روز جنگ نهروان، با علی بن ابی طالب - صلوات الله علیه - بودم، و در بین آن که علی علیه السلام نشسته بود، ناگاه سواری آمد و گفت:

جَالِسٍ إِذْ جَاءَ فَارِسٌ، فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَلِيُّ، فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ ؑ: «وَعَلَيْكَ السَّلَامُ، مَا لَكَ - تَكَلِّتَكَ أُمَّكَ - لَمْ تُسَلِّمْ عَلَيَّ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ؟».

قَالَ بَلَى سَأُخْبِرُكَ عَنْ ذَلِكَ، كُنْتُ إِذْ كُنْتُ عَلَى الْحَقِّ بِصِفِّينَ، فَلَمَّا حَكَّمْتُ الْحَكَمَيْنِ، بَرِئْتُ مِنْكَ، وَ سَمَّيْتُكَ مُشْرِكاً، فَأَصْبَحْتُ لَا أَذْرِي إِلَى أَيْنَ أَصْرَفُ وَلَا يَتِي، وَاللَّهِ لَأَنْ أَعْرِفَ هَذَاكَ مِنْ ضَلَالَتِكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا.

فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ ؑ: «تَكَلِّتَكَ أُمَّكَ، قِفْ مِنِّي قَرِيباً أُرِكَ عِلَامَاتِ الْهُدَى مِنْ عِلَامَاتِ الضَّلَالَةِ».

فَوَقَّفَ الرَّجُلُ قَرِيباً مِنْهُ، فَبَيْنَمَا هُوَ كَذَلِكَ إِذْ أَقْبَلَ فَارِسٌ يَرْكُضُ حَتَّى أَتَى عَلِيّاً ؑ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَبَشِّرْ بِالْفَتْحِ أَقَرَّ اللَّهُ عَيْنَكَ، قَدْ وَ اللَّهِ قُتِلَ الْقَوْمُ أَجْمَعُونَ، فَقَالَ لَهُ: «مِنْ دُونِ النَّهْرِ أَوْ مِنْ خَلْفِهِ؟» قَالَ: بَلْ مِنْ دُونِهِ، فَقَالَ: «كَذَبْتَ، وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَا يَغْبِرُونَ أَبَدًا حَتَّى يُقْتَلُوا».

فَقَالَ الرَّجُلُ: فَارْذَدْتُ فِيهِ بِصِيرَةٍ، فَجَاءَ آخَرُ يَرْكُضُ عَلَى فَرَسٍ لَهُ، فَقَالَ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ، فَرَدَّ عَلَيْهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ؑ مِثْلَ الَّذِي رَدَّ عَلَى صَاحِبِهِ.

قَالَ الرَّجُلُ الشَّاكُّ: وَ هَمَمْتُ أَنْ أُحْمِلَ عَلَى عَلِيٍّ ؑ، فَأَفْلَقَ هَامَتَهُ بِالسَّيْفِ، ثُمَّ جَاءَ فَارِسَانِ يَرْكُضَانِ قَدْ أَعْرَقَا فَرَسَيْهِمَا، فَقَالَا: أَقَرَّ اللَّهُ عَيْنَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَبَشِّرْ بِالْفَتْحِ، قَدْ وَ اللَّهِ، قُتِلَ الْقَوْمُ أَجْمَعُونَ، فَقَالَ عَلِيٌّ ؑ: «أَمْ مِنْ خَلْفِ النَّهْرِ أَوْ مِنْ

السَّلامَ علیک یا علی، علی علیه السلام در جوابش فرمود که: «و علیک السَّلام. تو را چه می شود مادرت به عزایت نشیند که بر من سلام نکردی به امیر المؤمنین بودن؟» (که بگویید السَّلام علیک یا امیر المؤمنین). آن سوار عرض کرد: بلی، زود باشد که تو را از وجه ایمن خبر دهم. تو امیر المؤمنین بودی در هنگامی که بر حق بودی در جنگ صفین (و بعضی گفته اند که: معنی این است که در زمانی که بر حق بودی در صفین، من نیز در صفین بودم، و این معنی بسیار سست است). و چون حکمین را (که مراد از آنها، ابو موسی اشعری و عمرو بن عاص است)، قرار دادی، از تو بیزار شدم، و تو را مشرک نامیدم. پس صبح کرده ام که نمی دانم ولایت و دوستی خود را به کجا صرف کنم، و که را امام خود دانم؟ به خدا سوگند که شناختن من هدایت تو را از ضلالت تو که بدانم بر راه راستی یا گمراهی، دوست تر است به سوی من از دنیا و آنچه در آن است.

علی علیه السلام به آن سوار فرمود که: «مادرت به عزایت نشیند، نزدیک به من بایست تا نشان های هدایت را به تو بنمایم که از نشان های ضلالت جدا شود». پس آن مرد نزدیک به آن حضرت ایستاد، و در بین آن که آن سوار همچنین به نزدیک امیر المؤمنین علیه السلام ایستاده بود، ناگاه سواری روی آورد و می تاخت تا به خدمت علی علیه السلام آمد، و عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، مژده باد تو رابه فتح (که لشکر تو دشمن را شکست دادند). خدا چشم تو را روشن گرداند. و به خدا سوگند که همه آن قوم کشته شدند.

حضرت فرمود که: «بعد از آن که از نهر عبور کردند، یا از پشت آن پیش از عبور؟» عرض کرد که: بعد از آن که عبور کردند. فرمود: «دروغ گفتی. به حق آن کسی که دانه را شکافته و گیاه را بیرون آورده و بندگان را آفریده، که ایشان از نهر هرگز عبور نخواهند کرد، تا کشته شوند». آن مرد می گوید: که بینایی من در امر آن حضرت، زیاد شد. و پس سواری دیگر آمد و اسب خویش را می تاخت و مثل آنچه سوار اول به حضرت، عرض کرده بود عرض کرد، و امیر المؤمنین علیه السلام بر او رد فرمود، مثل آنچه بر صاحبش رد فرموده بود. آن مرد صاحب شک می گوید که قصد کردم که بر علی حمله کنم و سرش را با شمشیر بشکافم. بعد از آن دو سوار آمدند و می تاختند، چنانچه اسب های خود را به عرق آورده بودند، و عرض کردند که: خدا چشم تو را روشن گرداند، یا امیر المؤمنین، بشارت باد تو را به فتح. و به خدا سوگند که همه آن قوم کشته شدند. علی علیه السلام فرمود که: «آیا از پشت نهر پیش از عبور، یا بعد از آن که عبور

دُونِهِ؟» قَالَا: لَا، بَلْ مِنْ خَلْفِهِ؛ إِنَّهُمْ لَمَّا اقْتَحَمُوا خَيْلَهُمُ النَّهْرَوَانَ، وَضَرَبَ السَّمَاءَ  
لَبَاتٍ خَيُْولَهُمْ، رَجَعُوا فَأُصِيبُوا، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «صَدَقْتُمَا» فَنَزَلَ الرَّجُلُ عَنْ  
فَرَسِهِ، فَأَخَذَ يَدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَبَرَجِلِهِ فَقَبَّلَهُمَا، فَقَالَ عَلِيُّ عليه السلام: «هَذِهِ لَكَ آيَةٌ».

٩٢٤ / ٣. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي عَلِيٍّ مُحَمَّدٍ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ،  
عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْعَجَلِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى الْمَعْرُوفِ بِكُرْدٍ، عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ  
خُذَاهِيٍّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو  
الْخَثَمِيِّ، عَنْ حَبَابَةَ الْوَالِيَّةِ، قَالَتْ: رَأَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي شُرْطَةِ الْخَمِيسِ وَ  
مَعَهُ دِرَّةٌ، لَهَا سَبَابَتَانِ، يَضْرِبُ بِهَا بَيَّاعِي الْجُرِّيِّ وَالْمَازْمَاهِي وَالزَّمَارِ، وَيَقُولُ لَهُمْ:  
«يَا بَيَّاعِي مُسُوخِ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَجُنْدِ بَنِي مَرْوَانَ».

فَقَامَ إِلَيْهِ فَرَاتُ بْنُ أَحْنَفَ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَمَا جُنْدُ بَنِي مَرْوَانَ؟ قَالَتْ:  
فَقَالَ لَهُ: «أَقْوَامٌ حَلَقُوا اللَّحَى، وَفَتَلُوا الشَّوَارِبَ، فَمُسِخُوا».

فَلَمْ أَرِ نَاطِقًا أَحْسَنَ نُطْقًا مِنْهُ، ثُمَّ اتَّبَعْتُهُ، فَلَمْ أَزَلْ أَقْفُو أَثَرَهُ حَتَّى قَعَدَ فِي رَحْبَةِ  
الْمَسْجِدِ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَا دَلَالَةُ الْإِمَامَةِ يَرْحَمُكَ اللَّهُ؟

قَالَتْ: فَقَالَ: «إِنِّي بِيَدِي حَصَاةٌ، وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى حَصَاةٍ، فَأَتَيْتُهُ بِهَا، فَطَبَعَ لِي  
فِيهَا بِخَاتَمِهِ، ثُمَّ قَالَ لِي: «يَا حَبَابَةُ إِذَا ادَّعَى مُدَّعِ الْإِمَامَةِ، فَقَدَّرَ أَنْ يَطْبَعَ كَمَا رَأَيْتِ،  
فَاعْلَمِي أَنَّهُ إِمَامٌ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ؛ وَالْإِمَامُ لَا يَغْرُبُ عَنْهُ شَيْءٌ يُرِيدُهُ».

کردند؟» عرض کردند: نه، بلکه از پشت آن. و ایشان چون اسبان خویش را به زور داخل نهر نهران کردند و آب به سینه های اسب ایشان زد، برگشتند و کشته شدند. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: «راست گفتید». آن مرد از اسب خویش فرود آمد و دست و پای امیر المؤمنین علیه السلام را گرفت و آنها را بوسید. علی علیه السلام فرمود که: «اینک از برای تو آیه و نشانه ای است» (یعنی: بر آن که من بر هدایتیم).

۹۲۴ / ۳. علی بن محمد، از ابو علی - که محمد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر است - از احمد بن قاسم عجللی، از احمد بن یحیی - که معروف است به کُرد - از محمد بن خُداهی، از عبدالله بن ایوب، از عبدالله بن هاشم، از عبدالکریم بن عمرو خُثعمی، از حبابه و البیه روایت کرده است که گفت: امیر المؤمنین علیه السلام را دیدم در شرطة الخمیس (که نام موضعی است در کوفه)<sup>۱</sup> و با آن، حضرت درّه بود که آن را دو سر بود، مانند دو انگشت شهادت و جزئی فروشان و مار ماهی و زمار فروشان را با آن درّه می زد،<sup>۲</sup> و به ایشان می فرمود که: «ای فروشندگان آنها که مسخ شده اند از یهود و لشکر پسر مروان».

و حبابه می گوید که: فرات بن احنف برخاست و به خدمت آن حضرت آمد و عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، لشکر پسران مروان چیست و کردار ایشان چیست؟ حضرت فرمود که: «گروهی اند که ریش ها را تراشیدند و سبیل ها را تابیدند، و به این سبب مسخ شدند، و از صورت خود گشتند». حبابه می گوید که: هیچ سخن گویی را ندیدم که سخنش از آن حضرت خوش تر باشد. بعد از آن، در پی او رفتم و متصل در قفای آن حضرت می رفتم، تا آن که در میدانی که بر در مسجد بود نشست (و ممکن است که مراد از رحبه که در این حدیث است، تخت گاه مسجد باشد و دور نیست که این ظاهر تر باشد).

پس به خدمت آن حضرت عرض کردم که: یا امیر المؤمنین، دلیل بر امامت چیست - خدا تو را رحمت کند - حبابه می گوید که: حضرت فرمود که: «آن سنگ ریزه را به نزد من آور» و به دست خود به سنگ ریزه اشاره فرمود. من آن سنگ ریزه را به خدمتش آوردم، مهر خود را بر آن سنگ ریزه زد که نقش گرفت و فرمود که: «ای حبابه، هرگاه کسی ادعای امامت کند، و

۱. شرطة الخمیس، نیروی یگان ویژه و انتظامات امیر المؤمنین بود. بنا بر این، تعریف مترجم - رحمه الله - از آن، به جایگاهی در کوفه، خطا است.

۲. و جزئی به کسر جیم و رای مشدد، نوعی است از ماهی که فلس ندارد. و همچنین مار ماهی و زمار. (مترجم)

قَالَتْ: ثُمَّ انصَرَفْتُ حَتَّى قُبِضَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، فَجِئْتُ إِلَى الْحَسَنِ عليه السلام وَهُوَ فِي مَجْلِسِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ النَّاسُ يَسْأَلُونَهُ، فَقَالَ: «يَا حَبَابَةُ الْوَالِيَّةُ» فَقُلْتُ: نَعَمْ يَا مَوْلَايَ، فَقَالَ: «هَاتِي مَا مَعَكَ». قَالَتْ: فَأَعْطَيْتُهُ فَطَبَعَ فِيهَا كَمَا طَبَعَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام.

قَالَتْ: ثُمَّ أَتَيْتُ الْحُسَيْنَ عليه السلام وَهُوَ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، فَقَرَّبَ وَ رَحَّبَ، ثُمَّ قَالَ لِي: «إِنَّ فِي الدَّلَالَةِ دَلِيلًا عَلَى مَا تُرِيدِينَ، أَفَتُرِيدِينَ دَلَالََةَ الْإِمَامَةِ؟» فَقُلْتُ: نَعَمْ يَا سَيِّدِي، فَقَالَ: «هَاتِي مَا مَعَكَ» فَنَاولْتُهُ الْحَصَاةَ فَطَبَعَ لِي فِيهَا.

قَالَتْ: ثُمَّ أَتَيْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَ قَدْ بَلَغَ بِي الْكِبَرُ إِلَى أَنْ أُرْعِشْتُ - وَأَنَا أَعْدُ يَوْمَئِذٍ مِائَةً وَ ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً - فَرَأَيْتُهُ رَاكِعًا وَ سَاجِدًا وَ مَشْغُولًا بِالْعِبَادَةِ، فَبَيَّسْتُ مِنَ الدَّلَالَةِ، فَأَوْمَأَ إِلَيَّ بِالسَّبَابَةِ، فَعَادَ إِلَيَّ شَبَابِي، قَالَتْ: فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي، كَمْ مَضَى مِنَ الدُّنْيَا؟ وَ كَمْ بَقِيَ؟ فَقَالَ: «أَمَّا مَا مَضَى، فَنَعَمْ؛ وَ أَمَّا مَا بَقِيَ، فَلَا». قَالَتْ: ثُمَّ قَالَ لِي: «هَاتِي مَا مَعَكَ» فَأَعْطَيْتُهُ الْحَصَاةَ فَطَبَعَ لِي فِيهَا.

ثُمَّ أَتَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام، فَطَبَعَ لِي فِيهَا؛ ثُمَّ أَتَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، فَطَبَعَ لِي فِيهَا؛ ثُمَّ أَتَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام، فَطَبَعَ لِي فِيهَا؛ ثُمَّ أَتَيْتُ الرِّضَا عليه السلام، فَطَبَعَ لِي فِيهَا.

وَ عَاشَتْ حَبَابَةُ بَعْدَ ذَلِكَ تِسْعَةَ أَشْهُرٍ عَلَى مَا ذَكَرَ مُحَمَّدُ بْنُ هِشَامٍ.

قدرت داشته باشد که مهر بر سنگ زند که نقش بندد - چنانچه دیدی - بدان که او امامی است که اطاعتش واجب است، و از امام دور نمی باشد چیزی که آن را اراده می کند».

حبابه می گوید که: برگشتم و بودم تا امیر المؤمنین علیه السلام شهید شد، پس به خدمت امام حسن علیه السلام آمدم و آن حضرت در مجلس امیر المؤمنین علیه السلام بود، و مردم از آن حضرت سؤال می کردند، فرمود که: «ای حبابه و البیه»، عرض کردم: بلی ای آقای من. فرمود: «بیاور آنچه را که با تو است». حبابه می گوید که: آن سنگ ریزه را به آن حضرت دادم، مهر خود را به آن زد که نقش گرفت؛ چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام مهر کرده بود. حبابه می گوید که: بعد از آن، به خدمت امام حسین علیه السلام آمدم و آن حضرت در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و مرا نزدیک خود طلبید، و فرمود: «مرحبا خوش آمدی» و به من فرمود: «به درستی که در دلالت کردن من تو را دلیلی است، بر آنچه اراده داری. آیا دلالت امامت را می خواهی؟»

عرض کردم: بلی ای آقای من، فرمود که: «بیاور آنچه را که با توست». من آن سنگ ریزه را به حضرت دادم و آن حضرت مهر خود را بر آن زد؛ چنانچه در آن تأثیر نمود و نقش بست. بعد از آن به خدمت علی بن الحسین آمدم علیه السلام و بزرگ سالی و پیری به من رسیده بود، تا آن که به جهت پیری، رعشه به هم رسانیده بودم (و اعضا می لرزید) و من در آن روز، صد و سیزده سال داشتم. پس آن حضرت را دیدم که رکوع می کند و سجده به جا می آورد، و به عبادت خدا مشغول است. چون چنین دیدم، از دلالت امامت نومید شدم. آن حضرت به انگشت شهادت به جانب من اشاره فرمود، جوانی من برگشت و بُرنا شدم، و عرض کردم که: ای آقای من، چه قدر از دنیا گذشته و چه قدر باقی مانده؟ حضرت فرمود که: «اما آنچه گذشته، معلوم است و اما آنچه مانده، معلوم نیست» (و احتمال دارد که معنی این باشد که سؤال از گذشته صورتی دارد، و اما از باقی مانده، صورت ندارد؛ زیرا که علم آن مختص جناب اقدس الهی است). حبابه می گوید که: بعد از آن، به من فرمود که: «بیاور آنچه را که با تو است». من آن سنگ ریزه را به او دادم در آن مهر زد.

بعد از آن، به خدمت امام محمد باقر علیه السلام آمدم و برای من در آن مهر زد. پس به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام آمدم و برای من در آن مهر زد، بعد از آن به خدمت حضرت ابوالحسن امام موسی کاظم علیه السلام آمدم و برای من در آن مهر زد، پس به خدمت امام رضا علیه السلام آمدم و برای من در آن مهر زد. و حبابه بعد از آن، نه ماه دیگر زنده بود، بنابراین آنچه محمد بن هشام ذکر کرده است.

٩٢٥ / ٤. مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّخَعِيِّ، عَنْ أَبِي هَاشِمٍ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام، فَاسْتَوْذَنَ لِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ عَلَيْهِ، فَدَخَلَ رَجُلٌ عَبْلٌ طَوِيلٌ جَسِيمٌ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ بِالْوَلَايَةِ، فَرَدَّ عَلَيْهِ بِالْقَبُولِ، وَ أَمَرَهُ بِالْجُلُوسِ، فَجَلَسَ مُلَاصِقاً لِي، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: لَيْتَ شِعْرِي مَنْ هَذَا؟

فَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام: «هَذَا مِنْ وَلَدِ الْأَعْرَابِيَّةِ صَاحِبَةِ الْحَصَاةِ الَّتِي طَبَعَ آبَائِي عليهم السلام فِيهَا بِخَوَاتِيمِهِمْ فَانْطَبَعَتْ، وَ قَدْ جَاءَ بِهَا مَعَهُ يُرِيدُ أَنْ أُطَبَعَ فِيهَا».

ثُمَّ قَالَ: «هَاتِيهَا» فَأَخْرَجَ حَصَاةً وَ فِي جَانِبِ مِنْهَا مَوْضِعٌ أَمْلَسَ، فَأَخَذَهَا أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام، ثُمَّ أَخْرَجَ خَاتَمَهُ، فَطَبَعَ فِيهَا، فَانْطَبَعَ، فَكَأَنِّي أَرَى نَقْشَ خَاتَمِهِ السَّاعَةِ: «الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ» *مرکز تحقیقات کتب و تراث اسلامی*

فَقُلْتُ لِلْيَمَانِيِّ: رَأَيْتَهُ قَبْلَ هَذَا قَطُّ؟ قَالَ: لَا وَ اللَّهُ، وَ إِنِّي لَمُنْذُ ذَهْرٍ حَرِيصٌ عَلَى رُؤْيَيْهِ حَتَّى كَانَ السَّاعَةَ أَتَانِي شَابٌّ - لَسْتُ أَرَاهُ - فَقَالَ لِي: قُمْ، فَادْخُلْ، فَدَخَلْتُ.

ثُمَّ نَهَضَ الْيَمَانِيُّ وَ هُوَ يَقُولُ: رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ، ذُرِّيَّةَ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ، أَشْهَدُ بِاللَّهِ إِنَّ حَقَّكَ لَوَاجِبٌ كَوُجُوبِ حَقِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ، ثُمَّ مَضَى فَلَمْ أَرَهُ بَعْدَ ذَلِكَ.

قَالَ إِسْحَاقُ: قَالَ أَبُو هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيُّ: وَ سَأَلْتُهُ عَنِ اسْمِهِ، فَقَالَ: اسْمِي مِهْجَعُ بْنُ الصَّلْتِ بْنِ عُقْبَةَ بْنِ سَمْعَانَ بْنِ غَانِمِ بْنِ أُمِّ غَانِمٍ، وَ هِيَ الْأَعْرَابِيَّةُ الْيَمَانِيَّةُ، صَاحِبَةُ

۹۲۵ / ۴. محمد بن ابی عبدالله و علی بن محمد، از اسحاق بن محمد نخعی، از ابو هاشم (یعنی: داود بن قاسم جعفری) روایت کرده است که گفت: در نزد امام حسن عسکری علیه السلام بودم که از آن حضرت طلب رخصت شد برای مردی از اهل یمن، چون رخصت داد، مرد ستر بلند تنومندی درآمد و بر آن حضرت سلام کرد و به ولایت که گفت: السلام علیک یا ولی الله (یا گفت: السلام علیک یا مولای)، یعنی: درود خدا (یا درود من یا همه درودها) بر تو ای صاحب اختیاری که خدا تو را در امور خود (که تعلق به خلایق دارد) صاحب اختیار نموده، یا درود بر تو ای آقای من. حضرت جواب سلام او را باز داد به قبول کردن از وی، و او را امر فرمود که بنشیند.

داود می گوید که: آن مرد در کنار من نشست، به وضعی که به من چسبیده بود. من با خود گفتم که: کاش می دانستم که اینک کیست؟

حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که: «این، از فرزندان زن اعرابیة صاحب سنگ ریزه است که پدران من علیهم السلام در آن مهر زدند به مهرهای خود و نقش گرفت، و آن را با خود آورده، می خواهد که من در آن مهر زنم». پس فرمود که: «آن سنگ ریزه را بیاور». آن مرد سنگ ریزه را بیرون آورد و در یک جانب آن، موضع نرم همواری بود. امام حسن علیه السلام آن را گرفت و مهر خود را بیرون آورد و در آن مهر زد که نقش گرفت، و گویا من در این ساعت نقش مهر آن حضرت را می بینم، و آن نقش این بود که: حسن بن علی.

من به آن یمنی گفتم که: پیش از آن، هرگز امام حسن علیه السلام را دیده بودی؟ گفت: نه، به خدا سوگند، و من مدتی است که بر دیدن آن حضرت حریص بودم، تا آن که در این ساعت، جوانی به نزد من آمد، که او را ندیده بودم، و به من گفت که: بر خیز و داخل شو، پس من داخل شدم. بعد از آن، یمنی برخاست و می گفت: رحمت خدا و برکت های او بر شما اهل بیت پیغمبر، «ذریه ای که بعضی از آن، از بعضی به هم رسیده»<sup>۱</sup>. گواهی می دهم به خدا که تو، حقی، و حق تو واجب است، مانند وجوب حق امیر المؤمنین و امامان بعد از او - صلوات الله علیهم اجمعین - پس آن، یمنی رفت و بعد از آن، او را ندیدم.

اسحاق می گوید که: ابو هاشم جعفری گفت که: او را از نامش سؤال کردم، گفت: نامم

الْحَصَاةَ الَّتِي طَبَعَ فِيهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، وَ السَّبْطُ إِلَى وَقْتِ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام.

٩٢٦ / ٥. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَاطٍ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ وَ زُرَّارَةَ جَمِيعاً، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عليه السلام، أَرْسَلَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَخَلَا بِهِ، فَقَالَ لَهُ: يَا ابْنَ أَخِي، قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله دَفَعَ الْوَصِيَّةَ وَالْإِمَامَةَ مِنْ بَعْدِهِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، ثُمَّ إِلَى الْحَسَنِ عليه السلام، ثُمَّ إِلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام وَ قَدْ قُتِلَ أَبُوكَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، وَ صَلَّى عَلَى رُوحِهِ - وَ لَمْ يُوصِ، وَ أَنَا عَمُّكَ وَ صِنُّو أَبِيكَ، وَ وَلَادَتِي مِنْ عَلِيٍّ عليه السلام؛ فِي سِنِّي وَ قَدِيمِي أَحَقُّ بِهَا مِنْكَ فِي حَدَائِكَ، فَلَا تُنَازِعْنِي فِي الْوَصِيَّةِ وَالْإِمَامَةِ، وَ لَا تُحَاجَّنِي.

فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام: يَا عَمُّ، اتَّقِ اللَّهَ، وَ لَا تَدَّعِ مَا لَيْسَ لَكَ بِحَقٍّ إِنِّي أَعْظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ؛ إِنَّ أَبِي يَا عَمُّ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - أَوْصَى إِلَيَّ قَبْلَ أَنْ يَتَوَجَّهَ إِلَى الْعِرَاقِ، وَ عَهْدَ إِلَيَّ فِي ذَلِكَ قَبْلَ أَنْ يُسْتَشْهَدَ بِسَاعَةِ، وَ هَذَا سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عِنْدِي، فَلَا تَتَعَرَّضْ لِهَذَا؛ فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ نَقْصَ الْعُمُرِ وَ تَشْتَتِ الْحَالِ؛ إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَ جَلَّ - جَعَلَ الْوَصِيَّةَ وَالْإِمَامَةَ فِي عَقِبِ الْحُسَيْنِ عليه السلام، فَإِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ ذَلِكَ، فَانْطَلِقْ بِنَا إِلَى الْحَبَرِ الْأَسْوَدِ حَتَّى نَتَحَاكَمَ إِلَيْهِ، وَ نَسْأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ».

می‌هجم بن صلت بن عقیبة بن سیمعان بن غانم بن امّ غانم است. و امّ غانم، همان زن اعرابیة یمنیه است که صاحب سنگ ریزه بود که امیر المؤمنین علیه السلام و فرزندزاده‌های آن حضرت، در آن مهر زدند، تا زمان امام رضا علیه السلام (و بعضی گفته‌اند که احتمال بعیدی دارد که مراد، تا زمان امام علی نقی علیه السلام باشد).

۹۲۶ / ۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از علی بن رثاب، از ابو عبیده و زراره هر دو، روایت کرده است از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «چون امام حسین علیه السلام شهید شد، محمد بن حنفیه به نزد علی بن الحسین علیه السلام فرستاد و چون آن حضرت تشریف آورد، محمد با او خلوت کرد، و به آن حضرت عرض کرد که: ای پسر برادر من، تو می‌دانی (یا من می‌دانم)، که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وصیت و امامت را بعد از خود، به امیر المؤمنین علیه السلام تسلیم فرمود. بعد از آن، به امام حسن، پس به امام حسین علیه السلام تسلیم شد، و پدر تو - که خدا از او راضی باشد، و بر روح او صلوات فرستد - شهید شد و وصیت نکرد، و تو می‌دانی که من، عموی توام و اصل من، با اصل پدر تو یکی است؛ چنانچه دو درخت خرما از یک ریشه بر آیند، و من به سبب آن که از علی علیه السلام بلا واسطه متولد شده‌ام، با سنی که دارم و پیش از تو بوده‌ام، به امامت از تو سزاوارترم، یا وجود آن که تو تازه من و جوانی. پس در باب وصیت و امامت، با من منازعه و گفت‌وگو مکن.

حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود که: ای عمو، از خدا بترس و ادعا مکن آنچه را که برای تو درست نیست. «به درستی که من، تو را پند می‌دهم تا آن که از جمله جاهلان نباشی».<sup>۱</sup> ای عمو، به درستی که پدرم - صلوات الله علیه - مرا وصی گردانید، پیش از آن که به جانب کربلا توجه فرماید، و در این امر، با من عهد کرد و وصیت فرمود، یک ساعت پیش از آن که شهید شود. و اینک سلاح رسول خداست صلی الله علیه و آله و سلم که در نزد من است، پس متعرض این امر مشو که من بر تو می‌ترسم از نقصان عمر و پراکندگی حال.

به درستی که خدای عز و جل وصیت و امامت را در فرزند امام حسین علیه السلام قرار داده. پس اگر خواهی که این را بدانی، بیا با ما به نزد حجر الاسود تا به سوی آن محاکمه کنیم، و این مراغه را به نزد آن بریم، و آن را ازین امر سؤال کنیم.

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «وَكَانَ الْكَلَامُ بَيْنَهُمَا بِمَكَّةَ، فَاِنْطَلَقَا حَتَّى أَتَيَا الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ، فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ لِمُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ: اِبْدَأْ أَنْتَ فَاِبْتَهِلْ إِلَى اللَّهِ -عَزَّ وَجَلَّ- وَ سَلْهُ أَنْ يُنْطِقَ لَكَ الْحَجَرُ، ثُمَّ سَلْ: فَاِبْتَهِلْ مُحَمَّدٌ فِي الدُّعَاءِ، وَ سَأَلَ اللَّهُ، ثُمَّ دَعَا الْحَجَرَ، فَلَمْ يُجِبْهُ، فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام: يَا عَمَّ، لَوْ كُنْتُ وَصِيًّا وَ إِمَامًا، لَأَجَابَكَ.

قَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ: فَادْعُ اللَّهَ أَنْتَ يَا ابْنَ أَخِي، وَ سَلْهُ، فَدَعَا اللَّهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام بِمَا أَرَادَ، ثُمَّ قَالَ: أَسْأَلُكَ بِالَّذِي جَعَلَ فِيكَ مِيثَاقَ الْأَنْبِيَاءِ وَ مِيثَاقَ الْأَوْصِيَاءِ وَ مِيثَاقَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ لَمَّا أَخْبَرْتَنَا مِنَ الْوَصِيِّ وَ الْإِمَامِ بَعْدَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام؟» قَالَ: «فَتَحَرَّكَ الْحَجَرُ حَتَّى كَادَ أَنْ يَزُولَ عَنْ مَوْضِعِهِ، ثُمَّ أَنْطَقَهُ اللَّهُ -عَزَّ وَجَلَّ- بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّ الْوَصِيَّةَ وَ الْإِمَامَةَ بَعْدَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام إِلَى عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ ابْنِ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله». قَالَ: «فَانْصَرَفَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ هُوَ يَتَوَلَّى عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام».

● عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَادِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ حَرِيزٍ، عَنْ زُرَّارَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، مِثْلُهُ.

٩٢٧ / ٦. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، قَالَ: أَخْبَرَنِي سَمَاعَةُ بْنُ مِهْرَانَ، قَالَ: أَخْبَرَنِي الْكَلْبِيُّ النَّسَائِبَةُ، قَالَ: دَخَلْتُ الْمَدِينَةَ وَ لَسْتُ أَعْرِفُ شَيْئًا مِنْ هَذَا الْأَمْرِ، فَاتَيْتُ الْمَسْجِدَ، فَإِذَا جَمَاعَةٌ مِنْ قُرَيْشٍ، فَقُلْتُ: أَخْبِرُونِي عَنْ عَالِمِ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ، فَقَالُوا: عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ. فَاتَيْتُ مَنْزِلَهُ، فَاسْتَأْذَنْتُ، فَخَرَجَ إِلَيَّ رَجُلٌ ظَنَنْتُ أَنَّهُ غُلَامٌ لَهُ، فَقُلْتُ لَهُ: اسْتَأْذِنْ لِي عَلَى مَوْلَاكَ، فَدَخَلَ، ثُمَّ خَرَجَ، فَقَالَ لِي: ادْخُلْ، فَدَخَلْتُ، فَإِذَا أَنَا بِشَيْخٍ

حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «این سخن در میانه ایشان در مکه اتفاق افتاد، پس رفتند تا به نزد حجر الاسود آمدند. علی بن الحسین علیه السلام به محمد بن حنفیه فرمود که: تو ابتدا کن و به سوی خدای عز و جل زاری نما و از او سؤال کن که این سنگ برای تو سخن گوید. پس محمد دست به دعا برداشت و تضرع و زاری نمود و از خدا سؤال کرد، بعد از آن، حجر الاسود را خواند و حجر او را جواب نداد. علی بن الحسین علیه السلام فرمود که: ای عمو، اگر وصی و امام می بودی، هر آینه تو را جواب می داد.

محمد به علی علیه السلام عرض کرد که: ای پسر برادر من، تو خدا را بخوان و از او سؤال کن. علی بن الحسین علیه السلام خدا را خواند به آنچه خواست. بعد از آن، به حجر الاسود فرمود که: سؤال می کنم تو را به حق آن خدایی که پیمان پیغمبران و پیمان اوصیای ایشان و پیمان همه مردمان را در تو قرار داده، مگر آن که ما را خبر دهی که وصی و امام بعد از حسین بن علی علیه السلام کیست؟»

حضرت باقر علیه السلام فرمود که: «حجر الاسود به جنبش آمد تا آن که نزدیک بود که از جای خود برود، و خدای عز و جل آن را به سخن در آورد، به زبان عربی روشن و فصیح و گفت: بار خدایا، به درستی که وصیت و امامت بعد از حسین بن علی علیه السلام، با علی بن حسین، پسر فاطمه دختر رسول خدا است». حضرت فرمود که: «پس محمد بن حنفیه برگردید، و با علی بن الحسین علیه السلام دوستی می ورزید».

● علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از حریز، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام مثل این را روایت کرده است.

۹۲۷ / ۶. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از محمد بن علی روایت کرده است که گفت: خبر داد مرا سماعة بن مهران و گفت: خبر داد مرا (حسین بن علوان که معروف است به) کلبی نسابه (که به غایت معرفت به نسب مردم داشت). و گفت که: داخل مدینه شدم و از امر امامت چیزی را نمی دانستم. پس به مسجد رسول آمدم، دیدم که جماعتی از قریش در مسجداند. گفتم: مرا از عالم و امام اهل بیت پیغمبر خبر دهید. گفتند: عبدالله بن حسن. به منزل عبدالله آمدم و رخصت طلبیدم، مردی به سوی من بیرون آمد و من گمان کردم که غلام عبدالله است. به او گفتم که: برای من رخصت طلب کن تا بر آقای تو داخل شوم. آن مرد داخل شد و بیرون آمد و به من گفت که: داخل شو. چون داخل شدم، دیدم که پیری بر روی جانماز

مُعْتَكِفٍ شَدِيدِ الْاجْتِهَادِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ لِي: مَنْ أَنْتَ؟ فَقُلْتُ: أَنَا الْكَلْبِيُّ  
النَّسَابَةُ، فَقَالَ: مَا حَاجَتُكَ؟ فَقُلْتُ: جِئْتُ أَسْأَلُكَ، فَقَالَ: أَمَرَزْتَ بِأَيْبِي مُحَمَّدٌ؟  
قُلْتُ: بَدَأْتُ بِكَ، فَقَالَ: سَلْ، فَقُلْتُ: أَخْبِرْنِي عَنْ رَجُلٍ قَالَ لِامْرَأَتِهِ: أَنْتِ طَالِقٌ عَدَدَ  
نُجُومِ السَّمَاءِ، فَقَالَ: تَبَيَّنُ بِرَأْسِ الْجُوزَاءِ، وَ الْبَاقِي وَزُرَّ عَلَيْهِ وَ عُقُوبَةُ، فَقُلْتُ فِي  
نَفْسِي: وَاحِدَةٌ، فَقُلْتُ: مَا يَقُولُ الشَّيْخُ فِي الْمَسْحِ عَلَى الْخُفَّيْنِ؟ فَقَالَ: قَدْ مَسَحَ قَوْمٌ  
صَالِحُونَ، وَ نَحْنُ - أَهْلُ الْبَيْتِ - لَا نَمْسَحُ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: ثِنْتَانِ، فَقُلْتُ: مَا تَقُولُ  
فِي أَكْلِ الْجِرِّيِّ؟ أَمْ حَلَالٌ هُوَ أَمْ حَرَامٌ؟ فَقَالَ: حَلَالٌ، إِلَّا أَنَا - أَهْلُ الْبَيْتِ - نَعَافُهُ،  
فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: ثَلَاثٌ، فَقُلْتُ: فَمَا تَقُولُ فِي شُرْبِ النَّبِيدِ؟ فَقَالَ: حَلَالٌ، إِلَّا أَنَا  
- أَهْلُ الْبَيْتِ - لَا نَشْرَبُهُ، فَقُمْتُ، فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ وَ أَنَا أَقُولُ: هَذِهِ الْعِصَابَةُ تَكْذِبُ  
عَلَى أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ.

مرکز تحقیقات کتب و تراث اسلامی

فَدَخَلْتُ الْمَسْجِدَ، فَتَنَظَّرْتُ إِلَى جَمَاعَةٍ مِنْ قُرَيْشٍ وَ غَيْرِهِمْ مِنَ النَّاسِ، فَسَلَّمْتُ  
عَلَيْهِمْ، ثُمَّ قُلْتُ لَهُمْ: مَنْ أَعْلَمُ أَهْلَ هَذَا الْبَيْتِ؟ فَقَالُوا: عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ، فَقُلْتُ:  
قَدْ أَتَيْتُهُ، فَلَمْ أَجِدْ عِنْدَهُ شَيْئًا، فَرَفَعَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ رَأْسَهُ، فَقَالَ: أَنْتَ جَعْفَرُ بْنُ  
مُحَمَّدٍ عليه السلام؛ فَهُوَ أَعْلَمُ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ، فَلَامَهُ بَعْضُ مَنْ كَانَ بِالْحَضْرَةِ - فَقُلْتُ: إِنَّ  
الْقَوْمَ إِنَّمَا مَنَعَهُمْ مِنْ إِرْشَادِي إِلَيْهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ الْحَسَدُ - فَقُلْتُ لَهُ: وَيْحَكَ، إِيَّاهُ أَرَدْتُ.

نشسته، متوجه عبادت است و آثار عبادت و مشقت آن، در او پیدا است. بر او سلام کردم، بعد از جواب سلام، به من گفت که: تو کیستی؟ گفتم: منم کلبی نسابه. گفت: چه حاجت داری؟ گفتم: آمده‌ام که از تو سؤال کنم. گفت: به پسر محمد گذشتی و او را دیدی؟ گفتم: به تو ابتدا نمودم، و غیر تو کسی را ندیدم. گفت: سؤال کن از آنچه می‌خواهی. گفتم: مرا خبر ده از مردی که به زن خود گفته باشد که تو طالق و رهایی به شماره ستارگان آسمان. گفت باین و جدا می‌شود از شوهر به سر جوزاء (یعنی: به سه طلاق، که شماره سر جوزاء است، چه سر آن جیم است و جیم به حساب ابجد، سه است، یا مراد از آن، سه ستاره است که آن را رأس الجوزاء و سر آن می‌گویند؛ زیرا که جوزاء، در وسط آسمان نمودار می‌شود، به صورت دو کودکی که دست در گردن یکدیگر کرده باشند، یا به صورت مردی که او را کمر بند و شمشیری باشد و سر آن به جانب شمال و مشرق و پای آن، به جانب مغرب و جنوب است و سر آن سه ستاره است، یعنی: آن زن سه طلاقه شود). و باقی وزر و وبال و عقوبت است بر شوهر.

کلبی می‌گوید که: با خود گفتم که: این یک نشانه است برای آنکه عبدالله، عالم و امام نیست. بعد از آن، گفتم که: شیخ چه می‌گوید در باب مسح کردن بر موزه‌ها؟ گفت که: گروه نیکان و شایستگان بر آن مسح کرده‌اند، و ما اهل بیت بر آن مسح نمی‌کنیم. با خود گفتم که: این دو نشان، پس گفتم: چه می‌گویی در خوردن جرّی، آیا حلال است یا حرام؟ گفت: حلال است، مگر این که ما اهل بیت آن را کراهت داریم. با خود گفتم که: این، سه نشان. گفتم: چه می‌گویی در نوشیدن شراب خرم؟ گفت: حلال است، مگر این که ما اهل بیت آن را نمی‌آشامیم. پس برخاستم و از پیش او بیرون رفتم و می‌گفتم که: این گروه قریش دروغ می‌گویند بر اهل بیت پیغمبر.

بعد از آن، داخل مسجد شدم و نظر کردم به جماعتی از قریش و غیر ایشان از مردمان، و بر ایشان سلام کردم و گفتم که: داناترین اهل بیت پیغمبر کیست؟ گفتند عبدالله بن حسن. گفتم: به نزد او رفتم و چیزی در پیش او نیافتم (و او هیچ نمی‌داند). یکی از آن گروه، سر خود را برداشت و گفت: آیا به نزد جعفر بن محمد علیه السلام رفته‌ای (و بنابر بعضی از نسخ برو به نزد او) که او عالم اهل بیت پیغمبر است، و از همه داناتر، و بعضی از آنها که در آنجا حاضر بودند، او را ملامت نمودند. (من دانستم، یا) با خود گفتم که: جز این نیست که در اول بار، حسد آن قوم

فَمَضَيْتُ حَتَّى صِرْتُ إِلَى مَنْزِلِهِ، فَقَرَعْتُ الْبَابَ، فَخَرَجَ غُلَامٌ لَهُ، فَقَالَ: ادْخُلْ  
يَا أَخَا كَلْبٍ؛ فَوَاللَّهِ لَقَدْ أَذْهَشَنِي، فَدَخَلْتُ وَأَنَا مُضْطَرِبٌ، وَنَظَرْتُ فَإِذَا شَيْخٌ عَلَى  
مُصَلًّى بِلَا مِرْفَقَةٍ وَلَا بَرْدَعَةٍ، فَأَبْنَدَانِي بَعْدَ أَنْ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ لِي: «مَنْ أَنْتَ؟»  
فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: يَا سُبْحَانَ اللَّهِ! غُلَامُهُ يَقُولُ لِي بِالْبَابِ: «ادْخُلْ يَا أَخَا كَلْبٍ» وَ  
يَسْأَلُنِي الْمَوْلَى: «مَنْ أَنْتَ؟» فَقُلْتُ لَهُ: أَنَا الْكَلْبِيُّ النَّسَابَةُ، فَضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى جَبْهَتِهِ،  
وَقَالَ: «كَذَبَ الْعَادِلُونَ بِاللَّهِ، وَضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا، وَخَسِرُوا خُسْرَانًا مُبِينًا؛ يَا أَخَا  
كَلْبٍ، إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - يَقُولُ: «وَعَادُوا وَتَمُودَ وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ  
كَثِيرًا» أَفَتَنْسِبُهَا أَنْتَ؟» فَقُلْتُ: لَا، جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَقَالَ لِي: «أَفَتَنْسِبُ نَفْسَكَ؟» قُلْتُ:  
نَعَمْ، أَنَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ بْنِ فُلَانٍ، حَتَّى ارْتَفَعْتُ، فَقَالَ لِي: «قِفْ؛ لَيْسَ حَيْثُ  
تَذْهَبُ وَيَحْكُ، أَتَدْرِي مَنْ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ؟» قُلْتُ: نَعَمْ، فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ، قَالَ:  
«إِنَّ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ ابْنُ فُلَانٍ الرَّاعِي الْكُرْدِيُّ إِنَّمَا كَانَ فُلَانُ الرَّاعِي الْكُرْدِيُّ عَلَى  
جَبَلٍ آلِ فُلَانٍ، فَتَزَلَّ إِلَى فُلَانَةَ امْرَأَةِ فُلَانٍ مِنْ جَبَلِهِ الَّذِي كَانَ يَرْعَى غَنَمَهُ عَلَيْهِ،  
فَأَطْعَمَهَا شَيْئًا وَغَشِيَهَا، فَوَلَدَتْ فُلَانًا، وَفُلَانُ بْنُ فُلَانٍ مِنْ فُلَانَةَ وَفُلَانُ بْنُ  
فُلَانٍ».

ثُمَّ قَالَ: «أَتَعْرِفُ هَذِهِ الْأَسَامِيَ؟» قُلْتُ: لَا وَاللَّهِ جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَإِنْ رَأَيْتَ أَنَّ

را مانع شد از رهنمایی من به سوی آن حضرت، و به آن رهنما گفتم که: رحمت بر تو، من غیر از جعفر بن محمد کسی را اراده نداشتم.

بعد از آن رفتم تا به منزل آن حضرت رسیدم و در خانه را کوبیدم، غلامی از آن حضرت بیرون آمد و گفت: ای مرد کلبی، داخل شو. پس به خدا سوگند که این سخن مرا به دهشت افکند، و داخل شدم و مضطرب بودم، و نظر کردم و دیدم که پیری بر بالای جانمازی نشسته، نه بالشی در پیش اوست و نه فرش در زیر او. بعد از آن که سلام کردم و جواب داد، مرا، ابتدا به سخن فرمود و فرمود که: «تو کیستی؟» من از روی تعجب با خود گفتم که: یا سبحان الله! غلامش بر در خانه به من می گوید که: ای کلبی داخل شو، و آقای از من می پرسد که: «تو کیستی». به آن حضرت عرض کردم که: منم کلبی نسابه. چون این را شنید، دست خود را بر پیشانی خویش زد و فرمود که: «دروغ گفتند آنها که خود را با خدا برابر ساختند، و گمراه شدند؛ گمراهی دور، و زیان کردند؛ زبانی آشکارا. ای کلبی، به درستی که خدای عز و جل می فرماید که: ﴿وَعَادًا وَثَمُودَ وَأَصْحَابَ آلِ رَسٍ وَقَوْمًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا﴾<sup>۱</sup>، یعنی: و گردانیدیم قصه عاد و هلاک کردن ایشان را به جهت تکذیب هود نشانه ای، تا مردمان از آن پسند گیرند، و همچنین گروه ثمود را که تکذیب صالح کردند و اصحاب چاه رس (که درخت صنوبر را می پرسیدند و پیغمبر خود را در آن چاه حبس کردند و او را به زجر تمام کشتند) و اهل قرن های بسیار» (که در میان این قبایل عاد و ثمود و اصحاب رس یا میان نوح و اصحاب رس بودند).

پس حضرت فرمود که: «تو نسب اینها را می دانی؟» عرض کردم: نه فدای تو گردم. فرمود که: «نسب خود را می دانی؟» عرض کردم: آری، منم فلان پسر فلان پسر فلان تا آن که چند پُشته خود را بالا دادم. فرمود: «بایست که امر چنان نیست که تو گمان کرده ای. وای بر تو، آیا می دانی که فلان پسر فلان کیست؟» عرض کردم: آری، فلان پسر فلان است. فرمود: «به درستی که فلان پسر فلان، فلان شبان کُردی است. و جز این نیست که فلان شبان کُردی بر بالای کوه فرزندان فلان بود، پس فرود آمد به سوی فلانه، زن فلان، از آن کوهی که گوسفندان خود را بر سر آن کوه می چرانید، و به آن زن چیزی خورانید، و با او مجامعت کرد، بعد از

تَكْفٍ عَنْ هَذَا فَعَلْتُ، فَقَالَ: «إِنَّمَا قُلْتَ فَقُلْتُ». فَقُلْتُ: إِنِّي لَا أَعُودُ، قَالَ: «لَا نَعُودُ إِذَا، وَاسْأَلْ عَمَّا جِئْتَ لَهُ».

فَقُلْتُ لَهُ: أَخْبِرْنِي عَنْ رَجُلٍ قَالَ لِامْرَأَتِهِ: أَنْتِ طَالِقٌ عَدَدَ نُجُومِ السَّمَاءِ، فَقَالَ: «وَيْحَكَ، أَمَا تَقْرَأُ سُورَةَ الطَّلَاقِ؟» قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: «فَاقْرَأِي»، فَقَرَأْتُ: «فَطَلَّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ» قَالَ: «أَتَرَى هَاهُنَا نُجُومَ السَّمَاءِ؟» قُلْتُ: لَا.

قُلْتُ: فَرَجُلٌ قَالَ لِامْرَأَتِهِ: أَنْتِ طَالِقٌ ثَلَاثًا؟ قَالَ: «تُرَدُّ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ ﷺ». ثُمَّ قَالَ: «لَا طَلَّاقَ إِلَّا عَلَى طَهْرٍ مِنْ غَيْرِ جَمَاعٍ بِشَاهِدَيْنِ مَقْبُولَيْنِ». فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: وَاحِدَةً.

ثُمَّ قَالَ: «سَلْ»، قُلْتُ: مَا تَقُولُ فِي الْمَسْحِ عَلَى الْخُفَّيْنِ؟ فَتَبَسَّمَ، ثُمَّ قَالَ: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ، وَرَدَّ اللَّهُ كُلَّ شَيْءٍ إِلَى شَيْئِهِ، وَرَدَّ الْجِلْدَ إِلَى الْعَنَمِ، فَتَرَى أَصْحَابَ الْمَسْحِ أَيْنَ يَذْهَبُ وَضُوءُهُمْ؟» فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: ثِنْتَانِ.

ثُمَّ التَفَتَ إِلَيَّ، فَقَالَ: «سَلْ»، فَقُلْتُ: أَخْبِرْنِي عَنْ أَكْلِ الْجِرِّيِّ، فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ -عَزَّ وَجَلَّ- مَسَحَ طَائِفَةً مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ؛ فَمَا أَخَذَ مِنْهُمْ بَخْرًا، فَهُوَ الْجِرِّيُّ وَالزَّمَارُ وَالْمَارْمَاهِي وَمَا سِوَى ذَلِكَ؛ وَمَا أَخَذَ مِنْهُمْ بَرًّا، فَالْقِرْدَةُ وَالْخَنَازِيرُ وَالْوَبْرُ وَالْوَرَلُ وَمَا سِوَى ذَلِكَ». فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: ثَلَاثُ.

آن، فلان را زایید و فلان پسر فلان، از فلاته است و فلان پسر فلان، از فلان است.»  
 بعد از آن فرمود که: «آیا این نام‌ها را می‌شناسی؟» عرض کردم: نه، به خدا سوگند، فدای تو  
 گردم، پس اگر صلاح دانی که از این مرحله، باز ایستی و افشای آن نکنی، چنین کن.  
 حضرت فرمود که: «تو گفتی من نسب خود را می‌دانم. من گفتم که نمی‌دانی.» عرض کردم  
 که: من عود نمی‌کنم و دیگر ادعای علم به نسب خود نمی‌کنم. حضرت فرمود که: «در این  
 هنگام، من نیز عود نخواهم کرد. و سؤال کن از آنچه برای آن آمده‌ای.» به آن حضرت عرض  
 کردم که: مرا خبر ده از مردی که به زن خود گفته باشد که تو طالق و رهایی به شماره ستارگان  
 آسمان. فرمود که: «وای بر تو، آیا سوره طلاق را نمی‌خوانی؟» عرض کردم: بلی، می‌خوانم.  
 فرمود: «بخوان.» خواندم که: «فَطْلِقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ»<sup>۱</sup>، یعنی: «پس طلاق دهید زنان  
 را در وقت عدّه ایشان (که طهری است که به ایشان نزدیکی نکرده باشید، در آن؛ چه آن طهری  
 است که از ایام عدّه ایشان است) و شمار و ضبط کنید عدّه زنان را» (زیرا که ایشان از ضبط آن  
 عاجز یا پُر در بند آن نیستند).

حضرت فرمود که: «آیا در این جا ستاره‌های آسمان را می‌بینی؟» عرض کردم: نه، و عرض  
 کردم که: مردی به زن خود گفته باشد که تو طالق و رهایی به سه طلاق. فرمود که: «برگردانیده  
 می‌شود به سوی کتاب خدا و سنت پیغمبرش محمد»، و فرمود که: «طلاق، درستی دست به  
 هم نمی‌دهد، مگر آن طلاقی که در حال پاکی زن واقع شود، بی آن که در آن پاکی، با او مجامعت  
 کرده باشد، در حضور دو شاهد مقبول الشهاده» (که عادل باشند). من با خود گفتم که: این، یک  
 نشانه است از برای آن که حضرت، عالم و امام است.

پس فرمود که: «سؤال کن.» عرض کردم که: چه می‌فرمایی در باب مسح کردن بر موزه‌ها؟  
 تبسم فرمود و فرمود که: «چون روز قیامت شود، و خدا هر چیزی را به اصل خودش  
 برگرداند، و پوست را به گوسفند برگرداند، آنها که بر موزه مسح می‌کنند، خواهند دید که  
 وضوی ایشان به کجا می‌رود؟» من با خود گفتم که: این دو نشان.

بعد از آن، به جانب من التفات نمود و فرمود که: «سؤال کن.» عرض کردم که: مرا خبر ده از  
 خوردن جزی. فرمود: «به درستی که خدای عز و جل طائفه‌ای از بنی اسرائیل را مسح نمود،

ثُمَّ التَفَتَ إِلَيَّ، فَقَالَ: «سَلْ وَ قُمْ» فَقُلْتُ: مَا تَقُولُ فِي النَّبِيذِ؟ فَقَالَ: «حَسَلَالُ». فَقُلْتُ: إِنَّا نَبِيذُ فَتَطْرَحُ فِيهِ الْعَكَرُ وَ مَا سِوَى ذَلِكَ، وَ نَشْرَبُهُ؟ فَقَالَ: «شُهُ شُهُ، تِلْكَ الْخَمْرَةُ الْمُتَنَبِّئَةُ». فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَأَيُّ نَبِيذٍ تَعْنِي؟ فَقَالَ: «إِنَّ أَهْلَ الْمَدِينَةِ شَكُّوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ تَغْيِيرَ الْمَاءِ وَ فَسَادَ طَبَائِعِهِمْ، فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَنْبِذُوا، فَكَانَ الرَّجُلُ يَأْمُرُ خَادِمَهُ أَنْ يَنْبِذَ لَهُ، فَيَعْمِدُ إِلَى كَفٍّ مِنَ التَّمْرِ، فَيَقْدِفُ بِهِ فِي الشَّنِّ، فَمِنْهُ شُرْبُهُ، وَ مِنْهُ طَهُورُهُ».

فَقُلْتُ: وَ كَمْ كَانَ عَدَدُ التَّمْرِ الَّذِي كَانَ فِي الْكَفِّ؟ فَقَالَ: «مَا حَمَلَ الْكَفُّ». فَقُلْتُ: وَاحِدَةً أَوْ ثِنْتَانِ؟ فَقَالَ: «رُبَّمَا كَانَتْ وَاحِدَةً، وَ رُبَّمَا كَانَتْ ثِنْتَيْنِ». فَقُلْتُ: وَ كَمْ كَانَ يَسَعُ الشَّنُّ؟ فَقَالَ: «مَا بَيْنَ الْأَرْبَعِينَ إِلَى الثَّمَانِينَ إِلَى مَا فَوْقَ ذَلِكَ». فَقُلْتُ: بِالْأَرْطَالِ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ، أَرْطَالٌ بِمِثَالِ الْعِرَاقِ».

قَالَ سَمَاعَةُ: قَالَ الْكَلْبِيُّ: ثُمَّ نَهَضَ ﷺ، وَ قُمْتُ، فَخَرَجْتُ وَ أَنَا أَضْرِبُ بِيَدِي عَلَى الْأُخْرَى، وَ أَنَا أَقُولُ: إِنْ كَانَ شَيْءٌ فَهَذَا. فَلَمْ يَزَلِ الْكَلْبِيُّ يَدِينُ اللَّهَ بِحُبِّ آلِ هَذَا الْبَيْتِ حَتَّى مَاتَ.

پس آنچه از ایشان، راه دریا گرفت و به دریا رفت، جری است و زمار و مارماهی و آنچه غیر از اینها باشد، و آنچه از ایشان راه بیابان را گرفت، میمون‌ها و خوک‌ها و وبر و وزل شدند، و آنچه غیر از اینها باشد.<sup>۱</sup>

کلبی می‌گوید که: من با خود گفتم که: این سه نشان. پس به جانب من التفات نمود و فرمود که: «سؤال کن و برخیز». عرض کردم که: چه می‌فرمایی در نبیذ؟ فرمود: «حلال است». عرض کردم که: ما نبیذ می‌سازیم و دُرْدی را در آن می‌افکنیم، یا چیزی که غیر از آن باشد و آن را می‌آشامیم. فرمود که: «بسیار بد است و اینک همان شراب گندیده است».

عرض کردم که: فدای تو گردم، کدام نبیذ را قصد می‌فرمایی؟ فرمود که: «اهل مدینه به نزد رسول خدا ﷺ از تغییر آب و تعفن آن و فساد طبیعت‌های خویش، شکایت کردند. پس ایشان را امر فرمود که: نبیذ بسازند و مردی خادم خود را امر می‌کرد که نبیذ از برای او بسازد. پس دست می‌کرد و یک کف از خرما را بر می‌داشت و آن را در مشک آب می‌انداخت، و خوراک و وضوی او از آن آب بود». عرض کردم که: شماره خرما می‌گرفت؟ فرمود: «چه قدر بود؟ فرمود که: «آنچه کف آن را بر می‌داشت».

عرض کردم که: یک کف یا دو کف؟ فرمود که: «بسا بود که یک کف بود، و بسا بود که دو کف بود». عرض کردم: آن مشک آب، چقدر آب می‌گرفت؟ فرمود که: «میان چهل تا هشتاد و آنچه زیاده از این بود». عرض کردم که: به حساب رطل‌ها می‌فرمایی؟ فرمود: «آری، رطل‌ها که به پیمانه و سنگ عراق باشد».<sup>۲</sup>

سماعه می‌گوید که: کلبی گفت: پس حضرت ﷺ برخاست و من برخاستم و بیرون آمدم، و دست خود را بر دست دیگر می‌زدم و می‌گفتم که: اگر امامی باشد، این مرد خواهد بود. بعد

۱. وبر به فتح واو و سکون با، جانوری است به قدر گربه و خاکستری رنگ، یا سفید است و چشم‌های مقبولی دارد. و وزل به فتح اول و دویم، جانوری است مانند سوسمار با کوچک‌تر. به شکل چلیپا که دم دراز و سر کوچکی دارد. و در بعضی از لغات معتبره، مسطور است که جانوری است مانند ماهی سَقَنقور و به زبان بعضی از عجم، آن را خره کلاش گویند. (مترجم)

۲. و رطل، به کسر را و فتح آن، با سکون طا در هر دو، بنا بر مشهور، صد و سی درهم است. و هر ده درهم، هفت مثقال شرعی و مثقال شرعی، سه ربع مثقال صیرفی است. پس هر رطلی از ابطال عراقی، شصت و هشت مثقال و چهار یک مثقال صیرفی است. پس مشک آبی که چهل رطل آب در آن بوده، از قرار سنگ شاهی شانزده عباسی، دو من و پنجاه درم و ده مثقال صیرفی می‌شود، و مشک آب هشتاد رطلی، چهار من و یک صد درم و بیست مثقال. و بر این قیاس آنچه کم‌تر و بیشتر بوده، معلوم می‌شود. (مترجم)

٧ / ٩٢٨ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنْ أَبِي يَحْيَى  
الْوَاسِطِيِّ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، قَالَ: كُنَّا بِالْمَدِينَةِ بَعْدَ وَفَاةِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَا وَ  
صَاحِبُ الطَّاقِ، وَ النَّاسُ مُجْتَمِعُونَ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ أَنَّهُ صَاحِبُ الْأَمْرِ بَعْدَ  
أَبِيهِ، فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ أَنَا وَ صَاحِبُ الطَّاقِ، وَ النَّاسُ عِنْدَهُ، وَ ذَلِكَ أَنَّهُمْ رَوَوْا عَنْ أَبِي عَبْدِ  
اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّ الْأَمْرَ فِي الْكَبِيرِ مَا لَمْ تَكُنْ بِهِ عَاهَةً». فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ نَسْأَلُهُ عَمَّا  
كُنَّا نَسْأَلُ عَنْهُ أَبَاهُ، فَسَأَلْنَاهُ عَنِ الزَّكَاةِ فِي كَمْ تَجِبُ؟ فَقَالَ: فِي مِائَتَيْنِ خُمْسَةً، فَقُلْنَا:  
فِي مِائَةٍ؟ فَقَالَ: دِرْهَمَانِ وَ نِصْفُ، فَقُلْنَا: وَ اللَّهُ مَا تَقُولُ الْمُرْجِيَّةُ هَذَا، قَالَ: فَرَفَعَ يَدَهُ  
إِلَى السَّمَاءِ، فَقَالَ: وَ اللَّهُ، مَا أَذْرِي مَا تَقُولُ الْمُرْجِيَّةُ.

قَالَ: فَخَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ ضَلَالًا لَا نَذْرِي إِلَى أَيْنَ نَتَوَجَّهُ أَنَا وَ أَبُو جَعْفَرٍ الْأَحْوَلُ،  
فَقَعَدْنَا فِي بَعْضِ أَرْقَةِ الْمَدِينَةِ بِأَكْبَنِ حَيَارَى لَا نَذْرِي إِلَى أَيْنَ نَتَوَجَّهُ، وَ لَا مَنْ نَقْصِدُ،  
نَقُولُ: إِلَى الْمُرْجِيَّةِ؟ إِلَى الْقَدَرِيَّةِ؟ إِلَى الزُّيْدِيَّةِ؟ إِلَى الْمُعْتَزَلَةِ؟ إِلَى الْخَوَارِجِ؟

فَنَحْنُ كَذَلِكَ إِذْ رَأَيْتُ رَجُلًا شَيْخًا لَا أَعْرِفُهُ، يُؤْمِي إِلَيَّ بِيَدِهِ، فَخِفْتُ أَنْ يَكُونَ  
عَيْنًا مِنْ عُيُونِ أَبِي جَعْفَرٍ الْمَنْصُورِ، وَ ذَلِكَ أَنَّهُ كَانَ لَهُ بِالْمَدِينَةِ جَوَاسِيسُ يَنْظُرُونَ إِلَى  
مَنْ اتَّفَقَتْ شِيعَةُ جَعْفَرٍ عليه السلام عَلَيْهِ، فَيَضْرِبُونَ عُنُقَهُ، فَخِفْتُ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ، فَقُلْتُ  
لِلْأَحْوَلِ: تَنَحَّ؛ فَإِنِّي خَائِفٌ عَلَى نَفْسِي وَ عَلَيْكَ، وَ إِنَّمَا يُرِيدُنِي لَا يُرِيدُكَ، فَتَنَحَّ عَنِّي  
لَا تَهْلِكَ، وَ تُعِينَ عَلَى نَفْسِكَ، فَتَنَحَّى غَيْرَ بَعِيدٍ، وَ تَبِعْتُ الشَّيْخَ - وَ ذَلِكَ أَنِّي ظَنَنْتُ  
أَنِّي لَا أَقْدِرُ عَلَى التَّخَلُّصِ مِنْهُ - فَمَا زِلْتُ أَتَّبِعُهُ، وَ قَدْ عَزَمْتُ عَلَى الْمَوْتِ حَتَّى وَرَدَ  
بِي عَلَى بَابِ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام، ثُمَّ خَلَانِي وَ مَضَى.

از آن، همیشه کلبی خدا را با دوستی اهل بیت پیغمبر می پرستید تا وفات کرد.

۷/۹۲۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابو یحیی واسطی، از هشام بن سالم روایت کرده است که گفت: من و ابو جعفر اَحوْل صاحب الطاق در مدینه بودیم، بعد از وفات امام جعفر صادق علیه السلام و مردم اتفاق کرده بودند بر عبدالله بن جعفر (که او را اَطح می گفتند، و اعتقاد داشتند که او صاحب امر امامت است بعد از پدرش. پس من و صاحب الطاق بر او داخل شدیم، و مردم در نزد او بودند، و این اجتماع برای آن بود که ایشان از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کردند که آن حضرت فرمود که: «امر امامت در پسر بزرگ است؛ مادامی که با او آفتی نباشد».

پس بر او داخل شدیم که او را سؤال کنیم از آنچه پدرش را از آن سؤال می کردیم، و او را سؤال کردیم از زکات که در چه قدر واجب می شود؟ گفت: در دو یست درم، پنج درم واجب است. گفتیم: در صد درم چقدر واجب است؟ گفت: دو درم و نصف درم. گفتیم: به خدا سوگند، که طائفه مُرجئه یا سنیان این را نمی گویند. هشام می گوید که: پس عبدالله دست خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: به خدا سوگند که نمی دانم طائفه مرجئه چه می گویند.

بعد از آن، ما از نزد او گمراهانه بیرون آمدیم و نمی دانستیم که من و ابو جعفر اَحوْل به کجا رو آوریم؟ پس در بعضی از کوچه های مدینه نشستیم گریان و سرگردان، نمی دانستیم که به کجا رو کنیم و به سوی کی قصد نماییم؟ و با یکدیگر می گفتیم که: برویم به سوی طائفه مرجئه یا به جانب جماعت قَدَرِیّه یا فرقه زیدیه، یا گروه معتزله یا خوارج. پس ما همچنین حیران بودیم که ناگاه مرد پیری را دیدم که او را نمی شناختم و به دست خود به جانب من اشاره می کرد، ترسیدم که جاسوسی از جاسوسان ابو جعفر منصور دوانیقی باشد. و این توهم، برای آن بود که او را در مدینه جاسوس ها بود که نظر کنند به آن که شیعیان امام جعفر صادق علیه السلام براو اتفاق کردند، تا گردن او را بزنند و به این جهت ترسیدم که از آنها باشد.

به اَحوْل گفتم که: دور شو؛ زیرا که من بر خود و بر تو ترسانم، و او مرا می خواهد و تو را نمی خواهد. پس از من دور شو تا هلاک نشوی و خود اعانت بر هلاکت خود ننموده باشی. پس اَحوْل از من دور شد، ولیکن پُر دور نرفت و من در پی آن پیر رفتم و این ترس و سفارش برای آن بود که چنان گمان داشتم که نمی توانم از دست او خلاص شوم، و متصل در پی او می رفتم و دل بر مردن گذاشته بودم، تا آن که مرا بُرد بر در خانه امام موسی کاظم علیه السلام. بعد از آن

فَإِذَا حَادِمٌ بِالبَابِ، فَقَالَ لِي: ادْخُلْ رَحِمَكَ اللَّهُ، فَدَخَلْتُ، فَإِذَا أَبُو السَّحْسَنِ  
مُوسَى عليه السلام، فَقَالَ لِي -ابْتِدَاءً مِنْهُ-: «لَا إِلَى الْمَرْجِئَةِ، وَلَا إِلَى الْقَدَرِيَّةِ، وَلَا إِلَى  
الزَّيْدِيَّةِ، وَلَا إِلَى الْمُعْتَزَلَةِ، وَلَا إِلَى الْخَوَارِجِ، إِلَيَّ إِلَيَّ».

فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، مَضَى أَبُوكَ؟ قَالَ: «نَعَمْ». قُلْتُ: مَضَى مَوْتًا؟ قَالَ: «نَعَمْ».  
قُلْتُ: فَمَنْ لَنَا مِنْ بَعْدِهِ؟ فَقَالَ: «إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيكَ، هَذَاكَ».

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ يَزْعُمُ أَنَّهُ مِنْ بَعْدِ أَبِيهِ؟ قَالَ: «يُرِيدُ عَبْدُ اللَّهِ أَنْ  
لَا يُعْبَدَ اللَّهُ». قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَمَنْ لَنَا مِنْ بَعْدِهِ؟ قَالَ: «إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ  
يَهْدِيكَ، هَذَاكَ». قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَأَنْتَ هُوَ؟ قَالَ: «لَا، مَا أَقُولُ ذَلِكَ». قَالَ:  
فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: لَمْ أَصِبْ طَرِيقَ الْمَسْأَلَةِ.

ثُمَّ قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، عَلَيْكَ إِمَامٌ؟ قَالَ: «لَا». فَدَاخَلَنِي شَيْءٌ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا  
اللَّهُ -عَزَّ وَجَلَّ- -إِعْظَامًا لَهُ وَهَيْبَةً أَكْثَرَ مِمَّا كَانَ يَحُلُّ بِي مِنْ أَبِيهِ إِذَا دَخَلْتُ عَلَيْهِ.  
ثُمَّ قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَسْأَلُكَ كَمَا كُنْتُ أَسْأَلُ أَبَاكَ؟ فَقَالَ: «سَلْ؛ تُخْبِرُ، وَلَا  
تُدْرِعُ فَإِنْ أَدَعَيْتَ، فَهُوَ الذَّبْحُ» قَالَ: فَسَأَلْتُهُ، فَإِذَا هُوَ بَحْرٌ لَا يُنْزَفُ.

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، شِيعَتُكَ وَشِيعَةُ أَبِيكَ ضَلَالٌ، فَأَلْقِي إِلَيْهِمْ وَادْعُوهُمْ إِلَيْكَ،  
فَقَدْ أَخَذَتْ عَلَيَّ الْكِثْمَانُ؟ قَالَ: «مَنْ آتَسَتْ مِنْهُ رُشْدًا فَأَلْقِ إِلَيْهِ، وَخُذْ عَلَيْهِ  
الْكِثْمَانِ، فَإِنْ أَدَاعَوْا فَهُوَ الذَّبْحُ» وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى حَلْقِهِ.

قَالَ: فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ، فَلَقَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ الْأَخْوَلَ، فَقَالَ لِي: مَا وَرَاءَكَ؟ قُلْتُ:  
الْهُدَى، فَحَدَّثَنِي بِالقِصَّةِ، قَالَ: ثُمَّ لَقِينَا الْفُضَيْلَ وَ أَبَا بَصِيرٍ، فَدَخَلَا عَلَيْهِ، وَ سَمِعَا  
كَلَامَهُ، وَ سَاءَ لَاهُ، وَ قَطَعَا عَلَيْهِ بِالإِمَامَةِ.

مرا وا گذاشت و خود رفت. پس دیدم که خادمی به در خانه آمد و به من گفت که: داخل شو - خدا تو را رحمت کند - چون داخل شدم، ابوالحسن امام موسی کاظم علیه السلام را دیدم، و در اول مرتبه، خود آغاز فرمود و فرمود که: «نه به سوی مرجئه باید رفت، و نه قدریه و نه زیدیه و نه معتزله و نه خوارج»، و دو مرتبه فرمود: «به نزد من بیا».

عرض کردم: فدای تو گردم، پدرت در گذشت؟ فرمود: «آری». عرض کردم که: در گذشت از روی مردن که وفات فرمود. فرمود: «آری». عرض کردم که: بعد از او، کی امام است؟ فرمود: «اگر خدا خواهد که تو را هدایت فرماید، هدایت خواهد فرمود». و عرض کردم: فدای تو گردم، به درستی که عبدالله گمان کرده که او بعد از پدرش، امام است. فرمود که: «عبدالله می خواهد که خدا پرستیده نشود» (و یا خدا را عبادت نکند). عرض کردم که: فدای تو گردم، کی امام ما است بعد از پدرت؟ فرمود: «اگر خدا خواهد که تو را هدایت کند تو را هدایت می کند». عرض کردم که: فدای تو گردم، تو امامی؟ فرمود: «من، این را نمی گویم».

هشام می گوید که: با خود گفتم که: طریق سؤال را درست نیافتم؛ چه، زمان، زمان تقیه است. پس به آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم، آیا بر تو امامی گماشته که تو رعیت او باشی؟ فرمود: «نه». از این سخن در دل من چیزی داخل شد که کسی غیر از خدای عز و جل، اندازه آن را نمی داند، به جهت اعظام و هیبت آن حضرت، بیش از آنچه به من فرود می آمد نسبت به پدرش، چون بر او داخل می شدم.

پس به آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم، از تو سؤال می کنم، چنانچه از پدرت سؤال می کردم. فرمود: «سؤال کن تا خبر داده شوی، ولیکن فاش مکن، که چون فاش کنی، همان باعث سر بریدن من خواهد شد». هشام می گوید که: از آن حضرت سؤال کردم، دیدم دریایی است که تمام شدن ندارد.

عرض کردم که: فدای تو گردم، شیعیان تو و شیعیان پدرت گمراهند، اگر صلاح دانی به ایشان القا کنم، و ایشان را به سوی تو دعوت نمایم؛ زیرا که بر من پیمان گرفتی که کتمان کنم. فرمود که: «هر که از ایشان را دیدی که رشدی دارد به او القا کن، و بر او پیمان بگیر که کتمان کند؛ زیرا که اگر فاش کنند، همان موجب سر بریدن خواهد بود». و به دست مبارک اشاره به گلوئی خویش فرمود.

هشام می گوید که: از نزد آن حضرت بیرون آمدم، و ابو جعفر احوال را ملاقات کردم، به

ثُمَّ لَقِينَا النَّاسَ أَفْوَاجاً، فَكُلُّ مَنْ دَخَلَ عَلَيْهِ قَطَعَ إِلَّا طَائِفَةً عَمَّارٍ وَأَصْحَابَهُ، وَبَقِيَ عَبْدُ اللَّهِ لَا يَدْخُلُ إِلَيْهِ إِلَّا قَلِيلٌ مِنَ النَّاسِ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ، قَالَ: مَا حَالُ النَّاسِ؟ فَأُخْبِرَ أَنَّ هِشَاماً صَدَّ عَنْكَ النَّاسَ. قَالَ هِشَامٌ: فَأَقْعَدَ لِي بِالمَدِينَةِ غَيْرَ وَاحِدٍ لِيَضْرِبُونِي.

٩٢٩ / ٨. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فَلَانٍ الْوَاقِفِيِّ، قَالَ: كَانَ لِي ابْنُ عَمٍّ يُقَالُ لَهُ: الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، وَكَانَ زَاهِداً، وَكَانَ مِنْ أَعْبَدِ أَهْلِ زَمَانِهِ، وَكَانَ يَتَّقِيهِ السُّلْطَانُ؛ لِجِدِّهِ فِي الدِّينِ وَاجْتِهَادِهِ، وَرُبَّمَا اسْتَقْبَلَ السُّلْطَانُ بِكَلَامٍ صَعْبٍ يَعِظُهُ، وَيَأْمُرُهُ بِالمَعْرُوفِ، وَيَنْهَاهُ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَكَانَ السُّلْطَانُ يَحْتَمِلُهُ؛ لِصَلَاحِهِ، فَلَمَّ تَزَلْ هَذِهِ حَالَتُهُ حَتَّى كَانَ يَوْمٌ مِنَ الْأَيَّامِ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى (ع) - وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ - فَقَرَأَهُ، فَأَوْمَأَ إِلَيْهِ، فَأَتَاهُ، فَقَالَ لَهُ: «يَا أَبَا عَلِيٍّ، مَا أَحَبَّ إِلَيَّ مَا أَنْتَ فِيهِ وَأَسَرَّنِي، إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَتْ لَكَ مَعْرِفَةٌ، فَاطْلُبِ الْمَعْرِفَةَ».

قَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، وَمَا الْمَعْرِفَةُ؟ قَالَ: «أَذْهَبَ فَتَفَقَّهَ، وَاطْلُبِ الْحَدِيثَ». قَالَ: عَمَّنْ؟ قَالَ: «عَنْ فُقَهَاءِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ، ثُمَّ اعْرِضْ عَلَيَّ الْحَدِيثَ». قَالَ: فَذَهَبَ، فَكَتَبَ، ثُمَّ جَاءَهُ، فَقَرَأَهُ عَلَيْهِ فَأَسْقَطَهُ كُلَّهُ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: «أَذْهَبَ فَاعْرِفِ الْمَعْرِفَةَ».

وَكَانَ الرَّجُلُ مَعْنِياً بِدِينِهِ، قَالَ: فَلَمَّ يَزَلْ يَتَرَصَّدُ أَبَا الْحَسَنِ (ع) حَتَّى خَرَجَ إِلَى ضَيْعَةٍ لَهُ، فَلَقِيَهُ فِي الطَّرِيقِ، فَقَالَ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنِّي أُحْتَجُّ عَلَيْكَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ، فَدَلَّنِي عَلَى الْمَعْرِفَةِ، قَالَ: فَأُخْبِرُهُ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع)، وَمَا كَانَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ (ص)، وَ

من گفت که: بعد از آن که از یکدیگر جدا شدیم، چه خبر داری؟ گفتم: هدایت؛ و او را به آن قصه خبر دادم، بعد از آن فضیل و ابو بصیر را ملاقات کردیم و بر آن حضرت داخل شدند، و سخنش را شنیدند و قطع به امامت او به هم رسانیدند. بعد از آن، فوج فوج مردم را ملاقات می کردیم، پس هر که بر آن حضرت داخل شد، قطع به هم رسانید، مگر طائفة عمار بن موسی ساباطی و اصحابش، و عبدالله باقی ماند که کسی بر او داخل نمی شد، مگر کمی از مردمان. چون چنان دید، پرسید که: مردم را چه حال روی داده که به نزد من نمی آیند؟ او را خبر دادند که هشام مردم را از تو باز داشته.

هشام می گوید که: پس عبدالله جمعی را در مدینه بر سر راه من نشانید که مرا بزنند. ۹۲۹ / ۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن فلان واقفی<sup>۱</sup> روایت کرده است که گفت: مرا پسر عمویی بود که او را حسن بن عبدالله می گفتند، و زاهد و تارک دنیا بود، و از همه اهل زمان خود عبادت بیشتر می کرد، و پادشاه از او می ترسید، به جهت کوشش و جهد و اهتمامی که در امر دین داشت. و بسا بود که روی پادشاه سخن سختی با وی می گفت، و او را موعظه می کرد، و او را امر به معروف و نهی از منکر می نمود. و پادشاه به جهت صلاح پسر عمویم، آن را متحمل می شد و همیشه حالتش این بود تا آن که روزی از روزها، ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم<sup>(ع)</sup> بر او داخل شد و او در مسجد بود.

حضرت او را دید و به سوی او اشاره کرد، چون به خدمت آن حضرت آمد، به او فرمود که: «ای ابو علی، چه، دوست می دارم آنچه را که تو در آنی، و بسیار مرا شاد و خوشحال می گرداند، مگر این که تو را معرفتی نیست، پس معرفت را طلب کن». گفت: فدای تو گردم، معرفت چیست؟ فرمود: «برو و در دین تفقه کن و حدیث را طلب نما». عرض کرد که: از که طلب کنم؟ فرمود: «از فقهای اهل مدینه، بعد از آن، آن حدیث را بر من عرضه دار».

راوی می گوید که: حسن رفت و حدیث را نوشت، پس به خدمت آن حضرت آمد و حدیث را بر او خواند و حضرت همه آن را باطل ساخت، و امر به انداختن آن فرمود، و به او فرمود که: «برو و معرفت را طلب کن». و چون آن مرد اهتمام بدین خویش داشت، و همیشه انتظار امام موسی<sup>(ع)</sup> را می کشید تا آن که حضرت بیرون رفت به سوی مزرعه که داشت، در

۱. عبارت ترجمه مترجم - رحمه الله - چنین است: «رافقی یا وافقی بنا بر اختلاف نسخ» که هر دو خطا است.

أَخْبَرَهُ بِأَمْرِ الرَّجُلَيْنِ فَقَبِلَ مِنْهُ. ثُمَّ قَالَ لَهُ: فَمَنْ كَانَ بَعْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام)؟ قَالَ: «الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ (عليه السلام)». حَتَّى انْتَهَى إِلَى نَفْسِهِ، ثُمَّ سَكَتَ.

قَالَ: فَقَالَ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَمَنْ هُوَ الْيَوْمَ؟ قَالَ: «إِنْ أَخْبَرْتُكَ، تَقْبَلُ؟» قَالَ: بَلَى جُعِلْتُ فِدَاكَ، قَالَ: «أَنَا هُوَ». قَالَ: فَشَيْءٌ أَسْتَدِلُّ بِهِ؟ قَالَ: «أَذْهَبُ إِلَى تِلْكَ الشَّجَرَةِ - وَ أَشَارَ إِلَى أُمِّ غَيْلَانَ - فَقُلْ لَهَا: يَقُولُ لَكَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ: أَقْبِلِي».

قَالَ: فَاتَيْتُهَا، فَرَأَيْتُهَا وَاللَّهِ تَخُذُ الْأَرْضَ خَذًا حَتَّى وَقَفَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ، ثُمَّ أَشَارَ إِلَيْهَا، فَرَجَعَتْ، قَالَ: فَأَقَرَّ بِهِ ثُمَّ لَزِمَ الصَّمْتَ وَالْعِبَادَةَ، فَكَانَ لَا يَرَاهُ أَحَدٌ يَتَكَلَّمُ بَعْدَ ذَلِكَ.



● مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ

هَاشِمٍ، مِثْلُهُ.

٩٣٠ / ٩. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ

أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الطَّيِّبِ، عَنْ عَبْدِ الْوَهَّابِ بْنِ مَنْصُورٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ

أَبِي الْعَلَاءِ، قَالَ: سَمِعْتُ يَحْيَى بْنَ أَكْثَمَ قَاضِي سَامَرَاءَ - بَعْدَ مَا جَهَذْتُ بِهِ وَ نَاطَرْتُهُ

وَ حَاوَرْتُهُ وَ وَاصَلْتُهُ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ عُلُومِ آلِ مُحَمَّدٍ - فَقَالَ: بَيْنَا أَنَا ذَاتَ يَوْمٍ دَخَلْتُ

أَطُوفُ بِقَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله)، فَرَأَيْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيِّ الرِّضَا (عليه السلام) يَطُوفُ بِهِ، فَنَاطَرْتُهُ فِي

مَسَائِلَ عِنْدِي، فَأَخْرَجَهَا إِلَيَّ، فَقُلْتُ لَهُ: هُوَ اللَّهُ، إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ مَسْأَلَةً، وَإِنِّي وَ

راه آن حضرت را ملاقات نمود و عرض کرد که: فدای تو گردم، من در نزد خدا بر تو حجت می آورم، مرا بر معرفت دلالت کن. حضرت او را به امیر المؤمنین و آنچه بعد از رسول خدا ﷺ اتفاق افتاده بود خبر داد، و خبر داد او را به امر آن دو (ابوبکر و عمر). پس آن را از حضرت قبول کرد و عرض کرد که: بعد از امیر المؤمنین ﷺ که بود؟ فرمود: «امام حسن، بعد از آن، امام حسین» تا آن که به خودش رسید، پس ساکت شد. و عرض کرد که: فدای تو گردم، امروز کی امام است؟ فرمود که: «اگر تو را خبر دهم، قبول می کنی؟» عرض کرد: بلی فدای تو گردم. فرمود که: «من امامم». عرض کرد که: چیزی با تو هست که به آن بر امامت تو استدلال کنم؟ فرمود که: «برو به سوی این درخت - و به درخت خار مغیلانی اشاره فرمود - و به آن بگو که: موسی بن جعفر به تو می گوید که: بیا به نزد ما».

حسن می گوید که: به نزد آن درخت آمدم، و پیغام حضرت را رسانیدم. به خدا سوگند، دیدم آن درخت را که زمین را می شکافت شکافتنی به غایت، تا آن که آمد و در پیش روی آن حضرت ایستاد. بعد از آن، به سوی آن درخت اشاره فرمود که: برگردد، پس به جای خود برگشت. راوی می گوید که: حسن به امامت حضرت امام موسی ﷺ اقرار کرد. بعد از آن، ملازم خاموشی و عبادت شد و چنان شد که بعد از آن، هرگز کسی او را نمی دید که سخن گوید.

● محمد بن یحیی و احمد بن محمد، از محمد بن حسن، از ابراهیم بن هاشم مثل این را روایت کرده اند.

۹ / ۹۳۰. محمد بن یحیی و احمد بن محمد، از محمد بن حسن، از احمد بن حسین، از (احمد یا) محمد بن طیب، از عبدالوهاب بن منصور، از محمد بن ابی العلاء روایت کرده اند که گفت: شنیدم از یحیی بن اکثم قاضی سامرا - بعد از آن که در باب او جد و جهد به عمل آوردم، و با او مباحثه و گفت شنود نمودم و با هم خلطه و آشنایی به هم رسانیدیم و او را از علوم آل محمد سؤال کردم - که گفت: من روزی داخل روضه پیغمبر شدم و بر دور قبر رسول خدا طواف می کردم، پس محمد بن علی بن موسی الرضا ﷺ را دیدم که بر دور قبر طواف می کرد. من با آن حضرت در باب مسائلی چند که می دانستم، گفت و گو کردم، و آنها را به من تعلیم کرد، و جواب همه را بیان فرمود. بعد از آن، به حضرت عرض کردم: به خدا سوگند که: می خواهم تو را از مسأله ای سؤال کنم و از آن، شرم دارم. فرمود که: «من تو را

اللَّهُ، لَأَسْتَحْيِي مِنْ ذَلِكَ، فَقَالَ لِي: «أَنَا أَخْبِرُكَ قَبْلَ أَنْ تَسْأَلَنِي، تَسْأَلَنِي عَنِ الْإِمَامِ». فَقُلْتُ: هُوَ وَاللَّهِ هَذَا، فَقَالَ: «أَنَا هُوَ». فَقُلْتُ: عَلَامَةٌ؟ فَكَارَى بِإِيْدِهِ عَصًا، فَتَطَقْتُ، وَقَالَتْ: إِنَّ مَوْلَايَ إِمَامٌ هَذَا الزَّمَانِ وَهُوَ الْحُجَّةُ.

٩٣١ / ١٠. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ أَوْ غَيْرِهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى الرِّضَا عليه السلام - أَنَا يَوْمَئِذٍ وَاقِفٌ، وَقَدْ كَانَ أَبِي سَأَلَ أَبَاهُ عَنْ سَبْعِ مَسَائِلَ، فَأَجَابَهُ فِي سِتٍّ وَأَمْسَكَ عَنِ السَّابِعَةِ - فَقُلْتُ: وَاللَّهِ، لَأَسْأَلَنَّهُ عَمَّا سَأَلَ أَبِي أَبَاهُ، فَإِنْ أَجَابَ بِمِثْلِ جَوَابِ أَبِيهِ، كَانَتْ دَلَالَةً، فَسَأَلْتُهُ، فَأَجَابَ بِمِثْلِ جَوَابِ أَبِيهِ فِي الْمَسَائِلِ السِّتِّ، فَلَمْ يَزِدْ فِي الْجَوَابِ وَآوَأْ وَلَا يَأْ، وَأَمْسَكَ عَنِ السَّابِعَةِ.

وَقَدْ كَانَ أَبِي قَالَ لِأَبِيهِ: إِنِّي أَسْتَحْيِيكَ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنَّكَ زَعَمْتَ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ لَمْ يَكُنْ إِمَامًا، فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى عُنُقِهِ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: «نَعَمْ أَسْتَحْيِيكَ عَلَىٰ بِذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَمَا كَانَ فِيهِ مِنْ إِثْمٍ، فَهُوَ فِي رَقَبَتِي».

فَلَمَّا وَدَّعْتُهُ، قَالَ: «إِنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ مِنْ شِيعَتِنَا يُبْتَلَىٰ بِبَلِيَّةٍ أَوْ يَسْتَكْبِي، فَيَضْرِبُ عَلَىٰ ذَلِكَ، إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ أَجْرَ أَلْفِ شَهِيدٍ».

فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: وَاللَّهِ، مَا كَانَ لِهَذَا ذِكْرٌ، فَلَمَّا مَضَيْتُ وَكُنْتُ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ، خَرَجَ بِي عِرْقُ الْمَدِينِيِّ، فَلَقِيتُ مِنْهُ شِدَّةً.

فَلَمَّا كَانَ مِنْ قَابِلٍ، حَجَجْتُ، فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ وَقَدْ بَقِيَ مِنْ وَجْعِي بَقِيَّةٌ، فَشَكَّوْتُ

خبر می‌دهم پیش از آن که تو سؤال کنی. می‌خواهی که مرا از امام سؤال کنی». عرض کردم: به خدا سوگند که سؤال من همین است. فرمود که: «من امامم». عرض کردم که: نشانه می‌خواهم. عصایی در دست آن حضرت بود، به سخن در آمد و گفت که: آقای من، امام این زمان است، و او است حجت خدا بر خلق.

۹۳۱ / ۱۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد یا غیر او، از علی بن حکم، از حسین بن عمر بن یزید روایت کرده است که گفت: بر حضرت امام رضا علیه السلام داخل شدم و من در آن روز، واقعی مذهب بودم، و پدرم پدر او را از هفت مسأله سؤال کرد. پس امام موسی علیه السلام پدرم را در شش مسأله جواب فرمود و از مسأله هفتم جواب نفرمود. من با خود گفتم: به خدا سوگند، که او را سؤال می‌کنم از آنچه پدرم از پدرش سؤال نمود. پس اگر به مثل جواب پدرش جواب دهد، همین دلیل بر امامت او باشد. پس او را سؤال کردم و جواب فرمود به مثل جوابی که پدرش به پدرم فرمود در همان شش مسأله، و در جواب، یک واو و یایی را زیاد نکرد و از مسأله هفتم جواب نداد، و پدرم به پدر آن حضرت عرض کرد که: من در روز قیامت، نزد خدا بر تو حجت می‌آورم که تو چنان پنداشتی که عبدالله امام نبود. حضرت امام موسی علیه السلام دست مبارک خود را بر گردن خویش گذاشت و به پدرم فرمود که: «آری، در نزد خدای عز و جل بر من حجت آور، به این؛ پس هر گناهی که در آن باشد، در گردن من».

راوی می‌گوید که: چون حضرت امام رضا علیه السلام را وداع کردم، فرمود که: «هیچ یک از شیعیان ما نیست که ببلیه‌ای مبتلی شود یا در وی داشته باشد، که باعث شکایت و نالیدن او باشد، و بر آن صبر کند، مگر آن که خدا، ثواب هزار شهید از برای او بنویسد».

من با خود گفتم که: بلیه و مصیبتی مذکور نشد که این سخن بر جا باشد، چون رفتم، در بین راه بودم که عرق مدینی از پایم بیرون آمد.<sup>۱</sup> راوی می‌گوید که: از آن ناخوشی شدتی به من رسید و بسیار سختی کشیدم. و چون سال آینده شد، به حج رفتم و بر آن حضرت داخل شدم و بقیه از آزار آن رشته که داشتم، مانده بود. و به آن حضرت شکایت کردم و عرض کردم که: فدای تو گردم، افسونی بر پای من بخوان و پای خویش را در پیش روی آن حضرت دراز کردم، به من فرمود که: «بر این پای تو باکی نیست و ناخوشی ندارد، ولیکن پای صحیح خود

۱. و آن، رشته‌ای است که از پا بیرون می‌آید، و مانند مو بزرگ می‌شود. و چون آن را بریزند، سرش را گره می‌زنند که در پا داخل نشود، و اگر از اندران پا ببرند، به شدنش اشکالی دارد، و به فارسی آن را پی گویند. (مترجم)

إِلَيْهِ، وَ قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، عَوَّذُ رِجْلِي - وَ بَسَطْتُهَا بَيْنَ يَدَيْهِ - فَقَالَ لِي: «لَيْسَ عَلَى رِجْلِكَ هَذِهِ بَأْسٌ، وَلَكِنْ أَرِنِي رِجْلَكَ الصَّحِيحَةَ». فَبَسَطْتُهَا بَيْنَ يَدَيْهِ، فَعَوَّذَهَا، فَلَمَّا خَرَجْتُ، لَمْ أَلْبَثْ إِلَّا يَسِيرًا حَتَّى خَرَجَ بِي الْعِرْقُ، وَ كَانَ وَجَعُهُ يَسِيرًا.

٩٣٢ / ١١. أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنِ ابْنِ قِيَامَا الْوَاسِطِيِّ - وَ كَانَ مِنَ الْوَاقِفَةِ - قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام، فَقُلْتُ لَهُ: يَكُونُ إِمَامًا؟ قَالَ: «لَا، إِلَّا وَ أَحَدُهُمَا صَامِتٌ».

فَقُلْتُ لَهُ: هُوَ ذَا أَنْتَ، لَيْسَ لَكَ صَامِتٌ - وَ لَمْ يَكُنْ وَلَدٌ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ بَعْدُ - فَقَالَ لِي: «وَ اللَّهِ، لَيَجْعَلَنَّ اللَّهُ مِنِّي مَا يُثَبِّتُ بِهِ الْحَقَّ وَ أَهْلَهُ، وَ يَمْحَقُ بِهِ الْبَاطِلَ وَ أَهْلَهُ». فَوَلَدَ لَهُ بَعْدَ سَنَةٍ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام.

فَقِيلَ لِابْنِ قِيَامَا: أَلَا تُقْنِعُكَ هَذِهِ الْآيَةُ؟ فَقَالَ: أَمَّا وَ اللَّهِ، إِنَّهَا لَآيَةٌ عَظِيمَةٌ، وَ لَكِنْ كَيْفَ أَصْنَعُ بِمَا قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي ابْنِهِ؟

٩٣٣ / ١٢. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَاءِ، قَالَ: أَتَيْتُ خُرَاسَانَ وَ أَنَا وَاقِفٌ، فَحَمَلْتُ مَعِيَ مَتَاعًا، وَ كَانَ مَعِيَ ثَوْبٌ وَ شَيْءٌ فِي بَعْضِ الرِّزْمِ، وَ لَمْ أَشْعُرْ بِهِ، وَ لَمْ أَعْرِفْ مَكَانَهُ، فَلَمَّا قَدِمْتُ مَرَوْ، وَ نَزَلْتُ فِي بَعْضِ مَنَازِلِهَا، لَمْ أَشْعُرْ إِلَّا وَ رَجُلٌ مَدَنِيٌّ مِنْ بَعْضِ مُوَلَّدِيهَا، فَقَالَ لِي: إِنَّ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام يَقُولُ لَكَ: «ابْعَثْ إِلَيَّ الثَّوْبَ الْوَشِيَّ الَّذِي عِنْدَكَ». قَالَ: فَقُلْتُ: وَ مَنْ أَخْبَرَ أَبَا الْحَسَنِ بِقُدُومِي وَ أَنَا قَدِمْتُ آفِئًا؟ وَ مَا عِنْدِي ثَوْبٌ وَ شَيْءٌ، فَرَجَعَ إِلَيْهِ، وَ عَادَ إِلَيَّ، فَقَالَ: يَقُولُ لَكَ: «بَلَى هُوَ فِي مَوْضِعٍ كَذَا وَ كَذَا، وَ رِزْمَتُهُ كَذَا وَ كَذَا». فَطَلَبْتُهُ حَيْثُ قَالَ، فَوَجَدْتُهُ فِي

را به من بنما». من آن پا را در پیش روی آن حضرت دراز کردم، پس افسونی بر آن خواند. چون بیرون آمدم زمانی نگذشت که عرق مدینی از پای صحیحم بیرون آمد، ولیکن درد آن کم بود.

۱۱/۹۳۲. احمد بن مهران، از محمد بن علی، از ابن قیامای واسطی - که از طائفة واقفیه بود - روایت کرده است که گفت: بر حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام داخل شدم، و به آن حضرت عرض کردم که: دو امام در یک زمان می باشد؟ فرمود: «نه، مگر آن که یکی از آن دو امام، ساکت باشد».

عرض کردم که: امر چنین است، و تو را امام ساکتی نیست، و هنوز امام محمد تقی علیه السلام از برایش متولد نشده بود. به من فرمود: «به خدا سوگند که خدا از من قرار خواهد داد فرزندی را که حق و اهل آن را به واسطه او ثابت گرداند، و باطل و اهل آن را به سبب او، نیست و نابود سازد». پس بعد از یک سال، امام محمد تقی علیه السلام از برایش متولد شد. به ابن قیاما گفته شد که: آیا این معجزه تو را قانع نمی گرداند که آن حضرت را امام دانی؟ گفت: به خدا سوگند که این، نشانه بزرگی است، ولیکن چه کنم با آنچه امام جعفر صادق علیه السلام در باب پسر خویش فرموده (و آن، دروغی است که واقفه بر حضرت صادق علیه السلام بسته اند و امام موسی علیه السلام را مهدی صاحب الزمان و قائم آل محمد می دانند).

۱۲/۹۳۳. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از وشاء روایت کرده است که گفت: به خراسان آمدم و من واقفی مذهب بودم، پس با خود متاعی را برداشتم و با من جامه ای چیتی بود که در بعضی از بسته های قماش بود، و من ملتفت این مطلب نبودم (که جامه چیتی دارم) و جای آن را نمی دانستم (که در میان کدام بسته است). چون به مرو رسیدم، و در بعضی از منزل های آن فرود آمدم، کسی بر آمدن بر من مطلع نبود (یا آن که، کسی را نمی شناختم)، مگر در حالتی که مردی مدنی از جماعتی که در مدینه متولد شده بودند از اولاد عجم. به من گفت که: ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام به تو می فرماید که: «جامه چیتی که نزد تو است، به سوی من فرست».

و شاء می گوید که: گفتم: کی ابوالحسن را به آمدن من خبر داد، و من در این نزدیکی آمدم و جامه چیتی در نزد من نیست. به سوی آن حضرت برگشت و باز به نزد من آمد و گفت: به تو می فرماید که: «بلکه آن جامه در فلان جا است و بسته آن، چنین و چنین است». پس آن را

أَسْفَلَ الرِّزْمَةِ، فَبَعَثْتُ بِهِ إِلَيْهِ.

٩٣٤ / ١٣. ابْنُ فَضَالٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، قَالَ: كُنْتُ وَاقِفًا، وَحَجَجْتُ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ، فَلَمَّا صِرْتُ بِمَكَّةَ، خَلَجَ فِي صَدْرِي شَيْءٌ، فَتَعَلَّقْتُ بِالْمُلْتَزَمِ، ثُمَّ قُلْتُ: اللَّهُمَّ قَدْ عَلِمْتَ طَلِبَتِي وَإِرَادَتِي، فَأَرْشِدْنِي إِلَى خَيْرِ الْأَذْيَانِ.

فَوَقَعَ فِي نَفْسِي أَنْ آتِيَ الرَّضَاءَ، فَأَتَيْتُ الْمَدِينَةَ، فَوَقَفْتُ بِبَابِهِ، وَقُلْتُ لِلْغُلَامِ: قُلْ لِمَوْلَاكَ: رَجُلٌ مِنَ أَهْلِ الْعِرَاقِ بِالْبَابِ، قَالَ: فَسَمِعْتُ نِدَاءَهُ وَهُوَ يَقُولُ: «ادْخُلْ يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْمُغِيرَةِ، ادْخُلْ يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْمُغِيرَةِ». فَدَخَلْتُ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيَّ، قَالَ لِي: «قَدْ أَجَابَ اللَّهُ دُعَاءَكَ، وَهَذَاكَ لِدِينِهِ». فَقُلْتُ: أَشْهَدُ أَنَّكَ حُجَّةُ اللَّهِ، وَ أَمِينُهُ عَلَى خَلْقِهِ.

٩٣٥ / ١٤. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: كَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ هُلَيْلٍ يَقُولُ بِعَبْدِ اللَّهِ، فَصَارَ إِلَى الْعَسْكَرِ، فَرَجَعَ عَنْ ذَلِكَ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ سَبَبِ رُجُوعِهِ، فَقَالَ: إِنِّي عَرَضْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ ﷺ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ، فَوَافَقَنِي فِي طَرِيقِ ضَيْقِي، فَمَالَ نَحْوِي حَتَّى إِذَا حَاذَانِي أَقْبَلَ نَحْوِي بِشَيْءٍ مِنْ فِيهِ، فَوَقَعَ عَلَى صَدْرِي، فَأَخَذْتُهُ فَإِذَا هُوَ رَقٌّ فِيهِ مَكْتُوبٌ: «مَا كَانَ هُنَالِكَ، وَلَا كَذَلِكَ».

٩٣٦ / ١٥. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا - ذَكَرَ اسْمَهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، قَالَ: أَخْبَرَنَا مُوسَى بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ زَيْدِ بْنِ مُوسَى، عَنْ أَبِيهِ،

جستجو کردم در آنجا که فرموده بود، و در زیر بسته آن را یافتم و به خدمت آن حضرت فرستادم.

۹۳۴ / ۱۳. ابن فضال، از عبدالله بن مغیره روایت کرده است که گفت: من واقفی مذهب بودم، و بر این حال حج رفتم، چون به مکه رسیدم، در سینه من چیزی خلید، به ملتزم چسبیدم،<sup>۱</sup> پس گفتم: بار خدایا مطلوب و اراده مرا می دانی، پس مرا به بهترین دین ها، رهنمایی کن. در دل من افتاد که به نزد امام رضا علیه السلام روم، بعد از آن به مدینه آمدم، و به در خانه آن حضرت ایستادم، و به غلام آن حضرت گفتم که به آقای خود بگو که: مردی از اهل عراق به در خانه است، و می خواهد که به خدمت تو رسد.

عبدالله می گوید که: آواز آن حضرت را شنیدم که می فرمود: «ای عبدالله پسر مغیره، داخل شو. ای عبدالله پسر مغیره، داخل شو». پس داخل شدم، چون به سوی من نظر کرد، فرمود که: «خدای تعالی دعای تو را مستجاب گردانید، و تو را به دین خود هدایت فرمود». عرض کردم که: شهادت می دهم که تو حجت خدایی و امین او بر خلقش.

۹۳۵ / ۱۴. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از احمد بن محمد بن عبدالله روایت کرده است که گفت: عبدالله بن هلال به امامت عبدالله افضح اعتقاد داشت، بعد از آن، به سامره رفت، و از این اعتقاد برگشت. من او را از سبب برگشتنش سؤال کردم، گفت که: من متعرض امام علی نقی علیه السلام شدم، که آن حضرت را از این امر سؤال کنم، پس اتفاق افتاد که در راه تنگی به من برخورد، و به جانب من میل فرمود، تا آن که چون با من برابر شد، چیزی از دهن خود بیرون آورد، و به جانب من انداخت. پس آن چیز بر سینه من واقع شد، آن را گرفتم، دیدم که پوستی است که در آن نوشته که: «در آنجا نبود و همچنین نبود».

(و شاید که مراد حضرت، این باشد که در ساحت عبدالله و مرتبه او، چیزی از امر امامت نبود، و عبدالله سزاوار آن نبود که چیزی از شروط آن در او باشد).

۹۳۶ / ۱۵. علی بن محمد، از بعضی از اصحاب ما - که نام او را ذکر کرده - روایت کرده است که گفت: حدیث کرد ما را محمد بن ابراهیم و گفت: خبر داد ما را موسی بن محمد بن اسماعیل بن عبدالله بن عبیدالله بن عباس بن علی بن ابی طالب و گفت: حدیث کرد مرا

۱. و ملتزم، یک در است از دو در کعبه معظمه، که پیش از این باز بوده، و الحال گرفته. (مترجم)

عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالُوا: «جَاءَتْ أُمُّ أَسْلَمَ يَوْمًا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ - وَهُوَ فِي مَنْزِلٍ أُمِّ سَلَمَةَ - فَسَأَلَتْهَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَتْ: خَرَجَ فِي بَعْضِ الْحَوَائِجِ وَالسَّاعَةَ يَجِيءُ، فَانْتَظَرْتُهُ عِنْدَ أُمِّ سَلَمَةَ حَتَّى جَاءَ ﷺ، فَقَالَتْ أُمُّ أَسْلَمَ: يَا أَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي قَدْ قَرَأْتُ الْكُتُبَ، وَ عَلِمْتُ كُلَّ نَبِيٍّ وَ وَصِيٍّ، فَمُوسَى كَانَ لَهُ وَصِيٌّ فِي حَيَاتِهِ، وَ وَصِيٌّ بَعْدَ مَوْتِهِ، وَ كَذَلِكَ عِيسَى، فَمَنْ وَصِيُّكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ لَهَا: يَا أُمُّ أَسْلَمَ، وَصِيٌّ فِي حَيَاتِي وَ بَعْدَ مَمَاتِي وَاحِدٌ.

ثُمَّ قَالَ لَهَا: يَا أُمُّ أَسْلَمَ، مَنْ فَعَلَ فِعْلِي، فَهُوَ وَصِيِّي.

ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى حَصَاةٍ مِنَ الْأَرْضِ، فَفَرَكَهَا بِإِصْبَعِهِ، فَجَعَلَهَا شِبْهَ الدَّقِيقِ، ثُمَّ عَجَنَهَا، ثُمَّ طَبَعَهَا بِخَاتَمِهِ، ثُمَّ قَالَ: مَنْ فَعَلَ فِعْلِي هَذَا، فَهُوَ وَصِيِّي فِي حَيَاتِي وَ بَعْدَ مَمَاتِي.

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی

فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ، فَأَتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ، فَقُلْتُ: يَا أَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي، أَنْتَ وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَ: نَعَمْ يَا أُمُّ أَسْلَمَ.

ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى حَصَاةٍ، فَفَرَكَهَا، فَجَعَلَهَا كَهَيْئَةِ الدَّقِيقِ، ثُمَّ عَجَنَهَا، وَخَتَمَهَا بِخَاتَمِهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا أُمُّ أَسْلَمَ، مَنْ فَعَلَ فِعْلِي هَذَا، فَهُوَ وَصِيِّي.

فَأَتَيْتُ الْحَسَنَ ﷺ - وَهُوَ غُلَامٌ - فَقُلْتُ لَهُ: يَا سَيِّدِي، أَنْتَ وَصِيُّ أَبِيكَ؟ فَقَالَ: نَعَمْ يَا أُمُّ أَسْلَمَ، وَ ضَرَبَ بِيَدِهِ، وَ أَخَذَ حَصَاةً، فَفَعَلَ بِهَا كَفِعْلِهِمَا.

فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ، فَأَتَيْتُ الْحُسَيْنَ ﷺ - وَ إِنِّي لَمُسْتَضْعِرَةٌ لِسِنِّهِ - فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي، أَنْتَ وَصِيُّ أَخِيكَ؟ فَقَالَ: نَعَمْ يَا أُمُّ أَسْلَمَ، ائْتِنِي بِحَصَاةٍ. ثُمَّ فَعَلَ كَفِعْلِهِمَا.

جعفر بن زید بن موسی، از پدرش، از پدرانش علیه السلام که گفتند:

«روزی ام اسلم به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، و آن حضرت در آن روز در منزل ام سلمه تشریف داشت، و از ام سلمه احوال رسول خدا را پرسید. گفت: در پی بعضی از حاجت‌های خود تشریف آورده، و در این ساعت می‌آید. ام اسلم در نزد ام سلمه انتظار آن حضرت برد تا تشریف آورد. پس به حضرت عرض کرد که: یا رسول الله، پدر و مادرم فدای تو باد، به درستی که من کتاب‌های آسمانی را خوانده‌ام و هر پیغمبر و وصی را دانسته‌ام، و موسی را وصی بود در حیات او، و وصی بود بعد از وفات او، و همچنین عیسی؛ پس وصی تو کیست یا رسول الله صلی الله علیه و آله؟ پیغمبر به ام اسلم فرمود که: ای ام اسلم، وصی من در حال حیات و بعد از وفات من، یکی است.

بعد از آن، فرمود که: ای ام اسلم، هر که مثل آنچه من کردم بکند، وصی من است. پس دست خود را به سوی سنگ‌ریزه‌ای برد و از زمین برداشت و با انگشت خویش آن را مالش داد و آن را مانند آرد گردانید، پس آن را خمیر کرد و به مهر خود آن را مهر کرد، و فرمود که: هر که مثل این کار بکند که من کردم، وصی من است در حیات و بعد از وفات من. ام اسلم می‌گوید که: از نزد آن حضرت بیرون رفتم و به خدمت امیر المؤمنین علیه السلام آمدم و عرض کردم: پدر و مادرم فدای تو باد، تو وصی رسول خدایی صلی الله علیه و آله؟ فرمود: آری ای ام اسلم، پس دست خویش را به سوی سنگ‌ریزه برد و آن را برداشت و مالش داد تا آن را چون صورت آرد گردانید، پس آن را خمیر کرد و به مهر خود آن را مهر کرد، و فرمود که: ای ام اسلم، هر که مثل این کار که من کردم بکند، وصی من است.

پس به خدمت امام حسن علیه السلام آمدم و آن حضرت پسری بود که ریش بیرون نیاورده بود و به آن حضرت عرض کردم که: ای آقای من، تویی وصی پدر خود؟ فرمود: آری ای ام اسلم، پس دست خود را به جانب سنگ‌ریزه برد و آن را برداشت و با آن، کرد مانند آنچه پیغمبر و امیر المؤمنین کرده بودند، بعد از آن، از نزد او بیرون رفتم و به خدمت امام حسین علیه السلام آمدم، و من سن آن حضرت را بسیار کم می‌شمردم، پس به آن حضرت عرض کردم که: پدر و مادرم فدای تو باد، تویی وصی برادر خود؟ فرمود: آری ای ام اسلم، سنگ‌ریزه به نزد من آور. بعد از آن که آوردم، مانند آنچه جد و پدر و برادرش کرده بودند، کرد.

ام اسلم زنده بود تا به خدمت علی بن الحسین علیه السلام رسید، در وقتی که آن حضرت از

فَعَمَرْتُ أُمَّ أَسْلَمَ حَتَّى لَحِقْتُ بِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بَعْدَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ (ع) فِي مُنْصَرَفِهِ،  
فَسَأَلْتُهُ: أَنْتَ وَصِيٌّ أَيْكَ؟ فَقَالَ: نَعَمْ. ثُمَّ فَعَلَ كَفِعْلِهِمْ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ».

٩٣٧ / ١٦. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ  
الْحُسَيْنِ بْنِ الْجَارُودِ، عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ بْنِ دَابٍ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع)،  
أَنَّ زَيْدَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ دَخَلَ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ (ع)، وَ مَعَهُ كُتُبٌ مِنْ  
أَهْلِ الْكُوفَةِ يَدْعُونَهُ فِيهَا إِلَى أَنْفُسِهِمْ، وَ يُخْبِرُونَهُ بِاجْتِمَاعِهِمْ، وَ يَأْمُرُونَهُ بِالْخُرُوجِ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ (ع): «هَذِهِ الْكُتُبُ ابْتِدَاءُ مِنْهُمْ، أَوْ جَوَابُ مَا كُتِبَتْ بِهِ إِلَيْهِمْ وَ  
دَعَوَتُهُمْ إِلَيْهِ؟» فَقَالَ: بَلِ ابْتِدَاءُ مِنَ الْقَوْمِ؛ لِمَعْرِفَتِهِمْ بِحَقُّنَا وَ بِقَرَابَتِنَا مِنْ رَسُولِ  
اللَّهِ (ص)، وَ لِمَا يَجِدُونَ فِي كِتَابِ اللَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - مِنْ وَجُوبِ مَوَدَّتِنَا وَ فَرَضِ  
طَاعَتِنَا، وَ لِمَا نَحْنُ فِيهِ مِنَ الضِّيقِ وَ الضَّنْكِ وَ الْبَلَاءِ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ (ع): «إِنَّ الطَّاعَةَ مَفْرُوضَةٌ مِنَ اللَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - وَ سُنَّةٌ أَمُضَاهَا  
فِي الْأَوَّلِينَ، وَ كَذَلِكَ يُجْرِيهَا فِي الْآخِرِينَ، وَ الطَّاعَةُ لِوَاحِدٍ مِنَّا، وَ الْمَوَدَّةُ لِلْجَمِيعِ، وَ  
أَمْرُ اللَّهِ يَجْرِي لِأَوْلِيَائِهِ بِحُكْمِ مَوْصُولٍ، وَ قَضَاءِ مَقْصُولٍ، وَ حَتْمِ مَقْضِيٍّ، وَ قَدَرِ  
مَقْدُورٍ، وَ أَجَلٍ مُسَمًّى لَوْ قَتِ مَعْلُومٍ، فَلَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ، إِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا  
عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً، فَلَا تَعْجَلْ؛ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَعْجَلُ لِعَجَلَةِ الْعِبَادِ، وَ لَا تَسْبِقَنَّ اللَّهَ؛  
فَتَعْجِزَكَ الْبَلِيَّةُ فَتَضْرَعَكَ».

سفر کربلا یا شام بر می گشت، و از آن حضرت سؤال کرد که تویی وصی پدر خود؟ فرمود: آری، و کرد مانند آنچه ایشان کرده بودند - صلوات الله علیهم اجمعین -.

۱۶/۹۳۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حسین بن جارود، از موسی بن بکر بن داب، از آن که او را حدیث کرده، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: زید بن علی بن الحسین علیه السلام بر برادرش، ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام، داخل شد و با او نامه ای چند بود از اهل کوفه که به زید نوشته بودند و در آن نامه ها او را به سوی دیار خویش خوانده بودند، و به جمعیت خویش خبر داده و از او خواسته بودند که خروج کند.

امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «این نامه ها از جانب ایشان آغاز شده، بی آن که تو نامه به ایشان نوشته باشی، یا جواب نامه ای است که به ایشان نوشته ای و ایشان را به سوی خروج خوانده ای؟». زید عرض کرد که: بلکه آغاز از جانب این قوم شده، و بی آن که من نامه بنویسم، نامه ها به من نوشته اند؛ به جهت معرفت ایشان به حق ما، و به خویشی ما نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله، و به جهت آنچه در کتاب خدای عز و جل می یابند از وجوب دوستی ما، و فرض اطاعت ما، و به جهت آنچه ما در آنیم از دلتنگی و دست تنگی و بلا و مکاره دشمنان که به ما می رسد.

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «به درستی که اطاعت واجب گردید از جانب خدای عز و جل و طریقه ای است که آن را از پیشینیان امضا فرموده، و همچنین در پسینیان آن را جاری خواهد گردانید. و طاعت برای یکی از ما (یعنی: امام) و دوستی برای همه است. و امر خدا برای دوستانش جاری می شود، به حکم پیوسته و قضای محتوم، و جزم و قطعی (که ناگزیر است از آن، و حکم شده) که البته واقع خواهد شد، و قدری تقدیر شده، و نافذ یا جاری بر مقداری که موافق حکمت باشد، و تفاوت و خللی در آن راه نداشته باشد، و مدتی نام برده شده و محدود در وقتی که معلوم است. پس باید که آنان که یقین ندارند، تو را بر سبکی ندارند (و وضعی نکنی که تو را سبک شمارند).

به درستی که ایشان، هرگز از تو دفع نخواهد کرد از تقدیر خدا چیزی را» (این، اقتباسی است که حضرت علیه السلام از آیه سوره روم<sup>۱</sup> و جاثیه<sup>۲</sup> فرموده). و فرمود که: «پس شتاب مکن؛ زیرا

قَالَ: فَغَضِبَ زَيْدٌ عِنْدَ ذَلِكَ، ثُمَّ قَالَ: لَيْسَ الْإِمَامُ مِنَّا مَنْ جَلَسَ فِي بَيْتِهِ، وَ  
أَرْخَى سِتْرَهُ، وَ تَبَطَّ عَنِ الْجِهَادِ، وَلَكِنَّ الْإِمَامَ مِنَّا مَنْ مَنَعَ حَوَازَتَهُ، وَ جَاهَدَ فِي  
سَبِيلِ اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ، وَ دَفَعَ عَنْ رَعِيَّتِهِ، وَ ذَبَّ عَنْ حَرِيمِهِ.

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «هَلْ تَعْرِفُ يَا أَخِي مِنْ نَفْسِكَ شَيْئاً مِمَّا نَسَبْتَهَا إِلَيْهِ؛ فَتَجِيءَ  
عَلَيْهِ بِشَاهِدٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ، أَوْ حُجَّةٍ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، أَوْ تَضْرِبَ بِهِ مَثَلاً؟ فَإِنَّ اللَّهَ  
-عَزَّ وَ جَلَّ- أَحَلَّ حَلَالاً، وَ حَرَّمَ حَرَاماً، وَ فَرَضَ فَرَائِضَ، وَ ضَرَبَ أَمْثَالاً، وَ سَنَّ  
سُنَناً، وَ لَمْ يَجْعَلِ الْإِمَامَ الْقَائِمَ بِأَمْرِهِ فِي شُبْهَةٍ فِيمَا فَرَضَ لَهُ مِنَ الطَّاعَةِ أَنْ يَسْبِقَهُ  
بِأَمْرِ قَبْلَ مَحَلِّهِ، أَوْ يُجَاهِدَ فِيهِ قَبْلَ خُلُوقِهِ؛ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ -عَزَّ وَ جَلَّ- فِي الصَّيْدِ: ﴿لَا  
تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرُمٌ﴾ أَفَقَتْلُوا الصَّيْدَ أَكْثَمَ، أَمْ قَتَلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ؟

وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ مَحَلّاً، وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا﴾ وَ قَالَ عَزَّ وَ  
جَلَّ: ﴿لَا تَجْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَ لَا الشُّهُرَ الْحَرَامَ﴾ فَجَعَلَ الشُّهُورَ عِدَّةً مَعْلُومَةً، فَجَعَلَ مِنْهَا  
أَرْبَعَةً حُرُمًا، وَ قَالَ: ﴿فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ﴾.

که خدا به جهت شتاب بندگان شتاب نمی کند، و اراده مکن که بر اراده خدا پیشی بگیری که بلیه تو را عاجز می کند، و می اندازد و هلاک می سازد».

راوی می گوید که: زید در نزد این سخن، به خشم آمد و گفت که: امام از ما، آن نیست که در خانه خود نشیند و پرده بر خویش بیاویزد، و مردم را از جهاد باز دارد، ولیکن امام از ما، کسی است که اطراف و جوانب خود را از دشمن منع کند (که دست بردی نکنند) و در راه خدا جهاد کند، چنانچه حق جهاد اوست. و دفع کند از رعیت خود، و منع نماید از حریم خود (و حریم هر کسی، آن چیزی است که محافظتش بر او واجب باشد و نگذارد که هتک حرمت آن شود). امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «ای برادر من، آیا از نفس خود می شناسی چیزی را از آنچه نفس خویش را به آن نسبت دادی، و می توانی که بر آن شاهی بیاوری از کتاب خدا، یا حاجتی از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله، یا به آن مثلی را بیان کنی؟ زیرا که خدای عز و جل چیزی چند را حلال نموده، و چیزی چند را حرام فرموده، و چیزی چند را واجب گردانیده، و مثل ها را بیان کرده، و طریقه ای چند را قرار داده، و امامی را که به امر او قیام می نماید، در شبهه قرار نداده در آنچه برای او واجب ساخته؛ از طاعت تا سبقت گیرد او را در امری پیش از محل آن، یا در آن مجاهده نماید پیش از حلول آن، و حال آن که خدای عز و جل در باب شکاری فرموده: [و] «لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ»<sup>۱</sup> (و در قرآن و او پیش از «لَا تَقْتُلُوا» نیست؛ بلکه چنین است که: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ»<sup>۲</sup>)، یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید مکشید شکاری را و حال آن که شما احرام برندگان باشید به حج یا عمره».

حضرت فرمود که: «آیا کشتن شکاری بزرگتر است، یا کشتن تنی که خدا حرام گردانیده؟ و برای هر چیزی محلی قرار داده و خدای عز و جل فرموده: «وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا»، یعنی: «و چون از احرام بیرون آید، و حلال شوید، پس شکار کنید». و باز خدای عز و جل فرموده: «لَا تَحِلُّوا شِفَائِدَ اللَّهِ وَلَا الشُّهُرَ الْحَرَامَ»<sup>۳</sup>، یعنی: «حلال مدارید و حرمت مشکند نشانه های خدا را، و حلال مکنید ماه حرام را» (به قتال و غارت در آن. و خدا ماه ها را شماره معلومی قرار داده، پس چهار ماه از آن را حرام گردانیده، و فرموده: «فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ

۱. مانند، ۹۵.

۲. در نسخه موجود در نزد مترجم - رحمه الله - چنین بوده و از این رو، وی متعرض آن شده است.

۳. مانند، ۲.

ثُمَّ قَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» فَجَعَلَ لِذَلِكَ مَحَلًّا، وَقَالَ: «وَلَا تَغْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ» فَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ مَحَلًّا، وَلِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابًا.

فَإِنْ كُنْتَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكَ، وَ يَقِينٍ مِنْ أَمْرِكَ، وَ تَبَيَّنَ مِنْ شَأْنِكَ، فَشَأْنُكَ، وَإِلَّا فَلَا تَرَوْمَنْ أَمْرًا أَنْتَ مِنْهُ فِي شَكٍّ وَ شُبْهَةٍ، وَ لَا تَتَعَاطَ زَوَالَ مُلْكٍ لَمْ يَنْقُضْ أَكْلُهُ، وَ لَمْ يَنْقَطِعْ مَدَاهُ، وَ لَمْ يَبْلُغِ الْكِتَابُ أَجَلَهُ، فَلَوْ قَدْ بَلَغَ مَدَاهُ، وَ انْقَطَعَ أَكْلُهُ، وَ بَلَغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ، لَا تَنْقَطِعَ الْفَضْلُ، وَ تَتَابَعَ النُّطَامُ، وَ لَا عَقَبَ اللَّهُ فِي التَّابِعِ وَ الْمَتَّبِعِ الدَّلَّ وَ الصَّغَارَ.

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی علوم اسلامی

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ إِمَامٍ ضَلَّ عَنْ وَقْتِهِ، فَكَانَ التَّابِعُ فِيهِ أَعْلَمَ مِنَ الْمَتَّبِعِ، أَوْ تُرِيدُ يَا أَخِي أَنْ تُخَيِّي مِلَّةَ قَوْمٍ قَدْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ، وَ عَصَوْا رَسُولَهُ، وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ، وَ ادَّعَوْا الْخِلَافَةَ بِلَا بُرْهَانٍ مِنَ اللَّهِ وَ لَا عَهْدٍ مِنْ رَسُولِهِ؟ أَعِيدُكَ بِاللَّهِ يَا أَخِي أَنْ تَكُونَ غَدًا الْمَضْلُوبَ بِالْكُنَاسَةِ.

ثُمَّ ارْفَضْتُ عَيْنَاهُ، وَ سَأَلْتُ دُمُوعَهُ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ مَنْ هَتَكَ سِتْرَنَا، وَ

وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ<sup>۱</sup>، یعنی: «پس بگردید ای مشرکان، در زمین (و بیابید و بروید ایمن از تعرض مسلمانان) در ظرف مدت چهار ماه (که تفسیر شده به یازدهم ذی الحجه تا دهم ربیع الآخر). و بدانید ای عهد شکنان، آن که شما نمی توانید که خدا را عاجز کنید». بعد از آن، خدای تبارک و تعالی فرموده که: ﴿فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ<sup>۲</sup>﴾، یعنی: «پس چون بگذرد ماه های حرام (که بیست روز از ذی الحجه و محرم و صفر و ربیع الاول و ده روز ربیع الآخر است، یا ذی القعدة و ذی الحجه و محرم و رجب) پس بکشید مشرکان را در هر جا که بیابید ایشان را» (خواه در حرم و خواه در غیر آن). و فرموده است که: ﴿وَلَا تَغْزِمُوا عَقْدَ الْبَيْكَا حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ<sup>۳</sup>﴾، یعنی: «و قصد مکنید عقد نکاح زنانی را که در عده اند، تا برسد کتاب (یعنی: آنچه خدا نوشته و واجب گردانیده از عده) به غایت مدت خود» (و مدت آن منقضی گردد). و خدای تعالی برای هر چیزی، محلی قرار داده و برای هر مدتی، نوشته ای را.

پس اگر تو گواهی هستی از جانب پروردگار خود، و با یقین و قطعی که از این امر داری، و بیان شغلی که می خواهی متوجه آن شوی، به کار خود مشغول باش، و اگر نه، کاری را قصد مکن که تو نسبت به آن، در شک و شبهه باشی، و منازعه مکن در باب زوال پادشاهی (بنی امیه) که بر و میوه آن، تمام نشده و مدت آن، منقطع نگردیده، و نوشته به غایت مدت خود نرسیده. پس اگر نهایت آن برسد، و میوه آن منقطع شود، و نوشته به غایت مدت خود رسد، فاصله ای که میان دو دولت حق است (یعنی: دولت باطل) بریده شود، و انتظام امر پیاپی گردد. و هر آینه خدا در تابع و متبوع، خواری و ذلت را در پی در آورد.

پناه می برم به خدا، از امامی که وقت آن را نداند. پس تابع در آن، از متبوع داناتر باشد. ای برادر من، آیا می خواهی که زنده گردانی ملت قومی را که به آیات خدا کافر شدند، و رسول او را نافرمانی کردند و خواهش های خویش را پیروی نمودند، بی هدایتی از جانب خدا و خلافت را ادعا کردند، بدون آن که دلیل و حجتی روشن از جانب خدای تعالی، یا وصیتی از جانب رسول آن جناب داشته باشند؟ پناه می دهم تو را به خدا ای برادر من، از آن که فردا در کُنَاسَة کوفه بردار رفته باشی».

جَحَدْنَا حَقَّنَا، وَ أَفْشَى سِرَّنَا، وَ نَسَبْنَا إِلَى غَيْرِ جَدَّنَا، وَ قَالَ فِينَا مَا لَمْ نَقُلْهُ فِي أَنْفُسِنَا».

١٧ / ٩٣٨ . بَعْضُ أَصْحَابِنَا، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ مُوسَى بْنِ زُنْجَوَيْهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَكَمِ الْأَزْمِينِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَعْفَرِيِّ، قَالَ: أَتَيْنَا خَدِيجَةَ -بِنْتَ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - نَعَزُّهَا بِابْنِ بَنِيهَا، فَوَجَدْنَا عِنْدَهَا مُوسَى بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ، فَإِذَا هِيَ فِي نَاحِيَةٍ قَرِيباً مِنَ النِّسَاءِ، فَعَزَّيْنَاهُم، ثُمَّ أَقْبَلْنَا عَلَيْهِ، فَإِذَا هُوَ يَقُولُ لِابْنَةِ أَبِي يَشْكُرُ الرَّائِيَّةَ: قُولِي، فَقَالَتْ:

أَعْدُدْ رَسُولَ اللَّهِ وَ اعْدُدْ بَعْدَهُ  
أَسَدَ الْإِلَهِ وَ ثَالِثاً عَبَّاساً  
وَ اعْدُدْ عَلِيَّ الْخَيْرِ وَ اعْدُدْ جَعْفراً  
وَ اعْدُدْ عَقِيلاً بَعْدَهُ الرُّوَاسَا.

فَقَالَ: أَحْسَنْتِ وَ أَطَرَيْتِنِي، زَيْدِيْنِي، فَانْدَفَعْتُ تَقُولُ:

وَ مِنَّا إِمَامُ الْمُتَّقِينَ مُحَمَّدٌ  
وَ حَمْرَةٌ مِنَّا وَ الْمُهَذَّبُ جَعْفَرُ  
وَ مِنَّا عَلِيٌّ صِهْرُهُ وَ ابْنُ عَمِّهِ  
وَ فَارِسُهُ ذَاكَ الْإِمَامُ الْمُطَهَّرُ

فَأَقَمْنَا عِنْدَهَا حَتَّى كَادَ اللَّيْلُ أَنْ يَجِيءَ.

ثُمَّ قَالَتْ خَدِيجَةُ: سَمِعْتُ عَمِّي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ -صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ- وَ هُوَ

بعد از آن، آب در چشم‌های آن حضرت گردید، و قطرات اشک بر رویش روان شد، و فرمود که: «خدا حکم کند میان ما و آنها که پرده ما را دریدند، و حق ما را دانسته، انکار کردند، و راز ما را فاش نمودند، و ما را به سوی غیر جدّ ما نسبت دادند (که ما را پسر پیغمبر ندانستند) و در حق ما گفتند آنچه را که ما آن را در شأن خود نگفتیم».

۱۷/۹۳۸. بعضی از اصحاب ما، از محمد بن حسان، از موسی بن رنجویه، از عبدالله بن حکم ارمنی، از عبدالله بن ابراهیم بن محمد جعفری روایت کرده است که گفت: رفتیم به نزد خدیجه، دختر عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام که او را تعزیت دهیم در باب پسر دخترش، پس موسی بن عبدالله بن حسن مثنی را در منزل او یافتیم و دیدیم که خدیجه در گوشه‌ای نشسته نزدیک به زنان. پس ایشات را تعزیت دادیم، و رو به موسی آوردیم و دیدیم که به دختر ابویشگر نوحه گر می‌گوید که: بگو: دختر ابویشگر گفت:

أُعَدُّ رَسُولَ اللَّهِ وَأُعَدُّ بَعْدَهُ      أَسَدُ آلِهِ وَثَالِثُ عَبَّاسَا

وَأُعَدُّ عَلِيَّ الْخَيْرِ وَأُعَدُّ      جَعْفَرًا وَأُعَدُّ عَقِيلًا بَعْدَهُ الرَّوَاسَا

یعنی: «بشمار رسول خدا را و بشمار بعد از او، شیر خدا را (که مراد از آن، حمزه است). و بشمار عباس را در مرتبه سیم، و بشمار علی را که منسوب است به سوی خیر و خوبی (و مراد از آن، علی بن ابی طالب است و احتمال اراده علی بن الحسین علیه السلام دور است). و بشمار جعفر را (که مراد از آن، جعفر طیار است؛ برادر امیر المؤمنین علیه السلام). و بشمار عقیل را بعد از جعفر (یا بعد از عقیل) بشمار این سرداران را».

موسی گفت که: خوب گفתי و مرا شاد گردانیدی، برای من زیاد کن. دختر ابویشگر شروع کرد که می‌گفت:

و مِنَّا أَمَامَ الْمُتَّقِينَ مُحَمَّدٌ      وَ حَمْزَةٌ مِنَّا وَ الْمَهْدَبُ جَعْفَرُ

و مِنَّا عَلِيُّ صَهْرِهِ وَ ابْنُ عَمِّهِ      وَ فَارَسُهُ ذَاكَ الْإِمَامُ الْمُطَهَّرُ

یعنی: «از ما است پیشوای پرهیزکاران محمد صلی الله علیه و آله، و از ما است حمزه و جعفری که خدا او را پاکیزه گردانیده. و از ما است علی که داماد پیغمبر و پسر عموی آن حضرت و سوار اوست، و اینک پیشوایی است که خدا او را از جمیع گناهان پاک و پاکیزه کرده است».

عبدالله می‌گوید که: نزد خدیجه ماندیم، تا آن که نزدیک شد که شب در آید.

خدیجه گفت که: شنیدم از عمویم حضرت محمد بن علی - صلوات الله علیه - که آن

يَقُولُ: «إِنَّمَا تَحْتَاجُ الْمَرْأَةَ فِي الْمَأْتَمِ إِلَى النَّوْحِ لِتَسِيلَ دُمْعَتُهَا، وَ لَا يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تَقُولَ هُجْرًا، فَإِذَا جَاءَ اللَّيْلُ، فَلَا تُؤْذِي الْمَلَائِكَةَ بِالنَّوْحِ».

ثُمَّ خَرَجْنَا، فَعَدَوْنَا إِلَيْهَا غُدْوَةً، فَتَذَاكَرْنَا عِنْدَهَا اخْتِرَالَ مَنْزِلِهَا مِنْ دَارِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، فَقَالَ: هَذِهِ دَارُ تُسَمَّى دَارَ السَّرِقَةِ، فَقَالَتْ: هَذَا مَا اضْطَفَى مَهْدِيُنَا - تَعْنِي مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ ثَمَارِحُهُ بِذَلِكَ - فَقَالَ مُوسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: وَاللَّهِ، لَا خَيْرَ نَكُمُ بِالْعَجَبِ:

رَأَيْتُ أَبِي - رَحِمَهُ اللَّهُ - لَمَّا أَخَذَ فِي أَمْرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، وَ أَجْمَعَ عَلَى لِقَاءِ أَصْحَابِهِ، فَقَالَ: لَا أَحِدُ هَذَا الْأَمْرَ يَسْتَفِيمُ إِلَّا أَنْ أَلْقَى أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ، فَانْطَلَقَ - وَ هُوَ مَتَّكِ عَلَيَّ - فَانْطَلَقْتُ مَعَهُ حَتَّى أَتَيْنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ، فَلَقِينَاهُ خَارِجًا يُرِيدُ الْمَسْجِدَ، فَاسْتَوْقَفَهُ أَبِي وَ كَلَّمَهُ، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: «لَيْسَ هَذَا مَوْضِعَ ذَلِكَ، نَلْتَقِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ» فَرَجَعَ أَبِي مَسْرُورًا.

ثُمَّ أَقَامَ حَتَّى إِذَا كَانَ الْغَدُ أَوْ بَعْدَهُ يَوْمٍ، انْطَلَقْنَا حَتَّى أَتَيْنَاهُ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ أَبِي وَ أَنَا مَعَهُ، فَابْتَدَأَ الْكَلَامَ، ثُمَّ قَالَ لَهُ فِيمَا يَقُولُ: قَدْ عَلِمْتُ - جُعِلْتُ فِدَاكَ - أَنَّ السَّنَّ لِي

حضرت می فرمود که: «جز این نیست که زن، در مصیبت محتاج است به نوحه و زاری کردن (یا زنان نوحه کننده) تا اشک چشمش روان شود، و او را سزاوار نیست که سخن زشتی بگوید. پس چون شب در آید، فرشتگان را به سبب نوحه و زاری، آزار نکنند».

بعد از آن، ما بیرون آمدیم و صبح زود به نزد او رفتیم، و در نزد او انقطاع و دوری منزلش را از خانه حضرت ابو عبدالله جعفر بن محمد علیه السلام مذکور ساختیم (و مراد این است که به خدیجه گفتیم که: چرا در این خانه که از خانه امام جعفر صادق علیه السلام دور است، سکنی کرده. و آن که گمان کرده که مراد، این است که چون منزل تو دور است، مکرر نمی توانیم آمدن، اشتباه کرده است). پس موسی گفت (و بعضی گفته اند که جعفری گفت که: این خانه، یعنی: خانه خدیجه، یا خانه حضرت صادق علیه السلام): خانه ای است که ناامیده می شود به خانه دزدی (چه محمد، برادر موسی، چون آن حضرت را حبس کرد، آنچه حال آن حضرت و خویش آن حضرت بود از آنها که با او بیعت نکرده بودند، همه را ضبط کرد. پس آن خانه مسمی شد به خانه دزدی؛ زیرا که دزدی و غارت در آن واقع شد) پس خدیجه گفت که: اینک آن چیزی است که مهدی ما برگزیده (و مقصودش از مهدی، محمد بن عبدالله بن حسن مثنی بود، و به این مهدی گفتن، با او مزاح می کرد). و موسی بن عبدالله گفت: به خدا سوگند که شما را به چیز عجیبی خبر می دهم.

پدرم - رحمه الله - را دیدم در هنگامی که شروع کرده بود در تدارک و تهیه اسباب خروج برادرم، محمد بن عبدالله، و عزم کرد که اصحاب خویش را ملاقات کند، پس گفت که: نمی یابم این امر بیعت را که استقامت به هم رساند، مگر آن که ابو عبدالله جعفر بن محمد را ملاقات کنم. بعد از آن، پدرم روانه شد در حالتی که تکیه کننده بود بر من، و با او رفتم تا به نزد امام جعفر صادق علیه السلام آمدیم، آن حضرت را ملاقات کردیم، در حالی که از خانه بیرون آمده بود و اراده مسجد داشت.

پدرم او را باز داشت و با او در این باب سخن گفت. حضرت صادق علیه السلام به پدرم گفت که: «اینجا، جای این نوع سخنان نیست. ان شاء الله تعالی یکدیگر را ملاقات خواهیم کرده».

و پدرم شاد و خوشحال برگشت، و ماند تا چون صبح شد، یا یک روز بعد از آن رفتیم، تا به نزد آن حضرت آمدیم. پدرم بر او داخل شد و من با او بودم و آغاز سخن گفتن نمود، و در بین آنچه به آن حضرت می گفت، این بود که گفت: تو می دانی فدای تو گردم، که مرا بر تو

عَلَيْكَ، وَ أَنَّ فِي قَوْمِكَ مَنْ هُوَ أَسْنُ مِنْكَ، وَ لَكِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَ جَلَّ - قَدْ قَدَّمَ لَكَ فَضْلاً  
لَيْسَ هُوَ لِأَحَدٍ مِنْ قَوْمِكَ، وَ قَدْ جِئْتُكَ مُعْتَمِداً لِمَا أَعْلَمُ مِنْ بَرِّكَ، وَ أَعْلَمُ - فَدَيْتُكَ -  
أَنَّكَ إِذَا أَجَبْتَنِي لَمْ يَتَخَلَّفْ عَنِّي أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِكَ، وَ لَمْ يَخْتَلِفْ عَلَيَّ اثْنَانِ مِنْ قُرَيْشٍ  
وَ لَا غَيْرِهِمْ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «إِنَّكَ تَجِدُ غَيْرِي أَطْوَعَ لَكَ مِنِّي، وَ لَا حَاجَةَ لَكَ فِي  
فَوِ اللَّهِ، إِنَّكَ لَتَعْلَمُ أَنِّي أُرِيدُ الْبَادِيَةَ أَوْ أَهْمُ بِهَا، فَأَنْقُلُ عَنْهَا، وَ أُرِيدُ الْحَجَّ فَمَا أَدْرِيكَ إِلَّا  
بَعْدَ كَدٍّ وَ تَعَبٍ وَ مَشَقَّةٍ عَلَى نَفْسِي؛ فَاطْلُبْ غَيْرِي، وَ سَلُهُ ذَلِكَ، وَ لَا تُعْلِمُهُمْ أَنَّكَ  
جِئْتَنِي».

فَقَالَ لَهُ: إِنَّ النَّاسَ مَا دُونَ أَعْنَاقِهِمْ إِلَيْكَ، وَ إِنْ أَجَبْتَنِي لَمْ يَتَخَلَّفْ عَنِّي أَحَدٌ، وَ  
لَكَ أَنْ لَا تُكَلِّفَ قِتَالاً وَ لَا مَكْرَوهاً.  
قَالَ: وَ هَجَمَ عَلَيْنَا نَاسٌ فَدَخَلُوا، وَ قَطَعُوا كَلَامَنَا، فَقَالَ أَبِي: جُعِلْتُ فِدَاكَ، مَا  
تَقُولُ؟ فَقَالَ: «نُلْتَقِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ». فَقَالَ: أَلَيْسَ عَلَى مَا أُحِبُّ؟ فَقَالَ: «عَلَى مَا  
تُحِبُّ - إِنْ شَاءَ اللَّهُ - مِنْ إِصْلَاحِكَ».

ثُمَّ انْصَرَفَ حَتَّى جَاءَ الْبَيْتَ، فَبَعَثَ رَسُولاً إِلَى مُحَمَّدٍ فِي جَبَلٍ بِجُهَيْنَةَ - يُقَالُ  
لَهُ: الْأَشْقَرُ - عَلَى لَيْلَتَيْنِ مِنَ الْمَدِينَةِ، فَبَشَّرَهُ، وَ أَعْلَمَهُ أَنَّهُ قَدْ ظَفِرَ لَهُ بِوَجْهِ حَاجَتِهِ وَ  
مَا طَلَبَ.

ثُمَّ عَادَ بَعْدَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ، فَوَقَّفْنَا بِالْبَابِ - وَ لَمْ نَكُنْ نُحِبُّ إِذَا جِئْنَا - فَأَبْطَأَ  
الرَّسُولُ، ثُمَّ أَدِنَ لَنَا، فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ، فَجَلَسْتُ فِي نَاحِيَةِ الْحُجْرَةِ، وَ دَنَا أَبِي إِلَيْهِ، فَقَبَّلَ  
رَأْسَهُ، ثُمَّ قَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، قَدْ عُدْتُ إِلَيْكَ رَاجِئاً، مُؤَمَّلاً، قَدْ انْبَسَطَ رَجَائِي وَ  
أَمَلِي، وَ رَجَوْتُ الدَّرَكَ لِحَاجَتِي.

زیادتی سن هست، و به حسب سال از تو بزرگترم، و در میان خویشان تو، کسی هست که سالش از تو بیشتر است، ولیکن خدای عزوجل برای تو فضیلتی را پیش داشته که هیچ یک از قوم تو را آن فضیلت نیست، و به نزد تو آمده‌ام و اعتماد بر تو دارم، به جهت آنچه می‌دانم از نیکی تو و می‌دانم فدای تو گردم، که تو چون مرا اجابت کنی و بیعت نمایی، کسی از اصحاب تو از من تخلف نمی‌کند، و دو کس از قریش و غیر ایشان بر من اختلاف نمی‌نمایند.

حضرت صادق علیه السلام به پدرم فرمود که: «تو غیر مرا از برای خود من فرمان بردارتر می‌یابی، و تو را در من حاجتی نیست. پس به خدا سوگند که تو خود می‌دانی که من اراده بادیه می‌کنم، یا فرموده که: قصد آن می‌کنم، و از آن سنگینی می‌کنم، و بر من دشوار است. و اراده می‌کنم که به حج روم و آن را در نمی‌یابم، مگر بعد از کوشش و رنج و مشقت بسیار بر نفس خویش. پس غیر مرا طلب کن و این را از او خواهش نما و ایشان را اعلام مکن که تو به نزد من آمده‌ای».

پدرم به حضرت گفت که: مردم گردن‌های خویش را به سوی تو کشیده‌اند و اگر تو مرا اجابت کنی، کسی از من تخلف نمی‌کند، و برای تو این را قرار می‌دهیم که تو را مکلف به جنگ و جهاد و کار ناخوشی نسازیم. موسی می‌گوید که: ناگاه گروهی بر سر ما هجوم آوردند و داخل شدند و سخن ما را قطع کردند. بعد از آن، پدرم گفت: فدای تو گردم، چه می‌گویی؟ فرمود که: «ان شاء الله تعالی با هم ملاقات خواهیم کرد». پدرم گفت که: آیا چنین نیست که این ملاقات به وضعی باشد که من دوست می‌دارم؟ حضرت فرمود: «به وضعی است که تو دوست می‌داری، ان شاء الله تعالی از اصلاح تو».

بعد از آن، پدرم برگشت تا به خانه آمد، و قاصدی را به سوی برادرم، محمد، فرستاد در کوهی که در جُهمینه بود - و آن را اشقر می‌گفتند - و آن کوه دوشب راه بود تا مدینه، و بشارت داد او را و او را اعلام نمود که ظفر یافت برای او به طریقه‌ای که می‌خواست و به آنچه طالب آن بود، و پدرم بعد از سه روز برگشت به نزد حضرت صادق علیه السلام، پس بر در خانه ایستادیم، و پیش از این، چون می‌آمدیم کسی ما را منع نمی‌کرد، و قاصدی که به اندران فرستاده بودیم، دیر کرد، بعد از آن ما را رخصت دادند و بر آن حضرت داخل شدیم. و من در گوشه حجره نشستم و پدرم با آن حضرت نزدیک شد، و سر او را بوسید و گفت: فدای تو گردم، به سوی تو باز گشته‌ام امیدوار و آرزومند، و امید و آرزویم گشایشی به هم رسانیده، و امید دارم که حاجت خود را دریابم.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «يَا ابْنَ عَمٍّ، إِنِّي أُعِيدُكَ بِاللَّهِ مِنَ التَّعَرُّضِ لِهَذَا الْأَمْرِ  
الَّذِي أُمْسِيتَ فِيهِ، وَإِنِّي لَخَائِفٌ عَلَيْكَ أَنْ يَكْسِبَكَ شَرًّا».

فَجَرَى الْكَلَامُ بَيْنَهُمَا حَتَّى أَفْضَى إِلَى مَا لَمْ يَكُنْ يُرِيدُ، وَكَانَ مِنْ قَوْلِهِ: بِأَيِّ  
شَيْءٍ كَانَ الْحُسَيْنُ أَحَقَّ بِهَا مِنَ الْحَسَنِ؟

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «رَحِمَ اللَّهُ الْحَسَنَ وَرَحِمَ الْحُسَيْنَ عليهما السلام، وَكَيْفَ ذَكَرْتَ  
هَذَا؟» قَالَ: لِأَنَّ الْحُسَيْنَ عليه السلام كَانَ يَتَّبِعِي لَهُ - إِذَا عَدَلَ - أَنْ يَجْعَلَهَا فِي الْأَسَنِّ مِنْ وَلَدِ  
الْحَسَنِ عليه السلام.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - لَمَّا أَنْ أَوْحَى إِلَى مُحَمَّدٍ عليه السلام،  
أَوْحَى إِلَيْهِ بِمَا شَاءَ، وَلَمْ يُؤْمَرْ أَحَدًا مِنْ خَلْفِهِ، وَ أَمَرَ مُحَمَّدًا عليه السلام عَلَيْهِ عليه السلام بِمَا شَاءَ،  
فَفَعَلَ مَا أَمَرَ بِهِ، وَلَسْنَا نَقُولُ فِيهِ إِلَّا مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عليه السلام مِنْ تَبْجِيلِهِ وَتَصْدِيقِهِ، فَلَوْ  
كَانَ أَمَرَ الْحُسَيْنَ عليه السلام أَنْ يُصَيِّرَهَا فِي الْأَسَنِّ، أَوْ يَنْقُلَهَا فِي وَلَدِهَا - يَعْنِي الْوَصِيَّةَ -  
لَفَعَلَ ذَلِكَ الْحُسَيْنُ عليه السلام، وَمَا هُوَ بِالْمُتَّهَمِ عِنْدَنَا فِي الذَّخِيرَةِ لِنَفْسِهِ، وَلَقَدْ وَلَّى وَتَرَكَ  
ذَلِكَ، وَلَكِنَّهُ مَضَى لِمَا أَمَرَ بِهِ، وَهُوَ جَدُّكَ وَعَمُّكَ؛ فَإِنْ قُلْتَ خَيْرًا، فَمَا أَوْلَاكَ بِهِ،  
وَإِنْ قُلْتَ هُجْرًا، فَيَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ، أَطِيعْنِي يَا ابْنَ عَمٍّ، وَاسْمَعْ كَلَامِي، فَوَ اللَّهُ - الَّذِي  
لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ - لَا أَلُوكَ نُضْحًا وَحِرْصًا، فَكَيْفَ وَ لَا أَرَاكَ تَفْعَلُ، وَمَا لِأَمْرِ اللَّهِ مِنْ  
مَرَدٍّ».

حضرت صادق علیه السلام به پدرم فرمود که: «ای پسر عمو، به درستی که تو را پناه می‌دهم به خدا از متعرض شدن این امری که شب را به روز آورده‌ای و در فکر آن بودی، و من بر تو ترسانم که این امر، موجب حصول ناخوشی و بدی باشد برای تو».

و در میان حضرت و پدرم سخنان مذکور شد، تا آنکه به جایی کشید که پدرم نمی‌خواست که به آنجا برسد، و از جمله سخنان پدرم این بود که: به چه چیز امام حسین از امام حسن به امامت سزاوارتر بود که باید اولاد او امام باشند، و اولاد امام حسن امام نباشند؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «خدا امام حسن و امام حسین را رحمت کند و چگونه این را ذکر کردی؟» پدرم گفت: زیرا که امام حسین علیه السلام را سزاوار بود - هرگاه عدالت می‌کرد - که امامت را قرار دهد در آنکه سالش بیشتر باشد از فرزندان امام حسن. حضرت صادق علیه السلام فرمود: «به درستی که خدای تبارک و تعالی به سوی محمد صلی الله علیه و آله و حسی فرمود آنچه را که خواست به سوی او و حسی فرمود، و با هیچ‌یک از خلق خود مشورت نفرمود، و محمد صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را امر کرد به آنچه خواست و علی آنچه را که به آن بود، به جا آورد، و مادر حق آن حضرت نمی‌گوییم، مگر آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود؛ از تعظیم و تصدیق آن حضرت. و اگر حضرت امام حسین علیه السلام مأمور می‌بود به این که وصیت و امامت را در سال، یا سالدار قرار دهد، یا آن را در فرزندان محمد و علی نقل کند، یا از فرزندان خود و امام حسن نقل کند، و به دیگری برساند، البته آن را به عمل می‌آورد، و آن حضرت در نزد ما متهم نیست در باب ذخیره کردن امامت از برای خود، و حال آنکه از دنیا رفت و این را وا گذاشت، ولیکن آن حضرت در گذشت با آنچه به آن مأمور بود. و آن حضرت، جد مادری و عموی تو است (چه مادر عبدالله، فاطمه صغری بود).

پس اگر سخن خوبی در حق امام حسین علیه السلام بگویی، بسیار به آن سزاواری، و اگر سخن رکیک و بیهوده زشتی بگویی، خدا تو را می‌آمرزد. ای پسر عمو، مرا اطاعت کن و سخن مرا بشنو، پس سوگند یاد می‌کنم به آن خدایی که خدایی نیست مگر او، که من در باب خیرخواهی و حرص بر اصلاح امر تو، کوتاهی نمی‌کنم. پس چگونه کوتاهی کنم و حال آنکه تو را چنان نمی‌بینم که به جا آوری (و در معنی عبارت، غیر از این نیز گفته‌اند، ولیکن به حسب لفظ ظهوری ندارد). و امر خدا را هیچ ردی نیست، و آنچه مقدر فرموده، کسی نمی‌تواند که آن را برگرداند».

فَسَرَّ أَبِي عِنْدَ ذَلِكَ، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «وَاللَّهِ، إِنَّكَ لَتَعْلَمُ أَنَّهُ الْأَخْوَلُ الْأَكْشَفُ، الْأَخْضَرُ الْمَقْتُولُ بِسُدَّةٍ أَشْجَعَ عِنْدَ بَطْنِ مَسِيلِهَا».

فَقَالَ أَبِي: لَيْسَ هُوَ ذَلِكَ، وَاللَّهِ، لِيُحَارِبَنَّ بِالْيَوْمِ يَوْمًا، وَبِالسَّاعَةِ سَاعَةً، وَبِالسَّنَةِ سَنَةً، وَلَيَقُومَنَّ بِثَارِ بَنِي أَبِي طَالِبٍ جَمِيعًا.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «يَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ، مَا أَخَوْفَنِي أَنْ يَكُونَ هَذَا الْبَيْتُ يَلْحَقُ

صَاحِبَنَا:

[.....] مَنَّكَ نَفْسَكَ فِي الْخَلَاءِ ضَلَالًا

لَا وَاللَّهِ، لَا يَمْلِكُ أَكْثَرَ مِنْ حَيْطَانِ الْمَدِينَةِ، وَلَا يَبْلُغُ عَمَلُهُ الطَّائِفَ إِذَا أَحْقَلَ - يَغْنِي إِذَا أَجْهَدَ نَفْسَهُ - وَ مَا لِلْأَمْرِ مِنْ بُدٍّ أَنْ يَقَعَ، فَاتَّقِ اللَّهَ، وَارْحَمْ نَفْسَكَ وَبَنِي

پس پدرم در نزد این سخن شاد شد، بعد از آن، حضرت صادق علیه السلام به پدرم فرمود: «به خدا سوگند که تو می دانی که پسر محمد، همان احولی است که دو طرف سرش موی ندارد، و سبز چهره است و در پیشگاه و جلو خان قبیله اشجع، در میان رودخانه ای که در آن پیشگاه است، کشته خواهد شد».

پدرم گفت که: محمد پسر من، آن که تو می فرمایی نیست. و به خدا سوگند، که مکافات هر کسی را خواهد داد، و به یک روز، روزی و به یک ساعت، ساعتی و به یک سال، سالی مکافات می دهد (یعنی: آنچه دشمنان کرده اند، نعلابنعل با ایشان رفتار می کند). و به خون خواهی همه فرزندان ابوطالب قیام می نماید.

حضرت صادق علیه السلام به پدرم فرمود: «خدا تو را بیامرزد. بسیار می ترسم که به صاحب ما، که محمد است، یا پدرش عبدالله، مضمون این قول ملحق شود و مصداق آن گردد:


[.....] و مَنَكَ نَفْسَكَ فِي الْخَلَاءِ ضَلَالًا

(و این مصرع عجز بیتی است که فرزندی در هجو جریر گفته، و صدر آن این است که: أَنْعَقَ بِضَائِكَ يَا جَرِيرَ فَأَتَمَّا وَ تَرْجَمَهُ أَنْ، این است که: بآنک زن بر گوسفندان خود ای جریر). [یعنی]: پس جز این نیست که نفس تو، تو را گمراهی عطا نموده (در خلوت و تنهایی به تخیلات فاسده که خیال آن می کند، یا تو را در آرزو افکنده)، به جهت ضلالت<sup>۱</sup> (و مراد فرزندی<sup>۱</sup>، آن است که به جریر می گوید که: تو از جمله شبانان و گوسفند چرانانی؛ پس شغل خود مشغول باش و تو را با معارضه کردن با کریمان چه کار و اینها که نفس تو در خلوت به تو عطا می کند، خیالات فاسده و ضلالت است).

و حضرت فرمود: «به خدا سوگند که بیش از دیوار بست مدینه را مالک نخواهد شد، و عملش به طائف نمی رسد. هرگاه اِحفال به عمل آورد (یعنی: هرگاه خویش را در تعب و مشقت اندازد. و اهل لغت، اِحفال را به شتاب و رفتن در زمین تفسیر کرده اند)، و این امر را چاره نیست از آن که واقع شود. پس از خدا بترس و بر خود و پسران پدرت، رحم کن. به خدا سوگند که من، او را چنان می بینم که از هر نطفه خبیثی که صلب های مردان آنها را بیرون آورده و به رحم های زنان رسانیده، نحس تر است. و گویا این پسر تو، از نطفه موجود نشده،

۱. در نسخه پسر مترجم - رحمه الله - به جای فرزندی، انحط است.

أبيك؛ فَوَ اللَّهِ، إِنِّي لَأَرَاهُ أَشَامَ سَلْحَةٍ أَخْرَجَتْهَا أَضْلَابُ الرِّجَالِ إِلَى أَرْحَامِ النِّسَاءِ؛ وَ  
 اللَّهُ، إِنَّهُ الْمَقْتُولُ بِسُدَّةٍ أَشْجَعَ بَيْنَ دُورِهَا؛ وَ اللَّهِ، لَكَأَنِّي بِهِ صَرِيحاً، مَسْلُوباً بِزَنَّتِهِ، بَيْنَ  
 رِجْلَيْهِ لَبَنَةٍ، وَ لَا يَنْفَعُ هَذَا الْعُلَامَ مَا يَسْمَعُ - قَالَ مُوسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: يَغْنِينِي - وَ  
 لَيُخْرِجَنَّ مَعَهُ فَيَهْزِمُ وَ يُقْتَلُ صَاحِبُهُ، ثُمَّ يَمْضِي، فَيَخْرُجُ مَعَهُ رَايَةً أُخْرَى، فَيُقْتَلُ  
 كَبْشُهَا، وَ يَتَفَرَّقُ جَيْشُهَا، فَإِنْ أَطَاعَنِي، فَلْيَطْلُبِ الْأَمَانَ عِنْدَ ذَلِكَ مِنْ بَنِي الْعَبَّاسِ  
 حَتَّى يَأْتِيَهُ اللَّهُ بِالْفَرَجِ.

وَ لَقَدْ عَلِمْتُ بِأَنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَتِمُّ، وَ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ وَ نَعْلَمُ أَنَّ ابْنَكَ الْأَحْوَلَ الْأَخْضَرُ  
 الْأَكْشَفُ الْمَقْتُولُ بِسُدَّةٍ أَشْجَعَ بَيْنَ دُورِهَا عِنْدَ بَطْنِ مَسِيلِهَا».   
 فَقَامَ أَبِي وَ هُوَ يَقُولُ: بَلْ يُغْنِي اللَّهُ عَنْكَ؛ وَ لَتَعُودَنَّ، أَوْ لَيَقِيَّ اللَّهُ بِكَ وَ يَغْيِرَكَ، وَ  
 مَا أَرَدْتُ بِهَذَا إِلَّا امْتِنَاعَ غَيْرِكَ، وَ أَنْ تَكُونَ ذَرِيعَتَهُمْ إِلَى ذَلِكَ.  
 فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «اللَّهُ يَعْلَمُ مَا أُرِيدُ إِلَّا نُصْحَكَ وَ رُشْدَكَ، وَ مَا عَلَيَّ إِلَّا  
 الْجَهْدُ».

فَقَامَ أَبِي يَجُرُّ ثَوْبَهُ مُغْضَباً، فَلَحِقَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، فَقَالَ لَهُ: «أَخْبِرْكَ أَنِّي سَمِعْتُ  
 عَمَّكَ - وَ هُوَ خَالُكَ - يَذْكُرُ أَنَّكَ وَ بَنِي أَبِيكَ سَتُقْتَلُونَ، فَإِنْ أَطَعْتَنِي وَ رَأَيْتَ أَنْ تَدْفَعَ  
 بِالتِّي هِيَ أَحْسَنُ، فَافْعَلْ؛ فَوَ اللَّهِ - الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ، الرَّحْمَنُ  
 الرَّحِيمُ، الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ عَلَى خَلْقِهِ - لَوَدِدْتُ أَنِّي فَدَيْتُكَ بِوُلْدِي، وَ بِأَحَبِّهِمْ إِلَيَّ، وَ  
 بِأَحَبِّ أَهْلِ بَيْتِي إِلَيَّ، وَ مَا يَعْدِلُكَ عِنْدِي شَيْءٌ، فَلَا تَرَى أَنِّي غَشَشْتُكَ». فَخَرَجَ أَبِي  
 مِنْ عِنْدِهِ مُغْضَباً أَسِيفاً.

بلکه از فضله متخلق شده. و به خدا سوگند که اوست که کشته خواهد شد در پیشگاه اشجع در میان خانه‌های آن قبیله. و به خدا سوگند، که گویا من او را می‌بینم که کشته شده و بر زمین افتاده و جامه‌اش به تاراج رفته و در میان پای‌هایش خشت خامی گذاشته که عورتش پیدا نباشد» (و بعضی در این عبارت، غیر از این گفته‌اند، ولیکن ظهوری ندارد).

و حضرت فرمود: «این پسر را سود نمی‌دهد آنچه می‌شنود». موسی بن عبدالله می‌گوید که: حضرت، مرا قصد می‌فرمود و فرمود که: «این پسر، با او، بیرون می‌رود و صاحب او شکست می‌خورد و کشته می‌شود. پس این پسر می‌رود و خود خروج می‌کند، و با او علمی دیگر خواهد بود، و سردار آن علم، کشته می‌شود و لشکرش پراکنده می‌گردند. پس اگر این پسر، مرا اطاعت می‌کند و از من می‌شنود، در آن هنگام از بنی عباس امان طلبد تا خدا فرجی به او برساند.

و من می‌دانم که این امر به اتمام نمی‌رسد، و تو نیز می‌دانی و می‌دانی که محمد، پسر، همان احوال سبز چهره‌ای است که دو طرف سرش موی ندارد، و کشته خواهد شد در پیشگاه اشجع، در میان خانه‌های شان در میان رودخانه‌ای که در آن پیشگاه است».

پس پدرم برخاست و می‌گفت: بلکه خدا ما را از تو بی‌نیاز می‌گرداند، و البته به سوی ما بازگشت خواهی کرد (یا آنکه خدا تو و غیر تو را به سوی ما بر خواهد گردانید). و به این بیعت نکردن اراده نداری، مگر آنکه می‌خواهی که غیر تو امتناع ورزد و بیعت نکند. و آنکه تو، وسیله و دست‌آویز ایشان باشی، به سوی این ایام امتناع.

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «خدا می‌داند که من اراده‌ای ندارم، مگر خیرخواهی و رشد تو را و بر من سواي سعی و جد و جهد چیزی نیست».

پس پدرم برخاست و جامه خود را بر زمین می‌کشید، و خشم‌آلود بود. حضرت صادق علیه السلام از پی او رفت تا به او رسید، و فرمود که: «تو را خبر می‌دهم که: شنیدم از عمویت و او خالوی تو است (یعنی: علی بن الحسین علیه السلام) که ذکر می‌فرمود که: تو و فرزندان پدرت، البته کشته خواهید شد. پس اگر مرا اطاعت کنی و صلاح دانی که دفع دشمن نمایی به طریقه‌ای که نیکوتر است، به عمل آور. و سوگند یاد می‌کنم به آن خدایی که نیست خدایی مگر او، و نهان و حاضر را می‌داند، و بسیار بخشاینده و مهربان است، آن بزرگی که بر تمام آفریدگان خویش برتری دارد، که من دوست می‌دارم که فرزندان خویش، و دوست‌ترین

قَالَ: فَمَا أَقَمْنَا بَعْدَ ذَلِكَ إِلَّا قَلِيلًا - عِشْرِينَ لَيْلَةً أَوْ نَحْوَهَا - حَتَّى قَدِمَتْ رُسُلُ أَبِي جَعْفَرٍ، فَأَخَذُوا أَبِي وَ عُمُومَتِي: سُلَيْمَانَ بْنَ حَسَنِ، وَ حَسَنَ بْنَ حَسَنِ، وَ إِبْرَاهِيمَ بْنَ حَسَنِ، وَ دَاوُدَ بْنَ حَسَنِ، وَ عَلِيَّ بْنَ حَسَنِ، وَ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ بْنَ حَسَنِ، وَ عَلِيَّ بْنَ إِبْرَاهِيمَ بْنَ حَسَنِ، وَ حَسَنَ بْنَ جَعْفَرِ بْنِ حَسَنِ، وَ طَبَّاطَبَا إِبْرَاهِيمَ بْنَ إِسْمَاعِيلَ بْنِ حَسَنِ، وَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ دَاوُدَ.

قَالَ: فَصُفِّدُوا فِي الْحَدِيدِ، ثُمَّ حُمِّلُوا فِي مَحَامِلَ أَغْرَاءَ لَا وَطَاءَ فِيهَا، وَ وَقَّفُوا بِالْمُصَلَّى لِكَيْ يَشْتَمَهُمُ النَّاسُ.

قَالَ: فَكَفَّ النَّاسُ عَنْهُمْ، وَ رَقُّوا لَهُمْ لِلْحَالِ الَّتِي هُمْ فِيهَا، ثُمَّ انْطَلَقُوا بِهِمْ حَتَّى وَقَّفُوا عِنْدَ بَابِ مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيُّ: فَحَدَّثَنَا خَدِيجَةُ بِنْتُ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ: أَنَّهُمْ لَمَّا أَوْقَفُوا عِنْدَ بَابِ الْمَسْجِدِ - الْبَابِ الَّذِي يُقَالُ لَهُ: بَابُ جَبْرِئِيلَ - أُطْلِعَ عَلَيْهِمْ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ - وَ عَامَّةُ رِدَائِهِ مَطْرُوحٌ بِالْأَرْضِ - ثُمَّ أُطْلِعَ مِنْ بَابِ الْمَسْجِدِ، فَقَالَ: «لَعَنَكُمُ اللَّهُ يَا مَعْاشِرَ الْأَنْصَارِ - ثَلَاثًا - مَا عَلَى هَذَا عَاهَدْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، وَ لَا بَايَعْتُمُوهُ، أَمَا وَ اللَّهُ إِنْ كُنْتُ حَرِيصًا، وَ لَكِنِّي غُلِبْتُ، وَ لَيْسَ لِلْقَضَاءِ مَدْفَعٌ».

ثُمَّ قَامَ وَ أَخَذَ إِخْدَى نَعْلَيْهِ، فَأَدْخَلَهَا رِجْلَهُ، وَ الْأُخْرَى فِي يَدِهِ، وَ عَامَّةُ رِدَائِهِ يَجْرُهُ فِي الْأَرْضِ، ثُمَّ دَخَلَ بَيْتَهُ، فَحَمَّ عِشْرِينَ لَيْلَةً لَمْ يَزَلْ يَبْكِي فِيهَا اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ حَتَّى خَفِنَا عَلَيْهِ. فَهَذَا حَدِيثُ خَدِيجَةَ.

● قَالَ الْجَعْفَرِيُّ: وَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ: أَنَّهُ لَمَّا طُلِعَ بِالْقَوْمِ فِي الْمَحَامِلِ، قَامَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْمَسْجِدِ، ثُمَّ أَهْوَى إِلَى الْمَحْمِلِ الَّذِي فِيهِ

ایشان به سوی من و محبوب ترین اهل بیتم در نزد من، همه را فدای تو گردانم، و هیچ چیز نزد من با تو برابری نمی کند. پس چنان نه پنداری که من با تو خیانت کردم». پس پدرم از پیش آن حضرت بیرون رفت، خشمناک و اندوهگین.

موسی می گوید که: بعد از آن، نماندیم مگر اندک زمانی که بیست شب بود یا قریب به آن، تا آن که فرستادگان ابو جعفر منصور دوانیقی آمدند، و پدر مرا گرفتند با عموهای من، سلیمان بن حسن، و حسن بن حسن، و ابراهیم بن حسن، و داود بن حسن، و علی بن حسن، و سلیمان بن داود بن حسن، و علی بن ابراهیم بن حسن، و حسن بن جعفر بن حسن، و طباطبا ابراهیم بن اسماعیل بن حسن، و عبدالله بن داود.

موسی گفت که: همه را در غل و زنجیر بند کردند، بعد از آن، ایشان را در کجاوه ای بی پوش نشانیدند، و در مصلی ایشان را باز داشتند تا مردم ایشان را دشنام دهند.

موسی می گوید که: مردم از اذیت ایشان باز ایستادند، و ایشان را اذیتی نرسانیدند، و برای ایشان و حالتی که ایشان در آن بودند، دل ایشان سوخت و گریستند. پس ایشان را بردند تا نزدیک در مسجد رسول خدا ﷺ.

عبدالله بن ابراهیم جعفری می گوید که: خدیجه، دختر عمر بن علی، ما را حدیث کرد که چون ایشان را نزدیک در مسجد باز داشتند - یعنی: آن دری که آن را باب جبرئیل می گویند - حضرت صادق علیه السلام بر ایشان مشرف شد و بیشتری از ردای آن حضرت بر زمین افتاده بود، که از شدت خشم آن را جمع نمی فرمود، بعد از آن، از در مسجد بیرون آمد و سه مرتبه فرمود که: «ای گروه انصار، خدا شما را لعنت کند بر این وضع، بار رسول خدا ﷺ عهد و پیمان نکردید، و با آن حضرت چنین بیعت نمودید. و به خدا سوگند که من، حریص بودم بر خیرخواهی، ولیکن مغلوب شدم (که قضای خدا بر من غالب آمد) و قضا را دفع نمی توان کرد». بعد از آن، برخاست و یکتای نعلین خود را گرفت و آن را در پای خود داخل کرد و تائی دیگر در دستش بود، و بیشتر ردای خود را بر زمین می کشید و رفت تا داخل خانه خویش شد و تب کرد و تا بیست شب، تب داشت، و در این مدت، متصل شب و روز می گریست، تا این که بر آن حضرت ترسیدیم که خدا نکرده تلف شود. و حدیث خدیجه این بود.

● جعفری می گوید که: و حدیث کرد ما را موسی بن عبدالله بن حسن که چون آن گروه را آوردند در حالی که در کجاوه ها بودند، حضرت صادق علیه السلام از مسجد برخاست و بیرون آمد

عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ يُرِيدُ كَلَامَهُ، فَمُنِعَ أَشَدَّ الْمَنْعِ، وَ أَهْوَى إِلَيْهِ الْحَرَسِيُّ، فَدَفَعَهُ،  
وَقَالَ: تَنَحَّ عَنْ هَذَا؛ فَإِنَّ اللَّهَ سَيَكْفِيكَ وَ يَكْفِي غَيْرَكَ، ثُمَّ دَخَلَ بِهِمُ الرُّفَاقَ، وَ  
رَجَعَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِلَى مَنْزِلِهِ، فَلَمْ يُبْلَغْ بِهِمُ الْبَقِيعَ حَتَّى ابْتُلِيَ الْحَرَسِيُّ بِلَاءٍ  
شَدِيداً، رَمَحَتْهُ نَاقَتُهُ، فَدَقَّتْ وَرِكَهَ، فَمَاتَ فِيهَا، وَ مُضِيَ بِالْقَوْمِ.

فَاقْتَنَّا بَعْدَ ذَلِكَ حِيناً، ثُمَّ أَتَى مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَسَنِ، فَأَخْبَرَ أَنَّ أَبَاهُ  
وَ عُمُومَتَهُ قُتِلُوا - قَتَلَهُمْ أَبُو جَعْفَرٍ - إِلَّا حَسَنَ بْنَ جَعْفَرٍ وَ طَبَاطَبَا وَ عَلِيَّ بْنَ إِبْرَاهِيمَ وَ  
سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ وَ دَاوُدَ بْنَ حَسَنِ وَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ دَاوُدَ.

قَالَ: فَظَهَرَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عِنْدَ ذَلِكَ، وَ دَعَا النَّاسَ لِبَيْعَتِهِ.

قَالَ: فَكُنْتُ ثَالِثَ ثَلَاثَةٍ بَايَعُوهُ، وَ اسْتَوْتَقَ النَّاسُ لِبَيْعَتِهِ، وَ لَمْ يَخْتَلِفْ عَلَيْهِ  
قُرَشِيٌّ وَ لَا أَنْصَارِيٌّ وَ لَا عَرَبِيٌّ.

قَالَ: وَ شَاوَرَ عِيسَى بْنَ زَيْدٍ - وَ كَانَ مِنْ ثِقَاتِهِ وَ كَانَ عَلَى شُرْطِهِ - فَشَاوَرَهُ فِي  
الْبَيْعَةِ إِلَى وَجْهِ قَوْمِهِ، فَقَالَ لَهُ عِيسَى بْنُ زَيْدٍ: إِنْ دَعَوْتَهُمْ دُعَاءَ يَسِيرٍ، لَمْ يُجِيبُوكَ،  
أَوْ تَغْلُظَ عَلَيْهِمْ، فَخَلَّنِي وَ إِيَاهُمْ، فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ: امْضِ إِلَى مَنْ أَرَدْتَ مِنْهُمْ، فَقَالَ:  
ابْعَثْ إِلَى رَئِيسِهِمْ وَ كَبِيرِهِمْ - يَعْنِي أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام - فَإِنَّكَ إِذَا أَغْلَظْتَ  
عَلَيْهِ، عَلِمُوا جَمِيعاً أَنَّكَ سَتُمِرُّهُمْ عَلَى الطَّرِيقِ الَّتِي أَمَرْتَ عَلَيْهَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام.

قَالَ: فَوَ اللَّهُ، مَا لَبِثْنَا أَنْ أَتَى بِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام حَتَّى أَوْقَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ لَهُ  
عِيسَى بْنُ زَيْدٍ: أَسْلِمَ؛ تَسْلَمَ.

و میل کرد به جانب محملی که عبدالله بن حسن در آن بود و می خواست که با او سخن گوید، آن حضرت را به سخت تر منعی، منع کردند و نگذاشتند، و پاسبان به جانب آن حضرت میل کرد، حضرت او را دفع نمود و فرمود که: از این دور شو و زود باشد که خدای تعالی شرّ تو و شرّ غیر او را کفایت کند. بعد از آن، ایشان را داخل کوچه ها کردند و حضرت صادق علیه السلام به منزل خود برگشت. هنوز ایشان به بقیع نرسیده بودند که آن پاسبان به بلای سختی گرفتار شد، و شتری داشت، او را لگد زد، و نشستگاهش خرد شد، و در آن ناخوشی مرد. و آن قوم را به سوی دوانیقی برد.

بعد از آن، اندک زمانی ماندیم، پس کسی به نزد محمد بن عبدالله بن حسن آمد و او را خبر داد که پدر و عموهای او همه کشته شدند - که ابو جعفر منصور ایشان را کشت -، مگر حسن بن جعفر، و طباطبا، و علی بن ابراهیم، و سلیمان بن داود، و داود بن حسن، و عبدالله بن داود.

موسی می گوید: پس محمد بن عبدالله ظاهر شد در هنگامی که این خبر را شنید و مردم را به بیعت خود دعوت کرد، و من یکی از سه کس بودم که با او بیعت کردند (یا دو کس که بیعت کردند، سیم من بودم)، و مردم برای بیعت کردن با او جمع شدند (و بنا بر بعضی از نسخ کافی، برای بیعت خویش از مردم عهد و پیمان گرفت)، و هیچ یک از قریش و انصار و عرب بر او اختلاف نکردند.

و محمد با عیسی بن زید، بنای مشورت گذاشت و عیسی از جمله معتمدین او بود و او را سردار لشکر کرده بود. پس با عیسی مشورت کرد در باب فرستادن به نزد معتبرین قوم خویش و آنها که روشناس بودند. عیسی بن زید گفت که: اگر ایشان را دعوت کنی، دعوتی که کم و آسان باشد و شدتی در آن نباشد، تو را اجابت نمی کنند، مگر آن که بر ایشان غلظت و درشتی و بدخویی کنی. پس مرا با ایشان واگذار. محمد گفت: به سوی هر که از ایشان که می خواهی، برو. عیسی گفت: بفرست به سوی سردار و بزرگ ایشان - یعنی: ابو عبدالله جعفر بن محمد علیه السلام - زیرا که چون تو با او درشتی کنی، همه می دانند که البته ایشان را می داری بر آن راهی که صادق علیه السلام را بر آن داشتی، و با ایشان، به همان طریق سلوک خواهی نمود.

موسی می گوید که: به خدا سوگند، که زمانی نگذشت که امام جعفر صادق علیه السلام را آوردند

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «أَحَدَثْتُ نُبُوَّةً بَعْدَ مُحَمَّدٍ عليه السلام؟».

فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ: لَا، وَلَكِنْ بَايَعْتُ تَأْمِنُ عَلَى نَفْسِكَ وَمَالِكَ وَوَلَدِكَ، وَلَا تُكَلِّفَنَّ حَرْبًا.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «مَا فِيَّ حَرْبٌ وَلَا قِتَالٌ، وَلَقَدْ تَقَدَّمْتُ إِلَى أَبِيكَ، وَحَدَّزْتُهُ الَّذِي حَاقَ بِهِ، وَلَكِنْ لَا يَنْفَعُ حَدَرٌ مِنْ قَدَرٍ، يَا ابْنَ أَخِي، عَلَيْكَ بِالشَّبَابِ، وَدَعْ عَنْكَ الشُّيُوعَ».

فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ: مَا أَقْرَبَ مَا بَيْنِي وَبَيْنَكَ فِي السَّنِّ!

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «إِلَيَّ لَمْ أَغَارَكَ، وَلَمْ أَجِئْ لِأَتَقَدَّمَ عَلَيْكَ فِي الَّذِي أَنْتَ

فِيهِ».

مرکز تحقیقات کتب و تراث اسلامی

فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ: لَا وَاللَّهِ، لَا بُدَّ مِنْ أَنْ تُتَابِعَ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «مَا فِيَّ يَا ابْنَ أَخِي طَلَبٌ وَلَا حَرْبٌ، وَإِنِّي لَأُرِيدُ الْخُرُوجَ إِلَى الْبَادِيَةِ، فَيَصُدُّنِي ذَلِكَ، وَيَتَقَلُّ عَلَيَّ حَتَّى تُكَلِّمَنِي فِي ذَلِكَ الْأَهْلُ غَيْرَ مَرَّةٍ، وَلَا يَمْنَعُنِي مِنْهُ إِلَّا الضَّعْفُ، وَاللَّهُ وَالرَّحِمِ أَنْ تُدِيرَ عَنَّا، وَنَشْقَى بِكَ».

فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، قَدْ وَاللَّهِ مَاتَ أَبُو الدَّوَانِيقِ يَغْنِي أَبَا جَعْفَرٍ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «وَمَا تَصْنَعُ بِي وَقَدْ مَاتَ؟».

تا آن حضرت را در پیش روی محمد باز داشتند. عیسی بن زید به حضرت گفت که: و مسلم و فرمان بردار شو تا از آفت و اذیت سالم بمانی.

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «آیا بعد از محمد صلی الله علیه و آله، نبوت و پیغمبری تازه به هم رسیده؟» محمد گفت: نه، ولیکن بیعت کن تا بر جان و مال و فرزندان خود ایمن شوی و ما تو را تکلیف جنگ نمی‌کنیم.

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «در من قوت جنگ و قتال نیست (یا آنکه جنگ و قتالی در نظر ندارم تا خاطر تو مشوش باشد و خواسته باشی که به جهت اطمینان خاطر از من بیعت بگیری و اول، ظاهر تر است). و پیش از این به پدرت گفتم و او را ترسانیدم از آنچه به او رسید، ولیکن حذر از آنچه تقدیر شده، نفع نمی‌دهد. ای پسر برادر من، بر تو باد که نوجوانان را طلب کنی و پیران را واگذار و از خود دور کن.»

محمد گفت که: بسیار نزدیک است ما بین من و تو به حسب سال.

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «من یا تو جنگ و گفت و گو نمی‌کنم (یا نمی‌خواهم که بر تو غالب شوم، یا مشقت و زحمتی به تو دهم بنابر اختلاف نسخ کافی) و برای این نیامده‌ام که بر تو تقدّم جویم در باب آنچه تو در آن اشتغال داری.»

محمد گفت: نه، به خدا سوگند که چاره‌ای نیست از آنکه بیعت کنی.

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «ای پسر برادر من، در باب من طلب و گریزی نیست (و مراد، این است که من حاضرم و نمی‌گریزم که باید به طلب من فرستی که در باب بیعت گرفتن از من این قدر اصرار داری). و به درستی که من اراده می‌کنم که به سوی بادیه بیرون روم، و همین رفتن مرا باز می‌دارد و بر من گرانی می‌کند تا آنکه اهل خانه مکرر با من در این باب حرف می‌زنند، و دعوی می‌کنند و مرا از آن، منع نمی‌کند، مگر ناتوانی. و خدا و حق خویشی را به خاطر تو می‌آورم و تو را به آنها می‌ترسانم از آنکه رو بگردانی از ما (یا هلاک شوی) و ما به واسطه تو در زحمت و مشقت افتیم» (حاصل مراد، آنکه از خدا بترس و قطع رحم مکن به واسطه تکلیف بیعت؛ زیرا که چنانچه مقدر شده، تو کشته خواهی شد و خلفای بنی عباس ما را به سبب بیعت با تو، اذیت می‌رسانند).

محمد گفت که: یا ابا عبد الله، به خدا سوگند که صاحب دوائیق - یعنی: ابو جعفر منصور -

مرد. حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «با من چه می‌کنی و حال آنکه ابو جعفر مرده است؟»

قَالَ: أُرِيدُ الْجَمَالَ بِكَ.

قَالَ: «مَا إِلَيَّ مَا تُرِيدُ سَبِيلٌ، لَا وَاللَّهِ، مَا مَاتَ أَبُو الدَّوَانِقِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَاتَ مَوْتَ النَّوْمِ».

قَالَ: وَاللَّهِ، لَتُبَايِعُنِي طَائِعاً أَوْ مُكْرَهاً، وَلَا تُحَمِّدُ فِي بَيْعَتِكَ، فَأَبَى عَلَيْهِ إِبَاءً شَدِيداً، وَأَمَرَ بِهِ إِلَى الْحَبْسِ.

فَقَالَ لَهُ عِيسَى بْنُ زَيْدٍ: أَمَا إِنَّ طَرَحْنَاهُ فِي السَّجْنِ - وَقَدْ خَرِبَ السَّجْنُ، وَلَيْسَ عَلَيْهِ الْيَوْمَ غَلَقٌ - خِفْنَا أَنْ يَهْرُبَ مِنْهُ، فَضَحِكَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ قَالَ: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، أَوْ تُرَاكَ تَسْجُنُنِي؟».

قَالَ: نَعَمْ، وَ الَّذِي أَكْرَمَ مُحَمَّدًا ﷺ بِالشُّبُورَةِ لِأُسْجِنَنَّكَ، وَ لَأَشُدَّنَّ عَلَيْكَ، فَقَالَ عِيسَى بْنُ زَيْدٍ: احْبِسُوهُ فِي الْمَخْبَأِ - وَ ذَلِكَ دَارُ رِيْطَةِ الْيَوْمِ - فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: «أَمَا وَاللَّهِ إِنِّي سَأَقُولُ، ثُمَّ أَصَدِّقُ».

فَقَالَ لَهُ عِيسَى بْنُ زَيْدٍ: لَوْ تَكَلَّمْتَ لَكَسَرْتُ فَمَكَ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: «أَمَا وَاللَّهِ يَا أَكْشَفُ يَا أَرْزَقُ، لَكَأَنِّي بِكَ تَطْلُبُ لِنَفْسِكَ جُحْراً تَدْخُلُ فِيهِ، وَ مَا أَنْتَ فِي الْمَذْكُورِينَ عِنْدَ اللُّقَاءِ، وَ إِنِّي لِأَظُنُّكَ - إِذَا صَفَّقَ خَلْفَكَ - طُرْتُ مِثْلَ الْهَيْقِ النَّافِرِ». فَنفَرَ عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ بِانْتِهَارٍ: احْبِسْهُ، وَ شَدَّدَ عَلَيْهِ، وَ اغْلُظْ عَلَيْهِ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: «أَمَا وَاللَّهِ لَكَأَنِّي بِكَ خَارِجاً مِنْ سُدَّةٍ أَشْجَعَ إِلَى بَطْنِ

محمد گفت که: اراده زینت و جمال دارم به سبب تو.

حضرت فرمود که: «راهی نیست به سوی آنچه اراده داری. نه، به خدا سوگند که صاحب دوانیق نمرده، مگر این که مرده باشد به مردنی که خواب است» (یعنی: بخواب رفته باشد).

محمد گفت: به خدا سوگند که البته باید که بیعت کنی؛ خواه رغبت داشته باشی و خواه به اکراه و جبر باشد (و می تواند که معنی این باشد که: خواه ناخوش داشته باشی و مکروه طبع تو باشد). و در این هنگام که با اکراه بیعت کنی، در بیعت کردن خویش ستوده نشوی. و حضرت بر بیعت، امتناع شدیدی نمود، و محمد امر کرد که آن حضرت را به سوی زندان ببرند.

عیسی بن زید به محمد گفت که: اگر او را در زندان افکنیم، با وجودی که زندان خراب و ویران شده، و امروز بر آن در و دالانی نیست و در بندی ندارد، می ترسیم که از زندان بگریزد. حضرت صادق علیه السلام خندید و فرمود: «لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم». آیا تو خود را چنان می بینی که مرا در زندان کنی؟ گفت: آری، سوگند به آن که محمد صلی الله علیه و آله را به پیغمبری گرامی داشته، که تو را در زندان می کنم و بر تو سخت می گیرم. عیسی بن زید گفت که: او را حبس کنید در پنهان گاه. و آن امروز، جایی است که اسب ها را در آن می بندند.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند که من سخنی می گویم و بعد از این مرا تصدیق خواهید کرد».

عیسی بن زید به حضرت گفت که: اگر سخن گویی دهان تو را می شکم.

حضرت صادق علیه السلام به عیسی فرمود که: «ای آن که دو طرف سرت موی ندارد، و ای کبود چشم، به خدا سوگند که گویا تو را می بینم که به جهت شدت خوف، از برای خویش سوراخ حیوانی را جستجو می کنی که در آن داخل شوی و تو از آنها که در نزد جنگ یاد می شوند، محسوب نمی شوی. و به درستی که من تو را چنان گمان می کنم که چون کسی در پشت سرت، دست بر دست زند، پرواز می کنی مانند شتر مرغ نری که رمیده باشد».

پس محمد، عیسی را بر حضرت افزونی داد به زجر و منع حضرت و درشتی با وی. و به عیسی گفت که: او را حبس کن و بر او سخت بگیر و با وی درشتی نما.

حضرت صادق علیه السلام به محمد فرمود: «به خدا سوگند، که گویا تو را می بینم که بیرون آمده از پیشگاه اشجع و رسیده به میان رودخانه و سواری که صاحب نشانه و شجاعت است، بر تو حمله کرده، و در دست آن سوار، نیزه کوتاهی است که نصف آن سفید و نیمه آن سیاه است،

الوَادِي، وَ قَدْ حَمَلَ عَلَيْكَ فَارِسٌ مُعَلِّمٌ، فِي يَدِهِ طِرَادَةٌ، نِصْفُهَا أَبْيَضُ، وَ نِصْفُهَا أَسْوَدُ، عَلَى فَرَسٍ كُمَيْتٍ أَقْرَحَ، فَطَعَنَكَ، فَلَمْ يَصْنَعْ فِيكَ شَيْئاً، وَ ضَرَبْتَ خَيْشُومَ فَرَسِهِ، فَطَرَحْتَهُ، وَ حَمَلَ عَلَيْكَ آخَرُ خَارِجٌ مِنْ زُقَاقِي آلِ أَبِي عَمَّارٍ الدَّوْلِيِّينَ، عَلَيْهِ غَدِيرَتَانِ مَضْفُورَتَانِ، وَ قَدْ خَرَجْتَا مِنْ تَحْتِ بَيْضَتِهِ كَثِيرُ شَعْرِ الشَّارِبَيْنِ، فَهُوَ وَ اللَّهُ صَاحِبُكَ، فَلَا رَحِمَ اللَّهُ رَمْتَهُ».

فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، حَسِبْتَ فَأَخْطَأْتَ، وَ قَامَ إِلَيْهِ السُّرَاقِيُّ بْنُ سَلَخِ الْخُوتِ، فَدَفَعَ فِي ظَهْرِهِ حَتَّى أَذْخَلَ السَّجْنَ، وَ اضْطَفِي مَا كَانَ لَهُ مِنْ مَالٍ، وَ مَا كَانَ لِقَوْمِهِ مِمَّنْ لَمْ يَخْرُجْ مَعَ مُحَمَّدٍ.

قَالَ: فَطُلِعَ بِإِسْمَاعِيلَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَ هُوَ شَيْخٌ كَبِيرٌ ضَعِيفٌ، قَدْ ذَهَبَتْ إِحْدَى عَيْنَيْهِ، وَ ذَهَبَتْ رِجْلَاهُ وَ هُوَ يُحْمَلُ حَمَلاً، فَدَعَاهُ إِلَى الْبَيْعَةِ، فَقَالَ لَهُ: يَا ابْنَ أَخِي، إِنِّي شَيْخٌ كَبِيرٌ ضَعِيفٌ، وَ أَنَا إِلَى بَرِّكَ وَ عَوْنِكَ أَخْوَجُ. فَقَالَ لَهُ: لَا بُدَّ مِنْ أَنْ تُتَابِعَ.

فَقَالَ لَهُ: وَ أَيُّ شَيْءٍ تَنْتَفِعُ بِبَيْعَتِي؛ وَ اللَّهُ، إِنِّي لَأُضِيقُ عَلَيْكَ مَكَانَ اسْمِ رَجُلٍ إِنْ كَتَبْتَهُ.

قَالَ: لَا بُدَّ لَكَ أَنْ تَفْعَلَ. وَ أَغْلَظَ لَهُ فِي الْقَوْلِ.

فَقَالَ لَهُ إِسْمَاعِيلُ: اذْعُ لِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، فَلَعَلَّنَا تُتَابِعُ جَمِيعاً.

قَالَ: فَدَعَا جَعْفَرًا عليه السلام، فَقَالَ لَهُ إِسْمَاعِيلُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُبَيِّنَ لَهُ فَا فَعَلْ، لَعَلَّ اللَّهَ يَكْفُهُ عَنَّا.

قَالَ: «قَدْ أَجْمَعْتُ إِلَّا أَكَلَمَهُ، فَلَيْرَ فِيَّ رَأْيُهُ».

و بر اسب یال و دنباله سیاهی که در پیشانی آن سفیدی کمی است، سوار است (و می تواند که معنی این باشد که: آن اسب پیر یا پنج ساله است) و تو را نیزه زده و در تو هیچ تأثیری نکرده، و تو بر بینی اسب او زده و او را انداخته ای، و بر تو سواری دیگر حمله کرده که بیرون آمده از کوچه آل ابی عمار دژلیها و بر او دو گیسوی بافته است، که از زیر کلاه خود او بیرون آمده، و موی سبیل های او بسیار است. پس به خدا سوگند، که او صاحب تو است که تو را خواهد کشت. خدا استخوان پوسیده او را رحم نکند».

محمد به حضرت عرض کرد که: یا ابا عبدالله، حساب کرده ای یا چنین پنداشته ای و خطا نموده. و سراقی پسر سلخ الحوت برخاست به سوی صادق علیه السلام و دست بر پشت آن حضرت زد تا او را داخل زندان کرد، و برگزید آنچه را که حضرت داشت از مال، و آنچه را که خورشان آن حضرت داشتند، از آنها که با محمد خروج نکرده بودند.

پس اسماعیل بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب را آوردند و او پیری بود کهن سال و ناتوان، و یکی از چشم هایش نابینا شده، و هر دو پایش از کار رفته بود، و او را بر می داشتند، و از جایی به جایی می بردند (چه خود قادر بر حرکت کردن نبود). محمد او را به سوی بیعت خواند. اسماعیل در جواب گفت که: ای پسر برادر من، به درستی که من پیر و سالدار و ناتوانم، و من به سوی نیکی و اعانت تو محتاج ترم. محمد گفت که: چاره نیست از آن که بیعت کنی.

اسماعیل گفت که: از بیعت من چه نفع به تو می رسد؟ به خدا سوگند، که من جای اسم یک مرد بر تو تنگ می گردانم، اگر آن را بنویسی (یعنی: ثمره ای که بر بیعت من مترتب می شود، و منحصر است در این که در آن سیاهه که نام های آنها که با تو بیعت کرده اند، نوشته شده، اگر نام مرا بنویسی، جای نام مردی را پر می کند).

محمد گفت: تو را چاره نیست از آن که بیعت کنی، و با اسماعیل در گفتار درشتی نمود. اسماعیل گفت که: جعفر بن محمد را برای من بطلب، شاید که ما همه یک بار بیعت کنیم. موسی می گوید که: محمد، حضرت امام جعفر علیه السلام را طلبید و اسماعیل به آن حضرت عرض کرد که: فدای تو گردم، اگر مصلحت دانی که عاقبت امر را برای او بیان کنی، بکن، شاید که خدا او را از ما باز دارد.

حضرت فرمود که: «من عزم کرده ام که با او سخن نگویم. پس رأی خود را در باب من

فَقَالَ إِسْمَاعِيلُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : أَنَشُدُكَ اللَّهَ هَلْ تَذْكُرُ يَوْمًا أَتَيْتُ أَبَاكَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام وَ عَلَيَّ حُلَّتَانِ صَفْرَاوَانِ ، فَأَدَامَ النَّظَرَ إِلَيَّ ، فَبَكَى ، فَقُلْتُ لَهُ : مَا يُبْكِيكَ ؟ فَقَالَ لِي : « يُبْكِينِي أَنَّكَ تُقْتَلُ عِنْدَ كَبْرِ سِنِّكَ ضِيَاعًا ، لَا يَسْتَطِيعُ فِي دَمِكَ عَنَزَانِ » . قَالَ : فَقُلْتُ : مَتَى ذَلِكَ ؟ قَالَ : « إِذَا دُعِيتَ إِلَى الْبَاطِلِ فَأَبَيْتَهُ ؛ وَإِذَا نَظَرْتَ إِلَى الْأَحْوَالِ مَشُومٍ قَوْمِهِ يَنْتَمِي مِنْ آلِ الْحَسَنِ عَلَيَّ مِنْبَرِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَدْعُو إِلَى نَفْسِهِ قَدْ تَسَمَّى بِغَيْرِ اسْمِهِ ، فَأَخَذْتُ عَهْدَكَ ، وَ اكْتُبْ وَصِيَّتَكَ ؛ فَإِنَّكَ مَقْتُولٌ فِي يَوْمِكَ أَوْ مِنْ غَدٍ » !؟

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : « نَعَمْ ، وَ هَذَا - وَ رَبِّ الْكُعْبَةِ - لَا يَصُومُ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ إِلَّا أَقْلُهُ ، فَأَسْتَوْدِعُكَ اللَّهَ يَا أَبَا الْحَسَنِ ، وَ أَعْظِمَ اللَّهُ أَجْرَنَا فِيكَ ، وَ أَحْسَنَ الْخِلَافَةَ عَلَيَّ مَنْ خَلَفْتُ ، وَ « إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ » » .

قَالَ : ثُمَّ احْتَمَلَ إِسْمَاعِيلُ ، وَ رُدَّ جَعْفَرُ إِلَى الْحَبْسِ . قَالَ : فَوَ اللَّهُ ، مَا أَمْسَيْنَا حَتَّى دَخَلَ عَلَيْهِ بَنُو أَخِيهِ : بَنُو مُعَاوِيَةَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ ، فَتَوَطَّؤُوهُ حَتَّى قَتَلُوهُ ، وَ بَعَثَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ إِلَى جَعْفَرٍ ، فَخَلَّى سَبِيلَهُ .

بیند و آنچه می خواهد با من بکند».

اسماعیل به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که: تو را به خدا سوگند می دهم که آیا به خاطر داری روزی را که به خدمت پدرت محمد بن علی علیه السلام آمدم و دو حله زرد پوشیده بودم، پس نگاه بسیاری به سوی من کرد و گریست. به آن حضرت عرض کردم که: چه چیز تو را می گریاند؟ فرمود که: «مرا می گریاند آن که تو کشته می شوی، در حال پیری، بی آن که در باب کشتن تو پروایی داشته باشند، و خون تو پامال می شود و در باب خون تو دو بز شاخ به یکدیگر نمی زنند» (و این مثلی است که در امر سهل و آسان که یاور و منکری در آن به هم نرسد می زنند).

اسماعیل می گوید که: عرض کردم که: این امر، در چه زمان خواهد بود؟ فرمود: «در وقتی که تو را به سوی باطل بخوانند، و تو آن را قبول نکنی. پس چون نظر کنی به سوی احوال که خویشانش او را شوم دانند، و از اولاد امام حسن علیه السلام باشد و بالا رود بر منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و مردم را به سوی خویش دعوت کند، و غیر نام خود را به خود بیند که خود را مهدی و نفس زکیه نام نهد، عهد خود را تازه کن، و وصیت نامه خویش را بنویس که تو در همان روز یا در فردای آن کشته می شوی».

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «آری، و سوگند به پروردگار کعبه، که محمد بن عبدالله روزه نمی گیرد از ماه مبارک رمضان، مگر کمتری از آن را. پس تو را به خدا می سپارم ای ابوالحسن، و خدا مزد ما را در مصیبت تو بزرگ گرداند، و بر آنها که بعد از خود می گذاری، نیکو خلافت و جانشینی نماید. و انا لله و انا الیه راجعون».

موسی می گوید: پس اسماعیل را برداشتند و حضرت امام جعفر علیه السلام را به سوی زندان برگردانیدند، و گفت: به خدا سوگند، که روز را شب نکردیم که پسران برادر اسماعیل - که پسران معاویه بن عبدالله بن جعفرند - بر او داخل شدند، و لگد بر شکمش مالیدند تا او را کشتند، و محمد بن عبدالله فرستاد به سوی حضرت امام جعفر علیه السلام و آن حضرت را رها کرد. موسی می گوید که: ما بعد از آن مانند ما هلال ماه رمضان را دیدیم. پس خبر خروج عیسی بن موسی (که از سرداران ابو جعفر منصور بود) به ما رسید و شنیدیم که اراده مدینه دارد، و محمد بن عبدالله پیشی گرفت و یزید بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بر مقدمه لشکر عیسی بن موسی، پسران حسن بن زید بن حسن بن حسن، و قاسم بن محمد بن زید،

قَالَ: وَأَقَمْنَا بَعْدَ ذَلِكَ حَتَّى اسْتَهْلَلْنَا شَهْرَ رَمَضَانَ، فَبَلَّغْنَا خُرُوجَ عِيسَى بْنِ مُوسَى يُرِيدُ الْمَدِينَةَ.

قَالَ: فَتَقَدَّمَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَلَى مُقَدَّمَتِهِ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ، وَكَانَ عَلَى مُقَدَّمَةِ عِيسَى بْنِ مُوسَى: وَلَدُ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ، وَقَاسِمٌ، وَمُحَمَّدُ بْنُ زَيْدٍ، وَعَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدٍ، فَهَزِمَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ، وَقَدِمَ عِيسَى بْنُ مُوسَى الْمَدِينَةَ، وَصَارَ الْقِتَالُ بِالْمَدِينَةِ، فَنَزَلَ بِذُبَابٍ، وَدَخَلَتْ عَلَيْنَا الْمُسَوَّدَةُ مِنْ خَلْفِنَا، وَخَرَجَ مُحَمَّدٌ فِي أَصْحَابِهِ حَتَّى بَلَغَ السُّوقَ، فَأَوْصَلَهُمْ، وَمَضَى، ثُمَّ تَبِعَهُمْ حَتَّى انْتَهَى إِلَى مَسْجِدِ الْخَوَّامِينَ، فَنَظَرَ إِلَى مَا هُنَاكَ فَضَاءٌ لَيْسَ فِيهِ مُسَوَّدٌ وَلَا مُبَيِّضٌ، فَاسْتَقْدَمَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى شَعْبٍ فَرَّارَةٍ، ثُمَّ دَخَلَ هَذَا، ثُمَّ مَضَى إِلَى أَشْجَعٍ، فَخَرَجَ إِلَيْهِ الْفَارِسُ - الَّذِي قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ - مِنْ خَلْفِهِ مِنْ سِكَّةٍ هَذَا، فَطَعَنَهُ، فَلَمْ يَصْنَعْ فِيهِ شَيْئاً، وَحَمَلَ عَلَى الْفَارِسِ، فَضْرَبَ خَيْشُومَ فَرَسِهِ بِالسَّيْفِ، فَطَعَنَهُ الْفَارِسُ، فَأَنْفَذَهُ فِي الدَّرْعِ، وَأَسْنَى عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ، فَضْرَبَهُ، فَأَثَخَنَهُ، وَخَرَجَ عَلَيْهِ حُمَيْدُ بْنُ قَحْطَبَةَ - وَهُوَ مُدْبِرٌ عَلَى الْفَارِسِ يَضْرِبُهُ - مِنْ رُقَاقِ الْعَمَّارِيِّينَ، فَطَعَنَهُ طَعْنَةً أَنْفَذَ السِّنَانَ فِيهِ، فَكُسِرَ الرُّمْحُ، وَحَمَلَ عَلَى حُمَيْدٍ، فَطَعَنَهُ حُمَيْدٌ بِرُجِّ الرُّمْحِ، فَصَرَعَهُ، ثُمَّ نَزَلَ إِلَيْهِ، فَضْرَبَهُ حَتَّى أَثَخَنَهُ وَقَتَلَهُ، وَأَخَذَ رَأْسَهُ، وَدَخَلَ الْجُنْدُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ، وَأُخِذَتِ الْمَدِينَةُ، وَأُجْلِينَا هَرَباً فِي الْبِلَادِ.

قَالَ مُوسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: فَانْطَلَقْتُ حَتَّى لَحِقْتُ بِإِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، فَوَجَدْتُ عِيسَى بْنَ زَيْدٍ مُكْمِناً عِنْدَهُ، فَأَخْبَرْتُهُ بِسُوءِ تَدْبِيرِهِ، وَخَرَجْنَا مَعَهُ حَتَّى أَصِيبَ - رَحِمَهُ اللَّهُ - ثُمَّ مَضَيْتُ مَعَ ابْنِ أَخِي الْأَشْثَرِ: عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ

و علی و ابراهیم، پسران حسن بن زید بودند. پس یزید بن معاویه شکست خورد، و عیسی بن موسی، به مدینه آمد و جنگ در مدینه واقع شد. بعد از آن، عیسی در ذُباب (که کوهی است در مدینه) فرود آمد و لشکر دوانیقی که عیسی سر کرده ایشان را به جهت سیاه پوشی، مسوده نام کرده بود، بر ما داخل شدند، و محمد بالشکر خود بیرون رفت تا رسید در بازاری که در نزدیکی ذُباب بود، و اصحاب خویش را به آنجا رسانید، و ایشان را گذاشت و خود در پی کاری رفت. بعد از آن، برگشت و در پی اصحاب خود رفت که به ایشان ملحق شود تا به مسجد پوست فروشان رسید و نظر کرد به میدان گاهی که در آنجا بود، و دید که یک نفر از لشکر عیسی و اصحاب مقنع (که به خلاف بنی عباس سفید می پوشیدند) در آنجا نیستند. محمد پیش آمد تا به محله فزاره رسید، بعد از آن داخل محله قبیله هذیل شد و رفت تا به محله قبیله اشجع رسید. پس سواری که امام جعفر صادق علیه السلام فرموده بود، به سوی او بیرون آمد از طرف پشت سرش، از کوچه هذیل و نیزه ای را حواله او کرد و در او هیچ تأثیری نکرد، و محمد بر آن سوار حمله کرد، و ضربتی بر بینی اشیش زد، باز آن سوار سنان نیزه بر او زد که آن را در زره او فرو برد، و محمد برگشت و بر او حمله کرد، و او را ضربتی زد که او را سست و بی حال گردانید (که دیگر قادر بر جنگ کردن نبود). و حمید بن قحطبه از کوچه عَمّاری ها بر او بیرون آمد، در حالتی که محمد پشتش به سوی حمید و رویش به جانب آن سوار بود، و او را ضربت می زد که حمید نیزه ای بر او زد؛ چنانچه سنان نیزه در او جا گرفت، و نیزه شکست و محمد بر حمید حمله کرد. پس حمید آهن بُن نیزه را بر او زد و او را انداخت، و از اسب فرود آمد و به نزد او رفت و او را ضربت بسیاری زد تا آن که او را سست و بی حال کرد، به مرتبه ای که قادر بر حرکت نبود، و او را کشت و سرش را جدا کرد. و لشکر از هر طرف داخل شدند و مدینه را گرفتند و ما جلای وطن نمودیم و گریزان در شهرها داخل شدیم.

موسی بن عبدالله می گوید که: پس من رفتم تا به ابراهیم بن عبدالله ملحق شدم و عیسی بن زید را یافتم که در نزد او پنهان بود، پس او را به بدی تدبیری که کرده بود، خبر دادم و با او بیرون آمدم، و با هم بودیم تا آن که کشته شد، یا مرد - خدا او را حمت کند - بعد از آن، با پسر برادر اشتر - یعنی: عبدالله بن محمد بن عبدالله بن حسن - رفتیم تا در سِند وفات یافت. بعد از آن، برگشتم رمیده و رانده، که شهرها بر من تنگ شده بود.

و در هیچ شهری جای من نبود، به جهت خوفی که از بنی عباس داشتم. چون زمین بر من

حَسَنٍ حَتَّى أُصِيبَ بِالسُّنْدِ، ثُمَّ رَجَعْتُ شَرِيداً طَرِيداً تَضِيقُ عَلَيَّ الْبِلَادُ.  
 فَلَمَّا ضَاقَتْ عَلَيَّ الْأَرْضُ، وَاشْتَدَّ بِيَ الْخَوْفُ، ذَكَرْتُ مَا قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام،  
 فَجِئْتُ إِلَى الْمَهْدِيِّ - وَكَانَ حَجٌّ وَهُوَ يَخْطُبُ النَّاسَ فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ، فَمَا شَعَرَ إِلَّا وَ  
 أَنِّي قَدْ قُمْتُ مِنْ تَحْتِ الْمِنْبَرِ - فَقُلْتُ: لِي الْأَمَانُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَ أَذُكَ عَلَى  
 نَصِيحَةٍ لَكَ عِنْدِي؟ فَقَالَ: نَعَمْ، مَا هِيَ؟ قُلْتُ: أَذُكَ عَلَى مُوسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ  
 حَسَنٍ، فَقَالَ لِي: نَعَمْ، لَكَ الْأَمَانُ، فَقُلْتُ لَهُ: أَعْطِنِي مَا أَتَّقِي بِهِ، فَأَخَذْتُ مِنْهُ عُهُوداً وَ  
 مَوَائِقَ، وَ وَثَّقْتُ لِنَفْسِي، ثُمَّ قُلْتُ: أَنَا مُوسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، فَقَالَ لِي: إِذَا تَكْرَمَ وَ  
 تُخْبِي، فَقُلْتُ لَهُ: أَقْطِعْنِي إِلَى بَعْضِ أَهْلِ بَيْتِكَ يَقُومُ بِأَمْرِي عِنْدَكَ، فَقَالَ لِي: انْظُرْ إِلَى  
 مَنْ أَرَدْتَ، فَقُلْتُ: عَمَّكَ الْعَبَّاسُ بْنُ مُحَمَّدٍ، فَقَالَ الْعَبَّاسُ: لَا حَاجَةَ لِي فِيكَ، فَقُلْتُ:  
 وَلَكِنْ لِي فِيكَ الْحَاجَةُ، أَسْأَلُكَ بِحَقِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَّا قَبِلْتَنِي، فَقَبِلَنِي شَاءَ أَوْ أَبَى.  
 وَقَالَ لِي الْمَهْدِيُّ: مَنْ يَعْرِفُكَ؟ وَ حَوْلَهُ أَصْحَابُنَا أَوْ أَكْثَرُهُمْ - فَقُلْتُ: هَذَا  
 الْحَسَنُ بْنُ زَيْدٍ يَعْرِفُنِي، وَ هَذَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ يَعْرِفُنِي، وَ هَذَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ  
 بْنِ الْعَبَّاسِ يَعْرِفُنِي، فَقَالُوا: نَعَمْ، يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، كَأَنَّهُ لَمْ يَغِبْ عَنَّا.  
 ثُمَّ قُلْتُ لِلْمَهْدِيِّ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، لَقَدْ أَخْبَرَنِي بِهَذَا الْمَقَامِ أَبُو هَذَا الرَّجُلِ - وَ  
 أَشْرْتُ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام - قَالَ مُوسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: وَ كَذَبْتُ عَلَى جَعْفَرٍ كَذِبَةً،  
 فَقُلْتُ لَهُ: وَ أَمَرَنِي أَنْ أَقْرَأَكَ السَّلَامَ، وَقَالَ: إِنَّهُ إِمَامٌ عَدْلٍ وَ سَخَاءٍ.  
 قَالَ فَأَمَرَ لِمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ بِخَمْسَةِ آلَافِ دِينَارٍ، فَأَمَرَ لِي مِنْهَا مُوسَى بِأَلْفِي  
 دِينَارٍ، وَ وَصَلَ عَامَّةَ أَصْحَابِهِ وَ وَصَلَنِي، فَأَحْسَنَ صِلَتِي، فَحَيْثُ مَا ذُكِرَ وَلَدُ مُحَمَّدٍ  
 بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ، فَقُولُوا: صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ مَلَائِكَتُهُ وَ حَمَلَتُهُ عَرْشِهِ وَ الْكِرَامُ

تنگ گردید و خوف بر من شدید شد، آنچه را که امام جعفر صادق علیه السلام فرموده بود، به خاطر آوردم. پس به نزد مهدی پسر منصور آمدم، در حالی که حج کرده بود و در سایه کعبه مردم را خطبه می کرد، و مهدی مطلع نشد، مگر در حالی که من از زیر منبر برخاستم و گفتم که: یا امیر المؤمنین، مرا امان می دهی؟ تا تو را دلالت کنم بر خیرخواهی برای تو که در نزد من است؟ گفتم: آری، آن خیرخواهی چیست؟ گفتم: تو را دلالت می کنم بر موسی بن عبدالله بن حسن، گفتم: آری، تو را امان دادم. گفتم: به من عطا کن آنچه را که به آن وثوق و اعتمادی داشته باشم، و از او عهدها و پیمانها گرفتم و خاطر خود را جمع کردم. بعد از آن، گفتم: منم موسی بن عبدالله. گفتم که: در این هنگام تو را گرامی می داریم و به تو عطا می نمایم.

پس به مهدی گفتم که: مرا به بعضی از اهل بیت خود بده که به کار من قیام نماید، و میهمان دار من باشد، و در نزد تو باشم. به من گفت که: نگاه کن هر که را اراده داری بگو، تا او را میهمان دار تو گردانم. گفتم که: عموی تو عباس بن محمد. عباس گفت: مرا در تو حاجتی نیست. گفتم لیکن مرا در تو حاجت است (و به تو احتیاج دارم) و تو را سؤال می کنم به حق امیر المؤمنین و دست بر نمی دارم، مگر آن که مرا قبول کنی.

پس مرا خواهی نخواهی قبول کرد و مهدی به من گفت که: کی تو را می شناسد؟ و در حوالی و گرداگرد او، اصحاب ما، یا بیشتر ایشان بودند. گفتم که: اینک حسن بن زید است که مرا می شناسد، و اینک موسی بن جعفر است که مرا می شناسد، و اینک حسن بن عبدالله بن عباس است که مرا می شناسد. همه گفتند: بلی یا امیر المؤمنین، گویا که او از پیش ما نرفته و از نظر ما پنهان نشده و به همان صورت است که از اینجا رفت.

بعد از آن، به مهدی گفتم: یا امیر المؤمنین، خبر داد مرا به این مقام (که عبارت است از آنچه در این جا اتفاق بود)، پدر این مرد - و اشاره کردم به سوی - موسی بن جعفر علیه السلام.

موسی بن عبدالله می گوید که: با اینها دروغی بر امام جعفر صادق علیه السلام گفتم و به مهدی گفتم که: جعفر مرا امر فرمود که: تو را سلام برسانم، و فرمود که: مهدی، امامی است که بسیار عدالت و سخاوت دارد. موسی می گوید که: پس مهدی امر کرد که پنج هزار دینار شرعی به موسی بن جعفر علیه السلام دادند. بعد از آن، حضرت امام موسی علیه السلام، امر فرمودی که از آن پنج هزار دینار، دو هزار دینار به من دادند. و همه اصحاب خود را بخشش فرمود و بخشش مرا بهتر داد. پس در هر جا که فرزندان محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام مذکور شوند، بگویند که خدا

الكَاتِبُونَ، وَ خُصُّوا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ بِأَطْيَبِ ذَلِكَ، وَ جَزَى مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَنِّي خَيْرًا،  
فَأَنَا وَاللَّهُ مَوْلَاهُمْ بَعْدَ اللَّهِ.

٩٣٩ / ١٨. وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ، قَالَ:  
حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُفَضَّلِ: مَوْلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، قَالَ: لَمَّا خَرَجَ  
الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَقْتُولُ بِفَخٍّ، وَ اخْتَوَى عَلَى الْمَدِينَةِ، دَعَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام إِلَى  
الْبَيْعَةِ، فَأَتَاهُ، فَقَالَ لَهُ: «يَا ابْنَ عَمٍّ، لَا تُكَلِّفْنِي مَا كَلَّفَ ابْنُ عَمِّكَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ،  
فَيَخْرُجَ مِنِّي مَا لَا أُرِيدُ، كَمَا خَرَجَ مِنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُنْ يُرِيدُ».

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ: إِنَّمَا عَرَضْتُ عَلَيْكَ أَمْرًا، فَإِنْ أَرَدْتَهُ دَخَلْتَ فِيهِ، وَإِنْ كَرِهْتَهُ لَمْ  
أَحْمِلْكَ عَلَيْهِ، وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ ثُمَّ وَدَّعَهُ، فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام  
حِينَ وَدَّعَهُ: «يَا ابْنَ عَمٍّ، إِنَّكَ مَقْتُولٌ، فَأَجِدْ الضَّرَابَ؛ فَإِنَّ الْقَوْمَ فُسَّاقٌ يُظْهِرُونَ  
إِيمَانًا، وَ يُسِرُّونَ شُرْكًَا، وَ «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» أَخْتَسِبُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ غَضَبَةٍ».  
ثُمَّ خَرَجَ الْحُسَيْنُ، وَ كَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَا كَانَ، فُقْتُلُوا كُلُّهُمْ كَمَا قَالَ عليه السلام.

٩٤٠ / ١٩. وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ، قَالَ: كَتَبَ يَحْيَى بْنُ  
عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي أَوْصِي نَفْسِي بِتَقْوَى اللَّهِ،  
وَ بِهَا أَوْصِيكَ؛ فَإِنَّهَا وَصِيَّةُ اللَّهِ فِي الْأَوَّلِينَ، وَ وَصِيَّتُهُ فِي الْآخِرِينَ، خَبَّرَنِي مَنْ وَرَدَ  
عَلَيَّ مِنْ أَعْوَانِ اللَّهِ عَلَى دِينِهِ وَ نَشْرِ طَاعَتِهِ بِمَا كَانَ مِنْ تَحَنُّنِكَ مَعَ خِذْلَانِكَ، وَ

و فرشتگان و حاملان عرش او و بزرگان از ایشان که اعمال را می نویسند، بر ایشان صلوات فرستند. و امام جعفر صادق علیه السلام را به خوش ترین آن مخصوص سازید. و خدا از جانب من، موسی بن جعفر را جزای خیر دهد. و به خدا سوگند، که من بعد از خدا غلام و دوست دار ایشانم.

۱۸/۹۳۹. و به همین اسناد، از عبدالله بن جعفر بن ابراهیم جعفری روایت کرده است که گفت: حدیث کرد ما را عبدالله بن مفضل - مولای عبدالله بن جعفر بن ابی طالب - و گفت: چون حسین بن علی کشته شد در فخ (و آن، رودخانه ای است در مکه معظمه) خروج کرد و بر مدینه مستولی شد، و آن را در حیطه تصرف خود در آورد. موسی بن جعفر را به سوی بیعت دعوت نمود. پس آن حضرت به نزد او آمد و فرمود که: «ای پسر عمو، مرا تکلیف مکن آنچه را که پسر عموی تو - یعنی: محمد بن عبدالله بن حسن - عمویت امام جعفر صادق علیه السلام را تکلیف کرد، تا باعث این شود که از من بروز کند آنچه بروز آن را نمی خواهم؛ چنانچه از حضرت صادق علیه السلام آنچه بروز آن را نمی خواست، بروز کرده (یعنی: او را خبر داد به آن که کشته خواهد شد و به چه محو کشته می شود، و کی او را می کشد و اگر مرا تکلیف کنی و اصرار نمایی، من نیز آنچه می دانم خواهم گفت).

حسین به خدمت آن حضرت عرض کرد که: جز این نیست که من امری را بر تو عرض کردم، پس اگر آن را خواسته باشی در آن داخل می شوی، و اگر آن را ناخوش داشته باشی، تو را بر آن نمی دارم، و خداست که از او یاری می جویم. بعد از آن، آن حضرت را وداع نمود و در هنگامی که حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام را وداع نمود، حضرت به او فرمود که: «ای پسر عمو، به درستی که تو کشته خواهی شد. پس نیکو جنگ کن که این گروه فاسقی چندانند که اظهار ایمان می کنند و شرک را پنهان می دارند. و انا لله و انا الیه راجعون. من مزد مصیبت شما گروه خویشان را از خدا می طلبم».

پس حسین بیرون رفت و از امر او اتفاق افتاد، آنچه اتفاق افتاد که همه کشته شدند چنانچه آن حضرت فرموده بود.

۱۹/۹۴۰. و به همین اسناد، از عبدالله بن ابراهیم جعفری روایت است که گفت: یحیی بن عبدالله بن حسن به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نوشت که: اما بعد، به درستی که من نفس خود را وصیت می کنم به پرهیز کردن از خدا، و ترسیدن از عذاب او، و تو را به آن وصیت

قَدْ شَاوَرْتُ فِي الدَّعْوَةِ لِلرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَقَدْ اخْتَجَبَتْهَا وَاخْتَجَبَهَا أَبُوكَ مِنْ قَبْلِكَ، وَ قَدِيمًا ادَّعَيْتُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ، وَ بَسَطْتُمْ أَمَالَكُمْ إِلَى مَا لَمْ يُعْطِكُمُ اللَّهُ، فَاسْتَهْوَيْتُمْ وَأَضَلَلْتُمْ، وَ أَنَا مُحَذِّرُكَ مَا حَذَّرَكَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِهِ.

فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام : «مِنْ مُوسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرٍ، وَ عَلَيَّ مُشْرِكَيْنِ فِي التَّذَلُّلِ لِلَّهِ وَ طَاعَتِهِ، إِلَى يَحْيَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَسَنِ : أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي أَحَذِّرُكَ اللَّهَ وَ نَفْسِي، وَ أُعَلِّمُكَ أَلِيمَ عَذَابِهِ وَ شَدِيدَ عِقَابِهِ وَ تَكَامُلَ نِقَمَاتِهِ، وَ أَوْصِيكَ وَ نَفْسِي بِتَقْوَى اللَّهِ : فَإِنَّهَا زَيْنُ الْكَلَامِ وَ تَشْبِيهُ النُّعْمِ، أَتَانِي كِتَابُكَ تَذَكُّرُ فِيهِ أَنِّي مُدَّعٍ وَ أَبِي مِنْ قَبْلُ، وَ مَا سَمِعْتُ ذَلِكَ مِنِّي وَ «سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَ يُسْأَلُونَ» وَ لَمْ يَدْعُ حِرْصُ الدُّنْيَا وَ مَطَالِبُهَا لِأَهْلِهَا مَطْلَبًا لِآخِرَتِهِمْ حَتَّى يُفْسِدَ عَلَيْهِمْ مَسْطَلَبَ آخِرَتِهِمْ فِي دُنْيَاهُمْ، وَ ذَكَرْتُ أَنِّي تَبَطَّطُ النَّاسَ عَنْكَ لِرَغْبَتِي فِيمَا فِي يَدَيْكَ، وَ مَا مَنَعَنِي مِنْ مَدْخَلِكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ - لَوْ كُنْتُ رَاغِبًا - ضَعْفٌ عَنْ سُنَّتِهِ، وَ لَا قِلَّةٌ بِصِيرَةٍ بِحُجَّةٍ، وَ لَكِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - خَلَقَ النَّاسَ أَمْشَاجًا وَ غَرَائِبَ وَ غَرَائِزَ،

می‌کنم؛ زیرا که آن وصیت خدا است در بارهٔ پیشینیان و وصیت اوست در پسینیان. خبر داد مرا آنکه وارد شد بر من، از یاوران خدا بر اظهار دین، و نشر طاعت آن جناب به آنچه ثابت است از مهربانی و میل تو به من، با آنکه مرا وا گذاشتی و با من بیعت نکردی، و من با مردم مشورت کردم در باب دعوت از برای آنکه پسندیدهٔ آل محمد علیهم‌السلام بود، و تو آن مشورت را منع کردی و در وقت آن، حاضر نشدی و پیش از تو، پدرت آن را منع کرد، و سال‌هاست که شما ادعا کرده‌اید، آنچه را که برای شما نیست و آرزوهای خود را پنهان کرده‌اید به سوی آنچه خدا به شما عطا نفرموده.

پس مردم را سرگشته و گمراه گردانیدید، و من می‌ترسانم تو را از آنچه خدا تو را ترسانیده از ذات خویش و عذابی که از محض قهاریت او صادر شده باشد، بی‌واسطهٔ غیری. پس ابوالحسن حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام به سوی او نوشت که:

«این نامه‌ای است از موسی، پسر بندهٔ خدا جعفر و برادرش علی، در حالی که هر دو شریکند در فروتنی کردن از برای خدا و طاعت او به سوی یحیی بن عبدالله بن حسن. اما بعد، به درستی که من تو را و خود را از خدایم ترسانم، و تو را به عذاب دردناک خدا و عقاب سخت و ناخوشی‌های تمام و سختی‌های آن جناب اعلام می‌نمایم، و تو را و خود را وصیت می‌کنم به پرهیز کردن و ترسیدن از خدا؛ زیرا که آن، زینت سخن و سبب ثابت داشتن نعمت‌های اوست. و نامهٔ تو به نزد من آمد و در آن ذکر کرده بودی که من ادعا دارم، و پدرم پیش از این چنین بوده، و حال آنکه تو، این را از من نشنیده‌ای، و زود باشد که شهادت ایشان نوشته شود و پرسیده شود (و این اقتباسی است که از آیهٔ سوره زخرف فرموده)<sup>۱</sup>، و حرص دنیا و مطالب آن مطلبی را برای اهل آن و انگذاشته تا آنکه مطلب آخرت ایشان در دنیای ایشان بر ایشان تباه گردد. و ذکر کرده بودی که من مردم را از تو باز داشته‌ام، به جهت رغبت نمودن من در آنچه در دست تو است، و ناتوانی از سنت و کمی بینایی حجت، مرا نکرده از آن درگاهی که تو در آن داخل شدی، اگر خواهان آن می‌بودم، ولیکن خدای تبارک و تعالی مردمان را آفریده از آب‌های آمیخته (چه، آب مرد با آب زن و رحم به هم آمیخته می‌شود)، و از چیزهای دور و بیگانه و طبیعت‌ها.

فَأَخْبِرْنِي عَنْ حَرْفَيْنِ أَسْأَلُكَ عَنْهُمَا: مَا الْعَتَرُفُ فِي بَدَنِكَ؟ وَمَا الصَّهْلُجُ فِي الْإِنْسَانِ؟  
 ثُمَّ أَكْتُبُ إِلَيْكَ بِخَبَرِ ذَلِكَ، وَأَنَا مُتَقَدِّمٌ إِلَيْكَ، أَحْذَرُكَ مَعْصِيَةَ الْخَلِيفَةِ، وَأَحْتُكَ عَلَى بَرِّهِ  
 وَطَاعَتِهِ، وَأَنْ تَطْلُبَ لِنَفْسِكَ أَمَانًا قَبْلَ أَنْ تَأْخُذَكَ الْأَظْفَارُ، وَيَلْزَمَكَ الْخِنَاقُ مِنْ كُلِّ  
 مَكَانٍ؛ فَتَرْوَحَ إِلَى النَّفْسِ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَلَا تَجِدُهُ حَتَّى يَمُنَّ اللَّهُ عَلَيْكَ بِمَنِّهِ وَفَضْلِهِ  
 وَرِقَّةِ الْخَلِيفَةِ - أَبْقَاهُ اللَّهُ - فَيُؤْمِنَكَ وَيَرْحَمَكَ، وَيَحْفَظَ فِيكَ أَرْحَامَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ  
 ﴿وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى﴾ إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَى مَنْ كَذَبَ وَتَوَلَّى».

قَالَ الْجَعْفَرِيُّ: فَبَلَّغْنِي أَنَّ كِتَابَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ١٢ وَقَعَ فِي يَدَي هَارُونَ، فَلَمَّا  
 قَرَأَهُ، قَالَ: النَّاسُ يَحْمِلُونِي عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، وَهُوَ بَرِيءٌ مِمَّا يُزْمَى بِهِ.  
 ثُمَّ الْجُزْءُ الثَّانِي، مِنْ كِتَابِ الْكَافِي، وَيَتْلُوهُ - بِمَشِيئَةِ اللَّهِ وَعَوْنِهِ - الْجُزْءُ  
 الثَّالِثُ، وَهُوَ بَابُ كَرَاهِيَةِ التَّوْقِيتِ. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالصَّلَاةُ  
 وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ.

پس مرا خبر ده از دو اسم که تو را از آنها سؤال می‌کنم و بگو که: چیست عترت که در بدن تو است و چیست صهلج که در انسان است؟ بعد از آن، خبر این را به سوی من بنویس (و در بعضی از نسخ کافی، به جای عترت، تعرف مذکور است و هیچ یک از این دو لفظ در کتابی از کتب معتبره لغت، چون صحاح و قاموس و فائق و غیر اینها، مذکور نیست و در قاموس، عتریف و عتروف و صملج مذکور است با معانی که مناسبتی ندارد).

و وصیت می‌کنم تو را و تو را از نافرمانی خلیفه (یعنی: هارون) می‌ترسانم و ترغیب می‌کنم تو را بر نیکی و فرمان برداری او، و بر آن که از برای خود امان طلب کنی، پیش از آن که چنگال مرگ تو را بگیرد، و کمند آن به حلقه افتد از هر طرف، و محتاج باشی به نفس کشیدن و از هر جا که خواسته باشی که نفس کشی، و به راحت افتی، تو را میسر نشود، و آن را نیابی تا آن که خدا بر تو منت گذارد به عطا و فضل خویش و ترحم کردن خلیفه - که خدا او را باقی بدارد -.

پس تو را ایمن گرداند و بر تو رحم کند و خویشی های رسول خدا ﷺ را در حق تو حفظ نماید ﴿وَأَسْلَمْنَا عَلَى مَنْ أَتْبَعَ الْهُدَى﴾ <sup>۱</sup> «إِنَّا قَدْ أُوتِئْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَى مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى» <sup>۲</sup>، یعنی: و سلامتی هر دو سرا بر کسی که پیروی نمود راه راست را به درستی که وحی شده به سوی ما که عذاب دنیا و آخرت، بر کسی است که تکذیب کرد پیغمبران و حجت های خدا را و پشت کرد و اعراض نموده.

جعفری می‌گوید که: خبر به من رسید که نامه موسی بن جعفر به دست هارون افتاد، و چون آن نامه را خواند، گفت که: مردم مرا بر این می‌دارند که موسی بن جعفر را اذیت می‌کنم، و حال آن که او بیزار است از آنچه به او نسبت می‌دهند و هیچ تقصیر ندارد.

تمام شد جزوه دوم از کتاب کافی و در پهلوی در می‌آید آن را به مشیت و خواست خدای تعالی و یاری او، جزو سیم، و آن، باب حرمت وقت قرار دادن است از برای ظهور قائم - صلوات الله و سلامه علیه - و ستایش مخصوص خداوند پروردگار عالمیان است. و درود و سلام بر محمد و همه خاندانش. <sup>۲</sup>

۱. طه، ۴۷ و ۴۸.

۲. فواز «و ستایش مخصوص» تا آخر در ترجمه مترجم - رحمه الله - نیست.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## ٨٢- بَابُ كَرَاهِيَةِ التَّوْقِيتِ

٩٤١ / ١. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى جَمِيعاً، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَخْبُوبٍ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «يَا ثَابِتُ، إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - قَدْ كَانَ وَقَّتَ هَذَا الْأَمْرَ فِي السَّبْعِينَ، فَلَمَّا أَنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ، فَأَخْرَجَهُ إِلَى أَرْبَعِينَ وَ مِائَةٍ، فَحَدَّثْنَاكُمْ فَأَذَعْتُمُ الْحَدِيثَ فَكَشَفْتُمُ قِنَاعَ السِّرِّ، وَ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ وَقْتاً عِنْدَنَا، وَ هَيِّمُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَنْتِظُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ».

قَالَ أَبُو حَمْزَةَ: فَحَدَّثْتُ بِذَلِكَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، فَقَالَ: «قَدْ كَانَ كَذَلِكَ».

٩٤٢ / ٢. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ مِهْرَمٌ، فَقَالَ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَخْبِرْنِي عَنْ هَذَا الْأَمْرِ الَّذِي نَنْتَظِرُهُ مَتَى هُوَ؟

فَقَالَ: «يَا مِهْرَمُ، كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ، وَ هَلَكَ الْمُسْتَغْجِلُونَ، وَ نَجَا الْمُسْلِمُونَ».

٩٤٣ / ٣. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْقَائِمِ عليه السلام، فَقَالَ: «كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ، إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لَا نُوقَّتُ».

٩٤٤ / ٤. أَحْمَدُ بِإِسْنَادِهِ، قَالَ: قَالَ: «أَبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُخَالَفَ وَقَّتَ الْمُوقِّتِينَ».

## ۸۲. باب در بیان حرمت وقت قرار دادن و معین کردن

## ظهور قائم - صلوات الله و سلامه علیه -

۹۴۱ / ۱. علی بن محمد و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد؛

و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، همه از حسن بن محبوب، از ابو حمزه ثمالی روایت کرده اند که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود: «ای ثابت، به درستی که خدای تبارک و تعالی این امر را در هفتاد سال معین فرموده بود، و چون امام حسین - صلوات الله علیه - شهید شد، غضب خدای عز و جل بر اهل زمین شدید گردیده، پس، آن را به تأخیر انداخت تا سال صد و چهلم از هجرت، و ما شما را خبر دادیم و شما حدیث ما را فاش کردید و پرده ای را که چون معجر بر سران کشیده بود برداشتید، و خدا برای آن، بعد از این، وقتی در نزد ما قرار نداده که آن را بدانیم. ﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُنَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾<sup>۱</sup>. ابو حمزه می گوید که: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را به این حدیث خبر دادم فرمود که: «چنین بود».

۹۴۲ / ۲. محمد بن یحیی، از سلمة بن خطاب، از علی بن حسان، از عبدالرحمان بن کثیر روایت کرده است که گفت: در نزد حضرت صادق علیه السلام بودم در وقتی که مهزم بر آن حضرت داخل شد و به آن حضرت عرض کرد که: فدای تو گردم، مرا خبر ده از این امری که ما آن را انتظار می بریم که در چه زمان خواهد بود؟ فرمود که: «ای مهزم، وقت گویان دروغ گفتند، و آنها که طالب شتابند، هلاک گردیدند، و آنان که در مقام تسلیم اند و قول ما را قبول کردند، نجات یافتند».

۹۴۳ / ۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از قاسم بن محمد، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: آن حضرت علیه السلام را سؤال کردم از قائم علیه السلام فرمود که: «وقت گویان دروغ گفتند. به درستی که ما اهل بیت، وقت قرار نمی دهیم».

۹۴۴ / ۴. احمد به اسناد خویش روایت کرده و گفت که: حضرت فرمود: «خدا ابا و امتناع فرموده، مگر آن که وقت و قرار دهندگان را مخالفت فرماید».

٩٤٥ / ٥. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْخَزَّازِ، عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو الْخَثْعَمِيِّ، عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: قُلْتُ: لِهَذَا الْأَمْرِ وَقْتُ؟ فَقَالَ: «كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ، كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ، كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ؛ إِنَّ مُوسَى عليه السلام لَمَّا خَرَجَ وَافِدًا إِلَى رَبِّهِ، وَاعَدَهُمْ ثَلَاثِينَ يَوْمًا، فَلَمَّا زَادَهُ اللَّهُ عَلَى الثَّلَاثِينَ عَشْرًا، قَالَ قَوْمُهُ: قَدْ أَخْلَفَنَا مُوسَى، فَصَنَعُوا مَا صَنَعُوا؛ فَإِذَا حَدَّثْنَاكُمْ الْحَدِيثَ فَجَاءَ عَلَى مَا حَدَّثْنَاكُمْ بِهِ، فَقُولُوا: صَدَقَ اللَّهُ؛ وَإِذَا حَدَّثْنَاكُمْ الْحَدِيثَ فَجَاءَ عَلَى خِلَافِ مَا حَدَّثْنَاكُمْ بِهِ، فَقُولُوا: صَدَقَ اللَّهُ؛ تُوجَرُوا مَرَّتَيْنِ».

٩٤٦ / ٦. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنِ السَّيَّارِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ يَقْطِينٍ، عَنْ أَخِيهِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ، قَالَ: قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: «السَّيِّعَةُ تَرْبِي بِالْأَمَانِيِّ مِنْذُ مِائَتِي سَنَةٍ».

قَالَ: وَ قَالَ يَقْطِينُ لِأَبْنِهِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ: مَا بَالُنَا قِيلَ لَنَا فَكَانَ، وَ قِيلَ لَكُمْ فَلَمْ يَكُنْ؟ قَالَ: فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ: إِنَّ الَّذِي قِيلَ لَنَا وَ لَكُمْ كَانَ مِنْ مَخْرَجٍ وَاحِدٍ، غَيْرَ أَنَّ أَمْرَكُمْ حَضَرَ، فَأُعْطِيتُمْ مُحَضَّةً، فَكَانَ كَمَا قِيلَ لَكُمْ، وَ أَنَّ أَمْرَنَا لَمْ يَحْضُرْ، فَعُلُّنَا بِالْأَمَانِيِّ، فَلَوْ قِيلَ لَنَا: إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَكُونُ إِلَّا إِلَى مِائَتِي سَنَةٍ أَوْ ثَلَاثِمِائَةٍ سَنَةٍ، لَقَسَتِ الْقُلُوبُ، وَ لَرَجَعَ عَامَّةُ النَّاسِ عَنِ الْإِسْلَامِ، وَ لَكِنْ قَالُوا: مَا أَسْرَعَهُ! وَ مَا أَقْرَبَهُ! تَأَلَّفَا لِقُلُوبِ النَّاسِ، وَ تَقَرَّبَا لِلْفَرَجِ.

٩٤٧ / ٧. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْأَنْبَارِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مِهْزَمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام.

۵/۹۴۵. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی خزّاز، از عبدالکریم بن عمرو نخعمی، از فضیل بن یسار، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: آیا این امر را وقت معینی هست؟ سه مرتبه فرمود که: «وقت گویان، دروغ گفتند. به درستی که موسی بن عمران علیه السلام چون بیرون رفت که بر پروردگار خویش وارد شود، بنی اسرائیل را سی روز وعده داد و چون خدا او را بر سی روز، ده روز زیاد کرد، قومش گفتند که: موسی با ما تخلف وعده نمود. پس، کردند آنچه کردند. و چون ما شما را حدیثی بگوییم و آن امر بر طریقه‌ای که شما را حدیث کرده‌ایم واقع شود، بگویید که خدا راست فرمود، و چون شما را خبری دهیم، و بر خلاف آنچه شما را به آن حدیث نموده‌ایم واقع شود، بگویید که خدا راست فرمود تا دو مرتبه شما را مزد دهد».

۶/۹۴۶. محمد بن یحیی و احمد بن ادریس، از محمد بن احمد، از سیّاری، از حسن بن علی بن یقطین، از برادرش حسین، از پدرش علی بن یقطین روایت کرده است که گفت: امام موسی کاظم علیه السلام به من فرمود که: «مدت دو بیست سال، شیعیان ما به آرزوها پرورش می‌یابند». راوی می‌گوید که: یقطین به پسر خود علی بن یقطین گفت که: چیست حال ما که گفته شد برای ما، و تحقق به هم رسانید، و برای شما گفته شد و تحقق نیافت (حاصل مراد، آن که یقطین که از پیروان بنی عباس بود، به پسرش علی که از خواص اصحاب حضرت امام موسی کاظم علیه السلام بود، بحث کرد که چرا آنچه در باب دولت ما مذکور شد، به ظهور پیوست و بدا در آن اتفاق نیفتاد، و آنچه در باب دولت شما مذکور شد، به ظهور پیوست و در آن بدا اتفاق افتاد؟). راوی می‌گوید که: علی به پدر خویش گفت: به درستی که آنچه برای ما و شما گفته شد، از یک جا بیرون آمد؛ غیر از آن که امر شما هنگامش رسیده بود. پس خالص آن به شما عطا شد؛ چنانچه برای شما گفته شده بود. و هنگام امر ما نرسیده بود، پس ما را به آرزوها مشغول ساختند. و اگر به ما می‌گفتند که این امر نمی‌باشد تا دو بیست سال یا سیصد سال، دل‌ها قساوت به هم می‌رسانید، و هر آینه همه یا بیشتر مردمان از دین اسلام بر می‌گشتند، ولیکن گفتند که: این امر چه سریع و چه نزدیک است، به جهت جمع شدن دل‌های مردم و نزدیک ساختن فرج و رفتن غم و اندوه.

۷/۹۴۷. حسین بن محمد، از جعفر بن محمد، از قاسم بن اسماعیل انباری، از حسن بن علی، از ابراهیم بن مهزم، از پدرش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: در

قَالَ: ذَكَرْنَا عِنْدَهُ مُلُوكَ آلِ فُلَانٍ، فَقَالَ: «إِنَّمَا هَلَكَ النَّاسُ مِنْ اسْتِعْجَالِهِمْ لِهَذَا الْأَمْرِ؛ إِنَّ اللَّهَ لَا يَعْجَلُ لِعِجَالَةِ الْعِبَادِ؛ إِنَّ لِهَذَا الْأَمْرِ غَايَةً يَنْتَهِي إِلَيْهَا، فَلَوْ قَدْ بَلَغُوهَا لَمْ يَسْتَقْدِمُوا سَاعَةً، وَلَمْ يَسْتَأْخِرُوا».

### ٨٣- بَابُ التَّمْحِيصِ وَالِامْتِحَانِ

٩٤٨ / ١. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَخْبُوبٍ، عَنْ يَعْقُوبَ السَّرَّاجِ وَ عَلِيِّ بْنِ رِثَابٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام لَمَّا بُويعَ بَعْدَ مَقْتَلِ عُثْمَانَ، صَعِدَ الْمِنْبَرَ وَ خَطَبَ بِخُطْبَةٍ ذَكَرَهَا - يَقُولُ فِيهَا: أَلَا إِنَّ بَلِيَّتَكُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّهُ عليه السلام، وَ الَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ، لَتُبْلِلَنَّ بَلْبَلَةً، وَ لَتَغْرِبْلَنَّ غَرْبَلَةً حَتَّى يَعُودَ أَسْفَلُكُمْ أَعْلَاكُمْ، وَ أَعْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ، وَ لَيَسْبِقَنَّ سَبَاقُونَ كَانُوا قَصْرُوا، وَ لَيَقْصُرَنَّ سَبَاقُونَ كَانُوا سَبَقُوا؛ وَ اللَّهُ مَا كَتَمْتُ وَ شَمَّةً، وَ لَا كَذَبْتُ كَذِبَةً، وَ لَقَدْ نُبِّئْتُ بِهَذَا الْمَقَامِ وَ هَذَا الْيَوْمِ».

٩٤٩ / ٢. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْأَنْبَارِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ، عَنْ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «وَيْلٌ لِبَطْغَةِ الْعَرَبِ مِنْ أَمْرِ قَدْ

نزد آن حضرت پادشاهان آل فلان (یعنی بنی عباس) را ذکر نمودیم، فرمود: «جز این نیست که مردم به جهت شتابیدن خویش، هلاک شدند. به درستی که خدا به جهت شتاب بندگان، شتاب نمی فرماید؛ زیرا که این امر را نهایتی است که به آن نهایت باید برسد. پس اگر به آن نهایت برسند، پیشی نگیرند بر آن، ساعتی، و از پس نیابند از آن، ساعتی» (که آن اجل، به هیچ وجه متقدم و متأخر نشود).

### ۸۳. باب در بیان تحميص و امتحان<sup>۱</sup>

۹۴۸ / ۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن محبوب، از یعقوب سراج و علی بن رثاب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: «چون مردم بعد از کشتن عثمان، با امیر المؤمنین - صلوات الله علیه - بیعت کردند، آن حضرت بر منبر بر آمد، و خطبه خواند - که آن حضرت، آن را ذکر فرموده - و در آن خطبه می فرماید: به درستی که بلیه و رنج و سختی شما برگشت به همان صورتی که داشت، در روزی که خدا پیغمبر صلی الله علیه و آله خود را مبعوث گردانید (یعنی که چون اهل جاهلیت صاحب حیرت گردیدید)، و سوگند یاد می کنم به آن خدایی که پیغمبر صلی الله علیه و آله را به حق مبعوث گردانیده، که هر آینه در گفتار مختلف شوید، و در رأی های شما اختلاف بسیار به هم رسد، و شما را در غریال کنند و بشیرزند (چنانچه چیزی را در غریال می کنند و خوب و بد آن را از هم جدا می نمایند) تا به مرتبه ای که زیر شما بالا گردد، و بالای شما زیر شود (یعنی معلق و سرنگون شوید. و بعضی گفته اند که: کوچکان و ذیلان شما، بزرگ و عزیز شوند، و بزرگان و عزیزان شما، کوچک و ذلیل گردند). و پیشی گیرندگانی که در اول امر کوتاهی کردند و بیعت نمودند، پیشی گیرند و به غایت پیشی گیرندگانی که در اول امر کوتاهی نکردند و به سوی بیعت پیشی گرفتند، کوتاهی کنند. به خدا سوگند که یک سخن را نهوشیدم و یک دروغ نگفتم و رسول خدا مرا خبر داد به این مقام (که عبارت است از: بیعت و اتفاق بر آن حضرت) و این روز\*.

۹۴۹ / ۲. محمد بن یحیی و حسین بن محمد، از جعفر بن محمد، از قاسم بن اسماعیل انباری، از حسن بن علی، از ابوالمغراء، از ابن ابی یعفور روایت کرده اند که گفت: شنیدم

۱. و این دو لفظ، در معنی به یکدیگر نزدیکند؛ چه تحميص آزموده گردانیدن و بی گناه کردن، و امتحان، آزمودن و در محنت و نکبت انداختن است. (مترجم)

اقْتَرَبَ». قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، كَمْ مَعَ الْقَائِمِ مِنَ الْعَرَبِ؟ قَالَ: «نَفَرٌ يَسِيرٌ».

قُلْتُ: وَاللَّهِ، إِنَّ مَنْ يَصِفُ هَذَا الْأَمْرَ مِنْهُمْ لَكَثِيرٌ، قَالَ: «لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَنْ يُمَحَّضُوا، وَيُمَيَّزُوا، وَيُعْرَبَلُوا، وَيُسْتَخْرَجَ فِي الْغُرْبَالِ خَلْقٌ كَثِيرٌ».

٩٥٠ / ٣. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّيْرَفِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّقَلِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مَنْصُورٍ، قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: «يَا مَنْصُورُ، إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَأْتِيكُمْ إِلَّا بَعْدَ إِيَّاسٍ، وَلَا وَاللَّهِ، حَتَّى تُمَيَّزُوا؛ وَلَا وَاللَّهِ، حَتَّى تُمَحَّضُوا؛ وَلَا وَاللَّهِ، حَتَّى يَشْقَى مَنْ يَشْقَى، وَ يَسْعَدَ مَنْ يَسْعَدُ».



مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

٩٥١ / ٤. عِدَّةٌ مِنْ أَضْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَادٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّمَا أَوْحَيْبُ النَّاسِ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ». ثُمَّ قَالَ لِي: «مَا الْفِتْنَةُ؟» قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، الَّذِي عِنْدَنَا الْفِتْنَةُ فِي الدِّينِ، فَقَالَ: «يُفْتَنُونَ كَمَا يُفْتَنُ الذَّهَبُ». ثُمَّ قَالَ: «يُخْلَصُونَ كَمَا يُخْلَصُ الذَّهَبُ».

٩٥٢ / ٥. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ صَالِحٍ رَفَعَهُ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ، قَالَ: قَالَ: «إِنَّ حَدِيثَكُمْ هَذَا لَتَشْمِزُ مِنْهُ قُلُوبُ الرِّجَالِ، فَمَنْ أَقْرَبَ بِهِ فَرِيدُوهُ؛ وَمَنْ أَنْكَرَهُ فَذَرُوهُ؛ إِنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ أَنْ تَكُونَ فِتْنَةٌ يَسْقُطُ

از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «وای بر اراذل عرب! از امری که نزدیک رسیده». عرض کردم که فدای تو گردم، از عرب چه قدر با حضرت قائم خواهند بود؟ فرمود که: «جماعتی اندک و بسیار کم» (که نظر به مقتضای لفظ نفر، که از ده بیشتر نباشند). عرض کردم: به خدا سوگند، که آنها که به این امر قائل اند از ایشان، بسیار اند. فرمود که: «مردم را چاره‌ای نیست از آن که آزموده شوند، و از هم جدا گردند، و با غربال بیخته شوند، و خلق بسیاری در چشمه غربال بیرون روند».

۹۵۰ / ۳. محمد بن یحیی و حسین بن محمد، از جعفر بن محمد، از حسن بن محمد صیرفی، از جعفر بن محمد صیقل، از منصور روایت کرده‌اند که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که: ای منصور، به درستی که این امر نمی آید شما را مگر بعد از نومیدی، و به خدا سوگند که، نمی آید شما را تا از هم جدا شوید. و به خدا سوگند که، نمی آید شما را تا آزموده شوید. و به خدا سوگند که، نمی آید شما را تا ظاهر شود بدبختی آن که بدبخت باشد و ظاهر شود نیکبختی آن که نیکبخت است».

۹۵۱ / ۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از معمر بن خلاد که گفت: شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام که می فرمود: «**الْمُحْسِبُ النَّاسُ أَنْ يَتَزَكُّوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ**»<sup>۱</sup>، یعنی: منم آن خدا که همه چیز را می داند، و چیزی بر من پوشیده و پنهان نیست. آیا مردمان پنداشتند که وا گذاشته می شوند به آن که بگویند که ایمان آوردیم (یعنی: می پندارند که به مجرد این قول، دست از ایشان بر می داریم) و حال آن که ایشان آزموده نشوند و مبتلا نگردند». بعد از آن، به من فرمود که: «فتنه چیست؟» عرض کردم که: فدای تو گردم، آنچه در نزد ما است، آن است که فتنه در دین، مراد است.<sup>۲</sup> پس حضرت فرمود که: «آزموده می شوند؛ چنانچه طلا آزموده می شود». بعد از آن فرمود که: «صاف و خالص می شوند؛ چنانچه طلا خالص می شود».

۹۵۲ / ۵. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از سلیمان بن صالح روایت کرده و آن را مرفوع ساخته، از امام محمد باقر علیه السلام و گفت که: آن حضرت فرمود که: «این حدیث شما، دل‌های مردان از آن درهم گرفته شود، و نفرت به هم رساند. پس هر که به آن اقرار کند،

۱. عنکبوت، ۱ و ۲.

۲. و فتنه، به کسر فاء و سکون ثاء، آزمایش و در شر و بلا افکندن است. (مترجم)

فِيهَا كُلُّ بَطَانَةٍ وَوَلِيَجَةٍ، حَتَّى يَسْقُطَ فِيهَا مَنْ يَشْقُ الشَّعْرَ بِشَعْرَتَيْنِ، حَتَّى لَا يَبْقَى إِلَّا نَحْنُ وَشِيعَتُنَا».

٩٥٣ / ٦. مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ الصَّقَلِ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَالْحَارِثُ بْنُ الْمَغْبِرَةِ وَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا جُلُوسًا وَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَسْمَعُ كَلَامَنَا، فَقَالَ لَنَا: «فِي أَيِّ شَيْءٍ أَنْتُمْ؟ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ؛ لَا وَاللَّهِ، لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتَّى تُغْرَبُلُوا؛ لَا وَاللَّهِ، لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتَّى تُمَحَّصُوا؛ لَا وَاللَّهِ، لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتَّى تُمَيِّزُوا؛ لَا وَاللَّهِ، لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ إِلَّا بَعْدَ إِيَّاسٍ؛ لَا وَاللَّهِ، لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتَّى يَشْقَى مَنْ يَشْقَى، وَ يَسْعَدَ مَنْ يَسْعَدُ».

#### ٨٤- بَابُ أَنَّهُ مَنْ عَرَفَ إِمَامَهُ لَمْ يَضُرَّهُ تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ

٩٥٤ / ١. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ حَرِيزٍ، عَنْ زُرَّارَةَ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «اعْرِفْ إِمَامَكَ؛ فَإِنَّكَ إِذَا عَرَفْتَهُ، لَمْ يَضُرَّكَ تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ».

٩٥٥ / ٢. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» فَقَالَ: «يَا فَضَيْلُ، اعْرِفْ إِمَامَكَ؛ فَإِنَّكَ إِذَا عَرَفْتَ إِمَامَكَ، لَمْ يَضُرَّكَ تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ؛ وَ مَنْ

بیشتر به او بگویید، و هر که آن را انکار کند، او را واگذارید. به درستی که چاره‌ای نیست از این که فتنه حادث شود، که هر دوست باطنی و صاحب سر در آن بلغزد تا به مرتبه‌ای که آن که مو را می شکافد و به دو حصه می کند، در آن بلغزد، تا کسی باقی نماند مگر ما و شیعیان ما».

۹۵۳ / ۶. محمد بن حسن و علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن سنان، از محمد بن منصور صیقل، از پدرش روایت کرده است که گفت: من و حارث بن مغیره و جماعتی از اصحاب خویش، نشسته بودیم، و حضرت صادق علیه السلام سخنان ما را که با یکدیگر می گفتیم، می شنید، به ما فرمود که: «شما در چه چیز با هم حرف می زنید؟ بسیار دور است آنچه می گوید. نه، به خدا سوگند که واقع نمی شود آنچه شما چشم های خویش را به سوی آن که کشیده اید، تا آن که در غربال بیخته شوید. نه، به خدا سوگند که آنچه شما چشم های خویش را به سوی آن کشیده اید، نمی باشد تا آن که آزموده شوید. نه، به خدا سوگند که آنچه شما چشم های خویش را به سوی آن کشیده اید، نمی باشد تا آن که از هم جدا شوید. نه، به خدا سوگند که آنچه شما چشم های خویش را به سوی آن کشیده اید، نمی باشد مگر بعد از نومیدی. نه، به خدا سوگند که آنچه شما چشم های خویش را به سوی آن کشیده اید، نمی باشد تا آن که بدبخت شود آن که بدبخت باشد، و نیک بخت شود آن که نیک بخت باشد».

#### ۸۴. باب در بیان این که هر کس امام خود را بشناسد، تقدم این امر

(یعنی: ظهور صاحب الامر) و تأخر آن، او را زیانی نرساند

۹۵۴ / ۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از حریز، از زراره روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «امام خود را بشناس؛ زیرا که چون او را شناختی، چیزی تو را زیانی نرساند؛ خواه این امر پیش افتد و خواه به تأخیر افتد».

۹۵۵ / ۲. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از محمد بن جمهور، از صفوان بن یحیی، از محمد بن مروان، از فضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای تبارک و تعالی: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِإِمْئَانِهِمْ»<sup>۱</sup>، فرمود که: «ای فضیل، امام خود را بشناس؛ زیرا که چون تو امام خود را شناختی، چیزی تو را زیان نرساند؛ خواه این امر پیش افتد؛ و خواه به تأخیر افتد. و هر که امام خود را بشناسد، و بعد از آن بمیرد،

عَرَفَ إِمَامَهُ، ثُمَّ مَاتَ قَبْلَ أَنْ يَقُومَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ، كَانَ بِمَنْزِلَةِ مَنْ كَانَ قَاعِدًا فِي عَسْكَرِهِ؛ لَا، بَلْ بِمَنْزِلَةِ مَنْ قَعَدَ تَحْتَ لَوَائِهِ».

قَالَ: وَ قَالَ بَعْضُ أَصْحَابِهِ: بِمَنْزِلَةِ مَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

٩٥٦ / ٣. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، مَتَى الْفَرَجُ؟ فَقَالَ: «يَا أَبَا بَصِيرٍ، وَأَنْتَ مِمَّنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا، مَنْ عَرَفَ هَذَا الْأَمْرَ، فَقَدْ فُرِّجَ عَنْهُ؛ لَا تَنْتَظِرْهُ».

٩٥٧ / ٤. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ صَالِحِ بْنِ السُّنْدِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْخُزَاعِيِّ، قَالَ: سَأَلَ أَبُو بَصِيرٍ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: وَأَنَا أَسْمَعُ، فَقَالَ: تَرَانِي أَذْرِكُ الْقَائِمَ ﷺ؟

فَقَالَ: «يَا أَبَا بَصِيرٍ، أَلَسْتُ تَعْرِفُ إِمَامَكَ؟» فَقَالَ: إِي وَ اللَّهِ، وَأَنْتَ هُوَ - وَ تَتَاوَلَ يَدُهُ - فَقَالَ: «وَ اللَّهِ، مَا تُبَالِي يَا أَبَا بَصِيرٍ أَلَّا تَكُونَ مُحْتَبِيًّا بِسَيْفِكَ فِي ظِلِّ رِوَاقِ الْقَائِمِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ».

٩٥٨ / ٥. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الثُّعْمَانِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنْ فَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ، فَمَيِّتُهُ مَيِّتُهُ جَاهِلِيَّةٍ؛ وَ مَنْ مَاتَ وَ هُوَ عَارِفٌ لِإِمَامِهِ، لَمْ يَضُرَّهُ تَقَدُّمُ هَذَا الْأَمْرِ أَوْ تَأَخُّرُهُ؛ وَ مَنْ مَاتَ وَ هُوَ عَارِفٌ لِإِمَامِهِ، كَانَ كَمَنْ هُوَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فُسْطَاطِهِ».

٩٥٩ / ٦. الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَلَوِيُّ، عَنْ سَهْلِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْعُرْنِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ

پیش از آن که صاحب این امر بر پا شود، به منزله کسی است که در لشکر آن حضرت نشسته باشد. نه، بلکه به منزله کسی است که در زیر علم او نشسته باشد.

راوی می گوید: و فرمود که: «بعضی از اصحاب آن حضرت به منزله کسانی که با رسول خدا ﷺ شهید شده اند».

۹۵۶ / ۳. علی بن محمد روایت کرده و آن را مرفوع ساخته، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم، در چه زمان غم و اندوه بر طرف می شود؟ فرمود که: «ای ابو بصیر، تو نیز از جمله آنهایی که دنیا را می خواهند. هر که این امر را شناخت، خدا غم و اندوه را از او برده، به جهت چشم داشتی که دارد».

۹۵۷ / ۴. علی بن ابراهیم، از صالح بن سندی، از جعفر بن بشیر، از اسماعیل بن محمد خزاعی روایت کرده است که گفت: ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کرد، و من می شنیدم، گفت: مرا چنان می بینی که قائم را دریابم؟

فرمود که: «ای ابو بصیر، آیا چنان نیستی که امام خود را بشناسی؟» عرض کرد: بلی، به خدا سوگند، که امام خود را می شناسم و آن تویی، و دست حضرت را گرفتم. حضرت فرمود: «به خدا سوگند ای ابو بصیر، که باکی نیست بر تو که شمشیر خویش را حمایل نکرده باشی در سایه رواق حضرت قائم - صلوات الله و سلامه علیه»<sup>۱</sup>.

۹۵۸ / ۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد، از علی بن نعمان، از محمد بن مروان، از فضیل بن یسار که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود: «هر که بمیرد و او را امامی نباشد، مردنش به روش مردن جاهلیت است. و هر که بمیرد و به امام خویش عارف باشد، چیزی او را زیان نرساند؛ خواه این امر پیش افتد و خواه به تأخیر افتد. و هر که بمیرد و به امام خویش عارف باشد، مانند کسی است که با حضرت قائم علیه السلام باشد، در خیمه آن حضرت».

۹۵۹ / ۶. حسین بن علی علوی، از سهل بن جمهور، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از حسن بن حسین غزنی، از علی بن هاشم، از پدرش، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چه زیان می رساند کسی را که بمیرد، در حالی که امر ما را انتظار برد؟ آن که

۱. و رواق به کسر را، سقف پیش خانه را گویند، و پرده ای که در زیر سقف خانه می بندند، و خانه ای که بر یک ستون ساخته باشند. (مترجم)

أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «مَا ضَرَّ مَنْ مَاتَ مُنْتَظِرًا لِأَمْرِنَا أَلَّا يَمُوتَ فِي وَسْطِ فُسْطَاطِ الْمَهْدِيِّ أَوْ عَسْكَرِهِ».

٧ / ٩٦٠. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «اعْرِفِ الْعَلَامَةَ؛ فَإِذَا عَرَفْتَهُ لَمْ يَضُرَّكَ تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ؛ إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - يَقُولُ: ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾ فَمَنْ عَرَفَ إِمَامَهُ، كَانَ كَمَنْ كَانَ فِي فُسْطَاطِ الْمُنْتَظَرِ عليه السلام».

٨٥- بَابُ مَنْ ادَّعَى الْإِمَامَةَ وَلَيْسَ لَهَا بِأَهْلٍ، وَمَنْ جَحَدَ الْأُيُمَّةَ

أَوْ بَعْضَهُمْ، وَمَنْ اثْبَتَ الْإِمَامَةَ لِمَنْ لَيْسَ لَهَا بِأَهْلٍ

١ / ٩٦١. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي سَلَامٍ، عَنْ سَوْرَةَ بْنِ كَلْبٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ﴾؟ قَالَ: «مَنْ قَالَ: إِنِّي إِمَامٌ وَ لَيْسَ بِإِمَامٍ».

قَالَ: قُلْتُ: وَإِنْ كَانَ عَلَوِيًّا؟ قَالَ: «وَإِنْ كَانَ عَلَوِيًّا».

قُلْتُ: وَإِنْ كَانَ مِنْ وَلَدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؟ قَالَ: «وَإِنْ كَانَ».

٢ / ٩٦٢. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبَانَ، عَنِ الْفَضِيلِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «مَنْ ادَّعَى الْإِمَامَةَ وَلَيْسَ

در میان خیمه مهدی علیه السلام یا لشکر او نمیرد.<sup>۱</sup>

۹۶۰ / ۷. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از حسین بن سعید، از فضالة بن ایوب، از عمر بن ابان روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «نشانه را بشناس (و بنابر بعضی از نسخ، امامت، و بنابر بعضی از نسخ، آن پسر را بشناس. و این به حسب لفظ، ظاهر تر است). پس چون او را شناختی، چیزی تو را زیان نرساند؛ خواه این امر پیش افتد و خواه به تأخیر افتد. به درستی که خدای عز و جل می‌فرماید که: ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ﴾<sup>۲</sup>. پس هر که امام خود را بشناسد، مانند کسی است که در خیمه حضرت قائم باشد، که مردم انتظار او می‌برند».

۸۵. باب در بیان کسی که ادعای امامت می‌کند، و اهلیت آن را ندارد،

و کسی که همه امامان، یا بعضی از ایشان را انکار کند، و کسی که

امامت را اثبات کند از برای آن که اهلیت آن را ندارد

۹۶۱ / ۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از ابو سلام، از سوره بن کلیب، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: چیست معنی قول خدای عز و جل: ﴿وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ﴾<sup>۳</sup>؟ یعنی: «در روز قیامت، خواهی دید آنان را که دروغ بستند بر خدا، در حالی که روی‌های ایشان سیاه و تیره باشد».

حضرت فرمود که: «مراد، کسی است که بگوید: من امامم و حال آن که امام نباشد». سوره می‌گوید که: عرض کردم که: و اگر چه منسوب به علی علیه السلام باشد؟ فرمود: «و هر چند که منسوب به علی علیه السلام باشد». عرض کردم: و هر چند که از فرزندان علی بن ابی طالب علیه السلام باشد فرمود: «و هر چند که از فرزندان آن حضرت باشد».

۹۶۲ / ۲. محمد بن یحیی، از عبدالله بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از ابان، از فضیل، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که امامت را ادعا کند و از

۱. ظاهر ترجمه، عبارت چنین است که ما در متن، استغهامی معنا شده، در حالی که نافیہ است. معنا چنین است: به کسی که در انتظار امر ما بعمید، برایش ضرری ندارد که در خیمه و یا اردوگاه قائم علیه السلام نمیرد.

۲. اسراء، ۷۱.

۳. زمر، ۶۰.

مِنْ أَهْلِهَا، فَهُوَ كَافِرٌ».

٩٦٣ / ٣. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ ﴿وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ﴾؟ قَالَ: «كُلُّ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ إِمَامٌ وَ لَيْسَ بِإِمَامٍ».

قُلْتُ: وَإِنْ كَانَ فَاطِمِيًّا عَلَوِيًّا؟ قَالَ: «وَإِنْ كَانَ فَاطِمِيًّا عَلَوِيًّا».

٩٦٤ / ٤. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَاءِ، عَنْ دَاوُدَ الْحَمَّارِ، عَنِ ابْنِ أَبِي يَغْفُورٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «ثَلَاثَةٌ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: مَنْ ادَّعَى إِمَامَةً مِنَ اللَّهِ لَيْسَتْ لَهُ، وَ مَنْ جَحَدَ إِمَاماً مِنَ اللَّهِ، وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ لَهُمَا فِي الْإِسْلَامِ نَصِيباً».

٩٦٥ / ٥. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ، عَنْ يَحْيَى أَخِي أَدِيمٍ، عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ صَبِيحٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَدَّعِيهِ غَيْرُ صَاحِبِهِ إِلَّا بَرَّرَ اللَّهُ عُمَرَهُ».

٩٦٦ / ٦. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «مَنْ أَشْرَكَ مَعَ إِمَامٍ - إِمَامَتُهُ مِنَ عِنْدِ اللَّهِ - مِنْ لَيْسَتْ إِمَامَتُهُ مِنَ اللَّهِ، كَانَ مُشْرِكاً بِاللَّهِ».

٩٦٧ / ٧. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: رَجُلٌ قَالَ لِي: اَعْرِفِ الْآخِرَ مِنَ الْأَثَمَةِ، وَلَا يَضُرُّكَ أَنْ لَا تَعْرِفَ الْأَوَّلَ؟

اهل آن نباشد، کافر است».

۹۶۳ / ۳. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از محمد بن جمهور، از عبدالله بن عبدالرحمان، از حسین بن مختار روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم [مراد این آیه چیست؟] ﴿وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ﴾. حضرت فرمود که: «مراد، هر کسی است که گمان کند که امام است، و حال آن که امام نباشد». عرض کردم: و هر چند که منسوب به فاطمه و علی و از فرزندان ایشان باشد؟ فرمود: «و هر چند که منسوب به فاطمه و علی باشد».

۹۶۴ / ۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از وشاء، از داود حمّار، از ابن ابی یعفور، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «سه کسند که خدا در روز قیامت با ایشان سخن نمی‌گوید (و این کنایه است از بی التفاتی نسبت به ایشان) و ایشان را پاک نمی‌سازد از پلیدی گناه به آب عفو و غفران (یا ایشان را مدح و ثنا نمی‌کند) و برای ایشان است عذابی دردناک (یا درد آورنده): کسی که ادعا کند امامت را از جانب خدا و امامت از برای او نباشد، و کسی که امامی را که از جانب خداست انکار کند، و کسی که گمان کند که این دو کس را در اسلام بهره‌ای هست».

۹۶۵ / ۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن سنان، از یحیی برادر اُذیم، از ولید بن صبیح روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «این امر را - که امامت است - غیر صاحب آن ادعا نمی‌کند، مگر آن که خدا عمر او را کوتاه گرداند». ۹۶۶ / ۶. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن سنان، از طلحة بن زید، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که شریک سازد با امامی که امامتش از جانب خدا باشد کسی را که امامتش از جانب خدا نیست، به خدا شرک آورده است».

۹۶۷ / ۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از منصور بن یونس، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: مردی به من گفت که: آخر از امامان را بشناس، و تو رازیان نمی‌رساند آن که امام اول را نشناسی.

قَالَ: فَقَالَ: «لَعَنَ اللَّهُ هَذَا؛ فَإِنِّي أَبْغِضُهُ، وَ لَا أَعْرِفُهُ، وَ هَلْ عُرِفَ الْآخِرُ إِلَّا بِالْأَوَّلِ؟».

٩٦٨ / ٨. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهِورٍ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانٍ، قَالَ: سَأَلْتُ الشَّيْخَ عليه السلام عَنِ الْأَيْمَةِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ، قَالَ: «مَنْ أَنْكَرَ وَاحِدًا مِنَ الْأَحْيَاءِ، فَقَدْ أَنْكَرَ الْأَمْوَاتَ».

٩٦٩ / ٩. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ أَبِي وَهَبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحِشَاءِ اتَّقُوا اللَّهَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ».

قَالَ: فَقَالَ: «هَلْ رَأَيْتَ أَحَدًا زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ أَمَرَ بِالزُّنَى وَ شُرْبِ الْخَمْرِ، أَوْ شَيْءٍ مِنْ هَذِهِ الْمَحَارِمِ؟» فَقُلْتُ: لَا مَرَّ تَحْتِ كِتَابِ تَرْغِيبٍ وَ تَوْخِيدٍ.

فَقَالَ: «مَا هَذِهِ الْفَاحِشَةُ الَّتِي يَدَّعُونَ أَنَّ اللَّهَ أَمَرَهُمْ بِهَا؟» قُلْتُ: اللَّهُ أَعْلَمُ وَ وَلِيُّهُ، فَقَالَ: «فَإِنَّ هَذَا فِي أَيْمَةِ الْجَوْرِ، ادَّعَوْا أَنَّ اللَّهَ أَمَرَهُمْ بِالْإِثْمَامِ بِقَوْمٍ لَمْ يَأْمُرَهُمُ اللَّهُ بِالْإِثْمَامِ بِهِمْ، فَرَدَّ اللَّهُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ، فَأَخْبَرَ أَنَّهُمْ قَدْ قَالُوا عَلَيْهِ الْكَذِبَ، وَ سَمَى ذَلِكَ مِنْهُمْ فَاحِشَةً».

٩٧٠ / ١٠. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ أَبِي وَهَبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ، قَالَ: سَأَلْتُ عَبْدًا صَالِحًا عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنَ» قَالَ: فَقَالَ: «إِنَّ الْقُرْآنَ لَهُ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ، فَجَمِيعُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ هُوَ الظَّاهِرُ؛ وَ الْبَاطِنُ مِنْ ذَلِكَ أَيْمَةُ الْجَوْرِ، وَ

راوی می‌گوید که: حضرت فرمود: «خدا این مرد را لعنت کند، و من او را دشمن می‌دارم، و حال آن‌که او را نمی‌شناسم. و آیا ممکن است که امام آخر شناخته شود، مگر به امام اول؟»  
 ۹۶۸ / ۸. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از محمد بن جمهور، از صفوان، از ابن مسکان روایت کرده که گفت: سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام از ائمه - صلوات الله علیهم - فرمود که: «هر که یکی از امامان زنده را انکار کند، همه امامان مرده را انکار کرده است».

۹۶۹ / ۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از ابو وهب، از محمد بن منصور که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای عز و جل: ﴿وَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَ اللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾<sup>۱</sup>، یعنی: «چون فاحشه (و خصلتی را که در زشتی در سر حد کمال است)، به جا آورند، گویند که: یافته‌ایم بر این عمل زشت پدران خود را، و خدا ما را به آن امر فرموده. بگو: به درستی که خدا امر نمی‌فرماید به زشتی و ناپسند. آیا می‌گویید و افترا می‌بندید به خدا آنچه را که نمی‌دانید؟».

راوی می‌گوید که: حضرت فرمود که: «آیا کسی را دیده‌ای که گمان کرده باشد که خدا امر فرموده به زنا و آشامیدن شراب، یا چیزی از این محرمات؟» عرض کردم: نه، فرمود که: «این فاحشه که ادعا می‌کنند که خدا ایشان را به آن امر فرموده، چیست؟» عرض کردم که: خدا و ولی او بهتر می‌دانند.

فرمود که: «این سخن در شأن ائمه جور است. مخالفان ادعا کردند که خدا ایشان را امر فرموده به اقتدا کردن به گروهی که خدا ایشان را به اقتدا کردن به ایشان، امر نفرموده. پس خدا این را بر ایشان رد فرمود و خبر داد که ایشان بر او دروغ گفتند، و این اقتدا را که از ایشان سر زد، فاحشه نامید».

۹۷۰ / ۱۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از ابو وهب، از محمد بن منصور که گفت: امام موسی کاظم علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل: ﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ﴾<sup>۲</sup>، یعنی: «بگو: جز این نیست که حرام گردانیده است پروردگار من آن چیزهایی که متصف‌اند به زشتی؛ آنچه پیدا و آشکار

جَمِيعُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْكِتَابِ هُوَ الظَّاهِرُ؛ وَ الْبَاطِنُ مِنْ ذَلِكَ أَيْمَةُ الْحَقِّ».

٩٧١ / ١١. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ

مَحْبُوبٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ نَابِثٍ، عَنْ جَابِرٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ

جَلَّ: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ؟»

قَالَ: «هُمْ وَ اللَّهِ، أَوْلِيَاءُ فَلَانٍ وَ فَلَانٍ، اتَّخَذُوهُمْ أَيْمَةً دُونَ الْإِمَامِ الَّذِي جَعَلَهُ

اللَّهُ لِلنَّاسِ إِمَاماً، فَلِذَلِكَ قَالَ: «وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً وَ

أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ ○ إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَ رَأَوْا الْعَذَابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمْ

الْأَسْبَابُ ○ وَ قَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَّبِعُ مَنْهُمْ كَمَا تَبَرَّأُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ

مَرْكَزُ تَحْقِيقِ كَلِمَاتِ تَوْحِيدِ عِلْمِ رِسْوَی

حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَ مَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ».

ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «هُمْ - وَ اللَّهِ يَا جَابِرُ - أَيْمَةُ الظُّلْمَةِ وَ أَشْيَاعُهُمْ».

است از آن و آنچه پنهان است».

راوی می‌گوید که: حضرت فرمود: «به درستی که قرآن را ظَهر و بطن (یعنی: ظاهر و باطنی) است. پس، همه آنچه خدا در قرآن، حرام گردانیده از این قبیل، ائمه جوراند، و تمام آنچه خدای تعالی در کتاب خود، حلال گردانیده، ظاهر آن ظاهر و هویدا است، و باطن از آن، انعمه حق‌اند».

۹۷۱ / ۱۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از عمرو بن ثابت، از جابر روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُجِبُونَهُمْ كَخُطِّ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup>، یعنی: «و از جمله مردمان کسانی هستند که فرامی‌گیرند از غیر خدا همتایان و شریکانی را که دوست می‌دارند ایشان را چون دوست داشتن خدا».

و حضرت فرمود: «به خدا سوگند که ایشان دوستان فلان و فلان‌اند ... که ایشان را امامان فراگرفتند، غیر از امامی که خدا او را برای مردم امام قرار داده. پس، به این جهت فرموده که: ﴿وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرْوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ﴾ \* إِذْ تَبَرَأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ \* وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّا كَرِهْنَا فَنَتَّبِعُوا مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَهَاسُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ﴾<sup>۲</sup>، یعنی: و اگر به ببینند و بدانند آنها که ستم کرده‌اند در هنگامی که می‌بینند معاینه عذاب جهنم را آن‌که همه قوت و توانایی، خدای راست، و این را نیز بدانند که خدا، سخت عذاب است (هر آینه بدانند مضرت ستم کردن را و حسرت و ندامت ایشان، بر وجهی باشد که به وصف در نیاید)، وقتی که بیزاری جویند و دوری کنند آنان که پیروی شده‌اند از آنان که پیروی کرده‌اند، و در حالتی که ببینند این پیشوایان و پیروان، عذاب خدا را و حال آن‌که بریده شده است به ایشان سبب‌ها و رابطه‌ها (که در دنیا با یکدیگر داشتند، چون خویشی و دوستی) و گویند آنها که پیروی نموده‌اند: کاشکی ما و ایشان را بازگشتی می‌بود به سوی دنیا، پس بیزاری می‌جستیم از ایشان؛ چنانچه بیزاری جستند از ما. همچنین که خدا می‌نماید به ایشان در آن روز، این امر فظیع را، می‌نماید خدا به ایشان کردارهای ایشان را پشیمانی‌ها (که بر ایشان رد کند و قبول

٩٧٢ / ١٢ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِي دَاوُدَ الْمُسْتَرْقِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَيْمُونٍ ، عَنْ ابْنِ أَبِي يَعْقُورٍ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ : «ثَلَاثَةٌ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، وَلَا يُزَكِّيهِمْ ، وَلَهُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ : مَنْ ادَّعَى إِمَامَةً مِنَ اللَّهِ لَيْسَتْ لَهُ ، وَمَنْ جَحَدَ إِمَامًا مِنَ اللَّهِ ، وَمَنْ زَعَمَ أَنَّ لَهُمَا فِي الْإِسْلَامِ نَصِيبًا» .

## ٨٦- بَابُ فِيمَنْ دَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِغَيْرِ إِمَامٍ مِنَ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ

٩٧٣ / ١ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ ابْنِ أَبِي نَصْرِ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ» قَالَ : «يَعْنِي مَنْ اتَّخَذَ دِينَهُ رَأْيَهُ بِغَيْرِ إِمَامٍ مِنْ أَيْمَةِ الْهُدَى» .

٩٧٤ / ٢ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : «كُلُّ مَنْ دَانَ اللَّهُ بِعِبَادَةٍ يُجَاهِدُ فِيهَا نَفْسَهُ وَلَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ ، فَسَعِيَّتُهُ غَيْرُ مَقْبُولٍ ، وَهُوَ ضَالٌّ مُتَحَيِّرٌ ، وَاللَّهُ شَانِيٌّ لِأَعْمَالِهِ ، وَمَثَلُهُ كَمَثَلِ شَاةٍ ضَلَّتْ عَنْ رَاعِيهَا وَقَطِيعِهَا ، فَهَجَمَتْ ذَاهِبَةً وَجَائِئَةً يَوْمَهَا ، فَلَمَّا جَنَّهَا اللَّيْلُ ، بَصُرَتْ بِقَطِيعٍ مَعَ غَيْرِ رَاعِيهَا ، فَحَنَّتْ إِلَيْهَا وَاغْتَرَّتْ بِهَا ، فَبَاتَتْ مَعَهَا فِي رَبَضَتِهَا ، فَلَمَّا أَنْ سَاقَ الرَّاعِي قَطِيعَهُ ، أَنْكَرَتْ رَاعِيَهَا وَقَطِيعَهَا ، فَهَجَمَتْ مُتَحَيِّرَةً تَطْلُبُ رَاعِيَهَا وَقَطِيعَهَا ، فَبَصُرَتْ بِغَنَمٍ مَعَ رَاعِيهَا ، فَحَنَّتْ إِلَيْهَا وَاغْتَرَّتْ بِهَا ، فَصَاحَ بِهَا الرَّاعِي : الْحَقِّي بِرَاعِيكِ وَقَطِيعِكِ ؛ فَإِنَّكِ تَأْتِيهِ مُتَحَيِّرَةً عَنْ رَاعِيكِ وَقَطِيعِكِ ، فَهَجَمَتْ ذَعِرَةً مُتَحَيِّرَةً نَادَةً ، لَا رَاعِي لَهَا يُرْسِدُهَا إِلَى مَرْعَاهَا ، أَوْ يَرُدُّهَا ، فَبَيْنَا هِيَ كَذَلِكَ إِذَا اغْتَنَمَ الذِّئْبُ ضَيْعَتَهَا ، فَأَكَلَهَا .

وَكَذَلِكَ - وَاللَّهِ يَا مُحَمَّدُ - مَنْ أَصْبَحَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ لَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ - جَلَّ وَعَزَّ - ظَاهِرًا عَادِلًا ، أَصْبَحَ ضَالًّا تَائِهًا ، وَإِنْ مَاتَ عَلَى هَذِهِ الْحَالِ ، مَاتَ مَيِّتَةً كُفْرٍ وَنِفَاقٍ .  
وَاعْلَمْ يَا مُحَمَّدُ ، أَنَّ أَيْمَةَ الْجَوْرِ وَاتَّبَاعَهُمْ لَمَعُزُّو لَوْ أَنَّ دِينَ اللَّهِ ، قَدْ ضَلُّوا وَأَضَلُّوا ، فَأَعْمَالُهُمُ الَّتِي يَعْمَلُونَهَا «كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ» .

نفرماید) و نیستند ایشان بیرون آیندگان از آتش جهنم و همیشه در آن باشند.  
بعد از آن، حضرت باقر - صلوات الله علیه - فرمود: «ای جابر، به خدا سوگند، که ایشان  
امامان گروه ظالمان و شیعیان ایشانند».

۱۲/۹۷۲. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از ابو داود مسترق، از علی بن میمون، از  
ابن ابی یعفور روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «سه  
کس که خدا در روز قیامت به سوی ایشان نظر نمی فرماید (و این کنایه از بی التفاتی است؛  
چون سخن نگفتن که در نظیر این حدیث گذشت) و ایشان را پاک نمی سازد از پلیدی گناه (یا  
ایشان را مدح نمی کند) و از برای ایشان است عذابی دردناک (یا درد آورنده): کسی که امامت  
را از جانب خدا ادعا کند و امامت از برای او نباشد، و کسی که امامی را که از جانب خدا باشد  
انکار کند، و کسی که گمان کند که این دو کس را در اسلام بهره ای هست».

#### ۸۶. باب در بیان حال کسی که خدای عزوجل را عبادت کند

بی امامی که از جانب خدای جل جلاله باشد

۱/۹۷۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد از ابن ابی نصر، از امام  
موسی کاظم علیه السلام در قول خدای عزوجل: «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ»<sup>۱</sup>، که آن  
حضرت فرمود: «مقصود خدا، کسی است که فراگیرد دین خویش را رأی خویش (که در امر  
دین برای خویش عمل کند)، بی پیروی امامی از ائمه هدی علیهم السلام».

۲/۹۷۴. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان بن یحیی، از علاء بن رزین، از  
محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود: (تا آخر  
آنچه در باب معرفت امام علیه السلام مذکور شد، و چون محض تکرار بود لهذا در ترجمه به حواله  
اکتفا نموده).<sup>۲</sup>

۱. فصوص، ۵۰.

۲. هر که خدای عزوجل را اطاعت و عبادت کند، به عبادتی که نفس خود را در آن به زحمت و مشقت اندازد، و او را  
امامی از جانب خدا نباشد، سعی و کوشش که کرده، مقبول نمی گردد، و حال آن که او گمراه و سرگردان و حیران است  
و خدا اعمال او را دشمن می دارد و داستان این کس، چون داستان گوسفندی است که راه غلط کرد، و از شبان و گله  
خود دور افتاد، پس ناگاه می رفت و می آمد و آرام نمی گرفت، و در همه آن روز در حرکت بود. پس چون پرده شب او  
را پوشید و جهان تیره و تاریک گردید، گله گوسفندی را دید که با شبان خود می روند، پس به سوی آن گله میل نمود و بی  
جسنجو با آن همراه شد، به گمان آن که این گله و شبان اوست، و به واسطه آن فریفته شد و گول خورد. پس با آنها  
شب به روز آورد در آرامگاه و آغلی که داشتند. پس چون هوا روشن شد و آن شبان گله خویش را بیرون کرد و ←

۹۷۵/۳. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْعَبْدِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنِّي أَخَالِطُ النَّاسَ، فَيَكْثُرُ عَجَبِي مِنْ أَقْوَامٍ لَا يَتَوَلَّوْنَكُمْ، وَ يَتَوَلَّوْنَ فُلَانًا وَ فُلَانًا، لَهُمْ أَمَانَةٌ وَ صِدْقٌ وَ وَفَاءٌ، وَ أَقْوَامٌ يَتَوَلَّوْنَكُمْ، لَيْسَ لَهُمْ تِلْكَ الْأَمَانَةُ وَ لَا الْوَفَاءُ وَ الصَّدْقُ؟

قَالَ: فَاسْتَوَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام جَالِسًا، فَأَقْبَلَ عَلَيَّ كَالْغَضْبَانِ، ثُمَّ قَالَ: «لَا دِينَ لِمَنْ دَانَ اللَّهُ بِوَلَايَةِ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ، وَ لَا عَتَبَ عَلَى مَنْ دَانَ بِوَلَايَةِ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ». قُلْتُ: لَا دِينَ لِأَوْلِيكَ، وَ لَا عَتَبَ عَلَى هَؤُلَاءِ؟!

قَالَ: «نَعَمْ، لَا دِينَ لِأَوْلِيكَ، وَ لَا عَتَبَ عَلَى هَؤُلَاءِ» ثُمَّ قَالَ: «أَلَا تَسْمَعُ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» يَعْنِي ظُلُمَاتِ الذُّنُوبِ إِلَى نُورِ التَّوْبَةِ وَ الْمَغْفِرَةِ؛ لَوْلَا يَتَّهِمُ كُلَّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ، وَ قَالَ: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ» إِنَّمَا عَنِي بِهَذَا أَنَّهُمْ كَانُوا عَلَى نُورِ الْإِسْلَامِ، فَلَمَّا أَنْ تَوَلَّوْا كُلَّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - خَرَجُوا بِوَلَايَتِهِمْ إِيَّاهُ مِنْ نُورِ الْإِسْلَامِ إِلَى ظُلُمَاتِ الْكُفْرِ، فَأَوْجَبَ اللَّهُ لَهُمُ النَّارَ مَعَ الْكُفَرِ» فَأَوْلِيكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ».

۹۷۶/۴. وَ عَنْهُ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ حَبِيبِ السَّجِسْتَانِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: لَا أُعَذِّبَنَّ كُلَّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَانَتْ بِوَلَايَةِ كُلِّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ، وَ إِنْ كَانَتْ الرِّعِيَّةُ فِي أَعْمَالِهَا بَرَّةً تَقِيَّةً؛ وَ لَا عُفُونَ عَنْ كُلِّ رَعِيَّةٍ

→ راند که آنها را به چراگاه برد، ابن گوسفند دید که ابن شبان و گله را نمی شناسد، رم برداشت و ناگاه به این طرف و آن طرف می دوید حبران و سرگردان و شبان و گله خود را می طلبید. پس گله دیگری را دید که با شبان خود می رفتند، به سوی آن میل کرد و به آن نیز فریفته شد، آن شبان بر او بانگ زد و گفت: به شبان و گله خود ملحق شو که تو عیث در زمین می گردی و حبران و سرگردانی؛ زیرا که از شبان و گله خود دور افتادای. باز رم برداشت و ترسان و حیران بود و در زمین می گشت و او را شبانی نبود که او را راهنمایی کند به سوی چراگاهی که در آن چراکند، یا او را به سوی گله خود برگرداند. پس در بین این که آن گوسفند همچنین سرگشته و حیران بود، ناگاه گرگ تلف و هلاکت آن را غنیمت شمرد و آن را خورد.

و همچنین به خدا سوگند ای محمد، هر که از این امت چنان شود که او را امامی نباشد از جانب خدای عز و جل که پاک باشد از گناهان، یا ظاهر باشد (یعنی وجودش هویدا باشد، و هر چند که به حسب شخص پیدا نباشد، یا شخصش ظاهر باشد و اگر چه در بعضی از اوقات از برای پاره ای از اشخاص باشد، یا غالب باشد بر تمام خلق در علم و عمل و غیر آن) و عادل باشد، صبح می کند با گمراهی و سرگردانی. و اگر بر این حال بمیرد، بر کفر و نفاق مرده.

و بدان ای محمد، که ائمه جور و پیشوایان ستم و پیروان ایشان، هر آینه دور شدگانند از دین خدا و خود گمراه شدند و دیگران را گمراه کردند. پس کردارهای ایشان که آنها را به جا می آورند، چون خاکستری است که باد آن ←

۹۷۵ / ۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از عبدالعزیز عبدی، از عبدالله بن ابی یعفور که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: من با مردم آمیزش و معاشرت می‌کنم، و تعجب من بسیار می‌شود از گروهی چند که شما را دوست نمی‌دارند، و فلانی و فلانی را دوست می‌دارند، و ایشان را امانت و راستگویی و وفاست، و گروهی چند که شما را دوست می‌دارند، ایشان را این امانت و وفا و راستگویی نیست. راوی می‌گوید که: حضرت صادق علیه السلام درست نشست و رو به من آورد مانند کسی که خشمناک باشد، و فرمود که: «هر که خدا را عبادت کند با دوستی امام جوری که از جانب خدا نیست، دین ندارد. و هر که دینداری کند با دوستی امام عادل که از جانب خدا باشد، عتابی بر او نیست». عرض کردم که: گروهی که دوستی امام جور دارند دین ندارند و جماعتی که دوستی امام عادل دارند، عتاب ندارند؟

فرمود: «آری، آن گروه دین ندارند، و این گروه عتاب ندارند». بعد از آن فرمود که: «آیا گوش نمی‌دهی به فرموده خدای عزوجل: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾ و حضرت فرمود: «یعنی: خدا مؤمنان را بیرون می‌برد از تاریکی‌های گناهان به سوی نور توبه و آمرزش، به جهت دوستی ایشان با هر امام عادل که از جانب خدای عزوجل باشد. و فرموده است که: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾ و فرمود که: «جز این نیست که به این، قصد فرموده که ایشان بر نور اسلام بودند، و چون دوستی کردند با هر امام جور که از جانب خدا نیست، به سبب دوستی ایشان، با او بیرون رفتند از نور اسلام به سوی تاریکی‌های کفر، و به این علت، خدا آتش جهنم را از برای ایشان واجب گردانید با کافران، ﴿فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾<sup>۱</sup>». (این اقتباس است از آیه و آیه، نیست؛ زیرا که آیه، فا ندارد).

۹۷۶ / ۴. و از او، از هشام بن سالم، از حبیب سجستانی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «خدای تبارک و تعالی فرموده که: هر آینه عذاب می‌کنم هر رعیتی را در اسلام که دینداری کرده باشد به دوستی هر امام جور که از جانب خدا نباشد؛ هر چند که

در سخت بگیرد، و به او برخورد در روز صاحب باد تند و آن را به نوعی پراکنده سازد که اثری از آن باقی نماند، در حالی که توانایی ندارد از آنچه کار کرده‌اند بر چیزی (یعنی مطلقاً و اصلاً بر آن توانایی نیابد). این که مذکور شد، همان گمراهی دور است» (و این، ترجمه آیه‌ای است که حضرت به طور اقتباس در کلام خود تضمین فرموده، و نظم آیه در سوره ابراهیم چنین است که: ﴿مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَلُهُمْ كَرَمًا مَّا أَشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الصَّلَٰلُ الْبَعِيدُ﴾ (ابراهیم، ۱۸).

فِي الْإِسْلَامِ دَانَتْ بِوَلَايَةِ كُلِّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ، وَإِنْ كَانَتْ الرَّعِيَّةُ فِي أَنْفُسِهَا ظَالِمَةً مُسَيِّئَةً.

٩٧٧ / ٥. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ جُسْهُوْرٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يُعَذِّبَ أُمَّةً دَانَتْ بِإِمَامٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ، وَإِنْ كَانَتْ فِي أَعْمَالِهَا بَرَّةً تَقِيَّةً؛ وَإِنَّ اللَّهَ لَيَسْتَحْيِي أَنْ يُعَذِّبَ أُمَّةً دَانَتْ بِإِمَامٍ مِنَ اللَّهِ، وَإِنْ كَانَتْ فِي أَعْمَالِهَا ظَالِمَةً مُسَيِّئَةً».

## ٨٧- بَابُ مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مِنْ أَيْمَةِ الْهُدَى

### وَهُوَ مِنَ الْبَابِ الْأَوَّلِ

٩٧٨ / ١. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَاءِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِدٍ، عَنْ ابْنِ أَدْرِيَسَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ كَسَارٍ، قَالَ: ابْتَدَأَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَوْمًا، وَقَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ، فَمَيِّتُهُ مَيِّتَةُ جَاهِلِيَّةٍ». فَقُلْتُ: قَالَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله؟ فَقَالَ: «إِي وَ اللَّهِ قَدْ قَالَ». قُلْتُ: فَكُلُّ مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ، فَمَيِّتُهُ مَيِّتَةُ جَاهِلِيَّةٍ؟ قَالَ: «نَعَمْ».

٩٧٩ / ٢. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَاءِ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ الْكَرِيمِ بْنُ عَمْرٍو، عَنْ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: «مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ، فَمَيِّتُهُ مَيِّتَةُ جَاهِلِيَّةٍ». قَالَ: فَقُلْتُ: مَيِّتَةُ كُفْرٍ؟ قَالَ: «مَيِّتَةُ ضَلَالٍ». قُلْتُ: فَمَنْ مَاتَ الْيَوْمَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ، فَمَيِّتُهُ مَيِّتَةُ جَاهِلِيَّةٍ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ».

٩٨٠ / ٣. أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ

آن رعیت در اعمال خویش نیکوکار و پاکیزه باشد، و هر آینه عفو می‌کنم از هر رعیتی در اسلام که دینداری نموده باشد، به دوستی هر امام عادل که از جانب خدا باشد؛ هر چند که آن رعیت فی نفسه ستم‌کار و بدکردار باشد».

۹۷۷ / ۵. علی بن محمد، از ابن جمهور، از پدرش، از صفوان، از ابن مسکان، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: حضرت فرمود: «به درستی که خدای عز و جل شرم نمی‌کند که عذاب کند گروهی را که دینداری و اعتقاد می‌کنند به امامی که از جانب خدا نیست؛ هر چند که در اعمال خویش نیکوکار و پاکیزه باشند. و به درستی که خدا شرم می‌کند که عذاب کند گروهی را که دینداری و اعتقاد می‌کنند به امامی که از جانب خدا باشد؛ هر چند که در اعمال خویش ستم‌کار و بدکردار باشند».

#### ۸۷. باب در بیان حال کسی که بمیرد، و او را امامی از ائمه هدی علیهم السلام نباشد.

و این باب تقمة باب اول است

۹۷۸ / ۱. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی و شاء، از احمد بن عائد، از ابن اذینه، از فضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام روزی ما را در سخن ابتدا فرمود، و فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که بمیرد، و او را امامی نباشد، مردنش به روش مردن جاهلیت است».

عرض کردم که: رسول خدا صلی الله علیه و آله این سخن را فرمود؟ فرمود: «بلی، به خدا سوگند که فرمود». عرض کردم: پس هر که بمیرد، و او را امامی نباشد، مردنش به روش مردن جاهلیت است؟ فرمود: «آری».

۹۷۹ / ۲. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از و شاء که گفت: حدیث کرد مرا عبدالکریم بن عمرو، از ابن ابی یعفور که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره این فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله که: «هر کس بمیرد و امامی نداشته باشد، به مرگ جاهلی مرده»، عرض کردم: به مرگ جاهلی؟ فرمود: «مرگ در گمراهی ... عرض کردم: هر کس امروز بمیرد و امامی نداشته باشد، به مرگ جاهلی مرده؟ فرمود: «آری».

۹۸۰ / ۳. احمد بن ادريس، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان، از فضیل، از حارث بن مغیره روایت کرده است که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: رسول خدا صلی الله علیه و آله

الْقُضَيْلِ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ، مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً؟ قَالَ: «نَعَمْ». قُلْتُ: جَاهِلِيَّةٌ جَهْلَاءَ، أَوْ جَاهِلِيَّةٌ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ؟ قَالَ: «جَاهِلِيَّةٌ كُفْرٌ وَنِفَاقٌ وَضَلَالٌ».

٩٨١ / ٤. بَعْضُ أَصْحَابِنَا، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ مَالِكِ بْنِ عَامِرٍ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ زَائِدَةَ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «مَنْ دَانَ اللَّهَ بِغَيْرِ سَمَاعٍ عَنْ صَادِقٍ، أَلَزَمَهُ اللَّهُ الْبَيْتَ إِلَى الْعَنَاءِ، وَ مَنْ ادَّعَى سَمَاعاً مِنْ غَيْرِ الْبَابِ الَّذِي فَتَحَهُ اللَّهُ، فَهُوَ مُشْرِكٌ، وَ ذَلِكَ الْبَابُ الْمَأْمُونُ عَلَى سِرِّ اللَّهِ الْمَكْنُونِ».

#### ٨٨- بَابُ فِيمَنْ عَرَفَ الْحَقَّ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ وَ مَنْ أَنْكَرَ

٩٨٢ / ١. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ الرِّضَاءَ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ عَلِيَّ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَ امْرَأَتَهُ وَ بَنِيهِ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ». ثُمَّ قَالَ: «مَنْ عَرَفَ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ وَلَدِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ عليهما السلام، لَمْ يَكُنْ كَالنَّاسِ».

٩٨٣ / ٢. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْوَشَاءُ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عُمَرَ الْحَلَّالُ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام: أَخْبِرْنِي عَمَّنْ عَانَكَ، وَ لَمْ يَعْرِفْ حَقَّكَ مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ عليها السلام، هُوَ وَ سَائِرُ النَّاسِ سَوَاءٌ فِي الْعِقَابِ؟

فَقَالَ: «كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام يَقُولُ: عَلَيْهِمْ ضِعْفَا الْعِقَابِ».

٩٨٤ / ٣. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْمِثْمِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي رَبِيعُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: قَالَ لِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: الْمُنْكَرُ لِهَذَا الْأَمْرِ مِنْ بَنِي

فرمود که: «هر که بمیرد، و امام خویش را نشناسد، می میرد به روش مردن جاهلیت؟» فرمود: «آری». عرض کردم: جاهلیتی که حقیقت جاهلیت باشد (که عبارت است از کفر و نفاق)، یا جاهلیتی که از جهل و نادانی باشد. به این معنی که این کس امام خود را نشناسد؟ فرمود که: «جاهلیتی که عین کفر و نفاق و ضلالت است».

۹۸۱ / ۴. بعضی از اصحاب ما، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از مالک بن عامر، از مفضل بن زائده، از مفضل بن عمر روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «هر که خدا را عبادت کند، بی آن که از راستگویی (که مراد از آن امام است) شنیده باشد، البته خدا او را الزام فرماید (و برگردن او گذارد) که به سوی رنج و تعب رود. و هر که ادعا کند شنیدن چیزی را از غیر دری که خدا آن را گشوده، صاحب شرک است و آن در، دری است که خدا آن را امین داشته بر راز پوشیده خود».

#### ۸۸ باب در بیان حال کسی که حق را شناخته باشد از اهل بیت

##### و فرزندان پیغمبر و کسی که انکار کند از ایشان

۹۸۲ / ۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از سلیمان بن جعفر که گفت: شنیدم از امام رضا علیه السلام که می فرمود: «علی بن عبدالله بن حسین بن علی بن حسین بن ابی طالب علیه السلام و زن و پسران او، از اهل بهشتند». بعد از آن، فرمود که: «هر که امر امامت را بشناسد از فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام، مانند سائر مردم نیست».

۹۸۳ / ۲. حسین بن محمد، از معلى بن محمد روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا و شاء و گفت که: حدیث کرد ما را احمد بن عمر حلال و گفت که: به خدمت امام موسی کاظم علیه السلام عرض کردم که: مرا خبر ده از آن که با تو عناد ورزد و حق تو را نشناسد از فرزندان فاطمه علیهما السلام، آیا او با سائر مردم در عقاب برابرند؟ فرمود که: «علی بن الحسین علیهما السلام می فرمود که: بر فرزندان فاطمه دو برابر عقاب سائر مردمان است».

۹۸۴ / ۳. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از حسن بن راشد روایت کرده است که گفت: حدیث کرد ما را علی بن اسماعیل میثمی و گفت که: حدیث کرد مرا ربیع بن عبدالله و گفت که: عبدالرحمان بن ابی عبدالله به من گفت که: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: منکر امامت از بنی هاشم با غیر ایشان برابرند؟ به من فرمود که: «مگو منکر، ولیکن

هَاشِمٍ وَغَيْرِهِمْ سَوَاءٌ؟ فَقَالَ لِي: «لَا تَقُلْ: الْمُنْكَرُ، وَ لَكِنْ قُلْ: الْجَاهِدُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَغَيْرِهِمْ».

قَالَ أَبُو الْحَسَنِ: فَتَفَكَّرْتُ فِيهِ، فَذَكَرْتُ قَوْلَ اللَّهِ -عَزَّ وَ جَلَّ- فِي إِخْوَةِ يُوسُفَ: ﴿فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ﴾.

٩٨٥ / ٤. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ، قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا عليه السلام، قُلْتُ لَهُ: الْجَاهِدُ مِنْكُمْ وَ مِنْ غَيْرِكُمْ سَوَاءٌ؟ فَقَالَ: «الْجَاهِدُ مِنَّا لَهُ ذَنْبَانِ، وَ الْمُحْسِنُ لَهُ حَسَنَتَانِ».

#### ٨٩- بَابُ مَا يَجِبُ عَلَى النَّاسِ عِنْدَ مُضِيِّ الْإِمَامِ

٩٨٦ / ١. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِذَا حَدَّثَ عَلَى الْإِمَامِ حَدَّثْتُ، كَيْفَ يَصْنَعُ النَّاسُ؟

قَالَ: «أَيُّنَ قَوْلُ اللَّهِ -عَزَّ وَ جَلَّ-: ﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾» قَالَ: «هُمْ فِي عُذْرٍ مَا دَامُوا فِي الطَّلَبِ، وَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ يَنْتَظِرُونَهُمْ فِي عُذْرٍ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْهِمْ أَصْحَابُهُمْ».

٩٨٧ / ٢. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ الْعَامَّةِ: إِنَّ

بگو: جاحد از بنی هاشم و غیر ایشان، عبدالرحمان - که مکنی است به ابوالحسن - می گوید که: پس من در فرق میان منکر و جاحد فکر کردم، بعد از آن به خاطر آوردم قول خدای عزوجل را که در باب برادران یوسف می فرماید: «فَعَزَّوهُمْ وَهُم لَهٗ مُنْكَرُونَ»<sup>۱</sup>، یعنی: «پس یوسف برادران خود را شناخت و ایشان او را ناشناسندگان بودند و نمی شناختند» (چه، از آیه استنباط می شود که برادران یوسف، یوسف را نشناختند؛ چنانچه یوسف ایشان را شناخت، نه آن که آن حضرت را شناختند و با وجود آن، انکار کردند تا جاحد بر ایشان صدق کند. حاصل فرق، آن که: منکر آن است که نمی شناسد، و جاحد آن است که می شناسد، و با وجود شناختن، قبول نمی کند. و مراد حضرت صادق علیه السلام، یا این است که امر امامت در ظهور به مرتبه ای رسیده که بر کسی پوشیده نیست، پس در انکار خویش، جاحد است؛ زیرا که امر دانسته را انکار نموده، و یا مراد این است که: منکر از بنی هاشم و غیر ایشان، فرقی ندارند، بلکه فرق در جاحد ایشان و غیر ایشان است. و ذکر این حدیث در این باب خالی از ناخوشی و بحثی نیست).

۹۸۵ / ۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از ابن ابی نصر که گفت: سؤال کردم از حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم که: جاحد از شما بنی هاشم و از غیر شما، با هم برابرند؟ فرمود که: «جاحد از ما را دو گناه است، و نیکوکار ما را دو ثواب».

#### ۸۹. باب در بیان آنچه بر مردم واجب است در نزد وفات امام علیه السلام

۹۸۶ / ۱. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان، از یعقوب بن شعیب روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: هرگاه حادثه به امام روی دهد، مردم چه می کنند؟ فرمود که: «قول خدای عزوجل کجا رفت که: «فَلَوْ لَا نَفَرٌ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»<sup>۲</sup> و فرمود که: «جماعتی که به خدمت امام می روند، معذوراند؛ مادامی که مشغول طلب باشند. و این گروه که در مکان خود مانده، انتظار می برند که فرستادگان، خبر بیاورند، معذورند، تا اصحاب ایشان به سوی ایشان برگردند».

۹۸۷ / ۲. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان روایت کرده

رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» فَقَالَ: «الْحَقُّ وَاللَّهُ».

قُلْتُ: فَإِنَّ إِمَامًا هَلَكَ وَ رَجُلٌ بِخُرَاسَانَ لَا يَعْلَمُ مَنْ وَصِيُّهُ لَمْ يَسْعُهُ ذَلِكَ؟ قَالَ: «لَا يَسْعُهُ؛ إِنَّ الْإِمَامَ إِذَا هَلَكَ، وَقَعَتْ حُجَّةٌ وَصِيِّهِ عَلَى مَنْ هُوَ مَعَهُ فِي الْبَلَدِ، وَ حَقَّ النَّفَرُ عَلَى مَنْ لَيْسَ بِحَضْرَتِهِ إِذَا بَلَغَهُمْ؛ إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَ جَلَّ - يَقُولُ: ﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾».

قُلْتُ: فَتَفَرَّ قَوْمٌ، فَهَلَكَ بَعْضُهُمْ قَبْلَ أَنْ يَصِلَ، فَيَعْلَمُ؟ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ - جَلَّ وَ عَزَّ - يَقُولُ: ﴿وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُوَدِّعْهُ الْمَوْتَ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾».

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

قُلْتُ: فَبَلَغَ الْبَلَدَ بَعْضُهُمْ، فَوَجَدَكَ مُغْلَقًا عَلَيْكَ بَابُكَ، وَ مُرُخَى عَلَيْكَ سِتْرُكَ لَا تَدْعُوهُمْ إِلَى نَفْسِكَ، وَ لَا يَكُونُ مَنْ يَدُلُّهُمْ عَلَيْكَ، فِيمَا يَعْرِفُونَ ذَلِكَ؟ قَالَ: «بِكِتَابِ اللَّهِ الْمُنَزَّلِ».

قُلْتُ: فَبِقَوْلِ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ، كَيْفَ؟ قَالَ: «أَرَأَيْكَ قَدْ تَكَلَّمْتَ فِي هَذَا قَبْلَ الْيَوْمِ».

قُلْتُ: أَجَلُ، قَالَ: «فَذَكِّرْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي عَلِيٍِّّ ؑ، وَ مَا قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي

است که گفت: حدیث کرد ما را حماد، از عبدالأعلی که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از گفته سنیان که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: «هر که بمیرد و او را امامی نباشد، می میرد به روش مردن جاهلیت». فرمود که: «راست و درست است، به خدا سوگند، و پیغمبر این را فرمود». عرض کردم که: امامی از دنیا می رود و مردی در خراسان است، و نمی داند که وصی او کیست، آیا او را نمی رسد که از شناختن امام تقاعد ورزد و در پس آن نرود؟

فرمود که: «او را نمی رسد؛ زیرا که امام چون از دنیا می رود، حجت وصی او، واقع می شود بر آن که با وصی یا امام سابق در شهر امام بوده و می باشد، و بر کسانی که در نزد امام حاضر نیستند، واجب است که کوچ کنند و به جستجوی امام بیرون روند، چون خبر وفات امام به ایشان رسد؛ زیرا که خدای عزوجل می فرماید که: ﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾»<sup>۱</sup>.

عرض کردم که: گروهی از منزل خود بیرون آمدند، و بعضی از ایشان وفات کرد، پیش از آن که به خدمت امام رسد و بداند. حضرت فرمود که: «خدای عزوجل می فرماید: ﴿وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾»<sup>۲</sup>، یعنی: و هر که بیرون آید از خانه خود در حالتی که هجرت کننده باشد به سوی خدا و رسول او صلی الله علیه و آله (که خاصه از برای ایشان باشد، نه به جهت غرضی از اغراض دیگر)، پس مرگ او را دریابد (در بین راه و به هجر تگاه نرسد)، پس به تحقیق که ثابت باشد مزد او بر خدا مانند ثواب چیزی که واجب باشد».

عرض کردم که: بعضی از ایشان به شهر امام رسیدند، پس تو را یافتند که در را بر روی خویش بسته و پرده بر خود آویخته، و ایشان را به جانب خویش نمی خوانی، و کسی یافت نمی شود که ایشان را بر تو دلالت کند. پس امامت را به چه چیز بشناسند؟

فرمود: «به کتاب خدا که از آسمان فرو فرستاده». عرض کردم که: خدای عزوجل چه می فرماید؟ حضرت فرمود که: «تو را چنان می بینم که در این باب، پیش از امروز سخن گفتی، و این مسأله را از من پرسیدی؟» عرض کردم: بلی. فرمود: «به یاد آور آنچه را که خدا در

۱. منرجم - رحمه الله - به اشتباه، به جای این آیه، آیه ﴿وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ...﴾ را که دو سطر بعد آمده، آورده و از

بعد آن مطلب را ادامه داده است.

۲. نساء، ۱۰۰.

حَسَنِ وَحُسَيْنٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، وَمَا خَصَّ اللَّهُ بِهِ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَمَا قَالَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ وَصِيَّتِهِ إِلَيْهِ، وَنَصْبِهِ إِيَّاهُ، وَمَا يُصِيبُهُمْ، وَإِقْرَارِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ بِذَلِكَ، وَوَصِيَّتِهِ إِلَى الْحَسَنِ، وَتَسْلِيمِ الْحُسَيْنِ لَهُ؛ يَقُولُ اللَّهُ: «النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ».

قُلْتُ: فَإِنَّ النَّاسَ تَكَلَّمُوا فِي أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ يَقُولُونَ: كَيْفَ تَخَطَّتْ مِنْ وَلَدِ أَبِيهِ مَنْ لَهُ مِثْلُ قَرَابَتِهِ وَمَنْ هُوَ أَسَنُّ مِنْهُ، وَقَصَرَتْ عَمَّنْ هُوَ أَصْغَرُ مِنْهُ؟

فَقَالَ: «يُعْرِفُ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ بِسَلَابِ خِصَالٍ لَا تَكُونُ فِي غَيْرِهِ: هُوَ أَوْلَى النَّاسِ بِالَّذِي قَبْلَهُ وَهُوَ وَصِيَّتُهُ، وَعِنْدَهُ سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَوَصِيَّتُهُ، وَذَلِكَ عِنْدِي لَا أَنْزَاعُ فِيهِ».

قُلْتُ: إِنَّ ذَلِكَ مَشْتَوْرٌ مَخَافَةَ السُّلْطَانِ؟

قَالَ: «لَا يَكُونُ فِي سِرِّ إِلَّا وَلَهُ حُجَّةٌ ظَاهِرَةٌ؛ إِنَّ أَبِي اسْتَوْدَعَنِي مَا هُنَاكَ، فَلَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ، قَالَ: ادْعُ لِي شُهُودًا، فَدَعَوْتُ أَرْبَعَةً مِنْ قُرَيْشٍ، فِيهِمْ نَافِعُ مَوْلَى عَبْدِ

شان علی علیه السلام فرو فرستاده، و آنچه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله در شأن امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرموده، و آنچه را که خدا علی علیه السلام را به آن مخصوص ساخته، و آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله در شأن او فرمود، از آن که او را وصی خود گردانید و او را نصب فرمود، و آنچه به ایشان می رسید، و اقرار کردن امام حسن و امام حسین به این، و وصی کردن امیر المؤمنین امام حسن را، و تسلیم کردن امام حسین از برای او. و خدای عز و جل می فرماید: ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup>.

عرض کردم که: مردم در ماده امام محمد باقر علیه السلام حرف می زنند و می گویند که: چگونه منصب امامت در گذشته از فرزندان پدرش، کسی را که برای او، مانند خویشی آن حضرت است، و کسی را که سالش از او بیشتر است، و نرسیده به کسی که از او کوچک تر است؟ (حاصل بحث آن که: منصب امامت، یا به واسطه خویشی است، یا به حسب سن؛ خواه به بسیاری آن باشد و خواه به کمی. پس اگر به خویشی باشد، چرا به زید بن علی مثلاً نرسید؟ و اگر به سن باشد و بزرگ تری سبب باشد، چرا به زید بن حسن و امثال او نرسید؟ و اگر کوچکی مدخلیت داشته باشد، کوچک تر از آن حضرت بسیار بودند از فرزندان آن حضرت. پس تخصیص آن حضرت به امامت، از چه راه است؟)

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «صاحب امر، امامت شناخته می شود به سه خصلت که در غیر او یافت نمی شود و این خصلت ها آن است که: امام نزدیک ترین مردمان است به امامی که پیش از او بوده و وصی او است (که به او وصیت فرموده) و در نزد اوست سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله و وصیت آن حضرت و همه آنچه مذکور شد، در نزد من است، و کسی نمی تواند که در آن، با من منازعه کند».

عرض کردم که: آن علامات مذکوره به جهت ترس پادشاه پوشیده و پنهان است؟ فرمود که: «پوشیده نمی باشد، مگر آن که امام را حاجتی است هویدا. به درستی که پدرم به من سپرد آنچه در این جاست (یعنی: آلات و اسباب امامت) و چون هنگام وفاتش رسید، فرمود که: چند شاهد برای من طلب کن. من چهار کس از قریش را برای آن حضرت طلب نمودم، و نافع مولای عبدالله پسر عمر در میان ایشان بود. پدرم فرمود که: بنویس: این، آن

اللَّهُ بْنُ عُمَرَ، قَالَ: اكْتُبْ: هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ يَعْقُوبُ بَنِيهِ: «يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»، وَأَوْصَى مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ إِلَى ابْنِهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَأَمَرَهُ أَنْ يُكَفِّنَهُ فِي بُرْدِهِ الَّذِي كَانَ يُصَلِّي فِيهِ الْجُمُعَ، وَأَنْ يُعَمِّمَهُ بِعِمَامَتِهِ، وَأَنْ يُرَبِّعَ قَبْرَهُ، وَيَرْفَعَهُ أَرْبَعَ أَصَابِعَ، ثُمَّ يُخَلِّي عَنْهُ»، فَقَالَ: «اطْوُوهُ». ثُمَّ قَالَ لِلشُّهُودِ: «انصَرِفُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ».

فَقُلْتُ بَعْدَ مَا انصَرَفُوا: «مَا كَانَ فِي هَذَا يَا أَبَتِ، أَنْ تُشْهَدَ عَلَيْهِ؟»

فَقَالَ: «إِنِّي كَرِهْتُ أَنْ تُغْلَبَ، وَأَنْ يُقَالَ: إِنَّهُ لَمْ يُوصَ، فَأَرَدْتُ أَنْ تَكُونَ لَكَ حُجَّةٌ، فَهُوَ الَّذِي إِذَا قَدِمَ الرَّجُلُ الْبَلَدَ، قَالَ: مَنْ وَصِيَّ فُلَانٍ؟ قِيلَ: فُلَانٌ». قُلْتُ: فَإِنْ أَشْرَكَ فِي الْوَصِيَّةِ؟ قَالَ: «تُسْأَلُونَهُ، فَإِنَّهُ سَيُبَيِّنُ لَكُمْ».

٣ / ٩٨٨. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ،

عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَصْلَحَكَ اللَّهُ، بَلَّغْنَا شَكْوَاكَ وَ أَشْفَقْنَا، فَلَوْ أَعْلَمْتَنَا أَوْ عَلَّمْتَنَا مَنْ؟ فَقَالَ: «إِنَّ عَلَيْنَا عليهم السلام كَانَ عَالِمًا، وَالْعِلْمُ يَتَوَارَثُ، فَلَا يَهْلِكُ عَالِمٌ إِلَّا بَقِيَ مِنْ بَعْدِهِ مَنْ يَعْلَمُ مِثْلَ عِلْمِهِ، أَوْ مَا شَاءَ اللَّهُ».

قُلْتُ: أَفَيَسَعُ النَّاسُ إِذَا مَاتَ الْعَالِمُ إِلَّا يَعْرِفُوا الَّذِي بَعْدَهُ؟ فَقَالَ: «أَمَّا أَهْلُ هَذِهِ

الْبَلَدَةِ، فَلَا - يَعْنِي الْمَدِينَةَ - وَ أَمَّا غَيْرُهَا مِنَ الْبُلْدَانِ، فَيَقْدِرُ مَسِيرُهُمْ: إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ:

چیزی است که یعقوب پسران خویش را به آن وصیت نمود: [یا] «بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»<sup>۱</sup>. و محمد بن علی، جعفر بن محمد را وصی خود گردانید و او را امر کرد که کفن کند او را در بُرد یمانی خودش که در آن در جمعه‌ها نماز می‌کرد، و او را به عمامه‌اش، معمم گرداند، و قبر او را چهارگوش نماید، و آن را مقدار چهار انگشت از زمین بر نشانند، پس او را واگذارد. و بعد از آن فرمود که: این نامه را بپیچد و به شهود فرمود که: برگردید - خدا شما را رحمت کند -.

بعد از آن که برگشتند، من به پدرم عرض کردم که: ای پدر، در امثال این امور، احتیاج نبود که بر آن شاهد گرفته شود. پدرم فرمود که: من خوش نداشتم که تو مغلوب شوی، و نمی‌خواستم که کسی بگوید که: پدر او را وصی خود نگردانیده، و خواستم که حجت از برای تو ثابت باشد. پس وصی، آن است که چون مردی در شهر وارد شود، بگوید که: وصی فلان کس کیست؟ به او بگویند که: فلان کس. عرض کردم که: اگر در وصیت چند کس را شریک گرداند؟ فرمود که: «او را سؤال می‌کنید که البته از برای شما آشکار خواهد شد» (و مخفی نماند که بعضی از این حدیث شریف، در باب اشاره و نص بر حضرت صادق علیه السلام مذکور شد با اختلاف در سند و متن).

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

۹۸۸ / ۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد، از نصر بن سُوید، از یحیی حلبی، از بُرید بن معاویه، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: خدا تو را به اصلاح آورد، خبر ناخوشی تو به ما رسید، و ترسیدیم. پس کاش ما را اعلام می‌کردی، یا گفت: کاش ما را تعلیم می‌نمودی که کی بعد از تو امام است؟ فرمود که: «علی علیه السلام عالم و امام بود، و علم از یکدیگر میراث برده می‌شود. پس هیچ عالمی از دنیا نمی‌رود، مگر آن که بعد از او، کسی باقی می‌ماند که مثل علم او را بداند، یا آنچه خدا خواهد که زیاد باشد».

عرض کردم: آیا مردم را می‌رسد که چون امام وفات کند، امامی را که بعد از اوست، شناسند؟ فرمود: «اما اهل این شهر (یعنی: مدینه) ایشان را نمی‌رسد، و اما غیر آن از سایر شهرها، به قدر رفتن خویش به خدمت امام معذورند. به درستی که خدای عز و جل می‌فرماید

«وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ».

قَالَ: قُلْتُ: أَرَأَيْتَ مَنْ مَاتَ فِي ذَلِكَ؟ فَقَالَ: «هُوَ بِمَنْزِلَةِ مَنْ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ، ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ، فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ».

قَالَ: قُلْتُ: فَإِذَا قَدِمُوا بِأَيِّ شَيْءٍ يَعْرِفُونَ صَاحِبَهُمْ؟ قَالَ: «يُعْطَى السَّكِينَةُ وَ الْوَقَارُ وَ الْهَيْبَةُ».

#### ٩٠- بَابُ فِي أَنَّ الْإِمَامَ مَتَى يَعْلَمُ أَنَّ الْأَمْرَ قَدْ صَارَ إِلَيْهِ

٩٨٩ / ١. أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَبِي جَرِيرٍ الْقُمِّيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ، قَدْ عَرَفْتُ انْقِطَاعِي إِلَى أَبِيكَ، ثُمَّ إِلَيْكَ، ثُمَّ حَلَفْتُ لَهُ وَ حَقَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَ حَقَّ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَيْهِ - بِأَنَّهُ لَا يَخْرُجُ مِنِّي مَا تُخْبِرُنِي بِهِ إِلَى أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ، وَ سَأَلْتُهُ عَنْ أَبِيهِ: أَمْ حَيٌّ هُوَ أَوْ مَيِّتٌ؟ فَقَالَ: «قَدْ وَ اللَّهُ مَاتَ».

فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنَّ شِيعَتَكَ يَزُوُونَ أَنَّ فِيهِ سُنَّةَ أَرْبَعَةِ أَنْبِيَاءَ؟ قَالَ: «قَدْ وَ اللَّهُ - الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ - هَلَكَ».

قُلْتُ: هَلَكَ غَيْبِيَّةً، أَوْ هَلَكَ مَوْتٍ؟ قَالَ: «هَلَكَ مَوْتٍ». فَقُلْتُ: لَعَلَّكَ مِنِّي فِي تَقِيَّةٍ؟ فَقَالَ: «سُبْحَانَ اللَّهِ!». قُلْتُ: فَأَوْصِي إِلَيْكَ؟ قَالَ: «نَعَمْ». قُلْتُ: فَأَشْرَكَ مَعَكَ فِيهَا أَحَدًا؟ قَالَ: «لَا». قُلْتُ: فَعَلَيْكَ مِنْ إِخْوَتِكَ إِمَامٌ؟ قَالَ: «لَا». قُلْتُ: فَأَنْتَ الْإِمَامُ؟ قَالَ: «نَعَمْ».

٩٩٠ / ٢. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ، قَالَ:

که: «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»<sup>۱</sup>.

راوی می‌گوید که: عرض کردم: مرا خبر ده از حال کسی که در عرض راه بمیرد. فرمود که: «به منزله کسی است که از خانه خود بیرون آمده، در حالی که هجرت کننده است به سوی خدا و رسول او، پس مرگ او را دریابد. پس به تحقیق که ثابت باشد مزد او پر خدا»<sup>۲</sup>.  
عرض کردم که: چون به شهر آیند، به چه چیز امام خود را می‌شناسند؟ فرمود که: «خدا آرام دل و آرام تن و هیبتی به او عطا فرماید که به آن شناخته شود».

#### ۹۰. باب در بیان آن‌که امام در چه زمان می‌داند

##### که امر امامت به سوی او منتقل گردیده

۹۸۹ / ۱. احمد بن ادریس، از محمد بن عبد الجبار، از صفوان یحیی، از ابی جریر قمی روایت کرده است که گفت: به خدمت امام رضا علیه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم، تو خود دانسته‌ای که من از غیر پدرت بریده شده‌ام، و رو به سوی او داشتم، بعد از آن به سوی تو منقطع شده‌ام، و با تو چنانم که با او بودم. و از برای آن حضرت، سوگند یاد نمودم به حق رسول خدا و حق هر یک از ائمه، تا به خود آن حضرت رسیدم، به این‌که آنچه مرا به آن خبر می‌دهی، از من به سوی یکی از مردمان بیرون نمی‌رود (و بروز نخواهد کرد)، و او را از حال پدرش سؤال کردم که: آیا آن حضرت زنده است یا مرده؟ فرمود: «به خدا سوگند، که مُرد». عرض کردم که: فدای تو گردم، شیعیان تو روایت می‌کنند که در او، خصلت چهار پیغمبر است. فرمود: «سوگند به آن خدایی که هیچ خدایی نیست مگر او، که هلاک شد».

عرض کردم که: هلاکت، غیبت یا هلاکت مردن؟ فرمود: «هلاکت مردن». عرض کردم که: شاید تو از من تقیه کنی؟ فرمود: «سبحان الله!». عرض کردم که: به تو وصیت فرمود؟ فرمود: «آری». عرض کردم که: در آن، کسی را با تو شریک ساخت؟ فرمود: «نه». عرض کردم که: از برادرانت کسی هست که بر تو امام باشد؟ فرمود: «نه». عرض کردم: پس تو امامی (که امامت مخصوص تو است)؟ فرمود: «آری».

۹۹۰ / ۲. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از علی بن اسباط روایت کرده است که

قُلْتُ لِلرِّضَا (ع): إِنَّ رَجُلًا عَنِ أَخَاكَ إِبْرَاهِيمَ، فَذَكَرَ لَهُ أَنَّ أَبَاكَ فِي الْحَيَاةِ، وَ أَنَّكَ تَعْلَمُ مِنْ ذَلِكَ مَا يَعْلَمُ؟

فَقَالَ: «سُبْحَانَ اللَّهِ! يَمُوتُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَ لَا يَمُوتُ مُوسَى؟! قَدْ وَ اللَّهُ مَضَى كَمَا مَضَى رَسُولُ اللَّهِ (ص)، وَ لَكِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - لَمْ يَزَلْ مُنْذُ قَبْضِ نَبِيِّهِ (ص) - هَلَمْ جَرًّا - يَمُنُّ بِهَذَا الدِّينِ عَلَى أَوْلَادِ الْأَعَاجِمِ، وَ يَصْرِفُهُ عَنْ قَرَابَةِ نَبِيِّهِ (ص) - هَلَمْ جَرًّا - فَيُعْطِي هَؤُلَاءِ، وَ يَمْنَعُ هَؤُلَاءِ، لَقَدْ قَضَيْتُ عَنْهُ فِي هِلَالِ ذِي الْحِجَّةِ أَلْفَ دِينَارٍ بَعْدَ أَنْ أَشْفَى عَلَى طَلَاقِ نِسَائِهِ وَ عِتْقِ مَمَالِيكِهِ، وَ لَكِنْ قَدْ سَمِعْتُ مَا لَقِيَ يُوسُفُ مِنْ إِخْوَتِهِ».

٩٩١ / ٣. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَاءِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ (ع): إِنَّهُمْ رَوَوْا عَنْكَ فِي مَوْتِ أَبِي الْحَسَنِ (ع) أَنَّ رَجُلًا قَالَ لَكَ: عَلِمْتَ ذَلِكَ يَقُولُ سَعِيدٌ؟

فَقَالَ: «جَاءَ سَعِيدٌ بَعْدَ مَا عَلِمْتُ بِهِ قَبْلَ مَجِيئِهِ».

قَالَ: وَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «طَلَّقْتُ أُمَّ فَرْوَةَ بِنْتَ إِسْحَاقَ فِي رَجَبٍ بَعْدَ مَوْتِ أَبِي الْحَسَنِ (ع)». قُلْتُ: طَلَّقْتُهَا وَ قَدْ عَلِمْتَ بِمَوْتِ أَبِي الْحَسَنِ (ع)؟ قَالَ: «نَعَمْ». قُلْتُ: قَبْلَ أَنْ يَقْدَمَ عَلَيْكَ سَعِيدٌ؟ قَالَ: «نَعَمْ».

٩٩٢ / ٤. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ صَفْوَانَ، قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا (ع): أَخْبِرْنِي عَنِ الْإِمَامِ، مَتَى يَعْلَمُ أَنَّهُ إِمَامٌ، حِينَ يَبْلُغُهُ أَنَّ صَاحِبَهُ قَدْ مَضَى،

گفت: به خدمت امام رضا علیه السلام عرض کردم که: مردی برادرت ابراهیم را گول زده، و برای او ذکر کرده که پدرت در حیات است، و ذکر کرده که تو می‌دانی از این، آنچه را که او نمی‌داند. حضرت فرمود: «سبحان الله! رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌میرد و موسی علیه السلام نمی‌میرد. به خدا سوگند، که موسی از دنیا در گذشت، چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله در گذشت، ولیکن خدای تبارک و تعالی، همیشه از آن روزی که روح پیغمبر خود صلی الله علیه و آله را قبض فرموده، و بیا بکش به پایین، تا امروز، بر فرزندان عجم‌ها به این دین، منت گذاشته و می‌گذارد، و آن را از خویشان پیغمبر صلی الله علیه و آله و غیر ایشان، منع فرموده و می‌فرماید. پس به این فرزندان عجم‌ها عطا می‌شود، و از این جماعت خویشان پیغمبر منع می‌شود». و فرمود که: «در اول ماه ذی الحجه هزار اشرفی قرض او را ادا کرده‌ام، بعد از آن که نزدیک شده بود که زنان خود را طلاق گوید و بندگان خویش را آزاد کند، ولیکن شنیده‌ای که یوسف از برادران خود چه کشید».

۹۹۱ / ۳. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء روایت کرده است که گفت: به خدمت امام رضا علیه السلام عرض کردم که: مردم از تو روایت کرده‌اند در باب وفات امام موسی کاظم علیه السلام، که مردی به تو عرض نمود که: این را به گفته سعید - که خادم امام موسی است - دانسته‌ای؟

حضرت فرمود که: «سعید آمد بعد از آن که من به آن علم به هم رسانیده بودم، پیش از آن که او بیاید».

و شاء گفت: و از آن حضرت شنیدم که می‌فرمود: «ام فروه - دختر اسحاق - را که یکی از زن‌های امام موسی است، در ماه رجب طلاق گفتم، یک روز بعد از وفات امام موسی علیه السلام». عرض کردم که: او را طلاق گفتم با آن که به وفات امام موسی علیه السلام عالم بودی. فرمود: «آری». عرض کردم که: پیش از آن که سعید بر تو وارد شود؟ فرمود: «آری».

(و بعضی این طلاق را بر معنی لغوی حمل کرده‌اند و گفته‌اند که: کنایه است از بیرون کردن ام فروه از خانه آن حضرت. و بعضی گفته‌اند که: این طلاق، به جهت انداختن اوست از زوجیت معصوم، چنانچه رسول، امیر المؤمنین - صلوات الله علیهما - را وکیل فرموده بود در باب طلاق زنان خود؛ که هر یک از ایشان که آن حضرت را نافرمانی کند، او را طلاق گوید و از شرافت مادر مؤمنان بودن بیندازد).

۹۹۲ / ۴. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان روایت کرده است که گفت: به

أَوْ حِينَ يَمْضِي، مِثْلَ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قُبِضَ بِبَغْدَادَ وَ أَنْتَ هَاهُنَا؟

قَالَ: «يَعْلَمُ ذَلِكَ حِينَ يَمْضِي صَاحِبُهُ». قُلْتُ: بِأَيِّ شَيْءٍ؟ قَالَ: «يُلْهِمُهُ اللَّهُ».

٩٩٣ / ٥. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ أَبِي الْفَضْلِ الشَّهْبَانِيِّ، عَنْ

هَارُونَ بْنِ الْفَضْلِ، قَالَ: رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام فِي الْيَوْمِ الَّذِي تُوفِّيَ فِيهِ

أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام، فَقَالَ: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، مَضَى أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام». فَقِيلَ لَهُ: وَ كَيْفَ

عَرَفْتَ؟ قَالَ: «لِأَنَّهُ تَدَاخَلَنِي ذِلَّةٌ لِلَّهِ لَمْ أَكُنْ أَعْرِفُهَا».

٩٩٤ / ٦. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُسَافِرٍ، قَالَ: أَمَرَ أَبُو

إِبْرَاهِيمَ عليه السلام - حِينَ أُخْرِجَ بِهِ - أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام أَنْ يَتِمَّ عَلَى بَابِهِ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ أَبَدًا مَا كَانَ

حَيًّا إِلَى أَنْ يَأْتِيَهُ خَبَرُهُ، قَالَ: فَكُنَّا فِي كُلِّ لَيْلَةٍ نَفْرُشُ لِأَبِي الْحَسَنِ فِي الدَّهْلِيزِ، ثُمَّ

يَأْتِي بَعْدَ الْعِشَاءِ فَيَنَامُ، فَإِذَا أَصْبَحَ انْصَرَفَ إِلَى مَنْزِلِهِ، قَالَ: فَمَكَثَ عَلَى هَذِهِ الْحَالِ

أَرْبَعَ سِنِينَ، فَلَمَّا كَانَ لَيْلَةً مِنَ اللَّيَالِي، أَبْطَأَ عَنَّا وَ فُرِشَ لَهُ، فَلَمْ يَأْتِ كَمَا كَانَ يَأْتِي،

فَاسْتَوْحَشَ الْعِيَالُ وَ دُعِرُوا، وَ دَخَلْنَا أَمْرَ عَظِيمٍ مِنْ إِبْطَائِهِ.

فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ، أَتَى الدَّارَ، وَ دَخَلَ إِلَى الْعِيَالِ، وَ قَصَدَ إِلَى أُمِّ أَحْمَدَ، فَقَالَ لَهَا:

«هَاتِ إِلَيَّ أَوْدَعَكَ أَبِي». فَصَرَخَتْ، وَ لَطَمَتْ وَجْهَهَا، وَ شَقَّتْ جَبِيئَهَا، وَ قَالَتْ: مَاتَ

وَ اللَّهُ سَيِّدِي، فَكَفَّهَا، وَ قَالَ لَهَا: «لَا تَكَلِّمِي بِشَيْءٍ، وَ لَا تُظْهِرِيهِ حَتَّى يَجِيءَ الْخَبَرُ

خدمت امام رضا علیه السلام عرض کردم که: مرا خبر ده از امام، که در چه در زمان می‌داند که او امام است؟ آیا در هنگامی که خبر به او می‌رسد که امام پیش، از دنیا در گذشته، یا در آن هنگام که در می‌گذرد، و پیش از آن که خبر وفاتش برسد؟ مثل امام موسی که در بغداد وفات نمود، و تو در این جا بودی.

فرمود که: «این را می‌داند در هنگامی که امام پیش، از دنیا در می‌گذرد». عرض کردم: به چه چیز این را می‌داند؟ فرمود که: «خدا او را الهام می‌فرماید».

۵ / ۹۹۳. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از ابوالفضل شهبانی، از هارون بن فضل روایت کرده است که گفت: ابوالحسن حضرت امام علی نقی علیه السلام را دیدم در روزی که امام محمد تقی علیه السلام در آن وفات فرموده بود. پس آن حضرت فرمود: «*نا لله وانا الیه راجعون*؛ امام محمد تقی علیه السلام از دنیا در گذشت». به آن حضرت عرض شد که: چگونه دانستی؟ فرمود که: «زیرا که ذلت و خشوعی برای خدا در دل من داخل شد، که پیش از این، آن را در خود نمی‌شناختم، و حالتی در خود مشاهده کردم که هرگز آن را در خود مشاهده نکرده بودم».

۶ / ۹۹۴. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از مسافر روایت کرده است که گفت: در هنگامی که امام موسی کاظم علیه السلام را از مدینه بیرون بردند، حضرت امام رضا علیه السلام را امر فرمود که در هر شب بخوابد در دهلیز خانه آن حضرت، همیشه در مدت حیات آن حضرت، تا آن که خبر وفاتش به او برسد.

مسافر می‌گوید که: عادت ما این بود که در هر شب، برای حضرت امام رضا علیه السلام در دهلیز خانه، فرش و رختخواب می‌انداختیم، و حضرت بعد از [نماز] خفتن، تشریف می‌آورد و در آنجا می‌خوابید. و چون صبح می‌شد، به منزل خویش بر می‌گشت. مسافر می‌گوید که: چهار سال بر این حال ماند، بعد از آن شبی از شب‌ها بود که حضرت از آمدن در نزد ما دیر کرد و ما برای او فرش کرده بودیم، پس نیامد، چنانچه پیش از آن می‌آمد. اهل و عیال امام موسی علیه السلام وحشتی کردند و ترسیدند و از دیر کردن آن حضرت امر عظیمی بر ما داخل شد.

چون صبح شد، به خانه آمد و بر اهل و عیال پدرش داخل شد، و به نزد مادر احمد رفت و فرمود که: «آنچه را که پدرم به تو سپرده، بیاور». مادر احمد چون این را شنید، فریاد و فغان برآورد و طپانچه بر روی خویش زد و گریبان جامه را درید، و گفت: به خدا سوگند که: شوهر و آقا و امام من وفات فرموده. حضرت امام رضا علیه السلام او را منع فرمود و فرمود که: «در این

إِلَى الْوَالِي».

فَأُخْرِجَتْ إِلَيْهِ سَفْطاً، وَ أَلْفِي دِينَارٍ، أَوْ أَرْبَعَةَ آلَافٍ دِينَارٍ، فَدَفَعَتْ ذَلِكَ أَجْمَعُ إِلَيْهِ دُونَ غَيْرِهِ، وَقَالَتْ: إِنَّهُ قَالَ لِي فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَهُ - وَ كَانَتْ أَثِيرَةً عِنْدَهُ -: «اِحْتَفِظِي بِهَذِهِ الْوَدِيعَةِ عِنْدَكَ، لَا تُطْلِعِي عَلَيْهَا أَحَدًا حَتَّى أَمُوتَ، فَإِذَا مَضَيْتُ، فَمَنْ أَتَاكَ مِنْ وَلَدِي فَطَلَبَهَا مِنْكَ، فَأَذْفَعِيهَا إِلَيْهِ، وَ اعْلَمِي أَنِّي قَدْ مِتُّ». وَ قَدْ جَاءَنِي وَ اللَّهُ عَلاَمَةُ سَيِّدِي.

فَقَبَضَ ذَلِكَ مِنْهَا، وَ أَمَرَهُمْ بِالْإِسْكَافِ جَمِيعاً إِلَى أَنْ وَرَدَ الْخَبَرُ، وَ انْصَرَفَ فَلَمْ يَعُدْ لَشَيْءٍ مِنَ الْمَبِيتِ، كَمَا كَانَ يَفْعَلُ، فَمَا لَبِثْنَا إِلَّا أَيَّاماً يَسِيرَةً حَتَّى جَاءَتْ الْخَرِيطَةُ بِنَعْيِهِ، فَعَدَدْنَا الْأَيَّامَ، وَ تَفَقَّدْنَا الْوَقْتَ، فَإِذَا هُوَ قَدْ مَاتَ فِي الْوَقْتِ الَّذِي فَعَلَ أَبُو الْحَسَنِ (ع) مَا فَعَلَ مِنْ تَخَلُّفِهِ عَنِ الْمَبِيتِ وَ قَبْضِهِ لِمَا قَبَضَ.

## ٩١- بَابُ حَالَاتِ الْأَئِمَّةِ (ع) فِي السَّنِّ

٩٩٥ / ١. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ يَزِيدَ الْكُنَاسِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (ع): أَكَانَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ (ع) - حِينَ تَكَلَّمَ فِي الْمَهْدِ - حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى أَهْلِ زَمَانِهِ؟

فَقَالَ: «كَانَ يَوْمَئِذٍ نَبِيًّا حُجَّةَ اللَّهِ غَيْرَ مُرْسَلٍ؛ أَمَا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِ حِينَ قَالَ: «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا» وَ جَعَلَنِي مُبَارَكاً أَيْنَ مَا كُنْتُ وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ

باب، سخنی مگو و این را اظهار مکن تا خبر به والی مدینه برسد.

پس مادر احمد صندوقی را بیرون آورد و به نزد آن حضرت گذاشت با دو هزار دینار، یا چهار هزار دینار، و همه آنها را تسلیم آن حضرت نمود و به غیر او نداد. و مادر احمد در نزد امام موسی علیه السلام مکرمه و محترمه بود و حضرت او را دوست می‌داشت، گفت که: امام موسی علیه السلام در خلوتی که در میانه من و او بود و کسی دیگر نبود، به من فرمود که: «این امانت را محافظت کن در نزد خود، و کسی را بر آن مطلع مگردان، تا من وفات کنم. و چون از دنیا بگذشتم، هر یک از فرزندان من که به نزد تو آید و این امانت را از تو طلب نماید، آن را به وی تسلیم کن، و بدان که من فوت شده‌ام». و به خدا سوگند که نشانه‌ای که سید من قرار داده بود، به من رسید.

پس حضرت امام رضا علیه السلام آن را از مادر احمد گرفت، و همه ایشان را امر فرمود که خود را نگه دارند، و چیزی را بروز ندهند تا خبر وفات آن حضرت برسد، و برگشت و دیگر نیامد که در دهلیز شب به سر برد، چنانچه بیشتر چنین می‌کرد. و درنگ نکردیم، مگر چند روز کمی تا آن که کیسه سر بسته وارد شد که خبر وفات آن حضرت را در کاغذی که در آن بود، نوشته بودند. ما آن روزها را شمردیم و ملاحظه آن وقت نمودیم، دیدیم که آن حضرت وفات فرموده بود در همان وقتی که امام رضا علیه السلام کرد آنچه کرد؛ از آن که تخلف فرمود از شب خوابیدن در دهلیز و گرفت از مادر احمد آنچه را که گرفت.

#### ۹۱. باب در بیان حالت‌های ائمه علیهم السلام در سال

۹۹۵ / ۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از یزید کُناسی که گفت: سؤال کردم از امام محمد باقر علیه السلام که: آیا عیسی بن مریم در هنگامی که سخن گفت در گهواره (یا در دامن مادرش که به منزله گهواره است) حجت خدا بود بر اهل زمان خویش؟

فرمود که: «عیسی در آن روز پیغمبر و حجتی بود از برای خدا، ولیکن مُرسل نبود (که خدا او را به سوی کسی فرستاده باشد). آیا گوش نمی‌دهی به قول عیسی در هنگامی که گفت: **إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا \* وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ**

مَا دُمْتُ حَيًّا».

قُلْتُ: فَكَانَ يَوْمَئِذٍ حُجَّةٌ لِلَّهِ عَلَى زَكَرِيَّا فِي تِلْكَ الْحَالِ وَهُوَ فِي الْمَهْدِ؟  
فَقَالَ: «كَانَ عِيسَى فِي تِلْكَ الْحَالِ آيَةً لِلنَّاسِ، وَرَحْمَةً مِنَ اللَّهِ لِمَرْيَمَ حِينَ تَكَلَّمَ، فَعَبَّرَ عَنْهَا، وَكَانَ نَبِيًّا حُجَّةٌ عَلَى مَنْ سَمِعَ كَلَامَهُ فِي تِلْكَ الْحَالِ، ثُمَّ صَمَتَ فَلَمْ يَتَكَلَّمْ حَتَّى مَضَتْ لَهُ سَنَتَانِ، وَكَانَ زَكَرِيَّا الْحُجَّةَ لِلَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - عَلَى النَّاسِ بَعْدَ صَمَتِ عِيسَى بِسِنَتَيْنِ، ثُمَّ مَاتَ زَكَرِيَّا، فَوَرِثَهُ ابْنُهُ يَحْيَى الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَهُوَ صَبِيٌّ صَغِيرٌ؛ أَمَا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا﴾.

فَلَمَّا بَلَغَ عِيسَى ٣٠ سَنَةً، تَكَلَّمَ بِالنُّبُوَّةِ وَالرَّسَالَةِ حِينَ أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ، فَكَانَ عِيسَى الْحُجَّةَ عَلَى يَحْيَى وَعَلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ، وَلَيْسَ تَبْقَى الْأَرْضُ - يَا أَبَا خَالِدٍ - يَوْمًا وَاحِدًا بِغَيْرِ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ مِنْذُ يَوْمِ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ ١، وَ أَشْكَنَهُ الْأَرْضَ».

فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَكَانَ عَلِيٌّ ٢ حُجَّةً مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ٣؟

فَقَالَ: «نَعَمْ، يَوْمَ أَقَامَهُ لِلنَّاسِ، وَنَصَبَهُ عَلَمًا، وَدَعَاهُمْ إِلَى وَلَايَتِهِ، وَأَمَرَهُمْ بِطَاعَتِهِ».

قُلْتُ: وَكَانَتْ طَاعَةُ عَلِيٍّ ٤ وَاجِبَةً عَلَى النَّاسِ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ٥ وَبَعْدَ وَفَاتِهِ؟

وَالزُّكُورَةُ مَا دُمْتُ حَيًّا<sup>۱</sup>».

راوی می‌گوید که: عرض کردم: پس عیسی در آن روز، حاجتی بود از برای خدا بر زکریا در این حال، و آن حضرت در گهواره بود؟ حضرت فرمود که: «عیسی در آن حال، علامتی بود برای مردمان که به تدبیر در آن، کمال قدرت خدا را در می‌یافتند و رحمتی از جانب خدا برای مریم، در آن زمان که سخن گفت و از جانب او، عبارت سازی و بیان نمود، و او را از ننگ تهمت بیرون آورد، و پیغمبر و حجت بود در آن حال بر هر که سخن او را شنید. بعد از آن خاموش شد و سخن نگفت تا دو سال از عمرش گذشت. و بعد از آن که عیسی در دو سال خاموش شد، زکریا حجت خدای عز و جل بود بر مردم. پس زکریا وفات کرد و پسرش یحیی کتاب خدا را که عبارت است از تورات و حکمت (که نبوت است و دانستن احکام تورات)، از او میراث بُرد، و آن حضرت کودکی خُرد بود.

آیا گوش نمی‌دهی به قول خدای عز و جل که می‌فرماید: ﴿يَنبِئُكَ هَٰذَا الْكِتَابُ بِقُوَّةٍ وَءَاتَيْنَاهُ الْحَكْمَ صَبِيًّا<sup>۲</sup>﴾، و چون عیسی به هفت سالگی رسید، به پیغمبری و رسالت تکلم نمود، در آن هنگام که خدای تعالی به سوی او وحی فرمود. و عیسی حجت شد بر یحیی و بر همه مردمان. و چنین نیست ای ابو خالد، که زمین یک روز بی حاجتی از برای خدا بر مردمان باقی مانده باشد، از آن روزی که خدا آدم علیه السلام را آفرید و او را در زمین ساکن گردانید.

عرض کردم که: فدای تو گردم، آیا علی علیه السلام از جانب خدا و رسولش، حجت بود بر این امت، در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله؟ فرمود: «آری، در روی زمین که او را برای مردمان به پای داشت و او را نصب فرمود که عَلم و نشانه باشد از برای راه خدا، و مردم را به سوی ولایت او خواند، و ایشان را به فرمان‌برداری او امر فرمود».

عرض کردم که: اطاعت علی علیه السلام در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعد از وفات او بر مردم، واجب بود؟ فرمود: «آری، ولیکن آن حضرت با وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله، سخن نگفت و اطاعت

۱. مریم، ۳۰-۳۱. یعنی: به درستی که من بنده خدایم. عطا فرموده به من کتاب خویش (را که عبارت است از انجیل، یعنی: در ازل حکم فرموده که انجیل را به من عطا فرماید. و اکثر مفسران گفته‌اند در همان ساعت که متولد شد، انجیل را تلاوت نمود) و مرا پیغمبر گردانیده و مرا پر نفع و با برکت ساخته در هر جا که باشم و مرا وصیت و امر فرموده به نماز کردن و زکات دادن در مدنی که زنده باشم. (مترجم)

۲. مریم، ۱۲. یعنی: ای یحیی، فراگیر کتاب تورات را به توانایی که تو را بر فرا گرفتن آن دادیم و دادیم او را پیغمبری در حالتی که کودکی بود. (مترجم)

فَقَالَ: «نَعَمْ، وَ لَكِنَّهُ صَمَتَ، فَلَمْ يَتَكَلَّمْ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَ كَانَتْ الطَّاعَةُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلَى أُمَّتِهِ وَ عَلَى عَلِيٍّ ﷺ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَ كَانَتْ الطَّاعَةُ مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ رَسُولِهِ عَلَى النَّاسِ كُلِّهِمْ لِعَلِيٍّ ﷺ بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَ كَانَ عَلِيٌّ ﷺ حَكِيمًا عَالِمًا».

٩٩٦ / ٢. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا ﷺ: قَدْ كُنَّا نَسْأَلُكَ قَبْلَ أَنْ يَهَبَ اللَّهُ لَكَ أَبَا جَعْفَرٍ ﷺ، فَكُنْتَ تَقُولُ: «يَهَبُ اللَّهُ لِي غُلَامًا» فَقَدْ وَهَبَ اللَّهُ لَكَ، فَقَرَّ عُيُونُنَا، فَلَا أَرَانَا اللَّهَ يَوْمَكَ، فَإِنْ كَانَ كَوْنُ قَالِي مَنْ؟ فَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ وَ هُوَ قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيْهِ.

فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، هَذَا ابْنُ ثَلَاثِ سِنِينَ؟ قَالَ: «وَ مَا يَضُرُّهُ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ؛ قَدْ قَامَ عِيسَى ﷺ بِالْحُجَّةِ وَ هُوَ ابْنُ ثَلَاثِ سِنِينَ».

٩٩٧ / ٣. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي ﷺ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنَّهُمْ يَقُولُونَ فِي حَدَاثَةِ سِنِّكَ، فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَى دَاوُدَ أَنْ يَسْتَخْلِفَ سُلَيْمَانَ وَ هُوَ صَبِيٌّ يَزْعَى الْغَنَمَ، فَأَنْكَرَ ذَلِكَ عَبَادُ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ عَلِمَاؤُهُمْ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى دَاوُدَ ﷺ أَنْ خُذْ عَصِيَّ الْمُسْكَلَمِينَ وَ عَصَا سُلَيْمَانَ، وَ اجْعَلْهَا فِي بَيْتٍ، وَ اخْتِمْ عَلَيْهَا بِخَوَاتِيمِ الْقَوْمِ، فَإِذَا كَانَ مِنَ الْغَدِ، فَمَنْ كَانَتْ عَصَاهُ قَدْ أَوْرَقَتْ وَ أَثْمَرَتْ، فَهُوَ الْخَلِيفَةُ، فَأَخْبَرَهُمْ دَاوُدُ ﷺ، فَقَالُوا: قَدْ رَضِينَا وَ سَلَّمْنَا».

٩٩٨ / ٤. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ غَيْرُهُ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ مُضَعَبٍ، عَنْ مَسْعَدَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ أَبُو بَصِيرٍ: دَخَلْتُ إِلَيْهِ - وَ مَعِيَ غُلَامٌ يَقُودُنِي خُمَاسِيٍّ لَمْ يَبْلُغْ - فَقَالَ لِي: «كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا اخْتَجَّ عَلَيْكُمْ بِمِثْلِ سِنِّهِ - أَوْ قَالَ - سَيَلِي عَلَيْكُمْ بِمِثْلِ سِنِّهِ؟».

از برای رسول خدا ﷺ بر اُمتش و بر علی ﷺ واجب بود، در زمان حیات رسول خدا ﷺ. و اطاعت از برای علی ﷺ بر همه مردمان واجب بود از جانب خدا و از جانب رسول آن جناب، بعد از وفات رسول خدا ﷺ، و علی ﷺ صاحب حکم و حکمت و عالم بود.

۹۹۶ / ۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از صفوان بن یحیی روایت کرده است که گفت: به خدمت امام رضا ﷺ عرض کردم: ... تا آخر آنچه در باب اشاره و نص بر امام محمد تقی ﷺ روایت کرده است مذکور شد.<sup>۱</sup>

۹۹۷ / ۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن سیف، از بعضی از اصحاب ما، از امام محمد تقی ﷺ روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: مردم در تازه سالی و کم سنی تو حرف می‌زنند. فرمود: «به درستی که خدای تبارک و تعالی به سوی داود ﷺ وحی فرمود که: سلیمان را خلیفه خود گرداند، و آن حضرت کودکی بود که گوسفند می‌چرانید. پس عباد بنی اسرائیل و علمای ایشان این مطلب را انکار کردند. خدا به سوی داود ﷺ وحی فرمود که: چوب دست آنان که در باب خلافت حرف دارند و چوب دست سلیمان را بگیر و آنها را در حجره قرار ده، و بر آن مهر بزن به مهرهای آن گروه. چون فردا شود، هر که چوب دستی او، برگ بیرون کرده و میوه آورده، همان خلیفه تو است. پس داود ﷺ ایشان را به این امر خبر داد. گفتند که: راضی شدیم و تسلیم کردیم».

۹۹۸ / ۴. علی بن محمد و غیر او، از سهل بن زیاد، از یعقوب بن یزید، از مُصعب، از مسعده، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است که: ابو بصیر گفت: داخل شدم بر آن حضرت و با من کودکی بود که عصای مرا می‌کشید و آن پسر، پنج ساله بود (یا قامتش پنج شبر بود) و بالغ نشده بود. حضرت به من فرمود که: «شما چگونه خواهید بود چون بر شما حجت آورده شود به مثل سن این کودک؟» (که خدا کسی را امام و حجت شما کند که در این سن باشد).

۱. به خدمت امام رضا ﷺ عرض کردم که: از تو سؤال می‌کردیم پیش از آن که خدا ابو جعفر را به تو ببخشد، و تو می‌فرمودی که خدا تو را پسری خواهد بخشید، پس خدا آن را به تو بخشید، و چشم‌های ما را روشن گردانید. و خدا به ما ننماید آن روزی را که تو نباشی، پس اگر واقعه‌ای اتفاق افتد، به سوی کی پناه ببریم؟ حضرت به دست خود به جانب ابو جعفر اشاره فرمود و ابو جعفر در پیش روی آن حضرت ایستاده بود. عرض کردم که: فدای تو گردم، اینک پسر سه ساله است. فرمود که: «از این نُحرد سالی به او چه زیان می‌رسد؛ زیرا که عیسی به حجت بر پا شد و حال آن که او پسر سه ساله بود».

٥ / ٩٩٩. سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ، قَالَ: سَأَلْتُهُ - يَعْنِي أَبَا جَعْفَرٍ (ع) - عَنْ شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الْإِمَامِ، فَقُلْتُ: يَكُونُ الْإِمَامُ ابْنُ أَقَلِّ مِنْ سَبْعِ سِنِينَ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ، وَ أَقَلُّ مِنْ خَمْسِ سِنِينَ».

فَقَالَ سَهْلٌ: فَحَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مَهْزِيَارٍ بِهَذَا فِي سَنَةِ إِحْدَى وَ عِشْرِينَ وَ مِائَتَيْنِ.

٦ / ١٠٠٠. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْخَيْرَانِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: كُنْتُ وَاقِفًا بَيْنَ يَدَيْ أَبِي الْحَسَنِ (ع) بِخُرَاسَانَ، فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ: يَا سَيِّدِي، إِنْ كَانَ كَوْنُ، فَإِلَى مَنْ؟ قَالَ: «إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ ابْنِي». فَكَأَنَّ الْقَائِلَ اسْتَضْغَرَ سِنَّ أَبِي جَعْفَرٍ (ع)، فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ (ع): «إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - بَعَثَ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ (ع) رَسُولًا نَبِيًّا، صَاحِبَ شَرِيعَةٍ مُبْتَدَأَةٍ، فِي أَصْغَرَ مِنَ السَّنِّ الَّذِي فِيهِ أَبُو جَعْفَرٍ (ع)».

٧ / ١٠٠١. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَشْبَاطٍ، قَالَ: رَأَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (ع) - وَ قَدْ خَرَجَ عَلَيَّ - فَأَخَذْتُ النَّظَرَ إِلَيْهِ، وَ جَعَلْتُ أَنْظُرُ إِلَى رَأْسِهِ وَ رِجْلَيْهِ، لِأَصِفَ قَامَتَهُ لِأَصْحَابِنَا بِمِصْرَ، فَبَيَّنَّا أَنَا كَذَلِكَ حَتَّى قَعَدَ، فَقَالَ: «يَا عَلِيُّ، إِنَّ اللَّهَ احْتَجَّ فِي الْإِمَامَةِ بِمِثْلِ مَا احْتَجَّ بِهِ فِي النَّبُوءَةِ، فَقَالَ: «وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا»؛ وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ»؛ «وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً» فَقَدْ يَجُوزُ أَنْ يُوْتَى الْحِكْمَةُ وَ هُوَ صَبِيٌّ، وَ يَجُوزُ أَنْ

۹۹۹ / ۵. سهل بن زیاد، از علی بن مهزیار، از محمد بن اسماعیل بن بزیع روایت کرده است که گفت: سؤال کردم او را (یعنی: امام محمد تقی علیه السلام) از چیزی از امر امام و عرض کردم: می‌شود که امام، پسری باشد کم‌تر از هفت ساله؟ فرمود: «آری و کم‌تر از پنج ساله نیز می‌باشد». و سهل گفت که: علی بن مهزیار مرا به این حدیث، حدیث کرد در سال دویست و بیست و یک.

۱۰۰۰ / ۶. حسین بن محمد، از خیرانی، از پدرش روایت کرده است که گفت: در خراسان در پیش روی حضرت امام رضا علیه السلام ایستاده بودم ... تا آخر آنچه در باب اشاره و نص بر امام محمد تقی علیه السلام گذشت.<sup>۱</sup>

۱۰۰۱ / ۷. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از علی بن اسباط روایت کرده است که گفت: امام محمد تقی علیه السلام را دیدم در حالی که پیرون آمده بود و رو به من می‌آمد. پس من به سوی او نیک نظر کردم و شروع کردم که به سر و پای‌های او نظر می‌کردم تا قامت او را برای اصحاب خویش در مصر و صف کنم. و در بین آن که من هم‌چنین نگران بودم، نشست و فرمود که: «ای علی، به درستی که خدا در باب امامت، حجت آورده، به مثل آنچه در باب نبوت به آن حجت آورده، و فرموده که: ﴿وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا﴾<sup>۲</sup>. و فرموده که: و لما بلغ أشده وبلغ أربعين سنة. (چنین آیه‌ای در قرآن نیست، بلی، در سورة قصص است که: ﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ ءَاتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا﴾<sup>۳</sup>. و در سورة احقاف است که: ﴿حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً﴾<sup>۴</sup>. و این اشتباه از کلینی است یا نویسندگان؛ زیرا که از محمد بن مسعود عیاشی صاحب تفسیر، همین حدیث را نقل کرده‌اند که در تفسیر به اسناد خود از علی بن اسباط روایت کرده با ذکر آیه، به طریقه‌ای که در سورة قصص است. و ترجمه آیه احقاف در احوال حضرت امام حسین - صلوات الله و سلامه علیه - می‌آید. و ترجمه آیه قصص این است که: «چون حضرت موسی به غایت قوت و کمال خویش که چهل سالگی است رسید (چنانچه از ابن عباس و

۱. ای آقای من، اگر حادثه واقع شود، به کی پناه ببریم؟ فرمود: «به سوی پسر من ابوجعفر». پس گویا آن سائل ابوجعفر را کم شمرد. حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: «به درستی که خدای تبارک و تعالی عیسی بن مریم را به پیغمبری فرستاد، و از جانب خدا خبر می‌داد، و صاحب شریعت تازه‌ای بود، در سنی که کم‌تر بود از سنی که ابوجعفر علیه السلام در آن است».

۲. مریم، ۱۲.

۳. قصص، ۱۴.

۴. احقاف، ۱۵.

يُوتَاهَا وَهُوَ ابْنُ أَرْبَعِينَ سَنَةً».

١٠٠٢ / ٨. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: قَالَ عَلِيُّ بْنُ حَسَّانَ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: يَا سَيِّدِي، إِنَّ النَّاسَ يُنْكِرُونَ عَلَيْكَ حَدَاثَةَ سِنِّكَ، فَقَالَ: «وَمَا يُنْكِرُونَ مِنْ ذَلِكَ؟ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؟ لَقَدْ قَالَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ عليه السلام: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي» فَوَاللَّهِ مَا تَبِعَهُ إِلَّا عَلِيُّ عليه السلام وَلَهُ تِسْعُ سِنِينَ، وَأَنَا ابْنُ تِسْعِ سِنِينَ».

## ٩٢- بَابُ أَنَّ الْإِمَامَ لَا يَغْسِلُهُ إِلَّا إِمَامٌ مِنَ الْأَئِمَّةِ عليهم السلام

١٠٠٣ / ١. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَاءِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَّالِ أَوْ غَيْرِهِ، عَنِ الرِّضَاءِ عليه السلام، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنَّهُمْ يُحَاجُّونَا يَقُولُونَ: إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَغْسِلُهُ إِلَّا الْإِمَامُ؟ قَالَ: فَقَالَ: «مَا يُذَرِّبُهُمْ مَنْ غَسَلَهُ؟ فَمَا قُلْتَ لَهُمْ؟» قَالَ: قُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ، قُلْتُ لَهُمْ: إِنْ قَالَ مُوَلَّاي: إِنَّهُ غَسَلَهُ تَحْتَ عَرْشِ رَبِّي، فَقَدْ صَدَقَ، وَإِنْ قَالَ: غَسَلَهُ فِي تَخُومِ الْأَرْضِ، فَقَدْ صَدَقَ. قَالَ: «لَا هَكَذَا».

مجاهد و قتاده نیز مروی است)، و راست شد قد او (یا عقلش به نهایت نشو و نما رسید)، دادیم او را پیغمبری و دانش در دین». آن که گاهی جائز است که به پیغمبر، پیغمبری عطا شود و او کودک باشد، و جائز است که به او عطا شود و او در سن چهل سالگی باشد.

۸/۱۰۰۲. علی بن ابراهیم، از پدرش روایت کرده است که گفت: علی بن حسان به خدمت امام محمد تقی علیه السلام عرض کرد که: ای سید من، مردم کم سالی تو را بر تو انکار دارند و می گویند که: طفل است و قابل امامت نیست. فرمود که: «چگونه قول خدا را از این باب انکار می کنند؟ خدا به پیغمبر خود فرموده: ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾<sup>۱</sup>. پس، به خدا سوگند، که در اول پیغمبری کسی او را پیروی نکرد، مگر علی علیه السلام و آن حضرت را نه سال بود و من نیز پسر نه ساله ام».

## ۹۲. باب در بیان این که امام را غسل نمی دهد مگر امامی از ائمه هدی علیهم السلام

۱/۱۰۰۳. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از حسن بن علی و شاء، از احمد بن عمر حلال، یا غیر او، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: واقفیه با ما جدال و گفت و گو می کنند و می گویند که: امام را غسل نمی دهد، مگر امام (و مراد ایشان، نفی امامت امام رضا علیه السلام است؛ زیرا که امام موسی علیه السلام در بغداد رحلت فرمود، و امام رضا علیه السلام در مدینه بود، و بر آن ملاعین وارد می آید که به امامت امام موسی علیه السلام نیز قائل نباشند؛ چه، اگر امام بود، بایست امامی او را غسل دهد و حال آن که ایشان بعد از آن حضرت به امامی قائل نیستند، و پیش از این مذکور شد که امام موسی علیه السلام مأمور بود که در وقت بیرون رفتن امام رضا علیه السلام، امر کند که او را غسل دهد و بر او نماز کند در حال حیات. و چه امتناع دارد که امام رضا علیه السلام از راه اعجاز امامت در پنهان به بغداد آمده باشد و او را غسل داده باشد؟ چنانچه در حقیقت و نفس الامر چنین بود. و تتمه حدیث آن که: راوی می گوید که: حضرت فرمود: «ایشان چه می دانند که کی آن حضرت علیه السلام را غسل داد؟» و فرمود که: «به ایشان چه گفتی؟» راوی می گوید که: عرض کردم که: فدای تو گردم، به ایشان گفتم که: اگر آقای من بفرماید

۱. یوسف، ۱۰۸. یعنی: بگو: ای محمد که: این دعوت به توحید و آماده شدن برای معاد، راه من است و بر این امر نایتم و می خوانم مردمان را به راه خدا در حالتی که بر بینایی و مطلع بر بیان هویدا و حجت روشن بر وجه یقین، من و آن که مرا پیروی کرده است. (مترجم)

قَالَ: فَقُلْتُ: فَمَا أَقُولُ لَهُمْ؟ قَالَ: «قُلْ لَهُمْ: إِنِّي غَسَلْتُهُ». فَقُلْتُ: أَقُولُ لَهُمْ: إِنَّكَ غَسَلْتُهُ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ».

١٠٠٤ / ٢. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ، قَالَ: سَأَلْتُ الرَّضَاءَ عليه السلام عَنِ الْإِمَامِ يَغْسِلُهُ الْإِمَامُ؟ قَالَ: «سُنَّةُ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عليه السلام».

١٠٠٥ / ٣. وَ عَنْهُ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ طَلْحَةَ، قَالَ: قُلْتُ لِلرَّضَاءِ عليه السلام: إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَغْسِلُهُ إِلَّا الْإِمَامُ؟ فَقَالَ: «أَمَا تَذَرُونَ مَنْ حَضَرَ؟ لَعَلَّهُ قَدْ حَضَرَهُ خَيْرٌ مِمَّنْ غَابَ عَنْهُ، الَّذِينَ حَضَرُوا يُوسُفَ فِي الْجُبِّ حِينَ غَابَ عَنْهُ أَبَوَاهُ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ».

مرکز تحقیقات کتب و تراث اسلامی

### ٩٣ - بَابُ مَوَالِيدِ الْأَئِمَّةِ عليهم السلام

١٠٠٦ / ١. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِسْحَاقَ الْعَلَوِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدٍ الرَّزَامِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: حَجَجْنَا مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي السَّنَةِ الَّتِي وُلِدَ فِيهَا ابْنُهُ مُوسَى عليه السلام، فَلَمَّا نَزَلْنَا الْأَبْوَاءَ، وَضَعَ لَنَا الْغَدَاءَ، وَكَانَ إِذَا وَضَعَ الطَّعَامَ لِأَصْحَابِهِ أَكْثَرَ وَأَطَابَ، قَالَ: فَبَيْنَا نَحْنُ نَأْكُلُ إِذْ أَتَاهُ رَسُولُ حَمِيدَةَ، فَقَالَ لَهُ: إِنَّ حَمِيدَةَ تَقُولُ: قَدْ أَنْكَرْتُ نَفْسِي، وَ قَدْ وَجَدْتُ مَا كُنْتُ أَجِدُ إِذَا حَضَرْتُ وَلَادَتِي، وَ قَدْ أَمَرْتَنِي أَنْ لَا أَسْتَبْقِكَ بِابْنِكَ هَذَا،

که خود آن حضرت را در زیر عرش پروردگار من غسل داده، راست فرموده و اگر بفرماید که او را در زیر زمین، در جایی که منتهای آن باشد، و بعد از آن زمینی نباشد، غسل داده، راست فرموده. حضرت فرمود که: «هم چنین مگو».

عرض کردم: پس، به ایشان چه بگوییم؟ فرمود به ایشان بگو که: «من او را غسل داده‌ام». عرض کردم که: به ایشان خواهیم گفت که: تو او را غسل داده‌ای (و بنابر بعضی از نسخ کافی، آیا به ایشان بگوییم که تو او را غسل داده‌ای؟) فرمود: «آری».

۱۰۰۴ / ۲. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از محمد بن جمهور روایت کرده است که گفت: حدیث کرد ما را ابو معمر و گفت که: امام رضا علیه السلام را سؤال کردم از امام، که [آیا امام دیگر] باید او را غسل دهد؟ فرمود: «سنت موسی بن عمران علیه السلام است» (چه، آن حضرت، هارون را در تیه غسل داد).

۱۰۰۵ / ۳. و از او، از معلى بن محمد، از محمد بن جمهور، از یونس، از طلحه روایت است که گفت: به خدمت امام رضا علیه السلام عرض کردم که: امام را غسل نمی‌دهد، مگر امام؟ فرمود که: «آیا نمی‌دانید که کی حاضر شد؟ (یعنی در نزد غسل دادن امام موسی علیه السلام) شاید که در نزد او حاضر شده باشد بهترین کسانی که از او غائب بودند (یعنی: امام علیه السلام) مانند آنان که در نزد یوسف حاضر شدند در چاه، در هنگامی که پدر و اهل بیتش از او غائب شدند».

### ۹۳. باب در بیان موالید ائمه علیهم السلام<sup>۱</sup>

۱۰۰۶ / ۱. علی بن محمد، از عبدالله بن اسحاق علوی، از محمد بن زید رزاسی، از محمد بن سلیمان دیلمی، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: با امام جعفر صادق علیه السلام حج کردیم در سالی که پسرش امام موسی علیه السلام متولد شد، و چون به منزل آبواء فرود آمدیم، چاشت را برای ما ترتیب داد<sup>۲</sup> و عادت آن حضرت این بود که چون طعام از برای اصحاب خود می‌ساخت، پر و پاکیزه می‌ساخت. ابو بصیر می‌گوید: در بین آن‌که ما چیزی می‌خوردیم، ناگاه فرستاده حمیده - مادر امام موسی علیه السلام - به خدمت حضرت صادق علیه السلام

۱. موالید جمع میلاد است، و میلاد به کسر میم، وقت زاییده شدن کسی است و مولود، زاییده شده و تاریخ وقت زاییدن کسی باشد. (مترجم)

۲. و آبواء به فتح همزه و سکون بای ابجد و همزه معذوره در آخر، کوهی است در میانه مکه و مدینه. (مترجم)

فَقَامَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، فَانْطَلَقَ مَعَ الرَّسُولِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ، قَالَ لَهُ أَصْحَابُهُ: سَرَّكَ اللَّهُ، وَجَعَلْنَا فِدَاكَ، فَمَا أَنْتَ صَنَعْتَ مِنْ حَمِيدَةٍ؟ قَالَ: «سَلَّمَهَا اللَّهُ، وَقَدْ وَهَبَ لِي غُلَامًا وَهُوَ خَيْرٌ مَنْ بَرَأَ اللَّهُ فِي خَلْقِهِ، وَلَقَدْ أَخْبَرْتَنِي حَمِيدَةٌ عَنْهُ بِأَمْرِ ظَنَنْتُ أَنِّي لَا أَعْرِفُهُ، وَلَقَدْ كُنْتُ أَعْلَمُ بِهِ مِنْهَا».

فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، وَمَا الَّذِي أَخْبَرْتَنِي بِهِ حَمِيدَةٌ عَنْهُ؟ قَالَ: «ذَكَرْتُ أَنَّهُ سَقَطَ مِنْ بَطْنِهَا - حِينَ سَقَطَ - وَاضِعًا يَدَهُ عَلَى الْأَرْضِ، رَافِعًا رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ، فَأَخْبَرْتُهَا أَنَّ ذَلِكَ أَمَارَةُ رَسُولِ اللَّهِ عليه السلام، وَأَمَارَةُ الْوَصِيِّ مِنْ بَعْدِهِ».

فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، وَمَا هَذَا مِنْ أَمَارَةِ رَسُولِ اللَّهِ عليه السلام وَأَمَارَةِ الْوَصِيِّ مِنْ بَعْدِهِ؟ فَقَالَ لِي: «إِنَّهُ لَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي عُلقَ فِيهَا بِجَدِّي، أَتَى آتٍ جَدُّ أَبِي بِكَأْسٍ فِيهِ شَرْبَةُ أَرْقٍ مِنَ الْمَاءِ، وَاللَّيْنُ مِنَ الزُّبْدِ، وَأَحْلَى مِنَ الشَّهْدِ، وَأَبْرَدُ مِنَ الثَّلْجِ، وَأَبْيَضُ مِنَ اللَّبَنِ، فَسَقَاهُ إِيَّاهُ، وَأَمَرَهُ بِالْجَمَاعِ، فَقَامَ، فَجَامَعَ، فَعُلِقَ بِجَدِّي.

وَلَمَّا أَنْ كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي عُلقَ فِيهَا بِأَبِي، أَتَى آتٍ جَدِّي، فَسَقَاهُ كَمَا سَقَى جَدُّ أَبِي، وَأَمَرَهُ بِمِثْلِ الَّذِي أَمَرَهُ، فَقَامَ، فَجَامَعَ، فَعُلِقَ بِأَبِي.

وَلَمَّا أَنْ كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي عُلقَ فِيهَا بِي، أَتَى آتٍ أَبِي، فَسَقَاهُ بِمَا سَقَاهُمْ، وَأَمَرَهُ بِالَّذِي أَمَرَهُمْ بِهِ، فَقَامَ، فَجَامَعَ، فَعُلِقَ بِي.

آمد و به آن حضرت عرض کرد که: حمیده می گوید که: در خود حال غیر متعارفی را مشاهده می کنم (که هرگز چنین حالی را در خود مشاهده نکرده ام؛ نه در وقت زاییدن و نه در وقت دیگر) و می یابم آنچه را که پیش از این می یافتم چون هنگام زاییدنم می رسید. (حاصل آن که آثار وضع حمل در خود می بینم) و تو مرا امر فرموده ای که من تو را در باب این پسر، پیشی نگیرم (و در امر او دخل و تصرفی نکنم).

پس امام جعفر صادق علیه السلام برخاست و با فرستاده حمیده تشریف برد، و چون برگشت، اصحاب به آن حضرت عرض کردند که: خدا تو را شاد گرداند و ما را فدای تو گرداند، از امر حمیده چه کردی و چه اتفاق افتاد؟ فرمود که: «خدا او را به سلامت داشت و مرا پسری بخشید، و آن پسر بهترین کسانی است که خدا ایشان را آفریده در میان خلایق. و حمیده مرا خبر داد در باب آن پسر به امری که گمان داشت که من آن را نمی دانم، و حال آن که من به آن امر از حمیده داناتر بودم».

عرض کردم که: فدای تو گردم، آن امری که حمیده تو را در باب پسر، به آن خبر داد، چه بود؟ فرمود که: «مذکور ساخت که آن فرزند، در هنگامی که متولد شد، فرود آمد و دست خویش را بر زمین گذاشت و سرش را به جانب آسمان بلند کرد. پس، من حمیده را خبر دادم که این نشانه، نشانه رسول خداست صلی الله علیه و آله در وقت تولد، و نشانه آن که وصی باشد بعد از او».

عرض کردم که: فدای تو گردم این نشانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و نشانه وصی بعد از او چیست؟ و اشاره به چه امر است؟ فرمود که: «چون شبی شد که نطفه جدم امام زین العابدین علیه السلام در آن بسته شد، فرشته به نزد جد پدرم حضرت باقر (یعنی: حضرت امام حسین علیه السلام) آمد و جامی را آورده که یک خوراک آبی در آن بود، از هر آب صافی تر و رقیق تر و از مسکه نرم تر و از غسل شیرین تر و از برف سردتر و از شیر سفیدتر، پس آن آب را به جد پدرم، حضرت امام حسین علیه السلام، نوشانید و او را امر کرد که مجامعت کند. پس مجامعت نمود و نطفه جدم (علی بن الحسین علیه السلام) منعقد شد.

و چون شبی آمد که نطفه پدرم در آن منعقد گردید، فرشته به نزد جدم (علی بن الحسین) آمد و به او نوشانید، چنانچه به جد و پدرم نوشانیده بود، و او را امر کرد به مثل آنچه جد پدرم را به آن امر کرده بود. پس برخاست و مجامعت نمود و نطفه پدرم منعقد شد.

و چون شبی بود که نطفه من در آن بسته شد، فرشته به نزد پدرم آمد و او را نوشانید

وَلَمَّا أَنْ كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي عُلِقَ فِيهَا بِائِنِي، أَتَانِي آتٍ كَمَا أَتَاهُمْ، فَفَعَلَ بِي كَمَا  
فَعَلَ بِهِمْ، فَقُمْتُ بِعِلْمِ اللَّهِ، وَإِنِّي مَسْرُورٌ بِمَا يَهَبُ اللَّهُ لِي، فَجَامَعْتُ، فَعُلِقَ بِائِنِي هَذَا  
الْمَوْلُودِ، فَذَوْنَكُمْ، فَهُوَ - وَاللَّهِ - صَاحِبُكُمْ مِنْ بَعْدِي؛ إِنَّ نُطْفَةَ الْإِمَامِ مِمَّا أَخْبَرْتُكَ، وَ  
إِذَا سَكَنَتِ النُّطْفَةُ فِي الرَّحِمِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَأُنْشِئَ فِيهَا الرُّوحُ، بَعَثَ اللَّهُ - تَبَارَكَ وَ  
تَعَالَى - مَلَكًا، يُقَالُ لَهُ: حَيَوَانُ، فَكَتَبَ عَلَى عَظْمِهِ الْأَيْمَنِ: «هُوَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ  
عَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» وَإِذَا وَقَعَ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ، وَقَعَ وَاضِعًا يَدَيْهِ عَلَى  
الْأَرْضِ، رَافِعًا رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ، فَأَمَّا وَضَعُهُ يَدَيْهِ عَلَى الْأَرْضِ، فَإِنَّهُ يَقْبِضُ كُلَّ عِلْمٍ  
لِلَّهِ أَنْزَلَهُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَأَمَّا رَفَعُهُ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ، فَإِنَّ مُنَادِيًا يُنَادِي بِهِ  
مِنْ بُطْنَانِ الْعَرْشِ مِنْ قِبَلِ رَبِّ الْعِزَّةِ مِنَ الْأَفْقِ الْأَعْلَى بِاسْمِهِ وَاسْمِ أَبِيهِ يَقُولُ: يَا  
فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ، اثْبُتْ تَثْبُتْ، فَلِعَظِيمٍ مَا خَلَقْتُكَ، أَنْتَ صَفْوَتِي مِنْ خَلْقِي، وَمَوْضِعُ  
سِرِّي، وَغَيْبَةُ عِلْمِي، وَآمِنِي عَلَى وَحْيِي، وَخَلِيفَتِي فِي أَرْضِي، لَكَ وَلِمَنْ تَوَلَّاهُ  
أَوْجَبْتُ رَحْمَتِي، وَمَنَحْتُ جَنَانِي، وَأَخْلَلْتُ جَوَارِي، ثُمَّ وَعِزَّتِي وَجَلَالِي،  
لَأَصْلِحَنَّ مَنْ عَادَاكَ أَشَدَّ عَذَابِي وَإِنْ وَسَّعْتُ عَلَيْهِ فِي دُنْيَايَ مِنْ سَعَةِ رِزْقِي.

آنچه را که به پدر و جد و جدّم نوشانیده بود، و او را امر کرد به آنچه ایشان را به آن امر کرده بود، پس برخاست و مجامعت کرد و نطفه من منعقد شد.

و چون شبی رسید که نطفه پسرّم در آن منعقد شد، فرشته‌ای به نزد من آمد، چنانچه به نزد پدر و جد و پدر جدّم آمده بود و با من چنان کرد که با ایشان کرده بود. پس من خاستم به علم خدا و شاد بودم به آنچه خدا به من خواهد بخشید، و مجامعت کردم و نطفه همین پسرّم که متولّد شده، منعقد شد. پس، از او دست بردارید.

به خدا سوگند، که او صاحب و امام شماست بعد از من. و به درستی که نطفه امام، از آن چیزی است که تو را خبر دادم، و چون نطفه امام، چهار ماه در رحم قرار گیرد و روح در آن ایجاد شود، خدای تبارک و تعالی فرشته را بفرستد که او را حیوان می‌گویند، پس بازوی راست او بنویسد که: «وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»<sup>۱</sup>، یعنی: «و تمام شد سخن پروردگار تو (یعنی: به نهایت کمال رسید و به غایت انجامید) از روی راستی در اخبار و بر وجه عدالت در احکام. هیچ کس نیست که سخنان او را تبدیل دهند باشد، و اوست شنوای همه گفتار و دانا به تمام اسرار». و چون از شکم مادر فرود آید، فرود می‌آید در حالتی که دست‌های خویش را بر زمین گذاشته، و سرش را به جانب آسمان بلند کرده باشد. اما دست‌های خود را که بر زمین می‌گذارد، هر علمی که از آن خداست که آن را از آسمان به سوی زمین فرو فرستاده، می‌گیرد و اما سر خود را که به سوی آسمان بلند می‌کند، نداکننده‌ای او را ندا می‌کند که از میان عرش از جانب جناب ربّ العزة از افق اعلی، به نام خودش و نام پدرش و می‌گوید که:

ای فلان پسر فلان، ثابت باش (یا ثابت کن اموری را که بر تو واجب است در باب امامت) تا خدا او را ثابت بدارد؛ زیرا که تو را برای امر عظیمی آفریده‌ام. تویی برگزیده من از خلق من و موضع و میر و محل راز من و صندوق علم و امین من بر وحی من، خلیفه من در زمین. من برای تو و برای هر که تو را دوست دارد، رحمت خود را واجب گردانم، و بهشت‌های خود را ببخشم و در همسایگی خویش فرود آورم. و به عزّت و جلال خود سوگند یاد می‌کنم که در سخت‌ترین عذاب خویش در آورم هر که را با تو دشمنی کرده است؛ هر چند که در دنیا

فَإِذَا انْقَضَى الصَّوْتُ - صَوْتُ الْمُنَادِي - أَجَابَهُ هُوَ، وَاضِعاً يَدَيْهِ، رَافِعاً رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ، يَقُولُ: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ».

قَالَ: «فَإِذَا قَالَ ذَلِكَ، أَعْطَاهُ اللَّهُ الْعِلْمَ الْأَوَّلَ وَ الْعِلْمَ الْآخِرَ، وَ اسْتَحَقَّ زِيَارَةَ الرُّوحِ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ».

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، الرُّوحُ لَيْسَ هُوَ جَبْرَائِيلُ؟ قَالَ: «الرُّوحُ أَعْظَمُ مِنْ جَبْرَائِيلَ؛ إِنَّ جَبْرَائِيلَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَ إِنَّ الرُّوحَ هُوَ خَلْقُ أَعْظَمُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ؛ أَلَيْسَ يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: «تَنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ»؟».

● مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ الْمُخْتَارِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، مِثْلَهُ. ١٠٠٧ / ٢. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُوسَى بْنِ سَعْدَانَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - إِذَا أَحَبَّ أَنْ يَخْلُقَ الْإِمَامَ، أَمَرَ مَلَكًا، فَأَخَذَ شَرْبَةً مِنْ مَاءٍ تَحْتَ الْعَرْشِ، فَيَسْقِيهَا أَبَاهُ، فَمِنْ ذَلِكَ يَخْلُقُ الْإِمَامَ، فَيَمُكُّتُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا وَ لَيْلَةً فِي بَطْنِ أُمِّهِ لَا يَسْمَعُ الصَّوْتَ، ثُمَّ يَسْمَعُ بَعْدَ ذَلِكَ الْكَلَامَ، فَإِذَا وُلِدَ، بَعَثَ ذَلِكَ الْمَلَكَ، فَيَكْتُبُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ: «وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» فَإِذَا مَضَى الْإِمَامُ الَّذِي كَانَ قَبْلَهُ، رُفِعَ لَهُذَا مَنَارٌ مِنْ نُورٍ يَنْظُرُ بِهِ إِلَى أَعْمَالِ الْخَلَائِقِ؛ فَبِهَذَا يَحْتَاجُ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ».

١٠٠٨ / ٣. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ، عَنْ مِثْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ

از روزی گشاده خویش بر او وسعت دهم.

و چون آواز منادی تمام شود، امام او را جواب دهد، در حالی که دست‌های خود را بر زمین گذاشته و سرش را به جانب آسمان بلند ساخته، می‌گوید: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَامًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»<sup>۱</sup>.

و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «چون امام مولود، این را بگوید، خدا علم اول و علم آخر را به او عطا فرماید. و سزاوار آن شود که روح او را در شب قدر زیارت کند». عرض کردم که: فدای تو گردم، آیا روح، جبرئیل نیست؟ فرمود که: «روح از جبرئیل بزرگ‌تر است. به درستی که جبرئیل، از فرشتگان است و روح، آفریده‌ای است بزرگ‌تر از همه فرشتگان علیهم السلام». آیا خدای تبارک و تعالی نمی‌فرماید: «تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ»<sup>۲</sup> (و ترجمه آیه و وجه دلالت آن بر مقصود مذکور شد).

● محمد بن یحیی و احمد بن محمد، از محمد بن حسین، از احمد بن حسن، از مختار بن زیاد، از محمد بن سلیمان، از پدرش، از ابو بصیر مثل این را روایت کرده‌اند.  
 ۲/۱۰۰۷. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از موسی بن سعدان، از عبدالله بن قاسم، از حسن بن راشد روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که چون خدای تبارک و تعالی خواهد که امام را خلق کند، فرشته‌ای را امر کند که شربتی از آب زیر عرش را فراگیرد و آن را به پدر امام بنوشاند، پس امام از این آب خلق شود، و چهل شبانه روز در شکم مادرش بماند که آواز را نشنود. بعد از آن، سخن را بشنود و بفهمد، و چون متولد شود، خدا آن فرشته را بفرستد که در میان دو چشم او را بنویسد که: «وَكَلَّمْتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»<sup>۳</sup>. و چون امامی که پیش از او بوده از دنیا در گذرد، منادی از نور برای این امام بلند شود که به واسطه آن کردارهای همه خلایق را ببیند، و خدا به همین، حجت را بر خلق خود تمام می‌کند».

۳/۱۰۰۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حدید، از منصور از یونس بن

۱. آل عمران، ۱۸. یعنی: گواهی داد خدا به نصب دلایل واضحه به این که هیچ معبودی سزاوار پرستش نیست، مگر آن جناب و همه فرشتگان و صاحب علم نیز شهادت دادند در حالتی که او سبحانه، بر پا است به عدل در همه گفتار و کردار. نیست خدایی مگر او که خدایی است غالب بر جمیع ممکنات و محکم کار در هر چه کند و فرماید (مترجم)

۳. انعام، ۱۱۵.

۲. قدر، ۴.

- عَزَّ وَ جَلَّ - إِذَا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ الْإِمَامَ مِنَ الْإِمَامِ، بَعَثَ مَلَكًا، فَأَخَذَ شَرْبَةً مِنْ مَاءٍ تَحْتَ الْعَرْشِ، ثُمَّ أَوْقَعَهَا أَوْ دَفَعَهَا إِلَى الْإِمَامِ فَشَرِبَهَا، فَيَمُكُثُ فِي الرَّحِمِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا لَا يَسْمَعُ الْكَلَامَ، ثُمَّ يَسْمَعُ الْكَلَامَ بَعْدَ ذَلِكَ، فَإِذَا وَضَعَتْهُ أُمُّهُ، بَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهِ ذَلِكَ الْمَلَكَ الَّذِي أَخَذَ الشَّرْبَةَ، فَكَتَبَ عَلَى عَصْدِهِ الْأَيْمَنِ: «وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ» فَإِذَا قَامَ بِهَذَا الْأَمْرِ، رَفَعَ اللَّهُ لَهُ فِي كُلِّ بَلَدَةٍ مَنَارًا يَنْظُرُ بِهِ إِلَى أَعْمَالِ الْعِبَادِ».

١٠٠٩ / ٤. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ الرَّبِيعِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُسْلِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ الْإِمَامَ لَيَسْمَعُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ، فَإِذَا وُلِدَ خُطْبَتَيْنِ كَتَفِيهِ: «وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» فَإِذَا صَارَ الْأَمْرُ إِلَيْهِ، جَعَلَ اللَّهُ لَهُ عَمُودًا مِنْ نُورٍ يُبَصِّرُ بِهِ مَا يَعْمَلُ أَهْلُ كُلِّ بَلَدَةٍ».

١٠١٠ / ٥. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ إِسْحَاقَ بْنَ جَعْفَرٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: «الْأَوْصِيَاءُ إِذَا حَمَلَتْ بِهِمْ أُمَّهَاتُهُمْ، أَصَابَهَا فَتْرَةٌ شَبَهُ الْعَشِيَّةَ، فَأَقَامَتْ فِي ذَلِكَ يَوْمَهَا ذَلِكَ إِنْ كَانَ نَهَارًا، أَوْ لَيْلَتَهَا إِنْ كَانَ لَيْلًا، ثُمَّ تَرَى فِي مَنَامِهَا رَجُلًا يُبَشِّرُهَا بِغُلَامٍ عَلِيمٍ حَلِيمٍ، فَتَفْرَحُ لِذَلِكَ، ثُمَّ تَنْتَبِهُ مِنْ نَوْمِهَا، فَتَسْمَعُ مِنْ جَانِبِهَا الْأَيْمَنِ فِي جَانِبِ الْبَيْتِ صَوْتًا يَقُولُ: حَمَلْتَ بِخَيْرٍ، وَ تَصِيرِينَ إِلَى خَيْرٍ، وَ جِئْتَ بِخَيْرٍ، أَبْشِرِي بِغُلَامٍ حَلِيمٍ عَلِيمٍ، وَ تَجِدُ خِفَّةً فِي بَدَنِهَا، ثُمَّ لَمْ تَجِدْ بَعْدَ ذَلِكَ

یونس، بن ظبیان روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «به درستی که خدای عز و جلّ چون اراده فرماید که امام را از امام خلق کند، فرشته ای را بفرستد که شربتی از آب زیر عرش را فراگیرد، پس آن را نگاه دارد تا امام آن را بنوشد (یا فرمود که: آن را به امام تسلیم نماید و امام آن را بیاشامد). و بعد از انعقاد نطفه، چهل روز در رحم بماند که سخن را نشنود، و بعد از آن، سخن را بشنود و بفهمد، و چون مادرش او را بر زمین گذارد، خدا همان فرشته را که شربت آب زیر عرش را فرا گرفته بود، به سوی او فرستد و بر بازوی راستش بنویسد که: ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ و چون به امر امامت قیام کند، خدای تعالی برای او در هر شهری، مشعلی از نور را بلند سازد که به وساطت آن به سوی اعمال بندگان نظر کند».

۱۰۰۹ / ۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ربیع بن محمد مُسَلّی، از محمد بن مروان که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «به درستی که امام، در شکم مادرش می شنود و چون متولد شود، در میانه شانه های او نوشته می شود که: ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾، و چون امر امامت به او منتقل شود، خدا از برای او عمودی از نور قرار دهد که به آن ببیند، هر چه را که اهل هر شهری می کنند».

۱۰۱۰ / ۵. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبدالله، از ابن مسعود، از عبدالله بن ابراهیم جعفری روایت کرده است که گفت: شنیدم از اسحاق بن جعفر که می گفت: شنیدم از پدرم، حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، که می فرمود: «اوصیا چون مادران ایشان به ایشان حامله شوند، سستی مانند غش به ایشان رسد، و در تمام آن روز اگر روز باشد، و در همه آن شب اگر شب باشد، بر این حال بماند (که گویا در غش است). پس مردی را در خواب ببیند که او را مرده دهد به پسری بردبار دانا، و به این بشارت شاد شود.

بعد از آن، از خواب بیدار شود و از جانب راست خود، از کنار خانه آوازی بشنود که کسی بگوید که: حامله شدی به خوبی، و باز گشت تو به خوبی خواهد بود، و چیز خوبی را آوردی. بشارت باد تو را به پسری بردبار دانا. و در بدن خود سبکی بیابد و بعد از آن، از پهلوها

اتَّسَاعاً مِنْ جَنْبَيْهَا وَبَطْنِهَا، فَإِذَا كَانَ لِتَسْعٍ مِنْ شَهْرِهَا، سَمِعَتْ فِي الْبَيْتِ حِسّاً شَدِيداً، فَإِذَا كَانَتْ اللَّيْلَةُ الَّتِي تَلَدُ فِيهَا، ظَهَرَ لَهَا فِي الْبَيْتِ نُورٌ تَرَاهُ، لَا يَرَاهُ غَيْرُهَا إِلَّا أَبُوهُ، فَإِذَا وَلَدَتْهُ، وَلَدَتْهُ قَاعِداً، وَتَفَتَّحَتْ لَهُ حَتَّى يَخْرُجَ مُتَرَبِّعاً، ثُمَّ يَسْتَدِيرُ بَعْدَ وَقُوعِهِ إِلَى الْأَرْضِ، فَلَا يُخْطِئُ الْقِبْلَةَ - حَيْثُ كَانَتْ - بِوَجْهِهِ، ثُمَّ يَعْطِشُ ثَلَاثاً، يُشِيرُ بِإِصْبَعِهِ بِالتَّحْمِيدِ، وَ يَقَعُ مَسْرُوراً، مَخْتُوناً، وَ رَبَاعِيَتَاهُ مِنْ فَوْقِ وَ أَسْفَلِ وَ نَابَاهُ وَ ضَاحِكَاهُ، وَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ مِثْلُ سَبِيكَةِ الذَّهَبِ نُورٌ، وَ يُقِيمُ يَوْمَهُ وَ لَيْلَتَهُ تَسِيلُ يَدَاهُ ذَهَباً، وَ كَذَلِكَ الْأَنْبِيَاءُ إِذَا وَلَدُوا، وَ إِنَّمَا الْأَوْصِيَاءُ أَغْلَاقُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ».

١٠١١ / ٦. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ، قَالَ: رَوَى غَيْرُ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا أَنَّهُ قَالَ ﷺ: «لَا تَتَكَلَّمُوا فِي الْإِمَامِ؛ فَإِنَّ الْإِمَامَ يَسْمَعُ الْكَلَامَ وَ هُوَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ، فَإِذَا وَضَعْتَهُ، كَتَبَ الْمَلَكُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ: ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدَلاً لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ فَإِذَا قَامَ بِالْأَمْرِ، رُفِعَ لَهُ فِي كُلِّ بَلَدَةٍ مَنَارٌ يَنْظُرُ مِنْهُ إِلَى أَعْمَالِ الْعِبَادِ».

١٠١٢ / ٧. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ، قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَ ابْنُ فَضَالٍ جُلُوساً إِذْ أَقْبَلَ يُونُسُ، فَقَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَاءِ ﷺ، فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، قَدْ أَكْثَرَ النَّاسُ فِي الْعَمُودِ، قَالَ: فَقَالَ لِي: «يَا يُونُسُ، مَا تَرَاهُ؟ أ تَرَاهُ عَمُوداً مِنْ حَدِيدٍ يُرْفَعُ لِصَاحِبِكَ؟».

و شکم خویش ناخوشی نیابد، و چون نه ماه از حملش بگذرد، آواز سختی را در خانه بشنود، و صاحب آن را نبیند، و چون شبی که در آن می‌زاید، بیاید از برای او نوری در آن خانه ظاهر شود، آن را ببیند و غیر از او، کسی آن را نبیند، مگر پدر امام و چون او را بزاید، بزاید او را نشسته، و به جهت امام چنان از هم باز شود که امام چهار زانو بیرون آید، و بعد از آن که به زمین رسید، گرد بنشیند و از قبله تجاوز نکند تا آن که در برابر روی او باشد (یعنی: به هر طرف که روی او باشد، به جانب قبله بگرداند).

پس، سه مرتبه عطسه کند و به انگشت خویش، اشاره به حمد خدا نماید، و به زمین آید ناف بریده و ختنه کرده، و دو دندان پیش او از بالا و پایین و همچنین دو دندان نیشتر و دندان‌های خنده او روئیده باشد (حاصل آن که امام را در هنگام تولد، دوازده دندان باشد: رباعیات و انیاب و ضواحک، و اما طواحن که آن را دندان آسیا می‌گویند و آن دوازده است، و چهار دندان نواجذ که آن را دندان عقل می‌گویند، بعد از آن بیرون می‌آید). و در پیش روی او نور زردی است مانند شمش طلا و در آن روز و در آن شب، چنان می‌ماند که نوری مانند طلا از دست‌های او روان می‌شود و پیغمبران همچنین اند، چون متولد شوند، و جز این نیست که اوصیا چیزهای نفیس اند از پیغمبران علیهم‌السلام.

۶/۱۰۱۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حدید، از جمیل بن دراج که گفت: جماعتی از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از آن حضرت که فرمود: «در باب امام سخن مگویید؛ زیرا که امام سخن را می‌شنود و حال آن که او در شکم مادر است، و چون مادر او را بر زمین گذارد، فرشته در میان دو چشمش بنویسد که: ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾، و چون به امر امامت قیام نماید، از برای او در هر شهری مناری بلند شود که از آن به اعمال بندگان نظر کند».

۷/۱۰۱۲. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید روایت کرده است که گفت: من و ابن فضال نشسته بودیم در وقتی که یونس آمد و گفت: بر ابوالحسن حضرت امام رضا علیه‌السلام داخل شدم و بر آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم، مردم در باب عمود نوری که از برای امام نصب می‌شود، بسیار حرف‌ها می‌زنند و هر کسی سخنی می‌گوید، حضرت فرمود

قَالَ: قُلْتُ: مَا أَذْرِي، قَالَ: «لَكِنَّهُ مَلَكٌ مُوَكَّلٌ بِكُلِّ بَلَدَةٍ، يَرْفَعُ اللَّهُ بِهِ أَعْمَالَ تِلْكَ الْبَلَدَةِ».

قَالَ: فَقَامَ ابْنُ فَضَالٍ، فَقَبَّلَ رَأْسَهُ، وَقَالَ: رَحِمَكَ اللَّهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، لَا تَزَالُ تَجِيءُ بِالْحَدِيثِ الْحَقِّ الَّذِي يُفَرِّجُ اللَّهُ بِهِ عَنَّا.

١٠١٣ / ٨. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حَرِيزٍ، عَنْ زُرَّارَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «لِلْإِمَامِ عَشْرُ عَلَامَاتٍ: يُوَلَّدُ مُطَهَّرًا مَخْتُونًا؛ وَإِذَا وَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ، وَقَعَ عَلَى رَاحَتَيْهِ، رَافِعًا صَوْتَهُ بِالشَّهَادَتَيْنِ؛ وَلَا يُجْنِبُ؛ وَلَا تَنَامُ عَيْنُهُ وَلَا يَنَامُ قَلْبُهُ؛ وَلَا يَتَنَاءَبُ وَلَا يَتَمَطَّى؛ وَيَرَى مِنْ خَلْفِهِ كَمَا يَرَى مِنْ أَمَامِهِ؛ وَنَجْوَاهُ كَرَائِحَةِ الْمِسْكِ؛ وَالْأَرْضُ مُوَكَّلَةٌ بِسِتْرِهِ وَابْتِلَاعِهِ؛ وَإِذَا لَبَسَ دِرْعَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، كَانَتْ عَلَيْهِ وَفَقًا، وَإِذَا لَبَسَهَا غَيْرُهُ مِنَ النَّاسِ - طَوِيلُهُمْ وَقَصِيرُهُمْ - زَادَتْ عَلَيْهِ شِبْرًا؛ وَهُوَ مُحَدَّثٌ إِلَى أَنْ تَنْقُضِيَ أَيَّامُهُ».

#### ٩٤ - بَابُ خَلْقِ أَبْدَانِ الْأَيِّمَةِ وَأَرْوَاحِهِمْ وَقُلُوبِهِمْ عليهم السلام

١٠١٤ / ١. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي يَحْيَى الْوَاسِطِيِّ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ عَلِيِّينَ، وَخَلَقَ أَرْوَاحَنَا مِنْ فَوْقِ ذَلِكَ، وَخَلَقَ أَرْوَاحَ شِيعَتِنَا مِنْ عَلِيِّينَ، وَخَلَقَ أَجْسَادَهُمْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ، فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ الْقَرَابَةِ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ، وَقُلُوبُهُمْ تَحِنُّ إِلَيْنَا».

که: «ای یونس، تو آن را چه چیز می‌پنداری و در باب آن اعتقاد داری؟ آیا آن را چنان می‌دانی که عمودی باشد از آهن که برای امام تو برپا شود؟» عرض کردم که: نمی‌دانم. فرمود: «لیکن آن عمود فرشته‌ای است که بر هر شهری گماشته و خدا به واسطه او اعمال اهل آن شهر را بلند می‌گرداند، و به امام می‌نماید».

راوی می‌گوید که: ابن فضال برخاست و سر یونس را بوسید و گفت: ای ابا محمد، خدا تو را رحمت کند، همیشه حدیث حقی را می‌آوری که خدا به سبب آن، اندوه ما را برطرف می‌کند.

۸ / ۱۰۱۳. علی بن محمد، از بعضی از اصحاب ما، از ابن ابی عمیر، از حریز، از زرارہ از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «امام راده نشانه است: متولد می‌شود پاکیزه از آلائش خون و غیر آن؛ و ختنه کرده؛ و چون از شکم مادر بر زمین فرود آید، کف‌های دست خویش را بر زمین گذارد؛ و آواز خود را به شهادتین بلند کند (و بگوید: اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمداً رسول الله)؛ و محتلم نمی‌شود؛ و چشمش به خواب می‌رود و دلش به خواب نمی‌رود (یعنی: غفلت از برایش دست به هم نمی‌دهد و آنچه در آن حال واقع می‌شود، می‌داند)؛ و خمیازه نمی‌کند؛ و کمانه نمی‌کشد (که دست‌ها را کشد و سینه را پیش کند یا در رفتار ناز نمی‌کند و نمی‌خرامد)؛ و از پشت خویش می‌بیند، چنانچه از پیش رو می‌بیند؛ و بوی آنچه از شکمش بیرون آید، چون بوی مشک است، و زمین موکل است به این که آن را بپوشاند و فرو برد؛ و چون زره رسول خدا صلی الله علیه و آله را بپوشد، بر قامتش راست آید (و موافق اندام او باشد)، و هرگاه غیر او از مردمان آن را بپوشد، خواه دراز باشد و خواه کوتاه، یک وجب از قامتش زیاد باشد؛ و فرشته با او سخن گوید تا ایام حیاتش به سر آید».

#### ۹۴. باب در بیان کیفیت آفریدن بدن‌های ائمه علیهم السلام و ارواح و دل‌های ایشان

۱ / ۱۰۱۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابو یحیی واسطی، از بعضی از اصحاب ما، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «خدای تعالی ما را از علین آفرید، و ارواح ما را از بالای آن آفرید، و ارواح شیعیان ما را از علین آفرید، و تن‌های ایشان را

۱. و علین بقعه‌ای است در آسمان، یا سدرۃ المنتهی است و بیان آن در کتاب ایمان و کفر می‌آید. انشاء الله تعالی.  
(مترجم)

١٠١٥ / ٢. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ شُعَيْبٍ، عَنْ عِمْرَانَ بْنِ إِسْحَاقَ الزَّعْفَرَانِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ نُورٍ عَظَمَتِهِ، ثُمَّ صَوَّرَ خَلْقَنَا مِنْ طِينَةٍ مَخْرُونَةٍ مَكْنُونَةٍ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ، فَأَسْكَنَ ذَلِكَ النُّورَ فِيهِ، فَكُنَّا نَحْنُ خَلْقًا وَبَشَرًا نُورَانِيَيْنِ، لَمْ يَجْعَلْ لِأَحَدٍ فِي مِثْلِ الَّذِي خَلَقَنَا مِنْهُ نَصِيبًا، وَخَلَقَ أَزْوَاجَ شَيْعَتِنَا مِنْ طِينَتِنَا، وَأَبْدَانَهُمْ مِنْ طِينَةٍ مَخْرُونَةٍ مَكْنُونَةٍ أَسْفَلَ مِنْ تِلْكَ الطِّينَةِ، وَلَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لِأَحَدٍ فِي مِثْلِ الَّذِي خَلَقَهُمْ مِنْهُ نَصِيبًا إِلَّا لِلْأَنْبِيَاءِ، وَلِذَلِكَ صِرْنَا نَحْنُ وَهُمْ النَّاسُ، وَصَارَ سَائِرُ النَّاسِ هَمَجًا لِلنَّارِ وَإِلَى النَّارِ».

١٠١٦ / ٣. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ وَ غَيْرِهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَطِيَّةَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَاطٍ رَفَعَهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «إِنَّ لِلَّهِ نَهْرًا دُونَ عَرْشِهِ، وَ دُونَ النَّهْرِ الَّذِي دُونَ عَرْشِهِ نُورٌ نَوْرُهُ؛ وَإِنَّ فِي حَافَتَيْ النَّهْرِ رُوحَيْنِ مَخْلُوقَيْنِ: رُوحُ الْقُدُسِ، وَ رُوحٌ مِنْ أَمْرِهِ؛ وَإِنَّ لِلَّهِ عَشْرَ طِينَاتٍ: خَمْسَةٌ مِنَ الْجَنَّةِ، وَ خَمْسَةٌ مِنَ الْأَرْضِ»، فَفَسَّرَ الْجَنَانَ، وَ فَسَّرَ الْأَرْضَ.

ثُمَّ قَالَ: «مَا مِنْ نَبِيٍّ وَ لَا مَلِكٍ مِنْ بَعْدِهِ جَبَلُهُ إِلَّا نَفَخَ فِيهِ مِنْ إِحْدَى الرُّوحَيْنِ، وَ جَعَلَ النَّبِيُّ عليه السلام مِنْ إِحْدَى الطِّينَتَيْنِ».

قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عليه السلام: مَا الْجَبَلُ؟

از پایین آن آفرید. پس به جهت این خویشی و نزدیکی در میان ما و ایشان، به سوی ما میل دارند».

۲/۱۰۱۵. احمد بن محمد، از محمد بن حسن، از محمد بن عیسی بن عبید، از محمد بن شعیب، از عمران بن اسحاق زعفرانی، از محمد بن مروان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «خدا ما را از نور عظمت خویش آفرید. بعد از آن، خلق ما را نگاشت از طینت و سرشت مخزون مکنون از زیر عرش، و آن نور را در آن ساکن گردانید. پس ما مخلوق و بشری بودیم نورانی (بنا بر بعضی از نسخ کافی، ما چنین بودیم در حالی که مخلوق و بشر، یا روح و جسدی نورانی بودیم)، و خدا برای هیچ‌کس در مثل آنچه ما از آن خلق شدیم، بهره قرار نداد و ارواح شیعیان ما را از سرشت ما خلق فرمود، و تن‌های ایشان را از سرشت مخزون مکنون که از این سرشت پایین‌تر بود. و خدا برای کسی در مثل آنچه ایشان را از آن خلق فرمود، بهره‌ای قرار نداد، مگر از برای پیغمبران، و برای این، ما و ایشان مردمان شدیم، و سائر مردمان (که به صورت ناس‌اند و در حقیقت، نسناس خرمگسی چندند) که برای آتش جهنم خلق شده‌اند و به سوی آتش جهنم باز خواهند گردید».

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

۳/۱۰۱۶. علی بن ابراهیم روایت کرده است، از علی بن حسان و محمد بن یحیی، از سلمة بن خطاب و غیر او، از علی بن حسان، از علی بن عطیه، از علی بن رثاب که آن را مرفوع ساخته به سوی امیر المؤمنین علیه السلام و گفت که: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «به درستی که خدا را نه‌ری است در زیر عرش او، و در زیر نه‌ری که در زیر عرش اوست، نوری است که آن نه‌ر را منور و روشن گردانیده، و در دو کنار آن نه‌ر، دو روح است که آنها را آفریده: یکی روح القدس و یکی روحی که از امر و فرمان خداست. و خدای عز و جل را ده سرشت است: پنج سرشت از بهشت و پنج سرشت از زمین» و حضرت بهشت‌ها و زمین را هر دو بیان فرمود که کدام‌اند.

بعد از آن فرمود که: «هیچ پیغمبر و فرشته‌ای نیست که خدا او را بعد از پیغمبر جَبَل فرمود، مگر آن‌که از این دو روح را در او دمیده و پیغمبر را از یکی از این دو سرشت قرار داده».

فَقَالَ: «الْخَلْقُ غَيْرُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؛ فَإِنَّ اللَّهَ -عَزَّ وَجَلَّ- خَلَقَنَا مِنَ الْعَشْرِ طِينَاتٍ، وَ نَفَخَ فِيْنَا مِنَ الرُّوحَيْنِ جَمِيعاً، فَأَطِيبَ بِهَا طِيباً».

● وَ رَوَى غَيْرُهُ عَنْ أَبِي الصَّامِتِ، قَالَ: طِينُ الْجَنَانِ: جَنَّةُ عَدْنٍ، وَ جَنَّةُ الْمَأْوَى، وَ النَّعِيمِ، وَ الْفِرْدَوْسُ، وَ الْخُلْدُ؛ وَ طِينُ الْأَرْضِ: مَكَّةُ، وَ الْمَدِينَةُ، وَ الْكُوفَةُ، وَ بَيْتُ الْمَقْدِسِ، وَ الْحَائِزُ.

١٠١٧ / ٤. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِي نَهْشَلٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ أَعْلَى عَلِّيَيْنِ، وَ خَلَقَ قُلُوبَ شِيعَتِنَا مِمَّا خَلَقْنَا، وَ خَلَقَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ؛ فَقُلُوبُهُمْ تَهْوِي إِلَيْنَا؛ لِأَنَّهَا خُلِقَتْ مِمَّا خُلِقْنَا». ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿كَأَلَا إِنَّ كِتَابَ الْأَنْبَارِ لَفِي عَلِّيَيْنِ ○ وَ مَا أَذْرَاكَ مَا عَلِيُّونَ ○ كِتَابٌ مَرْقُومٌ ○ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ﴾.

«وَ خَلَقَ عَدُونَنَا مِنْ سَجِّينَ، وَ خَلَقَ قُلُوبَ شِيعَتِهِمْ مِمَّا خَلَقَهُمْ مِنْهُ، وَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ؛ فَقُلُوبُهُمْ تَهْوِي إِلَيْهِمْ؛ لِأَنَّهَا خُلِقَتْ مِمَّا خُلِقُوا مِنْهُ». ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿كَأَلَا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَارِ لَفِي سَجِّينَ ○ وَ مَا أَذْرَاكَ مَا سَجِّينُ ○ كِتَابٌ مَرْقُومٌ﴾.

علی بن رثاب می‌گوید که: به خدمت امام موسی کاظم علیه السلام عرض کردم که جبَل<sup>۱</sup> چیست؟ فرمود که: «خلق و آفریدن»<sup>۲</sup> غیر از ما اهل بیت؛ زیرا که خدای عز و جل ما را از ده سرشت آفرید، و از هر دو روح در ما دمید، پس سرشت‌های ما چه بسیار سرشت‌های خوشی هستند؛ از روی خوشی».

● غیر او از ابوصامت روایت کرده است که گفت: گِل بهشت‌ها، گِل جَنّت عدن و جَنّت المأوی و جَنّت النعیم و فردوس و حُلد است، و گِل زمین، گِل مکه و مدینه و کوفه و بیت المقدس و حایر حضرت امام حسین است - صلوات الله و سلامه علیه -.

۴/۱۰۱۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از محمد بن خالد، از ابی نهشل که گفت: حدیث کرد مرا محمد بن اسماعیل، از ابو حمزه ثمالی که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که خدا ما را از اعلای علیین آفرید، و دل‌های شیعیان ما را آفرید از آنچه ما را آفرید. و تن‌های ایشان را از پست‌تر از آن آفرید، پس دل‌های ایشان به سوی ما میل می‌کند و می‌شتابد از غایت شوق؛ زیرا که آن دل‌ها آفریده شده است از آنچه ما آفریده شدیم». پس این آیه را تلاوت فرمود: ﴿كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلَيَيْنَ \* وَمَا أَذْرَكَ مَا عَلَيُونَ \* كِتَابٌ مَّرْقُومٌ \* يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ﴾<sup>۳</sup> و دشمنان ما را از سجّین آفرید (و در اکثر نسخ کافی، سجّیل به لام است، به جای نون و این، به معنی سجّین است که مذکور خواهد شد، ولیکن نظر به آیه بعد، باید که سجّیل اشتباه باشد از کاتب، یا کلینی علیه السلام. و تتمه حدیث)<sup>۴</sup> و دل‌های شیعیان ایشان را آفرید از آنچه ایشان را از آن آفرید، و تن‌های ایشان را از پست‌تر از آن آفرید. پس دل‌های شیعیان ایشان به سوی ایشان میل می‌کند، و می‌شتابد از غایت شوق؛ زیرا که آن دل‌ها آفریده شده‌اند از آنچه ایشان از آن آفریده شده‌اند. پس این آیه را تلاوت فرمود: ﴿كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينَ \* وَمَا أَذْرَكَ مَا سِجِّينُ \* كِتَابٌ مَّرْقُومٌ﴾<sup>۵</sup>.

۱. به فتح جیم و سکون بای ابجد. مترجم.

۲. و این جمله‌ای است معترضه که راوی در میان کلام امیرالمؤمنین بیرون آورده، و تتمه کلام از حضرت. (مترجم)

۳. مطلقین، ۱۸ - ۲۱.

۴. چنان که مشهود است، بر اساس این نسخه، همان سجّین است، و نسخه مترجم - رحمه الله - سجّیل بوده است.

۵. مطلقین، ۷ - ۸ و ترجمه هر دو آیه در کتاب ایمان و کفر خواهد آمد. ان شاء الله تعالی. (مترجم)

## ٩٥- بَابُ التَّسْلِيمِ وَ فَضْلِ الْمُسْلِمِينَ

١٠١٨ / ١ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيْسَى ، عَنْ ابْنِ سِنَانٍ ، عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ سَدِيرٍ ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام : إِنِّي تَرَكْتُ مَوَالِيكَ مُخْتَلِفِينَ ، يَتَبَرَّأُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ ؟

قَالَ : فَقَالَ : «وَمَا أَنْتَ وَ ذَاكَ ، إِنَّمَا كُلُّفَ النَّاسُ ثَلَاثَةً : مَعْرِفَةَ الْأَيْمَةِ ، وَ التَّسْلِيمَ لَهُمْ فِيمَا وَرَدَ عَلَيْهِمْ ، وَ الرَّدَّ إِلَيْهِمْ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ» .

١٠١٩ / ٢ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرِ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْكَاهِلِيِّ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : «لَوْ أَنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ، وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ ، وَ آتَوْا الزَّكَاةَ ، وَ حَجُّوا الْبَيْتَ ، وَ صَامُوا شَهْرَ رَمَضَانَ ، ثُمَّ قَالُوا لَشَيْءٍ صَنَعَهُ اللَّهُ ، أَوْ صَنَعَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : إِلَّا صَنَعَ خِلَافَ الَّذِي صَنَعَ ، أَوْ وَجَدُوا ذَلِكَ فِي قُلُوبِهِمْ ، لَكَانُوا بِذَلِكَ مُشْرِكِينَ» . ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ : «فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» . ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : «عَلَيْكُمْ بِالتَّسْلِيمِ» .

### ۹۵. باب در بیان تسلیم و گردن گذاشتن و فضیلت آنها که در مقام تسلیم اند

۱۰۱۸ / ۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن سینا، از ابن مُسکان، از سَدیر که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که: من موالیان تو را مختلف یافتم، به طوری که بعضی از ایشان، از بعضی بیزاری می جوید. سَدیر می گوید که: حضرت فرمود: «تو را چه کار است به این اختلاف؟ جز این نیست که مردم مکلف اند به سه چیز و آنها: شناختن ائمه است، و تسلیم کردن برای ایشان در آنچه بر ایشان وارد شده، و برگردانیدن به سوی ایشان، در چیزی که در آن اختلاف کنند».

۱۰۱۹ / ۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد برقی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از حَمَّاد بن عثمان، از عبدالله کاهلی که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «اگر گروهی عبادت کنند خدا را که تنهاست و او را شریکی نیست، و نماز را به پای دارند و زکات را بدهند و حج خانه کعبه را به جا آورند و ماه مبارک رمضان را روزه بگیرند، پس بگویند برای چیزی که خدا یا رسول او صلی الله علیه و آله آن را کرده باشند، که چرا هر یک از خدا و رسول خلاف آنچه را که کردند، نکردند، یا این را در دل های خویش بیابند (که این مطلب در خاطر ایشان باشد)، اگر چه به زبان نگویند، به همین سخن و اعتقاد، مشرک باشند».

پس این آیه را تلاوت فرمود: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَزَجًا مِّمَّا قُضِيَتْ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»<sup>۱</sup>، یعنی: «پس، نه چنان است که ایشان گمان کرده اند که با وجود مخالف حکم تو و راضی نبودن به آن، ایمان داشته باشند. سوگند یاد می کنم به پروردگار تو، که ایمان نمی آورند بر وجه حقیقت و راستی، تا تو را حکم سازند در آنچه مختلف شده است در میان ایشان، و تو حکم می کنی، پس تنگی و گرانی را در نفس های خود نیابند از آنچه حکم کرده ای به آن (و هر چند که مخالف طباع ایشان باشد) و گردن نهند فرمان تو را گردن نهادنی به غایت» (که ظاهر و باطن آن تفاوتی نداشته باشد).

۱. نساء، ۶۵ یعنی: پس، نه چنان است که ایشان گمان کرده اند که با وجود مخالفت حکم تو و راضی نبودن به آن، ایمان داشته باشند. سوگند یاد می کنم به پروردگار تو که ایمان نمی آورند بر وجه حقیقت و راستی، تا تو را حکم سازند در آنچه مختلف شده است در میان ایشان، و تو حکم کنی، پس تنگی و گرانی را در نفس های خود نیابند از آنچه حکم کرده ای به آن و هر چند که مخالف طباع ایشان باشد و گردن نهند فرمان تو را گردن نهادنی به غایت که ظاهر و باطن آن تفاوتی نداشته باشد. (مترجم)

١٠٢٠ / ٣. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ  
 حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ، عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام،  
 قَالَ:

قُلْتُ لَهُ: إِنَّ عِنْدَنَا رَجُلًا يُقَالُ لَهُ: كُذِّبَ، فَلَا يَجِيءُ عَنْكُمْ شَيْءٌ إِلَّا قَالَ: أَنَا  
 أَسْلَمْتُ؛ فَسَمَّيْنَاهُ «كُذِّبَ تَسْلِيمٌ»، قَالَ: فَتَرَحَّمْ عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «أَتَذَرُونَ مَا التَّسْلِيمُ؟»  
 فَسَكَتْنَا، فَقَالَ: «هُوَ وَاللَّهِ الْإِخْبَاتُ، قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا  
 الصَّالِحَاتِ وَآخَبْتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ»».

١٠٢١ / ٤. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَاءِ، عَنْ أَبَانٍ، عَنْ  
 مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «وَمَنْ يَفْتَرِفْ حَسَنَةً  
 نَزَّلَهُ فِيهَا حُسْنًا» قَالَ: «الْإِفْتِرَافُ: التَّسْلِيمُ لَنَا، وَالصَّدَقُ عَلَيْنَا، وَالْأَيُّ يَكْذِبُ عَلَيْنَا».

١٠٢٢ / ٥. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ  
 مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ بَشِيرِ الدَّهَّانِ، عَنْ كَامِلِ التَّمَّارِ،  
 قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾ أَتَذَرِي مَنْ هُمْ؟». قُلْتُ: أَنْتَ أَعْلَمُ،  
 قَالَ: «﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾: الْمُسْلِمُونَ؛ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ هُمُ النَّجَبَاءُ، فَالْمُؤْمِنُ غَرِيبٌ،  
 فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ».

بعد از آن، حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «بر شما است که گردن نهید و در مقام تسلیم باشید».

۱۰۲۰ / ۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از حسین بن مختار، از زید شحام، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به خدمت آن حضرت عرض کردم که: در نزد ما مردی است که او را کَلِیب می‌گویند و چیزی از شما وارد نمی‌شود، مگر آن‌که می‌گوید که: من این را مُسَلِّم و قبول دارم. پس ما او را نسبت به تسلیم دادیم و او را کَلِیب تسلیم نام کرده‌ایم. زید می‌گوید که: حضرت فرمود: «خدا او را رحمت کند». بعد از آن فرمود که: «آیا می‌دانید که تسلیم چیست؟» ما همه ساکت شدیم. فرمود: «به خدا سوگند، که تسلیم، خشوع و فروتنی کردن است. خدای عز و جل فرموده یا فرموده او است که: ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَاخْتَبَوْا إِلَىٰ رَبِّهِمْ﴾<sup>۱</sup>».

۱۰۲۱ / ۴. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از ابان، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل: ﴿وَمَنْ يَفْقَرَفْ حَسَنَةً نَّزَّلْهُ فِيهَا حُسْنًا﴾<sup>۲</sup>، که آن حضرت فرمود که: «اقتراف حسنه و اکتساب آن، آن است که از برای ما گردن نهد و بر ما راست گوید و آن‌که بر ما دروغ نگوید». و ترجمه آیه این است که: و هر که کسب کند، نیکی را، زیاده کنیم از برای او در آن نیکی نیکویی را یعنی: ثواب آن را مضاعف گردانیم.

۱۰۲۲ / ۵. علی بن محمد بن عبدالله، از احمد بن محمد برقی، از پدرش، از محمد بن عبدالحمید، از منصور بن یونس، از بشیر دهان، از کامل تمّار روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾<sup>۳</sup> حضرت فرمود که: «ای کامل، آیا می‌دانی که ایشان کیانند؟» عرض کردم که: تو بهتر می‌دانی. فرمود: «به حقیقت که رستگار شدند مؤمنانی که تسلیم کننده‌اند. به درستی که مسلمانند که نجیبان و بزرگوارانند. پس مؤمن

۱. هود، ۲۳. و در صدر آیه، لفظ اِنْ موجود است، یعنی: به درستی که آنان ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند و آرام گرفتند به ذکر پروردگار خویش و خشوع و خضوع نمودند برای خدا، آن گروه ملازمان بهشت‌اند که ایشان همیشه در آن خواهند بود. (مترجم)

۲. شورا، ۲۳.

۳. مؤمنون، ۱. یعنی: به حقیقت که رستگار شدند مؤمنان و به مقاصد دنیوی و اخروی خود رسیدند. (مترجم)

١٠٢٣ / ٦. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنِ الْخُشَّابِ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ، عَنْ رَيْبَعِ الْمُسْلِيِّ، عَنْ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْأَنْصَارِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَسْتَكْمِلَ الْإِيمَانَ كُلَّهُ، فَلْيَقُلْ: الْقَوْلُ مِنِّي فِي جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ قَوْلُ آلِ مُحَمَّدٍ فِيمَا أَسْرَوْا وَمَا أَعْلَنُوا، وَفِيمَا بَلَغَنِي عَنْهُمْ، وَفِيمَا لَمْ يَبْلُغَنِي».

١٠٢٤ / ٧. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ زُرَّارَةَ أَوْ بُرَيْدٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: قَالَ: «لَقَدْ خَاطَبَ اللَّهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي كِتَابِهِ». قَالَ: قُلْتُ: فِي أَيِّ مَوْضِعٍ؟ قَالَ: «فِي قَوْلِهِ: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاوَوْكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾ فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ﴾ فِيمَا تَعَاقَدُوا عَلَيْهِ: لَئِنْ أَمَاتَ اللَّهُ مُحَمَّدًا إِلَّا يَرُدُّوا هَذَا الْأَمْرَ فِي بَنِي هَاشِمٍ ﴿ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ﴾ عَلَيْهِمْ مِنَ الْقَتْلِ أَوْ الْعَفْوِ ﴿وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾».

غریب است و خوشا حال غریبان<sup>۱</sup>.

۱۰۲۳ / ۶. علی بن محمد، از بعضی از اصحاب ما، از خُشَّاب، از عَبَّاس بن عامر، از ربیع مُسلی، از یحیی بن زکریای انصاری، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می فرمود: «هر که او را شاد می کند که همه ایمان را کامل گرداند، قول مرا در جمیع اشیا قبول کند؛ زیرا که قول من، قول آل محمد است در آنچه پنهان می کنند و آنچه آشکار می سازند و در آنچه از جانب ایشان به من رسیده و در آنچه به من نرسیده است». ۱۰۲۴ / ۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اُذینه، از زراره یابرید، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت فرمود که: «خدا در کتاب خود امیر المؤمنین علیه السلام را خطاب فرموده و با او گفت و گو نموده».

راوی می گوید که: عرض کردم: در کدام موضع؟ فرمود: در قول خویش: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا» \* فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ<sup>۲</sup>، یعنی: و اگر آن که این منافقان در هنگامی که ستم کردند بر نفس های خود به نفاق و انکار حکم پیغمبر، می آمدند به حضرت تو و به تو رجوع می کردند، پس طلب آمرزش می کردند از خدا (به توبه و اخلاص)، و رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ایشان استغفار می کرد، هر آینه می یافتند و می دانستند خدا را به غایت قبول کننده توبه گناه کاران و مهربان بر آمرزش طلبان» (تا آخر آنچه در آن باب مذکور شد. و شاید که وجه دلالت آیه بر آن که مخاطب به آن، رسول صلی الله علیه و آله نیست، این باشد که اگر آن حضرت، مخاطب بود، بایست که به جای «وَأَسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمْ» \* باشد. و التفات از خطاب به سوی غیبت، بعد از آن از غیبت به سوی خطاب، بُعد و خفایی دارد و حسن آن به واسطه وقوعش در قرآن، فرع ثبوت اتحاد مخاطب با رسول است. و ثبوت اتحاد، فرع حسن این نوع التفات است و این، مستلزم دور است.

و حضرت در شرح «فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ» فرموده که: «در آنچه بر آن بایکدیگر عهد و پیمان کردند و قسم خوردند که اگر خدا محمد را بمیراند، امر امامت را در بنی هاشم رد نکنند» \* نَمَّ

۱. و غریب در اصل لغت، دور و بیگانه است، و آن که از ولایت دیگر آمده باشد. و مراد از آن در این حدیث شریف و امثال آن، کسی است که به سبب زیادتی صفت تسلیم در فرقه مؤمنان، چون یکی از غریبان باشد که شریک و هم شهری نداشته باشد. (مترجم) ۲. نساء، ۶۴-۶۵.

١٠٢٥ / ٨. أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ - رَحِمَهُ اللَّهُ - عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ أَيْمَنَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» إِلَى آخِرِ الْآيَةِ، قَالَ: «هُمْ الْمُسْلِمُونَ لِآلِ مُحَمَّدٍ، الَّذِينَ إِذَا سَمِعُوا الْحَدِيثَ، لَمْ يَزِيدُوا فِيهِ، وَ لَمْ يَنْقُصُوا مِنْهُ، جَاءُوا بِهِ كَمَا سَمِعُوهُ».

٩٦ - بَابُ أَنَّ الْوَاجِبَ عَلَى النَّاسِ بَعْدَ مَا يَقْضُونَ مَنَاسِكَهُمْ أَنْ

يَأْتُوا الْإِمَامَ فَيَسْأَلُونَهُ عَنْ مَعَالِمِ دِينِهِمْ وَيُعَلِّمُونَهُ

وَلَا يَتَّهِمُوا مَوَدَّتَهُمْ لَهُ

١٠٢٦ / ١. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ ابْنِ أَدِينَةَ، عَنِ الْفَضِيلِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: نَظَرْتُ إِلَى النَّاسِ يَطُوفُونَ حَوْلَ الْكُفَّةِ، فَقَالَ: «هَكَذَا كَانُوا يَطُوفُونَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ، إِنَّمَا أُمِرُوا أَنْ يَطُوفُوا بِهَا، ثُمَّ يَنْفِرُوا إِلَيْنَا، فَيُعَلِّمُونَا وَلَا يَتَّهِمُوا مَوَدَّتَهُمْ، وَ يَغْرِضُوا عَلَيْنَا نُصْرَتَهُمْ» ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ: «فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ».

١٠٢٧ / ٢. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام - وَ رَأَى النَّاسَ بِمَكَّةَ وَ مَا يَعْمَلُونَ - قَالَ: فَقَالَ: «فِعَالٌ كَفِعَالِ الْجَاهِلِيَّةِ، أَمَا وَ اللَّهِ، مَا أُمِرُوا بِهَذَا، وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا أَنْ يَقْضُوا تَقَاتِهِمْ، وَ يُؤَفُّوا نُذُورَهُمْ، فَيَمُرُّوا بِنَا، فَيُخْبِرُونَا بِوَلَايَتِهِمْ، وَ يَغْرِضُوا عَلَيْنَا

لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَزَجًا مِّمَّا قُضِيَتْ<sup>۱</sup>» حضرت فرمود: «از آنچه حکم کرده با ایشان آن کشتن و عفو کردن و «يَسْلَمُوا تَسْلِيمًا» و گردن نهند گردن نهادنی».

۸/۱۰۲۵. احمد بن مهران - رحمه الله - از عبد العظیم حسنی، از علی بن اسباط، از علی بن عقیبه، از حَکَم بن ایمن، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل: «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»<sup>۱</sup> تا آخر آیه (که با ترجمه در اول کتاب گذشت). حضرت فرمود که: «ایشان، آنانند که برای آل محمد، تسلیم می‌کنند آنان که چون حدیث را بشنوند، در آن زیاد نکنند و از آن کم نکنند و آن را بیاورند چنانچه شنیده‌اند».

۹۶. باب در بیان این‌که آنچه واجب است بر مردم، بعد از آن‌که افعال و اعمال حج خود را به جا آورند، آن است که به خدمت امام آیند و او را از مسائل دین خویش سؤال کنند، و ولایت و دوستی خویش را به ایشان یا به هر یک از ائمه اعلام کنند

۱/۱۰۲۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از فضیل، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: حضرت به جانب مردم نظر کرد که در دور خانه کعبه طواف می‌کردند، فرمود که: «در زمان جاهلیت هم چنین طواف می‌کردند. جز این نیست که مأمور شده‌اند به این‌که به دور آن طواف کنند، پس کوچ کنند و بیایند به سوی ما و ولایت و دوستی خود را به ما اعلام کنند و بر ما عرض یاری و هواداری نمایند». پس این آیه را خواند که: «فَجَعَلَ أَفِيدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ»<sup>۲</sup> (و در قرآن فاجعل بافا است)، یعنی: «پس بگردان دل‌های چند از مردمان را که به کشش محبت بشتابند و میل کنند به سوی ایشان (یعنی: ائمه که ذریه ابراهیم علیه السلام اند) از غایت شوق».

۲/۱۰۲۷. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از علی بن اسباط، از داود بن نعمان، از ابو عبیده روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام در حالی که مردم را در مکه دید، و دید آنچه را که می‌کردند که فرمود: «این کردار، چون کردار جاهلیت است. به خدا سوگند، که به این مأمور نشده‌اند، و مأمور نشده‌اند، مگر این‌که مناسک حج بگذارند (از سر تراشیدن و ناخن گرفتن و غیر آن از اعمال حج)، و باید که به نذرهای خود وفا کنند (یعنی:

نُصِرَتْهُمْ».

١٠٢٨ / ٣. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ صَالِحِ بْنِ السُّنْدِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى، عَنْ ابْنِ فَضَالٍ جَمِيعاً، عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ، عَنْ خَالِدِ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ سَدِيرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام، وَهُوَ دَاخِلٌ وَأَنَا خَارِجٌ، وَأَخَذَ يَبْدِي، ثُمَّ اسْتَقْبَلَ الْبَيْتَ، فَقَالَ: «يَا سَدِيرُ، إِنَّمَا أَمَرَ النَّاسُ أَنْ يَأْتُوا هَذِهِ الْأَخْبَارَ، فَيَطُوفُوا بِهَا، ثُمَّ يَأْتُونَا فَيُعْلِمُونَا وَلَا يَتَّبِعُونَا لَنَا، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ: ﴿وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً ثُمَّ اهْتَدَى﴾ - ثُمَّ أَوْمَأَ يَبْدِي إِلَى صَدْرِهِ - إِلَى وَلَا يَتَّبِعُنَا».

ثُمَّ قَالَ: «يَا سَدِيرُ، أَفَأَرِيكَ الصَّادِّينَ عَنْ دِينِ اللَّهِ؟». ثُمَّ نَظَرَ إِلَى أَبِي حَنِيفَةَ وَسُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَهُمْ حَلَقٌ فِي الْمَسْجِدِ، فَقَالَ: «هُؤُلَاءِ الصَّادُّونَ عَنْ دِينِ اللَّهِ بِلَا هُدًى مِنَ اللَّهِ وَلَا كِتَابٍ مُبِينٍ، إِنَّ هُؤُلَاءِ الْأَخَابِثَ لَوْ جَلَسُوا فِي بُيُوتِهِمْ، فَجَالَ النَّاسُ، فَلَمْ يَجِدُوا أَحَدًا يُخْبِرُهُمْ عَنِ اللَّهِ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - وَ عَنْ رَسُولِهِ ﷺ حَتَّى يَأْتُونَا، فَخُبِرَهُمْ عَنِ اللَّهِ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - وَ عَنْ رَسُولِهِ ﷺ».

## ٩٧ - بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ تَدْخُلُ الْمَلَائِكَةُ بُيُوتَهُمْ

وَتَطَأُ بُسُطَهُمْ وَتَأْتِيهِمْ بِالْأَخْبَارِ ﷺ

١٠٢٩ / ١. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ سِنَانٍ، عَنْ مِسْمَعٍ كُرْدِيِّ الْبَصْرِيِّ، قَالَ: كُنْتُ لَا أَرِيدُ عَلَى أَكْلَةٍ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، فَرُبَّمَا اسْتَأْذَنْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام - وَ أَجِدُ الْمَائِدَةَ قَدْ رُفِعَتْ، لَعَلِّي لَا أَرَاهَا بَيْنَ يَدَيْهِ - فَإِذَا دَخَلْتُ، دَعَا بِهَا، فَأَصَبْتُ مَعَهُ مِنَ الطَّعَامِ، وَ لَا أَتَأَذَّى بِذَلِكَ، وَإِذَا عَقَبْتُ بِالطَّعَامِ عِنْدَ غَيْرِهِ، لَمْ أَقْدِرْ عَلَى أَنْ أَقِرَّ، وَ لَمْ أَتَمَّ مِنَ النَّفْحَةِ، فَشَكَّوْتُ ذَلِكَ إِلَيْهِ، وَ أَخْبَرْتُهُ بِأَنِّي إِذَا أَكَلْتُ

به آنچه نذر کرده باشند، از حج و غیر آن از طاعت که در این ایام در مکه به جامی آورند)، بعد از آن، به ما بگذرند و ما را به ولایت خویش خبر دهند و بر ما یاری و هواداری کنند».

۱۰۲۸ / ۳. علی بن ابراهیم، از صالح بن سندی، از جعفر بن بشیر؛

و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضال، همه از ابی جمیل، از خالد بن عمار، از سدید روایت کرده اند که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام - در حالی که آن حضرت داخل مسجد مکه می شد و من بیرون می آمدم - پس دست مرا گرفت و رو به خانه کعبه کرد و فرمود که: «ای سدید، مردم مأمور نشده اند، مگر به این که بیایند به نزد این سنگ ها و بر دور آن بگردند، بعد از آن، به نزد ما آیند و ولایت و دوستی خود را که به ما دارند، اعلام کنند به نزد این سنگ ها، و این است معنی قول خدا: ﴿وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى﴾<sup>۱</sup>» (که ترجمه اش مذکور شد).

پس حضرت به دست خویش اشاره به سینه خود فرمود و فرمود: «یعنی: هدایت یافت به ولایت و امامت ما». پس فرمود که: «ای سدید، آیا می خواهی که راهزنان و منع کنندگان مردم را از دین خدا در این زمان به تو بنمایم» و نظر فرمود به سوی ابو حنیفه و سفیان ثوری - و ایشان در مسجد حلقه زده بودند - پس فرمود که: «این گروهند که مردمان را از دین خدا باز می دارند، بی آن که هدایتی از جانب خدا یافته باشند، و بی آن که کتابی داشته باشند هویدا که به آن عمل نمایند. به درستی که این گروه که از هر کسی خبیث ترند، اگر در خانه های خود می نشستند، البته مردمان جولان می زدند و کسی را نمی یافتند که ایشان را خبر دهد از خدای تبارک و تعالی و از رسول خدا صلی الله علیه و آله تا آن که به نزد ما می آمدند، پس ما ایشان را از جانب خدای تبارک و تعالی و از جانب رسول او صلی الله علیه و آله خبر می دادیم».

۹۷. باب در بیان این که فرشتگان داخل خانه های ائمه می شوند و پا

بر روی فرش های ایشان می گذارند و خبرها برای ایشان می آورند علیه السلام

۱۰۲۹ / ۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از ابن سینان، از مسمع

کَردین بصری که گفت: عادت من این بود که در شبانه روز زیاده از یک مرتبه، چیزی نمی خوردم و با وجود این، بسا بود که رخصت می طلبیدم و به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام می رسیدم و

عِنْدَهُ لَمْ أَتَأَذِّ بِهِ، فَقَالَ: «يَا أَبَا سَيَّارٍ، إِنَّكَ تَأْكُلُ طَعَامَ قَوْمٍ صَالِحِينَ، تُصَافِحُهُمُ الْمَلَائِكَةُ عَلَى فُرُشِهِمْ».

قَالَ: قُلْتُ: وَ يَظْهَرُونَ لَكُمْ؟ قَالَ: فَمَسَحَ يَدَهُ عَلَى بَعْضِ صِبْيَانِهِ، فَقَالَ: «هُمْ أَلْطَفُ بِصِبْيَانِنَا مِنَّا بِهِمْ».

١٠٣٠ / ٢. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: قَالَ: «يَا حُسَيْنُ - وَ ضَرَبَ يَدَهُ إِلَى مَسَاوِرَ فِي الْبَيْتِ - مَسَاوِرُ طَالَ مَا اتَّكَثَ عَلَيْهَا الْمَلَائِكَةُ، وَ رُبَّمَا التَّقَطُّنَا مِنْ رَغَبِهَا».

١٠٣١ / ٣. مُحَمَّدٌ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكُ بْنُ عَطِيَّةَ الْأَحْمَسِيُّ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ، قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السلام، فَاخْتَبَسْتُ فِي الدَّارِ سَاعَةً، ثُمَّ دَخَلْتُ الْبَيْتَ - وَ هُوَ يَلْتَقِطُ شَيْئًا، وَ أَدْخَلَ يَدَهُ مِنْ وَرَاءِ السُّرِّ، فَتَاوَلَهُ مَنْ كَانَ فِي الْبَيْتِ - فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، هَذَا الَّذِي أَرَاكَ تَلْتَقِطُهُ أَيُّ شَيْءٍ هُوَ؟ فَقَالَ: «فَضْلَةٌ مِنْ رَغَبِ الْمَلَائِكَةِ، نَجْمَعُهُ إِذَا خَلَوْنَا، نَجْعَلُهُ سَبْحًا لِأَوْلَادِنَا».

فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، وَ إِنَّهُمْ لَيَأْتُونَكَمْ؟ فَقَالَ: «يَا أَبَا حَمْزَةَ، إِنَّهُمْ لَيَزَاحِمُونَا عَلَى تُكَاتِنَا».

می دیدم که خوان و سفره را بر چیده اند و شاید که من آن را در پیش روی آن حضرت نمی دیدم، و چون داخل می شدم می فرمود که: خوان را حاضر سازند و من با آن حضرت رفاقت می کردم و از آن می خوردم، و به این تکرار و ادخال، اذیتی به من نمی رسید، و چون بعد از خوردن طعام، در نزد غیر او طعامی می خوردم، نمی توانستم که به جهت باد آرام گیرم و به خواب نمی رفتم. پس این حالت را به آن حضرت شکایت کردم و او را خبر دادم به این که چون در نزد او چیزی می خوردم، به جهت آن متأذی نمی شوم و آزار نمی کشم.

فرمود: «ای ابو سیار، به درستی که تو طعام گروه شایستگان را می خوری که فرشتگان با ایشان مصافحه می کنند بر روی فرش های ایشان». مسمع می گوید که: عرض کردم: فرشتگان برای شما ظاهر می شوند؟ پس حضرت دست خود را بر بعضی از کودکانش مالید و فرمود که: «فرشتگان به کودکان ما مهربان ترند از ما نسبت به ایشان».

۲/۱۰۳۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن خالد، از محمد بن قاسم، از حسین بن ابی العلاء، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: حضرت فرمود که: «ای حسین!» و دست خود را زد بر پستی های چند که در آن حجره بود و فرمود که: «این پستی هاست که مدتی است مدید که فرشتگان بر اینها تکیه می کنند، و بسا است که ما از پره های نازک ایشان بر می چینیم».

۳/۱۰۳۱. محمد، از احمد بن محمد، از علی بن حکم روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا مالک بن عطیه احمسی، از ابو حمزه ثمالی که گفت: داخل شدم بر علی بن الحسین علیه السلام و ساعتی در خانه آن حضرت ممنوع بودم (که کسی مرا اذن دخول نداد)، بعد از آن که رخصت یافتم، داخل حجره شدم و آن حضرت چیزی را از زمین بر می چید و دست خویش را در پس پرده داخل کرد و آن را داد به کسی که در خانه بود. عرض کردم که: فدای تو گردم، این که من تو را دیدم که از زمین بر می چیدی، چه چیز بود؟ فرمود که: «زیادتی است از پره های ریزه فرشتگان که آن را جمع می کنیم، چون خلوت کنیم (یا چون فرشتگان از پیش ما بروند. و بنابر بعضی از نسخ، چون به نزد ما آیند)، آن را تعویذ از برای فرزندان خود می سازیم».

عرض کردم که: فدای تو گردم، فرشتگان به نزد شما می آیند؟ فرمود: «ای ابو حمزه، ایشان پیوسته مزاحم ما می شوند بر تکیه گاه ما، و بر آن در کنار ما می نشینند».

١٠٣٢ / ٤. مُحَمَّدٌ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَشْلَمَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «مَا مِنْ مَلَكٍ يُهَيِّطُهُ اللَّهُ فِي أَمْرٍ مَا يُهَيِّطُهُ إِلَّا بَدَأَ بِالْإِمَامِ، فَعَرَضَ ذَلِكَ عَلَيْهِ، وَإِنْ مُخْتَلَفَ الْمَلَائِكَةِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - إِلَى صَاحِبٍ هَذَا الْأَمْرِ».

## ٩٨ - بَابُ أَنَّ الْجَنَّ يَأْتِيهِمْ فَيَسْأَلُونَهُمْ عَنْ

مَعَالِمِ دِينِهِمْ وَيَتَوَجَّهُونَ فِي أُمُورِهِمْ عليهم السلام

١٠٣٣ / ١. بَعْضُ أَصْحَابِنَا، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ يَحْيَى بْنِ مُسَاوِرٍ، عَنْ سَعْدِ الْإِسْكَافِ، قَالَ: أَتَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام فِي بَعْضِ مَا أَتَيْتُهُ، فَجَعَلَ يَقُولُ: «لَا تَعْجَلْ» حَتَّى حَمَيْتِ الشَّمْسُ عَلَيَّ، وَجَعَلْتُ أَتَّبِعُ الْأَفْيَاءَ، فَمَا لَبِثَ أَنْ خَرَجَ عَلَيَّ قَوْمٌ كَانَتْهُمْ الْجَرَادُ الصُّفْرُ، عَلَيْهِمُ الْبُتُوثُ قَدْ انْتَهَكَتْهُمْ الْعِبَادَةُ، قَالَ: فَوَ اللَّهُ، لَأَنْسَانِي مَا كُنْتُ فِيهِ مِنْ حُسْنِ هَيْئَةِ الْقَوْمِ.

فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَيْهِ، قَالَ لِي: «أَرَانِي قَدْ شَقَقْتُ عَلَيْكَ». قُلْتُ: أَجَلٌ وَاللَّهِ، لَقَدْ أَنْسَانِي مَا كُنْتُ فِيهِ قَوْمٌ مَرُّوا بِي لَمْ أَرَ قَوْمًا أَحْسَنَ هَيْئَةً مِنْهُمْ فِي زِيٍّ رَجُلٍ وَاحِدٍ، كَأَنَّ أَلْوَانَهُمُ الْجَرَادُ الصُّفْرُ قَدْ انْتَهَكَتْهُمْ الْعِبَادَةُ فَقَالَ: «يَا سَعْدُ، رَأَيْتَهُمْ؟» قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «أَوَّلُكَ إِخْوَانُكَ مِنَ الْجَنِّ». قَالَ: فَقُلْتُ: يَأْتُونَكَ؟ قَالَ: «نَعَمْ، يَأْتُونَنَا يَسْأَلُونَا عَنْ مَعَالِمِ دِينِهِمْ وَحَالَاتِهِمْ وَحَرَامِهِمْ».

١٠٣٤ / ٢. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ ابْنِ جَبَلٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: كُنَّا بِبَابِهِ، فَخَرَجَ عَلَيْنَا قَوْمٌ أَشْبَاهُ الزُّرْطِ، عَلَيْهِمْ أُرُزٌ وَ أَكْسِيَّةٌ، فَسَأَلَنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْهُمْ، فَقَالَ: «هُؤُلَاءِ

۱۰۳۲ / ۴. محمد، از محمد بن حسین، از محمد بن اسلم، از علی بن ابی حمزه، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می فرمود: «هیچ فرشته ای نیست که خدا او را فرو فرستد در امر آنچه او را فرو می فرستد، مگر آن که به امام ابتدا می کند و آن امر را بر او عرضه می دارد. و به درستی که آمد و شد فرشتگان از نزد خدای تبارک و تعالی به سوی صاحب امر امامت است».

#### ۹۸. باب در بیان این که جنیان به خدمت ائمه علیهم السلام می آیند و ایشان را از معالم دین خویش، سؤال می کنند و متوجه کارهای ایشان می شوند

۱۰۳۳ / ۱. بعضی از اصحاب ما، از محمد بن علی، از یحیی بن مساور، از سعد اسکاف روایت کرده است که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام آمدم در بعضی از اوقات که به خدمتش رسیدم، و چون رخصت طلبیدم، شروع فرمود که می فرمود: «شتاب مکن»، و آن قدر ماندم که آفتاب گرم شد و گرمی آن در من تأثیر کرد، و شروع کردم به این طرف و آن طرف می دویدم و پی سایه می گردیدم. پس زمانی نشد که گروهی از خانه حضرت بیرون آمدند رو به من، بارنگ های شکسته که گویا ایشان ملخ های زرد بودند، و طیلسان ها پوشیده، عبادت، ایشان را بسیار ضعیف و لاغر کرده بود.

سعد می گوید: به خدا سوگند که هیأت نیک آن قوم، آنچه را که در آن بودم از مشقت حرارت آفتاب، از یاد من برد. پس چون بر آن حضرت داخل شدم، فرمود که: «خود را چنان می بینم که تو را در زحمت و مشقت انداختم». عرض کردم: آری، ولیکن به خدا سوگند، که از یاد من بردند آنچه را که در آن بودم، گروهی که به من گذشتند و من گروهی را خوش وضع تر از ایشان ندیده بودم. همه در لباس یک مرد که در وضع مساوی بودند، و گویا که رنگ های ایشان چون ملخ های زرد بود و عبادت، ایشان را بسیار لاغر کرده بود. فرمود که: «ای سعد، ایشان را دیدی؟» عرض کردم: آری. فرمود که: «آن گروه، برادران شما نیستند از جن».

سعد می گوید: عرض کردم که: ایشان به نزد شما می آیند؟ فرمود: «آری، به نزد ما می آیند، و ما را سؤال می کنند از معالم دین و حلال و حرام خویش».

۱۰۳۴ / ۲. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از علی بن حسان، از ابراهیم بن اسماعیل، از ابن جبَل از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: بر در خانه آن حضرت بودیم

إِخْوَانُكُمْ مِنَ الْجِنِّ».

١٠٣٥ / ٣. أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ،

عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَعْدِ الْإِسْكَافِ، قَالَ: أَتَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام أُرِيدُ

الْإِذْنَ عَلَيْهِ، فَإِذَا رِحَالُ إِبِلٍ عَلَى الْبَابِ مَضْفُوفَةٌ، وَإِذَا الْأَصْوَاتُ قَدْ ارْتَفَعَتْ، ثُمَّ

خَرَجَ قَوْمٌ مُعْتَمِنِينَ بِالْعَمَانِ يُشْبِهُونَ الزُّطَّ، قَالَ: فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، فَقُلْتُ:

جُعِلَتْ فِدَاكَ، أَبْطَأَ إِذْنُكَ عَلَيَّ الْيَوْمَ، وَ رَأَيْتُ قَوْمًا خَرَجُوا عَلَيَّ مُعْتَمِنِينَ بِالْعَمَانِ

فَأَنْكَرْتُهُمْ؟ فَقَالَ: «أَوْ تَذَرِي مَنْ أَوْلَيْكَ يَا سَعْدُ؟» قَالَ: قُلْتُ: لَا، قَالَ: فَقَالَ: «أَوْلَيْكَ

إِخْوَانُكُمْ مِنَ الْجِنِّ يَأْتُونَنَا، فَيَسْأَلُونَا عَنْ حَلَالِهِمْ وَ حَرَامِهِمْ وَ مَعَالِمِ دِينِهِمْ».

١٠٣٦ / ٤. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي الْبَلَادِ،

عَنْ سَدِيرِ الصَّيْرِفِيِّ، قَالَ: أَوْصَانِي أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام بِخَوَانِجَ لَهُ بِالْمَدِينَةِ، فَخَرَجْتُ، فَبَيْنَا

أَنَا بَيْنَ فَجِّ الرُّوحَاءِ عَلَى رَاحِلَتِي إِذَا إِنْسَانٌ يُلَوِي بِثَوْبِهِ، قَالَ: فَمِلْتُ إِلَيْهِ، وَ ظَنَنْتُ أَنَّهُ

عَطْشَانٌ، فَتَأَوَّلْتُهِ الْإِدَاوَةَ، فَقَالَ لِي: لَا حَاجَةَ لِي بِهَا، وَ نَاوَلَنِي كِتَابًا طِيسُهُ رَطْبٌ،

قَالَ: فَلَمَّا نَظَرْتُ إِلَى الْخَاتَمِ إِذَا خَاتَمُ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، فَقُلْتُ: مَتَى عَهْدُكَ بِصَاحِبِ

الْكِتَابِ؟ قَالَ: السَّاعَةَ، وَ إِذَا فِي الْكِتَابِ أَشْيَاءُ يَأْمُرُنِي بِهَا، ثُمَّ التَفْتُ، فَإِذَا لَيْسَ

عِنْدِي أَحَدٌ.

که گروهی مانند طائفة هندی به سوی ما بیرون آمدند، و لنگ‌ها و رداها پوشیده بودند. پس، از امام جعفر صادق علیه السلام از حال ایشان سؤال کردیم و عرض کردیم که: اینها کی بودند؟ فرمود که: «این گروه، برادران شما بودند از جن».

۱۰۳۵ / ۳. احمد بن ادریس و محمد بن یحیی، از حسن بن علی کوفی، از ابن فضال، از بعضی از اصحاب ما، از سعد اسکاف روایت کرده‌اند که گفت: بر در خانه امام محمد باقر علیه السلام آمدم و می‌خواستم که رخصت بگیرم تا بر آن حضرت داخل شوم، دیدم که پالان‌های شتر بر در خانه در پهلوی یکدیگر گذاشته، ناگاه بسیار آوازاها بلند شد. بعد از آن، گروهی بیرون آمدند که عمامه‌ها بر سر بسته بودند، و شباهت به طائفة هندی داشتند.

راوی می‌گوید که: بر حضرت باقر علیه السلام داخل شدم و عرض کردم که: فدای تو گردم، امروز رخصت تو در باب دخول من، طول کشید و جماعتی را دیدم که به سوی من بیرون آمدند و عمامه‌ها بر سر بسته بودند، و من ایشان را نمی‌شناختم و ندیده بودم. فرمود که: «ای سعد، آیا می‌دانی که آن گروه چه طائفة بودند؟» عرض کردم: نه. فرمود که: «ایشان برادران شمايند از جن که به نزد ما می‌آیند و ما را از حلال و حرام و مسائل دین خویش سؤال می‌نمایند».

۱۰۳۶ / ۴. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از ابراهیم بن ابی البیاد، از سدید صیرفی روایت کرده است که گفت: حضرت امام محمد باقر علیه السلام در مدینه خدمتی چند که داشت، به من رجوع فرمود و مرا در باب آنها امر و سفارش نمود. بعد از آن، از مدینه بیرون آمدم و در هنگامی که در میان شاهراه روحاء<sup>۱</sup> بر ناقه خود سوار بودم، ناگاه دیدم که انسانی جامه خود را حرکت می‌دهد.

سدیر می‌گوید که: پس به جانب او میل نمودم و گمان کردم که او تشنه است. مَطْهَرَة<sup>۲</sup> خود را به او دادم. گفت: مرا احتیاجی به آن نیست، و نامه‌ای به من داد که گلی که به آن نامه مهر شده بود، هنوز تر بود. چون به مهر آن نظر کردم، دیدم که مهر امام محمد باقر علیه السلام بود. گفتم: در چه وقت از صاحب این نامه جدا شدی (یا در خدمت او بودی)؟ گفت: در همین ساعت؛ و دیدم که در نامه چیزی چند بود که مرا به آنها امر فرموده بود. پس نگاه کردم، دیدم که کسی در نزد من نیست. بعد از آن که حضرت تشریف آورد و به خدمتش رسیدم، عرض کردم که: فدای

۱. که موضعی است بین الحرمین که سی میل یا چهل میل به مدینه دارد. (مترجم)

۲. ظرف آب و آبریز.

قَالَ: ثُمَّ قَدِمَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام، فَلَقِيْتُهُ، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، رَجُلٌ أَتَانِي بِكِتَابِكَ وَطِينُهُ رَطْبٌ؟ فَقَالَ: «يَا سَدِيرُ، إِنَّ لَنَا خَدَمًا مِنَ الْجِنِّ، فَإِذَا أَرَدْنَا السُّرْعَةَ، بَعَثْنَاهُمْ». ● وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: قَالَ: «إِنَّ لَنَا أَتْبَاعًا مِنَ الْجِنِّ، كَمَا أَنَّ لَنَا أَتْبَاعًا مِنَ الْإِنْسِ، فَإِذَا أَرَدْنَا أَمْرًا بَعَثْنَاهُمْ».

١٠٣٧ / ٥. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَحْرَشٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي حَكِيمَةُ بِنْتُ مُوسَى، قَالَتْ: رَأَيْتُ الرِّضَاءَ عليه السلام وَاقِفًا عَلَى بَابِ بَيْتِ الْحَطَبِ وَهُوَ يَتَاجِي وَ لَسْتُ أَرَى أَحَدًا، فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي، لِمَنْ تَتَاجِي؟ فَقَالَ: «هَذَا عَامِرُ الزَّهْرَائِي أَتَانِي يَسْأَلُنِي، وَ يَشْكُو إِلَيَّ». فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي، أَحِبُّ أَنْ أَسْمَعَ كَلَامَهُ، فَقَالَ لِي: «إِنَّكَ إِنْ سَمِعْتَ بِهِ حُمِيتَ سَنَةً». فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي، أَحِبُّ أَنْ أَسْمَعَهُ، فَقَالَ لِي: «اسْمَعِي» فَاسْتَمَعْتُ، فَسَمِعْتُ شِبْهَ الصَّغِيرِ، وَ رَكِبَتْنِي الْحُمَى، فَحُمِيتُ سَنَةً.

مرکز تحقیقات کتب و تراث اسلامی

١٠٣٨ / ٦. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرِ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «بَيْنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَلَى الْمِنْبَرِ إِذْ أَقْبَلَ ثُعْبَانٌ مِنْ نَاحِيَةِ بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ الْمَسْجِدِ، فَهَمَّ النَّاسُ أَنْ يَقْتُلُوهُ، فَأَرْسَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: أَنْ كُفُّوا، فَكَفُّوا، وَ أَقْبَلَ الثُّعْبَانُ يَنْسَابُ حَتَّى انْتَهَى إِلَى الْمِنْبَرِ، فَتَطَاوَلَ، فَسَلَّمَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، فَأَشَارَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِلَيْهِ أَنْ يَقِفَ حَتَّى يَفْرُغَ مِنْ خُطْبَتِهِ.

وَ لَمَّا فَرَغَ مِنْ خُطْبَتِهِ، أَقْبَلَ عَلَيْهِ، فَقَالَ: مَنْ أَنْتَ؟ فَقَالَ: أَنَا عَمْرُو بْنُ عُثْمَانَ خَلِيفَتِكَ عَلَى الْجِنِّ، وَ إِنَّ أَبِي مَاتَ، وَ أَوْصَانِي أَنْ آتِيكَ، فَأَسْتَطْلِعَ رَأْيَكَ، وَ قَدْ آتَيْتُكَ

تو کردم، مردی نامه تو را به نزد من آورد و گیل آن هنوز تر بود. فرمود که: «ای سدید، به درستی که ما را خدمت کاری چندند از جن، و چون خواهیم که امری به زودی صورت یابد، ایشان را می فرستیم».

● و در روایت دیگر، چنین است که: «ما را پیروانی چند از جن هست؛ چنانچه ما را پیروانی چند از انس می باشند و چون امری را اراده کنیم، ایشان را می فرستیم».

۵ / ۱۰۳۷. علی بن محمد و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از آن که او را ذکر کرده، از محمد بن جعفرش روایت کرده اند که گفت: حدیث کرد مرا حکیمه، دختر امام موسی علیه السلام و گفت: حضرت امام رضا علیه السلام را دیدم که بر در هیثم دان ایستاده بود و با کسی راز می گفت، و من کسی را نمی دیدم. عرض کردم که: ای آقای من، با که راز می گویی؟ فرمود که: «اینک عامر زهرائی است که به نزد من آمده، و از من سؤال می کند و به سوی من شکایت می نماید».

عرض کردم که: ای سید من، دوست می دارم که سخن او را بشنوم. فرمود که: «اگر تو آن را بشنوی، یک سال تب می کنی». عرض کردم که: ای سید من، می خواهم که آن را بشنوم. فرمود که: «بشنو» من گوش دادم و آوازی شنیدم مانند آواز مرغان و تب بر من مستولی شد و یک سال تب کردم.

مرکز تحقیقات کتب و تراث اسلامی

۶ / ۱۰۳۸. محمد بن یحیی و احمد بن محمد، از محمد بن حسن، از ابراهیم بن هاشم، از عمرو بن عثمان، از ابراهیم بن ایوب، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که گفت: «در بین آن که امیر المؤمنین علیه السلام بر منبر نشسته بود که ناگاه ازدهایی از گوشه دری از درهای مسجد کوفه رو آورد، مردم قصد کردند که آن را بکشند، امیر المؤمنین علیه السلام فرستاد که دست از آن بردارید (و متعرض آن مشوید). مردم دست برداشتند و آن ازدها آمد و خود را بر زمین می کشید تا نزد منبر رسید و بلند شد و بر امیر المؤمنین سلام کرد. پس امیر المؤمنین علیه السلام به جانب آن اشاره فرمود که صبر کند تا حضرت از خطبه خویش فارغ شود. و چون از خطبه که می خواند، فارغ شد، رو به آن ازدها آورد و فرمود: تو کیستی؟ گفت: منم عمرو بن عثمان که تو او را بر جنّ خلیفه کرده بودی، و پدرم مرد و مرا وصیت کرد که به خدمت تو آیم و بر رأی تو مطلع شوم تا به مقتضای آن عمل کنم، و من به نزد تو آمده ام. یا امیر المؤمنین، پس مرا به چه امر می فرمایی و چه صلاح می دانی؟ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: تو را وصیت می کنم به تقوا و پرهیزکاری، و آن که از خدا بترسی، و امر می کنم تو را که

يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَمَا تَأْمُرُنِي بِهِ ؟ وَ مَا تَرَى ؟

فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ ، وَ أَنْ تَنْصَرِفَ ، فَتَقُومَ مَقَامَ أَبِيكَ فِي الْجَنِّ ؛ فَإِنَّكَ خَلِيفَتِي عَلَيْهِمْ .

قَالَ : « فَوَدَّعَ عَمْرُو أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ انْصَرَفَ ، فَهُوَ خَلِيفَتُهُ عَلَى الْجَنِّ . » فَقُلْتُ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، فَيَأْتِيكَ عَمْرُو ؟ وَ ذَلِكَ الْوَاجِبُ عَلَيْهِ ؟ قَالَ : « نَعَمْ » .

١٠٣٩ / ٧ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَّادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَوْرَمَةَ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ ، عَنِ الثُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ ، قَالَ : كُنْتُ مَرَامِلًا لِجَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ ، فَلَمَّا أَنْ كُنَّا بِالْمَدِينَةِ ، دَخَلَ عَلَيَّ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ، فَوَدَّعَهُ وَ خَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ وَ هُوَ مَسْرُورٌ ، حَتَّى وَرَدْنَا الْأَخِيرَةَ - أَوَّلَ مَنْزِلٍ نَعْدِلُ مِنْ فَيْدٍ إِلَى الْمَدِينَةِ - يَوْمَ جُمُعَةٍ ، فَصَلَّيْنَا الزَّوَالَ ، فَلَمَّا نَهَضَ بِنَا الْبَعِيرُ إِذَا أَنَا بِرَجُلٍ طَوَالٍ ، آدَمَ ، مَعَهُ كِتَابٌ ، فَتَنَاوَلَهُ جَابِرًا ، فَتَنَاوَلَهُ ، فَقَبَّلَهُ وَ وَضَعَهُ عَلَى عَيْنَيْهِ ، وَ إِذَا هُوَ « مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ » وَ عَلَيْهِ طِبْنٌ أَسْوَدٌ ، رَطْبٌ ، فَقَالَ لَهُ : مَتَى عَهْدُكَ بِسَيِّدِي ؟ فَقَالَ : السَّاعَةَ ، فَقَالَ لَهُ : قَبْلَ الصَّلَاةِ ، أَوْ بَعْدَ الصَّلَاةِ ؟ فَقَالَ : بَعْدَ الصَّلَاةِ ، قَالَ : فَفَكَ الْخَاتَمَ ، وَ أَقْبَلَ يَقْرُؤُهُ وَ يَقْبِضُ وَجْهَهُ حَتَّى أَتَى عَلَى آخِرِهِ ، ثُمَّ أَمْسَكَ الْكِتَابَ ، فَمَا رَأَيْتُهُ ضَاحِكًا وَ لَا مَسْرُورًا حَتَّى وَافَى الْكُوفَةَ .

برگردی و در جن قائم مقام و نائب مناب قدرت باشی که تو خلیفه منی بر ایشان.

حضرت فرمود که: «عمر و، امیر المؤمنین علیه السلام را وداع کرد و برگشت، پس او خلیفه آن حضرت است بر جن». راوی می گوید که: به خدمت آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم، اکنون عمر و به خدمت تو می آید و این امر بر او واجب است؟ فرمود: «آری».

۷/ ۱۰۳۹. علی بن محمد، از صالح بن ابی حماد، از محمد بن اورمه، از احمد بن نصر، از نعمان بن بشیر روایت کرده است که گفت: من با جابر بن یزید جعفی هم کجاوه بودیم (و بعضی گفته اند که ردیف بودیم). و چون به مدینه وارد شد، بر امام محمد باقر علیه السلام داخل شد، پس آن حضرت را وداع کرد و از نزد آن حضرت شاد و خوشحال بیرون آمد، و از مدینه که بیرون آمدیم، آمدیم تا وارد اخیر<sup>۱</sup> چه شدیم، و آن، منزل اول است که برابری می کند از فید تا به مدینه<sup>۲</sup> و روز جمعه بود که وارد آن منزل شدیم، پس نماز ظهر را به جا آوردیم، و چون بر شتر سوار شدیم و شتر برخاست، ناگاه دیدم که مرد بلند گندم گونی پیدا شد و با او نامه بود، پس آن را به جابر داد و جابر آن را گرفت و بر سید و بر چشم های خویش گذاشت. و دیدم که آن نامه بود او حضرت محمد بن علی علیه السلام که به جابر بن یزید نوشته بود (یا دیدم که در آن نوشته بود که: این نامه ای است از محمد بن علی به سوی جابر بن یزید) و بر آن نامه، گِل سیاه تری بود که سرش را به آن مهر کرده بود.

جابر به آن شخص گفت که: در چه وقت از خدمت سید و آقای من مرخص شدی (یا در خدمت او بودی که الحال در این جایی)؟ گفت: در همین ساعت. گفت: پیش از نماز یا بعد از نماز؟ گفت: بعد از نماز.

راوی می گوید که: پس، جابر مهر نامه را برداشت و شروع کرد که آن را می خواند و رویش گرفته می شد و عبوس می کرد تا آن که همه آن را خواند، و آن نامه را نگاه داشت و بعد از آن، او را خندان و شاد و خوشحال ندیدم تا به کوفه رسید و چون در شب به کوفه رسیدیم، شب را به روز آوردم و چون صبح کردم آمدم بر در خانه جابر، به جهت تعظیم و توقیر او (که او را دیدن کنم)، یافتم او را که از خانه بیرون آمده رو به من می آید و بُجُولی<sup>۲</sup> چند در گردن اوست که آنها را سوراخ کرده به ریسمانی کشیده، در گردن آویخته و بر نی سوار شده و

۱. یعنی: مسافت میان مدینه و اخیر چه به قدر مسافت میانه فید و مدینه است. و فید به فتح فاء، قلعه ای است در راه مکه. (مترجم)

۲. استخوان شتالنگ و قاب که کودکان با آن بازی کنند.

فَلَمَّا وَافَقْنَا الْكُوفَةَ لَيْلًا، بَتُّ لَيْلَتِي، فَلَمَّا أَصْبَحْتُ أَتَيْتُهُ إِعْظَامًا لَهُ، فَوَجَدْتُهُ قَدْ خَرَجَ عَلَيَّ وَفِي عُنُقِهِ كِعَابٌ قَدْ عَلَّقَهَا، وَقَدْ رَكِبَ قَصَبَةً وَهُوَ يَقُولُ: أَجِدُ مَنْصُورَ بْنِ جُمُهورٍ أَمِيرًا غَيْرَ مَأْمُورٍ، وَأَبْنَاءًا مِنْ نَحْوِ هَذَا، فَنَظَرْتُ فِي وَجْهِهِ، وَنَظَرْتُ فِي وَجْهِهِ، فَلَمْ يَقُلْ لِي شَيْئًا، وَلَمْ أَقُلْ لَهُ، وَأَقْبَلْتُ أَبْكِي لِمَا رَأَيْتُهُ، وَاجْتَمَعَ عَلَيَّ وَ عَلَيْهِ الصَّبِيَّانُ وَ النَّاسُ، وَ جَاءَ حَتَّى دَخَلَ الرَّحْبَةَ، وَأَقْبَلَ يَدُورُ مَعَ الصَّبِيَّانِ وَ النَّاسِ يَقُولُونَ: جُنَّ جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ جُنَّ.

فَوَاللَّهِ مَا مَضَتْ الْأَيَّامُ حَتَّى وَرَدَ كِتَابُ هِشَامِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ إِلَيَّ وَإِلَيْهِ: أَنْ انْظُرْ رَجُلًا يُقَالُ لَهُ: جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ الْجُعْفِيُّ، فَاضْرِبْ عُنُقَهُ، وَابْعَثْ إِلَيَّ بِرَأْسِهِ. فَالْتَفَتَ إِلَيَّ جُلَسَائِهِ، فَقَالَ لَهُمْ: مَنْ جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ الْجُعْفِيُّ؟ قَالُوا: أَضْلَحَكَ اللَّهُ، كَانَ رَجُلًا، لَهُ عِلْمٌ وَ فَضْلٌ وَ حَدِيثٌ، وَ حَجٌّ، فَجُنَّ وَ هُوَ ذَا فِي الرَّحْبَةِ مَعَ الصَّبِيَّانِ عَلَى الْقَصَبِ يَلْعَبُ مَعَهُمْ.

قَالَ: فَأَشْرَفَ عَلَيْهِ، فَإِذَا هُوَ مَعَ الصَّبِيَّانِ يَلْعَبُ عَلَى الْقَصَبِ، فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَافَانِي مِنْ قَتْلِهِ. قَالَ: وَلَمْ تَمُضِ الْأَيَّامُ حَتَّى دَخَلَ مَنْصُورُ بْنُ جُمُهورٍ الْكُوفَةَ، وَ صَنَعَ مَا كَانَ يَقُولُ جَابِرٌ.

٩٩- بَابُ فِي الْأَيْمَةِ ﷺ أَنَّهُمْ إِذَا ظَهَرَ أَمْرُهُمْ حَكَمُوا

بِحُكْمِ دَاوُدَ وَ آلِ دَاوُدَ وَ لَا يَسْأَلُونَ الْبَيِّنَةَ، عَلَيْهِمُ

السَّلَامُ وَ الرَّحْمَةُ وَ الرَّضْوَانُ

١٠٤٠ / ١. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ فَضْلِ

الْأَعْوَرِ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءِ، قَالَ: كُنَّا زَمَانَ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ حِينَ قُبِضَ نَتَرَدَّدُ كَالْغَنَمِ

لَا رَاعِيَ لَهَا، فَلَقِينَا سَالِمَ بْنَ أَبِي حَفْصَةَ، فَقَالَ لِي: يَا أَبَا عُبَيْدَةَ، مَنْ إِمَامُكَ؟ فَقُلْتُ:

می گوید: اجد منصور بن جمهور امیر غیر مأمور، یعنی: می یابم منصور پسر جمهور را که بر سر خود امیر و حاکم خواهد شد، بی آن که کسی او را امیر کرده باشد. و بیتی چند از این قبیل می خواند. پس در روی من نظر کرد و من در روی او نظر کردم، و او هیچ به من نگفت و من هیچ به او نگفتم، و شروع کردم به گریستن برای حالی که در او دیدم و کودکان و مردمان بر سر من و او جمع شدند و آمد تا داخل شد در رُخبه<sup>۱</sup> شروع کرد که با کودکان می گردید، و مردم می گفتند که: جابر بن یزید دیوانه شده است.

پس به خدا سوگند، که چند روزی بیش نگذشت که نامه هشام بن عبدالملک رسید به والی او (که در کوفه بود). مضمون نامه، آن که: نظر کن به مردی که او را جابر بن یزید جعفری می گویند، و گردن او را بزَن و سرش را به سوی من فرست. والی به جانب هم نشینان خود التفات نمود، و گفت: جابر بن یزید جعفری کیست؟ گفتند که: خدا تو را به اصلاح آورد، جابر، مردی بود که او را فضل و علم بود، و راوی حدیث بود و حج بسیار کرده بود، و او در این اوقات، دیوانه شده و همین است که در رُخبه با کودکان بر نی سوار است و با ایشان بازی می کند.

راوی می گوید که: والی بر بلندی بر آمد و بر جابر مشرف شد، دید که با کودکان بازی می کند و بر نی سوار است. گفت: حمد از برای خدایی که مرا از کشتن او عافیت و نجات بخشید. راوی می گوید که: زمانی نگذشت تا آن که منصور پسر جمهور داخل کوفه شد و آنچه جابر می گفت به عمل آورد.

#### ۹۹. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام چون امر ایشان ظاهر شود، به حکم

##### آل داود حکم می کنند و شاهد طلب نمی کنند علیهم الرحمة و الرضوان

۱۰۴۰ / ۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از منصور، از فضل اعور، از ابو عبیده حذاء روایت کرده است که گفت: ما در زمان امام محمد باقر علیه السلام در هنگامی که قبض روح مطهر آن حضرت شده بود، می گشتیم چون گوسفندان که شبانی نداشته باشند. پس سالم بن ابی حفصه را ملاقات کردیم، به من گفت که: ای ابو عبیده، امام تو کیست؟ گفتم: امامان من آل محمدند. گفت که: خود هلاک شدی و دیگران را به هلاکت انداختی. آیا من و

۱. محله ای بود از کوفه. (مترجم)

أَيْمَنِي آلَ مُحَمَّدٍ ﷺ، فَقَالَ: هَلَكْتَ وَ أَهْلَكْتَ، أَمَا سَمِعْتُ أَنَا وَ أَنْتَ أَبَا جَعْفَرٍ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»؟ فَقُلْتُ: بَلَى لَعْمَرِي، وَ قَدْ كَانَ قَبْلَ ذَلِكَ بِثَلَاثٍ أَوْ نَحْوِهَا، دَخَلْنَا عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ، فَزَرَقَ اللَّهُ الْمَعْرِفَةَ فَقُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ سَالِمًا قَالَ لِي كَذَا وَ كَذَا.

قَالَ: فَقَالَ: «يَا أَبَا عُبَيْدَةَ، إِنَّهُ لَا يَمُوتُ مِنَّا مِيتَةٌ حَتَّى يُخْلَفَ مِنْ بَعْدِهِ مَنْ يَعْمَلُ بِمِثْلِ عَمَلِهِ، وَ يَسِيرُ بِسِيرَتِهِ، وَ يَدْعُو إِلَى مَا دَعَا إِلَيْهِ. يَا أَبَا عُبَيْدَةَ، إِنَّهُ لَمْ يُنْتَفَعْ مَا أُعْطِيَ دَاوُدَ أَنْ أُعْطِيَ سُلَيْمَانَ». ثُمَّ قَالَ: «يَا أَبَا عُبَيْدَةَ، إِذَا قَامَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ حَكَمَ بِحُكْمِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ، لَا يَسْأَلُ بَيِّنَةً».

١٠٤١ / ٢. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبَانَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لَا تَذْهَبِ الدُّنْيَا حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنِّي، يَحْكُمُ بِحُكْمَةِ آلِ دَاوُدَ، وَ لَا يَسْأَلُ بَيِّنَةً، يُعْطِي كُلَّ نَفْسٍ حَقَّهَا».

١٠٤٢ / ٣. مُحَمَّدٌ، عَنْ أَحْمَدَ، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ عَمَّارِ السَّابَّاطِيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: بِمَا تَحْكُمُونَ إِذَا حَكَمْتُمْ؟ قَالَ: «بِحُكْمِ اللَّهِ وَ حُكْمِ دَاوُدَ، فَإِذَا وَرَدَ عَلَيْنَا الشَّيْءُ الَّذِي لَيْسَ عِنْدَنَا، تَلَقَّانَا بِهِ رُوحُ الْقُدُسِ».

١٠٤٣ / ٤. مُحَمَّدٌ، عَنْ أَحْمَدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ، عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَغَيْنَ، عَنْ جُعَيْدِ الْهَمْدَانِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ﷺ، قَالَ: سَأَلْتُهُ: بِأَيِّ حُكْمٍ تَحْكُمُونَ؟ قَالَ: «حُكْمِ آلِ دَاوُدَ، فَإِنْ أَغْيَانَا شَيْءٌ، تَلَقَّانَا بِهِ رُوحُ الْقُدُسِ».

١٠٤٤ / ٥. أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ رَحِمَهُ اللَّهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ عَمَّارِ السَّابَّاطِيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: مَا مَنَزِلَةُ

تو از امام محمد باقر علیه السلام نشنیدیم که می فرمود: «هر که بمیرد و بر او امامی نباشد، به روش مردن جاهلیت می میرد». گفتم: بلی، به جان خودم سوگند، و امر چنان بود که سه روز پیش از آن، یا قریب به آن، بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدیم. (و ظاهر این است که در پیش اشتباهی باشد و روایت، سه روز بعد از آن باشد). پس، خدا معرفت امام را به ما روزی کرد و به خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که: سالم به من چنین و چنین گفت. حضرت فرمود که: «ای ابو عبیده، هیچ امامی از ما نمی میرد تا آن که خلیفه گرداند بعد از خود کسی را که عمل کند به آنچه او عمل می کرده، و به طریقه او رفتار کند و مردم را بخواند به سوی آنچه او به سوی آن خوانده. ای ابو عبیده، به درستی که کسی منع نکرده از آن که به سلیمان عطا شده باشد آنچه به او عطا شده بود».

بعد از آن، فرمود که: «ای ابو عبیده، چون قائم آل محمد علیه السلام قیام نماید، به طریقه حکم داود و سلیمان حکم فرماید، و شاهد از کسی نخواهد».

۱۰۴۱ / ۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از ابان روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «دنیا تمام نمی شود تا مردی از نسل من بیرون آید که به حکومت آل داود حکم کند، و شاهد نخواهد و هر تنی را حق آن عطا کند».

۱۰۴۲ / ۳. محمد، از احمد، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از عمار سباطی روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: به چه چیز حکم می کنید، چون حکم کنید؟ فرمود: «به حکم خدا و حکم داود؛ پس چون بر ما وارد شود چیزی که حکم آن در نزد ما نباشد و ما آن را ندانیم، روح القدس آن را به ما القا کند و برساند و ما آن را فراگیریم».

۱۰۴۳ / ۴. محمد [بن یحیی]، از احمد، از محمد بن خالد، از نصر بن سُوید، از یحیی حلبی، از حمران بن اعین، از جَعْفِد هَمْدانی از حضرت علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده است که گفت: از آن حضرت سؤال کردم که به چه حکم می کنید؟ فرمود که: «به حکم آل داود؛ پس اگر چیزی ما را عاجز کند و در مانیم، روح القدس آن را به ما القا می کند و تعلیم می دهد».

۱۰۴۴ / ۵. احمد بن مهران - رحمه الله - از محمد بن علی، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از عمار سباطی روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: مرتبه ائمه چیست؟ فرمود که: «چون مرتبه ذوالقرنین، و مانند مرتبه یوشع، و مثل

الْأَيُّمَّةُ؟ قَالَ: «كَمَنْزِلَةِ ذِي الْقَرْنَيْنِ، وَكَمَنْزِلَةِ يُوشَعَ، وَكَمَنْزِلَةِ آصَفَ صَاحِبِ سُلَيْمَانَ». قَالَ: فَبِمَا تَحْكُمُونَ؟ قَالَ: «بِحُكْمِ اللَّهِ، وَحُكْمِ آلِ دَاوُدَ، وَحُكْمِ مُحَمَّدٍ ﷺ، وَيَتَلَقَّانَا بِهِ رُوحُ الْقُدُسِ».

#### ١٠٠- بَابُ أَنَّ مُسْتَقَى الْعِلْمِ مِنْ بَيْتِ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ

١٠٤٥ / ١. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ أَبُو الْحَسَنِ صَاحِبُ الدَّيْلَمِ، قَالَ: سَمِعْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ﷺ يَقُولُ - وَعِنْدَهُ أَنْاسٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ -: «عَجَبًا لِلنَّاسِ أَنَّهُمْ أَخَذُوا عِلْمَهُمْ كُلَّهُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَعَمِلُوا بِهِ وَاهْتَدَوْا، وَيَرُونَ أَنَّ أَهْلَ بَيْتِهِ لَمْ يَأْخُذُوا عِلْمَهُ، وَنَحْنُ أَهْلُ بَيْتِهِ وَذُرِّيَّتُهُ، فِي مَنْازِلِنَا نَزَلَ الْوَحْيُ، وَ مِنْ عِنْدِنَا خَرَجَ الْعِلْمُ إِلَيْهِمْ، أَفَيَرُونَ أَنَّهُمْ عَلِمُوا وَاهْتَدَوْا، وَجَهَلْنَا نَحْنُ وَضَلَلْنَا؟! إِنَّ هَذَا لَمَحَالٌ».

١٠٤٦ / ٢. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَحْمَرِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ، عَنْ صَبَّاحِ الْمَرْبِيِّ، عَنْ الْحَارِثِ بْنِ حَصِيرَةَ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ عُتَيْبَةَ، قَالَ: لَقِيَ رَجُلٌ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ ﷺ بِالثَّغْلَانِيَّةِ - وَهُوَ يُرِيدُ كَرْبَلَاءَ - فَدَخَلَ عَلَيْهِ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ ﷺ: «مِنْ أَيِّ الْبِلَادِ أَنْتَ؟» قَالَ: مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ، قَالَ: «أَمَّا وَاللَّهِ، يَا أَخَا أَهْلِ الْكُوفَةِ، لَوْ لَقِيتُكَ بِالْمَدِينَةِ، لَأَرَيْتُكَ أَثَرَ جَبْرِئِيلَ ﷺ مِنْ دَارِنَا وَنُزُولِهِ بِالْوَحْيِ عَلَى جَدِّي، يَا أَخَا أَهْلِ الْكُوفَةِ، أَفَمُسْتَقَى النَّاسِ الْعِلْمُ مِنْ عِنْدِنَا، فَعَمِلُوا، وَجَهَلْنَا؟! هَذَا مَا لَا يَكُونُ».

#### ١٠١- بَابُ أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ الْحَقِّ فِي يَدِ النَّاسِ إِلَّا مَا خَرَجَ

مِنْ عِنْدِ الْأَيُّمَّةِ ﷺ وَأَنَّ كُلَّ شَيْءٍ لَمْ يَخْرُجْ مِنْ عِنْدِهِمْ فَهُوَ بَاطِلٌ

١٠٤٧ / ١. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنِ

مرتبه آصف، وزیر سلیمان».

عمار گفت که: پس چه حکم می کنید؟ فرمود: «به حکم خدا و حکم آل داود و حکم محمد. و روح القدس آن به ما القا می کند و تعلیم می دهد».

#### ۱۰۰. باب در بیان این که منبع و آبشخوار علم، از خانه آل محمد ﷺ است

۱۰۴۵ / ۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از ابن محبوب که گفت: حدیث کرد ما را یحیی بن عبدالله (یعنی: ابوالحسن حاکم دیلم) که گفت: شنیدم از حضرت جعفر بن محمد ﷺ که می فرمود - و حال آن که گروهی از اهل کوفه در نزد آن حضرت بودند - که: «تعجب دارم از مردم که ایشان همه علم خود را از رسول خدا ﷺ فرا گرفتند و به آن عمل نمودند و هدایت یافتند، و گمان می کنند که اهل بیت آن حضرت، علم او را فرا نگرفتند. و ما اهل بیت و ذریه آن حضرتیم که در منزل های ما وحی فرود آمده، و از نزد ما علم به سوی ایشان بیرون آمده و بروز کرده. آیا چنان می دانند که ایشان دانستند و راه راست یافتند و ما ندانستیم و گمراه شدیم؟ به درستی که این امری است محال».

۱۰۴۶ / ۲. علی بن محمد بن عبدالله، از ابراهیم بن اسحاق احمر، از عبدالله بن حماد، از صباح مَزَنی، از حارث بن حصیره، از حکم بن عتیبه روایت کرده است که گفت: مردی در منزل ثعلبیه، حضرت حسین بن علی ﷺ را ملاقات کرد و آن حضرت اراده کربلای معلی داشت، به خدمت آن حضرت آمد و بر او سلام کرد. حضرت امام حسین به آن مرد فرمود که: «تو از کدام دیاری؟» عرض کرد: کوفی هستم. فرمود: «ای مرد کوفی، به خدا سوگند، که اگر در مدینه تو را ملاقات می کردم، هر آینه نشانه پای جبرئیل ﷺ را در خانه خود و فرود آوردن او وحی را بر جدم به تو می نمودم. ای مرد کوفی، آیا نوشیدن مردم آب حیوان علم را از نزد ما است، پس ایشان دانستند و ما ندانستیم؟ و این چیزی است که هرگز نخواهد بود».

#### ۱۰۱. باب در بیان این که چیزی از حق در دست مردمان نیست،

مگر آنچه از نزد ائمه ﷺ بیرون آمده و بروز کرده باشد و بیان

این که چیزی که از نزد ایشان بیرون نیامده باطل است

۱۰۴۷ / ۱. علی بن ابراهیم بن هاشم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابن مُسکان، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر ﷺ که می فرمود:

ابن مُسْكَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «لَيْسَ عِنْدَ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ حَقٌّ وَلَا صَوَابٌ، وَلَا أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ يَقْضِي بِقَضَاءِ حَقٍّ إِلَّا مَا خَرَجَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ، وَإِذَا تَشَعَّبَتْ بِهِمُ الْأُمُورُ، كَانَ الْخَطَأُ مِنْهُمْ، وَالصَّوَابُ مِنْ عَلِيِّ عليه السلام».

١٠٤٨ / ٢. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ مُتَّى، عَنْ زُرَّارَةَ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ يَسْأَلُهُ عَنْ قَوْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «سَلُونِي عَمَّا شِئْتُمْ، فَلَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ إِلَّا نَبَأْتُكُمْ بِهِ». قَالَ: «إِنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ عِنْدَهُ عِلْمُ شَيْءٍ إِلَّا خَرَجَ مِنْ عِنْدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، فَلْيَذْهَبِ النَّاسُ حَيْثُ شَاؤُوا؛ فَوَ اللَّهِ، لَيْسَ الْأَمْرُ إِلَّا مِنْ هَاهُنَا» وَأَشَارَ بِسَيْدِهِ إِلَى بَيْتِهِ.

١٠٤٩ / ٣. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَاءِ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ أَبِي مَرْيَمَ، قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام لِسَلَمَةَ بْنِ كُهَيْلٍ وَ الْحَكَمِ بْنِ عُتَيْبَةَ: «شَرْقًا وَ غَرْبًا، فَلَا تَجِدَانِ عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا شَيْئًا خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ».

١٠٥٠ / ٤. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ يَحْيَى الْحَلْبِيِّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: قَالَ لِي عليه السلام: «إِنَّ الْحَكَمَ بْنَ عُتَيْبَةَ مِمَّنْ قَالَ اللَّهُ: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ﴾ فَلْيُشْرِقِ الْحَكَمُ وَ لْيُغْرُبْ، أَمَا وَ اللَّهِ، لَا يُصِيبُ الْعِلْمَ إِلَّا مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ نَزَلَ عَلَيْهِمْ جَبْرَائِيلُ عليه السلام».

١٠٥١ / ٥. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ صَالِحِ بْنِ السُّنْدِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بِشِيرٍ، عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ شَهَادَةِ وَلَدِ الزُّنْسِ: تَجُوزُ؟ فَقَالَ: «لَا». فَقُلْتُ: إِنَّ الْحَكَمَ بْنَ عُتَيْبَةَ يَزْعُمُ أَنَّهَا تَجُوزُ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ لَا

«هیچ حق و صوابی در نزد یکی از مردمان نیست و هیچ کس از مردمان حکم نمی کند به حکم حقی، مگر آنچه از ما اهل بیت پیغمبر بیرون آمده باشد. و هرگاه امور ایشان را پراکنده سازد و اقوال مختلفه از ایشان سرزند، خطا از ایشان و صواب از علی باشد».

۱۰۴۸ / ۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از ابن ابی نصر، از مثنی، از زراره که گفت: در خدمت امام محمد باقر علیه السلام بودم که مردی از اهل کوفه به آن حضرت عرض کرد و او را سؤال نمود از گفته امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود: «ما سؤال کنید از هر چه خواهید، پس مرا از چیزی سؤال نمی کنید، مگر آن که شما را به آن خبر می دهم». حضرت فرمود که: «کسی نیست که در نزد او علمی باشد مگر چیزی که از نزد امیر المؤمنین علیه السلام بیرون آمده و از او به ظهور رسیده باشد. پس مردمان در هر جا که خواهند، بروند. پس به خدا سوگند، که امر علم نیست مگر از اینجا» و به دست خویش اشاره به خانه خود فرمود.

۱۰۴۹ / ۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از وشاء، از ثعلبة بن میمون، از ابو مریم که گفت: امام محمد باقر علیه السلام به سلمة بن کھیل و حکم بن عتیبه فرمود که: «به جانب مشرق و مغرب روید (و در شرق و غرب عالم بگردید و تفحص کنید) که علم درستی را نخواهید یافت، مگر چیزی که از نزد ما اهل بیت بیرون آمده باشد».

۱۰۵۰ / ۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نصر بن سُوید، از یحیی حلبی، از معلی بن عثمان، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: حضرت صادق علیه السلام به من فرمود که: «حکم بن عتیبه از جمله کسانی است که خدا در باب ایشان فرموده که: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللّٰهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۱</sup>، پس حکم، به طرف مشرق و مغرب رود، به خدا سوگند، که به علم نمی رسد، مگر از اهل بیتی که جبرئیل علیه السلام بر ایشان فرود آمده است».

۱۰۵۱ / ۵. علی بن ابراهیم، از صالح بن سندی، از جعفر بن بشیر، از ابان بن عثمان، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام را سؤال کردم از شهادت فرزند زنا که آیا جایز و مقبول است؟ فرمود: «نه». عرض کردم که: حکم بن عتیبه گمان می کند که مقبول

۱. بقره، ۸ یعنی و از جمله مردمان، کسانی هستند که می گویند: ایمان آوردیم به خدا و به روز آخر که روز قیامت است و حال آن که ایشان مؤمن نیستند (مترجم)

تَغْفِرْ ذَنْبَهُ، مَا قَالَ اللَّهُ لِلْحَكَمِ: ﴿إِنَّهُ لَذِكْرُكَ وَلِقَوْمِكَ﴾ فَلْيَذْهَبِ الْحَكَمُ يَمِينًا وَشِمَالًا،  
فَوَاللَّهِ لَا يُؤْخَذُ الْعِلْمُ إِلَّا مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَزَلَ عَلَيْهِمْ جَبْرَائِيلُ ﷺ».

١٠٥٢ / ٦. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ بَذْرِ، عَنْ  
أَبِيهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي سَلَامٌ أَبُو عَلِيٍّ الْخُرَاسَانِيُّ، عَنْ سَلَامِ بْنِ سَعِيدٍ الْمَخْزُومِيِّ، قَالَ:  
بَيْنَا أَنَا جَالِسٌ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ عَبَّادُ بْنُ كَثِيرٍ عَابِدُ أَهْلِ الْبَصْرَةِ، وَ  
ابْنُ شُرَيْحٍ فَفَقِيَهُ أَهْلُ مَكَّةَ - وَ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ مَيِّمُونَ الْقَدَّاحُ مَوْلَى أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ -  
فَسَأَلَهُ عَبَّادُ بْنُ كَثِيرٍ، فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، فِي كَمْ تَوْبٍ كُفِّنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَ:  
«فِي ثَلَاثَةِ أَثْوَابٍ: تَوْبَتَيْنِ صَحَارَتَيْنِ، وَ تَوْبٍ حَبْرَةٍ، وَ كَانَ فِي الْبُرْدِ قِلَّةٌ».

فَكَأَنَّمَا ارْزَوْرَ عَبَّادُ بْنُ كَثِيرٍ مِنْ ذَلِكَ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ نَخْلَةَ مَرْيَمَ إِنَّمَا  
كَانَتْ عَجْوَةً، وَ نَزَلَتْ مِنَ السَّمَاءِ، فَمَا نَبَتَ مِنْ أَصْلِهَا كَانَ عَجْوَةً، وَ مَا كَانَ مِنْ لُقَاطٍ  
فَهُوَ لَوْنٌ».

فَلَمَّا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِهِ، قَالَ عَبَّادُ بْنُ كَثِيرٍ لِابْنِ شُرَيْحٍ: وَ اللَّهِ مَا أَذْرِي مَا هَذَا  
الْمَثَلُ الَّذِي ضَرَبَهُ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ؟ فَقَالَ ابْنُ شُرَيْحٍ: هَذَا الْغَلَامُ يُخْبِرُكَ؛ فَإِنَّهُ  
مِنْهُمْ - يَعْنِي مَيِّمُونَ - فَسَأَلَهُ، فَقَالَ مَيِّمُونَ: أَمَا تَعْلَمُ مَا قَالَ لَكَ؟ قَالَ: لَا وَ اللَّهِ، قَالَ:  
إِنَّهُ ضَرَبَ لَكَ مَثَلَ نَفْسِهِ، فَأَخْبَرَكَ أَنَّهُ وَلَدٌ مِنْ وَلَدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَ عِلْمُ رَسُولِ اللَّهِ  
عِنْدَهُمْ، فَمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِهِمْ، فَهُوَ صَوَابٌ، وَ مَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِهِمْ، فَهُوَ لُقَاطٌ.

است. فرمود: «بار خدایا، گناه او را نیا مرز»، و فرمود که: «خدا به حکم نفرموده که: ﴿إِنَّهُ لَذِكْرُ لَكَ وَلِقَوْمِكَ﴾<sup>۱</sup>، بلکه خطاب به پیغمبر است و قوم او ماییم که اهل ذکریم. پس، حکم به طرف راست و چپ برود، به خدا سوگند، که علمم، فیرا گرفته نمی شود، مگر از اهل بیتی که جبرئیل علیه السلام بر ایشان فرود آمده».

۱۰۵۲ / ۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از حسین بن حسن بن یزید، از پدر، از پدرش که گفت: حدیث کرد مرا سلام - که ابو علی خراسانی است - از سلام بن سعید مخزومی که گفت: در بین این که من در نزد امام جعفر صادق علیه السلام نشسته بودم، ناگاه عبّاد بن کثیر - عابد اهل بصره - و ابن شریح - فقیه اهل مکه - بر آن حضرت داخل شدند، و میمون قدّاح - مولای امام محمد باقر علیه السلام - در خدمت حضرت صادق علیه السلام بود. پس عبّاد بن کثیر از آن حضرت سؤال نمود و عرض کرد که: یا ابا عبدالله، رسول خدا صلی الله علیه و آله در چند جامه کفن شد؟ فرمود که: «در سه جامه: دو جامه صُحاری و یک جامه بُرد یمانی».<sup>۲</sup> پس گویا عبّاد بن کثیر از این که حضرت فرمود، در خود پیچید و آثار عدم قبول در او ظاهر بود. حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «درخت خرمای مریم درخت عَجْوَه بود<sup>۳</sup> و آن عَجْوَه از آسمان فرود آمده بود. پس آنچه از اصل آن روید، عَجْوَه شد و آنچه از هسته بر چیده بود، بدترین انواع خرما است».

و چون از نزد آن حضرت، بیرون رفتند، عبّاد بن کثیر، به ابن شریح گفت: به خدا سوگند، که نمی دانم این مثلی که حضرت صادق علیه السلام برای من زد چه بود؟ ابن شریح گفت که: این پسر (یعنی: میمون قدّاح) تو را خبر می دهد؛ زیرا که او از جمله تابعان و کسان ایشان است. پس عبّاد از میمون سؤال کرد، میمون گفت: آیا نمی دانی که حضرت به تو چه فرمود و مقصود چه بود؟ گفت: نه به خدا سوگند. میمون گفت که: حضرت مثل خویش را برای تو بیان کرد و تو را خبر داد که او فرزندی است از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و علم رسول خدا، در نزد ایشان است. پس آنچه از نزد ایشان آمده باشد، حق و صواب، و آنچه از نزد غیر ایشان آمده باشد، پوچ

۱. زخرف، ۴۴. و مراد، این است که این خطاب، خطاب به حکم نیست که اهل ذکر و قرآن باشد تا احکام خدا را بدانند (مترجم)

۲. و بُرد در آن روز کم بود، و صُحار به ضمّ صاد دهی است در یمن، و در صحاح است که قصبة عمان است و در فائق زمخشری است که جامه صُحاری به فتح صاد، مشتق است از صُحره به ضمّ صاد، و آن سرخی است نهان چون رنگ غبار گون. و بعضی گفته اند که منسوب است به سوی صُحار به ضمّ صاد. و در نهایت گفته است که صُحار، دهی است در یمن که جامه به آن منسوب است. و بعضی گفته اند که: صُحاری از صُحره است. (مترجم)

۳. و عَجْوَه به فتح عین و سکون جیم، نوعی است از خرما که در مدینه می باشد و از همه انواع آن بهتر است. (مترجم)

## ١٠٢ - بَابُ فِيمَا جَاءَ أَنَّ حَدِيثَهُمْ صَعْبٌ مُسْتَضَعَبٌ

١٠٥٣ / ١ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ ، عَنْ جَابِرٍ ، قَالَ : قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : « قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : إِنْ حَدِيثَ آلِ مُحَمَّدٍ صَعْبٌ مُسْتَضَعَبٌ ، لَا يُؤْمِنُ بِهِ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ ، أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ ، أَوْ عَبْدٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ ، فَمَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَدِيثِ آلِ مُحَمَّدٍ فَلَا تَلَهُ قُلُوبُكُمْ وَ عَرَفْتُمُوهُ ، فَاقْبَلُوهُ ؛ وَ مَا أَشْمَزَتْ مِنْهُ قُلُوبُكُمْ وَ أَنْكَرْتُمُوهُ ، فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى الْعَالِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ، وَ إِنَّمَا الْهَالِكُ أَنْ يُحَدِّثَ أَحَدَكُمْ بِشَيْءٍ مِنْهُ لَا يَحْتَمِلُهُ ، فَيَقُولَ : وَ اللَّهُ مَا كَانَ هَذَا ، وَ اللَّهُ مَا كَانَ هَذَا ؛ وَ الْإِنْكَارُ هُوَ الْكُفْرُ » .

١٠٥٤ / ٢ . أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ عَمْرَانَ بْنِ مُوسَى ، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، قَالَ : « ذُكِرَتِ التَّقِيَّةُ يَوْمًا عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام ، فَقَالَ : وَ اللَّهِ ، لَوْ عَلِمَ أَبُو ذَرٍّ مَا فِي قَلْبِ سَلْمَانَ لَقَتَلَهُ - وَ لَقَدْ آخَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْنَهُمَا - فَمَا ظَنُّكُمْ بِسَائِرِ الْخَلْقِ ؟ إِنْ عَلِمَ الْعُلَمَاءُ صَعْبٌ مُسْتَضَعَبٌ ، لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ ، أَوْ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ ، أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ » .

فَقَالَ : « وَ إِنَّمَا صَارَ سَلْمَانُ مِنَ الْعُلَمَاءِ لِأَنَّهُ امْرُؤٌ مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ ، فَلِذَلِكَ نَسَبْتُهُ إِلَى الْعُلَمَاءِ » .

١٠٥٥ / ٣ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ الْبَرْقِيِّ ، عَنْ ابْنِ سِنَانٍ أَوْ غَيْرِهِ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، قَالَ : « إِنْ حَدِيثُنَا صَعْبٌ مُسْتَضَعَبٌ ، لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا صَدُورٌ مُنِيرَةٌ ، أَوْ قُلُوبٌ سَلِيمَةٌ ، أَوْ أَخْلَاقٌ حَسَنَةٌ ؛ إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ مِنْ شَيْعَتِنَا الْمِيثَاقَ كَمَا أَخَذَ عَلَى

است (که هیچ قیمتی ندارد).

## ۱۰۲. باب در بیان آنچه وارد شده که حدیث ایشان دشوار

و در غایت دشواری است (یا مردم آن را دشوار می‌شمارند)

۱۰۵۳ / ۱. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن سنان، از عمار بن مروان، از جابر روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: حدیث آل محمد، دشوار و در غایت دشواری است که به آن ایمان نمی‌آورد، مگر فرشته مقرب، یا پیغمبری که مرسل باشد (که خدا او را به سوی خلائق فرستاده باشد)، یا بنده‌ای که خدا دل او را از برای ایمان آزموده باشد. پس آنچه بر شما وارد شود از حدیث آل محمد علیهم السلام و دل‌های شما برای آن نرم شود و آن را بشناسید، قبول کنید آن را و آنچه دل‌های شما از آن گرفته شود و نفرتی به هم رساند و آن را شناسید، رد کنید آن را به سوی خدا و به سوی رسول و به سوی عالم و امام از آل محمد. و جز این نیست که سبب هلاکت آن که هلاک می‌شود، آن است که یکی از شما حدیث شود به چیزی از آن که تاب تحمل و برداشتن آن را ندارد، پس بگوید: به خدا سوگند، که این، نبود. به خدا سوگند، که این نبود. و انکار، کفر است».

۱۰۵۴ / ۲. احمد بن ادریس، از عمران بن موسی، از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: «روزی در نزد حضرت علی بن الحسین علیه السلام تقیه مذکور شد، فرمود: به خدا سوگند، که اگر ابوذر می‌دانست آنچه را که در دل سلمان بود، هر آینه او را می‌کشت و حال آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله میانه ایشان، برادری داده بود. پس گمان شما به سایر خلائق چیست؟ به درستی که علم علما، دشوار و در نهایت دشواری است (که تاب تحمل آن را ندارد)، مگر پیغمبری مرسل، یا فرشته مقرب، یا بنده مؤمن که خدا دل او را از برای ایمان آزموده باشد».

بعد از آن فرمود: «و جز این نیست که سلمان، از زمره علما گردید؛ زیرا که او مردی است از ما اهل بیت، و برای همین او را به سوی علما نسبت دادم».

۱۰۵۵ / ۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از برقی، از ابن سنان، یا غیر او روایت کرده و آن را مرفوع ساخته به سوی امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «حدیث ما دشوار و بسیار دشوار است که تاب برداشتن آن را ندارد، مگر سینه‌های نورانی، یا دل‌های خالی از کفر و معصیت،

بَنِي آدَمَ «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» فَمَنْ وَفَى لَنَا، وَفَى اللَّهُ لَهُ بِالْجَنَّةِ؛ وَمَنْ أَبْغَضَنَا وَلَمْ يُؤَدِّ إِلَيْنَا حَقَّنَا، فَفِي النَّارِ خَالِدًا مُخَلَّدًا».

١٠٥٦ / ٤. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَغَيْرُهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ صَاحِبِ الْعُسْكِرِ (ع): جُعِلْتُ فِدَاكَ، مَا مَعْنَى قَوْلِ الصَّادِقِ (ع): «حَدِيثُنَا لَا يَحْتَمِلُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ، وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ، وَلَا مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ»؟

فَجَاءَ الْجَوَابُ: «إِنَّمَا مَعْنَى قَوْلِ الصَّادِقِ (ع): -أَيُّ لَا يَحْتَمِلُهُ مَلَكٌ وَلَا نَبِيٌّ وَلَا مُؤْمِنٌ- أَنَّ الْمَلَكَ لَا يَحْتَمِلُهُ حَتَّى يُخْرِجَهُ إِلَى مَلَكٍ غَيْرِهِ، وَالنَّبِيَّ لَا يَحْتَمِلُهُ حَتَّى يُخْرِجَهُ إِلَى نَبِيٍّ غَيْرِهِ، وَالمُؤْمِنُ لَا يَحْتَمِلُهُ حَتَّى يُخْرِجَهُ إِلَى مُؤْمِنٍ غَيْرِهِ، فَهَذَا مَعْنَى قَوْلِ جَدِّي (ع)».

١٠٥٧ / ٥. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ الْعَبَّاسِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُشْكَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْخَالِقِ وَ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع): «يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، إِنَّ عِنْدَنَا سِرًّا مِنَ اللَّهِ - سِرًّا مِنْ سِرِّ اللَّهِ، وَ عِلْمًا مِنْ عِلْمِ اللَّهِ، وَ اللَّهُ مَا يَحْتَمِلُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ، وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ، وَ لَا مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ، وَ اللَّهُ مَا كَلَّفَ اللَّهُ ذَلِكَ أَحَدًا غَيْرَنَا، وَ لَا اسْتَعْبَدَ بِذَلِكَ أَحَدًا غَيْرَنَا، وَ إِنَّ عِنْدَنَا سِرًّا مِنْ سِرِّ اللَّهِ، وَ عِلْمًا مِنْ عِلْمِ اللَّهِ، أَمَرْنَا اللَّهَ بِتَبْلِيغِهِ، فَبَلَّغْنَا عَنْ اللَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - مَا أَمَرْنَا بِتَبْلِيغِهِ، فَلَمْ نَجِدْ لَهُ مَوْضِعًا وَ لَا أَهْلًا وَ لَا حَمَالَةً يَحْتَمِلُونَهُ،

یا خَلْقِها و خواهای نیکو. به درستی که خدا از شیعیان ما پیمان گرفته، چنانچه بر فرزندان آدم گرفته در روز آلت، که (از روی تقریر به ایشان فرمود که): ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾<sup>۱</sup> (و مراد، این است که البته من پروردگار شمایم). پس هر که برای ما به پیمان خویش وفا کند، خدا برای او به بهشت وفا خواهد کرد، و هر که ما را دشمن دارد و حق ما را به ما نرساند، در آتش جهنم همیشه مُخَلَّد خواهد بود».

۱۰۵۶ / ۴. محمد بن یحیی و غیر او، از محمد بن احمد، از بعضی از اصحاب ما روایت کرده‌اند که گفت: عریضه‌ای به خدمت امام علی نقی علیه السلام صاحب شهر عسکر (یعنی: سر من رای) نوشتم به این مضمون که فدای تو گردم، چیست معنی قول امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «حدیث شما را بر نمی‌دارد هیچ فرشته مقرب، و نه پیغمبر مرسل، و نه مؤمنی که خدا دل او را از برای ایمان آزموده باشد؟» جواب آن حضرت آمد که: «جز این نیست که معنی قول حضرت صادق علیه السلام (یعنی: آنچه فرموده که هیچ فرشته و پیغمبر و مؤمنی آن را بر نمی‌دارد) آن است که فرشته، آن را بر نمی‌دارد تا بیرون آورد آن را به سوی فرشته‌ای غیر از خود، و پیغمبر آن را بر نمی‌دارد، تا بیرون آورد آن را به سوی پیغمبری غیر از خود، و مؤمن آن را بر نمی‌دارد، تا بیرون آورد به سوی مؤمنی غیر از خود، و اینک معنی قول جد من است» (و حاصل سؤال و جواب این است که سائل سؤال نمود که: این حدیث، با احادیث پیش نمی‌سازد، و حضرت جواب فرمود که: برداشتن در این حدیث، به معنی تصدیق و فهمیدن آن نیست؛ چنانچه در احادیث پیش چنین است، بلکه به معنی نگاه داشتن و ظاهر نکردن است).

۱۰۵۷ / ۵. احمد بن محمد، از محمد بن حسین، از منصور بن عباس، از صفوان بن یحیی، از عبدالله بن مُسکان، از محمد بن عبد الخالق و ابو بصیر روایت کرده است که ابو بصیر گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «ای ابا محمد، به خدا سوگند، که در نزد ما است سِرِّی از اسرار خدا و علمی از علوم خدا، که هیچ فرشته مقرب و پیغمبر مرسل، و مؤمنی که خدا دل او را از برای ایمان آزموده، نمی‌تواند که آن را بردارد. و به خدا سوگند، که خدا غیر از ما کسی را به آن تکلیف ننموده، و غیر از ما کسی را به آن طلب بندگی نفرموده، و به درستی که

۱. اعراف، ۱۷۲. یعنی: آیا من پروردگار شما نیستم (مترجم)

حَتَّى خَلَقَ اللَّهُ لِذَلِكَ أَقْوَاماً خُلِقُوا مِنْ طِينَةٍ خُلِقَ مِنْهَا مُحَمَّدٌ وَآلُهُ وَذُرِّيَّتُهُ عليهم السلام، وَ مِنْ نُورٍ خَلَقَ اللَّهُ مِنْهُ مُحَمَّدًا وَ ذُرِّيَّتَهُ، وَ صَنَعَهُمْ بِفَضْلِ صُنْعِ رَحْمَتِهِ الَّتِي صَنَعَ مِنْهَا مُحَمَّدًا وَ ذُرِّيَّتَهُ، فَبَلَّغْنَا عَنِ اللَّهِ مَا أَمَرْنَا بِتَبْلِيغِهِ، فَقَبِلُوهُ وَ اخْتَمَلُوا ذَلِكَ، فَبَلَّغَهُمْ ذَلِكَ عَنَّا، فَقَبِلُوهُ وَ اخْتَمَلُوهُ، وَ بَلَّغَهُمْ ذِكْرَنَا، فَمَالَتْ قُلُوبُهُمْ إِلَى مَعْرِفَتِنَا وَ حَدِيثِنَا، فَلَوْ لَا أَنَّهُمْ خُلِقُوا مِنْ هَذَا لَمَا كَانُوا كَذَلِكَ؛ لَا وَاللَّهِ، مَا اخْتَمَلُوهُ».

ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ أَقْوَاماً لِيَجْهَنَّمَ وَ النَّارِ، فَأَمَرْنَا أَنْ نُبَلِّغَهُمْ كَمَا بَلَّغْنَاهُمْ، وَ اشْمَازُوا مِنْ ذَلِكَ، وَ نَفَرَتْ قُلُوبُهُمْ، وَ رَدُّوهُ عَلَيْنَا وَ لَمْ يَحْتَمِلُوهُ، وَ كَذَّبُوا بِهِ، وَ قَالُوا: سَاحِرٌ كَذَّابٌ؛ فَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ، وَ انْسَاهُمْ ذَلِكَ، ثُمَّ أَطْلَقَ اللَّهُ لِسَانَهُمْ بِبَعْضِ الْحَقِّ، فَهُمْ يَنْطِقُونَ بِهِ وَ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ؛ لِيَكُونَ ذَلِكَ دَفْعاً عَنْ أَوْلِيَائِهِ وَ أَهْلِ طَاعَتِهِ؛ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ مَا عُبِدَ اللَّهُ فِي أَرْضِهِ، فَأَمَرْنَا بِالْكَفِّ عَنْهُمْ وَ السَّتْرِ وَ الْكِثْمَانِ، فَاكْتُمُوا عَمَّنْ أَمَرَ اللَّهُ بِالْكَفِّ عَنْهُ، وَ اسْتُرُوا عَمَّنْ أَمَرَ اللَّهُ بِالسَّتْرِ وَ الْكِثْمَانِ عَنْهُ».

قَالَ: ثُمَّ رَفَعَ يَدَهُ وَ بَكَى، وَ قَالَ: «اللَّهُمَّ، إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ، فَاجْعَلْ مَحْيَانَا مَحْيَاهُمْ، وَ مَمَاتَنَا مَمَاتَهُمْ، وَ لَا تُسَلِّطْ عَلَيْهِمْ عَدُوَّكَ؛ فَتُفْجِعَنَا بِهِمْ؛ فَإِنَّكَ إِنْ أَفْجَعْتَنَا بِهِمْ لَمْ تُعْبَدْ أَبَداً فِي أَرْضِكَ، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ تَسْلِيماً».

در نزد ما است سزای از اسرار خدا و علمی از علوم خدا که خدا ما را برسانیدن آن، امر فرموده. پس خواستیم که از جانب خدای عز و جل برسانیم آنچه را که به رسانیدن آن مأمور بودیم و برای آن، موضع و اهلی را نیافتیم، و نیافتیم بردارندگانی که آن را بردارند تا آن که خدا از برای این امر، گروهی چند را آفرید که آفریده شدند از سرشتی که محمد و آل و ذریه او علیهم السلام از آن آفریده شدند، و از نوری که خدا محمد و ذریه او را از آن آفرید، و ایشان را ساخت به زیادتى صنعت رحمت خویش، که محمد و ذریه او علیهم السلام را از آن ساخت. پس ما از جانب خدا رسانیدیم آنچه را که مأمور به رسانیدن آن بودیم، و ایشان آن را قبول کردند، و این بارگران را برداشتند.

بعد از آن، همین امر از جانب ما به ایشان رسید و آن را قبول کردند و برداشتند و آوازه ما به ایشان رسید و دل های ایشان به سوی معرفت ما و حدیث ما مائل شد. پس، اگر نه آن بود که ایشان از آن آفریده شده اند، همچنین نمی بودند. نه، به خدا سوگند که آن را بر نمی داشتند. بعد از آن، فرمود که: «خدا گروهی چند را از برای جهنم و آتش آفرید که عاقبت باید به جهنم روند و به آتش آن بسوزند، و ما را امر فرمود که به ایشان برسانیم، چنانچه به ایشان رسانیدیم. و از آن، گرفتگی به هم رسانیدند و دل های ایشان رمید و آن را بر ما رد کردند و بر نداشتند و به آن تکذیب نمودند، و گفتند که: گوینده آن ساحری است به غایت دروغ گو، پس خدا بر دل های ایشان مهر گذاشت، و آن را از یاد ایشان برد.

بعد از آن، خدا زبان ایشان را به بعضی از سخنان حق جاری و گویا گردانید، پس ایشان به آن نطق می کنند، و دل های ایشان آن را نمی شناسد و انکار دارد، تا آن که همین باعث دفع ضرر از دوستان خدا و اهل طاعت او باشد. و اگر این تدبیر نبود، خدا در زمین خود معبود نمی شد (و کسی او را نمی پرستید). پس ما را امر فرمود که دست از ایشان برداریم و بپوشیم و کتمان کنیم. پس کتمان کنید از آن که خدا امر فرموده به دست برداشتن از او، و بپوشید از آن که خدا به پوشیدن و کتمان از او امر فرموده.»

راوی می گوید که: پس حضرت دست به دعا برداشت و گریست و عرض کرد که: «بار خدایا، به درستی که این گروه شیعیان، گروهی اند به غایت اندک؛ پس زندگانی ایشان را چون زندگانی ما و مردن ایشان را چون مردن ما گردان، و یکی از دشمنان خود را بر ایشان مسلط مگردان که به سبب ایشان، ما را اندوهناک گردانی، و در مصیبت ایشان ما را به درد آوری؛ زیرا که تو اگر به سبب ایشان ما را به درد آوری، هرگز در زمین خود پرستیده نخواهی شد. و خدا

## ١٠٣ - بَابُ مَا أَمَرَ [بِهِ] النَّبِيُّ ﷺ مِنَ النَّصِيحَةِ لِأَيِّمَّةِ

الْمُسْلِمِينَ وَاللُّزُومِ لْجَمَاعَتِهِمْ، وَمَنْ هُمْ؟

١٠٥٨ / ١. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَضْرٍ، عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَطَبَ النَّاسَ فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ، فَقَالَ: نَضَرَ اللَّهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي، فَوَعَاَهَا وَحَفِظَهَا، وَبَلَّغَهَا مَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا؛ فَرُبَّ حَامِلٍ فَقِهِ غَيْرُ فَقِيهِ، وَرُبَّ حَامِلٍ فَقِهِ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ، ثَلَاثٌ لَا يُغْلُ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ: إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ، وَالنَّصِيحَةُ لِأَيِّمَةِ الْمُسْلِمِينَ، وَاللُّزُومُ لْجَمَاعَتِهِمْ؛ فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ مُحِيطَةٌ مِنْ وَرَائِهِمْ، الْمُسْلِمُونَ إِخْوَةٌ تَتَكَافَأُ دِمَاؤُهُمْ، وَيَسْعَى بِدِمَتِهِمْ أَذْنَاؤُهُمْ».

● وَرَوَاهُ أَيْضاً عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ، مِثْلَهُ. وَزَادَ فِيهِ «وَهُمْ يَدُّ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ» وَذَكَرَ فِي حَدِيثِهِ أَنَّهُ خَطَبَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ بِمِنَى فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ.

رحمت فرستد بر آقای ما محمد و آل او، و درود فرستد، درود فرستادنی به غایت».

### ۱۰۳. باب در بیان امر فرمودن پیغمبر ﷺ به نصیحت و خیرخواهی از برای

امامان و مسلمانان، و لزوم جماعت ایشان و بیان آن که ایشان کیانند

۱۰۵۸ / ۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ابان بن عثمان، از ابن ابی یعفور، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را خطبه کرد در مسجد خیف و فرمود که: خدا تازه روی گرداند و به ناز و نعمت پیرو راند بنده‌ای را که گفتار مرا بشنود و آن را یاد گیرد و نگاهداری کند، و برساند به کسی آن را شنیده باشد. پس بسا کسی هست که فقه در بار دارد، و خود فقیه نیست، و بسا کسی است که حامل فقه است و می‌رساند به کسی که از او فقیه تر است. سه چیز است که با وجود آنها دل مرد مسلمان کینه به هم نمی‌رساند (یا خیانت در آن راه نمی‌یابد): عمل را برای خدا خالص گردانیدن، و خیرخواهی برای امامان مسلمانان کردن، و ملازم جماعت ایشان بودن؛ زیرا که دعوت ایشان فرا می‌گیرد کسانی را که در عقب ایشانند. و مسلمانان برادرانند، که خون‌های ایشان برابری می‌کند (و در باب قتل و قصاص همتای یکدیگرند و بر یکدیگر زیادتی ندارند). و پست‌ترین ایشان به زنهار ایشان سعی می‌کند» (یعنی: ضعیف‌ترین ایشان در ظل حمایت ایشان می‌رود و زندگانی می‌کند. و می‌تواند که معنی این باشد که: پست‌ترین ایشان زنهار می‌دهد به بعضی از مشرکان، و چون بعضی از ایشان را امان داد، سایر مسلمانان را نمی‌رسد که امان او را بر هم زنند و عهد او را بشکنند، بلکه بر ایشان واجب است که آن را ممضی دارند، و دور نیست که این معنی ظاهر تر باشد از معنی اول، و آن که گمان کرده که این معنی به آن وفا نمی‌کند، سهو کرده).

● و نیز حماد بن عثمان، از ابن ابی یعفور مثل این را روایت کرده و در آن، این را زیاد نموده که: «و ایشان یک دست‌اند بر کسی که غیر ایشان باشد» (یعنی: باید که مسلمانان مجتمع باشند بر دفع دشمنان خویش، و ایشان را نمی‌رسد که یکدیگر را واگذارند، و باید که یکدیگر را بر اهل جمیع ملت‌ها و دین‌ها یاری کنند. و لهذا دست‌های ایشان را یک دست و کردار ایشان را یکی قرار داده). و در حدیث خویش ذکر کرده که آن حضرت در حجة الوداع در منی در مسجد حنیف خطبه خواند.

١٠٥٩ / ٢. مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ  
 الْحَكَمِ بْنِ مِسْكِينٍ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ، قَالَ: قَالَ سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ:  
 أَذْهَبَ بِنَا إِلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ: فَذَهَبْتُ مَعَهُ إِلَيْهِ، فَوَجَدْنَاهُ قَدْ رَكِبَ دَابَّتَهُ، فَقَالَ  
 لَهُ سُفْيَانُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، حَدَّثْنَا بِحَدِيثِ خُطْبَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ،  
 قَالَ: «دَعْنِي حَتَّى أَذْهَبَ فِي حَاجَتِي؛ فَإِنِّي قَدْ رَكِبْتُ، فَإِذَا جِئْتُ حَدَّثُكَ».

فَقَالَ: أَسْأَلُكَ بِقَرَابَتِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَمَّا حَدَّثْتَنِي، قَالَ: فَنَزَلَ، فَقَالَ لَهُ  
 سُفْيَانُ: مُزِ لِي بِدَوَاةٍ وَ قِرْطَاسٍ حَتَّى أُثْبِتَهُ، فَدَعَا بِهِ، ثُمَّ قَالَ: «اكْتُبْ: بِسْمِ اللَّهِ  
 الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، خُطْبَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ:

نَصَرَ اللَّهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاَهَا، وَ بَلَغَهَا مَنْ لَمْ تَبْلُغْهُ، يَا أَيُّهَا النَّاسُ، لِيُبَلِّغَ  
 الشَّاهِدُ الْغَائِبَ؛ فَرُبَّ حَامِلٍ فَقْهِ لَيْسَ بِفَقِيهِ، وَ رُبَّ حَامِلٍ فَقْهِ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ،  
 ثَلَاثٌ لَا يُغْلُ عَلَيْنَهُنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ: إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ، وَ النَّصِيحَةُ لِأُيُمَّةِ  
 الْمُسْلِمِينَ، وَ اللُّزُومُ لِجَمَاعَتِهِمْ؛ فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ مُحِيطَةٌ مِنْ وَرَائِهِمْ، الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ،  
 تَتَكَافَأُ دِمَاؤُهُمْ، وَ هُمْ يَدُّ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ، يَسْعَى بِذِمَّتِهِمْ أَذْنَاهُمْ».

۱۰۵۹/۲. محمد بن حسن، از بعضی از اصحاب ما، از علی بن حکم، از حکم بن مسکین، از مردی از قبیله قریش که از اهل مکه بود، روایت کرده است که گفت: سفیان ثوری به من گفت که: بیا برویم به نزد جعفر بن محمد، راوی می گوید که: من با سفیان به نزد آن حضرت رفتم و آن حضرت را یافتیم که بر اسب خویش سوار شده بود. سفیان به آن حضرت عرض نمود که: یا ابا عبدالله، خبر ده ما را به خبر خطبه ای که رسول خدا ﷺ در مسجد خیف خواند. حضرت فرمود که: «مرا بگذار تا در پی کار خویش روم که الحال سوار شده ام و چون بیایم تو را خبر خواهم داد». سفیان عرض کرد که: تو را سؤال می کنم به حق آن خویشی که نسبت به رسول خدا ﷺ داری و دست بر نمی دارم، مگر آن که مرا خبر دهی.

راوی می گوید که حضرت فرود آمد و سفیان به حضرت عرض کرد که: بفرما قلمدان و کاغذی برای من بیاورند تا آن را بنویسم. حضرت آن را طلبید و چون آوردند، فرمود که: «بنویس: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، خطبه رسول خدا در مسجد خیف این است که: خدا تازه روی گرداند و به ناز و نعمت پیروزانند آن بنده ای را که گفتار مرا بشنود و آن را یاد گیرد و محافظت نماید و برساند آن را به کسی که به او نرسیده باشد. ای گروه مردمان، باید که حاضران به غایبان برسانند. پس بسا کسی هست که فقه در بار دارد و خود فقیه نیست، و بسا کسی است که حامل فقه است و می رساند به کسی که از او فقیه تر است. سه چیز است که با وجود آنها دل مرد مسلمان کینه به هم نمی رساند (یا خیانت در آن راه نمی یابد): عمل را برای خدا خالص گردانیدن، و خیرخواهی برای امامان مسلمانان کردن، و ملازم جماعت ایشان بودن؛ زیرا که دعوت ایشان فرا می گیرد کسانی را که در عقب ایشانند، و مؤمنان برادرانند که خون های ایشان برابری می کند (و در باب قتل و قصاص همتای یکدیگر و بر یکدیگر زیادتی ندارند)، و ایشان، به منزله یک دست اند بر هر که غیر ایشان باشد. و پست ترین ایشان به زنهار ایشان، سعی می کند» (به آن معنی که در حدیث سابق مذکور شد).

و سفیان آن را نوشت و بعد از نوشتن، آن را به حضرت عرض نمود؛ به خواندن یا نمودن، که صحت و سقم آن معلوم شود و حضرت صادق ﷺ سوار شد، و من و سفیان آمدیم و در هنگامی که در بین راه بودیم، به من گفت: چنانچه هستی باش، و از جای خود حرکت مکن، تا من در این حدیث نظر کنم. پس، من به سفیان گفتم: به خدا سوگند، که حضرت صادق ﷺ چیزی در گردن تو لازم آورده که هرگز از گردن تو نمی رود، که گفت: آن، چه چیز است؟

فَكَتَبَهُ سُفْيَانُ، ثُمَّ عَرَضَهُ عَلَيْهِ، وَرَكِبَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، وَجِثْتُ أَنَا وَ سُفْيَانُ.  
 فَلَمَّا كُنَّا فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ، قَالَ لِي: كَمَا أَنْتَ حَتَّى أَنْظُرَ فِي هَذَا الْحَدِيثِ، فَقُلْتُ  
 لَهُ: قَدْ وَ اللَّهُ أَلَزَمَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام رَقَبَتَكَ شَيْئًا لَا يَذْهَبُ مِنْ رَقَبَتِكَ أَبَدًا، فَقَالَ: وَ أَيُّ  
 شَيْءٍ ذَلِكَ؟ فَقُلْتُ لَهُ: ثَلَاثٌ لَا يُعْلَى عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ: «إِخْلَاصُ الْعَمَلِ  
 لِلَّهِ» قَدْ عَرَفْنَاهُ، وَ «النَّصِيحَةُ لِأَيِّمَةِ الْمُسْلِمِينَ» مَنْ هُوَ لِأَيِّمَةِ الَّذِينَ يَجِبُ عَلَيْنَا  
 نَصِيحَتُهُمْ؟ مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ، وَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ، وَ مَرْوَانَ بْنُ الْحَكَمِ، وَ كُلُّ مَنْ  
 لَا تَجُوزُ شَهَادَتُهُ عِنْدَنَا، وَ لَا تَجُوزُ الصَّلَاةُ خَلْفَهُمْ؟! وَ قَوْلُهُ: «وَ اللُّزُومُ لِحِمَاةِهِمْ»  
 فَأَيُّ الْجَمَاعَةِ؟ مُزَجِيٌّ يَقُولُ: مَنْ لَمْ يُصَلِّ، وَ لَمْ يَصُمْ، وَ لَمْ يَغْتَسِلْ مِنْ جَنَابَةٍ، وَ هَدَمَ  
 الْكَعْبَةَ، وَ نَكَحَ أُمَّهُ، فَهُوَ عَلَى إِيْمَانٍ جَبْرَيْلَ وَ مِيكَائِيلَ، أَوْ قَدَرِيٌّ يَقُولُ: لَا يَكُونُ مَا  
 شَاءَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يَكُونُ مَا شَاءَ إِبْلِيسَ، أَوْ حَرُورِيٌّ يَنْتَبِرُ مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي  
 طَالِبٍ عليه السلام، وَ شَهِدَ عَلَيْهِ بِالْكُفْرِ، أَوْ جَهْمِيٌّ يَقُولُ: إِنَّمَا هِيَ مَعْرِفَةُ اللَّهِ وَ خُدَّه، لَيْسَ  
 الْإِيْمَانُ شَيْءٌ غَيْرُهَا؟!

قَالَ: وَيَحَكَ، وَ أَيُّ شَيْءٍ يَقُولُونَ؟ فَقُلْتُ: يَقُولُونَ: إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَ اللَّهُ  
 الْإِمَامُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْنَا نَصِيحَتُهُ، وَ لَزُومُ جَمَاعَتِهِمْ أَهْلُ بَيْتِهِ. قَالَ: فَأَخَذَ الْكِتَابَ  
 فَخَرَقَهُ، ثُمَّ قَالَ: لَا تُخْبِرُ بِهَا أَحَدًا.

١٠٦٠ / ٣. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ  
 جَمِيعًا، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ حَرِيزٍ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام،  
 قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا نَظَرَ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - إِلَى وَلِيٍّ لَهُ يُجَاهِدُ نَفْسَهُ بِالطَّاعَةِ  
 لِإِمَامِهِ وَ النَّصِيحَةِ إِلَّا كَانَ مَعَنَا فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى».

١٠٦١ / ٤. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ فَضَالٍ، عَنْ

گفتم: سه چیز که دل مرد مسلمان با وجود آنها کینه به هم نمی‌رساند (یا خیانت در آن راه نمی‌یابد)؛ چنانچه پیغمبر فرموده، یکی عمل را برای خدا خالص گردانیدن، و آن را شناختیم و معنی آن را فهمیدیم و دیگری، خیرخواهی کردن است برای امامان مسلمانان. این امامان که خیرخواهی ایشان بر ما واجب است کیانند؟ آیا معاویه پسر ابو سفیان و یزید پسر معاویه و مروان پسر حکم و امثال ایشانند از هر که شهادتش در نزد ما مقبول نیست و نماز در پشت سر ایشان نمی‌توان کرد؟ و آن حضرت که فرموده ملازم جماعت ایشان بودن، این جماعت کدام گروهند؟

آیا مراد طائفة مرجئه است که می‌گویند هر که نماز نکند و روزه نگیرد و غسل جنابت نکند و کعبه را خراب کند و با مادر خود جماع کند، ایمانش مانند ایمان جبرئیل و میکائیل است، یا قدریه که می‌گویند: خدای عز و جل هر چه خواهد، متحقق نمی‌شود و شیطان، هر چه خواهد موجود می‌شود، یا حروریه‌اند که از علی بن ابی طالب علیه السلام بی‌زاری می‌جویند و شهادت می‌دهند بر آن حضرت به کفر او و او را کافر می‌دانند.<sup>۱</sup> یا جهمیه‌اند که می‌گویند: جز این نیست که ایمان، همان شناختن خدا است، به تنهایی و ایمان، چیزی غیر از آن نیست. سفیان گفت: وای بر تو، شیعیان، یا امامان ایشان، چه می‌گویند؟ گفتم که: می‌گویند: به خدا سوگند، که علی بن ابی طالب علیه السلام، امامی است که خیرخواهی از او، و ملازمت جماعت ایشان که اهل بیت و خانه‌آباد اویند، بر ما واجب است. راوی می‌گوید که: پس سفیان نوشته را گرفت و پاره کرد و گفت: کسی را به این قصه خبر مده.

۱۰۶۰ / ۳. علی بن ابراهیم، از پدرش و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد هر دو روایت کرده‌اند، از حماد بن عیسی، از حریز، از بُرید بن معاویه، از امام محمد باقر علیه السلام که آن حضرت فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: خدای عز و جل نظر نمی‌کند به سوی دوستی از دوستان خویش که خود را به مشقت می‌اندازد به طاعت از رأی امام خود و خیرخواهی او، مگر آن که با ما باشد در رفیق اعلی» (که درجه بلندی است در بهشت. بنابر قولی).

۱۰۶۱ / ۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از

۱. و حروراده می‌بوده، در بغداد که ملاعین خوارج در آن بوده‌اند. (مترجم)

أَبِي جَمِيلَةَ، عَنْ مُحَمَّدٍ الْحَلَبِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ:

«مَنْ فَارَقَ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ قَيْدَ شِبْرِ، فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ الْإِسْلَامِ مِنْ عُنُقِهِ».

١٠٦٢ / ٥. وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «مَنْ فَارَقَ جَمَاعَةَ

الْمُسْلِمِينَ وَ نَكَثَ صَفْقَةَ الْإِمَامِ، جَاءَ إِلَى اللَّهِ -عَزَّ وَ جَلَّ- أَجْذَمٌ».

#### ١٠٣- بَابُ مَا يَجِبُ مِنْ حَقِّ الْإِمَامِ عَلَى الرَّعِيَّةِ

##### وَحَقُّ الرَّعِيَّةِ عَلَى الْإِمَامِ عليه السلام

١٠٦٣ / ١. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ

حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام: «مَا حَقُّ الْإِمَامِ عَلَى

النَّاسِ؟ قَالَ: «حَقُّهُ عَلَيْهِمْ أَنْ يَسْمَعُوا لَهُ وَ يُطِيعُوا». قُلْتُ: فَمَا حَقُّهُمْ عَلَيْهِ؟ قَالَ:

«أَنْ يَفْصَلَ بَيْنَهُمْ بِالسُّوِيَّةِ، وَ يَغْدِلَ فِي الرَّعِيَّةِ، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فِي النَّاسِ، فَلَا يُبَالِي

مَنْ أَخَذَ هَاهُنَا وَ هَاهُنَا».

١٠٦٤ / ٢. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ

بَزِيعٍ، عَنْ مَنصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، مِثْلَهُ، إِلَّا أَنَّهُ قَالَ:

«هَكَذَا وَ هَكَذَا وَ هَكَذَا» يَعْنِي مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ خَلْفِهِ، وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ

شِمَالِهِ.

١٠٦٥ / ٣. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ،

عَنْ مَسْعَدَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: لَا تَخْتَانُوا وَلَا تَكْتُمُوا، وَ

لَا تَغْشُوا هُدَايَكُمْ، وَ لَا تَجْهَلُوا أَيْمَتَكُمْ، وَ لَا تَصَدَّعُوا عَنْ حَبْلِكُمْ؛ فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ

رِيحُكُمْ، وَ عَلَى هَذَا فَلْيَكُنْ تَأْسِيسُ أُمُورِكُمْ، وَ الزَّمُوا هَذِهِ الطَّرِيقَةَ؛ فَإِنَّكُمْ لَوْ

ابو جمیله، از محمد حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «هر که مفارقت کند از جماعت مسلمانان به مقدار یک وجب، رشته اسلام را از گردن خود رها کرده است».

۵/۱۰۶۲. و به همین اسناد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «هر که مفارقت کند از جماعت مسلمانان، و بیعتی را که به انگشت مهین تحقق می یابد، بشکند، به سوی خدای عز و جل می آید در روز قیامت، دست بریده یا خوره دار».

#### ۱۰۴. باب در بیان آنچه واجب است از حق امام بر رعیت و حق رعیت بر امام علیه السلام

۱/۱۰۶۳. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از محمد بن جمهور، از حماد بن عثمان، از ابو حمزه روایت کرده است که گفت: سؤال کردم از امام محمد باقر علیه السلام که حق امام بر مردم چیست؟ فرمود که: «حق او بر ایشان، آن است که سخن او را بشنوند و اطاعت کنند».

عرض کردم که حق مردم بر امام چیست؟ فرمود که: «باید غنیمت و غیر آن را در میان ایشان مساوی قسمت نماید، و در باب رعیت خود عدالت کند. پس هرگاه چنین امامی در میانه مردم باشد، پروایی ندارد از آن کس که اینجا و آنجا بگیرد» (و مذاهب مختلفه به هم رسد).

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

۲/۱۰۶۴. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از منصور بن یونس، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام مثل این را روایت کرده است، مگر این که گفته است که: «همچنین و همچنین و همچنین». یعنی از پیش رو و از پشت سر و از جانب راست و از جانب چپ او.

۳/۱۰۶۵. محمد بن یحیی عطار، از بعضی از اصحاب ما، از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: با والیان خود خیانت مکنید، و رهنمایان خود را عیب مکنید، و به امامان خود جاهل مباشید، و از عهد و بیعت خود روگردان و پراکنده مشوید، که سست و بی دل می شوید و دولت و قوت و غلبه و نصرت شما می رود؛ چون باد (نامیدن دولت به باد، برای آن است که دولت در تمشق و نسفاذ، مانند باد است در وزیدن و نفوذ کردن. و امیر المؤمنین علیه السلام این را از آیه سوره انفال اقتباس فرموده و در آن سوره، مذکور است که:

عَايَنْتُمْ مَا عَايَنَ مَنْ قَدْ مَاتَ مِنْكُمْ مِمَّنْ خَالَفَ مَا قَدْ تُدْعَوْنَ إِلَيْهِ، لَبَدْرْتُمْ وَخَرَجْتُمْ،  
وَلَسِمِعْتُمْ، وَلَكِنْ مَحْجُوبٌ عَنْكُمْ مَا قَدْ عَايَنُوا، وَقَرِيباً مَا يُطْرَحُ الْحِجَابُ».

١٠٦٦ / ٤. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ حَمَّادٍ وَ  
غَيْرِهِ، عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ الصَّيْرَفِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «نُعِيَتْ إِلَى  
النَّبِيِّ عليه السلام نَفْسُهُ وَهُوَ صَحِيحٌ لَيْسَ بِهِ وَجَعٌ» قَالَ: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ» قَالَ:  
«فَنَادَى عليه السلام: الصَّلَاةَ جَامِعَةً، وَ أَمَرَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارَ بِالسَّلَاحِ، وَ اجْتَمَعَ  
النَّاسُ، فَصَعِدَ النَّبِيُّ عليه السلام الْمِنْبَرَ، فَنَعَى إِلَيْهِمْ نَفْسَهُ، ثُمَّ قَالَ: أَذْكَرُ اللَّهِ الْوَالِيَّ مِنْ بَعْدِي  
عَلَى أُمَّتِي إِلَّا يَرْحَمَ عَلَى جَمَاعَةِ الْمُسْلِمِينَ، فَأَجَلَ كَبِيرَهُمْ، وَ رَحِمَ ضَعِيفَهُمْ، وَ وَقَّرَ  
عَالِمَهُمْ، وَ لَمْ يَضُرَّ بِهِمْ؛ فَيَذَلُّهُمْ، وَ لَمْ يَفْقِرْهُمْ؛ فَيُكْفِرْهُمْ، وَ لَمْ يُغْلِقْ بَابَهُ دُونَهُمْ؛  
فَيَأْكُلَ قُوَّيَّهُمْ ضَعِيفَهُمْ، وَ لَمْ يَخْبِرْهُمْ فِي بُعُوثِهِمْ؛ فَيَقْطَعَ نَسْلَ أُمَّتِي، ثُمَّ قَالَ: قَدْ بَلَغْتُ  
وَ نَصَحْتُ، فَاشْهَدُوا».

«وَلَا تَنْزِعُوا أَعْقَابَكُمْ عَنْ أَهْلِ الْبَيْتِ وَتَذَهَبَ رِيحُكُمْ»<sup>۱</sup>. و در نزد بعضی از مفسرین، مراد از ریح، حقیقت است که عبارت است از باد، چه، نصرت نمی باشد، مگر به بادی که حق تعالی از مهبّ فتح فرستد و آن ریح النصره گویند. یعنی: باد یاری). و باید که اساس امور شما بر این مبتنی باشد و ملازم این روش باشید و دست از آن بردارید؛ زیرا که شما اگر به چشم خویش ببینید آنچه را که کسانی که مرده اند از شما به چشم خود از مخالفان دیده اند، در آنچه شما به سوی آن خوانده می شوید، هر آینه بشتابید به سوی مذهب حق و بیرون روید از مخالفت، و بشنوید و اطاعت کنید، ولیکن آنچه ایشان معاینه دیده اند، از شما پوشیده است و در این نزدیکی پرده برداشته خواهد شد.

۱۰۶۶ / ۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از عبدالرحمان بن حماد و غیر او، از خنان بن سدید صیرفی که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «خبر مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله به خود آن حضرت رسید، با آن که آن حضرت تندرست بود و او را هیچ ناخوشی و دردی نبود» و حضرت فرمود که: «جبرئیل امین این خبر را فرود آورد» و فرمود که: «پس پیغمبر صلی الله علیه و آله ندا در داد که: به نماز جماعت حاضر شوید، و مهاجرین و انصار را امر فرمود که: حربه بردارند و مردم جمع شدند. پس پیغمبر صلی الله علیه و آله بر بالا رفت و خبر مرگ خود را به ایشان داد و فرمود که:

خدا را به یاد کسی می آورم که والی است بعد از من بر امت من. و خلیفه را به خدا سوگند می دهم که کاری نکند (یا دست از این یادآوری و سوگند دادن بر نمی دارم)، مگر آن که رحم کند بر گروه مسلمانان، پس بزرگ ایشان را بزرگ دارد و بزرگ قدر گرداند، و بر ناتوان ایشان رحم کند، و عالم ایشان را تعظیم و توقیر نماید و با ایشان ضرر نرساند (که ایشان را خوار و بی مقدار گرداند) و ایشان را فقیر و درویش نگرداند (به گرفتن مال از ایشان) که ایشان را کافر می کند، و در خود را بر روی ایشان نبندد، و مانع ایشان نشود از داخل شدن بر او و عرض مطالب در نزد او، که قوی از ایشان، ضعیف ایشان را می خورد، و ایشان را در لشکرهایی که ایشان به سوی جهاد می فرستد، سخت ترند؛ چنانچه شتر را سخت می رانند و می زنند (و مراد این است که در فرستادن ایشان به سوی جهاد، از حد تجاوز نکند که همه ایشان، یا عمده

وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «هَذَا آخِرُ كَلَامٍ تَكَلَّمَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عَلَى مِنْبَرِهِ».

٥/١٠٦٧. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَغَيْرُهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ حَبِيبِ بْنِ أَبِي ثَابِتٍ، قَالَ: جَاءَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَسَلُ وَتَيْنُ مِنْ هَمْدَانَ وَحُلُوانَ، فَأَمَرَ الْعُرَفَاءَ أَنْ يَأْتُوا بِالْيَتَامَى، فَأَمَكَّهُمْ مِنْ رُؤُوسِ الْأَزْقَاقِ يَلْعَقُونَهَا وَهُوَ يَقْسِمُهَا لِلنَّاسِ قَدْحًا قَدْحًا، فَقِيلَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَا لَهُمْ يَلْعَقُونَهَا؟ فَقَالَ: «إِنَّ الْإِمَامَ أَبُو الْيَتَامَى، وَ إِنَّمَا أَلْعَقْتُهُمْ هَذَا بِرِغَايَةِ الْآبَاءِ».

٦/١٠٦٨. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ، وَ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَصْبَهَانِيِّ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِيِّ، عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله قَالَ: أَنَا أَوْلَى بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ، وَ عَلِيٌّ أَوْلَى بِهِ مِنْ بَعْدِي».

فَقِيلَ لَهُ: مَا مَعْنَى ذَلِكَ؟ فَقَالَ: «قَوْلُ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله: مَنْ تَرَكَ دِينًا أَوْ ضَيَاعًا، فَعَلَيْ؛ وَ مَنْ تَرَكَ مَالًا فَلِوَرَثَتِهِ، فَالرَّجُلُ لَيْسَتْ لَهُ عَلَى نَفْسِهِ وَلَايَةٌ إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ، وَ لَيْسَ لَهُ عَلَى عِيَالِهِ أَمْرٌ وَ لَا نَهْيٌ إِذَا لَمْ يُجْرَ عَلَيْهِمُ النَّفَقَةُ، وَ النَّبِيُّ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ مَنْ بَعْدَهُمَا الزَّمَهُمْ هَذَا، فَمِنْ هُنَاكَ صَارُوا أَوْلَى بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، وَ مَا كَانَ سَبَبُ إِسْلَامِ عَامَّةِ الْيَهُودِ إِلَّا مِنْ بَعْدِ هَذَا الْقَوْلِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، وَ أَنَّهُمْ آمَنُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ عَلَى عِيَالِهِمْ».

٧/١٠٦٩. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ صَبَّاحِ بْنِ سَيَابَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله:

ایشان، کشته شوند که نسل امت من منقطع می گردد). بعد از آن فرمود که: آنچه بر من بود رسانیدم و خیرخواهی نمودم، پس شما شاهد باشید».

و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «این آخر سخنی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر منبر خود به آن تکلم نمود».

۱۰۶۷ / ۵. محمد بن یحیی و غیر او، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از مردی، از حبیب بن ابی ثابت روایت کرده اند که گفت: عسل و انجیری از جانب قبیله همدان و خلوان به نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد و آن حضرت کدخدایان و سرشناسان قبیله و محله را امر فرمود که یتیمان را بیاورند، و چون آن اطفال را آوردند، ایشان را بر سر خیک ها نشانید و ایشان از آن خیک ها با انگشت عسل می خوردند، و حضرت مشغول تقسیم آنها بود و قدح قدح به مردم می داد. به آن حضرت عرض شد که: یا امیر المؤمنین چرا این اطفال در اینجا نشسته با انگشت از این خیک ها عسل می خورند و انگشت خود را می لیسند؟ فرمود: «زیرا که امام پدر یتیمان است، و جز این نیست که من ایشان را در این لپ لیس انداختم، به جهت مراعات پدری (یا پدران) ایشان».

۱۰۶۸ / ۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد برقی و علی بن ابراهیم، از پدرش، و هر دو، از قاسم بن محمد اصبهانی، از سلیمان بن داود منقری، از سفیان بن عیینه، از امام جعفر صادق علیه السلام که: «پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: من به هر مؤمنی از نفس خودش سزاوارترم، و علی علیه السلام به هر مؤمنی بعد از من سزاوارتر است». پس به حضرت صادق علیه السلام عرض شد که: معنی این کلام چیست؟ فرمود که: «گفته پیغمبر صلی الله علیه و آله است که هر که قرضی، یا عیالی را واگذارد، بر من است که آن قرض را ادا کنم و آن عیال را نفقه دهم، و هر که مالی را واگذارد، از برای وارث های اوست. پس مرد چون او را مالی نباشد، او را بر خود ولایت و اختیاری نیست، و او را بر عیالش امر و نهی نیست، هرگاه نفقه را بر ایشان جاری نسازد و پیغمبر و امیر المؤمنین و هر که بعد از ایشان است از ائمه، خدا این امر را به گردن ایشان گذاشته، و از اینجا به همه مؤمنان از خود ایشان سزاوارتر شدند. و سبب اسلام آوردن بیشتر جهودان نبود، مگر بعد از صدور این قول از رسول خدا صلی الله علیه و آله آن که ایشان بر نفس خود و بر عیال خود ایمن شدند».

۱۰۶۹ / ۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم،

أَيُّمَا مُؤْمِنٍ أَوْ مُسْلِمٍ مَاتَ وَ تَرَكَ دِينًا لَمْ يَكُنْ فِي فَسَادٍ وَلَا إِسْرَافٍ، فَعَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَقْضِيَهُ، فَإِنْ لَمْ يَقْضِهِ، فَعَلَيْهِ إِثْمٌ ذَلِكَ؛ إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - يَقُولُ: ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ﴾ الْآيَةُ، فَهُوَ مِنَ الْغَارِمِينَ، وَ لَهُ سَهْمٌ عِنْدَ الْإِمَامِ، فَإِنْ حَبَسَهُ فَأِثْمُهُ عَلَيْهِ».

١٠٧٠ / ٨. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ صَالِحِ بْنِ السُّنْدِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ حَنَانٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع)، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا تَصْلُحُ الْإِمَامَةُ إِلَّا لِرَجُلٍ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ: وَرَعٌ يَخْجُزُهُ عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ، وَ حِلْمٌ يَمْلِكُ بِهِ غَضَبَهُ، وَ حُسْنُ الْوَلَايَةِ عَلَى مَنْ يَلِي، حَتَّى يَكُونَ لَهُمْ كَالْوَالِدِ الرَّحِيمِ».

از ابان بن عثمان، از صباح بن سیابه، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر مؤمن یا مسلمانی که بمیرد و قرضی را واگذارد که در معصیت خدا و اسراف نباشد (که به جهت یکی از این دو به هم رسیده باشد)، بر امام واجب است که آن را ادا کند. پس، اگر آن را ادا نکند، گناه آن بر او خواهد بود؛ زیرا که خدای تبارک و تعالی می فرماید که: ﴿إِنَّمَا أَصْدَقْتُ لِلْفَقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ﴾ (تا آخر آیه، که در سوره توبه مذکور است، و آنچه از تتمه آیه ذکر نشده، این است که: ﴿وَالْعَمَلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغُرَمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾<sup>۱</sup>، یعنی: «جز این نیست که صدقات، یعنی: زکات مفروضه، از برای درویشان است و بیچارگان و جمعی که کارکنندگان بر آن (و در تحصیل و جمع آن سعی می کنند) و طائفه‌ای که الفت داده شده است دل‌های ایشان، و دیگر زکات از برای صرف کردن است در گشادن گردن‌های بندگان از قید بندگی، و در ادا نمودن قرض قرض‌داران (یا از برای قرض‌داران) و صرف کردن در راه خدا (از جهاد و غیر آن از وجوه برود) و رهگذری که از مال خود دور مانده باشد» (و چیزی نداشته باشد که با آن به شهر خود برگردد. اگر چه در وطن خویش غنی باشد، یا از برای ابن سبیل. و حاصل آن‌که: زکات فرض شده برای این جماعت، فرض شدنی ثابت از جانب خدا و خدا داناست به مستحقان و حکم کننده به قسمت بر وجهی که شاید و باید).

و حضرت فرمود که: «آن‌که مُرده و قرض دارد، از جمله قرض‌دارانی است که در آیه مذکور است، و یک قسم از اقسام هشت‌گانه مستحقان زکات است، و او را بهره‌ای است در نزد امام، پس اگر امام آن را حبس کند و ندهد، گناهش بر اوست».

۸/ ۱۰۷۰. و علی ابراهیم، از صالح بن سندی، از جعفر بن بشیر، از حنان، از پدرش، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: امامت، صلاحیت ندارد، مگر از برای مردی که سه خصلت در او باشد: پارسایی که او را از معصیت‌های خدا منع کند، و بردباری که به آن، بر خشم خود غالب شود (و عنان اختیار از دست او نرود)، و نیکی و ولایت و حکومت بر کسی که امام بر او والی می شود، تا آن‌که برای ایشان چون پدر و مهربان باشد».

● وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: «حَتَّى يَكُونَ لِلرَّعِيَّةِ كَالْأَبِ الرَّحِيمِ».

١٠٧١ / ٩. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ حُكَيْمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْلَمٍ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ طَبَرِ سَتَانَ - يُقَالُ لَهُ: مُحَمَّدٌ - قَالَ: قَالَ مُعَاوِيَةُ: وَ لَقِيتُ الطَّبْرِيَّ مُحَمَّدًا بَعْدَ ذَلِكَ، فَأَخْبَرَنِي، قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى عليه السلام يَقُولُ: «الْمُغْرَمُ إِذَا تَدَيَّنَ أَوْ اسْتَدَانَ فِي حَقٍّ - الْوَهْمُ مِنْ مُعَاوِيَةَ - أَجَلَ سَنَةٍ، فَإِنْ اتَّسَعَ، وَ إِلَّا قُضِيَ عَنْهُ الْإِمَامُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ».

#### ١٠٥ - بَابُ أَنَّ الْأَرْضَ كُلَّهَا لِلْإِمَامِ عليه السلام

١٠٧٢ / ١. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَائِلِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «وَجَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيِّ عليه السلام: «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» أَنَا وَ أَهْلُ بَيْتِي الَّذِينَ أَوْرَثَنَا اللَّهُ الْأَرْضَ، وَ نَحْنُ الْمُتَّقُونَ، وَ الْأَرْضُ كُلُّهَا لَنَا، فَمَنْ أَحْيَا أَرْضًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ، فَلْيَعْمُرْهَا وَ لِيُوَدَّ خَرَجَهَا إِلَى الْإِمَامِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، وَ لَهُ مَا أَكَلَ مِنْهَا؛ فَإِنْ تَرَكَهَا أَوْ أَخْرَبَهَا وَ أَخَذَهَا رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِهِ فَعَمَرَهَا وَ أَحْيَاهَا، فَهُوَ أَحَقُّ بِهَا مِنَ الَّذِي تَرَكَهَا، يُودِّي خَرَجَهَا إِلَى الْإِمَامِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، وَ لَهُ مَا أَكَلَ مِنْهَا حَتَّى يَظْهَرَ الْقَائِمُ عليه السلام مِنْ أَهْلِ بَيْتِي بِالسَّيْفِ، فَيَخْوِبَهَا وَ يَمْنَعَهَا وَ يُخْرِجَهُمْ مِنْهَا، كَمَا حَوَّاهَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ مَنَعَهَا، إِلَّا مَا كَانَ فِي أَيْدِي شِيعَتِنَا؛ فَإِنَّهُ يَقَاطِعُهُمْ عَلَى مَا فِي أَيْدِيهِمْ، وَ يَتْرُكُ الْأَرْضَ فِي أَيْدِيهِمْ».

● و در روایت دیگر، چنین است که: «تا آن که برای رعیت چون پدرِ مهربان باشد».

۱۰۷۱ / ۹. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از معاویه بن حکیم، از محمد بن اسلم، از مردی از طبرستان که او را محمد می گفتند، روایت کرده است و گفت که: معاویه گفت که: بعد از این، خود همان طبری محمد نام را ملاقات کردم، پس مرا خبر داد و گفت که: شنیدم از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام که می فرمود: «گرفتار قرض، هرگاه قرض دار شده باشد، یا از کسی به قرض گرفته باشد - و شک و تردید از معاویه راوی است - یک سال مهلت داده می شود، پس اگر وسعتی به هم رسانید که قادر شد بر ادای آن، خود می دهد، و اگر نه، امام قرض او را از بیت المال ادا می کند».

#### ۱۰۵. باب در بیان این که همه زمین مال امام علیه السلام است

۱۰۷۲ / ۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از ابو خالد کابلی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «در کتاب علی علیه السلام این را یافتیم که: «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»<sup>۱</sup>، و حضرت در آن کتاب فرموده که: من و اهل بیت من، آنانی که خدا زمین را به ما میراث داد، و ماییم پرهیزکاران و همه زمین مال ماست. پس، هر که از مسلمانان، زمینی را احیا کند، باید که آن را معمور و آباد نماید و خراج آن را به امامی که از اهل بیت من باشد، برساند، و از برای اوست آنچه از خورده باشد. پس، اگر آن را واگذارد، یا ویران کند و مردی از مسلمانان آن را بگیرد بعد از او، و آن را آباد کند و احیا نماید، پس او سزاوارتر است به آن زمین از آن که آن را وا گذاشته، و خراج آن را به امامی که از اهل بیت من باشد، می رساند، و از برای اوست آنچه از آن خورده باشد، تا حضرت قائم از اهل بیت علیهم السلام من ظهور کند با شمشیر و آن را جمع آوری نماید و منع کند آن را از مخالفان و ایشان را از آن بیرون کند؛ چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را جمع آوری نمود و منع کرد آن را از مخالفان، مگر آنچه در دست شیعیان ما باشد، که آن حضرت با ایشان مقاطعه می کند و قراردادی بنا می گذارد بر آنچه در دست ایشان است و زمین را در دست ایشان و می گذارد».

۱. اعراف، ۱۲۸. یعنی به درستی که زمین از برای خدا و ملک اوست، میراث می دهد یعنی آن را می بخشد بدون عوض به هر که می خواهد از بندگان خود و سرانجام نیکو و عاقبت کار از برای پرهیزکاران است (مترجم)

١٠٧٣ / ٢. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ: أَخْبَرَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَمَّنْ رَوَاهُ، قَالَ: «الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا لِلَّهِ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - وَلِرَسُولِهِ وَلَنَا، فَمَنْ غَلَبَ عَلَى شَيْءٍ مِنْهَا، فَلْيَتَّقِ اللَّهَ، وَلْيُوَدِّحْهُ حَقَّ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، وَلْيَبْرَأْ إِخْوَانَهُ، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ، فَاللَّهُ وَرَسُولُهُ وَنَحْنُ بُرَاءٌ مِنْهُ».

١٠٧٤ / ٣. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ، قَالَ: رَأَيْتُ مِسْمَعًا بِالْمَدِينَةِ - وَقَدْ كَانَ حَمَلَ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ تِلْكَ السَّنَةَ مَالًا، فَرَدَّهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ - فَقُلْتُ لَهُ: لِمَ رَدَّ عَلَيْكَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ الْمَالَ الَّذِي حَمَلْتَهُ إِلَيْهِ؟

قَالَ: فَقَالَ لِي: إِنِّي قُلْتُ لَهُ - جِئْتُ حَمَلْتُ إِلَيْهِ الْمَالَ -: إِنِّي كُنْتُ وَُلِّيتُ الْبَحْرَيْنِ الْغَوْصَ، فَأَصَبْتُ أَرْبَعِمِائَةَ أَلْفٍ دِرْهَمٍ، وَقَدْ جِئْتُكَ بِخُمُسِهَا بِشَمَانِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ، وَكَرِهْتُ أَنْ أُحْبِسَهَا عَنْكَ، وَأَنْ أُعْرِضَ لَهَا وَهِيَ حَقُّكَ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - فِي أَمْوَالِنَا.

فَقَالَ: «أَوْ مَا لَنَا مِنَ الْأَرْضِ وَمَا أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْهَا إِلَّا الْخُمْسُ؟ يَا أَبَا سَيَّارٍ، إِنَّ الْأَرْضَ كُلَّهَا لَنَا؛ فَمَا أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْهَا مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ لَنَا».

فَقُلْتُ لَهُ: وَأَنَا أَحْمِلُ إِلَيْكَ الْمَالَ كُلَّهُ، فَقَالَ: «يَا أَبَا سَيَّارٍ، قَدْ طَيَّبْنَاهُ لَكَ، وَأَخْلَلْنَاكَ مِنْهُ، فَضُمَّ إِلَيْكَ مَالَكَ، وَكُلُّ مَا فِي أَيْدِي شِيعَتِنَا مِنَ الْأَرْضِ فَهُمْ فِيهِ مُحَلَّلُونَ حَتَّى يَقُومَ قَائِمُنَا ﷺ، فَيَجْبِيَهُمْ طَشَقَ مَا كَانَ فِي أَيْدِيهِمْ، وَيُثْرِكَ الْأَرْضَ فِي أَيْدِيهِمْ، وَأَمَّا مَا كَانَ فِي أَيْدِي غَيْرِهِمْ، فَإِنَّ كَسْبَهُمْ مِنَ الْأَرْضِ حَرَامٌ عَلَيْهِمْ حَتَّى يَقُومَ قَائِمُنَا، فَيَأْخُذَ الْأَرْضَ مِنْ أَيْدِيهِمْ، وَيُخْرِجَهُمْ صَغَرَةً».

۱۰۷۳ / ۲. حسین بن محمد، از معلی بن محمد روایت کرده است که گفت: خبر داد مرا احمد بن محمد بن عبدالله، از آن که او را روایت کرده که فرمود: «دنیا و آنچه در آن است، مال خدای تبارک و تعالی و برای رسول او، و برای ما است. پس هر که بر چیزی از آن دست یابد، باید که از خدا بترسد و حق خدای تبارک و تعالی را ادا کند و با برادران خود نیکویی کند، و اگر این را به جانیاورد، خدا و رسول او و ما از او بیزاریم».

۱۰۷۴ / ۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از عمر بن یزید روایت کرده است که گفت: مسمع را در مدینه دیدم و آن سال مالی را به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام آورده بود و حضرت صادق علیه السلام آن را رد فرمود به مسمع. گفتم که: چرا حضرت صادق علیه السلام مالی را که به خدمتش آورده بودی، بر تو رد کرد و قبول ننمود؟

راوی می گوید که: مسمع گفت که: من به حضرت عرض کردم در هنگامی که آن مال را به خدمتش بردم، که مرا متوجه دو دریا کردند، یا خود متوجه شدم که در آن فرو روم، و مروارید بیرون آورم<sup>۱</sup> و چهارصد هزار درم عاید من شد، و خمس آن را که عبارت است از هشتاد هزار درم به خدمت تو آورده ام، و ناخوش داشتم که آن را از تو حبس کنم و به تو نرسانم، و با آن معامله کنم، با آن که آن، حق تو است که خدای تبارک و تعالی آن را در باب مال های ما قرار داده.

حضرت فرمود که: «آیا از برای ما نیست از زمین و آنچه خدا از آن بیرون آورده، مگر خمس؟ ای ابو سیار، به درستی که همه زمین مال ما است. پس، آنچه خدا از آن بیرون آورده، از هر چه باشد، مال ما است». پس، به آن حضرت عرض کردم که: من همه این مال را به خدمت تو می آورم. فرمود که: «ای ابو سیار، ما آن را برای تو حلال گردانیدیم، و تو را از خمس آن نیز حلال کردیم، پس مال خود را با خود بگیر و هر چه در دست شیعیان ماست از زمین ما، ایشان را در باب آن حلال کرده ایم تا قائم علیه السلام قیام کند، پس، خراج و طسق<sup>۲</sup> آنچه در دست ایشان است، از ایشان بگیرد و زمین را در دست ایشان واگذارد. و اما آنچه در دست غیر ایشان است، حاصلی که از آن زمین بردارند، حرام است بر ایشان، تا قائم علیه السلام قیام کند، پس زمین را از دست ایشان بگیرد و ایشان را بیرون کند؛ در حالتی که

۱. این عین ترجمه مترجم رحمه الله است، و ظاهراً ترجمه عبارت چنین است: غواصی و استخراج مروارید بحرین بر عهده من گذاشته شد و...  
۲. طسق، مقدار خراج که به حساب زمین و زراعت گیرند.

قَالَ عُمَرُ بْنُ يَزِيدَ: فَقَالَ لِي أَبُو سَيَّارٍ: مَا أَرَى أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِ الضِّيَاعِ وَلَا مِمَّنْ يَلِي الْأَعْمَالَ يَأْكُلُ حَلَالًا غَيْرِي إِلَّا مَنْ طَيَّبُوا لَهُ ذَلِكَ.

١٠٧٥ / ٤. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِيِّ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَمَا عَلَى الْإِمَامِ زَكَاةٌ؟ فَقَالَ: «أَحَلَّتْ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ لِلْإِمَامِ يَضَعُهَا حَيْثُ يَشَاءُ، وَيَذْفَعُهَا إِلَى مَنْ يَشَاءُ، جَائِزٌ لَهُ ذَلِكَ مِنَ اللَّهِ. إِنَّ الْإِمَامَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، لَا يَبِيتُ لَيْلَةً أَبَدًا وَلِلَّهِ فِي عُنُقِهِ حَقٌّ يَسْأَلُهُ عَنْهُ».

١٠٧٦ / ٥. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ صَالِحِ بْنِ حَمْزَةَ، عَنْ أَبَانَ بْنِ مُضْعَبٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ، أَوْ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَا لَكُمْ مِنْ هَذِهِ الْأَرْضِ؟ فَتَبَسَّمَ، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - بَعَثَ جَبْرَائِيلَ عليه السلام، وَأَمَرَهُ أَنْ يَخْرِقَ بِإِبْهَامِهِ ثَمَانِيَةَ أَنْهَارٍ فِي الْأَرْضِ: مِنْهَا سِيحَانُ، وَجَيْحَانُ - وَهُوَ نَهْرٌ بَلْخَ - وَ الْخُشُوعَ - وَهُوَ نَهْرُ الشَّاشِ - وَ مِهْرَانُ - وَهُوَ نَهْرُ الْهِنْدِ - وَ نِيلُ مِصْرَ، وَ دِجْلَةُ، وَ الْفُرَاتُ، فَمَا سَقَتْ أَوْ اسْتَقَتْ فَهُوَ لَنَا، وَمَا كَانَ لَنَا فَهُوَ لِشِيعَتِنَا، وَ لَيْسَ لِعَدُوِّنَا مِنْهُ شَيْءٌ إِلَّا مَا غَضَبَ عَلَيْهِ، وَإِنْ وَلَيْنَا لَفِي أَوْسَعٍ مِمَّا بَيْنَ ذِهِ إِلَى ذِهِ» يَعْنِي بَيْنَ السَّمَاءِ وَ

خوار و بی مقدار باشند».

عمر بن یزید می گوید که: ابو سیار با من گفت که: از صاحبان زمین و ده ها و از آنان که متوجه عمل ها و کسب ها می شوند، کسی را نمی بینم که حلال بخورد غیر از من، مگر آن کس که ائمه آن را برای او حلال کرده باشند.

۱۰۷۵ / ۴. محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از ابو عبدالله رازی، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: آیا زکات بر امام واجب نیست؟ فرمود که: «ای ابا محمد، سخن محالی گفتی. آیا ندانسته ای که دنیا و آخرت، مال امام است؛ که آن را در هر جا که خواهد، می گذارد و به هر که خواهد، آن را تسلیم می نماید، و آنچه بکند از این امور، او را رواست از جانب خدا. ای ابا محمد، به درستی که امام، هرگز در شبی بیتوته نمی کند که خدا را در گردن او حقی باشد که او را از آن سؤال کند».

۱۰۷۶ / ۵. محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از محمد بن عبدالله بن احمد، از علی بن نعمان، از صالح بن حمزه، از ابان بن مُصعب، از یونس بن ظبیان، یا معلی بن خنیس روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: چه قدر از این زمین، یا چه چیز از آن برای شما است؟ حضرت تبسم فرمود و فرمود که: «خدای تبارک و تعالی جبرئیل علیه السلام را به سوی زمین فرستاد و او را امر فرمود که: با انگشت بزرگ پای خود، زمین را بشکافد و هشت نهر در آن جاری نماید؛ از جمله آنها سیحان است.<sup>۱</sup> و جیحان،<sup>۲</sup> و از جمله آن نهرها، خُشوع است، و آن نهر شاش است،<sup>۳</sup> و مهران، و آن نهر هند است،<sup>۴</sup> و نیل مصر و دجلة بغداد و فرات. پس آنچه را که این نهرها آب دهد که جدولی از اینها جاری شود، یا به دلو و چرخ و امثال آن آب خورده باشد، مال ما است، و آنچه مال ما باشد، مال شیعیان ما است، و برای دشمن ما چیزی از آن نیست، مگر آنچه را که غصب کند و بر آن مستولی شود.

۱. و در قاموس مذکور است که سیحان، نهری است در شام، و دیگری در بصره، و گفته که سیحون، نهری است در ماوراء النهر، و نهری در هند. (مترجم)

۲. و آن نهر بلخ است. و در قاموس گمان کرده که جیحان، نهری است در میانه شام و روم و مغرب جهان است، و جیحون، نهر خوارزم است. (مترجم)

۳. و شاش شهری است در ماوراء النهر. (مترجم)

۴. و صاحب قاموس گفته که نهر مهران، به کسر میم، در سند است. (مترجم)

الأَرْضِ، ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: «قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» الْمَغْضُوبِينَ عَلَيْهَا  
«خَالِصَةٌ» لَهُمْ «يَوْمَ الْقِيَامَةِ»: بِأَلَا غَضِبَ».

١٠٧٧ / ٦. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدِ  
بْنِ الرِّثَّانِ، قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ، رُوِيَ لَنَا أَنْ لَيْسَ لِرَسُولِ  
اللَّهِ عليه السلام مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا الْخُمْسُ؟ فَجَاءَ الْجَوَابُ: «إِنَّ الدُّنْيَا وَمَا عَلَيْهَا لِرَسُولِ اللَّهِ عليه السلام».

١٠٧٨ / ٧. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرٍ، عَنْ  
جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عليه السلام: خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ، وَ أَقْطَعَهُ الدُّنْيَا  
قَطِيعَةً، فَمَا كَانَ لِآدَمَ عليه السلام، فَلِرَسُولِ اللَّهِ عليه السلام، وَمَا كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ عليه السلام، فَهُوَ لِلْأَيِّمَةِ مِنَ  
آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام».

١٠٧٩ / ٨. مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، وَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ  
أَبِيهِ جَمِيعاً، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبُخْتَرِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ:  
«إِنَّ جَبْرَيْلَ عليه السلام كَرَى بِرِجْلِهِ خَمْسَةَ أَثْنَاءٍ - وَ لِسَانُ الْمَاءِ يَتْبَعُهُ - الْفُرَاتُ، وَ دِجْلَةُ، وَ  
نَيْلٌ وَ مِصْرٌ، وَ مِهْرَانٌ، وَ نَهْرٌ بَلَخَ، فَمَا سَقَتْ أَوْ سَقِيَ مِنْهَا فَلِلْإِمَامِ، وَ الْبَحْرُ الْمُطِيفُ  
بِالدُّنْيَا».

● عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ السَّنْدِيِّ بْنِ الرَّبِيعِ، قَالَ:

لَمْ يَكُنْ ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ يَعْدِلُ بِهَشَامِ بْنِ الْحَكَمِ شَيْئاً، وَ كَانَ لَا يُغِبُّ إِثْبَانَهُ، ثُمَّ  
انْقَطَعَ عَنْهُ وَ خَالَفَهُ، وَ كَانَ سَبَبُ ذَلِكَ أَنَّ أَبَا مَالِكٍ الْحَضْرَمِيَّ كَانَ أَحَدَ رِجَالِ هِشَامِ،

و به درستی که دوست ما قرار دارد در آنچه گشادگی آن بیشتر است از آنچه در میان این تا این «(یعنی: آسمان تا زمین است)». پس این آیه را تلاوت فرمود: «قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»، یعنی: «بگو که: این زینت و طیبات از برای آنان است که ایمان آورده‌اند در زندگانی دنیا». و حضرت فرمود که: «آنان که اینها از ایشان غصب شده و بر آن استیلا به هم رسیده «خالصة»، در حالتی که خالص و بی مُخل است برای ایشان «يَوْمَ الْقِيَمَةِ»<sup>۱</sup>، یعنی: در روز قیامت بی غصب».

۱۰۷۷ / ۶. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن عیسی، از محمد بن ریان روایت کرده است که گفت: نوشتم به سوی امام حسن عسکری علیه السلام که: فدای تو گردم، روایت به ما رسیده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله را از دنیا غیر از خمس، چیزی نیست. جواب آن حضرت به ما رسید که: «دنیا و آنچه بر آن است، مال رسول خدا است صلی الله علیه و آله».

۱۰۷۸ / ۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد روایت کرده و آن را مرفوع ساخته، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: خدا آدم را آفرید، و همه دنیا را یک پارچه برای او اقطاع فرمود و واپرید (و اقطاع به اول مکسور، چیزی تمام از خود و ابریدن و به کسی دادن است و به بریدن چیزی کسی را رخصت دادن). پس، آنچه برای آدم علیه السلام بود، همان از برای رسول خداست صلی الله علیه و آله و آنچه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، برای ائمه از آل محمد علیهم السلام است».

۱۰۷۹ / ۸. محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان و علی بن ابراهیم، از پدرش هر دو روایت کرده‌اند، از ابن ابی عمیر، از حفص بن بختری از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «جبرئیل به پای خویش پنج نهر کند، و زیانه آب در پی او می‌آمد و آنها: فرات و دجله و نیل مصر و مهران و نهر بلخ است. پس، آنچه را که این نهرها آب دهند، یا از اینها آب داده شود، مال امام است و همچنین است دریایی که دور دنیا را فرا گرفته است» (یعنی دریای محیط).

● علی بن ابراهیم، از سندی بن ربیع روایت کرده است که گفت: ابن ابی عمیر هیچ چیز را با هشام بن حکم برابر نمی‌کرد و چنان بود که روزی، نه، روزی، به دیدن او راضی نمی‌شد، بلکه هر روزه به نزد او می‌آمد. پس از او بریده شد و به دیدن او نمی‌رفت و با او مخالفت

وَوَقَعَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ مُسَلَّحَةً فِي شَيْءٍ مِنَ الْإِمَامَةِ، قَالَ ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ:  
الدُّنْيَا كُلُّهَا لِلْإِمَامِ ﷺ عَلَى جِهَةِ الْمَلِكِ، وَإِنَّهُ أَوْلَى بِهَا مِنَ الَّذِينَ هِيَ فِي أَيْدِيهِمْ. وَقَالَ  
أَبُو مَالِكٍ: كَذَلِكَ أَمْلَأُ النَّاسَ لَهُمْ إِلَّا مَا حَكَمَ اللَّهُ بِهِ لِلْإِمَامِ مِنَ الْفَيْءِ وَالْخُمْسِ وَالْمَغْنَمِ، فَذَلِكَ لَهُ، وَذَلِكَ أَيْضاً قَدْ بَيَّنَّ اللَّهُ لِلْإِمَامِ أَنْ يَضَعَهُ، وَكَيْفَ يَضَعُ بِهِ،  
فَتَرَضِيَ بِهِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ، وَصَارَ إِلَيْهِ، فَحَكَمَ هِشَامُ لِأَبِي مَالِكٍ عَلَى ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ،  
فَغَضِبَ ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، وَهَجَرَ هِشَاماً بَعْدَ ذَلِكَ.

#### ١٠٦ - بَابُ سِيرَةِ الْإِمَامِ فِي نَفْسِهِ وَفِي الْمَطْعَمِ

وَالْمَلْبَسِ إِذَا وَلِيَ الْأَمْرَ

١٠٨٠ / ١. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ،  
عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ حُمَيْدٍ وَجَابِرِ الْعَبْدِيِّ، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ جَعَلَنِي  
إِمَاماً لَخَلْقِهِ، فَفَرَضَ عَلَيَّ التَّقْدِيرَ فِي نَفْسِي وَمَطْعَمِي وَمَشْرَبِي وَمَلْبَسِي كَضَعْفَاءِ  
النَّاسِ؛ كَيْ يَفْقِدِيَ الْفَقِيرُ بِفَقْرِي، وَلا يُطْفِئِيَ الْغَنِيُّ غِنَاهُ».

١٠٨١ / ٢. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ،  
عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، ذَكَرْتُ آلَ  
فُلَانٍ وَمَا هُمْ فِيهِ مِنَ النَّعِيمِ، فَقُلْتُ: لَوْ كَانَ هَذَا إِلَيْكُمْ لَعِشْنَا مَعَكُمْ.

فَقَالَ: «هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ يَا مُعَلَّى، أَمَا وَاللَّهِ أَنْ لَوْ كَانَ ذَاكَ، مَا كَانَ إِلَّا سِيَاسَةَ  
اللَّيْلِ، وَسِيَاحَةَ النَّهَارِ، وَلُبْسَ الْخَشِينِ، وَأَكْلَ الْجَشِيبِ، فَزُورِي ذَلِكَ عَنَّا، فَهَلْ رَأَيْتَ

ورزید، و سببش این بود که ابو مالک حضرمی که یکی از رجال هشام بود و از او روایت می نمود، در میانه او و ابن ابی عمیر در باب چیزی از امر امامت، منازعه واقع شد. ابن ابی عمیر می گفت که: همه دنیا از برای امام علیه السلام است به طریقه ملکیت، و امام به آن سزاوارتر است از آنها که این، در دنیا در دست ایشان است. و ابو مالک چنین می گفت که: ملک های مردم از برای ایشان است، مگر آنچه خدا از برای امام به آن حکم فرموده باشد؛ از غنیمت و خمس که از برای اوست. و این که خدا از برای امام قرار داده نیز از برایش بیان فرموده که آن را در کجا بگذارد، و به آن به چه کیفیت رفتار نماید. پس، ابن ابی عمیر و ابو مالک، به هشام بن حکم راضی شدند که در میانه ایشان حکم باشد. و به نزد هشام رفتند و هشام برای ابو مالک بر ابن ابی عمیر حکم کرد و گفت: حق با ابو مالک است. پس، ابن ابی عمیر، غضب کرد و بعد از آن، از هشام دوری نمود.

#### ۱۰۶. باب در بیان طریقه و روش امام در نفس خویش در خوردنی

##### و پوشیدنی، چون متوجه امر امامت شود

۱۰۸۰ / ۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از حماد، از حمید و جابر عبدی روایت کرده است که گفت: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: «خدا مرا امام گردانیده از برای خلق خود. پس تنگ گیری را بر من واجب ساخته در حق خودم و در آنچه می خورم و آنچه می نوشم و آنچه می پوشم؛ چون ضعیفان و فقیران مردمان، تا آن که فقیر به فقر من اقتدا کند و به آن راضی باشد و غنی به غنای خویش از سر به در نرود».

۱۰۸۱ / ۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حماد بن عثمان، از معلی بن خنیس روایت کرده است که گفت: روزی به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم، بنی عباس و آنچه را که ایشان در آنند از ناز و نعمت، به خاطر آوردم و با خود گفتم که: اگر این امر با شما می بود، ما با شما به رفاهیت می گذرانیدیم. فرمود که: «ای معلی، بسیار دور است آنچه تو گمان کرده ای. به خدا سوگند که، اگر این امر با ما می بود، چیزی نبود، مگر سیاست و تدبیر و محافظت مردمان در شب و گشتن در روز (از برای جهاد یا غیر آن) و پوشیدن جامه های درشت و خوردن طعام های غیر لذیذ (یا نان بی نان خورش) و به واسطه غضب خلافت، همه اینها از ما دفع و رفع شد. پس آیا هرگز مظلومه و ستمی را دیده ای که

ظَلَامَةٌ قَطُّ صَيَّرَهَا اللَّهُ نِعْمَةً إِلَّا هَذِهِ؟».

١٠٨٢ / ٣. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَّادٍ؛ وَ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَ غَيْرِهِمَا بِأَسَانِيدٍ مُخْتَلِفَةٍ، فِي اخْتِجَاجِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) عَلَى عَاصِمِ بْنِ زِيَادٍ حِينَ لَيْسَ الْعَبَاءُ، وَ تَرَكَ الْمَلَاءُ، وَ شَكَاهُ أَخُوهُ الرَّبِيعُ بْنُ زِيَادٍ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) أَنَّهُ قَدْ غَمَّ أَهْلُهُ، وَ أَحْزَنَ وَلَدُهُ بِذَلِكَ، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) : «عَلَيَّ بِعَاصِمِ بْنِ زِيَادٍ». فَجِيءَ بِهِ، فَلَمَّا رَأَاهُ عَبَّسَ فِي وَجْهِهِ، فَقَالَ لَهُ: «أَمَا اسْتَحْيَيْتَ مِنْ أَهْلِكَ؟ أَمَا رَحِمْتَ وَلَدَكَ؟ أَتَرَى اللَّهَ أَحَلَّ لَكَ الطَّيِّبَاتِ وَ هُوَ يَكْرَهُ أَخْذَكَ مِنْهَا؟ أَنْتَ أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ، أَوْ لَيْسَ اللَّهُ يَقُولُ: ﴿وَالْأَرْضُ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ﴾ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ؟ أَوْ لَيْسَ اللَّهُ يَقُولُ: ﴿مَرْجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ﴾ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ» إِلَى قَوْلِهِ «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَ الْمَرْجَانُ؟» فَبِاللَّهِ، لَا بُدَّ أَلِ نَعَمِ اللَّهِ بِالْفَعَالِ

خدا آن را نعمت گرداند، مگر این مظلومه» (یعنی غصب خلافت. حاصل مراد، آن که خلافت را ظاهری را از ما غصب کردند، و گمان ایشان این است که بر ما ستم کرده اند، و حال آن که ما را به رفاهیت انداخته اند).

۱۰۸۲ / ۳. علی بن محمد، از صالح بن ابی حماد و چند نفر از اصحاب ما، از احمد بن محمد و غیر ایشان به سندهای مختلف روایت کرده اند در باب حجت آوردن امیر المؤمنین علیه السلام بر عاصم بن زیاد در هنگامی که عبا پوشیده بود و جامه های نرم و نازک را ترک کرده بود، و برادرش ربیع بن زیاد شکایت او را به امیر المؤمنین علیه السلام نمود، و عرض کرد که: به این سبب اهل خود را غمناک و فرزندانش را اندوهناک ساخته.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: «عاصم بن زیاد را به نزد من آورید». پس او را آوردند، چون حضرت او را دید، در روی او رو ترش فرمود و فرمود که: «آیا از اهل خود شرم نکردی؟ آیا بر فرزندان خود رحم نکردی؟ آیا خدا را چنان پنداشته ای که چیزهای پاکیزه را برای تو حلال کرده و ناخوش دارد که تو از آنها فراگیری؟ تو در نزد خدا از آن خوارتری که از این قبیل تکلیف نسبت به تو بکند. آیا خدا نمی فرماید که: ﴿وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ \* فِيهَا فَنَکِهَةٌ وَالنَّخْلَ ذَاتُ الْأَكْمَامِ﴾<sup>۱</sup>، یعنی: «و زمین را خلق فرمود، یا بیهاد بر روی آب، و بگسترانید از برای انتفاع هر صاحب روحی که بر روی آن است. در آن انواع چیزها است که به آنها متلذذ می شوند از انواع میوه ها و درختان خرما که صاحبان غلاف ها اند» (چه شکوفه آنها در میان غلاف ها می باشد). آیا خدا نمی فرماید که: ﴿مَرْجَ الْبَحْرِ يَلْتَقِيَانِ \* بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ﴾، تا فرموده آن جناب که: ﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ﴾<sup>۲</sup>، یعنی: رها کرد و روان گردانید دو دریا را: یکی خوش و شیرین، و دیگری شور و تلخ؛ در حالتی که به یکدیگر می رسند و سطوح آنها به یکدیگر مماس می شوند (و گفته اند که آن دریای فارس و روم است که در محیط به یکدیگر می رسند). در میان این دو دریا، پرده ای است از قدرت خدا که افزونی نمی جویند (بر یکدیگر می رسند و هیچ یک بر دیگری غالب نمی شود به ممازجه و ابطال خاصیت یکدیگر). بیرون می آید از این دو دریا، مروارید بزرگ و مروارید خرد» (و آنچه در میانه آیات ذکر نشده این است که: ﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾. و ترجمه آن مذکور شد).

أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ ابْتِدَالِهَا بِالْمَقَالِ، وَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾. فَقَالَ عَاصِمٌ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَعَلَى مَا اقْتَصَرْتَ فِي مَطْعَمِكَ عَلَى الْجُشُوبَةِ، وَ فِي مَلْبَسِكَ عَلَى الْخُشُونَةِ؟ فَقَالَ: «وَيْحَكَ، إِنَّ اللَّهَ -عَزَّ وَجَلَّ- فَرَضَ عَلَى أُمَّةِ الْعَدْلِ أَنْ يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفَةِ النَّاسِ كَيْلًا يَتَبَيَّعَ بِالْفَقِيرِ فَقْرُهُ». فَأَلْقَى عَاصِمٌ بِنُ زِيَادِ الْعَبَاءِ، وَ لَبَسَ الْمَلَاءِ.

١٠٨٣ / ٤. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْخَزَّازِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، قَالَ: حَضَرْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ، ذَكَرْتَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام كَانَ يَلْبَسُ الْخَشِينَ، يَلْبَسُ الْقَمِيصَ بِأَرْبَعَةِ دَرَاهِمٍ وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ، وَ نَرَى عَلَيْكَ اللَّبَاسَ الْجَدِيدَ. فَقَالَ لَهُ: «إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام كَانَ يَلْبَسُ ذَلِكَ فِي زَمَانٍ لَا يُنْكَرُ عَلَيْهِ، وَ لَوْ لَبَسَ مِثْلَ ذَلِكَ الْيَوْمَ شَهْرَ يَدٍ، فَخَيْرُ لِبَاسٍ كُلِّ زَمَانٍ لِبَاسُ أَهْلِهِ، غَيْرَ أَنَّ قَائِمَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ عليهم السلام إِذَا قَامَ، لَبَسَ ثِيَابَ عَلِيٍّ عليه السلام، وَ سَارَ بِسِيرَةِ عَلِيٍّ عليه السلام».

### ١٠٧ - بَابُ نَادِرٍ

١٠٨٤ / ١. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ، قَالَ: عَطَسَ عليه السلام يَوْمًا وَ أَنَا عِنْدَهُ، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، مَا يُقَالُ لِلْإِمَامِ إِذَا عَطَسَ؟ قَالَ: «يَقُولُونَ: صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ».

پس حضرت فرمود که: «ای خدا، به فریادم برس از دست این جاهل، هر آینه صرف کردن نعمت‌های خدا و اظهار کردن آنها به کردار، به سوی خدا محبوب‌تر است از اظهار کردن آنها به گفتار؛ و حال آن‌که خدای عز و جل فرموده است که: ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾<sup>۱</sup> حدیث کن به نعمت پروردگارت و آن را یاد کن».

عاصم عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، پس، تو برای چه در طعام خویش اقتصار فرموده‌ای بر طعام ناگوار و نان بی نان خورش، و در لباس خویش، اکتفا نموده‌ای به جامه درشت و کنده؟

حضرت فرمود: «وای بر تو، به درستی که خدای عز و جل، واجب گردانیده است بر امامان حق که خود را با ضعیفان مردم بسنجند و برابر کنند، تا آن‌که فقر فقیر بر او زور نیاورد و او را تلف نکنند». پس عاصم بن زیاد عبا را انداخت و جامه‌های نرم و پاکیزه پوشیده.

۱۰۸۳ / ۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد برقی، از پدرش، از محمد بن یحیی خزاز، از حماد بن عثمان که گفت: در نزد امام جعفر صادق علیه السلام حاضر بودم که مردی به آن حضرت عرض کرد که: خدا تو را به اصلاح آورد، مذکور کردی که علی بن ابی طالب علیه السلام جامه درشت می پوشید و پیراهن می خرید به چهار درم و آن را می پوشید و آنچه مانند این بود، و ما بر تو جامه نو و نفیس می بینیم؟ حضرت به آن مرد فرمود که: «علی بن ابی طالب، آن جامه را در زمانی می پوشید که کسی آن را بر او انکار نمی کرد، و اگر در مثل این روزگار می پوشید به سبب آن، شهرت می کرد، و مردم او را مذمت می کردند، و بهترین پوشش‌ها در هر زمان، پوشش اهل آن زمان است، مگر آن‌که قائم ما اهل بیت علیهم السلام چون ظهور کند، مانند جامه‌های علی علیه السلام می پوشد، و به روش و طریقه علی علیه السلام رفتار می کند».

### ۱۰۷. باب نوادر

۱۰۸۴ / ۱. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبدالله، از ایوب بن نوح روایت کرده است که گفت: امام علیه السلام عطسه کرد و من در خدمت او بودم. عرض کردم که: فدای تو گردم، به امام چه می گویند، چون عطسه کند؟ فرمود که: «می گویند: صلی الله علیک، یعنی: خدا بر تو صلوات و رحمت فرستد».

١٠٨٥ / ٢. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الدِّينَوْرِيُّ، عَنْ عُمَرَ بْنِ زَاهِرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنِ الْقَائِمِ عليه السلام: يُسَلَّمُ عَلَيْهِ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: «لَا، ذَاكَ اسْمٌ سَمَّى اللَّهُ بِهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، لَمْ يُسَمَّ بِهِ أَحَدٌ قَبْلَهُ، وَلَا يَتَسَمَّى بِهِ بَعْدَهُ إِلَّا كَافِرٌ».

قُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ، كَيْفَ يُسَلَّمُ عَلَيْهِ؟ قَالَ: «يَقُولُونَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ». ثُمَّ قَرَأَ: «بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ».

١٠٨٦ / ٣. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَاءِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام: لِمَ سُمِّيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: «لِأَنَّهُ يَمِيرُهُمُ الْعِلْمُ؛ أَمَا مَا سَمِعْتَ فِي كِتَابِ اللَّهِ «وَنَمِيرُ أَهْلَنَا»؟»

● وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى، قَالَ: «لِأَنَّ مِيرَةَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ عِنْدِهِ يَمِيرُهُمُ الْعِلْمُ».

١٠٨٧ / ٤. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ الْقَزَّازِ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: لِمَ سُمِّيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: «اللَّهُ سَمَّاهُ، وَهَكَذَا أَنْزَلَ فِي كِتَابِهِ: «وَإِذَا أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟» وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولِي، وَأَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ».

۱۰۸۵/۲. محمد بن یحیی، از جعفر بن محمد روایت کرده است که گفت: حدیث کردم را اسحاق بن ابراهیم دینوری، از عمر بن زاهر، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: مردی آن حضرت را از قائم علیه السلام سؤال کرد که آیا بر او سلام می شود به امیر المؤمنین بودن (که بر آن حضرت چنین سلام کنند که: السلام عليك یا امیر المؤمنین)؟ فرمود: «نه، این نام، نامی است که خدا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را به آن نامیده و کسی پیش از او، به این نام نامیده نشده و بعد از او کسی به این نام خود را نمی نامد، مگر کافر».

عرض کردم که: فدای تو گردم، بر قائم چگونه سلام می شود؟ فرمود که: «می گویند: السلام عليك یا بقیة الله». بعد از آن، این را خواند که: «بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»<sup>۱</sup>، یعنی: «آنچه خدا باقی گذارد، بهتر است از برای شما؛ اگر هستید باور دارندگان گفتار من».

۱۰۸۶/۳. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از احمد بن عمر روایت کرده است که گفت: سؤال کردم از امام موسی کاظم علیه السلام که چرا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، به امیر المؤمنین نامیده شد؟ فرمود: «زیرا که آن حضرت، علم را برای مؤمنان می آورد از جانب خدای عز و جل (چنانچه جَلابان و آذوقه کشان را میار می گویند).<sup>۲</sup> آیا نشنیده ای در کتاب خدا: «وَنَمِيرُ أَهْلَنَا»<sup>۳</sup>، یعنی: و طعام می آوریم برای کسان خود».

● و در روایت دیگر است که فرمود: «زیرا که جَلابی مؤمنان از نزد اوست که علم را به ایشان می دهد» (چون انباردار که اجناس خوردنی که باعث بقای جان است، به مردم می دهد).

۱۰۸۷/۴. علی بن ابراهیم، از یعقوب بن یزید، از ابن ابی عمیر، از ابو الربيع قزاز، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: چرا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به امیر المؤمنین مسمی شد؟ فرمود که: «خدا او را امیر المؤمنین نام کرد، و در کتاب خود همچنین فرو فرستاد: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ»<sup>۴</sup>. وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولِي وَأَنَّ عَلِيًّا

۱. هود، ۸۶.

۲. و آن مشتق است از میره به کسر میم و سکون یا، و آن کشیدن طعام است از جایی به جایی و طعامی که به جهت عیال یا برای فروختن از جایی آورند. (مترجم) ۳. یوسف، ۶۵.

۴. اعراف، ۱۷۲.

## ١٠٨ - بَابُ فِيهِ نُكْتُ وَ نُتِفُّ مِنَ التَّنْزِيلِ فِي الْوَلَايَةِ

١ / ١٠٨٨ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ، عَنْ سَالِمِ الْحَنَاطِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ○ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ ○ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ﴾ قَالَ: «هِيَ الْوَلَايَةُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام».

٢ / ١٠٨٩ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مِسْكِينٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾ قَالَ: «هِيَ وَلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام».

## امیر المؤمنین<sup>ع</sup>.

(و این تتمه، در قرآن معهود موجود نیست، و ترجمه و بیان این آیه، در کتاب ایمان و کفر می‌آید. ان شاء الله).

## ۱۰۸. بابی که در آن نکته‌ها و نتفه‌ها است از قرآن که

### از نزد خدا فرود آمده در باب ولایت<sup>۱</sup>

۱۰۸۸ / ۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از بعضی از اصحاب ما، از حنان بن سدید، از سالم حنّاط که گفت: به امام محمد باقر<sup>ع</sup> عرض کردم که: مرا خبر ده از قول خدای تبارک و تعالی: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ \* عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ»<sup>۲</sup>. حضرت فرمود که: «آن، ولایت است از برای امیر المؤمنین<sup>ع</sup>». و ترجمه ظاهر آیه این است که: «فرود آورد جبرئیل این فرو فرستاده را یا فرو فرستاده خدای تعالی به مصاحبت آن جبرئیل<sup>ع</sup> را بر دل تو (یعنی: جبرئیل تو را تلقین آن کرد، بر وجهی که به آن مأمور بود، بدون تبدیل و تغییر و تو آن را از وی فراگرفتی و در دل خود نگاه داشتی) تا آن که باشی از بیم کنندگان بندگان (از آنچه بکشاند به سوی عذاب از فعل و ترک؛ همچنان که بر اُمم سابقه واقع شد) به زبان عربی هویدا و واضح المعنی».

۱۰۸۹ / ۲. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از حکم بن مسکین، از اسحاق بن عمار، از مردی از امام جعفر صادق<sup>ع</sup> روایت کرده است در قول خدای عز و جل: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»<sup>۳</sup> که آن حضرت فرمود که: «این، امانت و ولایت امیر المؤمنین<sup>ع</sup> است». و ترجمه آیه این است: «به درستی که ما عرضه دادیم امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها، پس سرباز

۱. و نکته به ضم نون و سکون کاف، نشانه سرانگشت است، یا سر چوب که بر زمین زنند و نتفه بر وزن نکته، آنچه آن را با انگشت خویش بر کنند؛ خواه گیاه باشد و خواه غیر آن، یا چیز کمی که از چیز دیگر جدا می‌شود. و مراد، این است که آنچه در این باب ذکر می‌شود، نشانه‌ای است از امر ولایت که محتاج است به فکر و دقت؛ زیرا که آنها از بطون و معانی قرآن است که احتیاج به بیان معصوم دارد.

و ولایت، به کسر واو، والی شدن، یعنی: حاکم شدن و ولی و صاحب اختیار کسی شدن، و یار و دوست شدن و یاری و پادشاهی، و به فتح واو، یاری کردن است و مراد از ولایت در اینجا، مرتبه امامت است و امام، ولی خدا است و صاحب اختیاری که او را در امور خلایق صاحب اختیار نموده؛ چنانچه در تحفة حسینیه شرح و بیان آن نموده‌ام.

۲. احزاب، ۷۲.

۳. شعرا، ۱۹۳-۱۹۵.

١٠٩٠ / ٣. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي زَاهِرٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى  
 الْخَشَّابِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي  
 قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾ قَالَ: «بِمَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ عليه السلام  
 مِنَ الْوَلَايَةِ، وَلَمْ يَخْلُطُوهَا بِوَلَايَةِ فُلَانٍ وَفُلَانٍ، فَهُوَ الْمُلَبَّسُ بِالظُّلْمِ».

١٠٩١ / ٤. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ  
 الْحُسَيْنِ بْنِ نَعِيمٍ الصَّخَّافِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ:  
 ﴿فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ﴾ فَقَالَ: «عَرَفَ اللَّهُ إِيْمَانَهُمْ بِوَلَايَتِنَا، وَكُفْرَهُمْ بِهَا يَوْمَ أَخَذَ  
 عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ فِي صُلْبِ آدَمَ عليه السلام وَهُمْ ذُرٌّ».



مرکز تحقیقات تاریخ و فرهنگ اسلامی

زدند از آن که آن را بردارند از روی مخافت (نه از راه مخالفت و به وجود آجرام عظام آنها) از حمل آن ترسیدند و آدمی با وجود ضعف بینه، آن را برداشت. به درستی که آدمی، بسیار ستم‌کار و بسیار نادان بود» (به کنه این امانت و عقوبت حمل و خیانت که از او سر زد).

۱۰۹۰/۳. محمد بن یحیی، از احمد بن ابی زاهر، از حسن بن موسی خشاب، از علی بن حسان، از عبدالرحمان بن کثیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾<sup>۱</sup> (و در قرآن او در صدر آیه نیست). و ترجمه آیه این است که: «آن کسانی که ایمان آوردند. حضرت فرمود که: «به آنچه محمد صلی الله علیه و آله آن را آورد از ولایت»، و نیامیختند ایمان خود را به ستمی، و حضرت فرمود که: «آن ولایت را مخلوط به ولایت فلان و فلان... نگردانیدند؛ زیرا که آن، ایمانی است با ظلم به هم آمیخته» (و از حدیث چنین ظاهر می شود که حضرت صادق علیه السلام ﴿وَلَمْ يَلْبِسُوا﴾ را به ضم یا خوانده باشد که از لبس باشد و آن تغطیه و پوشانیدن است، ولیکن کسی را ندیدم که این قرائت را از حضرت، یا غیر او نقل کرده باشد).

۱۰۹۱/۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از حسین بن نعیم صحاف، روایت کرده است که گفت: سؤال کردم از امام جعفر صادق علیه السلام از قول خدا: ﴿فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ﴾<sup>۲</sup> (کافر در قرآن، پیش از مؤمن است. پس، یا اشتباه از راوی است، و مؤید این حدیث است که بعد از این می آید، یا مضمون آیه مراد است، نه لفظ آن. و بعضی گفته اند که اصل، آن است که مؤمن بر کافر مقدم باشد؛ چنانچه در این حدیث واقع شده، لیکن مانع از وقوع آن در قرآن بر این نظم، آن است که اگر مؤمن را مقدم می داشت، لازم می آمد که لفظ، کافر مقارن لفظ جلاله واقع شود؛ زیرا که در قرآن بعد از آنچه مذکور شد، مذکور است که: ﴿وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾. و چون این مانع در حدیث بر طرف شد، لفظ مؤمن را مقدم داشت؛ چنانچه اصل است. و من می گویم که: اگر مقصود این قائل، بیان وجه تقدیم و تأخیر است به ابقای این لفظ بر قرآنیت، غلط است و اگر مراد، بیان وجه آن است بعد از ادا کردن مضمون آیه و اختیار این نظم و ترتیب، وجه و جیهی است؛ اگر تقدیم کافر، به جهت کثرت و غلبه ایشان

۲. تغابن، ۲.

۱. انعام، ۸۲.

۳. این نظر مترجم - رحمه الله - بر اساس نسخه موجود پیش وی بوده و بر اساس این نسخه، آیه، مطابق با قرآن است.

١٠٩٢ / ٥. أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «يُوفُونَ بِالنَّذْرِ» قَالَ: «يُوفُونَ بِالنَّذْرِ الَّذِي أَخَذَ عَلَيْهِمْ مِنْ وَلَايَتِنَا».

١٠٩٣ / ٦. مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ، عَنْ حَمَادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ رَبِيعِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ» قَالَ: «الْوَلَايَةُ».

١٠٩٤ / ٧. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَاءِ، عَنْ مُثَنَّى، عَنْ زُرَّارَةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَجَلَانَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» قَالَ: «هُمْ الْأَيُّمَةُ عليهم السلام».

١٠٩٥ / ٨. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» فِي وَلَايَةِ عَلِيٍّ وَ الْأَيُّمَةِ مِنْ بَعْدِهِ «فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا» هَكَذَا نَزَلَتْ.

١٠٩٦ / ٩. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ، عَنْ

نباشد). و ترجمه آیه این است که: «اوست آن خدایی که شما را آفریده، پس بعضی از شما کافرند و بعضی مؤمن».

و حضرت فرمود که: «خدا ایمان ایشان را به ولایت ما و کفر ایشان را به آن شناسانید (یعنی: قبول کردن و قبول نکردن آن را نشانه ایمان و کفر ایشان قرار داد. و می‌تواند که معنی این باشد که خدا ایمان و کفر خلق را به ولایت ما شناخت) در روزی که بر ایشان عهد و پیمان گرفت در صلب آدم و ایشان چون مورچگان ریزه» (یا ذرات هوا بودند).

۱۰۹۲ / ۵. احمد بن ادریس، از محمد بن احمد، از یعقوب بن یزید، از ابن محبوب، از محمد بن فضیل، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل: «يُؤْفُونَ بِالْأُكُوفِ»<sup>۱</sup>، یعنی: «و فامی‌کنند به نذر»، که حضرت فرمود: «یعنی: آن چنان نذری که بر ایشان گرفته شد در باب ولایت ما».

۱۰۹۳ / ۶. محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حماد بن عیسی، از ربیع بن عبدالله، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در قول خدای تعالی: «وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ»<sup>۲</sup>، یعنی: «و اگر آن‌که ایشان به پامی داشتند تورات و انجیل را و آنچه فرو فرستاده شد به سوی ایشان»، که حضرت فرمود که: «آن، ولایت است».

۱۰۹۴ / ۷. حسین بن محمد اشعری، از معلى بن محمد، از وشاء، از مثنی، از زراره، از عبدالله بن عجلان، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در قول خدای تعالی: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»<sup>۳</sup>، حضرت فرمود که: «قربى، ائمه علیهم السلام اند».

۱۰۹۵ / ۸. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از علی بن اسباط، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ فِي وِلَايَةِ عَلِيٍّ وَالْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا»<sup>۴</sup>، که حضرت فرمود که: «آیه، همچنین نازل شد». و ترجمه آن، چنانچه در روایت است این است که: «و هر که فرمان برد خدا و رسول او را (که محمد است) در باب ولایت علی و امامان بعد از او، پس به حقیقت که رستگار شده؛ رستگاری بزرگ».

۱۰۹۶ / ۹. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از احمد بن نصر، از محمد بن مروان

۲. مائده، ۶۶.

۴. احزاب، ۷۱.

۱. انسان، ۷.

۳. شورا، ۲۲.

مُحَمَّدُ بْنُ مَرْوَانَ، رَفَعَهُ إِلَيْهِمْ ﷺ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ» فِي عَلِيٍّ وَ الْأَئِمَّةِ «كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا» .

١٠٩٧ / ١٠ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ السَّيَّارِيِّ، عَنْ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: «فَمَنْ اتَّبَعَ هَذَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى» قَالَ: «مَنْ قَالَ بِالْأَئِمَّةِ، وَ اتَّبَعَ أَمْرَهُمْ، وَ لَمْ يَجْزُ طَاعَتَهُمْ» .

١٠٩٨ / ١١ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، رَفَعَهُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ ○ وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ ○ وَ وَالِدٍ وَمَا وَلَدَ» قَالَ: «أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، وَ مَا وَلَدَ مِنَ الْأَئِمَّةِ ﷺ» .

١٠٩٩ / ١٢ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ أُورَمَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ عَلِيٍّ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ

روایت کرده و آن را مرفوع ساخته به سوی ایشان در قول خدای عز و جل: «وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ»<sup>۱</sup> فی علی و الائمة «كَالَّذِينَ ءَادُوا مُوسَىٰ فَبَرَأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا»<sup>۲</sup>.

(و ممکن که فی علی و الائمة بیان تقدیر و مراد باشد یا جزو آیه، و بر هر تقدیر، ماقبل و ما بعد آن در قرآن متصل به یکدیگر نیست، بلکه در موضعی از سورة احزاب چنین است که: «وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنْكِرُوا أَرْوَاحَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا»<sup>۳</sup> تا آخر آیه، و بعد از چندین آیه، این است که: «يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ ءَادُوا مُوسَىٰ»<sup>۴</sup>، تا آخر) و ترجمه آنچه در حدیث است این است که: «و نرسد و نرسد شمارا آن که برنجانید فرستاده خدا را در حق علی و امامان؛ مانند آنان که رنجانیدند موسی را. پس خدا او را پاک گردانید از آنچه گفتند».

۱۰/۱۰۹۷. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از سیاری، از علی بن عبدالله روایت کرده است که گفت: مردی او را سؤال کرد از قول خدای تعالی: «فَمَنْ أَتَّبَعَ هُذَاهُ فَلَإِيْخُفُ وَلَا يَنْشَقُّ»<sup>۵</sup>، یعنی: «پس، هر که پیروی کند راهنمایی مرا، پس گمراه نشود و در شقاوت و رنج نیفتد». در جواب فرمود که: «مراد، آن کسی است که به امامان قائل باشد، و امر ایشان را پیروی کند، و از اطاعت ایشان در نگذرد».

۱۱/۱۰۹۸. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از احمد بن محمد بن عبدالله روایت کرده و آن را مرفوع ساخته در قول خدای تعالی: «لَا أَقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ وَأَنْتَ جَلُّ بِهَذَا الْبَلَدِ»<sup>۶</sup> و قَالَ وَمَا وَلَدٌ<sup>۷</sup>، یعنی: «سوگند می‌خورم به این شهر (یعنی: مکه معظمه) و حال آن که تو فرود آمده‌ای در این شهر (یا حلالی در آن، که احکام مُحَرَّم بر تو جاری نیست، چنانچه در روز فتح مکه کشتن و اسیر کردن بر او حلال بود. یا سوگند نمی‌خورم به آن و حال آن که خون تو را در آن حلال می‌دانند، و اذیت تو را روا می‌دارند، و هیچ رعایت حرمت تو نمی‌کنند) و سوگند به پدر و آنچه زاد». و حضرت فرمود که: «مراد، امیر المؤمنین علیه السلام است و آنچه از او متولد شدند از امامان».

۱۲/۱۰۹۹. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از محمد بن اوزمه، و محمد بن عبدالله، از علی بن حسان، از عبدالرحمان بن کثیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول

۱. احزاب، ۵۳ و ۵۹.

۲. احزاب، ۵۹.

۳. بلد، ۱-۳.

۴. احزاب، ۵۳ و ۵۹.

۵. احزاب، ۵۳.

۶. طه، ۱۲۳.

اللَّهُ ﷻ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى﴾ قَالَ: «أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَيْمَّةُ ﷺ».

١٣/١١٠٠. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَاءِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷻ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ﴾ قَالَ: «هُمُ الْأَيْمَةُ ﷺ».

١٤/١١٠١. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ أَوْرَمَةَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷻ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ﴾ قَالَ: «أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷻ وَ الْأَيْمَةُ ﷺ». ﴿وَ أُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ﴾ قَالَ: «فُلَانٌ وَ فُلَانٌ». ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زِينٌ﴾: «أَصْحَابُهُمْ وَ أَهْلُ وَ لَا يَتَّبِعُهُمْ». ﴿فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾: «أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷻ وَ الْأَيْمَةُ ﷺ».

١٥/١١٠٢. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَاءِ، عَنْ مُتْنَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَجْلاَنَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷻ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَا رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً﴾: «يَعْنِي بِالْمُؤْمِنِينَ الْأَيْمَةَ ﷻ لَمْ يَتَّخِذُوا الْوَلَائِجَ مِنْ دُونِهِمْ».

خدای تعالی: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ﴾<sup>۱</sup>. حضرت فرمود که: «ذی القربی، امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام اند».

۱۳/۱۱۰۰. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از وشاء، از عبدالله بن سنان روایت کرده است که گفت: سؤال کردم از امام جعفر صادق علیه السلام از قول خدای عزوجل: ﴿وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ﴾<sup>۲</sup>، که فرمود که: «ایشان، ائمه علیهم السلام اند». و ترجمه آیه این است که: «و از جمله آنان که آفریده ایم، گروهی هستند که راه می نمایند خلائق را به دین اسلام و حدود آن، و به حق عدل می کنند در احکام آن».

۱۴/۱۱۰۱. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از محمد بن اورمه، از علی بن حسان، از عبدالرحمان بن کثیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزوجل: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ﴾، یعنی: «اوست آن که فرو فرستاد بر تو قرآن را؛ بعضی از آن، آیت های محکمه است (که مفصل و مبین است که در لفظ و معنی آن، هیچ اشکالی نیست) و آنها اصل و ریشه آن قرآنند»، که حضرت فرمود: «آیات محکمات، امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام». ﴿وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ﴾، یعنی: «و آیت های دیگر که غیر محکم اند» (مانند یکدیگراند، به جهت اجمال)، و حضرت فرمود که: «مراد، فلان و فلان... است». ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زِينَةٌ﴾، یعنی: «اما آن کسانی که از روی تقلید و تعصب نفسانی، در دل های ایشان میل و کجی و تباهی یا شک در سخن الهی است». و حضرت فرمود: «یعنی: اصحاب و اهل ولایت ایشان». ﴿فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَّهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ﴾، یعنی: «پس پیروی می کنند آن چیزی را که لفظ او متشابه، و معنی او مشکل باشد از آن کتاب؛ به جهت طلب کردن فتنه (که شرک است) و به جهت طلب کردن تأویل» (آن که موافق هوا و مدعای پادر هوای ایشان باشد). ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّسُخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾ (که ترجمه آن گذشت) و حضرت فرمود که: «مراد، امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام اند».

۱۵/۱۱۰۲. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از وشاء، از مثنی، از عبدالله بن عجلان، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در قول خدای تعالی: ﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً﴾<sup>۳</sup>، یعنی: «آیا

١١٠٣ / ١٦. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ الْحَلْبِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا﴾ قَالَ: قُلْتُ: مَا السَّلْمُ؟ قَالَ: «الدُّخُولُ فِي أَمْرِنَا».

١١٠٤ / ١٧. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ مَخْبُوبٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ زُرَّارَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ﴾ قَالَ: «يَا زُرَّارَةُ، أَوَلَمْ تَرَ أَنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ بَعْدَ نَبِيِّهَا طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ فِي أَمْرِ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ؟».

١١٠٥ / ١٨. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُنْدَبٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾ قَالَ: «إِمَامٌ إِلَى إِمَامٍ».

می‌پندارید که وا گذاشته می‌شوید بر این وجه که هستید، و حال آن‌که خدا هنوز ندانسته آنان را که جهاد کرده باشند از شما (یعنی: هنوز جهاد نکرده‌اید تا خدا مجاهد شما را بداند؛ زیرا که تا مجاهده به فعل نیاید، علم تعلق به وجود آن نگیرد؛ و اگر چه خدا در ازل به همه معلومات عالم بود، اما علم به وجود چیزی، فرع وجود آن است) و فرانگرفته باشند از غیر خدا و رسول او و مؤمنان دوست نهانی و محرم راز را که افشای اسرار با وی کنند.

حضرت فرمود که: «مقصود خدا از مؤمنان، ائمه علیهم‌السلام اند که شیعیان دوستانی نهانی که محرمان اسرار باشند غیر از ایشان فرانگرفتند».

۱۶/۱۱۰۳. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از محمد بن جمهور، از صفوان، از ابن مسکان، از حلبی، از امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل: «وَأِنْ جَنَّحُوا بِالسَّلَامِ فَاجْنَحْ لَهَا»<sup>۱</sup>، یعنی: «و اگر میل کنند مشرکان به سوی سلیم، پس، تو هم میل کن به سوی آن». و راوی می‌گوید که: به حضرت عرض کردم که: سلیم چیست؟ فرمود که: «داخل شدن در امر ما».<sup>۲</sup>

۱۷/۱۱۰۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از زراره، از امام محمد باقر علیه‌السلام روایت کرده است در قول خدای تعالی: «لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ»<sup>۳</sup>، که آن حضرت فرمود: «ای زراره، آیا این امت بر نشستند و مرتکب نگردیدند بعد از پیغمبر خود، طبقی را بعد از طبقی در امر فلان و فلان و فلان». و ترجمه آیه این است که «هر آینه بر نشینید و مرتکب شوید (یعنی: اقدام کنید) و ملاقات نمایید حالی را از پس حالی» (که مطابق یکدیگر باشند در شدت یا مخالفت. و طبقی در این حدیث، به مذهب و شرک نیز تفسیر شده).

۱۸/۱۱۰۵. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از محمد بن جمهور، از حماد بن عیسی، از عبدالله بن جندب روایت کرده است که گفت: سؤال کردم از امام موسی کاظم علیه‌السلام از قول خدای عز و جل: «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»<sup>۴</sup>، یعنی: «و هر آینه به حقیقت که

۱. انفال، ۶۱.

۲. و سلیم به کسر سین و فتح آن، با سکون لام، در هر دو، آشتی و آشتی کردن و گردن نهادن و مسلمان شدن است، و در آیه، به هر دو وجه قرائت شده است. (مترجم) ۳. انشاق، ۱۹.

۴. فصص، ۵۱.

١١٠٦ / ١٩. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ سَلَامٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا﴾ قَالَ: «إِنَّمَا عَنِ يَذَلِكَ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عليهم السلام، وَ جَرَتْ بَعْدَهُمْ فِي الْأَيْمَةِ عليهم السلام، ثُمَّ يَرْجِعُ الْقَوْلُ مِنَ اللَّهِ فِي النَّاسِ، فَقَالَ: ﴿فَإِنْ آمَنُوا﴾ يَعْنِي النَّاسَ، ﴿بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ﴾ يَعْنِي عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ الْأَيْمَةَ عليهم السلام فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ».

١١٠٧ / ٢٠. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَاءِ، عَنْ مُثَنَّى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَجَلَانَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ قَالَ: «هُمُ الْأَيْمَةُ عليهم السلام وَ مَنْ اتَّبَعَهُمْ».

١١٠٨ / ٢١. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَاءِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِدٍ، عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ مَالِكِ الْجُهَنِيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَ أَوْحَىٰ إِلَىٰ هَٰذَا الْقُرْآنِ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ﴾؟ قَالَ: «مَنْ بَلَغَ أَنْ يَكُونَ إِمَامًا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ، فَهُوَ يُنذِرُ بِالْقُرْآنِ كَمَا أُنذِرُ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ».

١١٠٩ / ٢٢. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ

پیوند دادیم و متصل گردانیدیم برای ایشان، سخن را (یعنی: پیوسته آن را فرستادیم) تا شاید که ایشان پندپذیر شوند». و حضرت فرمود که: «مراد از آن، امامی است تا امامی دیگر» (یعنی: ائمه را متصل به یکدیگر ساختیم که در هر زمان که امامی فوت شد امام دیگر را نصب کردیم).

۱۹/۱۱۰۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از محمد بن نعمان، از سلام، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در قول خدای تعالی: ﴿ءَامِنَّا بِاللّٰهِ وَمَا اُنْزِلَ اِلَيْنَا﴾<sup>۱</sup>، یعنی: «گرویده‌ایم به خدا و آنچه فرو فرستاده شد به سوی ما». که آن حضرت فرمود: «مقصود خدا از آن، علی و فاطمه و حسن و حسین است علیهم السلام. و بعد از ایشان این آیه در باب ائمه علیهم السلام جاری است. بعد از آن، سخن خدا برگشت نمود در باب سنیان و در باب ایشان تکلم کرد و فرمود: ﴿فَإِنْ ءَامَنُوا﴾، یعنی: پس اگر ایمان بیاورند سنیان، ﴿بِمِثْلِ مَا ءَامَنْتُمْ بِهِ﴾، یعنی: «بمانند آنچه شما ایمان آورده‌اید به آن» یعنی: علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه علیهم السلام، ﴿فَقَدْ اَهْتَدُوا﴾، «پس هر آینه راه راست یافته‌اند». ﴿وَإِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ﴾<sup>۲</sup>، «و اگر برگردند از ایمان به آن، پس، جز این نیست که ایشان با حق در خلاف و نزاع‌اند».

۲۰/۱۱۰۷. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از وشاء، از مثنی، از عبدالله بن عجلان، از امام محمد باقر علیه السلام در قول خدای تعالی: ﴿إِنَّ أَوَّلَى الْبَآئِیَاتِ بِآیَاتِهِمِ لَلسَّیِّئَاتِ وَهَٰذَا النَّبِیُّ وَالَّذِیْنَ ءَامَنُوا﴾<sup>۳</sup>، روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «ایشان، ائمه، و آنانند که ایشان را پیروی نموده‌اند» (و ترجمه آیه مذکور شد).

۲۱/۱۱۰۸. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از وشاء، از احمد بن عائذ، از ابن اذینه، از مالک جُهَنی روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: چیست معنی قول خدای عزوجل: ﴿وَأَوْحِیْ اِلَیْ هَٰذَا الْقُرْءَانُ لِأَنْزِلَکُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ﴾<sup>۴</sup>، یعنی: «و وحی شد به سوی من این قرآن، تا بترسانم شما را به آن و آن که رسیده باشد». و حضرت فرمود که: «آن که رسیده باشد و قابلیت داشته باشد، که امام باشد از آل محمد، پس آن امام، به قرآن مردم را می‌ترساند؛ چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را به آن ترسانید».

۲۲/۱۱۰۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم،


۲. بقره، ۱۳۷.

۴. انعام، ۱۹.

۱. بقره، ۱۳۶.

۳. آل عمران، ۶۸.

مُفَضَّلُ بْنُ صَالِحٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسَى وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً» قَالَ: «عَهِدْنَا إِلَيْهِ فِي مُحَمَّدٍ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ، فَتَرَكَ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ عَزْمٌ أَنَّهُمْ هَكَذَا، وَ إِنَّمَا سُمِّيَ أُولُو الْعَزْمِ أُولَى الْعَزْمِ لِأَنَّهُ عَهِدَ إِلَيْهِمْ فِي مُحَمَّدٍ وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ وَ الْمَهْدِيِّ وَ سِيرَتِهِ، وَ أَجْمَعَ عَزْمُهُمْ عَلَى أَنَّ ذَلِكَ كَذَلِكَ، وَ الْإِقْرَارِ بِهِ».

٢٣ / ١١١٠. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى الْقُمِّيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ»: «كَلِمَاتٍ فِي مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمْ عليهم السلام هَكَذَا وَ اللَّهُ أَنْزَلَتْ عَلَى مُحَمَّدٍ عليه السلام».  مَرْكَزُ تَحْقِيقِ كِتَابَةِ تَرْوِيعِ عِلْمِ رِسْوَی

٢٤ / ١١١١. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ شَعِيبٍ، عَنْ خَالِدِ بْنِ مَادٍّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنِ الثَّمَالِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «أَوْحَى اللَّهُ إِلَى نَبِيِّهِ عليه السلام: «فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أَوْحَى إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» قَالَ: إِنَّكَ عَلَى وَلايَةِ عَلِيٍّ، وَ عَلِيٌّ هُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ».

٢٥ / ١١١٢. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنْ مُنْخَلٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «نَزَلَ جَبْرَائِيلُ عليه السلام بِهَذِهِ الْآيَةِ عَلَى مُحَمَّدٍ عليه السلام هَكَذَا: «بِنَسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا

از مفضل بن صالح، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام در قول خدای عز و جل «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَفِیْ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا»<sup>۱</sup>، یعنی: «و هر آینه که ما عهد کردیم به سوی آدم، پس از این زمان (یعنی: او را امر فرمودیم) پس فراموش کرد (یعنی: آن امر را ترک کرد) و نیافتیم از برای او عزیمت و دل بستگی را». و گفت که: حضرت فرمود: «عهد کردیم به سوی او در باب محمد و ائمه علیهم السلام بعد از او، پس ترک نمود و او را عزمی نبود که ایشان همچنین اند. و جز این نیست که اولوالعزم از پیغمبران را اولوالعزم نامیدند، زیرا که خدا به سوی ایشان عهد فرمود در باب محمد و اوصیای بعد از او، و حضرت مهدی و طریقه و روش او، و عزم ایشان جمع شد بر این که این امر، همچنین است و بر اقرار و اعتراف به آن».

۱۱۱۰ / ۲۳. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از جعفر بن محمد بن عبیدالله، از محمد بن عیسی قمی، از محمد بن سلیمان، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام چنین روایت کرده است در قول خدای تعالی: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِن قَبْلُ» کلمات فی محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین و الاثمه علیهم السلام من ذریعتهم «فَنَفِیْ»، یعنی: «و هر آینه به حقیقت که عهد کردیم به سوی آدم پیش از، این [سخنانی چند را در باب محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان علیهم السلام که از فرزندان ایشانند] پس فراموش کرد و ترک نمود». و حضرت فرمود: «به خدا سوگند، که این آیه، همچنین بر محمد صلی الله علیه و آله فرو فرستاده شد».

۱۱۱۱ / ۲۴. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از نصر بن شعیب، از خالد بن ماذ، از محمد بن فضیل، از ثمالی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «خدا به سوی پیغمبرش صلی الله علیه و آله وحی کرد که: «فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِیْ أُوحِیَ إِلَیْكَ إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِیْمٍ»<sup>۲</sup>، یعنی: پس جنگ در زن به آنچه وحی شده به سوی تو. به درستی که تو بر راه راستی» (که هیچ کجی در آن نیست). و حضرت فرمود: «یعنی: به درستی که تو بر ولایت علی علیه السلام ثابتی و علی علیه السلام همان راه راست است».

۱۱۱۲ / ۲۵. علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد برقی، از پدرش، از محمد بن سنان، از عمار بن مروان، از منخل، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «جبرئیل علیه السلام این آیه را بر محمد صلی الله علیه و آله چنین فرود آورد: «بَشِّرْنَا أَوْ لَا بَشِّرْنَا بِمَا نَحْنُ فِيهِ» (که هیچ کجی در آن نیست)». و حضرت فرمود: «یعنی: به درستی که تو بر ولایت علی علیه السلام ثابتی و علی علیه السلام همان راه راست است».

أَنْزَلَ اللَّهُ فِي عَلِيٍّ «بَغْيًا».

٢٦ / ١١١٣. وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنْ مُنْخَلٍ، عَنْ جَابِرٍ، قَالَ: «نَزَلَ جَبْرِئِيلُ ﷺ بِهَذِهِ الْآيَةِ عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ هَكَذَا: «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا» فِي عَلِيٍّ «فَاتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ».

٢٧ / ١١١٤. وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنْ مُنْخَلٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: «نَزَلَ جَبْرِئِيلُ ﷺ عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ بِهَذِهِ الْآيَةِ هَكَذَا: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آتَوْا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا» فِي عَلِيٍّ «نُورًا مُبِينًا».

٢٨ / ١١١٥. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي طَالِبٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ بَكَّارٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ: ««وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ» فِي عَلِيٍّ «لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ».

٢٩ / ١١١٦. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ، عَنْ مُتَّى الْحَنَاطِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَجَلَانَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ فِي قَوْلِ اللَّهِ

أَنْزَلَ اللَّهُ<sup>۱</sup> فِي عَلِيٍّ بَغِيًّا، یعنی: بد است آنچه فروختند و بدل کردند به آن، حظ نفس‌های خود را و آن، این است که: کافر می‌شوند به آنچه خدا [در شأن علی علیه السلام] فرو فرستاده از روی ستم (یا از جهت طلب کردن آن چیزی که شایسته آن نیستند و آن، حسد است، یعنی: کافر شدند به آن، به جهت حسد بردن).

۱۱۱۳ / ۲۶. و به همین اسناد، از محمد بن سنان، از عمار بن مروان، از مُنْخَل، از جابر روایت است که گفت: جبرئیل علیه السلام این آیه را بر محمد صلی الله علیه و آله همچنین فرود آورد: «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فِي عَلِيٍّ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ»<sup>۲</sup>، یعنی: و اگر هستید شما در شک و شبهه از آنچه فرو فرستادیم بر بنده خود (که محمد است صلی الله علیه و آله) [در شأن علی علیه السلام]، پس بیاورید یک سوره را از مانند بنده ما (یعنی: شخص ناخواننده و نانویسنده که درس نخوانده باشد و به نزد عالمی تردد و آمد و شدی ننموده باشد و از کسی تعلیم نگرفته باشد، یا مانند قرآن در فصاحت و بلاغت، یا در آن که کلام خدا باشد، چون تورات و زبور و انجیل و سایر کتاب‌های آسمانی).

۱۱۱۴ / ۲۷. و به همین اسناد، از محمد بن سنان، از عمار بن مروان، از مُنْخَل، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «جبرئیل علیه السلام این آیه را بر محمد صلی الله علیه و آله همچنین فرود آورد که: «يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ ءَامِنُونَ بِمَا نَزَّلْنَا»<sup>۳</sup> فِي عَلِيٍّ نَوْرًا مَبِينًا، یعنی: ای کسانی که داده شده‌اید کتاب را که خدا آن را به شما ارزانی داشته، ایمان بیاورید به آنچه فرو فرستادیم [در شأن علی علیه السلام]، در حالتی که نوری است آشکارا».

۱۱۱۵ / ۲۸. علی بن محمد، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از ابو طالب، از یونس بن بکار، از پدرش، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام چنین روایت کرده است که: «وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ» فِي عَلِيٍّ «لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ»<sup>۴</sup>، یعنی: و اگر آن که می‌کردند آنچه پند داده می‌شوند به آن [در باب علی علیه السلام]، هر آینه بهتر بود از برای ایشان».

۱۱۱۶ / ۲۹. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی و شاء، از مثنی حنّاط، از عبدالله بن عجلان، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل: «يَتَأْتِيهَا

عَزَّ وَ جَلَّ : «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ» قَالَ : «فِي وَلَا يَتَنَا».

٣٠ / ١١١٧. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ : «بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» ؟ قَالَ : «وَلَا يَتَهُمُ». «وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى» ؟ قَالَ : «وَلَا يَسُئُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام». «إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى ○ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى».

٣١ / ١١١٨. أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنْ مُنَحَّلٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ : «أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ مُحَمَّدٌ عليه السلام بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ بِمُؤَالَاةِ عَلِيٍّ عليه السلام اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِّقَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام كَذَبْتُمْ وَ فَرِّقَا تَقْتُلُونَ».

الَّذِينَ آمَنُوا أَذْخَلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ<sup>۱</sup>، یعنی: «ای آن کسانی که ایمان آورده‌اید، در ظاهر در آید در دین اسلام، یا سلامتی، همه به یک بار و پیروی مکنید گام‌های شیطان را (یعنی: وسوسه‌های او) به درستی که شیطان شما را دشمنی است هویدا و آشکارا». و حضرت فرمود: «یعنی: داخل شوید در ولایت ما».

۳۰/۱۱۱۷. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از عبدالله بن ادریس، از محمد بن سنان، از مفضل بن عمر روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: قول خدا: ﴿بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾<sup>۲</sup>، یعنی: چه؟ فرمود: «مراد، ولایت منسوب به شَبَّوْه است».<sup>۳</sup> (یعنی: دوستی خلفای جور که چون عقرب‌اند. و اگر شَبَّوْیه به فتح با نیز باشد، منسوب به سوی شباه است که به معنی بچه عقرب است. و می‌تواند که منسوب به سوی شَبَّو، بدون‌ها باشد، و آن به معنی چراغ پا شدن چاروا<sup>۴</sup> است. و در بعضی از نسخ کافی، چنین است که: «مراد، ولایت به ایشان (یعنی: خلفای جور) است».) و ترجمه آیه این است که: «بلکه بر می‌گزینید زندگی دنیا، یا نزدیک‌تر را».

﴿وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى﴾<sup>۵</sup>، یعنی: «و آخرت بهتر و پاینده‌تر است». و حضرت فرمود که: «مراد از آن، ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است. ﴿إِنْ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى﴾<sup>۶</sup> (و ترجمه آن مذکور شد).

۳۱/۱۱۱۸. احمد بن ادریس، از محمد بن حسان، از محمد بن علی، از عمار بن مروان، از مُنْخَل، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «﴿أَفْكَمًا جَاءَكُمْ﴾ محمد صلی الله علیه و آله بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ﴾ بمولاة علی ﴿أَسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا﴾ من آل محمد ﴿كَذَبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ﴾<sup>۷</sup> (و در قرآن افکما در صدر آیه موجود است<sup>۸</sup>، و به جای محمد، رسول و استکبرتم بدون فا و بمولاة علی و من آل محمد ندارد.) و ترجمه آنچه در کافی مذکور است، این است که: «آورد شما را محمد آنچه نفس‌های شما آن را خواهش ندارد؛ یعنی: دوستی ورزیدن با علی. پس سرکشی کردید و امر و فرمان او را نبردید. پس گروهی را از آل محمد علیهم السلام به دروغ نسبت دادید،

۲. اعلی، ۱۶.

۱. بقره، ۲۰۸.

۳. و شَبَّوْه به فتح شین و سکون بای ابجد، عقرب است. (مترجم)

۵. اعلی، ۱۷.

۴. چارپا و مرکب سواری.

۷. بقره، ۲۰۸.

۶. اعلی، ۱۸ و ۱۹.

۸. در این نسخه موجود می‌باشد.

٣٢ / ١١١٩. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ الرِّضَاءِ (ع) فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ» بَوْلَايَةِ عَلِيٍّ «مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ» يَا مُحَمَّدُ مِنْ وَلَايَةِ عَلِيٍّ؛ هَكَذَا فِي الْكِتَابِ مَخْطُوطَةٌ.

٣٣ / ١١٢٠. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ هِلَالٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي السَّفَاتِجِ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فِي قَوْلِ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ» فَقَالَ: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ، دُعِيَ بِالنَّبِيِّ (ص) وَبِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَبِالْأَئِمَّةِ مِنْ وَلَدِهِ (ع)، فَيُنْصَبُونَ لِلنَّاسِ، فَإِذَا رَأَتْهُمْ شِيعَتُهُمْ، قَالُوا: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ» يَعْنِي هَدَانَا اللَّهُ فِي وَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَئِمَّةِ مِنْ وَلَدِهِ (ع)».

٣٤ / ١١٢١. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَوْرَمَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ ○ عَنِ النَّبِئِ الْعَظِيمِ» قَالَ: «النَّبَأُ الْعَظِيمُ: الْوَلَايَةُ». وَ سَأَلَتْهُ عَنْ قَوْلِهِ: «هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ» قَالَ: «وَلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع)».

٣٥ / ١١٢٢. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ صَالِحِ بْنِ السَّنْدِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ

و گروهی را کشته و می‌کشید».

۳۲/۱۱۱۹. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از عبدالله بن ادریس، از محمد بن سنان، از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل: «كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ» بولایة علی «مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ»<sup>۱</sup> [یا محمد من ولایة علی]، که آن حضرت فرمود: «در کتاب (یعنی: کتاب خدا که قرآن است، یا کتاب علی علیه السلام) همچنین نوشته شده است» و ترجمه آیه، این است که: بزرگ و گران است بر شرک آورندگان [به ولایت علی علیه السلام] آنچه تو ایشان را به سوی آن می‌خوانی [ای محمد، از ولایت علی علیه السلام].

۳۳ / ۱۱۲۰. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از احمد بن محمد، از ابن هلال، از پدرش، از ابو السفاتج، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ»<sup>۲</sup>، که آن حضرت فرمود: «چون روز قیامت شود، پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و امامان از فرزندان او علیهم السلام را می‌طلبند، و ایشان را برای مردم نصب می‌کنند. پس، چون شیعیان ایشان، ایشان را ببینند، می‌گویند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ»، یعنی: خدا ما را هدایت فرمود در باب ولایت امیر المؤمنین علیه السلام و امامان از فرزندان او علیهم السلام».

۳۴/۱۱۲۱. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از محمد بن اُورمه و محمد بن عبدالله، از علی بن حسان، از عبدالرحمان بن کثیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدا: «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ \* عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ»<sup>۳</sup>، که آن حضرت فرمود: «نَبَأٌ عَظِيمٌ، یعنی: خبر بزرگ ولایت است». و سؤال کردم او را از قول آن جناب «هَذَاكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ»<sup>۴</sup> فرمود که: «ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است». و ترجمه آیه این است که: «در آنجا تصرف کردن و یاری کردن از برای خدای راستگو و راست‌کردار است». (یعنی: در آن وقت هیچ‌کس بر تصرف قادر نبود، مگر او).

۳۵/۱۱۲۲. علی بن ابراهیم، از صالح بن سندی، از جعفر بن بشیر، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در قول خدای تعالی: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ

۲. اعراف، ۴۳.

۴. کهف، ۴۴.

۱. شورا، ۱۳.

۳. نبأ، ۱ و ۲.

لِلدِّينِ حَنِيفًا ﴿١﴾ قَالَ : « هِيَ الْوَلَايَةُ » .

١١٢٣ / ٣٦ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْهَمْدَانِيِّ ، يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ ﴾ قَالَ : « الْأَنْبِيَاءُ وَالْأَوْصِيَاءُ عليهم السلام » .

١١٢٤ / ٣٧ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ ، قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ أَنْتَ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَّلُهُ ﴾ قَالَ : « قَالُوا : أَوْ بَدَّلْ عَلَيْنَا عليهم السلام » .

١١٢٥ / ٣٨ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ ، عَنْ الْحَسَنِ الْقُمِّيِّ ، عَنْ إِدْرِيسَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، قَالَ : سَأَلْتُهُ عَنْ تَفْسِيرِ هَذِهِ الْآيَةِ : ﴿ مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ ۚ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ ﴾ قَالَ : « عَنَى بِهَا لَمْ نَكُ مِنْ »

حَنِيفًا<sup>۱</sup> که آن حضرت فرمود که: «دین، همان ولایت است». و ترجمه آیه این است که: «پس راست گردان روی خود را برای دین حق» (در حالتی که میل کننده باشی از همه ادیان باطله به دین حق اسلام).

۳۶/۱۱۲۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابراهیم همدانی و آن را مرفوع ساخته به سوی امام جعفر صادق علیه السلام در قول خدای تعالی: «وَنَضَعُ الْمَوَزِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَمَةِ»<sup>۲</sup> که آن حضرت فرمود: «موازين، پیغمبران و اوصیای ایشان علیهم السلام اند». و ترجمه آیه این است که: «و وضع می‌کنیم ترازوهای عدل و راستی را برای روز قیامت» (و احتمال داده‌اند که معنی این باشد که: برای اهل آن روز، صحائف اعمال، به طریق عدل و راستی از آن سنجیده شود).

۳۷/۱۱۲۴. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از احمد بن (حسن یا) حسین بن عمر بن یزید،<sup>۳</sup> از محمد بن جمهور، از محمد بن سنان، از مفضل بن عمر روایت کرده است که گفت: سؤال کردم از امام جعفر صادق علیه السلام از قول خدای تبارک و تعالی: «أَنْتَ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ»<sup>۴</sup>، که ترجمه آن با آنچه پیش از آن است، این است که: «گفتند آنان که به رسیدن عقاب و ثواب مادر روز حساب امید ندارند که: بیاور قرآنی را غیر از این قرآن، که بر ما می‌خوانی، یا آن که تبدیل کن آن را». که آن حضرت فرمود: «گفتند: یا تبدیل کن علی علیه السلام را» (و مراد، این است که به جای علی علیه السلام، کسی دیگر را خلیفه گردان. و مفسرین که ضمیر بدله را به قرآن برگردانیده‌اند، در تفسیر آن گفته‌اند که: یعنی: در موضع آیتی که مشتمل است بر ذکر بعث و نشر و عقاب و معائب لات و منات و سائر اصنام، آیه‌ای دیگر را وضع کن که در آن ذکر اینها نباشد).

۳۸/۱۱۲۵. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از اسماعیل بن مهران، از حسن قمی، از ادريس بن عبدالله، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: سؤال کردم از آن حضرت از تفسیر این آیه که: «مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ \* قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ»<sup>۵</sup>، و ترجمه آن چنانچه مفسران گفته‌اند، این است که: «چه چیز در آورد شما را در دوزخ؟ (یعنی: چه باعث

۲. انبیا، ۴۷.

۱. روم، ۳۰.

۳. در ترجمه مترجم - رحمه الله - «یا حسین از عمر بن یزید آمده است.

۵. مدثر، ۴۲-۴۳.

۴. یونس، ۱۵.

أَتْبَاعِ الْأَئِمَّةِ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - فِيهِمْ : «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ○ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» أَمَا تَرَى النَّاسَ يُسَمُّونَ الَّذِي يَلِي السَّابِقَ فِي الْحَلْبَةِ مُصَلِّيً ، فَذَلِكَ الَّذِي عَنِ : حَيْثُ قَالَ : «لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ» : لَمْ نَكُ مِنْ أَتْبَاعِ السَّابِقِينَ» .

٣٩ / ١١٢٦ . أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ ، عَنْ مُوسَى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ ، عَنْ ذَكَرَهُ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَأَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا» يَقُولُ : «لَأَشْرَبْنَا قُلُوبَهُمُ الْإِيمَانَ ، وَ الطَّرِيقَةُ هِيَ وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ الْأَوْصِيَاءِ (ع)» .

٤٠ / ١١٢٧ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا» فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) : «اسْتَقَامُوا عَلَى الْأَئِمَّةِ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ» تَنْزِلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ الْأَتَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» .

٤١ / ١١٢٨ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ الْوَشَاءِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ ، قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (ع) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : «قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ» فَقَالَ : «إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ (ع)» ، هِيَ الْوَاحِدَةُ الَّتِي قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ

شد که شما دوزخیان شدید؟ گفتند که: نبودیم از جمله نماز گزارندگان».

و حضرت فرمود که: «مقصود از این آیه، آن است که نبودیم از جمله پیروان امامانی که خدای تبارک و تعالی در شأن ایشان فرموده که: ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ﴾<sup>۱</sup> اُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ<sup>۱</sup>». آیا مردمان را نمی‌بینی که آن اسبی را که در پهلوی و عقب اسب پیش در می‌آید در میان اسبان جمع شده برای دوانیدن، مصلی می‌نامند؟ (چنانچه اول را مجلی و سیم را مسلی به سین و چهارم را تالی می‌گویند تا آخر نام‌های ده گانه که در کتب لغت مسطور است).

و حضرت فرمود: «پس این است آنچه خدا قصد فرموده، از آنجا که فرموده: ﴿لَمْ تَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ﴾<sup>۲</sup>، یعنی: نبودیم از پیروان پیشی گیرندگان».

۱۱۲۶ / ۳۹. احمد بن مهران، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از موسی بن محمد، از یونس بن یعقوب، از آن‌که او را ذکر کرده، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در قول خدا: ﴿وَأَلَوْ اسْتَقَمُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾<sup>۳</sup>، که آن حضرت فرمود: «یعنی: هر آینه می‌نوشتیدیم ایمان را به دل‌های ایشان، و طریقه، همان ولایت علی بن ابی طالب و اوصیاء علیهم السلام است».

۱۱۲۷ / ۴۰. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از محمد بن جمهور، از فضالة بن ایوب، از (حسن یا) حسین بن عثمان، از ابو ایوب، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل: ﴿قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا﴾، حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «مستقیم شدند بر امامان، یک به یک به ترتیب. ﴿تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ﴾<sup>۴</sup>» (و ترجمه آیه در باب عرض اعمال گذشت).

۱۱۲۸ / ۴۱. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای تعالی: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَجْهِهِ﴾<sup>۵</sup>، یعنی: «بگو که: پند می‌دهم شما را و ارشاد می‌نمایم به خصلت واحده» (یعنی: یک چیز شما را می‌نمایم). و حضرت فرمود که: «جز این نیست که شما را پند می‌دهم

۲. مدثر، ۴۳: جن، ۱۶.

۴. فصلت، ۳۰.

۱. واقعه، ۱۰-۱۱.

۳. جن، ۱۶.

۵. سبأ، ۴۶.

تَعَالَى: ﴿إِنَّمَا أُعْظِكُمْ بِوَاحِدَةٍ﴾.

١١٢٩ / ٤٢. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ وَ  
عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ  
اللَّهِ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا  
لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ﴾ قَالَ: «نَزَلَتْ فِي فُلَانٍ وَ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ، آمَنُوا بِالنَّبِيِّ ﷺ فِي أَوَّلِ  
الْأَمْرِ، وَ كَفَرُوا حَيْثُ عُرِضَتْ عَلَيْهِمُ الْوَلَايَةُ حِينَ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ،  
فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ، ثُمَّ آمَنُوا بِالْبَيْعَةِ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ، ثُمَّ كَفَرُوا حَيْثُ مَضَى رَسُولُ  
اللَّهِ ﷺ، فَلَمْ يَقْرَأُوا بِالْبَيْعَةِ، ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا بِأَخْذِهِمْ مَنْ بَايَعَهُ بِالْبَيْعَةِ لَهُمْ، فَهَؤُلَاءِ لَمْ  
يَبْقَ فِيهِمْ مِنَ الْإِيمَانِ شَيْءٌ»

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی

١١٣٠ / ٤٣. وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ  
ازْتَدُوا عَلَى أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى﴾: «فُلَانٌ وَ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ، ازْتَدُوا عَنِ  
الْإِيمَانِ فِي تَرْكِ وَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ».

۴۳/۱۱۳۰. و به همین اسناد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است در قول خدای تعالی: ﴿إِنَّ الَّذِينَ أَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ﴾<sup>۲</sup>، یعنی: «به درستی که آنان که برگشتند بر پشت‌های خویش و کافر شدند، بعد از آن‌که راه راست از برای ایشان روشن شده بود». که حضرت فرمود: «فلان و فلان و فلان یعنی ... از ایمان برگشتند به سوی کفر، در ترک کردن ولایت امیر المؤمنین علیه السلام».

٣. محمد، ٢٥.

قُلْتُ: قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأُمْرِ﴾؟ قَالَ: «نَزَلَتْ وَ اللَّهِ فِيهِمَا وَ فِي أَتْبَاعِهِمَا، وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - الَّذِي نَزَلَ بِهِ جَبْرَيْلُ ۖ عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ﴾ فِي عَلَيٍّ ﴿سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأُمْرِ﴾». قَالَ: «دَعَوْا بَنِي أُمَيَّةَ إِلَى مِيثَاقِهِمْ إِلَّا يُصَيِّرُوا الْأَمْرَ فِينَا بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ، وَ لَا يُعْطُونَا مِنَ الْخُمْسِ شَيْئاً، وَ قَالُوا: إِنْ أُعْطِينَاهُمْ إِيَّاهُ لَمْ يَحْتَاجُوا إِلَى شَيْءٍ، وَ لَمْ يُبَالُوا إِلَّا يَكُونَ الْأَمْرُ فِيهِمْ، فَقَالُوا: سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ الَّذِي دَعَوْتُمُونَا إِلَيْهِ وَ هُوَ الْخُمْسُ إِلَّا نُعْطِيَهُمْ مِنْهُ شَيْئاً.

وَ قَوْلُهُ: ﴿كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ﴾ وَ الَّذِي نَزَلَ اللَّهُ مَا افْتَرَضَ عَلَى خَلْقِهِ مِنْ وَلايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ، وَ كَانَ مَعَهُمْ أَبُو عُبَيْدَةَ وَ كَانَ كَاتِبَهُمْ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿أَمْ أُبْرِمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ ۚ أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْوَاهُمْ﴾ «الآيَةَ.

٤٤ / ١١٣١. وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَمَنْ يُرِدْ

فِيهِ بِالْخَادِ بِظُلْمٍ﴾ قَالَ: «نَزَلَتْ فِيهِمْ؛ حَيْثُ دَخَلُوا الْكَعْبَةَ، فَتَعَاهَدُوا وَ تَعَاقَدُوا عَلَى

راوی می‌گوید که عرض کردم: قول خدای تعالی: ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ﴾<sup>۱</sup>، در شأن کی نازل شد؟ فرمود: «به خدا سوگند، که در شأن این دو و در شأن پیروان ایشان نازل شد. و این معنی قول خدای عزوجل است که جبرئیل علیه السلام آن را بر محمد صلی الله علیه و آله فرود آورد: ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ﴾ فی علی ﴿سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ﴾، یعنی: «آن آراستن شیطان و دراز گردانیدن آرزوی ایشان» که در: ﴿الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ﴾<sup>۲</sup>، که در میانه آنچه در اول و دوم مذکور شد، واقع است، به سبب آن است که ایشان گفتند از برای آنان که ناخوش داشتند آنچه را که خدا فرو فرستاد در شأن علی علیه السلام، که زود باشد که فرمان بریم شما را در پاره‌ای از کارها. و حضرت فرمود که: «ایشان بنی‌امیه را به سوی پیمان خویش دعوت کردند که نگذارند امر خلافت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله به مامتقل شود و از خمس چیزی را به ما ندهند. و گفتند که: اگر خمس به ایشان دهیم، به چیزی محتاج نباشند و پروا نداشته باشند که امر خلافت در ایشان نباشد. پس گفتند: زود باشد که شما را اطاعت کنیم در بعضی از اموری که ما را به سوی آن دعوت نمودید، و آن خمس است که چیزی از آن به ایشان ندهیم.

و معنی فرموده آن جناب که می‌فرماید: ﴿كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ﴾<sup>۳</sup>، این است: آنچه خدا فرو فرستاده، چیزی است که بر خلق خود واجب گردانیده از ولایت امیر المؤمنین علیه السلام و ابو عبیده با ایشان و نویسندگان ایشان بود که عهد نامه ایشان را نوشت، پس خدا فرو فرستاد: ﴿أَمْ أَبْرَمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ﴾<sup>۴</sup> أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ﴾<sup>۵</sup> تا آخر آیه، که ترجمه آن این است که: «بلکه محکم ساختند کاری را که آن نوشتن صحیفه است. پس به درستی که ما نیز محکم سازندگانیم، بلکه می‌پندارند آن که ما نمی‌شنویم سخن نهانی ایشان را که در دل خود می‌دارند و سخن آشکار ایشان که به آن با یکدیگر مشورت می‌کنند و در گوشی می‌گویند، بلی آن را می‌شنویم و فرستادگان ما (یعنی: حافظان اعمال) که در نزد ایشانند می‌نویسند آنچه می‌گویند».

۴۴ / ۱۱۳۱. و به همین اسناد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است در قول خدای تعالی:

﴿وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ﴾<sup>۵</sup>، یعنی: «و هر که اراده کند در مسجد الحرام کاری را که مقارن

۲. محمّد، ۲۵.

۴. زخرف، ۷۹-۸۰.

۱. محمّد، ۲۶.

۳. محمّد، ۹.

۵. حج، ۲۵.

كُفِّرْهُمْ وَ جُحُودِهِمْ بِمَا نُزِّلَ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ، فَأَلْحَدُوا فِي الْبَيْتِ بِظُلْمِهِمُ الرَّسُولَ  
وَوَلِيَّهٖ ؛ فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» .

١١٣٢ / ٤٥ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَشْبَاطٍ ، عَنْ  
عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ :  
﴿ فَسْتَغْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴾ : « يَا مَعْشَرَ الْمُكَذِّبِينَ حَيْثُ أَتْبَأْتُكُمْ رِسَالَهٖ رَبِّي فِي  
وَلَايَةِ عَلِيِّ عليه السلام وَ الْأَيْمَةِ مِنْ بَعْدِهِ ﴿ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴾ كَذَا أَنْزَلَتْ» .

وَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ إِنْ تَلَوْا أَوْ تُعْرِضُوا ﴾ فَقَالَ : « إِنْ تَلَوْا الْأَمْرَ وَ تُعْرِضُوا عَمَّا  
أُمِرْتُمْ بِهِ ﴿ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴾ » .

وَ فِي قَوْلِهِ : ﴿ فَلَنَذِقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا ﴾ « يَسْزُكُهُمْ وَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام » عَذَاباً  
شَدِيداً فِي الدُّنْيَا « وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَشْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ » .

باشد به میل کردن از راه حق، و پیوسته باشد به ستم‌کاری که آن شرک است و کسب معصیت». که آن حضرت فرمود: «این آیه، در باب ایشان نازل گردید در وقتی که داخل کعبه شدند و با یکدیگر عهد کردند بر کفر و جمود خود، به آنچه در شأن امیر المؤمنین علیه السلام فرو فرستاده شد، سوگند یاد نمودند و با هم عقد بیعت بستند. پس در خانه خدا الحاد کردند به ستمی که ایشان بر رسول خدا و ولی او کردند. پس دوری و هلاکت باد از برای گروه ستم‌کاران».

۴۵/۱۱۳۲. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از علی بن اسباط، از علی بن ابی حمزه، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای تعالی: «فَسْتَغْلَمُونَ مِنْهُ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»<sup>۱</sup> که آن حضرت فرمود که: «این آیه، همچنین نازل شد که: «فَسْتَغْلَمُونَ [یا معشر المکذبین حیث أنبأکم رسالة ربی فی ولاية علی بن ابی طالب والأئمة من بعده] مَنْهُ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»، یعنی: پس زود باشد که بدانید [ای گروه تکذیب‌کنندگان، از آنجا که شما را به پیغام پروردگار خود خبر دادم در باب ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و امامان بعد از او]، معلوم خواهد شد که در حقیقت، کیست از ما و شما آن که در گمراهی هویدا است».

و روایت کرده است در قول خدا: «إِنْ تَلَّوْا أَوْ تَعْرَضُوا»<sup>۲</sup>، که آن حضرت فرمود: «وَأِنْ تَلَّوْا الْأَمْرَ وَتَعْرَضُوا عَمَّا أُمِرْتُمْ بِهِ»<sup>۳</sup> «فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا»<sup>۴</sup>. و ترجمه آنچه در قرآن موجود است این است، که: «اگر بیپچانید زبان‌های خود را از شهادت راست، یا اعراض کنید از ادای آن و کتمان آن نمایید». و ترجمه آنچه در حدیث است این است که: «اگر متوجه امر امامت شوید و در آن، دخل و تصرف نمایید و اعراض کنید و رو بگردانید از آنچه به آن مأمور شده‌اید، پس به درستی که خدا به آنچه می‌کنید آگاه است» (و در رسم الخط قرآنی، بنابر نوشته عثمانی در میانه تلووا و تلوا فرقی نیست، و فرق در حین تلفظ و اعراب است که لام در اول ساکن، و بعد از آن، دو واو است، اول مضموم و دویم، ساکن و لام در دویم، مضموم و بعد از آن، یک واو ساکن بیش نیست و اول از لئ به فتح لام و تشدید یا است، و دویم از ولایت است).

و نیز از آن حضرت روایت است در قول خدا: «فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا»، تا آخر آیه که آن حضرت فرمود: «فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا» بترکهم ولایة امیر المؤمنین «عَذَابًا شَدِيدًا» «فی الدنیا»

١١٣٣ / ٤٦. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَشْبَاطٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَنْصُورٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ صَبِيحٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «ذَلِكُمْ بَأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ وَ أَهْلُ الْوَلَايَةِ كَفَرْتُمْ».

١١٣٤ / ٤٧. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي بصيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِّلْكَافِرِينَ» بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ عليه السلام «لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ» ثُمَّ قَالَ: «هَكَذَا وَ اللَّهُ نَزَلَ بِهَا جَبْرَائِيلُ عليه السلام عَلَى مُحَمَّدٍ عليه السلام».

١١٣٥ / ٤٨. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَيْفٍ، عَنْ أَخِيهِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ» قَالَ: «فِي أَمْرِ الْوَلَايَةِ» «يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ» قَالَ: «مَنْ أُفِكَ عَنِ الْوَلَايَةِ، أُفِكَ عَنِ الْجَنَّةِ».

١١٣٦ / ٤٩. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ

وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَشْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ<sup>۱</sup>، یعنی: پس هر آینه می‌چشانیم آنان را که کافر شدند [به سبب وا گذاشتن ایشان ولایت امیر المؤمنین] عذابى سخت [در دنیا]، و هر آینه جزا می‌دهیم ایشان را بدترین جزای آنچه بودند که می‌کردند (یعنی: عذاب دهیم ایشان را با قبح و جوه بر قبح معصیت که آن، ترک ولایت است از روی جهالت و عناد و عصیبت).

۴۶/۱۱۳۳. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از على بن اسباط، از على بن منصور، از ابراهیم بن عبدالحمید، از ولید بن صبیح، از امام جعفر صادق علیه السلام این آیه را چنین روایت کرده است که: «ذَلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ [وَأَهْلُ الْوَلَايَةِ] كَفَرْتُمْ<sup>۲</sup>»، یعنی: این عذاب و نکال، به سبب آن است که چون خدا خوانده شود در حالت یگانگی [و آنها که ولایت امیر المؤمنین و ائمه دارند]، کافر می‌شوید (و در قرآن و أهل الولاية مذکور نیست و به جای ذلك، ذلکم است، و در امثال این مقام، به حسب عربیت هر دو جائز است).

۴۷/۱۱۳۴. علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد، از محمد بن خالد، از محمد بن سلیمان، از پدرش، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام در قول خدای تعالی چنین روایت کرده است که: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ \* لِّلْكَافِرِينَ [بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ] لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ<sup>۳</sup>»، بعد از آن فرمود: «به خدا سوگند، که جبرئیل علیه السلام، این آیه را بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم هم چنین فرود آورد». و ترجمه آن این است که: «درخواست درخواهنده عذابى فرود آورده که ثابت است از برای کافران [به ولایت علی علیه السلام]، نیست آن را هیچ باز دارنده» (که آن را منع کند).

۴۸/۱۱۳۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن سیف، از برادرش، از پدرش، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام در قول خدا چنین روایت کرده است: «إِنكُم لَفِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ \* فِی أَمْرِ الْوَلَايَةِ \* يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ<sup>۴</sup>»، یعنی: به درستی که شما هر آینه در گفتار، مختلف و در هم رفته و پریشانید [در امر ولایت] که گردانیده می‌شود از آن کسی که گردانیده شده است». و حضرت فرمود که: «هر که گردانیده شد از ولایت، از بهشت گردانیده شده است» (و بعضی از مفسرین، مرجع ضمیر عنه را حق گرفته‌اند که اختلاف، بر آن دلالت می‌کند، و غیر از این نیز گفته‌اند).

۴۹/۱۱۳۶. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از محمد بن جمهور، از یونس روایت

يُونُسَ، قَالَ: أَخْبَرَنِي مَنْ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ ○ فَكَ رَقَبَةٍ: «يَعْنِي بِقَوْلِهِ: ﴿فَكَ رَقَبَةً﴾ وَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام؛ فَإِنَّ ذَلِكَ فَكَ رَقَبَةٍ».

٥٠ / ١١٣٧. وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾ قَالَ: «وَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام».

٥١ / ١١٣٨. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقُضَيْلِ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا﴾ قَالَ: «بِوَلَايَةِ عَلِيِّ عليه السلام» ﴿قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ﴾.

٥٢ / ١١٣٩. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مَعْلَى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ﴾ قَالَ: «وَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام».

٥٣ / ١١٤٠. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ

کرده است که گفت: خبر داد مرا کسی که آن را مرفوع ساخت به سوی امام جعفر صادق علیه السلام در قول خدای تعالی: ﴿فَلَا أَفْتَحَمُ الْعَقَبَةَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ فَكْ رَقَبَةً﴾<sup>۱</sup>، یعنی: «پس، به تکلف در نیامد در امر سخت. و چه دانا گردانید تو را که چیست آن امر سخت؟ و آن، گشودن گردنی است از بند بندگی و رهانیدن تنی از قید بردگی». که حضرت فرمود که: «مقصود خدا از گفتار خویش که می‌فرماید: گشودن گردن و رهانیدن تن از بند بندگی به آزادی، ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است؛ زیرا که آن باعث گشودن گردن و رهانیدن تن است از آتش دوزخ».

۵۰ / ۱۱۳۷. و به همین اسناد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است در قول خدای عز و جل: ﴿وَبَشِّرِ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾<sup>۲</sup>، که آن حضرت فرمود: «مراد از قدم صدق، ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است» و ترجمه آیه این است که: «و مژده ده آنان را که ایمان آورده‌اند به آن‌که از برای ایشان است پیشتر و نیک و راست در نزد پروردگار ایشان».

۵۱ / ۱۱۳۸. علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد برقی، از پدرش، از محمد بن فضیل، از ابی حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام در قول خدای تعالی چنین روایت کرده است که: ﴿مَنْ ذَانِ خَضَمَانٍ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا﴾ بولایت علی علیه السلام «قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ»<sup>۳</sup>، یعنی: این دو گروه دشمن یکدیگرند که جنگ و جدال نمودند در راه پروردگار خود، پس آنان که کافر شدند به ولایت علی علیه السلام، بریده شده از برای ایشان به اندازه تن ایشان، جامه‌ها از آتش که تن ایشان را فراگیرد».

۵۲ / ۱۱۳۹. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از محمد بن اوزمه، از علی بن حسان، از عبدالرحمان بن کثیر روایت کرده است که گفت: سؤال کردم از امام جعفر صادق علیه السلام از قول خدای تعالی: ﴿هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِعَلِّهِ الْحَقِّ﴾<sup>۴</sup>، حضرت فرمود که: «مراد از آن، ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است» (و این حدیث، در همین باب مذکور شد با اختلاف کمی در سند، و در سابق جزء حدیث بود و در این جا حدیث مستقل است).

۵۳ / ۱۱۴۰. محمد بن یحیی، از سلمة بن خطاب، از علی بن حسان، از عبدالرحمان بن کثیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای تعالی: ﴿صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ يُ

۲. یونس، ۲.

۴. کهف، ۴۴.

۱. بلد، ۱۱-۱۲.

۳. حج، ۱۹.

أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً قَالَ: «صَبَغَ الْمُؤْمِنِينَ بِالْوَلَايَةِ فِي الْمِيثَاقِ».

٥٤ / ١١٤١. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيْسَى، عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ الْحَلَبِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا»: «يَعْنِي الْوَلَايَةَ، مَنْ دَخَلَ فِي الْوَلَايَةِ، دَخَلَ فِي بَيْتِ الْأَنْبِيَاءِ عليهم السلام».

وَقَوْلِهِ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»: «يَعْنِي الْأَنْبِيَاءَ عليهم السلام وَلَا يَتَهُمْ، مَنْ دَخَلَ فِيهَا، دَخَلَ فِي بَيْتِ النَّبِيِّ عليه السلام».

٥٥ / ١١٤٢. وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ، عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنِ الرَّضَاءِ عليه السلام، قَالَ: قُلْتُ: «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ»؟ قَالَ: «بِوَلَايَةِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ عليهم السلام هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُ هَؤُلَاءِ مِنْ دُنْيَاهُمْ».

٥٦ / ١١٤٣. أَحْمَدُ بْنُ مَهْرَانَ رَحِمَهُ اللَّهُ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَشْبَاطٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ زَيْدِ الشَّحَّامِ، قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام - وَنَحْنُ فِي الطَّرِيقِ فِي لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ -: «اقْرَأْ؛ فَإِنَّهَا لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ قُرْآنًا» فَقَرَأْتُ: «إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ ○ يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ○ إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ» فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «نَحْنُ وَاللَّهُ الَّذِي يَرْحَمُ اللَّهَ، وَ

أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً<sup>۱</sup>، یعنی: «خدا رنگ کرد ما را رنگ کردنی از نزد خود و کی نیکوتر از خداست از روی رنگ کردن»، که آن حضرت فرمود: «خدا مؤمنان را در وقت پیمان گرفتن، به ولایت ما رنگ فرمود» (و مراد از رنگ در آیه، هدایت است و ادا کردن آن به این لفظ به جهت مشاکلت و اقتران آن با صنعت و گفتار ترسایان است؛ چنانچه در تفاسیر شرح آن شده).

۵۴ / ۱۱۴۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضال، از مفضل بن صالح، از محمد بن علی حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام در قول خدای تعالی: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَلَدِي وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا»<sup>۲</sup>، یعنی: «پروردگارا، بیا مرز مرا و پدر و مادر مرا و هر که را که در خانه من داخل شود در حالتی که مؤمن باشد»، که آن حضرت فرمود: «مقصود از خانه، ولایت است و هر که در ولایت، داخل شود، در خانه پیغمبران علیهم السلام، داخل شده و قول خدای تعالی: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»<sup>۳</sup>، مقصود از آن، ائمه علیهم السلام و ولایت ایشان است، و هر که در آن داخل شود، در خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله داخل شده است».

۵۵ / ۱۱۴۲. و به همین اسناد، از احمد بن محمد، از عمر بن عبدالعزیز، از محمد بن فضیل، از حضرت امام رضا علیه السلام روایت است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: چیست معنی: «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ قَبْدُكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ»<sup>۴</sup>، یعنی: «بگو: فضل خدا و به رحمت او، پس به این فضل و رحمت نامتناهی باید که مؤمنان شاد شوند که آن، بهتر است از آنچه جمع می‌کنند». و حضرت فرمود: «یعنی: به ولایت محمد و آل محمد علیهم السلام شاد باشند که آن، بهتر است از آنچه این گروه جمع می‌کنند از دنیای خویش».

۵۶ / ۱۱۴۳. احمد بن مهران علیه السلام، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از علی بن اسباط، از ابراهیم بن عبدالحمید، از زید شحام روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام در بین راه سفر در شب جمعه‌ای به من فرمود که: «قدری قرآن بخوان که امشب، شب جمعه است». من این را خواندم که: «إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ \* يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنْتَصَرُونَ \* إِلَّا مَنْ رُحِمَ اللَّهُ»<sup>۵</sup>، یعنی: «به درستی که روز جدا شدن حق از باطل، یا محق از

۲. نوح، ۲۸.

۴. یونس، ۵۸.

۱. بقره، ۱۳۸.

۳. احزاب، ۳۳.

۵. دخان، ۴۰-۴۲.

نَحْنُ وَاللّٰهُ الَّذِي اسْتَشْنٰى اللّٰهُ ، لَكِنَّا نُغْنِي عَنْهُمْ» .

٥٧ / ١١٤٤ . أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، قَالَ : «لَمَّا نَزَلَتْ ﴿وَتَعْيَهَا أُنْذِنُ وَاعْيَةً﴾ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله : هِيَ أُنْذَكَ يَا عَلِيُّ» .

٥٨ / ١١٤٥ . أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ : «نَزَلَ جَبْرَائِيلُ عليه السلام بِهَذِهِ الْآيَةِ عَلَى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله هَكَذَا : ﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا﴾ آلَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله ﴿حَقَّهُمْ﴾ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا ﴿آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ﴾ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ» .

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی علوم اسلامی

٥٩ / ١١٤٦ . وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ : «نَزَلَ جَبْرَائِيلُ عليه السلام بِهَذِهِ الْآيَةِ هَكَذَا : ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا﴾ آلَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله ﴿حَقَّهُمْ﴾ لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا» .

مبطل، به سبب اختلاف احوال، هنگام جمع شدن ایشان است در حالتی که همه مجتمع باشند، روزی که دفع نکند هیچ دوست و خویشی از دوست و خویش خود چیزی از عذاب و احوال آن روز را و نه آن دوستان و خویشان یاری کرده شوند از جانب دوستان و خویشان خود، مگر آن کس که خدا او را رحم کرده باشد، پس حضرت صادق علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، که ماییم آن کسانی که خدا ایشان را رحم فرموده، و به خدا سوگند، که ماییم آن کسان که خدا ایشان را استثنا نموده، ولیکن ما از ایشان، یعنی: موالیان خویش عذاب را دفع خواهیم کرد».

۵۷ / ۱۱۴۴. احمد بن مهران، از عبدالعظیم بن عبدالله، از یحیی بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون این آیه نازل شد که: ﴿وَتَعِيَهَا أَذُنٌ وَعِيَةٌ﴾<sup>۱</sup>، یعنی: «و تا نگاه دارد این پند را گوش نگاه دارنده» (که نفع گیرد به آنچه می شنود)، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: یا علی، آن گوش، گوش تو است».

۵۸ / ۱۱۴۵. احمد بن مهران، از عبدالعظیم بن عبدالله، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «جبرئیل علیه السلام، این آیه را بر محمد صلی الله علیه و آله، همچنین فرود آورد که: ﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا﴾ آل محمد علیهم السلام ﴿قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا﴾ آل محمد علیهم السلام ﴿رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾<sup>۲</sup>، یعنی: پس تبدیل کردند و بدل نمودند آنان که ستم کردند [بر آل محمد علیهم السلام و حق ایشان را غصب کردند]، آنچه را که به آن مأمور بودند، به گفتاری غیر آنچه گفته شده بود از برای ایشان. پس فرو فرستادیم بر آنان که ستم کردند [بر آل محمد و حق ایشان را غصب کردند]، به تغییر گفتار و کردار، عذاب و عقوبت مقدری را از آسمان به سبب بودن ایشان که از دائرة فرمان ما بیرون می رفتند».

۵۹ / ۱۱۴۶. و به همین اسناد، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «جبرئیل علیه السلام این آیه را همچنین فرود آورد: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا﴾ آل محمد علیهم السلام ﴿لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ﴾ طریق طريقاً ﴿إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا﴾<sup>۳</sup> (و این آیه در سورة نسا است و نظم آن چنین است که: إِنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا لَمْ يَكُنْ تَا آخِر) و ترجمه آن چنانچه در قرآن و حدیث است، این است که: «به درستی که آنان که کافر شدند و حق را پوشیدند و ستم کردند بر آل محمد علیهم السلام

ثُمَّ قَالَ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ» فِي وَلَايَةِ عَلِيٍّ «فَآمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا» بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ «فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ».

١١٤٧ / ٦٠. أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ رَحِمَهُ اللَّهُ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ، عَنْ بَكَّارٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «هَكَذَا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: «وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ» فِي عَلِيٍّ «لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ».

١١٤٨ / ٦١. أَحْمَدُ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ مَالِكِ الْجُهَنِيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «وَأَوْحَى إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرْكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ؟» قَالَ: «مَنْ بَلَغَ أَنْ يَكُونَ إِمَامًا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ يُنْذِرُ بِالْقُرْآنِ، كَمَا يُنْذِرُ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله».

١١٤٩ / ٦٢. أَحْمَدُ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مِيَّاحٍ، عَمَّنْ أَخْبَرَهُ، قَالَ: قَرَأَ رَجُلٌ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «قُلْ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» فَقَالَ: «لَيْسَ هَكَذَا هِيَ، إِنَّمَا هِيَ: «وَالْمَأْمُونُونَ» فَتَحْنُ الْمَأْمُونُونَ».

١١٥٠ / ٦٣. أَحْمَدُ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ».

و حق ایشان را که غصب کردند، نیست خدا که پیامرزد ایشان را و نه آن که راه نماید ایشان را به هیچ راهی، مگر راه دوزخ، در حالتی که جاوید باشند در آن و همیشه ساکن آن باشند و این حکم دخول و خلود ایشان در دوزخ، بر خدا آسان است. و حضرت فرمود که: «بعد از آن، فرموده است که: ﴿يَتَأَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ﴾<sup>۱</sup> فی ولایة علی ﴿فَتَأْمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا﴾ بولایة علی ﴿فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾<sup>۲</sup> (و در قرآن، و الارض بدون ما و فی است)<sup>۳</sup>، یعنی: ای گروه مردمان، به درستی که آمد شما را فرستاده‌ای به راستی و درستی از جانب پروردگار شما در باب ولایت علی علیه السلام. پس بگروید، گرویدنی که بهتر است از برای شما. و اگر کافر شوید به ولایت علی، پس به درستی که از برای خداست آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است».

۱۱۴۷/۶۰. احمد بن مهران رضی الله عنه، از عبدالعظیم، از بکار، از جابر، از امام محمد باقر رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: «این آیه، همچنین نازل شد: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ﴾<sup>۴</sup> فی علی ﴿لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ﴾»<sup>۵</sup> (و همین حدیث با حدیث بعد بسند دیگر پیش از این گذشت).

۱۱۴۸/۶۱. احمد، از عبدالعظیم، از ابن اذینه، از مالک جُهَنی روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق رضی الله عنه عرض کردم که: ﴿وَأُوجِبَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ﴾<sup>۶</sup>، فرمود: «هر کسی که برسد به مرتبه‌ای که امام باشد از آل محمد علیهم السلام، مردم را به قرآن می‌ترساند؛ چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن می‌ترسانید».

۱۱۴۹/۶۲. احمد، از عبدالعظیم، از حسین بن میاح، از آن که او را خبر داده روایت کرده است که گفت: مردی در نزد امام جعفر صادق رضی الله عنه این آیه را خواند: ﴿وَقُلْ أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾<sup>۷</sup> حضرت فرمود که: «آیه همچنین نیست. جز این نیست که آیه وَ الْمُؤْمِنُونَ است (به جای وَالْمُؤْمِنُونَ)»، و فرمود که: «ماییم».

(یعنی: آنان که خدا ایشان را امینان خود ساخته).

۱۱۵۰/۶۳. احمد، از عبدالعظیم، از هشام بن حکم، از امام جعفر صادق رضی الله عنه این آیه را چنین روایت کرده است که: قال: «هذا صراط علي مستقيم» (یعنی: بدون تنوین صراط و کسر لام

۱. نساء، ۱۷۰.

۲. نسخة فعلی، ما فی الارض است.

۳. نساء، ۶۶.

۴. انعام، ۱۹.

۵. توبه، ۱۰۵.

١١٥١ / ٦٤. أَحْمَدُ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «نَزَلَ جَبْرِئِيلُ عليه السلام بِهَذِهِ الْآيَةِ هَكَذَا: «قَابِئِ أَكْثَرُ النَّاسِ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ عليه السلام» قَالَ: «وَنَزَلَ جَبْرِئِيلُ عليه السلام بِهَذِهِ الْآيَةِ هَكَذَا: «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فِي وَلَايَةِ عَلِيٍّ عليه السلام» فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ آلَ مُحَمَّدٍ عليه السلام «نَارًا».

١١٥٢ / ٦٥. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «وَأَنْ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا» قَالَ: «هُمْ الْأَوْصِيَاءُ».

١١٥٣ / ٦٦. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ الْأَخْوَلِ، عَنْ سَلَامِ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي» قَالَ: «ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَالْأَوْصِيَاءُ مِنْ بَعْدِهِمْ عليهم السلام».

علی و جرّ یای آن، چنانچه ظاهر این است، یا به تنوین هر دو و رفع علی چنانچه بعضی به این طریق خوانده‌اند). و ترجمه آن این است که خدا فرمود که: «اینک معنی اخلاص در ایمان، راه و روش علی علیه السلام است که راست است» (و کجی در آن نیست و صاحب خود را زود به منزل می‌رساند. و بنا بر قرائت متداوله، که تنوین صراط و فتح لام علی و یای آن باشد، معنی این می‌شود که: اینک راهی است راست که رعایت آن بر من است).

۱۱۵۱ / ۶۴. احمد، از عبدالعظیم، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «جبرئیل علیه السلام این آیه را همچنین فرود آورد که: ﴿قَابَسِ أَكْثَرَ النَّاسِ﴾ بولایه علی علیه السلام «إِلَّا كُفُورًا»<sup>۱</sup>، یعنی: پس سرباز زدند بیشتر مردمان [به ولایت علی] و نخواستند، مگر ناسپاسی کردن را که آن انکار حق است». و فرمود که: «جبرئیل این آیه را همچنین فرود آورد که: ﴿وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ﴾ فی ولایه علی علیه السلام ﴿فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ» آل محمد «نَارًا»<sup>۲</sup>، یعنی: و بگو که: قول درست و سخن راست از جانب پروردگار شماست [در باب ولایت علی علیه السلام]. پس هر که خواهد گرویدن به وی، پس باید که بگردد، و هر که خواهد نگرویدن را، پس باید که نگردد (این امر بر سبیل تهدید است). به درستی که ما آماده کرده‌ایم از برای ستم‌کاران [بر آل محمد]، آتشی» (راکه سرا پرده آن، دور ایشان را گرفته است).

۱۱۵۲ / ۶۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از محمد بن فضیل، از امام موسی کاظم علیه السلام در قول خدای تعالی: ﴿وَأَنۢ أَلْمَسَٰنِجِدَ لِلّٰهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾<sup>۳</sup>، که آن حضرت فرمود که: «ایشان اوصیای پیغمبرند». و ترجمه آیه این است که: «و دیگر وحی شده به سوی من، یا و به جهت آن که مسجدها برای خدا و خاص اوست، پس بخوانید در آنها با خدا یکی را» (یعنی: غیر او را در آنها پرستش نکنید).

۱۱۵۳ / ۶۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از احول، از سلام بن مستنیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در قول خدا: ﴿قُلْ هٰذِهِ سَبِيلِيْ اَدْعُوْا اِلٰى اللّٰهِ عَلٰى بَصِيْرَةٍ اَنَا وَ مَنۢ اتَّبَعَنِيْ﴾<sup>۴</sup>، که فرمود: «مراد از آن، رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و اوصیای بعد از ایشانند علیهم السلام».

۱. اسراء، ۸۹.

۲. جن، ۱۸.

۳. جن، ۱۸.

۴. یوسف، ۱۰۸.

١١٥٤ / ٦٧. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ حَنَانٍ، عَنْ سَالِمِ الْحَنَاطِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ ٥ فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ؟ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «آلُ مُحَمَّدٍ لَمْ يَبْقَ فِيهَا غَيْرُهُمْ».

١١٥٥ / ٦٨. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهِورٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ سَهْلٍ، عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِي السَّفَاتِجِ، عَنْ زُرَّارَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ﴾ قَالَ: «هَذِهِ نَزَلَتْ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَأَصْحَابِهِ الَّذِينَ عَمِلُوا مَا عَمِلُوا، يَرَوْنَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي أَغْبَطِ الْأَمَاكِينِ لَهُمْ فَيْسِيءُ وَجُوهَهُمْ، وَ يُقَالُ لَهُمْ: «هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ» الَّذِي انْتَحَلْتُمْ اسْمَهُ».

١١٥٦ / ٦٩. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَشَهِيدَ وَمَشْهُودٍ﴾ قَالَ: «النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام».

١١٥٧ / ٧٠. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَّالِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿فَأَذِّنْ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾ قَالَ: «الْمُؤَذِّنُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام».

۶۷/۱۱۵۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از حنان، از سالم حنّاط روایت کرده است که گفت: سؤال کردم از امام محمد باقر علیه السلام از قول خدای تعالی: ﴿فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۱</sup> فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ<sup>۲</sup>، یعنی: «پس بیرون کردیم (و مراد، آن است که اراده نمودیم که بیرون کنیم) هر که را که در آن ده بود از مؤمنان، پس نیافتیم در آن، غیر از اهل یک خانه از مسلمانان»، و حضرت باقر علیه السلام فرمود که: «آل محمدند که غیر از ایشان مؤمنی در مدینه باقی نماند».

۶۸/۱۱۵۵. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از محمد بن جمهور، از اسماعیل بن سهل، از قاسم بن عروه، از ابو السفّاج، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در قول خدای تعالی: ﴿فَلَمَّا زَاوَاهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ﴾<sup>۳</sup>، که آن حضرت فرمود که: «این آیه، در شأن امیر المؤمنین علیه السلام و اصحاب آن حضرت - که کردند آنچه کردند - نازل شد. امیر المؤمنین علیه السلام را می‌بینند در جایی که ایشان را از همه جای‌ها بیشتر در غبطه اندازد (و آن را از هر جایی بیشتر خواسته باشند، یعنی: در بهترین مکان‌ها)، پس روهای ایشان ناخوش شود و با ایشان گفته شود که: اینک آن کسی است که بودید پیوسته که به او خویش را می‌خواندید و آن‌که نام او را به خود بستید، و خود را امیر المؤمنین نام کردید». و ترجمه آیه این است که: «پس آن هنگام که ببینند او را در حالتی که نزدیک باشد زشت گردانیده شود و تیره و تار گردد روی‌های آنان که کافر شدند، و گفته شود که: این است آن‌که بودید که به آن خود را می‌خواندید و دعوی می‌کردید».

۶۹/۱۱۵۶. محمد بن یحیی، از سلمة بن خطاب، از علی بن حسان، از عبدالرحمان بن کثیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدا: ﴿وَشَهِدْ وَمَشْهُودٌ﴾<sup>۴</sup>، که ترجمه آن این است که: «سوگند به گواهی دهنده و گواهی داده شده». که آن حضرت فرمود که: «مراد از این دو، پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام است».

۷۰/۱۱۵۷. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از وشاء، از احمد بن عمر حلال روایت کرده است که گفت: سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام از قول خدای تعالی: ﴿فَأَذِّنْ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾<sup>۵</sup>، یعنی: «پس آواز دهد آواز دهنده‌ای در میان بهشتیان

۱. ذاریات، ۳۵-۳۶.

۲. ملک، ۲۸.

۳. بروج، ۳۰.

۴. اعراف، ۴۴.

١١٥٨ / ٧١. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَوْرَمَةَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ﴾ قَالَ: «ذَاكَ حَمْزَةٌ وَجَعْفَرٌ وَعُبَيْدَةُ وَ سَلْمَانٌ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ الْمُقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَ عَمَّارٌ هُدُوا إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام». وَ قَوْلِهِ: ﴿حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾ «يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام» وَ كَرَّةُ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ: الْأَوَّلُ وَ الثَّانِي وَ الثَّالِثُ».

١١٥٩ / ٧٢. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ مَخْبُوبٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿اِثْنُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ قَالَ: «عَنِي بِالْكِتَابِ التَّوْرَةُ وَ الْإِنْجِيلُ، وَ «أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ» فَإِنَّمَا عَنِي بِذَلِكَ عِلْمُ أَوْصِيَاءِ الْأَنْبِيَاءِ عليهم السلام».

١١٦٠ / ٧٣. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَمَّنْ أَخْبَرَهُ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام يَقُولُ: «لَمَّا رَأَى رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله تَيْمًا وَ عَدِيًّا وَ بَنِي أُمِّيَّةَ يَزْكَبُونَ مِنْبَرَهُ، أَفْطَعَهُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - قُرْآنًا يَتَأَسَّى بِهِ ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى﴾ ثُمَّ أَوْحَى إِلَيْهِ: يَا مُحَمَّدُ، إِنِّي أَمَرْتُ فَلَمْ

و دوزخیان، این‌که: لعنت خدا بر ستم‌کاران». و حضرت فرمود که: «آن آواز دهنده، امیر المؤمنین علیه السلام است».

۷۱/۱۱۵۸. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از محمد بن اوزمه، از علی بن حسان، از عبدالرحمان بن کثیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدا: ﴿وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطٍ الْحَمِيدِ﴾<sup>۱</sup>، یعنی: «و راه نموده شدند به چیزی پاکیزه از گفتار، و راه نموده شدند به راه خداوند ستوده که مستحق حمد است»، که آن حضرت فرمود: «مراد از این ره نموده شدگان، حمزه و جعفر و عبیده و سلمان و ابوذر و مقداد بن اسود و عمارند که راه نموده شدند به امیر المؤمنین علیه السلام».

و در قول آن جناب: ﴿حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾<sup>۲</sup>، که ترجمه آن این است که: «خدا دوست گردانید به سوی شما ایمان را و آن را راست در دل‌های شما» فرمود که: «مقصود، امیر المؤمنین علیه السلام است». ﴿وَكُرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ﴾<sup>۳</sup>، یعنی: «و مکروه گردانید و دشمن ساخت به سوی شما کفر و پوشیدن حق و فسوق و بیرون رفتن از فرمان خدا و عصیان و نافرمانی از روی عناد و طغیان را». و حضرت فرمود که: «مقصود، اول و دوم و سیم‌اند» (یعنی: ...).

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

۷۲/۱۱۵۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از ابو عبیده روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای تعالی: ﴿أَتَتُونِي بِكِتَابٍ مِّن قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَرَةٍ مِّنْ عِلْمٍ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ﴾<sup>۴</sup>، فرمود که: «از کتاب، تورات و انجیل را قصد فرموده و به بقیه از علم، علم اوصیای پیغمبران علیهم السلام اراده نموده».

۷۳/۱۱۶۰. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از آن‌که او را خبر داده، از علی بن جعفر روایت کرده است که گفت: شنیدم از حضرت امام موسی علیه السلام که می‌فرمود: «چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در خواب دید که تیم و عدی (...) و بنی‌امیه بر منبر او بالا می‌روند، آن را قبیح و شنیع شمرد، پس خدای تبارک و تعالی قرآنی را فرو فرستاد که اندوهناک به آن تسلی می‌یابد و آن این است که: ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ﴾<sup>۵</sup>، یعنی: «و یاد کن وقتی را که

۲. حجرات، ۷.

۴. احقاف، ۴.

۱. حج، ۲۴.

۳. حجرات، ۷.

۵. طه، ۱۱۶.

أَطْع، فَلَا تَجْزَعُ أَنْتِ إِذَا أَمَرْتَ فَلَمْ تُطْعِ فِي وَصِيِّكَ».

٧٤ / ١١٦١. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ نَعِيمٍ الصَّخَّافِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: «فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ» فَقَالَ: «عَرَفَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - إِيْمَانَهُمْ بِمُؤَالَاتِنَا وَكُفْرَهُمْ بِهَا يَوْمَ أَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ وَهُمْ ذَرٌّ فِي صُلْبِ آدَمَ عليه السلام».

وَسَأَلَتْهُ عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» فَقَالَ: «أَمَّا وَاللَّهِ مَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، وَمَا هَلَكَ مَنْ هَلَكَ حَتَّى يَقُومَ قَائِمُنَا عليه السلام إِلَّا فِي تَرْكِ وَلَا يَتَنَا وَجُحُودِ حَقِّنَا، وَمَا خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى أَلَزَمَ رِقَابَ هَذِهِ الْأُمَّةِ حَقِّنَا، وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ».

٧٥ / ١١٦٢. مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ الْبَجَلِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَخِيهِ مُوسَى عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «وَبِئْرٍ مُعْطَلَةٍ وَقَصْرِ مَشِيدٍ» قَالَ: «الْبِئْرُ الْمُعْطَلَةُ: الْإِمَامُ الصَّامِتُ، وَالْقَصْرُ الْمَشِيدُ: الْإِمَامُ النَّاطِقُ».

گفتیم به فرشتگان که سجده کنید برای آدم، پس سجده کردند مگر شیطان که سرباز زد». بعد از آن به سوی آن حضرت وحی فرمود که: یا محمد، من امر کردم و اطاعت نشدم، پس تو جزع مکن، چون امر کنی و اطاعت نشوی در باب وصی خود».

۷۴/۱۱۶۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از حسین بن نعیم صحاف روایت کرده است که گفت: سؤال کردم از امام جعفر صادق علیه السلام از قول خدا: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ﴾<sup>۱</sup>، فرمود که: «خدای عز و جل ایمان ایشان را به موالات و دوستی کردن با ما، و کفر ایشان را، به آن، شناخت، در روزی که بر ایشان عهد و پیمان گرفت و ایشان چون مورچگان ریزه (یا ذرات هوا) بودند در صلب آدم علیه السلام» (و همین حدیث در اول باب گذشت، ولیکن آنچه در اینجا است، اصح و احسن است به واسطه دو تقدیم و تأخیر: یکی در آیه و یکی در آخر حدیث).

و حسین راوی می‌گوید: و نیز از آن حضرت سؤال کردم از قول خدا: ﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلْغُ الْمُبِينُ﴾<sup>۲</sup>. (و در صدر آیه و او نیز مذکور است، و ترجمه آن این است که: «و فرمان‌برداری کنید خدا را و فرمان‌برید رسول را» (که محمد است)، پس اگر روی بگردانید از اطاعت رسول، پس جز این نیست که بر فرستاده ما رسانیدنی است هویدا و آشکارا». و حضرت فرمود: «به خدا سوگند، که هلاک نشد هر که پیش از شما بوده و هلاک نمی‌شود هر که هلاک می‌شود، تا قائم ما علیه السلام قیام کند، مگر در باب ترک ولایت ما، و به سبب آن و انکار حق. و رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا بیرون نرفت، تا آن‌که حق ما را بر گردن‌های این امت گذاشت و لازم ساخت. ﴿وَاللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾<sup>۳</sup>، یعنی: «و خدا راه می‌نماید هر که را خواهد به سوی راه راست».

۷۵/۱۱۶۲. محمد بن حسن و علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از موسی بن قاسم بجلی، از علی بن جعفر، از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده‌اند در قول خدای تعالی: ﴿وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ﴾<sup>۴</sup>، که فرمود: «بئر معطله، امام خاموش و ساکت است، و قصر مشید، امام سخن‌گو». و ترجمه آیه این است که: «و بسا از چاه معمور پر آب که باز گذاشته، و دست از آن باز داشته شده (که کسی از آن آب نمی‌کشد) و بسا کوشک بلند افراشته» (یا گچ‌کاری کرده

۱. تغابن، ۱۲.

۲. حج، ۴۵.

۳. تغابن، ۲.

۴. بقره، ۲۱۳.

● وَ رَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنِ الْعَمْرِكِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام، مِثْلَهُ.

٧٦ / ١١٦٣. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ بُهْلُولٍ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ﴾ قَالَ: «يَعْنِي إِنْ أَشْرَكْتَ فِي الْوَلَايَةِ غَيْرَهُ». «بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ» يَعْنِي بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ بِالطَّاعَةِ، وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ أَنْ عَصَدْتُكَ بِأَخِيكَ وَابْنِ عَمِّكَ.

٧٧ / ١١٦٤. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَاشِمِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عِيسَى، قَالَ: حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا» قَالَ: «لَمَّا نَزَلَتْ ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ زَاكِعُونَ﴾ اجْتَمَعَ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ عليه السلام فِي مَسْجِدِ الْمَدِينَةِ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: مَا تَقُولُونَ فِي هَذِهِ الْآيَةِ؟ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِنْ كَفَرْنَا بِهَذِهِ الْآيَةِ، نَكْفُرُ بِسَائِرِهَا؛ وَإِنْ آمَنَّا، فَإِنَّ هَذَا ذُلٌّ حِينَ يُسَلِّطُ عَلَيْنَا ابْنُ أَبِي طَالِبٍ، فَقَالُوا: قَدْ عَلِمْنَا أَنَّ مُحَمَّدًا صَادِقٌ فِيمَا يَقُولُ، وَلَكِنَّا نَتَوَلَّاهُ، وَلَا نَطِيعُ عَلِيًّا فِيمَا أَمَرَنَا». قَالَ: «فَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا» يَعْرِفُونَ: يَعْنِي وَلَايَةَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي

شد و مستحکم گشته).

● و محمد بن یحیی، از عَمْرُکی، از علی بن جعفر از امام موسی کاظم علیه السلام مثل این را روایت کرده است.

۷۶/۱۱۶۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حَکَم بن بهلول، از مردی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای تعالی: ﴿وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ﴾<sup>۱</sup>، یعنی: «و هر آینه به حقیقت که وحی شده است به سوی تو و به سوی کسانی که پیش از تو بوده‌اند از پیغمبران، که هر آینه اگر شرک بیاوری (بر سبیل فرض و تقدیر) فرو ریزد کردار تو و باطل گردد». که حضرت فرمود: «یعنی: اگر هر یک از پیغمبران، شریک گرداند غیر علی علیه السلام را با او در ولایت». ﴿بَلِ اللَّهِ فَاغْبُذْ وَكُن مِنَ الشَّاكِرِينَ﴾<sup>۲</sup>، یعنی: «بلکه خدا را پرستش نما و باش از جمله شکرکنندگان». و حضرت فرمود: «یعنی: بلکه خدا را عبادت کن به فرمان‌برداری و باش از جمله شکرگزاران برای آن‌که بازوی تو را سخت کردم به برادر و پسر عمویت».

۷۷/۱۱۶۴. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از احمد بن محمد، از حسن بن محمد هاشمی روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا پدرم، از احمد بن عیسی و گفت که: حدیث کرد مرا جعفر بن محمد، از پدرش، از جدش علیه السلام، در قول خدای عز و جل: ﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا﴾<sup>۳</sup>، که فرمود: «چون این آیه نازل شد که: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ زَاكِعُونَ﴾»<sup>۴</sup>، جماعتی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد مدینه جمع شدند و بعضی از ایشان به بعضی گفتند که در این آیه چه می‌گویید؟ بعضی از ایشان گفت که: اگر به این آیه کافر شویم و قبول نکنیم، لازم می‌آید که به سایر آیات کافر شویم، و اگر ایمان آوریم و آن را قبول کنیم، همین خواری بزرگی است در هنگامی که پسر ابوطالب بر ما مسلط شود، و ما در تحت فرمان او باشیم.

بعد از آن گفتند که: ما می‌دانیم که محمد، راست‌گو است در هر چه می‌گوید، ولیکن او را دوست می‌داریم و علی را اطاعت نمی‌کنیم، در آنچه ما را امر کند. حضرت فرمود: «پس، این آیه نازل شد که: ﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا﴾»، و فرمود که: «مقصود از نعمت خدا، ولایت

۲. زمر، ۶۶.

۴. مانند، ۵۵.

۱. زمر، ۶۵.

۳. نحل، ۸۳.

طَالِبٌ ﷺ ﴿وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ﴾ بِالْوَلَايَةِ».

٧٨ / ١١٦٥. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ سَلَامٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ﷺ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هُونَ﴾ قَالَ: «هُمْ الْأَوْصِيَاءُ مِنْ مَخَافَةِ عَذْوِهِمْ».

٧٩ / ١١٦٦. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ بِسْطَامِ بْنِ مَرْثَةَ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ الْهَيْثَمِ بْنِ وَاقِدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الْعَبْدِيِّ، عَنْ سَعْدِ الْأَشْكَافِ، عَنِ الْأَضْبَعِ بْنِ نُبَاتَةَ، أَنَّهُ سَأَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ﴾ فَقَالَ: «الْوَالِدَانِ - اللَّذَانِ أَوْجَبَ اللَّهُ لَهُمَا الشُّكْرَ - هُمَا اللَّذَانِ وَلَدَا الْعِلْمَ، وَوَرِثَا الْحُكْمَ، وَأَمَرَ النَّاسَ بِطَاعَتِهِمَا، ثُمَّ قَالَ اللَّهُ: ﴿إِلَيَّ الْمَصِيرُ﴾ فَمَصِيرُ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ، وَالدَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ الْوَالِدَانِ.

ثُمَّ عَطَفَ الْقَوْلَ عَلَى ابْنِ حَنْتَمَةَ وَصَاحِبِهِ، فَقَالَ فِي الْخَاصِّ وَالْعَامِّ: ﴿وَإِنْ جَاهَذَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي﴾ تَقُولُ فِي الْوَصِيَّةِ، وَتُعْدِلُ عَمَّنْ أَمَرْتَ بِطَاعَتِهِ ﴿فَلَا تُطِيعُهُمَا﴾ وَلَا تَسْمَعُ قَوْلَهُمَا.

علی است. «وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ»<sup>۱</sup>، یعنی: و بیشتر ایشان کافرند؛ یعنی: به ولایت.

۷۸/۱۱۶۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از محمد بن نعمان، از سلام روایت کرده است که گفت: از امام محمد باقر علیه السلام سؤال کردم از قول خدا: «الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا»<sup>۲</sup>، یعنی: «و بندگان مخصوص خداوند مهربان، آنانند که می‌روند بر روی زمین از روی خواری و شکستگی»، و حضرت فرمود که: «ایشان اوصیایند که چنین می‌روند از ترس دشمنان خویش».

۷۹/۱۱۶۶. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از یسّطام بن مرّه، از اسحاق بن حسان، از هیشم بن واقد، از علی بن حسین عبدی، از سعد اسکاف، از اصبع بن نباته روایت کرده است که: اصبع، از امیر المؤمنین علیه السلام سؤال کرد از قول خدای تعالی: «أَنْ أَشْكُرَ لِي وَلَوْلَايَكَ إِلَهِي الْقَصِيرُ»<sup>۳</sup>، یعنی: «وصیت فرمودیم آدمی را به این که شکر کن مرا و دو پدر خود را، به سوی حکم من است بازگشت همه».

پس حضرت فرمود که: «دو پدر که خدا شکر ایشان را واجب گردانیده، همان دو کس‌اند که علم را متولد ساخته‌اند، و حکمت‌ها را به میراث واگذارده‌اند و مردم به فرمان‌برداری ایشان مأمور شده‌اند. بعد از آن خدای تعالی فرمود که: «إِلَهِي الْقَصِيرُ»، پس، بازگشت همه بندگان به سوی خداست. و دلیل بر آن، یعنی: هادی به سوی خدا، همین دو پدرند (که محمد و علی - صلوات الله علیهما - باشند).

پس گفتار را از ایشان گردانیده به سوی پسر حنتمه (یعنی...) و رفیق او (...). چه حنتمه، نام ... دختر هشام بن مغیره مخزومی، خواهر ابو جهل است و صاحب قاموس گمان برده که این قول، غلط است و گمان کرده که حنتمه دختر عبدالرحمان بن حرث ذی الرّمحین است، دختر عموی ابو جهل و غلط کرده است. تتمه حدیث آن که: پس در باب خاص و عام (که پسر حنتمه و آشنای او، و جمیع گمراه‌کنندگانند)، فرموده که: «وَإِنْ جَنَّهُدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا» (و احتمال دارد که مراد از خاص، رسول باشد که در ظاهر مخاطب است، و از عام، غیر آن حضرت باشد که اشاره باشد به عموم خطاب). و ترجمه آن، این است که: «و اگر پسر حنتمه و آشنای او، و هر که بر طریقه ایشان باشد، با تو مجاهده و

ثُمَّ عَطَفَ الْقَوْلَ عَلَى الْوَالِدَيْنِ فَقَالَ: «وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَغْرُوفًا» يَقُولُ: عَرَّفِ النَّاسَ فَضْلَهُمَا، وَادْعُ إِلَى سَبِيلِهِمَا، وَذَلِكَ قَوْلُهُ: «وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ» فَقَالَ: إِلَى اللَّهِ ثُمَّ إِلَيْنَا، فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَعْصُوا الْوَالِدَيْنِ؛ فَإِنَّ رِضَاهُمَا رِضَى اللَّهِ، وَسَخَطُهُمَا سَخَطُ اللَّهِ.

٨٠ / ١١٦٧. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ حُرَيْثٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَضْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ» قَالَ: فَقَالَ: «رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله أَضْلُهَا، وَآمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَرْعُهَا، وَ الْأَيْمَةُ عليهم السلام مِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا أَغْصَانُهَا، وَ عِلْمُ الْأَيْمَةِ ثَمَرَتُهَا، وَ شِيعَتُهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَرَقُهَا، هَلْ فِيهَا فَضْلٌ؟» قَالَ: قُلْتُ: لَا وَاللَّهِ، قَالَ: «وَاللَّهُ إِنْ الْمُؤْمِنَ لَيُولَدُ، فَتَوَرَّقُ وَرَقَةً فِيهَا، وَ إِنْ الْمُؤْمِنَ لَيَمُوتُ، فَتَسْقُطُ وَرَقَةٌ مِنْهَا».

کوشش نمایند بر آن که شرک آوری به من، و انبازگیری آنچه را که نیست تو را به استحقاق شریک گردانیدن آن دانشی (بر وجه تقلید محض، بدون دلیلی که دلالت کند بر استحقاق آن، بلکه دلیل قائم است بر عدم استحقاق)، پس فرمان مبر ایشان را».

(و حضرت بعضی از آیه را ذکر فرموده با مراد از آن) که ترجمه آن، این است: «و اگر با تو مجاهده نمایند بر آن که شرک آوری به من، (می فرماید که: یعنی: انبازگیری) در باب وصیت و عدول کنی و بیرون روی از آن که به فرمان برداری او، مأمور شده‌ای، پس ایشان را فرمان مبر و سخن ایشان را مشنو».

[تتمه حدیث] «بعد از آن، گفتار را گردانیده و رو آورده به بیان حال دو پدری که اول ذکر شدند و فرموده: ﴿وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾، یعنی: و مصاحبت کن با ایشان در زندگانی دنیا؛ مصاحبتی که پسندیده شرع و مقتضای کرم باشد».

و حضرت فرمود که: «خدا می فرماید که: فضل ایشان را به مردم بشناسان و مردم را به راه ایشان دعوت کن، و این است معنی قول آن جناب که می فرماید: ﴿وَأَتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ﴾<sup>۱</sup>، یعنی: و پیروی کن راه کسی را که بازگشته است به سوی من، به توحید و اخلاص در طاعت که محمد و آل اویند که متصف اند به صفت ایمان و اخلاص. پس به سوی من است بازگشت شما» (از تو و پدران تو بر وجه مجازات).

و حضرت فرمود که: «به سوی خدا، بعد از آن به سوی ما است. پس، از عذاب خدا بترسید و پرهیز کنید، و این دو پدر را نافرمانی مکنید؛ زیرا که خشنودی ایشان، خشنودی خداست و خشم ایشان، خشم خدا است».

۸۰/۱۱۶۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن سیف، از پدرش، از عمرو بن حرث که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای تعالی که: ﴿كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ﴾<sup>۲</sup>، یعنی: «مانند درخت پاک و پاکیزه که ریشه آن استوار و محکم و پا برجا است در زمین و شاخ آن در جانب آسمان کشیده». و حضرت فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: من، ریشه آن درختم (و بنابر بعضی از نسخ کافی، حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله ریشه آن است») و امیر المؤمنین علیه السلام تنه آن و

١١٦٨ / ٨١. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ  
الْيَمَانِيِّ، عَنْ مَنِيعِ بْنِ الْحَجَّاجِ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ  
اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ» «يَعْنِي فِي  
الْمِيثَاقِ». «أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا» قَالَ: «الْإِقْرَارُ بِالْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْصِيَاءِ وَ أَمِيرِ  
الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام خَاصَّةً، قَالَ: لَا يَنْفَعُ إِيْمَانُهَا لِأَنَّهَا سُلِبَتْ».

١١٦٩ / ٨٢. وَ يَهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ صَبَّاحِ الْمُزْنِيِّ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ  
أَحَدِهِمَا عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ: «بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَ أُخَاطِطَ بِهِ خُطِيئَتُهُ» قَالَ:  
«إِذَا جَحَدَ إِمَامَةً أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام «فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»».

١١٧٠ / ٨٣. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ أَبِي نَصْرِ، عَنْ  
حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنِ الْإِسْطِطَاعَةِ، وَ  
قَوْلِ النَّاسِ، فَقَالَ - وَ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: «وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ ۝ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ  
خَلَقَهُمْ» -: «يَا أَبَا عُبَيْدَةَ، النَّاسُ مُخْتَلِفُونَ فِي إِصَابَةِ الْقَوْلِ، وَ كُلُّهُمْ هَالِكٌ».

امامان علیهم‌السلام از ذریهٔ ایشان علیهم‌السلام، شاخه‌های آن و علم ائمه، میوهٔ آن، و شیعیان مؤمنان ایشان، برگ‌های آنند. و فرمود که: «آیا در این درخت، زیادتى هست؟» (و بنابر بعضی از نسخ، شائبه غش و بدی در آن هست).

راوی می‌گوید که: عرض کردم: نه به خدا سوگند. حضرت فرمود: «به خدا سوگند، که مؤمنی متولد می‌شود، پس، یک برگ در آن به هم می‌رسد، و مؤمنی می‌میرد، پس یک برگ از آن می‌افتد».

۸۱/۱۱۶۸. محمد بن یحیی، از حمّاد بن سلیمان، از عبدالله بن محمد یمانی، از منیع بن حجاج، از یونس، از هشام بن حکم، از امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت کرده است در قول خدای تعالی: «لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِنْ قَبْلُ»، که آن حضرت فرمود: «یعنی: در میثاق و وقت پیمان گرفتن». «أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا»<sup>۱</sup>. حضرت فرمود که: «اقرار کردن به پیغمبران و اوصیای ایشان و امیر المؤمنین علیه‌السلام بخصوص» و فرمود که: «ایمان آن تن، نفع نمی‌دهد؛ زیرا که ایمان از آن ربوده شده است».

۸۲/۱۱۶۹. و به همین اسناد، از یونس، از صباح مزی، از ابو حمزه، از امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت است در قول خدای عز و جل: «بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ»، یعنی: «نه چنان است که ایشان می‌گویند که آتش به ایشان نرسد، مگر در اندک زمان، بلکه هر که خصلت بدی را کسب کند، و فرا گیرد او را گناه او»، و حضرت فرمود که: «آن در هنگامی است که امامت امیر المؤمنین علیه‌السلام را انکار کند»، «فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»<sup>۲</sup>، پس آن گروه، اهل دوزخ‌اند که ایشان در آن آتش، همیشه خواهند بود».

۸۳/۱۱۷۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن ابی نصر، از حمّاد بن عثمان، از ابو عبیده حدّاء که گفت: سؤال کردم از امام محمد باقر علیه‌السلام از توانایی بنده و گفتهٔ مردم که می‌گویند: بنده، مجبور است. پس این آیه را تلاوت فرمود که: «وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَنْ رَجَعَ رَبِّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ»<sup>۳</sup>، یعنی: «و همیشه مردم با هم اختلاف دارند، مگر آن کسانی که پروردگار تو ایشان را رحم فرمود، و از برای همین، ایشان را آفریده». و حضرت فرمود که: «ای ابو عبیده، مردم در برخوردن سخن و فهمیدن آن، مختلف‌اند و همهٔ ایشان،

قَالَ: قُلْتُ: قَوْلُهُ: «إِلَّا مَنْ رَجِمَ رَبُّكَ؟» قَالَ: «هُمْ شِيعَتُنَا، وَ لِرَحْمَتِهِ خَلَقَهُمْ، وَ هُوَ قَوْلُهُ: «وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ» يَقُولُ: لِبَطَاعَةِ الْإِمَامِ؛ الرَّحْمَةُ الَّتِي يَقُولُ: «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» يَقُولُ: عِلْمُ الْإِمَامِ، وَ وَسِعَ عِلْمُهُ - الَّذِي هُوَ مِنْ عِلْمِهِ - كُلُّ شَيْءٍ هُمْ شِيعَتُنَا، ثُمَّ قَالَ: «فَسَاكُنْتُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ» يَعْنِي وَلَايَةَ غَيْرِ الْإِمَامِ وَ طَاعَتَهُ، ثُمَّ قَالَ: «يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ» يَعْنِي النَّبِيَّ ﷺ وَ الْوَصِيَّ وَ الْقَائِمَ «يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ» إِذَا قَامَ «وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ» وَ الْمُنْكَرُ مَنْ أَنْكَرَ فَضْلَ الْإِمَامِ وَ جَحَدَهُ «وَ يُجِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ»: أَخَذَ الْعِلْمَ مِنْ أَهْلِهِ «وَ يَحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ» وَ الْخَبَائِثُ قَوْلُ مَنْ خَالَفَ «وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ» وَ هِيَ الذُّنُوبُ الَّتِي كَانُوا فِيهَا قَبْلَ مَعْرِفَتِهِمْ فَضْلَ الْإِمَامِ «وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» وَ الْأَغْلَالُ مَا كَانُوا يَقُولُونَ مِمَّا لَمْ يَكُونُوا أُمُورًا بِهِ مِنْ تَرْكِ فَضْلِ الْإِمَامِ، فَلَمَّا عَرَفُوا فَضْلَ الْإِمَامِ وَضَعَ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ؛ وَ الْإِصْرُ: الذَّنْبُ، وَ هِيَ الْآصَارُ.

هلاک خواهند شد.

راوی می‌گوید که عرض کردم: کی مقصود است از قول آن جناب: ﴿إِلَّا مَنْ رُحِمَ رَبُّكَ﴾، فرمود که: «ایشان، شیعیان مایند، و خدا از برای رحمت خود ایشان را آفریده و همین معنی قول آن جناب است که: ﴿وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ﴾، می‌فرماید که: «ایشان را آفرید از برای فرمان‌برداری امام، که رحمتی است» که در باب آن می‌فرماید: ﴿وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ﴾، یعنی: «و رحمت من به هر چیزی رسیده است». و حضرت فرمود که: «خدا می‌فرماید که: امام، مردم را تعلیم داده و علم او که از علم خدا است، فراگرفته هر چیزی را که مراد از آن، شیعیان ما است.

بعد از آن فرموده که: ﴿فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ﴾<sup>۱</sup>، یعنی: «پس زود باشد که بنویسم و ثابت گردانم آن رحمت را از برای آنان که پرهیز می‌کنند»، و حضرت فرمود: «یعنی: از ولایت غیر امام و طاعت او. پس فرموده: ﴿يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ﴾ (و در باب این که ائمه، نور خدای تعالی‌اند، مذکور شد تا آخر آنچه در اینجا است. و اگر چه ظاهر این است که ضمیر يَجِدُونَهُ به رسول نبی امی که در پیش مذکور است، برگردد، لیکن امام علیه السلام فرموده که) یعنی: پیغمبر صلی الله علیه و آله و وصی و قائم را ﴿يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ﴾ (و ظاهر این است که قائم، عطف بر نبی و وصی نباشد، بلکه مبتدا باشد و مابعد آن خبر و معنی این باشد که: قائم ایشان را امر به معروف می‌کند، چون قائم و ظاهر شود، ﴿وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ (و در قرآن، منکر به فتح کاف است و ظاهر این حدیث، کسر آن است؛ زیرا که می‌فرماید: و منکر کسی است که فضل امام را انکار کند، و جاحد آن باشد) (و بعضی گفته‌اند: که چون منکر به فتح کاف، مستلزم منکر به کسر کاف بود، لهذا منکر را به منکر تفسیر فرمود)

﴿وَيُجَلِّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ﴾، و حضرت فرمود که: «طبیات، فراگرفتن علم است از اهل آن، ﴿وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبِيثَاتِ﴾، و خبیثات، گفتار کسانی است که مخالف حق باشند... ﴿وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ﴾ (و ظاهر این است که قرائت حضرت، چون بعضی از قراء، ﴿إِصْرَهُمْ﴾ باشد؛ زیرا که می‌فرماید: و آنها گناهانی است که در آنها و مشغول آنها بودند، پیش از معرفت ایشان به فضل امام، و ﴿وَالْأَغْلَلِ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾، و اغلال، آن چیزی است که پیوسته می‌گفتند از آنچه به آن مأمور نشده بودند؛ از ترک کردن فضل امام، و چون فضل امام را شناختند، خدا

ثُمَّ نَسَبَهُمْ، فَقَالَ: ﴿فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ﴾ يَعْنِي بِالْإِمَامِ ﴿وَوَعَزُّوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا  
النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ يَعْنِي الَّذِينَ اجْتَنَبُوا الْجِبْتَ وَالطَّاغُوتَ أَنْ  
يَعْبُدُوهَا؛ وَالْجِبْتُ وَالطَّاغُوتُ: فُلَانٌ وَفُلَانٌ وَفُلَانٌ، وَالْعِبَادَةُ: طَاعَةُ النَّاسِ  
لَهُمْ.

ثُمَّ قَالَ: ﴿أُنْيَبُوا إِلَى رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ﴾ ثُمَّ جَزَاهُمْ، فَقَالَ: ﴿لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ  
الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾ وَالْإِمَامُ يُبَشِّرُهُمْ بِقِيَامِ الْقَائِمِ وَيُظْهِرُهُ، وَيَقْتُلُ أَعْدَائِهِمْ، وَبِالنَّجَاةِ  
فِي الْآخِرَةِ، وَالْوُرُودِ عَلَى مُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الصَّادِقِينَ - عَلَى الْحَوْضِ.

٨٤ / ١١٧١. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ

سَالِمٍ، عَنْ عَمَّارِ السَّابَّاطِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿أُفٍّ  
لِلَّذِينَ اتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾ هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ  
اللَّهِ فَقَالَ: «الَّذِينَ اتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ هُمُ الْأَيْمَّةُ، وَهُمْ - وَاللَّهِ يَا عَمَّارُ - دَرَجَاتٌ  
لِلْمُؤْمِنِينَ، وَبَوْلَايَتِهِمْ وَمَعْرِفَتِهِمْ إِيَّانَا يُضَاعِفُ اللَّهُ لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ، وَيَرْفَعُ اللَّهُ لَهُمْ  
الدَّرَجَاتِ الْعُلَى».

إِضْرَایشان را از ایشان وضع فرمود. و إِصْر، یعنی: گناه است، و این گناه همه گناهان است (چه، منشأ همه، همین است و چون آمرزیده شود، همه آمرزیده شوند).

پس نسب ایشان را بیان فرموده و فرموده که: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا﴾ (و در قرآن ﴿فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ﴾ است و ضمیر، به، راجع به امام است)، یعنی: ایمان آوردند به امام ﴿وَعَزَّوْهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾<sup>۱</sup>، یعنی: آنان که دوری گزیدند از جیب و طاغوت (که آنها را عبادت کنند). و جیب و طاغوت، فلان و فلان و فلان (...). اند. و عبادت آنها، فرمان‌برداری مردم است از برای ایشان.

بعد از آن فرموده که: ﴿أَنِيبُوا إِلَيَّ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ﴾<sup>۲</sup>. (و این آیه در سوره زمر است و در صدر آن، و او نیز هست)، و ترجمه آن این است که: «و رجوع نمایید (از شرک و سائر معاصی و به جد و جهد تمام، متوجه شوید) به سوی پروردگار خویش، و گردن نهید و انقیاد نمایید او را» (در هر چه امر فرماید به شما). پس جزای ایشان را بیان فرموده و فرموده که: ﴿لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾<sup>۳</sup>. (و این آیه در سوره یونس است، و در قرآن وَفِي الْآخِرَةِ با لفظ فی است) و معنی آن این است که: «از برای ایشان (یعنی: مؤمنان پرهیزگار) بشارت و مزدگانی است در زندگانی دنیا و در آخرت».

و حضرت فرمود که: «امام، ایشان را بشارت می‌دهد به قیام قائم و به ظهور آن حضرت، و به کشتن دشمنان ایشان، و به نجات در آخرت، و وارد شدن بر محمد و آل او که راست‌گویانند بر لب آب حوض کوثر».

۱۱۷۱ / ۸۴. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از عمار ساباطی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل: ﴿أَقَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانُ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطِ اللَّهِ وَمَأْوَهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾ \* هُمْ دَرَجَتُهُ عِنْدَ اللَّهِ<sup>۴</sup>، یعنی: «آیا پس، هر که پیروی نمود خشنودی خدا را، چون کسی است که بازگشت با خشمی از خدا، آرامگاه او دوزخ است، و بد جای بازگشتی است دوزخ. ایشان که پیرو خشنودی خدایند، صاحبان درجه‌ها و پایه‌های بلندند در نزد خدا». و حضرت فرمود که: «آنان که خشنودی خدا را پیروی نمودند، ائمه‌اند، و ایشان، ای عمار، به خدا سوگند، که

۱. اعراف، ۱۵۷.

۲. زمر، ۵۴.

۳. یونس، ۶۴.

۴. آل عمران، ۱۶۲-۱۶۳.

١١٧٢ / ٨٥. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَغَيْرُهُ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ زِيَادِ الْقَنْدِيِّ، عَنْ عَمَّارِ الْأَسَدِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّهُ يَصْعَدُ الْكَلِمَ الطَّيِّبَ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» قَالَ: «وَلَا يَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ - وَأَهْوَى بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ - فَمَنْ لَمْ يَتَوَلَّنَا، لَمْ يَرْفَعْ اللَّهُ لَهُ عَمَلًا».

١١٧٣ / ٨٦. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ» قَالَ: «الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عليهما السلام»، «وَيَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ» قَالَ: «إِمَامٌ تَأْتُمُونَ بِهِ».

١١٧٤ / ٨٧. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَوْهَرِيِّ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ» قَالَ: «مَا تَقُولُ فِي عَلِيِّ عليه السلام؟» «قُلْ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ».

١١٧٥ / ٨٨. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، قَوْلُهُ تَعَالَى: «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ»؟ فَقَالَ: «مَنْ أَكْرَمَهُ اللَّهُ بِوَلَايَتِنَا فَقَدْ جَاَزَ الْعَقَبَةَ، وَنَحْنُ تِلْكَ الْعَقَبَةُ الَّتِي مَنِ اقْتَحَمَهَا نَجَا».

درجه‌ها و پایه‌های بلندند از برای مؤمنان، و به دوستی ایشان با ما و شناختن ایشان ما را، خدا اعمال ایشان و ثواب آن را از برای ایشان، دو برابر می‌کند، و پایه‌های بلند را از برای ایشان بلند می‌سازد».

۸۵/۱۱۷۲. علی بن محمد و غیر او، از سهل بن زیاد، از یعقوب بن یزید، از زیاد قندی، از عمار آسدی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده‌اند در قول خدای عز و جل: ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾<sup>۱</sup>، که آن حضرت فرمود: «مراد، ولایت ما اهل بیت است» - و به دست خویش اشاره به سینه خود فرمود - و فرمود: «پس هر که ما را دوست ندارد، خدا عملی را از برای او بلند نسازد». و ترجمه آیه این است که: «به سوی خدا بالا می‌رود سخن پاک و پاکیزه (و به معرض قبول الهی می‌رسد)، و کردار شایسته، خدا، آن را بلند می‌گرداند، و به حیز قبول می‌رساند».

۸۶/۱۱۷۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نصر بن سُوید، از قاسم بن سلیمان، از سماعة بن مهران، از امام جعفر صادق علیه السلام در قول خدای عز و جل: ﴿يُؤْتِكُمْ كَفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ﴾، که آن حضرت فرمود که: «امام حسن و امام حسین اند»، ﴿وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ﴾<sup>۲</sup>، فرمود که: «نور، امامی است که به او اقتدا می‌کنید». ۸۷/۱۱۷۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد جوهری، از بعضی از اصحاب خویش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای تعالی: ﴿وَيَسْتَنبِطُونَكَ أَهَقُ هُوَ﴾، یعنی: «و خبر می‌گیرند تو را و از تو می‌پرسند که آیا راست است آن امر معهود؟» که حضرت فرمود: «یعنی: آنچه تو در شأن علی می‌گویی: ﴿قُلْ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ﴾»<sup>۳</sup>، یعنی: بگو: ای محمد، آری به حق پروردگار من. به درستی که آن، راست و درست است و نیستید شما عاجز کنندگان خدا».

۸۸/۱۱۷۵. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن سلیمان دیلمی، از پدرش، از ابان بن تغلب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم، چیست معنی قول خدا: ﴿فَلَا أَقْتَحَمَ الْعَقْبَةَ﴾<sup>۴</sup>؟ فرمود که: «هر که خدا او را به ولایت ما گرامی دارد، از این عقبه و گذار، گذشته است. و ماییم آن عقبه که هر که به مشقت

۲. حدید، ۲۸.

۴. بلد، ۱۱.

۱. فاطر، ۱۰.

۳. یونس، ۵۳.

قَالَ: فَسَكَتَ، فَقَالَ لِي: «فَهَلَّا أَفِيدُكَ حَرْفًا خَيْرًا لَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا؟»  
قُلْتُ: بَلَى جُعِلْتُ فِدَاكَ، قَالَ: «قَوْلُهُ: ﴿فَكَ رَقَبَةً﴾». ثُمَّ قَالَ: «النَّاسُ كُلُّهُمْ عَبِيدُ  
النَّارِ غَيْرِكَ وَأَصْحَابِكَ؛ فَإِنَّ اللَّهَ فَكَ رِقَابِكُمْ مِنَ النَّارِ بَوْلَايَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ».

١١٧٦ / ٨٩. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ سَمَاعَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ: «وَأَوْفُوا بِعَهْدِي» قَالَ: «بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام»، «أَوْفِ بِعَهْدِكُمْ»: «أَوْفِ لَكُمْ بِالْجَنَّةِ».

١١٧٧ / ٩٠. مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ،  
عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ:  
﴿وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٌ قَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ  
نَدِيًّا﴾ قَالَ: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم دَعَا قُرَيْشًا إِلَى وَلَايَتِنَا، فَتَفَرَّوْا وَانْكَرَوْا، فَقَالَ الَّذِينَ  
كَفَرُوا مِنْ قُرَيْشٍ لِلَّذِينَ آمَنُوا - الَّذِينَ أَقْرَأُوا لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ -: «أَيُّ  
الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا»؛ تَغْيِيرًا مِنْهُمْ. فَقَالَ اللَّهُ رَدًّا عَلَيْهِمْ: «وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ  
مِنْ قَرْنٍ» مِنَ الْأُمَمِ السَّالِفَةِ «هُمْ أَحْسَنُ أَثَانًا وَرِئَاءً».

قُلْتُ: قَوْلُهُ: ﴿مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا﴾؟ قَالَ: «كُلُّهُمْ كَانُوا فِي

و زحمت در آن داخل شود، نجات یابد.

راوی می‌گوید که: پس من ساکت شدم. حضرت فرمود که: «نمی‌خواهی که حرفی را به تو بفهمانم که از برای تو، از دنیا و آنچه در آن است، بهتر باشد؟» عرض کردم: بلی، می‌خواهم، فدای تو گردم. فرمود: «قول خدا ﴿فَكَ رَقَبَةً﴾<sup>۱</sup> بعد از آن فرمود که: «همه مردمان، بندگان و ملازم آتشند، غیر از تو و اصحاب تو؛ زیرا که خدا گردن‌ها و تن‌های شما را از قید آتش آزاد و خلاص فرموده، به دوستی ما اهل بیت».

۸۹/۱۱۷۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از سماعه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل: ﴿وَأَوْفُوا بِعَهْدِي﴾، که آن حضرت فرمود: «یعنی: به ولایت امیر المؤمنین علیه السلام»، ﴿أَوْفِ بِعَهْدِكُمْ﴾<sup>۲</sup>، «یعنی: تا وفا کنم برای شما به بهشت». و بنابر این، ترجمه این می‌شود که: «وفا کنید به عهده‌ی که من با شما بسته‌ام، در شأن امیر المؤمنین علیه السلام و تصدیق کنید به ولایت آن حضرت تا وفا کنم به عهد شما که شما را داخل بهشت گردانم».

۹۰/۱۱۷۷. محمد بن یحیی، از سلمة بن خطاب، از حسن بن عبدالرحمان، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل: ﴿وَإِذَا تَلَّی عَلَیْهِمْ ءَايَتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَيُ الْفَرِیقَیْنِ خَیْرٌ مَّقَامًا وَآخِسُنُ نَدِیًّا﴾<sup>۳</sup>، که آن حضرت فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله قریش را به سوی ولایت ما دعوت فرمود، پس ایشان رمیدند و دوری گزیدند و انکار کردند و آنان که کافر بودند از قریش به مؤمنان، یعنی: آنان که برای امیر المؤمنین علیه السلام و برای ما اهل بیت اقرار کرده بودند، گفتند که: کدام یک از این دو گروه، بهترند از روی مکان و مسکن و نیکوترند از روی محفل و مجلس به جهت سرزنش کردن ایشان؟ پس خدا به جهت ردّ بر ایشان فرمود: ﴿كَمْ أَفْلَكُنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِّنْ قَرْنٍ﴾<sup>۴</sup>، یعنی: از امت‌های پیشینیان؛ ﴿هُمْ أَخْسَنُ أَثَنًا وَرِءَیًّا﴾<sup>۵</sup>.

عرض کردم که: چه مراد است از قول آن جناب: ﴿مَنْ كَانَ فِی الضَّلٰلَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرُّحْمٰنُ يَدًا﴾؟ فرمود که: «همه ایشان در ضلالت و گمراهی بودند، و به ولایت امیر المؤمنین علیه السلام و به ولایت ما ایمان نمی‌آوردند، و به این سبب، گمراهان و گمراه‌کنندگان بودند، و لهذا خدا

۲. بقره، ۴۰.

۴. انعام، ۶.

۱. بلد، ۱۳.

۳. مریم، ۷۳.

۵. مریم، ۷۴.

الضَّلَالَةَ لَا يُؤْمِنُونَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) وَلَا بِوَلَايَتِنَا، فَكَانُوا ضَالِّينَ مُضِلِّينَ،  
فَيَمُدُّ لَهُمْ فِي ضَلَالَتِهِمْ وَطُغْيَانِهِمْ حَتَّى يَمُوتُوا، فَيُصَيِّرُهُمُ اللَّهُ شَرًّا مَكَانًا وَ أَوْضَعَفَ  
جُنْدًا».

قُلْتُ: قَوْلُهُ: «حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ ۝ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ  
شَرُّ مَكَانًا وَأَوْضَعَفَ جُنْدًا؟ قَالَ: «أَمَّا قَوْلُهُ: «حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ» فَهُوَ خُرُوجُ  
الْقَائِمِ وَ هُوَ السَّاعَةُ، فَسَيَعْلَمُونَ ذَلِكَ الْيَوْمَ وَ مَا نَزَلَ بِهِمْ مِنَ اللَّهِ عَلَى يَدَيِ قَائِمِهِ،  
فَذَلِكَ قَوْلُهُ: «مَنْ هُوَ شَرُّ مَكَانًا» يَعْنِي عِنْدَ الْقَائِمِ «وَأَوْضَعَفَ جُنْدًا».

قُلْتُ: قَوْلُهُ: «وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى؟ قَالَ: «يَزِيدُهُمْ ذَلِكَ الْيَوْمَ هُدًى عَلَى  
هُدًى بِاتِّبَاعِهِمُ الْقَائِمَ حَيْثُ لَا يَجْحَدُونَهُ وَلَا يُنْكِرُونَهُ».

قُلْتُ: قَوْلُهُ: «لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا؟ قَالَ: «إِلَّا مَنْ دَانَ

ایشان را می‌کشد در گمراهی و طغیانی که دارند، تا بمیرند. پس خدا ایشان را بدتر گرداند از روی مکان و ضعیف‌تر سازد از روی سپاه». عرض کردم که: چه مراد است از قول آن جناب: ﴿حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرُّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا﴾<sup>۱</sup>؟ فرمود: «اما قول آن جناب، ﴿حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ﴾، مراد از آن، خروج قائم علیه السلام است و آن، ساعتی است که خدا فرموده: پس زود باشد که بدانند آن روز را و آنچه بر ایشان فرود آید از جانب خدا بر دست‌های حضرت قائم علیه السلام که به امر او قیام می‌نماید. و این معنی قول آن جناب است که: ﴿مَنْ هُوَ شَرُّ مَكَانًا﴾، یعنی: در نزد قیام قائم ﴿وَأَضْعَفُ جُنْدًا﴾».

عرض کردم: معنی قول آن جناب را بیان فرما که: ﴿وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى﴾؟ فرمود که: «خدا در آن روز از برای ایشان، هدایت را بر هدایت بیفزاید؛ به واسطه پیروی کردن ایشان حضرت قائم علیه السلام را از آنجا که او را جحد و انکار نمی‌کنند» (که دانسته و ندانسته به وجود و غیبت آن حضرت اقرار نکنند).

(و این آیات در سوره مریم است به ترتیب و بدون زیاده و نقصان، مگر آن که لفظ قل را که پیش از من کان واقع است، ذکر نکرده). و ترجمه آنها این است که: «و چون خوانده شود بر ایشان، آیت‌های مادر حالتی که هویدا و روشن اند، گویند آنان که کافر شدند به آنان که ایمان آوردند که: کدام یک از این دو گروه کافر و مؤمن بهتراند؛ از روی مکان و مسکن و نیکوترند از روی مجلس و محفل؟ و بسا که هلاک کردیم پیش از ایشان گروهی را که مجتمع بودند در زمان واحد که ایشان نیکوتر بودند از روی متاع خانه و از روی هیئت و منظر. بگو که: هر که در گمراهی باشد، پس باید که باز کُشد (یعنی: می‌کشد) از برای او، خداوند مهربان باز کشیدنی (یعنی: او را به طول عمر مهلت می‌دهد) تا وقتی که ببینند آنچه را که ترسانیده می‌شوند به آن (یا عذاب در دنیا و یا روز قیامت، یا در زمان پیش از این رجعت و بعد از آن). پس به زودی بدانند که کیست بدتر از آن دو گروه از روی مکان، و کیست ضعیف‌تر از روی سپاه. و می‌افزاید خدا آنان را که راه راست یافتند راهنمایی را».

راوی می‌گوید که عرض کردم: چیست معنی قول آن جناب: ﴿لَا يَمْلِكُونَ الشَّفْعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا﴾<sup>۲</sup>؟ یعنی: «مالک نباشند و نتوانند که درخواست کنند، مگر کسی که

اللَّهُ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَيْمَةِ ﷺ مِنْ بَعْدِهِ، فَهُوَ الْعَهْدُ عِنْدَ اللَّهِ».

قُلْتُ : قَوْلُهُ : «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا؟» قَالَ :  
«وَلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ هِيَ الْوُدُّ الَّذِي قَالَ اللَّهُ».

قُلْتُ : «فَأَيُّمَا يَسْرُتَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَ تُنْذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا؟» قَالَ : «إِنَّمَا يَسْرُهُ  
اللَّهُ عَلَى لِسَانِهِ حِينَ أَقَامَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ عَلَمًا، فَبَشَّرَ بِهِ الْمُؤْمِنِينَ، وَ أَنْذَرَ بِهِ  
الْكَافِرِينَ، وَ هُمُ الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ لُدًّا أَيُّ كُفَّارًا».

قَالَ : وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ : «لِتُنْذِرَ قَوْمًا مِمَّا أَنْذَرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ» قَالَ : «لِتُنْذِرَ  
الْقَوْمَ الَّذِينَ أَنْتَ فِيهِمْ كَمَا أَنْذَرَ آبَاؤُهُمْ، فَهُمْ غَافِلُونَ عَنِ اللَّهِ وَ عَنْ رَسُولِهِ وَ عَنْ

فرا گرفته باشد در نزد خداوند مهربان عهد و پیمانی را. و حضرت فرمود: «مگر کسی که خدا را پرستیده و دین‌داری نموده باشد به دوستی امیر المؤمنین علیه السلام و ائمه علیهم السلام بعد از آن حضرت، که همان عهد و پیمان در نزد خداست».

عرض کردم که چیست معنی قول آن جناب: ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ اللَّهُ ذُرِّيَّةً وَدًّا﴾<sup>۱</sup>؟ یعنی: «به دوستی که آنان که ایمان آورده‌اند و کارهای نیکو و شایسته کرده‌اند، زود باشد که قرار دهد برای ایشان خداوند مهربان، دوستی را در دل‌های مردمان» (یعنی: محبت و مودت ایشان را در دل‌ها افکند بی اسباب و وسائط ظاهری؛ از خویشی و آشنایی، بلکه محض اختراع از جناب احدیت باشد). و حضرت فرمود که: «دوستی امیر المؤمنین علیه السلام، همان دوستی که خدا فرموده».

راوی می‌گوید که: عرض کردم: ﴿فَإِنَّمَا يَسْتُرْنَا بِلسَانِكَ لِيَتَّبِعُنَا بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لَّدَا﴾<sup>۲</sup>؟ یعنی: «پس، جز این نیست که آن را آسان گردانیدیم به زبان تو تا مژده‌دهی پرهیزکاران را و بترسانی به آن گروه، ستیزه‌کنندگان را» حضرت فرمود: «جز این نیست که آن را بر زبان آن حضرت، آسان گردانید در هنگامی که امیر المؤمنین علیه السلام را به پا داشت که نشانه هدایت باشد. پس مؤمنان را به او مژده داد و کافران را به او ترسانید، و آن کافران، آناند که خدا ایشان را در کتاب خویش ذکر فرموده، و فرموده که: ﴿لَدَا﴾<sup>۳</sup> (یعنی: گروهی که سخت باشند در دشمن، و حضرت آن را به کافران تفسیر فرموده می‌فرماید: یعنی: گروه کافران».

راوی می‌گوید: و آن حضرت را سوال کردم از قول خدای تعالی: ﴿لِيَتَّبِعُنَا قَوْمًا مَا أَنذَرْنَا أَنفُسَهُمْ قَوْمًا فَهُمْ غَافِلُونَ﴾<sup>۴</sup>، یعنی: «قرآن، فرو فرستاده شد تا بترسانی گروهی را که ترسانیده نشده بودند پدران ایشان (یا به آنچه ترسانیده شدند، یعنی: مثل آنچه پدران ایشان به آن ترسانیده شدند، و این صحیح‌تر است؛ چنانچه بیاید)، پس ایشان بی‌خبرانند از راه راست» (و بنابر اول، این جمله متفرع بر نفی انذار و نترسانیدن است، و بنابر وجه دوم، به منزله علت است از برای انذار و ترسانیدن قوم).

و حضرت فرمود: «تا بترسانی آن گروهی را که تو در میان ایشان؛ چنانچه ترسانیده

۱. مریم، ۹۶. ۲. مریم، ۹۷.

۳. و لَدَا، به ضم لام و تشدید دال، جمع لَدَا به تشدید دال است، و آن، مشتق از لَدَد، به فتح لام و دال است به معنی سخت دشمن شد. (مترجم)

۴. یس، ۶.

وَعِيدِهِ ﴿لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ﴾ مِمَّنْ لَا يُقْرُونَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةِ ﷺ مِنْ بَعْدِهِ ﴿فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ بِإِمَامَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ، فَلَمَّا لَمْ يَقْرُوا، كَانَتْ عُقُوبَتُهُمْ مَا ذَكَرَ اللَّهُ: ﴿إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ﴾ فِي نَارِ جَهَنَّمَ.

ثُمَّ قَالَ: «﴿وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾ عُقُوبَةٌ مِنْهُ لَهُمْ؛ حَيْثُ أَنْكَرُوا وَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ؛ هَذَا فِي الدُّنْيَا، وَ فِي الْآخِرَةِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ مُقْمَحُونَ، ثُمَّ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، ﴿وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنْذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ بِاللَّهِ وَ بِوَلَايَةِ عَلِيٍِّّ وَ مِنْ بَعْدِهِ، ثُمَّ قَالَ: ﴿إِنَّمَا تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ﴾ يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ ﴿وَ خَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبَ فَتَشْرَهُ﴾ يَا مُحَمَّدُ ﴿بِمَغْفِرَةٍ وَأُجْرٍ كَرِيمٍ﴾».

شدند، یا به مثل آنچه ترسانیده شدند به آن، پدران ایشان. پس ایشان بی خبرانند از خدا و از رسول و وعده عقاب آن جناب: ﴿لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ﴾، یعنی: هر آینه به حقیقت که واجب و ثابت شد گفتار ما به عذاب بر بیشتر ایشان. و حضرت فرمود: «از آن کسان که اقرار نمی‌کنند به ولایت امیر المؤمنین و امامان بعد از او علیه السلام ﴿فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾، یعنی: پس ایشان ایمان نخواهند آورد». حضرت فرمود: «یعنی: به ولایت امیر المؤمنین و اوصیای بعد از او، و چون اقرار نکردند، عقوبت ایشان، آن شد که خدا ذکر فرموده که: ﴿إِنَّا جَعَلْنَا فِيْ أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُّقْمَحُونَ﴾<sup>۱</sup>، یعنی: به درستی که ما قرار دادیم در گردن‌های ایشان، غل‌ها و بندها را پس آن غل‌ها پیوسته شده به زنجدان‌های ایشان به مرتبه‌ای که نمی‌توانند سرهای خویش را بجنبانند، پس ایشان سر در هوا ماندگانند و چشم بر هوا ماندگان». و حضرت فرمود: «یعنی: در آتش جهنم». بعد از آن، فرموده است که: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾<sup>۲</sup>، یعنی: و قرار دادیم از پیش روی ایشان، بند و پرده‌ای را و از پس سر ایشان، بند و پرده‌ای را، پس پوشانیدیم چشم‌های ایشان را، پس ایشان نمی‌بینند چیزی را و قادر نیستند که بر راست و چپ خود نگاه کنند، و در پیش و پس خویش نظر اندازند».

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

و حضرت فرمود: «به جهت عقوبتی از جانب خدا برای ایشان از آنجا که ولایت امیر المؤمنین و امامان بعد از او را انکار کردند. و این که مذکور شد، در دنیا است و در آخرت، در آتش دوزخ سر در هوا ماندگان خواهند بود. بعد از آن، فرموده است که: یا محمد، ﴿وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾<sup>۳</sup>، یعنی: و یکسان است بر ایشان، آن که بترسانی ایشان را یا بترسانی ایشان را، پس ایشان ایمان نمی‌آورند». و حضرت فرمود: «ایمان نمی‌آورند به خدا و به ولایت علی علیه السلام و کسان بعد از او. و بعد از آن، فرموده که: ﴿إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ﴾<sup>۴</sup>، یعنی: جز این نیست که می‌ترسانی کسی را که پیروی کند ذکر را». و حضرت فرمود: «یعنی: امیر المؤمنین علیه السلام را. ﴿وَحُشِبَى الرَّحْمَنِ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ﴾، یعنی: و بترسد از خداوند مهربان به آنچه از او پوشیده است (از امور آخرت، یا در حال غیبت و پنهان از مردمان) پس مژده ده او

۲. پس، ۹.

۴. پس، ۱۱.

۱. پس، ۸.

۳. پس، ۱۰.

٩١ / ١١٧٨ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ  
الْقُضَيْلِ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي عليه السلام ، قَالَ : سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «يُرِيدُونَ  
لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ» قَالَ : «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا وَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بِأَفْوَاهِهِمْ» .

قُلْتُ : «وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ» ؟ قَالَ : «وَاللَّهُ مُتِمُّ الْإِمَامَةِ : لِقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «الَّذِينَ  
آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُولِهِ وَالتَّوَرَّعُوا الَّذِي أَنْزَلْنَا» فَالنُّورُ هُوَ الْإِمَامُ» .

قُلْتُ : «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ» ؟ قَالَ : «هُوَ الَّذِي أَمَرَ رَسُولَهُ  
بِالْوَلَايَةِ لَوْصِيَّتِهِ ، وَ الْوَلَايَةُ هِيَ دِينُ الْحَقِّ» .

قُلْتُ : «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» ؟ قَالَ : «يُظْهِرُهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَدْيَانِ عِنْدَ قِيَامِ  
الْقَائِمِ» . قَالَ : «يَقُولُ اللَّهُ : «وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ» : وَلَايَةُ الْقَائِمِ «وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» بِوَلَايَةِ  
عَلِيِّ» .

قُلْتُ : هَذَا تَنْزِيلٌ ؟ قَالَ : «نَعَمْ ، أَمَّا هَذَا الْحَرْفُ فَتَنْزِيلٌ ، وَ أَمَّا غَيْرُهُ فَتَأْوِيلٌ» .

قُلْتُ : «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا» ؟ قَالَ : «إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - سَمَّى مَنْ لَمْ  
يَتَّبِعْ رَسُولَهُ فِي وَلَايَةِ وَصِيِّهِ مُنَافِقِينَ ، وَ جَعَلَ مَنْ جَحَدَ وَصِيَّهِ إِمَامَتَهُ كَمَنْ جَحَدَ

را یا محمد ﴿بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ﴾<sup>۱</sup>، یعنی: به آمرزش و مزد بزرگ و نیکو.

۹۱/۱۱۷۸. علی بن محمد، از بعضی از اصحاب ما، از ابن محبوب، از محمد بن فضیل، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای عز و جل: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ﴾، فرمود که: «اراده دارند که ولایت امیر المؤمنین علیه السلام را به دهان خویش فرو نشانند». عرض کردم: ﴿وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ﴾<sup>۲</sup>، فرمود: «و خدا تمام کننده امامت است، به جهت فرموده خدای عز و جل: ﴿فَتَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾<sup>۳</sup>، پس نور، امام است».

(و همین حدیث، با اختلاف کمی در متن، به سند دیگر مذکور شد در باب این که ائمه علیهم السلام، نور خدای عز و جل اند و آیه، به همان وضعی است که در آنجا مذکور شد و آنچه در اینجا ذکر شده، اشتباه است. تتمه حدیث: آن که)

راوی می گوید که عرض کردم: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ﴾؟ یعنی: «اوست آن خدایی که فرستاد پیغمبر خود را با هدایت و مذهب درست - که ملت اسلام است - و حضرت فرمود که: «اوست آن که رسول خویش را امر فرمود به ولایت از برای وصی خویش و ولایت، همان دین حق است». عرض کردم: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾<sup>۴</sup>، یعنی: «تا غالب گرداند رسول خویش، یا آن دین را بر هر گیش و ملت». و حضرت فرمود که: «او را غالب می گرداند بر همه دین ها در نزد قیام حضرت قائم» و فرمود که: «خدا می فرماید: ﴿وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ﴾، یعنی: ولایت قائم علیه السلام ﴿وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾<sup>۵</sup>، و اگر چه کراحت دارند، کافران، یعنی: به ولایت علی علیه السلام».

عرض کردم که این، تنزیل است؟ فرمود: «آری، این معنی تنزیل است و اما غیر آن، تأویل است» (و مراد از تنزیل، چیزی است که آیه در باب آن فرود آمده باشد و تأویل چیزی است که حکم آیه در آن، جاری شود).

راوی می گوید که عرض کردم: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا﴾<sup>۶</sup>؟ یعنی: «این قول ایشان که شاهد است (بر بدی اعمال ایشان، یا این حال مذکور، از کذب و نفاق)، به سبب آن است که ایشان ایمان آورده اند به زبان (یعنی: به کلمه شهادتین گویا شدند و خود را مسلمان نمودند)،

۱. پس، ۸-۱۱.

۲. صف، ۸.

۳. تغابن، ۸.

۴. توبه، ۳۳؛ فتح، ۲۸؛ صف، ۹.

۵. صف، ۸.

۶. منافقون، ۳.

مُحَمَّدًا، وَ أَنْزَلَ بِذَلِكَ قُرْآنًا، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، ﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ﴾ بِوَلَايَةِ وَصِيِّكَ  
 ﴿قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ﴾ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ  
 ﴿لَكَاذِبُونَ﴾ اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ﴿وَالسَّبِيلُ هُوَ الْوَصِيُّ﴾ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا  
 كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا﴾ بِرِسَالَتِكَ ﴿ثُمَّ كَفَرُوا﴾ بِوَلَايَةِ وَصِيِّكَ ﴿فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ  
 فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ﴾».

قُلْتُ: مَا مَعْنَى «لَا يَفْقَهُونَ»؟ قَالَ: «يَقُولُ: لَا يَعْقِلُونَ بِنُبُوتِكَ».

قُلْتُ: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ﴾؟ قَالَ: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ: ازْجِعُوا



مرکز تحقیقات علوم اسلامی

بعد از آن کافر شدند و اظهار آن نمودند». و حضرت فرمود: «به درستی که خدای تبارک و تعالی کسی را که پیروی ننمود، و رسول، او را در باب ولایت وصی آن حضرت، منافقان نامید، و کسی را که امامت وصی او را انکار نمود، مانند کسی که محمد را انکار کرد، گردانید، و در این باب، قرآن را فرو فرستاد و فرمود: [یا محمد] ﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ﴾ بولایة وصیک ﴿قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ﴾ بولایة وصیک ﴿لَكَذِبُونَ﴾ اتَّخَذُوا أَيْمَنَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ<sup>۱</sup>، یعنی: ای محمد، چون بیایند به نزد تو منافقان [به ولایت علی]، هر آینه دروغگویایند؛ به جهت آن که اعتقاد ایشان با گفتار ایشان در این گواهی، موافق نبود (با آن که اظهار موافقت آن می نمودند)، فرا گرفتند سوگندهای خویش را (که به دروغ یاد می کنند)، سپری (که خود را به آن، از کشتن نگاه می دارند؛ مانند اهل حرب). پس مردم را باز داشتند از راه خدا». و حضرت فرمود که: «مراد از این، راه وصی است» (و در قرآن، یا محمد و بولایة وصیک و بولایة علی موجود نیست و نوشتن آن، با آیه، به جهت ظهور حدیث است در این که نزول به این طریق بوده با سهولت ترجمه). ﴿إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾<sup>۲</sup>، یعنی: «به درستی که ایشان، بد است آنچه پیوسته می کنند از اظهار ایمان و پنهان کردن خلاف آن» (و بعد از این، در قرآن چنین است که: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا﴾ (که ترجمه آن مذکور شد و در این حدیث، چنین است که: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ ءَامَنُوا﴾ بر سالتک ﴿وَكَفَرُوا﴾ [بولایة وصیک]، یعنی: «این، به سبب آن است که ایشان به پیغمبری تو ایمان آوردند و به ولایت وصی، تو کافر شدند. ﴿فَطُبِعَ﴾ (و در این حدیث است که) ﴿فَطُبِعَ اللَّهُ﴾ ﴿عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ﴾<sup>۳</sup>، یعنی: «پس مهر زده شد (یا پس خدا مهر گذاشت) بر دل های ایشان، پس ایشان نمی فهمند و نمی دانند».

و راوی می گوید که عرض کردم: معنی ﴿لَا يَفْقَهُونَ﴾ چیست؟ فرمود که: «می فرماید که: ایشان، پیغمبری تو را تعقل نمی کنند».

عرض کردم: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ﴾؟ یعنی: «و چون گفته شود به ایشان که بیایید تا فرستاده خدا از برای شما آمرزش طلبد». و حضرت فرمود: «و چون گفته شود به ایشان که باز گردید به سوی ولایت علی علیه السلام، تا پیغمبر از برای شما طلب آمرزش کند

۲. منافقون، ۲.

۱. منافقون، ۱ و ۲.

۳. منافقون، ۳.

إِلَى وَلَايَةِ عَلِيٍّ يَسْتَغْفِرُ لَكُمْ النَّبِيُّ مِنْ ذُنُوبِكُمْ ﴿لَوْ أَرَادُوا سَهْمَهُمْ﴾ قَالَ اللَّهُ: ﴿وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ﴾ عَنْ وَلَايَةِ عَلِيٍّ ﴿وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ﴾ عَلَيْهِ.

ثُمَّ عَطَفَ الْقَوْلَ مِنَ اللَّهِ بِمَعْرِفَتِهِ بِهِمْ، فَقَالَ: ﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾ يَقُولُ: الظَّالِمِينَ لِوَصِيِّكَ.

قُلْتُ: ﴿أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؟﴾ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ ضَرَبَ مَثَلًا مَنْ حَادَ عَنْ وَلَايَةِ عَلِيٍّ كَمَنْ يَمْشِي عَلَى وَجْهِهِ لَا يَهْتَدِي لِأَمْرِهِ، وَجَعَلَ مَنْ تَبِعَهُ سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، وَالصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ: أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام)».

قَالَ: قُلْتُ: قَوْلُهُ: ﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ﴾؟ قَالَ: «يَعْنِي جَبْرِئِيلَ عَنِ اللَّهِ فِي وَلَايَةِ عَلِيٍّ (عليه السلام)».

قَالَ: قُلْتُ: ﴿وَمَا هُوَ بِقَوْلٍ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ﴾؟ قَالَ: «قَالُوا: إِنَّ مُحَمَّدًا كَذَّابٌ عَلَى رَبِّهِ، وَمَا أَمَرَهُ اللَّهُ بِهَذَا فِي عَلِيٍّ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ بِذَلِكَ قُرْآنًا، فَقَالَ: إِنَّ وَلَايَةَ عَلِيٍّ

از گناهان شما، ﴿لَوْ أَرَأَوْهُمْ﴾ بی‌چند سرهای خویش را و روی بگردانند» (یا سر خویش را بچنانند). و حضرت فرمود که: «خدا فرموده: ﴿وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ﴾ عن ولاية علي ﴿وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ﴾ علیه<sup>۱</sup>، یعنی: «و می‌بینی ایشان را که اعراض می‌کنند و روی می‌گردانند [از ولایت علی] و ایشان گردن‌کشانند [بر او]».

بعد از آن، سخن از جانب خدا گردیده به سوی معرفت آن جناب به حال ایشان و فرموده: ﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾<sup>۲</sup>، یعنی: یکسان است بر ایشان که آمرزش خواهی از برای ایشان، یا آمرزش نخواهی از برای ایشان، که خدا هرگز ایشان را نیامرزد. به درستی که خدا راه نمی‌نماید گروه فاسقان را. و حضرت فرمود که: «خدا می‌فرماید که ستم‌کاران بر وصی تو را».

عرض کردم: ﴿أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾<sup>۳</sup>، یعنی: «آیا پس کسی که می‌رود در افتاده بر روی خود، و نگون‌سار می‌رود، راه یافته‌تر است و به مطلوب رسیده‌تر، یا آن کسی که می‌رود راست ایستاده بر راه راست» (که به مقصود و مطلوب می‌رساند). و حضرت فرمود: «به درستی که خدا داستان کسی را که از ولایت علی میل نموده، بیان فرموده و او را مانند کسی قرار داده که بر روی خویش و نگون‌سار می‌رود، و به امر خود راه نمی‌یابد. و آن‌که آن حضرت را پیروی نموده، راست و بر راه راست گردانیده و راه راست، امیر المؤمنین علیه السلام است».

راوی می‌گوید که: عرض کردم چیست معنی قول آن جناب: ﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ﴾<sup>۴</sup> که ترجمه ظاهر آن این است که: «به درستی که قرآن، هر آینه گفتار رسولی است بزرگوار». حضرت فرمود: «یعنی: جبرئیل که فرود آمد از جانب خدا در باب ولایت علی علیه السلام».

عرض کردم: ﴿وَمَا هُوَ بِقَوْلٍ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تَتُومِنُونَ﴾<sup>۵</sup>، یعنی: «و نیست قرآن، گفتار شاعر (و آن‌که سخنان بی‌حقیقت گوید)، بسیار کم ایمان می‌آورید». و حضرت فرمود که: «گفتند: محمد، به غایت دروغگو است بر پروردگار خویش و خدا او را در باب علی، به این امر نقرموده. پس خدا در این باب، قرآن را فرو فرستاد و فرمود: [إِنَّ وَلَايَةَ عَلِي] ﴿تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ

۲. منافقون، ۶.

۴. تکویر، ۱۹.

۱. منافقون، ۵.

۳. ملک، ۲۳.

۵. حاقه، ۴۱.

﴿تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ○ وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا﴾ مُحَمَّدٌ ﴿بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ ○ لَا خَدُّنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ○  
ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ﴾.

ثُمَّ عَطَفَ الْقَوْلَ، فَقَالَ: إِنَّ وَلَايَةَ عَلِيٍّ ﴿لَتَذْكِرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ﴾ لِلْعَالَمِينَ ﴿وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ  
مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ﴾ وَإِنَّ عَلِيًّا ﴿لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ وَإِنَّ وَلَايَتَهُ ﴿لَحَقُّ الْيَقِينِ ○ فَسَبِّحْ﴾ يَا  
مُحَمَّدُ ﴿بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ﴾ يَقُولُ: اشْكُرْ رَبَّكَ الْعَظِيمَ الَّذِي أَعْطَاكَ هَذَا الْفَضْلَ.

قُلْتُ: قَوْلُهُ: ﴿لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى آمَنَّا بِهِ﴾؟ قَالَ: «الْهُدَى: الْوَلَايَةُ، آمَنَّا بِمَوْلَانَا،  
فَمَنْ آمَنَ بِوَلَايَةِ مَوْلَاهُ ﴿فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا﴾».

قُلْتُ: تَنْزِيلٌ؟ قَالَ: «لَا، تَأْوِيلٌ».

مرکز تحقیقات کتب و تراث اسلامی

الْعَلَمِينَ\* وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا\* محمد ﴿بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ\*﴾ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ\* ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ\*<sup>۱</sup>، یعنی: «به درستی که [ولایت علی علیه السلام]، فرستاده شده است بر محمد صلی الله علیه و آله، از جانب پروردگار عالمیان به وساطت جبرئیل علیه السلام و اگر محمد صلی الله علیه و آله، بر ما به افترا و دورغ، می‌بست پاره‌ای از سخنان را چنانچه شما گمان می‌کنید، هر آینه می‌گرفتیم از وی دست راست او را (یا او را می‌گرفتیم به قوت و قدرتی که داریم) پس هر آینه می‌بریدیم از او، بند دل او را» (و آن رگی است در دل که چون بریده شود، صاحب آن بمیرد).

بعد از آن، گفتار را برگردانیده و فرموده: [إِنَّ وَلَايَةَ عَلِيٍّ] ﴿لَتَذَكِرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ﴾؛ به درستی که ولایت علی علیه السلام، هر آینه پندی است از برای پرهیزکاران» و حضرت فرمود: «از برای دانیان (و در قرآن ﴿وَإِنَّهُ لَتَذَكِرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ﴾ واقع است). ﴿وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ﴾ وَإِنَّهُ عَلِيًّا ﴿لَخَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ وَإِنَّهُ﴾ ولایت ﴿لَحَقُّ الْيَقِينِ﴾ فَسَبِّحْ﴾ یا محمد ﴿بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ﴾»<sup>۲</sup>. (و در قرآن، به جای علی و ولایت، ضمیر غائب واقع است و یا محمد، مذکور نیست). و ترجمه آن، چنانچه در حدیث است، این است: «و به درستی که ما هر آینه می‌دانیم که بعضی از شما تکذیب کنندگانند. و به درستی که علی، سبب حسرت و اندوه است بر کافران. و به درستی که ولایت آن حضرت، درست و راست است بی‌گمان (یعنی: محض یقین است که هیچ شکی در آن نیست). پس تسبیح گوی ای محمد، به نام پروردگار خود که بزرگ است» (یعنی: تنزیه نمای او را از صفات نالایق و ناسزا). و حضرت فرمود که: «خدا می‌فرماید که: شکر کن پروردگار بزرگ خویش را که این افزونی و فضیلت را به تو عطا فرمود».

و عرض کردم که: قول آن جناب: ﴿لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ ؕ آمَنَّا بِهِ﴾؟ (و این آیه در سوره جن است و در صدر آن، و انا واقع است، و بعد از آنچه مذکور شد، چنین است که: ﴿فَمَنْ يُؤْمِنْ بِهِ﴾ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا<sup>۳</sup>)، یعنی: «و به درستی که ما، یا وحی شده که ما در هنگامی که شنیدیم قرآن را که سبب هدایت است». و حضرت فرمود که: «هدی، ولایت است، ایمان آوردیم به آن» و حضرت فرمود که: «ایمان آوردیم به مولی و صاحب اختیار خویش. پس هر که ایمان آورد به پروردگار خویش، نترسد از نقصان و نرسیدن امر ناخوشی».

راوی می‌گوید که: عرض کردم که: این تنزیل است؟ فرمود: «نه، بلکه تأویل است».

قُلْتُ: قَوْلُهُ: ﴿قُلْ إِنِّي لَا أُمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا﴾؟ قَالَ: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ دَعَا النَّاسَ إِلَى وَلَايَةِ عَلِيٍّ، فَاجْتَمَعَتْ إِلَيْهِ قُرَيْشٌ، فَقَالُوا: يَا مُحَمَّدُ، أَغْفِنَا مِنْ هَذَا، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: هَذَا إِلَى اللَّهِ لَيْسَ إِلَيَّ، فَاتَّهَمُوهُ وَخَرَجُوا مِنْ عِنْدِهِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿قُلْ إِنِّي لَا أُمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا﴾ قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ إِذَا عَصَيْتُهُ ﴿أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا﴾ إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ فِي عَلِيٍّ».

قُلْتُ: هَذَا تَنْزِيلٌ؟ قَالَ: «نَعَمْ». ثُمَّ قَالَ تَوْكِيدًا: «وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فِي وَلَايَةِ عَلِيٍّ ﴿فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا﴾».

قُلْتُ: «حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا﴾؟ قَالَ: «يَعْنِي بِذَلِكَ الْقَائِمَ وَأَنْصَارَهُ».

قُلْتُ: «وَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ﴾؟ قَالَ: «يَقُولُونَ فِيكَ: ﴿وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا﴾ وَذَرْنِي﴾ يَا مُحَمَّدُ ﴿وَالْمُكَذِّبِينَ﴾ بِوَصِيكَ ﴿أُولَى النِّعْمَةِ وَمَهْلُهُمْ قَلِيلًا﴾».

عرض کردم که قول آن جناب: ﴿لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا﴾<sup>۱</sup>؟ حضرت فرمود که: «رسول خدا ﷺ مردم را خواند به سوی ولایت علی علیه السلام، پس قریش به نزد آن حضرت جمع شدند و گفتند: یا محمد، ما را از این امر معاف دار. رسول خدا ﷺ فرمود که: این امر به سوی خدا مفوض است، و اختیار آن، با من نیست. پس آن حضرت را متهم ساختند و از نزد او بیرون رفتند، و خدا این آیه را فرو فرستاد که: ﴿قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ﴾ ان عصيته<sup>۲</sup> ﴿أَخَذَ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا﴾ إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ<sup>۳</sup> فی علی. (و در قرآن ان عصيته مذکور نیست)، یعنی: بگو: به درستی که من مالک نیستم از برای شما دفع ضرری و نه رسانیدن خیر و صلاحی. بگو: به درستی که هرگز زینهار ندهم مرا هیچ‌کس و در پناه خود نگیرد از عذاب خدا اگر او را نافرمانی کنم، و نیابم هرگز به غیر از آن جناب پناهی را که روی به آن آورم، و به واسطه آن از آن بلیه نجات یابم، مگر رسانیدنی که از جانب خدا باشد، و مگر پیغام‌های او و آدای آنچه به من ارسال فرموده». و حضرت فرمود: «یعنی: در باب علی».

عرض کردم که این تنزیل است؟ فرمود: «آری». بعد از آن، به جهت استوار ساختن این مطلب فرمود که: ﴿وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾ فی ولایة علی ﴿فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا﴾<sup>۴</sup>، یعنی: و آنان که نافرمانی کنند خدا و فرستاده او را [در باب ولایت علی]، پس به درستی که از برای ایشان است آتش دوزخ، در حالتی که جاوید باشند» (که آن در آن‌اند همیشه).

عرض کردم: ﴿حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضَعُفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ غَدًّا﴾<sup>۵</sup>؟ یعنی: «تا وقتی که ببینند آنچه را که وعده داده می‌شوند (که آن واقعه بدر است و مغلوب شدن ایشان) و حضرت فرمود که: «مقصود از این، حضرت قائم علیه السلام است و یاوران او». پس، به زودی خواهند دانست که کی ضعیف‌تر است از روی یار و مددکار و کم‌تر است از روی شما». و عرض کردم: ﴿فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ﴾<sup>۶</sup> (و در قرآن و اصبر به و او است)، یعنی: «و صبر و شکیبایی نما بر آنچه می‌گویند». و حضرت فرمود: «بر آنچه می‌گویند در حق تو. ﴿وَأَفْجَزُهُمْ حَبْرًا جَمِيلًا﴾<sup>۷</sup>، یعنی: «و دوری بجو از ایشان؛ دوری جستنی نیکو». ﴿وَذَرْنِي﴾، یعنی: «و ابگذار مرا ای محمد»، ﴿وَأَلْمُكْذِبِينَ﴾، یعنی: «با جماعت تکذیب‌کنندگان». و

۱. جن، ۲۱-۲۳.

۲. جن، ۲۴.

۳. مؤمل، ۱۰.

۴. جن، ۲۱.

۵. جن، ۲۳.

۶. مؤمل، ۱۰.

قُلْتُ: إِنَّ هَذَا تَنْزِيلٌ؟ قَالَ: «نَعَمْ».

قُلْتُ: «لَيْسَتَيْنِ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ؟» قَالَ: «يَسْتَيَقِنُونَ أَنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَوَصِيَّهُ حَقٌّ».

قُلْتُ: «وَيَزَادُ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا؟» قَالَ: «وَيَزَادُونَ بِوَلَايَةِ الْوَصِيِّ إِيمَانًا».

قُلْتُ: «وَلَا يَزْتَابِ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ؟» قَالَ: «بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ».

قُلْتُ: مَا هَذَا الْإِزْتِيَابُ؟ قَالَ: «يَعْنِي بِذَلِكَ أَهْلَ الْكِتَابِ وَالْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ ذَكَرَ اللَّهُ، فَقَالَ: وَلَا يَزْتَابُونَ فِي الْوَلَايَةِ».

قُلْتُ: «وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرُ النَّبِيِّ؟» قَالَ: «نَعَمْ، وَوَلَايَةُ عَلِيٍّ».

قُلْتُ: «إِنَّهَا لِأَحَدِي الْكُبَرَى؟» قَالَ: «الْوَلَايَةُ».

قُلْتُ: «لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ؟» قَالَ: «مَنْ تَقَدَّمَ إِلَيْنَا وَلَا يَتَنَا، أَخَّرَ عَنْ سَقَرٍ، وَمَنْ تَأَخَّرَ عَنَّا، تَقَدَّمَ إِلَى سَقَرٍ».

قُلْتُ: «إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ؟» قَالَ: «هُمْ وَاللَّهُ شَهِيدٌ».

حضرت فرمود: «به وصی تو ﴿أُولَى النُّعْمَةِ وَمَهْلَهُمْ قَلِيلًا﴾<sup>۱</sup>، یعنی: مکذبانانی که صاحب تنعم‌اند و مهلت ده ایشان را مهلت دادنی اندک».

عرض کردم که: این که می‌فرمایی تنزیل است؟ فرمود: «آری».

عرض کردم: ﴿لَيْسَتَيْنِ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ﴾<sup>۲</sup>؟ یعنی: «تا کسب یقین کنند آنان که داده شده‌اند کتاب را». و حضرت فرمود که: «کسب یقین می‌کنند که خدا و رسول او و وصی رسول، حق‌اند».

عرض کردم: ﴿وَيَزِدَانِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِيمَانًا﴾<sup>۳</sup>؟ یعنی: «و تا زیاد کنند آنان که ایمان آورده‌اند ایمان را». و حضرت فرمود که: «ببفزایند به ولایت وصی، ایمان را».

عرض کردم: ﴿وَلَا يَزْتَابِ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾<sup>۴</sup>؟ یعنی: «و تا شک نیاورند آنان که عطا شدند کتاب را و آنان که ایمان آورنده‌اند». و حضرت فرمود: «یعنی: به ولایت علی».

عرض کردم که: این شک آوردن چیست؟ فرمود که: «مقصود از این، اهل کتاب و مؤمنان‌اند که خدا ایشان را ذکر فرموده و فرموده که: در ولایت شک نمی‌آورند».

عرض کردم: ﴿وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ﴾<sup>۵</sup>؟ یعنی: «و نیست این سوره (یا خزنة جهنم، یا دوزخ چنانچه مفسرین گفته‌اند)، مگر بینه و یادداشتی از برای مردمان». و حضرت فرمود: «آری، مراد، ولایت علی علیه السلام است».

عرض کردم: ﴿إِنَّهَا لِأَخْذَى الْكِبَرِ﴾<sup>۶</sup>؟ فرمود: «یعنی: ولایت». و ترجمه آیه، این است که: «به درستی که آن، هر آینه یکی از امور بزرگ است».

عرض کردم: ﴿لَمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَّقِدُمْ أَوْ يَتَأَخَّرُ﴾<sup>۷</sup>؟ یعنی: «در حالی که ترساننده است هر که را که خواهد که پیش افتد یا پس افتد». و حضرت فرمود که: «هر که به سوی ولایت ما تقدم جوید از دوزخ، پس افتاده شود، و هر که از ما تأخر جوید، به سوی دوزخ پیشی گیرد».

عرض کردم: ﴿إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ﴾<sup>۸</sup>؟ یعنی: «هر تنی به آنچه کرده، در گرو است، مگر یاران دست راست». حضرت فرمود: «به خدا سوگند که ایشان شیعیان مایند».

۲. مدثر، ۶.

۱. مزمل، ۱۱.

۴. مدثر، ۳۱.

۳. مدثر، ۳۱.

۶. مدثر، ۳۵.

۵. مدثر، ۶.

۸. مدثر، ۳۹.

۷. مدثر، ۳۷.

قُلْتُ: «لَمْ نَكْ مِنَ الْمُصَلِّينَ»؟ قَالَ: «إِنَّا لَمْ نَتَوَلَّ وَصِيَّ مُحَمَّدٍ وَ الْأَوْصِيَاءَ مِنْ بَعْدِهِ، وَ لَا يُصَلُّونَ عَلَيْهِمْ».

قُلْتُ: «فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ»؟ قَالَ: «عَنِ الْوَلَايَةِ مُعْرِضِينَ».

قُلْتُ: «كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ»؟ قَالَ: «الْوَلَايَةُ».

قُلْتُ: قَوْلُهُ: «يُوفُونَ بِالنَّذْرِ»؟ قَالَ: «يُوفُونَ لِلَّهِ بِالنَّذْرِ الَّذِي أَخَذَ عَلَيْهِمْ فِي الْمِيثَاقِ مِنْ وَلَايَتِنَا».

قُلْتُ: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا»؟ قَالَ: «بِوَلَايَةِ عَلِيِّ تَنْزِيلًا».

قُلْتُ: هَذَا تَنْزِيلٌ؟ قَالَ: «نَعَمْ، ذَا تَأْوِيلٍ».

قُلْتُ: «إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ»؟ قَالَ: «الْوَلَايَةُ».

قُلْتُ: «يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ»؟ قَالَ: «فِي وَلَايَتِنَا. قَالَ: «وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ

عَذَابًا أَلِيمًا» أَلَا تَرَى أَنَّ اللَّهَ يَقُولُ: «وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»؟ قَالَ:

عرض کردم: «لَمْ تَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ»<sup>۱</sup>؟ حضرت فرمود: «یعنی: ما با وصی محمد و اوصیای بعد از او دوستی نورزیدیم». و فرمود که: «ایشان بر اوصیا صلوات نمی‌فرستند».

عرض کردم: «فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُغْرِضِينَ»<sup>۲</sup>؟ یعنی: «پس چیست ایشان را که از پند، رو گردانند». و حضرت فرمود که: «از ولایت رو گردانند».

عرض کردم: «كَلَّا إِنَّهُ تَذْكِرَةٌ»<sup>۳</sup>؟ یعنی: «نه چنان است که می‌گویند. به درستی که آن پندی است بزرگ». حضرت فرمود: «یعنی: ولایت» (و در قرآن کَلَّا إِنَّهُ باضمیر مذکر است، و اگر چه در سوره عبس «كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ»<sup>۴</sup> واقع شده، لیکن به قرینه آیات پیش و بعد، باید که مراد از آن، آیه سوره مدثر باشد که در آن، آنه مذکور است و شاید که در قرآن اهل بیت، چنین بوده، با آن‌که اگر ضمیر راجع به قرآن باشد، که نیز آنها به تأنیث ضمیر جانش است، به جهت تأنیث خبر که تذکره است).

عرض کردم: چیست معنی قول خدا «يُوفُونَ بِالنَّذْرِ»<sup>۵</sup>؟ فرمود: «وفا می‌کنند از برای خدا به نذری که بر ایشان گرفت در وقت پیمان گرفتن که از ولایت ما است».

عرض کردم: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا»<sup>۶</sup>؟ یعنی: «به درستی که ما فرو فرستادیم بر تو قرآن را فرو فرستادنی بتدریج» (سوره سوره، و آیه آیه)، حضرت فرمود: «فرو فرستادیم به ولایت علی؛ فرو فرستادنی».

عرض کردم که: این تنزیل است؟ فرمود: «آری، این تأویل است».

عرض کردم: «إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ»<sup>۷</sup>؟ فرمود: «ولایت، تذکره است».

عرض کردم: «يَدْخُلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ»<sup>۸</sup>؟ یعنی: «خدا در آورد هر که را خواهد در رحمت خویش». حضرت فرمود: «یعنی: در ولایت ما». و فرمود: «وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا»<sup>۹</sup>، یعنی: «و ستم‌کاران را خوار داشته و آماده کرده از برای ایشان عذابی دردناک» (یا درد آورنده). آیا نمی‌بینی که خدا می‌فرماید: «وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»<sup>۱۰</sup>؟

۲. مدثر، ۴۹.

۴. عبس، ۱۱.

۶. انسان، ۲۳.

۸. انسان، ۲۹.

۱۰. بقره، ۵۷.

۱. مدثر، ۴۳.

۳. مدثر، ۵۴.

۵. انسان، ۷.

۷. مؤمل، ۱۸.

۹. انسان، ۳۱.

«إِنَّ اللَّهَ أَعَزُّ وَأَمْنَعُ مِنْ أَنْ يُظْلَمَ أَوْ يَنْسَبَ نَفْسُهُ إِلَى ظُلْمٍ، وَلَكِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا بِنَفْسِهِ، فَجَعَلَ ظُلْمَنَا ظُلْمَهُ، وَوَلَايَتَنَا وَلايَتَهُ، ثُمَّ أَنْزَلَ بِذَلِكَ قُرْآنًا عَلَى نَبِيِّهِ، فَقَالَ: ﴿وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾».

قُلْتُ: هَذَا تَنْزِيلٌ؟ قَالَ: «نَعَمْ».

قُلْتُ: «وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ»؟ قَالَ: «يَقُولُ: وَيْلٌ لِلْمُكَذِّبِينَ يَا مُحَمَّدُ، بِمَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ وَلايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام)».

«أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ ○ ثُمَّ نُنْبِئُهُمُ الْآخِرِينَ»؟ قَالَ: «الْأَوَّلِينَ الَّذِينَ كَذَّبُوا الرُّسُلَ فِي طَاعَةِ الْأَوْصِيَاءِ».

«كَذَلِكَ نَفْعِلُ بِالْمُجْرِمِينَ»؟ قَالَ: «مَنْ أَجْرَمَ إِلَى آلِ مُحَمَّدٍ، وَرَكِبَ مِنْ وَصِيهِ مَا رَكِبَ».

قُلْتُ: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ»؟ قَالَ: «نَحْنُ - وَاللَّهِ - وَشِيعَتُنَا، لَيْسَ عَلَى مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ غَيْرُنَا، وَسَائِرِ النَّاسِ مِنْهَا بُرَاءٌ».

قُلْتُ: «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ» الْآيَةُ؟ قَالَ: «نَحْنُ - وَاللَّهِ - الْمَأْذُونُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالْقَائِلُونَ صَوَابًا».

و حضرت فرمود که: «خدای تعالی از آن عزیزتر و استوارتر است که مظلوم شود و کسی بر او ستم تواند کرد، و خویش را به سوی ستم کشیدن نسبت دهد، ولیکن خدا ما را به نفس خود آمیخته و مخلوط ساخته، پس ستمی را که بر ما واقع شود، ستم بر خود و دوستی با ما را، دوستی با خود قرار داده. پس در این باب، قرآن را بر پیغمبر خود فرو فرستاده و فرموده که: ﴿وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾».

عرض کردم که: این تنزیل است؟ فرمود: «آری».

عرض کردم: ﴿فَوَيْلٌ لِلْمُكَذِّبِينَ﴾؟ یعنی: «وای در آن روز بر تکذیب کنندگان». فرمود که: «می‌فرماید: یا محمد، وای بر تکذیب کنندگان، که تکذیب می‌کنند به آنچه وحی کردم به سوی تو از ولایت علی». ﴿أَلَمْ نُهَبِكِ الْأَوَّلِينَ ثُمَّ نَنْتَبِعُهُمُ الْآخِرِينَ﴾<sup>۱</sup>، یعنی: «آیا هلاک نکردیم پیشینیان را، پس از پی ایشان در آوریم به هلاکت، پسینیان را». و حضرت فرمود که: «مراد از پیشینیان، آنانند که رسولان خدا را در طاعت اوصیا تکذیب کردند». ﴿كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ﴾<sup>۲</sup>، یعنی: «مانند این فعل که عبارت است از هلاک کردنی که با گناهکاران خواهیم کرد». و حضرت فرمود که: «مراد از آن، کسی است که گناه عظیم از او سرزد، نسبت به آل محمد و در ماده وصی آن حضرت، مرتکب گردید آنچه مرتکب گردید» (که هیچ زبانی طاقت گفتن و هیچ گوشی تاب شنیدن آن را ندارد).

عرض کردم: ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ﴾<sup>۳</sup>؟ یعنی: «به درستی که پرهیزکاران» (در سایه‌های درختان بهشت و در کنار چشم‌های آب و در میان میوه‌ها از آنچه خواهش آن داشته باشند، مرفه الحال و فارغ البال اند تا آخر آنچه در سورهٔ مرسلات مذکور است) حضرت فرمود: «به خدا سوگند که ما و شیعیان ماییم و کسی غیر از ما و شیعیان ما، بر ملت حضرت ابراهیم نیست و سایر مردمان از آن بیزارند».

عرض کردم: ﴿يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْفَلَکَکَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ﴾<sup>۴</sup>؟ (تا آخر آیه که) ترجمهٔ آن این است که: «روزی که بایستند روح و فرشتگان در حالی که صف‌زدگان باشند، سخن نگویند در باب شفاعت و غیر آن، مگر کسی که دستوری داده باشد او را خداوند مهربان و گفته باشد گفتاری را که صواب و درست باشد». حضرت فرمود: «آری، به خدا سوگند که ماییم آنان که

۲. مرسلات، ۱۸.

۴. نبأ، ۳۸.

۱. مرسلات، ۱۶-۱۷.

۳. مرسلات، ۴۱.

قُلْتُ: مَا تَقُولُونَ إِذَا تَكَلَّمْتُمْ؟ قَالَ: «نُحَمِّدُ رَبَّنَا، وَنُصَلِّي عَلَى نَبِيِّنَا، وَنَشْفَعُ لِشِيعَتِنَا، فَلَا يَرُدُّنَا رَبُّنَا».

قُلْتُ: «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَارِ لَفِي سِجِّينٍ»؟ قَالَ: «هُمُ الَّذِينَ فَجَرُوا فِي حَقِّ الْأَئِمَّةِ، وَاعْتَدُوا عَلَيْهِمْ».

قُلْتُ: «ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ»؟ قَالَ: «يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ».

قُلْتُ: تَنْزِيلُ؟ قَالَ: «نَعَمْ».

١١٧٩ / ٩٢. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً» قَالَ: «يَعْنِي بِهِ وَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام».

قُلْتُ: «وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى»؟ قَالَ: «يَعْنِي أَعْمَى الْبَصَرِ فِي الْآخِرَةِ، أَعْمَى الْقَلْبِ فِي الدُّنْيَا، عَنْ وَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام».

قَالَ: «وَهُوَ مُتَحَيِّرٌ فِي الْقِيَامَةِ، يَقُولُ: «لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيراً» ○ قَالَ كَذَلِكَ أَنتَ يَا أَتَانَا فَتَسِيئُهَا» . قَالَ: «الْآيَاتُ: الْأَئِمَّةُ عليهم السلام، فَتَسِيئُهَا «وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى» يَعْنِي تَرَكْتَهَا، وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُتْرَكُ فِي النَّارِ، كَمَا تَرَكْتَ الْأَئِمَّةَ عليهم السلام، فَلَمْ تُطِيعْ أَمْرَهُمْ، وَ

خدا ایشان را دستوری داده و آنان که گفتار درست می‌گویند.

عرض کردم که: چه می‌گویید چون سخن گویند؟ فرمود که: «پروردگار خود را به بزرگی یاد می‌نماییم، و بر پیغمبر خود صلوات می‌فرستیم، و شیعیان خود را شفاعت می‌کنیم، و پروردگار ما ما را رد نمی‌کند، و شفاعت و درخواست ما را در حق ایشان قبول می‌فرماید».

عرض کردم: «كَلَّا إِنْ كَتَبَ الْفُجَّارُ لَفِي سَجِينٍ»<sup>۱</sup>؟ فرمود که: «ایشان آناند که در حق ائمه نابکار شدند و بر ایشان ستم کردند و از حد در گذشتند».

عرض کردم: «ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ»<sup>۲</sup>؟ یعنی: «پس گفته می‌شود که این است آن‌که بودید در دنیا که به او تکذیب می‌کردید». فرمود که: «مقصود از آن، امیر المؤمنین علیه السلام است».

عرض کردم که: این تنزیل است؟ فرمود: «آری».

۹۲ / ۱۱۷۹. محمد بن یحیی، از سلمة بن خطاب، از حسین بن عبدالرحمان، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا»<sup>۳</sup> آن حضرت فرمود: «مقصود از ذکر، ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است».

عرض کردم: «وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى»<sup>۴</sup>؟ فرمود: «یعنی: چشمش کور است در آخرت و دلش نابینا است در دنیا از ولایت امیر المؤمنین علیه السلام». و فرمود که: «آن کس در روز قیامت سرگردان است، می‌گوید: «لَمْ حَشُرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا»<sup>۵</sup> (و پیش از «حشرتنی» در قرآن قال ربّ نیز مذکور است که در حدیث نیست).

«قَالَ كَذَلِكَ أَنتُكَ ءَايَتُنَا فَنَسِيَتْهَا»<sup>۶</sup>؟ فرمود که: «آیات، ائمه علیهم السلام اند». «فَنَسِيَتْهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى»<sup>۶</sup>. «یعنی: و وا گذاشتی آن آیات را، و همچنین امروز وا گذاشته می‌شوی در آتش دوزخ؛ چنانچه ائمه علیهم السلام را وا گذاشتی، پس فرمان ایشان را اطاعت نکردی و سخن ایشان را نشنیدی».

۲. مطفئین، ۱۷.

۴. طه، ۱۲۴.

۶. طه، ۱۲۶.

۱. مطفئین، ۷.

۳. طه، ۱۲۴.

۵. طه، ۱۲۵.

لَمْ تَسْمَعْ قَوْلَهُمْ».

قُلْتُ: «وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى؟»  
 قَالَ: «يَعْنِي مَنْ أَشْرَكَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) غَيْرُهُ، وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ، وَتَرَكَ  
 الْأَيِّمَةَ مُعَانَدَةً، فَلَمْ يَتَّبِعْ آثَارَهُمْ، وَلَمْ يَتَوَلَّهُمْ».

قُلْتُ: «اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ؟» قَالَ: «وَلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام)».

قُلْتُ: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ؟» قَالَ: «مَعْرِفَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَيِّمَةِ (عليه السلام)».



«نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ؟» قَالَ: «نَزِيدُهُ مِنْهَا».

قَالَ: «يَسْتَوْفِي نَصِيبَهُ مِنْ دَوْلَتِهِمْ».

«وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ؟» قَالَ: «لَيْسَ لَهُ

فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ مَعَ الْقَائِمِ نَصِيبٌ».

عرض کردم: ﴿وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى﴾<sup>۱</sup> فرمود: «یعنی: کسی که شریک گرداند به ولایت امیر المؤمنین علیه السلام غیر او را و ایمان نیارود به آیات پروردگار خویش و ائمه را از روی عناد ترک کند، و آثار ایشان را پیروی ننماید، و ایشان را دوست ندارد».

و ترجمه آیات این است که: «و هر که روی برتابد از یاد من، پس به درستی که از برای اوست زیستنی تنگ و زندگانی سخت، و او را محشور می‌کنیم در روز قیامت، در حالی که نابینا باشد، می‌گوید: پروردگارا، چرا مرا نابینا محشور کردی و به تحقیق که من در دنیا بینا بودم؟ حق تعالی در جواب فرماید که: همچنین بود فعل تو. (یعنی: همچنان که تو در دنیا چشم از طریق خیر پوشیدی، ما خیر امروز را از چشم تو پوشیدیم). آیت‌های ما به نزد تو آمدند، پس آنها را فراموش نمودی، و ترک کردی و همچنان که آیت‌های ما را ترک کردی، امروز ترک کرده می‌شوی، و مانند این جزا که به بر تابندگان می‌دهیم، جزا می‌دهیم هر که را که از حد در گذشته و ایمان نیاورده به آیت‌های پروردگار خود، و هر آینه، عذاب آن سرای که کوری و عذاب دائمی است، سخت‌تر و پاینده‌تر است».

(تتمه حدیث آن‌که) راوی می‌گوید که: عرض کردم: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ بَعْبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ﴾<sup>۲</sup> یعنی: «خدا بسیار نیکوکار است با بندگان خود. روزی می‌دهد هر که را می‌خواهد». حضرت فرمود: «یعنی: ولایت امیر المؤمنین را به او روزی می‌کند». عرض کردم: ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ﴾<sup>۳</sup>؟ فرمود که: «مراد، معرفت امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام است». ﴿نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ﴾<sup>۴</sup>؟ فرمود: «یعنی: زیاد می‌کنیم او را از آن معرفت». و فرمود که: «بهره خویش را از دولت ایشان تمام فرامی‌گیرد».

﴿وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ﴾<sup>۴</sup>؟ فرمود که: «او را در دولت حق با حضرت قائم علیه السلام بهره‌ای نباشد». و ترجمه آیه، این است که: «هر که خواسته باشد کشت آن سرای را، بیفزاییم او را در کشت او، و هر که خواسته باشد کشت دنیا را، عطا کنیم او را بهره‌ای از دنیا (به حسب مقتضای حکمت)، و نیست او را در آن سرای هیچ بهره‌ای».

## ١٠٩ - بَابُ فِيهِ نُتِفَ وَ جَوَامِعُ مِنَ الرِّوَايَةِ فِي الْوَلَايَةِ

١١٨٠ / ١ . مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ ابْنِ مَخْبُوبٍ ، عَنْ ابْنِ رَبَاطٍ ، عَنْ بَكَيْرِ بْنِ أَعْيَنَ ، قَالَ : كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : «إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ مِيثَاقَ شَيْعَتِنَا بِالْوَلَايَةِ ... وَ هُمْ ذُرٌّ - يَوْمَ أَخَذَ أَمِيشَاقَ عَلَى الذَّرِّ ، وَ الْإِقْرَارَ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ ، وَ إِحْمَدَ عليه السلام بِالنَّبُوءَةِ» .

١١٨١ / ٢ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجُفَيْيِّ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ، وَ عَنْ عُقْبَةَ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ : «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ ، فَخَلَقَ مَا أَحَبَّ مِمَّا أَحَبَّ ، وَ كَانَ مَا أَحَبَّ أَنْ يَخْلُقَهُ مِنْ طِينَةِ الْجَنَّةِ ، وَ خَلَقَ مَا أَبْغَضَ مِمَّا أَبْغَضَ ، وَ كَانَ مَا أَبْغَضَ أَنْ يَخْلُقَهُ مِنْ طِينَةِ النَّارِ ، ثُمَّ بَعَثَهُمْ فِي الظُّلَالِ» .

فَقُلْتُ : وَ أَيُّ شَيْءٍ الظُّلَالُ ؟

قَالَ : «أَلَمْ تَرَ إِلَى ظِلِّكَ فِي الشَّمْسِ شَيْءٌ ، وَ لَيْسَ بِشَيْءٍ . ثُمَّ بَعَثَ اللَّهُ فِيهِمُ النَّبِيِّينَ يَدْعُونَهُمْ إِلَى الْإِقْرَارِ بِاللَّهِ ، وَ هُوَ قَوْلُهُ : «وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» ثُمَّ دَعَاهُمْ إِلَى الْإِقْرَارِ بِالنَّبِيِّينَ ، فَأَقَرَّ بَعْضُهُمْ ، وَ أَنْكَرَ بَعْضُهُمْ ، ثُمَّ دَعَاهُمْ إِلَى وَلَايَتِنَا ، فَأَقَرَّ بِهَا - وَ اللَّهُ - مَنْ أَحَبَّ ، وَ أَنْكَرَهَا مَنْ أَبْغَضَ ، وَ هُوَ قَوْلُهُ : «فَمَا كَانُوا لِيَوْمِنَا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ» . ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : «كَانَ التَّكْذِيبُ ثُمَّ» .

## ۱۰۹. باب که در آن چیزی چند از روایت جامعه در باب ولایت مذکور است

۱۱۸۰ / ۱. محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله، از محمد بن حسن و علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از ابن محبوب، از ابن رثاب، از بُکیر بن اعین، روایت کرده است که امام محمد باقر رحمه الله می فرمود که: «خدا پیمان شیعیان ما را به ولایت ما گرفت، و حال آن که چون مورچگان ریزه (یا ذرات هوا) بودند در روز فرا گرفتن پیمان از خلایق در عالم ذر، و اقرار کردن از برای آن جناب به پروردگاری و از برای محمد صلی الله علیه و آله، به پیغمبری».

۱۱۸۱ / ۲. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل بن بَزیع، از صالح بن عُقبه، از عبدالله بن محمد جُعفری، از امام محمد باقر رحمه الله؛

و از عُقبه، از امام محمد باقر رحمه الله روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «خدا، خلایق را آفرید، پس آنچه را که دوست می داشت آفرید، از آنچه دوست داشت، و آنچه دوست می داشت، آن است که او را از طینت و سرشت بهشت آفرید، و آن که را که دشمن داشت، آفرید از آنچه دشمن داشت، و آنچه دشمن می داشت، آن است که آن را از سرشت آتش و دوزخ آفرید. پس ایشان را برانگیخت در صورت سایه ها».

عرض کردم که: سایه ها چیست؟ فرمود که: «آیا نظر به سایه خود نمی کنی در آفتاب (که آن چیزی است که به حرکت و سکون صاحب خود متحرک و ساکن می شود) و چیزی نیست (یعنی: فی حد ذاته تحقق و وجودی ندارد). و بعد از آن، خدا در میان ایشان پیغمبران مبعوث گردانید، در حالی که ایشان را به سوی اقرار کردن به خدا دعوت می فرمود، و این است معنی قول آن جناب: «وَلَمَّا سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»<sup>۱</sup>، پس ایشان را به سوی اقرار کردن پیغمبران دعوت فرمود. و بعضی از ایشان، اقرار کردند و بعضی، انکار نمودند. پس ایشان را به سوی ولایت ما دعوت فرمود. به خدا سوگند که هر که خدا او را دوست می داشت، به آن اقرار کرد و هر که خدا او را دشمن می داشت، آن را انکار نمود. و این است معنی فرموده آن جناب که: «وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ»<sup>۲</sup>. (و در قرآن فما كانوا بافاست)، یعنی: پس نبودند که ایمان آورند به آن چیزی که تکذیب کرده بودند به آن، پیش از این» (یا به سبب تکذیب ایشان به آن، و این ظاهرتر است، به قرینه آیه سوره اعراف که لفظ به را ندارد).

١١٨٢ / ٣. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ، عَنْ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ رِزْقِ الْعُمَشَانِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «وَلَا يَتَنَا وَلَا يَتَنَا اللَّهُ الَّتِي لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا بِهَا».

١١٨٣ / ٤. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «مَا مِنْ نَبِيٍّ جَاءَ قَطُّ إِلَّا بِمَعْرِفَةٍ حَقًّا، وَ تَفْضِيلِنَا عَلَى مَنْ سِوَانَا».

١١٨٤ / ٥. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «وَاللَّهِ، إِنْ فِي السَّمَاءِ لَسَبْعِينَ صَفًّا مِنَ الْمَلَائِكَةِ، لَوْ اجْتَمَعَ أَهْلُ الْأَرْضِ كُلُّهُمْ يُخْصُونَ عَدَدَ كُلِّ صَفٍّ مِنْهُمْ، مَا أَخْصَوْهُمْ، وَإِنَّهُمْ لَيَدِينُونَ بِوَلَايَتِنَا».

مرکز تحقیقات کتب و تاریخ علوم اسلامی

١١٨٥ / ٦. مُحَمَّدٌ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام، قَالَ: «وَلَا يَتُهُ عَلَيَّ مَكْتُوبَةٌ فِي جَمِيعِ صُحُفِ الْأَنْبِيَاءِ، وَلَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ رَسُولًا إِلَّا بِبُيُوتِهِ مُحَمَّدٍ عليه السلام، وَ وَصِيَّتِهِ عَلَيَّ عليه السلام».

١١٨٦ / ٧. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا يُونُسُ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَ جَلَّ - نَصَبَ عَلِيًّا عليه السلام عَلِمَاءَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ؛ فَمَنْ عَرَفَهُ، كَانَ مُؤْمِنًا؛ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ، كَانَ كَافِرًا؛ وَ مَنْ جَهِلَهُ، كَانَ ضَالًّا؛ وَ مَنْ نَصَبَ مَعَهُ شَيْئًا، كَانَ مُشْرِكًا؛ وَ مَنْ جَاءَ بِوَلَايَتِهِ، دَخَلَ الْجَنَّةَ».

• بعد از آن، حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «این تکذیب، در آنجا (یعنی: در عالم ذر) تحقق یافت».

۱۱۸۲ / ۳. محمد بن یحیی، از سلمة بن خطاب، از علی بن سیف، از عباس بن عامر، از احمد بن رزق غُمَشانی، از محمد بن عبدالرحمان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «دوستی ما، دوستی خداست که هیچ پیغمبری هرگز مبعوث نشده، مگر با آن».

۱۱۸۳ / ۴. محمد بن یحیی، از عبدالله بن محمد بن عیسی، از محمد بن عبدالحمید، از یونس بن یعقوب، از عبدالاعلی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «هیچ پیغمبری هرگز نیامده، مگر با معرفت به حق ما و افزونی دادن ما بر هر که غیر ما باشد».

۱۱۸۴ / ۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن اسماعیل بن بزيع، از محمد بن فضیل، از ابوالضباح کِنانی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می فرمود: «به خدا سوگند که در آسمان، هفتاد صف از فرشتگان هستند که اگر همه اهل زمین جمع شوند و خواسته باشند که شماره هر صفی از ایشان را احصا کنند، نتوانند که ایشان را بشمارند، و همه ایشان به دوستی ما دینداری می کنند، و به آن، خدا را می پرستند».

۱۱۸۵ / ۶. محمد، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از محمد بن فضیل، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «ولایت علی نوشته شده است در همه صحیفه های پیغمبران، و هرگز خدا پیغمبری را نمی فرستاد، مگر با اعتقاد به پیغمبری محمد صلی الله علیه و آله و سلم و وصیت علی علیه السلام».

۱۱۸۶ / ۷. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از محمد بن جمهور روایت کرده است که گفت: حدیث کرد ما را یونس، از حماد بن عثمان، از فضیل بن یسار، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «خدای عز و جل علی علیه السلام را نصب کرد که نشانه ای باشد در میانه آن جناب و آفریدگانش. پس، هر که او را بشناسد، مؤمن است و هر که او را انکار کند، کافر است، و هر که او را نشناسد بی آن که اقرار و انکاری داشته باشد، گمراه است، و هر که با او چیزی را نصب کند در باب ولایت، مشرک است، و هر که بیاید در روز قیامت با ولایت آن حضرت، داخل بهشت می شود».

١١٨٧ / ٨. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَاءِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ عَلِيًّا عليه السلام بَابُ فَتَحَةِ اللَّهِ؛ فَمَنْ دَخَلَهُ، كَانَ مُؤْمِنًا؛ وَمَنْ خَرَجَ مِنْهُ، كَانَ كَافِرًا؛ وَمَنْ لَمْ يَدْخُلْ فِيهِ وَلَمْ يَخْرُجْ مِنْهُ، كَانَ فِي الطَّبَقَةِ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: لِي فِيهِمُ الْمَسِيئَةُ».

١١٨٨ / ٩. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ ابْنِ رِثَابٍ، عَنْ بُكَيْرِ بْنِ أَغِيثٍ، قَالَ: كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ مِيثَاقَ شِيعَتِنَا بِالْوَلَايَةِ لَنَا... وَهُمْ ذُرٌّ - يَوْمَ أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى الذُّرِّ بِالْإِقْرَارِ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ، وَ لِمُحَمَّدٍ عليه السلام بِالنُّبُوَّةِ، وَ عَرَضَ اللَّهُ - جَلَّ وَ عَزَّ - عَلَى مُحَمَّدٍ عليه السلام أُمَّتُهُ فِي الطُّيْنِ وَ هُمْ أَظِلَّةٌ، وَ خَلَقَهُمْ مِنَ الطُّيْنَةِ الَّتِي خُلِقَ مِنْهَا آدَمُ، وَ خَلَقَ اللَّهُ أَزْوَاحَ شِيعَتِنَا قَبْلَ أَبْدَانِهِمْ بِالْفَيِّ عَامٍ، وَ عَرَضَهُمْ عَلَيْهِ، وَ عَرَفَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ عليه السلام، وَ عَرَفَهُمْ عَلِيًّا عليه السلام، وَ نَعُنُّ نَعْرِفُهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ».

مرکز تحقیقات کتب و تراث اسلامی

### ١١٠ - بَابُ فِي مَعْرِفَتِهِمْ أَوْلِيَاءَهُمْ وَ التَّفْوِيضِ إِلَيْهِمْ

١١٨٩ / ١. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ سَهْلٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «أَنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام - وَ هُوَ مَعَ أَصْحَابِهِ - فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَنَا وَ اللَّهُ أَحِبُّكَ وَ أَتَوَلَّاكَ، فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: كَذَبْتَ، قَالَ: بَلَى وَ اللَّهُ، إِنِّي أَحِبُّكَ وَ أَتَوَلَّاكَ، فَكَرَّرَ ثَلَاثًا، فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: كَذَبْتَ، مَا أَنْتَ كَمَا قُلْتَ؛ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْأَزْوَاحَ قَبْلَ الْأَبْدَانِ بِالْفَيِّ عَامٍ، ثُمَّ عَرَضَ عَلَيْنَا الْمُحِبَّ لَنَا، فَوَلَّى اللَّهُ، مَا رَأَيْتُ رُوحَكَ فِي مَنْ عَرَضَ، فَأَيْنَ كُنْتَ، فَسَكَتَ الرَّجُلُ عِنْدَ ذَلِكَ، وَ لَمْ يَرِاجِعْهُ».

۸/۱۱۸۷. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از وشاء، از عبدالله بن سنان، از ابو حمزه روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود: «علی علیه السلام، دری است که خدا آن را گشوده، پس هر که در آن داخل شود، مؤمن است، و هر که از آن بیرون رود، کافر است. و هر که در آن داخل نشود و از آن بیرون نرود، داخل در طبقه‌ای است که خدای تبارک و تعالی فرموده که: مرا در باب ایشان مشیت و خواست است، که آنچه خواهیم با ایشان می‌کنم، اگر خواهیم که ایشان را داخل بهشت گردانم، می‌گردانم و اگر خواهیم داخل جهنم کنیم، می‌کنم».

۹/۱۱۸۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابن رئاب، از بکیر بن اعین روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام می فرمود که: «خدا پیمان شیعیان ما را به ولایت از برای ما گرفت، و حال آن که ایشان چون مورچگان ریزه (یا ذرات هوا) بودند، در روز قرار گرفتن پیمان بر مورچگان با اقرار کردن از برای آن جناب به پروردگاری، و از برای محمد صلی الله علیه و آله به پیغمبری، و خدای عز و جل امست محمد را به آن حضرت نمود، در میانه گل که سرشت ایشان بود، و ایشان سایه‌ها و ارواح بودند، و ایشان را آفرید از آن سرشتی که آدم علیه السلام را از آن آفرید، و خدا ارواح شیعیان ما را آفرید پیش از تن‌های ایشان به دو هزار سال، و ایشان را به آن حضرت نمود، و هر یک از رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را به ایشان شناسانید و ما ایشان را در نزد فحواى سخن ایشان می‌شناسیم».

## ۱۱۰. باب در بیان شناختن ائمه علیهم السلام دوستان خویش را

### و بیان تفویض امور دین به سوی ایشان

۱/۱۱۸۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از صالح بن سهل، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: «مردی به خدمت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و آن حضرت با اصحاب خویش نشسته بود، پس بر آن حضرت سلام کرد (و بنابر بعضی از نسخ کافی، بر ایشان سلام کرد، و اول ظاهر تر است). و بعد از سلام، عرض کرد: به خدا سوگند که من تو را دوست می‌دارم و با تو موالات می‌ورزم. امیر المؤمنین علیه السلام به آن مرد فرمود: دروغ گفתי. عرض کرد: بلی، به خدا سوگند، که من تو را دوست می‌دارم و با تو موالات می‌ورزم. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: دروغ گفתי، تو چنان که گفתי، نیستی؛ زیرا که خدا ارواح را آفرید

● وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «كَانَ فِي النَّارِ».

١١٩٠ / ٢. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ

عَمْرِو بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «إِنَّا لَنَعْرِفُ الرَّجُلَ إِذَا رَأَيْنَاهُ - بِحَقِيقَةِ الْإِيمَانِ وَحَقِيقَةِ النِّفَاقِ».

١١٩١ / ٣. أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ،

عَنْ عُبَيْسِ بْنِ هِشَامٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ  
الْإِمَامِ: فَوَضَّ اللَّهُ إِلَيْهِ كَمَا فَوَضَّ إِلَى سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ». وَ ذَلِكَ أَنَّ  
رَجُلًا سَأَلَهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ، فَأَجَابَهُ فِيهَا، وَ سَأَلَهُ آخَرَ عَنْ تِلْكَ الْمَسْأَلَةِ، فَأَجَابَهُ بِغَيْرِ  
جَوَابِ الْأَوَّلِ، ثُمَّ سَأَلَهُ آخَرَ، فَأَجَابَهُ بِغَيْرِ جَوَابِ الْأَوَّلَيْنِ، ثُمَّ قَالَ: «هَذَا عَطَاؤُنَا  
فَامْنُنْ أَوْ (أَعْطِ) بِغَيْرِ حِسَابٍ» وَ هَكَذَا هِيَ فِي قِرَاءَةِ عَلِيِّ عليه السلام.

قَالَ: قُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ، فَحِينَ أَجَابَهُمْ بِهَذَا الْجَوَابِ يَعْرِفُهُمُ الْإِمَامُ؟ قَالَ:

«سُبْحَانَ اللَّهِ! أَمَا تَسْمَعُ اللَّهُ يَقُولُ: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ» وَ هُمْ الْأَيِّمَةُ» وَ إِنَّهَا  
لِبَسَبِيلِ مُقِيمٍ لَا يَخْرُجُ مِنْهَا أَبَدًا».

و هزار سال پیش از آن که بدن ها را بیافریند، بعد از آن دوست دار ما را به ما نمود. و به خدا سوگند، که من، روح تو را در میانه آنان که به من نموده شدند، ندیدم. پس تو در کجا بودی؟. آن مرد در نزد این سخن ساکت و خاموش شد و با آن حضرت در این باب، مراجعه و بازگشتی نکرد.

● و در روایت دیگر است که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «در آتش دوزخ بود».

۲/۱۱۹۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از عمرو بن میمون، از عمار بن مروان، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: «ما هر مردی را می شناسیم، چون او را ببینیم به حقیقت ایمان و حقیقت نفاق و بدانیم که در حقیقت، مؤمن است یا منافق».

۳/۱۱۹۱. احمد بن ادریس و محمد بن یحیی، از حسن بن علی کوفی، از عبیس بن هشام، از عبدالله بن سلیمان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از امام که آیا خدا به او تفویض فرموده، چنانچه به سلیمان بن داود تفویض فرموده بود؟ حضرت فرمود: «آری». و دلیل این آن است که سائلی، آن حضرت را از مسئله ای سؤال نمود و حضرت او را در آن مسأله، جواب فرمود. و دیگری او را از همان مسئله سؤال کرد، و حضرت او را به غیر جوابی که به اول فرموده بود، جواب داد. بعد از آن، دیگری او را سؤال کرد، و او را به غیر جواب سائل اول و دوم جواب داد. بعد از آن، فرمود: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْتُنْ أَوْ أُعْطِ بِغَيْرِ حِسَابٍ»، و این کلمه، در قرائت علی علیه السلام همچنین است» (و در قرآن، به جای او اعط «أَوْ أُمْسِكْ»<sup>۱</sup> است، چنانچه پیش از این مذکور شد با ترجمه. بلی، باید که بنابر این قرائت، «فَامْتُنْ» از مَنْ به معنی قطع باشد که مرادف امساک است، نه از مَنْت که مرادف عطا است. پس این قرائت، با قرائت مشهوره در اصل معنی، تفاوتی ندارند، مگر در تقدیم و تأخیر).

راوی می گوید که: عرض کردم: خدا تو را به اصلاح آورد، پس در آن هنگام که امام ایشان را به این جواب، جواب داد، ایشان را می شناخت؟ فرمود: «سبحان الله! آیا نمی شنوی از خدا که می فرماید: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّمُتَوَسِّمِينَ» و ایشان ائمه اند (چنانچه مذکور شد) و «وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ»<sup>۲</sup> که هرگز از آن بیرون نمی رود». بعد از آن به من فرمود: «آری، به درستی که

ثُمَّ قَالَ لِي: «نَعَمْ، إِنَّ الْإِمَامَ إِذَا أَبْصَرَ إِلَى الرَّجُلِ، عَرَفَهُ وَعَرَفَ لَوْثَهُ، وَإِنْ سَمِعَ كَلَامَهُ مِنْ خَلْفِ حَائِطٍ، عَرَفَهُ وَعَرَفَ مَا هُوَ؛ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَالْوَايِكُمْ﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِلْعَالَمِينَ» وَهُمْ الْعُلَمَاءُ، فَلَيْسَ يَسْمَعُ شَيْئاً مِنَ الْأَمْرِ يَنْطِقُ بِهِ إِلَّا عَرَفَهُ نَاجٍ أَوْ هَالِكٌ، فَلِذَلِكَ يُجِيبُهُم بِالَّذِي يُجِيبُهُمْ».



مرکز تحقیقات کتب و تدریس علوم اسلامی

امام، چون نگاه به مردی کند، او را شناسد، و رنگ او (یعنی: صفاتی که در اوست) همه را بداند و اگر سخن او را از پشت دیواری بشنود، او را بشناسد و حقیقت او را بداند که چیست (یعنی: بداند که مؤمن است، یا منافق).

به درستی که خدا می‌فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِلْعَالَمِينَ»<sup>۱</sup>، یعنی: «و از نشانه‌های خدا و قدرت او آفریدن آسمان‌ها و زمین و مختلف بودن زبان‌ها و لغات شما (به عربی و فارسی و ترکی و هندی و مانند اینها)، مختلف بودن رنگ‌های شما است (به سرخی و سفیدی و زردی و سیاهی و امثال اینها) به درستی که در این که مذکور شد، هر آینه نشانه‌ها است از برای عالمیان» (و آن‌که به کسر لام عالمین خوانده، بنا بر قرائت او، معنی این می‌شود که: نشانه‌ها است از برای اهل علم که در آن نظر می‌کنند و به غور و کنه حقیقت آن می‌رسند. و استشهاد به این آیه، بنا بر قرائت اخیر است؛ زیرا که آن حضرت بعد از ذکر آیه، فرموده که) و ایشان علمایند؛ یعنی: ائمه علیهم‌السلام ... پس، امام چیزی را نمی‌شنود از هر امری که باشد (یا از فرماینده‌ای که به آن سخن گوید)، مگر این که او را بشناسد که نجات می‌یابد، یا هلاک می‌شود. پس برای همین ایشان را جواب می‌دهد به چیزی که ایشان را جواب می‌دهد».

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی



مرکز تحقیقات کاپویر علوم اسلامی

# باب در بیان تاریخ



مرکز تحقیقات کلامی و فقهی علوم اسلامی

## أَبْوَابُ التَّارِيخِ

### ١١١ - بَابُ مَوْلِدِ النَّبِيِّ ﷺ وَوَفَاتِهِ

وُلِدَ النَّبِيُّ ﷺ لِاثْنَتَيْ عَشْرَةَ لَيْلَةً مَضَتْ مِنْ شَهْرِ رَجَبِ الْأَوَّلِ فِي عَامِ الْفِيلِ  
يَوْمَ الْجُمُعَةِ مَعَ الزَّوَالِ.

وَرُويَ أَيْضاً عِنْدَ طُلُوعِ الْفَجْرِ قَبْلَ أَنْ يُبْعَثَ بِأَرْبَعِينَ سَنَةً.

وَحَمَلَتْ بِهِ أُمُّهُ فِي أَيَّامِ التَّشْرِيقِ عِنْدَ الْجَمْرَةِ الْوُسْطَى، وَكَانَتْ فِي مَنْزِلِ  
عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَوُلِدَتْهُ فِي شُعْبِ أَبِي طَالِبٍ فِي دَارِ مُحَمَّدٍ بْنِ  
يُوسُفَ فِي الزَّائِيَةِ الْقُصْوَى عَنْ يَسَارِكَ وَأَنْتَ دَاخِلُ الدَّارِ، وَقَدْ أَخْرَجَتْ  
الْخِيزْرَانُ ذَلِكَ الْبَيْتَ، فَصَيَّرَتْهُ مَسْجِداً يُصَلِّي النَّاسُ فِيهِ.

وَبَقِيَ بِمَكَّةَ بَعْدَ مَبْعَثِهِ ثَلَاثَ عَشْرَةِ سَنَةً، ثُمَّ هَاجَرَ إِلَى الْمَدِينَةِ، وَمَكَثَ  
بِهَا عَشَرَ سِنِينَ ثُمَّ قُبِضَ ﷺ لِاثْنَتَيْ عَشْرَةَ لَيْلَةً مَضَتْ مِنْ رَجَبِ الْأَوَّلِ يَوْمَ  
الْإِثْنَيْنِ وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَسِتِّينَ سَنَةً.

وَتُوفِّيَ أَبُوهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بِالْمَدِينَةِ عِنْدَ أَخْوَالِهِ وَهُوَ ابْنُ  
شَهْرَيْنِ.

## باب در بیان تاریخ<sup>۱</sup>

### ۱۱۱. باب در بیان مولد پیغمبر ﷺ و وفات آن حضرت<sup>۲</sup>

پیغمبر ﷺ متولد شد در وقتی که دوازده شب از ماه ربیع الاول گذشته بود؛ یعنی: در روز دوازدهم و مشهور روز هفدهم است، در سالی که مشهور است به عام الفیل و آن، سالی است که فیل را آورده بودند که خانه کعبه را خراب کنند؛ چنانچه مذکور خواهد شد، و در روز جمعه در وقت زوال آفتاب.

و نیز روایت شده که این ولادت کثیر السعادت در نزد طلوع صبح بود، چهل سال پیش از آن که به پیغمبری مبعوث شود، و مادر آن حضرت، به او حامله شد در ایام تشریق<sup>۳</sup> در نزد جمره وسطی، و در منزل عبدالله بن عبد المطلب بود، و آن حضرت را زایید در شعب ابی طالب در خانه پدرش، که محمد بن یوسف، برادر حجاج از عقیل خرید. و در زاویه و کنج، در نزد آن از جانب چپ، در حالی که تو

۱. و تاریخ، به معنی وقت چیزی ظاهر کردن است. و مراد از آن در اینجا، بیان وقت ولادت چهارده معصوم ﷺ و وفات ایشان و سایر احوال ایشان است، که در این باب، مذکور می شود. (مترجم)
۲. و متولد به فتح میم و کسر لام، وقت زادن و جای آن است، و هر یک از دو معنی، در اینجا، احتمال دارد؛ اگر اضافه مولد به سوی پیغمبر، از قبیل اضافه به سوی مفعول باشد، و الا معنی وقت زاییده شدن و جای آن است. (مترجم)
۳. و ایام تشریق، یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ماه ذی الحجه را گویند که در آن ایام گوشت ها قربانی را به آفتاب خشک می کردند؛ چه تشریق خشک کردن گوشت است به آفتاب، ولیکن این ایام تشریق، ایام تشریق مشهوره نبود؛ چنانچه اکثر علما فهمیده اند و اشکال کرده اند که مبدأ حمل در ایام تشریق با بودن ولادت در ماه ربیع الاول به حسب ظاهر، جمع نمی شود؛ زیرا که لازم می آید که مدت حمل، از اقل آن، که شش ماه است، کم تر باشد، اگر تولد در ماه ربیع الاول همان سال باشد، و اگر در ربیع سال دیگر باشد، لازم می آید که مدت حمل، از اکثر آن، که ده ماه یا یک سال است، بیشتر باشد؛ زیرا که در اول، سه ماه و هفت روز نمی شود و در دوم، از پانزده ماه بیشتر می شود و این را از خصائص آن حضرت نشمرده اند، بلکه مراد، ایام تشریق، ماه حج اهل جاهلیت است که بنای آن بر نسبی و تأخیر بوده که حج را برای مصلحتی از موسم مقدر، مؤخر می داشتند تا آن که به آیه نسبی ممنوع شدند. حاصل آن که مادر آن حضرت حامله شد به آن حضرت در ایام تشریق در منی. (مترجم)

وَمَاتَتْ أُمُّهُ آمِنَةُ بِنْتُ وَهْبِ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ بْنِ زُهْرَةَ بْنِ كِلَابِ بْنِ مُرَّةَ بْنِ  
كَعْبِ بْنِ لُؤَيٍّ بْنِ غَالِبٍ وَهُوَ ۞ ابْنُ أَرْبَعِ سِنِينَ .

وَمَاتَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ وَلِلنَّبِيِّ ﷺ نَحْوُ ثَمَانِ سِنِينَ .

وَتَزَوَّجَ خَدِيجَةُ وَهُوَ ابْنُ بَضْعٍ وَعِشْرِينَ سَنَةً، فَوُلِدَ لَهُ مِنْهَا قَبْلَ  
مَبْعَثِهِ ۞ : الْقَاسِمُ، وَرُقَيْيَةُ، وَزَيْنَبُ، وَأُمُّ كُلْثُومٍ؛ وَوُلِدَ لَهُ بَعْدَ الْمَبْعَثِ:  
الطَّيِّبُ، وَالطَّاهِرُ، وَفَاطِمَةُ ۞ .

وَرُوِيَ أَيْضًا: أَنَّهُ لَمْ يُولَدْ لَهُ بَعْدَ الْمَبْعَثِ إِلَّا فَاطِمَةُ ۞، وَأَنَّ الطَّيِّبَ وَالْطَّاهِرَ  
وُلِدَا قَبْلَ مَبْعَثِهِ .

مرکز تحقیقات کتب و تاریخ علوم اسلامی

وَمَاتَتْ خَدِيجَةُ ۞ حِينَ خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنَ الشَّعْبِ، وَكَانَ ذَلِكَ قَبْلَ  
الْهِجْرَةِ بِسَنَةٍ .

وَمَاتَ أَبُو طَالِبٍ بَعْدَ مَوْتِ خَدِيجَةَ بِسَنَةٍ، فَلَمَّا فَقَدَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سَنًا  
الْمُقَامَ بِمَكَّةَ، وَدَخَلَهُ حُزْنٌ شَدِيدٌ، وَشَكَا ذَلِكَ إِلَى جَبْرِئِيلَ ۞، فَأَوْحَى  
اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ: اخْرُجْ مِنَ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا؛ فَلَيْسَ لَكَ بِمَكَّةَ نَاصِرٌ بَعْدَ  
أَبِي طَالِبٍ، وَأَمْرُهُ ۞ بِالْهِجْرَةِ .

داخل آن خانه می‌شوی، و خیزران، مادر هارون، آن حجره را از خانه محمد بن یوسف بیرون انداخت. پس، آن را مسجد کردند که مردم در آن نماز می‌کنند، و بعد از آن که آن حضرت به پیغمبری مبعوث شد، سیزده سال در مکه ماند، پس به سوی مدینه مهاجرت فرمود، و ده سال در مدینه مکث کرد.

بعد از آن، قبض روح مطهر آن حضرت ﷺ شد، در وقتی که دوازده شب از ماه ربیع الاول گذشته بود، و مشهور، بیست و هشتم ماه صفر است (و آنچه کلینی رحمه الله در تاریخ ولادت و وفات آن حضرت ذکر فرموده، موافق مذهب اکثر اهل سنت است). و رحلت در روز دوشنبه بود، و آن حضرت در آن وقت، شصت و سه ساله بود، و پدرش عبدالله بن عبدالمطلب در مدینه وفات کرد در نزد خالوهای خویش و آن حضرت، پسر دو ماهه بود و مادرش آمنه - بنت وهب بن عبد مناف بن زهرة بن کلاب بن مرّة بن کعب بن لوی بن غالب - وفات کرد و آن حضرت ﷺ، پسر چهار ساله بود و جدش عبدالمطلب وفات کرد و پیغمبر ﷺ را قریب به هشت سال بود، و خدیجه را تزویج کرد و آن حضرت از بیست و سه سال تجاوز فرموده، به سی سال نرسیده بود.

بعد از آن، از برای آن حضرت ﷺ پیش از آن که به پیغمبری مبعوث شود، از خدیجه، قاسم و رقیه و زینب و ام کلثوم متولد شدند، و بعد از مبعث طیب و طاهر و فاطمه از برای ایشان به وجود آمدند.

و نیز روایت شده که از برای آن حضرت بعد از مبعث، فرزندی غیر از فاطمه متولد نشد، و این که طیب و طاهر پیش از مبعث آن حضرت متولد شدند (و من می‌گویم که بر کلینی رحمه الله و این، قائل وارد می‌آید که ابراهیم نیز از اولاد آن حضرت بود، و بعد از مبعث به وجود آمد).

و در هنگامی که رسول خدا ﷺ از شعب ابی طالب بیرون آمد، خدیجه وفات فرمود و آن، یک سال پیش از هجرت به مدینه بود. و یک سال بعد از وفات خدیجه، ابوطالب وفات فرمود، و چون رسول خدا ﷺ ابوطالب و خدیجه را نیافت، ماندن در مکه را دشمن داشت، و اندوه سختی بر او داخل شد، و این مطلب را به جبرئیل شکایت کرد، پس خدای تعالی به سوی او وحی فرمود که:

١ / ١١٩٢. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ فَضَالٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ أَخِي حَمَّادِ الْكَاتِبِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله سَيِّدَ وَلَدِ آدَمَ؟ فَقَالَ: «كَانَ وَاللَّهِ سَيِّدَ مَنْ خَلَقَ اللَّهُ؛ وَمَا بَرَأَ اللَّهُ بَرِيَّةً خَيْرًا مِنْ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله».

٢ / ١١٩٣. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَجَّالِ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَذَكَرَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، فَقَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: مَا بَرَأَ اللَّهُ نَسَمَةً خَيْرًا مِنْ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله».

٣ / ١١٩٤. أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ، عَنْ مُرَّازِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: يَا مُحَمَّدُ، إِنِّي خَلَقْتُكَ وَ عَلِيًّا نُورًا - يَعْنِي رُوحًا بِلَا بَدَنٍ - قَبْلَ أَنْ أَخْلُقَ سَمَاوَاتِي وَ أَرْضِي وَ عَرْشِي وَ بَحْرِي، فَلَمْ تَزَلْ تُهَلِّلُنِي وَ تُمَجِّدُنِي، ثُمَّ جَمَعْتُ رُوحَيْكُمَا، فَجَعَلْتُهُمَا وَاحِدَةً، فَكَانَتْ تُمَجِّدُنِي وَ تُقَدِّسُنِي وَ تُهَلِّلُنِي، ثُمَّ قَسَمْتُهَا ثَلَاثِينَ، وَ قَسَمْتُ الثُّلُثَيْنِ ثَلَاثِينَ، فَصَارَتْ أَرْبَعَةً: مُحَمَّدٌ وَاحِدٌ، وَ عَلِيٌّ وَاحِدٌ، وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ اثْنَانِ؛ ثُمَّ خَلَقَ اللَّهُ فَاطِمَةَ مِنْ نُورِ ابْتَدَأَهَا رُوحًا بِلَا بَدَنٍ، ثُمَّ مَسَحَنَا بِيَمِينِهِ، فَأَفْضَى نُورَهُ فِينَا».

٤ / ١١٩٥. أَحْمَدُ، عَنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله: يَا مُحَمَّدُ، إِنِّي خَلَقْتُكَ وَ لَمْ تَكْ شَيْئًا، وَ نَفَخْتُ فِيكَ مِنْ رُوحِي كَرَامَةً مِنِّي، أَكْرَمْتُكَ بِهَا حِينَ أَوْجَبْتُ لَكَ الطَّاعَةَ عَلَى خَلْقِي جَمِيعًا، فَمَنْ أَطَاعَكَ، فَقَدْ أَطَاعَنِي؛ وَ مَنْ عَصَاكَ، فَقَدْ عَصَانِي، وَ أَوْجَبْتُ ذَلِكَ فِي عَلِيٍّ وَ فِي نَسْلِهِ مِمَّنْ اخْتَصَصْتُهُ مِنْهُمْ لِنَفْسِي».

«بیرون رو از این دهی که اهل آن ستم کارند که تو را در مکه بعد از ابوطالب یار و یاور نیست»، و آن حضرت علیه السلام [را]، به هجرت به سوی مدینه امر فرمود.

۱ / ۱۱۹۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از عبدالله بن محمد - پسر برادر حماد کاتب - از حسین بن عبدالله روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: رسول خدا، سید و مهتر فرزندان آدم بود؟ فرمود: «به خدا سوگند، که آن حضرت، مهتر هر کسی بود که خدا او را آفرید، و خدا، خلقی را نیافرید که از محمد بهتر باشد».

۲ / ۱۱۹۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حجاج، از حماد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ذکر رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان آمد، آن حضرت فرمود که: «امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: خدا، بنده‌ای را نیافرید که از محمد صلی الله علیه و آله بهتر باشد».

۳ / ۱۱۹۴. احمد بن ادريس، از حسین بن عبدالله، از محمد بن عیسی و محمد بن عبدالله، از علی بن حدید، از مُرازم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «خدای تبارک و تعالی فرمود که: یا محمد، من تو را و علی را آفریدم، در حالی که نور و روحی بودید بی تن، پیش از آن که آسمان‌ها و زمین و عرش و دریای خود را بیافرینم. پس همیشه مرا تهلیل و تمجید می نمودی (یعنی به یگانگی و بزرگی یاد می کردی). و احتمال دارد که معنی این باشد که: آن روح - یعنی: روح تو و علی - مرا تهلیل و تمجید می نمود».

بعد از آن، روح‌های شما را جمع کردم و آن دو روح را یک روح گردانیدم. پس آن روح، مرا به بزرگی و پاکی و یگانگی یاد می نمود، بعد از آن، آن را دو بخش کردم و دو روح گردانیدم و هر یک از آن دو روح را دو بخش کردم و هر روحی را دو روح کردم پس چهار روح به هم رسید: یکی محمد، و یکی علی، و حسن و حسین دو تا، بعد از آن فاطمه را آفرید از نوری که او را ابتدا از آن فرمود، و روحی بود بی بدن، پس دست راست خود را به ما مالید و نور آن جناب در ما روشن شد».

۴ / ۱۱۹۵. احمد، از حسین، از محمد بن عبدالله، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود: «خدا به سوی محمد صلی الله علیه و آله و وحی فرمود که: یا محمد صلی الله علیه و آله من تو را آفریدم و تو هیچ نبودی و در تو از روح خویش دمیدم، به جهت کرامتی از جانب من که تو را به آن گرامی داشتم، در هنگامی که برای تو فرمان برداری

١١٩٦ / ٥. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي الْفَضْلِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عليه السلام، فَأَجْرَيْتُ اخْتِلَافَ الشَّيْعَةِ، فَقَالَ: «يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - لَمْ يَزَلْ مُتَفَرِّدًا بِوَحْدَانِيَّتِهِ، ثُمَّ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَفَاطِمَةَ، فَمَكَّنُوا أَلْفَ دَهْرٍ، ثُمَّ خَلَقَ جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ، فَأَشْهَدَهُمْ خَلْقَهَا، وَأَجْرَى طَاعَتَهُمْ عَلَيْهَا، وَفَوَّضَ أُمُورَهَا إِلَيْهِمْ، فَهُمْ يُحِلُّونَ مَا يَشَاءُونَ، وَيُحَرِّمُونَ مَا يَشَاءُونَ، وَلَنْ يَشَاؤُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى».

ثُمَّ قَالَ: «يَا مُحَمَّدُ، هَذِهِ الدِّيَانَةُ الَّتِي مِنْ تَقَدَّمَهَا مَرَقٌ، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا مَحَقٌ، وَمَنْ لَزِمَهَا لَحِقٌ؛ خُذْهَا إِلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ».

مرکز تحقیقات کتب و تراث اسلامی

١١٩٧ / ٦. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ سَهْلٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «أَنَّ بَعْضَ قُرَيْشٍ قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: يَا أَيُّ شَيْءٍ سَبَقَتْ الْأَنْبِيَاءَ وَأَنْتَ بُعِثْتَ آخِرَهُمْ وَخَاتَمُهُمْ؟

قَالَ: إِنِّي كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِرَبِّي، وَأَوَّلَ مَنْ أَجَابَ حِينَ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ ﴿وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى﴾، فَكُنْتُ أَنَا أَوَّلَ نَبِيٍّ قَالَ: بَلَى، فَسَبَقْتُهُمْ بِالْإِقْرَارِ بِاللَّهِ».

١١٩٨ / ٧. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ،

را بر همه خلق خود واجب گردانیدم. پس هر که تو را اطاعت کند، مرا اطاعت کرده، و هر که تو را معصیت کند، مرا معصیت کرده. و همین را واجب گردانیدم در باب علی و در حق فرزندان او، آنان که ایشان را برای خود مخصوص ساختم از جمله آن فرزندان» (و مراد ائمه هدی علیهم السلام اند).

۱۱۹۶ / ۵. حسین بن محمد اشعری، از معلى بن محمد، از ابوالفضل، یعنی: عبدالله بن ادریس، از محمد بن سنان روایت کرده است که گفت: در نزد امام محمد تقی علیه السلام بودم، پس ذکر اختلاف شیعیان را جاری کردم. حضرت فرمود که: «ای محمد، به درستی که خدای تبارک و تعالی همیشه به وحدانیت و یگانگی خویش متفرد و تنها بود، بعد از آن، محمد و علی و فاطمه را آفرید، و ایشان هزار روزگار مکث کردند. پس همه چیزها را آفرید و ایشان را در هنگام آفریدن آنها، حاضر گردانید، و اطاعت ایشان را بر آنها جاری ساخت، و امور آنها را به ایشان وا گذاشت، پس ایشان حلال می گردانند آنچه را که می خواهند، و حرام می سازند آنچه را که می خواهند. و هرگز چیزی را نخواهند، مگر به خواست خدای تبارک و تعالی». بعد از آن فرمود که: «ای محمد، این دین داری گردنی است که هر که آن را پیشی گیرد از دین، به در رود؛ چنانچه تیر از نشانه بیرون می رود، و هر که از آن باز ایستد، هلاک شود، و هر که ملازم آن باشد و از آن دست بر ندارد، به حق می رسد. ای محمد، این را با خود بگیر و از آن دست بر مدار».

۱۱۹۷ / ۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از صالح بن سهل، از امام جعفر صادق علیه السلام که: «بعضی از قریش به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد که: به چه چیز بر همه پیغمبران پیشی گرفتی و حال آن که تو در آخر ایشان مبعوث شدی، و خاتم ایشانی (که پیغمبری به تو ختم شد)؟

فرمود که: من، اول کسی بودم که به پروردگار خویش ایمان آوردم، و اول کسی که اجابت کرد، من بودم، در هنگامی که خدا پیمان از پیغمبران گرفت و ایشان را بر نفس های ایشان شاهد گردانید که: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بلی، تو پروردگار مایی. پس اول پیغمبری که قبول کرد و بلی گفت، من بودم. پس همه ایشان را پیشی گرفتم به اقرار کردن به خدا».

۱۱۹۸ / ۷. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن علی بن ابراهیم، از علی بن حماد،

عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَمَّادٍ، عَنِ الْمُفَضَّلِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: كَيْفَ كُنْتُمْ حَيْثُ كُنْتُمْ فِي الْأَظْلَةِ؟ فَقَالَ: «يَا مُفَضَّلُ، كُنَّا عِنْدَ رَبِّنَا - لَيْسَ عِنْدَهُ أَحَدٌ غَيْرُنَا - فِي ظِلِّ خَضْرَاءَ، تُسَبِّحُهُ وَتُقَدِّسُهُ وَتُهَلِّلُهُ وَتُحَمِّدُهُ، وَمَا مِنْ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ وَلَا ذِي رُوحٍ غَيْرُنَا حَتَّى بَدَأَ لَهُ فِي خَلْقِ الْأَشْيَاءِ، فَخَلَقَ مَا شَاءَ كَيْفَ شَاءَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَغَيْرِهِمْ، ثُمَّ أَنْهَى عِلْمَ ذَلِكَ إِلَيْنَا».

١١٩٩ / ٨. سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ، قَالَ: سَمِعْتُ يُونُسَ بْنَ يَعْقُوبَ، عَنْ سِنَانِ بْنِ طَرِيفٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: قَالَ: «إِنَّا أَوَّلُ أَهْلِ بَيْتِ نَوَّةِ اللَّهِ بِأَسْمَائِنَا، إِنَّهُ لَمَّا خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَمَرَ مُنَادِيًا، فَنَادَى: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ - ثَلَاثًا - أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ - ثَلَاثًا - أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا - ثَلَاثًا -».

١٢٠٠ / ٩. أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ الصَّغِيرِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ:

«إِنَّ اللَّهَ كَانَ إِذْ لَا كَانَ، فَخَلَقَ الْكَانَ وَالْمَكَانَ، وَخَلَقَ نُورَ الْأَنْوَارِ الَّذِي نُورَتْ مِنْهُ الْأَنْوَارُ، وَأَجْرَى فِيهِ مِنْ نُورِهِ الَّذِي نُورَتْ مِنْهُ الْأَنْوَارُ، وَهُوَ الثُّورُ الَّذِي خَلَقَ مِنْهُ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا، فَلَمْ يَزَلَا نُورَيْنِ أَوَّلَيْنِ إِذْ لَا شَيْءَ كُؤْنَ قَبْلَهُمَا، فَلَمْ يَزَلَا يَجْرِيَانِ طَاهِرَيْنِ مُطَهَّرَيْنِ فِي الْأَضْلَابِ الطَّاهِرَةِ حَتَّى افْتَرَقَا فِي أَطْهَرِ طَاهِرَيْنِ: فِي عَبْدِ اللَّهِ وَابْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام».

١٢٠١ / ١٠. الْحُسَيْنُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ الْمُفَضَّلِ، عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ، قَالَ: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «يَا جَابِرُ، إِنَّ اللَّهَ أَوَّلَ مَا خَلَقَ خَلَقَ

از مفضل روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: چگونه بودید در وقتی که در صورت سایه‌ها و روح‌های بی‌بدن بودید؟ فرمود که: «ای مفضل، ما در نزد پروردگار خویش بودیم و کسی غیر از مادر نزد آن جناب نبود، و در سایه‌بان سبزی، او را تسبیح و تقدیس و تهلیل و تمجید می‌کردیم، و غیر از ما، هیچ فرشته مقرب و هیچ صاحب روحی نبود تا آن‌که اراده خدا به آفریدن چیزها تعلق گرفت. پس آنچه را که خواست آفرید، به آن کیفیت که خواست؛ از فرشتگان و غیر ایشان. بعد از آن، علم اینها را به ما رسانید و خبر اینها را به ما داد».

۸/۱۱۹۹. سهل بن زیاد، از محمد بن ولید روایت کرده است که گفت: شنیدم از یونس بن یعقوب، از سنان بن طریف، از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌گفت: آن حضرت فرمود که: «ما اول اهل بیتی هستیم که خدا نام‌های ما را مشهور ساخت با تعظیم و تکریم. به درستی که آن جناب چون آسمان‌ها و زمین را آفرید، منادی را امر فرمود که: ندا کند. پس سه مرتبه این ندا در داد که: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، یعنی: «گواهی می‌دهم که نیست خدایی، مگر خدا که جامع جمیع صفات کمال است». و سه مرتبه: أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، یعنی: «گواهی می‌دهم که محمد فرستاده خدا است». و سه مرتبه: أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا، یعنی: «گواهی می‌دهم که علی پادشاه مؤمنان است از روی راستی و درستی».

۹/۱۲۰۰. احمد بن ادریس، از حسین بن عبیدالله صغیر، از محمد بن ابراهیم جعفری، از احمد بن علی از محمد بن عبدالله بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «خدای تعالی بود در وقتی که هیچ بودی نبود. پس بود و جای بود را خلق فرمود، و نور همه نورها را که همه نورها از آن منور و نورانی شدند، آفرید و در آن نور، روان ساخت از نور خویش که نورها از آن منور شدند، و آن نوری است که محمد و علی را از آن آفرید. پس همیشه محمد و علی، دو نوری بودند که اول بودند؛ زیرا که هیچ چیز پیش از ایشان، به هستی نرسیده بود. پس ایشان متصل با هم روان بودند؛ پاک و پاکیزه در صلب‌های پاک تا عبدالمطلب و از آنجا از هم جدا شدند و در پشت دو کس پاک قرار گرفتند: یکی در صلب عبدالله و یکی در صلب ابوطالب علیه السلام».

۱۰/۱۲۰۱. حسین از محمد بن عبدالله، از محمد بن سنان، از مفضل، از جابر بن یزید روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «ای جابر، به درستی که خدا، اول

مُحَمَّدًا وَ عِثْرَتَهُ الْهُدَاةَ الْمُهْتَدِينَ، فَكَانُوا أَشْبَاحَ نُورٍ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ».

قُلْتُ: وَ مَا الْأَشْبَاحُ؟ قَالَ: «ظِلُّ النُّورِ، أَبْدَانُ نُورَانِيَّةٍ بِلَا أَرْوَاحٍ، وَ كَانَ مُؤَيَّدًا بِرُوحٍ وَاحِدَةٍ، وَ هِيَ رُوحُ الْقُدُسِ، فِيهِ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهُ وَ عِثْرَتُهُ، وَ لِذَلِكَ خَلَقَهُمْ حُلَمَاءَ، عُلَمَاءَ، بَرَرَةً، أَصْفِيَاءَ، يَعْبُدُونَ اللَّهَ بِالصَّلَاةِ وَ الصَّوْمِ وَ السُّجُودِ وَ التَّسْبِيحِ وَ التَّهْلِيلِ، وَ يُصَلُّونَ الصَّلَوَاتِ، وَ يَحُجُّونَ وَ يَصُومُونَ».

١٢٠٢ / ١١. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ غَيْرُهُ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ شَبَابِ الصَّيْرِفِيِّ، عَنْ مَالِكِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ النَّهْدِيِّ، عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ حَارِثٍ، عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي حَفْصَةَ الْعِجْلِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثَلَاثَةٌ لَمْ تَكُنْ فِي أَحَدٍ غَيْرِهِ: لَمْ يَكُنْ لَهُ فَيٌّ، وَ كَانَ لَا يَمُرُّ فِي طَرِيقٍ فَيَمُرُّ فِيهِ بَعْدَ يَوْمَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةٍ إِلَّا عُرِفَ أَنَّهُ قَدْ مَرَّ فِيهِ؛ لَطِيبٌ عَرْفُهُ، وَ كَانَ لَا يَمُرُّ بِحَجَرٍ وَ لَا بِشَجَرٍ إِلَّا سَجَدَ لَهُ».

مرکز تحقیقات کتب و تراث اسلامی

١٢٠٣ / ١٢. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «لَمَّا عُرِجَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، انْتَهَى بِهِ جَبْرِئِيلُ عليه السلام إِلَى مَكَانٍ، فَخَلَّى عَنْهُ، فَقَالَ لَهُ: يَا جَبْرِئِيلُ، أَتُخَلِّينِي عَلَى هَذِهِ الْحَالِ؟ فَقَالَ: امْضِ؛ فَوَ اللَّهُ لَقَدْ وَطِئْتَ مَكَانًا مَا وَطِئَهُ بَشَرٌ، وَ مَا مَشَى فِيهِ بَشَرٌ قَبْلَكَ».

١٢٠٤ / ١٣. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَوْهَرِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ، قَالَ: سَأَلَ أَبُو بَصِيرٍ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ أَنَا حَاضِرٌ، فَقَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، كَمْ عُرِجَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ فَقَالَ: «مَرَّتَيْنِ، فَأَوْقَفَهُ جَبْرِئِيلُ مَوْقِفًا، فَقَالَ لَهُ: مَكَانَكَ يَا مُحَمَّدُ، فَلَقَدْ وَقَفْتَ مَوْقِفًا مَا وَقَفَهُ مَلَكٌ قَطُّ

چیزی را که آفرید، محمد و عترت او را که راهنمایندگان و راه‌یافتگانند، آفرید. پس ایشان اشباح نور بودند در نزد خدا».

عرض کردم که: اشباح چیست؟ فرمود: «سایه نور، یعنی: بدن‌های نورانی بی‌روح. و آن حضرت به یک روح مؤید بود که خدا او را به آن روح تقویت فرموده بود و آن، روح القدس بود که آن حضرت و عترتش به آن، خدا را می‌پرستیدند و از برای همین، ایشان را بردباران و دانایان و نیکوکاران و برگزیدگان آفرید که خدا را پرستش می‌کنند به نماز و روزه و سجود و تسبیح و تهلیل و نمازهای واجبی، و سنتی را می‌گذارند و حج می‌کنند و روزه می‌گیرند».

۱۲۰۲ / ۱۱. علی بن محمد و غیر او، از سهل بن زیاد، از محمد بن ولید - یعنی: شهاب صیرفی - از مالک بن اسماعیل نهدی، از عبدالسلام بن حارث، از سالم بن ابی حفصه عجل، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: «سه چیز در رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که در کسی غیر از آن حضرت نبود: یکی آن که آن حضرت را سایه نبود، و دیگر آن که در راهی نمی‌گذشت که کسی بعد از دو روز یا سه روز در آن بگذرد، مگر آن که معلوم می‌شد که آن حضرت در آن راه گذشته به جهت بوی خوشی که داشت، و سیم آن که به هیچ سنگ و درختی نمی‌گذشت، مگر آن که برای او سجده می‌کردند و تعظیم می‌نمودند».

۱۲۰۳ / ۱۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از حماد بن عثمان، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون رسول خدا را به معراج بردند، جبرئیل آن حضرت را به جایی رسانید و او را وا گذاشت. پیغمبر فرمود که: ای جبرئیل، مرا بر این حال و امی گذاری؟ جبرئیل عرض کرد که: برو، پس به خدا سوگند، که به جایی پا گذاشتی که هیچ انسانی در آن پا نگذاشته و هیچ بشری پیش از تو در آن راه نرفته».

۱۲۰۴ / ۱۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد جوهری، از علی بن ابی حمزه که گفت: ابوبصیر از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کرد و من حاضر بودم و عرض کرد که: فدای تو گردم، چند مرتبه رسول خدا صلی الله علیه و آله را به معراج بردند؟ فرمود: «دو مرتبه. و جبرئیل علیه السلام آن حضرت را در جایی باز داشت و به او عرض کرد که: یا محمد، به جای خود باش که در جایی ایستاده‌ای که هرگز هیچ فرشته‌ای و هیچ پیغمبری در آن نایستاده. به درستی که پروردگار تو در کار رحمت فرستادن است (و احتمال این که نماز می‌کند، یا دعا می‌خواند، اگر چه بر سبیل مجاز باشد، با وجود قرینه بیان

وَلَا نَبِيٍّ؛ إِنَّ رَبَّكَ يُصَلِّي، فَقَالَ: يَا جَبْرَائِيلُ، وَكَيْفَ يُصَلِّي؟ قَالَ: يَقُولُ: سُبُّوحٌ،  
قُدُّوسٌ، أَنَا رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ، سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي. فَقَالَ: اللَّهُمَّ عَفْوَكَ  
عَفْوَكَ». قَالَ: «وَكَانَ كَمَا قَالَ اللَّهُ: ﴿قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾».

فَقَالَ لَهُ أَبُو بَصِيرٍ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، مَا «قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى»؟ قَالَ: «مَا بَيْنَ سَيِّئِهَا  
إِلَى رَأْسِهَا». فَقَالَ: «كَانَ بَيْنَهُمَا حِجَابٌ يَتَلَأَلُ بِخَفْقٍ - وَلَا أَعْلَمُهُ إِلَّا وَقَدْ قَالَ:  
زَبْرَجَدٌ - فَنَظَرَ فِي مِثْلِ سَمِّ الْإِبْرَةِ إِلَى مَا شَاءَ اللَّهُ مِنْ نُورِ الْعَظَمَةِ، فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ  
تَعَالَى: يَا مُحَمَّدُ، قَالَ: لَبَّيْكَ رَبِّي، قَالَ: مَنْ لِأَمْتِكَ مِنْ بَعْدِكَ؟ قَالَ: اللَّهُ أَعْلَمُ، قَالَ:  
عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، وَسَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ، وَقَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ».

قَالَ: ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ لِأَبِي بَصِيرٍ: «يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، وَاللَّهِ، مَا جَاءَتْ وَلَايَةُ  
عَلِيٍّ مِنَ الْأَرْضِ، وَلَكِنْ جَاءَتْ مِنَ السَّمَاءِ مُشَافَهَةً».

مراد از آن، صورتی ندارد).

و پیغمبر فرمود که: ای جبرئیل، چگونه رحمت می فرستد؟ عرض کرد که: می فرماید: سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ أَنَا رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي، یعنی: «منم که پاکم از هر بدی و به غایت پاک و پاکیزه‌ام. منم پروردگار همه فرشتگان و روح، پیشی گرفته رحمت من بر غضب من». پس پیغمبر عرض کرد که: اَللَّهُمَّ عَفْوُكَ عَفْوُكَ، یعنی: بار خدایا، بسیار طالب عفو توام که از جرم من (یعنی: اُمتان من) در گذری، و با من نیکویی کنی.

و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «رسول خدا چنان بود که خدای تعالی فرموده که: ﴿قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾<sup>۱</sup>. ابو بصیر به آن حضرت عرض کرد که: ﴿قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾ چیست؟ فرمود: «آنچه در میانه چم و گوشه کمان است تا سر آن». و ترجمه آیه این است که: «پس بود مقدار و اندازه قرب مسافت میان او و پیغمبر، مثل مقدار دو کمان یا نزدیک تر از آن» (یعنی: بر وجهی به او نزدیک شد که اگر کسی مشاهده قرب مسافت می کرد میان ایشان، متردد می شد در آن که آن را مقدار دو کمان تقدیر کند، پاکم تر و مراد، مقدار دو جانب یک کمان است و مقصود، آن است که مسافت میانه ایشان، مقدار کمائی بود که کنایه است از نهایت قرب و نزدیکی و آن تمثیل است از برای شدت اتصال و ارتباط و تشبیه اندازه معنوی روحانی به اندازه صوری جسمانی و نزدیکی جایی به نزدیکی جایی و مکان و منزلت به منزل و مکان. و شاعر چه خوش گفته که:

مکان قرب چنان تنگ شکه ~~مخولعتوا~~ احک کند از صفحه میم احمد را.

تَمَّة حدیث آن که:)

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «در میان خدا و پیغمبر، حجابی بود که می درخشید و می جنبید - راوی می گوید که: نمی دانم آن حضرت را که چیزی فرموده باشد، مگر آن که فرمود آن حجاب از زبرجد بود - (یعنی: آنچه در نظر من است، این است که آن حضرت فرمود که: «حجاب میانه ایشان، از زبرجد بود») و در آن حجاب رخنه بود، مانند چشمه‌ای سوزن. پس پیغمبر نظر کرد در آن رخنه مانند چشمه سوزن به سوی آنچه خدا می خواست

١٢٠٥ / ١٤ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ، عَنْ  
 عَمْرِو بْنِ شَمْرِ، عَنْ جَابِرٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: صِفْ لِي نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ، قَالَ:  
 «كَانَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ أَيْضُ، مُشْرَبَ حُمْرَةٍ، أَدْعَجَ الْعَيْنَيْنِ، مَقْرُونِ الْحَاجِبَيْنِ، شَتْنِ  
 الْأَطْرَافِ، كَانَ الذَّهَبُ أَفْرَغَ عَلَى بَرَائِنِهِ، عَظِيمَ مُشَاشَةِ الْمُنْكَبَيْنِ، إِذَا التَّفَتَ يَلْتَفَتُ  
 جَمِيعاً مِنْ شِدَّةِ اسْتِرْسَالِهِ، سُرْبَتُهُ سَائِلَةٌ مِنْ لَبَّتِهِ إِلَى سُرَّتِهِ كَأَنَّهَا وَسَطُ الْفِضَّةِ  
 الْمُصَفَّاءِ، وَكَأَنَّ عُنُقَهُ إِلَى كَاهِلِهِ إِبْرِيقُ فِضَّةٍ، يَكَادُ أَنْفُهُ إِذَا شَرِبَ أَنْ يَرِدَ الْمَاءُ، وَإِذَا  
 مَشَى تَكَفَّأَ كَأَنَّهُ يَنْزِلُ فِي صَبَبٍ، لَمْ يَرِ مِثْلُ نَبِيِّ اللَّهِ قَبْلَهُ وَلَا بَعْدَهُ ﷺ».



مرکز تحقیقات علوم دینی

از نور عظمت خدا، بعد از آن، خدای تبارک و تعالی فرمود که: یا محمد، عرض کرد که: لیتک ربی؛ ای پروردگار من به خدمت تو ایستاده، منتظر فرمان توام که آنچه بفرمایی به جا آورم. فرمود که: کی خلیفه و امام است از برای امت تو بعد از تو؟ عرض کرد که: خدا بهتر می داند. فرمود که: علی بن ابی طالب، پادشاه مؤمنان و آقای مسلمانان و پیش رو و جلودار پیشانی و دست و پاسفیدان است» (یعنی: شیعیان و این کنایه است از نجابت ایشان، چنانچه اسبی که به این صفت باشد از همه اسب ها بهتر و نجیب تر است).

راوی می گوید که: پس حضرت صادق علیه السلام به ابوبصیر فرمود که: «ای ابا محمد، به خدا سوگند، که ولایت علی علیه السلام از زمین نیامده که پیغمبر از پیش خود آن را گفته باشد، ولیکن از آسمان آمده، از روی مشافهت» (که خدا با پیغمبر در این باب روبه رو سخن گفته؛ یعنی: بی واسطه).

۱۴/۱۲۰۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از علی بن سیف، از عمرو بن شمر، از جابر که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که: شمایل پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را برای من شرح و بیان فرما.

فرمود که: «پیغمبر خدا، سفیدی بود به سرخی آمیخته و چشم هایش گشاد و سیاهی آنها در نهایت سیاهی، و ابرو هایش پیوسته و دست ها و پاهایش گنده و درشت، و گویا که از کف ها و انگشتان آن حضرت طلا می ریخت، و سر دوش هایش بزرگ و ستبر، و چون ملتفت می شد، به همه بدن التفات می فرمود (یعنی: می گشت و متوجه می شد) و به روش متکبران، به گوشه چشم نظر نمی کرد؛ به جهت شدت انس و افتادگی که داشت. و مویی در میان سینه اش روییده بود که پیوسته بود از سینه، یا کو اگردن تا ناف آن حضرت، و گویا آن موی در میان نقره صاف شده بود؛ چه بدن آن حضرت به نقره می مانست. و گویا گردن آن حضرت، تا میان دو شانه او نقره ای بود درخشان، و بینی آن حضرت کشیده و بلند بود؛ به مرتبه ای که چون آب می نوشید، نزدیک بود که به آب رسد، و چون راه می رفت سر مبارک را به زیر می افکند که گویا از بلندی به زیر می آمد، و مانند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله دیده نشد؛ پیش از آن حضرت و بعد از او نیز دیده نشد و نخواهد شد».

١٢٠٦ / ١٥. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ، عَنْ مُحَمَّدٍ الْحَلَبِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ مَثَلٌ لِي أُمِّي فِي الطَّيْنِ، وَ عَلَّمَنِي أَسْمَاءَهُمْ كَمَا عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا، فَمَرَّ بِي أَصْحَابُ الرَّاياتِ، فَاسْتَغْفَرْتُ لِعَلِّي وَ شِيعَتِهِ، إِنَّ رَبِّي وَعَدَنِي فِي شِيعَةِ عَلِيٍّ خَصْلَةً، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَ مَا هِيَ؟ قَالَ: الْمَغْفِرَةُ لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ، وَأَنْ لَا يُغَادِرَ مِنْهُمْ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً، وَلَهُمْ تُبَدَّلُ السَّيِّئَاتُ حَسَنَاتٍ».

١٢٠٧ / ١٦. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَيْفٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ النَّاسَ، ثُمَّ رَفَعَ يَدَهُ الْيُمْنَى قَابِضاً عَلَى كَفِّهِ، ثُمَّ قَالَ: أَ تَذَرُونَ - أَيُّهَا النَّاسُ - مَا فِي كَفِّي؟ قَالُوا: اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ، فَقَالَ: فِيهَا أَسْمَاءُ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ أَسْمَاءُ آبَائِهِمْ وَ قَبَائِلِهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. ثُمَّ رَفَعَ يَدَهُ الشَّمَالَ، فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ، أَ تَذَرُونَ مَا فِي كَفِّي؟ قَالُوا: اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ، فَقَالَ: أَسْمَاءُ أَهْلِ النَّارِ وَ أَسْمَاءُ آبَائِهِمْ وَ قَبَائِلِهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. ثُمَّ قَالَ: حَكَمَ اللَّهُ وَ عَدَلَ، حَكَمَ اللَّهُ وَ عَدَلَ، فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ، وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ».

١٢٠٨ / ١٧. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَخْبُوبٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ غَالِبٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي خُطْبَةٍ لَهُ خَاصَّةٌ يَذْكُرُ فِيهَا حَالَ النَّبِيِّ وَ الْأَئِمَّةِ عليهم السلام وَ صِفَاتِهِمْ: «فَلَمْ يَمْنَعْ رَبَّنَا - لِحِلْمِهِ وَ أَنَاتِهِ وَ عَطْفِهِ - مَا كَانَ

۱۲۰۶ / ۱۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ابو جمیل، از محمد حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: خدا اَمّت مرا از برای من مصوّر ساخت در گل (یعنی: مثال ایشان را به من نمود در حالی که مخلوق نشده بودند)، و نام‌های ایشان را به من تعلیم نمود؛ چنانچه همه نام‌ها را به آدم تعلیم فرمود. پس اصحاب علم‌ها و صاحبان شوکت، به من گذشتند و من برای علی و شیعیان آن حضرت استغفار کردم، و پروردگار من، مرا در باب شیعیان علی خصلتی وعده فرمود. به آن حضرت عرض شد که: یا رسول الله، آن خصلت چیست؟ فرمود: آمرزش گناهان از برای آن که ایمان آورده از ایشان، و آن که گناه کوچک و بزرگی را وانگذارد از ایشان (که همه را بیامرزد. و می‌تواند که معنی این باشد که ثواب کوچک و بزرگی را از ایشان وانگذارد که همه را ثبت و ضبط فرماید). و از برای ایشان بخصوص سیئات به حسنات مبدّل شود» (که بدی‌های ایشان خوبی شود).

۱۲۰۷ / ۱۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسین بن سیف، از پدرش، از آن که او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را خطبه فرمود، بعد از آن، دست راست خود را بلند کرد و مشت خود را بر هم گذاشته بود و فرمود که: ای گروه مردمان، آیا می‌دانید که در مشت من، چه چیز است؟ گفتند که: خدا و رسول او بهتر می‌دانند. فرمود که: در آن است نام‌های اهل بهشت و نام‌های پدران ایشان و قبیله‌های ایشان تا روز قیامت. بعد از آن، دست چپ خود را بلند کرد و فرمود که: ای گروه مردمان، آیا می‌دانید که در دست من چیست؟ گفتند که: خدا و رسول او بهتر می‌دانند. فرمود که: نام‌های اهل دوزخ و نام‌های پدران ایشان و قبیله‌های ایشان است تا روز قیامت. بعد از آن دو مرتبه فرمود که: خدا حکم فرموده و عدالت نموده: «فَرِیقٌ فِی الْجَنَّةِ وَفَرِیقٌ فِی السَّعِیرِ»<sup>۱</sup>، یعنی: گروهی در بهشتند و گروهی در آتش افروخته».

۱۲۰۸ / ۱۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از اسحاق بن غالب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در خطبه‌ای مخصوصه آن حضرت که در آن حال پیغمبر و ائمه علیهم السلام و صفات ایشان را ذکر فرموده، می‌فرماید که: «پس

مِنْ عَظِيمِ جُرْمِهِمْ وَ قَبِيحِ أَفْعَالِهِمْ أَنْ اتَّجَبَ لَهُمْ أَحَبُّ أَنْبِيَائِهِ إِلَيْهِ، وَ أَكْرَمُهُمْ عَلَيْهِ  
 مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ، فِي حَوْمَةِ الْعِزِّ مَوْلَدُهُ، وَ فِي دَوْمَةِ الْكَرَمِ مَخْتَدُهُ، غَيْرَ مَشُوبٍ  
 حَسَبُهُ، وَ لَا مَمْزُوجٍ نَسَبُهُ، وَ لَا مَجْهُولٍ عِنْدَ أَهْلِ الْعِلْمِ صِفَتُهُ، بَشَّرَتْ بِهِ الْأَنْبِيَاءُ فِي  
 كُتُبِهَا، وَ نَطَقَتْ بِهِ الْعُلَمَاءُ بِنَعْتِهَا، وَ تَأَمَّلَتْهُ الْحُكَمَاءُ بِوَصْفِهَا، مُهَذَّبٌ لَا يُدَانِي،  
 هَاشِمِيٌّ لَا يُوَارِي، أَبْطَحِيٌّ لَا يُسَامِي، شَيْمَتُهُ الْحَيَاءُ، وَ طَبِيعَتُهُ السَّخَاءُ، مَجْبُولٌ عَلَى  
 أَوْقَارِ النُّبُوَّةِ وَ أَخْلَاقِهَا، مَطْبُوعٌ عَلَى أَوْصَافِ الرِّسَالَةِ وَ أَحْلَامِهَا، إِلَى أَنْ انْتَهَتْ بِهِ  
 أَسْبَابُ مَقَادِيرِ اللَّهِ إِلَى أَوْقَاتِهَا، وَ جَرَى بِأَمْرِ اللَّهِ الْقَضَاءُ فِيهِ إِلَى نَهَايَاتِهَا، أَدَاهُ مَخْتُومُ  
 قَضَاءِ اللَّهِ إِلَى غَايَاتِهَا، تُبَشِّرُ بِهِ كُلُّ أُمَةٍ مَنْ يَعْدَهَا، وَ يَدْفَعُهُ كُلُّ أَبٍ إِلَى أَبٍ مِنْ ظَهْرِ  
 إِلَى ظَهْرِ، لَمْ يَخْلُطْهُ فِي عُنْصُرِهِ سِفَاحٌ، وَ لَمْ يُنَجِّسْهُ فِي وَلَادَتِهِ نِكَاحٌ، مِنْ لَدُنْ آدَمَ  
 إِلَى أَبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ فِي خَيْرِ فِرْقَةٍ، وَ أَكْرَمِ سَبْطٍ، وَ أَمْنَعِ رَهْطٍ، وَ أَكْثَلِ حَمَلٍ، وَ أَوْدَعِ

منع نکرد پروردگار، ما را به جهت بردباری و نائی و آرام و مهربانی که دارد، آنچه واقع شد از گناهان بزرگ و کردارهای زشت بندگان، از آن که برگزید از برای ایشان، دوست ترین پیغمبران خود را به سوی خود و پیغمبری را که از همه پیغمبران دوست تر می داشت، و در نزد او از همه ایشان گرامی تر بود؛ یعنی: محمد بن عبدالله ﷺ که مولدش در معظم عزت، و اصل و ریشه او در درخت کرم و بزرگواری است (و مراد این است که از سلسله نجیب عظیم الشان به وجود آمده). و حسبش به صفت بدی، مخلوط و نسبش به عیبی آمیخته و ممزوج نیست. و صفتش در نزد اهل علم، معلوم است (و چنان نیست که آن را ندانند).

همه پیغمبران در کتاب های خویش به آن حضرت و وجود ذی جودش، مرده دادند. و جمیع علما به نعت خویش به او گویا شدند، و تمام حکما به وصف خود در او تأمل نمودند. پاکیزه شده ای است که هیچ کس از خلایق در صفات به او نزدیک نمی تواند شد. و هاشمی است که کسی با او برابری نمی تواند کرد. و مکی است که کسی بر او بلندی نمی تواند جست. خوی او حیا، و سرشتش سخا است. آفریده شده بر بادهای نبوت، و اخلاق آن، و سرشته شده بر وصف های رسالت و خردمندی ها و نرمی های آن، تا آن که اسباب تقدیرات خدا او را به اوقات حصول آن اسباب رسانید، و قضا در او به امر خدا جاری گردید، تا به نهایت و غایت آن اسباب رسید. قضای حتمی خدا او را به غایت های آن رسانید.

هر گروهی به آن حضرت مرده می دادند. کسانی را که بعد از ایشان بودند و هر پدری نور او را به پدری دیگر دفع می نمود؛ از پستی به پستی دیگر، به وضعی که آن حضرت را در عنصر لطیف و اصل ماده شریف، زنایی نمی آمیخت، و او را در ولادت با سعادتش، نکاحی که مخالف شرع انور باشد، نجس نگردانید.

از نزد آدم تا پدرش عبدالله (یعنی: جمیع پدران آن حضرت تا حضرت آدم) همه حلال زاده بودند (که از عقد صحیح موافق شریعت به هم رسیده بودند، و هیچ یک از ایشان، فرزند زنا و شبهه نبودند). و در فرقه ای که از هر فرقه ای بهتر و در قبیله ای که از همه کریم تر و در گروهی که از همه کس منیع تر بودند، و حمل را بیشتر از همه کس محافظت می نمودند، و در دامن و کنار کسی تربیت یافت که امانتش از همه کس بیشتر بود.

خدا او را برگزید و پسندید، و هر خوبی را در او جمع فرمود، و کلیدهای علم و چشمه های حکمت را به او عطا فرمود. و او را برانگیخت که رحمت باشد از برای بندگان،

حَجْرٍ، اصْطَفَاهُ اللَّهُ وَارْتَضَاهُ وَاجْتَبَاهُ، وَآتَاهُ مِنَ الْعِلْمِ مَفَاتِيحَهُ، وَ مِنْ الْحُكْمِ  
يَنَابِيعَهُ، ابْتَعَنَهُ رَحْمَةً لِلْعِبَادِ، وَ رِبْعاً لِلْبِلَادِ، وَ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْهِ الْكِتَابَ، فِيهِ الْبَيَانُ وَ  
التَّبَيُّانُ ﴿قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾، قَدْ بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ، وَ نَهَجَهُ بِعِلْمٍ قَدْ فَصَّلَهُ،  
وَ دِينَ قَدْ أَوْضَحَهُ، وَ فَرَائِضَ قَدْ أَوْجَبَهَا، وَ حُدُودَ حَدَّهَا لِلنَّاسِ وَ بَيَّنَّاهَا، وَ أُمُورٍ قَدْ  
كَشَفَهَا لِخَلْقِهِ وَ أَغْلَنَّا، فِيهَا دَلَالَتهُ إِلَى النَّجَاةِ، وَ مَعَالِمُ تَدْعُو إِلَى هُدَاهُ، فَبَلَغَ رَسُولُ  
اللَّهِ ﷺ مَا أُرْسِلَ بِهِ، وَ صَدَعَ بِمَا أُمِرَ، وَ أَدَّى مَا حُمِّلَ مِنْ أَثْقَالِ التَّبَوُّةِ، وَ صَبَرَ لِرَبِّهِ، وَ  
جَاهَدَ فِي سَبِيلِهِ، وَ نَصَحَ لِأُمَّتِهِ، وَ دَعَاهُمْ إِلَى النَّجَاةِ، وَ حَثَّهُمْ عَلَى الذِّكْرِ، وَ دَلَّهُمْ  
عَلَى سَبِيلِ الْهُدَى، بِمَنَاهِجٍ وَ دَوَاعٍ أَشْسَ لِلْعِبَادِ أَسَاسَهَا، وَ مَنَارٍ رَفَعَ لَهُمْ أَغْلَامَهَا،  
كَيْلَا يَضِلُّوا مِنْ بَعْدِهِ، وَ كَانَ بِهِمْ رَوْوفاً رَحِيماً.

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

١٢٠٩ / ١٨. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ جَمَاعَةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ

أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ، عَنْ أُمَيَّةَ بْنِ عَلِيٍّ الْقَنَسِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي دُرُسْتُ بْنُ أَبِي مَنْصُورٍ، أَنَّهُ

سَأَلَ أَبَا الْحَسَنِ الْأَوَّلَ ﷺ: أَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَحْجُوجاً بِأَبِي طَالِبٍ؟ فَقَالَ: «لَا، وَ

لَكِنَّهُ كَانَ مُسْتَوْدِعاً لِلْوَصَايَا، فَدَفَعَهَا إِلَيْهِ ﷺ».

و چون فصل بهار باشد از برای شهرها و زمین‌ها. و خدا فرو فرستاد به سوی او کتابی را که در آن بیان و تبیان هر چیزی هست ﴿قَدْ آتَانَا عَزِيزًا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾<sup>۱</sup>، یعنی: در حالتی است که آن قرآنی است به لغت عرب، غیر صاحب کجی و آن را فرو فرستاد تا باشد که ایشان پرهیزند از کفر و انواع عصیان» (و در بعضی از نسخ کافی، به جای یَتَّقُونَ، یعقلون است و آن، درست نیست، مگر آن‌که بر سبیل اقتباس باشد).

و حضرت فرمود که: «آن را از برای مردم بیان فرمود، و آشکار نمود به علمی که آن را تفصیل داد، و دینی که آن را روشن ساخت، و واجباتی که آن را واجب گردانید، و حدودی چند که آنها را قرار داد از برای مردم و آنها را بیان فرمود، و اموری چند که آنها را از برای آفریدگان خویش روشن و هویدا نمود، و دلالت به سوی نجات و نشان‌ها که مردم را به سوی رهنمایان می‌خواند، در آنها آشکار کرد.

پس رسول خدا ﷺ آنچه را که به آن فرستاده شده بود، به مردم رسانید، و آنچه را که به آن مأمور بود ظاهر گردانید، و آنچه را که بر او بار شده بود، از بارهای سنگین پیغمبری، به منزل رسانید، و به جهت رضای پروردگار خویش، صبر و شکیبایی ورزید، و در راه آن جناب، با دشمنان دین جهاد فرمود، و امت خود را نصیحت و خیرخواهی کرد، و ایشان را به سوی نجات خواند، و بر یاد خدا برانگیخت، و ایشان را بر راه هدایت دلالت کرد، به راه‌های راست و داعیان چند (یعنی: ائمه) که اساس و اصل آن را از برای بندگان محکم ساخت، و منادی چند که نشانه‌های آن را از برای ایشان برافراشت، تا آن‌که بعد از آن حضرت، گمراه نشوند و به ایشان رؤف و رحیم بود» (که نهایت مهربانی نسبت به ایشان داشت).

۱۲۰۹ / ۱۸. محمد بن یحیی، از سعد بن عبدالله، از جماعتی از اصحاب ما، از احمد بن هلال، از امیة بن علی قیسی، روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا درست بن ابی منصور، که از امام موسی کاظم علیه السلام سؤال کرد که: آیا رسول خدا ﷺ محجوج به ابی طالب و مغلوب حجت او بود (که ابوطالب حجت باشد بر آن حضرت)؟

حضرت فرمود: «نه، ولیکن ابوطالب چنان بود که وصایای عیسی در نزد او به امانت سپرده شده بود، پس آنها را به محمد صلی الله علیه و آله تسلیم نمود». درست می‌گوید که: عرض کردم:

قَالَ: قُلْتُ: فَدَفَعَ إِلَيْهِ الْوَصَايَا عَلَى أَنَّهُ مَحْجُوجٌ بِهِ؟ فَقَالَ: «لَوْ كَانَ مَحْجُوجاً بِهِ، مَا دَفَعَ إِلَيْهِ الْوَصِيَّةَ».

قَالَ: فَقُلْتُ: فَمَا كَانَ حَالُ أَبِي طَالِبٍ؟ قَالَ: «أَقَرَّ بِالنَّبِيِّ وَبِمَا جَاءَ بِهِ، وَدَفَعَ إِلَيْهِ الْوَصَايَا، وَمَاتَ مِنْ يَوْمِهِ».

١٢١٠ / ١٩. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ

الْعَبَّاسِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع)،

قَالَ: «لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، بَاتَ آلُ مُحَمَّدٍ (ع) بِأَطْوَلِ لَيْلَةٍ حَتَّى ظَنُّوا أَنَّ لَا سَمَاءَ

تُظِلُّهُمْ؛ وَلَا أَرْضَ تُقِلُّهُمْ؛ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَتَرَ الْأَقْرَبِينَ وَالْأَبْعَدِينَ فِي اللَّهِ.

فَبَيْنَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ أَتَاهُمْ آتٍ - لَا يَرُونَهُ وَيَسْمَعُونَ كَلَامَهُ - فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ

أَهْلَ الْبَيْتِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، إِنَّ فِي اللَّهِ عَزَاءً مِنْ كُلِّ مُصِيبَةٍ، وَنَجَاءً مِنْ كُلِّ

هَلَكَةٍ، وَدَرَكاً لِمَا فَاتَ: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ

زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ» إِنَّ اللَّهَ اخْتَارَكُمْ وَ

فَضَّلَكُمْ وَطَهَّرَكُمْ، وَجَعَلَ لَكُمْ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّهِ، وَاسْتَوْدَعَكُمْ عِلْمَهُ، وَأَوْزَنَكُمْ كِتَابَهُ، وَ

وصایا را به آن حضرت تسلیم نمود، بنابر این که به ابوطالب محجوج بود؟ حضرت فرمود که: «اگر به او محجوج می بود (که ابوطالب حجت بر او باشد)، ابوطالب وصیت را به او تسلیم نمی نمود» (چه وصیت باید که در نزد وصی باشد).

راوی می گوید که: عرض کردم: پس حال ابوطالب چه بود؟ (یعنی: رسول خدا ﷺ بر او حجت بود یا نه؟) حضرت فرمود که: «اقرار نمود به پیغمبر و به آنچه پیغمبر آن را از جانب خدا آورده بود، و وصایا را به آن حضرت تسلیم کرد، و در همان روز وفات نمود».

۱۹/۱۲۱۰. حسین بن محمد اشعری، از معلی بن محمد، از منصور بن عباس، از علی بن اسباط، از یعقوب بن سالم، از مردی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون قبض روح مطهر رسول خدا ﷺ شد، آل محمد شب را به روز آوردند با درازترین شب ها (یعنی: آن شب درازترین شب ها بر ایشان گذشت به جهت شدت غم و اندوه) تا آن که گمان کردند که هیچ آسمانی برایشان سایه نخواهد افکند، و هیچ زمینی ایشان را بر نخواهد داشت (حاصل مراد، آن که چنان می پنداشتند که بعد از آن، زنده نخواهند بود)؛ زیرا که رسول خدا ﷺ با خویشان و بیگانگان در راه خدا دسمی کرده بود (و همه را چیزی که مکروه طبع ایشان بود رسانیده؛ چون کشتن و زخم زدن و غیر آن).

پس در بین این که ایشان همچنین غمناک و اندوهناک و متفکر و متحیر بودند، ناگاه کسی به نزد ایشان آمد که او را نمی دیدند و سخن او را می شنیدند، و گفت که: السَّلامَ عَلَیْکُمْ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ، یعنی: «سلام خدا (یا سلام من، یا همه سلام ها) بر شما باد ای خاندان محمد و رحمت خدا و برکت های او». به درستی که در رحمت و ثواب خدا تسلی است از هر مصیبت و امر ناخوشی که به این کس رسیده، و نجات است از هر چه باعث هلاکت شود، و دریافت است آنچه را که فوت شده باشد: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ إِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَکُمْ یَوْمَ الْقِیَامَةِ فَمَنْ رُحِّخَ عَنِ النَّارِ وَ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَ مَا الْحَیَاةُ الدُّنْیَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ»<sup>۱</sup>، یعنی: «هر تنی چشنده مرگ است و جز این نیست که شما تمام داده می شوید مردهای خود را در روز قیامت. پس، هر که دور گردانیده شود از آتش دوزخ، و در آورده شود در بهشت، پس به حقیقت که رستگار گردیده، و به مراد و مقصود خویش رسیده، و نیست زندگانی دنیا، مگر بر خورداری

جَعَلَكُمْ تَابُوتَ عِلْمِهِ وَ عَصَا عِزِّهِ، وَ ضَرْبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ نُورِهِ، وَ عَصَمَكُمْ مِنَ الزَّلَلِ،  
 وَ آمَنَكُمْ مِنَ الْفِتَنِ، فَتَعَزَّوْا بِعَزَاءِ اللَّهِ؛ فَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَنْزِعْ مِنْكُمْ رَحْمَتَهُ، وَ لَنْ يُزِيلَ  
 عَنْكُمْ نِعْمَتَهُ، فَأَنْتُمْ أَهْلُ اللَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - الَّذِينَ بِهِمْ تَمَّتِ النُّعْمَةُ، وَ اجْتَمَعَتِ الْفُرْقَةُ،  
 وَ ائْتَلَفَتِ الْكَلِمَةُ، وَ أَنْتُمْ أَوْلِيَاؤُهُ؛ فَمَنْ تَوَلَّاهُمْ فَارَ؛ وَ مَنْ ظَلَمَ حَقَّكُمْ زَهَقَ؛ مَوَدَّتْكُمْ  
 مِنَ اللَّهِ وَاجِبَةً فِي كِتَابِهِ عَلَى عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ، ثُمَّ اللَّهُ عَلَى نَصْرِكُمْ - إِذَا يَشَاءُ - قَدِيرٌ؛  
 فَاصْبِرُوا لِعَوَاقِبِ الْأُمُورِ؛ فَإِنَّهَا إِلَى اللَّهِ تُصِيرُ، قَدْ قَبَّلَكُمُ اللَّهُ مِنْ نَبِيِّهِ وَدِيعَةً، وَ  
 اسْتَوَدَعَكُمْ أَوْلِيَاءَهُ الْمُؤْمِنِينَ فِي الْأَرْضِ، فَمَنْ أَدَّى أَمَانَتَهُ، آتَاهُ اللَّهُ صِدْقَهُ، فَأَنْتُمْ



مرکز تحقیقات علوم دینی

از چیزهایی که همه آن فریب و گول است، و به غایت بی مقدار و ناپایدار».

(تثمة حدیث:) به درستی که خدا شما را برگزیده و بر دیگران زیادتى داده و از گناهان و عیب‌ها پاک و پاکیزه گردانیده، و شما را اهل بیت پیغمبر خویش گردانیده، و علم خود را به شما سپرده، و کتاب خود را (که قرآن است، یا همه کتاب‌های آسمانی را) به شما میراث داده، و شما را صندوق علم خود و عصای عزت خود ساخته، و برای شما مثل و داستانی از نور خود زده و بیان فرموده، و شما را از لغزش نگاه داشته، و از فتنه‌ها ایمن گردانیده<sup>۱</sup>. پس تسلی یابید به صبر و تسلی که خدا به شما عطا فرموده؛ زیرا که خدا رحمت خود را از شما بر طرف نمی‌کند، و نعمت خویش را از شما زائل نمی‌گرداند.

پس، شما باید اهل خدای عز و جل و مخصوصان او، که به ایشان نعمت خدا و عطا و آسایش او بر مردم کامل و تمام شده، و جدایی به هم جمع گردیده، و سخن خدا و دین وی سر به هم آورده، و شما باید دوستان خدا و صاحب اختیاران خلایق از جانب او.

پس، هر که ولایت شما را اختیار کند، و شما را دوست دارد، رستگاری یافته، و هر که بر شما ستم کند، و حق شما را از شما بگیرد، نیست و نابود خواهد شد. دوستی شما از جانب خدا در کتابش (که قرآن است) واجب است بر بندگان مؤمن خدا. پس خدا قادر است بر یاری کردن شما؛ هر وقت که خواهد و مصلحت داند.

پس، صبر کنید به جهت عواقب امور و آخر کارها؛ زیرا که بازگشت آنها به سوی خدا خواهد بود، و منتظر عاقبت خیر باشید. و به تحقیق که پیغمبر ﷺ شما را به رسم امانت به خدا سپرد، و خدا شما را که امانت پیغمبرید، قبول فرمود و شما را به رسم امانت سپرد به دوستان مؤمن خود که در زمینند.

پس هر که امانت خدا را ادا کند (به این که در حفظ شما کوتاهی نکنند، و آنچه شرط امانت‌داری است به جا آورد)، خدا جزای راستی و راست‌گویی او را به او عطا فرماید. و شما باید امانت سپرده شده (که پیغمبر ﷺ شما را به خدا سپرده، و خدا شما را به مؤمنان سپرده)، و از برای شماست دوستی واجب و فرمان‌برداری مفروض (که خدا آن را بر مردم واجب گردانیده).

۱. و فتنه، به معنی آزمایش و حیرت و گمراهی و کفر و عذاب و رسوایی است. و به معنی مختلف شدن در رأی‌ها نیز می‌باشد. (مترجم)

الْأَمَانَةُ الْمُسْتَوْدَعَةُ، وَ لَكُمْ الْمَوَدَّةُ الْوَاجِبَةُ وَ الطَّاعَةُ الْمَفْرُوضَةُ، وَ قَدْ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ قَدْ أَكْمَلَ لَكُمْ الدِّينَ، وَ بَيَّنَّ لَكُمْ سَبِيلَ الْمَخْرَجِ، فَلَمْ يَتْرُكْ لِجَاهِلٍ حُجَّةً، فَمَنْ جَهِلَ أَوْ تَجَاهَلَ أَوْ أَنْكَرَ أَوْ نَسِيَ أَوْ تَنَاسَى، فَعَلَى اللَّهِ حِسَابُهُ، وَ اللَّهُ مِنْ وَرَاءِ حَوَائِجِكُمْ، وَ أَسْتَوْدِعُكُمْ اللَّهَ، وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ».

فَسَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ﷺ: مِمَّنْ أَتَاهُمُ التَّعْزِيَةُ؟ فَقَالَ: «مِنْ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى».

٢٠ / ١٢١١. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ

مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ ابْنِ مُشْكَانَ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا رُبِّي فِي اللَّيْلَةِ الظُّلُمَاءِ، رُبِّي لَهُ نُورٌ كَأَنَّهُ شِقَّةُ قَمَرٍ».

٢١ / ١٢١٢. أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ

الصَّغِيرِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ

بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ سَعْدِ بْنِ

عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ

اللَّهِ ﷺ، قَالَ: «نَزَلَ جَبْرَائِيلُ ﷺ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ رَبَّكَ يُفْرُتُكَ

السَّلَامَ، وَ يَقُولُ: إِنِّي قَدْ حَرَمْتُ النَّارَ عَلَى صُلْبِ أَنْزَلْتُكَ، وَ بَطْنِ حَمَلَكِ، وَ حِجْرِ

كَفَلَكِ؛ فَالْصُّلْبُ صُلْبُ أَبِيكَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَ الْبَطْنُ الَّذِي حَمَلَكَ فَأَمِنَهُ

بِنْتُ وَهْبٍ، وَ أَمَّا حِجْرُكَ كَفَلَكَ، فَحِجْرُ أَبِي طَالِبٍ».

و روح مطهر رسول خدا ﷺ قبض شد، و حال آن که دین خدا را از برای شما کامل و تمام ساخته، و راه نجات را از برای شما بیان فرموده. پس، از برای هیچ جاهلی، حجتی را وا نگذاشت. پس، هر که نداند، یا اظهار نادانی نماید، یا انکار کند، یا فراموش نماید، یا تن به فراموشی دهد، حساب او بر خدا است، و خدا از پس حاجت های شما است (یعنی: آنها را بر خواهد آورد) و شما را به خدا می سپارم. و السلام علیکم، یعنی: سلام مذکور بر شما اهل بیت باد.

راوی می گوید که: از امام محمد باقر علیه السلام سؤال کردم که: این تعزیه و پر سه دادن<sup>۱</sup> از جانب کی به اهل بیت آمد؟ فرمود: «از جانب خدای تبارک و تعالی».

۲۰/۱۲۱۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از محمد بن سنان، از ابن مسکان، از اسماعیل بن عمار، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «رسول خدا ﷺ چنان بود که چون در شب تار دیده می شد، از برای او نوری دیده می شد، به مرتبه ای که گویا ماه پاره بود».

۲۱/۱۲۱۲. احمد بن ادریس، از حسین بن عبدالله، از ابو عبدالله - یعنی: حسین صغیر - از محمد بن ابراهیم جعفری، از احمد بن علی بن محمد بن عبدالله بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام، از امام جعفر صادق علیه السلام؛

و محمد بن یحیی، از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از ابن فضال، از بعضی از مردان خویش که راوی حدیث اند، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: «جبرئیل علیه السلام بر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرود آمد و عرض کرد: یا محمد، پروردگارت تو را سلام می رساند و می فرماید که: من آتش دوزخ را حرام گردانیدم بر پستی که تو را فرود آورده (و از آن به وجود آمده ای) و بر شکمی که تو را بر داشته، و بر دامنی که تو را پرورش داده. پس، مراد از آن پست، پشت پدرش (و بنابر بعضی از نسخ کافی، آن پشت پدرش، عبدالله بن عبدالمطلب است، و عبارت حدیث در اینجا تشویش دارد، و ظاهر این است که در اصل چنین بوده که مراد از پشت پدرت، عبدالله بن عبدالمطلب است، به قرینه تَمَّة حدیث و آن این است که: و شکمی که تو را برداشته، آمنه دختر وهب است. و اما دامنی که تو را پرورش داده،

۱. اصطلاحی محلی (یزدی) به معنای تعزیت و تسلیت دادن است.

● وَ فِي رِوَايَةِ ابْنِ فَضَّالٍ: «وَفَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدٍ».

٢٢ / ١٢١٣. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ،

عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ، عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ:

«يُحْشَرُ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أُمَّةً وَخَدَهُ، عَلَيْهِ سِيَمَاءُ الْأَنْبِيَاءِ وَهَيْئَةُ الْمُلُوكِ».

٢٣ / ١٢١٤. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ، عَنْ

الْهَيْثَمِ بْنِ وَاقِدٍ، عَنْ مَقْرَنٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «إِنَّ عَبْدَ الْمُطَّلِبِ أَوَّلُ مَنْ قَالَ

بِالْبَدَاءِ، يُبْعَثُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أُمَّةً وَخَدَهُ، عَلَيْهِ بَهَاءُ الْمُلُوكِ وَ سِيَمَاءُ الْأَنْبِيَاءِ».

٢٤ / ١٢١٥. بَعْضُ أَصْحَابِنَا، عَنْ ابْنِ جُمُهورٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ مَخْبُوبٍ، عَنْ ابْنِ

رِثَابٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ؛ وَ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ

جَمِيعاً، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «يُبْعَثُ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ أُمَّةً وَخَدَهُ، عَلَيْهِ بَهَاءُ الْمُلُوكِ

وَ سِيَمَاءُ الْأَنْبِيَاءِ، وَ ذَلِكَ أَنَّهُ أَوَّلُ مَنْ قَالَ بِالْبَدَاءِ».

قَالَ: «وَ كَانَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ أَرْسَلَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِلَى رُعَاتِهِ فِي إِبِلٍ قَدْ نَدَّتْ لَهُ،

فَجَمَعَهَا، فَأَبْطَأَ عَلَيْهِ، فَأَخَذَ بِحَلَقَةِ بَابِ الْكَعْبَةِ، وَ جَعَلَ يَقُولُ: يَا رَبُّ أَ تُهْلِكُ آلَكَ؟

إِنْ تَفْعَلْ، فَأَمْرٌ مَا بَدَا لَكَ، فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله بِالْإِبِلِ وَ قَدْ وَجَّهَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ فِي كُلِّ

طَرِيقٍ وَ فِي كُلِّ شَعْبٍ فِي طَلَبِهِ، وَ جَعَلَ يَصِيحُ: يَا رَبُّ، أَ تُهْلِكُ آلَكَ؟ إِنْ تَفْعَلْ فَأَمْرٌ

دامن ابوطالب است.

● و در روایت ابن فضال، این زیادتى نیز هست که: «و فاطمه دختر اسد» (یعنی: مادر امیر المؤمنین علیه السلام).

۲۲/۱۲۱۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن ابی عمیر، از جمیل بن درّاج، از زرارة بن اعین، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «عبدالمطلب، محشور می شود تنها در روز قیامت، در حالی که نشانه و علامت پیغمبران و هیبت و مهابت پادشاهان در او ظاهر و هویدا است».

۲۳/۱۲۱۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبدالله بن عبدالرحمان اصم، از هیشم بن واقد، از مقّرّن، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که عبدالمطلب، اوّل کسی بود که به بدا قائل و معتقد شد، و در روز قیامت مبعوث می شود یک گروه (یعنی: جامع کمالات و فضایلی چند که یافت نشود مگر در اشخاص بسیار که هر خصلت نیکی که در گروهی باشد به طریق تفرّق و انتشار در او جمع باشد. آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری). و بر اوست زیبایی و زینت پادشاهان و نشانه پیغمبران».

۲۴/۱۲۱۵. بعضی از اصحاب ما روایت کرده است، از ابن جمهور، از پدرش، از ابن محبوب، از ابن رئاب، از عبدالرحمان بن حجاج؛ و از محمد بن سنان، از مفضل بن عمر هر دو از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «عبدالمطلب در روز قیامت برانگیخته می شود یک گروه، که بر اوست زینت پادشاهان و علامت پیغمبران» (و این مرتبه و جاه به جهت آن است که او، اوّل کسی است که به بدا قائل شد).

و فرمود که: «عبدالمطلب رسول خدا را با ساربانان خویش فرستاده بود در طلب و جمع آوری شتران خویش که پراکنده شده بودند و در صحرا گریخته بودند، پس آنها را جمع آوری فرمود و به این سبب طول کشید، و وقت آمدنش در نزد عبدالمطلب گذشت. عبدالمطلب آمد و حلقه در خانه کعبه را گرفت و شروع کرد که می گفت: ای پروردگار من، آیا آل و خاصه خود را هلاک می گردانی؟ اگر چنین کنی امری از برای تو ظاهر شده و در رأیت بدا به هم رسیده. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و شتران را آورد و عبدالمطلب در هر کوچه و در هر محله، یا در هر راه و دره ای کسی را در جستجوی آن حضرت فرستاده بود، و شروع کرد به

مَا بَدَأَ لَكَ، وَ لَمَّا رَأَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، أَخَذَهُ فَقَبَّلَهُ، وَقَالَ: يَا بُنَيَّ، لَا وَجْهَتَكَ بَعْدَ هَذَا فِي شَيْءٍ؛ فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ تُغْتَالَ فَتُقْتَلَ».

٢٥ / ١٢١٦. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ، عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: «لَمَّا أَنْ وَجَّهَ صَاحِبُ الْحَبَشَةِ بِالْخَيْلِ - وَ مَعَهُمُ الْفِيلُ - لِيَهْدِمَ الْبَيْتَ، مَرُّوا بِإِبِلٍ لِعَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَسَاقُوهَا، فَبَلَغَ ذَلِكَ عَبْدَ الْمُطَّلِبِ، فَأَتَى صَاحِبَ الْحَبَشَةِ، فَدَخَلَ الْآذِنُ، فَقَالَ: هَذَا عَبْدُ الْمُطَّلِبِ بْنُ هَاشِمٍ، قَالَ: وَ مَا يَشَاءُ؟ قَالَ التَّرْجُمَانُ: جَاءَ فِي إِبِلٍ لَهُ سَاقُوهَا يَسْأَلُكَ رَدَّهَا، فَقَالَ مَلِكُ الْحَبَشَةِ لِأَصْحَابِهِ: هَذَا رَيْسُ قَوْمٍ وَ زَعِيمُهُمْ جِئْتُ إِلَى بَيْتِهِ الَّذِي يَعْبُدُهُ لِأَهْدِمَهُ وَ هُوَ يَسْأَلُنِي إِطْلَاقَ إِبِلِهِ! أَمَا لَوْ سَأَلْتَنِي الْأِمْسَاكَ عَنْ هَذِهِ لَفَعَلْتُ، رُدُّوْا عَلَيْهِ إِبِلَهُ، فَقَالَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ لِتَرْجُمَانِهِ: مَا قَالَ لَكَ الْمَلِكُ؟ فَأَخْبَرَهُ، فَقَالَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ: أَنَا رَبُّ الْإِبِلِ، وَ لِهَذَا الْبَيْتِ رَبٌّ يَمْنَعُهُ، فَرُدَّتْ إِلَيْهِ إِبِلُهُ، وَ انْصَرَفَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ نَحْوَ مَنْزِلِهِ، فَمَرَّ بِالْفِيلِ فِي مَنْصَرَفِهِ، فَقَالَ لِلْفِيلِ: يَا مَحْمُودُ، فَحَرَكَ الْفِيلُ رَأْسَهُ، فَقَالَ لَهُ: أَ تَذَرِي لِمَ جَاؤُوا بِكَ؟ فَقَالَ الْفِيلُ بِرَأْسِهِ: لَا، فَقَالَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ: جَاؤُوا بِكَ لِتَهْدِمَ بَيْتَ رَبِّكَ، أَ فَتَرَكَ فَاعِلَ ذَلِكَ؟ فَقَالَ بِرَأْسِهِ: لَا، فَأَنْصَرَفَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ إِلَى مَنْزِلِهِ، فَلَمَّا أَصْبَحُوا، غَدَّوْا بِهِ لِدُخُولِ الْحَرَمِ، فَأَبَى وَ امْتَنَعَ عَلَيْهِمْ،

آواز کردن و فریاد می کرد و می گفت: ای پروردگار من، آیا آل و خاصه خود را هلاک می گردانی؟ اگر چنین کنی، امری از برای تو ظاهر شده و در رأیت بدا به هم رسیده.

و چون رسول خدا ﷺ را دید، او را گرفت و بوسید و گفت: ای فرزند عزیز من، بعد از این تو را در پی هیچ کار نمی فرستم؛ زیرا که می ترسم با تو مکر و حيله شود و کشته گردی.»

۱۲۱۶ / ۲۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن ابی عمیر، از محمد بن حمران، از ابان بن تغلب که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «چون پادشاه حبشه با لشکر خویش متوجه مکه معظمه شد، و با ایشان فیلی بود که آن را آورده بودند که خانه خدا را خراب کنند، در بین راه به شتران عبدالمطلب گذشتند و آنها را گردانیدند و به غارت بردند. و این خبر به عبدالمطلب رسید بعد از آن به نزد پادشاه حبشه آمد و از دربان خواهش نمود که اذن دخول حاصل کند.

پس آن دربان طالب رخصت بر پادشاه، داخل شد و عرض کرد که: اینک عبدالمطلب پسر هاشم است که آمده طالب ملاقات است. بعد از آن که عبدالمطلب داخل شد، پادشاه گفت: چه می خواهید؟ مترجم گفت که: به نزد تو آمده در باب شترانی چند که داشته، و لشکر آنها را به غارت برده اند و از تو می خواهند که آنها را رد کنی. پادشاه حبشه به یاران خویش گفت که: اینک سردار قوم و حامی و مهتر ایشان است، من آمده ام به سوی خانه او که آن را می پرستد از برای آن که آن را خراب کنم، و او از من خواهش می کند که شتران او را رها کنم.

بدانید و آگاه باشید که اگر از من می خواست که دست از خراب کردن آن خانه بدارم، هر آینه چنان می کردم و آن خانه را خراب نمی کردم، شتران او را بر او رد کنید.

پس عبدالمطلب به دیلماج پادشاه گفت که: پادشاه چه گفت؟ دیلماج او را به آنچه پادشاه گفته بود، خبر داد. عبدالمطلب گفت: من صاحب شترم و آن خانه را صاحب و پروردگاری است که آن را از خرابی منع خواهد فرمود. بعد از آن، شترانش به او رد شد و عبدالمطلب به جانب منزل خود برگشت و در وقت برگشتن، به آن فیل گذشت. پس به آن فیل فرمود که: ای محمود، فیل سر خود را جنبانید. فرمود: آیا می دانی که تو را از برای چه امر آورده اند؟ فیل به سر خویش اشاره کرد که: نه، عبدالمطلب فرمود که: تو را آورده اند از برای آن که خانه پروردگار خود را خراب کنی. آیا خود را چنان می بینی که این کار را بکنی؟ فیل به سر خود اشاره کرد که: نه، پس عبدالمطلب به منزل خود برگشت و چون اصحاب فیل صبح کردند، با

فَقَالَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ لِبَعْضِ مَوَالِيهِ عِنْدَ ذَلِكَ: اَعْلُ الْجَبَلَ، فَاَنْظُرْ تَرَى شَيْئاً؟ فَقَالَ: أَرَى سَوَاداً مِنْ قِبَلِ الْبَحْرِ، فَقَالَ لَهُ: يُصِيبُهُ بَصْرُكَ أَجْمَعُ؟ فَقَالَ لَهُ: لَا، وَ لَاؤْشَكَ أَنْ يُصِيبَ، فَلَمَّا أَنْ قَرَّبَ، قَالَ: هُوَ طَيْرٌ كَثِيرٌ وَ لَا أَعْرِفُهُ، يَحْمِلُ كُلُّ طَيْرٍ فِي مَنْقَارِهِ حَصَاةً مِثْلَ حَصَاةِ الْخَذْفِ، أَوْ دُونَ حَصَاةِ الْخَذْفِ، فَقَالَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ: وَ رَبُّ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ مَا تُرِيدُ إِلَّا الْقَوْمَ حَتَّى لَمَّا صَارَتْ فَوْقَ رُؤُوسِهِمْ أَجْمَعُ، أَلْقَتْ الْحَصَاةَ، فَوَقَعَتْ كُلُّ حَصَاةٍ عَلَى هَامَةِ رَجُلٍ، فَخَرَجَتْ مِنْ دُبُرِهِ، فَفَقَلَّتْهُ، فَمَا انْقَلَتْ مِنْهُمْ إِلَّا رَجُلٌ وَاحِدٌ يُخْبِرُ النَّاسَ، فَلَمَّا أَنْ أَخْبَرَهُمْ، أَلْقَتْ عَلَيْهِ حَصَاةً فَفَقَلَّتْهُ».

١٢١٧ / ٢٦. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرِ، عَنْ رِفَاعَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «كَانَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ يُفَرِّشُ لَهُ بِفَنَاءِ الْكَعْبَةِ لَا يُفَرِّشُ لِأَحَدٍ غَيْرِهِ، وَ كَانَ لَهُ وَلَدٌ يَقُومُونَ عَلَى رَأْسِهِ، فَيَمْنَعُونَ مَنْ دَنَا مِنْهُ، فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ - وَ هُوَ طِفْلٌ يَذْرُجُ - حَتَّى جَلَسَ عَلَى فَخْذَيْهِ، فَأَهْوَى بَعْضُهُمْ إِلَيْهِ لِيُنَحِّحَهُ عَنْهُ، فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ: دَعْ ابْنِي؛ فَإِنَّ الْمَلَكَ قَدْ أَتَاهُ».

١٢١٨ / ٢٧. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْمُعَلَّى، عَنْ أَخِيهِ مُحَمَّدٍ، عَنْ دُرُسْتِ بْنِ أَبِي مَنصُورٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «لَمَّا وَلَدَ النَّبِيُّ ﷺ، مَكَثَ أَيَّاماً لَيْسَ لَهُ لَبَنٌ، فَأَلْقَاهُ أَبُو طَالِبٍ عَلَى نَدْيِ نَفْسِهِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ لَبَناً، فَرَضَعَ مِنْهُ أَيَّاماً

فیل رفتند که داخل حرم شوند، فیل بر ایشان ابا و امتناع نمود و داخل نشد، در آن هنگام عبدالمطلب به بعضی از غلامان یا دوستان خویش فرمود که: بر کوه ابو قُبیس بالای رو و بنگر که چیزی را می بینی. چون بالای کوه رفت، گفت: سیاهی می بینم که از جانب دریا می آید. عبدالمطلب فرمود که: چشمت به همه آن می رسد که بینی چه چیز است؟ عرض کرد: نه، ولیکن نزدیک است که برسد. چون آن سیاهی نزدیک شد، گفت که: آن سیاهی، مرغ بسیاری است و آنها را نمی شناسم و نمی دانم که چه مرغند و هر مرغی سنگریزه ای در منقار خود گرفته، مانند سنگ جمره، یا کوچک تر از سنگ جمره.

عبدالمطلب فرمود: به پروردگار عبدالمطلب سوگند، که این مرغان، کسی را نمی خواهند، مگر این گروه را. و آن مرغان آمدند تا چون بر بالای سر همه اصحاب فیل رسیدند، سنگریزه ها را انداختند. پس هر سنگریزه ای بر فرق سر مردی از ایشان فرود آمد، و از مقعدش بیرون رفت و او را کشت، و از ایشان کسی خلاصی نیافت، مگر یک مرد که مردم را خبر دهد، و چون ایشان را خبر داد، مرغ سنگریزه را انداخت و او را کشت.

۱۲۱۷ / ۲۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از رفاعة، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «عبدالمطلب چنان بود که در حریم خانه کعبه و سایه دیوار آن از برایش فرش می گسترانیدند، و از برای کسی غیر از او در آنجا فرش گسترده نمی شد، و او را پسرانی چند بودند که بر بالای سرش می ایستادند و منع می کردند هر که را که به او نزدیک می شد، و نمی گذاشتند که به نزد او رود. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و آن حضرت کودکی بود که خود را بر زمین می کشید و آمد تا بر بالای ران های عبدالمطلب نشست. بعضی از پسراش به جانب آن حضرت میل نمود که او را از عبدالمطلب دور گردانند، عبدالمطلب با وی گفت که: بگذار فرزند مرا، که فرشته او را به اینجا آورده است.

۱۲۱۸ / ۲۷. محمد بن یحیی، از سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از علی بن معلی، از برادرش محمد، از درست بن ابی منصور، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون پیغمبر صلی الله علیه و آله متولد شد، چند روزی مکث نمود که از برایش شیر نبود که آن را تناول فرماید. پس ابوطالب او را بر بالای پستان خویش افکند (یعنی: آن را در دهان مبارک آن حضرت گذاشت) و خدا شیر را در پستان ابوطالب فرود آورد، و پیغمبر، چند روزی از پستان او شیر خورد تا آن که ابوطالب بر حلیمه (که زنی

حَتَّى وَقَعَ أَبُو طَالِبٍ عَلَى حَلِيمَةَ السَّعْدِيَّةِ، فَدَفَعَهُ إِلَيْهَا».

٢٨ / ١٢١٩ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «إِنَّ مَثَلَ أَبِي طَالِبٍ مَثَلُ أَصْحَابِ الْكَهْفِ، أَسْرُوا الْإِيمَانَ وَ أَظْهَرُوا الشُّرْكَ، فَآتَاهُمُ اللَّهُ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ».

٢٩ / ١٢٢٠ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَزْدِيِّ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ عليه السلام، قَالَ: قِيلَ لَهُ: إِنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّ أَبَا طَالِبٍ كَانَ كَافِرًا؟ فَقَالَ: «كَذَبُوا؛ كَيْفَ يَكُونُ كَافِرًا وَ هُوَ يَقُولُ: أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَا وَ جَدُّنَا مُحَمَّدًا نَبِيًّا كَمُوسَى خُطَّ فِي أَوَّلِ الْكِتَابِ؟!».

● وَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ: «كَيْفَ يَكُونُ أَبُو طَالِبٍ كَافِرًا وَ هُوَ يَقُولُ:

لَقَدْ عَلمُوا أَنَّ ابْنَنَا لَا مُكَذَّبَ لَدَيْنَا وَ لَا يَغْبَأُ بِقِيلِ الْأَبَاطِلِ

وَ أَتَيْضُ يُسْتَشْفَى الْغَمَامُ بِوَجْهِهِ ثَمَالُ الْيَتَامَى، عِصْمَةٌ لِلْأَرَامِلِ؟!».

٣٠ / ١٢٢١ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «بَيْنَا النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ، وَ عَلَيْهِ ثِيَابٌ لَهُ جُدْدٌ، فَالْقَى الْمُشْرِكُونَ عَلَيْهِ سَلَى نَاقَةٍ، فَمَلَّوْا ثِيَابَهُ بِهَا، فَدَخَلَهُ مِنْ ذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ، فَذَهَبَ إِلَى أَبِي طَالِبٍ، فَقَالَ لَهُ: يَا عَمَّ، كَيْفَ تَرَى حَسْبِي فِيكُمْ؟ فَقَالَ لَهُ: وَ مَا ذَاكَ

بود از قبیله بنی سعد) مطلع شد، و پیغمبر را به او تسلیم فرمود که دایه آن حضرت باشد.  
 ۱۲۱۹ / ۲۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «داستان ابوطالب، چون داستان اصحاب کهف است که ایمان را پنهان نمودند و شرک را ظاهر کردند، و به این سبب خدا ایشان را دو مرتبه مزد داد».

۱۲۲۰ / ۲۹. حسین بن محمد و محمد بن یحیی، از احمد بن اسحاق، از بکر بن محمد ازدی، از اسحاق بن جعفر، از پدرش علیه السلام روایت کرده اند که به آن حضرت عرض شد که: سنّیان گمان می کنند که ابوطالب کافر بوده است. فرمود: «دروغ گفتند؛ چگونه می شود که کافر باشد، با آن که می گوید:

أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَا وَجَدْنَا مُحَمَّدًا نَبِيًّا كَمُوسَى خَطَّ فِي أَوَّلِ الْكُتُبِ

یعنی: «آیا ندانستید که ما یافتیم محمد را پیغمبر مانند موسی که نوشته شده است در ابتدای کتاب های آسمانی». (یعنی: اوصاف آن حضرت در کتاب های آسمانی مدوّن و مسطور است).

● و در حدیث دیگر چنین است که: «چگونه می شود که کافر باشد، با آن که می گوید:

لَقَدْ عَلِمُوا أَنَّا ابْنَانَا لَا مُكْذِبَ لَدَيْنَا وَلَا يَعْزُبُ عَنْ قِيلِ الْأَبَاطِلِ

وَأَبْيَضُ يُسْتَسْتَقَى الْغَمَامُ بِوَجْهِهِ ثَمَالُ الْيَتَامَى عَصَمَةُ لِلْأَمَلِ؟»

یعنی: «هر آینه به حقیقت دانستند که پسر ما (یعنی: محمد صلی الله علیه و آله و سلم) در نزد ما چنان نیست که او را به دروغ نسبت داده باشیم، و باید که باک نشود به گفتار بیهوده یا بیهوده گویان و در آن فکر نشود. و نیز دانستند که پسر ما سفید و سفیدرویی است که به آبروی او از آب خواسته می شود. و اوست که فریادرس یتیمان است (که ایشان را به نیکی های خود کفایت می کند) و کسی است که بیچارگان، از مردان و زنان را نگاهداری می نماید» (و از چیز ناپسند باز می دارد. و ممکن است که معنی این باشد که آن حضرت پناه بیوه زنان است).

۱۲۲۱ / ۳۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن حکم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «در بین این که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد الحرام تشریف داشت، و بر آن حضرت جامه های نو بود (که تازه آن را پوشیده بود)، ناگاه مشرکان مکه بچه دان شتر را بر آن حضرت انداختند، و جامه های آن حضرت را به آن بسیار آلوده و کثیف

يَا ابْنَ أَخِي؟ فَأَخْبَرَهُ الْخَبَرَ، فَدَعَا أَبُو طَالِبٍ حَمْزَةَ، وَأَخَذَ السَّيْفَ، وَقَالَ لِحَمْزَةَ: خُذِ السَّلَى، ثُمَّ تَوَجَّهَ إِلَى الْقَوْمِ وَالنَّبِيِّ ﷺ مَعَهُ، فَأَتَى قُرَيْشًا - وَهُمْ حَوْلَ الْكَعْبَةِ - فَلَمَّا رَأَوْهُ، عَرَفُوا الشَّرَّ فِي وَجْهِهِ، ثُمَّ قَالَ لِحَمْزَةَ: أَمِرَّ السَّلَى عَلَى سِبَالِهِمْ، فَفَعَلَ ذَلِكَ حَتَّى أَتَى عَلَى آخِرِهِمْ، ثُمَّ التَفَتَ أَبُو طَالِبٍ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: يَا ابْنَ أَخِي، هَذَا حَسْبُكَ فِينَا».

١٢٢٢ / ٣١. عَلِيُّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي نَضْرٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: «لَمَّا تُوفِّيَ أَبُو طَالِبٍ، نَزَلَ جَبْرِئِيلُ ﷺ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، أَخْرِجْ مِنْ مَكَّةَ؛ فَلَيْسَ لَكَ فِيهَا نَاصِرٌ، وَتَارَتْ قُرَيْشٌ بِالنَّبِيِّ ﷺ، فَخَرَجَ هَارِبًا حَتَّى جَاءَ إِلَى جَبَلٍ بِمَكَّةَ - يُقَالُ لَهُ: الْحَجُونُ - فَصَارَ إِلَيْهِ».

١٢٢٣ / ٣٢. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَ مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَفَعَهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: «إِنَّ أَبَا طَالِبٍ أَسْلَمَ بِحِسَابِ الْجُمَلِ» قَالَ: «بِكُلِّ لِسَانٍ».

کردند. پیغمبر ﷺ را از این کردار اندوه سختی داخل شد که اندازه آن را خدا می دانست. پس، به نزد ابوطالب رفت و گفت که: ای عمو، حسب و شأن مرا در میانه خویش چگونه می بینی؟ ابوطالب به آن حضرت عرض کرد که: ای پسر برادر من، مطلوب از این سؤال چیست؟ پیغمبر این خبر را به او گفت، و ماجرا را بیان فرمود. پس ابوطالب حمزه را طلبید و شمشیر بر گرفت، و به حمزه گفت که: بچه دان شتر را بر گیر، و به جانب آن قوم روان گردید و پیغمبر ﷺ با او بود، و به نزد قریش آمد و ایشان در گرداگرد خانه کعبه بودند، و چون او را دیدند، آثار بدی و خشم و کج خلقی را در روی او دانستند، بعد از آن به حمزه فرمود که: بچه دان شتر را بر سبیل های ایشان بمال، و حمزه چنان کرد تا به آخر ایشان رسید. پس، ابوطالب رو به جانب پیغمبر آورد و عرض کرد که: ای پسر برادر من، حسب و شأن تو در میان ما این است.

۱۲۲۲ / ۳۱. علی، از پدرش، از ابن ابی نصر، از ابراهیم بن محمد اشعری، از عبید بن زراره، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است که فرمود: «چون ابوطالب وفات فرمود، جبرئیل ﷺ بر رسول خدا ﷺ فرود آمد و عرض کرد که: یا محمد، از مکه بیرون رو که تو را در آن یار و یآوری نیست، و قریش بر پیغمبر ﷺ شوریزند و آن حضرت گریزان از مکه بیرون رفت تا آمد به جانب کوهی در مکه که آن را حجون می گویند، پس به سوی آن کوه منتقل گردید».

۱۲۲۳ / ۳۲. علی بن محمد بن عبدالله و محمد بن یحیی، از محمد بن عبدالله روایت کرده اند و آن را مرفوع ساخت از امام جعفر صادق ﷺ که فرمود: «ابوطالب مسلمان شد به حساب جمل (یعنی: به حساب ابجد) و به هر زبانی که گویا گردید (و مراد آن است که به تمام شصت و سه لغت، اظهار ایمان و اسلام نمود).

و در مناقب ابن شهر آشوب از ابی وزانه نقل شده که گفت: سوگند یاد می کنم به آن خدایی که غیر از او خدایی نیست، که ابوطالب فوت نشد، تا آن که ایمان آورد به زبان اهل حبشه، و به رسول خدا ﷺ عرض کرد که: یا محمد، آیا لغت حبشی را می فهمی؟ حضرت فرمود که: «ای عمو، خدا همه سخنان را به من تعلیم داده». ابوطالب گفت: یا محمد اسیدن ملصاقا فاطلاه، یعنی: گواهی می دهم از روی اخلاص که خدایی نیست، مگر خدایی که جامع جمیع صفات کمال است. پس رسول خدا ﷺ گریست و فرمود که: «خدا چشم مرا به ابوطالب

١٢٢٤ / ٣٣. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ وَ عَبْدِ اللَّهِ ابْنَيْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ أَبِيهِمَا، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «أَسْلَمَ أَبُو طَالِبٍ بِحِسَابِ الْجَمَلِ، وَ عَقَدَ يَدَيْهِ ثَلَاثًا وَ سِتِّينَ».

١٢٢٥ / ٣٤. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ فَضَالٍ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلْوَانَ الْكَلْبِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَزْوَرِ الْعَنَوِيِّ، عَنْ أَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ الْحَنْظَلِيِّ، قَالَ: رَأَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَوْمَ افْتَتَحَ الْبَصْرَةَ، وَ رَكِبَ بَغْلَةً رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، ثُمَّ قَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ، أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ الْخَلْقِ يَوْمَ يَجْمَعُهُمُ اللَّهُ؟».

فَقَامَ إِلَيْهِ أَبُو أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيُّ، فَقَالَ: بَلَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، حَدِّثْنَا؛ فَإِنَّكَ كُنْتَ تَشْهَدُ وَ نَغِيبُ، فَقَالَ: «إِنَّ خَيْرَ الْخَلْقِ يَوْمَ يَجْمَعُهُمُ اللَّهُ سَبْعَةٌ مِنْ وَلَدِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، لَا يُنْكِرُ فَضْلَهُمْ إِلَّا كَافِرٌ، وَ لَا يَجْحَدُ بِهِ إِلَّا جَا حِدٌ».

فَقَامَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ رَحِمَهُ اللَّهُ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، سَمِعْتُهُمْ لَنَا لِنَعْرِفَهُمْ، فَقَالَ: «إِنَّ خَيْرَ الْخَلْقِ يَوْمَ يَجْمَعُهُمُ اللَّهُ الرُّسُلُ، وَ إِنَّ أَفْضَلَ الرُّسُلِ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله، وَ إِنَّ أَفْضَلَ كُلِّ أُمَّةٍ بَعْدَ نَبِيِّهَا وَ صِيٍّ نَبِيِّهَا حَتَّى يُدْرِكَهُ نَبِيٌّ، أَلَا وَ إِنَّ أَفْضَلَ الْأَوْصِيَاءِ وَ صِيٍّ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَ آلِهِ السَّلَامُ، أَلَا وَ إِنَّ أَفْضَلَ الْخَلْقِ بَعْدَ الْأَوْصِيَاءِ الشُّهَدَاءِ، أَلَا وَ إِنَّ أَفْضَلَ

روشن گردانید». پس معنی آنچه در روایت است این است که: به همه زبان‌ها اسلام آورد، حتی به زبان اهل حبشه، یا معنی آن است که مختص به زبان اهل حبشه نبود، چنانچه روایت ابووزانه مشعر است به آن، بلکه به زبان عرب و غیر آن نیز اسلام آورد).

۱۲۲۴ / ۳۳. محمد بن یحیی، از احمد و عبدالله پسران محمد بن عیسی، از پدرانشان، از عبدالله بن مغیره، از اسماعیل بن ابی زیاد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «ابوطالب به حساب جمل ایمان آورد، و به دست خود شصت و سه را عقد نمود» (یعنی: با انگشت شهادت خویش اشاره نمود و انگشت کوچک و انگشت بعد از آن را گرفت، و انگشت بزرگ را بر بالای انگشت میان گذاشت و این به حساب انگشتان، نشانه شصت و سه است. و مقصود از آن، چنانچه ابوالقاسم حسین بن روح که از سفرا و نواب حضرت صاحب الزمان و خلیفه الزحمان است، گفته اله احد جواد است؛ زیرا که سه الف، سه است، و لام سی، و ها پنج، و حاهشت، و دو دال هر یک چهار، و جیم سه، و واو شش، و مجموع این، شصت و سه می شود. و بعضی گمان کرده اند که این، اشاره است به شماره لاکه اشاره است به نفی خدایان، و شماره لاکه اشاره است به اثبات خدایی از برای جناب اقدس الهی در قول لا اله الا الله؛ چه مقصود از این کلمه طیبه، نفی و اثبات است و آن، مفاد لا والا است و لا والا، شصت و سه است).

۱۲۲۵ / ۳۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از حسین بن علوان کلبی، از علی بن خزّور غنوی، از اصبع بن ثباته حنظلی روایت کرده است که گفت: امیر المؤمنین علیه السلام را دیدم در روزی که فتح بصره فرمود و بر استر رسول خدا صلی الله علیه و آله سوار بود، بعد از آن، فرمود که: «ای گروه مردمان، آیا نمی خواهید که شمارا خبر دهم به بهترین خلائق در روزی که خدا ایشان را جمع می فرماید؟» پس ابو ایوب انصاری برخاست به سوی آن حضرت و عرض کرد: بلی یا امیر المؤمنین، ما را حدیث کن؛ زیرا که تو گاهی حاضری و گاهی غائب، و همیشه در خدمت تو نیستیم که آنچه خواهیم از تو پرسیم (و می تواند که معنی این باشد که: تو حاضر و غائب بودی و احوال هر کسی را بهتر می دانی).

حضرت فرمود که: «بهترین خلائق در روزی که خدا ایشان را جمع می کند، هفت کس از فرزندان عبدالمطلب اند که کسی فضل ایشان را انکار نمی کند، مگر کافر و دانسته به آن جحد نمی ورزد، مگر آن که دانسته حق را انکار نماید».

الشَّهَدَاءِ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَجَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، لَهُ جَنَاحَانِ خَضِيْبَانِ، يَطِيرُ بِهِمَا فِي الْجَنَّةِ، لَمْ يُنْحَلْ أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ جَنَاحَانِ غَيْرُهُ، شَيْءٌ كَرَّمَ اللَّهُ بِهِ مُحَمَّدًا ﷺ وَشَرَّفَهُ، وَالسُّبْطَانِ - الْحَسَنُ وَالحُسَيْنُ - وَالمَهْدِيُّ ﷺ يَجْعَلُهُ اللَّهُ مَنْ شَاءَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ».

ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصُّدَّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾ ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا».

٣٥ / ١٢٢٦. مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ أَبِي مَرْيَمَ الْأَنْصَارِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: كَيْفَ كَانَتِ الصَّلَاةُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ؟ قَالَ: «لَمَّا عَسَلَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ وَكَفَّنَهُ، سَجَّاهُ، ثُمَّ أَدْخَلَ عَلَيْهِ عَشْرَةً، فَدَارُوا حَوْلَهُ، ثُمَّ وَقَفَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ فِي وَسْطِهِمْ، فَقَالَ: ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ فَيَقُولُ الْقَوْمُ كَمَا يَقُولُ حَتَّى صَلَّى عَلَيْهِ أَهْلُ الْمَدِينَةِ وَ أَهْلُ الْعَوَالِي».

پس عمار بن یاسر - رحمه الله - برخاست و عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، ایشان را برای ما نام ببر تا ایشان را بشناسیم. فرمود که: «بهترین خلائق در روزی که خدا ایشان را جمع می فرماید، رسولانند و بهترین رسولان، محمد ﷺ است، و بهترین هر امتی بعد از پیغمبر ایشان، وصی پیغمبر ایشان است تا پیغمبر دیگر او را دریابد، و بهترین اوصیا، وصی محمد ﷺ است، و بهترین خلائق بعد از اوصیا، شهیدانند، و بهترین شهیدان، حمزة بن عبدالمطلب است و جعفر بن ابی طالب که او را دو بال است به خون رنگ شده، و به آن بال ها در بهشت پرواز می کند و کسی از این امت غیر از او دو بال به او عطا نشده، و اینک چیزی است که خدا محمد را به آن گرامی داشته و او را تشریف داده و دو سبط و فرزندزاده پیغمبر، حسن و حسین اند و مهدی ﷺ که خدا او را هر که خواهد از ما اهل بیت قرار خواهد داد».

پس، این آیه را تلاوت فرمود: ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾ ذلک الفضل من الله و کفی بالله علیماً<sup>۱</sup> (و در قرآن به جای ورسوله، والرسول است، و نسخ کافی مختلف است، ولیکن بیشتر چنان است که نوشته شد). و ترجمه آیه این است: «و هر که فرمان برد خدا و رسول او را، پس آن گروه فرمان برداران در روز قیامت با آنانند که خدا بر ایشان انعام فرموده از پیغمبران و به غایت راست گویان در گفتار و کردار و شهیدان و نیکوکاران و آن گروه نیکو باشند از روی یاران و همراهان آنچه مذکور شد محض فضل و کرامت است از جانب خدا و خدا کافی است که دانا باشد».

۳۵/۱۲۲۶. محمد بن حسین (یا حسن)<sup>۲</sup>، از سهل بن زیاد، از ابن فضال، از علی بن نعمان، از ابو مریم انصاری، از امام محمد باقر ﷺ روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: نماز بر پیغمبر ﷺ چگونه بود؟ حضرت فرمود که: «چون امیر المؤمنین ﷺ آن حضرت را غسل داد و کفن کرد، پرده ای بر روی پیغمبر انداخت و او را پوشانید. پس ده نفر را بر او داخل گردانید و دور آن حضرت را گرفتند و امیر المؤمنین ﷺ در میان ایشان ایستاد و فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾<sup>۳</sup>، یعنی: «به درستی که خدا و همه فرشتگانش رحمت و صلوات می فرستند بر پیغمبر (که محمد)

۲. در سند کتاب، محمد بن حسن است.

۱. نساء، ۶۹-۷۰.

۳. احزاب، ۵۶.

١٢٢٧ / ٣٦. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ، عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله لِعَلِيِّ عليه السلام: يَا عَلِيُّ، اذْفِنِّي فِي هَذَا الْمَكَانِ، وَارْفَعْ قَبْرِي مِنَ الْأَرْضِ أَرْبَعَ أَصَابِعَ، وَرُشَّ عَلَيْهِ مِنْ الْمَاءِ».

١٢٢٨ / ٣٧. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ الْحَلِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «أَتَى الْعَبَّاسُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، فَقَالَ: يَا عَلِيُّ، إِنَّ النَّاسَ قَدْ اجْتَمَعُوا أَنْ يَدْفِنُوا رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فِي بَقِيعِ الْمُصَلَّى، وَأَنْ يَوْمَهُمْ رَجُلٌ مِنْهُمْ، فَخَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِلَى النَّاسِ، فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِمَامٌ حَيًّا وَمَيِّتًا، وَقَالَ: إِنِّي أُدْفِنُ فِي الْبُقْعَةِ الَّتِي أُقْبِضُ فِيهَا، ثُمَّ قَامَ عَلَى الْبَابِ، فَصَلَّى عَلَيْهِ، ثُمَّ أَمَرَ النَّاسَ عَشْرَةَ عَشْرَةً يُصَلُّونَ عَلَيْهِ، ثُمَّ يَخْرُجُونَ».

١٢٢٩ / ٣٨. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «لَمَّا قُبِضَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله، صَلَّيْتُ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ فَوْجًا فَوْجًا».

قَالَ: «وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ فِي صِحَّتِهِ وَ سَلَامَتِهِ: إِنَّمَا أُنْزِلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ عَلَيَّ فِي الصَّلَاةِ عَلَيَّ بَعْدَ قُبْضِ اللَّهِ لِي: «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا»».

١٢٣٠ / ٣٩. بَعْضُ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرٍ الرَّقِّيِّ،

است. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صلوات فرستید بر او و سلام گوید؛ سلام گفتنی» (با تسلیم نمایند خود را و انقیاد او را مرعی دارید). و آن گروه چنانچه حضرت امیر المؤمنین می‌گفت، می‌گفتند و این را که می‌خواند می‌خواندند تا آن‌که اهل مدینه و اهل عوالی<sup>۱</sup> و اطراف آن بر آن حضرت نماز کردند.

۱۲۲۷ / ۳۶. محمد بن یحیی، از سلمة بن خطاب، از علی بن سیف، از ابو المغراء، از عقبه بن بشیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود که: یا علی، مرا در این مکان دفن کن، و قبر مرا چهار انگشت از زمین بلند کن، و قدری آب بر آن بپاش.»

۱۲۲۸ / ۳۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حماد، از حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «عباس به خدمت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و عرض کرد که: یا علی، مردمان جمع شده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله را در بقیع مصلی دفن کنند، و مردی از ایشان، ایشان را امامت کند. پس امیر المؤمنین علیه السلام به سوی مردمان بیرون آمد و فرمود که: ای گروه مردمان، رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشوای هر کسی است؛ در حالی که زنده و مرده باشد. و آن حضرت فرمود که: من دفن می‌شوم در همان بقعه‌ای که قبض روح من در آن می‌شود.

پس امیر المؤمنین علیه السلام بر در آن بقعه ایستاد و بر آن حضرت نماز کرد و مردم را امر فرمود که: ده نفر ده نفر می‌آمدند و بر آن حضرت نماز می‌کردند و بیرون می‌رفتند.

۱۲۲۹ / ۳۸. محمد بن یحیی، از سلمة بن خطاب، از علی بن سیف، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون قبض روح مطهر پیغمبر شد، فرشتگان و مهاجران و انصار، فوج فوج بر آن حضرت نماز کردند». و فرمود که: «امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می‌فرمود: در حال صحت و سلامت خویش: که جز این نیست که این آیه بر من نازل شد در باب نماز بر من، بعد از آن‌که خدا روح مرا قبض فرماید. و آیه این است که: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»<sup>۲</sup>.

۱۲۳۰ / ۳۹. بعضی از اصحاب ما روایت کرده و آن را مرفوع ساخته از محمد بن سنان، از

قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَا مَعْنَى السَّلَامِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ -تَبَارَكَ وَتَعَالَى- لَمَّا خَلَقَ نَبِيَّهُ وَوَصِيَّهُ وَابْنَتَهُ وَابْنَتَهُ وَجَمِيعَ الْأُئِمَّةِ، وَخَلَقَ شِيعَتَهُمْ، أَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ، وَأَنْ يَصْبِرُوا وَيَصَابِرُوا وَيُرَابِطُوا، وَأَنْ يَتَّقُوا اللَّهَ؛ وَعَدَهُمْ أَنْ يُسَلِّمَ لَهُمُ الْأَرْضَ الْمُبَارَكَةَ وَالْحَرَمَ الْأَمِينَ، وَأَنْ يُنْزِلَ لَهُمُ الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ، وَيُظْهِرَ لَهُمُ السَّقْفَ الْمَرْفُوعَ، وَيُرِيحَهُمْ مِنْ عَدُوِّهِمْ وَالْأَرْضَ الَّتِي يُبَدِّلُهَا اللَّهُ مِنَ السَّلَامِ وَيُسَلِّمُ مَا فِيهَا لَهُمْ، لَا شَيْءَ فِيهَا -قَالَ: لَا خُصُومَةَ فِيهَا لِعَدُوِّهِمْ- وَأَنْ يَكُونَ لَهُمْ فِيهَا مَا يُحِبُّونَ؛ وَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى جَمِيعِ الْأُئِمَّةِ وَشِيعَتِهِمُ الْمِيثَاقَ بِذَلِكَ، وَإِنَّمَا السَّلَامُ عَلَيْهِ تَذَكُّرُ نَفْسِ الْمِيثَاقِ، وَتَجْدِيدُ لَهُ عَلَى اللَّهِ لَعَلَّهُ أَنْ يُعَجِّلَهُ -جَلَّ وَعَزَّ- وَ يُعَجِّلَ السَّلَامَ لَكُمْ بِجَمِيعِ مَا فِيهِ».

١٢٣١ / ٤٠. ابْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: سَمِعْتُهُ

يَقُولُ: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ صَفِيِّكَ وَخَلِيلِكَ وَنَجِيِّكَ، الْمُدَبِّرِ لِأَمْرِكَ».

## ١١٢- بَابُ النَّهْيِ عَنِ الْإِشْرَافِ عَلَى قَبْرِ النَّبِيِّ ﷺ

١٢٣٢ / ١. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ الْمُثَنَّى

الْخَطِيبِ، قَالَ: كُنْتُ بِالْمَدِينَةِ وَسَقْفُ الْمَسْجِدِ الَّذِي يُشْرِفُ عَلَى الْقَبْرِ قَدْ سَقَطَ، وَالْفَعْلَةُ يَضَعُدُونَ وَيَنْزِلُونَ وَنَحْنُ جَمَاعَةٌ، فَقُلْتُ لِأَصْحَابِنَا: مَنْ مِنْكُمْ لَهُ مَوْعِدٌ يَدْخُلُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام اللَّيْلَةَ؟ فَقَالَ مِهْرَانُ بْنُ أَبِي نَصْرٍ: أَنَا، وَقَالَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَمَّارٍ

داود بن کثیر رقی که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: چیست معنی سلام بر رسول خدا؟ حضرت فرمود که: «چون خدای تبارک و تعالی پیغمبر خود و وصی و دختر و دو پسر آن حضرت و جمیع ائمه را آفرید و شیعیان ایشان را خلق فرمود، بر ایشان پیمان گرفت و آنکه صبر کنند، و یکدیگر را بر صبر بدارند، و ساخته و آماده باشند برای مقاتله با دشمنان دین (و یا اسبان و اسلحه را مهیا کنند از برای حفظ سر حد اسلام تا اذیت کفار را از همه مسلمانان باز دارند و بیضه اسلام را محافظت نمایند) و از خدا بهره‌مند و با ایشان وعده فرمود که زمین مبارک و حرم صاحب ایمنی را از برای ایشان واگذارد، و بیت المعمور را از برای ایشان فرود آورد، و سقف برافراشته را از برای ایشان ظاهر گرداند، و ایشان را از دشمنان ایشان در آسایش اندازد، زمینی که خدا آن را بدل می‌کند از زمین دار السلام است، و آنچه را که در آن است به ایشان واگذارد **«لَا شَيْءَ فِيهَا»**<sup>۱</sup>، یعنی: هیچ رنگ دیگر در آن نباشد».

و حضرت فرمود که: «هیچ خصومتی از برای دشمنان ایشان در آن نباشد، و آنکه از برای ایشان در آن، آنچه دوست می‌دارند، موجود باشد. و رسول خدا صلی الله علیه و آله بر جمیع ائمه و شیعیان ما (و در بعضی از نسخ کافی، و شیعیان ایشان یعنی: شیعیان ائمه) پیمان به این امر گرفت، و جز این نیست که آن حضرت صلی الله علیه و آله یادداشت خود این پیمان و تازه نمودن آن است بر خدای تعالی، شاید که آن جناب جل و عز آن را تعجیل فرماید، و وا گذاشتن و تسلیم نمودن همه آنچه را که در آن است به شما تعجیل فرماید».

۱۲۳۱ / ۴۰. ابن محبوب، از عبدالله بن سینان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم آن حضرت را که می‌فرمود: «بار خدایا صلوات فرست بر محمد که برگزیده و هم‌راز تو است؛ آنکه امر تو را تدبیر می‌کند».

## ۱۱۲. باب در بیان نهی از مُشرف شدن بر قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله

۱۲۳۲ / ۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد برقی، از جعفر بن مُثنی خطیب که گفت: در مدینه بودم و قدری از سقف مسجد پیغمبر که مُشرف بر قبر آن حضرت بود، فرود آمد، و کارکنان و بنایان به جهت تعمیر بالا می‌رفتند و فرود می‌آمدند،

الصَّيْرَفِيُّ: أَنَا، فَقُلْنَا لَهُمَا: سَلَاهُ لَنَا عَنِ الصُّعُودِ لِنُشْرِفَ عَلَى قَبْرِ النَّبِيِّ ﷺ، فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ لَقِينَاهُمَا، فَاجْتَمَعْنَا جَمِيعًا، فَقَالَ إِسْمَاعِيلُ: قَدْ سَأَلْنَاهُ لَكُمْ عَمَّا ذَكَرْتُمْ، فَقَالَ: «مَا أَحَبُّ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ أَنْ يَغْلُوَ فَوْقَهُ، وَلَا آمَنُهُ أَنْ يَرَى شَيْئًا يَذْهَبُ مِنْهُ بِصَرِّهِ، أَوْ يَرَاهُ قَائِمًا يُصَلِّي، أَوْ يَرَاهُ مَعَ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ ﷺ».

### ١١٣ - بَابُ مَوْلِدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ

وُلِدَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ بَعْدَ عَامِ الْفِيلِ بِثَلَاثِينَ سَنَةً، وَ قُتِلَ ﷺ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ لِتِسْعِ بَقِيْنَ مِنْهُ ثَلَاثَةَ الْأَحَدِ سَنَةً أَرْبَعِينَ مِنَ الْهِجْرَةِ، وَ هُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَ سِتِّينَ سَنَةً. بَقِيَ بَعْدَ قَبْضِ النَّبِيِّ ﷺ ثَلَاثِينَ سَنَةً. وَ أُمُّهُ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدِ بْنِ هَاشِمٍ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ، وَ هُوَ أَوَّلُ هَاشِمِيٍّ وَلَدَهُ هَاشِمٌ مَرَّتَيْنِ.

١ / ١٢٣٣. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْفَارِسِيِّ، عَنْ أَبِي حَنِيفَةَ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ الْوَلِيدِ بْنِ أَبَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ أَسَدٍ جَاءَتْ إِلَى أَبِي طَالِبٍ لِتُبَشِّرَهُ بِمَوْلِدِ

و ماگروهی بودیم. پس، من به یاران خود گفتم که: کیست از شما که امشب او را وعده باشد که بر حضرت صادق علیه السلام داخل شود؟

مهران بن ابی نصر گفت که: من. و اسماعیل بن عمار صیرفی نیز گفت که: من. به ایشان گفتم که برای ما آن حضرت را سؤال کنید از بالا رفتن بام مسجد، یا غیر آن، از برای آن که بر قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله مشرف شویم. پس چون فردا شد، ایشان را ملاقات کردیم و همه به هم جمع شدیم، اسماعیل گفت که: آن حضرت را برای شما سؤال نمودیم از آنچه ذکر کردید، در جواب فرمود که: «دوست نمی دارم از برای هیچ یک از ایشان که در بالای قبر بر آید، و از او ایمن نیستم که چیزی را ببیند که به جهت آن چشمش کور شود، یا آن حضرت را ایستاده ببیند که نماز می کند، یا او را ببیند با بعضی از زنان خود علیها السلام».

### ۱۱۳. باب در بیان مولد امیرالمؤمنین علیه السلام

امیرالمؤمنین علیه السلام سی سال بعد از عام الفیل متولد شد، و آن حضرت علیه السلام در ماه مبارک رمضان شهید شد، در وقتی که نه روز از آن ماه مانده بود، در شب یکشنبه سال چهارم از هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از مکه به سوی مدینه، در حالی که آن حضرت شصت و سه ساله بود، و بعد از قبض روح مطهر پیغمبر صلی الله علیه و آله، سی سال باقی ماند. و مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف است و آن حضرت اول هاشمی بود که دو مرتبه از هاشم متولد شد (و مراد این است که هاشمی الطرفین بود از طرف پدر و مادر).

(و من می گویم که: این سخن درست نیست؛ زیرا که امیرالمؤمنین علیه السلام به حسب سنّ از همه برادران خویش که طالب و جعفر و عقیل اند، کوچک تر بود و همه از فاطمه بودند. و شیخ مفید - رحمه الله - فرموده که: علی و برادرانش، اول کسانی بودند که دو بار از هاشم متولد شدند، و ابن ابی الحدید از علمای اهل سنّت در شأن فاطمه بنت اسد گفته که: اول زن هاشمیه بود که به شوهر و مرد هاشمی زایید، و هر دو صحیح و متین است).

۱ / ۱۲۳۳. حسین بن محمد، از محمد بن یحیی فارسی، از ابو حنیفه - یعنی: محمد بن یحیی - از ولید بن ابان، از محمد بن عبدالله بن مُسکان، از پدرش روایت کرده است که

النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ أَبُو طَالِبٍ: احْبِرِي سَبْتًا أَبْشُرُكَ بِمِثْلِهِ إِلَّا التُّبُوَّةَ.

وَقَالَ: «السَّبْتُ ثَلَاثُونَ سَنَةً، وَكَانَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَآمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ ثَلَاثُونَ سَنَةً».

١٢٣٢ / ٢. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنِ السَّيَّارِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: «إِنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ أَسَدٍ أُمَّ آمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ كَانَتْ أَوَّلَ امْرَأَةٍ هَاجَرَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْمَدِينَةِ عَلَى قَدَمَيْهَا، وَكَانَتْ مِنْ أَكْبَرِ النَّاسِ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَسَمِعَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ يَقُولُ: إِنَّ النَّاسَ يُحْشَرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عُرَاءَ كَمَا وَلَدُوا، فَقَالَتْ: وَاسْوَأَتَاهُ، فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: فَإِنِّي أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَبْعَثَكَ كَاسِيَةً، وَسَمِعَتْهُ يَذْكُرُ ضَغْطَةَ الْقَبْرِ، فَقَالَتْ: وَاسْغَفَاهُ، فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: فَإِنِّي أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَكْفِيكَ ذَلِكَ.

وَقَالَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمًا: إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُعْتِقَ جَارِيَّتِي هَذِهِ، فَقَالَ لَهَا: إِنْ فَعَلْتِ، أُعْتِقَ اللَّهُ بِكُلِّ عُضْوٍ مِنْهَا عُضْوًا مِنْكَ مِنَ النَّارِ؛ فَلَمَّا مَرَضَتْ، أَوْصَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَأَمَرَتْ أَنْ يُعْتِقَ خَادِمَهَا، وَاعْتَقَلَ لِسَانَهَا، فَجَعَلَتْ تُؤْمِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِيمَاءً، فَقَبِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَصِيَّتَهَا.

فَبَيْنَمَا هُوَ ذَاتَ يَوْمٍ قَاعِدٌ إِذْ أَتَاهُ آمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ وَهُوَ يَبْكِي، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا يُبْكِيكَ؟ فَقَالَ: مَاتَتْ أُمِّي فَاطِمَةُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أُمِّي وَاللَّهِ،

گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «فاطمه بنت اسد به نزد ابوطالب آمد که او را به ولادت پیغمبر صلی الله علیه و آله بشارت دهد (یا او را شاد گرداند، بنابراین اختلاف نسخ کافی). ابوطالب گفت: یک سبت صبر کن که تو را بشارت می‌دهم به فرزندی که مثل او باشد در همه چیز، مگر پیغمبری».<sup>۱</sup> و حضرت فرمود که: «سبت، سی سال است و در میانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام سی سال فاصله بود».

۲/۱۲۳۴. علی بن محمد بن عبدالله، از سیاری، از محمد بن جمهور، از بعضی از اصحاب ما، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «فاطمه بنت اسد، مادر امیر المؤمنین علیه السلام، اول زنی بود که به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله هجرت نمود از مکه به سوی مدینه پای پیاده، و از همه مردمان نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله مهربان‌تر بود. بعد از آن، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنید که می‌فرمود: مردم در روز قیامت برهنه محشور می‌شوند؛ چنانچه از مادر متولد شده‌اند. فاطمه گفت: واسواتاه؛ ای داد از رسوایی و بد حالی، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: من از خدا می‌خواهم که تو را پوشیده محشور گرداند. و از آن حضرت شنید که: فشار قبر را ذکر می‌فرمود، گفت: وا ضعفاء؛ ای داد از ضعف و ناتوانی، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: من از خدا سوال می‌کنم که این فشار را از تو دفع کند. و فاطمه روزی به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد که: من اراده دارم که همین کنیزک خود را آزاد کنم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: اگر چنین کنی، خدا به هر عضوی از او، عضوی از تو را از آتش دوزخ آزاد گرداند.

و چون فاطمه بیمار شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله را وصی خود گردانید و امر کرد که آن حضرت کنیزک او را آزاد گرداند. و زبانش در بند شد که نمی‌توانست سخن گوید، پس شروع کرد به اشاره کردن و به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره می‌کرد (به اشاره که مطلب از آن فهمیده می‌شد) و رسول خدا صلی الله علیه و آله وصیت او را قبول فرمود.

بعد از آن در بین آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی نشسته بود، ناگاه امیر المؤمنین به خدمت آن حضرت آمد و آن حضرت گریه می‌کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چه چیز تو را می‌گریاند؟ عرض کرد که: مادرم فاطمه وفات کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به خدا سوگند که فاطمه، مادر من بود. و آن حضرت برخاست و می‌شتافت تا داخل شد در خانه‌ای که فاطمه بود. پس به

۱. و سبت به فتح سین و سکون با، در اصل لغت، به معنی شنبه یا یک روز تمام از ایام هفته غیر از جمعه و به معنی روزگار است. (مترجم)

وَقَامَ ﷺ مُسْرِعاً حَتَّى دَخَلَ، فَنَظَرَ إِلَيْهَا وَبَكَى، ثُمَّ أَمَرَ النِّسَاءَ أَنْ يَغْسِلْنَهَا، وَقَالَ ﷺ: إِذَا فَرَعْتُنَّ، فَلَا تُحَدِثْنَ شَيْئاً حَتَّى تُعْلِمُنِي، فَلَمَّا فَرَعْنَّ، أَعْلَمْنَهُ بِذَلِكَ، فَأَعْطَاهُنَّ أَحَدَ قَمِيصَيْهِ، الَّذِي يَلِي جَسَدَهُ، وَأَمَرَهُنَّ أَنْ يُكَفِّنَهَا فِيهِ.

وَقَالَ لِلْمُسْلِمِينَ: إِذَا رَأَيْتُمُونِي قَدْ فَعَلْتُ شَيْئاً لَمْ أَفْعَلْهُ قَبْلَ ذَلِكَ، فَسَلُونِي: لِمَ فَعَلْتُهُ؟ فَلَمَّا فَرَعْنَ مِنْ غُسْلِهَا وَكَفْنِهَا، دَخَلَ ﷺ، فَحَمَلَ جَنَازَتَهَا عَلَى عَاتِقِهِ، فَلَمْ يَزَلْ تَحْتَ جَنَازَتِهَا حَتَّى أَوْرَدَهَا قَبْرِهَا، ثُمَّ وَضَعَهَا، وَدَخَلَ الْقَبْرَ، فَاضْطَجَعَ فِيهِ، ثُمَّ قَامَ فَأَخَذَهَا عَلَى يَدَيْهِ حَتَّى وَضَعَهَا فِي الْقَبْرِ، ثُمَّ انْكَبَّ عَلَيْهَا طَوِيلًا يُنَاجِيهَا، وَ يَقُولُ لَهَا: ابْنُكَ، ابْنُكَ، ابْنُكَ، ثُمَّ خَرَجَ، وَ سَوَّى عَلَيْهَا، ثُمَّ انْكَبَّ عَلَى قَبْرِهَا، فَسَمِعُوهُ يَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَوْدِعُكَ إِيَّاهَا، ثُمَّ انْصَرَفَ.

فَقَالَ لَهُ الْمُسْلِمُونَ: إِنَّا رَأَيْنَاكَ فَعَلْتَ أَشْيَاءَ لَمْ تَفْعَلْهَا قَبْلَ الْيَوْمِ؟ فَقَالَ: الْيَوْمَ فَقَدْتُ بَرَّ أَبِي طَالِبٍ، إِنْ كَانَتْ لِيَكُونُ عِنْدَهَا الشَّيْءُ، فَتَوُثِّرُنِي بِهِ عَلَى نَفْسِهَا وَ وَلَدِهَا، وَ إِنِّي ذَكَرْتُ الْقِيَامَةَ، وَ أَنَّ النَّاسَ يُخْشَرُونَ عُرَاءَهُ، فَقَالَتْ: وَ اسْوَأَتَاهُ، فَضَمِنْتُ لَهَا أَنْ يَبْعَثَهَا اللَّهُ كَاسِيَةً، وَ ذَكَرْتُ ضَغْطَةَ الْقَبْرِ، فَقَالَتْ: وَ اضْغَافَهُ، فَضَمِنْتُ لَهَا أَنْ يَكْفِيَهَا اللَّهُ ذَلِكَ، فَكَفَّنْتُهَا بِقَمِيصِي، وَ اضْطَجَعْتُ فِي قَبْرِهَا لِذَلِكَ، وَ انْكَبَبْتُ عَلَيْهَا، فَلَقْنْتُهَا مَا تُسَالُّ عَنْهُ؛ فَإِنَّهَا سَأَلَتْ عَنْ رَبِّهَا، فَقَالَتْ: وَ سَأَلَتْ عَنْ رَسُولِهَا، فَأَجَابَتْ: وَ سَأَلَتْ عَنْ وَلِيِّهَا وَ إِمَامِهَا، فَأَرَبَجَ عَلَيْهَا، فَقُلْتُ: ابْنُكَ، ابْنُكَ، ابْنُكَ.

سوی فاطمه نگریست و گریست و زنان را امر فرمود که: او را غسل دهند. و فرمود که: چون از غسل او فارغ شوید، از پیش خود کاری مکنید تا آن که مرا اعلام کنید.

چون فارغ شدند، آن حضرت را به این امر اعلام کردند، پس یکی از پیراهن های خویش (و بنابر بعضی از نسخ کافی، بهترین پیراهن های خویش) را که تالی تن مبارکش بود (و آن را می پوشید بی آن که چیزی در میانه آن و جسد شریفش حائل و مانع باشد)، به ایشان داد و ایشان را امر فرمود که: فاطمه را در آن کفن کنند. و به مسلمانان فرمود که: چون مرا ببینید که چیزی را به عمل آورم که پیش از آن، آن را به عمل نیاورده باشم، مرا سؤال کنید که چرا آن را کردم و چون از غسل و کفن فاطمه فارغ گردیدند، رسول خدا ﷺ داخل شد و جنازه او را بر دوش خویش گذاشت و متصل در زیر جنازه او بود تا او را بر سر قبرش رسانید. بعد از آن، جنازه را بر زمین گذاشت و در قبر داخل شد و در آن خوابید، پس برخاست و فاطمه را بر روی دست های خویش گرفت تا او را در قبر گذاشت و زمانی طولانی بر او نگون گردیده، سر خویش را به پایین کرده با او راز می گفت و به او می فرمود که: پسر، پسر، پس بیرون آمد و قبر او را هموار کرد.

بعد از آن، بر قبر او نگون گردید و از آن حضرت شنیدند که می گفت: لا اله الا الله اللهم انی استودعها ایاک (و بنابر بعضی از نسخ، استودعک ایاها)، یعنی: «نیست خدایی مگر خدا. خداوندا، به درستی که من فاطمه را به تو می سپارم». پس برگشت و مسلمانان به آن حضرت عرض کردند که: ما تو را دیدیم که چیزی چند را به فعل آوردی که پیش از این روز، آنها را نکرده بودی. حضرت فرمود که: امروز نیکی ابو طالب را گم کردم و احسانش از من بریده شد. به درستی که فاطمه چنان بود که چیزی که در نزد او بود، مرا بر خود و فرزندان خود به آن بر می گزید (که خود نمی خورد و به فرزندان خود نمی داد و به من می خورانید)، و من در حال حیات او قیامت را ذکر کردم و گفتم که: مردم برهنه محشور می شوند، گفت: واسواتاه، پس من از برای او ضامن شدم که خدا او را پوشیده محشور گرداند. و فشار قبر را ذکر کردم، گفت: واضعفاء، پس من از برای او ضامن شدم که خدا آن را از او دفع کند، و برای همین او را به پیراهن خود کفن کردم و در قبرش خوابیدم و بر او نگون شدم و آنچه را که از آن سؤال می شد، به او فهمانیدم و به زبانش دادم.

پس به درستی که او را از پروردگارش سؤال کردند و آنچه بایست بگویند، گفت و از

١٢٣٥ / ٣. بَعْضُ أَصْحَابِنَا، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانَ الْكَلْبِيِّ،  
عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «لَمَّا وُلِدَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله،  
فُتِحَ لِأَمْنَةِ بِيَاضِ فَارِسَ، وَ قُصُورُ الشَّامِ، فَجَاءَتْ فَاطِمَةُ -بِنْتُ أَسَدٍ أُمِّ أَمِيرِ  
الْمُؤْمِنِينَ- إِلَى أَبِي طَالِبٍ ضَاحِكَةً مُسْتَبْشِرَةً، فَأَعْلَمَتْهُ مَا قَالَتْ أَمْنَةُ، فَقَالَ لَهَا أَبُو  
طَالِبٍ: وَ تَتَعَجَّبِينَ مِنْ هَذَا؟ إِنَّكَ تَحْبِلِينَ وَ تَلِدِينَ بِوَصِيِّهِ وَ وَزِيرِهِ».

١٢٣٦ / ٤. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنِ الْبَرْقِيِّ، عَنْ  
أَحْمَدَ بْنِ زَيْدٍ النَّيْسَابُورِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْهَاشِمِيُّ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ  
بْنِ عُمَرَ، عَنْ أَسِيدِ بْنِ صَفْوَانَ -صَاحِبِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله- قَالَ: لَمَّا كَانَ الْيَوْمَ الَّذِي  
قُبِضَ فِيهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، اِزْتَجَّ الْمَوْضِعُ بِالْبُكَاءِ، وَ دَهَشَ النَّاسُ كَيَوْمِ قُبُضِ  
النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله، وَ جَاءَ رَجُلٌ -بَاكِياً وَ هُوَ مُسْرِعٌ مُسْتَرْجِعٌ وَ هُوَ يَقُولُ: الْيَوْمَ انْقَطَعَتْ  
خِلَافَةُ النُّبُوَّةِ- حَتَّى وَقَفَ عَلَى بَابِ الْبَيْتِ الَّذِي فِيهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، فَقَالَ:  
رَحِمَكَ اللَّهُ يَا أَبَا الْحَسَنِ، كُنْتُ أَوَّلَ الْقَوْمِ إِسْلَامًا، وَ أَخْلَصَهُمْ إِيمَانًا، وَ أَشَدَّهُمْ  
يَقِينًا، وَ أَخَوْفَهُمْ لِلَّهِ، وَ أَعْظَمَهُمْ عَنَاءً، وَ أَحْوَطَهُمْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، وَ آمَنَهُمْ عَلَى  
أَصْحَابِهِ، وَ أَفْضَلَهُمْ مَنَاقِبَ، وَ أَكْرَمَهُمْ سَوَاقٍ، وَ أَرْفَعَهُمْ دَرَجَةً، وَ أَقْرَبَهُمْ مِنْ رَسُولِ  
اللَّهِ صلى الله عليه وآله، وَ أَشَبَّهُهُمْ بِهِ هَدِيًّا وَ خَلْقًا وَ سَمْتًا وَ فِعْلًا، وَ أَشْرَفَهُمْ مَنَزَلَةً، وَ أَكْرَمَهُمْ عَلَيْهِ،  
فَجَزَاكَ اللَّهُ عَنِ الْإِسْلَامِ وَ عَنْ رَسُولِهِ وَ عَنِ الْمُسْلِمِينَ خَيْرًا، قَوِيَتْ حِينَ ضَعُفَ

رسولش او را سؤال کردند، او را جواب داد، و از ولی و امام خود سؤال شد، اضطراب و تشویشی بر او مستولی شد و نتوانست جواب دهد، گفتم: امام، پسر تو است، امام، پسر تو است» (و من می‌گویم که جواب نگفتن فاطمه، یا به جهت شرم بوده، یا حکمت در آن، اظهار امامت فرزندش امیرالمؤمنین علیه السلام).

۱۲۳۵ / ۳. بعضی از اصحاب ما، از آن‌که او را ذکر کرده، از ابن محبوب، از عمر بن ابان کلبی، از مفضل بن عمر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «چون رسول خدا صلی الله علیه و آله متولد شد، سواد بلاد فارس و قصرهای شام، از برای آمنه، مادر آن حضرت ظاهر گردید (چه حجاب از پیش رویش برخاست). پس فاطمه بنت اسد، مادر امیرالمؤمنین علیه السلام، به نزد ابوطالب آمد خندان و شادان و آنچه آمنه گفته بود، به ابوطالب اعلام نمود. ابوطالب به فاطمه فرمود که: از این تعجب می‌کنی، به درستی که تو آبستن می‌شوی و وصی و وزیر او را می‌زایی».

۱۲۳۶ / ۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از برقی، از احمد بن زید نیشابوری که گفت: حدیث کرد مرا عمر بن ابراهیم هاشمی، از عبدالملک بن عمر، از اسید بن صفوان - صاحب و مصاحب رسول خدا صلی الله علیه و آله - که گفت: چون روزی شد که روح امیرالمؤمنین علیه السلام در آن قبض شد، کوفه از صدای گریه به لرزه در آمد، و مردم مدهوش شدند؛ مانند روزی که روح رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن قبض شد و مردی آمد و می‌گریست و شتاب می‌کرد و می‌گفت: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**. و می‌گفت: امروز جانشینی به منصب پیغمبری بریده شد، و آمد تا ایستاد بر در خانه‌ای که امیرالمؤمنین علیه السلام در آن تشریف داشت، پس گفت: ای ابوالحسن، خدا تو را رحمت کند، اسلام تو از همه این قوم پیش‌تر بود، و ایمانت از ایشان صافی‌تر، و یقینت از ایشان سخت‌تر، و ترسیدنت از خدا از ایشان بیشتر، و رنجت از ایشان بزرگ‌تر، و محافظتت در باب رسول خدا صلی الله علیه و آله از ایشان زیاده‌تر، و بر اصحاب آن حضرت از همه کس امین‌تر، و منقبت‌های تو از ایشان افزون‌تر، و سابقه‌هایت از ایشان گرمی‌تر، و پله و پایه‌ات از ایشان بلندتر، و به رسول خدا صلی الله علیه و آله از ایشان نزدیک‌تر، و شباهت به آن حضرت در سیرت و خوی و طرز و کردار از ایشان بیشتر، و منزله و جاهت از ایشان شریف‌تر، و بر او از ایشان عزیزتر بودی.

پس خدا تو را جزای خیر دهد از جانب اسلام و از رسول خویش، و از همه مسلمانان.

أَصْحَابُهُ، وَبَرَزْتَ حِينَ اسْتَكَانُوا، وَنَهَضْتَ حِينَ وَهَنُوا، وَكَرِمْتَ مِنْهَاجَ رَسُولِ  
 اللَّهِ ﷺ إِذْ هَمَّ أَصْحَابُهُ، كُنْتَ خَلِيفَتَهُ حَقًّا، لَمْ تُنَازِعْ وَلَمْ تَضْرَعْ بِرِغْمِ الْمُنَافِقِينَ وَغَيْظِ  
 الْكَافِرِينَ وَكُزِّهِ الْحَاسِدِينَ وَصِغْرِ الْفَاسِقِينَ، فَقُمْتَ بِالْأَمْرِ حِينَ فَشَلُوا، وَنَطَقْتَ  
 حِينَ تَتَعَتَّعُوا، وَمَضَيْتَ بِنُورِ اللَّهِ إِذْ وَقَفُوا، فَاتَّبَعُوكَ فَهَدُوا، وَكُنْتَ أَخْفَضَهُمْ صَوْتًا، وَ  
 أَعْلَاهُمْ قُنُوتًا، وَأَقْلَهُمْ كَلَامًا، وَأَصْوَبَهُمْ نُطْقًا، وَأَكْبَرَهُمْ رَأْيًا، وَأَشَجَعَهُمْ قَلْبًا، وَ  
 أَشَدَّهُمْ يَقِينًا، وَأَحْسَنَهُمْ عَمَلًا، وَأَعْرَفَهُمْ بِالْأُمُورِ.

كُنْتَ - وَ اللَّهِ - يَغْسُوبًا لِلَّذِينَ أَوَّلًا وَ آخِرًا، الْأَوَّلَ حِينَ تَفَرَّقَ النَّاسُ، وَ الْآخِرَ  
 حِينَ فَشَلُوا، كُنْتَ لِلْمُؤْمِنِينَ أَبًا رَحِيمًا إِذْ صَارُوا عَلَيْكَ عِيَالًا، فَحَمَلْتَ أَثْقَالَ مَا عَنْهُ  
 ضَعُفُوا، وَ حَفِظْتَ مَا أَضَاعُوا، وَ رَعَيْتَ مَا أَهْمَلُوا، وَ شَمَرْتَ إِذَا اجْتَمَعُوا، وَ عَلَوْتَ  
 إِذْ هَلِعُوا، وَ صَبَرْتَ إِذْ أَسْرَعُوا، وَ أَدْرَكْتَ أَوْتَارَ مَا طَلَبُوا، وَ نَالُوا بِكَ مَا لَمْ يَخْتَسِبُوا،  
 كُنْتَ عَلَى الْكَافِرِينَ عَذَابًا صَبًّا وَ نَهْبًا، وَ لِلْمُؤْمِنِينَ عَمْدًا وَ حِصْنًا، فَطَرْتَ - وَ اللَّهِ -  
 بِنِعْمَانِهَا، وَ فُزْتَ بِحِبَابِهَا، وَ أَخْرَزْتَ سَوَاقِهَا، وَ ذَهَبْتَ بِفَضَائِلِهَا، لَمْ تُفَلِّلْ حُجَّتَكَ،  
 وَ لَمْ يَزِغْ قَلْبُكَ، وَ لَمْ تَضْعُفْ بِصِيرَتِكَ، وَ لَمْ تَجْبُنْ نَفْسَكَ وَ لَمْ تَخِرَّ، كُنْتَ كَالْجَبَلِ  
 لَا تُحَرِّكُهُ الْعَوَاصِفُ، وَ كُنْتَ - كَمَا قَالَ ﷺ - آمِنَ النَّاسِ فِي صُحْبَتِكَ وَ ذَاتِ يَدِكَ،  
 وَ كُنْتَ - كَمَا قَالَ - ضَعِيفًا فِي بَدَنِكَ، قَوِيًّا فِي أَمْرِ اللَّهِ، مُتَوَاضِعًا فِي نَفْسِكَ، عَظِيمًا  
 عِنْدَ اللَّهِ، كَبِيرًا فِي الْأَرْضِ، جَلِيلًا عِنْدَ الْمُؤْمِنِينَ، لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ فِيكَ مَهْمَزٌ، وَ لَا

توانا بودی در هنگامی که اصحاب آن حضرت ناتوان شدند، و به میدان جهاد رفتی در وقتی که تضرع و زاری نمودند، و بر پا شدی در وقتی که سستی ورزیدند، و دست از راه رسول خدا ﷺ برداشتی در وقتی که اصحاب آن حضرت قصد باطل کردند (یا مانند زنان که کودکان را به آواز خوش به خواب کنند مردم را به نغمه و ترانه به خواب غفلت کردند)، جانشین حق آن حضرت بودی بی آن که با تو منازعه توان کرد، و فروتنی نکردی در باب خاک مالیدن بینی منافقان و خشم کافران و کراهت حاسدان و کینه فاسقان.

پس به امر حق قیام نمودی در وقتی که سست و بی دل شدند، و سخن گفتی در وقتی که لکنت به هم رسانیدند (و کند سخن شدند و مانند خر در گل ماندند) و به نور خدا رفتی در هنگامی که ایستادند بعد از آن تو را پیروی کردند و راه راست یافتند، و آواز تو از همه ایشان پست تر بود، و طاعت (یا پیشی گرفتند) در خیرات از ایشان بلندتر، و سخنت از ایشان کم تر، و گفتارت از ایشان راست تر و درست تر، و رأیت از ایشان بزرگ تر، و دلت از ایشان شجاع تر و دلیر تر، و یقینت از ایشان سخت تر، و کارت از ایشان نیکوتر، و به همه امور از ایشان شناساتر بودی.

به خدا سوگند، که پادشاهی بودی از برای دین مانند یعسوب (که پادشاه مگس عسل است و همه مگسان تابع اویند و از او دست بر نمی دارند و در هر جا که می رود می روند). حاصل آن که در باب دین، چون پادشاه مگسان عسل بودی نسبت به مگسان در اول و آخر، اما اول در هنگامی که مردمان پراکنده شدند و اما آخر در وقتی که سست و بی دل گشتند. از برای مؤمنان، پدر مهربانی بودی در آن هنگام که عیال تو گردیدند. پس بارهای گرانی را که از بر داشتن آنها ضعف داشتند، برداشتی و آنچه را که ضایع کردند محافظت کردی، و آنچه را که فرو گذاشتند رعایت فرمودی، و دامن همت را بر زدی چون جمع شدند، و بلند شدی در وقتی که به غایت حریص شدند، و صبر کردی در وقتی که شتاب کردند (و بنا بر بعضی از نسخ کافی، در وقتی که جزع کردند یا بر زمین افتادند). و دریافتی حاجت های آنچه را که طلب کردند (و بنا بر بعضی از نسخ، دریافتی کینه های آنچه را که از ایشان طلب می کردند). و به یاری تو، یافتند آنچه را که نمی پنداشتند. بودی بر کافران عذابی ریزان و سبب غارت و تاراج اموال ایشان، و از برای مؤمنان ستون اعتبار و حصار (یا فراوانی نعمت).

پس به خدا سوگند که پرواز نمودی (به سوی ریاض جنت) به آزارهای ولایت یا امت،

لِقَائِلِ فِيكَ مَغْمَزٌ، وَلَا لِأَحَدٍ فِيكَ مَطْمَعٌ، وَلَا لِأَحَدٍ عِنْدَكَ هَوَادَةٌ.

الضَّعِيفُ الدَّلِيلُ عِنْدَكَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ حَتَّى تَأْخُذَ لَهُ بِحَقِّهِ، وَالْقَوِيُّ الْعَزِيزُ عِنْدَكَ ضَعِيفٌ ذَلِيلٌ حَتَّى تَأْخُذَ مِنْهُ الْحَقُّ، وَالْقَرِيبُ وَالْبَعِيدُ عِنْدَكَ فِي ذَلِكَ سَوَاءٌ، شَأْنُكَ الْحَقُّ وَالصَّدْقُ وَالرَّفْقُ، وَقَوْلُكَ حُكْمٌ وَحَتْمٌ، وَأَمْرُكَ حِلْمٌ وَحَزْمٌ، وَرَأْيُكَ عِلْمٌ وَعَزْمٌ فِيمَا فَعَلْتَ، وَقَدْ نَهَجَ السَّبِيلُ، وَسَهَّلَ الْعَسِيرُ، وَأُطْفِئْتَ النَّيْرَانُ، وَاعْتَدَلَ بِكَ الدِّينُ، وَقَوِيَ بِكَ الْإِسْلَامُ، فَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ، وَثَبَتَ بِكَ الْإِسْلَامُ وَالْمُؤْمِنُونَ، وَسَبَقَتْ سَبْقًا بَعِيدًا، وَأَتَعَبْتَ مَنْ بَعْدَكَ تَعَبًا شَدِيدًا، فَجَلَلْتَ عَنِ الْبُكَاءِ، وَعَظَمْتَ رَزِيئَتَكَ فِي السَّمَاءِ، وَهَدَيْتَ مُضِيئَتَكَ الْأَنَامَ؛ فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، رَضِينَا عَنِ اللَّهِ قَضَاءً، وَسَلَّمْنَا لِلَّهِ أَمْرَهُ، فَوَاللَّهِ لَنْ يُصَابَ الْمُسْلِمُونَ بِمِثْلِكَ أَبَدًا.

كُنْتَ لِلْمُؤْمِنِينَ كَهْفًا وَحِصْنًا وَقَنْتَهُ رَاسِيًا، وَعَلَى الْكَافِرِينَ غِلْظَةً وَغَيْظًا، فَالْحَقَّكَ اللَّهُ بِنَبِيِّهِ، وَلَا أُحْرَمْنَا أَجْرَكَ، وَلَا أَضَلَّنَا بَعْدَكَ.

وَسَكَتَ الْقَوْمُ حَتَّى انْقَضَى كَلَامُهُ، وَبَكَى، وَبَكَى أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ طَلَبُوهُ، فَلَمْ يُصَادِفُوهُ.

١٢٣٧ / ٥. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ، قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَعَامِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُدَاعَةَ الْأَزْدِيُّ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: فَقَالَ لَهُ عَامِرٌ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنَّ النَّاسَ يَزْعُمُونَ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ

و رستگاری یافتی به عطای آن، و سابقه‌های آن را ضبط کردی و فضایل آن را با خود بردی، حجت تیز تو به کندی مبدل نشد، و دل تو مایل به سوی باطل نگردید، و بینایی تو ضعف به هم نرسانید، و بی‌دلی در نفس تو راه نیافت و بر رو نیفتادی، و مانند کوه بودی که بادهای تند آن را به جنبش در نتواند آورد.

و بودی چنانچه پیغمبر ﷺ در حق تو فرمود، که مردم در صحبت تو و آنچه از دست تو می‌آید ایمن بودند، و بودی چنانچه فرمود، که ضعیف بودی در بدن خود و قوی در امر خدا، و متواضع در نفس خویش و صاحب عظمت در نزد خدا، و بزرگ در زمین و صاحب جلالت در نزد مؤمنین. کسی را در تو راه عیبی نبود، و گوینده را در تو طعنی نه، و کسی را در تو امیدواری نبود، و کسی را نزد تو میل و جانب‌داری نه.

ضعیف و ذلیل در نزد تو قوی و عزیز بود، تا آن‌که حق او را از برایش می‌گرفتی و قوی عزیز در نزد تو ضعیف و ذلیل بود، تا آن‌که حق را از او می‌گرفتی. و در این باب خویش و بیگانه در نزد تو برابر بودند، شغل تو حق و راستی و مدارایی بود و گفتار تو لازم و استوار. و کار تو بردباری و هوشیاری و دید تو دانش و عزیمت، در آنچه کردی و به یاری تو راه راست ظاهر شد و مردم در آن سلوک نمودند و کار دشوار آسان گردید و به واسطه تو آتش‌های فتنه فرو نشانیده شد و به همت تو دین اسلام راست ایستاد و اسلام و مؤمنان به سبب تو قوی شدند. و هر کسی را که در هر خوبی پیشی گرفتی، پیشی گرفتنی دور و در رنج انداختی آنان را که بعد از تو اند، رنجی سخت پس تو از آن بزرگ‌تری که گریه تو را تدارک تواند نمود. و بزرگ شد مصیبت تو در آسمان و مصیبت تو مردم را در هم شکست و **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**. راضی شدیم از خدا و پسندیدیم قضای او را و تسلیم کردیم از برای خدا امر او را.

پس به خدا سوگند که هرگز مصیبتی مانند مصیبت تو به مسلمانان نخواهد رسید. بودی از برای مؤمنان پناه و حصار و سرکوه استوار و بر کافران درشتی و خشم. پس خدا تو را به پیغمبر خود ملحق گرداند و ما را از مزد مصیبت تو محروم نسازد، و بعد از تو ما را گمراه نگرداند. و آن قوم همه خاموش بودند تا آن‌که سخنش تمام شد و خود گریست و اصحاب رسول خدا ﷺ گریستند. پس او را طلب کردند و نیافتند.

۱۲۳۷ / ۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از

صفوان جمال که گفت: من و عامر و عبدالله بن جذاعه از دی در خدمت امام جعفر صادق ﷺ

دُفِنَ بِالرَّحْبَةِ؟ قَالَ: «لَا». قَالَ: فَأَيْنَ دُفِنَ؟ قَالَ: «إِنَّهُ لَمَّا مَاتَ، اخْتَمَلَهُ الْحَسَنُ عليه السلام، فَأَتَى بِهِ ظَهَرَ الْكُوفَةِ قَرِيباً مِنَ النَّجَفِ يَسْرَةً عَنِ الْغَرِيِّ، يَمْنَةً عَنِ الْحِيرَةِ، فَدَفَنَهُ بَيْنَ ذِكْوَاتٍ بَيْضٍ».

قَالَ: فَلَمَّا كَانَ بَعْدُ، ذَهَبْتُ إِلَى الْمَوْضِعِ، فَتَوَهَّمْتُ مَوْضِعاً مِنْهُ، ثُمَّ أَتَيْتُهُ، فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ لِي: «أَصَبْتَ رَحِمَكَ اللَّهُ» ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.

١٢٣٨ / ٦. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ: أَتَانِي عُمَرُ بْنُ يَزِيدَ، فَقَالَ لِي: ارْكَبْ، فَرَكِبْتُ مَعَهُ، فَمَضَيْنَا حَتَّى أَتَيْنَا مَنْزِلَ حَفْصِ الْكُنَاسِيِّ، فَاسْتَخْرَجْتُهُ، فَرَكِبَ مَعَنَا، ثُمَّ مَضَيْنَا حَتَّى أَتَيْنَا الْغَرِيَّ، فَأَتَيْنَاهُ إِلَى قَبْرِ، فَقَالَ: انْزُلُوا، هَذَا قَبْرُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، فَقُلْنَا: مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ؟ فَقَالَ: أَتَيْتُهُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام - حَيْثُ كَانَ بِالْحِيرَةِ - غَيْرَ مَرَّةٍ، وَخَبَّرَنِي أَنَّهُ قَبْرُهُ.

١٢٣٩ / ٧. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ عِيْسَى شَلْقَانَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام لَهُ خُؤُولَةٌ فِي بَنِي مَخْزُومٍ، وَإِنَّ شَاباً مِنْهُمْ أَتَاهُ، فَقَالَ: يَا خَالِي، إِنَّ أَخِي مَاتَ وَقَدْ حَزِنْتُ عَلَيْهِ حُزْناً شَدِيداً».

قَالَ: «فَقَالَ لَهُ: تَشْتَهِي أَنْ تَرَاهُ؟ قَالَ: بَلَى، قَالَ: فَأَرِنِي قَبْرَهُ».

قَالَ: «فَخَرَجَ وَمَعَهُ بُرْدَةٌ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مُتَرَرّاً بِهَا، فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى الْقَبْرِ، تَلَمَّعَتْ

بودیم. صفوان می گوید که: عامر به آن حضرت عرض کرد که: فدای تو گردم، مردم گمان می کنند که امیر المؤمنین علیه السلام در رحبه کوفه مدفون است. حضرت فرمود: «نه، چنین نیست». عرض کرد: پس در کجا دفن شده؟ فرمود که: «امیر المؤمنین چون رحلت فرمود، حضرت امام حسن علیه السلام او را برداشت و آورد در پشت کوفه نزدیک به نجف که دریایی است خشک شده که در این زمان، در پشت حصار شهر نجف واقع است در طرف دست چپ غری و راست حیره (و غری، بر وزن غنی بنایی است نیکو و از آن است غریان که دو بنای مشهور بوده اند در کوفه. و حیره به کسر حاء شهری بوده نزدیک کوفه) پس آن حضرت را دفن کرد در میان سنگ های چقماق سفید» (یعنی: روشن و درخشان).

راوی می گوید که: چون بعد از آن اتفاق افتاد که به آنجا رفتیم، قبر آن حضرت را در موضعی از آن خیال کردم، پس به خدمت آن حضرت که آمدم او را خبر دادم سه مرتبه به من فرمود که: «درست یافته ای - خدا تو را رحمت کند -».

۱۲۳۸ / ۶. احمد بن محمد، از ابن ابی عمیر، از قاسم بن محمد، از عبدالله بن سنان روایت کرده است که گفت: عمر بن یزید به نزد من آمد و به من گفت که: سوار شو، پس با او سوار شدم، و رفتیم تا آمدیم به منزل حفص کُنَاسی و او را از منزلش بیرون آوردم و با ما سوار شد و رفتیم تا به غری رسیدیم و به قبری منتهی شدیم. حفص گفت: فرود آید که اینک قبر امیر المؤمنین است. ما گفتیم که: از کجا دانستی؟ گفت که: با امام جعفر صادق علیه السلام در اینجا آمدم، در وقتی که در حیره تشریف داشت؛ نه یک مرتبه، بلکه چندین مرتبه و مرا خبر داد که این، قبر آن حضرت است.

۱۲۳۹ / ۷. محمد بن یحیی، از سلمة بن خطاب، از عبدالله بن محمد، از عبدالله بن قاسم، از عیسی شَلْقَان روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «امیر المؤمنین علیه السلام در قبیله بنی مخزوم خالوها (یا نسب خالوئیت) بود، و جوانی از ایشان به نزد آن حضرت آمد و عرض کرد که: ای خالوی من، برادرم مُرد و بر او اندوه دارم؛ اندوهی سخت».

حضرت صادق علیه السلام می فرماید که: «امیر المؤمنین علیه السلام به آن جوان مخزومی فرمود که خواهش داری که او را ببینی؟ عرض کرد: بلی، فرمود که: قبر او را به من بنما». حضرت می فرماید که: «امیر المؤمنین علیه السلام بیرون رفت و بُرد یمانی رسول خدا صلی الله علیه و آله با او بود که آن را

شَفَّاهُ، ثُمَّ رَكَضَهُ بِرِجْلِهِ، فَخَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ وَهُوَ يَقُولُ بِلِسَانِ الْفُرسِ، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): أَلَمْ تَمُتْ وَأَنْتَ رَجُلٌ مِنَ الْعَرَبِ؟! قَالَ: بَلَى، وَلَكِنَّا مِتْنَا عَلَى سُنَّةِ فُلَانٍ وَفُلَانٍ، فَأَنْقَلَبْتُ أَلْسِنَتَنَا».

١٢٤٠ / ٨. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ؛ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع)، قَالَ: «لَمَّا قُبِضَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع)، قَامَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ (ع) فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ، فَحَمِدَ اللَّهَ، وَأَثْنَى عَلَيْهِ، وَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ (ص)، ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّهُ قَدْ قُبِضَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ رَجُلٌ مِمَّا سَبَقَهُ الْأَوَّلُونَ، وَ لَا يُدْرِكُهُ الْآخِرُونَ، إِنْ كَانَ لَصَاحِبَ رَايَةِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) عَنْ يَمِينِهِ جَبْرِئِيلُ، وَ عَنْ يَسَارِهِ مِيكَائِيلُ، لَا يَنْتَنِي حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ لَهُ؛ وَ اللَّهُ، مَا تَرَكَ بَيْضَاءَ وَ لَا حُمْرَاءَ إِلَّا سَبْعِمِائَةَ دِرْهَمٍ فَضَلْتُ عَنْ عَطَائِهِ أَرَادَ أَنْ يَشْتَرِيَ بِهَا خَادِماً لِأَهْلِهِ؛ وَ اللَّهُ، لَقَدْ قُبِضَ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي فِيهَا قُبِضَ وَصِيُّ مُوسَى يُوشَعَ بْنِ نُونٍ، وَ اللَّيْلَةِ الَّتِي عُرِجَ فِيهَا بَعِيسَى بْنُ مَرْيَمَ، وَ اللَّيْلَةِ الَّتِي نَزَلَ فِيهَا الْقُرْآنُ».

١٢٤١ / ٩. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع): «لَمَّا غُسِّلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع)، نُودُوا مِنْ جَانِبِ الْبَيْتِ: إِنْ أَخَذْتُمْ مُقَدَّمَ السَّرِيرِ، كُفَيْتُمْ مُؤَخَّرَهُ، وَ إِنْ أَخَذْتُمْ مُؤَخَّرَهُ، كُفَيْتُمْ مُقَدَّمَهُ».

١٢٤٢ / ١٠. سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع)، أَنَّهُ

لنگ فرموده بود و چون به آن قبر رسید، لب‌های مبارکش مکرر به هم خورد (که آهسته چیزی خواند). پس پای خود را به آن قبر زد، بعد از آن، صاحب قبر، از قبر خویش بیرون آمد و به زبان فرس سخن می‌گفت. امیرالمؤمنین فرمود که: آیا نمردی در حالی که تو مردی از عرب بودی؟! عرض کرد: بلی چنین بود، ولیکن ما بر طریقۀ فلان و فلان (یعنی: ...) مُردیم پس زبان‌های ما گشت.

۸/ ۱۲۴۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد و علی بن محمد، از سهل بن زیاد هر دو روایت کرده‌اند، از ابن محبوب، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «چون روح مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام قبض شد، حضرت حسن بن علی علیه السلام در مسجد کوفه بر پا شد و خدا را حمد کرد و بر او ثنا گفت و بر پیغمبر صلوات فرستاد. بعد از آن فرمود که: ای گروه مردمان، در این شب مردی وفات فرموده که پیشینیان در عمل خیری بر او پیشی نگرفته‌اند، و پسینیان بر او نمی‌توانند رسید. به درستی که صاحب رایت و علمدار رسول خدا صلوات فرستاد بود و جبرئیل از جانب راست او و میکائیل از جانب چپ او بودند. بر نمی‌گشت تا آن‌که خدا از برایش فتح می‌کرد. به خدا سوگند، که هیچ سقید و سرخ (یعنی: نقره و طلا) را وانگذاشته، مگر هفتصد درم که از بخشش او زیاد آمده بود و می‌خواست که به آن خدمت‌کاری از برای زن خویش بخرد.

و به خدا سوگند که در شبی وفات فرمود که وصی موسی - یعنی: یوشع بن نون - در آن وفات فرمود، و شبی که عیسی بن مریم را به آسمان بالا بردند، و شبی که قرآن در آن فرود آمد.

۹/ ۱۲۴۱. علی بن محمد روایت کرده و آن را مرفوع ساخته و گفته که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «چون امیرالمؤمنین علیه السلام را غسل دادند، از کنار خانه ندایی به ایشان رسید که: اگر شما پیش جنازه را بگیرید، عقب آن از شما کفایت می‌شود (یعنی: حاجتی نیست که شما آن را بردارید؛ زیرا که آن خود بر خواهد خاست و خود به خود می‌رود). و اگر شما عقب آن را بگیرید، پیش آن از شما کفایت می‌شود».

۱۰/ ۱۲۴۲. سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضال، از عبدالله بن بکیر، از بعضی از اصحاب ما، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که شنید از آن حضرت که می‌فرمود: «چون قبض روح مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام شد، امام حسن و امام

سَمِعَهُ يَقُولُ: «لَمَّا قُبِضَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، أَخْرَجَهُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَرَجُلَانِ  
آخَرَانِ، حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنَ الْكُوفَةِ تَرَكُوها عَنْ أَيْمَانِهِمْ، ثُمَّ أَخَذُوا فِي الْجَبَانَةِ حَتَّى  
مَرُّوا بِهِ إِلَى الْغُرِيِّ، فَدَفَنُوهُ وَسَوَّوْا قَبْرَهُ وَانْصَرَفُوا».

#### ١١٤- بَابُ مَوْلِدِ الزَّهْرَاءِ فَاطِمَةَ عليها السلام

وُلِدَتْ فَاطِمَةُ - عَلَيْهَا وَ عَلَى بَعْلِهَا السَّلَام - بَعْدَ مَبْعَثِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ  
بِخَمْسِ سِنِينَ؛ وَ تُوفِّيَتْ عليها السلام وَلَهَا ثَمَانُ عَشْرَةَ سَنَةً وَ خَمْسَةٌ وَ سَبْعُونَ  
يَوْمًا؛ وَ بَقِيَتْ بَعْدَ أَبِيهَا عليها السلام خَمْسَةٌ وَ سَبْعِينَ يَوْمًا.  
١ / ١٢٤٣. عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ وَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ جَمِيعًا، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَّارَ،  
عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَّارَ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَخْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ حَبِيبِ  
السَّجِسْتَانِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «وُلِدَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ ﷺ بَعْدَ  
مَبْعَثِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِخَمْسِ سِنِينَ، وَ تُوفِّيَتْ وَلَهَا ثَمَانُ عَشْرَةَ سَنَةً وَ خَمْسَةٌ وَ  
سَبْعُونَ يَوْمًا».

٢ / ١٢٤٤. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ مَخْبُوبٍ، عَنْ ابْنِ رِثَابٍ،  
عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «إِنَّ فَاطِمَةَ عليها السلام مَكَثَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ  
خَمْسَةً وَ سَبْعِينَ يَوْمًا، وَ كَانَ دَخَلَهَا حُزْنٌ شَدِيدٌ عَلَى أَبِيهَا، وَ كَانَ يَأْتِيهَا  
جَبْرِئِيلُ عليه السلام، فَيُحْسِنُ عَزَاءَهَا عَلَى أَبِيهَا، وَ يُطَيِّبُ نَفْسَهَا، وَ يُخَبِّرُهَا عَنْ أَبِيهَا وَ  
مَكَانِهِ، وَ يُخَبِّرُهَا بِمَا يَكُونُ بَعْدَهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا، وَ كَانَ عَلِيُّ عليه السلام يَكْتُبُ ذَلِكَ».

٣ / ١٢٤٥. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ الْعُمَرَكِيِّ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَخِيهِ

حسین و دو مرد دیگر، آن حضرت را بیرون آوردند تا آنکه چون از شهر کوفه بیرون آمدند، کوفه را در طرف راست خویش قرار دادند و راه بیابان را گرفتند تا آنکه با جنازه آن حضرت به غری گذشتند، پس آن حضرت را دفن کردند و قبر شریفش راست و درست کردند و برگشتند».

#### ۱۱۴. باب در بیان مولد حضرت فاطمه زهرا

حضرت فاطمه علیها السلام پنج سال بعد از مبعث رسول خدا صلی الله علیه و آله متولد شد، و آن حضرت علیها السلام وفات فرمود و او را هجده سال و هفتاد و پنج روز بود، و بعد از وفات پدرش صلی الله علیه و آله هفتاد و پنج روز در دنیا ماند.

۱/ ۱۲۴۳. عبدالله بن جعفر و سعد بن عبدالله هر دو روایت کرده‌اند، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی بن مهزیار، از حسن بن محبوب، از هشام بن سالم، از حبیب سجستانی که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود: «فاطمه، دختر محمد صلی الله علیه و آله، پنج سال بعد از مبعث رسول خدا صلی الله علیه و آله متولد شد و وفات فرمود و آن حضرت را هجده سال و هفتاد و پنج روز بود».

(وجه مناسبت ذکر این حدیث را در باب مولد امیر المؤمنین با وجود ذکر مولد فاطمه در باب علیحه نفهمیدم. و حق آن است که ذکر این حدیث در این باب، بر سبیل اشتباه است و موضع ذکر آن بعد از این باب است).<sup>۱</sup>

۲/ ۱۲۴۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابن رثاب، از ابو عبیده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «فاطمه علیها السلام، بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله هفتاد و پنج روز در دنیا مکث فرمود، و اندوه سختی بر آن حضرت در مفارقت پدرش داخل شده بود، و جبرئیل به نزد آن حضرت می آمد و او را بر وفات پدرش تسلی نیکو می داد و دلش را خوش می گردانید، و او را از پدرش و مکان او خبر می داد، و خبر می داد او را به آنچه در فرزندان او اتفاق می افتد و علی علیه السلام آن را می نوشت».

۳/ ۱۲۴۵. محمد بن یحیی، از عمر کی بن علی، از علی بن جعفر، از برادرش حضرت

۱. این حدیث، در باب قبلی ذکر شده بود و مترجم - رحمه الله - هم همان گونه که در یادداشت وی آمده یادآوری کرده که جایش همین جاست، و یادآوری کرده که ندانسته به چه وجهی در باب امیر المؤمنین آورده شده است.

أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام، قَالَ: «إِنَّ فَاطِمَةَ عليها السلام صَدِيقَةُ شَهِيدَةٍ، وَإِنَّ بَنَاتِ الْأَنْبِيَاءِ لَا يَطْمِئُنَّ».

١٢٤٦ / ٤. أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ - رَحِمَهُ اللَّهُ - رَفَعَهُ وَأَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ

عَبْدِ الْجَبَّارِ الشَّيْبَانِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الرَّازِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ

مُحَمَّدٍ الْهَرَمَزَانِيُّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام، قَالَ: «لَمَّا قُبِضَتْ

فَاطِمَةُ عليها السلام، دَفَنَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام سِرًّا، وَ عَفَا عَلَى مَوْضِعِ قَبْرِهَا، ثُمَّ قَامَ، فَحَوَّلَ

وَجْهَهُ إِلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنِّي؛ وَ السَّلَامُ

عَلَيْكَ عَنِ ابْنَتِكَ وَ زَائِرَتِكَ وَ الْبَائِتَةِ فِي الثَّرَى بِبُقْعَتِكَ وَ الْمُخْتَارِ اللَّهُ لَهَا سُرْعَةَ

اللِّحَاقِ بِكَ، قُلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنْ صَفَّتِكَ صَبْرِي، وَ عَفَا عَنْ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ

تَجَلْدِي إِلَّا أَنْ فِي النَّاسِي لِي بِسُنَّتِكَ فِي فَرْقَتِكَ مَوْضِعَ تَعَزُّ، فَلَقَدْ وَشَدْتُكَ فِي

مَلْحُودَةِ قَبْرِكَ، وَ فَاضَتْ نَفْسُكَ بَيْنَ نَخْرِي وَ صَدْرِي، بَلَى وَ فِي كِتَابِ اللَّهِ لِي أَنْعَمُ

الْقَبُولِ «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»، قَدْ اسْتَرْجَعْتَ الْوَدِيعَةَ، وَ أَخَذْتَ الرِّهْنَةَ، وَ

أَخْلَسْتَ الزَّهْرَاءَ، فَمَا أَفْبَحَ الْخَضْرَاءَ وَ الْغُبْرَاءَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَمَّا حُزْنِي فَسَرْمَدٌ؛ وَ أَمَّا

لَيْلِي فَمُسَهَّدٌ، وَ هُمْ لَا يَبْرَحُ مِنْ قَلْبِي أَوْ يَخْتَارَ اللَّهُ لِي دَارَكَ الَّتِي أَنْتَ فِيهَا مُقِيمٌ، كَمَدُّ

امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «فاطمه علیها السلام، صدیقه و معصومه بود که شهید شد، و به درستی که دختران پیغمبران حائض نمی شوند».

۱۲۴۶ / ۴. احمد بن مهران - رحمه الله - روایت کرده و آن را مرفوع ساخته و احمد بن ادریس نیز روایت کرده است از محمد بن عبدالجبار شیبانی که گفت: حدیث کرد مرا قاسم بن محمد رازی و گفت که: حدیث کرد مرا علی بن محمد هرمزانی از حضرت ابی عبدالله حسین بن علی علیه السلام که فرمود: «چون قبض روح مطهر حضرت فاطمه علیها السلام شد، امیر المؤمنین علیه السلام او را پنهان دفن کرد، و موضع قبر او را خاک پاشید و بازمین برابر و هموار ساخت (که علامت آن معلوم نباشد). پس برخاست و روی خود را به جانب قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گردانید و گفت: سلام خدا (یا سلام من یا همه سلامها) بر تو باد، یا رسول الله از جانب خودم. سلام بر تو باد از جانب دختر تو و زیارت کننده ای که به زیارت و دیدن تو آمده، و آن که در این خاک در عرصه تو شب را به روز می آورد و آن که خدا از برای او اختیار فرموده که زود به تو ملحق گردد.

یا رسول الله از فراق دختر برگزیده ات صبر من کم (یا تعام) شد و از وفات مهتر و بهترین زنان عالمیان قوت من زائل شد، مگر آن که در افتدا کردن من به سنت تو که صبر است در مطلق مصیبت در باب جدایی تو، که از هر مصیبتی عظیم تر است و تاب آوردن اندوه مفارقت تو، جای آن است که خود را تسلی دهم و گنجایش دارد که در این مصیبت صبر کنم.

پس هر آینه به تحقیق که تو را به دست خود در لحد قبرت گذاشتم و بر بالش خاک تکیه دادم، و جان مقدس تو در میان کو گردن و سینه من روان شد و بیرون آمد. و در کتاب خدا است بهترین قبول کردن ها و آن این است که: «إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ زَاجِعُونَ»<sup>۱</sup>. امانت خود را به خود برگردانیدی و گروگان خود را از من گرفتی و زهرا را ربودی.<sup>۲</sup> پس چه بسیار زشت است آسمان کبود و زمین غبارآلود.

یا رسول الله، اندوه من همیشه خواهد بود، و شب من به بیداری به سر خواهد رفت و این اندوه، اندوهی است که از دل من به در نخواهد رفت، تا آن که خدای تعالی از برای من

۱. بقره، ۱۵۶.

۲. مترجم - رحمه الله - این سه فعل را به صورت معلوم ترجمه کرده و حال آن که افعال یاد شده مجهول هستند و بنا بر این باید معنا چنین باشد: امانت باز پس داده شد، و گرو گرفته و زهرا ربوده شد.

مُقَيِّحٌ، وَ هُمْ مُهَيِّجٌ، سَرَّعَانَ مَا فَرَّقَ بَيْنَنَا، وَ إِلَى اللَّهِ أَشْكُو، وَ سَتُسْتُبْتُكَ ابْنُتُكَ بِتَطَافُرٍ  
أُمَّتِكَ عَلَى هَضْمِهَا، فَأَخْفِهَا السُّوَالُ، وَ اسْتَخْبِرْهَا الْحَالُ، فَكَمْ مِنْ غَلِيلٍ مُعْتَلَجٍ  
يَصْدُرُهَا لَمْ تَجِدْ إِلَى بَنِي سَبِيلًا، وَ سَتَقُولُ، وَ يَحْكُمُ اللَّهُ وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ.

سَلَامٌ مُودَعٍ لَا قَالٍ وَلَا سَنِمٍ، فَإِنْ أَنْصَرِفَ فَلَا عَنْ مَلَالَةٍ، وَ إِنْ أَقِمَ فَلَا عَنْ  
سُوءِ ظَنٍّ بِمَا وَعَدَ اللَّهُ الصَّابِرِينَ، وَاهِ وَاهِ، وَ الصَّبْرُ أَيْمَنُ وَ أَجْمَلُ، وَ لَوْ لَا غَلَبَةُ  
الْمُسْتَوَلِينَ لَجَعَلْتُ الْمَقَامَ وَ اللَّبَثَ لِرَآمًا مَعْكُوفًا، وَ لَأَعَوْلْتُ إِعْوَالَ الشَّكْلِ عَلَى جَلِيلِ  
الرَّزِيَّةِ، فَبِعَيْنِ اللَّهِ تُدْفَنُ ابْنُتُكَ سِرًّا، وَ تُهَضَّمُ حَقًّا، وَ تُنَمَّعُ إِزْنَهَا، وَ لَمْ يَتَّبَاعِدِ الْعَهْدُ،  
وَ لَمْ يَخْلُقْ مِنْكَ الذَّكْرُ، وَ إِلَى اللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ الْمُشْتَكَى، وَ فِيكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ  
أَحْسَنُ الْعَزَاءِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ، وَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَ الرِّضْوَانُ».

١٢٤٧ / ٥. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيْسَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ

مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرِ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَالِمٍ، عَنِ الْمُفَضَّلِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام،  
قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَنْ غَسَلَ فَاطِمَةَ عليها السلام؟ قَالَ: «ذَلِكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام». وَ  
كَأَنِّي اسْتَعْظَمْتُ ذَلِكَ مِنْ قَوْلِهِ، فَقَالَ: «كَأَنَّكَ ضِغْتَ بِمَا أَخْبَرْتُكَ بِهِ؟»، قَالَ: فَقُلْتُ:

اختیار کند آن خانه‌ای را که تو اکنون در آن مانده‌ای. این درد دل و اندوه که در دل من است، درد و اندوهی است که دلم را مجروح کرده، و خونابه‌ای از آن روان ساخته، و این غمی که من دارم، غمی است که مرا از جابه در آورده. چه زود جدایی افتاد در میان ما، و به سوی خدا شکایت می‌کنم، و دخترت به زودی تو را خبر خواهد داد به یاری کردن امت تو یکدیگر را بر ستم کردن در حق او و رعایت نکردن حرمت او.

پس او را احوال بپرس و درست پایی شو و از او در خواه که حال خود را به تو خبر دهد؛ که بسیار غم‌ها که موجب تشنگی و حرارت است، در سینه‌اش جولان می‌زد (و بر روی یکدیگر می‌نشست) که راهی به سوی پراکنده کردن آنها نیافت (و نتوانست که آنها را بروز دهد) و به زودی همه را خواهد گفت. و خدا حکم می‌فرماید و او بهترین حکم‌کنندگان است. سلام می‌کنم بر تو یا رسول الله، مانند سلام و داع کننده‌ای که به خشم نیامده باشد، و دل‌تنگی و اندوه به هم نرسانیده باشد (که از روی دشمنی مفارقت کند و مواصالت را نخواهد). پس اگر برگردم و از نزد قبر تو بروم از ملال گرفتن نیست، و اگر بمانم و نزد قبر تو باشم از بدگمانی نیست، به آنچه خدا صبر کنندگان را وعده فرموده. و می‌دانم که به سبب صبری که در مفارقت تو و قبر تو می‌کنم، مأجور و مثاب خواهم بود. آه، آه، و صبر کردن مبارک‌تر و نیکوتر است، و اگر غالب شدن آنها که بر ما مستولی شدند نمی‌بود، هر آینه ماندن و درنگ در نزد قبر تو را بر خود لازم می‌گردانیدم (که بر آن ثابت می‌بودم) و هر آینه گریه و فریاد و فغان می‌کردم، مانند گریه و فریاد کردن زن فرزندی مرده بر این مصیبت عظمی که در برابر چشم خدا (یعنی: در حضور آن جناب) دختر تو پنهان دفن شود، و حقیقتش از روی قهر غصب شود، و از میراثش ممنوع گردد (که به او ندهند)؛ با آن که از زمان دولت وصال تو مدتی نگذشته و یاد تو و نامت کهنه نشده.

و به سوی خداست شکایت من یا رسول الله و در باب مفارقت تو تسلی نیکو است. خدا بر تو صلوات فرستد و بر او باد سلام و خوشنودی خدا.

۱۲۴۷ / ۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از عبدالرحمان بن سالم، از مفضل، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: کی حضرت فاطمه علیها السلام را غسل داد؟ فرمود که: «آن که او را غسل داد، امیر المؤمنین علیه السلام بود». پس گویا که من این را از قول آن حضرت بزرگ شمردم

قَدْ كَانَ ذَلِكَ جُعِلْتُ فِدَاكَ، قَالَ: فَقَالَ: «لَا تَضِيقَنَّ؛ فَإِنَّهَا صِدِّيقَةٌ، وَلَمْ يَكُنْ يُغَسِّلُهَا إِلَّا صِدِّيقٌ، أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ مَرْيَمَ لَمْ يُغَسِّلُهَا إِلَّا عِيسَى؟».

١٢٤٨ / ٦. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجُعْفِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليهما السلام، قَالَا: «إِنَّ فَاطِمَةَ عليها السلام لَمَّا أَنْ كَانَ مِنْ أَمْرِهُمْ مَا كَانَ، أَخَذَتْ بِتَلَاسِيبِ عُمَرَ، فَجَذَبَتْهُ إِلَيْهَا، ثُمَّ قَالَتْ: أَمَّا وَاللَّهِ، يَا ابْنَ الْخَطَّابِ، لَوْ لَا أَنِّي أَكْرَهُ أَنْ يُصِيبَ الْبَلَاءُ مَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ، لَعَلِمْتَ أَنِّي سَأُقْسِمُ عَلَى اللَّهِ، ثُمَّ أَجِدُهُ سَرِيعَ الْإِجَابَةِ».

١٢٤٩ / ٧. وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «لَمَّا وُلِدَتْ فَاطِمَةُ عليها السلام، أَوْحَى اللَّهُ إِلَى مَلِكٍ، فَأَنْطَقَ بِهِ لِسَانَ مُحَمَّدٍ عليه السلام، فَسَمَّاها فَاطِمَةَ، ثُمَّ قَالَ: إِنِّي فَطَمْتُكَ بِالْعِلْمِ، وَ فَطَمْتُكَ مِنَ الطُّمْتِ».

ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «وَاللَّهِ، لَقَدْ فَطَمَهَا اللَّهُ بِالْعِلْمِ وَ عَنِ الطُّمْتِ فِي الْمِيثَاقِ».

١٢٥٠ / ٨. وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله لِفَاطِمَةَ عليها السلام: يَا فَاطِمَةُ، قُومِي فَأَخْرِجِي تِلْكَ الصَّخْفَةَ، فَقَامَتْ فَأَخْرَجَتْ صَخْفَةً فِيهَا ثَرِيدٌ وَ عِرَاقٌ يَقُورُ، فَأَكَلَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله وَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عليهم السلام ثَلَاثَةَ عَشَرَ يَوْماً، ثُمَّ إِنَّ أُمَّ أَيْمَنَ رَأَتْ الْحُسَيْنَ مَعَهُ شَيْءٌ، فَقَالَتْ لَهُ: مِنْ أَيْنَ لَكَ هَذَا؟ قَالَ: إِنَّا لَنَأْكُلُهُ مِنْذُ أَيَّامٍ، فَأَتَتْ أُمَّ أَيْمَنَ فَاطِمَةَ،

و در نظرم غریب آمد.

حضرت فرمود که: «گویا تو دلتنگ شدی به آنچه تو را به آن خبر دادم». مفضل می‌گوید که: عرض کردم چنین است فدای تو گردم، فرمود که: «البته دلتنگ مشو؛ زیرا که فاطمه معصومه بود و کسی او را غسل نمی‌توانست داد، مگر معصوم. آیا ندانسته‌ای که مریم را کسی غیر از عیسی غسل نداد».

۶/۱۲۴۸. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل، از صالح بن عقیبه، از عبدالله بن محمد جعفی، از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده است که فرمودند: «چون از امر غاصبین حقوق اهل بیت، شد آنچه شد، فاطمه علیها السلام گریبان عمر را گرفت و او را به جانب خود کشید، پس فرمود که: ای پسر خطاب، بدان به خدا سوگند که اگر نه این بود که ناخوش دارم که بلا به کسی برسد که او را گناهی نیست، هر آینه می‌دانستی که من خدا را سوگند می‌دادم به طریقه تحکم و خواهش، آن‌که البته چنانچه می‌خواهم به عمل آورد و او را چنان می‌یافتم که مرا به زودی اجابت فرماید».

۷/۱۲۴۹. و به همین اسناد، از صالح بن عقیبه، از یزید بن عبدالملک، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «چون فاطمه متولد شد، خدای تعالی به سوی فرشته‌ای وحی فرمود که: زبان محمد صلی الله علیه و آله را به این گویا گردانید که او را فاطمه نامید. پس به فاطمه فرمود که: تو را به علم بریدم از جهل و تو را بریدم از حائض شدن». بعد از آن، حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند که خدا فاطمه را در وقت پیمان گرفتن به علم برید و از حیض و حائض شدن پاک گردانید».

۸/۱۲۵۰. و به همین اسناد، از صالح بن عقیبه، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که: «پیغمبر صلی الله علیه و آله به فاطمه فرمود که: ای فاطمه، برخیز و آن کاسه را بیرون آور. فاطمه برخاست و کاسه را بیرون آورد که نان خورده و گوشت استخوان بیرون کرده در آن بود که می‌جوشید (یعنی: در غایت گرمی بود). پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام سیزده روز از آن خوردند. بعد از آن، ام‌ایمن حضرت امام حسین را دید که چیزی با اوست، به آن حضرت عرض کرد که: این را از کجا آورده‌ای؟

فرمود که: چند روز می‌شود که ما از این می‌خوریم. ام‌ایمن به خدمت حضرت فاطمه

فَقَالَتْ: يَا فَاطِمَةُ، إِذَا كَانَ عِنْدَ أُمِّ أَيْمَنَ شَيْءٌ، فَإِنَّمَا هُوَ لِفَاطِمَةَ وَوَلَدِهَا، وَإِذَا كَانَ عِنْدَ فَاطِمَةَ شَيْءٌ، فَلَيْسَ لِأُمِّ أَيْمَنَ مِنْهُ شَيْءٌ؟ فَأَخْرَجَتْ لَهَا مِنْهُ، فَأَكَلَتْ مِنْهُ أُمُّ أَيْمَنَ وَنَفَذَتِ الصَّخْفَةَ، فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ ﷺ: أَمَا لَوْ لَا أَنَّكَ أَطْعَمْتَهَا، لَأَكَلَتْ مِنْهَا أَنْتِ وَذُرِّيَّتُكَ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ».

ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ﷺ: «وَالصَّخْفَةُ عِنْدَنَا، يَخْرُجُ بِهَا قَائِمُنَا ﷺ فِي زَمَانِهِ».

٩ / ١٢٥١. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ ﷺ يَقُولُ: «بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَالِسٌ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ لَهُ أَرْبَعَةٌ وَعِشْرُونَ وَجْهًا، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: حَبِيبِي جَبْرَائِيلُ، لَمْ أَرَكَ فِي مِثْلِ هَذِهِ الصُّورَةِ؟ قَالَ الْمَلَكُ: كُنْتُ بِجَبْرَائِيلَ يَا مُحَمَّدُ، بَعَثَنِي اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - أَنْ أَرْوِجَ النُّورَ مِنَ النُّورِ، قَالَ: مَنْ مِمَّنْ؟ قَالَ: فَاطِمَةُ مِنْ عَلِيٍّ».

قَالَ: «فَلَمَّا وَلَّى الْمَلَكُ، إِذَا بَيْنَ كَتِفَيْهِ: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ وَصِيُّهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مُنْذُ كَمْ كُتِبَ هَذَا بَيْنَ كَتِفَيْكَ؟ فَقَالَ: مِنْ قَبْلِ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ آدَمَ بِاثْنَيْنِ وَعِشْرِينَ أَلْفَ عَامٍ».

١٠ / ١٢٥٢. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَغَيْرُهُ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرِ، قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا ﷺ عَنْ قَبْرِ فَاطِمَةَ ﷺ، فَقَالَ: «دُفِنَتْ فِي بَيْتِهَا، فَلَمَّا زَادَتْ بُنُو أُمِّيَّةَ فِي الْمَسْجِدِ، صَارَتْ فِي الْمَسْجِدِ».

١١ / ١٢٥٣. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَاءِ، عَنِ الْخَيْرِيِّ، عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «لَوْ لَا أَنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - خَلَقَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ لِفَاطِمَةَ ﷺ، مَا كَانَ لَهَا كُفُوٌ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ مِنْ آدَمَ وَمَنْ دُونَهُ».

آمد و عرض کرد که: ای فاطمه چون در نزد ام ایمن چیزی باشد، جز این نیست که آن از فاطمه و فرزندان اوست، و چون در نزد فاطمه چیزی باشد، ام ایمن را از آن بهره‌ای نیست؟ پس حضرت فاطمه، از برای ام ایمن قدری از آن بیرون آورد و ام ایمن از آن خورد و آن کاسه بر طرف شد. پس پیغمبر ﷺ به فاطمه فرمود که: آگاه باش که اگر آن را به ام ایمن نمی‌خورانیدی، هر آینه تو و فرزندان از آن می‌خوردید تا قیامت بر پا شود.

بعد از آن، امام محمد باقر ﷺ فرمود که: «آن کاسه در نزد ما است و قائم ما ﷺ در زمان خویش آن را بیرون خواهد آورد».

۱۲۵۱ / ۹. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از احمد بن محمد بن علی، از علی بن جعفر روایت کرده است که گفت: شنیدم از حضرت امام موسی کاظم ﷺ که می‌فرمود: «در بین آن که رسول خدا ﷺ نشسته بود، ناگاه فرشته‌ای بر آن حضرت داخل شد که او را بیست و چهار رو بود. رسول خدا ﷺ به آن فرشته فرمود که: ای حبیب من، ای جبرئیل، من هرگز تو را در مثل این صورت ندیده‌ام؟ آن فرشته عرض کرد که: من جبرئیل نیستم یا محمد، خدای عز و جل مرا فرستاده که نور را با نور جفت گردانم (یعنی: کسی را به کسی تزویج کنم).

پیغمبر ﷺ فرمود که: کی را با کی؟ گفت: فاطمه را به علی. چون آن فرشته پشت گردانید، پیغمبر دید که در میان شانه‌های او نوشته که: محمد، رسول خداست و علی، وصی اوست. رسول خدا ﷺ فرمود که: مدت چند وقت است که این، در میان شانه‌های تو نوشته شده است؟ عرض کرد که: بیست و دو هزار سال پیش از آن که خدا آدم را بیافریند».

۱۲۵۲ / ۱۰. علی بن محمد و غیر او، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت کرده‌اند که گفت: امام رضا ﷺ را از قبر حضرت فاطمه ﷺ سؤال کردم؟ فرمود که: «در خانه خود مدفون شد، و چون بنی امیه در مسجد پیغمبر ﷺ افزودند، در مسجد واقع شد».

۱۲۵۳ / ۱۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از وشاء، از خیری، از یونس بن ظبیان، از امام جعفر صادق ﷺ که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «اگر نه این بود که خدای تبارک و تعالی امیر المؤمنین ﷺ را از برای فاطمه خلق فرمود، هر آینه بر روی زمین، او را همتایی نبود از آدم و آنها که بعد از او یا غیر از او بودند».

## ١١٥ - بَابُ مَوْلِدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا

وُلِدَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فِي سَنَةِ بَدْرٍ، سَنَةِ اثْنَتَيْنِ بَعْدَ الْهِجْرَةِ.

وَرُوي: أَنَّهُ وُلِدَ فِي سَنَةِ ثَلَاثٍ؛ وَ مَضَى عليه السلام فِي شَهْرِ صَفَرٍ فِي آخِرِهِ مِنْ سَنَةِ تِسْعٍ وَأَرْبَعِينَ؛ وَ مَضَى وَ هُوَ ابْنُ سَبْعٍ وَأَرْبَعِينَ سَنَةً وَأَشْهُرٍ. وَ أُمُّهُ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله.

١٢٥٤ / ١. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَّارَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَمَّنْ سَمِعَ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «لَمَّا حَضَرَتِ الْحَسَنَ عليه السلام الْوَفَاةَ بَكَى، فَقِيلَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، تَبْكِي وَ مَكَانَكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله الَّذِي أَنْتَ بِهِ، وَقَدْ قَالَ فِيكَ مَا قَالَ، وَقَدْ حَجَجْتَ عِشْرِينَ حَجَّةً مَاشِيًا، وَقَدْ قَاسَمْتَ مَا لَكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ حَتَّى التَّغْلَ بِالتَّغْلِ؟ فَقَالَ: إِنَّمَا أَبْكِي لِخَصْلَتَيْنِ: لِهَوْلِ الْمُطَّلَعِ، وَ فِرَاقِ الْأُحْبَةِ».

١٢٥٥ / ٢. سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَّارَ، عَنْ أَخِيهِ عَلِيٍّ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «قُبِضَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام وَ هُوَ ابْنُ سَبْعٍ وَأَرْبَعِينَ سَنَةً، فِي عَامِ خَمْسِينَ سَنَةً؛ عَاشَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله أَرْبَعِينَ سَنَةً».

١٢٥٦ / ٣. عِدَّةٌ مِنْ أَضْحَائِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْخَضْرَمِيِّ، قَالَ: إِنَّ جَعْدَةَ بِنْتَ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسِ الْكِنْدِيِّ سَمَّتِ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام، وَ سَمَّتْ مَوْلَاةً لَهُ، فَأَمَّا مَوْلَاةُ فَقَاءَتِ السَّمَّ؛ وَأَمَّا الْحَسَنُ فَاسْتَمْسَكَ فِي بَطْنِهِ، ثُمَّ انْتَفَطَ بِهِ، فَمَاتَ.

## ۱۱۵. باب در بیان مولد حسن بن علی - صلوات الله علیهما -

حضرت حسن بن علی متولد شد در ماه مبارک رمضان، در سالی که جنگ بدر واقع شد، در سال دوم بعد از هجرت پیغمبر ﷺ. و روایت شده است که در سال سیم متولد شد. و آن حضرت ﷺ در ماه صفر در روز آخر آن، از سال چهل و نهم از دنیا درگذشت و وفات فرمود. و آن حضرت چهل و هفت ساله بود با زیادتى چند ماه، و مادرش فاطمه دختر رسول خدا ﷺ است.

۱/ ۱۲۵۴. محمد بن یحیی، از حسین بن اسحاق، از علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از نصر بن سُوید، از عبدالله بن سنان روایت کرده است از آن کس که شنید از امام محمد باقر ﷺ که می فرمود: «چون حضرت امام حسن ﷺ را هنگام وفات رسید، گریست. به آن حضرت عرض شد که: یا ابن رسول الله، آیا گریه می کنی با آن که مکان و منزلت و خویشی و قرابت تو نسبت به رسول خدا آن است که تو خود به آن دانا یا داناتری، و رسول خدا در شأن تو فرمود، و بیست حج پیاده به جا آورده ای، و مال خود را سه مرتبه با فقرا بخش کرده ای، تا آن که کفش را به کفش برابر نموده ای (که یکی را خود برداشته و دیگری را به دیگری داده ای)؟»

مرکز تحقیقات کتب و تراث اسلامی

فرمود: جز این نیست که برای دو خصلت می گریم: یکی برای ترس و هول موضع اطلاع و مشرف شدن بر امور آخرت، و یکی به جهت جدایی دوستان».

۲/ ۱۲۵۵. سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی، از حسین بن سعید، از محمد بن سنان، از ابن مُسکان، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است که فرمود: «قبض روح حضرت حسن بن علی ﷺ شد و آن حضرت چهل و هفت ساله بود، در سال پنجاهم هجرت و بعد از رسول خدا ﷺ چهل سال زیست کرد».

۳/ ۱۲۵۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از علی بن نعمان، از سیف بن عمیره، از ابوبکر حضرمی که گفت: جَعْدَه - دختر اشعث بن قیس - حضرت حسن بن علی ﷺ را زهر داد، و کنیزی از آن حضرت را نیز زهر داد، و کنیز آن حضرت، زهر را قی کرد، و اما امام حسن، آن زهر در شکم مبارکش ماند و به سبب آن، شکمش ورم کرد (و بنابر بعضی از نسخ کافی، شکم مبارکش به جوش آمد) و جگرش را شکافت و پاره پاره نمود و به آن سبب وفات فرمود.

١٢٥٧ / ٤. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ الْقَاسِمِ النَّهْدِيِّ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنِ الْكُنَاسِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «خَرَجَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام فِي بَعْضِ عُمُرِهِ - وَ مَعَهُ رَجُلٌ مِنْ وَلَدِ الزُّبَيْرِ كَانَ يَقُولُ بِإِمَامَتِهِ - فَتَزَلُّوا فِي مَنْهَلٍ مِنْ تِلْكَ الْمَنَاهِلِ تَحْتَ نَخْلٍ يَابِسٍ قَدْ يَبَسَ مِنَ الْعَطَشِ، فَفُرِشَ لِلْحَسَنِ عليه السلام تَحْتَ نَخْلَةٍ، وَ فُرِشَ لِلزُّبَيْرِيِّ بِحِذَاهُ تَحْتَ نَخْلَةٍ أُخْرَى».

قَالَ: «فَقَالَ الزُّبَيْرِيُّ - وَ رَفَعَ رَأْسَهُ -: لَوْ كَانَ فِي هَذَا النَّخْلِ رُطْبٌ، لَأَكَلْنَا مِنْهُ، فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ عليه السلام: وَ إِنَّكَ لَتَشْتَهِي الرُّطْبَ؟ فَقَالَ الزُّبَيْرِيُّ: نَعَمْ».

قَالَ: «فَرَفَعَ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ، فَدَعَا بِكَلَامٍ لَمْ أَفْهَمُهُ، فَاخْضَرَّتِ النَّخْلَةُ، ثُمَّ صَارَتْ إِلَى حَالِهَا، فَأَوْرَقَتْ، وَ حَمَلَتْ رُطْبًا، فَقَالَ الْجَمَّالُ الَّذِي اكْتَرَوْا مِنْهُ: سِحْرُ وَ اللَّهِ».

قَالَ: «فَقَالَ الْحَسَنُ عليه السلام: وَ ذَلِكَ، لَيْسَ بِسِحْرٍ، وَلَكِنْ دَعْوَةُ ابْنِ نَبِيِّ مُسْتَجَابَةٌ».

قَالَ: «فَصَعِدُوا إِلَى النَّخْلَةِ، فَصَرَمُوا مَا كَانَ فِيهَا فَكَفَاهُمْ».

١٢٥٨ / ٥. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ رَجَالِهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «إِنَّ الْحَسَنَ عليه السلام قَالَ: إِنَّ لِلَّهِ مَدِينَتَيْنِ: إِحْدَاهُمَا بِالشَّرْقِ، وَ الْأُخْرَى بِالمَغْرِبِ، عَلَيْهِمَا سُورٌ مِنْ حَدِيدٍ، وَ عَلَى كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا أَلْفُ مِصْرَاعٍ، وَ فِيهَا سَبْعُونَ أَلْفَ لُغَةٍ، يَتَكَلَّمُ كُلُّ لُغَةٍ بِخِلَافِ لُغَةِ صَاحِبِهَا، وَ أَنَا أَعْرِفُ جَمِيعَ اللُّغَاتِ وَ مَا فِيهِمَا وَ مَا بَيْنَهُمَا؛ وَ مَا عَلَيْهِمَا حُجَّةٌ غَيْرِي وَ غَيْرُ الْحُسَيْنِ أَخِي».

١٢٥٩ / ٦. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ التُّعْمَانِ، عَنْ صَنْدَلٍ، عَنْ أَبِي أُسَامَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ:

۱۲۵۷ / ۴. محمد بن یحیی و احمد بن محمد، از محمد بن حسن، از قاسم نهدی، از اسماعیل بن مهران، از کناسی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که گفت: «حضرت حسن بن علی به جهت بعضی از عمره‌های خویش که به جا آورد، از مدینه به سوی مکه بیرون رفت، و مردی از فرزندان زبیر با آن حضرت همراه بود که به امامت آن حضرت اعتقاد داشت، پس در آب‌گاهی از این آب‌گاه‌ها که در بین راه است، فرود آمدند در زیر درخت خرماي خشکی که از تشنگی خشک شده بود، و از برای امام حسن در زیر درخت خرمايی فرش شد، و در زیر درخت خرماي دیگری، در برابر آن حضرت از برای زبیری فرش شد.»

راوی می‌گوید که: «زبیری سر خود را بلند کرد و گفت که: اگر در این درخت، خرماي تازه‌ای می‌بود، از آن می‌خوردیم. حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که: شاید تو خواهش خرماي تازه داشته باشی؟ زبیری عرض کرد: آری. راوی می‌گوید که: «حضرت دست خویش را به سوی آسمان بلند کرد و دعا نمود به سخنی که من آن را نفهمیدم، پس آن درخت خرما سبز شد و به حال خود برگشت و برگ بیرون آورد و خرماي تری به بار آورد. شترداری که شتر را از او کرایه کرده بودند، گفت: به خدا سوگند که این سحر است.»

راوی می‌گوید که: «حضرت امام حسن علیه السلام فرمود: وای بر تو، این سحر نیست، ولیکن دعای پسر پیغمبر مستجاب است.» راوی می‌گوید که: «پس بر آن درخت بالا رفتند و آنچه در آن بود همه را چیدند و ایشان را کفایت کرد.»

۱۲۵۸ / ۵. احمد بن محمد و محمد بن یحیی، از محمد بن حسن، از یعقوب بن یزید، از ابن ابی عمیر، از مردان خویش که راوی حدیث است، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: «حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که: خدا را دو شهر هست: یکی از آنها در مشرق، و دیگری در مغرب که بر دور آنها حصاری است از آهن، و بر هر یک از آن دو حصار، هزار هزار دروازه است و در آن شهر، هفتاد هزار لغت است که هر صاحب لغتی، به خلاف لغت صاحب آن سخن می‌گوید و من همه آن لغت‌ها را می‌دانم، و در آن دو شهر و آنچه در میانه آنها و آنچه بر بالای آنهاست، امام و حجتی غیر از من و غیر از برادرم حضرت امام حسین نیست.»

۱۲۵۹ / ۶. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از احمد بن محمد، از محمد بن علی بن نعمان، از صندل، از ابو أسامه از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «حسن بن

«خَرَجَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام إِلَى مَكَّةَ سَنَةً مَاشِياً، فَوَرِمَتْ قَدَمَاهُ، فَقَالَ لَهُ بَعْضُ مَوَالِيهِ: لَوْ رَكِبْتَ لَسَكَنْ عَنْكَ هَذَا الْوَرَمُ، فَقَالَ: كَلَّا، إِذَا أَتَيْنَا هَذَا الْمَنْزِلَ، فَإِنَّهُ يَسْتَقْبِلُكَ أَسْوَدٌ وَمَعَهُ دُهْنٌ، فَاشْتَرِ مِنْهُ، وَلَا تُمَاكِسْهُ.

فَقَالَ لَهُ مَوْلَاهُ: يَا أَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي، مَا قَدِمْنَا مَنْزِلًا فِيهِ أَحَدٌ يَبِيعُ هَذَا الدَّوَاءَ، فَقَالَ: بَلَى إِنَّهُ أَمَامَكَ دُونَ الْمَنْزِلِ، فَسَارَا مِيلاً، فَإِذَا هُوَ بِالْأَسْوَدِ، فَقَالَ الْحَسَنُ عليه السلام لِمَوْلَاهُ: دُونَكَ الرَّجُلُ، فَخُذْ مِنْهُ الدَّهْنَ، وَ أَعْطِهِ الثَّمَنَ، فَقَالَ الْأَسْوَدُ: يَا غُلَامُ، لِمَنْ أَرَدْتَ هَذَا الدَّهْنَ؟ فَقَالَ: لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام، فَقَالَ: انْطَلِقْ بِي إِلَيْهِ، فَانْطَلَقَ فَأَدْخَلَهُ إِلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ: يَا أَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي، لَمْ أَعْلَمْ أَنَّكَ تَحْتَاجُ إِلَى هَذَا، أَوْ تَرَى ذَلِكَ، وَ لَسْتُ آخِذٌ لَهُ ثَمَنًا، إِنَّمَا أَنَا مَوْلَاكَ، وَلَكِنْ ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَزِدَّنِي ذِكْرًا سَوِيًّا يُحِبُّكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ؛ فَإِنِّي خَلَفْتُ أَهْلِي تَمَخُّضُ، فَقَالَ: انْطَلِقْ إِلَى مَنْزِلِكَ، فَقَدْ وَهَبَ اللَّهُ لَكَ ذِكْرًا سَوِيًّا، وَ هُوَ مِنْ شِيعَتِنَا».

#### ١١٦ - بَابُ مَوْلِدِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام

وُلِدَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام فِي سَنَةِ ثَلَاثٍ؛ وَ قُبِضَ عليه السلام فِي شَهْرِ الْمُحَرَّمِ مِنْ سَنَةِ إِحْدَى وَ سِتِّينَ مِنَ الْهِجْرَةِ، وَ لَهُ سَبْعٌ وَ خَمْسُونَ سَنَةً وَ أَشْهُرٌ؛ قَتَلَهُ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ - لَعَنَهُ اللَّهُ - فِي خِلَافَةِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ - لَعَنَهُ اللَّهُ -

علی علیه السلام در سالی پیاده از مدینه به سوی مکه بیرون رفت، و در عرض راه، پاهای آن حضرت ورم کرد. بعضی از غلامان آن حضرت به عرض آن حضرت رسانید که اگر سوار شوی، این ورم و آماس از تو ساکن گردد. حضرت فرمود که: چنین نیست و سوار نخواهم شد، و چون به این منزلی که در پیش داریم برسیم، سیاهی رو به تو خواهد آمد و با او روغنی هست، آن را از او بخر و با او در باب قیمت آن مبصری<sup>۱</sup> مکن، و آنچه می‌گوید به او بده.

غلام آن حضرت عرض کرد که: پدر و مادرم فدای تو باد، هرگز در اینجا به منزلی نیامده‌ایم که در آن کسی باشد که این دوا را بفروشد. حضرت فرمود: بلی، آن سیاه در پیش روی تو خواهد بود، به منزل نرسیده. پس یک میل راه رفتند، غلام دید که آن سیاه پیدا شد. حضرت امام حسن علیه السلام به غلام خود فرمود که: به این مرد نزدیک شو و روغن را از او بگیر و قیمت را به او بده. چون غلام رفت و روغن را طلب کرد، آن سیاه گفت که: ای غلام، این روغن را از برای که می‌خواهی؟ گفت: از برای حسن بن علی. سیاه گفت: مرا به خدمت آن حضرت ببر.

پس غلام رفت و او را بر حضرت داخل کرد. سیاه به حضرت عرض کرد که: پدر و مادرم فدای تو باد، ندانستم که تو به این روغن احتیاج داری (یا تو را چنان نمی‌دانم که به این روغن احتیاج داشته باشی و اول به حسب لفظ اقرب است و دویم به حسب معنی). بعد از آن گفت: آیا چنان می‌دانی که به تو نفعی دهد و من البته قیمت آن را نمی‌گیرم. جز این نیست که من غلام توأم، ولیکن دعا کن که خدا مرا پسری درست اندام، بی عیب روزی کند؛ که شما اهل بیت را دوست دارد؛ چرا که من زن خود را در منزل وا گذاشتم در حالتی که درد زاییدن به او رسیده بود.

حضرت فرمود که: برو به منزل خویش که خدا تو را پسری درست اندام بی عیب بخشیده و آن پسر از شیعیان ماست.

#### ۱۱۶. باب در بیان مولد حضرت حسین بن علی علیه السلام

آن حضرت علیه السلام متولد شد در سال سیم از هجرت، و روح مطهر آن حضرت علیه السلام قبض شد در ماه محرم از سال شصت و یکم از هجرت، و آن حضرت را پنجاه و

وَهُوَ عَلَى الْكُوفَةِ؛ وَكَانَ عَلَى الْخَيْلِ النَّبِيُّ حَارِبَتْهُ وَقَتَلَتْهُ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ  
-لَعَنَهُ اللَّهُ- بِكَرْبَلَاءَ يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ لِعَشْرِ خَلَوْنَ مِنَ الْمُحَرَّمِ. وَأُمُّهُ فَاطِمَةُ  
بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

١٢٦٠ / ١. سَعْدُ وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَّارَ، عَنْ أَخِيهِ  
عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَّارَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ  
أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: «قُبِضَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ﷺ يَوْمَ عَاشُورَاءَ وَهُوَ  
ابْنُ سَبْعٍ وَ خَمْسِينَ سَنَةً».

١٢٦١ / ٢. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ عَبْدِ  
الرَّحْمَنِ الْعَرَزَمِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ:  
«كَانَ بَيْنَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ﷺ طَهْرٌ. وَكَانَ بَيْنَهُمَا فِي الْمِيلَادِ سِتَّةُ أَشْهُرٍ وَ  
عَشْرٌ».

١٢٦٢ / ٣. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَاءِ؛ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ  
مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَاءِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِدٍ، عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ، عَنْ  
أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: «لَمَّا حَمَلَتْ فَاطِمَةُ ﷺ بِالْحُسَيْنِ ﷺ، جَاءَ جَبْرِئِيلُ إِلَى رَسُولِ  
اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: إِنَّ فَاطِمَةَ سَتِلِدُ غُلَاماً تَقْتُلُهُ أُمَّتُكَ مِنْ بَعْدِكَ، فَلَمَّا حَمَلَتْ فَاطِمَةُ ﷺ  
بِالْحُسَيْنِ ﷺ كَرِهَتْ حَمْلَهُ، وَ حِينَ وَضَعَتْهُ كَرِهَتْ وَضْعَهُ».

ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: «لَمْ تُرْ فِي الدُّنْيَا أُمٌّ تَلِدُ غُلَاماً تَكْرَهُهُ، وَ لَكِنَّهَا كَرِهَتْهُ؛  
لَمَّا عَلِمَتْ أَنَّهُ سَيُقْتَلُ».

قَالَ: «وَ فِيهِ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَاناً حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهاً وَ

هفت سال و چند ماه بود. و عبیدالله پسر زیاد - که خدا او را لعنت کند - آن حضرت را کشت در زمان پادشاهی یزید پسر معاویه - که خدا او را لعنت کند - در حالی که ابن زیاد حاکم کوفه بود و عمر پسر سعد - که خدا او را لعنت کند - سردار لشکری بود که با آن حضرت جنگ کردند و او را شهید کردند در کربلای معلی در روز دوشنبه در وقتی که ده شب از ماه محرم گذشته بود و مادرش فاطمه دختر رسول خدا ﷺ است.

۱/ ۱۲۶۰. سعد و احمد بن محمد هر دو روایت کرده‌اند، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از محمد بن سنان، از ابن مسکان، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق ﷺ که فرمود: «روح مطهر حضرت حسین بن علی ﷺ قبض شد، در روز دهم ماه محرم و آن حضرت پنجاه و هفت ساله بود».

۲/ ۱۲۶۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از عبدالرحمان عزمی، از امام جعفر صادق ﷺ که فرمود: «میان امام حسن و امام حسین ﷺ به قدر زمان یک طهر (که عبارت از ده روز است) فاصله بود (و مراد آن است که بعد از آن که ده روز از تولد حضرت امام حسن ﷺ گذشت، نطفه حضرت امام حسین منعقد شد) و میان ایشان در تولد شش ماه و ده روز بود».

۳/ ۱۲۶۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از وشاء، و حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از احمد بن عائذ، از ابو خدیجه، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: «چون فاطمه ﷺ به امام حسین حامله شد، جبرئیل به خدمت رسول خدا ﷺ آمد و عرض کرد که: فاطمه در این زودی پسری خواهد زاید که امت تو بعد از تو او را بکشند. و چون فاطمه به امام حسین حامله شد، حمل آن حضرت را ناخوش داشت و در هنگامی که او را زایید، زاییدن او را ناخوش داشت».

بعد از آن حضرت صادق ﷺ فرمود که: «در دنیا مادری دیده نشده که پسری بزاید که او را ناخوش داشته باشد، ولیکن فاطمه آن حضرت را ناخوش داشت؛ زیرا که می‌دانست که آن حضرت به زودی کشته خواهد شد». و فرمود که: «این آیه در شأن حضرت امام حسین ﷺ یا در این باب نازل شد که: ﴿وَصَيَّنَّا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا خَلَقْتَهُ أُمَّهُ كُرْهًا وَضَعْتَهُ كُرْهًا

وَضَعْتُهُ كُرْهًا وَحَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا».

١٢٦٣ / ٤. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو الزِّيَّاتِ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «إِنَّ جَبْرَيْلَ عليه السلام نَزَلَ عَلَى مُحَمَّدٍ عليه السلام، فَقَالَ لَهُ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِمَوْلُودٍ يُوَلَّدُ مِنْ فَاطِمَةَ تَقْتُلُهُ أُمَّتُكَ مِنْ بَعْدِكَ.

فَقَالَ: يَا جَبْرَيْلُ، وَ عَلَى رَبِّي السَّلَامُ، لَا حَاجَةَ لِي فِي مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ مِنْ فَاطِمَةَ تَقْتُلُهُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي.

فَعَرَجَ، ثُمَّ هَبَطَ عليه السلام، فَقَالَ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ، فَقَالَ: يَا جَبْرَيْلُ، وَ عَلَى رَبِّي السَّلَامُ، لَا حَاجَةَ لِي فِي مَوْلُودٍ تَقْتُلُهُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي، فَعَرَجَ جَبْرَيْلُ إِلَى السَّمَاءِ، ثُمَّ هَبَطَ عليه السلام، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ رَبَّكَ يُفَرِّقُكَ السَّلَامَ، وَ يُبَشِّرُكَ بِأَنَّهُ جَاعِلٌ فِي ذُرِّيَّتِهِ الْإِمَامَةَ وَ الْوَلَايَةَ وَ الْوَصِيَّةَ، فَقَالَ: قَدْ رَضِيتُ.

ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَى فَاطِمَةَ: أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُنِي بِمَوْلُودٍ يُوَلَّدُ لَكَ تَقْتُلُهُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي؛ فَأَرْسَلَتْ إِلَيْهِ: لَا حَاجَةَ لِي فِي مَوْلُودٍ مِنِّي تَقْتُلُهُ أُمَّتُكَ مِنْ بَعْدِكَ؛ فَأَرْسَلَ إِلَيْهَا: أَنَّ اللَّهَ قَدْ جَعَلَ فِي ذُرِّيَّتِهِ الْإِمَامَةَ وَ الْوَلَايَةَ وَ الْوَصِيَّةَ؛ فَأَرْسَلَتْ إِلَيْهِ: أَنِّي قَدْ رَضِيتُ فَحَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَ وَضَعْتُهُ كُرْهًا وَ حَمَلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ

وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا<sup>۱</sup> (و آنچه در این آیه واقع شده، از لفظ حسنا قرائت ابن کثیر و نافع و ابو عمر و ابن عامر است و اما عاصم و حمزه و کسانی احسانا خوانده‌اند)، یعنی: «و وصیت کردیم آدمی را به پدر و مادرش خوبی یا نیکی کردن. برداشت او را مادرش از روی کراهت، و زایید او را از روی کراهت، و مدت حمل او و زمان شیر باز گرفتنش سی ماه است». ۱۲۶۳ / ۴. محمد بن یحیی، از علی بن اسماعیل، از محمد بن عمرو زیات، از مردی از اصحاب ما، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «جبرئیل علیه السلام بر محمد صلی الله علیه و آله فرود آمد و به آن حضرت عرض کرد که: یا محمد، خدا تو را بشارت می‌دهد به فرزندی که متولد می‌شود از حضرت فاطمه که اَمّت تو بعد از تو، او را بکشند. فرمود که: ای جبرئیل، و سلام بر پروردگار من، مرا حاجتی نیست در فرزندی که متولد شود از فاطمه، که اَمّت من بعد از من او را بکشند. پس جبرئیل علیه السلام به آسمان بالا رفت، بعد از آن فرود آمد و مثل آنچه به آن حضرت عرض کرده بود، عرض نمود.

پیغمبر به جبرئیل فرمود که: ای جبرئیل، و سلام بر پروردگار من، مرا حاجتی نیست در فرزندی که متولد شود از فاطمه، که اَمّت من بعد از من او را بکشند. پس جبرئیل علیه السلام به سوی آسمان بالا رفت، بعد از آن فرود آمد و عرض کرد که: یا محمد، پروردگارت تو را سلام می‌رساند و تو را بشارت می‌دهد به این که امامت و ولایت و وصایت را در فرزندان او قرار خواهد داد.

پیغمبر فرمود که: من راضی شدم. بعد از آن، حضرت به نزد فاطمه فرستاد و به او پیغام داد که خدا مرا بشارت می‌دهد به فرزندی که از برای تو متولد شود که اَمّت من بعد از من او را بکشند.

حضرت فاطمه به نزد پیغمبر فرستاد که: مرا حاجتی نیست در مولودی که اَمّت تو بعد از تو او را بکشند. پس به نزد فاطمه فرستاد که: خدا امامت و ولایت و وصایت در فرزندان او قرار داده است. حضرت فاطمه به نزد پیغمبر فرستاد که: من راضی شدم. بعد از آن، به آن حضرت حامله شد از روی کراهت، و او را زایید از روی کراهت، و مدت حمل آن حضرت و زمان شیر باز گرفتنش سی ماه بود. ﴿حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَكُزَّهَا وَوَضَعَتْهُ كُزَّهَا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ

أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحاً تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي ﴿ فَلَوْ لَا أَنَّهُ قَالَ : ﴿وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي﴾ ، لَكَانَتْ ذُرِّيَّتُهُ كُلُّهُمْ أُمَّةً .

وَلَمْ يَرْضَعْ الْحُسَيْنُ ١٢٠ مِنْ فَاطِمَةَ ١٢١ وَلَا مِنْ أُتْسَى ، كَانَ يُؤْتَى بِهِ النَّبِيُّ ﷺ فَيَضَعُ إِبْهَامَهُ فِيهِ ، فَيَمُصُّ مِنْهَا مَا يَكْفِيهِ الْيَوْمَيْنِ وَالثَّلَاثَ ، فَتَبَتْ لَحْمُ الْحُسَيْنِ ١٢٢ مِنْ لَحْمِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَدَمِهِ ؛ وَلَمْ يُولَدْ لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ إِلَّا عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ ١٢٣ وَالْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ١٢٤ .»

● وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى ، عَنْ أَبِي الْحُسَيْنِ الرُّضَاءِ ١٢٥ : «أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يُؤْتَى بِهِ الْحُسَيْنُ ، فَيُلْقِمُهُ لِسَانَهُ ، فَيَمُصُّهُ ، فَيَجْتَزِي بِهِ ، وَلَمْ يَرْضَعْ مِنْ أُتْسَى .»

١٢٦٤ / ٥ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ ١٢٦ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ﴾ قَالَ : «حَسَبَ ، فَرَأَى مَا يَحُلُّ بِالْحُسَيْنِ ١٢٧ ، فَقَالَ : إِنِّي سَقِيمٌ ؛ لِمَا يَحُلُّ بِالْحُسَيْنِ ١٢٨ .»

١٢٦٥ / ٦ . أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ : «لَمَّا كَانَ مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ ١٢٩ مَا كَانَ ، ضَجَّتِ الْمَلَائِكَةُ إِلَى اللَّهِ

شَهْرًا حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي<sup>۱</sup>، یعنی: تا وقتی که رسید آن آدمی به نهایت قوت و استحکام عقل خود و رسید به چهل سالگی، گفت که: پروردگارا، الهام کن مرا که شکر گویم نعمت تو را که انعام کرده‌ای بر من و بر پدر و مادر من، و دیگر آن که عمل کنم عملی که شایسته باشد که بپسندی تو آن را و از آن خشنود شوی، و به صلاح آور برای من و آن را جاری گردان در فرزندان من» و حضرت فرمود: «اگر نه این بود که آن حضرت گفت که: به صلاح آور برای من در فرزندان من، هر آینه همه فرزندان آن حضرت، امام بودند.

و حضرت امام حسین علیه السلام، از پستان فاطمه علیها السلام و زنی دیگر شیر نخورد، و امر چنان بود که او را به نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله می آوردند، پس انگشت بزرگ خود را در دهانش می گذاشت و از آن انگشت می مکید، آنچه را که دو روز و سه روز او را کفایت می کرد، و در آن مدت، احتیاج به شیر نداشت، پس گوشت امام حسین علیه السلام از گوشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و خون آن حضرت رویده، و هیچ فرزندی شش ماهه متولد نشد، مگر عیسی بن مریم و حسین بن علی علیه السلام.

● و در روایت دیگر از حضرت امام رضا علیه السلام چنین است که: «پیغمبر صلی الله علیه و آله عادتش این بود که امام حسین علیه السلام را به نزد او می آوردند، پس زبان خویش را چون لقمه در دهانش می گذاشت و امام حسین آن را می مکید و به همان اکتفا می کرد و از هیچ زنی شیر نخورد».

۱۲۶۴ / ۵. علی بن محمد روایت کرده و آن را مرفوع ساخته از امام جعفر صادق علیه السلام در قول خدای عز و جل: ﴿فَنَظَرْنَا نَظْرَةً فِي النُّجُومِ﴾ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ<sup>۲</sup>، یعنی: «پس ابراهیم نگاه کرد نگاه کردنی در ستارگان، پس گفت: به درستی که من بیمارم» و حضرت فرمود که: «ابراهیم حساب نمود، پس دید آنچه را که به امام حسین علیه السلام فرود می آمد، پس گفت که: من بیمارم از برای آنچه به امام حسین علیه السلام فرود خواهد آمد».

۱۲۶۵ / ۶. احمد بن محمد، از محمد بن حسن، از محمد بن عیسی بن عبید، از علی بن اسباط، از سیف بن عمیره، از محمد بن حُمران روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «چون از امر حضرت امام حسین علیه السلام شد آنچه شد، فرشتگان به سوی

بِالْبُكَاءِ، وَقَالَتْ: يُفْعَلُ هَذَا بِالْحُسَيْنِ صَفِيِّكَ وَابْنِ نَبِيِّكَ؟ قَالَ: «فَأَقَامَ اللَّهُ لَهُمْ ظِلًّا الْقَائِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَقَالَ: بِهِذَا أَنْتَقِمُ لَهُذَا».

١٢٦٦ / ٧. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيَنَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «نَزَلَ النَّصْرُ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى كَانَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، ثُمَّ خِيرَ النَّصْرُ أَوْ لِقَاءَ اللَّهِ، فَاخْتَارَ لِقَاءَ اللَّهِ».

١٢٦٧ / ٨. الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو كُرَيْبٍ وَابْنُ سَعِيدٍ الْأَشْجِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ أَبِيهِ إِدْرِيسَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَوْدِيِّ، قَالَ: لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَرَادَ الْقَوْمُ أَنْ يُوطِنُوهُ الْخَيْلَ، فَقَالَتْ فَضَّةُ لَزَيْنَبَ: يَا سَيِّدَتِي، إِنَّ سَفِينَةَ كُسِرَ بِهِ فِي الْبَحْرِ، فَخَرَجَ إِلَى جَزِيرَةٍ، فَإِذَا هُوَ بِأَسَدٍ، فَقَالَ: يَا أَبَا الْحَارِثِ، أَنَا مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَهَمَّ هَمَّ بَيْنَ يَدَيْهِ حَتَّى وَقَفَهُ عَلَى الطَّرِيقِ، وَالْأَسَدُ رَابِضٌ فِي نَاحِيَةٍ، فَدَعَانِي أَمْضِ إِلَيْهِ وَأَعْلِمُهُ مَا هُمْ صَانِعُونَ غَدًا، قَالَ: فَمَضَتْ إِلَيْهِ، فَقَالَتْ: يَا أَبَا الْحَارِثِ، فَرَفَعَ رَأْسَهُ، ثُمَّ قَالَتْ: أَتَدْرِي مَا يُرِيدُونَ أَنْ يَعْمَلُوا غَدًا بِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ يُرِيدُونَ أَنْ يُوطِنُوا الْخَيْلَ ظَهْرَهُ، قَالَ: فَمَشَى حَتَّى وَضَعَ يَدَيْهِ عَلَى جَسَدِ

خدا فریاد بر آوردند به گریه، و عرض کردند: این چنین رفتار با حسین برگزیده تو و پسر پیغمبر تو می شود، و تو انتقام نمی کشی؟ پس خدای تعالی سایه حضرت قائم را (که عبارت است از روح مقدس آن حضرت) از برای ایشان بر پای داشت و فرمود: به این، از برای این انتقام خواهم کشید.

۱۲۶۶ / ۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن عیسی ... تا آخر آنچه گذشت در آخر باب آن که ائمه علیهم السلام می دانند که در چه زمان می میرند.<sup>۱</sup>

۱۲۶۷ / ۸. حسین بن احمد روایت کرده و گفت که: حدیث کرد مرا ابو کرب و ابو سعید اشج گفت که: حدیث کرد ما را عبدالله بن ادریس، از پدرش ادریس بن عبدالله اودی (یا اودی) که گفت: چون حضرت امام حسین علیه السلام شهید شد، آن گروه اراده کردند که اسب بر بدن آن حضرت بتازند، و آن را پامال سُم اسبان کنند. بعد از آن که این خبر وحشت اثر به اهل بیت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید، فضّه به حضرت زینب عرض کرد که: ای بی بی من، به درستی که سفینه (یعنی: مهران آزاد کرده پیغمبر صلی الله علیه و آله که او را ابوریحانه و ابو عبدالله می گفتند)، در کشتی بود که کشتی در دریا شکست. پس از آن بیرون رفت و آمد به جزیره ای که در آن دریا بود، ناگاه شیری را دید، گفت: ای ابا الحارث، من آزاد کرده رسول خدایم صلی الله علیه و آله، پس آن شیر همه ای کرد و در پیش روی او رفت تا او را بر راه مطلع گردانید، و شیری در این ناحیه مسکن دارد، پس مرا واگذار تا به نزد آن شیر روم و او را اعلام کنم که ایشان فردا چه خواهند کرد؟

راوی می گوید که: فضّه بعد از اذن، به نزد آن شیر رفت و گفت: ای ابو الحارث، شیر سر خود را برداشت. فضّه گفت: آیا می دانی که این قوم چه اراده کرده اند که فردا با حضرت ابی عبدالله الحسین بکنند؟ می خواهند که اسب بر پشت آن حضرت بتازند و او را پامال اسبان کنند.

راوی می گوید که: بعد از آن که شیر این را شنید، آمد تا به قتلگاه رسید و دست های خود را بر روی جسد حضرت امام حسین علیه السلام گذاشت، بعد از آن لشکر عمر رو به قتلگاه آوردند و

۱. «خدای عزوجل اسباب یاری را بر امام حسین علیه السلام فرود فرستاد، به مرتبه ای که ما بین آسمان و زمین از فرشتگان پر شد. بعد از آن حضرت مخیر شد در میان این که هر یک از نصرت، یا لقای خدا را که می خواهد، اختیار کند. پس آن حضرت، لقای خدای عزوجل را اختیار کرد».

الْحُسَيْنِ (ع)، فَأَقْبَلَتِ الْخَيْلُ، فَلَمَّا نَظَرُوا إِلَيْهِ، قَالَ لَهُمْ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ: فِتْنَةٌ لَا تُبِيرُوهَا، انْصَرَفُوا؛ فَانْصَرَفُوا.

١٢٦٨ / ٩. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ مَصْقَلَةَ الطَّحَّانِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ: «لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ (ع)، أَقَامَتِ امْرَأَتُهُ الْكَلْبِيَّةُ عَلَيْهِ مَائَتًا، وَبَكَتْ وَبَكَينَ النِّسَاءُ وَالْخَدَمُ حَتَّى جَفَّتْ دُمُوعُهُنَّ وَذَهَبَتْ، فَبَيْنَا هِيَ كَذَلِكَ إِذَا رَأَتْ جَارِيَةً مِنْ جَوَارِيهَا تَبْكِي وَدُمُوعُهَا تَسِيلُ، فَدَعَتْهَا، فَقَالَتْ لَهَا: مَا لَكَ أَنْتِ مِنْ بَيْنِنَا تَسِيلُ دُمُوعُكَ؟ قَالَتْ: إِنِّي لَمَّا أَصَابَنِي الْجَهْدُ، شَرِبْتُ شَرْبَةً سَوِيْقًا».

قَالَ: «فَأَمَرْتُ بِالطَّعَامِ وَالْأَسْوَقَةِ، فَأَكَلْتُ وَشَرِبْتُ وَأَطْعَمْتُ وَسَقَيْتُ، وَقَالَتْ: إِنَّمَا نُرِيدُ بِذَلِكَ أَنْ نَتَّقُوهُ عَلَى الْبُكَاءِ عَلَى الْحُسَيْنِ (ع)».

قَالَ: «وَأَهْدِي إِلَى الْكَلْبِيَّةِ جُورًا لِتُسْتَعِينَ بِهَا عَلَى مَائَتِ الْحُسَيْنِ (ع)، فَلَمَّا رَأَتْ الْجُورَ، قَالَتْ: مَا هَذِهِ؟ قَالُوا: هَدِيَّةٌ أَهْدَاهَا فَلَانٌ لِتُسْتَعِينِي عَلَى مَائَتِ الْحُسَيْنِ (ع)، فَقَالَتْ: لَسْنَا فِي عُرْسٍ، فَمَا نَصْنَعُ بِهَا، ثُمَّ أَمَرْتُ بِهِنَّ، فَأَخْرَجْنِ مِنَ الدَّارِ، فَلَمَّا أَخْرَجْنِ مِنَ الدَّارِ، لَمْ يُحَسَّ لَهَا حِسٌّ كَأَنَّمَا طِرْنَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، وَلَمْ يُرَ لَهُنَّ بِهَا بَعْدَ خُرُوجِهِنَّ مِنَ الدَّارِ أَثَرٌ».

چون نظر به آن شیر کردند و دیدند که دست‌های خود را بر روی جسد مطهر آن حضرت گذاشته، عمر بن سعد - لعنه الله - به ایشان گفت که: اینک فتنه بزرگی است، این را فاش مکنید که مردم در ضلالت می‌افتند و گفت که: بر گردید، پس ایشان برگشتند.

۱۲۶۸ / ۹. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن احمد، از حسن بن علی، از یونس، از مصقلة طحان روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «چون حضرت امام حسین علیه السلام شهید شد، زن آن حضرت که از قبیله بنی‌کلب بود، ماتم‌داری آن حضرت را بر پا کرد، و به مراسم تعزیت‌داری قیام نمود، و خود و زنان و خدمت‌کاران آن قدر گریستند که آب چشم ایشان خشک و تمام شد (و دیگر آب از چشم ایشان بیرون نمی‌آمد) و در بین آن‌که همچنین آب چشمش خشکیده بود، ناگاه کنیزی از کنیزان خود را دید که گریه می‌کند و قطرات اشک چشم آن کنیز بر رخساره‌اش روان است. پس آن کنیز را طلبید و فرمود که: تو را چه می‌شود که همین تو در میانه ما آب دیده‌ات روان است؟ (و مراد این است که: سبب چیست که آب دیده‌های ما خشکیده و آب دیده تو جاری است).

کنیز عرض کرد که: چون سختی و مشقت گریه کردن بر من غالب گردید و طاقتم در گریستن به غایت رسید و آب چشمم خشکید، شربت سویق نوشیدم» (و شربت سویق آبی است که آرد بریان کرده در آن ریخته باشند).

راوی می‌گوید: «پس آن زن کلبیه امر فرمود که: طعام‌ها و شربت‌های سویق ساختند و خود خورد و نوشید و به ایشان خورانید و نوشانید، و گفت که: مراد ما با این فعل، آن است که قوت بر گریستن بر حضرت امام حسین علیه السلام به هم رسانیم».

راوی می‌گوید که: «کسی چند شیشه عطر را به رسم هدیه از برای آن زن کلبیه فرستاد که به آنها یاری جوید بر ماتم حضرت امام حسین علیه السلام، و چون آن شیشه‌های عطر را دید، فرمود که: اینها چیست؟ گفتند: هدیه‌ای است که فلان کس آن را برای تو فرستاده که به واسطه آن بر ماتم حضرت امام حسین یاری جویی. فرمود که: مادر کار عروسی نیستیم، و اینها را چه می‌کنیم؟ پس فرمود که: جماعتی که آنها را آورده بودند، از خانه بیرون کردند، و چون ایشان را از خانه بیرون کردند، کسی آوازی از آنها نشنید و گویا در میان آسمان و زمین پریدند، و بعد از آن‌که از آن خانه بیرون رفتند، کسی اثری از ایشان ندید».

## ١١٧- بَابُ مَوْلِدِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (ع)

وُلِدَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (ع) فِي سَنَةِ ثَمَانٍ وَثَلَاثِينَ؛ وَقَبِضَ فِي سَنَةِ  
خَمْسٍ وَتِسْعِينَ وَلَهُ سَبْعُ وَخَمْسُونَ سَنَةً. وَأُمُّهُ سَلَامَةُ بِنْتُ يَزْدَجَرْدَ بْنِ  
شَهْرِيَارَ بْنِ شِيرَوَيْهِ بْنِ كِشْرَى أَبُوزَيْرَ، وَكَانَ يَزْدَجَرْدُ آخِرَ مُلُوكِ الْفَرَسِ.  
١٢٦٩ / ١. الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ الْحَسَنِيُّ - رَحِمَهُ اللَّهُ - وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ  
جَمِيعاً، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَخْمَرِ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْخُزَاعِيِّ، عَنْ  
نَصْرِ بْنِ مُزَاحِمٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع)، قَالَ:  
«لَمَّا أَقْدِمْتُ بِنْتُ يَزْدَجَرْدَ عَلَى عَمْرٍ، أَشْرَفَ لَهَا عَذَارَى الْمَدِينَةِ، وَأَشْرَقَ  
الْمَسْجِدُ بِضَوْئِهَا لَمَّا دَخَلَتْهُ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهَا عَمْرٌ، غَطَّتْ وَجْهَهَا، وَقَالَتْ: أَفَّ بِيْرُوجُ  
بَادَا هُرْمُزُ، فَقَالَ عَمْرٌ: أَتَشْتِمُنِي هَذِهِ؟ وَهَمَّ بِهَا، فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): لَيْسَ  
ذَلِكَ لَكَ، خَيْرُهَا رَجُلًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَاحْسِبْهَا بِفَيْئِهِ، فَخَيْرَهَا، فَجَاءَتْ حَتَّى  
وَضَعَتْ يَدَهَا عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ (ع)، فَقَالَ لَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): مَا اسْمُكَ؟ فَقَالَتْ:  
جَهَانُ شَاهُ، فَقَالَ لَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): بَلْ شَهْرَبَانُوِيهِ، ثُمَّ قَالَ لِلْحُسَيْنِ (ع): يَا أَبَا عَبْدِ  
اللَّهِ، لَتَلِدَنَّ لَكَ مِنْهَا خَيْرَ أَهْلِ الْأَرْضِ، فَوَلَدَتْ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ (ع)، وَكَانَ يُقَالُ  
لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (ع): ابْنُ الْخَيْرَتَيْنِ، فَخَيْرَةُ اللَّهِ مِنَ الْعَرَبِ هَاشِمٌ، وَمِنَ الْعَجَمِ  
فَارِسٌ».

۱۱۷. باب در بیان مولد حضرت علی بن الحسین علیه السلام

حضرت علی بن الحسین علیه السلام، متولد شد در سال سی و هشتم از هجرت، و قبض روح مطهرش در سال نود و پنجم بود. و آن حضرت را در آن وقت پنجاه و هفت سال بود و مادرش، دختر یزدجرد پسر شهریار پسر شیرویه پسر خسرو ابرويز است.<sup>۱</sup> (تتمه عبارت کلینی علیه السلام) و یزدجرد، آخر پادشاهان قُرس بود.

۱۲۶۹ / ۱. حسین بن حسن حسنی علیه السلام و علی بن محمد بن عبدالله هر دو روایت کرده‌اند، از ابراهیم بن اسحاق آخمر، از عبدالرحمان بن عبدالله خزاعی، از نصر بن مزاحم، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «چون دختر یزدجرد به نزد عمر آمد، همه دختران باکره‌ای که در مدینه بودند، به جهت تماشای او بر در و بام دویدند، و چون داخل مسجد مدینه گردید. مسجد از نور روی او روشن شد. چون عمر به جانب او نظر کرد، روی خود را پوشید و گفت: اوف بی روز بادا هرمز (یعنی: زندگی بر هرمز حرام باشد که فرزندش اسیر تو گردد، و تو خواسته باشی که او را ببینی).  
عمر گفت که: آیا این دختر مرا دشنام می‌دهد؟ و خواست که او را اذیت کند، امیر المؤمنین علیه السلام به عمر فرمود که: تو را نمی‌رسد که با او این نوع سلوک کنی، و او را اذیت رسانی. او را مخیر گردان که مردی از مسلمانان را اختیار کند، و او را در عوض حصه‌ای که از غنیمت دارد، حساب کن. پس عمر او را مخیر گردانید و چون مخیر شد، آمد تا دست خود را بر سر حضرت امام حسین علیه السلام گذاشت، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: نام تو چیست؟ عرض کرد که: جهان شاه (یعنی: پادشاه جهان) فرمود: بلکه تو شهر بانویه‌ای (یعنی: بانوی شهر خودی). بعد از آن، به امام حسین علیه السلام فرمود که: یا ابا عبدالله، البته از برای تو از این دختر فرزندی متولد خواهد شد که بهترین اهل زمین باشد.

بعد از آن حضرت علی بن الحسین علیه السلام را زایید و علی بن الحسین را ابن الخیرتین می‌گفتند (یعنی: پسر دو برگزیده) پس برگزیده خدا از سلسله عرب هاشم است و از

۱. و ابرويز به فتح اول و سیم و سکون دویم و پنجم و کسر واو، بر وزن زنجبیل، به معنی فیروز است؛ چنانچه بعضی گفته‌اند. و ظاهر این است که معرب پرویز است. و در فرهنگ مؤید الفضلاء مذکور است که خسرو، نام پرویز شاه بن هرمز شاه بن نوشیروان است. و در قاموس گفته است که: ابرويز به فتح واو و کسر آن و ابرواز، پادشاهی است از پادشاهان قُرس. (مترجم)

● وَ رُوِيَ: أَنَّ أَبَا الْأَسْوَدِ الدُّؤَلِيَّ قَالَ فِيهِ:

وَ إِنَّ غُلَامًا بَيْنَ كِسْرَى وَ هَاشِمٍ لَأَكْرَمُ مَنْ نِيطَتْ عَلَيْهِ التَّمَائِمُ

١٢٧٠ / ٢. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ،

عَنْ زُرَّارَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «كَانَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام نَاقَةٌ حَجَّ عَلَيْهَا اثْنَتَيْنِ وَ عِشْرِينَ حَجَّةً مَا قَرَعَهَا قَرْعَةً قَطُّ».

قَالَ: «فَجَاءَتْ بَعْدَ مَوْتِهِ وَ مَا شَعَرْنَا بِهَا إِلَّا وَ قَدْ جَاءَنِي بَعْضُ خَدَمِنَا أَوْ بَعْضُ الْمَوَالِي، فَقَالَ: إِنَّ النَّاقَةَ قَدْ خَرَجَتْ، فَأَتَيْتُ قَبْرَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَابْتَرَكْتُ عَلَيْهِ، فَذَلَكْتُ بِحِرَانِهَا الْقَبْرَ وَ هِيَ تَرْغُو، فَقُلْتُ: أَذْرِكُوهَا أَذْرِكُوهَا، وَ جِئُونِي بِهَا قَبْلَ أَنْ يَعْلَمُوا بِهَا أَوْ يَرَوْهَا». قَالَ: «وَ مَا كَانَتْ رَأَتْ الْقَبْرَ قَطُّ».

١٢٧١ / ٣. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ حَفْصِ

بْنِ الْبُخْتَرِيِّ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «لَمَّا مَاتَ أَبِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام، جَاءَتْ نَاقَةٌ لَهُ مِنَ الرَّغْيِ حَتَّى ضَرَبَتْ بِحِرَانِهَا عَلَى الْقَبْرِ، وَ تَمَرَّغَتْ عَلَيْهِ، فَأَمَرْتُ بِهَا، فَرُدَّتْ إِلَى مَرْعَاهَا؛ وَ إِنَّ أَبِي عليه السلام كَانَ يَحُجُّ عَلَيْهَا وَ يَغْتَمِرُ وَ لَمْ يَقْرَعَهَا قَرْعَةً قَطُّ».

ابْنُ بَابَوَيْهِ.

١٢٧٢ / ٤. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَامِرٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ سَعْدَانَ

بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي عُمَارَةَ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «لَمَّا كَانَ

عجم فارس».

● و روایت شده است که ابوالأسود دثلی این شعر را در شأن آن حضرت گفت که:

و انّ غلاماً بین کسری و هاشم  
لأکرم من نیطت علیه التمنائم

یعنی: و به درستی که پسری متولد شده در میانه خسرو و هاشم، هر آینه خوب تر و گرامی ترین پسر آن است که تمیمه ها بر ایشان بسته و آویخته شده (و تمیمه، مهره ای است سفید که نقطه های سیاه دارد، یا به عکس که آن را در رشته می کشند و در گردن کودکان می بندند به جهت دفع چشم زخم. و تمنائم چون تمیم جمع آن است).

۱۲۷۰ / ۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ابن

بُکیر، از زراره که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود: «حضرت علی بن الحسین علیه السلام را ناقه ای بود که بر آن بیست و دو حجّ به جا آورده بود و هرگز آن را یک تازیانه نزده بود».

و حضرت باقر علیه السلام فرمود که: «بعد از آن که آن حضرت دفن شد، آن ناقه آمد و ما به آن خبردار نشدیم، مگر در حالی که بعضی از خدمت کاران ما، یا بعضی از موالیان به نزد من آمد و گفت که: ناقه بیرون آمد و آمد بر سر قبر علی بن الحسین علیه السلام و بر روی آن خوابید و سینه و پیش گردن خود را به قبر مالید و ناله و فریاد می کرد. من دو مرتبه گفتم که: آن ناقه را در یابید و آن را به نزد من آورید پیش از آن که مخالفان به آن ناقه و آنچه کرده، عالم شوند» (یا آن که خلیفه آن را برگرداند). و فرمود که: «ناقه، پیش از آن، قبر آن حضرت را ندیده بود».

۱۲۷۱ / ۳. علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از محمد بن عیسی، از حفص بن بختری، از آن که او را ذکر کرده، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون پدرم حضرت علی بن الحسین وفات فرمود، ناقه آن حضرت از چرا برگشت و آمد تا سینه و پیش گردن خود را بر قبر آن حضرت زد، و بر روی قبر در خاک غلطید، پس امر شد که آن ناقه را به چراگاه خودش برگردانیدند. و پدرم علیه السلام بر آن ناقه حجّ می کرد و عمره به جامی آورد و هرگز آن را یک تازیانه نزده بود».

ابن بابویه (یعنی: علی بن حسین بن موسی بابویه قمی)

۱۲۷۲ / ۴. حسین بن محمد بن عامر، از احمد بن اسحاق بن سعد، از سعدان مسلم، از

ابو عماره، از مردی، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «چون شبی شد که حضرت علی بن

فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي وَعَدَ فِيهَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام، قَالَ لِمُحَمَّدٍ عليه السلام: يَا بُنَيَّ، أَبْغِنِي وَضُوءاً، قَالَ: فَقُمْتُ فَجِئْتُهُ بِوَضُوءٍ، قَالَ: لَا أَبْغِي هَذَا؛ فَإِنَّ فِيهِ شَيْئاً مَيْتاً، قَالَ: فَخَرَجْتُ فَجِئْتُ بِالْمِصْبَاحِ، فَإِذَا فِيهِ فِأَرَةٌ مَيْتَةٌ، فَجِئْتُهُ بِوَضُوءٍ غَيْرِهِ، فَقَالَ: يَا بُنَيَّ، هَذِهِ اللَّيْلَةُ الَّتِي وَعَدْتُهَا، فَأَوْصِي بِنَاقَتِهِ أَنْ يُحْظَرَ لَهَا حِطَّارٌ، وَأَنْ يُقَامَ لَهَا عِلْفٌ، فَجُعِلَتْ فِيهِ».

قَالَ: «فَلَمْ تَلْبِثْ أَنْ خَرَجْتَ حَتَّى أَتَيْتِ الْقَبْرَ، فَضَرَبْتَ بِجِرَانِهَا، وَرَعْتَ، وَهَمَلْتَ عَيْنَاهَا، فَأَتَيْتِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام، فَقِيلَ لَهُ: إِنَّ النَّاقَةَ قَدْ خَرَجَتْ، فَأَتَاهَا، فَقَالَ: صَهِ الْآنَ، قُومِي، بَارِكِ اللَّهُ فِيكَ، فَلَمْ تَفْعَلْ، فَقَالَ: وَإِنْ كَانَ لِيَخْرُجُ عَلَيْهَا إِلَى مَكَّةَ، فَيَعْلُقُ السَّوْطَ عَلَى الرَّحْلِ، فَمَا يَفْرَعُهَا حَتَّى يَدْخُلَ الْمَدِينَةَ».

قَالَ: «وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام يَخْرُجُ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلُمَاءِ، فَيَحْمِلُ الْجِرَابَ فِيهِ الصُّرُرُ مِنَ الدَّنَائِيرِ وَالدَّرَاهِمِ حَتَّى يَأْتِيَ بَاباً بَاباً، فَيَفْرَعُهُ، ثُمَّ يُبِيلُ مَنْ يَخْرُجُ إِلَيْهِ، فَلَمَّا مَاتَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَقَدُوا ذَلِكَ، فَعَلِمُوا أَنَّ عَلِيّاً عليه السلام كَانَ يَفْعَلُهُ».

١٢٧٣ / ٥. مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ، عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّلْتِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ابْنِ بِنْتِ الْيَاسِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليه السلام لَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ أَغْمِيَ عَلَيْهِ، ثُمَّ فَتَحَ عَيْنَيْهِ، وَقَرَأَ «إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ» وَ «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ» وَقَالَ:

الحسین علیه السلام را وعده وفات داده بودند، به امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: ای فرزند دل‌بند من، از برای من آبی طلب کن که وضو بسازم.

حضرت باقر علیه السلام فرمود که: «پس من برخاستم و آب وضویی به نزد آن حضرت آوردم، فرمود که: این را نمی‌خواهم؛ زیرا که در آن چیزی است که مرده است». حضرت فرمود که: «پس من بیرون آمدم و چراغ آوردم، دیدم که موش مرده در آن است. پس آب وضویی غیر از آن به خدمتش آوردم، فرمود که: ای فرزند دل‌بند من، امشب شبی است که مرا وعده داده‌اند. بعد از آن، در باب ناقه خویش وصیت فرمود که طویله‌ای از برای آن ساخته و علفی از برایش برپا و مهیا شود. پس آن ناقه را در طویله‌ای که از برایش ساخته شد، کردند». حضرت فرمود که: «ناقه درنگ نکرد که از آن طویله بیرون آمد و آمد تا به نزد قبر مطهر رسید و سینه و پیش گردن خود را به آن قبر زد و ناله و فریاد کرد و از چشمهایش آب می‌ریخت.

کسی به خدمت حضرت محمد بن علی علیه السلام آمد و به آن حضرت عرض کرد که: ناقه از منزل خود بیرون آمده، پس حضرت به نزد آن ناقه آمد و فرمود که: اکنون ساکت شو، برخیز که خدا در تو برکت دهد. و آن ناقه برنخواست و حضرت فرمود: به درستی که علی بن الحسین علیه السلام بیرون می‌رفت به سوی مکه و بر آن سوار بود و تازیانه را بر پالان آن می‌آویخت و یک تازیانه به آن نمی‌زد تا داخل مدینه می‌شد.

و فرمود که: «علی بن الحسین علیه السلام در شب تار بیرون می‌آمد و انبانی را بر می‌داشت که کیسه‌های دینار و درم (یعنی: طلا و نقره مسکوک) در آن بود تا آن که بر در هر خانه‌ای می‌آمد و در می‌کوبید و هر که به سوی آن حضرت بیرون می‌آمد، به او عطا می‌کرد و چون حضرت علی بن الحسین علیه السلام وفات فرمود، دیگر آن عطاکننده را نیافتند، دانستند که علی علیه السلام بوده که آن عمل می‌کرده».

۱۲۷۳ / ۵. محمد بن احمد، از عمویش عبدالله بن صلت، از حسن بن علی - پسر دختر الیاس - از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «چون هنگام وفات حضرت علی بن الحسین علیه السلام رسید، بی‌هوش گردید، پس چشم‌های خویش را گشود و سوره «إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ»<sup>۱</sup> و سوره «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا»<sup>۲</sup> را خواند،

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَ أَوْثَقَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوُّا مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ»، ثُمَّ قُبِضَ مِنْ سَاعَتِهِ وَلَمْ يَقُلْ شَيْئاً.

١٢٧٤ / ٦. سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارٍ، عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «قُبِضَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَ هُوَ ابْنُ سَبْعٍ وَ خَمْسِينَ سَنَةً فِي عَامِ خُمْسٍ وَ تِسْعِينَ؛ عَاشَ بَعْدَ الْحُسَيْنِ عليه السلام خَمْساً وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً».

#### ١١٨ - بَابُ مَوْلِدِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام

وُلِدَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام سَنَةَ سَبْعٍ وَ خَمْسِينَ؛ وَ قُبِضَ عليه السلام سَنَةَ أَرْبَعٍ عَشْرَةَ وَ مِائَةٍ وَلَهُ سَبْعٌ وَ خَمْسُونَ سَنَةً؛ وَ دُفِنَ بِالنَّبِيعِ بِالمَدِينَةِ فِي الْقَبْرِ الَّذِي دُفِنَ فِيهِ أَبُوهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام؛ وَ كَانَتْ أُمُّهُ أُمُّ عَبْدِ اللَّهِ بِنْتُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَ عَلَى ذُرِّيَّتِهِمُ الْهَادِيَّةُ.

١٢٧٥ / ١. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ صَالِحِ بْنِ مَزِيدٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «كَانَتْ أُمِّي قَاعِدَةً عِنْدَ جِدَارٍ، فَتَصَدَّعَ الْجِدَارُ، وَ سَمِعْنَا هَدَّةً شَدِيدَةً، فَقَالَتْ بِيَدِهَا: لَا، وَ حَقَّ الْمُصْطَفَى، مَا أَدْنَى اللَّهُ لَكَ فِي السَّقُوطِ، فَبَقِيَ مُعَلَّقاً فِي الْجَوْ حَتَّى جَارَتْهُ، فَتَصَدَّقَ أَبِي عَنْهَا بِمِائَةِ دِينَارٍ».

قَالَ أَبُو الصَّبَّاحِ: وَ ذَكَرَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام جَدَّتَهُ - أُمُّ أَبِيهِ - يَوْماً، فَقَالَ: «كَانَتْ صِدِّيقَةً، لَمْ تُدْرِكْ فِي آلِ الْحَسَنِ امْرَأَةً مِثْلَهَا».

و فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَ أَوْفَاَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ»<sup>۱</sup>، یعنی: «همه ستایش از برای خدایی است که راست کرد با ما وعده خود را و زمین بهشت (یا زمین) را به ما میراث داد، در حالی که جای می گیریم از بهشت هر جا که خواهیم. پس نیکو است مزد کارکنندگان» و در همان ساعت قبض روح مطهرش شد، و هیچ نفرموده. ۱۲۷۴ / ۶. سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر جعفری، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از محمد بن سنان، از ابن مسکان، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: «قبض روح مطهر حضرت علی بن الحسین علیه السلام شد و آن حضرت پنجاه و هفت ساله بود و در سال نود و پنجم از هجرت (و در بعضی از نسخ هفتاد و پنجم است و آن درست نیست) و آن حضرت بعد از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام، سی و پنج سال در دنیا زیست فرمود».

#### ۱۱۸. باب در بیان مولد حضرت ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام

امام محمد باقر علیه السلام متولد شد در سال پنجاه و هفتم از هجرت، و روح مطهر آن حضرت علیه السلام قبض شد در سال صد و چهاردهم. و او را در هنگام وفات، پنجاه و هفت سال بود، و در مدینه در بقیع دفن شد که قبری که پدرش حضرت علی بن الحسین علیه السلام در آن دفن شد (به مقتضای کلام کلینی علیه السلام) و مادرش ام عبدالله دختر حضرت حسن بن علی بن ابی طالب بود - علیهما السلام و علی ذریتهما الهادیة -.

۱۲۷۵ / ۱. محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از عبدالله بن احمد، از صالح بن مزید، از عبدالله بن مغیره، از ابوالصباح، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مادرم در نزد دیواری نشسته بود که دیوار شکافت برداشت و آواز سختی شنیدم که در وقت فرود آمدن آن، برخاست. پس مادرم به دست خویش اشاره به آن دیوار نمود و فرمود: نه، به حق محمد مصطفی سوگند، که خدا تو را در فرود آمدن بر من رخصت نداده، پس آن دیوار در هوای میان زمین و آسمان آویزان ماند تا مادرم از زیر آن گذشت. بعد از آن پدرم، صد اشرفی به جهت مادرم تصدق فرمود».

● مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ، مِثْلَهُ.

١٢٧٦ / ٢. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «إِنَّ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ كَانَ آخِرَ مَنْ بَقِيَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، وَكَانَ رَجُلًا مُنْقَطِعًا إِلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، وَكَانَ يَقْعُدُ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَهُوَ مُعْتَجِرٌ بِعِمَامَةٍ سَوْدَاءَ، وَكَانَ يُنَادِي: يَا بَاقِرَ الْعِلْمِ، يَا بَاقِرَ الْعِلْمِ، فَكَانَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَقُولُونَ: جَابِرٌ يَهْجُرُ، فَكَانَ يَقُولُ: لَا وَاللَّهِ، مَا أَهْجُرُ، وَلَكِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ: إِنَّكَ سَتَذُرُكَ رَجُلًا مِنِّي اسْمُهُ اسْمِي، وَشَمَائِلُهُ شَمَائِلِي، يَنْقُرُ الْعِلْمَ بَقْرًا، فَذَاكَ الَّذِي دَعَانِي إِلَى مَا أَقُولُ».

قَالَ: «فَبَيْنَا جَابِرٌ يَتَرَدَّدُ ذَاتَ يَوْمٍ فِي بَعْضِ طُرُقِ الْمَدِينَةِ إِذْ مَرَّ بِطَرِيقٍ، وَفِي ذَاكَ الطَّرِيقِ كُتَابٌ فِيهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ، قَالَ: يَا غُلَامُ، أَقْبِلْ، فَأَقْبَلَ؛ ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَذْبَرُ، فَأَذْبَرَ؛ ثُمَّ قَالَ: شَمَائِلُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ: يَا غُلَامُ، مَا اسْمُكَ؟ قَالَ: اسْمِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ، فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ يُقْبَلُ رَأْسَهُ وَ يَقُولُ: يَا أَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي، أَبُوكَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يُقْرَأُكَ السَّلَامَ، وَ يَقُولُ ذَلِكَ».

قَالَ: «فَرَجَعَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ إِلَى أَبِيهِ وَ هُوَ ذَعِيرٌ، فَأَخْبَرَهُ الْخَبَرَ، فَقَالَ

ابو الصباح می گوید که: امام جعفر صادق علیه السلام روزی جدّه اش - یعنی: مادر پدرش - را ذکر فرمود و فرمود که: «صدّیقه بود و در میان اولاد امام حسن علیه السلام، زنی مثل او یافت نشد».

● محمد بن حسن، از عبدالله بن احمد مثل این را روایت کرده است.

۱۲۷۶/۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از ابان بن تغلب، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «جابر بن عبدالله انصاری آخر کسی بود که از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله باقی ماند و مردی بود که از همه کس بریده شده رو به ما اهل بیت آورده بود، و در مسجد رسول خدا می نشست و عمامه سیاهی بر سر داشت که کنار آن را در زیر زنخدان خود گردانیده بود، به وضعی که قدری از روی او را پوشیده بود، و آواز می کرد و مکرّر می گفت که: ای شکافنده علم.

اهل مدینه می گفتند که: جابر هذیان می گوید و جابر می گفت: به خدا سوگند، که هذیان نمی گویم، ولیکن شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می فرمود: به درستی که تو به زودی در خواهی یافت مردی را از من و از اهل بیت من، که نامش نام من و شمائلش شمائل من باشد، می شکافد علم را؛ شکافتنی به غایت. پس همین است که مرا خوانده به سوی آنچه می گویم».

و حضرت فرمود که: «در بین این که جابر روزی در بعضی از کوچه های مدینه می گذشت، ناگاه در کوچه ای گذشت که در آن کوچه، مکتب خانه ای بود که حضرت محمد بن علی در آن بود، و چون جابر به سوی آن حضرت نگریست، گفت که: ای پسر، رو به من آور. حضرت رو به او آورد، پس گفت که: ای پسر، پشت به من کن. حضرت پشت به سمت او کرد. جابر گفت که: این شمائل، شمائل رسول خدا صلی الله علیه و آله است، سوگند به آن کسی که جانم به دست قدرت اوست. پس گفت: ای پسر، نام تو چیست؟ فرمود: نامم محمد بن علی بن الحسین است. جابر چون این را شنید، رو به آن حضرت آورد و سر او را می بوسید و می گفت: پدر و مادرم فدای تو باد، پدرت رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را سلام می رساند و مکرّر همین را می گفت».

حضرت فرمود: «پس محمد بن علی بن الحسین به خانه برگشت و به خدمت پدرش آمد و آن حضرت ترسان و هراسان بود و آن خبر را به پدرش عرض نمود، حضرت علی بن الحسین فرمود که: ای فرزند دلبد من، جابر این افعال را به جا آورد؟ عرض کرد: آری، فرمود که: ملازم خانه خود شو و از آن بیرون مرو. و جابر همه روزه در دو طرف روز یعنی: صبح و شام به خدمت آن حضرت می آمد و اهل مدینه می گفتند که: بسیار عجب است از جابر که

لَهُ: يَا بُنَيَّ، وَ قَدْ فَعَلَهَا جَابِرٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: أَلَزِمَ بَيْتَكَ يَا بُنَيَّ؛ فَكَانَ جَابِرٌ يَأْتِيهِ طَرْفِي النَّهَارِ، وَ كَانَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَقُولُونَ: وَاعْبَاهُ لَجَابِرٍ يَأْتِي هَذَا الْغُلَامَ طَرْفِي النَّهَارِ وَ هُوَ آخِرُ مَنْ بَقِيَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ مَضَى عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ﷺ، فَكَانَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ يَأْتِيهِ عَلَى وَجْهِ الْكَرَامَةِ لِصُحْبَتِهِ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

قَالَ: «فَجَلَسَ ﷺ يُحَدِّثُهُمْ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، فَقَالَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ: مَا رَأَيْنَا أَحَدًا أَجْرَأَ مِنْ هَذَا، فَلَمَّا رَأَى مَا يَقُولُونَ، حَدَّثَهُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ: مَا رَأَيْنَا أَحَدًا قَطُّ أَكْذَبَ مِنْ هَذَا، يُحَدِّثُنَا عَمَّنْ لَمْ يَرَهُ، فَلَمَّا رَأَى مَا يَقُولُونَ، حَدَّثَهُمْ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ». قَالَ: «فَصَدَّقُوهُ، وَكَانَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ يَأْتِيهِ، فَيَتَعَلَّمُ مِنْهُ».

١٢٧٧ / ٣. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ مُشْتَى الْحَنَاطِ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ، فَقُلْتُ لَهُ: أَنْتُمْ وَرَثَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَ: «نَعَمْ».

قُلْتُ: رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَارِثُ الْأَنْبِيَاءِ، عَلِمَ كُلُّ مَا عَلِمُوا؟ قَالَ: «نَعَمْ».

قُلْتُ: فَأَنْتُمْ تَقْدِرُونَ عَلَى أَنْ تُخَيُّوا الْمَوْتَى، وَ تُبْرِئُوا الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ؟ قَالَ: «نَعَمْ بِإِذْنِ اللَّهِ».

ثُمَّ قَالَ لِي: «إِذْنُ مِنِّي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ» فَدَنَوْتُ مِنْهُ، فَمَسَحَ عَلَيَّ وَجْهِي وَ عَلَيَّ عَيْنَيَّ، فَأَبْصَرْتُ الشَّمْسَ وَ السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ الْبُيُوتَ وَ كُلَّ شَيْءٍ فِي الْبَلَدِ، ثُمَّ قَالَ

هر روزه در صبح و شام در نزد این پسر کودک می‌رود، با آن‌که او آخر کسی است که از اصحاب رسول خدا ﷺ باقی مانده. و زمان بسیاری نگذشت که حضرت علی بن الحسین از دنیا در گذشت. و حضرت محمد بن علی، مکرر به نزد جابر می‌آمد، بر وجه کرامت و تعظیم، به جهت مصاحبت جابر با رسول خدا ﷺ.

حضرت فرمود که: «پس امام محمد باقر علیه السلام نشست و ایشان را از جانب خدای تبارک و تعالی حدیث می‌فرمود و می‌فرمود که: خدا چنین فرمود. پس مردم مدینه گفتند که: ما هرگز کسی را ندیدیم که از این جرأتش بیشتر باشد و چون دید که چه می‌گویند، ایشان را از جانب رسول خدا ﷺ حدیث کرد و فرمود که: پیغمبر، چنین فرمود. اهل مدینه گفتند که: ما هرگز کسی را ندیدیم که از این دروغ‌گوتر باشد؛ ما را حدیث می‌کند و خبر می‌دهد از کسی که او را ندیده، و چون دید که چه می‌گویند، ایشان را از جابر بن عبدالله حدیث کرد، و فرمود که: حدیث کرد مرا جابر.»

حضرت فرمود که: «چون چنین کرد، او را تصدیق کردند؛ با آن‌که جابر بن عبدالله به خدمت آن حضرت می‌آمد و از او تعلیم می‌گرفت.»

۱۲۷۷ / ۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از مثنیٰ حنّاط، از ابوبصیر که گفت: بر امام محمد باقر علیه السلام داخل شدم و عرض کردم که: شما وارث‌های رسول خدایید علیهم السلام؟ فرمود: «آری». عرض کردم که: رسول خدا ﷺ وارث جمیع پیغمبران بود؛ که دانست هر چه ایشان دانستند؟ فرمود: «آری». عرض کردم: پس شما می‌توانید که مردگان را زنده گردانید و کور مادرزاد و پسر را چاق کنید و شفا دهید؟ فرمود: «آری، به اذن خدا». بعد از آن فرمود که: «ای ابا محمد، نزدیک من بیا» من نزدیک آن حضرت شدم، پس دست بر رو و بر چشم من مالید، و من آفتاب و آسمان و زمین و خانه‌ها و آنچه در شهر بود، همه را دیدم (و در بعضی از نسخ کافی، به جای شهر، خانه مذکور است و بنا بر این، مراد آن بیوت که به خانه‌ها ترجمه شد، حجرهای آن خانه است).

ابوبصیر می‌گوید که: پس حضرت فرمود که: «آیا دوست می‌داری که همچنین روشن باشی، و از برای تو باشد آنچه از برای مردمان، و بر تو باشد آنچه بر ایشان است، در روز قیامت (یعنی: در محشر، ثواب و عقاب تو مثل دیگران باشد) یا بر گردی به حال کوری؛ چنانچه پیش از این بودی، و بهشت از برای تو خالص باشد که بی حساب داخل آن شوی؟»

لي: «أَتُحِبُّ أَنْ تَكُونَ هَكَذَا وَ لَكَ مَا لِلنَّاسِ، وَ عَلَيْكَ مَا عَلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، أَوْ تَعُودَ كَمَا كُنْتَ وَ لَكَ الْجَنَّةُ خَالِصًا؟»

قُلْتُ: أَعُودُ كَمَا كُنْتُ، فَمَسَحَ عَلَى عَيْنَيَّ، فَعُدْتُ كَمَا كُنْتُ.

قَالَ: فَحَدَّثْتُ ابْنَ أَبِي عُمَيْرٍ بِهَذَا، فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنَّ هَذَا حَقٌّ كَمَا أَنَّ النَّهَارَ حَقٌّ.

١٢٧٨ / ٤. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ

مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ:

كُنْتُ عِنْدَهُ يَوْمًا إِذْ وَقَعَ زَوْجُ وَرْشَانَ عَلَى الْحَائِطِ وَ هَدَلَا هَدِيلَهُمَا، فَرَدَّ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام

عَلَيْهِمَا كَلَامَهُمَا سَاعَةً، ثُمَّ نَهَضَا، فَلَمَّا طَارَا عَلَى الْحَائِطِ، هَدَلَ الذَّكَرُ عَلَى الْأُنْثَى

سَاعَةً، ثُمَّ نَهَضَا، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، مَا هَذَا الطَّيْرُ؟

قَالَ: «يَا ابْنَ مُسْلِمٍ، كُلُّ شَيْءٍ خَلَقَهُ اللَّهُ - مِنْ طَيْرٍ أَوْ بَهِيمَةٍ أَوْ شَيْءٍ فِيهِ رُوحٌ -

فَهُوَ أَسْمَعُ لَنَا وَ أَطْوَعُ مِنْ ابْنِ آدَمَ، إِنَّ هَذَا الْوَرْشَانَ ظَنَّ بِأَمْرَاتِهِ، فَحَلَفْتُ لَهُ: مَا

فَعَلْتُ، فَقَالَتْ: تَرْضَى بِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ؟ فَرَضِيَا بِي، فَأَخْبَرْتُهُ أَنَّهُ لَهَا ظَالِمٌ،

فَصَدَّقَهَا».

١٢٧٩ / ٥. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ، عَنْ

صَالِحِ بْنِ حَمْزَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْخَضْرَمِيِّ، قَالَ: لَمَّا حُمِلَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام إِلَى

الشَّامِ إِلَى هِشَامِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ وَ صَارَ بَيْتَاهُ، قَالَ لِأَصْحَابِهِ وَ مَنْ كَانَ بِحَضْرَتِهِ مِنْ

بَنِي أُمَيَّةَ: إِذَا رَأَيْتُمُونِي قَدْ وَبَّخْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ، ثُمَّ رَأَيْتُمُونِي قَدْ سَكَتُ، فَلْيُقْبِلْ

عَلَيْهِ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ فَلْيُؤَبِّخْهُ، ثُمَّ أَمَرَ أَنْ يُؤَذَّنَ لَهُ.

فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ بِيَدِهِ: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ» فَعَمَّهُمْ جَمِيعًا

بِالسَّلَامِ، ثُمَّ جَلَسَ، فَازْدَادَ هِشَامٌ عَلَيْهِ حَنَقًا بِتَرْكِهِ السَّلَامَ عَلَيْهِ بِالْخِلَافَةِ، وَ

عرض کردم که: بر می‌گردم به حال کوری؛ چنانچه بودم. پس دست بر چشم من مالید و کور شدم؛ چنانچه بودم.

بعد از آن ابن ابی عمیر را به این امر حدیث کردم، گفت: گواهی می‌دهم که اینک حق است؛ چنانچه روز حق است.

۱۲۷۸/۴. محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از محمد بن حسین، از محمد بن علی، از عاصم بن حمید، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: روزی در خدمت آن حضرت بودم که ناگاه، یک جفت کبوتر بر سر دیوار فرود آمدند و به آواز و زبان خود آواز کردند و چیزی گفتند. پس حضرت امام محمد باقر علیه السلام، ساعتی سخن آنها را جواب فرمود، پس آنها برخاستند و چون پرواز کردند و بر سر دیوار نشستند، نر با ماده به زبان خود ساعتی سخن گفت و آواز کرد، بعد از آن برخاستند. من به حضرت علیه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم، این مرغ چه بود؟ فرمود که: «ای پسر مسلم، هر چیزی که خدا آن را آفریده؛ از مرغان، یا چهارپایان، یا چیزی که روح در آن باشد و جان داشته باشد، سخن ما را از فرزند آدم بیشتر می‌شنوند، و اطاعت ما را زیاده‌تر از ایشان می‌کنند. به درستی که این کبوتر نر گمان بدی به زن خود برده بود، و آن کبوتر ماده از برایش سوگند یاد نموده بود که آنچه شوهر در حق او گمان کرده، نکرده. و بعد از آن که از او قبول نکرده بود، ماده به نر گفته بود که به محاکمه محمد بن علی راضی می‌شوی؟ پس هر دو به محاکمه من راضی شدند، و من کبوتر نر را خبر دادم که بر کبوتر ماده ستم‌کار است (و آنچه در حق او گمان کرده، محض تهمت است)، و چون سخن مرا شنید ماده را تصدیق نمود».

۱۲۷۹/۵. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از علی بن اسباط، از صالح بن حمزه، از پدرش، از ابوبکر حضرمی روایت کرده است که گفت: چون امام محمد باقر علیه السلام را به جبر به سوی شام به نزد هشام بن عبدالملک بردند، و حضرت بر در خانه او رسید، و هشام به این امر خبر دار شد، به یاران خود و کسانی که در مجلس او حاضر بودند از بنی امیه، گفت که: [هنگامی که] مرا دیدید که محمد بن علی را سرزنش و ملامت کردم، بعد از آن دیدید مرا که سکوت کردم و آرام گرفتم، هر یک از شما رو به او آورد و او را سرزنش و ملامت کند. پس امر کرد که آن حضرت را رخصت دهند که داخل شود. چون حضرت امام محمد باقر علیه السلام بر او داخل شد، فرمود که: السَّلامَ علیکم، و به دست خویش اشاره به همه نمود و همه ایشان را

جُلُوسِهِ بِغَيْرِ إِذْنٍ، فَأَقْبَلَ يُوبِّخُهُ، وَ يَقُولُ -فِيمَا يَقُولُ لَهُ -: يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ، لَا يَزَالُ الرَّجُلُ مِنْكُمْ قَدْ شَقَّ عَصَا الْمُسْلِمِينَ، وَ دَعَا إِلَى نَفْسِهِ، وَ زَعَمَ أَنَّهُ الْإِمَامُ سَفَهَا وَ قِلَّةَ عِلْمٍ، وَ وَبَّخَهُ بِمَا أَرَادَ أَنْ يُوبِّخَهُ، فَلَمَّا سَكَتَ، أَقْبَلَ عَلَيْهِ الْقَوْمُ رَجُلٌ بَعْدَ رَجُلٍ يُوبِّخُهُ حَتَّى انْقَضَى آخِرُهُمْ، فَلَمَّا سَكَتَ الْقَوْمُ، نَهَضَ ۞ قَائِماً، ثُمَّ قَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ، أَأَيْنَ تَذْهَبُونَ؟ وَ أَأَيْنَ يُرَادُ بِكُمْ؟ بِنَا هَدَى اللَّهُ أَوْلَكُمْ، وَ بِنَا يَخْتِمُ آخِرَكُمْ، فَإِنْ يَكُنْ لَكُمْ مُلْكٌ مُعَجَّلٌ، فَإِنَّ لَنَا مُلْكَاً مُؤَجَّلاً، وَ لَيْسَ بَعْدَ مُلْكِنَا مُلْكٌ؛ لِأَنَّا أَهْلُ الْعَاقِبَةِ؛ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾».

فَأَمَرَ بِهِ إِلَى الْحَبْسِ، فَلَمَّا صَارَ إِلَى الْحَبْسِ، تَكَلَّمَ، فَلَمْ يَبْقَ فِي الْحَبْسِ رَجُلٌ إِلَّا تَرَشَّفَهُ وَ حَنَّ إِلَيْهِ، فَجَاءَ صَاحِبُ الْحَبْسِ إِلَى هِشَامٍ، فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنِّي خَائِفٌ عَلَيْكَ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ أَنْ يَحُولُوا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ مَجْلِسِكَ هَذَا، ثُمَّ أَخْبَرَهُ بِخَبَرِهِ، فَأَمَرَ بِهِ، فَحُمِلَ عَلَى الْبَرِيدِ هُوَ وَ أَصْحَابُهُ لِيُرَدُّوا إِلَى الْمَدِينَةِ، وَ أَمَرَ أَنْ لَا يُخْرَجَ لَهُمُ الْأَسْوَاقُ، وَ حَالَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ، فَسَارُوا ثَلَاثاً لَا يَجِدُونَ طَعَاماً وَ لَا شَرَاباً حَتَّى انْتَهَوْا إِلَى مَدِينَةٍ، فَأُغْلِقَ بَابُ الْمَدِينَةِ دُونَهُمْ، فَشَكَا أَصْحَابُهُ الْجُوعَ وَ الْعَطَشَ.

به سلام تعمیم داد و بعد از سلام، نشست.

پس خشم هشام بر آن حضرت زیاد شد، به واسطه آن که آن حضرت سلام بر او به خلافت، ترک فرمود (و فرمود که: السَّلامَ عَلَیکَ اَیُّهَا الْخَلِیفَةُ)، و بی رخصت او نشست، و شروع کرد که آن حضرت را سرزنش می نمود و از جمله آنچه به آن حضرت می گفت این بود که می گفت: ای محمد بن علی، همیشه مردی از شما عصای مسلمانان را شکافته (یعنی: با همه ایشان مخالفت نموده و به راهی رفته که کسی در آن سلوک ننموده، و در میان ایشان فتنه انداخته) و مردم را به سوی خود دعوت کرده، و گمان داشته که او امام است؛ از روی سفاقت و کم عقلی و کم علمی. و آن حضرت را به آنچه اراده داشت که سرزنش کند، سرزنش کرد و سکوت نمود.

آن قوم رو به حضرت آوردند و هر یک بعد از دیگری او را سرزنش می نمود تا یکی آخر ایشان، که همه او را سرزنش کردند، تا به آخر رسید. و چون آن قوم سکوت کردند، حضرت برخاست و درست ایستاد و فرمود که: «ای گروه مردمان، کجا می روید و کجا اراده می شود به شما؟ (یعنی: شما را خدا برد و شما چه کار دارید، که را به جایی می توانید رسانید؟) به ما خدا اول از شما را هدایت نمود، و به ما آخر از شما را ختم خواهد فرمود. پس اگر شما را پادشاه عاجلی هست، ما را پادشاه آجلی خواهد بود، و بعد از پادشاهی ما، پادشاهی نیست؛ زیرا که ماییم اهل عاقبت. و خدای عز و جل می فرماید که: ﴿وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾<sup>۱</sup>.

پس هشام امر کرد که آن حضرت را به زندان بردند، و چون به زندان در آمد، سخنی فرمود و به محض آن، کسی در زندان باقی نماند، مگر آن که دست و پای آن حضرت را بوسید، و به سوی او میل به هم رسانید. پس زندان بان به نزد هشام آمد و گفت: یا امیر المؤمنین، من بر تو از اهل شام ترسانم از آن که میان تو و خلافتی که داری، مانع شوند و آن را از دست بگیرند، و خبر آن حضرت را به او داد. پس امر کرد که آن حضرت را از زندان بیرون آوردند، و او و اصحابش را بر استر دُم بریده سوار کردند تا به مدینه باز گردانیده شوند، و امر کرد که چیزی برای ایشان بیرون نبرند، و بازارها نچینند (حاصل آن که کسی چیزی به ایشان نفروشد)، و میان ایشان و طعام و شراب مانع شد و نگذاشت که نان و آب بردارند.

قَالَ: فَصَعِدَ جَبَلًا لِيُشْرِفَ عَلَيْهِمْ، فَقَالَ - بِأَعْلَى صَوْتِهِ -: «يَا أَهْلَ الْمَدِينَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا، أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ، يَقُولُ اللَّهُ: «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ»».

قَالَ: وَكَانَ فِيهِمْ شَيْخٌ كَبِيرٌ، فَأَتَاهُمْ، فَقَالَ لَهُمْ: يَا قَوْمَ، هَذِهِ - وَاللَّهِ - دَعْوَةُ شُعَيْبِ النَّبِيِّ، وَاللَّهِ، لَئِنْ لَمْ تُخْرِجُوا إِلَى هَذَا الرَّجُلِ بِالْأَسْوَاقِ، لَتُؤْخَذَنَّ مِنْ فَوْقِكُمْ، وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ، فَصَدَّقُونِي فِي هَذِهِ الْمَرَّةِ وَأَطِيعُونِي، وَ كَذَّبُونِي فِيمَا تَسْتَأْنِفُونَ؛ فَإِنِّي نَاصِحٌ لَكُمْ.

قَالَ: فَبَادَرُوا، فَأَخْرَجُوا إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَأَصْحَابِهِ بِالْأَسْوَاقِ، فَبَلَغَ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ خَبَرَ الشَّيْخِ، فَتَبَعَتْ إِلَيْهِ، فَحَمَلَهُ، فَلَمْ يُذَرَ مَا صَنَعَ بِهِ.

١٢٨٠ / ٦. سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَالْحُمَيْرِيُّ جَمِيعًا، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَّارٍ، عَنْ أَخِيهِ

عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَّارٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «قُبِضَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ عليه السلام وَهُوَ ابْنُ سَبْعٍ وَخَمْسِينَ سَنَةً فِي عَامِ أَرْبَعِ عَشْرَةَ وَمِائَةٍ؛ عَاشَ بَعْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السلام تِسْعَ عَشْرَةَ سَنَةً وَشَهْرَيْنِ».

### ١١٩ - بَابُ مَوْلِدِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام

وُلِدَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام سَنَةَ ثَلَاثٍ وَثَمَانِينَ؛ وَ مَضَى فِي شَوَّالٍ مِنْ سَنَةِ ثَمَانٍ وَ أَرْبَعِينَ وَمِائَةٍ، وَلَهُ خَمْسُ وَ سِتُّونَ سَنَةً؛ وَ دُفِنَ بِالْبَقِيعِ فِي الْقَبْرِ الَّذِي دُفِنَ فِيهِ أَبُوهُ وَ جَدُّهُ وَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام؛ وَ أُمُّهُ أُمُّ فَرْوَةَ بِنْتُ

پس سه روز راه رفتند که طعام و شراب نیافتند، تا به مدین رسیدند و در نزد ورود ایشان در شهر را بستند، اصحاب آن حضرت از گرسنگی و تشنگی به ناله در آمدند. راوی می گوید که: حضرت بر کوهی که مُشْرِف بر اهل مدین بود، بالا رفت و به بلندترین آواز خویش فرمود که: «ای شهری که همه مردم آن ستم کارند، منم باقی مانده حجت خدا در زمین، و خدا می فرماید: ﴿بَقِیْتُ اللّٰهَ خَیْرٌ لَّكُمْ اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِیْنَ وَ مَا اَنَا عَلَیْكُمْ بِحَفِیْظٍ﴾<sup>۱</sup>». (و ترجمه بعضی از آیه مذکور شد و ترجمه تتمه آن، این است که: «و نیستم من بر شما حافظ و نگهبان»).

راوی می گوید که: در میان اهل مدین، پیری کهن سال بود به نزد ایشان آمد و گفت که: ای قوم، این دعوت، دعوت شعیب پیغمبر است. به خدا سوگند، که اگر متاع را به سوی این مرد بیرون نبرید و بازارها بر پا نکنید، گرفته می شوید از بالای سر و از زیر پای خویش (یعنی: عذاب بر شما فرود می آید از آسمان و زمین). پس، در این مرتبه مرا تصدیق نمایید و سخن مرا باور کنید و مرا فرمان برید و اگر خواهید بعد از این در امور آینده مرا تکذیب کنید و سخن مرا مشنویس؛ زیرا که من شما را خیر خواهم.

راوی می گوید که: پس، مردم شهر مبادرت نمودند و مایحتاج را به سوی حضرت محمد بن علی و اصحابش بیرون آوردند، و بازارها چیدند. بعد از آن خبر آن پیر به هشام بن عبدالملک رسید، به سوی او فرستاد و او را برد و معلوم نشد که با او چه کرد.

۱۲۸۰ / ۶. سعد بن عبدالله و جمیری هر دو روایت کرده اند، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از محمد بن سنان، از ابن مسکان، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «روح مطهر حضرت محمد بن علی باقر علیه السلام قبض شد و آن حضرت پنجاه و هفت ساله بود، در سال صد و چهاردهم از هجرت، و بعد از حضرت علی بن الحسین علیه السلام نوزده سال و دو ماه در دنیا زیست».

#### ۱۱۹. باب در بیان مولد حضرت ابو عبدالله جعفر بن محمد علیه السلام

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام متولد شد در سال هشتاد و سیم از هجرت، و آن حضرت علیه السلام از دنیا در گذشت در ماه شوال از سال صد و چهل و هشتم. و آن حضرت را در آن وقت، شصت و پنج سال بود و در بقیع در قبری که پدر و جدش

الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي بَكْرٍ، وَ أُمُّهَا أَسْمَاءُ بِنْتُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ.

١٢٨١ / ١. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْحَسَنِ، قَالَ: حَدَّثَنِي وَهَيْبُ بْنُ حَفْصٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ جَرِيرٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «كَانَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ وَالْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي بَكْرٍ وَأَبُو خَالِدٍ الْكَابُلِيُّ مِنْ ثِقَاتِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام». ثُمَّ قَالَ: «وَكَانَتْ أُمِّي وَمَنْ آمَنَتْ وَاتَّقَتْ وَأَحْسَنْتَ، وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ».

قَالَ: «وَقَالَتْ أُمِّي: قَالَ أَبِي: يَا أُمَّ فَرْوَةَ، إِنِّي لَأَدْعُو اللَّهَ لِمُذْنِبِي شِعَتَنَا فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ أَلْفَ مَرَّةٍ؛ لِأَنَّا نَخُنُ فِيمَا يَتُوبُنَا مِنَ الرِّزَايَا نَضِيرُ عَلَى مَا نَعْلَمُ مِنَ الثَّوَابِ، وَهُمْ يَضِيرُونَ عَلَى مَا لَا يَعْلَمُونَ».

١٢٨٢ / ٢. بَعْضُ أَصْحَابِنَا، عَنِ ابْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ سَمَاعَةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: وَجَّهَ أَبُو جَعْفَرٍ الْمَنْصُورُ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ زَيْدٍ - وَهُوَ وَآلِيهِ عَلَى الْحَرَمَيْنِ -: أَنْ أُحْرِقَ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ دَارَهُ، فَأَلْقَى النَّارَ فِي دَارِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، فَأَخَذَتِ النَّارُ فِي الْبَابِ وَالدَّهْلِيزِ، فَخَرَجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَتَخَطَّى النَّارَ وَ يَمْشِي فِيهَا، وَ يَقُولُ: «أَنَا ابْنُ أَعْرَاقِ الثَّرَى، أَنَا ابْنُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ عليه السلام».

١٢٨٣ / ٣. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْبَرْقِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ رُفَيْدٍ مَوْلَى يَزِيدَ بْنِ عُمَرَ بْنِ هُبَيْرَةَ، قَالَ: سَخِطَ عَلَيَّ ابْنُ هُبَيْرَةَ، وَ حَلَفَ عَلَيَّ لَيَقْتُلَنِي، فَهَرَبْتُ مِنْهُ، وَ عُدْتُ بِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، فَأَعْلَمْتُهُ خَبْرِي، فَقَالَ لِي: «انْصَرِفْ إِلَيْهِ، وَ أَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ، وَ قُلْ لَهُ: إِنِّي قَدْ أَجَرْتُ عَلَيْكَ مَوْلَاكَ رُفَيْدًا فَلَا تَهْجُهُ بِسُوءٍ».

و حضرت حسن به علی علیه السلام دفن شدند، مدفون گردید. و مادرش امّ فروه، دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر است، و مادر امّ فروه، اسماء دختر عبدالرحمان پسر ابوبکر است.

۱۲۸۱ / ۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از عبدالله بن احمد، از ابراهیم بن حسن روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا وهیب بن حفص، از اسحاق بن جریر و گفت که: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «سعید بن مسیب و قاسم بن محمد بن ابی بکر و ابو خالد کابلی، از معتمدین حضرت علی بن الحسین علیه السلام بودند بعد از آن فرمود که: مادرم از آنها بود که ایمان آورده و پرهیزگار گردیده و نیکوکار بودند. **«وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»**<sup>۱</sup>، یعنی: و خدا نیکوکاران را دوست می دارد».

و فرمود که: «مادرم گفت که: پدرم فرمود که: ای امّ فروه، به درستی که من خدا را می خوانم و دعا می کنم از برای گناه کاران شیعیان خود در شبانه روزی هزار مرتبه؛ زیرا که ما در آنچه به ما می رسد از مصیبت ها، صبر می کنیم بر آنچه می دانیم از ثواب خدا، و می دانیم که در آخر چه خواهد شد، و ایشان صبر می کنند بر آنچه نمی دانند».

۱۲۸۲ / ۲. بعضی از اصحاب ما، از ابن جمهور، از پدرش، از سلیمان بن سماعه، از عبدالله بن قاسم، از مفصل بن عمر روایت کرده است که گفت: ابو جعفر منصور دوانیقی به سوی حسن بن زید - که از جانب او حاکم بود بر مکه و مدینه - فرستاد که خانه جعفر بن محمد را به آتش زن؛ در حالی که جعفر در خانه باشد. پس حسن بن زید آتش در خانه امام جعفر صادق علیه السلام افکند، و آتش در در خانه و دهلیز گرفت. امام جعفر صادق علیه السلام بیرون آمد و پا در آن آتش گذاشت، و در آن راه می رفت و می فرمود: «منم پسر اصل ها و ریشه های خاک، و منم پسر ابراهیم خلیل الله».

۱۲۸۳ / ۳. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از برقی، از پدرش، از آن که او را ذکر کرده اند، از رفید - غلام پسر یزید بن عمر بن هبیره - روایت کرده است که گفت: ابن هبیره بر من غضب کرد و در باب من سوگند یاد نمود که مرا بکشد، پس من از پیش او گریختم و پناه بردم به امام جعفر صادق علیه السلام و خبر خود را به آن حضرت اعلام کردم. به من فرمود که:

فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، شَامِيٌّ، خَيْثُ الرَّأْيِ، فَقَالَ: «اذهَبْ إِلَيْهِ كَمَا أَقُولُ لَكَ». فَأَقْبَلْتُ، فَلَمَّا كُنْتُ فِي بَعْضِ الْبَوَادِي، اسْتَقْبَلَنِي أَعْرَابِيٌّ، فَقَالَ: أَيْنَ تَذْهَبُ؟ إِنِّي أَرَى وَجْهَ مَقْتُولٍ، ثُمَّ قَالَ لِي: أَخْرِجْ يَدَكَ، فَفَعَلْتُ، فَقَالَ: يَدُ مَقْتُولٍ؛ ثُمَّ قَالَ لِي: أَبْرِزْ رِجْلَكَ، فَأَبْرَزْتُ رِجْلِي، فَقَالَ: رِجْلُ مَقْتُولٍ؛ ثُمَّ قَالَ لِي: أَبْرِزْ جَسَدَكَ، فَفَعَلْتُ، فَقَالَ: جَسَدُ مَقْتُولٍ؛ ثُمَّ قَالَ لِي: أَخْرِجْ لِسَانَكَ، فَفَعَلْتُ، فَقَالَ لِي: امْضِ؛ فَلَا بَأْسَ عَلَيْكَ؛ فَإِنَّ فِي لِسَانِكَ رِسَالَةً لَوْ أَتَيْتَ بِهَا الْجِبَالَ الرَّوَاسِي، لَانْقَادَتْ لَكَ.

قَالَ: فَجِئْتُ حَتَّى وَقَفْتُ عَلَى بَابِ ابْنِ هُبَيْرَةَ، فَاسْتَأْذَنْتُ، فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَيْهِ، قَالَ: أَتَيْتَ بِخَائِنِ رِجْلَاهُ؛ يَا غُلَامُ، الطُّعْ وَ السَّيْفُ. ثُمَّ أَمَرَ بِي، فَكَتَفْتُ، وَ شَدَّ رَأْسِي، وَ قَامَ عَلَيَّ السَّيْفُ لِيَضْرِبَ عُنُقِي.

فَقُلْتُ: أَيُّهَا الْأَمِيرُ، لَمْ تَنْظُرْ بِي عَنُودَةً، وَإِنَّمَا جِئْتُكَ مِنْ ذَاتِ نَفْسِي، وَ هَاهُنَا أَمْرٌ أَذْكُرُهُ لَكَ، ثُمَّ أَنْتَ وَ شَأْنُكَ، فَقَالَ: قُلْ، فَقُلْتُ: أَخْلِيَنِي، فَأَمَرَ مَنْ حَضَرَ، فَخَرَجُوا.

فَقُلْتُ لَهُ: جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ، وَ يَقُولُ لَكَ: «قَدْ أَجَزْتُ عَلَيْكَ مَوْلَاكَ رُفَيْدًا فَلَا تَهْجُهُ بِسُوءٍ».

«به سوی او برگرد و او را از من سلام برسان، و به او بگو که: من غلام تو رفید را پناه دادم، و در پناه تو فرستادم، و چون چنین است، او را به بدی که نسبت به او کنی، بر میانگیزان و از جابه در میاور».

رفید می گوید که: من به حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم، ابن هبیره، مردی است شامی و رأی خبیثی دارد. فرمود: «برو به سوی او، چنانچه به تو می گویم». بعد از آن رو به راه آوردم و چون در بین راه در بعضی از بیابان ها بودم، اعرابی رو به من آورد و گفت: به کجا می روی؟ به درستی که من می بینم روی کسی را که کشته خواهد شد (و مراد این است که نظر به علم قیافه، آثار کشته شدن از روی تو پیدا است). بعد از آن، به من گفت که: دست خود را بیرون آور، من چنان کردم. گفت که: این دست، کشته است. پس گفت: پای خود را ظاهر کن، من پای خود را ظاهر کردم. گفت که: این پا، پای کشته است. پس گفت که: تن خود را ظاهر گردان، من چنان کردم. گفت که: این تن، تن کشته است. پس گفت که: زبان خود را بیرون آور، من چنان کردم. گفت به من: برو که بر تو باکی نیست؛ زیرا که در زبانت پیغامی هست که اگر آن پیغام را به کوه های استوار آوری، تو را فرمان برداری می کنند.

رفید می گوید که: آمدم تا بر در ابن هبیره ایستادم و رخصت طلبیدم که داخل شوم، و چون رخصت یافتم و بر او داخل شدم، گفت که: تو را آورده است آن که پای هایش با او خیانت کننده است (و بنابر بعضی از نسخ کافی، تو را آورده است آن که پای هایش او را هلاک خواهد کرد؛ چنانچه در فارسی می گویند که: خود پا به سلاخ خانه آمده ای). و ابن هبیره گفت که: ای غلام نطع، و شمشیر را حاضر کن.<sup>۱</sup>

رفید می گوید که: پس امر کرد که شانه مرا بستند و سر مرا محکم کردند و جلاد بر سر من ایستاد که، گردن مرا بزند. گفتم که: ای امیر، تو از روی قهر و غلبه بر من دست نیافتی، و جز این نیست که من از پیش خود و به اختیار به نزد تو آمده ام، و در اینجا قصه هست که آن را از برای تو ذکر می کنم. بعد از آن، تو به کار خود مشغول شو و هر کار که می خواهی بکن. گفت: بگو. گفتم: با من خلوت کن. پس فرمود که: کسانی که در آنجا حاضر بودند، بیرون رفتند.

۱. و نطع، به فتح و کسر نون و سکون و فتح طاء، بساطی است از پوست. و طریقه ایشان این بود که هرگاه می خواستند که کسی را بکشند، نطعی در پیش روی ایشان پهن می کردند و قدری خاک بر روی آن می ریختند و آن که اراده کشتن او داشتند در بالای نطع، گردن می زدند. (مترجم)

فَقَالَ: وَ اللَّهِ، لَقَدْ قَالَ لَكَ جَعْفَرُ هَذِهِ الْمَقَالَةَ، وَ أَقْرَأَنِي السَّلَامَ؟! فَحَلَفْتُ لَهُ، فَرَدَّهَا عَلَيَّ ثَلَاثًا، ثُمَّ حَلَّ أَكْتَفِي، ثُمَّ قَالَ: لَا يُقْنِعُنِي مِنْكَ حَتَّى تَفْعَلَ بِي مَا فَعَلْتُ بِكَ، قُلْتُ: مَا تَنْطَلِقُ يَدِي بِذَاكَ، وَ لَا تَطِيبُ بِهِ نَفْسِي، فَقَالَ: وَ اللَّهِ، مَا يُقْنِعُنِي إِلَّا ذَاكَ، فَفَعَلْتُ بِهِ كَمَا فَعَلَ بِي، وَ أَطْلَقْتُهُ، فَنَاولَنِي خَاتَمَهُ، وَ قَالَ: أُمُورِي فِي يَدِكَ، فَدَبَّرُ فِيهَا مَا شِئْتُ.

١٢٨٤ / ٤. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ، عَنِ الْخَيْرِيِّ، عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ وَ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ وَ أَبِي سَلَمَةَ السَّرَّاجِ وَ الْحُسَيْنِ بْنِ ثَوْبَرِ بْنِ أَبِي فَاخِتَةَ، قَالُوا: كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، فَقَالَ: «عِنْدَنَا خَزَائِنُ الْأَرْضِ وَ مَفَاتِيحُهَا، وَ لَوْ شِئْتُ أَنْ أَقُولَ بِأَحَدٍ رَجُلِي: أَخْرِجِي مَا فِيكَ مِنَ الذَّهَبِ، لَأَخْرَجَتْ». قَالَ: ثُمَّ قَالَ بِأَحَدٍ رَجُلِيهِ، فَخَطَّهَا فِي الْأَرْضِ خَطًّا، فَانْفَرَجَتْ الْأَرْضُ، ثُمَّ قَالَ بِيَدِهِ، فَأَخْرَجَ سَبِيكَةً ذَهَبٍ قَدَرُ شِبْرِ، ثُمَّ قَالَ: «انْظُرُوا حَسَنًا». فَنَظَرْنَا فَإِذَا سَبَائِكُ كَثِيرَةٌ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ يَتَلَأَلَأُ، فَقَالَ لَهُ بَعْضُنَا: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أُعْطِيتُمْ مَا أُعْطِيتُمْ وَ شِيعَتُكُمْ مُحْتَاجُونَ؟ قَالَ: فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ سَيَجْمَعُ لَنَا وَ لِشِيعَتِنَا الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ، وَ يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ، وَ يُدْخِلُ عَدُوَّنَا الْجَحِيمَ».

١٢٨٥ / ٥. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: كَانَ لِي جَارٌ يَتَّبِعُ السُّلْطَانَ، فَأَصَابَ مَالًا، فَأَعَدَّ قِيَانًا، وَ كَانَ يَجْمَعُ الْجَمِيعَ إِلَيْهِ، وَ يَشْرَبُ الْمُسْكِرَ، وَ يُؤْذِنِي، فَشَكَوْتُهُ إِلَى نَفْسِهِ غَيْرَ مَرَّةٍ، فَلَمْ يَنْتَهَ،

به او گفتم که: جعفر بن محمد تو را سلام می‌رساند و به تو می‌فرماید که: «من غلام تو رفید را پناه دادم، و در پناه تو فرستادم، پس او را به بدی بر میانگیزان».

ابن هبیره از روی تعجب گفت: الله، جعفر بن محمد این گفتار را به تو گفت و مرا سلام رسانید؟ من سوگند یاد کردم. پس سه مرتبه این گفتار را بر من تکرار نمود و احوال پرسید، بعد از آن شانه‌های مرا باز کرد و گفت: چیزی مرا از تو قانع نمی‌کند تا آن‌که آنچه من با تو کرده‌ام، تو با من بکنی. گفتم که: دستم به این امر روان نمی‌شود و یارای آن ندارد و دلم به آن خوش نمی‌شود. گفت: به خدا سوگند که چیزی مرا قانع نمی‌کند، مگر این‌که می‌گویم به عمل آید. پس من با او چنانچه با من کرده بود، کردم و او را رها کردم. بعد از آن مهر خود را به من داد و گفت که: همه امور من در دست تو است. پس در آنها آنچه خواستی باشی، تدبیر کن.

۱۲۸۴ / ۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از عمر بن عبدالعزیز، از خیبری، از یونس بن ظبیان و مفضل بن عمرو ابوسلمه سراج و حسین بن ثویر بن ابی فاخته روایت کرده است که گفتند: در نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودیم که فرمود: «خزینه‌های زمین و کلیدهای آنها در نزد ما است، و اگر خواسته باشیم که به یکی از پای‌های خود به سوی زمین اشاره کنم و بگویم که: آنچه در تو است از طلا بیرون آور، هر آینه بیرون خواهد آورد». پس به یکی از پای‌های خود اشاره فرمود و آن را در زمین کشید (یا به آن خطی را در زمین احداث فرمود) چنان خطی که زمین به جهت آن شکافته شد. پس دست خود در آن برد و شمش طلایی را بیرون آورد، به قدر یک شبر، پس فرمود که: «خوب نگاه کنید»، ما نگاه کردیم و دیدیم که شمش‌های طلای بسیار بر روی یکدیگر ریخته می‌درخشید.

بعضی از ما به آن حضرت عرض کردیم که: فدای تو گردم، شما عطا شده‌اید آنچه را که عطا شده‌اید (یعنی: چیز بسیاری به شما عطا شده) و شیعیان شما محتاج‌اند. راوی می‌گوید که: حضرت فرمود: «زود باشد که خدا از برای ما و از برای شیعیان ما دنیا و آخرت را جمع گرداند، و ایشان را در آورد در بهشت‌هایی که همه آن ناز و نعمت است و دشمنان ما را داخل کند در جهنم».

۱۲۸۵ / ۵. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از بعضی از اصحاب خویش، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: مرا همسایه‌ای بود که پیروی پادشاه می‌نمود و عامل دیوان بود، پس به مال بسیار رسید و زنان و کنیزان خواننده را آماده نمود و همه را به نزد خود جمع

فَلَمَّا أَنْ أَلَحَّحْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ لِي: يَا هَذَا، أَنَا رَجُلٌ مُبْتَلَى، وَأَنْتَ رَجُلٌ مُعَافَى، فَلَوْ عَرَضْتَنِي لِصَاحِبِكَ، رَجَوْتُ أَنْ يُنْقِذَنِي اللَّهُ بِكَ، فَوَقَعَ ذَلِكَ لَدَى قَلْبِي، فَلَمَّا صِرْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، ذَكَرْتُ لَهُ حَالَهُ، فَقَالَ لِي: «إِذَا رَجَعْتَ إِلَى الْكُوفَةِ سَيَأْتِيكَ، فَقُلْ لَهُ: يَقُولُ لَكَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ: دَعْ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ، وَأَضْمَنْ لَكَ عَلَى اللَّهِ الْجَنَّةَ».

فَلَمَّا رَجَعْتُ إِلَى الْكُوفَةِ، أَتَانِي فِيمَنْ أَتَى، فَاسْتَبَسَّثُهُ عِنْدِي حَتَّى خَلَا مَنْزِلِي، ثُمَّ قُلْتُ لَهُ: يَا هَذَا، إِنِّي ذَكَرْتُكَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عليه السلام، فَقَالَ لِي: «إِذَا رَجَعْتَ إِلَى الْكُوفَةِ سَيَأْتِيكَ، فَقُلْ لَهُ: يَقُولُ لَكَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ: دَعْ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ، وَأَضْمَنْ لَكَ عَلَى اللَّهِ الْجَنَّةَ».

قَالَ: فَبَكَى، ثُمَّ قَالَ لِي: اللَّهُ، لَقَدْ قَالَ لَكَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ هَذَا؟! قَالَ: فَحَلَفْتُ لَهُ أَنَّهُ قَدْ قَالَ لِي مَا قُلْتُ، فَقَالَ لِي: حَسْبُكَ، وَمَضَى، فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ أَيَّامٍ بَعَثَ إِلَيَّ، فَدَعَانِي وَإِذَا هُوَ خَلْفَ دَارِهِ عُرْيَانٌ، فَقَالَ لِي: يَا أَبَا بَصِيرٍ، لَا وَاللَّهِ، مَا بَقِيَ فِي مَنْزِلِي شَيْءٌ إِلَّا وَقَدْ أَخْرَجْتُهُ، وَأَنَا كَمَا تَرَى.

قَالَ: فَمَضَيْتُ إِلَى إِخْوَانِنَا، فَجَمَعْتُ لَهُ مَا كَسَوْتُهُ بِهِ، ثُمَّ لَمْ تَأْتِ عَلَيْهِ أَيَّامٌ يَسِيرَةً حَتَّى بَعَثَ إِلَيَّ: أَنِّي عَلِيلٌ فَأَتِنِي، فَجَعَلْتُ أَخْتَلِفُ إِلَيْهِ وَأُعَالِجُهُ حَتَّى نَزَلَ بِهِ الْمَوْتُ، فَكُنْتُ عِنْدَهُ جَالِسًا وَهُوَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ، فَعُشِيَ عَلَيْهِ غَشِيَةٌ، ثُمَّ أَفَاقَ، فَقَالَ لِي: يَا أَبَا بَصِيرٍ، قَدْ وَفَى صَاحِبُكَ لَنَا، ثُمَّ قُبِضَ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

می کرد و شراب می خورد و مرا آزار می رسانید. پس من چندین مرتبه شکایت او را به پیش خودش کردم و فایده‌ای نداد و از آن کردار ناپسند باز نایستاد، چون بر او الحاح کردم و اصرار نمودم، به من گفت که: ای مرد، من مردی هستم که مبتلی شده‌ام به بعضی از امور و تو مردی هستی که از این بلیه خلاصی یافته‌ای. پس اگر احوال مرا به صاحب خود (یعنی: جعفر بن محمد) عرضه داری، امید دارم که خدا مرا به واسطه تو خلاصی دهد. پس این حرف در دل من تأثیری کرد و در دلم افتاد که این خدمت را از برای او بکنم. چون به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام رسیدم، حال او را برای آن حضرت ذکر کردم.

حضرت فرمود: «چون به کوفه برگردی، البته به دیدن تو می آید، به او بگو که: جعفر بن محمد می گوید که: واگذار آنچه را که تو بر آن هستی، و من از برای تو بر خدا بهشت را ضامن می شوم». چون به کوفه برگشتم، از جمله کسانی که به دیدن من آمدند او بود که به نزد من آمد و من او را نگاه داشتم تا منزل من خلوت شد. بعد از آن به او گفتم که: ای مرد، من احوال تو را از برای ابو عبدالله، حضرت جعفر بن محمد علیه السلام، ذکر کردم، به من فرمود که: «چون به کوفه برگردی، البته به دیدن تو می آید، به او بگو که: جعفر بن محمد می گوید که: واگذار آنچه را که تو بر آن هستی و من از برای تو بر خدا بهشت را ضامن می شوم».

ابو بصیر می گوید که: چون این را شنید، گریست. پس از روی تعجب گفت: الله، حضرت صادق این سخن را به تو فرمود؟ ابو بصیر می گوید که: من از برای او سوگند یاد نمودم که آنچه گفتم به من فرمود. آن همسایه گفت که: همین ثواب، تو را بس است و بیرون رفت. چون بعد از چند روزی شد، به نزد من فرستاد و مرا طلبید، چون رفتم، دیدم که برهنه در پشت خانه خود ایستاده به من گفت که: ای ابو بصیر، نه، به خدا سوگند که در منزل من چیزی باقی نمانده، مگر آن که آن را بیرون کردم و در راه خدا دادم و من چنانم که تو می بینی.

ابو بصیر می گوید که: پس من به سوی برادران خویش رفتم و از برای او جمع کردم آنچه او را به آن پوشانیدم. بعد از آن بیش از چند روز، کمی بر او نگذشت تا آن که به سوی من فرستاد و پیغام داد که من ناخوشم و به دیدن من بیا. من شروع کردم که در نزد او تردد می نمودم و او را معاجله می کردم تا آن که آثار مرگ در او ظاهر شد و من در نزد او نشسته بودم و او در کار جان دادن بود که او را بی هوشی دست داد، بعد از آن به هوش باز آمد و گفت که: ای ابو بصیر، صاحب و امام تو از برای ما به آنچه وعده کرده بود وفا فرمود. بعد از آن قبض

فَلَمَّا حَجَجْتُ، أَتَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، فَاسْتَأْذَنْتُ عَلَيْهِ، فَلَمَّا دَخَلْتُ، قَالَ لِي ابْتَدَأْ مِنْ دَاخِلِ الْبَيْتِ - وَإِخْدَى رِجْلِي فِي الصَّحْنِ، وَ الْآخِرَى فِي دِهْلِيزِ دَارِهِ - : «يَا أَبَا بَصِيرَ، قَدْ وَفَيْنَا لِصَاحِبِكَ».

١٢٨٦ / ٦، أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ، قَالَ: قَالَ لِي: أَتَذَرِي مَا كَانَ سَبَبُ دُخُولِنَا فِي هَذَا الْأَمْرِ وَ مَعْرِفَتِنَا بِهِ، وَ مَا كَانَ عِنْدَنَا مِنْهُ ذِكْرٌ وَ لَا مَعْرِفَةٌ شَيْءٍ مِمَّا عِنْدَ النَّاسِ؟ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: مَا ذَلِكَ؟ قَالَ: إِنَّ أَبَا جَعْفَرٍ - يَعْنِي أَبَا الدَّوَانِقِ - قَالَ لِأَبِي مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ: يَا مُحَمَّدُ، ابْعِ لِي رَجُلًا لَهُ عَقْلٌ يُؤَدِّي عَنِّي، فَقَالَ لَهُ أَبِي: قَدْ أَصَبْتَهُ لَكَ، هَذَا فُلَانُ بْنُ مُهَاجِرٍ خَالِي، قَالَ: فَأَتَيْتِي بِهِ، قَالَ: فَأَتَيْتُهُ بِخَالِي، فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ: يَا ابْنَ مُهَاجِرٍ، خُذْ هَذَا الْمَالَ، وَ أَتِ الْمَدِينَةَ، وَ أَتِ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ وَ عِدَّةً مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ فِيهِمْ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، فَقُلْ لَهُمْ: إِنِّي رَجُلٌ غَرِيبٌ مِنْ أَهْلِ خُرَاسَانَ، وَ بِهَا شِيعَةٌ مِنْ شِيعَتِكُمْ، وَجَّهُوا إِلَيْكُمْ بِهَذَا الْمَالِ، وَ ادْفَعْ إِلَى كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ عَلَى شَرْطِ كَذَا وَ كَذَا، فَإِذَا قَبَضُوا الْمَالَ، فَقُلْ: إِنِّي رَسُولٌ، وَ أَحِبُّ أَنْ يَكُونَ مَعِيَ خُطُوطُكُمْ بِقَبْضِكُمْ مَا قَبَضْتُمْ.

فَأَخَذَ الْمَالَ وَ أَتَى الْمَدِينَةَ، فَرَجَعَ إِلَى أَبِي الدَّوَانِقِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ عِنْدَهُ، فَقَالَ لَهُ أَبُو الدَّوَانِقِ: مَا وَرَاءُكَ؟ قَالَ: أَتَيْتُ الْقَوْمَ وَ هَذِهِ خُطُوطُهُمْ بِقَبْضِهِمُ الْمَالَ خَلَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ: فَإِنِّي أَتَيْتُهُ - وَ هُوَ يُصَلِّي فِي مَسْجِدِ الرَّسُولِ ﷺ - فَجَلَسْتُ خَلْفَهُ، وَ قُلْتُ: حَتَّى يَنْصَرِفَ، فَأَذْكُرُ لَهُ مَا ذَكَرْتُ لِأَصْحَابِهِ، فَعَجَلَ وَ انْصَرَفَ، ثُمَّ

روح او شد - خدا او را رحمت کند -.

و چون به حج می رفتم، به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام آمدم و رخصت طلبیدم که بر او داخل شوم، مرا رخصت دادند و چون بر آن حضرت داخل شدم، در اول مرتبه به من فرمود - و حال آن که آن حضرت در اندران خانه تشریف داشت، و یک پای من در صحن خانه و پای دیگر در دهلیز خانه آن حضرت بود - که: «ای ابو بصیر، از برای صاحب تو به آنچه ضامن شده بودیم، وفا نمودیم».

۱۲۸۶ / ۶. ابو علی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی، از جعفر بن محمد بن اشعث روایت کرده است که گفت: جعفر به من گفت که: آیا می دانی که سبب دخول ما در این امر (که عبارت است از تشیع و معرفت ما به آن) چه بود؟ با آن که ذکر می از آن و معرفت چیزی از آنچه در نزد مردمان است در نزد ما نبود. صفوان می گوید که: به جعفر گفتم که: بیان کن که آن چه بود؟ گفت که: ابو جعفر (یعنی: منصور صاحب دوانیق) به پدرم محمد بن اشعث گفت که: ای محمد، مردی را برای من طلب کن که او را عقلکی باشد که آنچه من می خواهم از جانب من به جا آورد. پدرم در جواب گفت که: من چنین مردی را برای تو یافته ام و اینک فلان پسر مهاجر خالوی من است. ابو جعفر گفت: پس او را به نزد من آور. جعفر می گوید که: من خالوی خود را به نزد ابو جعفر منصور آوردم، ابو جعفر با وی گفت که: ای پسر مهاجر، این مال را بگیر و به مدینه در آی و برو به نزد عبدالله بن حسن بن حسن و چند نفر از اهل بیت او که جعفر بن محمد در میانه ایشان باشد، و به ایشان بگو که: من مردی غریبم از اهل خراسان، و در آنجا شیعیانی چند از شیعیان شما هستند که این مال را به سوی شما فرستاده اند، و مال را به هر یک از ایشان تسلیم کن با شرط چنین و چنین، و چون مال را گرفتند، بگو که: من فرستاده ام و دوست می دارم که خطاهای شما با من باشد در باب گرفتن شما آنچه را که گرفته اید.

پس ابن مهاجر مال را گرفت و به مدینه آمد بعد از آن به سوی منصور صاحب دوانیق برگشت و محمد بن اشعث در نزد او بود، صاحب دوانیق به ابن مهاجر گفت: چه خبر داری و بعد از آن که از پیش ما رفتی چه اتفاق افتاد؟ گفت: به نزد آن قوم آمدم و اینک خطاهای ایشان است در باب این که ایشان مال را گرفته اند، غیر از جعفر بن محمد که من به نزد وی آمدم و او در مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله نماز می کرد، پس من در پشت سرش نشستم و با خود گفتم که

التفت إليّ، فقال: «يا هذا، اتق الله، ولا تغرأ أهل بيت محمد ﷺ؛ فإنهم قريبو العهد بدولة بني مروان وكلهم محتاج». فقلت: وما ذاك، أصلحك الله؟ قال: فأذني رأسه مني، وأخبرني بجميع ما جرى بيني وبينك حتى كأنه كان ثالثنا. قال: فقال له أبو جعفر: يا ابن مهاجر، اعلم أنه ليس من أهل بيت نبوة إلا وفيه محدث، وإن جعفر بن محمد محدثنا اليوم، وكانت هذه الدلالة سبب قولنا بهذه المقالة.

١٢٨٧ / ٧. سعد بن عبد الله وعبد الله بن جعفر جميعاً، عن إبراهيم بن مهزيار، عن أخيه علي بن مهزيار، عن الحسين بن سعيد، عن محمد بن سنان، عن ابن مسكان، عن أبي بصير، قال: قبض أبو عبد الله جعفر بن محمد ﷺ وهو ابن خمس وستين سنة في عام ثمان وأربعين ومائة؛ وعاش بعد أبي جعفر ﷺ أربعاً وثلاثين سنة.

١٢٨٨ / ٨. سعد بن عبد الله، عن أبي جعفر، عن محمد بن عمرو بن سعيد، عن يونس بن يعقوب، عن أبي الحسن الأول ﷺ، قال: سمعته يقول: «أنا كُفْتُ أبي في ثوبين شطويين كان يُحرّم فيهما، وفي قميص من قميصه، وفي عمامة كانت لعلي بن الحسين ﷺ، وفي بُرد اشتراه بأربعين ديناراً».

## ١٢٠- باب مولد أبي الحسن موسى بن جعفر ﷺ

وُلِدَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى ﷺ بِالْأَبْوَاءِ سَنَةَ ثَمَانٍ وَعِشْرِينَ وَمِائَةٍ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: تِسْعٌ وَعِشْرِينَ وَمِائَةٍ؛ وَقَبِضَ ﷺ لِسِتِّ خَلَوْنَ مِنْ رَجَبٍ مِنْ

از نماز فارغ می شود و آنچه برای اصحابش ذکر کرده ام برای او نیز ذکر می کنم. پس شتاب کرد و از نماز فارغ شد و به جانب من التفات نمود و گفت که: «ای مرد، از خدا بترس و اهل بیت محمد را گول مزن؛ زیرا که ایشان تازه عهداند از دولت بنی مروان و در این نزدیکی از دست بنی مروان خلاص شده اند، و همه ایشان فقیر و محتاج اند». من گفتم: خدا تو را به اصلاح آورد، مراد تو از این سخن چیست؟ ابن مهاجر می گوید که: جعفر سر خود را نزدیک من آورد و مرا به همه آنچه در میان من و تو گذشته بود، خبر داد تا آن که گویا که او سیم ما بوده.

محمد می گوید که: ابو جعفر گفت که: ای پسر مهاجر، بدان که هیچ اهل بیت نبوت و پیغمبری نیستند، مگر آن که در میان ایشان محدثی هست که فرشته او را خبر می دهد، و جعفر بن محمد امروز محدث ما است. محمد می گوید که: همین دلالت، سبب اعتقاد ما به این اعتقاد گردید و ما به این گفتار قائل شدیم.

۱۲۸۷ / ۷. سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر هر دو روایت کرده اند، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از محمد بن سنان، از ابن مُسکان، از ابوبصیر که گفت: روح مطهر ابو عبدالله، حضرت جعفر بن محمد علیه السلام، قبض شد و آن حضرت شصت و پنج ساله بود و در سال صد و چهل و هشتم از هجرت، و بعد از امام محمد باقر علیه السلام سی و چهار سال زنده بود.

۱۲۸۸ / ۸. سعد بن عبدالله، از ابو جعفر، از محمد بن عمرو بن سعید، از یونس بن یعقوب، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می فرمود: «من پدرم را کفن کردم در دو جامه شَطْوِی<sup>۱</sup> (یعنی: در دو جامه مصری) که در آنها احرام می بست و در پیراهنی از پیراهن های آن حضرت و در عمامه ای که از حضرت علی بن الحسین علیه السلام بود و در بُرد یمانی که آن را به چهل دینار شرعی خریده بود».

## ۱۲۰. باب در بیان مولد ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام

امام موسی کاظم علیه السلام متولد شد در منزل ابواء در سال صد و بیست و هشتم از هجرت. و بعضی گفته اند در سال صد و بیست و نهم، و قبض روح مطهر آن حضرت علیه السلام شد در وقتی که شش شب از ماه رجب گذشته بود از سال صد و

۱. و شَطَا، دهی است در ناحیه مصر که جامه را به آن نسبت می دهند. (مترجم)

سَنَةِ ثَلَاثٍ وَ ثَمَانِينَ وَ مِائَةٍ، وَ هُوَ ابْنُ أَرْبَعٍ أَوْ خَمْسٍ وَ خَمْسِينَ سَنَةً؛  
وَ قُبِضَ ۞ بِبَغْدَادَ فِي حَبْسِ السُّنْدِيِّ بْنِ شَاهَكَ.

وَ كَانَ هَارُونُ حَمَلَهُ مِنَ الْمَدِينَةِ لِعِشْرِ لَيْالٍ بَقِيْنَ مِنْ شَوَّالٍ سَنَةِ تِسْعٍ وَ  
سَبْعِينَ وَ مِائَةٍ، وَ قَدْ قَدِمَ هَارُونُ الْمَدِينَةَ مُنْصَرَفَهُ مِنْ عُمْرَةِ شَهْرِ رَمَضَانَ،  
ثُمَّ شَخَّصَ هَارُونُ إِلَى الْحَجِّ وَ حَمَلَهُ مَعَهُ، ثُمَّ انْصَرَفَ عَلَى طَرِيقِ الْبَصْرَةِ،  
فَحَبَسَهُ عِنْدَ عِيْسَى بْنِ جَعْفَرٍ، ثُمَّ أَشْخَصَهُ إِلَى بَغْدَادَ، فَحَبَسَهُ عِنْدَ السُّنْدِيِّ  
بْنِ شَاهَكَ، فَتَوَفَّى ۞ فِي حَبْسِهِ، وَ دُفِنَ بِبَغْدَادَ فِي مَقْبَرَةِ قُرَيْشٍ؛ وَ أُمُّهُ أُمُّ  
وَلَدٍ يُقَالُ لَهَا: حَمِيدَةُ.

١٢٨٩ / ١. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ السُّنْدِيِّ  
الْقُمِّيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عِيْسَى بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: دَخَلَ ابْنُ عُكَاشَةَ بْنُ  
مِخْصَنِ الْأَسَدِيِّ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ ۞ - وَ كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ۞ قَائِمًا عِنْدَهُ - فَقَدَّمَ إِلَيْهِ  
عِنْبًا، فَقَالَ: «حَبَّةٌ حَبَّةٌ يَأْكُلُهُ الشَّيْخُ الْكَبِيرُ وَ الصَّبِيُّ الصَّغِيرُ، وَ ثَلَاثَةٌ وَ أَرْبَعَةٌ يَأْكُلُهُ  
مَنْ يَظُنُّ أَنَّهُ لَا يَشْبَعُ، وَ كُلُّهُ حَبَّتَيْنِ حَبَّتَيْنِ؛ فَإِنَّهُ يُسْتَحَبُّ».

فَقَالَ لِأَبِي جَعْفَرٍ ۞: لِأَيِّ شَيْءٍ لَا تُزَوِّجُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، فَقَدْ أَذْرَكَ التَّزْوِيجَ؟ قَالَ: وَ  
بَيْنَ يَدَيْهِ صُرَّةٌ مَخْتُومَةٌ، فَقَالَ: «أَمَّا إِنَّهُ سَيَجِيءُ نَخَّاسٌ مِنْ أَهْلِ بَرْبَرٍ، فَسَيَنْزِلُ دَارَ  
مَيْمُونٍ، فَتَشْتَرِي لَهُ بِهَذِهِ الصُّرَّةِ جَارِيَةً».

قَالَ: فَاتَى لِذَلِكَ مَا أَتَى، فَدَخَلْنَا يَوْمًا عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ ۞، فَقَالَ: «أَلَا أَخْبَرُكُمْ عَنْ  
النَّخَّاسِ الَّذِي ذَكَرْتُمْ لَكُمْ قَدْ قَدِمَ، فَادْهَبُوا، فَاشْتَرُوا بِهَذِهِ الصُّرَّةِ مِنْهُ جَارِيَةً».

قَالَ: فَاتَيْنَا النَّخَّاسَ، فَقَالَ: قَدْ بَعْتُ مَا كَانَ عِنْدِي إِلَّا جَارِيَتَيْنِ مَرِيضَتَيْنِ

هشتاد و سیم. و آن حضرت در آن هنگام، پنجاه و چهار، یا پنجاه و پنج ساله بود، و روح مقدس آن حضرت علیه السلام در بغداد قبض شد در حبس سندی بن شاهک، و در وقتی که دو روز از ماه شوال باقی مانده بود. هارون او را از مدینه به مکه برد، و هارون از مکه به مدینه آمد در زمانی که از عمره ماه رمضان برگشت، بعد از آن هارون به سوی حج بیرون رفت و آن حضرت را با خود برد، پس به راه بصره برگشت و آن حضرت را در بصره در نزد عیسی بن جعفر محبوس گردانید، پس آن حضرت را به سوی بغداد بیرون برد و او را در نزد سندی بن شاهک حبس کرد، و آن حضرت علیه السلام در حبس سندی وفات فرمود و در بغداد در مقبره قریش مدفون گردید. و مادر آن حضرت کنیزی بود که او را حمیده می گفتند.

۱۲۸۹ / ۱. حسین بن محمد اشعری، از معلی بن محمد، از علی بن سندی قمی روایت کرده است که گفت: حدیث کرد ما را عیسی بن عبدالرحمان، از پدرش که گفت: ابن عکاشة بن محسن اسدی بر امام محمد باقر علیه السلام داخل شد و امام جعفر صادق علیه السلام در نزد آن حضرت ایستاده بود، پس انگوری به خدمت آن حضرت آورد و حضرت فرمود که: «پیر کهن، یا کودک خردسال آن را دانه دانه می خورد و آنکه گمان می کند که سیر نمی شود و سه دانه و چهار دانه می خورد و تو آن را دو دانه دو دانه بخور که آن مستحب است».

پس ابن عکاشة به امام محمد باقر علیه السلام عرض کرد که: برای چه حضرت صادق را زن نمی دهی که او به حد تزویج و زمان زن گرفتن رسیده است؟ راوی می گوید که: در پیش روی آن حضرت کیسه سر به مهری بود، پس فرمود که: «آگاه باشید که زود باشد که بنده فروشی از اهل بربر بیاید و در سرای میمون فرود آید و به همین کیسه، کنیزی از برای جعفر خریداری خواهد شد».

راوی می گوید که: برای این امر، آن قدر زمانی که بایست بگذرد گذشت، پس روزی بر امام محمد باقر علیه السلام داخل شدیم، فرمود: «آیا نمی خواهید که شما را خبر دهم از آن بنده فروشی که او را برای شما ذکر کردم، اکنون آن بنده فروش آمده است، پس بروید و به همین کیسه کنیزی را از او بخرید».

راوی می گوید که: ما به نزد آن بنده فروش آمدیم، بعد از آن که از او خواهش کنیز نمودیم، گفت که: آنچه در نزد من بود از کنیزان، همه را فروختم، مگر دو کنیز بیمار که یکی از آنها

إِحْدَاهُمَا أَمْثَلُ مِنَ الْآخَرَى، قُلْنَا: فَأَخْرَجَهُمَا حَتَّى نَنْظُرَ إِلَيْهِمَا، فَأَخْرَجَهُمَا، فَقُلْنَا: بِكُمْ تَبِيعُنَا هَذِهِ الْمُتَمَاتِلَةُ؟ قَالَ: بِسَبْعِينَ دِينَارًا، قُلْنَا: أَحْسِنَ، قَالَ: لَا أَنْقُصُ مِنْ سَبْعِينَ دِينَارًا، قُلْنَا لَهُ: نَشْتَرِيهَا مِنْكَ بِهَذِهِ الصُّرَّةِ مَا بَلَغَتْ، وَ لَا نَذْرِي مَا فِيهَا، وَ كَانَ عِنْدَهُ رَجُلٌ أَبْيَضُ الرَّأْسِ وَ اللَّحْيَةِ، قَالَ: فُكُّوا، وَ زِنُوا، فَقَالَ النَّحَّاسُ: لَا تَفُكُّوا؛ فَإِنَّهَا إِنْ نَقَصَتْ حَبَّةً مِنْ سَبْعِينَ دِينَارًا، لَمْ أَبَايْغُكُمْ، فَقَالَ الشَّيْخُ: اذْنُوا، فَذَنُونَا، وَ فَكَّكْنَا الْخَاتَمَ، وَ وَزَنَّا الدَّنَانِيرَ، فَإِذَا هِيَ سَبْعُونَ دِينَارًا لَا تَزِيدُ وَ لَا تَنْقُصُ.

فَأَخَذْنَا الْجَارِيَةَ، فَأَدْخَلْنَاهَا عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام - وَ جَعْفَرُ قَائِمٌ عِنْدَهُ - فَأَخْبَرْنَا أَبَا جَعْفَرٍ بِمَا كَانَ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ لَهَا: «مَا اسْمُكَ؟» قَالَتْ: حَمِيدَةُ، فَقَالَ: «حَمِيدَةُ فِي الدُّنْيَا، مَحْمُودَةٌ فِي الْآخِرَةِ، أَخْبِرِينِي عَنْكَ: أَيْكُرُّ أَنْتِ أَمْ تَيْبٌ؟» قَالَتْ: يَكُرُّ، قَالَ: «وَ كَيْفَ وَ لَا يَقَعُ فِي أَيْدِي النَّحَّاسِينَ شَيْءٌ إِلَّا أَفْسَدُوهُ؟!» فَقَالَتْ: قَدْ كَانَ يَجِئُنِي، فَيَقْعُدُ مِنِّي مَقْعَدَ الرَّجُلِ مِنَ الْمَرْأَةِ، فَيَسْلُطُ اللَّهُ عَلَيْهِ رَجُلًا أَبْيَضَ الرَّأْسِ وَ اللَّحْيَةِ، فَلَا يَزَالُ يَلْطِمُهُ حَتَّى يَقُومَ عَنِّي، فَفَعَلَ بِي مِرَارًا، وَ فَعَلَ الشَّيْخُ بِهِ مِرَارًا، فَقَالَ: «يَا جَعْفَرُ، خُذْهَا إِلَيْكَ». فَوَلَدَتْ خَيْرَ أَهْلِ الْأَرْضِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليه السلام.

١٢٩٠ / ٢. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ

از دیگری بهتر است. گفتیم: هر دو را بیرون آور تا به سوی ایشان نظر کنیم و هر دو را ببینیم. پس هر دو را بیرون آورد، ما گفتیم که: این کنیز بهتر را به ما چند می فروشی؟ گفت: به هفتاد دینار. گفتیم: به ما احسان کن و چیزی از آن را کم نما. گفت: دیناری از هفتاد دینار کم نمی کنم. ما با وی گفتیم که: این کنیز را از تو می خریم به این کیسه؛ هر چه باشد، و ما نمی دانیم که در این کیسه چقدر است و مرد سر و ریش سفیدی در نزد او بود، گفت: سر کیسه را باز کنید و بسنجید. بنده فروش گفت که: سر کیسه را باز مکنید که اگر این کیسه یک حبه از هفتاد دینار کم باشد، به شما نمی فروشم.<sup>۱</sup> پس آن پیر گفت: پیش بیایید، ما پیش رفتیم و مهر آن کیسه را باز کردیم، و دینارها را که در آن بود، شمردیم، دیدیم که هفتاد دینار بود؛ نه زیاد و نه کم. پس آن کنیز را گرفتیم و او را به خدمت امام محمد باقر علیه السلام آوردیم و در آن حال حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در نزد آن حضرت ایستاده بود.

پس ما حضرت باقر علیه السلام را به آنچه اتفاق افتاده بود، خبر دادیم. خدا را حمد کرد و بر او ثنا گفت. پس به آن کنیز فرمود که: «نام تو چیست؟» عرض کرد: حمیده. حضرت فرمود که: «حمیده در دنیا، و محموده در آخرت» (و حمیده به معنی ستایش کننده و ستوده هر دو می باشد و محموده به معنی ستوده است). و حضرت به حمیده فرمود که: «مرا از خویش خبر ده که آیا تو باکره ای یا ثیبه» (که بگارت رفته؟) عرض کرد که: باکره ام. حضرت فرمود: «چگونه شده که تو باکره ای با آن که چیزی در دست بنده فروشان نمی افتد مگر آن که آن را فاسد و ضایع می کنند؟» حمیده عرض کرد که: آن بنده فروشی که مالک من بود، به نزد من می آمد و نسبت به من در جایی می نشست که مرد نسبت به زن در آنجا می نشست (یعنی: در میان دو پا) و خدا مرد سر و ریش سفیدی را بر او مسلط می گردانید، و متصل او را به سیلی می زد تا بر می خاست و از من دور می شد، و آن بنده فروش چندین مرتبه با من چنین کرد، و آن پیر نیز چندین مرتبه با او چنین کرد.

پس حضرت باقر علیه السلام فرمود که: «ای جعفر، این کنیز را با خود بگیر». بعد از آن بهترین اهل زمین حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از او متولد شد.

۱۲۹۰/۲. محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از عبدالله بن احمد، از علی بن حسین، از

۱. و خبه، جزئی از چهل و هشت جزء یک درم است؛ زیرا که درم، شش دانق است و هر دانقی دو قیراط است، و هر قیراطی، دو طسوج است، و هر طسوجی دو حبه است. (مترجم)

عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ ابْنِ سِنَانٍ، عَنْ سَابِقِ بْنِ الْوَلِيدِ، عَنْ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ، أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «حَمِيدَةٌ مُصَفَّاءٌ مِنَ الْأَذْنَانِ كَسَبِيكَةِ الذَّهَبِ، مَا زَالَتِ الْأَمْلاكُ تَخْرُسُهَا حَتَّى أُدِيَتْ إِلَيَّ؛ كَرَامَةً مِنَ اللَّهِ لِي وَ الْحُجَّةَ مِنْ بَعْدِي».

١٢٩١ / ٣. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً، عَنْ أَبِي قَتَادَةَ الْقُمِّيِّ، عَنْ أَبِي خَالِدٍ الرَّبَالِيِّ، قَالَ: لَمَّا أَقْدِمَ بِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام عَلَى الْمَهْدِيِّ - الْقُدَمَةَ الْأُولَى - نَزَلَ رُبَالَةً، فَكُنْتُ أَحَدُهُ، فَرَأَيْتُ مَغْمُوماً، فَقَالَ لِي: «يَا أَبَا خَالِدٍ، مَا لِي أَرَاكَ مَغْمُوماً؟» فَقُلْتُ: وَ كَيْفَ لَا أَعْتَمُ وَ أَنْتَ تُحْمَلُ إِلَى هَذِهِ الطَّاغِيَةِ، وَ لَا أَذْرِي مَا يُحْدِثُ فِيكَ؟!

فَقَالَ: «لَيْسَ عَلَيَّ بَأْسٌ، إِذَا كَانَ شَهْرُ كَذَا وَ يَوْمُ كَذَا، فَوَافِنِي فِي أَوَّلِ الْمِيلِ».

فَمَا كَانَ لِي هَمٌّ إِلَّا إِيْخْصَاءُ الشُّهُورِ وَ الْأَيَّامِ حَتَّى كَانَ ذَلِكَ الْيَوْمُ، فَوَافَيْتُ الْمِيلَ، فَمَا زِلْتُ عِنْدَهُ حَتَّى كَادَتْ الشَّمْسُ أَنْ تَغِيبَ، وَ وَشَوَسَ الشَّيْطَانُ فِي صَدْرِي، وَ تَخَوَّفْتُ أَنْ أَشُكَّ فِيمَا قَالَ، فَبَيَّنَّا أَنَا كَذَلِكَ إِذْ نَظَرْتُ إِلَى سَوَادٍ قَدْ أَقْبَلَ مِنْ نَاحِيَةِ الْعِرَاقِ، فَاسْتَقْبَلْتُهُمْ، فَإِذَا أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام أَمَامَ الْقِطَارِ عَلَى بَغْلَةٍ، فَقَالَ: «إِيْهِ يَا أَبَا خَالِدٍ». قُلْتُ: لَبَيْكَ، يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَقَالَ: «لَا تَشْكَنَّ، وَدَّ الشَّيْطَانُ أَنَّكَ شَكَّكَتَ». فَقُلْتُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَّصَكَ مِنْهُمْ، فَقَالَ: «إِنَّ لِي إِلَيْهِمْ عَوْدَةً لَا أَتَخَلَّصُ مِنْهُمْ».

١٢٩٢ / ٤. أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ وَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ جَمِيعاً، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرٍ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ

ابن سنان، از سابق بن ولید، از معلی بن خنیس روایت کرده است که: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «حمیده از همه آلودگی‌ها، پاک و پاکیزه و صافی است مانند شمش طلا و فرشتگان همیشه او را پاسبانی می‌کردند تا به من رسید به جهت کرامتی از جانب خدا برای من و حجت بعد از من».

۱۲۹۱ / ۳. چند نفر از اصحاب ما، از احمد بن محمد و علی بن ابراهیم، از پدرش همه روایت کرده‌اند، از ابوقتاده قُمی، از ابو خالد زُبالی که گفت: چون ابوالحسن حضرت امام موسی علیه السلام را به نزد مهدی عباسی می‌بردند، در مرتبه اول در منزل زُباله فرود آمد، و من با آن حضرت سخن می‌گفتم، مرا اندوهناک دید، فرمود که: «ای ابو خالد، مرا چه می‌شود که تو را غمناک می‌بینم؟»

عرض کردم که: چگونه غمناک نباشم با آن که تو را می‌برند به نزد این طاغی (که در طغیان از اندازه بیرون رفته) و نمی‌دانم که در حق تو چه خواهد کرد؟ حضرت فرمود که: «بر من باکی نیست و از او ضرری به من نمی‌رسد. چون فلان ماه و فلان روز بیاید، در میل اول بیا به نزد من».

ابو خالد می‌گوید که: مرا همت و مقصودی نبود، مگر شمردن ماه‌ها و روزها تا آن که آن روز که وعده فرموده بود آمد، پس من در نزد آن میل آمدم و متصل در نزد آن بودم تا آن که نزدیک شد که آفتاب غروب کند، و شیطان در سینه من وسوسه کرد و ترسیدم که در آنچه حضرت فرموده شک کنم. ابو خالد می‌گوید که: در بین آن که من همچنین پریشان بودم، ناگاه نظرم افتاد به سیاهی که از جانب عراق می‌آمد، پس ایشان را استقبال کردم و رو به ایشان رفتم، دیدم که امام موسی کاظم علیه السلام در جلو قافله بر استری سوار است، فرمود که: «دیگر بگو ای ابو خالد».

عرض کرد: لبیک، یا ابن رسول الله به خدمت تو ایستاده‌ام. فرمود: «شک نکنی و شیطان دوست داشت که تو شک آوری». پس عرض کردم که: حمد از برای خدایی که تو را از دست ایشان رها نید. فرمود که: «مرا به سوی ایشان یک برگشتن دیگر است که از دست ایشان خلاصی نخواهم یافت».

۱۲۹۲ / ۴. احمد بن مهران و علی بن ابراهیم هر دو روایت کرده است از محمد بن علی، از حسن بن راشد، از یعقوب بن جعفر بن ابراهیم که گفت: در خدمت ابوالحسن حضرت

مُوسَى ﷺ إِذْ أَنَاهُ رَجُلٌ نَصْرَانِيٌّ - وَ نَحْنُ مَعَهُ بِالْعَرِضِ - فَقَالَ لَهُ النَّصْرَانِيُّ: إِنِّي أَتَيْتُكَ مِنْ بَلَدٍ بَعِيدٍ، وَ سَفَرٍ شاقٍّ، وَ سَأَلْتُ رَبِّي مُنْذُ ثَلَاثِينَ سَنَةً أَنْ يُرْشِدَنِي إِلَى خَيْرِ الْأَذْيَانِ، وَ إِلَى خَيْرِ الْعِبَادِ وَ أَعْلَمِهِمْ، وَ أَتَانِي آتٍ فِي النَّوْمِ، فَوَصَفَ لِي رَجُلًا بَعْلِيَا دِمَشْقَ، فَأَنْطَلَقْتُ حَتَّى أَتَيْتُهُ، فَكَلَّمْتُهُ، فَقَالَ: أَنَا أَعْلَمُ أَهْلَ دِينِي، وَ غَيْرِي أَعْلَمُ مِنِّي، فَقُلْتُ: أُرْشِدْنِي إِلَى مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْكَ؛ فَإِنِّي لَا أَسْتَغْطِمْ السَّفَرَ، وَ لَا تَبْعُدُ عَلَيَّ الشُّقَّةَ، وَ لَقَدْ قَرَأْتُ الْإِنْجِيلَ كُلَّهَا وَ مَزَامِيرَ دَاوُدَ، وَ قَرَأْتُ أَرْبَعَةَ أَسْفَارٍ مِنَ التَّوْرَةِ، وَ قَرَأْتُ ظَاهِرَ الْقُرْآنِ حَتَّى اسْتَوْعَبْتُهُ كُلَّهُ، فَقَالَ لِي الْعَالِمُ: إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ عِلْمَ النَّصْرَانِيَّةِ، فَأَنَا أَعْلَمُ الْعَرَبِ وَ الْعَجَمِ بِهَا، وَ إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ عِلْمَ الْيَهُودِ، فَبَاطِلِيُّ بْنُ شَرْحِبِيلَ السَّامِرِيُّ أَعْلَمُ النَّاسِ بِهَا الْيَوْمَ، وَ إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ عِلْمَ الْإِسْلَامِ وَ عِلْمَ التَّوْرَةِ وَ عِلْمَ الْإِنْجِيلِ وَ الزَّبُورِ وَ كِتَابَ هُودٍ، وَ كُلَّ مَا أَنْزَلَ عَلَى نَبِيِّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ فِي دَهْرِكَ وَ دَهْرِ غَيْرِكَ، وَ مَا أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ خَبَرٍ - فَعَلِمَهُ أَحَدٌ أَوْ لَمْ يَعْلَمْ بِهِ أَحَدٌ - فِيهِ تَبَيَّنَ كُلُّ شَيْءٍ، وَ شِفَاءٌ لِلْعَالَمِينَ، وَ رَوْحٌ لِمَنْ اسْتَرْوَحَ إِلَيْهِ، وَ بَصِيرَةٌ لِمَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا، وَ أُنْسٌ إِلَى الْحَقِّ فَأُرْشِدُكَ إِلَيْهِ، فَأْتِهِ وَ لَوْ مَشِيًّا عَلَى رِجْلَيْكَ، فَإِنْ لَمْ تَقْدِرْ، فَحَبِّبُوا عَلَيَّ رُكْبَتَيْكَ، فَإِنْ لَمْ تَقْدِرْ، فَزَخِفْ عَلَيَّ اسْتِكَ، فَإِنْ لَمْ تَقْدِرْ، فَعَلَى وَجْهِكَ.

امام موسی کاظم علیه السلام بودم که ناگاه مرد ترسایی به خدمت آن حضرت آمد و ما با آن حضرت در غریض بودیم.<sup>۱</sup> آن ترسا به حضرت عرض کرد که: من از شهر دور و سفر پر زحمتی به نزد تو آمده‌ام، و مدت سی سال است که از پروردگار خویش خواستم که مرا به بهترین دین‌ها و بهترین بندگان و داناترین ایشان رهنمایی کند، و در عالم خواب کسی به نزد من آمد و مردی را که در بالای دمشق می‌باشد، برای من وصف کرد. پس رفتم تا به نزد او آمدم و با او سخن گفتم. بعد از آن گفت که: من از اهل دین خود داناترم، و غیر من از من داناتر است. گفتم: مرا به سوی کسی که از تو داناتر باشد، رهنمایی کن؛ زیرا که من سفر را بزرگ نمی‌شمارم و مسافتی که به مشقت و زحمت قطع آن باید کرد، بر من دور و دراز نیست و من همه انجیل و جمیع سور و فصول و ابواب زبور داود را خوانده‌ام، و چهار جزء از اجزاء تورات را خوانده‌ام، و ظاهر قرآن را نیز خوانده‌ام تا آن که همه آن را فرا گرفته‌ام.

آن عالم به من گفت که: اگر علم نصرانیت و ترسایی را می‌خواهی، من از همه عرب و عجم به آن داناترم، و اگر علم یهودیت را می‌خواهی، باطی بن شرحبیل سامری امروز از همه مردمان به آن داناتر است، و اگر علم اسلام را می‌خواهی و همچنین علم تورات و علم انجیل و زبور و کتاب هود و هر چه بر پیغمبری از پیغمبران فرو فرستاده شده در این روزگار و روزگار پیش و هر خوبی که از آسمان فرود آمده باشد و کسی آن را دانسته باشد، یا کسی به آن عالم نباشد و در آن بیان هر چیزی و شفای از برای همه عالمیان در آن باشد، و همچنین راحت از برای کسی که به آن آسودگی طلبد، و بینایی از برای آن که خدا به او اراده خیری فرموده باشد، و به سوی حق آنسی گرفته باشد، تو را به سوی او رهنمایی می‌کنم. پس برو به نزد او، اگر چه به رفتن بر پای‌های خویش و پیاده‌روی باشد. و اگر نتوانی بر زانوهای خویش برو و اگر از آن عاجز شوی، بر نشستگاه خود، خود را بر زمین کش، و اگر از آن نیز عاجز شوی، بر روی خویش برو (که صورت را بر زمین گذار).

من گفتم: نه چنین است، بلکه من قدرت بر رفتن دارم؛ هم در بدن و هم در مال (یعنی: بدنم طاقت زحمت سفر دارد و خرجی نیز دارم). آن عالم گفت: پس همین زمان برو تا برسی به یثرب. گفتم که: یثرب را نمی‌شناسم. گفت: برو تا برسی به مدینه پیغمبری صلی الله علیه و آله که در میان

۱. و غریض بر وزن زبیر، وادی یا دهی است نزدیک مدینه. (مترجم)

فَقُلْتُ: لَا، بَلْ أَنَا أَقْدِرُ عَلَى الْمَسِيرِ فِي الْبَدَنِ وَالْمَالِ، قَالَ: فَأَنْطَلِقُ مِنْ فُورِكَ حَتَّى تَأْتِيَ يَثْرِبَ، فَقُلْتُ: لَا أَعْرِفُ يَثْرِبَ، قَالَ: فَأَنْطَلِقُ حَتَّى تَأْتِيَ مَدِينَةَ النَّبِيِّ ﷺ -الَّذِي بُعِثَ فِي الْعَرَبِ وَهُوَ النَّبِيُّ الْعَرَبِيُّ الْهَاشِمِيُّ- فَإِذَا دَخَلْتَهَا، فَسَلْ عَنْ بَنِي غَنَمِ بْنِ مَالِكِ بْنِ النَّجَّارِ وَهُوَ عِنْدَ بَابِ مَسْجِدِهَا، وَ أَظْهَرُ بِرَّةَ النَّصْرَانِيَّةِ وَ حَلِيَّتَهَا؛ فَإِنَّ وَائِلَهَا يَتَشَدَّدُ عَلَيْهِمْ، وَ الْخَلِيفَةُ أَشَدُّ، ثُمَّ تَسْأَلُ عَنْ بَنِي عَمْرِو بْنِ مَبْدُولٍ وَ هُوَ بِبَقِيعِ الرُّبَيْرِ، ثُمَّ تَسْأَلُ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، وَ أَئِنَّ مَنْزِلَهُ؟ وَ أَئِنَّ هُوَ؟ مُسَافِرٌ أَمْ حَاضِرٌ؟ فَإِنْ كَانَ مُسَافِرًا فَالْحَقُّهُ؛ فَإِنَّ سَفَرَهُ أَقْرَبُ مِمَّا ضَرَبْتَ إِلَيْهِ.

ثُمَّ أَعْلِمَهُ أَنَّ مَطْرَانَ عَلِيَا الْغُوْطَةِ - غُوْطَةُ دِمَشْقَ - هُوَ الَّذِي أُرْشَدَنِي إِلَيْكَ، وَ هُوَ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ كَثِيرًا، وَ يَقُولُ لَكَ: إِنِّي لَا أَكْثِرُ مُنَاجَاةَ رَبِّي أَنْ يَجْعَلَ إِسْلَامِي عَلَى يَدَيْكَ.

مرکز تحقیقات کتب و تراث اسلامی

فَقَصَّ هَذِهِ الْقِصَّةَ وَ هُوَ قَائِمٌ مُعْتَمِدٌ عَلَى عَصَاهُ، ثُمَّ قَالَ: إِنْ أَذِنْتَ لِي يَا سَيِّدِي كَفَرْتُ لَكَ وَ جَلَسْتُ.

فَقَالَ: «أَذِنُ لَكَ أَنْ تَجْلِسَ، وَ لَا أَذِنُ لَكَ أَنْ تُكْفِّرَ».

فَجَلَسَ، ثُمَّ أَلْقَى عَنْهُ بُرُوسَهُ، ثُمَّ قَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، تَأْذِنُ لِي فِي الْكَلَامِ؟ قَالَ: «نَعَمْ، مَا جِئْتَ إِلَّا لَهُ».

فَقَالَ لَهُ النَّصْرَانِيُّ: ارْزُدْ عَلَيَّ صَاحِبِي السَّلَامَ، أَوْ مَا تَرُدُّ السَّلَامَ؟ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ ﷺ: «عَلَيَّ صَاحِبِكَ أَنْ هَدَاهُ اللَّهُ، فَأَمَّا التَّسْلِيمُ، فَذَاكَ إِذَا صَارَ فِي دِينِنَا».

عرب مبعوث شده، و او همان پیغمبر عربی هاشمی است، و چون داخل مدینه شدی، سؤال کن از منزل پسران غنم بن مالک بن نجار و آن در نزد در مسجد مدینه است، و جامه ترسایی و هیئت آن را از خود دور کن؛ زیرا که حاکم مدینه بر ترسایان سخت گیری می کند، و خلیفه شدتش بر ایشان از او بیشتر است. بعد از آن سؤال می کنی از منزل پسران عمرو بن مبدول و آن در نقیع زبیر است<sup>۱</sup> (تتمه روایت:) پس، از ایشان سؤال می کنی از موسی بن جعفر و این که منزل او در کجاست و آن حضرت در کجا می باشد آیا مسافر است یا حاضر؟ پس اگر مسافر باشد، دنبال او برو و به او ملحق شو؛ زیرا که سفر آن حضرت نزدیک تر است از آن مسافتی که تو طی کرده ای و به جانب او سفر نموده ای. پس او را اعلام کن که مطران که در بالای غوطه (یعنی: غوطه دمشق) مسکن دارد، او مرا به سوی تو رهنمایی نمود و مطران تو را سلام می رساند و می گوید: بیشتر مناجات من با پروردگار خویش آن است که اسلام مرا بر دست تو قرار دهد.

و آن ترسا این قصه را خواند، در حالی که ایستاده و تکیه زده بود بر عصای خویش. بعد از آن به حضرت عرض کرد که: ای آقای من، اگر مرا رخصت می دهی از برای تو تکفیر به عمل می آورم و می نشینم.<sup>۲</sup> حضرت فرمود که: «تو را رخصت می دهم که بنشین، ولیکن تو را رخصت نمی دهم که تکفیر را به عمل آوری».

پس نشست و بُرنس خود را از سر انداخت.<sup>۳</sup> پس آن ترسا عرض کرد که: فدای تو گردم، مرا رخصت می دهی در سخن گفتن؟ حضرت فرمود: «آری، تو نیامده ای، مگر برای آن که سخن گویی». پس آن ترسا عرض کرد که: جواب سلام صاحب خویش (یعنی: عالم غوطه) را بگویم از جانب تو، یا آن که جواب سلام او را نمی فرمایی؟ حضرت امام موسی علیه السلام فرمود که: «سلام بر صاحب تو باد! اگر خدا او را هدایت کند، و اما تسلیم و سلام کردن به طریقه جزم که در آن شرطی نباشد، چنانچه بعضی گمان کرده اند، یا آشتی کردن، پس آن در وقتی است که

۱. و نقیع، باتون کَلَمَن چاهی است پر آب، و در بعضی از نسخ کافی، بقیع با بای ابجد است، و آن نصحیف است؛ زیرا که بقیع قبرستان مدینه است و آن در بیرون شهر است و آن را بقیع فرقد می نامند. (مترجم)

۲. و تکفیر به معنی خم شدن و سر به زیر آوردن است؛ به طوری که نزدیک به رکوع باشد و در این زمان آن را کُرنش می گویند و بعضی گفته اند که: به معنی دست در بر گرفتن است. (مترجم)

۳. و بُرنس، به ضم با و نون و سکون را، کلاه فرنگی را گویند، و بر داشتن آن در وقت سخن گفتن، نشانه تعظیم و تواضع مخاطب است، و در صراح است که آن کلاهی است که در اول اسلام آن را می پوشیده اند. (مترجم)

فَقَالَ النَّصْرَانِيُّ: إِنِّي أَسْأَلُكَ أَصْلَحَكَ اللَّهُ؟ قَالَ: «سَلْ». قَالَ: أَخْبِرْنِي عَنْ كِتَابِ  
 اللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَنَطَقَ بِهِ؛ ثُمَّ وَصَفَهُ بِمَا وَصَفَهُ بِهِ، فَقَالَ: ﴿حَم﴾ وَالْكِتَابِ  
 الْمُبِينِ ○ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ ○ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ ﴿ مَا تَفْسِيرُهَا  
 فِي الْبَاطِنِ؟

فَقَالَ: «أَمَّا ﴿حَم﴾ فَهُوَ مُحَمَّدٌ ﷺ وَهُوَ فِي كِتَابِ هُودٍ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْهِ وَهُوَ  
 مَنْقُوصُ الْحُرُوفِ. وَ أَمَّا «الْكِتَابِ الْمُبِينِ» فَهُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌُّّ ؑ. وَ أَمَّا اللَّيْلَةُ،  
 فَقَاطِمَةُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا. وَ أَمَّا قَوْلُهُ: «فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ» يَقُولُ: يَخْرُجُ مِنْهَا  
 خَيْرٌ كَثِيرٌ، فَرَجُلٌ حَكِيمٌ، وَ رَجُلٌ حَكِيمٌ، وَ رَجُلٌ حَكِيمٌ».

فَقَالَ الرَّجُلُ: صِفْ لِي الْأَوَّلَ وَالْآخِرَ مِنَ هَؤُلَاءِ الرِّجَالِ، فَقَالَ: «إِنَّ الصِّفَاتِ  
 تَشْبِهُهُ، وَلَكِنَّ الثَّالِثَ مِنَ الْقَوْمِ أَصِفُ لَكَ مَا يَخْرُجُ مِنْ نَسْلِهِ، وَ إِنَّهُ عِنْدَكُمْ لَفِي الْكِتَابِ  
 الَّتِي نَزَلَتْ عَلَيْكُمْ إِنْ لَمْ تُغَيِّرُوا وَ تُحَرِّفُوا وَ تُكْفَرُوا وَ قَدِيمًا مَا فَعَلْتُمْ».

قَالَ لَهُ النَّصْرَانِيُّ: إِنِّي لَا أَسْتُرُ عَنْكَ مَا عَلِمْتُ، وَ لَا أَكْذِبُكَ، وَ أَنْتَ تَعْلَمُ مَا أَقُولُ

در دین ما در آید و مسلمان گردد».

آن ترسا عرض کرد که: خدا تو را به اصلاح آورد، من می خواهم که از تو سؤال کنم. حضرت فرمود که: «سؤال کن». عرض کرد که: مرا خبر ده از کتاب خدا که بر محمد ﷺ فرو فرستاده شده، و به آن گویا گردیده، پس او را وصف فرموده به آنچه او را به آن وصف فرموده و فرموده که: ﴿حَمْدٌ وَ الْكِتَابُ الْمُبِينُ \* إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ \* فِيهَا﴾، و بفرما که تفسیر آن، در باطن چیست؟ حضرت فرمود: «اما حم، مراد از آن، محمد ﷺ است، و اوست که مذکور است در کتاب هود که بر او فرو فرستاده شده و آن حرف هایش کم شده (چه میم در اول و دال در آخر آن افتاده)، و اما کتاب مبین، مراد از آن امیر المؤمنین علی ﷺ است و اما لیلۃ، فاطمه ﷺ است و اما قول آن جناب: ﴿فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾<sup>۱</sup>، می فرماید که: از این لیلۃ، نیکان بسیار بیرون می آیند و امام ﷺ تفصیل آن نیکان را داده، می فرماید که پس، مردی است صاحب حکمت، و مردی دیگر است صاحب حکمت، و نیز مردی دیگر است صاحب حکمت» (ولیکن بر سه مرد اقتصار فرموده بر سبیل مثال، نه بیان تمام و کمال. می تواند که این کلام، از کلام پیش جدا باشد و بنابر وجه دوم، مراد از اول، علی بن ابی طالب و از دوم، امام حسن و از سیم، امام حسین ﷺ است).

آن مرد ترسا عرض کرد که: اول و آخر از این گروه مردان (یعنی: امیر المؤمنین و صاحب الزمان از این جماعت امامان ﷺ) را برای من وصف کن (و می تواند که معنی این باشد که: اول تا آخر همه را برای من بیان کن). حضرت فرمود که: «صفت ها مشتبه می شود و موجب تعیین و تشخیص نمی شود، ولیکن وصف می کنم از برای تو آنچه را که بیرون می آید از نسل سیم از این گروه (که عبارت است از: حضرت امام حسین ﷺ. و می تواند که مراد از سیم، امام زین العابدین ﷺ باشد؛ زیرا که آن حضرت، از سیم امامانی است که از لیلۃ بیرون آمده اند، ولیکن اول، اظهر است) و به درستی که که او در نزد شما مذکور است؛ در آن کتاب ها که بر شما فرود آمده است، اگر آنها را تغییر نداده باشید، و تحریف نکرده باشید، و کافر نشده باشید، و در زمان پیش چه کردید، یا در قدیم کردید آنچه کردید».

آن ترسا عرض کرد که: آنچه دانسته ام، از تو نمی پوشم و تو را نسبت به دروغ نمی دهم،

فِي صِدْقِ مَا أَقُولُ وَكَذِبِهِ، وَاللّٰهُ لَقَدْ أَعْطَاكَ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ، وَقَسَمَ عَلَيْكَ مِنْ نِّعَمِهِ مَا لَا يَخْطُرُهُ الْخَاطِرُونَ، وَلَا يَسْتُرُهُ السَّائِرُونَ، وَلَا يُكَذِّبُ فِيهِ مَنْ كَذَّبَ، فَقُولِي لَكَ فِي ذَلِكَ الْحَقُّ، وَكُلُّ مَا ذَكَرْتُ فَهُوَ كَمَا ذَكَرْتُ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام: «أَعْجَلُكَ أَيْضاً خَبِراً لَا يَعْرِفُهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِّمَّنْ قَرَأَ الْكِتَابَ، أَخْبِرْنِي مَا اسْمُ أُمِّ مَرْيَمَ؟ وَ أَيُّ يَوْمٍ نُفِخَتْ فِيهِ مَرْيَمُ؟ وَلِكَمْ مِنْ سَاعَةٍ مِنَ النَّهَارِ؟ وَ أَيُّ يَوْمٍ وَضَعَتْ مَرْيَمُ فِيهِ عِيسَى عليه السلام؟ وَلِكَمْ مِنْ سَاعَةٍ مِنَ النَّهَارِ؟».

فَقَالَ النَّصْرَانِيُّ: لَا أَدْرِي.

فَقَالَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام: «أَمَّا أُمُّ مَرْيَمَ، فَاسْمُهَا مَرْثَا، وَ هِيَ وَهَبَتْهُ بِالْعَرَبِيَّةِ. وَ أَمَّا الْيَوْمُ الَّذِي حَمَلَتْ فِيهِ مَرْيَمَ، فَهُوَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ لِلزَّوَالِ، وَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي هَبَطَ فِيهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ، وَ لَيْسَ لِلْمُسْلِمِينَ عِيدٌ كَانَ أَوْلَى مِنْهُ، عَظَّمَهُ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى، وَ عَظَّمَهُ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله، فَأَمَرَ أَنْ يَجْعَلَهُ عِيداً، فَهُوَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ.

وَ أَمَّا الْيَوْمُ الَّذِي وَلَدَتْ فِيهِ مَرْيَمَ، فَهُوَ يَوْمُ الثَّلَاثَاءِ لِأَرْبَعِ سَاعَاتٍ وَ نِصْفٍ مِنَ النَّهَارِ.

وَ النَّهْرُ الَّذِي وَلَدَتْ عَلَيْهِ مَرْيَمُ عِيسَى عليه السلام هَلْ تَعْرِفُهُ؟» قَالَ: لَا، قَالَ: «هُوَ الْفُرَاتُ، وَ عَلَيْهِ شَجَرُ النَّخْلِ وَ الْكَرْمِ، وَ لَيْسَ يُسَاوِي بِالْفُرَاتِ شَيْءٌ لِلْكَرْمِ وَ النَّخِيلِ.

فَأَمَّا الْيَوْمُ الَّذِي حَجَبَتْ فِيهِ لِسَانَهَا، وَ نَادَى قَيْدُوسٌ وُلْدَهُ وَ أَشْيَاعَهُ، فَأَعَانُوهُ وَ أَخْرَجُوا آلَ عِمْرَانَ لِيَنْظُرُوا إِلَى مَرْيَمَ، فَقَالُوا لَهَا مَا قَصَّ اللّٰهُ عَلَيْكَ فِي كِتَابِهِ، وَ

با آن که تو می دانی آنچه را که من می گویم که راست آن کدام است و دروغ آن کدام. و به خدا سوگند، که خدا تو را از فضل خود عطا فرموده، و از نعمت های خویش بر تو تقسیم نموده، آنچه صاحبان خاطر به خاطر خود نمی گذرانند و پوشندگان آن را نمی پوشند، و آن که تکذیب می کند در باب آن تکذیب نمی تواند کرد. پس گفتار من برای تو در این باب راست و درست است. هر چه ذکر فرمودی چنان است که ذکر فرمودی.

پس، حضرت امام موسی علیه السلام به آن ترسا فرمود که: «عجالتاً نیز به تو خبری می دهم که آن را نمی داند، مگر کمی از آنان که کتاب های الهی را خوانده اند. خبر ده مرا که نام مادر مریم چیست و چه روز بود که در آن به او (به مریم) دمیده شد و آن دمیدن در چند ساعتی از روز اتفاق افتاد و در کدام روز مریم عیسی علیه السلام را در آن زایید و وضع حمل در چند ساعتی از روز بود؟»

راوی می گوید که آن ترسا عرض کرد که: نمی دانم.

حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود که: «اما مادر مریم، نامش مرثا بود.<sup>۱</sup> و اما روزی که مریم در آن حامله شد، روز جمعه بود در وقت زوال آفتاب و آن روز، روزی است که خدا روح الامین (یعنی: جبرئیل) را در آن فرو فرستاد و مسلمانان را عیدی نیست که از آن بهتر باشد، و خدای تبارک و تعالی آن روز را به بزرگی یاد فرموده، و محمد صلی الله علیه و آله آن را تعظیم نموده، و خدای تعالی آن حضرت را امر فرمود که: آن را عید گرداند و آن روز، روز جمعه است.

و اما روزی که مریم در آن زایید، روز سه شنبه بود در وقتی که چهار ساعت و نیم از روز رفته بود. و آیا می شناسی آن نهری را که مریم عیسی را بر کنار آن زایید؟»

آن ترسا عرض کرد: نه. حضرت فرمود که: «آن نهر، نهر فرات است و بر لب آن نهر، درختان خرما و درختان انگور بود، و چیزی با فرات برابری نمی کرد، به جهت درختان انگور و درختان خرما (یا هیچ نهری آن قدر درخت خرما و انگور بر لب آن نبود) که بر لب نهر فرات بود و اما روزی که مریم زبان خود را در آن از سخن گفتن منع نمود و قیدوس (یعنی: شیطان) فرزندان و شیعیان خود را آواز داد، او را اعانت نمودند، و فرزندان عمران را بیرون بردند که به مریم نظر کنند و به مریم گفتند: آنچه را که خدا در کتاب خود بر تو خوانده

۱. و مرثا به لغت عربی، وهیبه است، و آن به معنی چیزی است بخشیده شده. (مترجم)

عَلَيْنَا فِي كِتَابِهِ، فَهَلْ فَهِمْتُهُ؟» قَالَ: نَعَمْ، وَ قَرَأْتُهُ الْيَوْمَ الْأَخْدَثَ، قَالَ: «إِذَنْ لَا تَقُومُ مِنْ مَجْلِسِكَ حَتَّى يَهْدِيكَ اللَّهُ».

قَالَ النَّضْرَانِيُّ: مَا كَانَ اسْمُ أُمِّي بِالشَّرْيَانِيَّةِ وَبِالْعَرَبِيَّةِ؟

فَقَالَ: «كَانَ اسْمُ أُمِّكَ بِالشَّرْيَانِيَّةِ عَنَقَالِيَّةً، وَ عُنْقُورَةً كَانَ اسْمُ جَدِّكَ لِأَبِيكَ؛ وَ أَمَّا اسْمُ أُمِّكَ بِالْعَرَبِيَّةِ، فَهُوَ مَيَّةٌ؛ وَ أَمَّا اسْمُ أَبِيكَ، فَعَبْدُ الْمَسِيحِ، وَ هُوَ عَبْدُ اللَّهِ بِالْعَرَبِيَّةِ، وَ لَيْسَ لِلْمَسِيحِ عَبْدٌ».

قَالَ: صَدَقْتَ وَ بَرَزْتَ، فَمَا كَانَ اسْمُ جَدِّي؟ قَالَ: «كَانَ اسْمُ جَدِّكَ جَبْرِئِيلَ، وَ هُوَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ سَمَّيْتُهُ فِي مَجْلِسِي هَذَا».

قَالَ: أَمَّا إِنَّهُ كَانَ مُسْلِمًا؟ قَالَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام: «نَعَمْ، وَ قُتِلَ شَهِيدًا، دَخَلَتْ عَلَيْهِ أَجْنَادٌ، فَقَتَلُوهُ فِي مَنْزِلِهِ غِيلَةً، وَ الْأَجْنَادُ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ».

قَالَ: فَمَا كَانَ اسْمِي قَبْلَ كُنْيَتِي؟ قَالَ: «كَانَ اسْمُكَ عَبْدُ الصَّلِيبِ»، قَالَ: فَمَا تُسَمِّنِي؟ قَالَ: «أَسْمِيكَ عَبْدَ اللَّهِ».

قَالَ: فَإِنِّي آمَنْتُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ، وَ شَهِدْتُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَخَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، فَرَدًّا صَمَدًا، لَيْسَ كَمَا تَصِفُهُ النَّصَارَى، وَ لَيْسَ كَمَا تَصِفُهُ الْيَهُودُ، وَ لَا جِنْسٌ مِنْ أَجْنَابِ الشُّرُكِ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ، فَأُبَانُ بِهِ لِأَهْلِهِ، وَ عَمِي الْمُبْطِلُونَ، وَ أَنَّهُ كَانَ رَسُولَ اللَّهِ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً: إِلَى الْأَخْمَرِ وَ الْأَسْوَدِ، كُلُّ فِيهِ مُشْتَرِكٌ، فَأَبْصَرَ مَنْ أَبْصَرَ، وَ اهْتَدَى مَنْ اهْتَدَى، وَ عَمِي الْمُبْطِلُونَ، وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَدْعُونَ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ وَلِيَّهُ نَطَقَ بِحُكْمَتِهِ، وَ أَنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ نَطَقُوا

و بر مادر کتاب خویش قصه نموده، پس آیا آن را فهمیده‌ای؟» عرض کرد: آری و امروز که از هر روز تازه‌تر است، آن را خوانده‌ام. حضرت فرمود که: «در این هنگام، از این مجلس برنخیزی تا خدا تو را هدایت فرماید».

آن ترسا عرض کرد که: نام مادر من به زبان سریانی و به لغت عربی چه بود؟ حضرت فرمود که: «نام مادرت به زبان سریانی، عتقالیه بود، و عنقوره نام جدّه پدری تو بود، و اما نام مادرت به لغت عربی، مَیّه است».<sup>۱</sup> و حضرت فرمود که: «اما نام پدرت، عبدالمسیح است (یعنی: بنده مسیح) و عبدالمسیح به لغت عربی، عبدالله است، یعنی: بنده خدا و مسیح (یعنی: عیسی علیه السلام) را بنده‌ای نیست».

ترسا عرض کرد که: راست گفتی و خوب فرمودی، پس بفرما که نام جدّ من چه بود؟ فرمود که: «نام جدّت، جبرئیل علیه السلام بود و آن، به زبان عربی، به معنی عبدالرحمان است (یعنی: بنده خداوند مهربان) و او را در همین مجلس خویش نام بردم».

عرض کرد که: جدّم مسلمان بود؟ حضرت امام موسی علیه السلام فرمود: «آری و کشته شد در حالی که شهید راه خدا بود، و لشکری چند بر او داخل شدند و او را در منزل خودش از روی مکر و حيله کشتند، و آن لشکرها از اهل شام بودند».

عرض کرد که: نام من، پیش از گنیتم چه بود؟ فرمود که: «نام تو عبدالصلیب بود» (یعنی: بنده صلیب)<sup>۲</sup>. عرض کرد که: تو مرا به چه نام می‌نامی؟ فرمود که: «من تو را عبدالله نام می‌گذارم».

ترسا گفت که: من ایمان آوردم به خدای بزرگ و گواهی دادم که خدایی نیست، مگر خدا در حالتی که یگانه است و او را شریکی نیست و تنها و پناه نیازمندان است، و چنان نیست که ترسایان او را وصف می‌کنند، و نه چنانچه جهودان او را شرح می‌نمایند، و نه نوعی از نوع‌های شرک مانند مجسمه و مشبهه و امثال ایشان. و شهادت می‌دهم که محمد، بنده و رسول اوست که او را به راستی و درستی فرستاد، پس آن حضرت حقّ را از برای اهل آن ظاهر و آشکار نمود و کج‌روان تبه‌روزگار از آن کور شدند و آن را ندیدند. و شهادت می‌دهم که آن حضرت رسول خدا بوده است به سوی همه مردمان که خدا او را فرستاده به سوی

۱. و مَیّه، به تشدید بای حطّی، از نام‌های زنان است و اهل لغت معنی آن را بیان نکرده‌اند. (مترجم)

۲. و صلیب، چلیپا است که ترسایان در گردن کنند و بر خود بیاویزند. (مترجم)

بِالْحِكْمَةِ الْبَالِغَةِ، وَتَوَازَرُوا عَلَى الطَّاعَةِ لِلَّهِ، وَفَارَقُوا الْبَاطِلَ وَ أَهْلَهُ وَ الرَّجُسَ وَ أَهْلَهُ، وَ هَجَرُوا سَبِيلَ الضَّلَالَةِ، وَ نَصَرَهُمُ اللَّهُ بِالطَّاعَةِ لَهُ، وَ عَصَمَهُم مِّنَ الْمَعْصِيَةِ، فَهُمْ لِلَّهِ أَوْلِيَاءُ، وَ لِلدِّينِ أَنْصَارُ، يَحْتُون عَلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِهِ، آمَنَتْ بِالصَّغِيرِ مِنْهُمْ وَ الْكَبِيرِ، وَ مَنْ ذَكَرْتُ مِنْهُمْ وَ مَنْ لَمْ أَذْكُرْ، وَ آمَنْتُ بِاللَّهِ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - رَبِّ الْعَالَمِينَ.

ثُمَّ قَطَعَ زُنَارَهُ، وَ قَطَعَ صَلِيْباً كَانَ فِي عُنُقِهِ مِنْ ذَهَبٍ، ثُمَّ قَالَ: مُرْنِي حَتَّى أَضَعَ صَدَقَتِي حَيْثُ تَأْمُرْنِي، فَقَالَ ﷺ: «هَاهُنَا أَخُ لَكَ كَانَ عَلَى مِثْلِ دِينِكَ، وَ هُوَ رَجُلٌ مِّنْ قَوْمِكَ مِّنْ قَيْسِ بْنِ ثَعْلَبَةَ، وَ هُوَ فِي نِعْمَةٍ كِنِعْمَتِكَ، فَتَوَاسَيَا وَ تَجَاوَرَا، وَ لَسْتُ أَدْعُ أَنْ أُورِدَ عَلَيْكُمَا حَقُّكُمَا فِي الْإِسْلَامِ».

فَقَالَ: وَ اللَّهُ - أَصْلَحَكَ اللَّهُ - إِنِّي لَغَنِيٌّ، وَ لَقَدْ تَرَكْتُ ثَلَاثِمِائَةَ طَرُوقٍ بَيْنَ فَرَسٍ وَ فَرَسَةٍ، وَ تَرَكْتُ أَلْفَ بَعِيرٍ، فَحَقُّكَ فِيهَا أَوْفَرُ مِنْ حَقِّي، فَقَالَ لَهُ: «أَنْتَ مَوْلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ، وَأَنْتَ فِي حَدِّ نَسَبِكَ عَلَى خَالِكَ».

سرخ و سیاه (یعنی: عرب و عجم) و همه در آن شرکت دارند، پس بینا شد هر که بینا شد، و راه راست یافت، هر که راه راست یافت. و کج‌روان تبه‌روزگار کور شدند و ضایع شد از ایشان آنچه آن را می‌خواندند. و شهادت می‌دهم که ولیّ او به حکمتش گویا گردید و آن‌که کسانی که پیش از او بوده‌اند از پیغمبران، به حکمت بالغه گویا شدند، و بر طاعت خدا یکدیگر را یاری نمودند، و از باطل و اهل آن و از پلیدی و صاحب آن مفارقت و از راه ضلالت، مهاجرت کردند، و خدا ایشان را به طاعت خویش یاری کرد، و ایشان را از معصیت نگاه داشت. پس ایشان خدا را دوستان و دین را یاورانند، که مردم را بر خیر و خوبی ترغیب می‌کنند، و به آن امر می‌فرمایند.

ایمان آوردم به کوچک و بزرگ ایشان و یا آن‌که ذکر کردم از ایشان و به آن‌که ذکر نکردم. و ایمان آوردم به خدای تبارک و تعالی که پروردگار عالمیان است. پس زَنار خویش را برید، و صلیب از طلا را که گردن خود انداخته بود، پاره نمود و به حضرت عرض کرد که: مرا امر کن تا آن‌که زکات خویش را بگذارم در آنجا که مرا امر می‌فرمایی و بدهم به کسی که تو صلاح می‌دانی.

حضرت فرمود که: «در اینجا تو را برادری هست که بر دین مثل دین تو بوده، و آن مردی است از خویشان تو، از قبیله قیس بن ثعلبه، و او در نعمت اسلام داخل گردیده؛ چنانچه تو در نعمت آن داخل شدی، پس با یکدیگر مواسات و مجاورت کنید، و با هم برابر و همسایه باشید، و من فرود آوردن حقّ شما را در اسلام بر شما و انخواهم گذاشت و به شما آنچه باید برسانم می‌رسانم».

عرض کرد که: خدا تو را به اصلاح آورد، به خدا سوگند که من مال دار و بی‌نیازم و هر آینه وا گذاشته‌ام در منزل خویش سیصد اسب نر و ماده را که قابلیت بالای یکدیگر رفتن، به هم رسانیده‌اند، که همه آنها کم‌سال و جوانانند و هزار شتران نیز وا گذاشته‌ام و حقّ تو از خمس و زکات در آن حیوانات (و بنابر بعضی از نسخ کافی، در آن اسبان و شتران) تمام‌تر از حقّ من است (و ظاهر این است که این سخن را از روی تعارف و تواضع به حضرت عرض نموده باشد).

حضرت فرمود که: «تو آزاد کرده خدا و رسول اوئی و تو در حدّ نسب خویش بر همان حال که بوده‌ای هستی؛ (چه آن شخص از بزرگان ترسا بود. حضرت فرمود که چنین نیست

فَحَسَنَ إِسْلَامَهُ، وَتَزَوَّجَ امْرَأَةً مِنْ بَنِي فَهْرٍ، وَأَصْدَقَهَا أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام خَمْسِينَ دِينَاراً مِنْ صَدَقَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام، وَأَخْدَمَهُ، وَبَوَّأَهُ، وَأَقَامَ حَتَّى أُخْرِجَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام، فَمَاتَ بَعْدَ مَخْرَجِهِ بِشَمَانٍ وَعِشْرِينَ لَيْلَةً.

١٢٩٣ / ٥. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ وَأَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ جَمِيعاً، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرٍ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام وَآتَاهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ نَجْرَانَ الْيَمَنِ مِنَ الرُّهْبَانِ وَمَعَهُ رَاهِبَةٌ، فَاسْتَأْذَنَ لَهَا الْفَضْلُ بْنُ سَوَّارٍ، فَقَالَ لَهُ: «إِذَا كَانَ غَدًا فَأْتِ بِهِمَا عِنْدَ بَثْرِ أُمِّ خَيْرٍ» قَالَ: فَوَاقَيْنَا مِنَ الْغَدِ، فَوَجَدْنَا الْقَوْمَ قَدْ وَافَوْا، فَأَمَرَ بِخَصْفَةِ بَوَارِيٍّ، ثُمَّ جَلَسَ وَجَلَسُوا، فَبَدَأَتِ الرَّاهِبَةُ بِالْمَسَائِلِ، فَسَأَلْتُ عَنْ مَسَائِلَ كَثِيرَةٍ، كُلُّ ذَلِكَ يُجِيبُهَا، وَسَأَلَهَا أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام عَنْ أَشْيَاءَ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهَا فِيهَا شَيْءٌ، ثُمَّ أَسْلَمَتْ.

ثُمَّ أَقْبَلَ الرَّاهِبُ يَسْأَلُهُ، فَكَانَ يُجِيبُهُ فِي كُلِّ مَا يَسْأَلُهُ، فَقَالَ الرَّاهِبُ: قَدْ كُنْتُ قَوِيًّا عَلَى دِينِي، وَ مَا خَلَفْتُ أَحَدًا مِنَ النَّصَارَى فِي الْأَرْضِ يَبْلُغُ مَبْلَغِي فِي الْعِلْمِ، وَ لَقَدْ سَمِعْتُ بِرَجُلٍ فِي الْهِنْدِ إِذَا شَاءَ حَجَّ إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ فِي يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ، ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى مَنْزِلِهِ بِأَرْضِ الْهِنْدِ، فَسَأَلْتُ عَنْهُ بِأَيِّ أَرْضٍ هُوَ؟ فَقِيلَ لِي: إِنَّهُ بِسُبْدَانَ، وَ سَأَلْتُ الَّذِي أَخْبَرَنِي، فَقَالَ: هُوَ عَلِمَ الْإِسْمَ الَّذِي ظَفَرَ بِهِ آصَفُ صَاحِبُ سُلَيْمَانَ لَمَّا أَتَى بِعَرْشِ سَبَأَ، وَ هُوَ الَّذِي ذَكَرَهُ اللَّهُ لَكُمْ فِي كِتَابِكُمْ، وَ لَنَا - مَعَشَرَ الْأَذْيَانِ - فِي كُتُبِنَا.

که نسب تو به واسطه اسلام بر طرف شده باشد، بلکه به حال خود باقی است.

و اسلام او نیکو گردید و مسلمان خوبی شد و زنی از قبیله بنی فهر را تزویج کرد، و امام موسی کاظم علیه السلام پنجاه دینار شرعی کابین آن زن کرد، از منافع موقوفات علی بن ابی طالب علیه السلام و خدمتکاری به عبدالله عطا فرمود و منزلی از برایش آماده نمود و عبدالله در مدینه ماند تا امام موسی علیه السلام را از مدینه به سوی بغداد بیرون بردند و بیست و هشت شب بعد از بیرون بردن آن حضرت، وفات کرد.

۱۲۹۳ / ۵. علی بن ابراهیم و احمد بن مهران هر دو روایت کرده‌اند، از محمد بن علی، از حسن بن راشد، از یعقوب بن جعفر که گفت: در نزد امام موسی کاظم علیه السلام بودم و مردی از اهل نجران یمن از راهبان و خداپرستان نصارا به خدمت آن حضرت آمد و با او زن عابده‌ای از ایشان بود، و فضل بن سوار از برای ایشان رخصت طلبید. حضرت به فضل فرمود که: «چون فردا شود ایشان را بیاور در نزد چاه امّ خیر».

راوی می‌گوید: فردا که شد، به خدمت امام علیه السلام رسیدیم و آن قوم را یافتیم که به خدمتش آمده‌اند. پس آن حضرت امر فرمود که بوریایی را که از برگ خرما بافته بودند، انداختند و آن حضرت نشست، و ایشان نشستند. پس آن زن راهبه به مسائلی که داشت، ابتدا نمود و آن حضرت را از مسایل بسیار سؤال کرد و هر مسأله‌ای که می‌پرسید، حضرت او را جواب می‌فرمود. و حضرت امام موسی علیه السلام آن را از چیزی چند سؤال کرد در باب سؤال آن حضرت جوابی در نزد آن زن نبود (و نتوانست که از هیچ یک از آنها جواب گوید)، پس آن زن مسلمان شد.

و آن مرد راهب رو به حضرت آورد و از او سؤال می‌کرد و آن حضرت او را جواب می‌فرمود در آنچه او را سؤال می‌نمود. پس راهب گفت که: من در دین خویش قوی بودم و کسی را از نصارا در زمین باقی نگذاشتم که در علم به آنجا که من رسیده‌ام، رسیده باشد. و هر آینه شنیدم که مردی هست در هند که چون خواهد قصد بیت المقدس می‌کند و در یک شبانه روز به سوی آن می‌آید، و به منزل خویش در زمین هند بر می‌گردد. و پس، از احوال آن مرد سؤال کردم و پرسیدم که: آن مرد در چه موضع از هند است؟ به من گفته شد که: در سبذان می‌باشد و از آن کسی که این خبر به من داد، سؤال کردم از سبب این امر، در جواب گفت که: سببش دانستن اسم اعظم است که آصف، وزیر سلیمان، بر آن ظفر یافت، چون تخت پادشاه

فَقَالَ لَهُ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام: «فَكَمْ لِلَّهِ مِنْ اسْمٍ لَا يُرَدُّ؟» فَقَالَ الرَّاهِبُ: الْأَسْمَاءُ كَثِيرَةٌ، فَأَمَّا الْمَحْتُومُ مِنْهَا - الَّذِي لَا يُرَدُّ سَائِلُهُ - فَسَبْعَةٌ، فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: «فَأَخْبِرْنِي عَمَّا تَحْفَظُ مِنْهَا» قَالَ الرَّاهِبُ: لَا، وَاللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ التَّوْرَةَ عَلَى مُوسَى، وَجَعَلَ عِيسَى عِبْرَةً لِّلْعَالَمِينَ، وَفِتْنَةً لِّشُكْرِ أُولِي الْأَلْبَابِ، وَجَعَلَ مُحَمَّدًا بَرَكَةً وَرَحْمَةً، وَجَعَلَ عَلِيًّا عِبْرَةً وَبَصِيرَةً، وَجَعَلَ الْأَوْصِيَاءَ مِنْ نَسْلِهِ وَنَسْلِ مُحَمَّدٍ مَا أَذْرِي، وَ لَوْ دَرَيْتُ مَا اخْتَجْتُ فِيهِ إِلَى كَلَامِكَ، وَلَا جِئْتُكَ وَلَا سَأَلْتُكَ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام: «عُدْ إِلَى حَدِيثِ الْهِنْدِيِّ».

فَقَالَ لَهُ الرَّاهِبُ: سَمِعْتُ بِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ وَلَا أَذْرِي مَا بِطَائِفَتِهَا وَلَا شَرَائِخُهَا؟ وَلَا أَذْرِي مَا هِيَ؟ وَلَا كَيْفَ هِيَ وَلَا بِدُعَائِهَا؟ فَأَنْطَلَقْتُ حَتَّى قَدِمْتُ سُبْدَانَ الْهِنْدِ، فَسَأَلْتُ عَنِ الرَّجُلِ، فَقِيلَ لِي: إِنَّهُ بَنَى دَيْرًا فِي جَبَلٍ، فَصَارَ لَا يَخْرُجُ وَلَا يُرَى إِلَّا فِي كُلِّ سَنَةٍ مَرَّتَيْنِ، وَزَعَمَتِ الْهِنْدُ أَنَّ اللَّهَ فَجَّرَ لَهُ عَيْنًا فِي دَيْرِهِ، وَزَعَمَتِ الْهِنْدُ أَنَّهُ يُزَرِّعُ لَهُ مِنْ غَيْرِ زَرْعٍ يُلْقِيهِ، وَ يُخْرِثُ لَهُ مِنْ غَيْرِ حَرْثٍ يَعْمَلُهُ، فَأَنْتَهَيْتُ إِلَى بَابِهِ، فَأَقَمْتُ ثَلَاثًا لَا أَدُقُّ الْبَابَ، وَلَا أَعَالِجُ الْبَابَ.

فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمُ الرَّابِعُ، فَتَحَ اللَّهُ الْبَابَ، وَجَاءَتْ بَقَرَةٌ عَلَيْهَا حَطَبٌ، تَجُرُّ ضَرْعَهَا يَكَادُ يَخْرُجُ مَا فِي ضَرْعِهَا مِنَ اللَّبَنِ، فَدَفَعَتِ الْبَابَ، فَأَنْفَتَحَ، فَتَبِعْتُهَا وَدَخَلْتُ، فَوَجَدْتُ الرَّجُلَ قَائِمًا يَنْظُرُ إِلَى السَّمَاءِ فَيَبْكِي، وَ يَنْظُرُ إِلَى الْأَرْضِ فَيَبْكِي، وَ يَنْظُرُ

شهر سبا را آورد و آن اسم، همان است که خدا آن را برای شما در کتاب شما و برای ما گروه‌های صاحبان دین‌ها در کتاب‌ها که داریم، ذکر فرموده.

پس حضرت امام موسی علیه السلام به راهب فرمود که: «خدا را چند نام است که ردّ نمی‌شود و حاجتی که به واسطه آن از خدا طلب شود، برآورده می‌شود». راهب عرض کرد که: آن نام‌ها بسیار است، و اما محتوم از آنها که سائل آن، ردّ نمی‌شود، هفت نام است. حضرت امام موسی علیه السلام به راهب فرمود که: «مرا خبر ده از آنچه از آنها در خاطر داری». راهب عرض کرد: نه، سوگند به آن خدایی که تورات را بر موسی فرو فرستاده و عیسی را پند از برای عالمیان و آزمایش از برای شکر صاحبان عقول گردانیده، و محمد صلی الله علیه و آله را برکت و رحمت ساخته، و علی علیه السلام را پند و بینایی قرار داده، و اوصیا را از فرزندان او و فرزندان محمد صلی الله علیه و آله مقرر فرموده، که من، هیچ یک از آن نام‌ها را نمی‌دانم، و اگر می‌دانستم، در باب آن به سخن تو احتیاج نداشتم و به نزد تو نمی‌آمدم و تو را سؤال نمی‌کردم.

حضرت امام موسی علیه السلام به راهب فرمود که: «برگرد به نقل حدیث آن مرد هندی». راهب عرض کرد که: من این نام‌ها را شنیده بودم و باطن و سرّ آنها و شرح و بیان آنها را نمی‌دانستم و نمی‌دانستم که حقیقت و کیفیت آنها چیست و چگونه است و به طریقه خواندن آنها عالم نبودم. پس رفتم تا به شبذان هند رسیدم و از آن مرد و احوال او سؤال کردم، به من گفتند که: دیر را در کوهی ساخته و چنان شده که از آن دیر بیرون نمی‌آید، و کسی او را نمی‌بیند مگر در هر سالی دو مرتبه، و اهل هند چنان پنداشته‌اند که خدا از برای او در آن دیر چشمه‌ای روان ساخته، و نیز اهل هند چنان دانسته‌اند که خدا از برای او کشت را می‌رویانند و نشو و نمای آن می‌دهد، و آن را به غایت خود می‌رساند؛ بی‌تخمی که خود آن را در زمین افکند و از برای او کشت می‌کند و تخم می‌افشاند؛ افشاندنی که خود آن را به عمل آورد. پس رفتم تا به دیر او رسیدم و سه روز در آنجا ماندم که در آن نمی‌کوبیدم و چاره‌ای نمی‌توانستم کرد که آن در را باز کنم، و چون روز چهارم شد، خدا آن در را گشود و گاوی آمد که هیز می‌بر آن بار بود و پستان خود را بر زمین می‌کشید و نزدیک بود که آنچه در پستان آن بود از شیر، خود به خود بیرون آید. پس خود را به آن در زد و گشوده شد و گاو در دیر آمد و در پی آن رفتم و داخل شدم، پس آن مرد را دیدم که ایستاده به سوی آسمان می‌نگرد و گریه می‌کند و به سوی زمین نظر می‌کند و گریه می‌کند و به سوی کوه‌ها نگاه می‌کند و گریه

إِلَى الْجِبَالِ فَيَبْكِي، فَقُلْتُ: سُبْحَانَ اللَّهِ! مَا أَقَلَّ ضَرْبَكَ فِي دَهْرِنَا هَذَا! فَقَالَ لِي: وَ  
اللَّهُ، مَا أَنَا إِلَّا حَسَنَةٌ مِنْ حَسَنَاتِ رَجُلٍ خَلَقْتَهُ وَرَاءَ ظَهْرِكَ، فَقُلْتُ لَهُ: أَخْبِرْتُ أَنَّ  
عِنْدَكَ اسْمًا مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ تَبْلُغُ بِهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ بَيْتَ الْمُقَدَّسِ، وَ تَرْجِعُ إِلَى  
بَيْتِكَ؟

فَقَالَ لِي: وَ هَلْ تَعْرِفُ بَيْتَ الْمُقَدَّسِ؟ قُلْتُ: لَا أَعْرِفُ إِلَّا بَيْتَ الْمُقَدَّسِ الَّذِي  
بِالشَّامِ، قَالَ: لَيْسَ بَيْتَ الْمُقَدَّسِ، وَلَكِنَّهُ الْبَيْتُ الْمُقَدَّسُ وَ هُوَ بَيْتُ آلِ مُحَمَّدٍ.

فَقُلْتُ لَهُ: أَمَّا مَا سَمِعْتُ بِهِ إِلَى يَوْمِي هَذَا، فَهُوَ بَيْتُ الْمُقَدَّسِ، فَقَالَ لِي: تِلْكَ  
مَحَارِبُ الْأَنْبِيَاءِ، وَ إِنَّمَا كَانَ يُقَالُ لَهَا: حَظِيرَةُ الْمَحَارِبِ، حَتَّى جَاءَتِ الْفِتْرَةُ الَّتِي  
كَانَتْ بَيْنَ مُحَمَّدٍ وَ عِيسَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا، وَ قَرَّبَ الْبَلَاءُ مِنْ أَهْلِ الشُّرْكِ، وَ حَلَّتِ  
النِّقَمَاتُ فِي دُورِ الشَّيَاطِينِ، فَحَوَّلُوا وَ بَدَّلُوا وَ نَقَلُوا تِلْكَ الْأَسْمَاءَ، وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ  
تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - الْبَطْنُ لآلِ مُحَمَّدٍ، وَ الظَّهْرُ مَثَلُ -: ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ  
آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ﴾ فَقُلْتُ لَهُ: إِنِّي قَدْ ضَرَبْتُ إِلَيْكَ مِنْ بَلَدٍ بَعِيدٍ،  
تَعَرَّضْتُ إِلَيْكَ بِحَارًا وَ غُمُومًا وَ هُمُومًا وَ خَوْفًا، وَ أَضْبَحْتُ وَ أَمْسَيْتُ مُوَيْسًا إِلَّا أَكُونَ  
ظَفِرْتُ بِحَاجَتِي.

می‌کند. من گفتم: سبحان الله! چه بسیار کم است مانند تو در این روزگار که ما در آنیم. در جواب گفت: به خدا سوگند که من نیستم، مگر یک خوبی از خوبی‌های مردی که تو او را در پس پشت خویش وا گذاشته. پس گفتم که: به من خبر داده شده که در نزد تو نامی از نام‌های خدای تعالی هست که به واسطه آن در هر شبانه روزی به بیت المقدس می‌رسی و به خانه خود بر می‌گردی.

آن مرد به من گفت که: آیا تو بیت المقدس را می‌شناسی؟ گفتم که: من نمی‌شناسم، مگر بیت المقدسی را که در شام است. گفت که: بیت المقدس نیست (یعنی: به طریق اضافه) ولیکن آن البیت المقدس است (یعنی: به طریق توصیف. و معنی این می‌شود که خانه موصوف به تقدیس و آن، به معنی تطهیر است، یعنی: خانه پاکیزه شده که خدا آن را پاک و پاکیزه گرداند و آن خانه آل محمد علیهم‌السلام است. و در قاموس گفته که: تقدیس، تطهیر است و از آن است بیت المقدس، مانند مجلس و معظم و مرادش این است که: در مقدس فتح میم و سکون قاف و کسر دال و ضم میم و فتح قاف و دال مشدد هر دو جائز است).

راهب می‌گوید که: من به آن صاحب دیر گفتم که: بدان و آگاه باش که آنچه آن را شنیده‌ام تا امروز که در آن هستم، آن است که آنچه در شام است، بیت المقدس است و غیر از آن را نشنیده‌ام. گفت که: آنچه در شام است محراب‌های پیغمبران و مسجدی است که محراب‌های ایشان در آن است، و جز این نیست که آن را حظيرة المحاریب می‌گفتند (یعنی: محوطه محراب‌ها) تا آن که فترت و زمانی که در میانه محمد و عیسی - صلی الله علیهما - آمد و بلا و زحمت به اهل شرک نزدیک شد، و سختی‌ها در خانه‌های شیاطین فرود آمد، پس این نام‌ها را گردانیدند و بدل نمودند و نقل کردند، و این معنی قول خدای عز و جل است که فرموده: ﴿إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ﴾<sup>۱</sup> (و بطن این قبول از برای آل محمد است و ظهر آن مثل است. حاصل مراد آن که: این آیه را باطن و ظاهری هست، و ظاهر آن، ظاهر، و مراد از باطن آن، این است که مشرکان، این نام بیت المقدس که نام خانه آل محمد علیهم‌السلام بود، نام مسجدی کردند که در شام می‌باشد). و ترجمه ظاهر آیه این است که: «نیستند این بتان که شما آنها را خدایان خود اعتبار کرده‌اید، مگر اسمی چند، بی‌مسمی که نام نهاده‌اید آنها را شما و پدران شما. خدا، فرو فرستاده است به آن و نام نهادن هیچ حجت

فَقَالَ لِي: مَا أَرَى أُمَّكَ حَمَلَتْ بِكَ إِلَّا وَقَدْ حَضَرَهَا مَلَكٌ كَرِيمٌ، وَلَا أَعْلَمُ أَنَّ أَبَاكَ  
 حِينَ أَرَادَ الْوُقُوعَ بِأُمِّكَ إِلَّا وَقَدْ اغْتَسَلَ وَجَاءَهَا عَلَى طَهْرٍ، وَلَا أَرْعَمُ إِلَّا أَنَّهُ قَدْ كَانَ  
 دَرَسَ السُّفَرِ الرَّابِعَ مِنْ سَهْرِهِ ذَلِكَ، فَخْتِمَ لَهُ بِخَيْرٍ، ازْجِعْ مِنْ حَيْثُ جِئْتَ، فَانْطَلِقْ  
 حَتَّى تَنْزِلَ مَدِينَةَ مُحَمَّدٍ ﷺ - الَّتِي يُقَالُ لَهَا: طَبِئَةُ، وَقَدْ كَانَ اسْمُهَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ  
 يَثْرِبَ - ثُمَّ اعْبُدْ إِلَى مَوْضِعٍ مِنْهَا يُقَالُ لَهُ: الْبَقِيعُ، ثُمَّ سَلْ عَنْ دَارٍ يُقَالُ لَهَا: دَارُ  
 مَرْوَانَ، فَانْزِلْهَا، وَأَقِمِ ثَلَاثًا، ثُمَّ سَلْ عَنِ الشَّيْخِ الْأَسْوَدِ الَّذِي يَكُونُ عَلَى بَابِهَا،  
 يَعْمَلُ الْبَوَارِيَّ، وَهِيَ فِي بِلَادِهِمْ اسْمُهَا الْخَصْفُ، فَالْطَّفُ بِالشَّيْخِ، وَقُلْ لَهُ: بَعَثَنِي  
 إِلَيْكَ نَزِيلُكَ الَّذِي كَانَ يَنْزِلُ فِي الزَّائِيَةِ فِي الْبَيْتِ الَّذِي فِيهِ الْخُسَيْبَاتُ الْأَرْبَعُ، ثُمَّ سَلْهُ  
 عَنْ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ الْفُلَانِيِّ، وَسَلْهُ: أَيْنَ نَادِيهِ؟ وَسَلْهُ: أَيُّ سَاعَةٍ يَمُرُّ فِيهَا؟  
 فَلْيُرِيكَاهُ أَوْ يَصِفْهُ لَكَ، فَتَعْرِفْهُ بِالصِّفَةِ، وَتَأْصِفْهُ لَكَ.

قُلْتُ: فَإِذَا لَقِيتُهُ فَأَصْنَعُ مَاذَا؟ قَالَ: سَلْهُ عَمَّا كَانَ، وَعَمَّا هُوَ كَائِنٌ، وَسَلْهُ عَنْ

مَعَالِمِ دِينٍ مِّنْ مَّضَى وَمِنْ بَقِيَ.

و دلیلی را.

راهب می گوید که: به او گفتم که: من به سوی تو سفر کرده‌ام و از شهر دوری آمده‌ام و به سوی تو که می آمدم، متعزّض دریاها و غم‌ها و اندوه‌ها و ترس شده‌ام. و صبح و شام کرده‌ام که نو مید بوده‌ام و می ترسیدم که به حاجت خویش ظفر نیابم. به من گفت که: نمی بینم مادر تو را که به تو حامله شده باشد، مگر آن که فرشته‌ای گرامی در نزد او حاضر بوده (و این کنایه از آن است که سعادت‌مند بودی) و نمی دانم که پدرت در هنگامی که خواسته باشد که با مادرت مجامعت کند، مگر آن که غسل کرده و با طهارت با او مجامعت نموده و گمان نمی کنم، مگر آن که پدرت جزء چهارم از انجیل را (که مشتمل بر دعا و انابه است، چنانچه گفته‌اند)، خوانده در آن ماهی که مجامعت اتفاق افتاده (و بنا بر بعضی از نسخ کافی، در آن شب بیداری که این امر اتفاق افتاده، یعنی: انعقاد نطفه تو بعد از شب بیداری پدرت و خواندن سیفر رابع از انجیل بوده) و به این جهت از برای او (یا از برای تو بنا بر اختلاف نسخ) به خیر و خوبی ختم شده. برگرد از همان راه که آمده‌ای و برو تا به مدینه محمد صلی الله علیه و آله که آن را طیبیه می گویند، فرود آیی و نام آن شهر در زمان جاهلیت یثرب بوده، بعد از آن قصد کن و برو تا به جایی از آن، که آن را بقیع می گویند. پس سؤال کن از خانه‌ای که آن را خانه مروان می گویند، و در آن خانه فرود آی و سه روز در آنجا بمان. بعد از آن سؤال کن از پیر مرد سیاهی که بر در آن خانه بوریا می بافد و این بوریا در بلاد ایشان، نامش خُصف است.<sup>۱</sup> پس با آن پیر ملاطفت و مهربانی کن و به او بگو که: هم منزل تو که همیشه در سه کُنج خانه در اطاقی که چهارچوب‌های کوچک در آن است، فرود می آید، مرا به سوی تو فرستاده. بعد از آن، او را سؤال کن از فلان پسر فلان همان فلانی (که در میانه ما معهود است. یعنی: حضرت موسی بن جعفر علیه السلام) و او را سؤال کن که مجلس او کجاست؟ و نیز از او سؤال کن که در چه ساعت در آن می گذرد؟ پس البته او را به تو می نماید (یا او را برای تو وصف می کند) که تو او را به آن صفت بشناسی. و زود باشد که او را برای تو وصف کنم. من گفتم که: چون او را ملاقات کنم، چه کنم؟ گفت که: او را سؤال کن از آنچه بوده و از آنچه خواهد بود، و او را سؤال کن از مسائل و نشانه‌های دین، هر که گذشته و هر که باقی مانده.

۱. و خُصف به فتح خا و صاد چیزی است که از برگ خرما می بافند. (مترجم)

فَقَالَ لَهُ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام: «قَدْ نَصَحَكَ صَاحِبُكَ الَّذِي لَقِيتَ».

فَقَالَ الرَّاهِبُ: مَا اسْمُهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ؟

قَالَ: «هُوَ مُتَمِّمُ بْنُ فَيْرُوزٍ، وَهُوَ مِنْ أُنْبَاءِ الْفُرسِ، وَهُوَ مِمَّنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَخَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَعَبَدَهُ بِالْإِخْلَاصِ وَالْإِيقَانِ، وَفَرَّ مِنْ قَوْمِهِ لَمَّا خَافَهُمْ، فَوَهَبَ لَهُ رَبُّهُ حُكْمًا، وَهَدَاهُ لِسَبِيلِ الرَّشَادِ، وَجَعَلَهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ، وَعَرَّفَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ عِبَادِهِ الْمُخْلِصِينَ، وَمَا مِنْ سَنَةٍ إِلَّا وَهُوَ يَزُورُ فِيهَا مَكَّةَ حَاجًّا، وَيَغْتَمِرُ فِي رَأْسِ كُلِّ شَهْرٍ مَرَّةً، وَيَجِيءُ مِنْ مَوْضِعِهِ مِنَ الْهِنْدِ إِلَى مَكَّةَ فَضَلًا مِنَ اللَّهِ وَعَوْنًا؛ وَكَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ».

ثُمَّ سَأَلَهُ الرَّاهِبُ عَنْ مَسَائِلَ كَثِيرَةٍ، كُلُّ ذَلِكَ يُجِيبُهُ فِيهَا، وَسَأَلَ الرَّاهِبُ عَنْ أَشْيَاءَ لَمْ يَكُنْ عِنْدَ الرَّاهِبِ فِيهَا شَيْءٌ، فَأَخْبَرَهُ بِهَا.

ثُمَّ إِنَّ الرَّاهِبَ قَالَ: أَخْبِرْنِي عَنْ ثَمَانِيَةِ أَحْرَفٍ نَزَلَتْ، فَتَبَيَّنَ فِي الْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ، وَبَقِيَ فِي الْهَوَاءِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ، عَلَى مَنْ نَزَلَتْ تِلْكَ الْأَرْبَعَةُ الَّتِي فِي الْهَوَاءِ؟ وَمَنْ يُفَسِّرُهَا؟

قَالَ: «ذَاكَ قَائِمُنَا يُنْزِلُهُ اللَّهُ عَلَيْهِ فَيُفَسِّرُهُ، وَيُنْزِلُ عَلَيْهِ مَا لَمْ يُنْزَلْ عَلَى الصَّادِّيقِينَ وَالرُّسُلِ وَالْمُهْتَدِينَ».

ثُمَّ قَالَ الرَّاهِبُ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْإِثْنَيْنِ مِنْ تِلْكَ الْأَرْبَعَةِ الْأَحْرَفِ الَّتِي فِي الْأَرْضِ مَا هُمَا؟

قَالَ: «أَخْبِرُكَ بِالْأَرْبَعَةِ كُلِّهَا: أَمَّا أَوَّلُهُنَّ، فَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَخَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ بَاقِيًا، وَالثَّانِيَةُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مُخْلِصًا، وَالثَّالِثَةُ نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ، وَالرَّابِعَةُ شِيعَتُنَا مِنَّا، وَنَحْنُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَرَسُولِ اللَّهِ مِنْ اللَّهِ بِسَبَبٍ».

پس حضرت امام موسی کاظم علیه السلام به راهب فرمود که: «صاحبیت که او را ملاقات کرده‌ای، تو را خیرخواهی کرده».

راهب به آن حضرت عرض کرد که: فدای تو گردم، نامش چیست؟

فرمود که: «آن مرد متمم، پسر فیروز است و او از پسران فرس است، و از کسانی که ایمان آورده‌اند به خدایی که تنها است و او را شریکی نیست و از روی اخلاص و یقین او را بندگی کرده‌اند. و از خویشان خود گریخت، چون از ایشان ترسید. پس پروردگارش حکمت را به او بخشید و او را به راه راست هدایت فرمود و او را از پرهیزگاران گردانید و در میانه او و بندگان خالص خویش شناسایی به هم رسانید. و هیچ سالی نیست، مگر آن‌که او به زیارت مکه می‌آید و حج می‌کند، و در سر هر ماه یک مرتبه عمره را به جامی آورد، و از موضع خود از هند به سوی مکه می‌آید از روی فضل و افزونی از جانب خدا و یاری آن جناب و خدا شکر کنندگان را همچنین جزا می‌دهد».

بعد از آن، راهب آن حضرت را از مسائل بسیار سؤال نمود و هر یک از آنها را که می‌پرسید، حضرت او را جواب می‌فرمود. حضرت، راهب را از چیزی چند سؤال فرمود و در نزد او در آنها جوابی نبود، پس حضرت او را به آنها خبر داد.

بعد از آن، راهب عرض کرد که: مرا خبر ده از هشت حرفی که از آسمان فرود آمد، پس چهار حرف از آن در زمین ظاهر شد، و تفسیر آنها آشکار گردید، و چهار حرف از آن در هوا باقی ماند که آن چهار حرفی که در هوا باقی مانده است، بر که فرود می‌آید که آن را تفسیر و بیان می‌کند؟

فرمود که: «اینک قائم ما است که خدا آن را بر او فرو می‌فرستد، و قائم آن را تفسیر می‌کند، و بر او فرو می‌فرستد آنچه بر صدیقان و رسولان و هدایت یافتگان، فرو فرستاده».

راهب عرض کرد که: مرا خبر ده از دو حرف از آن چهار حرفی که در زمین است که آنها چه چیزاند؟ حضرت فرمود که: «تو را به همه آن چهار حرف خبر می‌دهم: اما حرف اول از آنها، این است که نیست خدایی مگر خدا در حالتی که تنهاست، و او را شریکی نیست، و همیشه باقی خواهد بود، و حرف دوم، این است که محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست، در حالتی که خویش را از غیر خدا خالص نموده (یا خدا او را از غیر خویش خالص فرموده) و حرف سیم، این است که ما اهل بیت پیغمبریم، و حرف چهارم، این است که شیعیان ما از ما هستند

فَقَالَ لَهُ الرَّاهِبُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَأَنَّ مَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ حَقٌّ، وَأَنَّكُمْ صَفْوَةُ اللَّهِ مِنْ خَلْقِهِ، وَأَنَّ شِيعَتَكُمْ الْمُطَهَّرُونَ الْمُسْتَبْدَلُونَ، وَلَهُمْ عَاقِبَةُ اللَّهِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

فَدَعَا أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام بِجُبَّةِ خَزٍّ وَ قَمِيصِ قُوْهِيّ وَ طِيلَسَانٍ وَ خُفٍّ وَ قَلَنْسُوَّةٍ، فَأَعْطَاهُ إِيَّاهَا، وَ صَلَّى الظُّهْرَ، وَ قَالَ لَهُ: «اِخْتَنِي»، فَقَالَ: قَدْ اخْتَنَنْتُ فِي سَابِعِي.

١٢٩٢ / ٦. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ

عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، قَالَ: مَرَّ الْعَبْدُ الصَّالِحُ عليه السلام بِامْرَأَةٍ بِمَنْى وَ هِيَ تَبْكِي وَ صَبِيئَتُهَا حَوْلَهَا يَبْكُونَ، وَ قَدْ مَاتَتْ لَهَا بَقْرَةٌ، فَذَنَّا مِنْهَا، ثُمَّ قَالَ لَهَا: «مَا يُبْكِيكِ يَا أُمَّةَ اللَّهِ؟» قَالَتْ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، إِنَّ لَنَا صَبِيئًا يُتَامِي، وَ كَانَتْ لِي بَقْرَةٌ مَعِيشَتِي وَ مَعِيشَةُ صَبِيئَانِي كَانَتْ مِنْهَا، وَ قَدْ مَاتَتْ، وَ بَقِيَتْ مُنْقَطَعًا بِي وَ بَوْلَدِي لَا حِيلَةَ لَنَا.

فَقَالَ: «يَا أُمَّةَ اللَّهِ، هَلْ لَكَ أَنْ أُخَيِّبَهَا لَكَ؟» فَأُلْهِمَتْ أَنْ قَالَتْ: نَعَمْ يَا عَبْدَ اللَّهِ؛ فَتَنَحَّى وَ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ رَفَعَ يَدَهُ هُنَيْئَةً، وَ حَرَكَ شَفَتَيْهِ، ثُمَّ قَامَ، فَصَوَّتَ بِالبَقْرَةِ، فَخَسَهَا نَحْسَةً أَوْ ضَرَبَهَا بِرَجْلِهِ، فَاسْتَوَتْ عَلَى الْأَرْضِ قَائِمَةً، فَلَمَّا نَظَرَتْ الْمَرْأَةُ إِلَى الْبَقْرَةِ، صَاحَتْ، وَ قَالَتْ: عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ وَ رَبُّ الْكُعْبَةِ؛ فَخَالَطَ النَّاسَ، وَ صَارَ بَيْنَهُمْ، وَ مَضَى عليه السلام.

و ما از رسول خدا ﷺ و رسول خدا ﷺ از خداست، به طور سبب» (و ربط خاصی نه به طریقه نسب و خویشی).

پس راهب به آن حضرت عرض کرد که: شهادت می‌دهم که نیست خدایی، مگر خدا و آن که محمد رسول خداست، و شهادت می‌دهم که آنچه محمد آن را از نزد خدا آورده، راست و درست است، و آن که شما برگزیده خدایید از خلق او، و شیعیان شما پاک و پاکیزه شدگانند که بدل شده‌اند از بدی به خوبی، و از برای ایشان است عاقبت خدا (که عاقبت نیکو است) و حمد از برای خدا که پروردگار عالمیان است.

پس حضرت امام موسی ﷺ جُبَةُ خَز و پیراهن سفید و طیلسان و موزه و کلاهی طلبید و آنها را به راهب عطا فرمود، و نماز ظهر را به جا آورد، و فرمود که: «ختنه کن». راهب عرض کرد که: ختنه کرده‌ام در روز هفتم از ملاقات خویش (یا مرا ختنه کرده‌اند در روز هفتم از ولادتم. و این به حسب لفظ اقرب است، ولیکن به حسب خارج و طریقه نصاری دوری و غرابتی دارد).

۱۲۹۴ / ۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از عبدالله بن مغیره که گفت: حضرت امام موسی کاظم ﷺ در منا به زنی گذشت، و آن زن می‌گریست و کودکش در حوالی او بودند و گریه می‌کردند، و گاوی از مال آن زن مرده بود. پس آن حضرت نزدیک به آن زن شد و فرمود که: «ای کنیز خدا، چه چیز تو را می‌گریاند؟» آن زن گفت که: ای بنده خدا، مرا کودکان یتیمی چند هست، و مرا گاوی بود که زندگانی من و زندگانی کودکان من از آن بود، و آن گاو مرده، و باقی مانده‌ام در مانده و بریده شده از زندگانی خود و اولاد خود و در کار خود و ایشان سرگردانم و ما را چاره‌ای نیست.

پس حضرت فرمود که: «ای کنیز خدا، آیا تو را رغبت آن است که این گاو را برای تو زنده گردانم؟» آن زن مُلْهَم شد به این که گفت: آری ای بنده خدا. پس حضرت در گوشه‌ای رفت و دو رکعت نماز کرد و دست خود را ساعتی بلند نمود و لب‌های خویش را جنبانید، پس برخاست و آن گاو را آواز کرد و سر چوپ یا سر انگشتی به آن گاو زد، یا پای خود را به آن گاو زد، پس آن گاو برخاست و درست بر روی زمین ایستاد. چون آن زن به سوی گاو نظر کرد، آواز برآورد و گفت: سوگند به پروردگار خانه کعبه که اینک عیسی بن مریم است، پس حضرت ﷺ با مردم مخلوط شد و در میان ایشان رفت و گذشت.

١٢٩٥ / ٧. أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ رَحِمَهُ اللَّهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ: سَمِعْتُ الْعَبْدَ الصَّالِحَ عليه السلام يَتَعْنَى إِلَى رَجُلٍ نَفْسَهُ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ مَتَى يَمُوتُ الرَّجُلُ مِنْ شِيعَتِهِ، فَالْتَفَتَ إِلَيَّ شَبْهَ الْمُغْضَبِ، فَقَالَ: «يَا إِسْحَاقُ، قَدْ كَانَ رُشِيدُ الْهَجْرِيِّ يَعْلَمُ عِلْمَ الْمَنَائِيَا وَالْبَسَالِيَا، وَالْإِمَامُ أَوْلَى يَعْلَمُ ذَلِكَ».

ثُمَّ قَالَ: «يَا إِسْحَاقُ، اصْنَعْ مَا أَنْتَ صَانِعٌ؛ فَإِنَّ عُمْرَكَ قَدْ فَنِيَ، وَإِنَّكَ تَمُوتُ إِلَى سَنَتَيْنِ، وَإِخْوَتُكَ وَأَهْلُ بَيْتِكَ لَا يَلْبَثُونَ بَعْدَكَ إِلَّا يَسِيرًا حَتَّى تَتَفَرَّقَ كَلِمَتُهُمْ، وَيَخُونُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا حَتَّى يَشْتَمَ بِهِمْ عَدُوُّهُمْ، فَكَانَ هَذَا فِي نَفْسِكَ».

فَقُلْتُ: فَإِنِّي أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ بِمَا عَرَضَ فِي صَدْرِي.

فَلَمْ يَلْبَثْ إِسْحَاقُ بَعْدَ هَذَا الْمَجْلِسِ إِلَّا يَسِيرًا حَتَّى مَاتَ، فَمَا أَتَى عَلَيْهِمْ إِلَّا قَلِيلٌ حَتَّى قَامَ بَنُو عَمَّارٍ بِأَمْوَالِ النَّاسِ، فَأَقْلَسُوا.

١٢٩٦ / ٨. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى، عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ الْبَجَلِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، قَالَ: جَاءَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ وَقَدْ اعْتَمَرْنَا عُمْرَةَ رَجَبٍ وَنَحْنُ يَوْمَئِذٍ بِمَكَّةَ، فَقَالَ: يَا عَمُّ، إِنِّي أُرِيدُ بَغْدَادَ، وَقَدْ أَحْبَبْتُ أَنْ أُودَّعَ عَمِّي أَبَا الْحَسَنِ - يَعْنِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليه السلام - وَأَحْبَبْتُ أَنْ تَذْهَبَ مَعِيَ إِلَيْهِ، فَخَرَجْتُ مَعَهُ نَحْوَ أَخِي وَهُوَ فِي دَارِهِ النَّبِيِّ بِالْحَوْبَةِ، وَذَلِكَ بَعْدَ الْمَغْرِبِ بِقَلِيلٍ، فَضَرَبْتُ الْبَابَ، فَأَجَابَنِي أَخِي، فَقَالَ: «مَنْ هَذَا؟» فَقُلْتُ: عَلِيٌّ، فَقَالَ: «هُوَ ذَا أَخْرُجُ» وَكَانَ بَطِيءَ الْوُضُوءِ، فَقُلْتُ: الْعَجَلُ، قَالَ: «وَأَعْجَلُ» فَخَرَجَ وَ عَلَيْهِ إِزَارٌ مُمَشَّقٌ قَدْ عَقَدَهُ فِي

۱۲۹۵ / ۷. احمد بن مهران رضی الله عنه، از محمد بن علی، از سیف بن عمیره، از اسحاق بن عمار روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام که خبر مرگ مردی را به خودش می داد و می فرمود که در چه زمان فوت خواهد شد. من با خود گفتم که: آن حضرت این هم می داند که مردی از شیعیان او در چه زمان می میرد؟ پس آن حضرت به جانب من التفات نمود، مانند کسی که به خشم آمده باشد و فرمود که: «ای اسحاق، رُشید هجری، علم مرگ ها و بلاها را می دانست، و امام، به دانستن این امر سزاوارتر است»، بعد از آن فرمود: «ای اسحاق، آنچه می کنی، بکن که عمرت تمام شده، و تو تا دو سال دیگر می میری و برادران و اهل بیت بعد از تو درنگ نمی کنند، مگر اندک زمانی تا آن که سخن ایشان پراکنده می شود، و با یکدیگر نزاع می کنند و بعضی از ایشان با بعضی خیانت می کند، و به مرتبه ای می رسد که دشمنان ایشان به ایشان شماتت و شادی می کنند، پس اینک در دل تو بود و می دانستی که عاقبت امر ایشان به کجا خواهد کشید».

عرض کردم که: من از خدا طلب آمرزش می کنم از آنچه در سینه ام به هم رسید. و اسحاق، بعد از این مجلس درنگی نکرد تا فوت شد، و بر برادران و اهل بیت او زمانی نگذشت، مگر اندکی که بنی عمار بر پا شدند و بر مال های مردم مسلط شدند و ایشان مفلس و فقیر شدند.

۱۲۹۶ / ۸. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از موسی بن قاسم بجلی، از علی بن جعفر روایت کرده است که گفت: محمد بن اسماعیل برادرزاده ام به نزد من آمد در حالی که عمره ماه رجب را به جا آورده بودیم و ما در آن روز در مکه بودیم. محمد گفت که: ای عمو، من اراده سفر بغداد دارم و دوست می دارم که عمویم، حضرت ابوالحسن، - یعنی: موسی بن جعفر علیه السلام - را وداع کنم، و می خواهم که تو با من بیایی که به اتفاق به خدمت آن حضرت رویم. پس من با او بیرون آمدم به جانب برادرم حضرت موسی و آن حضرت در خانه ای که در حومه داشت تشریف داشت، و آن هنگام اندکی بعد از مغرب بود، و چون به در خانه رسیدیم، در زدم، برادرم مرا جواب داد و فرمود: «کیست در می زند؟» عرض کردم: علی، برادرم. فرمود که: «همین دم بیرون می آیم»، و وضوی آن حضرت طولی داشت.

عرض کردم که: زود بیا. فرمود که: «زود می آیم». پس بیرون آمد و لنگی را که با گل سرخه رنگ کرده بودند، پوشیده و آن را در گردن خویش بسته و گره داده بود، و آمد تا آن که در زیر آستانه نشست.

عُنُقِهِ حَتَّى قَعَدَ تَحْتَ عَتَبَةِ الْبَابِ، فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ، فَأَنْكَبْتُ عَلَيْهِ، فَقَبَّلْتُ رَأْسَهُ،  
وَقُلْتُ: قَدْ جِئْتُكَ فِي أَمْرٍ إِنْ تَرَاهُ صَوَاباً فَاللَّهُ وَفَّقَ لَهُ، وَإِنْ يَكُنْ غَيْرَ ذَلِكَ فَمَا أَكْثَرَ مَا  
نُخْطِئُ!

قَالَ: «وَمَا هُوَ؟»

قُلْتُ: هَذَا ابْنُ أَخِيكَ يُرِيدُ أَنْ يُودَّعَكَ، وَيَخْرُجَ إِلَى بَغْدَادَ، فَقَالَ لِي: «ادْعُهُ».  
فَدَعَوْتُهُ - وَكَانَ مُتَنَحِّياً - فَدَنَا مِنْهُ، فَقَبَّلَ رَأْسَهُ، وَقَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَوْصِنِي، فَقَالَ:  
«أَوْصِيكَ أَنْ تَنْتَقِيَ اللَّهَ فِي دَمِي». فَقَالَ مُجِيباً لَهُ: مَنْ أَرَادَكَ بِسُوءٍ فَعَلَ اللَّهُ بِهِ، وَجَعَلَ  
يَدْعُو عَلَى مَنْ يُرِيدُهُ بِسُوءٍ؛ ثُمَّ عَادَ، فَقَبَّلَ رَأْسَهُ، فَقَالَ: يَا عَمَّ، أَوْصِنِي، فَقَالَ:  
«أَوْصِيكَ أَنْ تَنْتَقِيَ اللَّهَ فِي دَمِي». فَقَالَ: مَنْ أَرَادَكَ بِسُوءٍ فَعَلَ اللَّهُ بِهِ وَفَعَلَ؛ ثُمَّ عَادَ،  
فَقَبَّلَ رَأْسَهُ، ثُمَّ قَالَ: يَا عَمَّ، أَوْصِنِي، فَقَالَ: «أَوْصِيكَ أَنْ تَنْتَقِيَ اللَّهَ فِي دَمِي». فَدَعَا  
عَلِيٌّ مَنْ أَرَادَهُ بِسُوءٍ، ثُمَّ تَنَحَّى عَنْهُ، وَمَضَتْ مَعَهُ، فَقَالَ لِي أَخِي: «يَا عَلِيُّ،  
مَكَانَكَ» فَقُمْتُ مَكَانِي، فَدَخَلَ مَنْزِلَهُ، ثُمَّ دَعَانِي، فَدَخَلْتُ إِلَيْهِ، فَتَنَاوَلَ صُرَّةً فِيهَا  
مِائَةُ دِينَارٍ، فَأَعْطَانِيهَا، وَقَالَ: «قُلْ لِابْنِ أَخِيكَ يَسْتَعِينُ بِهَا عَلَى سَفَرِهِ».

قَالَ عَلِيُّ: فَأَخَذْتُهَا، فَأَذَرَجْتُهَا فِي حَاشِيَةِ رِدَائِي، ثُمَّ نَاوَلَنِي مِائَةُ أُخْرَى، وَقَالَ:

علی بن جعفر می گوید که: من سرنگون شدم بر او و سرش را بوسیدم، و عرض کردم که: در پی کاری به نزد تو آمده‌ام، اگر آن را صواب و درست می بینی، خدا مرا از برای آن توفیق داده و اگر غیر آن باشد، چه بسیار است خطای ما!

حضرت فرمود که: «آن امر چیست؟» عرض کردم که: اینک پسر برادر تو است که می خواهد تو را وداع کند و به سوی بغداد پیرون رود. فرمود که: «او را نزدیک گردان». پس من او را خواندم - و او در گوشه ای ایستاده و از حضرت دور بود - پس به نزدیک آن حضرت آمد و سرش را بوسید، و عرض کرد که: فدای تو گردم، مرا وصیت کن و خدمتی که باشد، بفرما. فرمود که: «تو را وصیت و امر می کنم که در باب خون من از خدا بترسی، و باعث کشتن من نشوی».

محمد در جواب آن حضرت عرض کرد که: هر که بدی نسبت به تو اراده کند، خدا همان با او بکند، و شروع کرد که نفرین می کرد بر آن که بدی نسبت به آن حضرت اراده داشته باشد. پس دو مرتبه سر آن حضرت را بوسید و عرض کرد که: ای عمو، مرا وصیت کن. فرمود که: «تو را وصیت می کنم که از خدا بترسی در باب خون من». عرض کرد که: هر که بدی نسبت به تو اراده کند، خدا همان با او بکند، و خدا چنان کرده است و ضرور به نفرین نیست. پس نوبت دیگر سر آن حضرت را بوسید، و عرض کرد که: ای عمو، مرا وصیت کن. فرمود که: «تو را وصیت می کنم از خدا بترسی در باب خون من»، و محمد نفرین کرد بر آن که بدی نسبت به آن حضرت اراده نموده باشد.

پس، از آن حضرت دور شد و من همراه او رفتم. بعد از آن برادرم به من فرمود که: «ای علی، در جای خود باش». من در جای خود ایستادم، و آن حضرت داخل منزل خود گردید و مرا طلبید، من به خدمتش رفتم و داخل خانه شدم، کیسه ای را برداشت که در آن صد دینار بود، و آن را به من داد و فرمود که: «به پسر برادرت بگو که به این استعانت جوید بر سفر خویش» (و این را خرجی راه کند).

علی می گوید که: من آن کیسه را گرفتم و در کنار ردای خود پیچیدم، پس صد دینار دیگر به من داد و فرمود که: «این را نیز به او بده»، بعد از آن کیسه دیگر به من بداد و فرمود که: «این را نیز به او عطا کن». من عرض کردم که: فدای تو گردم، هرگاه تو از او می ترسی که مانند آنچه ذکر فرمودی به عمل او، چرا او را بر خود و کشتن خود یاری می کنی؟

«أَعْطِيهِ أَيْضاً» ثُمَّ نَاولَنِي صُرَّةً أُخْرَى، وَقَالَ: «أَعْطِيهِ أَيْضاً» فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِئْلَكُ، إِذَا كُنْتُ تَخَافُ مِنْهُ مِثْلَ الَّذِي ذَكَرْتَ، فَلِمَ تُعِينُهُ عَلَى نَفْسِكَ؟

فَقَالَ: إِذَا وَصَلْتُهُ، وَقَطَعَنِي، قَطَعَ اللَّهُ أَجَلَهُ، ثُمَّ تَنَاولَ مِخْدَةَ آدَمَ، فِيهَا ثَلَاثَةُ آلَافٍ دِرْهَمٍ وَضَحَّ، وَقَالَ: «أَعْطِيهِ هَذِهِ أَيْضاً».

قَالَ: فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ، فَأَعْطَيْتُهُ الْمِائَةَ الْأُولَى، فَفَرَحَ بِهَا فَرَحاً شَدِيداً، وَدَعَا لِعَمِّهِ، ثُمَّ أَعْطَيْتُهُ الثَّانِيَةَ وَالثَّالِثَةَ، فَفَرَحَ بِهَا حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيَرْجِعُ وَلَا يَخْرُجُ، ثُمَّ أَعْطَيْتُهُ الثَّلَاثَةَ آلَافٍ دِرْهَمٍ، فَمَضَى عَلَى وَجْهِهِ حَتَّى دَخَلَ عَلَى هَارُونَ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ بِالْخِلَافَةِ، وَقَالَ: مَا ظَنَنْتُ أَنَّ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَتَيْنِ حَتَّى رَأَيْتُ عَمِّي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ يُسَلِّمُ عَلَيْهِ بِالْخِلَافَةِ، فَأَرْسَلَ هَارُونُ إِلَيْهِ بِمِائَةِ أَلْفٍ دِرْهَمٍ؛ فَرَمَاهُ اللَّهُ بِالذُّبْحَةِ، فَمَا نَظَرَ مِنْهَا إِلَى دِرْهَمٍ، وَلَا مَسَّهُ.

١٢٩٧ / ٩. سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ جَمِيعاً، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَّارَ، عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَّارَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: قُبِضَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام وَهُوَ ابْنُ أَرْبَعٍ وَ خَمْسِينَ سَنَةً فِي عَامِ ثَلَاثٍ وَ ثَمَانِينَ وَ مِائَةٍ؛ وَ عَاشَ بَعْدَ جَعْفَرٍ عليه السلام خَمْساً وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً.

## ١٢١- بَابُ مَوْلِدِ أَبِي الْحَسَنِ الرُّضَا عليه السلام

وُلِدَ أَبُو الْحَسَنِ الرُّضَا عليه السلام سَنَةَ ثَمَانٍ وَ أَرْبَعِينَ وَ مِائَةٍ؛ وَ قُبِضَ عليه السلام فِي صَفَرٍ مِنْ سَنَةِ ثَلَاثٍ وَ مِائَتَيْنِ وَ هُوَ ابْنُ خَمْسٍ وَ خَمْسِينَ سَنَةً، وَ قَدْ اخْتَلَفَ فِي تَارِيخِهِ إِلَّا أَنَّ هَذَا التَّارِيخَ هُوَ أَقْصَدُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ؛ وَ تُوفِّيَ عليه السلام

فرمود که: «چون من با او احسان کنم، و رعایت صلۀ رحم در باب او به جا آورم، و او در باب من قطع صلۀ نماید، خدا عمر او را قطع می‌کند و او را می‌کشد». بعد از آن، بالشی از پوست را برداشت که سه هزار درم درست بی‌عیب در آن بود، و فرمود که: «این را نیز به او بده».

علی می‌گوید که: پس من به سوی محمد بیرون آمدم، و صد دینار اول را به او دادم به همان شاد شد؛ شادی سختی، و عموی خود را دعا کرد، بعد از آن صد دینار دویم و سیم را به او دادم، چنان شاد شد که من گمان کردم که البته از اراده سفر بر می‌گردد و به سوی بغداد بیرون نخواهد رفت. پس سه هزار درم را به او دادم و او به همان راه به خط مستقیم رفت تا بر هارون داخل شد و بر او به خلافت سلام کرد (که گفت: السّلام علیک ایّها الخلیفة). و گفت که: گمان نداشتم که در زمین دو خلیفه باشد تا آن‌که عمویم موسی بن جعفر را دیدم که بر او سلام می‌شود به خلافت. پس هارون صد هزار درم به سوی او فرستاد و خدا او را به آزار دُبحه مبتلی گردانید.<sup>۱</sup> (تَمَّه حدیث:) پس محمد به درمی از آن صد هزار درم نظر نکرد و دست بر آن گذاشت.

۹/۱۲۹۷. سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر هر دو روایت کرده‌اند، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از محمد بن سنان، از ابن مُسکان، از ابوبصیر که گفت: روح مطهر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام قبض شد و آن حضرت پنجاه و چهار ساله بود، در سال صد و هشتاد و سیم از هجرت، و بعد از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سی و پنج سال زنده بود.

## ۱۲۱. باب در بیان مولد ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام

حضرت امام رضا علیه السلام متولد شد در سال صد و چهل و هشتم از هجرت، و قبض روح مطهر آن حضرت علیه السلام شد در ماه صفر از سال دویست و سیم، و آن حضرت در آن هنگام پنجاه و پنج ساله بود. و در تاریخ آن حضرت اختلاف شده است، مگر آن‌که این تاریخ از همه آنچه در تاریخ آن حضرت گفته‌اند، راست‌تر و

۱. و دُبحه، به ضمّ ذال و فتح با، بر وزن هَمَزَه، خَنَاق است و آن، دردی است که در گلو پیدا می‌شود و گلو را می‌گیرد و لا محاله کشنده است، و لهذا آن را دُبحه می‌گویند، یعنی: سر برنده. (مترجم)

بَطُوسٍ فِي قَرْيَةٍ يُقَالُ لَهَا: سَنَابَادٌ مِنْ نُوقَانَ عَلَى دَعْوَةٍ، وَ دُفِنَ بِهَا ﷺ؛ وَ  
كَانَ الْمَأْمُونُ أَشْخَصَهُ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَرَوْ عَلَى طَرِيقِ الْبَصْرَةِ وَ فَارِسَ،  
فَلَمَّا خَرَجَ الْمَأْمُونُ وَ شَخَصَ إِلَى بَغْدَادَ، أَشْخَصَهُ مَعَهُ، فَتَوَفَّى فِي هَذِهِ  
الْقَرْيَةِ؛ وَ أُمُّهُ أُمُّ وَلَدٍ يُقَالُ لَهَا: أُمُّ الْبَنِينِ.

١٢٩٨ / ١. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ  
أَحْمَرَ، قَالَ: قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ الْأَوَّلُ ﷺ: «هَلْ عَلِمْتَ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ الْمَغْرِبِ قَدِيمٌ؟».   
قُلْتُ: لَا، قَالَ: «بَلَى، قَدْ قَدِمَ رَجُلٌ، فَاذْطَلِقْ بِنَا». فَرَكِبَ وَ رَكِبْتُ مَعَهُ حَتَّى انْتَهَيْنَا  
إِلَى الرَّجُلِ، فَإِذَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَعَهُ رَقِيقٌ، فَقُلْتُ لَهُ: اغْرِضْ عَلَيْنَا، فَعَرَضَ  
عَلَيْنَا سَبْعَ جَوَارٍ، كُلُّ ذَلِكَ يَقُولُ أَبُو الْحَسَنِ ﷺ: «لَا حَاجَةَ لِي فِيهَا». ثُمَّ قَالَ:  
«اغْرِضْ عَلَيْنَا» فَقَالَ: مَا عِنْدِي إِلَّا جَارِيَةٌ مَرِيضَةٌ، فَقَالَ لَهُ: «مَا عَلَيْكَ أَنْ تَعْرِضَهَا»  
فَأَبَى عَلَيْهِ، فَاَنْصَرَفَ.

ثُمَّ أَرْسَلَنِي مِنَ الْغَدِ، فَقَالَ: «قُلْ لَهُ: كَمْ كَانَ غَايَتُكَ فِيهَا؟ فَإِذَا قَالَ: كَذَا وَ كَذَا،  
فَقُلْ: قَدْ أَخَذْتُهَا». فَاتَّبَعْتُهُ، فَقَالَ: مَا كُنْتُ أُرِيدُ أَنْ أَنْقُصَهَا مِنْ كَذَا وَ كَذَا، فَقُلْتُ: قَدْ  
أَخَذْتُهَا، فَقَالَ: هِيَ لَكَ، وَ لَكِنْ أَخْبِرْنِي مِنَ الرَّجُلِ الَّذِي كَانَ مَعَكَ بِالْأَمْسِ؟ فَقُلْتُ:  
رَجُلٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ، قَالَ: مِنْ أَيِّ بَنِي هَاشِمٍ؟ فَقُلْتُ: مَا عِنْدِي أَكْثَرُ مِنْ هَذَا، فَقَالَ:  
أَخْبِرْكَ عَنْ هَذِهِ الْوَصِيفَةِ: إِنِّي اشْتَرَيْتُهَا مِنْ أَفْصَى الْمَغْرِبِ، فَلَقِيتُنِي امْرَأَةً مِنْ أَهْلِ  
الْكِتَابِ، فَقَالَتْ: مَا هَذِهِ الْوَصِيفَةُ مَعَكَ؟ قُلْتُ: اشْتَرَيْتُهَا لِنَفْسِي، فَقَالَتْ: مَا يَكُونُ

درست تر است. ان شاء الله. و آن حضرت علیه السلام وفات فرمود در طوس در دهی که آن را سناباد می گویند و دوری آن از نوقان به قدر یک خواندن است (که یکی دیگری را بخواند و آواز کند. و در بعضی از نسخ کافی، نوقان به میم است و شاید که آن معرب نوقان باشد). و آن حضرت علیه السلام در سناباد مدفون شد و مأمون او را از مدینه طیبه بیرون آورده بود به سوی مرو از راه بصره و فارس، و چون مأمون از مرو بیرون آمد و به جانب بغداد سفر کرد، آن حضرت را با خود بیرون برد و در عرض راه در این ده وفات فرمود. و مادر آن حضرت کنیزی است که او را ام البنین می گفتند.

۱/ ۱۲۹۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از هشام بن احمر روایت کرده است که گفت: امام موسی کاظم علیه السلام به من فرمود که: «آیا دانستی که کسی از اهل مغرب آمده باشد؟» عرض کردم: نه، فرمود: «بلی، مردی آمده است. پس با ما روانه شو تا برویم»، و سوار شد و من با آن حضرت سوار شدم و رفتیم تا به آن مرد رسیدیم، دیدیم که مردی است از مردم مدینه و کنیزانی چند با او است. من به آن مرد گفتم که: کنیزان خود را به من بنما، پس هفت کنیز را به ما نمود و هر یک را که می آورد حضرت امام موسی علیه السلام می فرمود که: «مرا در این حاجتی نیست و این را نمی خواهم». پس فرمود که: «کنیز دیگر به ما بنما». بنده فروش عرض کرد که: دیگر کنیزی در نزد من نیست، مگر یک کنیز بیمار. حضرت فرمود که: «تو را چه زیان می رسد اگر آن را به ما بنمایی؟» بنده فروش بر آن امر ایبا و امتناع کرد و کنیز را ننمود. پس حضرت بازگشت، بعد از آن در فردای آن روز مرا فرستاد و فرمود که: «به آن بنده فروش بگو که: آخر قیمتی که در باب این کنیز در نظر داری چند است و به چند کم تر نمی فروشی؟ و چون بگوید که چنین و چنین (یعنی: قیمت آن کنیز را معین کند)، بگو که: من او را به این قیمت گرفتم».

راوی می گوید که: پس من به نزد آن مرد آمدم و آنچه را که حضرت به من فرموده بود، گفتم. گفت که: من اراده نکرده ام که او از فلان مبلغ کم تر بفروشم. من گفتم که: او را به این مبلغ گرفتم. گفت که: این کنیز از برای تو، ولیکن مرا خبر ده که آن مردی که دیروز همراه تو بود که بود؟ گفتم که: مردی است از بنی هاشم. گفت: از کدام بنی هاشم؟ گفتم که: بیشتر از این در نزد من نیست (و زیاده بر این قدر، معرفت ندارم). گفت: تو را از این کنیز خبر دهم. به درستی که

يَنْبَغِي أَنْ تَكُونَ هَذِهِ عِنْدَ مِثْلِكَ؛ إِنَّ هَذِهِ الْجَارِيَةَ يَنْبَغِي أَنْ تَكُونَ عِنْدَ خَيْرِ أَهْلِ الْأَرْضِ، فَلَا تَلْبَثُ عِنْدَهُ إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى تَلِدَ مِنْهُ غُلَامًا مَا يُوَلَدُ بِشَرْقِ الْأَرْضِ وَلَا غَرْبِهَا مِثْلُهُ.

قَالَ: فَأَتَيْتُهُ بِهَا، فَلَمْ تَلْبَثُ عِنْدَهُ إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى وَلَدَتْ الرِّضَاءَ.

١٢٩٩ / ٢. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، قَالَ: لَمَّا مَضَى أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام، وَتَكَلَّمَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام، خِفْنَا عَلَيْهِ مِنْ ذَلِكَ، فَقِيلَ لَهُ: إِنَّكَ قَدْ أَظْهَرْتَ أَمْرًا عَظِيمًا، وَ إِنَّا نَخَافُ عَلَيْكَ هَذِهِ الطَّاعِنَةَ، قَالَ: فَقَالَ: «لِيَجْهَدَ جَهْدَهُ؛ فَلَا سَبِيلَ لَهُ عَلَيَّ».

١٣٠٠ / ٣. أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ رَحِمَهُ اللَّهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَثُورٍ، عَنْ أَخِيهِ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى الرِّضَاءِ عليه السلام فِي بَيْتٍ دَاخِلٍ فِي جَوْفِ بَيْتٍ لَيْلًا، فَرَفَعَ يَدَهُ، فَكَانَتْ كَأَنَّ فِي الْبَيْتِ عَشْرَةَ مَصَابِيحَ، وَ اسْتَأْذَنَ عَلَيْهِ رَجُلٌ، فَخَلَّى يَدَهُ، ثُمَّ أَذِنَ لَهُ.

١٣٠١ / ٤. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنِ الْعِفَّارِيِّ، قَالَ: كَانَ لِرَجُلٍ مِنْ آلِ أَبِي رَافِعٍ - مَوْلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله، يُقَالُ لَهُ: طَيْسٌ - عَلَيَّ حَقٌّ، فَتَقَاضَانِي، وَ أَلَحَّ عَلَيَّ، وَ أَعَانَهُ النَّاسُ، فَلَمَّا رَأَيْتُ ذَلِكَ، صَلَّيْتُ الصُّبْحَ فِي مَسْجِدِ الرَّسُولِ صلى الله عليه وآله، ثُمَّ تَوَجَّهْتُ نَحْوَ الرِّضَاءِ عليه السلام وَ هُوَ يَوْمَئِذٍ بِالْعَرِيضِ، فَلَمَّا قَرُبْتُ مِنْ بَابِهِ إِذَا هُوَ قَدْ طَلَعَ عَلَى حِمَارٍ، وَ عَلَيْهِ قَمِيصٌ وَ رِدَاءٌ، فَلَمَّا نَظَرْتُ إِلَيْهِ اسْتَحْيَيْتُ مِنْهُ، فَلَمَّا لَحَقَنِي وَقَفَ، وَ نَظَرَ إِلَيَّ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ - وَ كَانَ شَهْرَ رَمَضَانَ - فَقُلْتُ: جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ، إِنَّ لِمَوْلَاكَ طَيْسٍ عَلَيَّ حَقًّا، وَ قَدْ وَ اللَّهُ شَهْرَنِي وَ أَنَا أَظُنُّ فِي نَفْسِي أَنَّهُ يَأْمُرُهُ بِالْكَفِّ عَنِّي، وَ وَاللَّهِ مَا قُلْتُ لَهُ: كَمْ لَهُ عَلَيَّ، وَ

من او را در اقصای بلاد مغرب خریدم، پس زنی از اهل کتاب مرا ملاقات کرد و گفت که: این کنیز چیست که با تو همراه است؟ گفتم که: او را از برای خود خریده‌ام. گفت: سزاوار نیست که این کنیز در نزد چون تویی باشد. به درستی که سزاوار است که این کنیز در نزد بهترین اهل زمین باشد. پس درنگ نکند، مگر اندک زمانی که از آن بهترین اهل زمین پسری بیاورد که در مشرق و مغرب مانند او متولد نشود.

راوی می‌گوید: پس آن کنیز را به خدمت حضرت آوردم و در نزد آن حضرت درنگ نکرد، مگر اندک زمانی که حضرت امام رضا علیه السلام را زاید.

۲/۱۲۹۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از آن که او را ذکر کرده، از صفوان بن یحیی روایت کرده است که گفت: چون امام موسی کاظم علیه السلام از دنیا در گذشت، و حضرت امام رضا علیه السلام تکلم فرمود (یعنی: در باب خلافت، یا به همه لغت)، ما بر آن حضرت از این امر ترسیدیم. پس به آن حضرت عرض شد که: امر عظیمی را آشکار نمودی و ما بر تو می‌ترسیم از این طاغی (که در مرتبه طغیان از حد گذشته، یعنی: هارون ملعون).

راوی می‌گوید که: حضرت فرمود که: «هر سعی که دارد به عمل آورد، که او را بر من راهی و تسلطی نیست» (و اذیتی به من نمی‌تواند رسانید).

۳/۱۳۰۰. احمد بن مهران علیه السلام، از محمد بن علی، از حسن بن منصور، از برادرش روایت کرده است که گفت: در شبی بر حضرت امام رضا علیه السلام داخل شدم در اطاقی که در اندران اطاقی دیگر بود. پس آن حضرت دست خود را بلند فرمود و چنان شد که گویا ده چراغ در آن اطاق بود، و مردی رخصت طلبید که بر آن حضرت داخل شود، پس آن حضرت دست خویش را از آن نور تهی گردانید، بعد از آن او را رخصت داد که داخل شود.

۴/۱۳۰۱. علی بن محمد، از ابن جمهور، از ابراهیم بن عبدالله، از احمد بن عبدالله، از غفاری روایت کرده است که گفت: از برای مردی از اولاد ابورافع - غلام آزاد کرده پیغمبر صلی الله علیه و آله که او را طیس می‌گفتند - بر من حقی بود و از من طلبی داشت، پس آن را از من مطالبه نمود و بر من الحاح و اصرار زیادی کرد، و مردم او را باری کردند و چون امر را بدین منوال دیدم، نماز صبح را در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله گزاردم، بعد از آن به جانب حضرت امام رضا علیه السلام رو آوردم و آن حضرت در آن اوقات، در غریض تشریف داشت، و چون نزدیک در خانه آن حضرت رسیدم، دیدم که آن حضرت بیرون آمده و بر الاغی سوار است و پیراهن و ردایی را

لَا سَمِيَتْ لَهُ شَيْئًا.

فَأَمَرَنِي عليه السلام بِالْجُلُوسِ إِلَى رُجُوعِهِ، فَلَمْ أَزَلْ حَتَّى صَلَّيْتُ الْمَغْرِبَ وَ أَنَا صَائِمٌ، فَضَاقَ صَدْرِي، وَ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَرِفَ، فَإِذَا هُوَ قَدْ طَلَعَ عَلَيَّ وَ حَوْلَهُ النَّاسُ، وَ قَدْ قَعَدَ لَهُ السُّؤَالُ وَ هُوَ يَتَصَدَّقُ عَلَيْهِمْ، فَمَضَى وَ دَخَلَ بَيْتَهُ، ثُمَّ خَرَجَ وَ دَعَانِي، فَقُمْتُ إِلَيْهِ وَ دَخَلْتُ مَعَهُ، فَجَلَسَ وَ جَلَسْتُ، فَجَعَلْتُ أُحَدِّثُهُ عَنِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ - وَ كَانَ أَمِيرَ الْمَدِينَةِ، وَ كَانَ كَثِيرًا مَا أُحَدِّثُهُ عَنْهُ - فَلَمَّا فَرَغْتُ، قَالَ: «لَا أَظُنُّكَ أَفْطَرْتَ بَعْدُ» فَقُلْتُ: لَا، فَدَعَا لِي بِطَعَامٍ. فَوَضَعَ بَيْنَ يَدَيَّ، وَ أَمَرَ الْغُلَامَ أَنْ يَأْكُلَ مَعِي، فَأَصَبْتُ وَ الْغُلَامَ مِنَ الطَّعَامِ.



فَلَمَّا فَرَغْنَا، قَالَ لِي: «ارْقِعِ الْوِسَادَةَ، وَ خُذْ مَا تَحْتَهَا» فَرَفَعْتُهَا وَ إِذَا دَنَائِيرُ، فَأَخَذْتُهَا وَ وَضَعْتُهَا فِي كُمِّي؛ وَ أَمَرَ أَرْبَعَةً مِنْ عَبِيدِهِ أَنْ يَكُونُوا مَعِي حَتَّى يُبَلِّغُونِي مَنْزِلِي.

فَقُلْتُ: جَعَلْتُ فِدَاكَ، إِنَّ طَائِفَ ابْنِ الْمُسَيَّبِ يَدُورُ، وَ أَكْرَهُ أَنْ يَلْقَانِي وَ مَعِيَ عَبِيدُكَ، فَقَالَ لِي: «أَصَبْتَ، أَصَابَ اللَّهُ بِكَ الرَّشَادَ» وَ أَمَرَهُمْ أَنْ يَنْصَرِفُوا إِذَا رَدَدْتُهُمْ، فَلَمَّا قَرُبْتُ مِنْ مَنْزِلِي وَ آنَسْتُ، رَدَدْتُهُمْ.

فَصِرْتُ إِلَى مَنْزِلِي، وَ دَعَوْتُ بِالسَّرَاجِ، وَ نَظَرْتُ إِلَى الدَّنَائِيرِ وَ إِذَا هِيَ ثَمَانِيَّةٌ

پوشیده، چون به سوی او نظر کردم، از او شرم نمودم و در هنگامی که به من رسید، ایستاد و به جانب من نظر فرمود، پس بر آن حضرت سلام کردم، و آن زمان ماه مبارک رمضان بود، عرض کردم که: خدا مرا فدای تو گرداند، به درستی که طیس، غلام تو را بر من حقی هست و به خدا سوگند که مرا رسوا و بی آبرو کرد.

غفاری می گوید: و من در دل خود گمان می کردم که آن حضرت طیس را امر خواهد فرمود که دست از من بدارد. و به خدا سوگند، که به آن حضرت عرض نکردم که حق او بر من چند است و چیزی برای آن حضرت نام نبردم (یعنی: از متعلقات آن طلب). پس آن حضرت مرا امر فرمود که بنشینم تا برگردد، و من از آنجا نرفتم تا نماز مغرب را به جا آوردم، و حال آن که من روزه دار بودم، پس سینه ام تنگ شد و خواستم که باز گردم، دیدم که آن حضرت پیدا شد و رو به من می آید و مردم گرداگرد او را گرفته اند، و گدایان بر سر راه آن حضرت نشسته بودند، و آن حضرت بر ایشان تصدق می فرمود. پس رفت و داخل خانه خود گردید، بعد از آن بیرون آمد و مرا طلبید. من برخاستم و به خدمتش رفتم و با آن حضرت داخل شدم. پس آن حضرت نشست و من نشستم و شروع کردم که او را از هارون پسر مسیب خبر می دادم - و پسر مسیب حاکم مدینه بود - و چنان بود که بسیاری از اوقات، آن حضرت را از احوالش خبر می دادم، و چون فارغ شدم، فرمود که: «گمان ندارم تو را که هنوز افطار کرده باشی». عرض کردم: نه، پس طعامی برای من طلبید، چون طعام آوردند، در پیش روی من گذاشتند، و حضرت غلام خود را فرمود که با من چیزی بخورد. پس من و غلام از آن طعام خوردیم، و چون فارغ شدیم، حضرت به من فرمود که: «این بالش را بالا گیر و آنچه را که در زیر آن است بگیر». من آن را بالا گرفتم و دیدم که دیناری چند در آنجا است، آنها را برگرفتم و در آستین خود گذاشتم. پس چهار نفر از غلامان خود را امر فرمود که با من باشند تا مرا به منزل خود برسانند. عرض کردم که: فدای تو گردم، شبگرد پسر مسیب می گردد و من ناخوش دارم که شبگرد مرا ملاقات کند و غلامان تو همراه من باشند. حضرت فرمود: «درست یافتی، خدا تو را به راه راست برساند»، و غلامان خود را امر فرمود که همراه من بیایند و در هر جا که ایشان را برگردانم باز گردند، و چون به منزل خود نزدیک شدم و آن را دیدم، ایشان را برگردانیدم، پس به منزل خویش رسیدم و چراغ طلبیدم، و نظر به دینارها کردم، دیدم که آنها چهل و هشت دینار است، و حق آن مرد بر من بیست و هشت دینار بود، و در میانه آن دینارها دیناری

وَأَرْبَعُونَ دِينَاراً، وَكَانَ حَقُّ الرَّجُلِ عَلَى ثَمَانِيَّةٍ وَعِشْرِينَ دِينَاراً، وَكَانَ فِيهَا دِينَارٌ يَلُوحُ، فَأَعْجَبَنِي حُسْنُهُ، فَأَخَذْتُهُ وَقَرَّبْتُهُ مِنَ السَّرَاجِ، فَإِذَا عَلَيْهِ نَقْشٌ وَاضِحٌ: «حَقُّ الرَّجُلِ ثَمَانِيَّةٌ وَعِشْرُونَ دِينَاراً، وَمَا بَقِيَ فَهُوَ لَكَ». وَلَا وَاللَّهِ، مَا عَرَفْتُ مَا لَهُ عَلَيَّ؛ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، الَّذِي أَعَزَّ وَلِيِّهُ.

١٣٠٢ / ٥. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَاءِ عليه السلام، أَنَّهُ خَرَجَ مِنَ الْمَدِينَةِ فِي السَّنَةِ الَّتِي حَجَّ فِيهَا هَارُونُ، يُرِيدُ الْحَجَّ، فَأَنْتَهَى إِلَى جَبَلٍ - عَنْ يَسَارِ الطَّرِيقِ، وَأَنْتَ ذَاهِبٌ إِلَى مَكَّةَ - يُقَالُ لَهُ: فَارَعٌ، فَنَظَرَ إِلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام، ثُمَّ قَالَ: «بَابِي فَارَعٌ، وَهَادِمُهُ يَقْطَعُ إِرْبَاءً إِرْبَاءً». فَلَمْ نَذِرْ مَا مَعْنَى ذَلِكَ؟ فَلَمَّا وَلَّى وَافَى هَارُونُ، وَنَزَلَ بِذَلِكَ الْمَوْضِعِ، وَصَعِدَ جَعْفَرُ بْنُ يَحْيَى ذَلِكَ الْجَبَلَ، وَآمَرَ أَنْ يُنْتَنَى لَهُ ثُمَّ مَجْلِسٌ، فَلَمَّا رَجَعَ مِنْ مَكَّةَ صَعِدَ إِلَيْهِ، فَأَمَرَ بِهَدْمِهِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ إِلَى الْعِرَاقِ، قُطِعَ إِرْبَاءً إِرْبَاءً.

١٣٠٣ / ٦. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمْزَةَ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُوسَى، قَالَ: أَلْحَحْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَاءِ عليه السلام فِي شَيْءٍ أَطْلُبُهُ مِنْهُ، فَكَانَ يَعْذُرُنِي، فَخَرَجَ ذَاتَ يَوْمٍ لِيَسْتَقْبِلَ وَالِي الْمَدِينَةِ وَكُنْتُ مَعَهُ، فَجَاءَ إِلَى قُرْبِ قَصْرِ فُلَانٍ، فَنَزَلَ تَحْتَ شَجَرَاتٍ وَنَزَلْتُ مَعَهُ أَنَا، وَلَيْسَ مَعَنَا ثَالِثٌ، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، هَذَا الْعِيدُ قَدْ أَظَلَّنَا، وَلَا وَاللَّهِ، مَا أَمْلِكُ دِرْهَمًا فَمَا سِوَاهُ، فَحَكَ بِسَوْطِهِ الْأَرْضَ حَكًّا شَدِيدًا، ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ، فَتَنَاوَلَ مِنْهَا سَبِيكَةً ذَهَبٍ،

بود که می درخشید و خوبی آن دینار مرا به شگفت آورد، پس آن را فرا گرفتم و به نزد یک چراغ بردم دیدم که نقش و نوشته روشنی بر آن است که: «حق آن مرد بیست و هشت دینار است و آنچه باقی بماند برای تو است».

راوی می گوید: نه به خدا سوگند، که نمی دانستم که حق طیس بر من چقدر است، و ستایش از برای خدا که پروردگار عالمیان است؛ آن خدایی که ولی خود را عزیز و غالب گردانید.

۱۳۰۲ / ۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از بعضی از اصحاب خویش، از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت از مدینه بیرون آمد در سالی که هارون در آن سال حج کرد، و آن حضرت اراده حج داشت، پس به کوهی رسید که در جانب چپ راه واقع است، در حالی که تو به سوی مکه می روی و آن کوه را فارغ می گویند. پس حضرت امام رضا علیه السلام به سوی آن کوه نظر کرد و فرمود که: «آن که در فارغ عمارت می سازد و آن را خراب می کند، عضو عضویش از هم جدا می شود و او را پاره پاره می کنند». و ما معنی این سخن را ندانستیم و نفهمیدیم که مقصود حضرت چه چیز است؟ و چون حضرت پشت کرد، هارون الرشید رسید و در آن موضع فرود آمد و جعفر، پسر یحیی برمکی، بر آن کوه بالا رفت و امر کرد که در آنجا مجلسی از برایش بسازند، و چون از مکه برگشت، به سوی آن بالا رفت و امر کرد که آن مجلس را خراب کنند، و در آن هنگام که به سوی عراق برگشت، او را پاره پاره کردند.

۱۳۰۳ / ۶. احمد بن محمد، از محمد بن حسن، از محمد بن عیسی، از محمد بن حمزة بن قاسم، از ابراهیم بن موسی روایت کرده است که گفت: بر ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام اصرار زیادی کردم در باب چیزی که آن را از آن حضرت طلب می کردم و مرا وعده می داد. پس روزی بیرون رفت که حاکم مدینه را استقبال کند و من همراه آن حضرت بودم، بعد از آن، به نزدیک بالاخانه فلان آمد و در زیر درخت ها فرود آمد، و من با او فرود آمدم، و سیمی با ما نبود (که همین من بودم و آن حضرت). عرض کردم که: فدای تو گردم، این عید بر ما سایه افکنده (یعنی: به ما رو آورده) و نزدیک شده، و به خدا سوگند، که یک درم و غیر آن را مالک نیستیم.

پس آن حضرت به تازیانه خویش زمین را خاراند؛ خاراندنی سخت، پس دست خویش

ثُمَّ قَالَ: «اتَّقِعْ بِهَا، وَ اكْتُمَ مَا رَأَيْتَ».

١٣٠٤ / ٧. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ يَاسِرِ الْخَادِمِ وَ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ جَمِيعاً، قَالَ: لَمَّا انْقَضَى أَمْرُ الْمَخْلُوعِ، وَ اسْتَوَى الْأَمْرُ لِلْمَأْمُونِ، كَتَبَ إِلَى الرِّضَا عليه السلام يَسْتَقْدِمُهُ إِلَى خُرَاسَانَ، فَأَعْتَلَّ عَلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام بِعِلَلٍ، فَلَمْ يَزَلِ الْمَأْمُونُ يُكَاتِبُهُ فِي ذَلِكَ حَتَّى عَلِمَ أَنَّهُ لَا مَحِيصَ لَهُ، وَ أَنَّهُ لَا يَكْفُ عَنْهُ، فَخَرَجَ عليه السلام وَ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام سَبْعُ سِنِينَ - فَكَتَبَ إِلَيْهِ الْمَأْمُونُ: لَا تَأْخُذْ عَلَى طَرِيقِ الْجَبَلِ وَ قَمٍّ، وَ خُذْ عَلَى طَرِيقِ الْبَصْرَةِ وَ الْأَهْوَازِ وَ فَارِسَ - حَتَّى وَافِيَ مَرْوً، فَعَرَضَ عَلَيْهِ الْمَأْمُونُ أَنْ يَتَقَلَّدَ الْأَمْرَ وَ الْخِلَافَةَ، فَأَبَى أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام، قَالَ: فَوَلَايَةَ الْعَهْدِ، فَقَالَ: «عَلَى شُرُوطٍ أَسْأَلُكَهَا». قَالَ الْمَأْمُونُ لَهُ: سَلْ مَا شِئْتَ، فَكَتَبَ الرِّضَا عليه السلام: «إِنِّي دَاخِلٌ فِي وَلَايَةِ الْعَهْدِ عَلَى أَنْ لَا أَمْرٌ وَ لَا أَنْهَى، وَ لَا أَقْضِي وَ لَا أَقْضِي، وَ لَا أُولِي وَ لَا أُعْزِلُ، وَ لَا أُغَيِّرُ شَيْئاً مِمَّا هُوَ قَائِمٌ، وَ تُغْفِرُنِي مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ». فَأَجَابَهُ الْمَأْمُونُ إِلَى ذَلِكَ كُلِّهِ.

قَالَ: فَحَدَّثَنِي يَاسِرٌ، قَالَ: فَلَمَّا حَضَرَ الْعِيدُ، بَعَثَ الْمَأْمُونُ إِلَى الرِّضَا عليه السلام يَسْأَلُهُ أَنْ يَرْكَبَ، وَ يَحْضُرَ الْعِيدَ، وَ يُصَلِّيَ وَ يَخْطُبَ، فَبَعَثَ إِلَيْهِ الرِّضَا عليه السلام: «قَدْ عَلِمْتَ مَا كَانَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ مِنَ الشُّرُوطِ فِي دُخُولِ هَذَا الْأَمْرِ». فَبَعَثَ إِلَيْهِ الْمَأْمُونُ: إِنَّمَا أُرِيدُ بِذَلِكَ أَنْ تَطْمَئِنَّ قُلُوبُ النَّاسِ، وَ يَعْرِفُوا فَضْلَكَ، فَلَمْ يَزَلِ عليه السلام يُرَادُّهُ الْكَلَامَ فِي ذَلِكَ، فَأَلْحَ عَلَيْهِ، فَقَالَ: «يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنْ أَعْفَيْتَنِي مِنْ ذَلِكَ، فَهُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ، وَ إِنْ لَمْ تُغْفِرْنِي،

رازد و شمش طلائی را از آنجا برداشت و به من داد و فرمود که: «به این منتفع شو و آنچه دیدی کتمان کن و این را به کسی مگو».

۷/۱۳۰۴. علی بن ابراهیم، از یاسر خادم و زَیَّان بن صلت هر دو روایت کرده و گفته است که: چون امر محمد امین، (برادر مأمون که به جهت خلع خویش از خلافت به مخلوع ملقب شده)، به آخر رسید، و امر خلافت باطله از برای مأمون قرار و استقرار یافت، عریضه‌ای به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام نوشت و آمدن آن حضرت را به خراسان خواهش نمود. پس حضرت امام رضا علیه السلام به بهانه و عذری چند بر او بهانه جست و مأمون در این باب، مکرر با آن حضرت نامه‌ای به یکدیگر می‌نوشتند تا آن‌که آن حضرت علیه السلام دانست که او را مفرّ و چاره‌ای نیست و از او دست بر نخواهد داشت. پس از مدینه بیرون آمد و امام محمد تقی علیه السلام را هفت سال بود، و مأمون به آن حضرت نوشته بود که راه کوه (یعنی: همدان و نهاوند) و قم را پیش بگیر و راه بصره و اهواز و فارس را پیش گیر و از آن راه بیا (چه می‌ترسید که شیعیان قم و غیر آن مانع شوند و حضرت در همان راه که آن گمراه معین نموده بود، سلوک فرمود) تا به مرو رسید.

بعد از آن مأمون بر آن حضرت عرضه کرد که این امر و خلافت را به گردن گیرد و خلافت به آن حضرت مفوض شد. و حضرت امام رضا علیه السلام ابا و امتناع فرمود. مأمون عرض کرد که: اگر این امر را قبول نمی‌کنی، ولایت عهد را قبول کن و ولّی عهد من باش. حضرت فرمود که: «ولایت عهد را قبول می‌کنم، بنابر شروطی چند که آنها را از تو خواهش می‌کنم». مأمون عرض کرد که: هر چه خواسته باشی، بخواه و بگو تا به عمل آورم، پس حضرت امام رضا علیه السلام نوشت که: «من داخل می‌شوم در ولایت عهد به شرط آن‌که امر نکنم و نهی ننمایم و فتواندهم و حکم نکنم و کسی را والی و حاکم نگردانم و معزول نسازم و چیزی را تغییر و تبدیل ندهم از آنچه بر پا است و مرا از همه اینها معاف داری». مأمون آن حضرت را به همه اینها اجابت نمود و قبول کرد.

علی بن ابراهیم می‌گوید که: یاسر مرا حدیث کرد که چون عید اضحی آمد، مأمون به سوی امام رضا علیه السلام فرستاد و از آن حضرت خواهش کرد که سوار شود و در عیدگاه حضور به هم رساند و نماز عید را به جا آورد و خطبه بخواند. حضرت امام رضا علیه السلام به سوی او فرستاد که: «تو می‌دانی آنچه را که در میان من و تو اتفاق افتاد از شرط‌ها که در باب دخول من در این

خَرَجْتُ كَمَا خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ». فَقَالَ الْمَأْمُونُ: اخْرُجْ كَيْفَ شِئْتَ، وَ أَمَرَ الْمَأْمُونُ الْقَوَادَّ وَ النَّاسَ أَنْ يُبَكِّرُوا إِلَى بَابِ أَبِي الْحَسَنِ ﷺ.

قَالَ: فَحَدَّثَنِي يَاسِرُ الْخَادِمُ: أَنَّهُ قَعَدَ النَّاسُ لِأَبِي الْحَسَنِ ﷺ فِي الطَّرِيقَاتِ وَ السُّطُوحِ - الرِّجَالُ، وَ النِّسَاءُ، وَ الصَّبِيَّانُ - وَ اجْتَمَعَ الْقَوَادُّ وَ الْجُنْدُ عَلَى بَابِ أَبِي الْحَسَنِ ﷺ، فَلَمَّا طَلَعَتِ الشَّمْسُ، قَامَ ﷺ فَاعْتَسَلَ وَ تَعَمَّمَ بِعِمَامَةٍ بَيْضَاءٍ مِنْ قُطْنٍ، أَلْقَى طَرَفًا مِنْهَا عَلَى صَدْرِهِ، وَ طَرَفًا بَيْنَ كَتِفَيْهِ، وَ تَشَمَّرَ، ثُمَّ قَالَ لِجَمِيعِ مَوَالِيهِ: «افْعَلُوا مِثْلَ مَا فَعَلْتُ». ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِهِ عُكَّازًا، ثُمَّ خَرَجَ - وَ نَحْنُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ هُوَ خَافٍ قَدْ شَمَّرَ سَرَاوِيلَهُ إِلَى نِصْفِ السَّاقِ، وَ عَلَيْهِ ثِيَابٌ مُشَمَّرَةٌ - فَلَمَّا مَشَى وَ مَشِينَا بَيْنَ يَدَيْهِ، رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ كَبَّرَ أَرْبَعَ تَكْبِيرَاتٍ، فَخِيلَ إِلَيْنَا أَنَّ السَّمَاءَ وَ الْحِيطَانَ تُجَاوِبُهُ، وَ الْقَوَادُّ وَ النَّاسُ عَلَى الْبَابِ قَدْ تَهَيَّأُوا وَ لَبَسُوا السَّلَاحَ، وَ تَزَيَّنُّوا بِأَحْسَنِ الزَّيْنَةِ، فَلَمَّا طَلَعْنَا عَلَيْهِمْ بِهَذِهِ الصُّورَةِ، وَ طَلَعَ الرِّضَاءُ ﷺ، وَقَفَ عَلَى الْبَابِ وَقْفَةً، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى مَا هَدَانَا، اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى مَا رَزَقَنَا مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أَبْلَانَا»، نَزَعَ بِهَا أَصْوَاتَنَا.

امر واقع شد. مأمون دو مرتبه به سوی آن حضرت فرستاد که به این امر اراده‌ای ندارم، مگر آن‌که می‌خواهم که دل‌های مردم آرام گیرد و فضل تو را بشناسند. پس آن حضرت علیه السلام و مأمون مکرر با یکدیگر رد و بدل کردند و در این باب به هم پیغام دادند. چون مأمون اصرار زیادی کرد، حضرت فرمود که: «یا امیر المؤمنین، اگر مرا از این امر معاف داری، مرا خوش تر می‌آید و اگر مرا معاف نمی‌داری، بیرون می‌روم به نماز عید چنانچه رسول خدا و امیر المؤمنین علیه السلام بیرون رفتند». مأمون در جواب گفت که: به هر وضعی که خواسته باشی بیرون رو، و مأمون امرا و سرداران سپاه خویش و سایر مردم را امر کرد که سوار شوند و بر در خانه حضرت امام رضا علیه السلام روند (و بنابر بعضی از نسخ کافی، صبح زود به در خانه آن حضرت روند).

علی بن ابراهیم می‌گوید که: یاسر خادم به من خبر داد که مردمان از مردان و زنان و کودکان در همه راه‌ها و بام‌ها نشستند و انتظار می‌کشیدند که حضرت امام رضا علیه السلام بیرون آید و سرداران و همه لشکر بر در خانه امام رضا علیه السلام جمع شدند و چون آفتاب بر آمد، آن حضرت علیه السلام برخاست و غسل کرد و عمامه سفیدی که از پنبه ساخته بودند، بر سر بست، و یک سر آن را بر سینه خویش و یک سر دیگر را در میانه شانه‌های خود انداخت و جامه را بالا زد، بعد از آن به همه موالیان خویش قروود که: «بکنید مانند آنچه من کردم». و نیز عصایی در دست گرفت و بیرون آمد و ما در پیش روی آن حضرت بودیم و آن حضرت پا برهنه بود و زیر جامه خود را تا نصف ساق پا بر زده و جامه‌های چند پوشیده بود که دامن آنها را بر زده بود، و چون به راه افتاد و ما در پیش روی او رفتیم، سر خویش را به سوی آسمان بلند کرد و چهار مرتبه گفت: الله اکبر. پس چنان به ما نموده شد و گویا شنیدیم که آسمان و همه دیوارها آن حضرت را جواب می‌گفتند و همه سواران و مردمان بر در خانه آماده گشته و اسلحه حرب پوشیده بودند و به بهترین آرایشی خود را آراسته بودند و چون ما به این صورت و هیئت به سوی ایشان بیرون آمدیم و حضرت امام رضا علیه السلام بیرون آمد، اندکی بر در خانه ایستاد و فرمود: «الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر علی ما هدانا، الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الأنعام و الحمد لله علی ما أبلانا، یعنی: مکرر الله اکبر می‌گوییم و خدا را به بزرگی یاد می‌کنم بر آن‌که ما را راه راست نموده، و خدا را به بزرگی یاد می‌کنم بر آنچه ما را روزی داده از بسته زبان از چهارپایان، و حمد از برای خدا بر آن‌که ما را انعام فرموده». و ما آوازهای خود را به این

قَالَ يَاسِرٌ: فَتَزَعَزَعَتْ مَرَوْ بِالْبُكَاءِ وَ الضَّجِيجِ وَ الصَّيَاحِ لَمَّا نَظَرُوا إِلَى أَبِي الْحَسَنِ (ع)، وَ سَقَطَ الْقَوَادُ عَنْ دَوَابِّهِمْ، وَ رَمَوْا بِخِفَافِهِمْ لَمَّا رَأَوْا أَبَا الْحَسَنِ (ع) حَافِيًا، وَ كَانَ يَمْشِي وَ يَقِفُ فِي كُلِّ عَشْرِ خُطَوَاتٍ، وَ يُكَبِّرُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.

قَالَ يَاسِرٌ: فَتَخِيلَ إِلَيْنَا أَنَّ السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ الْجِبَالَ تُجَاوِبُهُ، وَ صَارَتْ مَرَوْ ضَجَّةً وَاحِدَةً مِنَ الْبُكَاءِ، وَ بَلَغَ الْمَأْمُونُ ذَلِكَ، فَقَالَ لَهُ الْفَضْلُ بْنُ سَهْلٍ ذُو الرِّئَاسَتَيْنِ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنْ بَلَغَ الرِّضَا (ع) الْمُصَلَّى عَلَى هَذَا السَّبِيلِ، افْتَنَنَ بِهِ النَّاسُ، وَ الرَّأْيُ أَنْ تَسْأَلَهُ أَنْ يَرْجِعَ، فَبَعَثَ إِلَيْهِ الْمَأْمُونُ، فَسَأَلَهُ الرُّجُوعَ، فَدَعَا أَبُو الْحَسَنِ (ع) بِخُفِّهِ، فَلَبِسَهُ وَ رَكِبَ وَ رَجَعَ.

١٣٠٥ / ٨. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ يَاسِرٍ، قَالَ: لَمَّا خَرَجَ الْمَأْمُونُ مِنْ خُرَاسَانَ يُرِيدُ بَغْدَادَ، وَ خَرَجَ الْفَضْلُ ذُو الرِّئَاسَتَيْنِ، وَ خَرَجْنَا مَعَ أَبِي الْحَسَنِ (ع)، وَرَدَّ عَلَى الْفَضْلِ بْنِ سَهْلٍ ذِي الرِّئَاسَتَيْنِ كِتَابٌ مِنْ أَخِيهِ الْحَسَنِ بْنِ سَهْلٍ وَ نَحْنُ فِي بَعْضِ الْمَنَازِلِ: إِنِّي نَظَرْتُ فِي تَحْوِيلِ السَّنَةِ فِي حِسَابِ النُّجُومِ، فَوَجَدْتُ فِيهِ أَنَّكَ تَذُوقُ فِي شَهْرِ كَذَا وَ كَذَا يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ حَرَّ الْحَدِيدِ وَ حَرَّ النَّارِ، وَ أَرَى أَنْ تَدْخُلَ أَنْتَ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الرِّضَا الْحَمَّامَ فِي هَذَا الْيَوْمِ، وَ تَخْتَجِمَ فِيهِ، وَ تَصُبَّ عَلَى يَدَيْكَ الدَّمَ لِيَزُولَ عَنْكَ نَحْسُهُ.

فَكَتَبَ ذُو الرِّئَاسَتَيْنِ إِلَى الْمَأْمُونِ بِذَلِكَ، وَ سَأَلَهُ أَنْ يَسْأَلَ أَبَا الْحَسَنِ (ع) ذَلِكَ، فَكَتَبَ الْمَأْمُونُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ (ع) يَسْأَلُهُ ذَلِكَ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ (ع): «لَسْتُ بِدَاخِلِ الْحَمَّامِ غَدًا، وَ لَا أَرَى لَكَ وَ لَا لِلْفَضْلِ أَنْ تَدْخُلَا الْحَمَّامَ غَدًا». فَأَعَادَ عَلَيْهِ

کلمات بر می داشتیم .

یاسر گفت پس مرو به سبب گریه و خروش و ناله و فریاد و فغان به لرزه در آمد، در آن هنگام که مردم به سوی امام رضا علیه السلام نظر کردند، و آن حضرت را بر این حالت دیدند، و همه سرداران از اسب های خویش افتادند، و موزه های خود را انداختند؛ چون حضرت امام رضا علیه السلام را پا برهنه دیدند، و آن حضرت می رفت و در هر ده قدم که بر می داشت، می ایستاد و سه مرتبه الله اکبر می گفت.

یاسر گفت: چنان به مانموده شد و گویا شنیدیم که آسمان و زمین و کوه ها آن حضرت علیه السلام را جواب می گفتند و مرو از صدای گریه یک خروش و غوغا شد. و این خبر به مأمون رسید، فضل بن سهل ذوالریاستین (که وزیر مأمون بود و به جهت مدخلیتش در امارت و وزارت او را ذوالریاستین می گفتند) به آن ملعون گفت که: یا امیر المؤمنین، اگر رضا بر این روش به مصلی برسد، مردم عاشق او می شوند و به او میل تمام به هم می رسانند و به خلافت او اعتقاد می کنند، و صلاح این است که از او سؤال کنی که برگردد. پس مأمون به سوی حضرت فرستاد و از او سؤال کرد که برگردد. حضرت امام رضا علیه السلام موزه خویش را طلبید، پس آن را پوشید و سوار شد و برگردید.

۱۳۰۵ / ۸ . علی بن ابراهیم، از یاسر روایت کرده است که گفت: چون مأمون از خراسان بیرون آمد و اراده بغداد داشت و فضل ذوالریاستین نیز بیرون آمد، و ما با حضرت امام رضا علیه السلام بیرون آمدیم، بر فضل بن سهل ذوالریاستین نامه ای وارد شد از جانب برادرش حسن بن سهل و مادر بعضی از منزل ها بودیم. مضمون نامه آن که: من در باب تحویل سال در حساب نجوم نظر کردم و در آن یافتم که تو در فلان ماه، در روز چهارشنبه، گرمی آهن و گرمی آتش را می چشی، و از آنها متضرر می شوی، و چنین صلاح می دانم که تو و امیر المؤمنین (یعنی: مأمون) و رضا داخل حمام شوید در آن روز و در آن روز حجامت کنی، و به دست خود خون خود را بریزی تا آن که نحوست آن روز از تو برطرف شود. پس ذوالریاستین این مطلب را به مأمون نوشت و از او خواش کرد که از امام رضا علیه السلام این امر را در خواهد. پس مأمون به خدمت امام رضا علیه السلام نوشت، و این امر را از آن حضرت خواش کرد. و امام رضا علیه السلام به سوی مأمون نوشت که: «من فردا داخل حمام نمی شوم، و از برای تو و از برای فضل، هیچ یک صلاح نمی دانم که فردا داخل حمام شوید».

الرُّقْعَةَ مَرَّتَيْنِ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام : «يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، لَسْتُ بِدَاخِلِ غَدَا الْحَمَامَ؛ فَإِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ فِي النَّوْمِ، فَقَالَ لِي: يَا عَلِيُّ، لَا تَدْخُلِ الْحَمَامَ غَدًا، وَلَا أَرَى لَكَ وَلَا لِلْفَضْلِ أَنْ تَدْخُلَا الْحَمَامَ غَدًا». فَكَتَبَ إِلَيْهِ الْمَأْمُونُ: صَدَقْتَ يَا سَيِّدِي، وَصَدَقَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، لَسْتُ بِدَاخِلِ الْحَمَامَ غَدًا وَ الْفَضْلُ أَعْلَمُ.

قَالَ: فَقَالَ يَاسِرٌ: فَلَمَّا أُمْسَيْنَا وَ غَابَتِ الشَّمْسُ، قَالَ لَنَا الرِّضَا عليه السلام : «قُولُوا: نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّ مَا يَنْزِلُ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ». فَلَمْ نَزَلْ نَقُولُ ذَلِكَ، فَلَمَّا صَلَّى الرِّضَا عليه السلام الصُّبْحَ، قَالَ لِي: «اصْعَدْ عَلَى السَّطْحِ، فَاسْتَمِعْ هَلْ تَسْمَعُ شَيْئًا؟» فَلَمَّا صَعِدْتُ، سَمِعْتُ الضَّجَّةَ وَ التَّحَمَّتْ وَ كَثُرَتْ، فَإِذَا نَحْنُ بِالْمَأْمُونِ قَدْ دَخَلَ مِنَ الْبَابِ الَّذِي كَانَ إِلَى دَارِهِ مِنْ دَارِ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام وَ هُوَ يَقُولُ: يَا سَيِّدِي يَا أَبَا الْحَسَنِ، آجَرَكَ اللَّهُ فِي الْفَضْلِ؛ فَإِنَّهُ قَدْ أَبَى وَ كَانَ دَخَلَ الْحَمَامَ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ قَوْمٌ بِالسُّيُوفِ، فَقَتَلُوهُ، وَ أَخَذَ مِمَّنْ دَخَلَ عَلَيْهِ ثَلَاثُ نَفَرٍ كَانَ أَحَدُهُمْ ابْنُ خَالَةِ الْفَضْلِ ابْنُ ذِي الْقَلَمَيْنِ.

قَالَ: فَاجْتَمَعَ الْجُنْدُ وَ الْقَوَادُّ، وَ مَنْ كَانَ مِنْ رِجَالِ الْفَضْلِ عَلَى بَابِ الْمَأْمُونِ، فَقَالُوا: هَذَا اغْتَالَهُ وَ قَتَلَهُ - يَعْنُونَ الْمَأْمُونُ - وَ لَنَطْلُبَنَّ بِدَمِهِ، وَ جَاؤُوا بِالنِّيرَانِ لِيُخْرِقُوا الْبَابَ، فَقَالَ الْمَأْمُونُ لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام : يَا سَيِّدِي، تَرَى أَنْ تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ وَ تُفَرِّقَهُمْ؟

قَالَ: فَقَالَ يَاسِرٌ: فَزَكَبَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام، وَ قَالَ لِي: «ارْكَبْ» فَارْكَبْتُ، فَلَمَّا خَرَجْنَا مِنْ بَابِ الدَّارِ، نَظَرَ إِلَى النَّاسِ وَ قَدْ تَرَاخَمُوا، فَقَالَ لَهُمْ بِيَدِهِ: «تَفَرَّقُوا وَ تَفَرَّقُوا». قَالَ يَاسِرٌ: فَأَقْبَلَ النَّاسُ وَ اللَّهُ يَقَعُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ، وَ مَا أَشَارَ إِلَى أَحَدٍ إِلَّا رَكَضَ وَ

پس مأمون دو مرتبه رُقعہ را بر آن حضرت برگردانید، حضرت امام رضا علیه السلام به او نوشت که: «یا امیر المؤمنین، من فردا داخل حمام نمی شوم؛ زیرا که من در این شب رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم و به من فرمود که: یا علی، فردا داخل حمام مشو، و من صلاح تو و فضل را نمی دانم که فردا داخل حمام شوید». مأمون به آن حضرت نوشت که: ای سید من، تو راست گفتی و رسول خدا راست گفت، من فردا داخل حمام نمی شوم. و فضل بهتر می داند (یعنی: اگر می خواهد به حمام برود، برود).

علی بن ابراهیم می گوید که: یاسر گفت: چون شام کردیم و آفتاب غروب کرد، امام رضا علیه السلام به ما فرمود که: «بگویید: نعوذ بالله من شر ما یفزل فی هذه اللیلة، یعنی: پناه می بریم به خدا از بدی آنچه فرود می آید در این شب». پس ما مکرر این را می گفتیم، و چون امام رضا علیه السلام نماز صبح را به جا آورد، به من فرمود که: «بر بام بالا رو و گوش بدار و ببین که آیا آوازی را می شنوی». پس من بر بالای بام رفتم، غوغا و آواز گریه ای شنیدم و آن غوغا و آواز سخت و بسیار شد. بعد از آن دیدم که مأمون داخل شد از آن دری که از خانه امام رضا علیه السلام به سوی خانه او گشوده بود و می گوید که: ای سید من، ای ابوالحسن، خدا تو را در مصیبت فضل مزد دهد که او کشته شد. و قصه او چنان است که در حمام داخل شده و گروهی با شمشیرها بر او داخل شده اند و او را کشته اند و از کسانی که بر او داخل شده اند، سه نفر به گیر آمده اند و یکی از ایشان، پسر خاله فضل پسر ذوالقلمین است.

یاسر گفت: لشکر و سرداران و هر که از مردان و کسان فضل بودند، همه بر در خانه مأمون جمع شدند و گفتند که: اینک با فضل مکر و حیلہ کرده، و او را کشته - و مقصود ایشان مأمون بود - و می گفتند: هر آینه خون او را طلب می کنیم و آتش ها آوردند که در خانه مأمون را بسوزانند. پس مأمون به امام رضا علیه السلام عرض کرد که: ای سید من، صلاح می دانی که به سوی ایشان بیرون روی و ایشان را پراکنده سازی؟

علی بن ابراهیم می گوید که: یاسر گفت که: امام رضا علیه السلام سوار شد و به من فرمود که: «سوار شو» و من سوار شدم و چون از در خانه بیرون رفتیم، حضرت به مردم نگاه کرد و مردم انبوه شده، پشت در پشت ایستاده بودند. پس به دست خویش اشاره نمود و دو مرتبه به ایشان فرمود که: «پراکنده شوید».

یاسر گفت: به خدا سوگند، که مردم شروع کردند که بر روی یکدیگر می افتادند و

١٣٠٦ / ٩ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُسَافِرٍ، وَعَنِ الْوَشَاءِ، عَنْ مُسَافِرٍ، قَالَ: لَمَّا أَرَادَ هَارُونُ بْنُ الْمُسَيَّبِ أَنْ يُوَاقِعَ مُحَمَّدَ بْنَ جَعْفَرٍ، قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَاءُ: «اذهَبْ إِلَيْهِ، وَ قُلْ لَهُ: لَا تَخْرُجْ غَدًا؛ فَإِنَّكَ إِنْ خَرَجْتَ غَدًا هُزِمْتَ، وَ قُتِلَ أَصْحَابُكَ، فَإِنْ سَأَلَكَ: مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ هَذَا؟ فَقُلْ: رَأَيْتُ فِي النَّوْمِ».

قَالَ: فَأَتَيْتُهُ، فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، لَا تَخْرُجْ غَدًا؛ فَإِنَّكَ إِنْ خَرَجْتَ هُزِمْتَ، وَ قُتِلَ أَصْحَابُكَ، فَقَالَ لِي: مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ هَذَا؟ فَقُلْتُ: رَأَيْتُ فِي النَّوْمِ، فَقَالَ: نَامَ الْعَبْدُ وَ لَمْ يَغْسِلِ اسْتِئْثًا، ثُمَّ خَرَجَ، فَأَنْهَزَمَ، وَ قُتِلَ أَصْحَابُهُ.

● قَالَ: وَ حَدَّثَنِي مُسَافِرٌ، قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَاءِ بِمَنْى، فَمَرَّ بِحَيِّ بْنِ خَالِدٍ، فَغَطَّى رَأْسَهُ مِنَ الْغُبَارِ، فَقَالَ: «مَسَاكِينُ لَا يَذْرُونَ مَا يَحُلُّ بِهِمْ فِي هَذِهِ السَّنَةِ». ثُمَّ قَالَ: «وَ أَعْجَبُ مِنْ هَذَا هَارُونُ وَ أَنَا كَهَاتَيْنِ» وَ ضَمَّ إصْبَعَيْهِ.

قَالَ مُسَافِرٌ: فَوَ اللَّهُ مَا عَرَفْتُ مَعْنَى حَدِيثِهِ حَتَّى دَفَنَاهُ مَعَهُ.

١٣٠٧ / ١٠ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ، قَالَ: أَخْبَرَنِي بَعْضُ أَصْحَابِنَا أَنَّهُ حَمَلَ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَاءِ مَا لَا لَهُ خَطَرٌ، فَلَمْ أَرَهُ سُرَّ بِهِ، قَالَ: فَاعْتَمَمْتُ لِذَلِكَ، وَ قُلْتُ فِي نَفْسِي: قَدْ حَمَلْتُ هَذَا الْمَالَ وَ لَمْ يُسَرَّ بِهِ، فَقَالَ: «يَا غُلَامُ، الطُّسْتُ وَ الْمَاءُ». قَالَ: فَقَعَدَ عَلَى كُرْسِيِّ وَ قَالَ بِيَدِهِ، وَ قَالَ لِلْغُلَامِ: «صُبَّ عَلَيَّ الْمَاءُ». قَالَ: فَجَعَلَ يَسِيلُ مِنْ بَيْنِ أَصَابِعِهِ فِي الطُّسْتِ ذَهَبٌ، ثُمَّ التَفَتَ إِلَيَّ، فَقَالَ لِي: «مَنْ كَانَ هَكَذَا، لَا يُبَالِي بِالَّذِي حَمَلْتُهُ إِلَيْهِ».

به کسی اشاره نفرمود، مگر آن که دوید و از آنجا گذشت.

۱۳۰۶ / ۹. حسین بن محمد روایت کرده است از معلى بن محمد، از مسافر؛

و از و شاء، از مسافر که گفت: چون هارون پسر مسیب اراده کرد که با محمد، پسر امام جعفر صادق علیه السلام جنگ کند، حضرت امام رضا علیه السلام به من فرمود که: «برو به نزد محمد، و به او بگو که: فردا بیرون مرو زیرا که تو اگر فردا بیرون روی، شکست می خوری و اصحاب تو کشته می شوند. پس اگر از تو پرسد که این را از کجا دانسته ای؟ بگو: در خواب دیدم». مسافر می گوید که: به نزد او آمدم و گفتم که: فدای تو گردم، فردا بیرون مرو؛ زیرا که تو فردا بیرون روی، شکست می خوری و اصحاب کشته می شوند. به من گفت که: این را از کجا دانسته ای؟ گفتم: در خواب دیدم. گفت که: این بنده خوابیده و مقعد خود را نشسته. پس بیرون رفت و شکست خورد و اصحابش کشته شدند.

● راوی می گوید: و نیز مسافر مرا حدیث کرد و گفت که: با حضرت امام رضا علیه السلام در منا بودم که یحیی پسر خالد برمکی گذشت و سر خود را از غباری که در آنجا بود، پوشانید. حضرت فرمود که: «بیچاره ها نمی دانند که در این سال، چه بر ایشان فرود می آید». بعد از آن فرمود که: «از این عجیب تر آن که هارون و من، مانند این دو خواهیم بود - و دو انگشت خویش را به هم ضمّ فرمود -».

مسافر می گوید: به خدا سوگند که معنی حدیث آن حضرت را نفهمیدم تا او را با هارون دفن کردیم (چه آن حضرت در جنب هارون در سمت پیش روی آن ملعون مدفون است).  
۱۳۰۷ / ۱۰. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از علی بن محمد قاسانی روایت کرده است که گفت: خبر داد مرا بعضی از اصحاب ما که مالی را به خدمت ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام برد و گفت که: آن مال را قدری بود. پس آن حضرت را ندیدم که به آن مال شاد و خوشحال شده باشد.

راوی می گوید که: من به جهت این غمناک شدم و با خود گفتم که: این مال عظیم را به خدمتش آوردم و به آن شاد و خوشحال نشد. پس فرمود که: «ای غلام، طشت و آب را بیاور». راوی می گوید که: آن حضرت بر بالای کرسی نشست و دست خود را پیش داشت، و به غلام فرمود که: «آب را بر دست من بریز». راوی می گوید که: پس شروع کرد که طلا از میانه انگشتان آن حضرت روان می شد و در طشت می ریخت، بعد از آن رو به سوی من کرد و

١٣٠٨ / ١١ . سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ جَمِيعاً ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَّارَ ،  
عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَّارَ ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، قَالَ :  
قُبِضَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى عليه السلام - وَهُوَ ابْنُ تِسْعٍ وَ أَرْبَعِينَ سَنَةً وَ أَشْهُرٍ - فِي عَامِ اثْنَيْنِ وَ  
مِائَتَيْنِ ؛ عَاشَ بَعْدَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام عِشْرِينَ سَنَةً إِلَّا شَهْرَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةً .

## ١٢٢ - بَابُ مَوْلِدِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الثَّانِي عليه السلام

وُلِدَ عليه السلام فِي شَهْرِ رَمَضَانَ مِنْ سَنَةِ خَمْسٍ وَ تِسْعِينَ وَ مِائَةٍ ؛ وَ قُبِضَ عليه السلام  
سَنَةَ عِشْرِينَ وَ مِائَتَيْنِ فِي آخِرِ ذِي الْقَعْدَةِ وَهُوَ ابْنُ خَمْسٍ وَ عِشْرِينَ سَنَةً  
وَ شَهْرَيْنِ وَ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ يَوْمًا ؛ وَ دُفِنَ بِبَغْدَادَ فِي مَقَابِرِ قُرَيْشٍ عِنْدَ قَبْرِ  
جَدِّهِ مُوسَى عليه السلام ، وَ قَدْ كَانَ الْمُعْتَصِمُ أَشْخَصَهُ إِلَى بَغْدَادَ فِي أَوَّلِ هَذِهِ السَّنَةِ  
الَّتِي تُؤْفَى فِيهَا عليه السلام ، وَ أُمُّهُ أُمُّ وَلَدٍ يُقَالُ لَهَا : سَبِيكَةُ ، نُوبِيَّةٌ . وَ قِيلَ أَيْضًا : إِنَّ  
اسْمَهَا كَانَ خَيْرُزَانَ . وَ رُوِيَ أَنَّهَا كَانَتْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مَارِيَةَ أُمِّ إِبْرَاهِيمَ بْنِ  
رَسُولِ اللَّهِ عليه السلام .

١٣٠٩ / ١ . أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ خَالِدٍ - قَالَ  
مُحَمَّدٌ : وَ كَانَ زَيْدِيًّا - قَالَ : كُنْتُ بِالْعَسْكَرِ ، فَبَلَغَنِي أَنَّ هُنَاكَ رَجُلًا مَحْبُوسًا أُنِيَ بِهِ مِنْ  
نَاحِيَةِ الشَّامِ مَكْبُولًا ، وَ قَالُوا : إِنَّهُ تَنَبَّأَ . قَالَ عَلِيُّ بْنُ خَالِدٍ : فَأَتَيْتُ الْبَابَ ، وَ دَارَيْتُ  
الْبَوَابِينَ وَ الْحَجَبَةَ حَتَّى وَصَلْتُ إِلَيْهِ ، فَإِذَا رَجُلٌ لَهُ فَهْمٌ ، فَقُلْتُ : يَا هَذَا ، مَا قِصَّتُكَ وَ  
مَا أَمْرُكَ ؟

قَالَ : إِنِّي كُنْتُ رَجُلًا بِالشَّامِ أَعْبُدُ اللَّهَ فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي يُقَالُ لَهُ : مَوْضِعُ رَأْسِ  
الْحُسَيْنِ ، فَبَيْنَا أَنَا فِي عِبَادَتِي إِذْ أَتَانِي شَخْصٌ ، فَقَالَ لِي : « قُمْ بِنَا » فَقُمْتُ مَعَهُ ، فَبَيْنَا

فرمود: «کسی که همچنین باشد، به آنچه تو آن را به سوی او آورده‌ای، پروا نمی‌کند».

۱۱/۱۳۰۸. سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر هر دو روایت کرده‌اند، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از محمد بن سنان که گفت: روح مطهر حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام قبض شد و آن حضرت در آن هنگام، چهل و نه ساله بود با زیادتی چند ماه، در سال دویست و دوم از هجرت. و بعد از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام، بیست سال مگر دو ماه یا سه ماه زندگانی فرمود.

## ۱۲۲. باب در بیان مولد ابوجعفر ثانی حضرت محمد بن علی التقی علیه السلام

آن حضرت علیه السلام متولد شد در ماه مبارک رمضان از سال صد و نود و پنجم از هجرت، و قبض روح مطهر آن حضرت علیه السلام شد در سال دویست و بیستم در آخر ماه ذی‌العقده، و آن حضرت در آن هنگام بیست و پنج ساله بود با زیادتی دو ماه و هجده روز، و در بغداد در مقابر قریش مدفون گردید، در نزد قبر جدش حضرت امام موسی کاظم علیه السلام. و معتصم عباسی آن حضرت را از مدینه بیرون آورد به سوی بغداد در اوّل همین سالی که آن حضرت علیه السلام در آن وفات فرمود. و مادرش کنیزی است که او را سبیکه نوییه می‌گفتند. و نیز بعضی گفته‌اند که: نام مادرش خیزران بود. و روایت شده است که سبیکه، از خاندان و سلسله ماریه، مادر ابراهیم پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.

۱/۱۳۰۹. احمد بن ادریس، از محمد بن حسان، از علی بن خالد روایت کرده است. و محمد گفت که: علی بن خالد، زیدی مذهب بود. و روایت این است که: علی بن خالد گفت که: من در سرّ من رأی بودم و خبر به من رسید که در اینجا مردی محبوس است که او را از طرف شام آورده‌اند با غلّ و زنجیر و گفتند که: او ادّعی پیغمبری کرده است. علی بن خالد می‌گوید که: بر در آن مکان آمدم و با دربانان و حاجبان مدارایی نمودم و خوش آمد گفتم، تا آن‌که به آن مرد رسیدم، دیدم مردی است که او را فهم بسیاری هست. گفتم که: ای مرد، قصّه تو چیست، و امر تو چون است و چه کار کرده‌ای؟ گفت: من مردی بودم که در شام خدا را عبادت می‌نمودم، در موضعی که آن را موضع سرّ امام حسین علیه السلام می‌گویند، در بین این‌که من مشغول عبادت خود بودم، ناگاه شخصی به نزد من آمد و گفت: «برخیز و با ما همراه شو».

أَنَا مَعَهُ إِذَا أَنَا فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ، فَقَالَ لِي: «تَعْرِفُ هَذَا الْمَسْجِدَ؟» فَقُلْتُ: نَعَمْ، هَذَا مَسْجِدُ الْكُوفَةِ، قَالَ: فَصَلَّى وَصَلَّيْتُ مَعَهُ، فَبَيْنَمَا أَنَا مَعَهُ إِذَا أَنَا فِي مَسْجِدِ الرَّسُولِ ﷺ بِالْمَدِينَةِ، فَسَلَّمَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَسَلَّمْتُ، وَصَلَّى وَصَلَّيْتُ مَعَهُ، وَصَلَّى عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَبَيْنَمَا أَنَا مَعَهُ إِذَا أَنَا بِمَكَّةَ، فَلَمْ أَزَلْ مَعَهُ حَتَّى قَضَى مَنَاسِكَةً وَقَضَيْتُ مَنَاسِكَي مَعَهُ، فَبَيْنَمَا أَنَا مَعَهُ إِذَا أَنَا فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي كُنْتُ أَعْبُدُ اللَّهَ فِيهِ بِالشَّامِ.

وَمَضَى الرَّجُلُ، فَلَمَّا كَانَ الْعَامُ الْقَابِلُ، إِذَا أَنَا بِهِ، فَعَلَ مِثْلَ فِعْلَتِهِ الْأُولَى، فَلَمَّا فَرَعْنَا مِنْ مَنَاسِكِنَا، وَرَدَّنِي إِلَى الشَّامِ، وَهَمَّ بِمُفَارَقَتِي، قُلْتُ لَهُ: سَأَلْتُكَ بِالْحَقِّ الَّذِي أَقْدَرَكَ عَلَى مَا رَأَيْتُ إِلَّا أَخْبَرْتَنِي مَنْ أَنْتَ؟ فَقَالَ: «أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى».

قَالَ: فَتَرَأَى الْخَبَرَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ الزِّيَّاتِ، فَبَعَثَ إِلَيَّ، وَأَخَذَنِي، وَكَبَّلَنِي فِي الْحَدِيدِ، وَحَمَلَنِي إِلَى الْعِرَاقِ، قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: فَارْفَعْ الْقِصَّةَ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ، فَفَعَلَ وَذَكَرَ فِي قِصَّتِهِ مَا كَانَ، فَوَقَّعَ فِي قِصَّتِهِ: قُلْ لِلَّذِي أَخْرَجَكَ مِنَ الشَّامِ فِي لَيْلَةٍ إِلَى الْكُوفَةِ، وَ مِنَ الْكُوفَةِ إِلَى الْمَدِينَةِ، وَ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ، وَ رَدَّكَ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الشَّامِ أَنْ يُخْرِجَكَ مِنْ حَبْسِكَ هَذَا.

قَالَ عَلِيُّ بْنُ خَالِدٍ: فَغَمَّنِي ذَلِكَ مِنْ أَمْرِهِ، وَرَقَّقْتُ لَهُ، وَ أَمَرْتُهُ بِالْعَزَاءِ وَ الصَّبْرِ، قَالَ: ثُمَّ بَكَرْتُ عَلَيْهِ فَإِذَا الْجُنْدُ وَ صَاحِبُ الْحَرَسِ وَ صَاحِبُ السَّجَنِ وَ خَلْقُ اللَّهِ، فَقُلْتُ: مَا هَذَا؟ فَقَالُوا: الْمَحْمُولُ مِنَ الشَّامِ - الَّذِي تَنَبَّأَ - افْتُقِدَ الْبَارِحَةَ، فَلَا يُدْرَى أَمْ خَسَفَتْ بِهِ الْأَرْضُ، أَمْ اخْتَطَفَهُ الطَّيْرُ؟

من برخاستم و همراه او شدم و در آن بین که با او بودم، ناگاه دیدم که در مسجد کوفه‌ام. به من گفت که: «این مسجد را می‌شناسی؟» گفتم: آری، این مسجد کوفه است. آن مرد محبوس می‌گوید که: او نماز به جا آورد و من با او نماز کردم، و در بینی که با او بودم، دیدم که در مسجد رسول خدا ﷺ در مدینه‌ام، پس بر رسول خدا ﷺ سلام کرد و من سلام کردم و نماز کرد و من با او نماز کردم، و بر رسول خدا ﷺ صلوات فرستاد و در آن بین که همراه او بودم، دیدم که در مکه‌ام. و متصل با او بودم تا آن که افعال حج خود را به جا آورد و من افعال حج خویش را همراه او به جا آوردم، و در بین این که همراه او بودم، ناگاه دیدم که در موضعی هستم که خدا را در آن موضع عبادت می‌کنم در شام و آن مرد رفت و از من در گذشت. پس چون سال آینده شد، ناگاه دیدم که آن مرد پیدا شد و مثل کار غریب اول که در سال پیش کرده بود، کرد و مرا با خود به آن موضع که برده بود آورد و چون از افعال حج خویش فارغ شدیم و مرا به شام برگردانید، و خواست که از من جدا شود، گفتم که: تو را سؤال می‌کنم به حق آن خدایی که تو را بر آنچه دیدم قدرت داده و دست بر نمی‌دارم، مگر آن که مرا خبر دهی که تو کیستی؟ فرمود که: «من محمد بن علی بن موسی‌ام».

آن مرد محبوس گفت که: پس این خبر بلند شد و شهرت کرد تا به محمد بن عبدالملک زیات که در شام والی بود رسید، و به سوی من فرستاد و مرا گرفت و در غل و زنجیر مقید گردانید، و مرا به جانب عراق فرستاد. علی بن خالد می‌گوید که: من به آن مرد شامی گفتم که: این قصه را به محمد بن عبدالملک بنویس. پس آن مرد چنان کرد و در قصه خویش آنچه را که واقع شده بود، ذکر نمود. محمد بن عبدالملک در باب جواب قصه او فرمانی نوشت که بگو به آن کسی که در یک شب تو را از شام بیرون برد به سوی کوفه و از کوفه به سوی مدینه و از مدینه به سوی مکه و تو را از مکه به شام برگردانید، تا تو را از این حبس بیرون آورد.

علی بن خالد می‌گوید که: چون جواب را خواندم، مرا از حال و کار او غمناک کرد و برای او رقت کردم و گریستم و او را امر کردم که خود را تسلی دهد و صبر کند.

علی می‌گوید که: روز دیگر صبح زود به نزد او رفتم، دیدم که لشکر و پاسبان و زندانبان و خلق خدا در آنجا جمع شده‌اند، گفتم: چه خبر است و باعث این اجتماع چیست؟ گفتند: آن مردی که او را از شام آورده بودند که ادعای پیغمبری کرده بود، دیشب ناپدید شده و هیچ کس نمی‌داند که آیا خدا او را به زمین فرو برده یا مرغ او را ربوده است؟

١٣١٠ / ٢. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي شَيْخٌ مِنْ أَصْحَابِنَا - يُقَالُ لَهُ: عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَزِينٍ - قَالَ: كُنْتُ مُجَاوِرًا بِالْمَدِينَةِ - مَدِينَةِ الرَّسُولِ ﷺ - وَكَانَ أَبُو جَعْفَرٍ ﷺ يَجِيءُ فِي كُلِّ يَوْمٍ مَعَ الزَّوَالِ إِلَى الْمَسْجِدِ، فَيَنْزِلُ فِي الصَّخَنِ، وَيَصِيرُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَ يُسَلِّمُ عَلَيْهِ، وَ يَرْجِعُ إِلَى بَيْتِ فَاطِمَةَ ﷺ، فَيَخْلَعُ نَعْلَيْهِ، وَ يَقُومُ، فَيُصَلِّي، فَوْشَوْسَ إِلَيَّ الشَّيْطَانُ، فَقَالَ: إِذَا نَزَلَ، فَاذْهَبْ حَتَّى تَأْخُذَ مِنَ التُّرَابِ الَّذِي يَطَأُ عَلَيْهِ، فَجَلَسْتُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ أَنْتَظِرُهُ لِأَفْعَلَ هَذَا.

فَلَمَّا أَنْ كَانَ وَقْتُ الزَّوَالِ، أَقْبَلَ ﷺ عَلَى حِمَارٍ لَهُ، فَلَمْ يَنْزِلْ فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي كَانَ يَنْزِلُ فِيهِ، وَ جَاءَ حَتَّى نَزَلَ عَلَى الصَّخْرَةِ الَّتِي عَلَى بَابِ الْمَسْجِدِ، ثُمَّ دَخَلَ، فَسَلَّمَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: ثُمَّ رَجَعَ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي كَانَ يُصَلِّي فِيهِ، فَفَعَلَ هَذَا أَيَّامًا، فَقُلْتُ: إِذَا خَلَعَ نَعْلَيْهِ جِئْتُ فَأَخَذْتُ الْحَصَى الَّذِي يَطَأُ عَلَيْهِ بِقَدَمَيْهِ.

فَلَمَّا أَنْ كَانَ مِنَ الْعَدِ، جَاءَ عِنْدَ الزَّوَالِ، فَنَزَلَ عَلَى الصَّخْرَةِ، ثُمَّ دَخَلَ، فَسَلَّمَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ جَاءَ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي كَانَ يُصَلِّي فِيهِ، فَصَلَّى فِي نَعْلَيْهِ وَ لَمْ يَخْلَعْهُمَا، حَتَّى فَعَلَ ذَلِكَ أَيَّامًا، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: لَمْ يَتَّهِنَّا لِي هَاهُنَا، وَ لَكِنْ أَذْهَبُ إِلَى بَابِ الْحَمَّامِ، فَإِذَا دَخَلَ إِلَى الْحَمَّامِ، أَخَذْتُ مِنَ التُّرَابِ الَّذِي يَطَأُ عَلَيْهِ، فَسَأَلْتُ عَنِ الْحَمَّامِ الَّذِي يَدْخُلُهُ، فَقِيلَ لِي: إِنَّهُ يَدْخُلُ حَمَّامًا بِالْبَيْعِ لِرَجُلٍ مِنْ وَلَدِ طَلْحَةَ، فَتَعَرَّفْتُ الْيَوْمَ الَّذِي يَدْخُلُ فِيهِ الْحَمَّامِ، وَ صِرْتُ إِلَى بَابِ الْحَمَّامِ، وَ جَلَسْتُ إِلَى الطَّلْحِيِّ أَحَدَهُ وَ أَنَا أَنْتَظِرُ مَجِيئَهُ ﷺ، فَقَالَ الطَّلْحِيُّ: إِنْ أَرَدْتَ دُخُولَ الْحَمَّامِ، فَقُمْ، فَادْخُلْ؛ فَإِنَّهُ لَا يَتَّهِنُ لَكَ ذَلِكَ بَعْدَ سَاعَةٍ.

۱۳۱۰/۲. حسین بن محمد اشعری روایت کرده و گفته است که: حدیث کرد مرا شیخی از اصحاب ما - که او را عبدالله بن رزین می گفتند - و گفت که: من در مدینه مجاور بودم (یعنی: مدینه رسول خدا ﷺ) و امام محمد تقی ﷺ هر روز در وقت زوال آفتاب به مسجد می آمد و در صحن در مسجد از الاغ فرود می آمد و به زیارت رسول خدا ﷺ می رفت و بر آن حضرت سلام می کرد و بر می گشت به سوی خانه فاطمه ﷺ و نعلین خود را می کند و می ایستاد و نماز می کرد، پس شیطان به من وسوسه کرد و گفت که: چون حضرت از الاغ فرود آید، برو تا آن که قدری از آن خاکی که پابر آن می گذارد فراگیری، و من در آن روز نشستم و انتظار آن حضرت می کشیدم از برای آن که این کار را به جا آورم، و چون وقت زوال آفتاب شد، آن حضرت ﷺ رو کرد و تشریف آورد و بر الاغ سوار بود. پس در آنجایی که همیشه در آن فرود می آمد، فرود نیامد و آمد تا فرود آمد بر روی سنگی که بر در مسجد بود، بعد از آن داخل شد و بر رسول خدا ﷺ سلام کرد.

آن شیخ می گوید که: پس، برگشت به آن مکانی که همیشه در آنجا نماز می کرد و چند روزی چنین کرد. من گفتم که: چون نعلین خود را می کند، می آیم و آن سنگریزه ای را که پاهای خویش را بر آن می گذارد، فرا می گیرم، و چون فرود آمد در نزد زوال آفتاب آمد و بر روی آن سنگ فرود آمد، بعد از آن داخل شد و بر رسول خدا ﷺ سلام کرد. و آمد به آن موضعی که در آن نماز می کرد، پس در نعلین خویش نماز کرد و آنها را نکند، تا آن که چند روزی چنین کرد. من با خود گفتم که: آنچه اراده داشتم در اینجا از برایم میسر نشد، ولیکن می روم تا در حمام و چون داخل حمام می شود قدری از آن خاک را که پابر آن می گذارد، فرا می گیرم. پس سؤال کردم از حمامی که حضرت در آن داخل می شود به من گفتند که: داخل می شود در حمامی که در بقیع است، و آن حمام مال مردی از فرزندان طلحه است، و احوال گرفتم که آن روزی که حضرت در آن داخل حمام می شود، کدام روز است، تا آن روز را دانستم و رفتم تا در حمام و در نزد طلحی صاحب حمام نشستم، و با او سخن می گفتم، و من انتظار می کشیدم که آن حضرت ﷺ بیاید. طلحی گفت که: اگر می خواهی داخل حمام شوی برخیز و داخل شو؛ زیرا که بعد از ساعتی دیگر تو را میسر نمی شود که داخل شوی. گفتم: چرا؟ گفت: زیرا که ابن الرضا اراده دخول حمام دارد. گفتم که: ابن الرضا کیست؟ گفت: مردی است از آل محمد ﷺ که او را صلاح و پارسایی عظیمی هست. به آن طلحی گفتم که: روا

قُلْتُ: وَلِمَ؟ قَالَ: لِأَنَّ ابْنَ الرِّضَا يُرِيدُ دُخُولَ الْحَمَّامِ، قَالَ: قُلْتُ: وَمَنْ ابْنُ الرِّضَا؟ قَالَ: رَجُلٌ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ، لَهُ صَلَاحٌ وَوَرَعٌ، قُلْتُ لَهُ: وَلَا يَجُوزُ أَنْ يَدْخُلَ مَعَهُ الْحَمَّامَ غَيْرُهُ؟ قَالَ: نُخْلِي لَهُ الْحَمَّامَ إِذَا جَاءَ.

قَالَ: فَبَيْنَمَا أَنَا كَذَلِكَ إِذْ أَقْبَلَ ﷺ وَمَعَهُ غِلْمَانُ لَهُ، وَبَيْنَ يَدَيْهِ غُلَامٌ مَعَهُ حَصِيرٌ حَتَّى أَدْخَلَهُ الْمَسْلَخَ، فَبَسَطَهُ وَوَافَى، فَسَلَّمَ وَدَخَلَ الْحُجْرَةَ عَلَى حِمَارِهِ، وَدَخَلَ الْمَسْلَخَ، وَنَزَلَ عَلَى الْحَصِيرِ.

فَقُلْتُ لِلطَّلْحِيِّ: هَذَا الَّذِي وَصَفْتَهُ بِمَا وَصَفْتَ مِنَ الصَّلَاحِ وَالْوَرَعِ؟ فَقَالَ: يَا هَذَا، لَا وَاللَّهِ، مَا فَعَلَ هَذَا قَطُّ إِلَّا فِي هَذَا الْيَوْمِ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: هَذَا مِنْ عَمَلِي أَنَا جَنَّتُهُ، ثُمَّ قُلْتُ: أَنْتَظِرُهُ حَتَّى يَخْرُجَ، فَلَعَلِّي أَنَالُ مَا أَرَدْتُ إِذَا خَرَجَ، فَلَمَّا خَرَجَ وَتَلَبَّسَ، دَعَا بِالْحِمَارِ، فَأَدْخَلَ الْمَسْلَخَ وَرَكِبَ مِنْ فَوْقِ الْحَصِيرِ وَخَرَجَ ﷺ.

فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: قَدْ - وَاللَّهِ - آذَيْتُهُ وَلَا أَعُودُ وَلَا أَرْوُمُ مَا رُمْتُ مِنْهُ أَبَدًا، وَصَحَّ عَزَمِي عَلَى ذَلِكَ، فَلَمَّا كَانَ وَقْتُ الزَّوَالِ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ، أَقْبَلَ عَلَى حِمَارِهِ حَتَّى نَزَلَ فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي كَانَ يَنْزِلُ فِيهِ فِي الصُّحُنِّ، فَدَخَلَ وَسَلَّمَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَجَاءَ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي كَانَ يُصَلِّي فِيهِ فِي بَيْتِ فَاطِمَةَ ﷺ، وَخَلَعَ نَعْلَيْهِ، وَقَامَ يُصَلِّي.

١٣١١ / ٣. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَشْبَاطٍ، قَالَ: خَرَجَ عَلَيَّ، فَتَنَظَرْتُ إِلَى رَأْسِهِ وَرِجْلَيْهِ لِأَصِفَ قَامَتَهُ لِأَصْحَابِنَا بِمَضْرٍ، فَبَيْنَمَا أَنَا كَذَلِكَ حَتَّى قَعَدَ، وَقَالَ: «يَا عَلِيُّ، إِنَّ اللَّهَ اخْتَجَّ فِي الْإِمَامَةِ بِمِثْلِ مَا اخْتَجَّ فِي النَّبُوءَةِ، فَقَالَ:

نیست که غیر او با او داخل حمام شود؟ گفت که: چون بیاید، ما حمام را از برایش خلوت می‌کنیم.

آن شیخ می‌گوید که: در بین این که من همچنین در این گفت و گو بودم ناگاه دیدم که آن حضرت علیه السلام رو آورده می‌آید و غلامی چند از آن حضرت همراه اویند، و در پیش روی آن حضرت غلامی بود که حصیری با خود داشت و آمد تا آن حصیر را داخل جامه کن حمام کرد و آن را گسترانید، و حضرت تشریف آورد و سلام کرد و بر الاغ خود سوار بود که داخل حجره شد و داخل جامه کن گردید و بر بالای حصیر فرود آمد. من به آن طلحی گفتم که: اینک آن کسی است که تو او را وصف کردی، به آنچه وصف کردی، از صلاح و پارسایی. گفت که: ای مرد، نه به خدا سوگند، که این مرد هرگز این کار را نکرده بود، مگر در امروز. من با خود گفتم که: این، از عمل من ناشی شد و من او را بر این فعل غیر متعارف داشتم، و با خود گفتم که: او را انتظار می‌کشم تا بیرون آید، شاید که چون بیرون آید، آنچه را که اراده کرده‌ام بیابم. پس چون بیرون آمد و رخت پوش الاغ را طلبید و الاغ را داخل رخت کن کردند و از بالای حصیر بر آن سوار شد و بیرون رفت، من با خود گفتم: به خدا سوگند، که او را آزار کردم و هرگز بر نخواهم گشت که قصد کنم و طلب نمی‌نمایم آنچه را که از او طلب کردم، و عزم من بر این درست شد و چون همان روز وقت زوال شد، آمد و بر الاغ خود سوار بود تا آن که فرود آمد در آن موضعی که در آن فرود می‌آمد، در صحن و داخل شد و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام کرد و آمد به موضعی که در آن نماز می‌کرد در خانه فاطمه علیها السلام و نعلین خود را بیرون کرد و ایستاد و نماز می‌کرد.

۱۳۱۱ / ۳. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از علی بن اسباط روایت کرده است که گفت: امام محمد تقی علیه السلام بر من بیرون آمد، پس به سر و پای‌های او نظر کردم تا قامت او را برای اصحاب خویش در مصر وصف کنم<sup>۱</sup> (تا آخر آنچه در باب حالات ائمه علیهم السلام در سن

۱. و در بین آن که من هم چنین نگران بودم، نشست و فرمود که: «ای علی، به درستی که خدا در باب امامت، حجت آورده، به مثل آنچه در باب نبوت به آن حجت آورده، و فرموده که: ﴿حَتَّىٰ إِنَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً﴾ (احقاف، ۱۵). و ترجمه آیه چنین است: «چون حضرت موسی به غایت قوت و کمال خویش که چهل سالگی است رسید (چنانچه از ابن عباس و مجاهد و قتاده نیز مروری است)، و راست شد فد او (یا عقلش به نهایت نشو و نما رسید)، دادیم او را پیغمبری و دانش در دین». آن که گاهی جائز است که به پیغمبر، پیغمبری عطا شود و او کودک باشد، و جائز است که به او عطا شود و او در سن چهل سالگی باشد».

﴿وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا﴾ وَقَالَ: ﴿(حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً) فَقَدْ يَجُوزُ أَنْ يُؤْتَى الْحُكْمَ صَبِيًّا، وَ يَجُوزُ أَنْ يُعْطَاهَا وَ هُوَ ابْنُ أَرْبَعِينَ سَنَةً﴾.

١٣١٢ / ٤. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الرِّيَّانِ، قَالَ: اخْتَالَ الْمَأْمُونُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام بِكُلِّ حِيلَةٍ، فَلَمْ يُمْكِنْهُ فِيهِ شَيْءٌ، فَلَمَّا اعْتَلَّ وَ أَرَادَ أَنْ يَبْنِي عَلَيْهِ ابْنَتَهُ، دَفَعَ إِلَى مَائَتِي وَصِيفَةٍ مِنْ أَجْمَلِ مَا يَكُنُّ إِلَى كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ جَامِأً فِيهِ جَوْهَرٌ يَسْتَقْبِلُنَ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام إِذَا قَعَدَ مَوْضِعَ الْأَخْيَارِ، فَلَمْ يَلْتَفِتْ إِلَيْهِنَّ.

وَ كَانَ رَجُلٌ - يُقَالُ لَهُ: مُخَارِقٌ - صَاحِبَ صَوْتٍ وَ عُوْدٍ وَ ضَرْبٍ، طَوِيلَ اللَّحْيَةِ، فَدَعَاهُ الْمَأْمُونُ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنْ كَانَ فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا فَأَنَا أَكْفِيكَ أَمْرَهُ، فَقَعَدَ بَيْنَ يَدَيْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، فَشَهِقَ مُخَارِقٌ شَهْقَةً اجْتَمَعَ عَلَيْهِ أَهْلُ الدَّارِ، وَ جَعَلَ يَضْرِبُ بِعُوْدِهِ وَ يُغْنِي.

مركز تحقيقات كليات علوم رفسدري

فَلَمَّا فَعَلَ سَاعَةً وَ إِذَا أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام لَا يَلْتَفِتُ إِلَيْهِ لَا يَمِينًا وَ لَا شِمَالًا، ثُمَّ رَفَعَ إِلَيْهِ رَأْسَهُ، وَ قَالَ: «أَتَقِي اللَّهَ يَا ذَا الْعُتُونِ». قَالَ: فَسَقَطَ الْمَضْرَابُ مِنْ يَدِهِ وَ الْعُوْدُ، فَلَمْ يَنْتَفِعْ بِيَدَيْهِ إِلَى أَنْ مَاتَ.

قَالَ: فَسَأَلَهُ الْمَأْمُونُ عَنْ حَالِهِ، قَالَ: لَمَّا صَاحَ بِي أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام، فَرَعْتُ فَرْعَةً لَا أَفِيْقُ مِنْهَا أَبَدًا.

١٣١٣ / ٥. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام وَ مَعِيَ ثَلَاثُ رِقَاعٍ غَيْرُ مُعْنُونَةٍ، وَ اشْتَبَهْتُ عَلَيَّ، فَاعْتَمَمْتُ، فَتَنَاوَلَ إِحْدَاهَا، وَ قَالَ: «هَذِهِ رُقْعَةُ زِيَادِ بْنِ شَبِيبٍ». ثُمَّ تَنَاوَلَ الثَّانِيَةَ،

مذکور شد باز یادت‌ی بعضی از عبارات در صدر حدیث و بحثی که در نظم آیه به طوری که در روایت مذکور است).

۴/۱۳۱۲. علی بن محمد، از بعضی از اصحاب ما، از محمد بن ریان روایت کرده است که گفت: مأمون هر حیل و چاره که داشت، در کار امام محمد تقی علیه السلام کرد، و او را در باب آن حضرت چیزی ممکن و میسر نشد، و چون بهانه‌ای جست و خواست که دختر خود ام‌الفضل را به خانه آن حضرت فرستد، دوستان کنیز از نیکوترین آنچه در نزد او بودند از کنیزان به هر یک از ایشان جامی را تسلیم نمود که در آن گوهری بود، پس آن کنیزان رو به حضرت امام محمد تقی علیه السلام آوردند، در وقتی که در جای صاحب لشکرها (یعنی: پادشاه، که عبارت است از تخت) نشسته بود (حاصل مراد، آن که آن کنیزان رو به حضرت آوردند در هنگامی که بر تخت دامادی نشسته بود) و حضرت نگاه به سمت ایشان فرمود.

و مردی بود که او را مُخارق می‌گفتند، و او مردی بود خوش‌آواز و صاحب‌بربط و ساززن و ریش‌درازی داشت، مأمون او را طلبید، و بعد از آن که مافی‌الضمیر خود را در نزد او بروز داد، گفت: یا امیر المؤمنین، اگر ابو جعفر راغب باشد در چیزی از امر دنیا، امر او را از تو کفایت می‌کنیم و او را از سرت کوتاه می‌گردانم. پس در پیش روی امام محمد تقی علیه السلام نشست و مُخارق فریادی بر آورد مانند فریاد خُر؛ چنان فریادی که تمام اهل آن خانه بر سر او جمع شدند، و شروع کرد که بربط می‌زد و غنای می‌کرد و چون ساعتی این فعل حرام را به عمل آورد، حضرت امام محمد تقی علیه السلام به هیچ وجه نگاه به سمت او نمی‌فرمود؛ نه در طرف راست و نه در طرف چپ و سر خود را به زیر افکنده بود. بعد از آن، سر را به سوی او بلند کرد و فرمود: «از خدا بترس ای صاحب این ریش دراز».

راوی می‌گوید که: چون مُخارق این را شنید، مضراب و زخمه بربط از دستش افتاد، و به دست‌های خویش منتفع نشد تا مرد. راوی می‌گوید که: مأمون او را از حالش پرسید، گفت که: چون ابو جعفر علیه السلام به من صیحه زد، ترسیدم؛ چنان ترسیدنی که هرگز از آن به هوش نخواهم آمد.

۵/۱۳۱۳. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از داود بن قاسم جعفری روایت کرده است که گفت: بر امام محمد تقی علیه السلام داخل شدم و بامن سه کاغذ بی‌عنوانی بود (که در عنوان و سر آنها

فَقَالَ: «هَذِهِ رُقْعَةٌ فُلَانٍ». فَبِهِتُ أَنَا، فَنَظَرْتُ إِلَيْهِ، فَتَبَسَّمَ.

قَالَ: وَاعْطَانِي ثَلَاثِمِائَةَ دِينَارٍ، وَآمَرَنِي أَنْ أُحْمِلَهَا إِلَى بَعْضِ بَنِي عَمِّهِ، وَقَالَ: «أَمَّا إِنَّهُ سَيَقُولُ لَكَ: دُلَّنِي عَلَى حَرِيفٍ يَشْتَرِي لِي بِهَا مَتَاعاً، فَدُلَّهُ عَلَيْهِ».

قَالَ: فَأَتَيْتُهُ بِالذَّنَابِيرِ، فَقَالَ لِي: يَا أَبَا هَاشِمٍ، دُلَّنِي عَلَى حَرِيفٍ يَشْتَرِي لِي بِهَا مَتَاعاً، فَقُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: وَكَلَّمَنِي جَمَّالٌ أَنْ أُكَلِّمَهُ لَهُ يُدْخِلُهُ فِي بَعْضِ أُمُورِهِ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ لِأُكَلِّمَهُ لَهُ، فَوَجَدْتُهُ يَأْكُلُ وَمَعَهُ جَمَاعَةٌ وَلَمْ يُمَكِّنِي كَلَامُهُ، فَقَالَ: «يَا أَبَا هَاشِمٍ، كُلْ» وَوَضَعَ بَيْنَ يَدَيَّ، ثُمَّ قَالَ -ابْتِدَاءً مِنْهُ مِنْ غَيْرِ مَسْأَلَةٍ-: «يَا غُلَامُ، انْظُرْ إِلَى الْجَمَّالِ الَّذِي أَتَانَا بِهِ أَبُو هَاشِمٍ، فَضَمَّهُ إِلَيْكَ».

قَالَ: وَدَخَلْتُ مَعَهُ ذَاتَ يَوْمٍ بُسْتَاناً، فَقُلْتُ لَهُ: جَعِلْتُ فِدَاكَ، إِنِّي لَمَوْلَعٌ بِأَكْلِ الطَّيْنِ، فَادْعُ اللَّهَ لِي، فَسَكَتَ، ثُمَّ قَالَ بَعْدَ أَيَّامٍ ابْتِدَاءً مِنْهُ: «يَا أَبَا هَاشِمٍ، قَدْ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْكَ أَكْلَ الطَّيْنِ». قَالَ أَبُو هَاشِمٍ: فَمَا شَيْءٌ أَبْغَضَ إِلَيَّ مِنْهُ الْيَوْمَ.

١٣١٤/٦. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ مُحَمَّدِ

بْنِ حَمْزَةَ الْهَاشِمِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ أَوْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْهَاشِمِيِّ، قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام صَبِيحَةَ عُرْسِهِ حَيْثُ بَنَى بِابْنَةِ الْمَأْمُونِ، وَكُنْتُ تَتَاوَلْتُ مِنَ اللَّيْلِ دَوَاءً، فَأَوَّلُ مَنْ دَخَلَ عَلَيْهِ فِي صَبِيحَتِهِ أَنَا، وَقَدْ أَصَابَنِي الْعَطَشُ، وَكَرِهْتُ

چیزی نوشته نشده بود) که موجب امتیاز هر یک از آنها از دیگری باشد، و آنها بر من مشتبه شد، و به این سبب، بسیار غمناک شدم. پس حضرت یکی از آن نامه‌ها را برگرفت و فرمود که: «این نامه زیاد بن شیبب است». بعد از آن، نامه دوم را برداشت و فرمود که: «این نامه فلان است» و اسم صاحب آن را برد. پس من مبهوت و حیران شدم، و حضرت به سوی من نگریست و تبسم فرمود.

راوی می‌گوید که: حضرت سیصد دینار به من داد و مرا امر فرمود که آن را به نزد بعضی از پسران عموی آن حضرت برم و فرمود که: «آگاه باش که زود باشد که به تو بگویم که مرا رهنمایی کن به هم پیشه و هم معامل که به این وجه متاعی را بخرد، پس او را بر آن دلالت کن». راوی می‌گوید که: آن دینارها را به نزد او آوردم، به من گفت که: ای ابو هاشم، مرا دلالت کن بر هم معامل که برای من به این مبلغ متاعی را بخرد. گفتم: آری بر چشم، تو را دلالت می‌کنم. و نیز راوی می‌گوید که: شترداری با من سخن گفت در باب این که از برایش با آن حضرت سخنی چند بگویم که حضرت او را در بعضی از امور خویش داخل گرداند، و از جمله کارکنان و خادمان خود قرار دهد. پس بر آن حضرت داخل شدم تا با آن حضرت در باب آن شتردار سخن گویم، آن حضرت را یافتیم که چیزی می‌خورد، و با او جماعتی بودند و مرا میسر نشد که با او سخن گویم. فرمود که: «ای ابو هاشم، طعام بخور» و آن را در پیش روی من گذاشت. بعد از آن ابتدا به سخن فرمود، بی آن که من خواهش کنم و فرمود که: «ای غلام، متوجه شو و نظر کن به شترداری که ابو هاشم او را آورده است و او را با خود ضم کن».

و نیز راوی می‌گوید که: روزی با آن حضرت در باغی داخل شدم و عرض کردم که: فدای تو گردم، من بر گل خوردن حریصم، پس دعا کن که خدا این امر را از من برطرف کند. پس آن حضرت ساکت شد، و بعد از چند روز ابتدا به سخن فرمود بی آن که من چیزی عرض کنم و فرمود که: «ای ابو هاشم، خدا گل خوردن را از تو بُرد». ابو هاشم گفت که: امروز چیزی در نزد من از گل و گِل خوردن، دشمن تر نیست.

۱۳۱۴ / ۶. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از محمد بن علی، از محمد بن حمزه هاشمی، از علی بن محمد، یا محمد بن علی هاشمی روایت کرده است که گفت: بر امام محمد تقی علیه السلام داخل شدم در صبح دامادی آن حضرت، در وقتی که دختر مأمون را به خانه

أَنْ أَدْعُوَ بِالْمَاءِ، فَنَظَرَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام فِي وَجْهِهِ، وَ قَالَ: «أَظُنُّكَ عَطْشَانٌ». فَقُلْتُ: أَجَلُ، فَقَالَ: «يَا غُلَامُ - أَوْ جَارِيَّةُ - اشْقِنَا مَاءً» فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: السَّاعَةَ يَأْتُونَهُ بِمَاءٍ يَسْمُونَهُ بِهِ، فَأَعْتَمَمْتُ لِذَلِكَ، فَأَقْبَلَ الْغُلَامُ وَمَعَهُ الْمَاءُ، فَتَبَسَّمَ فِي وَجْهِهِ، ثُمَّ قَالَ: «يَا غُلَامُ، نَاوِلْنِي الْمَاءَ». فَتَنَاوَلَ الْمَاءَ، فَشَرِبَ، ثُمَّ نَاوَلَنِي، فَشَرِبْتُ، ثُمَّ عَطِشْتُ أَيْضًا، وَ كَرِهْتُ أَنْ أَدْعُوَ بِالْمَاءِ، فَفَعَلَ مَا فَعَلَ فِي الْأُولَى، فَلَمَّا جَاءَ الْغُلَامُ وَمَعَهُ الْقَدَحُ، قُلْتُ فِي نَفْسِي مِثْلَ مَا قُلْتُ فِي الْأُولَى، فَتَنَاوَلَ الْقَدَحَ، ثُمَّ شَرِبَ، فَنَاوَلَنِي، وَ تَبَسَّمَ.

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ حَمْزَةَ: فَقَالَ لِي هَذَا الْهَاشِمِيُّ: وَ أَنَا أَظُنُّهُ كَمَا يَقُولُونَ.

١٣١٥ / ٧. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: اسْتَأْذَنَ عَلِيُّ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ النَّوَاحِي مِنَ الشَّيْعَةِ، فَأَذِنَ لَهُمْ، فَدَخَلُوا، فَسَأَلُوهُ فِي مَجْلِسٍ وَاحِدٍ عَنْ ثَلَاثِينَ أَلْفَ مَسْأَلَةٍ، فَأَجَابَ عليه السلام وَلَهُ عَشْرُ سِنِينَ.

١٣١٦ / ٨. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ دَعْبِلِ بْنِ عَلِيٍّ، أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرُّضَا عليه السلام، وَ أَمَرَ لَهُ بِشَيْءٍ، فَأَخَذَهُ وَ لَمْ يَحْمَدِ اللَّهَ، قَالَ: فَقَالَ لَهُ: «لِمَ لَمْ تَحْمَدِ اللَّهَ؟».

آورده بود، و من در شب دواایی معطش<sup>۱</sup> خورده بودم، پس اول کسی که در صبح بر او داخل شد من بودم، و تشنگی به من رسید و ناخوش داشتم که آب طلب کنم. امام محمد تقی علیه السلام در روی من نظر کرد و فرمود: «گمان دارم که تو تشنه باشی». عرض کردم: بلی، فرمود که: «ای غلام»، یا فرمود که: «ای کنیز، ما را آب ده». من با خود گفتم که: در این ساعت به نزد او آبی می آورند که زهر در آن کرده اند و او را به آن مسموم می گردانند و زهر را به او می خورانند و به این سبب، غمناک شدم، پس غلام آمد و آب با او بود. حضرت در روی من تبسم فرمود و فرمود که: «ای غلام، آب را به من ده»، پس آب را گرفت و نوشید و به من داد و نوشیدم. بعد از آن نیز تشنه شدم و ناخوش داشتم که آب طلب کنم، و آن حضرت آنچه در مرتبه اول کرده بود، به جا آورد، و چون غلام آمد و قدح آب با او بود، با خود گفتم: مثل آنچه در مرتبه اول گفته بودم. پس حضرت قدح را گرفت و نوشید و به من داد و تبسم فرمود.

محمد بن حمزه می گوید که: این مرد هاشمی به من گفت که: من آن حضرت را گمان می کنم چنانچه شیعیان می گویند (و مراد این است که گمانم آن که آنچه ایشان می گویند که ابو جعفر عالم است به آنچه در دل ها است، حق باشد، بعد از آن که خود این امر را از او مشاهده نمودم).

و در ارشاد شیخ مفید چنین است که: محمد بن حمزه می گوید که: محمد بن علی هاشمی به من گفت: به خدا سوگند که گمان دارم که ابو جعفر علیه السلام آنچه را که در نفوس است می داند، چنانچه رافضه می گویند).

۷/ ۱۳۱۵. علی بن ابراهیم، از پدرش روایت کرده است که گفت: گروهی از اهل نواحی از شیعیان، رخصت طلبیدند که بر امام محمد تقی علیه السلام داخل شوند، پس ایشان را رخصت داد و داخل شدند و او را در یک مجلس از سی هزار مسأله سؤال کردند، و آن حضرت علیه السلام همه را جواب داد، و در آن هنگام او را ده سال بود.

۸/ ۱۳۱۶. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از علی بن حکم، از دَعْبِل بن علی روایت کرده است که دَعْبِل بر حضرت ابوالحسن امام رضا علیه السلام داخل شد و حضرت امر فرمود که او را چیزی بدهند. دَعْبِل آن را گرفت و خدا را حمد نکرد. دَعْبِل می گوید که: حضرت فرمود: «چرا

قَالَ: ثُمَّ دَخَلْتُ بَعْدُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، وَ أَمَرَ لِي بِشَيْءٍ، فَقُلْتُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، فَقَالَ لِي: «تَأَدَّبْتُ».

١٣١٧ / ٩. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام، فَقَالَ: «يَا مُحَمَّدُ، حَدِّثْ بَالِ فَرْجٍ حَدِّثُ؟» فَقُلْتُ: مَاتَ عُمَرُ، فَقَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ» حَتَّى أَخَصِيْتُ لَهُ أَرْبَعًا وَعِشْرِينَ مَرَّةً، فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي، لَوْ عَلِمْتُ أَنَّ هَذَا يَسْرُكَ، لَجِئْتُ خَافِيًا أَغْدُو إِلَيْكَ، قَالَ: «يَا مُحَمَّدُ، أَوْ لَا تَذَرِي مَا قَالَ - لَعَنَهُ اللَّهُ - لِمُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ أَبِي؟» قَالَ: قُلْتُ: لَا، قَالَ: «خَاطَبَهُ فِي شَيْءٍ، فَقَالَ: أَظُنُّكَ سَكْرَانٌ، فَقَالَ أَبِي: اللَّهُمَّ، إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي أُمْسَيْتُ لَكَ صَائِمًا، فَأَذِقْهُ طَعْمَ الْحَرْبِ، وَ ذُلَّ الْأَسْرِ، فَوَ اللَّهُ، إِنْ ذَهَبَتْ الْأَيَّامُ حَتَّى حُرِبَ مَالُهُ وَ مَا كَانَ لَهُ، ثُمَّ أَخَذَ أَسِيرًا، وَ هُوَ ذَا قَدْ مَاتَ لَا رَحِمَهُ اللَّهُ، وَ قَدْ أَذَالَ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - مِنْهُ، وَ مَا رَالَ يُدِيرُ أَوْلِيَاءَهُ مِنْ أَعْدَائِهِ».

١٣١٨ / ١٠. أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ، قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي مَسْجِدِ الْمُسَيَّبِ، وَ صَلَّيْتُ بِنَا فِي مَوْضِعِ الْقِبْلَةِ سَوَاءً، وَ ذَكَرَ أَنَّ السُّدْرَةَ الَّتِي فِي الْمَسْجِدِ كَانَتْ يَابِسَةً لَيْسَ عَلَيْهَا وَرَقٌ، فَدَعَا بِمَاءٍ، وَ تَهَيَّأَ تَحْتَ السُّدْرَةِ فَعَاشَبَ السُّدْرَةَ وَ أَوْرَقَتْ، وَ حَمَلْتُ مِنْ عَامِهَا.

١٣١٩ / ١١. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَجَّالِ وَ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ، عَنِ الْمُطَّرَفِيِّ، قَالَ: مَضَى أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام وَ لِي عَلَيْهِ أَرْبَعَةُ آلَافٍ دِرْهَمٍ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: ذَهَبَ مَالِي، فَأَرْسَلَ إِلَيَّ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «إِذَا كَانَ غَدًا فَأَتِنِي، وَ لِيَكُنْ مَعَكَ مِيزَانٌ وَ أَوْزَانٌ».

فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، فَقَالَ لِي: «مَضَى أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام، وَ لَكَ عَلَيْهِ أَرْبَعَةُ

خدا را حمد نکردی؟» و نیز می گوید که: بعد از آن، بر امام محمد تقی علیه السلام داخل شدم و امر فرمود که مرا چیزی دادند، گفتم: الحمد لله. حضرت به من فرمود که: «ادب یاد گرفتی».

۱۳۱۷ / ۹. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از احمد بن محمد بن عبد الله، از محمد بن سنان روایت کرده است که گفت: بر امام علی نقی علیه السلام داخل شدم، پس فرمود که: «ای محمد، آیا مصیبتی به آل فرج رسید؟» عرض کردم که: عمر مُرد. فرمود که: «الحمد لله»، تا آن که بیست و چهار مرتبه شمردم که این را فرمود.

من عرض کردم که: ای آقای من، اگر می دانستم که این خبر تو را شاد می گرداند، هر آینه به خدمت تو می آمدم با پای برهنه و همه جا می دویدم. فرمود که: «ای محمد، آیا نمی دانی که عمر خدا او را لعنت کند، به پدرم محمد بن علی علیه السلام چه گفت؟» محمد می گوید که: عرض کردم: نه، حضرت فرمود که: «با پدرم در باب چیزی گفت که تو را چنان گمان می کنم که مست باشی. پدرم گفت: بار خدایا اگر می دانی که من شام کرده ام و از برای رضای تو روزه دار بوده ام، او را مژۀ تاراج رفتن مال و خواری اسیری بچشان. پس به خدا سوگند که روزی چند نرفت که مال او و آنچه داشت، به تاراج رفت. بعد از آن او را به اسیری گرفتند و او همین است که مرده. خدا او را رحمت نکند و خدای عز و جل پدرم را بر او یاری کرد و غالب گردانید و خدا همیشه دوستان خویش را بر دشمنانش یاری می دهد».

۱۳۱۸ / ۱۰. احمد بن ادریس، از محمد بن حسان، از ابو هاشم جعفری روایت کرده است که گفت: با امام محمد تقی علیه السلام نماز کردم در مسجد مسیب، و با ما نماز کرد در سمت قبله، در موضع همواری. و جعفری ذکر کرد که این درخت سدری که در مسجد است، خشک بود و یک برگ بر آن نبود. پس حضرت آبی طلبید و وضو ساخت در زیر آن درخت سدر، و آن سدر زنده شد و برگ بیرون آورد و در همان سال بار داشت.

۱۳۱۹ / ۱۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از حجاج و عمرو بن عثمان، از مردی از مردم مدینه، از مَطَرُفِی که گفت: ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام از دنیا درگذشت و برابر آن حضرت چهار هزار درم بود (که این مبلغ از آن حضرت طلب کار بودم) با خود گفتم که: مال من رفت و عائد من نخواهد شد.

پس امام محمد تقی علیه السلام به سوی من فرستاد که: «چون فردا شود به نزد من بیا، و باید که ترازو و سنگ ها با تو باشد». بعد از آن بر حضرت امام محمد تقی علیه السلام داخل شدم، به من

آلَافٍ دِرْهَمٍ؟» فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَرَفَعَ الْمُصَلَّى الَّذِي كَانَ تَحْتَهُ، فَإِذَا تَحْتَهُ دَنَانِيرٌ، فَدَفَعَهَا إِلَيَّ.

١٣٢٠ / ١٢. سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ الْحَمِيرِيُّ جَمِيعاً، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارٍ، عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ: قَبِضَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام وَ هُوَ ابْنُ خَمْسٍ وَ عِشْرِينَ سَنَةً وَ ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ وَ اثْنِي عَشَرَ يَوْماً، تُوفِّيَ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ لَيْسَتْ خَلَوْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةً عِشْرِينَ وَ مِائَتَيْنِ؛ عَاشَ بَعْدَ أَبِيهِ تِسْعَ عَشْرَةَ سَنَةً إِلَّا خَمْساً وَ عِشْرِينَ يَوْماً.

### ١٢٣ - بَابُ مَوْلِدِ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ

عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ الرِّضْوَانُ

وُلِدَ عليه السلام لِلتَّصَفِّ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةً اثْنَتَيْ عَشْرَةَ وَ مِائَتَيْنِ؛ وَ رُوِيَ أَنَّهُ وُلِدَ فِي رَجَبِ سَنَةِ أَرْبَعٍ عَشْرَةَ وَ مِائَتَيْنِ، وَ مَضَى عليه السلام لِأَرْبَعِ بَقِيْنَ مِنْ جُمَادَى الْآخِرَةِ سَنَةً أَرْبَعٍ وَ خَمْسِينَ وَ مِائَتَيْنِ؛ وَ رُوِيَ أَنَّهُ قَبِضَ عليه السلام فِي رَجَبِ سَنَةِ أَرْبَعٍ وَ خَمْسِينَ وَ مِائَتَيْنِ، وَ لَهُ إِحْدَى وَ أَرْبَعُونَ سَنَةً وَ سِتَّةَ أَشْهُرٍ، وَ أَرْبَعُونَ سَنَةً عَلَى الْمَوْلِدِ الْآخِرِ الَّذِي رُوِيَ.

وَ كَانَ الْمُتَوَكِّلُ أَشْخَصَهُ مَعَ يَحْيَى بْنِ هَرْثَمَةَ بْنِ أَعْيَنَ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى سُرٍّ مَنْ رَأَى، فَتُوفِّيَ بِهَا عليه السلام، وَ دُفِنَ فِي دَارِهِ؛ وَ أُمُّهُ أُمُّ وَلَدٍ يُقَالُ لَهَا: سَمَانَةٌ.

١٣٢١ / ١. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَاءِ، عَنْ خَيْرَانَ الْأَسْبَاطِيِّ، قَالَ: قَدِمْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام الْمَدِينَةَ، فَقَالَ لِي: «مَا خَبَرُ الْوَائِقِ عِنْدَكَ؟» قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، خَلَفْتُهُ فِي عَافِيَةٍ، أَنَا مِنْ أَقْرَبِ النَّاسِ عَهْداً بِهِ، عَهْدِي

فرمود که: «ابوالحسن علیه السلام، وفات فرموده و تو را بر آن حضرت چهار هزار درم است؟» عرض کردم: آری، پس آن حضرت جانمازی را که در زیرش افتاده بود، بالا گرفت، دیدم که دینارهای بسیار در زیر آن بود و آنها را به من تسلیم فرمود.

۱۳۲۰ / ۱۲. سعد بن عبدالله و جمیری هر دو روایت کرده‌اند، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی، از حسین بن سعید، از محمد بن سنان که گفت: روح مطهر حضرت محمد بن علی علیه السلام قبض شد و آن حضرت در آن هنگام بیست و پنج ساله بود باز یادتی سه ماه و دوازده روز، و وفات فرمود در روز سه شنبه در وقتی که شش روز از ماه ذی الحجه گذشته بود در سال دویست و بیستم از هجرت، و بعد از پدرش نوزده سال مگر بیست و پنج روزی زیست فرمود.

### ۱۲۳. باب در بیان مولد ابوالحسن حضرت علی بن محمد النقی علیه السلام

آن حضرت - صلوات الله علیه - متولد شد در وقتی که نیمه ماه ذی الحجه گذشته بود در سال دویست و دوازدهم از هجرت، و روایت شده است که آن حضرت متولد شد در ماه رجب در سال دویست و چهاردهم. و روایت شده است که روح مطهر آن حضرت علیه السلام، قبض شد در ماه رجب در سال دویست و پنجاه و چهارم، و آن حضرت علیه السلام را در آن هنگام چهل و یک سال و شش ماه بود یا چهل سال بنا بر مولد دیگر که روایت شده است. و متوکل - یعنی: جعفر پسر معتصم برادر واثق - آن حضرت را به همراهی یحیی بن هرثمه که به طلب آن حضرت فرستاده بود، از مدینه بیرون برد به سوی شَرِّ من رأی، پس آن حضرت علیه السلام در آنجا وفات فرمود، و در خانه خود مدفون گردید. و مادرش کنیزی است که او را سمانه می‌گفتند.

۱۳۲۱ / ۱. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از وشاء، از خیران اسباطی روایت کرده

است که در مدینه بر امام علی نقی علیه السلام وارد شدم، پس به من فرمود که: «از واثق چه خبر داری؟» عرض کردم که: فدای تو گردم، او را وا گذاشتم در صحت و دوری از بدی‌ها (که هیچ ناخوشی نداشت) و عهد من به او از همه مردمان نزدیک‌تر است؛ زیرا که مدت ده روز است که من او را دیدم، یا از او جدا گردیدم.

راوی می‌گوید که: حضرت به من فرمود که: «مردم مدینه می‌گویند که: واثق مرده است.»

بِهِ مُنْذُ عَشْرَةِ أَيَّامٍ، قَالَ: فَقَالَ لِي: «إِنَّ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَقُولُونَ: إِنَّهُ مَاتَ». فَلَمَّا أَنْ قَالَ لِي: «النَّاسُ» عَلِمْتُ أَنَّهُ هُوَ.

ثُمَّ قَالَ لِي: «مَا فَعَلَ جَعْفَرُ؟» قُلْتُ: تَرَكْتُهُ أَشْوَأَ النَّاسِ حَالًا فِي السَّجْنِ، قَالَ: فَقَالَ: «أَمَّا إِنَّهُ صَاحِبُ الْأَمْرِ؛ مَا فَعَلَ ابْنُ الزِّيَّاتِ؟» قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، النَّاسُ مَعَهُ، وَ الْأَمْرُ أَمْرُهُ، قَالَ: فَقَالَ: «أَمَّا إِنَّهُ سُوءٌ عَلَيْهِ».

قَالَ: ثُمَّ سَكَتَ: وَ قَالَ لِي: «لَا بُدَّ أَنْ تَجْرِيَ مَقَادِيرُ اللَّهِ تَعَالَى وَ أَحْكَامُهُ؛ يَا خَيْرَانُ، مَاتَ الْوَائِقُ، وَ قَدْ قَعَدَ الْمُتَوَكِّلُ جَعْفَرُ، وَ قَدْ قُتِلَ ابْنُ الزِّيَّاتِ». فَقُلْتُ: مَتَى جُعِلْتُ فِدَاكَ؟ قَالَ: «بَعْدَ خُرُوجِكَ بِسِتَّةِ أَيَّامٍ».

١٣٢٢ / ٢. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى، عَنْ ضَالِحِ بْنِ سَعِيدٍ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام، فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فِي كُلِّ الْأُمُورِ أَرَادُوا إِطْفَاءَ نُورِكَ، وَ التَّقْصِيرَ بِكَ حَتَّى أَنْزَلُوكَ هَذَا الْخَانَ الْأَشْنَعِ، خَانَ الصَّعَالِيكِ.

فَقَالَ: «هَاهُنَا أَنْتَ يَا ابْنَ سَعِيدٍ؟» ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ، وَ قَالَ: «انْظُرْ» فَنَظَرْتُ، فَإِذَا أَنَا بِرَوْضَاتٍ أَنْقَابٍ، وَ رَوْضَاتٍ بَاسِرَاتٍ، فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ عَطِرَاتٌ، وَ وَلَدَانُ كَأَنَّهُنَّ اللَّوْلُؤُ الْمَكْنُونُ، وَ أَطْيَارٌ وَ ظِبَاءٌ وَ أَنْهَارٌ تَفُورُ، فَحَارَ بَصْرِي، وَ حَسَرْتُ عَيْنِي، فَقَالَ: «حَيْثُ كُنَّا فَهَذَا لَنَا عَتِيدٌ، لَسْنَا فِي خَانَ الصَّعَالِيكِ».

١٣٢٣ / ٣. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ إِسْحَاقَ الْجَلَّابِ، قَالَ: اشْتَرَيْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام غَنَمًا كَثِيرَةً، فَدَعَانِي، فَأَدْخَلَنِي مِنْ إِصْطَبْلِ دَارِهِ إِلَى مَوْضِعٍ وَاسِعٍ لَا أَعْرِفُهُ، فَجَعَلْتُ أَفَرِّقُ تِلْكَ الْغَنَمَ فِيمَنْ أَمَرَنِي بِهِ، فَبُعِثْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ وَ إِلَى وَالِدَتِهِ وَ غَيْرِهِمَا مِمَّنْ

چون فرمود که: «مردم می گویند»، دانستم که گوینده خود آن حضرت است. بعد از آن فرمود که: «جعفر متوکل چه کرد؟» عرض کردم که او را چنان وا گذاشتم که حالش از همه کس بدتر و در زندان بود. فرمود: «بدان و آگاه باش که او صاحب امر خلافت است»، و فرمود که: «محمد بن عبدالملک زیات چه کرد؟» عرض کردم که: فدای تو گردم، مردم با اویند و امر، امر اوست و هر چه بفرماید مُمضی و مُجری است.

راوی می گوید که: حضرت فرمود: «آگاه باش که این امر بر او نامبارک است». و راوی گفت که: حضرت ساکت شد بعد از آن فرمود که: «چاره‌ای نیست از آن که مقدرات خدا و احکام او جاری گردد. ای خیران، واثقِ مرد و جعفر متوکل به خلافت نشست و ابن زیات کشته شد». عرض کردم: فدای تو گردم، در چه زمان اینها اتفاق افتاد؟ فرمود: «شش روز بعد از آن که تو بیرون آمدی».

۱۳۲۲ / ۲. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبدالله، از محمد بن یحیی، از صالح بن سعید روایت کرده است که گفت: بر امام علی نقی علیه السلام داخل شدم و به آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم، در همه امور خواستند که نور تو را فرو نشانند، و در حق تو کوتاهی کردند تا آن که تو را فرود آوردند در این کاروان‌سرای که از هر جایی بدتر است، و کاروان‌سرای است که درویشان و گدایان، یا دزدان و بی‌سرو پایان در آن مسکن دارند. فرمود که: «ای پسر سعید، تو در اینجا، نه من» و به دست خویش اشاره فرمود و فرمود که: «بنگر»، چون نگریستم باغ‌ها دیدم به غایت خوب و خوشایند، و بوستان‌ها دیدم تر و تازه که نهرها در آن جاری است و در آنها حوران خوب خوش‌بو و غلمان بودند، و گویا آن حوران مروارید ناسفته یا پوشیده شده بودند که غبار بر آن ننشسته باشد و در نهایت حسن و صفا و نور و ضیا باشد، و مرغان و آهویان و نهرها دیدم که می‌جوشید، پس عقل من حیران و چشمم خیره شد. و حضرت فرمود که: «ما در هر جا که باشیم این چیزها که دیدی، از برای ما مهیا و آماده است و ما در کاروان‌سرای گدایان و دزدان نیستیم».

۱۳۲۳ / ۳. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبدالله، از علی بن محمد، از اسحاق جَلَّاب روایت کرده است که گفت: گوسفند بسیاری از برای امام علی نقی علیه السلام خریدم، پس مرا طلبید و از راه شترخان خانه خویش مرا داخل گردانید و برد به جای

أَمَرَنِي، ثُمَّ اسْتَأْذَنَنِي فِي الْإِنْصِرَافِ إِلَى بَغْدَادَ إِلَى وَالِدِي، وَكَانَ ذَلِكَ يَوْمَ التَّزْوِيَةِ، فَكَتَبَ إِلَيَّ: «تَقِيمُ غَدًا عِنْدَنَا، ثُمَّ تَنْصَرِفُ». قَالَ: فَأَقُمْتُ، فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ عَرَفَةِ، أَقُمْتُ عِنْدَهُ، وَبِتُّ لَيْلَةَ الْأَضْحَى فِي رِوَاقٍ لَهُ، فَلَمَّا كَانَ فِي السَّحْرِ، أَتَانِي، فَقَالَ: «يَا إِسْحَاقُ، قُمْ». قَالَ: فَقُمْتُ، فَفَتَحْتُ عَيْنِي، فَإِذَا أَنَا عَلَى بَابِي بِبَغْدَادَ، قَالَ: فَدَخَلْتُ عَلَى وَالِدِي وَأَنَا فِي أَصْحَابِي، فَقُلْتُ لَهُمْ: عَرَفْتُ بِالْعُسْكَرِ، وَخَرَجْتُ بِبَغْدَادَ إِلَى الْعِيدِ.

١٣٢٤ / ٤. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الطَّاهِرِيِّ، قَالَ: مَرَضَ الْمُتَوَكِّلُ مِنْ خُرَاجِ خَرَجٍ بِهِ، وَأَشْرَفَ مِنْهُ عَلَى الْهَلَاكِ، فَلَمْ يَجْسُرْ أَحَدٌ أَنْ يَمَسَّهُ بِحَدِيدَةٍ، فَذَرَتْ أُمُّهُ - إِنْ عُوْفِي - أَنْ تَحْمِلَ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ ١٠ مَالًا جَلِيلًا مِنْ مَالِهَا؛ وَقَالَ لَهُ الْفَتْحُ بْنُ خَاقَانَ: لَوْ بَعَثْتَ إِلَى هَذَا الرَّجُلِ فَسَأَلْتَهُ، فَإِنَّهُ لَا يَخْلُو أَنْ يَكُونَ عِنْدَهُ صِفَّةٌ يُفَرِّجُ بِهَا عَنْكَ، فَبَعَثَ إِلَيْهِ وَوَصَفَ لَهُ عِلَّتَهُ، فَرَدَّ إِلَيْهِ الرَّسُولُ بِأَنْ يُؤْخَذَ كُسْبُ الشَّاةِ، فَيَدَافَ بِمَاءٍ وَرَدٍ، فَيُوضَعَ عَلَيْهِ، فَلَمَّا رَجَعَ الرَّسُولُ وَخَبَرَهُمْ، أَقْبَلُوا يَهْزَوْنَ مِنْ قَوْلِهِ، فَقَالَ لَهُ الْفَتْحُ: هُوَ - وَاللَّهِ - أَعْلَمُ بِمَا قَالَ، وَأَحْضَرُ الْكُسْبِ وَعَمِلَ كَمَا قَالَ، وَوَضَعَ عَلَيْهِ، فَغَلَبَهُ النَّوْمُ وَسَكَنَ، ثُمَّ انْفَتَحَ وَخَرَجَ مِنْهُ مَا كَانَ فِيهِ، وَبُشِّرَتْ أُمُّهُ بِعَافِيَتِهِ، فَحَمَلَتْ إِلَيْهِ عَشْرَةَ آلَافٍ دِينَارٍ تَحْتَ خَاتِمِهَا.

ثُمَّ اسْتَقَلَّ مِنْ عِلَّتِهِ، فَسَعَى إِلَيْهِ الْبَطْحَائِيُّ الْعَلَوِيُّ بِأَنْ أُمَوَّلَا تُحْمَلَ إِلَيْهِ وَسِلَاحًا، فَقَالَ لِسَعِيدِ الْحَاجِبِ: اهْجُمْ عَلَيْهِ بِاللَّيْلِ، وَخُذْ مَا تَجِدُ عِنْدَهُ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالسَّلَاحِ، وَاحْمِلْهُ إِلَيَّ.

گشاده‌ای که آن را نمی‌شناختم و هرگز ندیده بودم. پس شروع کردم که آن گوسفندان را جدا می‌کردم از برای کسانی که حضرت مرا امر فرموده بود که از برای ایشان جدا کنم و بفرستم، و آنها را فرستادم به نزد ابوجعفر (یعنی: محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی علیه السلام) و به نزد مادر آن حضرت و غیر ایشان از کسانی که مرا امر فرموده بود. پس در باب برگشتن به بغداد به سوی پدرم از آن حضرت رخصت طلبیدم، و آن روز، روز ترویبه بود (یعنی: روز هشتم ماه ذی الحجه). پس آن حضرت به من نوشت که: «فردا در نزد مای مانی بعد از آن بر می‌گردی». اسحاق می‌گوید که: ماندم چون روز عرفه شد، در نزد آن حضرت ماندم و در شب عید قربان در ایوان آن حضرت شب را به روز آوردم، و چون سحر شد، به نزد من آمد و فرمود که: «ای اسحاق، برخیز». اسحاق می‌گوید که: من برخاستم و چشم خود را گشودم، دیدم که بر در خانه خویشم در بغداد، پس بر پدرم داخل شدم و یاران خود را دیدم که به دور من در آمدند، به ایشان گفتم که: در روز عرفه در سر من رأی بودم و در بغداد به نماز عید بیرون آمدم.

۱۳۲۴ / ۴. علی بن محمد، از ابراهیم بن محمد طاهری روایت کرده است که گفت: متوکل بیمار شد، به جهت دملی که در بدنش بیرون آمد، و از شدت آن نزدیک به هلاکت رسید، و کسی جرأت نکرد که بیشتر به آن برساند. مادر متوکل نذر کرد که مال بسیاری از مال خود به سوی ابوالحسن حضرت علی بن محمد بفرستد؛ اگر متوکل عافیت یابد. و فتح بن خاقان به متوکل گفت: کاش می‌فرستادی به نزد این مرد (یعنی: حضرت علی بن محمد) و از او می‌پرسیدی؛ زیرا که او خالی نیست از آن که در نزد او شرحی باشد که به آن تو را از این درد و اندوه برهاند. پس متوکل به خدمت آن حضرت فرستاد و ناخوشی خود را برای حضرت شرح کرد. حضرت فرستاده را به سوی او برگردانید با دوائی آن و آن این است که: پشگل گوسفند را فرامی‌گیرند و به گلاب می‌خیسانند و بر بالای آن دمل می‌گذارند. و چون فرستاده برگشت و ایشان را خبر داد، شروع کردند که ریشخند می‌کردند از گفتار حضرت. فتح با متوکل گفت: به خدا سوگند، که او دانایتر است به آنچه گفته، و پشگل را حاضر کردند و آنچه فرموده بود به جا آوردند، و آن را بر بالای دمل گذاشتند، پس خواب بر او غالب شد و درد آن ساکن گردید. بعد از آن سر باز کرد و آنچه در آن بود از آن بیرون آمد، و مادر متوکل را به عافیت یافتن او مژده دادند، پس ده هزار اشرفی در کیسه‌ای که به مهرش ممهور بود، به خدمت آن حضرت فرستاد. و چون متوکل از آن ناخوشی چاق شد، بطحای علوی در نزد

قَالَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ: فَقَالَ لِي سَعِيدُ الْحَاجِبُ: صِرْتُ إِلَى دَارِهِ بِاللَّيْلِ وَ مَعِيَ  
سُلَّمٌ، فَصَعِدْتُ السَّطْحَ، فَلَمَّا نَزَلْتُ عَلَى بَعْضِ الدَّرَجِ فِي الظُّلْمَةِ، لَمْ أَذَرِ كَيْفَ أَصِلُ  
إِلَى الدَّارِ، فَنَادَانِي: «يَا سَعِيدُ، مَكَانَكَ حَتَّى يَأْتُوكَ بِشَمْعَةٍ». فَلَمْ أَلْبَثُ أَنْ أَتَوْنِي  
بِشَمْعَةٍ، فَنَزَلْتُ، فَوَجَدْتُهُ عَلَيْهِ جُبَّةٌ صُوفٍ وَ قَلَنْسُوَةٌ مِنْهَا، وَ سَجَّادَةٌ عَلَى حَصِيرٍ بَيْنَ  
يَدَيْهِ، فَلَمْ أَشْكُ أَنَّهُ كَانَ يُصَلِّي، فَقَالَ لِي: «دُونَكَ الْبُيُوتَ». فَدَخَلْتُهَا وَ فَتَشْتُهَا، فَلَمْ  
أَجِدْ فِيهَا شَيْئاً، وَ وَجَدْتُ الْبَذْرَةَ فِي بَيْتِهِ مَخْتُومَةً بِخَاتَمِ أُمِّ الْمُتَوَكِّلِ، وَ كَيْساً مَخْتُوماً،  
وَ قَالَ لِي: «دُونَكَ الْمُصَلَّى». فَرَفَعْتُهُ، فَوَجَدْتُ سَيْفاً فِي جَفَنِ غَيْرِ مُلْبَسٍ، فَأَخَذْتُ  
ذَلِكَ، وَ صِرْتُ إِلَيْهِ، فَلَمَّا نَظَرْتُ إِلَى خَاتَمِ أُمِّهِ عَلَى الْبَذْرَةِ، بَعَثَ إِلَيْهَا، فَخَرَجَتْ إِلَيْهِ.  
فَأَخْبَرَنِي بَعْضُ خَدَمِ الْخَاصَّةِ أَنَّهَا قَالَتْ لَهُ: كُنْتُ قَدْ نَذَرْتُ فِي عِلَّتِكَ لَمَّا أَيْسْتُ مِنْكَ:  
إِنْ عُوِفِيتَ حَمَلْتُ إِلَيْهِ مِنْ مَالِي عَشْرَةَ أَلْفٍ دِينَارٍ، فَحَمَلْتُهَا إِلَيْهِ، وَ هَذَا خَاتَمِي  
عَلَى الْكَيْسِ، وَ فَتَحَ الْكَيْسَ الْآخَرَ، فَإِذَا فِيهِ أَرْبَعُمِائَةٍ دِينَارٍ، فَضَمَّ إِلَى الْبَذْرَةِ بَذْرَةً  
أُخْرَى، وَ أَمَرَنِي بِحَمْلِ ذَلِكَ إِلَيْهِ، فَحَمَلْتُهُ، وَ رَدَدْتُ السَّيْفَ وَ الْكَيْسَيْنِ، وَ قُلْتُ لَهُ: يَا

وی غمازی کرد که مالها و اسباب کارزار به نزد آن حضرت می آورند، متوکل به سعید دربان گفت که: در شب بی خبر بر سر علی بن محمد برو و آنچه را که در نزد او می یابی از اموال و حربه، فراگیر و آن را به نزد من بیاور.

ابراهیم بن محمد می گوید که: سعد حاجب با من گفت که: در شب به سوی خانه حضرت رفتم و نردبانی همراه داشتم و آن را بر دیوار خانه حضرت گذاشتم و بر بالای بام رفتم، و چون در تاریکی فرود آمدم و پا بر بعضی از پله ها گذاشتم، ندانستم که چگونه به اصل خانه برسم، پس آن حضرت مرا آواز داد که: «ای سعید، در جای خود باش تا شمع پیش راه تو آورنده، و من درنگی نکردم که شمعی به نزد من آوردند و از بام به زیر آمدم و آن حضرت را دیدم که جبهه ای از پشم پوشیده، و کلاه ای از پشم بر سر گذاشته، و دیدم که جانمازی بر بالای حصیر در پیش رویش گسترده، و من شک نداشتم که آن حضرت مشغول نماز بوده.

پس فرمود که: «حجره ها نزد تو حاضر است، پیش رو و ملاحظه کن». من داخل آن حجره ها شدم و همه را تفتیش و تفحص کردم، و در آنها چیزی نیافتم، و در حجره ای که آن حضرت تشریف داشت، بدره ای یافتم که مهر شده بود به مهر مادر متوکل.<sup>۱</sup>

حاصل آن که سعید می گوید که: در آنجا بدره ای یافتم (یا کسیه سر به مهری) و حضرت فرمود که: «جانماز در نزد تو است، آن را نیز ملاحظه کن». پس من آن را برداشتم، شمشیری را یافتم که در غلافی بود که آن را نپوشیده بودند و بر روی آن چیزی نگرفته بودند. آنها را فرا گرفتم و نزد متوکل رفتم، و چون متوکل به مهر مادر خود نظر کرد که بر آن بدره بود، به نزد مادر فرستاد که حقیقت حال را معلوم کند. پس مادرش به سوی او بیرون آمد، سعید می گوید که: بعضی از خدمت کاران خاصه مرا خبر داد که: مادرش به او گفت که: من در هنگام ناخوشی تو چون از تو مأیوس و نومید شدم، نذر کردم که اگر عافیت یابی، ده هزار اشرفی از مال خود به سوی او بفرستم و چون عافیت یافتی، آن را برایش فرستادم، و این مهر من است که بر این کیسه زده شده، و کیسه ای دیگر را گشود، دید که چهار صد اشرفی در آن بود، پس بدره ای دیگر به آن بدره ضم نمود و مرا امر کرد که آن را به خدمت حضرت ببرم. پس من آن را بردم و

۱. و در قاموس گفته که: بدره، پوست بره است، و کیسه ای که در آن هزار یا ده هزار درهم یا هفت هزار دینار است. و در بعضی از لغات مسطور است که: بدره، به فتح، ده هزار درهم و پوست بره و برغاله باشد، و در کلام هر دو، بحثی هست. (مترجم)

سَيِّدِي، عَزَّ عَلَيَّ، فَقَالَ لِي: «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ».

١٣٢٥ / ٥. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِيِّ، قَالَ: قَالَ لِي مُحَمَّدُ بْنُ الْفَرَجِ، إِنَّ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام كَتَبَ إِلَيْهِ: «يَا مُحَمَّدُ، أَجْمِعْ أَمْرَكَ، وَخُذْ حِذْرَكَ». قَالَ: فَأَنَا فِي جَمْعِ أَمْرِي - وَلَيْسَ أَذْرِي مَا كَتَبَ بِهِ إِلَيَّ - حَتَّى وَرَدَ عَلَيَّ رَسُولٌ حَمَلَنِي مِنْ مِصْرَ مُقَيِّدًا، وَضَرَبَ عَلَيَّ كُلَّ مَا أَمْلِكُ، وَكُنْتُ فِي السَّجْنِ ثَمَانَ سِنِينَ.

ثُمَّ وَرَدَ عَلَيَّ مِنْهُ فِي السَّجْنِ كِتَابٌ فِيهِ: «يَا مُحَمَّدُ، لَا تَنْزِلْ فِي نَاحِيَةِ الْجَانِبِ الْغَرْبِيِّ». فَقَرَأْتُ الْكِتَابَ، فَقُلْتُ: يَكْتُبُ إِلَيَّ بِهَذَا وَأَنَا فِي السَّجْنِ؛ إِنَّ هَذَا لَعَجَبٌ! فَمَا مَكَّنْتُ أَنْ خُلِّيَ عَنِّي، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ.

قَالَ: وَكَتَبَ إِلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَرَجِ يَسْأَلُهُ عَنْ ضِيَاعِهِ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ: «سَوْفَ تُرَدُّ عَلَيْكَ، وَمَا يَضُرُّكَ أَنْ لَا تُرَدَّ عَلَيْكَ». فَلَمَّا شَخَّصَ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَرَجِ إِلَى الْعَسْكَرِ، كَتَبَ إِلَيْهِ بِرَدِّ ضِيَاعِهِ، وَمَاتَ قَبْلَ ذَلِكَ.

قَالَ: وَكَتَبَ أَحْمَدُ بْنُ الْخَصِيبِ إِلَى مُحَمَّدٍ بْنِ الْفَرَجِ يَسْأَلُهُ الْخُرُوجَ إِلَى الْعَسْكَرِ، فَكَتَبَ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام يُشَاوِرُهُ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ: «اخْرُجْ؛ فَإِنَّ فِيهِ فَرْجَكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى». فَخَرَجَ، فَلَمْ يَلْبَثْ إِلَّا يَسِيرًا حَتَّى مَاتَ.

١٣٢٦ / ٦. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو يَعْقُوبَ، قَالَ: رَأَيْتُهُ - يَعْنِي مُحَمَّدًا - قَبْلَ مَوْتِهِ بِالْعَسْكَرِ فِي عَشِيَّةٍ وَقَدْ اسْتَقْبَلَ أَبَا

شمشیر و هر دو کیسه را رد نمودم و به آن حضرت عرض کردم که: ای آقای من، آنچه متوکل مرا به آن امر کرده بود که به جا آورم، و من آن را کردم، سخت بر من دشوار و گران بود. حضرت فرمود: «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»<sup>۱</sup>، یعنی: و زود باشد که بدانند آن کسانی که ستم کردند که به کدام مکان باز خواهند گشت.

۱۳۲۵/۵. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبد الله، از علی بن محمد نوفلی روایت کرده است که گفت: محمد بن فرج به من گفت که: امام علی نقی علیه السلام به او نوشت که: «ای محمد، امور خود را جمع آوری کن و حذر خویش را فراگیر»<sup>۲</sup>.

محمد می گوید که: من در کار جمع امر خویش بودم و سر آنچه حضرت به من نوشته بود، نمی دانستم، تا آن که رسولی از جانب خلیفه بر من وارد شد و مرا در بند نموده از مصر به سوی بغداد برد و هر چه داشتم قلم گیر شد، و همه را تصرف کردند، و من هشت سال در زندان بودم. بعد از آن نامه ای از آن حضرت بر من وارد شد در زندان و در آن نوشته بود که: «ای محمد، در ناحیه سمت و جهتی که در طرف غربی شهر است، فرود میا». پس من نامه را خواندم و با خود گفتم که: به من این را می نویسد و حال آن که من در زندانم. به درستی که این امر بسیار عجیب است. پس در ننگی نکردم که مرا رها کردند. والحمد لله.

علی بن محمد می گوید که: محمد بن فرج به آن حضرت نوشت و از او سؤال کرد که اموالش به او رد شود. حضرت به او نوشت که: «آنها در این زودی بر تو رد خواهد شد، و تو را زیانی نمی رسد که بر تو رد نشود». و چون محمد بن فرج به سوی سر من رأی بیرون رفت، خلیفه به او نوشت که اموال او را رد نموده، خود متصرف شود و پیش از آن که به حیطة تصرف او در آید، وفات کرد.

و نیز علی می گوید که: احمد بن خضیب به محمد بن فرج نوشت و از او خواهش کرد که از بغداد بیرون آید به سوی سر من رأی، پس محمد به خدمت امام علی نقی علیه السلام نوشت و با آن حضرت در این باب مشورت کرد. حضرت به او نوشت که: «بیرون آی، زیرا که زوال اندوه تو در این است». ان شاء الله. پس بیرون آمد و درنگ نکرد، مگر اندک زمانی تا وفات کرد.

۱۳۲۶ / ۶. حسین بن محمد، از مردی، از احمد بن محمد روایت کرده است که گفت:

۱. شعرا، ۲۲۷.

۲. و حذر، به کسر حا و سکون ذال، هر چه به آن از آفات احتراز شود. (مترجم)

الْحَسَنِ عليه السلام، فَظَنَرَ إِلَيْهِ، وَاعْتَلَّ مِنْ غَدٍ، فَدَخَلْتُ إِلَيْهِ عَائِدًا بَعْدَ أَيَّامٍ مِنْ عِلَّتِهِ وَقَدْ ثَقُلَ، فَأَخْبَرَنِي أَنَّهُ بَعَثَ إِلَيْهِ بِثَوْبٍ، فَأَخَذَهُ وَأَدْرَجَهُ، وَوَضَعَهُ تَحْتَ رَأْسِهِ، قَالَ: فَكُنْ فِيهِ.

قَالَ أَحْمَدُ: قَالَ أَبُو يَعْقُوبَ: رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام مَعَ ابْنِ الْخَصِيبِ، فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْخَصِيبِ: سِرُّ جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَقَالَ لَهُ: «أَنْتَ الْمُقَدَّمُ»، فَمَا لَبِثَ إِلَّا أَرْبَعَةَ أَيَّامٍ حَتَّى وَضَعَ الدَّهْقُ عَلَى سَاقِ ابْنِ الْخَصِيبِ، ثُمَّ نَعِيَ.

قَالَ: وَرُوي عَنْهُ أَنَّهُ - حِينَ أَلَحَّ عَلَيْهِ ابْنُ الْخَصِيبِ فِي الدَّارِ الَّتِي يَطْلُبُهَا مِنْهُ - بَعَثَ إِلَيْهِ: «لَأَقْعُدَنَّ بِكَ مِنَ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - مَقْعَدًا لَا يَبْقَى لَكَ بَاقِيَةٌ». فَأَخَذَهُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - فِي تِلْكَ الْأَيَّامِ.

٧ / ١٣٢٧. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، قَالَ: أَخَذْتُ نُسخَةَ كِتَابِ الْمُتَوَكَّلِ

إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الثَّالِثِ عليه السلام مِنْ يَحْيَى بْنِ هُرَثَمَةَ فِي سَنَةِ ثَلَاثٍ وَأَرْبَعِينَ وَمِائَتَيْنِ، وَهَذِهِ نُسخَتُهُ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَارِفٌ بِقُدْرِكَ، رَاعٍ لِقَرَابَتِكَ، مُوجِبٌ لِحَقِّكَ، يُقَدِّرُ مِنَ الْأُمُورِ فِيكَ وَفِي أَهْلِ بَيْتِكَ مَا أَصْلَحَ اللَّهُ بِهِ حَالَكَ وَحَالَهُمْ، وَتَبَّتْ بِهِ عِزُّكَ وَعِزُّهُمْ، وَأَدْخَلَ الْيُمْنَ وَالْأَمْنَ عَلَيْكَ وَعَلَيْهِمْ، يَتَّبِعِي بِذَلِكَ رِضَاءَ رَبِّهِ وَأَدَاءَ مَا افْتَرَضَ عَلَيْهِ فِيكَ وَفِيهِمْ، وَقَدْ رَأَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَرْفَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَمَّا كَانَ يَتَوَلَّاهُ مِنَ الْحَزْبِ وَالصَّلَاقَةِ بِمَدِينَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؛ إِذْ

ابو یعقوب مرا خبر داد و گفت: او را دیدم - یعنی: محمد بن فرج - پیش از آن که بمیرد در سُرّ من رأی در آخر روزی، به امام علی نقی علیه السلام برخورد و آن حضرت به سوی او نظر کرد، و محمد در فردای آن بیمار شد. بعد از آن که چند روزی از بیماری او گذشت، بر او داخل شدم که او را عیادت کنم، و در آن وقت سنگین شده بود. پس مرا خبر داد که آن حضرت جامه‌ای به سوی او فرستاده، و او آن جامه را گرفته، و پیچیده و در زیر سر خود گذاشته. ابو یعقوب می‌گوید که: محمد بن فرج در آن جامه کفن شد.

احمد می‌گوید که: ابو یعقوب گفت: امام علی نقی علیه السلام را با ابن خضیب دیدم، پس ابن خضیب به آن حضرت عرض کرد که: برو، فدای تو گردم (یعنی: بمیر) حضرت فرمود که: «تو پیش خواهی بود». پس بیش از چهار روز درنگ نکرد تا آن که شکنجه و کُشد بر پای ابن خضیب گذاشتند، بعد از آن خبر مرگش رسید.

احمد می‌گوید: و نیز از ابو یعقوب روایت شده است که: در هنگامی که ابن خضیب بر آن حضرت اصرار زیادی کرد در باب خانه‌ای که از آن حضرت طلب می‌نمود، حضرت به سوی او فرستاد که: «هر آینه تو را می‌نشانم از خدای عز و جلّ به جایی که تو را هیچ چیز باقی نماند»، پس خدای عز و جلّ او را در آن چند روز هلاک کرد.

۷/ ۱۳۲۷. محمد بن یحیی، از بعضی از اصحاب ما روایت کرده است که گفت: نسخه‌نامه متوکل را که به سوی امام علی نقی علیه السلام نوشته بود، از یحیی بن هرثمه گرفتم در سال دویست و چهل و سیم از هجرت، و نسخه آن این است که:

بسم الله الرحمن الرحیم؛ اما بعد، به درستی که امیر المؤمنین (یعنی: متوکل لعین) عارف است به قدر و منزلت تو و خویشی تو را رعایت می‌کند، و حق تو را ثابت می‌گرداند، و معین خواهد کرد؛ به جهت اموری که به تو و اهل بیتت تعلّق دارد (در باب اخراجات) آنچه را که خدا به آن، حال تو و حال ایشان را به اصلاح آورد و به آن، عزّت تو و عزّت ایشان ثابت باشد، و برکت و ایمنی را بر تو و بر ایشان داخل گردانید، و به این فعل خشنودی پروردگار خویش را می‌طلبی، به جا آوردن آنچه خدا بر او واجب گردانیده در حق تو و در حق ایشان.

و امیر المؤمنین چنین صلاح دید که عبدالله بن محمد، والی مدینه را منع و عزل کند از آنچه متوجّه آن می‌گردید از جنگ با تو و نماز در مسجد مدینه رسول خدا صلی الله علیه و آله. هرگاه بر آن وضع باشد که تو ذکر کرده‌ای؛ از جهالت او به حق تو و سبک شمردن او منزلت تو را و در

كَانَ عَلَى مَا ذَكَرْتَ مِنْ جَهَالَتِهِ بِحَقِّكَ، وَاسْتِخْفَافِهِ بِقَدْرِكَ، وَعِنْدَ مَا قَرَفَكَ بِهِ، وَ  
 نَسَبَكَ إِلَيْهِ مِنَ الْأَمْرِ الَّذِي قَدْ عَلِمَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ بَرَاءَتَكَ مِنْهُ، وَصِدْقَ نَيْتِكَ فِي تَرْكِ  
 مُحَاوَلَتِهِ، وَأَنَّكَ لَمْ تُؤْهِلْ نَفْسَكَ لَهُ، وَقَدْ وَلَّى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مَا كَانَ يَلِي مِنْ ذَلِكَ  
 مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ، وَأَمْرُهُ بِإِكْرَامِكَ وَتَبْجِيلِكَ، وَالْإِثْنَاءِ إِلَى أَمْرِكَ وَرَأْيِكَ، وَالتَّقَرُّبِ  
 إِلَى اللَّهِ وَإِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بِذَلِكَ، وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مُشْتَقُّ إِلَيْكَ، يُحِبُّ إِحْدَاثَ الْعَهْدِ  
 بِكَ، وَالتَّنَظَّرِ إِلَيْكَ، فَإِنْ نَشِطْتَ لِزِيَارَتِهِ وَالْمَقَامِ قَبْلَهُ مَا رَأَيْتَ، شَخَصْتَ وَمَنْ أُخْبِتَتْ  
 مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ وَمَوَالِكَ وَحَشَمِكَ عَلَى مُهْلَةٍ وَطُمَأْنِينَةٍ، تَزَحَّلُ إِذَا شِئْتَ، وَتَنْزِلُ إِذَا  
 شِئْتَ، وَتَسِيرُ كَيْفَ شِئْتَ، وَإِنْ أُخْبِتَ أَنْ يَكُونَ يَحْيَى بْنُ هَرِثَمَةَ مَوْلَى أَمِيرِ  
 الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ مَعَهُ مِنَ الْجُنْدِ مُشِيعِينَ لَكَ، يَزْحَلُونَ بِرَحِيلِكَ، وَيَسِيرُونَ بِسِيرِكَ،  
 فَالْأَمْرُ فِي ذَلِكَ إِلَيْكَ حَتَّى تُوَافِيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَمَا أَحَدٌ مِنْ إِخْوَتِهِ وَوُلْدِهِ وَأَهْلِ  
 بَيْتِهِ وَخَاصَّتِهِ الْطَفَ مِنْهُ مَنْزِلَةً، وَلَا أَحَمَدَ لَهُ أَثَرَةٌ، وَلَا هُوَ لَهُمْ أَنْظَرُ، وَعَلَيْهِمْ أَشْفَقُ،  
 وَبِهِمْ أَكْبَرُ، وَإِلَيْهِمْ أَشْكَنُ مِنْهُ إِلَيْكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَ  
 بَرَكَاتُهُ. وَكَتَبَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْعَبَّاسِ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

نزد آنچه تو را به آن متهم ساخته، و تو را به آن نسبت داده، از آن امری که امیر المؤمنین برائت ذمه و بی تقصیری و صدق نیت تو را در ترک معارضه با او دانست، و دانست که تو خود را سزاوار آن نمی دانی که با او معارضه کنی؛ چه او قابل معارضه کردن با تو نیست، و امیر المؤمنین، محمد بن فضل را والی گردانید که متوجه شود آنچه را که عبدالله بن محمد از آن امور متوجه می شد، و او را امر فرمود به این که تو را گرامی دارد و تعظیم و توقیر نماید، و به سوی فرمان و رأی تو منتهی شود (که آنچه به فرمایی و صلاح بدانی از آن قرار و عمل کند) و پا از فرموده و صلاح تو بیرون نگذارد، و به سوی خدا و به سوی امیر المؤمنین به این سبب تقرّب جوید، و امیر المؤمنین به تو مشتاق و آروزمند است، و تازه کردن دیدار تو را دوست می دارد، و می خواهد که تو را ببیند.

پس اگر به زیارت و دیدن او شاد و خرم می شوی، و می خواهی که در نزد او بمانی در هر زمانی که صلاح دانستی، بیرون می آیی با هر که دوست داری؛ از خویشان و موالیان و خدمت کاران خویش، با وسعت در زمان و همواری و اطمینان و آرام، بی آن که در وقت کوچ کردن تعجیل و شتابی باشد، و در عرض راه هر وقت که خواهی کوچ می کنی، و هر وقت که خواهی فرود می آیی، و به هر وضع که خواهی راه می روی، و اگر دوست می داری که یحیی بن هرثمه، غلام امیر المؤمنین و هر که با او باشد از سپاه تو را همراهی کنند، که در هر وقت کوچ می کنی، ایشان کوچ کنند و به هر وضع که راه می روی، راه روند، که در هر باب مطیع تو باشند، امر در این باب به تو مفوض است، تا آن که به نزد امیر المؤمنین بیایی.

پس چنان نیست که هیچ یک از برادران و فرزندان و خویشان و خاصه گانش مرتبه اش در نزد او لطیف تر و مکرمتش از برای او، ستوده تر باشد و نه آن که امیر المؤمنین نظر شفقت به ایشان بیشتر و بر ایشان مهربان تر و با ایشان نیکوکارتر و به سوی ایشان آرام و سکونش زیادتر باشد از او نسبت به تو. ان شاء الله تعالی (یعنی: اراده امیر المؤمنین این است که تو را برگزیند و بر تو تفضل کند، به آنچه برگزیند و تفضل نکند بر غیر تو از برادران و فرزندان و سایر خویشان و غیر ایشان از مقربان خویش) و سلام خدا (یا سلام من، یا همه سلام ها) و رحمت خدا و برکت های او بر تو باد.

و ابراهیم، پسر عباس این نامه را نوشت و خدا صلوات فرستد بر محمد و آل او و سلام گوید بر ایشان.

١٣٢٨ / ٨. الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ الْحَسَنِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الطَّيِّبِ الْمُشَنَّى يَعْقُوبُ بْنُ يَاسِرٍ، قَالَ: كَانَ الْمُتَوَكِّلُ يَقُولُ: وَيَحْكُمُ، قَدْ أَغْيَانِي أَمْرُ ابْنِ الرِّضَا، أَيْ أَنْ يَشْرَبَ مَعِيَ، أَوْ يُنَادِمَنِي، أَوْ أَجِدَ مِنْهُ فُرْصَةً فِي هَذَا.

فَقَالُوا لَهُ: فَإِنْ لَمْ تَجِدْ مِنْهُ، فَهَذَا أَخُوهُ مُوسَى قَصَافٌ عَزَّافٌ، يَأْكُلُ وَ يَشْرَبُ وَ يَتَعَشَّى، قَالَ: ابْعَثُوا إِلَيْهِ، فَجِئُوا بِهِ حَتَّى نَمُوهَ بِهِ عَلَى النَّاسِ، وَ نَقُولَ: ابْنُ الرِّضَا.

فَكَتَبَ إِلَيْهِ، وَ أَشْخَصَ مُكْرَمًا، وَ تَلَقَّاهُ جَمِيعُ بَنِي هَاشِمٍ وَ الْقَوَادُّ وَ النَّاسُ عَلَى أَنَّهُ إِذَا وَافَى أَقْطَعَهُ قَطِيعَةً، وَ بَنَى لَهُ فِيهَا، وَ حَوَّلَ الْخَمَارِينَ وَ الْقِيَانَ إِلَيْهِ، وَ وَصَلَهُ وَ بَرَّهَ، وَ جَعَلَ لَهُ مَنْزِلًا سَرِيًّا حَتَّى يَزُورَهُ هُوَ فِيهِ.

فَلَمَّا وَافَى مُوسَى تَلَقَّاهُ أَبُو الْحَسَنِ (ع) فِي قَنْطَرَةٍ وَصِيفٍ - وَ هُوَ مَوْضِعٌ يُتَلَقَّى فِيهِ الْقَادِمُونَ - فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، وَ وَفَّاهُ حَقَّهُ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: «إِنَّ هَذَا الرَّجُلَ قَدْ أَحْضَرَكَ لِيَهْتِكَكَ، وَ يَضَعُ مِنْكَ، فَلَا تُقِرَّ لَهُ أَنَّكَ شَرِبْتَ نَبِيذًا قَطُّ».

فَقَالَ لَهُ مُوسَى: فَإِذَا كَانَ دَعَانِي لِهَذَا، فَمَا حِيلَتَنِي؟ قَالَ: «فَلَا تَضَعُ مِنْ قَدْرِكَ، وَ لَا تَفْعَلْ؛ فَإِنَّمَا أَرَادَ هَتَكَكَ». فَأَبَى عَلَيْهِ، فَكَرَّرَ عَلَيْهِ، فَلَمَّا رَأَى أَنَّهُ لَا يُجِيبُ، قَالَ: «أَمَّا إِنْ هَذَا مَجْلِسٌ لَا تُجْمَعُ أَنْتَ وَ هُوَ عَلَيْهِ أَبَدًا». فَأَقَامَ ثَلَاثَ سِنِينَ يُبَكِّرُ كُلَّ يَوْمٍ، فَيَقَالُ لَهُ: قَدْ تَشَاغَلَ الْيَوْمَ، فَرُخٌ، فَيَرُوحُ، فَيُقَالُ: قَدْ سَكِرَ، فَيَبْكُرُ، فَيُبَكِّرُ، فَيُقَالُ:

۱۳۲۸ / ۸. حسین بن حسن حسنی روایت کرده و گفته است که: حدیث کرد مرا ابو طیب مثنی - یعنی: یعقوب بن یاسر - و گفت که: متوکل می گفت که: وای بر شما، امر ابن الرضا (یعنی: امام علی نقی) را خسته و مانده کرد. ابا و امتناع دارد که با من شراب بخورد، یا با من هم نشینی کند که ندیم و هم صحبت من باشد، یا آنکه از او در این باب فرصتی بیابم و بینم که با دیگری چنین کند. با او گفتند: اگر از او این امر را نمی توانی یافت، اینک برادرش موسی بسیار لهو و لعب می کند و به غایت خبث و بدکار است؛ مانند طنبور و بریط و دف و نی زدن و غنا کردن، می خورد و می آشامد و عشق می ورزد.

متوکل گفت: به سوی او بفرستید و او را بیاورید تا آنکه به واسطه او امر را بر مردم مشتبه کنیم و بگوییم که ابن الرضا چنین و چنین کرد (چه، به سبب اشتراک در اسم و شهرت علی بن محمد، مردم آن حضرت را می فهمند).

پس، نامه ای به موسی نوشت و او را از مدینه معزز و مکرم بیرون آوردند، و در هنگام ورود، همه بنی هاشم و سرکردگان و مردمان او را استقبال کردند. و متوکل در نامه ای که به او نوشت، شرط کرده بود که چون بیاید، قطعه ای زمینی را به رسم اقطاع به او بدهد، و در آن از برایش عمارت ها بسازد و شراب فروشان و زنان خواننده را به سوی او بفرستد، و او را صله و جایزه عطا کند، و با او نیکویی نماید، و منزل بزرگ خوبی را از برایش قرار دهد تا او را دیدن کند، و او در آن منزل باشد. و چون موسی آمد، حضرت امام علی نقی او را پیش باز کرد در پل و صیف - و آن موضعی است که در آن کسانی را که از سفر می آیند، استقبال می نمایند - پس بر او سلام کرد و حق او را تمام داد (که آنچه لازمه برادری بود به جا آورد) بعد از آن، به او فرمود که: «این مرد، تو را حاضر کرده و آورده است از برای آنکه پرده حرمت را بدرد، و قدر تو را پست کند. پس مبادا که از برای او اقرار کنی که تو هرگز شراب نبیذ را نوشیده ای».

موسی به آن حضرت عرض کرد که: هرگاه مرا از برای این امر طلبیده باشد، چه چاره کنم؟ فرمود که: «قدر خویش را پست مکن و آنچه می گوید، مکن؛ زیرا که او اراده ای ندارد، مگر آنکه می خواهد که پرده حرمت تو را بدرد». پس موسی بر او ابا و امتناع نمود و حضرت این مطلب را بر او تکرار فرمود و چون دید که موسی اجابت نمی کند، فرمود که: «بدان و آگاه باش، که اینک مجلسی است که تو با او هرگز بر آن جمع نخواهید شد». پس موسی سه سال ماند که هر روز صبح زود بر در خانه متوکل می آمد و به او می گفتند که امروز به کاری

شَرِبَ دَوَاءً، فَمَا زَالَ عَلَى هَذَا ثَلَاثَ سِنِينَ حَتَّى قُتِلَ الْمُتَوَكِّلُ، وَ لَمْ يَجْتَمِعْ مَعَهُ عَلَيْهِ.

١٣٢٩ / ٩. بَعْضُ أَصْحَابِنَا، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، قَالَ: أَخْبَرَنِي زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ، قَالَ: مَرَضْتُ، فَدَخَلَ الطَّبِيبُ عَلَيَّ لَيْلًا، فَوَصَفَ لِي دَوَاءً بِلَيْلٍ آخِذُهُ كَذَا وَ كَذَا يَوْمًا، فَلَمْ يُمَكِّنِي، فَلَمْ يَخْرُجِ الطَّبِيبُ مِنَ الْبَابِ حَتَّى وَرَدَ عَلَيَّ نَصْرٌ بِقَارُورَةٍ فِيهَا ذَلِكَ الدَّوَاءُ بِعَيْنِهِ، فَقَالَ لِي: أَبُو الْحَسَنِ ﷺ يُقَرِّئُكَ السَّلَامَ، وَ يَقُولُ لَكَ: «خُذْ هَذَا الدَّوَاءَ كَذَا وَ كَذَا يَوْمًا». فَأَخَذْتُهُ، فَشَرِبْتُهُ، فَفَرَأْتُ.

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ: قَالَ لِي زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ: يَا أَبَى الطَّاعِنُ، أَيْنَ الْغَلَاةُ عَنْ هَذَا الْحَدِيثِ؟

## ١٢٤- بَابُ مَوْلِدِ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ﷺ

وُلِدَ ﷺ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ - وَ فِي نُسَخِهِ أُخْرَى: فِي شَهْرِ رَبِيعِ الْآخِرِ - سَنَةَ اثْنَتَيْنِ وَ ثَلَاثِينَ وَ مِائَتَيْنِ؛ وَ قُبِضَ ﷺ يَوْمَ الْجُمُعَةِ لِثَمَانِ لَيَالٍ خَلَوْنَ مِنْ شَهْرِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ سَنَةَ سِتِّينَ وَ مِائَتَيْنِ وَ هُوَ ابْنُ ثَمَانٍ وَ عِشْرِينَ سَنَةً، وَ دُفِنَ فِي دَارِهِ فِي الْبَيْتِ الَّذِي دُفِنَ فِيهِ أَبُوهُ بِسَرٍّ مَنْ رَأَى؛ وَ أُمُّهُ أُمُّ وَلَدٍ يُقَالُ لَهَا: حَدِيثُ.

١٣٣٠ / ١. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ غَيْرُهُمَا، قَالُوا: كَانَ أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ خَاقَانَ عَلَى الضِّيَاعِ وَ الْخَرَجِ بِقُمْ، فَجَرَى فِي مَجْلِسِهِ يَوْمًا ذِكْرُ الْعَلَوِيَّةِ وَ مَذَاهِبِهِمْ، وَ كَانَ شَدِيدَ النَّصَبِ، فَقَالَ: مَا رَأَيْتُ وَ لَا عَرَفْتُ بِسَرٍّ مَنْ رَأَى رَجُلًا مِنَ الْعَلَوِيَّةِ مِثْلَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الرِّضَا فِي هَذِيهِ وَ سُكُونِهِ وَ عَفَافِهِ وَ ثَبَلِهِ وَ كَرَمِهِ عِنْدَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ بَنِي هَاشِمٍ وَ تَقْدِيمِهِمْ إِيَّاهُ عَلَى ذَوِي السِّنِّ مِنْهُمْ

مشغول است، برو و شام بیا. می رفت و شام می آمد، به او می گفتند که: الحال مست است، صبح زود بیا، و صبح زود که می آمد، می گفتند که: دواپی نوشیده. پس همیشه در عرض سه سال بر این حال بود تا آن که متوکل کشته شد و با او بر آن امر جمع نشدند.

۱۳۲۹ / ۹. بعضی از اصحاب ما، از محمد بن علی روایت کرده است که گفت: خبر داد مرا زید بن علی بن حسین بن زید و گفت که: بیمار شدم و طبیب در شبی بر من داخل شد، و از برای من دواپی که به جهت آزار فالج نافع بود، وصف کرد و بایست که آن را در چند روز فراگیرم و به عمل آورم، و مرا میسر نبود و هنوز آن طبیب از در خانه بیرون نرفته بود که نصر، خادم امام علی نقی علیه السلام بر من وارد شد، با شیشه ای که همان دوا به عینه در آن بود و به من گفت که: امام علی نقی علیه السلام تو را سلام می رساند و می فرماید که: «بگیر این دواپی را که باید در چند روز ساخته شود». پس من آن را فرا گرفتم و نوشیدم و بلافاصله به شدم و شفا یافتم.

محمد بن علی می گوید که: زید بن علی به من گفت که: آن که طعن می زند این حدیث را، ابا می کند. کجایند غالیان تا این حدیث را بشنوند؟

#### ۱۲۴. باب در بیان مولد ابو محمد حضرت حسن بن علی علیه السلام

حضرت حسن بن علی علیه السلام متولد شد در ماه ربیع الآخر در سال دویست و سی و دوم از هجرت، و روح مطهر آن حضرت علیه السلام قبض شد در روز جمعه در وقتی که هشت شب از ماه ربیع الاول گذشته بود در سال دویست و شصتم، و آن حضرت در آن هنگام بیست و هشت ساله بود، و در خانه خود مدفون شد در آن حجره ای که پدرش در آن مدفون گردید در سر من رأی. و مادرش کنیزی است که او را حَدِیث می گفتند.

۱۳۳۰ / ۱. حسین بن محمد اشعری و محمد بن یحیی و غیر ایشان روایت کرده و گفته اند که: احمد بن عبیدالله بن خاقان در قم ضابط و بر تحصیل دیوانی دهکده ها و اموال و خراج سلطانی گماشته و متوجه بود. روزی در مجلس او، ذکر فرقه سادات علوی و مذاهب ایشان جاری شد، و احمد با آن که عداوت سختی با اهل بیت داشت، گفت که: ندیدم و نشناختم در سر من رأی مردی را از فرقه علویه که مانند حسن بن علی بن محمد بن رضا باشد در طریقه و سیرت، و آرام و عفت و فضل و نجابت و بزرگواری و کرامتی که داشت در نزد اهل بیت

وَالْخَطَرِ، وَكَذَلِكَ الْقَوَادِرِ وَالْوَزَرَاءِ وَغَائِمَةِ النَّاسِ؛ فَإِنِّي كُنْتُ يَوْمًا قَائِمًا عَلَى رَأْسِ أَبِي وَهُوَ يَوْمٌ مَجْلِسِهِ لِلنَّاسِ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ حُجَّابُهُ، فَقَالُوا: أَبُو مُحَمَّدٍ بْنُ الرِّضَا بِالْبَابِ، فَقَالَ بِصَوْتٍ عَالٍ: ائْذَنُوا لَهُ، فَتَعَجَّبْتُ مِمَّا سَمِعْتُ مِنْهُمْ أَنَّهُمْ جَسَرُوا يُكْنُونَ رَجُلًا عَلَى أَبِي بِحَضْرَتِهِ، وَلَمْ يُكُنْ عِنْدَهُ إِلَّا خَلِيفَةٌ، أَوْ وَلِيُّ عَهْدٍ، أَوْ مَنْ أَمَرَ السُّلْطَانُ أَنْ يُكْتَبَ، فَدَخَلَ رَجُلٌ أَسْمَرٌ، حَسَنُ الْقَامَةِ، جَمِيلُ الْوَجْهِ، جَيِّدُ الْبَدَنِ، حَدَّثَ السَّنَّ، لَهُ جَلَالَةٌ وَهَيْبَةٌ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ أَبِي، قَامَ يَمْشِي إِلَيْهِ خُطًى، وَلَا أَعْلَمُهُ فَعَلَ هَذَا بِأَحَدٍ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَالْقَوَادِرِ، فَلَمَّا دَنَا مِنْهُ عَانَقَهُ، وَقَبَّلَ وَجْهَهُ وَصَدْرَهُ، وَأَخَذَ بِيَدِهِ، وَأَجْلَسَهُ عَلَى مُصَلَّاهُ الَّذِي كَانَ عَلَيْهِ، وَجَلَسَ إِلَى جَنْبِهِ مُقْبِلًا عَلَيْهِ بِوَجْهِهِ، وَجَعَلَ يُكَلِّمُهُ، وَيَقْدِيهِ بِنَفْسِهِ، وَأَنَا مُتَعَجِّبٌ مِمَّا أَرَى مِنْهُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ الْحَاجِبُ، فَقَالَ: الْمُؤَفَّقُ قَدْ جَاءَ - وَكَانَ الْمُؤَفَّقُ إِذَا دَخَلَ عَلَى أَبِي تَقَدَّمَ حُجَّابُهُ وَخَاصَّةُ قَوَادِرِهِ - فَقَامُوا بَيْنَ مَجْلِسِ أَبِي وَبَيْنَ بَابِ الدَّارِ سِمَاطِينَ إِلَى أَنْ يَدْخُلَ وَيَخْرُجَ، فَلَمْ يَزَلْ أَبِي مُقْبِلًا عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ يُحَدِّثُهُ حَتَّى نَظَرَ إِلَى غِلْمَانِ الْخَاصَّةِ، فَقَالَ حِينَئِذٍ: إِذَا شِئْتَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ، ثُمَّ قَالَ لِحُجَّابِهِ: خُذُوا بِهِ خَلْفَ السِّمَاطِينَ حَتَّى لَا يَرَاهُ هَذَا - يَعْنِي الْمُؤَفَّقَ - فَقَامَ وَقَامَ أَبِي، وَعَانَقَهُ، وَمَضَى.

فَقُلْتُ لِحُجَّابِ أَبِي وَغِلْمَانِهِ: وَيْلَكُمْ، مَنْ هَذَا الَّذِي كَتَبْتُمُوهُ عَلَى أَبِي، وَفَعَلَ بِهِ أَبِي هَذَا الْفِعْلَ؟ فَقَالُوا: هَذَا عَلَوِيُّ يُقَالُ لَهُ: الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ يُعْرَفُ بِابْنِ الرِّضَا،

خویش و سایر بنی هاشم و پیش داشتن ایشان او را بر صاحبان سنّ و قدر از ایشان (که او را با کمی سال بر سالداران و صاحبان قدر از خویش ترجیح می دادند و بر همه مقدّم می داشتند) و همچنین سرداران سپاه و وزیران و عامّه مردمان.

به درستی که من روزی بر بالای سر پدرم ایستاده بودم و آن روز روزی بود که پدرم در مجلس نشسته بود از برای گذرانیدن امور مردم، که ناگاه دربانان پدرم بر او داخل شدند، و گفتند که: ابو محمد بن رضا بر در خانه است. پدرم به آواز بلند گفت که: او را رخصت دهید که داخل شود. پس من تعجب کردم از آنچه از ایشان شنیدم که ایشان جرأت کردند که مردی را به کنیت نام برند بر پدرم در حضور او، و در نزد او کسی را به کنیت یاد نمی کردند مگر خلیفه یا ولیّ عهد، یا کسی که سلطان فرموده بود که او را به کنیت یاد کنند.

بعد از آن، مرد گندمگون خوش قد خوب روی نیکو بدن تازه سنّی داخل شد که او را جلالت و هیبت عظیمی بود. و چون پدرم او را دید برخاست، و چند قدم به سوی او رفت، و پدرم را چنان نمی دانم که با هیچ یک از بنی هاشم و سرکردگان سپاه، این کار کرده باشد (که در مجلس به استقبال ایشان برود). و در آن هنگام که به او نزدیک شد، دست در گردنش در آورد، و او را در بغل گرفت، و رو و سینه او را بوسه داد، و دستش را گرفت و او را بر بالای جانمازی که بر روی آن نشسته بود نشانید، و خود در پهلوی او به پهلوی نشست، که روی خویش را به او آورد، و شروع کرد که با او سخن می گفت و مکرر می گفت که: فدای تو گردم، و من تعجب می نمودم از آنچه از پدرم می دیدم، که ناگاه دربان داخل شد و گفت که: موفق آمد. و عادت موفق این بود که چون بر پدرم داخل می شد، دربانان و سرکردگان خاصّه او پیش می آمدند و در میانه مجلس پدرم، تا در خانه دو صف می ایستادند و کوچه می دادند تا آن که داخل می شد و بیرون می رفت. و پدرم متصل رو به ابو محمد آورده بود و با او سخن می گفت تا غلامان خاصّه، موفق را دید، پس به آن حضرت گفت که: در این هنگام هرگاه خواسته باشی، یعنی: بخواهی که تشریف ببری، اختیار داری. خدا مرا فدای تو گرداند، و به دربانان خود گفت که: او را در پشت صف ها بگیرد که اینک (یعنی: موفق) او را نبیند.

پس آن حضرت برخاست و پدرم برخاست و او را در بر گرفت، و ابو محمد درگذشت. من به دربانان و غلامان پدرم گفتم که: وای بر شما، این، که بود که شما او را به کنیت یاد کردید در حضور پدرم و پدرم با او این نوع رفتار کرد؟ گفتند که: اینک مردی است از اولاد علی بن

فَارْذَدْتُ تَعَجُّبًا، وَ لَمْ أَزَلْ يَوْمِي ذَلِكَ قَلِقًا مُتَفَكِّرًا فِي أَمْرِهِ وَ أَمْرِ أَبِي، وَ مَا رَأَيْتُ فِيهِ حَتَّى كَانَ اللَّيْلُ، وَ كَانَتْ عَادَتُهُ أَنْ يُصَلِّيَ الْعَتَمَةَ، ثُمَّ يَجْلِسَ، فَيَنْظُرُ فِيمَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنَ الْمَوَاطِرِ وَ مَا يَرْفَعُهُ إِلَى السُّلْطَانِ.

فَلَمَّا صَلَّى وَ جَلَسَ، جِئْتُ، فَجَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لَيْسَ عِنْدَهُ أَحَدٌ، فَقَالَ لِي: يَا أَحْمَدُ، لَكَ حَاجَةٌ؟ قُلْتُ: نَعَمْ يَا أَبُ، فَإِنْ أَذِنْتَ لِي سَأَلْتُكَ عَنْهَا، فَقَالَ: قَدْ أَذِنْتُ لَكَ يَا بُنَيَّ، فَقُلْ مَا أَحْبَبْتَ، قُلْتُ: يَا أَبُ، مَنِ الرَّجُلُ الَّذِي رَأَيْتَكَ بِالْغَدَاةِ فَعَلْتَ بِهِ مَا فَعَلْتَ مِنَ الْإِجْلَالِ وَ الْكَرَامَةِ وَ التَّجْهِيلِ، وَ قَدَيْتَهُ بِنَفْسِكَ وَ أَبَوَيْكَ؟

فَقَالَ: يَا بُنَيَّ، ذَلِكَ إِمَامُ الرَّافِضَةِ، ذَلِكَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفِ بِإِبْنِ الرِّضَا. فَسَكَتَ سَاعَةً، ثُمَّ قَالَ: يَا بُنَيَّ، لَوْ زَالَتِ الْإِمَامَةُ عَنْ خُلَفَاءِ بَنِي الْعَبَّاسِ، مَا اسْتَحَقَّهَا أَحَدٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ غَيْرُ هَذَا، وَإِنْ هَذَا لَيْسَتْ حَقُّهَا فِي فَضْلِهِ وَ عَقَابِهِ وَ هَذِهِ وَ صِيَانَتِهِ وَ زُهْدِهِ وَ عِبَادَتِهِ وَ جَمِيلِ أَخْلَاقِهِ وَ صِلَاحِهِ، وَ لَوْ رَأَيْتُ أَبَاهُ، رَأَيْتُ رَجُلًا جَزَلًا نَبِيلًا فَاضِلًا.

فَارْذَدْتُ قَلِقًا وَ تَفَكُّرًا وَ غَيْظًا عَلَى أَبِي وَ مَا سَمِعْتُ مِنْهُ، وَ اسْتَرَدَدْتُ فِي فِعْلِهِ وَ قَوْلِهِ فِيهِ مَا قَالَ، فَلَمْ يَكُنْ لِي هِمَّةٌ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَّا السُّؤَالُ عَنْ خَبَرِهِ، وَ الْبَحْثُ عَنْ أَمْرِهِ، فَمَا سَأَلْتُ أَحَدًا مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ الْقَوَادِ وَ الْكُتَّابِ وَ الْقُضَاةِ وَ الْفُقَهَاءِ وَ سَائِرِ النَّاسِ إِلَّا وَجَدْتُهُ عِنْدَهُ فِي غَايَةِ الْإِجْلَالِ وَ الْإِعْظَامِ وَ الْمَحَلِّ الرَّفِيعِ وَ الْقَوْلِ الْجَمِيلِ وَ التَّقَدُّمِ لَهُ عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ مَشَايِخِهِ، فَعَظُمَ قَدْرُهُ عِنْدِي: إِذْ لَمْ أَرَ لَهُ وَلِيًّا وَ لَا عَدُوًّا إِلَّا وَهُوَ يُحْسِنُ الْقَوْلَ فِيهِ وَ الثَّنَاءَ عَلَيْهِ.

فَقَالَ لَهُ بَعْضُ مَنْ حَضَرَ مَجْلِسَهُ مِنَ الْأَشْعَرِيِّينَ: يَا أَبَا بَكْرٍ، فَمَا خَبَرُ أَخِيهِ جَعْفَرٍ؟ فَقَالَ: وَ مَنْ جَعْفَرٌ فَتَسْأَلُ عَنْ خَبَرِهِ، أَوْ يُفَرَّنَ بِالْحَسَنِ؟ جَعْفَرٌ مُغْلِبُ الْفُسُوقِ، فَاجِرٌ،

ابی طالب علیه السلام که او را حسن بن علی می‌گویند، و معروف است به ابن الرضا.

پس تعجب من زیاد شد و در تمام آن روز مضطرب بودم و در کار او و کار پدرم و آنچه در او دیدم، فکر می‌نمودم، تا آن‌که شب شد، و عادت پدرم این بود که نماز عشا را به جامی آورد، بعد از آن می‌نشست و نظر می‌کرد در آنچه به آن احتیاج داشت از مشورت‌ها و آنچه بایست که به سلطان برساند. پس چون نماز کرد و نشست، آمدم و در پیش رویش نشستم و هیچ‌کس در نزد او نبود، گفتم: ای احمد، تو را حاجتی هست؟ گفتم: آری، ای پدر مهربان، پس اگر مرا رخصت می‌دهی تو را از آن سؤال می‌کنم؟ گفتم که: ای فرزند دل‌بند من، تو را رخصت دادم، هر چه می‌خواهی بگو. گفتم: ای پدر، که بود آن مردی که تو را در بامداد دیدم که با او کردی، آنچه کردی از بزرگ داشتن و نواختن و تعظیم نمودن او و خود و پدر و مادر خود را فدای او کردی؟ گفتم: ای فرزند عزیز من، اینک امام و پیشوای رافضیان است، و اینک حسن بن علی است که به ابن الرضا معروف است. پس ساعتی ساکت شد، بعد از آن گفتم که: ای فرزند دل‌بند من، اگر امامت و خلافت از خلفای بنی عباس بر طرف شود، هیچ‌یک از بنی هاشم سزاوار آن نیست، مگر این مرد. و به درستی که اینک استحقاق خلافت را دارد، به سبب فضل و عفت و طریقه و سیرت و صیانت و زهد و عبادت و اخلاق نیک و صلاحی که دارد. و اگر پدرش را می‌دید، مرد بزرگ نیکوی صاحب فضل و کمال را می‌دید. و به این سبب، اضطراب و تفکرم زیاد شد و خشمم بر پدرم و آنچه از او شنیدم، افزود و پدرم را مقصّر دانستم در آنچه کرده بود، و در آنچه در شأن او گفته بود، و از او درخواستم که در کردار و گفتار، در تعظیم و مدح او زیاد کند و بعد از این، مرا مقصودی نبود، مگر سؤال کردن از خبر آن حضرت و کاوش از امر او. پس، از هیچ‌یک از بنی هاشم و سرکردگان و نویسندگان و قاضیان و فقها و باقی مردمان سؤال نکردم، مگر آن‌که آن حضرت را در نزد او در غایت اجلال و بزرگ داشتن و محلّ بلند و گفتار نیکو یافتم، و یافتم که او را بر همه خویشان و پیران قبیله‌اش مقدم می‌داشت، پس قدر و منزلت آن حضرت در نزد من عظیم شد؛ زیرا که هیچ دوست و دشمن او را ندیدم، مگر آن‌که در ماده‌اش سخن نیک می‌گفت و بر او ثنا می‌کرد.

پس بعضی از کسانی که در مجلس احمد حاضر بودند از اشعری‌ها، به احمد گفت که: ای ابوبکر، خبر برادرش جعفر کذاب چیست؟ احمد گفت که: جعفر کیست که از خبرش سؤال شود آیا کسی جعفر را قرین حسن می‌گرداند؟ و جعفر مردی است ظاهر الفسق که به علانیه

مَاجِنٌ، شَرِيبٌ لِلْخُمُورِ، أَقَلُّ مَنْ رَأَيْتُهُ مِنَ الرِّجَالِ، وَ أَهْتَكُهُمْ لِنَفْسِهِ، خَفِيفٌ، قَلِيلٌ فِي نَفْسِهِ، وَ لَقَدْ وَرَدَ عَلَى السُّلْطَانِ وَ أَصْحَابِهِ فِي وَقْتِ وَفَاةِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ مَا تَعَجَّبْتُ مِنْهُ، وَ مَا ظَنَنْتُ أَنَّهُ يَكُونُ، وَ ذَلِكَ أَنَّهُ لَمَّا اعْتَلَّ، بَعَثَ إِلَى أَبِي أَنْ ابْنَ الرِّضَا قَدْ اعْتَلَّ، فَرَكِبَ مِنْ سَاعَتِهِ، فَبَادَرَ إِلَى دَارِ الْخِلَافَةِ، ثُمَّ رَجَعَ مُسْتَعْجِلًا وَ مَعَهُ خَمْسَةٌ مِنْ خَدَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ كُلُّهُمْ مِنْ ثِقَاتِهِ وَ خَاصَّتِهِ، فِيهِمْ نَحْرِيُّ، فَأَمَرَهُمْ بِلُزُومِ دَارِ الْحَسَنِ وَ تَعَرُّفِ خَبَرِهِ وَ حَالِهِ، وَ بَعَثَ إِلَى نَفَرٍ مِنَ الْمُتَطَهِّينَ، فَأَمَرَهُمْ بِالْإِخْتِلَافِ إِلَيْهِ وَ تَعَاهُدِهِ صَبَاحًا وَ مَسَاءً.

فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ بِيَوْمَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةٍ، أَخْبَرَ أَنَّهُ قَدْ ضَعُفَ، فَأَمَرَ الْمُتَطَهِّينَ بِلُزُومِ دَارِهِ، وَ بَعَثَ إِلَى قَاضِي الْقَضَاةِ، فَأَخْضَرَهُ مَجْلِسَهُ، وَ أَمَرَهُ أَنْ يَخْتَارَ مِنْ أَصْحَابِهِ عَشْرَةً مِمَّنْ يُوثِقُ بِهِ فِي دِينِهِ وَ أَمَانَتِهِ وَ وَرَعِهِ، فَأَخْضَرَهُمْ، فَبَعَثَ بِهِمْ إِلَى دَارِ الْحَسَنِ، وَ أَمَرَهُمْ بِلُزُومِهِ لَيْلًا وَ نَهَارًا، فَلَمْ يَزَالُوا هُنَاكَ حَتَّى تُوَفِّيَ ﷺ، فَصَارَتْ سُرَّ مَنْ رَأَى ضَجَّةً وَاحِدَةً، وَ بَعَثَ السُّلْطَانُ إِلَى دَارِهِ مَنْ فَتَشَهَا، وَ فَتَشَ حُجْرَهَا، وَ حَتَمَ عَلَى جَمِيعِ مَا فِيهَا، وَ طَلَبُوا أَثَرَ وَلَدِهِ، وَ جَاءُوا بِنِسَاءٍ يَعْرِفْنَ الْحَمْلَ، فَدَخَلْنَ إِلَى جَوَارِيهِ يَنْظُرْنَ إِلَيْهِنَّ، فَذَكَرَ بَعْضُهُنَّ أَنَّ هُنَاكَ جَارِيَةً بِهَا حَمْلٌ، فَجُعِلَتْ فِي حُجْرَةٍ، وَ وَكِّلَ بِهَا نَحْرِيُّ الْخَادِمِ وَ أَصْحَابُهُ وَ نِسْوَةٌ مَعَهُمْ.

ثُمَّ أَخَذُوا بَعْدَ ذَلِكَ فِي تَهْيِئَتِهِ، وَ عُطِّلَتِ الْأَسْوَاقُ، وَ رَكِبَتْ بَنُو هَاشِمٍ وَ الْقَوَادُو

مرتکب انواع معاصی می شود، و فاجر و نابکاری است که از هیچ گفتار و کردار پروا ندارد، و بسیار شراب می خورد و او از همه مردان که من ایشان را دیده ام، کم تر و از همه ایشان هتک حرمت خود را بیشتر می کند، و سبک است، و فی نفسه چیزی نیست، و هر آینه در وقت وفات حسن بن علی بر سلطان و اصحابش وارد شد، آنچه از آن تعجب کردم و گمان نداشتم که آن واقع خواهد شد، و آن این است که: چون حضرت رنجور شد، به نزد پدرم فرستادند که ابن الرضا رنجور شده، پدرم در همان ساعت سوار شد و به جانب دارالخلافة مبادرت نمود و شتابان برگشت و پنج کس از خادمان امیر المؤمنین با او بودند که همه از معتمدان و مخصوصان او بودند، و تحریر خادم در میان ایشان بود. پس ایشان را امر کرد که پیوسته ملازم خانه امام حسن باشند و خبر آن حضرت را معلوم کنند، و به سوی چند نفر از طبیبان فرستاد و ایشان را آورد و امر کرد که در هر صبح و شام به سوی او آمد و شد کنند و درست متوجه او باشند و از او غافل نگردند، و چون دو روز یا سه روز بعد از آن شد، خبر آوردند که آن حضرت را ضعفی عارض شده، طبیبان را امر کرد که پیوسته در خانه آن حضرت باشند و از آن بیرون نیایند، و به سوی قاضی القضاة فرستاد و او را طلبید، پس او را در مجلس خود حاضر گردانید و او را امر کرد که ده کس از اصحاب خویش را اختیار کند از آن کسانی که در دین و امانت و پارسایی بر ایشان اعتمادی باشد، و بعد از اختیار قاضی القضاة، خلیفه ایشان را حاضر گردانید و ایشان را به خانه امام حسن فرستاد و امر کرد ایشان را که در شب و روز پیوسته در خانه آن حضرت باشند و بیرون نیایند، و ایشان متصل در آنجا بودند تا آن حضرت علیه السلام وفات فرمود.

پس همه سر من رأی یک فروش و غوغا شد (که همه مردم شهر هم آواز شده، می خروشیدند و فریاد و فغان می کردند). و خلیفه کسی را به جانب خانه آن حضرت فرستاد که آن خانه و همه اطاق های آن را جستجو نمود و در آنها را مهر کرد با همه آنچه در آنها بود، و نشانه فرزند او را طلب کردند، و یا دنبال او شدند و زنان چند را آوردند که حمل را می شناختند، و آن زنان، بر کنیزان حضرت داخل شدند، و به سوی ایشان نظر می کردند، پس بعضی از ایشان ذکر کرد که در اینجا کنیزی هست که بچه ای در شکم دارد، بعد از آن کنیز را در اطاقی کردند و تحریر خادم و اصحابش را بر او گماشتند و زنانی چند نیز با ایشان بودند، بعد از آن شروع در تدارک اسباب و تجهیز آن حضرت کردند، و همه بازارها معطل شد (که مردم

أَبِي وَ سَائِرِ النَّاسِ إِلَى جَنَازَتِهِ، فَكَانَتْ سُرًّا مَنْ رَأَى يَوْمَئِذٍ شَيْهًا بِالْقِيَامَةِ، فَلَمَّا  
فَرَعُوا مِنْ تَهْنِئَتِهِ، بَعَثَ السُّلْطَانُ إِلَى أَبِي عَيْسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ، فَأَمَرَهُ بِالصَّلَاةِ عَلَيْهِ،  
فَلَمَّا وُضِعَتِ الْجَنَازَةُ لِلصَّلَاةِ عَلَيْهِ، دَنَا أَبُو عَيْسَى مِنْهُ، فَكَشَفَ عَنْ وَجْهِهِ، فَعَرَضَهُ  
عَلَى بَنِي هَاشِمٍ مِنَ الْعَلَوِيَّةِ وَالْعَبَّاسِيَّةِ وَالْقَوَادِ وَالْكِتَابِ وَالْقُضَاةِ وَالْمُعَدِّلِينَ، وَ  
قَالَ: هَذَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ الرِّضَا مَاتَ حَتْفَ أَنْفِهِ عَلَى فِرَاشِهِ، حَضَرَهُ  
مَنْ حَضَرَهُ مِنْ خَدَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَثِقَاتِهِ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ، وَ مِنَ الْقُضَاةِ فُلَانٌ وَ  
فُلَانٌ، وَ مِنَ الْمُتَطَبِّينَ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ، ثُمَّ غَطَّى وَجْهَهُ، وَ أَمَرَ بِحَمْلِهِ، فَحُمِلَ مِنْ  
وَسَطِ دَارِهِ، وَ دُفِنَ فِي الْبَيْتِ الَّذِي دُفِنَ فِيهِ أَبُوهُ.

فَلَمَّا دُفِنَ أَخَذَ السُّلْطَانُ وَالنَّاسُ فِي طَلَبِ وَلَدِهِ، وَ كَثُرَ التَّفْتِيشُ فِي الْمَنَازِلِ وَ  
الدُّوَرِ، وَ تَوَقَّفُوا عَنْ قِسْمَةِ مِيرَاثِهِ، وَ لَمْ يَزَلِ الَّذِينَ وَكَّلُوا بِحِفْظِ الْجَارِيَةِ -الَّتِي تُوَهَّمُ  
عَلَيْهَا الْحَمْلُ- لَا زِمِينَ حَتَّى تَبَيَّنَ بَطْلَانُ الْحَمْلِ، فَلَمَّا بَطَلَ الْحَمْلُ عَنْهُمْ قُسِمَ مِيرَاثُهُ  
بَيْنَ أُمِّهِ وَ أَخِيهِ جَعْفَرٍ، وَ ادَّعَتْ أُمُّهُ وَصِيَّتَهُ، وَ ثَبَتَ ذَلِكَ عِنْدَ الْقَاضِي، وَ السُّلْطَانُ  
عَلَى ذَلِكَ يَطْلُبُ أَثَرَ وَلَدِهِ.

فَجَاءَ جَعْفَرٌ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَى أَبِي، فَقَالَ: اجْعَلْ لِي مَرْتَبَةً أَخِي وَ أَوْصِلْ إِلَيْكَ فِي كُلِّ  
سَنَةٍ عِشْرِينَ أَلْفَ دِينَارٍ، فَزَبَرَهُ أَبِي وَ أَسْمَعَهُ، وَ قَالَ لَهُ: يَا أَحْمَقُ، السُّلْطَانُ جَرَّدَ  
سَيْفَهُ فِي الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّ أَبَاكَ وَ أَخَاكَ أُمَمَةٌ؛ لِيُرَدَّهُمْ عَنْ ذَلِكَ، فَلَمْ يَتَّهَيَّأْ لَهُ ذَلِكَ، فَإِنْ  
كُنْتَ عِنْدَ شِيعَةِ أَبِيكَ وَ أَخِيكَ إِمَامًا، فَلَا حَاجَةَ بِكَ إِلَى السُّلْطَانِ يُرْتَّبُكَ مَرَاتِبَهُمَا، وَ  
لَا غَيْرِ السُّلْطَانِ، وَ إِنْ لَمْ تَكُنْ عِنْدَهُمْ بِهَذِهِ الْمَنْزِلَةِ لَمْ تَتْلَهَا بِنَا.

وَاسْتَقْلَهُ أَبِي عِنْدَ ذَلِكَ، وَ اسْتَضَعَفَهُ، وَ أَمَرَ أَنْ يُحْجَبَ عَنْهُ، فَلَمْ يَأْذَنْ لَهُ فِي

در دکان‌ها را بستند) و بنی‌هاشم و سرکردگان و پدرم سوار شدند و با سایر مردمان با جنازه آن حضرت رفتند، و سر من رأی در آن روز مانند روز قیامت شده بود. و چون از تغسیل و تکفین آن حضرت فارغ شدند، سلطان به طلب ابو عیسی، پسر متوکل، فرستاد و او را امر فرمود که بر آن حضرت نماز کند. و چون جنازه را از برای نماز بر حضرت، بر زمین گذاشتند، ابو عیسی به نزدیک وی آمد و روی او را گشود و کفن را از آن دور نمود و او را به بنی‌هاشم از فرزندان علی علیه السلام و بنی‌عباس و سرکردگان و نویسندگان و قاضیان و کسانی که مردم ایشان را تعدیل می‌کردند (و عادل می‌دانستند)، نمود و گفت که: اینک حسن بن علی بن محمد بن رضا است که به مرگ خود بر فراش خود مرده، بی آن‌که کسی او را کشته باشد، یا آسیبی به او رسانیده باشد. و در نزد او حاضر بوده آن‌که در نزد او حاضر بود از خادمان امیر المؤمنین و معتمدان او. فلان و فلان و از قاضیان: فلان و فلان و از طبیبان: فلان و فلان.

پس روی او را پوشانید و امر شد که او را بردارند، پس او را از میان خانه خویش برداشتند و در آن حجره‌ای که پدرش در آن دفن شده بود، دفن کردند. و چون او را دفن کردند، سلطان و مردمان شروع کردند در جستجوی فرزندش، و جستجو بسیار شد در منزل‌ها و خانه‌ها و از قسمت کردن میراثش باز ایستادند، و آنان که موکل بودند بر محافظت کنیزی که توهم حمل در او شده بود، همیشه ملازم او بودند و از او دور نمی‌شدند، تا وقتی که بطلان حمل ظاهر شد، و چون بطلان حمل از کنیزان ظاهر شد، میراث او را در میانه مادر و برادرش جعفر تقسیم کردند و مادرش وصیت او را ادعا نمود، و این ادعا در نزد قاضی ثابت شد و سلطان با این حال نشانه فرزندش را طلب می‌کرد.

بعد از آن، جعفر به نزد پدرم آمد و گفت که: مرتبه برادرم را برای من قرار ده و من در هر سال بیست هزار دینار به تو می‌رسانم. پدرم او را منع بلیغی کرد و به او دشنام داد و گفت: ای احمق، سلطان شمشیر را کشید و آن را گذاشت در آن کسانی که گمان کرده‌اند که پدر و برادرت امامند، از برای آن‌که ایشان را از این اعتقاد برگرداند و آن از برایش میسر نشد. پس اگر تو در نزد شیعیان پدر و برادرت، امامی، به سلطان و غیر سلطان احتیاج نداری که تو را در مرتبه ایشان ترتیب دهند، و اگر در نزد ایشان به این منزلت نباشی، به واسطه ما به آن، نخواهی رسید.

و پدرم در نزد این خواهش، او را کم شمرد و ضعیف به جا آورد، و بی‌عقلی و سفاهت

الدُّخُولِ عَلَيْهِ حَتَّى مَاتَ أَبِي وَخَرَجْنَا وَهُوَ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ، وَالسُّلْطَانُ يَطْلُبُ أَثَرَهُ  
وَلَدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ؑ.

١٣٣١ / ٢. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُوسَى بْنِ  
جَعْفَرٍ، قَالَ: كَتَبَ أَبُو مُحَمَّدٍ ؑ إِلَى أَبِي الْقَاسِمِ إِسْحَاقَ بْنِ جَعْفَرٍ الزُّبَيْرِيِّ قَبْلَ مَوْتِ  
الْمُعْتَزِّ بِنَحْوِ عِشْرِينَ يَوْمًا: «الزَّمْ بَيْنَكَ حَتَّى يَحْدُثَ الْحَادِثُ». فَلَمَّا قُتِلَ بُرَيْحَةُ كَتَبَ  
إِلَيْهِ: قَدْ حَدَثَ الْحَادِثُ، فَمَا تَأْمُرُنِي؟ فَكَتَبَ: «لَيْسَ هَذَا الْحَادِثُ، بَلِ الْحَادِثُ  
الْآخَرُ». فَكَانَ مِنْ أَمْرِ الْمُعْتَزِّ مَا كَانَ.

● وَعَنْهُ، قَالَ: كَتَبَ ؑ إِلَى رَجُلٍ آخَرَ: «يُقْتَلُ ابْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ دَاوُدَ عَبْدِ اللَّهِ» قَبْلَ  
قَتْلِهِ بِعَشْرَةِ أَيَّامٍ، فَلَمَّا كَانَ فِي الْيَوْمِ الْعَاشِرِ، قُتِلَ.

١٣٣٢ / ٣. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْمَعْرُوفِ بِابْنِ الْكُرْدِيِّ، عَنْ  
مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، قَالَ: ضَاقَ بِنَا الْأَمْرُ، فَقَالَ لِي أَبِي:  
امْضِ بِنَا حَتَّى نَصِيرَ إِلَى هَذَا الرَّجُلِ - يَعْنِي أَبَا مُحَمَّدٍ - فَإِنَّهُ قَدْ وُصِفَ عَنْهُ سَمَاحَةٌ،  
فَقُلْتُ: تَعْرِفُهُ؟ فَقَالَ: مَا أَعْرِفُهُ، وَلَا رَأَيْتُهُ قَطُّ، قَالَ: فَقَصَّدْنَاهُ، فَقَالَ لِي أَبِي - وَهُوَ  
فِي طَرِيقِهِ -: مَا أَحْوَجُنَا إِلَى أَنْ يَأْمُرَ لَنَا بِخُمْسِمِائَةِ دِرْهَمٍ: مِائَتَا دِرْهَمٍ لِلْكِسْوَةِ، وَ  
مِائَتَا دِرْهَمٍ لِلذِّينِ، وَ مِائَةٌ لِلنَّفَقَةِ! فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: لَيْتَهُ أَمَرَ لِي بِسَلَاثِمِائَةِ دِرْهَمٍ:  
مِائَةٌ أَشْتَرِي بِهَا حِمَارًا، وَ مِائَةٌ لِلنَّفَقَةِ، وَ مِائَةٌ لِلْكِسْوَةِ، وَ أَخْرَجَ إِلَى الْجَبَلِ.

قَالَ: فَلَمَّا وَافَقَيْنَا الْبَابَ، خَرَجَ إِلَيْنَا غُلَامُهُ، فَقَالَ: يَدْخُلُ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ وَ  
مُحَمَّدُ ابْنُهُ، فَلَمَّا دَخَلْنَا عَلَيْهِ وَ سَلَّمْنَا، قَالَ لِأَبِي: «يَا عَلِيُّ، مَا خَلَّفَكَ عَنَّا إِلَى هَذَا  
الْوَقْتِ؟» فَقَالَ: يَا سَيِّدِي، اسْتَحْيَيْتُ أَنْ أَلْقَاكَ عَلَى هَذِهِ الْحَالِ، فَلَمَّا خَرَجْنَا مِنْ  
عِنْدِهِ جَاءَنَا غُلَامُهُ، فَتَنَاوَلَ أَبِي صُرَّةً، فَقَالَ: هَذِهِ خُمْسِمِائَةِ دِرْهَمٍ: مِائَتَانِ لِلْكِسْوَةِ،

او را دانست و امر کرد که او را مانع شوند، و او را به مجلس راه ندهند، و دیگر او را رخصت ندادند که بر او داخل شود تا آن که پدرم مرد و ما از سُرّ من رأی بیرون آمدیم و جعفر بر این حال بود و سلطان نشانه فرزند حسن بن علی علیه السلام طلب می نمود.

۱۳۳۱ / ۲. علی بن محمد، از محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن موسی بن جعفر روایت کرده است که گفت: امام حسن عسکری علیه السلام قریب به بیست روز پیش از مُردن و کشته شدن مُعْتَزّ (یعنی: محمد پسر متوکل)، به ابوالقاسم اسحاق بن جعفر زبیری نوشت که: «پیوسته در خانه خود باش و بیرون میا تا حادثه ای رخ نماید». و چون بُریحه - که یکی از امرای آن معلون بود - کشته شد، اسحاق به حضرت نوشت که: حادثه روی داد، پس مرا به چه امر می فرمایی؟ حضرت نوشت که: «این حادثه نیست و حادثه امری دیگر است». بعد از آن، از امر مُعْتَزّ شد آنچه شد (و مجمل قصه او این است که: چون بعضی از امرا و برادر خود را کشت، سایر امرا با او مخالفت کردند و او را کشتند).

● و از او روایت است که گفت: آن حضرت به کسی دیگر نوشت: «پیش از آن که عبدالله بن محمد بن داود کشته شود، او کشته خواهد شد» و چون روز دهم شد، کشته شد.

۱۳۳۲ / ۳. علی بن محمد، از محمد بن ابراهیم که معروف است به ابن گردی، از محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر روایت کرده است که گفت: امر معاش بر ما تنگ شد، پدرم به من گفت: با ما بیا تا به نزد این مرد - یعنی: امام حسن عسکری علیه السلام - رویم؛ زیرا که مردم جوانمردی و جود از او نقل کردند. من گفتم که: او را می شناسی؟ گفت: او را نمی شناسم و هرگز او را ندیده ام.

محمد بن علی می گوید که: ما قصد آن حضرت کردیم، پدرم در عرض راه به من گفت: چه بسیار احتیاج داریم که بفرمایید پانصد درهم به ما دهند: دویست درهم از برای جامه، و دویست درهم از برای قرض، و صد درهم از برای اخراجات یومیّه. و من در دل خود گفتم که: کاش آن حضرت می فرمود که سیصد درهم به من دهند: صد درهم که به آن الاغی بخرم، و صد درهم از برای اخراجات، و صدر درهم از برای جامه. و به سوی جبل (یعنی: جبل شمر) بیرون روم. (و بعضی گفته اند که: مراد، بلاد جبل است و آن از آذربایجان و عراق عرب و فارس و دیلم است).

محمد می گوید که: چون به در خانه آن حضرت رسیدیم، غلامش به سوی ما بیرون

وَ مِائَتَانِ لِلدِّينِ، وَ مِائَةٌ لِلنَّفَقَةِ؛ وَ أُعْطَانِي صُرَّةً، فَقَالَ: هَذِهِ ثَلَاثُمِائَةٍ دِرْهَمٍ، اجْعَلْ مِائَةً فِي ثَمَنِ حِمَارٍ، وَ مِائَةً لِلْكِسْوَةِ، وَ مِائَةً لِلنَّفَقَةِ، وَ لَا تَخْرُجْ إِلَى الْجَبَلِ، وَ صِرْ إِلَى سُورَاءَ، فَصَارَ إِلَى سُورَاءَ، وَ تَزَوَّجَ بِامْرَأَةٍ، فَدَخَلَهُ الْيَوْمَ أَلْفُ دِينَارٍ، وَ مَعَ هَذَا يَقُولُ بِالْوَقْفِ. فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: فَقُلْتُ لَهُ: وَيْحَكَ، أَ تُرِيدُ أَمْرًا أَتَيْنَ مِنْ هَذَا؟ قَالَ: فَقَالَ: هَذَا أَمْرٌ قَدْ جَرَيْنَا عَلَيْهِ.

١٣٣٣ / ٤. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي عَلِيٍّ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ الْحَارِثِ الْقُرَوِينِيُّ، قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي بِسُرٍّ مَنْ رَأَى، وَ كَانَ أَبِي يَسْتَعَاظِي الْبَيْطَرَةَ فِي مَرْبِطِ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام، قَالَ: وَ كَانَ عِنْدَ الْمُسْتَعِينِ بَغْلٌ لَمْ يَرِ مِثْلُهُ حُسْنًا وَ كِبْرًا، وَ كَانَ يَمْنَعُ ظَهْرَهُ وَ الدِّجَامَ وَ السَّرِجَ، وَ قَدْ كَانَ جَمَعَ عَلَيْهِ الرَّاظَةَ، فَلَمْ يُمْكِنْ لَهُمْ حِيلَةٌ فِي رُكُوبِهِ، قَالَ: فَقَالَ لَهُ بَعْضُ نُدَمَائِهِ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَلَا تَتَّبَعْتُ إِلَى الْحَسَنِ ابْنِ الرِّضَا حَتَّى يَجِيءَ، فَإِنَّمَا أَنْ يَرْكَبَهُ، وَ إِنَّمَا أَنْ يَقْتُلَهُ، فَتَسْتَرِيحَ مِنْهُ.

قَالَ: فَبَعَثْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام، وَ مَضَى مَعَهُ أَبِي، فَقَالَ أَبِي: لَمَّا دَخَلَ أَبُو مُحَمَّدٍ الدَّارَ، كُنْتُ مَعَهُ، فَنَظَرَ أَبُو مُحَمَّدٍ إِلَى الْبَغْلِ وَاقِفًا فِي صَحْنِ الدَّارِ، فَعَدَلَ إِلَيْهِ، فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى كَفْلِهِ، قَالَ: فَنَظَرْتُ إِلَى الْبَغْلِ وَ قَدْ عَرِقَ حَتَّى سَالَ الْعَرَقُ مِنْهُ، ثُمَّ صَارَ إِلَى الْمُسْتَعِينِ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، فَارْحَبَ بِهِ وَ قَرَّبَ.

آمد و گفت: علی بن ابراهیم و محمد، پسرش، داخل شوند. و چون بر او داخل شدیم و سلام کردیم، به پدرم فرمود که: «ای علی، چه چیز تو را از ما به عقب انداخت تا این وقت؟ و چرا دیر به نزد ما آمدی؟» پدرم عرض کرد که: ای سید من، شرم کردم که تو را با این حالت پریشان ملاقات کنم. و چون از نزد او بیرون آمدیم، غلامش به نزد ما آمد و کیسه‌ای به پدرم داد و گفت: این پانصد درم: دویست درم از برای جامه، و دویست درم از برای فلان، یعنی: قرض، و صد درم از برای اخراجات، و کیسه‌ای دیگر به من داد و گفت: این سیصد درم: صد درم را قرار ده در بهای الاغ، و صد درم از برای جامه، و صد درم از برای اخراجات. و به سوی جبل بیرون مرو و بر و به سوی سورا.<sup>۱</sup>

محمد بن ابراهیم راوی می‌گوید که: محمد بن علی به سورا رفت و در آنجا زنی گرفت و در همان روز، هزار دینار به دستش آمد، و با این حال اعتقاد به وقف دارد و واقعی مذهب است. و محمد بن ابراهیم می‌گوید که: به او گفتم: وای بر تو، آیا امری را از این ظاهر تر اراده داری که بر امامت آن حضرت دلالت کند؟ در جواب گفت که: این مذهب وقف امری است که بر آن جاری شده‌ایم و عادت کرده‌ایم.

۱۳۳۳ / ۴. علی بن محمد، از ابو علی - یعنی: محمد بن علی بن ابراهیم - روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا احمد بن حارث قزوینی و گفت: با پدرم در سر من رأی بودم و پدرم در طویله امام حسن عسکری علیه السلام مشغول ببطاری بود. راوی می‌گوید که: در نزد مستعین (یعنی: احمد بن معصوم بن هارون) استری بود که مانند آن در خوبی و بزرگی دیده نشده بود، اما نمی‌گذاشت که کسی بر پشتش سوار شود، یا او را انجام کند، یا زین بر او بگذارد، و مستعین همه پشته سواران را بر آن جمع کرد و ایشان را میسر نشد که در باب سوار شدن بر آن چاره‌ای بکنند.

راوی می‌گوید که: بعضی از هم صحبت‌های مستعین گفت که: یا امیر المؤمنین، چرا به طلب حسن بن رضانمی فرستی تا بیاید؟ پس، یا آن است که بر آن سوار می‌شود و یا استر او را می‌کشد و از دست او راحت و خوشی می‌آفتی. پس کسی به سوی امام حسن علیه السلام فرستاد و آن حضرت را طلبید و آن حضرت تشریف برد و پدر من همراه وی بود. بعد از آن، پدرم گفت

۱. و سورا دمی است از دهات بغداد که در کنار فرات است. و بعضی گفته‌اند که: آن، حله است. (مترجم)

فَقَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، الْجِمْ هَذَا الْبَغْلَ، فَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام لِأَبِي: «الْجِمُّ يَا غُلَامُ»  
فَقَالَ الْمُسْتَعِينُ: الْجِمُّ أَنْتَ، فَوَضَعَ طَيْلَسَانَهُ، ثُمَّ قَامَ، فَالْجَمَّهُ، ثُمَّ رَجَعَ إِلَى مَجْلِسِهِ  
وَقَعَدَ.

فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، أَسْرِجُهُ، فَقَالَ لِأَبِي: «يَا غُلَامُ، أَسْرِجُهُ» فَقَالَ: أَسْرِجُهُ  
أَنْتَ، فَقَامَ ثَانِيَةً، فَأَسْرِجَهُ وَرَجَعَ.

فَقَالَ لَهُ: تَرَى أَنْ تَرْكَبَهُ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ»، فَرَكِبَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَمْتَنِعَ عَلَيْهِ، ثُمَّ رَكَضَهُ  
فِي الدَّارِ، ثُمَّ حَمَلَهُ عَلَى الْهَمْلَجَةِ، فَمَشَى أَحْسَنَ مَشْيٍ يَكُونُ، ثُمَّ رَجَعَ فَنَزَلَ.

فَقَالَ لَهُ الْمُسْتَعِينُ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، كَيْفَ رَأَيْتَهُ؟ قَالَ: «يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَا رَأَيْتُ  
مِثْلَهُ حُسْنًا وَفَرَاهَةً، وَ مَا يَصْلُحُ أَنْ يَكُونَ مِثْلَهُ إِلَّا لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ».

قَالَ: فَقَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، فَإِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ حَمَلَكَ عَلَيْهِ، فَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام  
لِأَبِي: «يَا غُلَامُ، خُذْهُ» فَأَخَذَهُ أَبِي، فَقَادَهُ.

١٣٣٤ / ٥. عَنْ أَبِي أَحْمَدَ بْنِ رَاشِدٍ، عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ، قَالَ: شَكَوْتُ  
إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام الْحَاجَّةَ، فَحَكَ بِسَوْطِهِ الْأَرْضَ، قَالَ: وَ أَحْسَبُهُ عَطَاهُ بِمَنْدِيلٍ، وَ  
أَخْرَجَ خَمْسِمِائَةَ دِينَارٍ، فَقَالَ: «يَا أَبَا هَاشِمٍ، خُذْ، وَ أَعْذِرْنَا».

١٣٣٥ / ٦. عَنْ أَبِي بَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي عَلِيٍّ

که: چون امام حسن علیه السلام داخل خانه مستعین شد، من همراه او بودم و آن حضرت به سوی استر نظر کرد که در صحن خانه ایستاده بود، پس به جانب آن میل فرمود و دست خویش را بر کفل آن گذاشت، پدرم گفت که: من نظر به آن استر کردم و دیدم که عرق کرد به مرتبه‌ای که عرق از آن روان شد. بعد از آن، به سوی مستعین رفت و بر او سلام کرد. مستعین به آن حضرت گفت: مرحبا خوش آمدی، و او را نزدیک خود نشانید، پس گفت: یا ابا محمد، لجام بر سر این استر کن. ابو محمد به پدرم فرمود که: «ای غلام، این استر را لجام کن».

مستعین گفت که: تو خود آن را لجام کن. حضرت طیلسان خویش را بر زمین گذاشت و برخاست و آن را لجام کرد و به جای خود برگشت و نشست. بعد از آن مستعین به آن حضرت گفت که: یا ابا محمد، زین بر پشت آن گذار. حضرت به پدرم فرمود که: «ای غلام، این استر را زین کن». مستعین گفت که: تو خود آن را زین کن. حضرت دوباره برخاست و آن را زین کرد و بازگشت. مستعین به آن حضرت گفت: صلاح می‌دانی که بر آن سوار شوی؟ فرمود: «آری». پس بر آن استر سوار شد، بی آن که بر حضرت ابا و امتناعی کند و نگذارد که بر آن سوار شود. و حضرت در آن خانه آن استر را دوانید، بعد از آن، آن را بر این داشت که هموار برود، پس راه رفت؛ بهترین رفتاری که می‌تواند بود، بعد از آن برگشت و فرود آمد.

مستعین به آن حضرت گفت: یا ابا محمد، این استر را چگونه دیدی؟ فرمود: یا امیر المؤمنین، مانند این استر در خوبی و خوش رفتاری ندیدم و درست نمی‌آید که مانند این استر از برای کسی باشد، مگر از برای امیر المؤمنین.

راوی می‌گوید که: مستعین گفت که: امیر المؤمنین تو را بر آن سوار کرد (یعنی: استر را به تو بخشید که بر آن سوار شوی). ابو محمد به پدرم فرمود که: «ای غلام، این استر را بگیر»، پس پدرم افسار آن را گرفت و آن را کشید.

۱۳۳۴ / ۵. علی، از ابو احمد بن راشد، از ابو هاشم جعفری روایت کرده است که گفت: به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فقر و پریشانی خود را شکایت کردم، پس به تازیانه خویش زمین را خوارید. ابو هاشم می‌گوید که: چنان می‌پندارم که آن را به دستمالی پوشانید و پانصد دینار بیرون آورد و فرمود که: «ای ابو هاشم، این را بگیر و ما را معذور دار» (و عذر ما را بپذیر).

۱۳۳۵ / ۶. علی بن محمد، از ابو عبدالله بن صالح، از پدرش، از ابو علی مطهر روایت کرده

المُطَهَّر، أَنَّهُ كَتَبَ إِلَيْهِ سَنَةَ الْقَادِسِيَّةِ يُعَلِّمُهُ انْصِرَافَ النَّاسِ، وَ أَنَّهُ يَخَافُ الْعَطَشَ، فَكَتَبَ ﷺ: «امْضُوا، فَلَا خَوْفَ عَلَيْكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ»، فَمَضَوْا سَالِمِينَ؛ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

١٣٣٦ / ٧. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْفَضْلِ الْيَمَانِيِّ، قَالَ: نَزَلَ بِالْجَعْفَرِيِّ مِنْ آلِ جَعْفَرٍ خَلْقٌ لَا قَبْلَ لَهُ بِهِمْ، فَكَتَبَ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ ﷺ يَشْكُو ذَلِكَ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ: «تُكْفَوْنَ ذَلِكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى» فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ فِي نَفَرٍ يَسِيرٍ وَ الْقَوْمُ يَزِيدُونَ عَلَى عِشْرِينَ أَلْفًا، وَ هُوَ فِي أَقَلِّ مِنْ أَلْفٍ، فَاسْتَبَاحَهُمْ.

١٣٣٧ / ٨. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْعَلَوِيِّ، قَالَ: حُسَيْسُ أَبُو مُحَمَّدٍ ﷺ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ نَازِمٍ - وَ هُوَ أَنْصَبُ النَّاسِ، وَ أَشَدُّهُمْ عَلَى آلِ أَبِي طَالِبٍ - وَقِيلَ لَهُ: افْعَلْ بِهِ وَ افْعَلْ. فَمَا أَقَامَ عِنْدَهُ إِلَّا يَوْمًا حَتَّى وَضَعَ خَدَّيْهِ لَهُ، وَ كَانَ لَا يَرْفَعُ بَصَرَهُ إِلَيْهِ إِجْلَالًا وَ إِعْظَامًا، فَخَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ وَ هُوَ أَحْسَنُ النَّاسِ بِصِيرَةً، وَ أَحْسَنُهُمْ فِيهِ قَوْلًا.

١٣٣٨ / ٩. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّخَعِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي سُفْيَانُ بْنُ مُسَحَّمٍ الضُّبَعِيُّ، قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ ﷺ أَسْأَلُهُ عَنِ الْوَلِيَجَةِ، وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: «وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا

است که در قادیسیه (و بنابر بعضی از نسخ کافی، در سال قادیسیه) به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نوشت و او را اعلام کرد که مردم اراده برگشتن دارند؛ چه ایشان به سوی حج بیرون رفتند و در قادیسیه شنیدند که در منازل بعد آب یافت نمی شود، لهذا اراده برگشتن داشتند، و نوشت که: از تشنگی می ترسد. حضرت علیه السلام در جواب نوشت: «بروید که بر شما هیچ ترسی نیست. ان شاء الله». پس همگی صحیح و سالم رفتند؛ والحمد لله رب العالمین.

۱۳۳۶ / ۷. علی بن محمد، از علی بن حسن بن فضل یمانی روایت کرده است که بر جعفری از فرزندان جعفر (که پدر قبیله ای است از بنی عامر) خلافت بسیار و لشکر بی شمار فرود آمدند که او را تاب مقاومت ایشان نبود، پس به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نوشت و از این امر شکایت داشت. حضرت در جواب او نوشت که: «شما از این امر کفایت می شوید. ان شاء الله».

پس جعفری با چند نفر کمی به سوی ایشان بیرون آمد، و آن گروه از بیست هزار زیاد بودند، و او در میانه لشکری بود که از هزار کم تر بودند و مع ذلک ریشه ایشان را بر آورد، و اموال ایشان را غارت کرد.

۱۳۳۷ / ۸. علی بن محمد، از محمد بن اسماعیل علوی روایت کرده است که گفت: امام حسن عسکری علیه السلام در نزد علی بن نریش حبس شد - و علی از همه مردمان عداوتش با اهل بیت زیادتر و شدتش بر آل ابی طالب از ایشان بیشتر بود - و به او گفته شد که: آنچه می خواهی با آن حضرت بکنی، بکن. و حضرت یک روز بیشتر در نزد او نماند که رخ های خود را به جهت تعظیم آن حضرت بر زمین گذاشت (و بنابر بعضی از نسخ، تیزی و تندى خود را بر زمین گذاشت)، و ملایم گردید، و چنان شد که به جهت اِجلال و تعظیم، چشم خود را به سوی آن حضرت هر نمی داشت (یعنی: سر به زیر می انداخت و به زمین و غیر آن نگاه می کرد).

پس آن حضرت از نزد او بیرون آمد، در حالی که بینایی علی از همه مردم نیکوتر و گفتارش در شأن آن حضرت از هر کسی بهتر بود.

۱۳۳۸ / ۹. علی بن محمد و محمد بن ابی عبدالله روایت کرده اند، از اسحاق بن محمد نخعی که گفت: حدیث کرد مرا سفیان بن محمد ضَبَّعی و گفت: به امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم و او را سؤال کردم از ولیجه، و آن قول خدای تعالی است که فرموده: «وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ

الْمُؤْمِنِينَ وَلِجَنَّةٍ قُلْتُ فِي نَفْسِي - لَا فِي الْكِتَابِ -: مَنْ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ هَاهُنَا؟ فَرَجَعَ الْجَوَابُ: «الْوَلِيجَةُ الَّتِي يُقَامُ دُونِ وَلِيِّ الْأَمْرِ، وَحَدَّثَكَ نَفْسَكَ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ مَنْ هُمْ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ؟ فَهُمْ الْأَيِّمَةُ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ عَلَى اللَّهِ، فَيَجِيزُ أَمَانَهُمْ».

١٣٣٩ / ١٠. إِسْحَاقُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيُّ، قَالَ: شَكَّوتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ ﷺ ضَيْقَ الْحَبْسِ، وَكَتَلَ الْقَيْدِ، فَكَتَبَ إِلَيَّ: «أَنْتَ تُصَلِّي السُّبْحَ فِي مَنْزِلِكَ» فَأَخْرَجْتُ فِي وَقْتِ الظُّهْرِ، فَصَلَّيْتُ فِي مَنْزِلِي كَمَا قَالَ ﷺ.

وَكُنْتُ مُضَيِّقًا، فَأَرَدْتُ أَنْ أَطْلُبَ مِنْهُ دَنَائِيرَ فِي الْكِتَابِ، فَاسْتَحْيَيْتُ، فَلَمَّا صِرْتُ إِلَى مَنْزِلِي وَجَّهَ إِلَيَّ بِمِائَةِ دِينَارٍ، وَكَتَبَ إِلَيَّ: «إِذَا كَانَتْ لَكَ حَاجَةٌ، فَلَا تَسْتَحْيَ وَلَا تَخْتَشِمَ وَاطْلُبْهَا؛ فَإِنَّكَ تَرَى مَا تُحِبُّ إِنْ شَاءَ اللَّهُ».

١٣٤٠ / ١١. إِسْحَاقُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ الْأَقْرَعِ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو حَمْزَةَ نُصَيْرُ الْخَادِمِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا مُحَمَّدٍ ﷺ غَيْرَ مَرَّةٍ يُكَلِّمُ غُلَامَانَهُ بِلُغَاتِهِمَا: تُرْكِي، وَرُومَ، وَصَقَالِبَةَ، فَتَعَجَّبْتُ مِنْ ذَلِكَ، وَقُلْتُ: هَذَا وَلَدٌ بِالْمَدِينَةِ، وَلَمْ يَظْهَرْ لِأَحَدٍ حَتَّى مَضَى أَبُو الْحَسَنِ ﷺ، وَلَا رَأَاهُ أَحَدٌ، فَكَيْفَ هَذَا؟! أَحَدْتُ نَفْسِي بِذَلِكَ، فَأَقْبَلَ عَلَيَّ، فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - بَيْنَ حُجَّتِهِ مِنْ سَائِرِ خَلْقِهِ بِكُلِّ شَيْءٍ، وَ يُعْطِيهِ اللُّغَاتِ، وَ مَعْرِفَةَ الْأَنْسَابِ وَالْأَجَالِ وَالْحَوَادِثِ، وَ لَوْ لَا ذَلِكَ، لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الْحُجَّةِ وَالْمَحْجُوجِ فَرْقٌ».

دُونِ اللَّهِ وَلَا رُسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً<sup>۱</sup>، و در دل خود گفتم نه آن که در نامه نوشتم که: مؤمنان را در اینجا که می بینی؟ و مراد از آن، کیانند؟ پس جواب برگشت که: «ولیجه، آن کسی است که مردم او را بر پا می کنند از برای امر امامت، غیر از ولی امر، و آن که در حقیقت و نفس الامر، این منصب را داشته باشد. و نفس تو در باب مؤمنان با تو سخن گفت که: ایشان در این موضع کیانند؟ ایشان امامانی هستند که پناه و زنهار می دهند بر خدا و خدا زنهار و امان ایشان را اجازه می کند و قبول می فرماید».

۱۳۳۹ / ۱۰. اسحاق روایت کرده و گفته است که: حدیث کرد مرا ابو هاشم جعفری و گفت که: تنگی زندان و سختی و آزار بند و زنجیر را به امام حسن عسکری علیه السلام شکایت کردم. پس حضرت به من نوشت که: «تو امروز نماز ظهر را در منزل خود خواهی کرد»، و در وقت ظهر مرا بیرون آوردند و در منزل خود نماز کردم؛ چنانچه آن حضرت فرموده بود.

و در تنگی و پریشانی بودم و خواستم که به آن حضرت نامه ای بنویسم و در آن نامه، دیناری چند از او طلب کنم، لیکن شرم کردم و نوشتم. و چون به منزل خویش رفتم، صد دینار به سوی من فرستاد و به من نوشته بود که: «هر وقت تو را حاجتی باشد، شرم مکن و حشمت مرا مانع قرار مده و آن حاجت را طلب کن که تو خواهی دید آنچه را که دوست می داری و آنچه می خواهی می دهم. ان شاء الله تعالی».

۱۳۴۰ / ۱۱. اسحاق، از احمد بن محمد بن اقرع روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا ابو حمزه - یعنی: نصر یا نصیر خادم - و گفت که: چندین مرتبه شنیدیم که امام حسن عسکری با غلامان خود از ترک و رومی و صقالیه به زیان ایشان سخن می گفت.<sup>۲</sup>

ابو حمزه می گوید: من از این امر تعجب کردم و با خود گفتم که: اینک در مدینه متولد شد، و از برای کسی ظاهر نشد تا آن که امام علی نقی علیه السلام از دنیا درگذشت و هیچ کس او را ندید، پس این چگونه خواهد بود؟ و نفس خویش را به این قصه حدیث می کردم که حضرت رو به من آورد و فرمود: «به درستی که خدای تبارک و تعالی حجت خود را از سایر خلائق ممتاز و آشکار ساخته، به هر چیزی، و همه زبان ها و شناختن نسب ها و اجل ها و امور اتفاقیه را به او عطا می فرماید. و اگر این نبود، در میان حجت و حجت آورده شده (یعنی: رعیت که مغلوب

۱. توبه، ۱۶.

۲. و صقالیه، طایفه ای هستند که بلاد ایشان با بلاد خزر به هم پیوسته در میان بلغار و قسطنطنیه. (مترجم)

١٣٢١ / ١٢ . إِسْحَاقُ ، عَنِ الْأَفْرَعِ ، قَالَ : كَتَبْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام أَسْأَلُهُ عَنِ الْإِمَامِ : هَلْ يَحْتَلِمُ ؟ وَ قُلْتُ فِي نَفْسِي - بَعْدَ مَا فَصَلَ الْكِتَابُ - : الْإِحْتِلَامُ شَيْطَنَةٌ ، وَ قَدْ أَعَاذَ اللَّهُ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - أَوْلِيَاءَهُ مِنْ ذَلِكَ ، فَوَرَدَ الْجَوَابُ : « حَالُ الْأَيْمَةِ فِي الْمَنَامِ حَالُهُمْ فِي الْيَقَظَةِ ، لَا يُغَيِّرُ النَّوْمُ مِنْهُمْ شَيْئاً ، وَ قَدْ أَعَاذَ اللَّهُ أَوْلِيَاءَهُ مِنْ لَمَةِ الشَّيْطَانِ ، كَمَا حَدَّثَكَ نَفْسُكَ » .

١٣٢٢ / ١٣ . إِسْحَاقُ قَالَ : حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ ظَرِيفٍ ، قَالَ : اخْتَلَجَ فِي صَدْرِي مَسْأَلَتَانِ أَرَدْتُ الْكِتَابَ فِيهِمَا إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام ، فَكَتَبْتُ أَسْأَلُهُ عَنِ الْقَائِمِ عليه السلام إِذَا قَامَ : بِمَا يَقْضِي ؟ وَ أَيْنَ مَجْلِسُهُ الَّذِي يَقْضِي فِيهِ بَيْنَ النَّاسِ ؟ وَ أَرَدْتُ أَنْ أَسْأَلُهُ عَنْ شَيْءٍ لِحُمَى الرَّبِيعِ ، فَأَغْفَلْتُ خَبَرَ الْحُمَى

فَجَاءَ الْجَوَابُ : « سَأَلْتَ عَنِ الْقَائِمِ ، فَإِذَا قَامَ قَضَى بَيْنَ النَّاسِ بِعِلْمِهِ كَقَضَاءِ دَاوُدَ عليه السلام ، لَا يَسْأَلُ الْبَيِّنَةَ ؛ وَ كُنْتُ أَرَدْتُ أَنْ تَسْأَلَ لِحُمَى الرَّبِيعِ ، فَأَنْسَيْتَ ، فَارْتَدْتُ فِي وَرَقَةٍ ، وَ عَلَّقَهُ عَلَى الْمَحْمُومِ ؛ فَإِنَّهُ يَبْرَأُ بِإِذْنِ اللَّهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ : « يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ » .

فَعَلَّقْنَا عَلَيْهِ مَا ذَكَرَ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام ، فَأَفَاقَ .

١٣٢٣ / ١٤ . إِسْحَاقُ قَالَ : حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ، قَالَ : قَعَدْتُ لِأَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام عَلَى ظَهْرِ

حُجَّت حُجَّت است)، فرقی نبود».

۱۲/۱۳۴۱. اسحاق از اقرع روایت کرده است که گفت: به امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم و او را سؤال کردم از امام که آیا محتلم می شود؟ و بعد از آن که نامه از دست من بیرون رفته بود، با خود گفتم که: احتلام فعل شیطان و خیال شیطانی است و خدای تبارک و تعالی دوستان خود را از این عیب پناه داده. پس جواب آن حضرت رسید که: «حال ائمه در عالم خواب همان حال ایشان است در عالم بیداری، و خواب، چیزی را از ایشان تغییر نمی دهد و خدا دوستان خویش را از خطرات شیطان و وسوسه او که در دل می افتد، پناه داده؛ چنانچه نفس تو، تو را به آن خبر داد».

۱۳/۱۳۴۲. اسحاق روایت کرده و گفته است که: حدیث کردم مرا حسن بن ظریف و گفت که: دو مسأله در سینه ام خلید و خواستم که در باب آنها نامه ای به امام حسن عسکری علیه السلام بنویسم، پس نامه ای نوشتم و او را سؤال کردم از قائم علیه السلام که چون قیام کند به چه وضع حکم خواهد کرد؟ و مجلس آن حضرت که در آن در میان مردمان حکم می کند، کجا خواهد بود؟ و خواستم که او را سؤال کنم از چیزی که از برای تب ربيع نافع باشد.<sup>۱</sup>

راوی می گوید که: پس مرا غفلتی روی داد و حدیث تب را نوشتم. بعد از آن جواب آمد که: «سؤال کردی از قائم و چون آن حضرت قیام کند در میان مردمان، به علم خود حکم خواهد کرد، و از کسی شاهد نمی طلبد. و می خواستی که از دوا و افسون تب ربيع سؤال کنی و فراموش کردی، در پاره ای کاغذ یا برگ درختی این را بنویس که: ﴿يَنْتَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ﴾<sup>۲</sup>، یعنی: «ای آتش، سرد و سلامت باش بر ابراهیم» (یعنی: سردی که به حد اعتدال باشد و به او ضرر نرساند). و این را بر شخص تب دار بیاویز که به اذن خدا چاق می شود و شفا می یابد، ان شاء الله».

پس ما آنچه را که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام ذکر فرموده بود، بر شخص تب دار آویختیم، به هوش آمد و چاق شد.

۱۴/۱۳۴۳. اسحاق روایت کرده و گفته است که: حدیث کردم مرا اسماعیل بن محمد بن

۱. ربيع به کسر را و سکون با، تبی است که یک روز می گیرد و سر می دهد، و روز چهار بر می گردد؛ که از اول تب اول تا آخر تب دوم چهار روز است، و هر چهار روز دو تب می کند و دو روز در میان تب ندارد. (مترجم)

۲. انبیا، ۶۹.

الطريق، فلمّا مرّ بي شكوتُ إليه الحاجة، وحلفتُ له أنّه ليس عندي درهمٌ فما فوقه، ولا غداءً، ولا عشاءً.

قال: فقال: «تخلف بالله كاذباً؛ وقد دفنت مائتي دينارٍ، وليس قولي هذا دفناً لك عن العطية، أعطه يا غلام ما معك»، فأعطاني غلامه مائة دينارٍ، ثمّ أقبل عليّ، فقال لي: «إنّك تحرّمها أخوّج ما تكون إليها» - يعني الدنانير التي دفنت - وصدق ﷺ، وكان كما قال، دفنت مائتي دينارٍ، وقلت: يكون ظهراً وكهفاً لنا، فاضطربتُ ضرورةً شديدةً إلى شيءٍ أنفقته، وانعلقتُ عليّ أبواب الرزق، فنبتشتُ عنها، فإذا ابنٌ لي قد عرف موضعها، فأخذها، وهرب، فما قدّرتُ منها على شيءٍ.

١٥/١٣٤٤. إيشاق قال: حدثني عليّ بن زيد بن عليّ بن الحسين بن عليّ، قال: كان لي فرس، وكنتُ به مُعجباً، أكثرُ ذكره في المحالّ، فدخلتُ على أبي محمد ﷺ يوماً، فقال لي: «ما فعل فرسك؟» فقلتُ: هو عندي، وهو ذا هو عليّ بابك، وعنه نزلتُ، فقال لي: «استبدل به قبل المساء إن قدّرتُ على مُشترٍ، ولا تؤخّر ذلك» و دخل علينا داخلٌ، وانقطع الكلام، فقمتُ متفكراً، ومضيتُ إلى منزلي، فأخبرتُ أخي الخبر، فقال: ما أدري ما أقول في هذا، وشححتُ به، ونفستُ على الناس ببيعِهِ وأمسينا، فأتانا السائس - وقد صليتنا العتمة - فقال: يا مولاي، نفق فرسك، فاغتممتُ، وعلمتُ أنّه عنى هذا بذلك القول.

علی بن اسماعیل بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب و گفت که: برای ملاقات امام حسن عسکری علیه السلام بر کنار راه نشستم و چون به من گذشت، احتیاج و پریشانی خود را به آن حضرت شکایت کردم و برای او سوگند یاد نمودم که در نزد من یک درهم و بالاتر از آن نیست و چاشت و شامی ندارم.

اسماعیل می گوید که: حضرت فرمود: «به خدا سوگند می خوری به دروغ، و حال آن که تو دویست دینار را دفن کرده ای. و این که من می گویم به جهت آن نیست که تو را از بخشش دفع کنم و چیزی به تو ندهم. ای غلام، آنچه همراه تو است به او بده. غلام آن حضرت، صد دینار به من داد، پس حضرت رو به من آورد و فرمود: «تو از آن محروم خواهی شد، در حال شدت احتیاجت به سوی آن» (یعنی: در زمانی که احتیاج تو در آن بیشتر از احتیاجت در سایر اوقات باشد، از آن ممنوع شوی و چیزی از آن به تو عاید نشود). و مقصود آن حضرت، آن دینارها بود که من دفن کرده بودم. و امر چنان بود که آن حضرت فرمود و من دویست دینار دفن کرده بودم و با خود گفتم که: این پشت و پناه ما باشد. بعد از آن ناچار شدم؛ ناچاری سختی و محتاج گردیدم به چیزی که آن را خرج کنم و درهای روزی بر روی من بسته شد، از آن دینارها که دفن کرده بودم، جستجو نمودم، دیدم که یکی از پسرانم جای آن را دانسته و آن را برداشته و گریخته و بر چیزی از آن دینارها قدرت به هم نرسانیدم، و به دست من نیامد.

۱۳۴۴ / ۱۵. اسحاق روایت کرده و گفته است که حدیث کرد مرا علی بن زید علی بن حسین بن علی و گفت که: مرا اسبی بود و از آن خوشم می آمد و مردم در مجالس ذکر آن را بسیار می کردند (یا آن که خود ذکر آن را در مجالس بسیار می کردم) پس روزی بر امام حسن عسکری علیه السلام داخل شدم و به من فرمود که: «اسبت چه کرد؟» عرض کردم که: آن در نزد من است، و آن همین است که الحال بر در خانه تو است، و از آن فرود آمده ام. به من فرمود که: «پیش از شام، آن را سودا کن، اگر بر خریداری قادر شوی، و این امر را به تأخیر مینداز». و کسی بر ما داخل شد و این سخن بریده شد، پس من متفکرانه برخاستم و به سوی منزل خویش رفتم، و این خبر را به برادرم دادم، برادرم گفت که: نمی دانم در این باب چه بگویم؟ و من به آن بخل کردم و بر مردم در باب مالک شدن آن اسب حسد بردم، و ایشان را سزاوار این ندیدم که آن را به ایشان بفروشم، و چون شام کردیم، مهتر به نزد من آمد و ما نماز عشا را به جا آورده بودیم و گفت که: ای آقای من، اسبت مُرد. من بسیار غمناک شدم و دانستم که

قَالَ: ثُمَّ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام بَعْدَ أَيَّامٍ وَأَنَا أَقُولُ فِي نَفْسِي: لَيْتَهُ أَخْلَفَ عَلَيَّ دَابَّةً؛ إِذْ كُنْتُ اغْتَمَمْتُ بِقَوْلِهِ، فَلَمَّا جَلَسْتُ، قَالَ: «نَعَمْ، نُخْلِفُ دَابَّةً عَلَيْكَ؛ يَا غُلَامُ، أَعْطِهِ بِرُذُونِي الْكُمَيْتِ، هَذَا خَيْرٌ مِنْ فَرَسِكَ، وَأَوْطَأُ، وَأَطْوَلُ عُمْراً».

١٣٤٥ / ١٦. إِسْحَاقُ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ شُمُونٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام حِينَ أَخَذَ الْمُهْتَدِي فِي قَتْلِ الْمَوَالِي: يَا سَيِّدِي، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَغَلَهُ عَنَّا، فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّهُ يَتَهَدَّدُكَ، وَ يَقُولُ: وَاللَّهِ، لَأُجْلِيَّتَهُمْ عَنْ جَدِيدِ الْأَرْضِ؟.

فَوَقَّعَ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام بِخَطِّهِ: «ذَلِكَ أَقْصَرُ لِعُمْرِهِ، عُدَّ مِنْ يَوْمِكَ هَذَا خَمْسَةَ أَيَّامٍ، وَ يُقْتَلُ فِي الْيَوْمِ السَّادِسِ بَعْدَ هَوَانٍ وَ اسْتِخْفَافٍ يَمُرُّ بِهِ» فَكَانَ كَمَا قَالَ عليه السلام.

١٣٤٦ / ١٧. إِسْحَاقُ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ شُمُونٍ، قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام أَسْأَلُهُ أَنْ يَدْعُو اللَّهَ لِي مِنْ وَجَعِ عَيْنِي - وَكَأَنَّهُ إِحْدَى عَيْنَيَّ ذَاهِبَةً، وَ الْأُخْرَى عَلَى شَرَفٍ ذَهَابٍ - فَكَتَبَ إِلَيَّ: «حَبَسَ اللَّهُ عَلَيْكَ عَيْنَكَ» فَأَفَاقَتِ الصَّحِيحَةُ.

آن حضرت این را قصد فرموده بود، به آن سخنی که فرمود (و شاید که امر کردن آن حضرت راوی را به سودا کردن آن اسب، به جهت این باشد که می دانست که او سودا نخواهد کرد، پس اظهار این به جهت مجرد اظهار معجزه است، یا به جهت این بود که حضرت می دانست که آن اسب در نزد مشتری هلاک نمی شد؛ زیرا که مقدر تلف مال راوی بود، با آن که حکم هر واقعه‌ای پیش از وقوع با بعد از وقوع آن مخالفت دارد؛ اگر چه وقوع بر سبیل یقین باشد. و بالجمله مجرد چنین امری، موجب هیچ ناخوشی حتی خلاف اولی نخواهد بود. تَمَّه حدیث آن که:).

راوی می گوید که: بعد از چند روز بر امام حسن علیه السلام داخل شدم و من با خود می گفتم که: کاش آن حضرت اسبی به من می داد که به جای آن اسب باشد؛ زیرا که من به فرموده او غمناک شدم و چون نشستم، فرمود: «آری، به جای آن اسب حیوانی به تو می دهم. ای غلام، یابوی کمیت مرا به او بده» و فرمود که: «این یابو، از اسب تو بهتر است و دویدنش بیشتر و عمرش درازتر».

۱۶/۱۳۴۵. اسحاق روایت کرده و گفته است که: حدیث کرد مرا محمد بن حسن بن شَمُون و گفت که: حدیث کرد مرا احمد بن محمد و گفت که: به امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم در هنگامی که مهندی (یعنی: محمد بن واثق عباسی) شروع کرد در کشتن غلامان و لشکر خود که: ای آقای من، حمد از برای خدایی که او را از اذیت ما مشغول گردانید؛ زیرا که خبر به من رسید که او تو را تهدید می کرده و شاخ شانه می کشیده است و می گفته: به خدا سوگند، که ایشان را از روی زمین بیرون می کنم و جلای وطن می دهم.

حضرت امام حسن علیه السلام به خط مبارک خویش فرمان همایون نوشت که: «همین عمر او را بیشتر کوتاه کرد. پنج روز را به شمار، و به امروز ابتدا کن که امروز و چهار روز دیگر که بگذرد، در روز بعد که روز ششم است، کشته می شود؛ بعد از خواری و استخفاف تمام که به او برسد». و چنانچه آن حضرت علیه السلام فرموده بود، واقع شد.

۱۷/۱۳۴۶. اسحاق روایت کرده و گفته است که: حدیث کرد مرا محمد بن حسن بن شَمُون و گفت که: به امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم و از آن حضرت سؤال کردم که خدا را بخواند و برای من دعا کند، به جهت درد چشمی که داشتم و یکی از چشم های من از کار رفته و ضایع شده بود، و چشم دیگر در شرف رفتن و نزدیک به ضایع شدن بود. حضرت به من نوشت

وَوَقَعَ فِي آخِرِ الْكِتَابِ: «أَجْرَكَ اللَّهُ، وَ أَحْسَنَ ثَوَابَكَ» فَاعْتَمَمْتُ لِذَلِكَ، وَلَمْ أَعْرِفْ فِي أَهْلِي أَحَدًا مَاتَ، فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ أَيَّامٍ، جَاءَتْنِي وَفَاةُ ابْنِي طَيْبٍ، فَعَلِمْتُ أَنَّ التَّغْزِيَةَ لَهُ.

١٨ / ١٣٤٧. إِسْحَاقُ قَالَ: حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ أَبِي مُسْلِمٍ، قَالَ: قَدِمَ عَلَيْنَا بِسُرٍّ مَنْ رَأَى رَجُلًا مِنْ أَهْلِ مِصْرَ - يُقَالُ لَهُ: سَيْفُ بْنُ اللَّيْثِ - يَتَطَلَّمُ إِلَى الْمُهْتَدِي فِي ضَيْعَةٍ لَهُ قَدْ غَصَبَهَا إِيَّاهُ شَفِيعُ الْخَادِمِ، وَ أَخْرَجَهُ مِنْهَا، فَأَشْرَنَّا عَلَيْهِ أَنْ يَكْتُبَ إِلَيَّ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام يَسْأَلُهُ تَسْهِيلَ أَمْرِهَا، فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام: «لَا بَأْسَ عَلَيْكَ، ضَيْعَتُكَ تُرَدُّ عَلَيْكَ، فَلَا تَتَقَدَّمُ إِلَى السُّلْطَانِ، وَ أَلْقِ الْوَكِيلَ الَّذِي فِي يَدِهِ الضَّيْعَةُ، وَ خَوْفُهُ بِالسُّلْطَانِ الْأَعْظَمِ، اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ».

مرکز تحقیقات کتب و تراث اسلامی

فَلَقِيَهُ، فَقَالَ لَهُ الْوَكِيلُ - الَّذِي فِي يَدِهِ الضَّيْعَةُ -: قَدْ كُتِبَ إِلَيَّ عِنْدَ خُرُوجِكَ مِنْ مِصْرَ أَنْ أَطْلُبَكَ، وَ أَرُدَّ الضَّيْعَةَ عَلَيْكَ، فَرَدَّهَا عَلَيْهِ بِحُكْمِ الْقَاضِي ابْنِ أَبِي الشَّوَارِبِ وَ شَهَادَةِ الشُّهُودِ، وَ لَمْ يَحْتَجْ إِلَيَّ أَنْ يَتَقَدَّمَ إِلَيَّ الْمُهْتَدِي، فَصَارَتِ الضَّيْعَةُ لَهُ وَ فِي يَدِهِ، وَ لَمْ يَكُنْ لَهَا خَبَرٌ بَعْدَ ذَلِكَ.

قَالَ: وَ حَدَّثَنِي سَيْفُ بْنُ اللَّيْثِ هَذَا، قَالَ: خَلَفْتُ ابْنًا لِي عَلِيًّا بِمِصْرَ عِنْدَ خُرُوجِي عَنْهَا، وَ ابْنًا لِي آخَرَ أَسْنُ مِنْهُ كَانَ وَصِيِّي وَ قَيْمِي عَلَى عِيَالِي وَ فِي ضِيَاعِي، فَكَتَبْتُ إِلَيَّ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام أَسْأَلُهُ الدُّعَاءَ لِابْنِي الْعَلِيلِ، فَكَتَبَ إِلَيَّ: «قَدْ

که: «خدا چشم تو را بر تو حبس کند و نگذارد که برود». پس آن چشم درست به حال آمد. و در آخر آن نامه نوشته بود که: «خدا تو را مزد دهد و ثواب تو را نیکو گرداند» و من به جهت این عبارت، بسیار غمناک شدم؛ چه این عبارت دلالت بر تعزیه و پُرسه دادن دارد.

راوی می گوید که: در کسان خویش کسی را نداشتم که مرده باشد و چون بعد از چند روزی شد، خبر وفات پسر طیب به من رسید، پس دانستم که آن تعزیه از برای او بوده است. ۱۳۴۷/ ۱۸. اسحاق روایت کرده و گفته است که: حدیث کرد مرا عمر بن ابی مسلم و گفت که: در سر من رأی مردی از هل مصر بر ما وارد شد که او را سیف بن لیث می گفتند و می خواست که به مهتدی تظلم کند.<sup>۱</sup> حاصل آن که: شکایت داشت در باب مزرعه ای که داشت و شفیع خادم، آن مزرعه را از او غصب کرده بود و او را از آن بیرون کرده بود. پس ما بر او اشاره نمودیم که عریضه ای به حضرت امام حسن علیه السلام بنویسد و از آن حضرت آسانی امر آن مزرعه را در خواهد. بعد از آن که نوشت، حضرت به او نوشت که: «بر تو باکی نیست و مزرعات به تو رد خواهد شد. پس به نزد سلطان مرو و وکیل شفیع خادم را که این مزرعه در دست اوست، ملاقات کن و او را بترسان از پادشاهی که از همه پادشاهان بزرگتر است؛ یعنی: خدا که پروردگار عالمیان است».

بعد از آن، او را ملاقات کرد، پس وکیلی که مزرعه در دستش بود، به آن مرد مصری گفت که: شفیع به من نوشت در هنگامی که تو از مصر بیرون رفتی که تو را بطلبم و مزرعه را به تو رد کنم. بعد از آن، به حکم قاضی - یعنی: پسر ابی الشوارب - و شهادت شهودان، مزرعه را بر او رد نمود و محتاج نشد که به نزد مهتدی رود و آن مزرعه به او منتقل شد و در دستش آمد و آن را بعد از این، خبری نشد.

راوی می گوید که: همین سیف بن لیث مرا خبر داد و گفت که: در هنگامی که از مصر بیرون آمدم، پسری داشتم که بیمار بود، او را وا گذاشتم و پسر دیگرم را نیز وا گذاشتم که سالش از آن پسر بیمار بیشتر بود، و آن پسر بزرگ وصی و قیم من بود در باب عیال من و در خصوص اموال و مزارع من، پس به خدمت امام حسن علیه السلام نوشتم و از آن حضرت سؤال کردم که: برای پسر بیمارم دعا کند. حضرت در جواب من نوشت که: «پسر بیماریت عافیت یافت

۱. و تظلم، از بیداد کسی نالیدن و شکایت کردن از آن است. (مترجم)

عُوفِي ابْنُكَ الْمُعْتَلُّ، وَ مَاتَ الْكَبِيرُ وَصِيكَ وَ قِيَمُكَ، فَاحْمَدِ اللَّهَ، وَ لَا تَجْزَعُ؛ فَيَحْبِطَ أَجْرُكَ».

فَوَرَدَ عَلَيَّ الْخَبَرُ أَنَّ ابْنِي قَدْ عُوفِيَ مِنْ عِلَّتِهِ، وَ مَاتَ الْكَبِيرُ يَوْمَ وَرَدَ عَلَيَّ جَوَابُ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام.

١٩ / ١٣٤٨. إِسْحَاقُ قَالَ: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ الْقَشِيرِيِّ مِنْ قَرْيَةٍ تُسَمَّى قَيْرَ، قَالَ: كَانَ لِأَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام وَكِيلٌ قَدْ اتَّخَذَ مَعَهُ فِي الدَّارِ حُجْرَةً يَكُونُ فِيهَا مَعَهُ خَادِمٌ أَبْيَضُ، فَأَرَادَ الْوَكِيلُ الْخَادِمَ عَلَى نَفْسِهِ، فَأَبَى إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُ بِنَيْدٍ، فَاحْتَالَ لَهُ نَيْدًا، ثُمَّ أَدْخَلَهُ عَلَيْهِ، وَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام ثَلَاثَةُ أَبْوَابٍ مُغْلَقَةٍ، قَالَ: فَحَدَّثَنِي الْوَكِيلُ، قَالَ: إِنِّي لَمُنْتَبِهٌ إِذْ أَنَا بِالْأَبْوَابِ تُفْتَحُ حَتَّى يَجَاءَ بِنَفْسِهِ، فَوَقَفَ عَلَى بَابِ الْحُجْرَةِ، ثُمَّ قَالَ: «يَا هَؤُلَاءِ، اتَّقُوا اللَّهَ، خَافُوا اللَّهَ» فَلَمَّا أَصْبَحْنَا، أَمَرَ بِبَيْعِ الْخَادِمِ، وَ إِخْرَاجِي مِنَ الدَّارِ.

٢٠ / ١٣٤٩. إِسْحَاقُ قَالَ: أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الرَّبِيعِ السَّائِي، قَالَ: نَاطَرْتُ رَجُلًا مِنَ الثَّنَوِيَّةِ بِالْأَهْوَازِ، ثُمَّ قَدِمْتُ سُرًّا مَنْ رَأَى وَ قَدْ عَلِقَ بِقَلْبِي شَيْءٌ مِنْ مَسْقَالَتِهِ؛ فَإِنِّي لَجَالِسٌ عَلَى بَابِ أَحْمَدَ بْنِ الْخَضِيبِ إِذْ أَقْبَلَ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام مِنْ دَارِ الْعَامَّةِ يَوْمُ الْمُؤَكَّبِ، فَنَظَرَ إِلَيَّ، وَ أَشَارَ بِسَبَّاحَتِهِ: «أَحَدًا أَحَدًا فَرْدًا». فَسَقَطْتُ مَغْشِيًّا عَلَيَّ.

٢١ / ١٣٥٠. إِسْحَاقُ، عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام.

و پسر بزرگ که وصی و قیم تو بود، مرد، پس خدا را حمد کن و جزع مکن که مزدت فرو می ریزد».

بعد از آن، خبر به من رسید که پسر من از بیماری که داشت، عافیت یافته و پسر بزرگم مرده در همان روزی که جواب امام حسن علیه السلام بر من وارد شد.

۱۳۴۸ / ۱۹. اسحاق روایت کرده و گفته است که: حدیث کرد مرا یحیی بن قشیری (یا قنبری) که از اهل ده سماقیر<sup>۱</sup> (یا سماقین است بنابر اختلاف نسخ کافی در هر دو لفظ). و گفت که: حضرت امام حسن را وکیلی بود که با آن حضرت در خانه اش اطاقی را فرا گرفته بود، و در آن حجره با آن وکیل، غلامی گرجی بود، پس وکیل اراده کرد که غلام را بر خویش داخل کند و غلام ابا و امتناع کرد، مگر آن که شراب نبیذی از برایش بیاورد. وکیل از برایش چاره کرد و نبیذ را آورد، بعد از آن او را بر خویش داخل نمود و میان او و امام حسن علیه السلام سه در فاصله بود که هر سه قفل آنها بسته بود.

راوی می گوید که: وکیل مرا خبر داد و گفت که: من بیدار بودم، ناگاه دیدم که درها گشوده می شود تا آن که حضرت به نفس نفیس خویش آمد و بر در حجره ایستاد و فرمود که: «ای جماعت، از خدا بپرهیزید و از خدا بترسید» و چون صبح کردیم، امر فرمود که آن غلام را بفروشند و مرا از خانه بیرون کنند.

۱۳۴۹ / ۲۰. اسحاق روایت کرده و گفته است که: خبر داد مرا محمد بن ربیع سائی (یا نسایی، یا نشایی، یا شببانی، بنابر اختلاف نسخ کافی، ولیکن اول اصح است) و گفت که: در اهواز با مردی از جماعت ثنویه (که به دو خدا قائل اند) مباحثه کردم، بعد از آن به سر من رأی آمدم و چیزی از گفتار آن مرد ثنوی به دلم چسبیده بود و من بر در خانه احمد بن خضیب نشسته بودم، ناگاه حضرت امام حسن علیه السلام رو آورد که از دار عامه بر می گشت،<sup>۲</sup> و به سوی من نظر فرمود و به انگشت شهادت خویش اشاره نمود که: «یکی و یگانه و تنهاست». پس من افتادم و بی هوش شدم.

۱۳۵۰ / ۲۱. اسحاق، از ابو هاشم جعفری روایت کرده است که گفت: روزی بر امام حسن

۱. در نسخه موجود، این ده، به نام قیر آمده است: تسمی قیر.

۲. و دار عامه، خانه ای است که همه کس در آن داخل می شوند. و ظاهر این است که خانه خلیفه مراد باشد، یعنی: حضرت از خانه خلیفه بر می گشت در روز اجتماع مردم؛ چون روز عید. (مترجم)

يَوْمًا وَ أَنَا أَرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ مَا أَصُوغُ بِهِ خَاتَمًا أَتَبَرِّكُ بِهِ، فَجَلَسْتُ، وَ أُنْسِيْتُ مَا جِئْتُ لَهُ، فَلَمَّا وَدَّعْتُهُ وَ نَهَضْتُ رَمَى إِلَيَّ بِالْخَاتَمِ، فَقَالَ: «أَرَدْتَ فِضَّةً، فَأَعْطَيْنَاكَ خَاتَمًا، رَبِحْتَ الْفِضَّةَ وَ الْكَرَاءَ، هَنَّاكَ اللَّهُ يَا أَبَا هَاشِمٍ».

فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي، أَشْهَدُ أَنَّكَ وَلِيُّ اللَّهِ وَ إِمَامِي الَّذِي أَدِينُ اللَّهُ بِطَاعَتِهِ، فَقَالَ: «غَفَرَ اللَّهُ لَكَ يَا أَبَا هَاشِمٍ».

١٣٥١ / ٢٢. إِسْحَاقُ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ أَبُو الْعَيْنَاءِ الْهَاشِمِيُّ مَوْلَى عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ عَلِيٍّ عَتَاقَةً، قَالَ: كُنْتُ أَذْخُلُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام، فَأَعْطَسْتُ وَ أَنَا عِنْدَهُ، فَأَجِلَّهُ أَنْ أَدْعُوَ بِالْمَاءِ، فَيَقُولُ: «يَا غُلَامُ، اسْقِهِ» وَ رُبَّمَا حَدَّثْتُ نَفْسِي بِالنُّهُوضِ، فَأَفْكُرُ فِي ذَلِكَ، فَيَقُولُ: «يَا غُلَامُ، دَأْبَتَهُ».

١٣٥٢ / ٢٣. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الْغَفَّارِ، قَالَ: دَخَلَ الْعَبَّاسِيُّونَ عَلَى صَالِحِ بْنِ وَصِيفٍ، وَ دَخَلَ صَالِحُ بْنُ عَلِيٍّ وَ غَيْرُهُ - مِنَ الْمُتَحَرِّفِينَ عَنْ هَذِهِ النَّاحِيَةِ - عَلَى صَالِحِ بْنِ وَصِيفٍ عِنْدَ مَا حَبَسَ أَبَا مُحَمَّدٍ عليه السلام، فَقَالَ لَهُمْ صَالِحٌ: وَ مَا أَصْنَعُ قَدْ وَكَلْتُ بِهِ رَجُلَيْنِ مِنْ أَشَرِّ مَنْ قَدَرْتُ عَلَيْهِ، فَقَدْ صَارَا مِنَ الْعِبَادَةِ وَ الصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ إِلَى أَمْرِ عَظِيمٍ، فَقُلْتُ لَهُمَا مَا فِيهِ، فَقَالَا: مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ يَصُومُ النَّهَارَ، وَ يَقُومُ اللَّيْلَ كُلَّهُ، لَا يَتَكَلَّمُ وَ لَا يَتَسَاغَلُ، وَ إِذَا نَظَرْنَا إِلَيْهِ اِزْتَعَدَتْ فَرَائِصُنَا، وَ يُدَاخِلُنَا مَا لَا نَمْلِكُهُ مِنْ

عسکری علیه السلام داخل شدم و من اراده داشتم که از آن حضرت سؤال کنم، آن قدر از نقره را که به آن انگشتی بسازم و به آن تبرک جویم. پس نشستم و فراموش کردم آنچه را که برای آن آمده بودم، و چون آن حضرت را وداع نمودم و برخاستم، انگشت خود را به نزد من انداخت و فرمود: «نقره می خواستی و ما انگشت به تو دادیم. نگین و اجرت ساختن آن را نفع کردی. ای ابو هاشم، خدا بر تو گوارا و مبارک گرداند».

من عرض کردم که: ای آقای، من شهادت می دهم که تو ولیّ خدایی و امام من، که خدا را به طاعت تو می پرستم، و دینداری می کنم. فرمود که: «ابو هاشم، خدا تو را بیامرزد».

۱۳۵۱ / ۲۲. اسحاق روایت کرده و گفته است که: حدیث کرد مرا محمد بن قاسم - یعنی: ابو العیناء هاشمی مولای عبدالصمد بن علی از روی عتافت و آزادی<sup>۱</sup> -، و گفت که: مکرر بر امام حسن عسکری علیه السلام داخل می شدم و تشنه می شدم و من در نزد آن حضرت بودم و او را جلیل و بزرگ می شمردم از آن که در حضور او آب طلب کنم. پس می فرمود که: «ای غلام، او را آب ده» و بسا بود که با خود می گفتم که برخیزم و در این باب فکر می کردم، که می فرمود: «ای غلام، اسب او را حاضر کن».

۱۳۵۲ / ۲۳. علی بن محمد، از محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن موسی بن جعفر بن محمد، از علی بن عبدالغفار روایت کرده است که گفت: جماعتی از بنی عباس و همچنین صالح بن علی و غیر او، از کسانی که از خانه آباء امامت، میل به باطل کرده بودند، بر صالح بن وصیف داخل شدند در هنگامی که امام حسن عسکری علیه السلام را به حکم خلیفه حبس کرده بود، صالح به ایشان گفت: چه کنم دو مرد را بر او گماشتم که از همه کسانی که من بر ایشان قدرت به هم رسانیدم، بدتر بودند و نتوانستم که از این دو نفر بد نفس تری را پیدا کنم و اکنون در امر عبادت و نماز و روزه به کار بزرگی رسیده اند و بسیار عبادت می کنند؟ به ایشان گفتم که: چه چیز در اوست که شما چنین شده اید؟ گفتند: چه گوئیم در شأن کسی که دو روز، روزه می گیرد و در تمام شب، می ایستد و عبادت می کند و سخن نمی گوید و خود را به چیزی مشغول نمی کند و چون به سوی او نظر کنیم، رگ های گردن ما می لرزد و می طبد، و در ما حالتی به هم می رسد که ضبط خود نمی توانیم کرد و آن را چاره ای نمی توانیم نمود. چون

۱. یعنی: ولایت او از جهت آزاد شدن از بردگی بود.

أَنْفُسِنَا؟ فَلَمَّا سَمِعُوا ذَلِكَ انْصَرَفُوا خَائِبِينَ.

٢٤ / ١٣٥٣. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْمَكْفُوفُ، قَالَ: حَدَّثَنِي بَعْضُ أَصْحَابِنَا، عَنْ بَعْضِ فَصَّادِي الْعَشْكَرِ مِنَ النَّصَارَى، أَنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ عليه السلام بَعَثَ إِلَيْهِ يَوْمًا فِي وَقْتِ صَلَاةِ الظُّهْرِ، فَقَالَ لِي: «أَفْصِدْ هَذَا الْعِرْقَ» قَالَ: وَ نَاوَلَنِي عِرْقًا لَمْ أَفْهَمْهُ مِنَ الْعُرُوقِ الَّتِي تُفْصَدُ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: مَا رَأَيْتُ أَمْرًا أَعْجَبَ مِنْ هَذَا، يَا مُرْنِي أَنْ أَفْصِدَ فِي وَقْتِ الظُّهْرِ وَ لَيْسَ بِوَقْتِ فَصْدٍ، وَ الثَّانِيَةُ عِرْقٌ لَا أَفْهَمْهُ، ثُمَّ قَالَ لِي: «انْتَظِرْ، وَ كُنْ فِي الدَّارِ».

فَلَمَّا أَمْسَى دَعَانِي وَ قَالَ لِي: «سَرِّحِ الدَّمَ» فَسَرَّحْتُ، ثُمَّ قَالَ لِي: «أُمْسِكْ» فَأُمْسَكْتُ، ثُمَّ قَالَ لِي: «كُنْ فِي الدَّارِ».

فَلَمَّا كَانَ نِصْفُ اللَّيْلِ، أَرْسَلَ إِلَيَّ، وَ قَالَ لِي: «سَرِّحِ الدَّمَ».

قَالَ: فَتَعَجَّبْتُ أَكْثَرَ مِنْ عَجَبِي الْأَوَّلِ، وَ كَرِهْتُ أَنْ أَسْأَلَهُ، قَالَ: فَسَرَّحْتُ، فَخَرَجَ دَمٌ أَبْيَضُ كَأَنَّهُ الْمِلْحُ، قَالَ: ثُمَّ قَالَ لِي: «أَحْبِسْ». قَالَ: فَحَبَسْتُ، قَالَ: ثُمَّ قَالَ: «كُنْ فِي الدَّارِ».

فَلَمَّا أَصْبَحْتُ، أَمَرَ قَهْرْمَانَهُ أَنْ يُعْطِيَنِي ثَلَاثَةَ دَنَانِيرَ، فَأَخَذْتُهَا، وَ خَرَجْتُ حَتَّى أَتَيْتُ ابْنَ بَخْتِيشُوعَ النَّصْرَانِيَّ، فَقَصَصْتُ عَلَيْهِ الْقِصَّةَ، قَالَ: فَقَالَ لِي: وَ اللّهِ، مَا أَفْهَمُ

بنی عباس و صالح بن علی و غیر ایشان که برای تحریر صالِح طالع بر اذیت و آزار امام علیه السلام رفته بودند، این را شنیدند، نو مید برگشتند.

۲۴/۱۳۵۳. علی بن محمد، از حسن بن حسین روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا محمد بن حسن مکفوف و گفت که: حدیث کرد مرا بعضی از اصحاب ما، از بعضی از رگ زنان سر من رأی که از جمله ترسایان بود که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روزی در وقت نماز ظهر به طلب او فرستاد و فرمود که: «این رگ را فصد<sup>۱</sup> کن»، و آن فصاد گفت که: رگی به من نمود که من آن را از جمله رگ‌هایی که فصد می‌شود، نفهمیده بودم و هرگز ندیده بودم که کسی آن را فصد کرده باشد، پس من در دل خود گفتم که: امری از این عجیب‌تر ندیدم، مرا امر می‌کند که در وقت ظهر فصد کنم و این وقت، وقت فصد نیست؛ چه هوا در نهایت گرمی است و دویم آن که این رگ، رگی است که آن را نمی‌فهمم.

بعد از آن به من فرمود که: «منتظر باش که دیگر باره تو را خواهم طلبید و در این خانه باش» و چون شام کردم مرا طلبید و فرمود که: «خون را رها کن»، من رها کردم. بعد از آن گفت: «ببند»، من بستم. و فرمود که: «در خانه باش» و چون نصف شب شد، به سوی من فرستاد و فرمود که: «خون را رها کن».

فصاد گفت که: من تعجب کردم بیشتر از تعجبی که اول کرده بودم و خوشم نیامد که از او پرسم که چرا چنین می‌کند؟ و گفت که: به گشودن رگ، خون را رها ساختم، پس خون سفیدی بیرون آمد که گویا نمک بود. بعد از آن فرمود که: «خون را حبس کن». فصاد گفت که: خون را حبس کردم و گفت که: بعد از آن فرمود که: «در خانه باش» و چون صبح کردم قهرمان و کارفرمای خویش را امر فرمود که سه اشرفی به من دهند. من آن را گرفتم و بیرون آمدم تا آن که آمدم به نزد پسر بختیشوع طبیب نصرانی و این قصه را بر او خواندم.

فصاد گفت که: پسر بختیشوع گفت: به خدا سوگند، که من نمی‌فهمم که چه می‌گویی و آنچه می‌گویی، نمی‌دانم و آن را در چیزی در طب نشناختم و در کتابی نخوانده‌ام، و چنان نمی‌دانم که کسی در این روزگار داناتر باشد به کتاب‌های نصرانیّت از فلان کس فارسی.

۱. فصد کردن، به معنای رگ زدن است.

مَا تَقُولُ، وَلَا أَعْرِفُهُ فِي شَيْءٍ مِنَ الطَّبِّ، وَلَا قَرَأْتُهُ فِي كِتَابٍ، وَلَا أَعْلَمُ فِي دَهْرِنَا  
أَعْلَمَ بِكُتُبِ النَّصْرَانِيَّةِ مِنْ فُلَانٍ الْفَارِسِيِّ، فَأَخْرَجَ إِلَيْهِ.

قَالَ: فَاکْتَرَيْتُ زُورِقًا إِلَى الْبَصْرَةِ، وَ أَتَيْتُ الْأَهْوَاذَ، ثُمَّ صِرْتُ إِلَى فَارِسَ إِلَى  
صَاحِبِي، فَأَخْبَرْتُهُ الْخَبَرَ، قَالَ: وَقَالَ: أَنْظِرْنِي أَيَّامًا، فَأَنْظَرْتُهُ، ثُمَّ أَتَيْتُهُ مُتَقَاضِيًا،  
قَالَ: فَقَالَ لِي: إِنَّ هَذَا الَّذِي تَحْكِيهِ عَنْ هَذَا الرَّجُلِ فَعَلَهُ الْمَسِيحُ فِي دَهْرِهِ مَرَّةً.

٢٥ / ١٣٥٤. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، قَالَ: كَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ حُجْرٍ إِلَى أَبِي  
مُحَمَّدٍ عليه السلام يَشْكُو عَبْدَ الْعَزِيزِ بْنِ دُلْفٍ وَ يَزِيدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ: «أَمَّا عَبْدُ الْعَزِيزِ  
فَقَدْ كُفِّيتُهُ، وَ أَمَّا يَزِيدُ فَإِنَّ لَكَ وَ لَهُ مَقَامًا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ». فَمَاتَ عَبْدُ الْعَزِيزِ، وَ قَتَلَ  
يَزِيدُ مُحَمَّدُ بْنُ حُجْرٍ.

٢٦ / ١٣٥٥. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، قَالَ: سَلَّمَ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام إِلَى نَخْرِيرٍ،  
فَكَانَ يُضَيِّقُ عَلَيْهِ وَ يُؤْذِيهِ، قَالَ: فَقَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ: وَيْلَكَ، اتَّقِ اللَّهَ، لَا تَدْرِي مَنْ فِي  
مَنْزِلِكَ؟ وَ عَرَفْتُهُ صَلَاحَهُ، وَ قَالَتْ: إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ مِنْهُ، فَقَالَ: لِأَرْمِيْتَهُ بَيْنَ  
السَّبَاعِ، ثُمَّ فَعَلَ ذَلِكَ بِهِ، فَرَمَيْتُهُ عليه السلام قَائِمًا يُصَلِّي وَ هِيَ حَوْلُهُ.

٢٧ / ١٣٥٦. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي  
مُحَمَّدٍ عليه السلام، فَسَأَلْتُهُ أَنْ يَكْتُبَ لِأَنْظُرَ إِلَى خَطِّهِ، فَأَعْرِفَهُ إِذَا وَرَدَ، فَقَالَ: «نَعَمْ». ثُمَّ قَالَ:  
«يَا أَحْمَدُ، إِنَّ الْخَطَّ سَيَخْتَلِفُ عَلَيْكَ مِنْ بَيْنِ الْقَلَمِ الْغَلِيظِ إِلَى الْقَلَمِ الدَّقِيقِ، فَلَا  
تَشْكَنَّ».

ثُمَّ دَعَا بِالدَّوَاةِ فَكَتَبَ، وَ جَعَلَ يَسْتَمِدُّ إِلَى مَجْرَى الدَّوَاةِ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي... وَ هُوَ

پس به سوی او بیرون رو و از او بپرس.

فصّاد گفت که: کشتی کوچکی را کرایه کردم تا بصره و آمدم به اهواز، پس به فارس رفتم، به نزد صاحب خود و این خبر را به او دادم، به من گفت که: چند روزی مرا مهلت ده. من او را مهلت دادم، بعد از آن به نزد وی آمدم که جواب بگیرم، گفت که: این را که از این مرد حکایت می‌کنی، حضرت مسیح علیه السلام در عمر خویش یک مرتبه آن را کرده است.

۲۵/ ۱۳۵۴. علی بن محمد، از بعضی از اصحاب ما روایت کرده است که گفت: محمد بن حُجر به امام حسن عسکری علیه السلام نوشت و از عبدالعزیز بن دُلف و یزید بن عبدالله شکایت داشت. حضرت به او نوشت: «اما عبدالعزیز، خدا تو را از او کفایت کرده و از او خلاص شدی، و اما یزید، تو را با او ایستادنی است در نزد خدای تعالی و خدا در میان شما حکم خواهد کرد». پس عبدالعزیز مرد، و یزید محمد بن حُجر را کشت.

۲۶ / ۱۳۵۵. علی بن محمد، از بعضی از اصحاب ما روایت کرده است که گفت: امام حسن علیه السلام را به نحریر خادم سپردند، پس نحریر بر آن حضرت تنگ می‌گرفت و او را آزار می‌کرد. راوی می‌گوید که: زن نحریر، به نحریر گفت: وای بر تو، از خدا بپرهیز، نمی‌دانی که کی در منزل تو است (و آن زن خوبی و صلاح آن حضرت را به نحریر شناسانید) و گفت که: من بر تو از او می‌ترسم که به جهت او، به بلایی گرفتار شوی. نحریر گفت که: البته او را در میان درندگان (یعنی: شیران) خواهم انداخت و با آن حضرت چنین کرد. پس دیدند که آن حضرت علیه السلام ایستاده، نماز می‌کرد و آن شیران در حوالی و گرداگرد او بودند.

۲۷/ ۱۳۵۶. محمد بن یحیی، از احمد بن اسحاق روایت کرده است که گفت: بر امام حسن عسکری علیه السلام داخل شدم و از او خواستم که بنویسد تا به خطش نظر کنم و آن را بشناسم. چون نامه آن حضرت بر من وارد شد، فرمود: «می‌نویسم». بعد از آن فرمود که: «ای احمد، به درستی که خط بر تو مختلف می‌شود از میان دو قلم از قلم درشت تا قلم ریزه (و مراد، این است که خطی که من بنویسم، نمی‌توانی که همان را سر مشق خود کنی و نامه‌ای که بر تو وارد شود و به من منسوب باشد، به همین شناسی)؛ زیرا که خط به اعتبار درشتی و ریزکی قلم، تفاوت می‌کند. پس به سبب تفاوت آن، شک مکن».

بعد از آن دوات را طلبید و نوشت و شروع کرد که مد بر می‌داشت از قعر دوات تا دهن

يَكْتُبُ - : أَسْتَوْهِيهِ الْقَلَمَ الَّذِي كَتَبَ بِهِ ، فَلَمَّا فَرَّغَ مِنَ الْكِتَابَةِ ، أَقْبَلَ يُحَدِّثُنِي - وَهُوَ يَمْسَحُ الْقَلَمَ بِمَنْدِيلِ الدَّوَاةِ سَاعَةً - ثُمَّ قَالَ : « هَاكَ يَا أَحْمَدُ » فَنَاولَنِيهِ .

فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، إِنِّي مُعْتَمِدٌ لِسَيِّءٍ يُصَيِّبُنِي فِي نَفْسِي وَ قَدْ أَرَدْتُ أَنْ أَسْأَلَ أَبَاكَ ، فَلَمْ يَقْضَ لِي ذَلِكَ ، فَقَالَ : « وَمَا هُوَ يَا أَحْمَدُ ؟ » فَقُلْتُ : يَا سَيِّدِي ، رُوِيَ لَنَا عَنْ آبَائِكَ أَنَّ نَوْمَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَى أَقْفُسِهِمْ ، وَ نَوْمَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى أَيْمَانِهِمْ ، وَ نَوْمَ الْمُتَافِقِينَ عَلَى سَمَائِلِهِمْ ، وَ نَوْمَ الشَّيَاطِينِ عَلَى وُجُوهِهِمْ ؟ فَقَالَ ﷺ : « كَذَلِكَ هُوَ » .

فَقُلْتُ : يَا سَيِّدِي ، فَإِنِّي أَجْهَدُ أَنْ أُنَامَ عَلَى يَمِينِي ، فَمَا يُمَكِّنُنِي ، وَلَا يَأْخُذُنِي النَّوْمُ عَلَيْهَا ، فَسَكَتَ سَاعَةً ، ثُمَّ قَالَ : « يَا أَحْمَدُ ، اذْنُ مِنِّي » . فَدَنَوْتُ مِنْهُ ، فَقَالَ : « ادْخُلْ يَدَكَ تَحْتَ ثِيَابِكَ » ، فَأَدْخَلْتُهَا ، فَأَخْرَجَ يَدَهُ مِنْ تَحْتِ ثِيَابِهِ ، وَ ادْخَلَهَا تَحْتَ ثِيَابِي ، فَمَسَحَ بِيَدِهِ الْيُمْنَى عَلَى جَانِبِي الْأَيْسَرِ ، وَ بِيَدِهِ الْيُسْرَى عَلَى جَانِبِي الْأَيْمَنِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ . قَالَ أَحْمَدُ : فَمَا أَقْدِرُ أَنْ أُنَامَ عَلَى يَسَارِي مُنْذُ فَعَلَ ذَلِكَ بِي ﷺ ، وَ مَا يَأْخُذُنِي نَوْمٌ عَلَيْهَا أَضْلاً .

## ١٢٥ - بَابُ مَوْلِدِ الصَّاحِبِ ﷺ

وُلِدَ ﷺ لِلنُّصَفِ مِنْ شَعْبَانَ سَنَةِ خَمْسٍ وَ خَمْسِينَ وَ مِائَتَيْنِ

١٣٥٧ / ١ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ،

قَالَ : خَرَجَ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ ﷺ حِينَ قُتِلَ الزُّبَيْرِيُّ : « هَذَا جَزَاءُ مَنْ افْتَرَى عَلَى

آن، من با خود گفتم - در حالی که آن حضرت در کار نوشتن بود - که از او خواهش می‌کنم که این قلم را که به آن نوشته به من ببخشد، و چون از نوشتن فارغ شد، شروع فرمود که با من سخن می‌گفت، و در آن حال قلم را به دستمالی که از برای دوات قرار داده بود می‌مالید، تا پاک شود. بعد از آن، فرمود که: «ای احمد، بگیر» و آن قلم را به من داد. عرض کردم که: فدای تو گردم، من بسیار غمناکم برای چیزی که به من می‌رسد در حق خودم، و خواستم که از پندرت بپرسم و آن از برایم مقدّر نشد.

فرمود که: «ای احمد، آن چه چیز است؟» عرض کردم که: ای سید من، برای ما روایت شده از پدرانت که خواب پیغمبران بر ققاهای ایشان است، و خواب مؤمنان بر دست‌های راست ایشان، و خواب منافقان بر دست‌های چپ ایشان، و خواب شیاطین بر روی‌های ایشان (که پیغمبران بر پشت می‌خوابند، و مؤمنان بر دست راست، و منافقان بر دست چپ، و شیاطین بر رو).

آن حضرت ﷺ فرمود که: «امر، همچنین است». عرض کردم که: ای آقای من، من منت‌های سعی را به عمل می‌آورم که بر دست راست خود بخوابم و مرا ممکن نمی‌شود و بر دست راست که می‌خوابم، مرا خواب نمی‌گیرد. حضرت ساعتی ساکت شد، بعد از آن فرمود که: «ای احمد، نزدیک من بیا». من به آن حضرت نزدیک شدم، پس فرمود که: «دست را در زیر جامه‌های خویش داخل کن». من آن را داخل کردم. پس آن حضرت دستش را از زیر جامه‌های خود بیرون آورد و آن را در زیر جامه‌های من در آورد و سه مرتبه دست راست خود را بر پهلوی چپ من مالید و دست چپ خود را بر طرف راست من مالید. احمد می‌گوید که: از آن زمان که آن حضرت ﷺ با من چنین کرد تا حال، نمی‌توانم که بر دست چپ بخوابم و بر دست چپ اصلاً مرا خواب نمی‌گیرد.

#### ۱۲۵. باب در بیان مولد حضرت صاحب الزمان ﷺ

آن حضرت ﷺ متولد شد در وقتی که نیمه‌ای از ماه شعبان گذشته بود در سال دویست و پنجاه و پنجم از هجرت.

۱۳۵۷ / ۱. حسین بن محمد اشعری، از معلى بن محمد، از احمد بن محمد روایت کرده

اللَّهِ فِي أَوْلِيَائِهِ، زَعَمَ أَنَّهُ يَقْتُلُنِي وَ لَيْسَ لِي عَقِبٌ، فَكَيْفَ رَأَى قُدْرَةَ اللَّهِ؟  
و وُلِدَ لَهُ وَلَدٌ سَمَّاهُ «مَحْمَد» سَنَةَ سِتٍّ وَ خَمْسِينَ وَ مِائَتَيْنِ.

١٣٥٨ / ٢. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ وَ الْحَسَنُ ابْنَا عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ -  
فِي سَنَةِ تِسْعٍ وَ سَبْعِينَ وَ مِائَتَيْنِ، قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْعَبْدِيُّ  
مِنْ عَبْدِ قَيْسٍ، عَنْ ضَوْءِ بْنِ عَلِيٍّ الْعِجْلِيِّ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ فَارِسَ سَمَّاهُ، قَالَ:  
أَتَيْتُ سُرَّ مَنْ رَأَى، وَ لَزِمْتُ بَابَ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام، فَدَعَانِي مِنْ غَيْرِ أَنْ أَسْتَأْذِنَ، فَلَمَّا  
دَخَلْتُ وَ سَلَّمْتُ، قَالَ لِي: «يَا أَبَا فَلَانٍ، كَيْفَ حَالُكَ؟» ثُمَّ قَالَ لِي: «اقْعُدْ يَا فَلَانُ».  
ثُمَّ سَأَلَنِي عَنْ جَمَاعَةٍ مِنْ رِجَالٍ وَ نِسَاءٍ مِنْ أَهْلِي، ثُمَّ قَالَ لِي: «مَا الَّذِي أَقْدَمَكَ؟»  
قُلْتُ: رَغْبَةٌ فِي خِدْمَتِكَ، قَالَ: فَقَالَ: «فَالزِمِ الدَّارَ».

قَالَ: فَكُنْتُ فِي الدَّارِ مَعَ الْخَدَمِ، ثُمَّ صِرْتُ أَشْتَرِي لَهُمُ الْحَوَائِجَ مِنَ السُّوقِ وَ كُنْتُ  
أَدْخُلُ عَلَيْهِ مِنْ غَيْرِ إِذْنٍ إِذَا كَانَ فِي دَارِ الرِّجَالِ، فَدَخَلْتُ إِلَيْهِ يَوْمًا وَ هُوَ فِي دَارِ  
الرِّجَالِ، فَسَمِعْتُ حَرَكَةً فِي الْبَيْتِ، فَتَادَانِي: «مَكَانُكَ لَا تَبْرَحْ» فَلَمْ أَجْسُرْ أَخْرُجْ وَ  
لَا أَدْخُلُ، فَخَرَجْتُ عَلَيَّ جَارِيَةٌ مَعَهَا شَيْءٌ مُعْطًى، ثُمَّ تَادَانِي: «ادْخُلْ» فَدَخَلْتُ، وَ  
نَادَى الْجَارِيَةَ، فَرَجَعْتُ، فَقَالَ لَهَا: «اكْشِفِي عَمَّا مَعَكَ» فَكَشَفْتُ عَنْ غُلَامٍ أَبْيَضَ،  
حَسَنِ الْوَجْهِ، وَ كَشَفْتُ عَنْ بَطْنِهِ، فَإِذَا شَعْرٌ نَابِتٌ مِنْ لَبَّتِهِ إِلَى سُرَّتِهِ، أَخْضَرُ، لَيْسَ  
بِأَسْوَدَ، فَقَالَ: «هَذَا صَاحِبُكُمْ».

ثُمَّ أَمَرَهَا فَحَمَلَتْهُ، فَمَا رَأَيْتُهُ بَعْدَ ذَلِكَ حَتَّى مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام.

فَقَالَ ضَوْءُ بْنُ عَلِيٍّ: فَقُلْتُ لِلْفَارِسِيِّ: كَمْ كُنْتَ تُقَدِّرُ لَهُ مِنَ السِّنِينَ؟ قَالَ: سَنَتَيْنِ.  
قَالَ الْعَبْدِيُّ: فَقُلْتُ لِضَوْءٍ: كَمْ تُقَدِّرُ لَهُ أَنْتَ؟ قَالَ: أَرْبَعَ عَشْرَةَ سَنَةً.  
قَالَ أَبُو عَلِيٍّ وَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: وَ نَحْنُ نُقَدِّرُ لَهُ إِحْدَى وَ عِشْرِينَ سَنَةً.

است که گفت: ... تا آخر آنچه در باب اشاره به سوی حضرت صاحب الزمان علیه السلام گذشت.<sup>۱</sup>

۱۳۵۸ / ۲. علی بن محمد روایت کرده و گفته است که: حدیث کردند مرا محمد و حسن - پسران علی بن ابراهیم - در سال دویست و هفتاد و نه و گفتند که: حدیث کرد ما را محمد بن علی بن عبدالرحمان عبدی که از قبیله عبدالقیس است، از ضوء بن علی عجللی، از مردی از اهل فارس که او را نام برد که گفت: به سر من رأی آمدم و بر در خانه امام حسن عسکری علیه السلام ماندم، پس مرا طلبید بی آن که رخصت طلب کنم، و چون داخل شدم و سلام کردم، فرمود که: «ای ابو فلان، حالت چون است؟» پس به من فرمود که: «بنشین ای فلان»، بعد از آن مرا سؤال کرد از جماعتی از مردان و زنان از کسان من و فرمود که: «چه باعث شد که تو را به اینجا آورد؟» (تا آخر آنچه در باب مذکور گذشت).<sup>۲</sup> ولیکن در آخر حدیث چون اول آن زیادتی و تشمه هست که در آنجا بود و آن تشمه این است که: پس ضوء بن علی گفت که: به آن فارسی گفتم که: از برایش چند سال را مظنه می کردی؟ گفت: دو سال. عبدی گفت که: من به ضوء گفتم که: تو چند سال را از برایش مظنه می کنی؟ گفت: چهارده سال و ابو علی و ابو عبدالله گفتند که: ما از برایش بیست و یک سال را مظنه می کنیم؟ چه ایشان آن حضرت را در اوقات مختلف دیده بودند.

مرکز تحقیقات کتب و تراث اسلامی

۱. فرمانی از امام حسن عسکری علیه السلام بیرون آمد در هنگامی که زبیری - لعنه الله - کشته شد که: «این است جزای هر که بر خدا جرأت کند در حق دوستان آن جناب. زبیری گمان می کرد که او مرا خواهد کشت، و مرا فرزندی نباشد. پس قدرت خدا را در باب خود چگونه دید؟». و برای آن حضرت فرزندی متولد شد که او را «محمّد» نام کرد در سال دویست و پنجاه و شش.

۲. عرض کردم که: رغبت در خدمت و شوق ملازمت تو. فرمود: «پس بر در خانه باش». راوی می گوید که: من با خدمت کاران در خانه بودم، بعد از آن، چنان شدم که آنچه را می خواستند برای ایشان از بازار می خریدم، و بر ایشان داخل می شدم بی آن که رخصت طلب کنم، هر گاه مردان در خانه بودند. راوی می گوید که: بعد از آن، روزی به آن حضرت داخل شدم، و آن حضرت در دیوان خانه تشریف داشت در آن خانه آواز حرکتی را شنیدم. پس مرا آواز داد که به جای خویش باش و به جایی مرو. پس من جرأت نکردم که داخل شوم، یا بیرون روم و در همان جا ایستاده بودم که کنیزی بیرون آمد و رو به من می آمد، و با آن کنیز چیزی بود که آن را پوشانیده بودند. پس حضرت مرا آواز داد که داخل شو، چون داخل شدم، کنیز را آواز داد که برگرد، و پس آن کنیز برگشت و به خدمت آن حضرت آمد. حضرت فرمود که: «آنچه با تو است، ظاهر کن و پرده را از روی آن بردار». آن کنیز، پسری را ظاهر ساخت سفید و خوش رو و جامه را از شکمش دور کرد. پس دیدم که مویی روییده از ابتدای سینه مبارک آن کودک تا نافش، و آن موی، سبز بود نه سیاه. بعد از آن، حضرت فرمود که: «این، صاحب شما است». پس آن کنیز را امر فرمود که او را برداشت، و من بعد از آن او را ندیدم تا آن که امام حسن علیه السلام وفات فرمود.

١٣٥٩ / ٣. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ عَنْ غَيْرٍ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا الْقُمِّيِّينَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَامِرِيِّ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ غَانِمِ الْهِنْدِيِّ، قَالَ: كُنْتُ بِمَدِينَةِ الْهِنْدِ - الْمَعْرُوفَةِ بِقَشْمِيرِ الدَّاخِلَةِ - وَأَصْحَابُ لِي يَقْعُدُونَ عَلَى كُرَاسِيٍّ عَنْ يَمِينِ الْمَلِكِ أَرْبَعُونَ رَجُلًا كُلُّهُمْ يَقْرَأُ الْكُتُبَ الْأَرْبَعَةَ: التَّوْرَةَ، وَ الْإِنْجِيلَ، وَ الزَّبُورَ، وَ صُحُفَ إِبْرَاهِيمَ، تَقْضِي بَيْنَ النَّاسِ، وَ تُفَقِّهُهُمْ فِي دِينِهِمْ، وَ تُفْتِيهِمْ فِي حَلَالِهِمْ وَ حَرَامِهِمْ، يَفْرَعُ النَّاسُ إِلَيْنَا: الْمَلِكُ فَمَنْ دُونَهُ، فَتَجَارِينَا ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَقُلْنَا: هَذَا النَّبِيُّ الْمَذْكُورُ فِي الْكُتُبِ قَدْ خَفِيَ عَلَيْنَا أَمْرُهُ، وَ يَجِبُ عَلَيْنَا الْفَحْصُ عَنْهُ وَ طَلَبُ أَثَرِهِ، وَ اتَّفَقَ رَأْيُنَا وَ تَوَافَقْنَا عَلَى أَنْ أَخْرُجَ، فَأَرْتَادَ لَهُمْ، فَخَرَجْتُ وَ مَعِيَ مَالٌ جَلِيلٌ، فَسِرْتُ اثْنَيْ عَشَرَ شَهْرًا حَتَّى قَرُبْتُ مِنْ كَابِلَ، فَعَرَضَ لِي قَوْمٌ مِنَ التُّرْكِ، فَقَطَعُوا عَلَيَّ، وَ أَخَذُوا مَالِي، وَ جُرَحْتُ جَرَاحَاتٍ شَدِيدَةً، وَ دُفِعْتُ إِلَى مَدِينَةِ كَابِلَ، فَأَنْقَذَنِي مَلِكُهَا - لَمَّا وَقَفَ عَلَى خَبْرِي - إِلَى مَدِينَةِ بَلَخَ، وَ عَلَيْهَا إِذْ ذَاكَ دَاوُدُ بْنُ الْعَبَّاسِ بْنِ أَبِي أَسْوَدَ، فَبَلَغَهُ خَبْرِي، وَ أَنِّي خَرَجْتُ مُرْتَادًا مِنَ الْهِنْدِ، وَ تَعَلَّمْتُ الْفَارِسِيَّةَ، وَ نَاطَرْتُ الْفُقَهَاءَ وَ أَصْحَابَ الْكَلَامِ، فَأَرْسَلَ إِلَيَّ دَاوُدُ بْنُ الْعَبَّاسِ، فَأَخْضَرَنِي مَجْلِسَهُ، وَ جَمَعَ عَلَيَّ الْفُقَهَاءَ، فَنَاطَرُونِي، فَأَعْلَمْتُهُمْ أَنِّي خَرَجْتُ مِنْ بَلَدِي أَطْلُبُ هَذَا النَّبِيَّ الَّذِي وَجَدْتُهُ فِي الْكُتُبِ، فَقَالَ لِي: مَنْ هُوَ؟ وَ مَا اسْمُهُ؟ فَقُلْتُ: مُحَمَّدٌ، فَقَالُوا: هُوَ نَبِيُّنَا الَّذِي تَطْلُبُ، فَسَأَلْتُهُمْ عَنْ شَرَائِعِهِ، فَأَعْلَمُونِي.

فَقُلْتُ لَهُمْ: أَنَا أَعْلَمُ أَنَّ مُحَمَّدًا نَبِيٌّ، وَ لَا أَعْلَمُهُ هَذَا الَّذِي تَصِفُونَ أَمْ لَا؟ فَأَعْلَمُونِي مَوْضِعَهُ لِأَقْصِدَهُ، فَأَسْأَلُهُ عَنْ عِلَالِمَاتٍ عِنْدِي وَ دَلَالَاتٍ، فَإِنْ كَانَ صَاحِبِي الَّذِي

۱۳۵۹ / ۳. علی بن محمد، و از چندین نفر از اصحاب قمیان ما، از محمد بن محمد عامری، از ابو سعید غانم هندی روایت کرده است که گفت: من در شهری از شهرهای هند بودم - که مشهور است به کشمیر داخل - (یعنی: کشمیری که داخل است در زمین هند؛ نه آن کشمیری که خارج از زمین هند است) و آشنایانی چند داشتم که همه از طرف دست راست پادشاه بر کرسی‌ها می‌نشستند، و ایشان چهل نفر بودند، و همه ایشان کتاب‌های چهارگانه را که عبارت است از: تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم، می‌خواندند و مادر میان مردمان حکم می‌کردیم و ایشان را در دینی که داشتند، دانشمند می‌گردانیدیم، و در حلال و حرامی که داشتند، ایشان را فتوا می‌دادیم و همه مردمان از پادشاه و غیر او و آنان که در مرتبه از او پست‌تر بودند، به سوی ما پناه می‌آوردند، و در مسائل به ما رجوع می‌نمودند، پس ذکر رسول خدا ﷺ را جاری کردیم و نامش را مذکور نمودیم و گفتیم که: این پیغمبر که در کتاب‌های آسمانی مذکور است، امرش بر ما پوشیده شده است، و بر ما واجب است که او را تفحص کنیم و نشانه او را طلب نماییم، و رأی ما متفق شد (و با یکدیگر اتفاق نمودیم) بر این که من بیرون آیم و پیغمبر و احوال او را از برای ایشان طلب کنم، پس بیرون آمدم و مال بسیاری با من بود و دوازده ماه گشتم تا به کابل نزدیک شدم و گروهی از ترکان به من برخوردند و مرا مانع شدند و بر من غالب آمدند و مال مرا گرفتند و زخم‌های سختی به من رسید و کسی مرا به شهر کابل رسانید و پادشاه کابل چون بر خبر من مطلع شد، مرا به شهر بلخ فرستاد و در آن وقت، داود بن عباس بن ابی اسود، حاکم بلخ بود، پس خبر من به او رسید و به او گفتند که: من به عنوان طلب دین از هند بیرون آمده‌ام و لغت فارسی را آموخته‌ام و با فقها و متکلمان مباحثه کرده‌ام.

داود بن عباس به سوی من فرستاد و مرا در مجلس خود حاضر گردانید، و فقها را بر سر من جمع کرد و با من گفت‌وگو کردند. پس من ایشان را اعلام نمودم که من از شهر خوریش بیرون آمده‌ام از برای طلب کردن این پیغمبری که ذکر او را در کتاب‌ها یافته‌ام. داود به من گفت که: آن پیغمبر کیست و نامش چیست؟ گفتم: محمد. داود گفت که: آن پیغمبر ما است که تو او را می‌طلبی. من از فقهای شرایع دین، آن حضرت را سؤال کردم و ایشان مرا اعلام کردند، پس به ایشان گفتم که: من می‌دانم محمد، پیغمبر است و نمی‌دانم که آن همین است که شما او را وصف می‌کنید، یا نه؟ پس موضع او را به من اعلام کنید و بگویید که در کجا

طَلَبْتُ، آمَنْتُ بِهِ، فَقَالُوا: قَدْ مَضَى ﷺ، فَقُلْتُ: فَمَنْ وَصِيُّهُ وَخَلِيفَتُهُ؟ فَقَالُوا: أَبُو بَكْرٍ.

قُلْتُ: فَسَمُّوهُ لِي؛ فَإِنَّ هَذِهِ كُنْيَتُهُ، قَالُوا: عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُثْمَانَ، وَنَسَبُوهُ إِلَى قُرَيْشٍ. قُلْتُ: فَانْسُبُوا لِي مُحَمَّدًا نَبِيَّكُمْ، فَنَسَبُوهُ لِي، فَقُلْتُ: لَيْسَ هَذَا صَاحِبِي الَّذِي طَلَبْتُ، صَاحِبِي الَّذِي أَطْلَبُهُ خَلِيفَتُهُ أَخُوهُ فِي الدِّينِ، وَابْنُ عَمِّهِ فِي النَّسَبِ، وَزَوْجُ ابْنَتِهِ، وَابْنُ وَلَدِهِ، لَيْسَ لِهَذَا النَّبِيِّ ذُرِّيَّةٌ عَلَى الْأَرْضِ غَيْرُ وَلَدِ هَذَا الرَّجُلِ الَّذِي هُوَ خَلِيفَتُهُ.

قَالَ: فَوَسَّيُوا بِي، وَقَالُوا: أَيُّهَا الْأَمِيرُ، إِنَّ هَذَا قَدْ خَرَجَ مِنَ الشَّرْكِ إِلَى الْكُفْرِ، هَذَا حَلَالُ الدَّمِ، فَقُلْتُ لَهُمْ: يَا قَوْمُ، أَنَا رَجُلٌ مَعِيَ دِينٌ، مُتَمَسِّكٌ بِهِ، لَا أَفَارِقُهُ حَتَّى أَرَى مَا هُوَ أَقْوَى مِنْهُ، إِنِّي وَجَدْتُ صِفَةَ هَذَا الرَّجُلِ فِي الْكُتُبِ الَّتِي أَنْزَلَهَا اللَّهُ عَلَى أَنْبِيَائِهِ، وَإِنَّمَا خَرَجْتُ مِنْ بِلَادِ الْهِنْدِ وَمِنَ الْعِزِّ الَّذِي كُنْتُ فِيهِ طَلَبًا لَهُ، فَلَمَّا فَحَصْتُ عَنْ أَمْرِ صَاحِبِكُمْ الَّذِي ذَكَرْتُمْ، لَمْ يَكُنِ النَّبِيُّ الْمَوْصُوفَ فِي الْكُتُبِ، فَكَفَّوْا عَنِّي.

وَبَعَثَ الْعَامِلُ إِلَى رَجُلٍ - يُقَالُ لَهُ: الْحُسَيْنُ بْنُ إِشْكِيَبَ - فَدَعَاهُ، فَقَالَ لَهُ: نَاطِرُ هَذَا الرَّجُلِ الْهِنْدِيِّ، فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ، عِنْدَكَ الْفُقَهَاءُ وَالْعُلَمَاءُ وَهُمْ أَعْلَمُ وَأَبْصَرُ بِمَنَاطِرَتِهِ، فَقَالَ لَهُ: نَاطِرُهُ كَمَا أَقُولُ لَكَ، وَاخْلُ بِهِ، وَالْطُفْ لَهُ، فَقَالَ لِي الْحُسَيْنُ بْنُ إِشْكِيَبَ - بَعْدَ مَا فَاوَضْتُهُ -: إِنَّ صَاحِبَكَ الَّذِي تَطْلُبُهُ هُوَ النَّبِيُّ الَّذِي وَصَفَهُ هَؤُلَاءِ، وَلَيْسَ الْأَمْرُ فِي خَلِيفَتِهِ كَمَا قَالُوا، هَذَا النَّبِيُّ مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَوَصِيُّهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَهُوَ زَوْجُ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ

می باشد تا من او را قصد کنم و به نزد او روم و از او سؤال کنم، از علامت ها و دلالت ها که در نزد من است و آنها را می دانم. پس اگر صاحب من باشد که او را طلب کرده ام، به او ایمان می آورم. گفتند که: آن حضرت علیه السلام از دنیا رفته است. گفتم که: وصی و جانشین او کیست؟ گفتند: ابوبکر. گفتم که: نامش را برای من بیان کنید؛ زیرا که این کُنیت او است. گفتند: عبدالله پسر عثمان و او را به قریش نسبت دادند. گفتم که: نسب پیغمبر خویش محمد را برای من بیان کنید. پس نسب او را برای من بیان کردند. گفتم که: اینک آن پیغمبری که من او را طلب می کنم، نیست پیغمبری که من او را طلب می کنم، جانشینش برادر اوست در دین و پسر عموی او در نسب و شوهر دختر او و پدر فرزندان او و این پیغمبر را بر روی زمین فرزندی نیست غیر از فرزندان این مردی که جانشین اوست.

غانم می گوید که: چون این را شنیدند، به سوی من جستند و گفتند: ایها الامیر، این مرد از شرک بیرون آمده و داخل کفر شده است، و اینک خورش حلال است. من به ایشان گفتم: ای گروه، من مردی ام که دین دارم، و به آن جنگ در زده ام و آن را محکم گرفته ام و از آن مفارقت نمی کنم، تا چیزی را ببینم که از آن قوی تر باشد. به درستی که من صفت این مرد را یافتم در کتاب هایی که خدا آنها را بر پیغمبرانش فرو فرستاده و جز این نیست که از بلاد هند بیرون آمدم و از عزتی که در آن بودم، دست برداشتم، به جهت آن که او را طلب کنم. و چون از امر پیغمبر شما که شما او را ذکر کردید، تفحص کردم، آن پیغمبری که در کتاب ها وصف شده بود، نبود، پس دست از من بردارید.

و حاکم به سوی مردی فرستاد که او را حسین بن اشکیب می گویند و او را طلبید و چون آمد، به او گفت که: با این مرد هندی مباحثه کن. حسین در جواب حاکم گفت که: خدا تو را به اصلاح آورد، در نزد تو فقها و علما هستند و ایشان به مباحثه کردن با او داناتر و بیناترند. حاکم گفت: با او مباحثه کن؛ چنانچه من به تو می گویم و با او خلوت کن و از برای او باریک شو و خوب دل بدار تا درست خاطر نشان او کنی و با او مدارایی و ملاطفت و مهربانی کن و چون به خلوت رفتیم، حسین بن اشکیب به من گفت بعد از آن که با یکدیگر گفت و گو کرده بودیم و آنچه را بایست که من به او بگویم گفته بودم، و آنچه را که بایست او به من بگوید گفته بود، که آن پیغمبری که تو او را طلب می کنی، همین پیغمبری است که این گروه او را وصف کردند

وَأَبُو الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سِبْطِي مُحَمَّدٌ عليه السلام.

قَالَ غَانِمُ أَبُو سَعِيدٍ: فَقُلْتُ: اللَّهُ أَكْبَرُ، هَذَا الَّذِي طَلَبْتُ؛ فَاَنْصَرَفْتُ إِلَى دَاوُدَ بْنِ الْعَبَّاسِ، فَقُلْتُ لَهُ: أَيُّهَا الْأَمِيرُ، وَجَدْتُ مَا طَلَبْتُ، وَ أَنَا أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ.

قَالَ: فَبَرَّيْنِي، وَ وَصَلْنِي، وَ قَالَ لِلْحُسَيْنِ: تَفَقَّدهُ. قَالَ: فَمَضَيْتُ إِلَيْهِ حَتَّى أَنَسْتُ بِهِ، وَ فَقَهَّنِي فِيمَا احْتَجْتُ إِلَيْهِ مِنَ الصَّلَاةِ وَ الصَّيَامِ وَ الْفَرَائِضِ.

قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّا نَقْرَأُ فِي كُتُبِنَا أَنَّ مُحَمَّدًا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ، لَا نَبِيَّ بَعْدَهُ، وَ أَنَّ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ إِلَى وَصِيِّهِ وَ وَارِثِهِ وَ خَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ، ثُمَّ إِلَى الْوَصِيِّ بَعْدَ الْوَصِيِّ، لَا يَزَالُ أَمْرُ اللَّهِ جَارِيًا فِي أَعْقَابِهِمْ حَتَّى تَنْقُضِي الدُّنْيَا، فَمَنْ وَصِيٌّ وَصِيِّ مُحَمَّدٍ؟ قَالَ: الْحَسَنُ، ثُمَّ الْحُسَيْنُ - ابْنَا مُحَمَّدٍ - ثُمَّ سَاقَ الْأَمْرَ فِي الْوَصِيَّةِ حَتَّى انْتَهَى إِلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ عليه السلام.

ثُمَّ أَعْلَمَنِي مَا حَدَّثَ؛ فَلَمْ يَكُنْ لِي هِمَّةٌ إِلَّا طَلَبُ النَّاحِيَةِ.

فَوَافِي قُمْ، وَ قَعَدَ مَعَ أَصْحَابِنَا فِي سَنَةِ أَرْبَعٍ وَ سِتِّينَ، وَ خَرَجَ مَعَهُمْ حَتَّى وَافَى بَغْدَادَ، وَ مَعَهُ رَفِيقٌ لَهُ مِنْ أَهْلِ السُّنَدِ كَانَ صَحْبَهُ عَلَى الْمَذْهَبِ.

قَالَ: فَحَدَّثَنِي غَانِمٌ، قَالَ: وَ أَتَكَرَّرْتُ مِنْ رَفِيقِي بَعْضَ أَخْلَاقِهِ، فَهَجَرْتُهُ، وَ

و امر در جانشین او چنانچه ایشان گفتند، نیست. این پیغمبر، محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب است و وصی او، علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب است و آن حضرت، شوهر فاطمه دختر محمد ﷺ است و پدر حسن و حسین که دو نبیره محمدند.

ابو سعید غانم می گوید که: من گفتم: الله اکبر! اینک همان است که من طلب می کردم، پس به سوی داود بن عباس برگشتم و به او گفتم که: ایها الامیر، آنچه را که طلب می کردم یافتیم، و من شهادت می دهم که نیست خدایی مگر خدا و این که محمد ﷺ رسول خدا است.

غانم می گوید: پس داود با من نیکی و احسان نمود، و عطا و جائزه داد و به حسین گفت که: او را تفقد کن و بارجویی نما و از احوالش غافل مشو. غانم می گوید: بعد از آن، به سوی حسین رفتم و با او انس گرفتم و مرا دانشمند گردانید در آنچه به آن محتاج بودم؛ از نماز و روزه و سایر واجبات.

غانم می گوید که: به او گفتم که: ما در کتاب های خود می خوانیم که محمد ﷺ خاتم پیغمبران است، که پیغمبری بعد از او نیست، و نیز می خوانیم که امر امامت بعد از او، با وصی و وارث و خلیفه بعد از او است. بعد از آن با وصی بعد از وصی و پیوسته امر خدا که خلافت است، در فرزندان ایشان جاری است تا دنیا تمام شود. پس وصی و وصی محمد کیست؟ گفت که: امام حسن، بعد از آن امام حسین، پسران محمد. پس امر را راند در باب وصیت و همه را شمرد تا به حضرت صاحب الزمان ﷺ رسید. پس آنچه حادث شده بود از امر غایب شدن، به من اعلام نمود. بعد از آن مرا همتی نبود مگر طلب کردن ناحیه مقدسه و منزل آن حضرت و همه همت من بر آن مقصود شد.

راوی می گوید: پس غانم به قم آمد و با اصحاب ما نشست در سال شصت و چهارم (و ظاهر این است که دویست، از حدیث افتاده باشد، یا آن که به جهت ظهور ذکر، نکرده، چنان که متعارف است که کسور را ذکر می کنند و عدد تام معلوم معهود را می اندازند و این، اظهر است). حاصل مراد آن که: غانم در سال دویست و بیست و چهارم در شهر قم بود و با اصحاب مابرون رفت تا به بغداد رسید و او را رفیقی بود از اهل سِند که با او بود و به جهت هم مذهبی همراه او شده بود.

راوی می گوید که: غانم مرا خبر داد و گفت که: بعضی از اخلاق رفیق خود را انکار کردم

خَرَجْتُ حَتَّى سِرْتُ إِلَى الْعَبَّاسِيَّةِ أَنْتَهَيْتُ لِلصَّلَاةِ وَأُصَلِّي، وَإِنِّي لَوَاقِفٌ مُتَفَكِّرٌ فِيمَا قَصَدْتُ لِطَلْبِهِ إِذَا أَنَا بِآتٍ قَدْ أَتَانِي، فَقَالَ: أَنْتَ فُلَانٌ؟ - اسْمُهُ بِالْهِنْدِ - فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَقَالَ: أَحِبُّ مَوْلَاكَ، فَمَضَيْتُ مَعَهُ، فَلَمْ يَزَلْ يَتَخَلَّلُ بِي الطَّرِيقَ حَتَّى أَتَى دَاراً وَبُسْتَاناً، فَإِذَا أَنَا بِهِ ﷺ جَالِسٌ، فَقَالَ: «مَرْحَباً يَا فُلَانُ - بِكَلَامِ الْهِنْدِ - كَيْفَ حَالُكَ؟ وَكَيْفَ خَلَفْتَ فُلَاناً وَفُلَاناً؟» حَتَّى عَدَّ الْأَرْبَعِينَ كُلَّهُمْ، فَسَاءَ لِي عِنْتُهُمْ وَاحِداً وَاحِداً، ثُمَّ أَخْبَرَنِي بِمَا تَجَارَيْنَا، كُلَّ ذَلِكَ بِكَلَامِ الْهِنْدِ.

ثُمَّ قَالَ: «أَرَدْتُ أَنْ تَحُجَّ مَعَ أَهْلِ قُمْ؟» قُلْتُ: نَعَمْ، يَا سَيِّدِي، فَقَالَ: «لَا تَحُجَّ مَعَهُمْ، وَانْصَرِفْ سَنَتَكَ هَذِهِ، وَحُجَّ فِي قَابِلٍ». ثُمَّ أَلْقَى إِلَيَّ صُرَّةً كَانَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ لِي: «اجْعَلْهَا نَفَقَتَكَ، وَلَا تَدْخُلْ إِلَى بَغْدَادَ إِلَى فُلَانٍ - سَمَاءُ - وَلَا تُطْلِعْهُ عَلَى شَيْءٍ»، وَانْصَرِفْ إِلَيْنَا إِلَى الْبَلَدِ.

ثُمَّ وَاقَانَا بَعْضُ الْفُجُوجِ، فَأَعْلَمُونَا أَنَّ أَصْحَابَنَا انْصَرَفُوا مِنَ الْعَقَبَةِ، وَمَضَى نَحْوُ خُرَاسَانَ، فَلَمَّا كَانَ فِي قَابِلٍ، حَجَّ وَارْسَلَ إِلَيْنَا بِهَدِيَّةٍ مِنْ طَرَفِ خُرَاسَانَ، فَأَقَامَ بِهَا مُدَّةً، ثُمَّ مَاتَ رَحِمَهُ اللَّهُ.

١٣٦٠ / ٤. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ النَّضْرِ وَ أَبَا صِدَامٍ وَ جَمَاعَةً تَكَلَّمُوا بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي مُحَمَّدٍ ﷺ فِيمَا فِي أَيْدِي الْوُكَلَاءِ، وَ ارَادُوا الْفَخْصَ، فَجَاءَ الْحَسَنُ بْنُ النَّضْرِ إِلَى أَبِي الصَّدَامِ، فَقَالَ: إِنِّي أُرِيدُ الْحَجَّ، فَقَالَ لَهُ أَبُو صِدَامٍ: أَخْزُهُ هَذِهِ السَّنَةَ، فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ بْنُ النَّضْرِ: إِنِّي أَفْزَعُ فِي الْمَنَامِ وَلَا بُدَّ مِنَ

و از آن خوشم نیامد، پس از او جدا شدم و بیرون رفتم تا به عباسیه رسیدم،<sup>۱</sup> و در کار مهیا شدن برای نماز و نماز کردن بودم، و من ایستاده و متفکر بودم در آنچه از برای طلب کردن آن قصد کرده بودم، ناگاه دیدم که کسی به نزد من آمد و گفت: تویی که نامت در هند فلان است؟ گفتم: آری. گفت: آقای خود را اجابت کن که تو را می‌طلبند. من با او روانه شدم و پیوسته مرا در راه‌ها و کوچه‌ها داخل می‌نمود تا آن‌که در خانه و بستانی آمد. ناگاه دیدم که آن حضرت علیه السلام نشسته و به سخن اهل هند فرمود که: «ای فلان، خوش آمدی، حالت چون است؟ و چگونه گذاشتی فلان و فلان و فلان را؟» تا آن‌که همه آن چهل نفر را شمرد و نام برد و مرا از حال ایشان یک به یک سؤال کرد.

بعد از آن مرا خبر داد به آنچه آن را جاری ساخته بودیم و همه اینها را به سخن اهل هند می‌فرمود و فرمود که: «اراده کرده‌ای که با اهل قم به حج روی؟» عرض کردم: آری، ای سید من. فرمود که: «با ایشان به حج مرو و در این سال برگرد و در سال آینده به حج رو». پس کیسه زری که در پیش رویش بود، به سوی من انداخت و فرمود که: «این را خرجی خویش گردان و در بغداد، در خانه فلان داخل شو» و آن شخص را نام برد و فرمود که: «او را بر هیچ چیز مطلع مگردان».

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

راوی می‌گوید که: غانم برگشت به سوی ما و به آن شهری که بودیم، و بعد از آن پیک‌ها به نزد ما آمدند و ما را اعلام کردند که اصحاب ما که به حج رفته بودند، از عقبه برگشتند و به حج نرفتند و غانم به جانب خراسان رفت و چون سال آینده شد، به حج رفت و از طرف خراسان هدیه و سوغاتی به سوی ما فرستاد، و مدتی در خراسان ماند و در آنجا وفات کرد، خدا او را رحمت کند.

۴ / ۱۳۶۰. علی بن محمد، از سعد بن عبدالله روایت کرده است که گفت: حسن بن نصر و ابو صدام و گروهی بعد از آن‌که امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا رفت، در باب آنچه در دست وکلای آن حضرت بود، سخن گفتند و اراده کردند که تفحص کنند و جستجو نمایند. پس حسن بن نصر به نزد ابو صدام آمد و گفت که: من اراده دارم که به حج روم. ابو صدام گفت که: امسال آن را به تأخیر انداز. حسن گفت که: من در خواب می‌ترسم و خواب پریشان می‌بینم

۱. و آن عمارت و مسجد بنی عباس است در سامره، و ترجمه آن به قریه عباسیه صورتی ندارد. (مترجم)

الخُرُوجَ، وَ أَوْصَى إِلَى أَحْمَدَ بْنِ يَعْلَى بْنِ حَمَّادٍ، وَ أَوْصَى لِلنَّاحِيَةِ بِمَالٍ، وَ أَمَرَهُ أَنْ لَا يُخْرِجَ شَيْئاً إِلَّا مِنْ يَدِهِ إِلَى يَدِهِ عليه السلام بَعْدَ ظُهُورِهِ.

قَالَ: فَقَالَ الْحَسَنُ: لَمَّا وَافَيْتُ بَغْدَادَ، اكْتَرَيْتُ دَاراً فَتَرَلْتُهَا، فَجَاءَنِي بَعْضُ الْوُكَلَاءِ بِشَبَابٍ وَ دَنَابِيرٍ، وَ خَلَفَهَا عِنْدِي، فَقُلْتُ لَهُ: مَا هَذَا؟ قَالَ: هُوَ مَا تَرَى، ثُمَّ جَاءَنِي آخَرُ بِمِثْلِهَا، وَ آخَرُ حَتَّى كَبَسُوا الدَّارَ، ثُمَّ جَاءَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ بِجَمِيعِ مَا كَانَ مَعَهُ، فَتَعَجَّبْتُ، وَ بَقِيتُ مُتَّفَكراً، فَوَرَدَتْ عَلَيَّ رُفْعَةُ الرَّجُلِ عليه السلام: «إِذَا مَضَى مِنَ النَّهَارِ كَذَا وَ كَذَا، فَأَحْمِلْ مَا مَعَكَ». فَرَحَلْتُ، وَ حَمَلْتُ مَا مَعِيَ، وَ فِي الطَّرِيقِ صُغْلُوكُ يَقْطَعُ الطَّرِيقَ فِي سِتِّينَ رَجُلًا، فَاجْتَزْتُ عَلَيْهِ، وَ سَلَّمَنِي اللَّهُ مِنْهُ، فَوَافَيْتُ الْعُسْكَرَ، وَ نَزَلْتُ، فَوَرَدَتْ عَلَيَّ رُفْعَةُ أَنْ «أَحْمِلْ مَا مَعَكَ». فَعَبَيْتُهُ فِي صِنَانِ الْحَمَّالِينَ.

فَلَمَّا بَلَغْتُ الدَّهْلِيَّزَ إِذَا فِيهِ أَسْوَدٌ قَائِمٌ، فَقَالَ: أَنْتَ الْحَسَنُ بْنُ النَّضْرِ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: ادْخُلْ، فَدَخَلْتُ الدَّارَ، وَ دَخَلْتُ بَيْتاً وَ فَرَعْتُ صِنَانَ الْحَمَّالِينَ، وَ إِذَا فِي زَاوِيَةِ الْبَيْتِ خُبْرٌ كَثِيرٌ، فَأَعْطَى كُلَّ وَاحِدٍ مِنَ الْحَمَّالِينَ رَغِيفَيْنِ، وَ أَخْرَجُوا، وَ إِذَا بَيْتٌ عَلَيْهِ سِتْرٌ، فَتَوَدِيتُ مِنْهُ: «يَا حَسَنَ بْنَ النَّضْرِ، أَحْمَدُ اللَّهُ عَلَى مَا مَنَّ بِهِ عَلَيْكَ، وَ لَا تَشْكَنَّ: فَوَدَّ الشَّيْطَانُ أَنَّكَ شَكَكْتَ» وَ أَخْرَجَ إِلَيَّ ثَوْبَيْنِ، وَ قِيلَ لِي: خُذْهُمَا؛ فَسَتَحْتَاجُ إِلَيْهِمَا، فَأَخَذْتُهُمَا، وَ خَرَجْتُ.

قَالَ سَعْدٌ: فَأَنْصَرَفَ الْحَسَنُ بْنُ النَّضْرِ، وَ مَاتَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ، وَ كُفِّنَ فِي الثَّوْبَيْنِ.

١٣٦١ / ٥. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمَّوَيْهِ السُّوَيْدَاوِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ

و چاره ندارم که بیرون روم، و احمد بن یعلی بن حمّاد را وصی خود گردانید و از برای ناحیه مقدّسه به مالی وصیت کرد و احمد را امر کرد که چیزی از آن مال را بیرون نکند، مگر از دست خویش و به دست آن حضرت دهد، بعد از آن که ظاهر شود.

راوی می گوید که: حسن گفت: چون به بغداد رسیدم، خانه‌ای را اجاره کردم و در آن خانه فرود آمدم، پس بعضی از وکلا جامه‌ها و دینارها را به نزد من آورد و آنها را به نزد من گذاشت. به او گفتم که: این چیست؟ گفت: آن چیزی است که می بینی. بعد از آن دیگری مثل آنها را به نزد من آورد و دیگری چنین کرد تا آن که آن خانه را پر کردند. پس احمد بن اسحاق همه آنچه را که با او بود، به نزد من آورد من تعجب کردم و متفکر ماندم، پس نامه آن مرد - یعنی: صاحب الزّمان - بر من وارد شد. مضمون نامه آن که: «چون فلان قدر از روز بگذرد، آنچه را که با تو است، بار کن و بیار.»

بعد از آن که آن وقت رسید، کوچ کردم و آنچه را که با من بود، بار کردم و در راه دزدی بود که راهزنی می نمود با شصت نفر که دور او را گرفته بودند و او را اعانت می کردند و من بر آن دزد گذشتم و خدا مرا از اذیت او سالم گردانید، پس به سامره آمدم و فرود آمدم و بر من نامه‌ای وارد شد که: «آنچه با تو است، بار کن و بر پشت کسی ده که بیاورد» و من آن را در ظرف‌های حمّالان تعبیه کردم و ترتیب دادم و چون در دهلیز خانه رسیدم، دیدم که سیاهی در آن دهلیز ایستاده، گفت: تویی حسن بن نصر؟ گفتم: آری، گفت: داخل شو. من داخل خانه شدم و در حجره او در آمدم و ظرف‌های حمّالان را خالی کردم و دیدم که در سه کنج حجره، نان بسیاری هست و آن سیاه هر یک از حمّالان را دو گرده نان داد و ایشان را بیرون کرد، و حجره‌ای دیدم که پرده‌ای بر در آن آویخته بود. پس از اندران حجره ندایی به من رسید که: «ای حسن بن نصر، خدا را حمد کن بر آنچه به آن بر تو منت گذاشت و در وجود و حیات من شک مکن که شیطان دوست داشت که تو شک کنی.» و دو جامه را به سوی من بیرون فرستاد و به من گفته شد که: این دو جامه را بگیر که زود باشد که به اینها محتاج شوی، پس آنها را گرفتم و بیرون آمدم.

سعد می گوید که: پس حسن بن نصر برگردید و در ماه مبارک رمضان وفات کرد و او را در آن دو جامه کفن کردند.

۵/ ۱۳۶۱. علی بن محمد، از محمد بن خَمویه شویداوی، از محمد بن ابراهیم بن مهزیار

إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَّارَ، قَالَ: شَكَكْتُ عِنْدَ مُضِيِّ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام، وَاجْتَمَعَ عِنْدَ أَبِي مَالٍ جَلِيلٍ، فَحَمَلَهُ، وَرَكِبَ السَّفِينَةَ، وَخَرَجْتُ مَعَهُ مُشِيعًا، فَوَعِكَ وَعُكَأَ شَدِيدًا، فَقَالَ: يَا بُنَيَّ، رُدَّنِي، فَهُوَ الْمَوْتُ، وَقَالَ لِي: اتَّقِ اللَّهَ فِي هَذَا الْمَالِ؛ وَأَوْصِي إِلَيَّ، فَمَاتَ. فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: لَمْ يَكُنْ أَبِي لِيُوصِي بِشَيْءٍ غَيْرِ صَاحِبِ، أُحْمِلُ هَذَا الْمَالَ إِلَى الْعِرَاقِ، وَ أَكْثَرِي دَارًا عَلَى الشُّطِّ، وَلَا أُخْبِرُ أَحَدًا بِشَيْءٍ، وَإِنْ وَضَعَ لِي شَيْءٌ كَوَضُوحِهِ أَيَّامَ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام، أَنْفَذْتُهُ، وَإِلَّا قَصَفْتُ بِهِ.

فَقَدِمْتُ الْعِرَاقَ، وَ أَكْثَرَيْتُ دَارًا عَلَى الشُّطِّ، وَ بَقِيتُ أَيَّامًا، فَإِذَا أَنَا بِرُقْعَةٍ مَعَ رَسُولٍ، فِيهَا: «يَا مُحَمَّدُ، مَعَكَ كَذَا وَ كَذَا فِي جَوْفِ كَذَا وَ كَذَا» حَتَّى قَصَّ عَلَيَّ جَمِيعَ مَا مَعِيَ مِمَّا لَمْ أُحِطْ بِهِ عِلْمًا، فَسَلَّمْتُهُ إِلَى الرَّسُولِ، وَ بَقِيتُ أَيَّامًا لَا يُرْفَعُ لِي رَأْسٌ، وَ اغْتَمَمْتُ، فَخَرَجَ إِلَيَّ: «قَدْ أَقَمْنَاكَ مَكَانَ أَبِيكَ، فَاحْمَدِ اللَّهَ».

١٣٦٢ / ٦. مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ النَّسَائِيِّ، قَالَ: أَوْصَلْتُ أَشْيَاءَ لِلْمَرْزُبَانِيِّ الْحَارِثِيِّ، فِيهَا سِوَارُ ذَهَبٍ، فَقُبِلْتُ، وَ رُدَّ عَلَيَّ السَّوَارُ، فَأَمَرْتُ بِكَسْرِهِ، فَكَسَرْتُهُ، فَإِذَا فِي وَسْطِهِ مَنَاقِيلُ حَدِيدٍ وَ نُحَاسٍ أَوْ صُفْرِ، فَأَخْرَجْتُهُ وَ أَنْفَذْتُ الذَّهَبَ، فَقُبِلَ.

١٣٦٣ / ٧. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْفَضْلِ الْخَرَّازِ الْمَدَائِنِيِّ - مَوْلَى خَدِيجَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام - قَالَ: إِنَّ قَوْمًا مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مِنَ الطَّالِبِيِّينَ كَانُوا يَقُولُونَ بِالْحَقِّ، وَ كَانَتْ الْوُظَائِفُ تَرُدُّ عَلَيْهِمْ فِي وَقْتٍ مَعْلُومٍ، فَلَمَّا مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام، رَجَعَ

روایت کرده است که گفت: در هنگامی که امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا رفت، من شک کردم و در نزد پدرم مال بسیاری جمع شده بود، پس آن مال را برداشتم و بر کشتی سوار شد و من همراه او به عنوان مشایعت بیرون رفتم. پدرم را تب سختی عارض شد و ناخوش گردید، گفت: ای فرزند عزیز من، مرا برگردان که این نشانه مرگ است و به من گفت که: از خدا پرهیز در باب این مال، و به من وصیت نمود که آن را به عراق برسانم و وفات کرد.

بعد از آن من با خود گفتم که: پدرم چنان نبود که وصیت کند به چیزی که درست نباشد. این مال را بر می دارم و به سوی عراق می روم و خانه ای بر کنار شط بغداد کرایه می کنم، و کسی را به چیزی خبر نمی دهم، پس اگر چیزی از برای من ظاهر و روشن شود، چون روشن شدن آن در روزگار امام حسن عسکری علیه السلام، آن را می فرستم و اگر چنان نشود، خود آن را می خورم و به مصرف خویش می رسانم.

پس به عراق آمدم و خانه ای را کرایه کردم بر کنار شط و چند روزی در آنجا ماندم، ناگاه دیدم که نامه ای با فرستاده ای آمد و در آن نامه نوشته بود که: «ای محمد، چنین و چنین همراه تو است در اندران چنین و چنین» تا آن که همه آنچه را که با من بود، بر من خواند، از آنچه علم من به آن احاطه ننموده بود، پس، آن را بفرستاده تسلیم کردم و چند روزی ماندم که سری از برای من بلند نمی شد (یعنی: کسی به من التفات نمی کرد و با من تکلم نمی نمود) و به این سبب بسیار غمناک شدم، بعد از آن توقیعی از آن حضرت به سوی من بیرون آمد که: «ما تو را به جای پدرت باز داشتیم، پس خدا را حمد کن».

۱۳۶۲ / ۶. محمد بن ابی عبدالله، از ابو عبدالله نسائی روایت کرده است که گفت: چیزی چند از مرزبانی حارثی را به ناحیه مقدسه رسانیدم و دست برنجن طلایی در میان آنها بود، پس همه آنها قبول شد و دست برنجن به من رد شد، و مأمور شدم به این که آن را بشکنم. پس آن را شکستم، دیدم که در میان آن چند مثقالی آهن و مس یاروی بود. من آن را بیرون کردم و طلای آن را فرستادم و آن را قبول فرمود.

۱۳۶۳ / ۷. علی بن محمد، از فضل خزّاز مدائنی - غلام آزاد شده خدیجه دختر محمد، یعنی: ابو جعفر علیه السلام - روایت کرده است که گفت: گروهی از اهل مدینه از فرزندان ابوطالب به حق قائل بودند، و به امامت ائمه اعتقاد داشتند، و در زمان معینی وظیفه ها بر ایشان وارد می شد و چون امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا رفت، گروهی از ایشان از اعتقاد به فرزندان آن

قَوْمٌ مِنْهُمْ عَنِ الْقَوْلِ بِالْوَلَدِ، فَوَرَدَتِ الْوُضَائِفُ عَلَى مَنْ ثَبَتَ مِنْهُمْ عَلَى الْقَوْلِ بِالْوَلَدِ، وَ  
قُطِعَ عَنِ الْبَاقِينَ، فَلَا يُذَكَّرُونَ فِي الذَّاكِرِينَ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

١٣٦٤ / ٨. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: أَوْصَلَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ السَّوَادِ مَالًا، فَرَدَّ عَلَيْهِ، وَقِيلَ  
لَهُ: أَخْرِجْ حَقَّ وَلَدِ عَمِّكَ مِنْهُ - وَهُوَ أَرْبَعُمِائَةٍ دِرْهَمٍ - وَكَانَ الرَّجُلُ فِي يَدِهِ ضِيعَةٌ  
لِوَلَدِ عَمِّهِ، فِيهَا شِرْكَةٌ قَدْ حَبَسَهَا عَلَيْهِمْ، فَنَظَرَ فَإِذَا الَّذِي لِوَلَدِ عَمِّهِ مِنْ ذَلِكَ الْمَالِ  
أَرْبَعُمِائَةٍ دِرْهَمٍ؛ فَأَخْرَجَهَا، وَأَنْفَذَ الْبَاقِي، فَقُبِلَ.

١٣٦٥ / ٩. الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ قَالَ: وَلَدَ لِي عِدَّةٌ بَيْنَ، فَكُنْتُ أَكْتُبُ وَأَسْأَلُ الدُّعَاءَ،  
فَلَا يُكْتُبُ إِلَيَّ لَهُمْ بِشَيْءٍ، فَمَاتُوا كُلُّهُمْ، فَلَمَّا وَلَدَ لِي الْحَسَنُ ابْنِي، كَتَبْتُ أَسْأَلُ  
الدُّعَاءَ، فَأَجِبْتُ: «يَبْقَى، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ».

١٣٦٦ / ١٠. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ صَالِحٍ، قَالَ: كُنْتُ خَرَجْتُ سَنَةً مِنْ  
السَّنِينَ بِبَغْدَادَ، فَاسْتَأْذَنْتُ فِي الْخُرُوجِ، فَلَمْ يُؤْذَنْ لِي، فَأَقَمْتُ اثْنَيْنِ وَعِشْرِينَ يَوْمًا وَ  
قَدْ خَرَجَتِ الْقَافِلَةُ إِلَى النَّهْرَوَانَ، فَأَذِنَ فِي الْخُرُوجِ لِي يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ، وَقِيلَ لِي:  
اخْرُجْ فِيهِ، فَخَرَجْتُ وَأَنَا آيِسٌ مِنَ الْقَافِلَةِ أَنْ الْحَقَّهَا، فَوَافَيْتُ النَّهْرَوَانَ وَالْقَافِلَةَ  
مُقِيمَةً، فَمَا كَانَ إِلَّا أَنْ أَغْلَفْتُ جِمَالِي شَيْئًا حَتَّى رَحَلَتِ الْقَافِلَةُ، فَرَحَلْتُ وَقَدْ دَعَا  
لِي بِالسَّلَامَةِ، فَلَمْ أَلَقِ سُوءًا، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ.

حضرت برگشتند، پس وظیفه‌ها وارد شد بر کسانی از ایشان که بر اعتقاد به فرزند آن حضرت ثابت مانده بودند، و از باقی ماندگان قطع شد، پس آنها چنان شدند که در میانه یاد کنندگان یاد نمی‌شوند، و کسی نام ایشان را نمی‌برد. والحمد لله رب العالمین.

۸ / ۱۳۶۴. علی بن محمد روایت کرده و گفته است که: مردی از اهل دهات عراق مالی را به ناحیه مقدسه رسانید، پس آن مال بر او رد شد، و به او گفته شد که: حق پسران عموی خویش را از آن بیرون کن - و آن چهارصد درهم است - و مزرعه‌ای در دست آن مرد بود که پسران عموی او در آن شرکتی داشتند، و آن مزرعه را بر ایشان حبس کرده بود. بعد از آن نظر کرد دید که آنچه مال پسران عموی اوست از آن مال، چهارصد درهم است. پس آن را بیرون کرد و باقی مانده را فرستاد و قبول شد.

۹ / ۱۳۶۵. قاسم بن علام روایت کرده و گفته است که: مرا چندین پسر متولد شد و عریضه می‌نوشتم و خواهش می‌نمودم که آن حضرت دعا بفرماید، و برای ایشان به من چیزی نمی‌نوشت. پس همه ایشان مردند و چون حسن پسر من از برای من متولد شد، نوشتم و سؤال کردم که دعا بفرماید. پس جواب به من رسید که: «این فرزند، باقی می‌ماند و الحمد لله».

۱۰ / ۱۳۶۶. علی بن محمد، از ابو عبدالله بن صالح روایت کرده است که گفت: سالی از سال‌ها در بغداد بودم و در باب بیرون رفتن، از آن حضرت رخصت طلبیدم و مرا مرخص نفرمود، پس بیست و دو روز ماندم و قافله به سوی نهر روان بیرون رفته بودند و در روز چهارشنبه، در باب بیرون رفتن رخصت یافتم و به من گفته شد که: در همین روز بیرون رو، پس بیرون رفتم - و حال آن‌که من از قافله و رسیدن به ایشان نومید بودم - و چون به نهر روان آمدم، دیدم که قافله در آنجا مانده‌اند. پس فایده تخلف من چیزی نبود، مگر آن‌که به جمال خویش چیزی از بابت علوفه ندادم؛ زیرا که متعارف بود که قافله، در هر منزلی که لنگ کنند، علوفه و خراجات شتران را به جمال دهند.

و چون راوی به فرموده حضرت، همراه قافله نرفت، این مبلغ او نفع شد (بعضی، معنی عبارت را چنین فهمیده‌اند و ظاهر در نزد فقیر آن است که معنی عبارت این باشد که: بعد از آن‌که به نهر روان رسیدم، درنگی نشد، مگر آن قدر که من شتران خویش را قدری علوفه دادم تا قافله کوچ کردند). و من نیز با ایشان کوچ کردم و از برای من، به سلامت دعا شده بود و هیچ ناخوشی و بدی ندیدم، والحمد لله.

١١ / ١٣٦٧ . عَلِيٌّ، عَنْ نَصْرِ بْنِ صَبَّاحِ الْبَجَلِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يُوسُفَ الشَّاشِيِّ، قَالَ:  
خَرَجَ بِي نَاصُورٌ عَلَى مَقْعَدَتِي، فَأَرَيْتُهُ الْأَطِبَّاءَ، وَانْفَقْتُ عَلَيْهِ مَالًا، فَقَالُوا: لَا نَعْرِفُ  
لَهُ دَوَاءً، فَكَتَبْتُ رُقْعَةً أَسْأَلُ الدُّعَاءَ، فَوَقَعَ ﷺ إِلَيَّ: «الْبَسْكَ اللَّهُ الْعَافِيَةَ، وَجَعَلَكَ مَعَنَا  
فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ».

قَالَ: فَمَا أَتَتْ عَلَيَّ جُمُعَةٌ حَتَّى عُوِفِيتُ، وَصَارَ مِثْلَ رَاحَتِي، فَدَعَوْتُ طَبِيبًا مِنْ  
أَصْحَابِنَا، وَارَيْتُهُ إِيَّاهُ، فَقَالَ: مَا عَرَفْنَا لِهَذَا دَوَاءً.

١٢ / ١٣٦٨ . عَلِيٌّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الْيَمَانِيِّ، قَالَ: كُنْتُ بِبَغْدَادَ، فَتَهَيَّأْتُ قَافِلَةً  
لِلْيَمَانِيِّينَ، فَأَرَدْتُ الْخُرُوجَ مَعَهَا، فَكَتَبْتُ التَّمِيسَ الْإِذْنَ فِي ذَلِكَ، فَخَرَجَ: «لَا تَخْرُجْ  
مَعَهُمْ؛ فَلَيْسَ لَكَ فِي الْخُرُوجِ مَعَهُمْ حَيَرَةٌ، وَأَقِمَّ بِالْكُوفَةِ».

قَالَ: وَأَقَمْتُ، وَخَرَجَتِ الْقَافِلَةُ، فَخَرَجْتُ عَلَيْهِمْ حَنْظَلَةً، فَاجْتَنَحْتُهُمْ، وَكَتَبْتُ  
أَسْتَأْذِنُ فِي رُكُوبِ الْمَاءِ، فَلَمْ يُؤْذَنْ لِي، فَسَأَلْتُ عَنِ الْمَرَائِبِ الَّتِي خَرَجْتُ فِي تِلْكَ  
السَّنَةِ فِي الْبَحْرِ، فَمَا سَلِمَ مِنْهَا مَرْكَبٌ، خَرَجَ عَلَيْهَا قَوْمٌ مِنَ الْهِنْدِ - يُقَالُ لَهُمْ:  
الْبَوَارِجُ - فَقَطَعُوا عَلَيْهَا.

قَالَ: وَزُرْتُ الْعَسْكَرَ، فَأَتَيْتُ الدَّرْبَ مَعَ الْمَغِيبِ، وَ لَمْ أَكَلِّمْ أَحَدًا، وَ لَمْ أَتَعَرَّفْ  
إِلَى أَحَدٍ، وَ أَنَا أَصْلِي فِي الْمَسْجِدِ بَعْدَ فَرَاعِي مِنَ الزِّيَارَةِ إِذَا بِخَادِمٍ قَدْ جَاءَنِي، فَقَالَ  
لِي:

۱۳۶۷/۱۱. علی، از نصر بن صَبَّاح بَجَلی، از محمد بن یوسف شاشی روایت کرده است که گفت: بر نشست گاه من ناصوری پدید آمد.<sup>۱</sup> به هر تقدیر، راوی می گوید: پس، آن را به طبیبان نمودم و مال بسیاری بر آن خرج کردم، پس ایشان گفتند: دواپی را از برای این جراحات نمی دانیم. بعد از آن عریضه ای به حضرت صاحب علیه السلام نوشتم و از او سؤال کردم که دعا بفرماید، آن حضرت علیه السلام فرمان همایونی به من نوشت: «خدا تو را لباس عافیت بپوشاند و در دنیا و آخرت تو را با ما قرار دهد».

راوی می گوید که: یک جمعه بر من نگذشت که عافیت یافتم و نشست گاه من در همواری، چون کف دستم گردید. پس طبیبی را از اصحاب خویش طلبیدم و آن را به وی نمودم، گفت که: ما از برای این ناخوشی، دواپی را ندانستیم.

۱۳۶۸/۱۲. علی، از علی بن حسین یمانی روایت کرده است که گفت: در بغداد بودم که اهل یمن را قافله ای آماده شد و من خواستم که با آن قافله بیرون روم، پس عریضه ای نوشتم و خواهش رخصت در این باب نمودم، توفیق آن حضرت بیرون آمد که: «با ایشان بیرون مرو؛ که از برای تو در بیرون رفتن با ایشان هیچ خوبی نیست و در کوفه بمان».

راوی می گوید که: من ماندم و قافله بیرون رفتند، و قبيلة حنظله بر ایشان بیرون آمدند و ایشان را از بن برکنند. و نوشتم که در باب سوار شدن در کشتی رخصت حاصل کنم، مرا مرخص نفرمود، بعد از آن سؤال کردم از حال کشتی ها که در آن سال بیرون رفت در دریا، معلوم شد که از آن کشتی ها یک کشتی سالم بیرون نرفته بود، و گروهی از اهل هند که ایشان را بوارج می گویند، بر ایشان بیرون آمده بودند و آنها را به یک بار تاخته بودند.<sup>۲</sup>

راوی می گوید که: به زیارت سامره رفتم (و بنابر بعضی از نسخ کافی، وارد سامره شدم) و آمدم بر در دروازه سامره در وقتی که آفتاب غروب کرد به طوری که ورود من و غروب آن مقارن بودند، و با کسی سخن نگفتم و خود را به هیچ کسان نشناسانیدم، و من در مسجد

۱. و ناصور و ناسور به صاد و سین، ریش و جراحات کهنه را گویند. و ناسور، به سین، رگی را هم گویند که پیوسته از آن خون رود. و شاید که راوی، آن جراحات را به اعتبار طولی که کشیده بود، ناصور نامیده باشد. و اگر نه، جراحات در ازل عروض و پدید آمدن، ناصور نیست. (مترجم)

۲. و بوارج جمع بارجه است، و احتمال دارد که جمع بارج باشد. و در قاموس مذکور است که بارج، کشتی بانی که به غایت استاد باشد و بارجه، کشتی بزرگی است که از برای جنگ باشد، و مرد شیر و بد نفس. (مترجم)

قُمْ، فَقُلْتُ لَهُ: إِذْنٌ إِلَى أَيْنَ؟ فَقَالَ لِي: إِلَى الْمَنْزِلِ، قُلْتُ: وَمَنْ أَنَا؟ لَعَلَّكَ أُرْسِلْتَ إِلَى غَيْرِي، فَقَالَ: لَا، مَا أُرْسِلْتَ إِلَّا إِلَيْكَ، أَنْتَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ رَسُولُ جَعْفَرِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، فَمَرَّ بِي حَتَّى أَنْزَلَنِي فِي بَيْتِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ، ثُمَّ سَارَهُ، فَلَمْ أَذِرْ مَا قَالَ لَهُ حَتَّى آتَانِي جَمِيعَ مَا أَحْتَاجُ إِلَيْهِ، وَجَلَسْتُ عِنْدَهُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، وَاسْتَأْذَنْتُهُ فِي الزِّيَارَةِ مِنْ دَاخِلٍ، فَأَذِنَ لِي، فَزُرْتُ لَيْلًا.

١٣٦٩ / ١٣، الْحَسَنُ بْنُ الْفَضْلِ بْنِ زَيْدٍ الْيَمَانِيُّ، قَالَ: كَتَبَ أَبِي بِخَطِّهِ كِتَابًا، فَوَرَدَ جَوَابُهُ، ثُمَّ كَتَبْتُ بِخَطِّي، فَوَرَدَ جَوَابُهُ، ثُمَّ كَتَبَ بِخَطِّهِ رَجُلٌ مِنْ فُقَهَاءِ أَصْحَابِنَا، فَلَمْ يَرِدْ جَوَابُهُ، فَنَظَرْنَا، فَكَانَتِ الْعِلَّةُ أَنَّ الرَّجُلَ تَحَوَّلَ قَرْمَطِيًّا.

قَالَ الْحَسَنُ بْنُ الْفَضْلِ: فَزُرْتُ الْعِرَاقَ، وَوَرَدْتُ طُوسَ، وَعَزَمْتُ أَنْ لَا أَخْرُجَ إِلَّا عَنْ بَيْتَةٍ مِنْ أَمْرِي، وَنَجَاحٍ مِنْ حَوَائِجِي وَ لَوْ اخْتَجْتُ أَنْ أُقِيمَ بِهَا حَتَّى أَتَصَدَّقَ.

قَالَ: وَفِي خِلَالِ ذَلِكَ يَضِيقُ صَدْرِي بِالْمَقَامِ، وَأَخَافُ أَنْ يَفُوتَنِي الْحَجُّ. قَالَ: فَجِئْتُ يَوْمًا إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ أَتَقَاضَاهُ، فَقَالَ لِي: صِرْ إِلَى مَسْجِدِ كَذَا وَ كَذَا، وَإِنَّهُ يَلْقَاكَ رَجُلٌ.

قَالَ: فَصِرْتُ إِلَيْهِ، فَدَخَلَ عَلَيَّ رَجُلٌ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيَّ ضَحِكَ، وَقَالَ: لَا تَغْتَمَّ؛ فَإِنَّكَ سَتَحُجُّ فِي هَذِهِ السَّنَةِ، وَتَنْصَرِفُ إِلَى أَهْلِكَ وَ وَلَدِكَ سَالِمًا. قَالَ: فَاطْمَأْنَنْتُ، وَسَكَنَ

نماز می کردم بعد از آن که از زیارت فارغ شده بودم، ناگاه دیدم که غلامی به نزد من آمد و با من گفت: برخیز. من به آن غلام گفتم در آن هنگام که بر خواستم: به کجا می رویم؟ گفت: به منزل. گفتم که: من کیستم و شاید که تو را به سوی من غیر من فرستاده اند؟ گفت: نه، و من فرستاده نشدم مگر به سوی تو، و تویی علی بن حسین، فرستاده جعفر بن ابراهیم. پس مرا برد تا آن که در خانه حسین بن احمد مرا فرود آورد و با حسین بن احمد سرگوشی گفت، و من ندانستم که با او چه گفت، تا آن که مرا خبر داد که همه آنچه من به آن محتاج باشم آماده است (و بنابر بعضی از نسخ، تا آن که جمیع مایحتاج را به نزد من آورد) و سه روز در نزد او نشستیم. و در باب زیارت کردن از داخل حجره از او رخصت طلبیدم، و ما را رخصت داد پس در شب به زیارت رفتیم.

۱۳/۱۳۶۹. حسن بن فضیل بن زیاد یعانی روایت کرده و گفته است که: پدرم نامه ای به خط خود نوشت و جواب آن آمد، بعد از آن، من به خط خود نوشتم، و جواب آن رسید، و مردی از فقهای اصحاب ما نامه ای به خط خود نوشت، و جواب آن نرسید. پس ما نظر کردیم، سببش این بود که آن مرد، قرمطی شده بود.

حسن بن فضل می گوید که: پس به زیارت ائمه بغداد آمدم، و حال آن که وارد طوس شده بودم و عزم کردم که از بغداد بیرون بروم، مگر بعد از ظهور امر خویش و بر آمدن حاجت هایی که دارم و آن، عبارت است از: علم به وجود حضرت صاحب الامر - صلوات الله و سلامه علیه - و هر چند که احتیاج به هم رسانم، به این که در بغداد بمانم تا آن که صدقه بگیرم.

حسن گفت: و در میان این امر، سینه ام به سبب ماندن در بغداد تنگ می شد، و می ترسیدم که حج از من فوت شود. پس روزی به نزد محمد بن احمد آمدم که از او جواب گیرم، به من گفت: برو به فلان مسجد و البته مردی تو را ملاقات خواهد کرد. حسن گفت که: من به سوی آن مسجد رفتم، پس مردی بر من داخل شد و چون به من نظر کرد، خندید و گفت: غمگین مباش؛ زیرا که زود باشد که تو به حج روی در این سال، و به سوی زن و فرزندان خویش

۱. و قرمطی، مفرد قرامطه است و ایشان، طائفه ای از شیعه اند که به امامت محمد، پسر اسماعیل پسر امام جعفر صادق علیه السلام قائل اند. و سبب نامیدن ایشان به این نام، آن است که اول رؤسای ایشان به طریق قرمطه نوشت. و قرمطه، بر وزن غرغره، حروف و سطور را نزدیک به هم نوشتن است. (مترجم)

قَلْبِي، وَ أَقُولُ: ذَا مُصْداقُ ذَلِكَ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ.

قَالَ: ثُمَّ وَرَدَتْ الْعُسْكِرُ، فَخَرَجَتْ إِلَيَّ صُرَّةٌ فِيهَا دَنَانِيرُ وَ ثَوْبٌ، فَأَعْتَمَمْتُ، وَ قُلْتُ فِي نَفْسِي: جَزَائِي عِنْدَ الْقَوْمِ هَذَا؟ وَ اسْتَعْمَلْتُ الْجَهْلَ، فَרَدَدْتُهَا، وَ كَتَبْتُ رُقْعَةً، وَ لَمْ يُشِرِ الَّذِي قَبَضَهَا مِنِّي عَلَى شَيْءٍ، وَ لَمْ يَتَكَلَّمْ فِيهَا بِحَرْفٍ، ثُمَّ نَدِمْتُ بَعْدَ ذَلِكَ نَدَامَةً شَدِيدَةً، وَ قُلْتُ فِي نَفْسِي: كَفَرْتُ بِرَدِّي عَلَى مَوْلَايَ.

وَ كَتَبْتُ رُقْعَةً أَعْتَذِرُ مِنْ فِعْلِي، وَ أَبُوءُ بِالْإِثْمِ، وَ أَسْتَغْفِرُ مِنْ ذَلِكَ، وَ أَنْفَذْتُهَا، وَ قُمْتُ أَتَمَسَّحُ، فَأَنَا فِي ذَلِكَ أَفَكَّرُ فِي نَفْسِي، وَ أَقُولُ: إِنْ رُدَّتْ عَلَيَّ الدَّنَانِيرُ، لَمْ أَحُلُلْ صِرَارَهَا، وَ لَمْ أَحْدِثْ فِيهَا حَتَّى أُحْمِلَهَا إِلَى أَبِي؛ فَإِنَّهُ أَعْلَمُ مِنِّي لِيَعْمَلَ فِيهَا بِمَا شَاءَ، فَخَرَجَ إِلَى الرَّسُولِ الَّذِي حَمَلَ إِلَيَّ الصُّرَّةَ: «أَسَأْتُ؛ إِذْ لَمْ تُعْلِمِ الرَّجُلَ أَنَا رُبَّمَا فَعَلْنَا ذَلِكَ بِمَوَالِينَا، وَ رُبَّمَا سَأَلُونَا ذَلِكَ يَنْبَرِّكُونَ بِهِ» وَ خَرَجَ إِلَيَّ: «أَخْطَأْتُ فِي رَدِّكَ بِرِّنَا، فَإِذَا اسْتَغْفَرْتَ اللَّهَ، فَاللَّهُ يَغْفِرَ لَكَ، فَأَمَّا إِذَا كَانَتْ عَزِيمَتُكَ وَ عَقْدُ نَيْتِكَ إِلَّا تُحْدِثَ فِيهَا حَدَثًا، وَ لَا تُتَفَقَّهَ فِي طَرِيقِكَ، فَقَدْ صَرَفْنَاها عَنْكَ؛ فَأَمَّا الثَّوْبُ فَلَا بُدَّ مِنْهُ لِتُحْرِمَ فِيهِ».

صحیح و سالم برگردی. حسن گفت که: من مطمئن شدم و دلم آرام گرفت و می‌گفتم که: اینک مصداق این است، یعنی: من کسی هستم که وقوع حج و رسیدن به زن و فرزند تندرست بر من راست و درست آید، والحمد لله.

و گفت که: بعد از آن وارد سامره شدم، پس کیسه‌ای به سوی من بیرون آمد که دینارها و جامه‌ای در آن بود. من بسیار غمناک شدم و در دل خود گفتم که: مزد من در نزد این گروه، این است؟ و جهل به کار داشتم و آن کیسه را رد کردم، و نامه‌ای در این باب نوشتم و آن که آن را از من گرفت، هیچ به من اشاره نکرد و در باب آن به حرفی تکلم نکرد (یعنی: به من نگفت که: این کیسه از حضرت صاحب الامر علیه السلام است و رد آن غلط است). بعد از آن پشیمان شدم؛ پشیمانی سختی، و با خود گفتم که: به رد کردن بر آقای خود کافر شدم. و نامه‌ای نوشتم به این مضمون که: از کردار خود عذر می‌خواهم و به گناه خود اقرار دارم و از این امر ناپسند، استغفار می‌کنم و از خدا می‌خواهم که مرا بیامرزد، و آن نامه را فرستادم و برخاستم و وضو ساختم (یا راه می‌رفتم) و من در این باب با خود فکر می‌کردم و می‌گفتم که: اگر آن دینارها به من رد شود، بند آن کیسه را نمی‌گشایم و سر آن را باز نمی‌کنم و در آن کاری نمی‌کنم، تا آن را به سوی پدرم ببرم؛ زیرا که او از من دانسته است تا آن که در باب آن به آنچه خواسته باشد عمل کند.

پس فرمانی بیرون آمد به سوی آن فرستاده که کیسه را به نزد من آورده بود که: «بد کردی که آن مرد را اعلام نکردی، که ما بسا بوده که این را با موالیان و دوستان خویش کرده‌ایم، و بسا بوده که ایشان این را از ما خواسته‌اند که به آن تبرک جویند».

و توقیعی به سوی من بیرون آمد که: «در رد کردن احسان ما خطا کردی، پس در آن هنگام که از خدا طلب آمرزش نمودی، خدا تو را می‌آمرزد. و اما هرگاه عزیمت و عقیده تو این باشد که در آن امری را احداث نکنی در راهی که می‌روی، ما آن را از تو گردانیدیم و اما جامه، از آن چاره‌ای نیست از برای آن که در آن احرام ببندی».

حسن گفت که: در باب دو مسأله عریضه‌ای نوشتم و خواستم که در باب مسأله سیم بنویسم و از آن باز ایستادم به جهت ترس آن که آن را ناخوش داشته باشد. پس جواب دو مسأله و مسئله سیم که آن را پیچیده بودم و از آن سؤال نشده بود، وارد شد، با بیانی روشن، و الحمد لله.

قَالَ وَ كَتَبْتُ فِي مَعْنَيْنِ، وَ أَرَدْتُ أَنْ أَكْتُبَ فِي الثَّالِثِ، وَ امْتَنَعْتُ مِنْهُ مَخَافَةً أَنْ يَكْرَهُ ذَلِكَ، فَوَرَدَ جَوَابُ الْمَعْنَيْنِ وَ الثَّالِثِ الَّذِي طَوَيْتُ مُفَسَّرًا؛ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ.

قَالَ: وَ كُنْتُ وَافَقْتُ جَعْفَرَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ النَّيْسَابُورِيَّ بَنِيْسَابُورَ عَلَى أَنْ أَرْكَبَ مَعَهُ، وَ أَرَامِلُهُ، فَلَمَّا وَافَيْتُ بَغْدَادَ بَدَأَ لِي، فَاسْتَقْلَتُهُ وَ ذَهَبْتُ أَطْلُبُ عَدِيْلًا، فَلَقِيْنِي ابْنُ الْوَجْنَاءِ -بَعْدَ أَنْ كُنْتُ صِرْتُ إِلَيْهِ، وَ سَأَلْتُهُ أَنْ يَكْتَرِي لِي، فَوَجَدْتُهُ كَارِهًا فَقَالَ لِي: أَنَا فِي طَلَبِكَ، وَ قَدْ قِيلَ لِي: إِنَّهُ يَضْحَكُكَ، فَأَحْسِنْ مُعَاشَرَتَهُ، وَ اطْلُبْ لَهُ عَدِيْلًا، وَ اكْتَرِ لَهُ.

١٣٧٠ / ١٤. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، قَالَ: شَكَّكْتُ فِي أَمْرِ حَاجِزٍ، فَجَمَعْتُ شَيْئًا، ثُمَّ صِرْتُ إِلَى الْعَسْكَرِ، فَخَرَجَ إِلَيَّ: «لَيْسَ فِيْنَا شَكٌّ، وَ لَا فِيمَنْ يَقُومُ مَقَامَنَا بِأَمْرِنَا، رُدَّ مَا مَعَكَ إِلَى حَاجِزِ بْنِ يَزِيدَ».

١٣٧١ / ١٥. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَالِحٍ، قَالَ: لَمَّا مَاتَ أَبِي وَ صَارَ الْأُمْرُ لِي، كَانَ لِأَبِي عَلَى النَّاسِ سَفَاتِيحٌ مِنْ مَالِ الْغَرِيمِ، فَكَتَبْتُ إِلَيْهِ أُعْلِمُهُ، فَكَتَبَ: «طَالِبُهُمْ، وَ اسْتَقْضِ عَلَيْهِمْ، فَقَضَايِي النَّاسِ إِلَّا رَجُلٌ وَاحِدٌ كَانَتْ عَلَيْهِ سَفْتَجَةٌ بِأَرْبَعِمِائَةِ دِينَارٍ، فَجِئْتُ إِلَيْهِ أَطَالِبُهُ، فَمَا طَلَّنِي، وَ اسْتَخَفَّ بِي ابْنُهُ، وَ سَفِهَ عَلَيَّ، فَشَكَوْتُ إِلَى أَبِيهِ، فَقَالَ: وَ كَانَ مَا ذَا؟ فَقَبَضْتُ عَلَى لِحْيَتِهِ، وَ أَخَذْتُ بِرِجْلِهِ، وَ سَحَبْتُهُ إِلَى وَسْطِ الدَّارِ، وَ رَكَلْتُهُ رَكْلًا كَثِيرًا، فَخَرَجَ ابْنُهُ يَسْتَعِيْثُ بِأَهْلِ بَغْدَادَ، وَ يَقُولُ: قُمِّي رَافِضِيٍّ قَدْ قَتَلَ وَالِدِي، فَاجْتَمَعَ عَلَيَّ مِنْهُمْ الْخَلْقُ، فَرَكِبْتُ دَابَّتِي، وَ قُلْتُ: أَحْسَنْتُمْ يَا أَهْلَ بَغْدَادَ، تَمِيلُونَ مَعَ الظَّالِمِ عَلَى الْغَرِيبِ الْمَظْلُومِ، أَنَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ

و نیز گفت که: با جعفر بن ابراهیم نیشابوری در نیشابور موافقت کردم بر این که با او سوار شوم و هم کجاوه باشیم، و چون در بغداد آمدم، پشیمان شدم و رأیم گشت و از او خواهش کردم و قرارداد خویش را بر هم زدیم و رفتم که همتایی را طلب کنم. پس ابن و جناء مرا ملاقات کرد و گفت که: من در جستجوی توام. بعد از آن که به نزد او رفته بودم و از او خواهش کرده بودم که مرا به کرایه بگیرد، او را چنان یافتم که ناخوش داشت. حسن می گوید که: ابن و جناء گفت که: به من گفته شد (یعنی: صاحب الامر به من فرمود که): حسن بن فضل با تو رفیق می شود، پس با او نیکو معاشرت کن و همتایی را از برایش بجو و او را به کرایه بگیر.

۱۳۷۰ / ۱۴. علی بن محمد، از حسن بن عبدالحمید روایت کرده است که گفت: در امر حاجز شک کردم (یعنی: در این که آیا وکیل آن حضرت است تا اموال را به دست او دهیم یا نه؟) پس چیزی چند جمع کردم و رفتم به سامره، توقیعی به سوی من بیرون آمد که: «در ما شک نیست، و نه در حق آن که قائم مقام ما باشد. به فرموده ما آنچه را که با تو است، به حاجز بن یزید رد کن».

۱۳۷۱ / ۱۵. علی بن محمد، از محمد بن صالح روایت کرده است که گفت: چون پدرم وفات کرد و امر وکالت به من رسید، پدرم را بر مردمان، دفترها و نوشته ای چند بود که از ایشان طلب داشت از مال حضرت صاحب الامر - صلوات الله علیه - پس، من به آن حضرت نوشتم و او را اعلام کردم. نوشت که: «از ایشان مطالبه کن و ادا کردن دین را از ایشان بخواه و نهایت تشدد به عمل آور». پس، همه مردم طلب را به من دادند، مگر یک مرده که سبندی در خصوص دین او بود که چهار صد دینار در آن نوشته بود، به نزد او آمدم و از او مطالبه نمودم با من دفع الوقت نمود و پسرش استخفاف به من رسانید، و با من سبکی و بی عقلی نمود، و شکایت او را به پدرش کردم.

گفت: چه شده که پسر من با تو درشتی نموده؟ من بر ریش او چسبیدم و ریشش را گرفتم و پای او را گرفتم و او را به میان خانه کشیدم و لگد بسیاری به او زدم. پس پسرش بیرون رفت و به اهل بغداد استغاثه و طلب غوررسی می نمود و می گفت که: مرد قمی رافضی، پدر مرا کشت. پس خلق بسیاری از ایشان بر سر من جمع شدند و من بر اسب خویش سوار شدم و گفتم: ای اهل بغداد، احسان کردید، با ستم کار میل می کنید و او را بر غریب مظلوم یاری می نمایید؟ من مردی از اهل همدان و از اهل سنتم، و اینک مرا به سوی مردم قم و رفض

هَمَذَانِ مِنْ أَهْلِ السُّنَّةِ، وَهَذَا يَنْسُبُنِي إِلَى أَهْلِ قُمْ وَالرَّفُضِ لِيَذْهَبَ بِحَقِّي وَ مَالِي.

قَالَ: فَمَالُوا عَلَيْهِ، وَ أَرَادُوا أَنْ يَدْخُلُوا عَلَى خَانُوْتِهِ حَتَّى سَكَنَتْهُمْ، وَ طَلَبَ إِلَيَّ صَاحِبُ السَّفْتَجَةِ، وَ حَلَفَ بِالطَّلَاقِ أَنْ يُوفِّيَنِي مَالِي حَتَّى أَخْرَجْتُهُمْ عَنْهُ.

١٣٧٢ / ١٦. عَلِيُّ، عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ وَ الْعَلَاءِ بْنِ رِزْقِ اللَّهِ، عَنْ بَذْرِ - غُلَامِ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ - قَالَ: وَرَدْتُ الْجَبَلَ وَ أَنَا لَا أَقُولُ بِالإِمَامَةِ، أَحِبُّهُمْ جُمْلَةً إِلَى أَنْ مَاتَ يَزِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، فَأَوْصَى فِي عِلَّتِي أَنْ يُدْفَعَ الشَّهْرِيُّ السَّمْنَدُ وَ سَيْفُهُ وَ مِنْطَقَتُهُ إِلَى مَوْلَاهُ، فَخِفْتُ إِنْ أَنَا لَمْ أَدْفَعْ الشَّهْرِيَّ إِلَى إِذْكَوْتَكَيْنَ، نَالَنِي مِنْهُ اسْتِخْفَافٌ، فَقَوَّمتُ الدَّابَّةَ وَ السَّيْفَ وَ الْمِنْطَقَةَ بِسَبْعِمِائَةِ دِينَارٍ فِي نَفْسِي، وَ لَمْ أَطْلِعْ عَلَيْهِ أَحَدًا، فَإِذَا الْكِتَابُ قَدْ وَرَدَ عَلَيَّ مِنَ الْعِرَاقِ: «وَجَّهَ السَّبْعِمِائَةَ دِينَارٍ إِلَيْنَا قَبْلَكَ مِنْ ثَمَنِ الشَّهْرِيِّ وَ السَّيْفِ وَ الْمِنْطَقَةِ».

١٣٧٣ / ١٧. عَلِيُّ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ، قَالَ: وَلَدَ لِي وَلَدٌ، فَكَتَبْتُ أَسْتَأْذِنُ فِي طَهْرِهِ يَوْمَ السَّابِعِ، فَوَرَدَ: «لَا تَفْعَلْ» فَمَاتَ يَوْمَ السَّابِعِ أَوْ الثَّامِنِ، ثُمَّ كَتَبْتُ بِمَوْتِهِ، فَوَرَدَ: «سَتُخْلَفُ غَيْرُهُ وَ غَيْرُهُ، تُسَمِّيهِ أَحْمَدَ، وَ مِنْ بَعْدِ أَحْمَدَ جَعْفَرًا» فَجَاءَ كَمَا قَالَ.

قَالَ: وَ تَهَيَّأْتُ لِلْحَجِّ، وَ دَعَعْتُ النَّاسَ، وَ كُنْتُ عَلَى الْخُرُوجِ، فَوَرَدَ: «نَحْنُ لِذَلِكَ كَارِهُونَ، وَ الْأَمْرُ إِلَيْكَ».

قَالَ: فَضَاقَ صَدْرِي، وَ اغْتَمَمْتُ، وَ كَتَبْتُ: أَنَا مُقِيمٌ عَلَى السَّمْعِ وَ الطَّاعَةِ غَيْرَ أَنِّي مُعْتَمِّ بِتَخْلُفِي عَنِ الْحَجِّ، فَوَقَّعَ: «لَا يَضِيقَنَّ صَدْرُكَ؛ فَإِنَّكَ سَتَحُجُّ مِنْ قَابِلٍ إِنْ شَاءَ اللَّهُ».

نسبت می دهد، تا حق مرا ببرد و مال مرا بخورد. پس ایشان بر او میل کردند و معین من شدند و خواستند که در دکانش داخل شوند که متاع او را بردارند و به من دهند تا آنکه من ایشان را ساکن کردم، و صاحب سبند به نزد من آمد و این را خواهش نمود و به طلاق سوگند یاد نمود که مال مرا تمام و کمال به من بدهد تا آنکه من ایشان را از خانه او بیرون کردم.

۱۶/۱۳۷۲. علی روایت کرده است از چند نفر از اصحاب ما، از احمد بن حسن و علاء بن رزق الله، از بدر - غلام احمد بن حسن - که گفت: وارد جبَل شَمَر شدم و در آن حال من به امامت کسی قائل نبودم و همه ایشان را دوست می داشتم تا آنکه یزید بن عبدالله وفات کرد. در هنگام رنجوری خویش، وصیت کرد که یابوی سمند و شمشیر و کمر بند او به آقایش حضرت صاحب الزمان تسلیم شود. پس من ترسیدم که اگر یابوی سمند را با ذکر تکبیر - که حاکم آن ناحیه بود - تسلی نکنم، از او استخفافی به من رسد (و مرا سبک گرداند) پس، آن حیوان و شمشیر و کمر بند را در دل خویش هفت صد اشرفی قیمت کردم و کسی را بر آن مطلع نگردانیدم، ناگاه نامه ای از سمت بغداد بر من وارد شد که: «هفت صد اشرفی مال ما که پیش تو است، از بهای یابو و شمشیر و کمر بند، بفرست».

۱۷/۱۳۷۳. علی روایت کرده است از آنکه او را حدیث کرده که گفت: فرزندی از برای من متولد شد، پس عریضه ای نوشتم که رخصت حاصل کنم در باب ختنه کردن آن فرزند در روز هفتم. جواب وارد شد که: «مکن» و آن فرزند در روز هفتم یا هشتم مرد. بعد از آن، عریضه ای در باب مردن آن فرزند نوشتم، جواب رسید که: «زود باشد که از پس این فرزند، دو فرزند غیر از این، به تو روزی شود که یکی از آنها را احمد نام کنی و بعد از احمد، دیگری را جعفر بنامی». پس هر دو آمدند؛ چنانچه فرموده بود.

راوی می گوید که: مهیا شدم که به حج روم و مردم را وداع کردم و بر جناح بیرون رفتن بودم که فرمان همایون وارد شد که: «ما این را ناخوش داریم و امر با تو است». راوی می گوید که: سینه ام تنگ شد و بسیار غمناک شدم و نوشتم که من می مانم و سفر نمی کنم و بر شنیدن امر تو و فرمان برداری آن اقامه دارم. مگر آنکه من به سبب باز ایستادن از سفر حج، بسیار غمناکم. توقیع آن حضرت بیرون آمد که: «باید سینه ات تنگ نشود، زیرا که تو در سال آینده به حج می روی. ان شاء الله».

راوی می گوید که: چون سال آینده آمد، عریضه ای نوشتم و رخصت طلبیدم، جواب

قَالَ: فَلَمَّا كَانَ مِنْ قَابِلٍ، كَتَبْتُ أَسْتَأْذِنُ، فَوَرَدَ الْإِذْنُ، فَكَتَبْتُ: أَنِّي عَادَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ الْعَبَّاسِ وَأَنَا وَاثِقُ بِدِيَانَتِهِ وَصِيَانَتِهِ، فَوَرَدَ: «الْأَسَدِيُّ نِعَمَ الْعَدِيلُ، فَإِنْ قَدِمَ فَلَا تَخْتَرْ عَلَيْهِ». فَقَدِمَ الْأَسَدِيُّ وَعَادَلْتُهُ.

١٨ / ١٣٧٤. الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَلَوِيُّ، قَالَ: أُوْدِعَ الْمَجْرُوحُ مُرْدَاسُ بْنُ عَلِيٍّ مَالًا لِلنَّاحِيَةِ، وَكَانَ عِنْدَ مُرْدَاسٍ مَالٌ لِتَمِيمِ بْنِ حَنْظَلَةَ، فَوَرَدَ عَلَى مُرْدَاسٍ: «أَنْفِذْ مَالَ تَمِيمٍ مَعَ مَا أُوْدِعَكَ الشُّيرَازِيُّ».

١٩ / ١٣٧٥. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عِيْسَى الْغُرَيْضِيِّ أَبِي مُحَمَّدٍ، قَالَ: لَمَّا مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام، وَرَدَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ مِصْرَ بِمَالٍ إِلَى مَكَّةَ لِلنَّاحِيَةِ، فَاخْتَلَفَ عَلَيْهِ، فَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ: إِنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ عليه السلام مَضَى مِنْ غَيْرِ خَلْفٍ، وَالْخَلْفُ جَعْفَرٌ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ عَنْ خَلْفٍ، فَبَعَثَ رَجُلًا يُكْنَى بِأَبِي طَالِبٍ، فَوَرَدَ الْعَسْكَرَ وَمَعَهُ كِتَابٌ، فَصَارَ إِلَى جَعْفَرٍ، وَسَأَلَهُ عَنْ بُرْهَانٍ، فَقَالَ: لَا يَنْتَهِي فِي هَذَا الْوَقْتِ، فَصَارَ إِلَى الْبَابِ، وَأَنْفَذَ الْكِتَابَ إِلَى أَصْحَابِنَا، فَخَرَجَ إِلَيْهِ: «أَجْرَكَ اللَّهُ فِي صَاحِبِكَ، فَقَدْ مَاتَ وَأَوْصَى بِالْمَالِ الَّذِي كَانَ مَعَهُ إِلَى ثِقَةٍ لِيَعْمَلَ فِيهِ بِمَا يُحِبُّ» وَأُجِيبَ عَنْ كِتَابِهِ.

٢٠ / ١٣٧٦. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَمَلَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ آبَةِ شَيْثَا يُوصِلُهُ، وَنَسِيَ سَيْفًا بِآبَةِ، فَأَنْفَذَ مَا كَانَ مَعَهُ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ: «مَا خَبَرُ السَّيْفِ الَّذِي نَسِيتَهُ؟».

٢١ / ١٣٧٧. الْحَسَنُ بْنُ خَفِيفٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: بَعَثَ بِخَدَمٍ إِلَى مَدِينَةِ الرَّسُولِ ﷺ وَ

وارد شد که مرا رخصت داده بود. بعد از آن نوشتم که: من همتای محمد بن عباس شدم و بنا چنان است که با او هم کجاوه باشیم و من به دیانت و نگاهداری او وثوق و اعتمادی دارم. توقیع وارد شد که: «اسدی خوب همتایی است، پس اگر او بیاید، دیگری را بر او اختیار مکن». بعد از آن، اسدی آمد و با او همتا و هم کجاوه شدم.

۱۸/۱۳۷۴. حسین بن علی علوی روایت کرده و گفته است که: مجروح شیرازی، مالی را از برای ناحیه مقدسه به مرداس بن علی سپرد و در نزد مرداس، مالی از تمیم بن حنظله بود که از برای آن حضرت فرستاده بود. پس توقیعی بر مرداس وارد شد که: «مال یتیم را بفرست به آنچه شخص شیرازی به رسم امانت به تو سپرد».

۱۹/۱۳۷۵. علی بن محمد، از حسن بن عیسیٰ عریضی که مکنی است به ابو محمد، روایت کرده است که چون امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا رفت، مردی از اهل مصر با مال بسیاری که از برای ناحیه مقدسه بود، به مکه وارد شد، پس مردم بر او اختلاف کردند. بعضی از ایشان گفتند که: ابو محمد علیه السلام از دنیا رفت بی آن که فرزندی داشته باشد که جانشین او باشد و جعفر برادرش جانشین او است. و بعضی از ایشان گفتند: ابو محمد از دنیا رفت. بعد از آن که فرزندی از برایش به هم رسید که جانشین او است. پس آن مصری مردی را به جانب سامره فرستاد که مکنی بود به ابوطالب و ابوطالب وارد سامره شد و نامه‌ای با او بود که آن مرد مصری نوشته بود. پس به نزد جعفر کذاب رفت و او را از دلیلی که روشن باشد، سؤال کرد. جعفر گفت: در این وقت میسر نمی‌شود. ابوطالب به در خانه صاحب الامر علیه السلام رفت و نامه را به اصحاب ما (یعنی: دریانان آن حضرت) رسانید، پس توقیع بیرون آمد که: «خدا تو را در مصیبت صاحبیت که تو را فرستاده، مزد دهد که او وفات کرد و وصیت نمود در باب مالی که همراه او بود به مرد معتمد امینی که در آن عمل کند به آنچه دوست دارد» (یا واجب باشد بنابر اختلاف نسخ کافی) و جواب نامه‌ای که آورده بود به او رسید.

۲۰/۱۳۷۶. علی بن محمد روایت کرده و گفته است که: مردی از اهل آبه (که شهری است افریقیه، یا دهی است نزدیک به ساوه) چیزی را بر داشت که به ناحیه مقدسه برساند و در آبه شمشیری را فراموش کرده بود و آنچه همراه او بود، فرستاد. حضرت به او نوشت که: «چيست خبر شمشیری که آن را فراموش کردی؟»

۲۱/۱۳۷۷. حسن بن خفیف، از پدرش روایت کرده است که گفت: کسی غلامی چند به

مَعَهُمْ خَادِمَانِ، وَكَتَبَ إِلَى خَفِيفٍ أَنْ يَخْرِجَ مَعَهُمْ، فَخَرَجَ مَعَهُمْ، فَلَمَّا وَصَلُوا إِلَى الْكُوفَةِ، شَرِبَ أَحَدُ الْخَادِمَيْنِ مُسْكِرًا، فَمَا خَرَجُوا مِنَ الْكُوفَةِ حَتَّى وَرَدَ كِتَابٌ مِنَ الْعُسْكَرِ بِرَدِّ الْخَادِمِ الَّذِي شَرِبَ الْمُسْكِرَ، وَعُزِّلَ عَنِ الْخِدْمَةِ.

٢٢ / ١٣٧٨. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ غِيَاثٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ، قَالَ: أَوْصَى يَزِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بِدَابَّةٍ وَسَيْفٍ وَمَالٍ، وَانْفَذَ ثَمَنُ الدَّابَّةِ وَغَيْرُ ذَلِكَ، وَلَمْ يُبْعَثِ السَّيْفُ، فَوَرَدَ: «كَانَ مَعَ مَا بَعَثْتُمْ سَيْفٌ، فَلَمْ يَصِلْ»، أَوْ كَمَا قَالَ.

٢٣ / ١٣٧٩. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ شَاذَانَ النَّيْسَابُورِيِّ، قَالَ: اجْتَمَعَ عِنْدِي خَمْسُمِائَةِ دِرْهَمٍ تَنْقُصُ عِشْرِينَ دِرْهَمًا، فَأَنْفَتُ أَنْ أَبْعَثَ بِخَمْسِمِائَةٍ تَنْقُصُ عِشْرِينَ دِرْهَمًا، فَوَزَنْتُ مِنْ عِنْدِي عِشْرِينَ دِرْهَمًا، وَبَعَثْتُهَا إِلَى الْأَسَدِيِّ، وَلَمْ أَكْتُبْ مَا لِي فِيهَا، فَوَرَدَ: «وَصَلَتْ خَمْسُمِائَةُ دِرْهَمٍ، لَكَ مِنْهَا عِشْرُونَ دِرْهَمًا».

٢٤ / ١٣٨٠. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ قَالَ: كَانَ يَرُدُّ كِتَابُ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام فِي الْأَجْرَاءِ عَلَى الْجُنَيْدِ قَاتِلِ فَارِسَ وَ أَبِي الْحَسَنِ وَ آخَرَ، فَلَمَّا مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام، وَرَدَ اسْتِثْنَاءُ مِنَ الصَّاحِبِ لِأَجْرَاءِ أَبِي الْحَسَنِ وَ صَاحِبِهِ، وَلَمْ يَرُدَّ فِي أَمْرِ الْجُنَيْدِ بِشَيْءٍ، قَالَ: فَاعْتَمَمْتُ لِذَلِكَ، فَوَرَدَ نَعْيُ الْجُنَيْدِ بَعْدَ ذَلِكَ.

٢٥ / ١٣٨١. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَالِحٍ، قَالَ: كَانَتْ لِي جَارِيَةٌ كُنْتُ مُعْجَبًا بِهَا، فَكَتَبْتُ اسْتَأْمِرُ فِي اسْتِيلَادِهَا، فَوَرَدَ: «اسْتَوْلَدَهَا، وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ». فَوَطِئْتُهَا فَحَبِلَتْ، ثُمَّ اسْقَطَتْ فَمَاتَتْ.

٢٦ / ١٣٨٢. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: كَانَ ابْنُ الْعَجْمِيِّ جَعَلَ ثُلُثَهُ لِلنَّاحِيَةِ، وَكَتَبَ

مدینه رسول ﷺ فرستاد و همراه آن غلامان، دو غلام بودند که رأس و رئیس ایشان بودند و حضرت به خفیف نوشت که همراه ایشان از مدینه بیرون آید و خفیف با ایشان بیرون آمد و چون به کوفه رسیدند، یکی از آن دو غلام شراب خورد و از کوفه بیرون نرفته بودند که نامه‌ای از سمت سامره وارد شد که آن غلامی را که شراب خورده بود، برگردانند و از خدمت آن حضرت معزول شد.

۲۲/۱۳۷۸. علی بن محمد، از احمد که مکنی است به ابو علی بن غیاث، از احمد بن حسن روایت کرده است که گفت: یزید بن عبدالله وصیت کرد که اسب و شمشیر و مالی به ناحیه مقدسه ببرند و قیمت آن اسب و غیر آن را فرستادند و شمشیر را نفرستادند. پس نامه‌ای وارد شد که: «با آنچه فرستادید، شمشیری بود و نرسید» یا مانند این عبارت سخنی فرمود.

۲۳/۱۳۷۹. علی بن محمد، از محمد بن علی بن شاذان نیشابوری روایت کرده است که گفت: پانصد درم، که بیست درم از آن کم بود، در نزد من جمع شد و سرم فرو نیامد که پانصد درم بفرستم که بیست درم کم باشد، پس بیست درم را از پیش خود شمردم و از مال خود بر آن افزودم و پانصد درم تمام را به سوی اسدی فرستادم و نوشتم که چه قدر از مال من در آن است، بعد از آن توقیع وارد شد که: «پانصد درم واصل شد و بیست درم از آن مال تو بود».

۲۴/۱۳۸۰. حسین بن محمد اشعری روایت کرده و گفته است که: نامه امام حسن عسکری علیه السلام وارد می‌شد در باب جیره دادن جنید، که فارس بن حاتم قزوینی را که از جمله ملاعین بود، به امر امام حسن علیه السلام کشت و در باب جیره دادن ابوالحسن و دیگری، و چون امام حسن علیه السلام از دنیا رفت، نامه از حضرت صاحب علیه السلام وارد شد که در آن نامه از سر نو حکم به جیره دادن ابوالحسن و رفیق او فرموده بود، و در امر جنید چیزی وارد نشد. پس من به جهت این امر، بسیار غمناک شدم، بعد از آن خبر مرگ جنید آمد.

۲۵/۱۳۸۱. علی بن محمد، از محمد بن صالح روایت کرده است که گفت: مرا کنیزی بود که به آن خوش وقت بودم و از آن خوشم می‌آمد. پس عریضه‌ای نوشتم و با آن حضرت مشورت نمودم در باب مباشرت کردن با آن کنیز برای فرزنددار شدن. توقیع وارد شد که: «با آن کنیز برای طلب فرزند، مباشرت کن و خداوند آنچه خواهد می‌کند». پس من به آن کنیز مجامعت کردم و حامله شد و بچه انداخت، بعد از آن وفات کرد.

۲۶/۱۳۸۲. علی بن محمد روایت کرده و گفته است که: ابن عجمی ثلث مال خویش را از

بِذَلِكَ، وَقَدْ كَانَ قَبْلَ إِخْرَاجِهِ الثُّلُثَ دَفَعَ مَالًا لِابْنِهِ أَبِي الْمِقْدَامِ لَمْ يَطْلُعْ عَلَيْهِ أَحَدٌ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ: «فَأَيْنَ الْمَالُ الَّذِي عَزَلْتَهُ لِأَبِي الْمِقْدَامِ؟».

٢٧ / ١٣٨٣. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي عَقِيلٍ عَيْسَى بْنِ نَصْرِ، قَالَ: كَتَبَ عَلِيُّ بْنُ زِيَادٍ الصِّيمَرِيُّ يَسْأَلُ كَفَنًا، فَكَتَبَ إِلَيْهِ: «إِنَّكَ تَحْتَاجُ إِلَيْهِ فِي سَنَةِ ثَمَانِينَ». فَمَاتَ فِي سَنَةِ ثَمَانِينَ، وَبَعَثَ إِلَيْهِ بِالْكَفَنِ قَبْلَ مَوْتِهِ بِأَيَّامٍ.

٢٨ / ١٣٨٤. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ بْنِ عِمْرَانَ الْهَمْدَانِيِّ، قَالَ: كَانَ لِلنَّاحِيَةِ عَلِيُّ خُمُسِمَائَةِ دِينَارٍ، فَضِغْتُ بِهَا ذُرْعًا، ثُمَّ قُلْتُ فِي نَفْسِي: لِي حَوَانِيثُ اشْتَرَيْتُهَا بِخُمُسِمَائَةٍ وَثَلَاثِينَ دِينَارًا قَدْ جَعَلْتُهَا لِلنَّاحِيَةِ بِخُمُسِمَائَةِ دِينَارٍ وَلَمْ أَنْطِقْ بِهَا، فَكَتَبَ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ: «اقْبِضِ الْحَوَانِيثَ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ بِالْخُمُسِمَائَةِ دِينَارٍ الَّتِي لَنَا عَلَيْهِ».

٢٩ / ١٣٨٥. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: بَاعَ جَعْفَرُ فَيْمَنْ بَاعَ صَبِيَّةَ جَعْفَرِيَّةً كَانَتْ فِي الدَّارِ يُرَبُّونَهَا، فَبَعَثَ بَعْضَ الْعَلَوِيِّينَ، وَأَعْلَمَ الْمُشْتَرِيَ خَبَرَهَا، فَقَالَ الْمُشْتَرِي: قَدْ طَابَتْ نَفْسِي بِرَدِّهَا، وَأَنْ لَا أُرْزَأَ مِنْ تَمَنِّيَا شَيْئًا، فَخَذَهَا، فَذَهَبَ الْعَلَوِيُّ، فَسَأَلَ أَهْلَ النَّاحِيَةِ الْخَبَرَ، فَبَعَثُوا إِلَى الْمُشْتَرِيَ بِأَحَدٍ وَارْبَعِينَ دِينَارًا، وَأَمَرُوهُ بِدَفْعِهَا إِلَى صَاحِبِهَا.

٣٠ / ١٣٨٦. الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ الْعَلَوِيُّ قَالَ: كَانَ رَجُلٌ مِنْ نُدَمَاءِ «رُوزْحَسَنِي» وَآخَرُ مَعَهُ، فَقَالَ لَهُ: هُوَ ذَا يَجِبِي الْأَمْوَالُ، وَلَهُ وَكَلَاءٌ، وَسَمَّوْا جَمِيعَ الْوُكَلَاءِ فِي النَّوَاحِي، وَأَنْهَى ذَلِكَ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ الْوَزِيرِ، فَهَمَّ الْوَزِيرُ بِالْقَبْضِ عَلَيْهِمْ، فَقَالَ السُّلْطَانُ: اظْلُبُوا أَيْنَ هَذَا الرَّجُلُ؛ فَإِنَّ هَذَا أَمْرٌ غَلِيظٌ، فَقَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ سُلَيْمَانَ: نَقِضْ عَلَى الْوُكَلَاءِ، فَقَالَ السُّلْطَانُ: لَا، وَلَكِنْ دُسُّوْا لَهُمْ قَوْمًا لَا يُعْرِفُونَ

برای ناحیه مقدسه قرار داده بود و در این باب کاغذی نوشت و پیش از آن که ثلث را بیرون کند، مالی به پسرش ابوالمقدام تسلیم کرد و کسی را بر آن مطلع نساخت. حضرت به او نوشت که: «کجاست مالی که آن را برای ابی المقدام جدا کردی؟»

۲۷/۱۳۸۳. علی بن محمد، از ابو عقیل - یعنی: عیسی بن نصر - روایت کرده است که گفت: علی بن زیاد صیمری عریضه‌ای نوشت و از آن حضرت کفنی خواهرش کرد، پس به سوی او نوشت که: «تو در سال هشتاد (یعنی: دویست و هشتادم هجرت) به آن محتاج می‌شوی» و علی بن زیاد در سال هشتاد وفات کرد و حضرت چند روزی پیش از مردنش کفن به سوی او فرستاد.

۲۸/۱۳۸۴. علی بن محمد، از محمد بن هارون بن عمران همدانی روایت کرده است که گفت: از برای ناحیه مقدسه بر من پانصد اشرفی بود که حضرت آن مبلغ را از من طلب داشت و من از دادن آن عاجز بودم و دستم به آن نمی‌رسید. بعد از آن، در دل خود گفتم که مرا دکانی چند است که آنها را به پانصد و سی اشرفی خریده‌ام، آنها را از برای ناحیه مقدسه قرار دادم به پانصد اشرفی که باید بدهم و به این اراده گویا نشدم و به زبان نیاوردم. پس آن حضرت به محمد بن جعفر نوشت که: «دکان‌ها را از محمد بن هارون بگیر، در عوض پانصد اشرفی که ما را بر او هست و از او طلب داریم».

۲۹/۱۳۸۵. علی بن محمد روایت کرده و گفته است که: جعفر کذاب در میان کسانی که ایشان را فروخت، دختری از اولاد جعفر را فروخت که در خانه حضرت بود و او را تربیت می‌کردند. پس بعضی از سادات علوی فرستاد و خبر آن دختر را به خریدار اعلام کرد. آن خریدار گفت که: به رد کردن آن دختر، و به آن که از بهایش چیزی را کم نکنم و نقصان به من نرسد، خوشحالم و نفس من به این طریق راضی می‌شود. پس این دختر را فراگیر آن سید علوی رفت و اهل ناحیه مقدسه را به این خبر اعلام کرد. پس ایشان، چهل و یک اشرفی به نزد مشتری فرستادند و او را امر کردند که دختر را به صاحبش برساند.

۳۰/۱۳۸۶. حسین بن حسن علوی روایت کرده و گفته است که: مردی بود از هم صحبت‌های «روز حسنی» و دیگری با او بود و به او گفت که: این همان است که مال‌ها را جمع می‌کند و او را وکیلانی چند هستند و همه وکیل‌ها را که در نواحی و اطراف بودند، نام بردند. و این خبر به عبیدالله بن سلیمان، وزیر خلیفه رسید، وزیر قصد کرد که ایشان را

بِالْأَمْوَالِ، فَمَنْ قَبِضَ مِنْهُمْ شَيْئاً، قُبِضَ عَلَيْهِ.

قَالَ: فَخَرَجَ بِأَنْ يَتَقَدَّمَ إِلَى جَمِيعِ الْوُكَلَاءِ أَنْ لَا يَأْخُذُوا مِنْ أَحَدٍ شَيْئاً، وَأَنْ يَمْتَنِعُوا مِنْ ذَلِكَ، وَیَتَجَاهَلُوا الْأَمْرَ.

فَأَنْدَسَ لِمُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ رَجُلٌ لَا يَعْرِفُهُ وَحَلَا بِهِ، فَقَالَ: مَعِيَ مَالٌ أُرِيدُ أَنْ أَوْصِلَهُ، فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ: غَلِطْتَ، أَنَا لَا أَعْرِفُ مِنْ هَذَا شَيْئاً فَلَمْ يَزَلْ يَتَلَطَّفُهُ، وَ مُحَمَّدٌ يَتَجَاهَلُ عَلَيْهِ؛ وَ بَثُّوا الْجَوَاسِيسَ، وَ امْتَنَعَ الْوُكَلَاءُ كُلُّهُمْ؛ لِمَا كَانَ تَقَدَّمَ إِلَيْهِمْ.

١٣٨٧ / ٣١. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: خَرَجَ نَهْيٌ عَنْ زِيَارَةِ مَقَابِرِ قُرَيْشٍ وَ الْحَيْرِ، فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ أَشْهُرٍ، دَعَا الْوَزِيرُ الْبَاقَطَانِيَّ، فَقَالَ لَهُ: أَلْقَ بَيْنِي الْفُرَاتِ وَ الْبُرْسِيِّنَ، وَ قُلْ لَهُمْ: لَا يَزُورُوا مَقَابِرَ قُرَيْشٍ؛ فَقَدْ أَمَرَ الْخَلِيفَةُ أَنْ يُنْقَذَ كُلُّ مَنْ زَارَ، فَيُقْبَضَ عَلَيْهِ.

## ١٢٦ - بَابُ مَا جَاءَ فِي الْإِثْنِي عَشَرَ وَ النَّصِّ عَلَيْهِمْ ۝

١٣٨٨ / ١. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنْ أَبِي هَاشِمٍ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي ۝، قَالَ: «أَقْبَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ۝ وَ مَعَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ۝ وَ هُوَ مُتَّكِئٌ عَلَى يَدِ سَلْمَانَ، فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ، فَجَلَسَ، إِذْ أَقْبَلَ رَجُلٌ حَسَنُ الْهَيْئَةِ وَ اللَّبَاسِ، فَسَلَّمَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، فَرَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ، فَجَلَسَ، ثُمَّ قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثِ مَسَائِلَ إِنْ أُخْبِرْتَنِي بِهِنَّ، عَلِمْتُ أَنَّ الْقَوْمَ رَكِبُوا مِنْ أَمْرِكَ مَا قُضِيَ عَلَيْهِمْ، وَ أَنْ لَيْسُوا بِأَمُورِينَ فِي دُنْيَاهُمْ

بگیرد و مؤاخذه کند. خلیفه گفت که: جستجو کنید و ببینید که این مرد (یعنی: صاحب الامر) در کجاست؟ زیرا که این امر، امر عظیمی است. عبیدالله بن سلیمان گفت که: وکلای او را می گیریم و ایشان را مؤاخذه می کنیم. خلیفه گفت: چنین نمی کنیم، ولیکن گروهی را پنهان به نزد وکلا بفرستید با مالی چند که وکلا ایشان را شناسند. پس هر یک از ایشان که مال را گرفت او را بگیرند. راوی می گوید که: پس توقیعی از حضرت بیرون آمد و در آن امر فرموده بود به این که همه وکلا را اعلام کنند که از کسی چیزی نگیرند و از آن ابا و امتناع کنند و در این امر جاهل را بر خود ببندند و اظهار کنند که نمی دانند. بعد از آن در نهان مردی را به نزد محمد بن احمد فرستادند که او را نمی شناخت و با او خلوت کرد و گفت که: مالی با من است و می خواهم که آن را برسانم. محمد به آن مرد گفت که: غلط کرده ای، من از این امر که می گویی، چیزی را نمی شناسم و خبری ندارم. و آن جاسوس پیوسته با محمد نرمی و باریک بینی و مهربانی می نمود و محمد بر او تجاهل می کرد و جاسوسان بسیار را در اطراف متفرق ساختند که جستجو نمایند و همه وکلای آن حضرت از گرفتن مال و اظهار وکالت ابا و امتناع کردند؛ به جهت آن که حضرت پیش تر ایشان را اعلام فرموده بود.

۱۳۸۷ / ۳۱. علی بن محمد روایت کرده و گفته است که: توقیعی بیرون آمد که در آن نهی شده بود از زیارت مقابر قریش و کربلای معلی و چون چند ماه گذشت، بعد از آن وزیر خلیفه باقطنی را طلبید و به او گفت که: بنی فرات و اهل بَرس را ملاقات کن و به ایشان بگو که: به زیارت مقابر قریش مروید که خلیفه امر کرده است که جستجو نمایند و پایی شوند هر که را که به زیارت می رود و او را بگیرند و بنی فرات، خویش وزیر بودند (و در قاموس مذکور است که بَرس، دهی است در میان کوفه و حله).

## ۱۲۶. باب در بیان آنچه وارد شده است در دوازده امام و نصّ بر ایشان

۱۳۸۸ / ۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد برقی، از ابو هاشم داود بن قاسم جعفری، از امام محمد تقی علیه السلام که فرمود: «امیر المؤمنین علیه السلام رو آورد و حضرت حسن بن علی علیه السلام همراه آن حضرت بود و آن حضرت بر دست سلمان تکیه داده بود، پس در مسجد الحرام داخل شد و نشست که ناگاه مرد خوش شکل خوش لباسی آمد و سلام کرد و نشست. بعد از آن گفت: یا امیر المؤمنین، تو را از سه مسأله سؤال می کنم اگر مرا

وَأَخَرْتَهُمْ؛ وَإِنْ تَكُنِ الْآخَرَى، عَلِمْتُ أَنَّكَ وَهُمْ شَرَعُ سَوَاءٍ، فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) : سَلْنِي عَمَّا بَدَا لَكَ.

قَالَ: أَخْبِرْنِي عَنِ الرَّجُلِ إِذَا نَامَ أَيْنَ تَذْهَبُ رُوحُهُ؟ وَعَنِ الرَّجُلِ كَيْفَ يَذْكُرُ وَ يَتَسَبَّحُ؟ وَعَنِ الرَّجُلِ كَيْفَ يُشْبِهُ وَلَدُهُ الْأَعْمَامَ وَالْأَخْوَالَ؟

فَالْتَفَتَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) إِلَى الْحَسَنِ، فَقَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، أَجِبْهُ.

قَالَ: «فَأَجَابَهُ الْحَسَنُ (ع)، فَقَالَ الرَّجُلُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ لَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِهَا، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَ لَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِذَلِكَ، وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ (ﷺ) وَ الْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ - وَ أَشَارَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) - وَ لَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِهَا، وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيُّهُ وَ الْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ - وَ أَشَارَ إِلَى الْحَسَنِ (ع) - وَ أَشْهَدُ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ وَصِيَّ أَخِيهِ وَ الْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ بَعْدَهُ، وَ أَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ الْحُسَيْنِ بَعْدَهُ، وَ أَشْهَدُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، وَ أَشْهَدُ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بِأَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُحَمَّدٍ، وَ أَشْهَدُ عَلَى مُوسَى أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَ أَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُوسَى، وَ أَشْهَدُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَ أَشْهَدُ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بِأَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَ أَشْهَدُ عَلَى رَجُلٍ مِنْ وَلَدِ الْحَسَنِ لَا يُكْنَى وَ لَا يُسَمَّى حَتَّى يَظْهَرَ أَمْرُهُ، فَيَمْلَأَهَا عَدْلًا، كَمَا مِلْتُ جَوْرًا، وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

به آنها خبر دادی، می دانم که آن قوم سوار شده اند از امر تو آنچه را که بر ایشان حکم شده بود (و مراد این است که ایشان بر چیزی که حقّ تو است، مسلط شده اند و منصب تو را غصب کرده اند با آن که رعیت تو بودند و اطاعت تو بر ایشان لازم بود). و نیز می دانم که ایشان در دنیا و آخرت خویش ایمن نیستند و اگر طریقه ای دیگر باشد که به آن مسائل مرا خبر ندهی و ندانی، می دانم که تو و ایشان برابرید. امیر المؤمنین علیه السلام به سائل فرمود که: سؤال کن از هر چه برای تو ظاهر گشته و رأیت به آن تعلّق گرفته است. سائل عرض کرد که: مرا خبر ده از حال مرد که چون به خواب رود، روح او در کجا می رود و از حال مرد که چگونه می شود که به خاطرش می آید و فراموش می کند و از حال مرد که چگونه فرزندش به عموها و خالوهای خود شباهت به هم می رساند؟ پس امیر المؤمنین علیه السلام به جانب امام حسن علیه السلام التفات فرمود و فرمود که: یا ابا محمد او را جواب بگو. حضرت فرمود که: «امام حسن علیه السلام او را جواب داد، پس آن مرد سائل گفت: شهادت می دهم که خدایی نیست، مگر خدا و همیشه به وحدانیت او شهادت داده ام و هرگز به او شرک نیاورده ام و شهادت می دهم که محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست و همیشه به آن شهادت داده ام و شهادت می دهم که تویی وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و برپایستاده ای به حجّت او، و به سوی امیر المؤمنین اشاره کرد و همیشه به آن شهادت داده ام و شهادت می دهم که تویی وصی امیر المؤمنین و ایستاده ای به حجّت او و به سوی امام حسن علیه السلام اشاره کرد و شهادت می دهم، که حسین بن علی وصی برادر خویش است و ایستاده است به حجّت او بعد از او و شهادت می دهم بر علی بن الحسین که بر پا است به امر حسین بعد از آن حضرت، و شهادت می دهم بر محمد بن علی که بر پا است به امر علی بن الحسین، و شهادت می دهم بر جعفر بن محمد که بر پا است به امر محمد بن علی، و شهادت می دهم بر موسی که بر پا است به امر جعفر بن محمد، و شهادت می دهم بر علی بن موسی که بر پا است به امر موسی بن جعفر، و شهادت می دهم بر محمد بن علی که بر پا است به امر علی بن موسی، و شهادت می دهم بر علی بن محمد که بر پا است به امر محمد بن علی، و شهادت می دهم بر حسن بن علی که بر پا است به امر علی بن محمد، و شهادت می دهم بر مردی از فرزندان حسن که به کُنیت یاد نشود و نام برده نشود تا امرش ظاهر و هویدا گردد، پس زمین را از عدل و داد پر کند؛ چنانچه پر شده باشد از جور و بیداد. و سلام خدا یا سلام من، یا همه سلام ها و رحمت خدا و برکت های او بر تو باد یا امیر المؤمنین. بعد از آن برخاست و رفت.

ثُمَّ قَامَ فَمَضَى، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، اتَّبِعْهُ، فَانْظُرْ أَيْنَ يَقْصِدُ، فَخَرَجَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام، فَقَالَ: مَا كَانَ إِلَّا أَنْ وَضَعَ رِجْلَهُ خَارِجاً مِنَ الْمَسْجِدِ، فَمَا دَرَيْتُ أَيْنَ أَخَذَ مِنْ أَرْضِ اللَّهِ، فَرَجَعْتُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَأَعْلَمْتُهُ، فَقَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، أَتَعْرِفُهُ؟ قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَعْلَمُ، قَالَ: هُوَ الْخَضِرُ عليه السلام.  
 ١٣٨٩ / ٢. وَحَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِي هَاشِمٍ مِثْلَهُ سِوَاءً. قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى: فَقُلْتُ لِمُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ: يَا أَبَا جَعْفَرٍ، وَدِدْتُ أَنْ هَذَا الْخَبَرُ جَاءَ مِنْ غَيْرِ جِهَةٍ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: فَقَالَ: لَقَدْ حَدَّثَنِي قَبْلَ الْخَبَرِ بَعْشَرُ سِنِينَ.

١٣٩٠ / ٣. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ ظَرِيفٍ؛ وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَّادٍ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «قَالَ أَبِي لِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ: إِنَّ لِي إِلَيْكَ حَاجَةً، فَمَتَى يَخِفُّ عَلَيْكَ أَنْ أَخْلُوَ بِكَ فَأَسْأَلَكَ عَنْهَا؟ فَقَالَ لَهُ جَابِرٌ: أَيَّ الْأَوْقَاتِ أَحَبَبَتْهُ، فَخَلَا بِهِ فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ، فَقَالَ لَهُ: يَا جَابِرُ، أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّوْحِ الَّذِي رَأَيْتُهُ فِي يَدِ أُمِّي فَاطِمَةَ عليها السلام بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، وَ مَا أَخْبَرْتُكَ بِهِ أُمِّي أَنَّهُ فِي ذَلِكَ اللَّوْحِ مَكْتُوبٌ.

فَقَالَ جَابِرٌ: أَشْهَدُ بِاللَّهِ إِنِّي دَخَلْتُ عَلَى أُمِّكَ فَاطِمَةَ عليها السلام فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، فَهَنَيْتُهَا بِوِلَادَةِ الْحُسَيْنِ عليه السلام، وَ رَأَيْتُ فِي يَدَيْهَا لَوْحاً أَخْضَرَ ظَنَنْتُ أَنَّهُ مِنْ زُمُرٍ، وَ رَأَيْتُ فِيهِ كِتَاباً أَبْيَضَ شَبَهَ لَوْنِ الشَّمْسِ، فَقُلْتُ لَهَا: يَا أُمِّي وَ أُمِّي يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ، مَا هَذَا اللَّوْحُ؟ فَقَالَتْ: هَذَا لَوْحٌ أَهْدَاهُ اللَّهُ إِلَى رَسُولِهِ صلى الله عليه وآله، فِيهِ اسْمُ أَبِي وَ اسْمُ بَعْلِي وَ اسْمُ ابْنِي وَ اسْمُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَلَدِي، وَ أُعْطَانِيهِ أَبِي لِيُبَشِّرَنِي بِذَلِكَ.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: یا ابا محمد، در پی او برو و بنگر که کجایم رود. پس حسن بن علی بیرون رفت و فرمود که: هیچ نشد، مگر آن که آن مرد پای خویش را در بیرون مسجد گذاشت، پس ندیدم که کجای از زمین خدا را پیش گرفت، به سوی امیر المؤمنین علیه السلام برگشتم و او را به این امر اعلام کردم. فرمود که: یا ابا محمد، آیا او را می شناسی؟ عرض کردم که: خدا و رسول او و امیر المؤمنین بهتر می دانند. فرمود که: او خضر علیه السلام بود.

۱۳۸۹ / ۲. و کلینی علیه السلام فرموده که و حدیث کرد مرا به مثل این حدیث و مساوی این (یعنی: بی زیاده و نقصان). محمد بن یحیی، از محمد بن حسن صفار، از احمد بن ابی عبدالله، از ابو هاشم.

و نیز فرموده که: محمد بن یحیی گفت که: به محمد بن حسن گفتم که: ای ابو جعفر دوست می داشتم که این حدیث از غیر جهت و طریقه احمد بن ابی عبدالله وارد شده باشد. محمد بن یحیی گفت که: محمد بن حسن گفت که: احمد ده سال پیش از آن که حیرت به هم رساند (یعنی: در وجود حضرت صاحب علیه السلام) چنان که گفته اند مرا حدیث کرد و به این خبر، خبر داد.

۱۳۹۰ / ۳. محمد بن یحیی و محمد بن عبدالله، از عبدالله بن جعفر، از حسن بن ظریف و علی بن محمد، از صالح بن ابی حماد، از بکر بن صالح، از عبدالرحمان بن سالم، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: «پدرم به جابر بن عبدالله انصاری فرمود که: مرا به تو حاجتی است، پس در چه زمان بر تو آسان است که با تو خلوت کنم و تو را از آن سؤال کنم؟ جابر به پدرم عرض کرد که: در هر وقتی از اوقات که خواسته باشی. پس پدرم در بعضی از روزها با جابر خلوت کرد و به او فرمود که: ای جابر، مرا خبر ده از آن لوحی که در دست مادرم حضرت فاطمه علیه السلام، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، دیدی و آنچه مادرم تو را خبر داد که در آن لوح نوشته شده. جابر عرض کرد که: گواهی می دهم به خدا که من داخل شدم بر مادرت فاطمه علیه السلام در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و او را به ولادت حضرت امام حسین علیه السلام تهنیت و مبارک باد گفتم، و در دست های آن حضرت لوح سبزی را دیدم و گمان کردم که آن لوح از زمرد است و در آن نوشته سفیدی را دیدم مانند رنگ آفتاب. به آن حضرت عرض کردم که: پدر و مادرم فدای تو باد ای دختر رسول خدا، این لوح چیست؟ فرمود که: این لوحی است که خدا آن را به رسم هدیه به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاده و در این لوح است نام پدر من و نام

قَالَ جَابِرٌ: فَأَعْطَنِيهِ أُمُّكَ فَاطِمَةُ عليها السلام، فَقَرَأْتُهُ، وَاسْتَنْسَخْتُهُ. فَقَالَ أَبِي: فَهَلْ لَكَ يَا جَابِرُ أَنْ تَعْرِضَهُ عَلَيَّ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَمَشَى مَعَهُ أَبِي إِلَى مَنْزِلِ جَابِرٍ، فَأَخْرَجَ صَحِيفَةً مِنْ رَقٍّ، فَقَالَ: يَا جَابِرُ، انْظُرْ فِي كِتَابِكَ لِأَقْرَأَ عَلَيْكَ، فَنَظَرَ جَابِرُ فِي نُسخَتِهِ، فَقَرَأَهُ أَبِي، فَمَا خَالَفَ حَرْفٌ حَرْفًا، فَقَالَ جَابِرٌ: فَأَشْهَدُ بِاللَّهِ إِنِّي هَكَذَا رَأَيْتُهُ فِي اللَّوْحِ مَكْتُوبًا:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، هَذَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ لِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَنُورِهِ وَسَفِيرِهِ وَحِجَابِهِ وَدَلِيلِهِ، نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، عَظَّمَ يَا مُحَمَّدُ أَسْمَائِي، وَاشْكُرْ نِعْمَائِي، وَلَا تَجْحَدْ آيَاتِي، إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، قَاصِمُ الْجَبَّارِينَ، وَمُدِيلُ الْمَظْلُومِينَ، وَدَيَّانُ الدِّينِ، إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، فَمَنْ رَجَا غَيْرَ فَضْلِي أَوْ خَافَ غَيْرَ عَذْلِي، عَذَّبْتُهُ عَذَابًا لَا أَعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ، فَإِيَّايَ فَاعْبُدْ، وَ عَلَيَّ فَتَوَكَّلْ، إِنِّي لَمْ أَبْعَثْ نَبِيًّا فَأَكْمِلَتْ أَيَّامَهُ، وَ انْقَضَتْ مُدَّتُهُ إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ وَصِيًّا، وَ إِنِّي فَضَّلْتُكَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ، وَ فَضَّلْتُ وَصِيَّكَ عَلَى الْأَوْصِيَاءِ، وَ أَكْرَمْتُكَ بِسِبْطِكَ وَ سِبْطِيكَ: حَسَنٍ وَ حُسَيْنٍ، فَجَعَلْتُ حَسَنًا مَعْدِنَ عِلْمِي بَعْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ أَبِيهِ، وَ جَعَلْتُ حُسَيْنًا خَازِنَ وَحْيِي، وَ أَكْرَمْتُهُ بِالشَّهَادَةِ، وَ خَتَمْتُ لَهُ بِالسَّعَادَةِ، فَهُوَ أَفْضَلُ مَنْ

شوهر من و نام دو پسر من و نام اوصیای از فرزندان من، و پدرم این را به من عطا فرموده که مرا به این امر مژده دهد و شاد و خوشحال گرداند.

جابر عرض کرد که: پس مادرت فاطمه علیها السلام آن لوح را به من عطا فرمود و من آن را خواندم و در نوشتم و از روی آن، نسخه‌ای برداشتم. پدرم فرمود که: آیا تو را میل و رغبتی هست که آن را به من بنمایی؟ جابر عرض کرد: آری، پس پدرم با جابر همراه شد و تا منزل جابر رفت و جابر نامه‌ای از پوست آهو بیرون آورد. پدرم فرمود که: ای جابر، در نامه و نوشته خویش نظر کن تا من بر تو بخوانم. پس جابر در نسخه خود نظر کرد و پدرم آن را خواند و یک حرف از آنچه پدرم خواند با یک حرف از آنچه در نسخه جابر بود، مخالف نبود. پس جابر عرض کرد که: شهادت می‌دهم به خدا که من این را همچنین در لوح دیدم که نوشته بود:

بسم الله الرحمن الرحیم، این نامه و نوشته‌ای است از جانب خدای ارجمند و غالب در جمیع احوال که هیچ‌کس بر او غالب نشود و گردد مذلت بر دامن کبریایی او ننشیند و صواب‌کار و درست‌کردار است در جمیع افعال، که هر چه کند بر وفق حکمت و مصلحت باشد، به سوی محمد، یا از برای محمد که پیغمبر اوست و از جانب او خبر می‌دهد و نور او که خلائق را هدایت می‌کند و ایلچی او که کار مردم را به اصلاح می‌آورد و پرده او که در میانه او و بندگان او واسطه است و دلیل او که خلائق را راهنمایی می‌کند. و جبرئیل این نامه را فرود آورد از نزد پروردگار عالمیان. ای محمد، نام‌های مرا تعظیم کن و نعمت‌های آشکار مرا شکرگزاری کن و نعمت‌های نهانی مرا دانسته انکار مکن، منم خدای جامع جمیع صفات کمال که هیچ خدایی نیست، مگر من که پشت گردن‌کشان و ستم‌کاران را می‌شکنم و ستم‌رسیدگان را یاری می‌کنم و اهل دین را جزا می‌دهم. به درستی که منم آن خدایی که خدایی نیست، مگر من پس هر که غیر فضل مرا امید داشته باشد، یا از غیر عدل و دادخواهی من ترسد، او را عذاب کنم؛ چنان عذابی که یکی از همه عالمیان را آن نوع عذاب نکند. پس مرا پرستش کن و بس و بر من توکل نما و امور خویش را به غیر من وا مگذار. به درستی که من هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ام که روزگارش کامل و تمام شود و مدت عمرش به سر آید، مگر آن‌که وصی را از برایش قرار داده‌ام. و به درستی که من تو را افزونی دادم بر همه پیغمبران و وصی تو را زیادتى دادم بر جمیع اوصیای ایشان و تو را نواختم به دو شیر بچه و دو فرزند زاده‌ات - حسن حسین - پس حسن را معدن علم خود گردانیدم بعد از آن‌که عمر پدرش

اَشْتَشْهَدُ، وَارْفَعُ الشُّهَدَاءِ دَرَجَةً، جَعَلْتُ كَلِمَتِي التَّامَّةَ مَعَهُ، وَحُجَّتِي الْبَالِغَةَ عِنْدَهُ؛  
بِعِزَّتِهِ أَثِيبُ وَأَعَاقِبُ؛

أَوَّلُهُمْ عَلِيٌّ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ وَ زَيْنُ أَوْلِيَائِي الْمَاضِينَ، وَ ابْنُهُ شِبْهُ جَدِّهِ الْمَحْمُودِ  
مُحَمَّدُ الْبَاقِرُ عِلْمِي وَ الْمَعْدِنُ لِحِكْمَتِي، سَيِّهْلِكَ الْمُزْتَابُونَ فِي جَعْفَرٍ، الرَّادُّ عَلَيْهِ  
كَالرَّادِّ عَلَيَّ، حَقُّ الْقَوْلِ مِنِّي لَا كُرْمَنَ مَثْوَى جَعْفَرٍ، وَ لَأَسْرَنَّهُ فِي أَشْيَاعِهِ وَ أَنْصَارِهِ وَ  
أَوْلِيَائِهِ، أُتِيحَتْ بَعْدَهُ بِمُوسَى فِتْنَةٌ عَمِيَاءُ حِنْدِسٍ؛ لِأَنَّ خَيْطَ فَرُضِي لَا يَنْقَطِعُ، وَ  
حُجَّتِي لَا تَخْفَى، وَ أَنَّ أَوْلِيَائِي يُسْقُونَ بِالْكَأْسِ الْأَوْفَى، مَنْ جَحَدَ وَاحِدًا مِنْهُمْ، فَقَدْ  
جَحَدَ نِعْمَتِي؛ وَ مَنْ غَيَّرَ آيَةً مِنْ كِتَابِي، فَقَدْ افْتَرَى عَلَيَّ؛ وَ يُلُّ لِلْمُفْتَرِينَ الْجَا حِدِينَ  
-عِنْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ مُوسَى عَبْدِي وَ حَبِيبِي وَ خَيْرَتِي- فِي عَلِيٍّ وَلِيِّ وَ نَاصِرِي، وَ مَنْ  
أَضَعُ عَلَيْهِ أَعْبَاءَ النُّبُوَّةِ، وَ أَمْتَحِنَهُ بِالِاضْطِلَاعِ بِهَا، يَقْتُلُهُ عِفْرِيَتْ مُسْتَكْبِرٍ، يُدْفَنُ فِي  
الْمَدِينَةِ -الَّتِي بَنَاهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ- إِلَى جَنْبِ شَرِّ خَلْقِي، حَقُّ الْقَوْلِ مِنِّي لَأَسْرَنَّهُ  
بِمُحَمَّدٍ ابْنِهِ وَ خَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَ وَارِثِ عِلْمِهِ، فَهُوَ مَعْدِنُ عِلْمِي وَ مَوْضِعُ سِرِّي وَ  
حُجَّتِي عَلَى خَلْقِي، لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ بِهِ إِلَّا جَعَلْتُ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ، وَ شَفَعْتُهُ فِي سَبْعِينَ مِنْ  
أَهْلِ بَيْتِهِ كُلُّهُمْ قَدْ اسْتَوْجَبُوا النَّارَ، وَ أَخْتِمُ بِالسَّعَادَةِ لِابْنِهِ عَلِيٍّ وَلِيِّ وَ نَاصِرِي، وَ  
الشَّاهِدِ فِي خَلْقِي، وَ أَمِينِي عَلَى وَحْيِي، أَخْرِجْ مِنْهُ الدَّاعِيَ إِلَى سَبِيلِي وَ الْخَازِنَ  
لِعِلْمِي الْحَسَنَ، وَ أَكْمِلْ ذَلِكَ بِابْنِهِ مُحَمَّدٍ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ، عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى، وَ بَهَاءُ

به سر آید، و حسین را خزینه دار و حی خویش قرار دادم و او را نوازش کردم به شهادت و ختم کردم از برایش به سعادت، پس او بهترین کسانی است که در راه من کشته شده اند و درجه او از جمیع شهیدان بلندتر و پله و پایه اش از ایشان برتر است، سخن تمام خویش را با او و حجت بالغه خود را که به همه کس می رسد، در نزد او قرار دادم، به فرزندان او ثواب می دهم، و عقاب می کنم.

اول ایشان علی است سردار عبادت کنندگان و زینت دوستان من که گذشته اند و از این دنیا رفته اند و پسرش که شباهت به جدّ ستوده خویش دارد، یعنی: محمد که علم مرا می شکافد و اظهار می کند و معدن است از برای حکمت من، زود باشد که آنان که در باب جعفر شک می آورند، هلاک گردند و آن که بر او رد کند و از او قبول نکند، چون کسی است که بر من ردّ کند و ثابت شد گفتار از جانب من و سوگند یاد نموده ام که آرامگاه جعفر را گرامی گردانم و هر آینه او را شاد گردانم در باب شیعیان و یاوران و دوستانش و مقدّر شده است بعد از او به واسطه موسی فتنه امتحان کوری؟؟؟ ضلالت که به غایت تاریک باشد؛ زیرا که ریسمان و جوب من پاره نمی شود؛ و بعد از هر حجت حجتی قرار می دهم، و حجت من پنهان نمی گردد. و به درستی که دوستان من و آنان که به حجت من ایمان آورده اند، آب داده می شوند به جامی تمام تر و پرتر از همه جام ها و هر که یکی از ایشان را انکار کند، نعمت مرا انکار کرده و هر که یک آیه از کتاب مرا تغییر دهد، بر من افترا بسته، وای بر آنان که افترا بندند و انکار کنند در نزد سر آمدن مدّت موسی بنده و دوست و برگزیده مرا در حقّ علی که دوست و یاور من است، و کسی است که بارهای سنگین پیغمبری را بر دوش او می گذارم و او را بر برداشتن آنها که محتاج است به قوّت و شدّت امتحان می کنم و می آزمایم. می کشد او را دیو و شی زشت و سهمناک و سرکشی که تکبر می کند. و علی مدفون می شود در شهری که بنده شایسته (یعنی: ذوالقرنین) آن را بنا گذاشته و ساخته در پهلوی بدترین خلق من (یعنی: هارون) و گفتار از جانب من ثابت شده، و سوگند یاد نموده ام که او را شاد گردانم به محمد پسرش و آن که جانشین اوست بعد از او، و وارث علم اوست که علم او را به میراث می برد. پس اوست معدن علم من و محلّ سرّ من و حجت من بر خلق من. هیچ بنده ای به او ایمان نمی آورد، مگر آن که بهشت را آرامگاه او گردانم و شفاعت او را در حقّ هفتاد نفر از خاندان و خویشانش قبول کنم که همه ایشان مستحقّ آتش جهنّم شده باشند. و به سعادت تمام

عيسى، وَ صَبْرُ أَيُّوبَ، فَيَذَلُّ أَوْلِيَاءِي فِي زَمَانِهِ، وَ تَتَهَادَى رُؤُوسُهُمْ كَمَا تُتَهَادَى رُؤُوسُ الثَّرَكِ وَ الدَّيْلَمِ، فَيَقْتُلُونَ وَ يُحْرَقُونَ وَ يَكُونُونَ خَائِفِينَ مَرْعُوبِينَ وَ جَلِيلِينَ، تُضْبَعُ الْأَرْضُ بِدِمَائِهِمْ، وَ يَفْشُو الْوَيْلُ وَ الرِّثَّةُ فِي نِسَائِهِمْ، أُولَئِكَ أَوْلِيَاءِي حَقًّا، بِهِمْ أَذْفَعُ كُلِّ فِتْنَةٍ عَمِيَاءَ حِنْدِسٍ، وَ بِهِمْ أَكْشِفُ الزَّلَازِلَ، وَ أَذْفَعُ الْأَصَارَ وَ الْأَغْلَالَ «أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ».

قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ سَالِمٍ: قَالَ أَبُو بَصِيرٍ: لَوْ لَمْ تَسْمَعْ فِي دَهْرِكَ إِلَّا هَذَا الْحَدِيثَ لَكَفَاكَ، فَصْنُهُ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ.

١٣٩١ / ٤. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ، عَنْ أَبَانَ بْنِ أَبِي عِيَّاشٍ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَدِثَةَ؛ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هَلَالٍ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَدِثَةَ، عَنْ أَبَانَ بْنِ أَبِي عِيَّاشٍ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ، قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرٍ الطَّيَّارَ يَقُولُ: كُنَّا عِنْدَ مُعَاوِيَةَ أَنَا وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ وَ عُمَرُ ابْنُ أُمِّ سَلَمَةَ وَ أُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ، فَجَرَى بَيْنِي وَ بَيْنَ مُعَاوِيَةَ كَلَامٌ، فَقُلْتُ لِمُعَاوِيَةَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «أَنَا أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، ثُمَّ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، فَإِذَا اسْتُشْهِدَ عَلِيٌّ فَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، ثُمَّ ابْنِي الْحُسَيْنُ مِنْ بَعْدِهِ أَوْلَى

می‌کنم از برای پسرش علی که دوست و یاور من و شاهد من در میان خلق من و امین من بر وحی من. بیرون می‌آورم از او حسن را که مردم را به راه من بخواند و خزینه دار علم من باشد و این امر خلافت و امامت را کامل و تمام می‌گردانم به پسرش محمد که رحمت و بخشایشی است از برای عالمیان. بر اوست کمال موسی و حسن عیسی و صبر ایوب؛ چه این صفات در او کمال ظهور دارد و دوستان من در زمان او خوار و بی‌مقدار باشند و دشمنان من سرهای ایشان را به هدیه از برای یکدیگر بفرستند؛ چنانچه سرهای ترک و دیلم را به هدیه از برای یکدیگر می‌فرستند. پس ایشان را بکشند و بسوزانند و ایشان در نهایت ترس و بیم باشند و دشمنان من ایشان را مضطرب ساخته باشند. زمین به خون‌های ایشان رنگ شود و او یلایه و فریاد و فغان در میان زنان ایشان ظاهر گردد. این گروه، دوستان من‌اند از روی راستی و درستی که بخصوص ایشان هر فتنه‌کوری تاری را دفع می‌کنم. و به ایشان زلزله‌ها و عذاب‌ها را بر طرف می‌سازم و سنگینی‌ها و بندها را بر می‌دارم. «أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْتَدُونَ»<sup>۱</sup>؛ یعنی: آن گروه که در مصیبت اذیت دشمنان و غیبت امام زمان صبر و شکیبایی می‌ورزند بر ایشان است رحمت‌های بسیار از جانب پروردگار ایشان و نعمت عظیمه و آن گروه ایشانند که راه یافتگان به مذهب حق و راه راست».

عبدالرحمان بن سالم می‌گوید که: ابوبصیر گفت: اگر در مدت عمر خویش چیزی غیر از این حدیث را نمی‌شنیدی تو را بس بود. پس این را از آن که قابلیت آن را نداشته باشد، نگاه دار و به او مگو.

۱۳۹۱ / ۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از ابان بن ابی عیاش، از سلیم بن قیس و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه و علی بن محمد، از احمد بن هلال، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از ابان بن عیاش، از سلیم بن قیس روایت کرده‌اند که گفت: شنیدم از عبدالله بن جعفر طیار که می‌گفت: من و امام حسن و امام حسین و عبدالله بن عباس و عمر بن ام سلمه و اسامه بن زید در نزد معاویه بودیم که در میان من و معاویه سخنی رفت، پس من به معاویه گفتم که: شنیدم از رسول خدا ﷺ که می‌فرمود: «من سزاوارترم به مؤمنان از خود ایشان و بعد از من، برادرم

بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، فَإِذَا اسْتَشْهَدَ قَائِنُهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ أَوَّلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ - وَ سَتَذْرِكُهُ يَا عَلِيُّ - ثُمَّ ابْنُهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ أَوَّلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ - وَ سَتَذْرِكُهُ يَا حُسَيْنُ - ثُمَّ يُكَمِّلُهُ اثْنِي عَشَرَ إِمَاماً تِسْعَةً مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ».

قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ: وَ اسْتَشْهَدْتُ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ وَ عُمَرَ ابْنَ أُمِّ سَلَمَةَ وَ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ، فَشَهِدُوا لِي عِنْدَ مُعَاوِيَةَ.

قَالَ سُلَيْمٌ: وَ قَدْ سَمِعْتُ ذَلِكَ مِنْ سَلْمَانَ وَ أَبِي ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادِ، وَ ذَكَرُوا أَنَّهُمْ سَمِعُوا ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

١٣٩٢ / ٥. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ حَيَّانِ السَّرَّاجِ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ سُلَيْمَانَ الْكِسَائِيِّ، عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ، قَالَ: شَهِدْتُ جِنَازَةَ أَبِي بَكْرٍ يَوْمَ مَاتَ، وَ شَهِدْتُ عُمَرَ حِينَ بُويعَ وَ عَلِيٌّ ﷺ جَالِسٌ نَاحِيَةً، فَأَقْبَلَ غُلَامٌ يَهُودِيٌّ جَمِيلُ الْوَجْهِ، بَهِيٍّ، عَلَيْهِ ثِيَابٌ حِسَانٌ وَ هُوَ مِنْ وَلَدِ هَارُونَ حَتَّى قَامَ عَلَى رَأْسِ عُمَرَ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَنْتَ أَعْلَمُ هَذِهِ الْأُمَّةَ بِكِتَابِهِمْ وَ أَمْرِ نَبِيِّهِمْ؟ قَالَ: فَطَأُطَأَ عُمَرُ رَأْسَهُ، فَقَالَ: إِيَّاكَ أَعْنِي، وَ أَعَادَ عَلَيْهِ الْقَوْلَ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: لِمَ ذَاكَ؟ قَالَ: إِنِّي جِئْتُكَ مُرْتَاداً لِنَفْسِي، شَاكِئاً فِي دِينِي، فَقَالَ: دُونَكَ هَذَا الشَّابُّ، قَالَ: وَ مَنْ هَذَا الشَّابُّ؟ قَالَ: هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ابْنُ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ، وَ هَذَا أَبُو الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنُ ابْنَا رَسُولِ اللَّهِ، وَ هَذَا زَوْجُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ.

فَأَقْبَلَ الْيَهُودِيُّ عَلَى عَلِيٍّ ﷺ، فَقَالَ: أَكْذَاكَ أَنْتَ؟ قَالَ: «نَعَمْ».

علی بن ابی طالب سزاوارتر است به مؤمنان از خود ایشان، و چون آن حضرت علیه السلام شهید شود، حسن بن علی سزاوارتر است به مؤمنان از خود ایشان و بعد از حسن پسر حسین سزاوارتر است به مؤمنان از خود ایشان، و چون آن حضرت علیه السلام شهید شود پسرش علی بن الحسین سزاوارتر است به مؤمنان از خود ایشان، و زود باشد که تو او را دریابی ای علی، پس پسرش محمد بن علی سزاوارتر است به مؤمنان از خود ایشان، و زود باشد که تو او را دریابی ای حسین، بعد از آن پیغمبر دوازده امام را تمام گردانید که هفت امام دیگر را ذکر فرمود و نه امام از ایشان از فرزندان حسین اند. عبدالله بن جعفر می گوید که: از امام حسن و امام حسین و عبدالله بن عباس و عمر بن امّ سلمه و اسامه بن زید شهادت خواستم و همه در نزد معاویه برای من شهادت دادند و سلیم بن قیس گفت که: این حدیث را از سلمان و ابوذر و مقداد شنیدم و ذکر کردند که ایشان این را از رسول خدا شنیده اند.

۱۳۹۲ / ۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از عبدالله بن قاسم، از حنان بن سدید سراج<sup>۱</sup>، از داود بن سلیمان کناسی<sup>۲</sup>، از ابوطیفیل که گفت: جنازه ابوبکر را دیدم در آن روزی که مرد و حاضر بودم و عمر را مشاهده کردم در هنگامی که با او بیعت می شد و علی علیه السلام در گوشه ای نشسته بود که پسر یهودی نیکوی زیبایی آمد و جامه های نیکو پوشیده بود و آن یهودی از فرزندان هارون بود و آمد تا بر بالای سر عمر ایستاد و گفت: یا امیر المؤمنین، تویی داناترین امت به کتاب ایشان و سنت پیغمبر ایشان؟ ابوطیفیل می گوید که: عمر سر خویش را به زیر انداخت. یهودی گفت: تو را قصد می کنم و با تو دارم و این سخن را بر او اعاده نمود. عمر گفت: برای چه این سؤال می کنی؟ گفت: برای این که من به نزد تو آمده ام، در حالتی که طالب دینم از برای خویش و در دینی که دارم، شک به هم رسانیده ام. عمر گفت که: این جوان در نزد تو است، گریبان او را بگیر. یهودی گفت که: این جوان کیست؟ گفت که: اینک علی بن ابی طالب است، پسر عموی رسول خدا و اینک پدر حسن و حسین پسران رسول خداست و اینک شوهر فاطمه علیها السلام دختر رسول خداست. پس یهودی رو به علی بن ابی طالب آورد و گفت: آیا تو چنینی که او می گوید؟ فرمود: آری، یهودی گفت که: من اراده دارم که تو را سؤال کنم از سه مسأله و سه

۱. در نسخه موجود، حنان سراج است.

۲. در نسخه موجود، کناسی است.

قَالَ: إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ ثَلَاثٍ وَوَاحِدَةٍ، قَالَ: فَتَبَسَّمَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) مِنْ غَيْرِ تَبَسُّمٍ، وَ قَالَ: «يَا هَارُونِيُّ، مَا مَنَعَكَ أَنْ تَقُولَ سَبْعاً؟» قَالَ: أَسْأَلَكَ عَنْ ثَلَاثٍ فَإِنْ أَجَبْتَنِي، سَأَلْتُ عَمَّا بَعْدَهُنَّ، وَإِنْ لَمْ تَعْلَمْهُنَّ، عَلِمْتُ أَنَّهُ لَيْسَ فِيكُمْ عَالِمٌ.

قَالَ عَلِيُّ (عليه السلام): «فَإِنِّي أَسْأَلَكَ بِالْإِلَهِ الَّذِي تَعْبُدُهُ؛ لَيْتَنِي أَنَا أَجِبْتُكَ فِي كُلِّ مَا تُرِيدُ لَتَدَعَنَّ دِينَكَ، وَ لَتَدْخُلَنَّ فِي دِينِي؟» قَالَ: مَا جِئْتُ إِلَّا لِذَاكَ، قَالَ: «فَسَلْ».

قَالَ: أَخْبِرْنِي عَنْ أَوَّلِ قَطْرَةٍ دَمٍ قَطَرَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ: أَيُّ قَطْرَةٍ هِيَ؟ وَ أَوَّلِ عَيْنٍ فَاضَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ: أَيُّ عَيْنٍ هِيَ؟ وَ أَوَّلِ شَيْءٍ اهْتَرَّ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ: أَيُّ شَيْءٍ هُوَ؟

فَأَجَابَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام)، فَقَالَ لَهُ: أَخْبِرْنِي عَنِ الثَّلَاثِ الْآخِرِ: أَخْبِرْنِي عَنْ مُحَمَّدٍ: كَمْ لَهُ مِنْ إِمَامٍ عَدْلٍ؟ وَ فِي أَيِّ جَنَّةٍ يَكُونُ؟ وَ مَنْ سَاكِنُهُ مَعَهُ فِي جَنَّتِهِ؟

فَقَالَ: «يَا هَارُونِيُّ، إِنَّ لِمُحَمَّدٍ اثْنَيْ عَشَرَ إِمَامًا عَدْلًا، لَا يَضُرُّهُمْ خِذْلَانُ مَنْ خَذَلَهُمْ، وَ لَا يَسْتَوْحِشُونَ بِخِلَافٍ مَنْ خَالَفَهُمْ، وَ إِنَّهُمْ فِي الدِّينِ أَرْسَبُ مِنَ الْجِبَالِ الرَّوَاسِي فِي الْأَرْضِ؛ وَ مَسْكَنُ مُحَمَّدٍ فِي جَنَّتِهِ، مَعَهُ أَوْلِيكَ الْإِثْنَا عَشَرَ الْإِمَامَ الْعَدْلَ».

فَقَالَ: صَدَقْتَ وَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ؛ إِنِّي لِأَجِدُهَا فِي كُتُبِ أَبِي هَارُونَ، كَتَبَهُ بِيَدِهِ وَ أَمْلَأَهُ مُوسَى عَمِّي (عليه السلام).

قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْوَاحِدَةِ: أَخْبِرْنِي عَنْ وَصِيِّ مُحَمَّدٍ كَمْ يَعِيشُ مِنْ بَعْدِهِ؟ وَ هَلْ يَمُوتُ أَوْ يُقْتَلُ؟

قَالَ: «يَا هَارُونِيُّ، يَعِيشُ بَعْدَهُ ثَلَاثِينَ سَنَةً لَا يَزِيدُ يَوْماً وَ لَا يَنْقُصُ يَوْماً، ثُمَّ

مسأله و یک مسأله. راوی می گوید که: امیر المؤمنین علیه السلام تبسم فرمود بی آن که بخندد، فرمود که: «ای فرزند هارون، چه چیز تو را مانع شد از آن که بگویی از هفت مسأله؟» عرض کرد که: تو را از سه مسأله سؤال می کنم. پس اگر مرا جواب دادی، تو را از آنچه بعد از آنهاست سؤال می کنم، و اگر آنها را ندانستی، می دانم که در میان شما دانایی نیست. علی علیه السلام فرمود که: «تو را سؤال می کنم به حقّ خدایی که او را می پرستی که اگر من تو را جواب دادم در هر چه اراده داری، دین خویش را و امانی گذاری و در دین من داخل می شوی». یهودی عرض کرد که: من نیامده ام، مگر از برای همین. فرمود: «چون چنین است، آنچه می خواهی پرس». عرض کرد: مرا خبر ده از اوّل قطره ای از خون که بر روی زمین چکید، کدام قطره است؟ و اوّل چشمه ای که بر روی زمین روان گردید، کدام چشمه است؟ و اوّل چیزی که بخواری رسید. بر روی زمین، چه چیز است؟ امیر المؤمنین علیه السلام او را جواب فرمود. بعد از آن، به حضرت عرض کرد که: مرا از سه مسأله دیگر خبر ده. خبر ده مرا از محمد صلی الله علیه و آله که او را چند امام عادل و وصی به حق خواهند بود و در کدام بهشت می باشد و کی با آن حضرت در بهشتی که او ساکن است، مسکن می کند؟ فرمود که: «ای پسر هارون، به درستی که محمد را دوازده امام عادل و وصی است که هر که ایشان را وا گذارد، به ایشان ضرر نمی رساند و به مخالفت آن که با ایشان مخالفت ورزد، وحشت به هم نمی رسانند. و به درستی که ایشان در باب دین از کوه های استوار در زمین، ثابت ترند، و مسکن محمد در بهشت مخصوص اوست و این گروه دوازده امام عادل با او خواهند بود». گفت: راست گفتی؛ سوگند یاد می کنم به آن خدایی که خدایی غیر از او نیست که من اینها را می یابم در کتاب پدرم هارون که آن را به دست خود نوشته و عمویم موسی علیه السلام آن را به قلم او داده که موسی فرموده و هارون نوشته. یهودی عرض کرد که: مرا خبر ده از آن یک مسأله. مرا خبر ده از وصی محمد که بعد از او چند سال زندگانی می کند. و بفرما که آیا می میرد یا کشته می شود؟ فرمود که: «ای پسر هارون، وصی محمد بعد از او سی سال زیست می کند؛ یک روز زیاد نمی شود و یک روز کم نمی شود (و مخفی نماند که بودن وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله در ماه صفر و شهیدن شدن امیر مؤمنان در ماه مبارک رمضان و زیست آن حضرت بعد از پیغمبر، سی سال، بی زیاده و نقصان یک روز درست نمی آید و اگر چه به طریقه حساب شمسی و قمری باشد. و در بعضی از حواشی دیدم که این عبارت در اکثر اوقات نسخ کافی نیست و آنچه از نسخ به نظر رسید، این عبارت در آن بود و در عیون نظیر،

يُضْرَبُ ضَرْبَةً هَاهُنَا - يَعْنِي عَلَى قَرْنِهِ - فَتُخْضَبُ هَذِهِ مِنْ هَذَا».

قَالَ: فَصَاحَ الْهَارُونِيُّ، وَقَطَعَ كُسْتِيحَهُ وَهُوَ يَقُولُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَنَّكَ وَصِيُّهُ، يَنْبَغِي أَنْ تَفُوقَ وَلَا تُفَاقَ، وَأَنْ تُعْظَمَ وَلَا تُسْتَضْعَفَ.

قَالَ: ثُمَّ مَضَى بِهِ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مَنْزِلِهِ، فَعَلَّمَهُ مَعَالِمَ الدِّينِ.

١٣٩٣/٦. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِي

سَعِيدِ الْعُصْفُورِيِّ، عَنْ عَمْرِو بْنِ تَابِتٍ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ



مَرْكَزُ تَحْقِيقَاتِ كَلِمَاتِ تَوْحِيدِ عِلْمِ رِسْوَی

این حدیث را ذکر کرده و این عبارت در آن نیست و در اکمال، همین حدیث را به همین سند با زیادتی بعضی از راویان در صدر حدیث ذکر نموده و این عبارت، در آن موجود است و چند حدیث دیگر که نظیر و شبیه این حدیث است ایراد کرده که در بعضی این عبارت هست و در بعضی نیست. پس اگر این کلام از امام علیه السلام نباشد، امر آسان می شود و اگر از آن حضرت باشد، وجه آن این است که نفی زیاده و نقصان یک روز، بسته به سی سال که در پیش مذکور است، نباشد، بلکه متعلق به ما بعد آن باشد که عبارت است از اخبار به ضربت خوردن آن حضرت. و مراد این باشد که زمان مقدّر از برای ضربت خوردن، زیاد و کم نگردد و اگرچه ظاهر این بود که بنابر این، معنی به جای لفظ ثم که بعد از این مذکور است، لفظ حتی باشد، تا معنی این باشد که یک روز زیاد و کم نشود تا آن حضرت ضربت خورد، ولیکن ذکر ثم به جهت غرابت و استعجاب این امر است) تتمه حدیث: پس ضربتی می خورد در اینجا (یعنی: فرق سر مبارکش) بعد از آن، این، از این، رنگ می شود» (یعنی: ریش مبارکش از خون سرش) راوی می گوید که: آن هارونی فریاد بر آورد و کُستیج خویش را پاره کرد (و در قاموس مذکور است که کُستیج به ضم کاف، ریسمانی است سبزر که ذمی آن را در بالای جامه های خویش می بندد غیر از زَنار و آن معرب کستی است و در فرهنگ مؤید الفضلاء مذکور است که کُستی بالضم، زَنار، و تعریب این، کستیج است؛ چنانچه در شرحنامه است و گفته که در ادات است که کستی، زَنار و آن ریسمانی است که گشتی گیران خراسان در کمر بندند، آن را در عرف ایشان زَنار گویند. و نیز آن که ترسایان می دارند که به تازیش کستیج می گویند و نیز در بعضی از لغات معتبره مذکور است که کستیج، زَنار است و در تاج است که آنچه مغان بر میان بندند. حاصل آن که: آنچه بر کمرش بسته بود که نشانه ای ذمی بودنش بود، پاره نمود) و می گفت: شهادت می دهم که نیست خدایی، مگر خدا در حالتی که تنها است و او را شریکی نیست. و شهادت می دهم که محمد صلی الله علیه و آله، بنده و رسول اوست و آن که تویی وصی او. سزاوار است که از هر کسی در گذری به فضل و مرتبه و کسی به آن، از تو در نگذرد و بلندی نجوید، و آن که تو را بزرگ دارند و ضعیف شمارند.

راوی می گوید: پس آن حضرت علیه السلام او را به منزل خویش برد و مسائل و نشانه های دین را به او تعلیم فرمود.

۱۳۹۳ / ۶، محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از محمد بن حسین، از ابو سعید

الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ وَلَدِهِ مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ، فَأَقَامَهُمْ أَشْبَاحاً فِي ضِيَاءِ نُورِهِ، يَعْبُدُونَهُ قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ، يُسَبِّحُونَ اللَّهَ وَ يَقْدِّسُونَهُ، وَ هُمْ الْأَيِّمَةُ مِنْ وَلَدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ».

١٣٩٢ / ٧. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْخَشَّابِ، عَنِ ابْنِ سَمَاعَةَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رَبَاطٍ، عَنِ ابْنِ أَذِينَةَ، عَنْ زُرَّارَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «الْإِثْنَا عَشَرَ الْإِمَامَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ كُلُّهُمْ مُحَدَّثٌ مِنْ وَلَدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ مِنْ وَلَدِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ رَسُولُ اللَّهِ وَ عَلِيٌّ هُمَا الْوَالِدَانِ ﷺ». فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ رَاشِدٍ - وَ كَانَ أَخَا عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ لِأُمِّهِ - وَ أَنْكَرَ ذَلِكَ، فَصَرَّرَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ قَالَ: «أَمَّا إِنْ ابْنُ أُمِّكَ كَانَ أَحَدَهُمْ».

١٣٩٥ / ٨. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي يَحْيَى الْمَدِينِيِّ، عَنْ أَبِي هَارُونَ الْعَبْدِيِّ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، قَالَ: كُنْتُ حَاضِرًا لَمَّا هَلَكَ أَبُو بَكْرٍ وَ اسْتَخْلَفَ عُمَرُ، أَقْبَلَ يَهُودِيٌّ مِنْ عُظَمَاءِ يَهُودِ يَثْرِبَ، وَ تَزَعُمُ يَهُودُ الْمَدِينَةِ أَنَّهُ أَعْلَمُ أَهْلَ زَمَانِهِ حَتَّى رُفِعَ إِلَى عُمَرَ، فَقَالَ لَهُ: يَا عُمَرُ، إِنِّي جِئْتُكَ أُرِيدُ الْإِسْلَامَ، فَإِنْ أَخْبَرْتَنِي عَمَّا أَسْأَلُكَ عَنْهُ، فَأَنْتَ أَعْلَمُ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ بِالْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ جَمِيعِ مَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَ عَنْهُ.

قَالَ: فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: إِنِّي لَسْتُ هُنَاكَ، لَكِنِّي أُرْسِدُكَ إِلَى مَنْ هُوَ أَعْلَمُ أُمَّتِنَا بِالْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ جَمِيعِ مَا قَدْ تَسْأَلُ عَنْهُ، وَ هُوَ ذَاكَ، فَأَوْمَأَ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَقَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ: يَا عُمَرُ، إِنْ كَانَ هَذَا كَمَا تَقُولُ، فَمَا لَكَ وَ لِبَيْعَةِ النَّاسِ، وَ إِنَّمَا ذَاكَ أَعْلَمُكُمْ؟! فَزَبَرَهُ عُمَرُ.

عصفوری، از عمرو بن ثابت، از ابو حمزه روایت کرده است که گفت: شنیدم از علی بن الحسین علیه السلام که می فرمود: «به درستی که خدا، محمد و علی و یازده کس از فرزندان او را از نور عظمت خویش آفرید، پس ایشان را به پای داشت در حالتی که روحی چند بودند بی بدن، در روشنی نور خویش، و او را عبادت می کردند، پیش از آن که خلایق را بیافریند و خدا را تسبیح و تنزیه می نمودند و او را به پاکی یاد می کردند و ایشان امامان از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله اند».

۱۳۹۴ / ۷. محمد بن یحیی، از عبدالله بن محمد، از خشّاب، از ابن سماعه، از علی بن حسین بن رباط، از ابن اذینه، از زراره روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود: «دوازده امام از آل محمد صلی الله علیه و آله، همه ایشان محدّث اند که فرشته ایشان را حدیث می کند و خبر می دهد و همه ایشان از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و از فرزندان علی علیه السلام اند و رسول خدا و علی علیه السلام هر دو پدران ایشانند». پس علی بن عبدالله بن راشد که برادر مادری حضرت علی بن الحسین بود گفت که: من این را قبول ندارم. امام محمد باقر علیه السلام بر او فریاد زد و فرمود: «بدان و آگاه باش که پسر مادرت، یکی از ایشان بوده» (و این مضمون، در باب این که ائمه علیهم السلام محدّث اند گذشت، ولیکن با یکدیگر مخالفتی دارند).

۱۳۹۵ / ۸. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از مسعدة بن زیاد، از ابو عبدالله و محمد بن حسین، از ابراهیم ابن ابی یحیی مدینی، از ابو هارون عبدی، از ابو سعید خدری روایت کرده اند که گفت: حاضر بودم در هنگامی که ابوبکر هلاک گردید و عمر را جانشین خود گردانید، یکی از یهودیان آمد که از بزرگان یهود مدینه بود. و یهود مدینه گمان می کردند که از همه اهل زمان خویش داناتر است. تا آن که او را به نزد عمر بردند، پس با عمر گفت که: ای عمر، من به نزد تو آمده ام و می خواهم مسلمان شوم، پس اگر مرا خبر دادی از آنچه تو را از آن سؤال می کنم، تو از همه اصحاب محمد داناتری به کتاب خدا و سنت پیغمبر و همه آنچه من اراده دارم که تو را از آن سؤال کنم. ابو سعید می گوید که: عمر گفت: من در اینجا و به این پر پانیستم، لیکن تو را راهنمایی می کنم به آن که از همه ائمت داناتر است به کتاب و سنت و همه آنچه می خواهی که از آن سؤال کنی، و آن را که وصف کردم آن است و به سوی علی اشاره نمود. یهودی گفت که: ای عمر، اگر این که چنانچه تو می گویی، باشد تو را با بیعت مردم چه کار است و حال آن که آن مرد از همه شما داناتر باشد؟ عمر او را زجر و منع کرد، بعد از آن یهودی برخاست و به خدمت علی علیه السلام آمد و به آن حضرت عرض کرد که: تو چنانی که عمر

ثُمَّ إِنَّ الْيَهُودِيَّ قَامَ إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام، فَقَالَ: أَنْتَ كَمَا ذَكَرَ عُمَرُ؟ فَقَالَ: «وَمَا قَالَ عُمَرُ؟» فَأَخْبَرَهُ. قَالَ: فَإِنْ كُنْتَ كَمَا قَالَ، سَأَلْتُكَ عَنْ أَشْيَاءٍ أُرِيدُ أَنْ أَعْلَمَ هَلْ يَعْلَمُهُ أَحَدٌ مِنْكُمْ، فَأَعْلَمَ أَنَّكُمْ فِي دَعْوَاكُمْ خَيْرُ الْأُمَمِ وَ أَعْلَمُهَا صَادِقُونَ، وَمَعَ ذَلِكَ أَدْخُلُ فِي دِينِكُمُ الْإِسْلَامَ. فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «نَعَمْ، أَنَا كَمَا ذَكَرَ لَكَ عُمَرُ، سَلْ عَمَّا بَدَأَ لَكَ: أَخْبِرْكَ بِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ».

قَالَ: أَخْبِرْنِي عَنْ ثَلَاثٍ وَ ثَلَاثٍ وَ وَاحِدَةٍ، فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام: «يَا يَهُودِيَّ، وَلِمَ لَمْ تَقُلْ: أَخْبِرْنِي عَنْ سَبْعٍ؟» فَقَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ: إِنَّكَ إِنْ أَخْبَرْتَنِي بِالثَّلَاثِ سَأَلْتُكَ عَنْ الْبَقِيَّةِ، وَإِلَّا كَفَفْتُ، فَإِنْ أَنْتَ أَجَبْتَنِي فِي هَذِهِ السَّبْعِ، فَأَنْتَ أَعْلَمُ أَهْلِ الْأَرْضِ وَ أَفْضَلُهُمْ، وَ أَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ، فَقَالَ لَهُ: «سَلْ عَمَّا بَدَأَ لَكَ يَا يَهُودِيَّ».

قَالَ: أَخْبِرْنِي عَنْ أَوَّلِ حَجَرٍ وَضِعَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ، وَ أَوَّلِ شَجَرَةٍ غُرِسَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ، وَ أَوَّلِ عَيْنٍ نَبَعَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ، فَأَخْبَرَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام. ثُمَّ قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ: أَخْبِرْنِي عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ: كَمْ لَهَا مِنْ إِمَامٍ هُدَى؟ وَ أَخْبِرْنِي عَنْ نَبِيِّكُمْ مُحَمَّدٍ: أَيْنَ مَنَزَلُهُ فِي الْجَنَّةِ؟ وَ أَخْبِرْنِي مَنْ مَعَهُ فِي الْجَنَّةِ؟

فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «إِنَّ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ اثْنَيْ عَشَرَ إِمَامًا هُدَى مِنْ ذُرِّيَّةِ نَبِيِّهَا وَ هُمْ مِنِّي؛ وَ أَمَّا مَنَزَلُ نَبِيِّنَا فِي الْجَنَّةِ، فَفِي أَفْضَلِهَا وَ أَشْرَفِهَا جَنَّةِ عَدْنٍ؛ وَ أَمَّا مَنْ مَعَهُ فِي مَنَزَلِهِ فِيهَا، فَهَؤُلَاءِ الْإِثْنَا عَشَرَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ وَ أُمَّهُمْ وَ جَدَّتُهُمْ وَ أُمَّ أُمَّهُمْ وَ ذَرَارِيُّهُمْ لَا يَشْرِكُهُمْ فِيهَا أَحَدٌ».

١٣٩٦ / ٩. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ عليها السلام وَ بَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ، فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَلَدِهَا، فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ آخِرَهُمُ الْقَائِمُ عليه السلام، ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ، وَ ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ عَلِيٌّ.

ذکر کرد؟ فرمود که: «عمر، چه گفت؟» یهودی، آن حضرت را خبر داد و عرض کرد که: اگر تو چنانچه گفت، باشی تو را سؤال می‌کنم از چیزی چند و می‌خواهم بدانم که آیا یکی از شما آن را می‌داند تا بدانم که شما در باب ادعای خویش که می‌گویید، بهترین امت‌ها و داناترین ایشانید، راست‌گویید و با این امر داخل شوم در دین شما، که اسلام است. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «آری، من چنانم که عمر از برای تو ذکر کرد، از هر چه خواهی سؤال کن تا تو را به آن خبر دهم. ان شاء الله». عرض کرد: مرا خبر ده از سه مسأله و سه مسأله و یک مسأله. آن حضرت علیه السلام فرمود که: «ای یهودی، چرا نگفتی که مرا خبر ده از هفت مسأله؟» یهودی عرض کرد که: اگر تو مرا از سه مسأله جواب دادی، از باقی مانده سؤال می‌کنم، و اگر نه، باز می‌ایستم و از آن نمی‌پرسم. و اگر تو مرا در این هفت مسأله جواب دادی، از همه اهل زمین داناتری و از ایشان فاضل‌تر و سزاوارترین مردم به ایشان. حضرت فرمود که: «ای یهودی، از هر چه می‌خواهی سؤال کن». عرض کرد: مرا خبر ده از اول سنگی که بر روی زمین گذاشته شد، و از اول درختی که بر روی زمین کشته شد، و اول چشمه‌ای که بر روی زمین جوشید. امیر المؤمنین علیه السلام او را خبر داد، بعد از آن یهودی به حضرت عرض کرد که: خبر ده مرا از این امت که ایشان را چند امامند که ایشان را راه راست می‌نمایند؟ و خبر ده مرا از پیغمبر شما محمد صلی الله علیه و آله که منزلش در بهشت در کجاست؟ و خبر ده مرا که کی با او خواهد بود در آن بهشت؟ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: «این امت را دوازده امامند که ایشان را راه راست می‌نمایند و از ذریه پیغمبر ایشانند و ایشان، یعنی: یازده امام از ایشان، از نسل من‌اند. و اما منزل پیغمبر ما در بهشت، در بهشتی است که از همه بهشت‌ها بهتر و بلندتر است و آن جنت عدن است. و اما کسانی که با آن حضرت در منزلش می‌باشند در آن بهشت، این دوازده امامند از ذریه او با مادر ایشان و جدّه ایشان که مادر مادر ایشان است (یعنی: فاطمه زهرا و خدیجه کبری علیهما السلام) و فرزندان ایشان و کسی با ایشان در آن بهشت شرکت نمی‌کند».

۱۳۹۶ / ۹. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از ابن محبوب، از ابوالجارود، از امام محمد باقر علیه السلام، از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده است که گفت: بر فاطمه علیها السلام داخل شدم و در پیش روی آن حضرت لوحی بود که نام‌های اوصیای از فرزندان آن حضرت در آن بود، پس دوازده نام را شمردم که آخر ایشان قائم علیه السلام بود. سه نام از ایشان محمد و سه نام از ایشان علی بود.

١٣٩٧ / ١٠. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ أَرْسَلَ مُحَمَّدًا عليه السلام إِلَى الْجِنِّ وَالْإِنْسِ، وَجَعَلَ مِنْ بَعْدِهِ اثْنَيْ عَشَرَ وَصِيًّا: مِنْهُمْ مَنْ سَبَقَ، وَ مِنْهُمْ مَنْ بَقِيَ، وَ كُلُّ وَصِيٍّ جَرَتْ بِهِ سُنَّةٌ، وَ الْأَوْصِيَاءُ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ عليه السلام عَلَى سُنَّةِ أَوْصِيَاءِ عِيسَى، وَ كَانُوا اثْنَيْ عَشَرَ، وَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَلَى سُنَّةِ الْمَسِيحِ».

١٣٩٨ / ١١. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ الْحَرِيشِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عليه السلام: «أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ لِابْنِ عَبَّاسٍ: إِنَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي كُلِّ سَنَةٍ، وَ إِنَّهُ يَنْزِلُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ أَمْرُ السَّنَةِ، وَ لِذَلِكَ الْأَمْرُ وُلاَةٌ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ عليه السلام، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: مَنْ هُمْ؟ قَالَ: أَنَا وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ صُلَيْبِي أَيْمَةً مُحَدَّثُونَ».

١٣٩٩ / ١٢. وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عليه السلام لِأَصْحَابِهِ: آمِنُوا بِلَيْلَةِ الْقَدْرِ، أَنَّهَا تَكُونُ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَ لَوْلَدِهِ الْأَحَدَ عَشَرَ مِنْ بَعْدِي».

١٤٠٠ / ١٣. وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ: «أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ لِأَبِي بَكْرٍ يَوْمًا: «لَا تُخَسِبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ مَاتَ شَهِيداً، وَ اللَّهُ لَيَأْتِيَنَّكَ، فَأَيُّقِنْ إِذَا جَاءَكَ؛ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ غَيْرُ مُتَخَيِّلٍ بِهِ، فَأَخَذَ عَلِيُّ عليه السلام بِيَدِ أَبِي بَكْرٍ، فَأَرَاهُ النَّبِيَّ عليه السلام، فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَا بَكْرٍ، آمِنَ بِعَلِيِّ وَ بِأَحَدَ عَشَرَ مِنْ وَلَدِهِ، أَنَّهُمْ مِثْلِي إِلَّا النَّبُوَّةَ، وَ تُبْ إِلَى اللَّهِ مِمَّا فِي يَدِكَ؛ فَإِنَّهُ لَا حَقَّ لَكَ فِيهِ». قَالَ:

۱۳۹۷/ ۱۰. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: «خدا محمد صلی الله علیه و آله را فرستاد به سوی جن و انس و بعد از او، دوازده وصی قرار داد و بعضی از ایشان، کسانی هستند که سبقت گرفتند. و بعضی از ایشان، کسانی هستند که باقی مانده‌اند و هر وصی طریقه‌ای به او جاری شد و صفتی در او بروز کرد (چون مجاهده و شهادت و عبادت و نشر علوم) و اوصیایی که بعد از محمد [اند] بر طریقه اوصیای عیسی علیه السلام اند، و ایشان دوازده وصی بوده‌اند و امیر المؤمنین علیه السلام بر طریقه و روش مسیح بود.»

۱۳۹۸/ ۱۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن ابی عبدالله و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد همه روایت کرده‌اند از حسن بن عباس بن خریش، از امام محمد تقی علیه السلام که: امیر المؤمنین علیه السلام به ابن عباس فرمود که: شب قدر در هر سال هست و به درستی که امر همه سال در این شب فرود می‌آید و این امر را والیانی چنداند بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله. ابن عباس عرض کرد که: ایشان کیانند؟ فرمود که: من و دوازده نفر<sup>۱</sup> از صلب من که امامان محدثیم.»

۱۳۹۹/ ۱۲. و به همین اسناد روایت است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب خویش فرمود که: ایمان بیاورید به شب قدر که از برای علی بن ابی طالب و از برای یازده فرزند او بعد از من خواهد بود.»

۱۴۰۰/ ۱۳. و به همین اسناد روایت کرده است که امیر المؤمنین علیه السلام روزی به ابوبکر فرمود که: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»<sup>۲</sup>؛ یعنی: البته مپندار آنان را که کشته شده‌اند در راه خدا، مردگان؛ بلکه ایشان زندگانند که در نزد پروردگار خویش روزی داده می‌شوند» و فرمود: «شهادت می‌دهم که رسول خدا صلی الله علیه و آله شهید از دنیا رفت. و به خدا سوگند که آن حضرت به نزد تو می‌آید پس چون به نزد تو آید، یقین داشته باش که خود آن حضرت است؛ زیرا که شیطان به صورت آن حضرت متمثل نمی‌شود». پس علی علیه السلام دست ابوبکر را گرفت و پیغمبر صلی الله علیه و آله را به او نمود و پیغمبر به او فرمود که: «ای ابوبکر، ایمان بیاور به علی و به یازده نفر از فرزندان او که ایشان مثل من اند، مگر در پیغمبری و به سوی خدا توبه

۲. آل عمران، ۱۶۹.

۱. در نسخه موجود، یازده نفر آمده است.

«ثُمَّ ذَهَبَ، فَلَمْ يُرَ».

١٤٠١ / ١٤. أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْحَشَّابِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَمَاعَةَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رَبَاطٍ، عَنْ ابْنِ أَدِيْنَةَ، عَنْ زُرَّارَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «الْإِثْنَا عَشَرَ الْإِمَامَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ كُلُّهُمْ مُخَدَّثٌ مِنْ وَلَدِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَوُلْدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام، فَرَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ عَلِيٌّ عليه السلام هُمَا الْوَالِدَانِ».

١٤٠٢ / ١٥. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ غَزْوَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «يَكُونُ تِسْعَةُ أَئِمَّةٍ بَعْدَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، تَأْسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ».

١٤٠٣ / ١٦. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَاءِ، عَنْ أَبَانٍ، عَنْ زُرَّارَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «نَحْنُ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا، مِنْهُمْ حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ، ثُمَّ الْأَئِمَّةُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ عليه السلام».

١٤٠٤ / ١٧. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْعَصْفَرِيِّ، عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: إِنِّي وَ اثْنِي عَشَرَ مِنْ وَلَدِي وَ أَنْتَ يَا عَلِيُّ زُرُّ الْأَرْضَ - يَعْنِي أَوْتَادَهَا وَ جِبَالَهَا - بِنَا أَوْتَدَ اللَّهُ الْأَرْضَ أَنْ تَسِيخَ بِأَهْلِهَا، فَإِذَا ذَهَبَ الْإِثْنَا عَشَرَ مِنْ وَلَدِي، سَاخَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا، وَ لَمْ يُنْظَرُوا».

١٤٠٥ / ١٨. وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ رَفَعَهُ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: مِنْ وَلَدِي اثْنَا عَشَرَ نَقِيْبًا، نُجَبَاءُ، مُخَدَّثُونَ، مُفَهَّمُونَ، آخِرُهُمُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ، يَمْلَأُهَا عَدْلًا، كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا».

کن از آنچه در دست تو است؛ زیرا که تو را در آن حقی نیست». حضرت فرمود که: «پس آن حضرت رفت و دیگر کسی او را ندید».

۱۴۰۱/۱۴. ابوعلی اشعری، از حسن بن عبیدالله، از حسن بن موسی خثاب، از علی بن سماعه، از علی بن حسن بن رباط، از ابن اذینه، از زراره روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود: «دوازده امام از فرزندان محمد، همه ایشان محدث اند (که فرشته ای ایشان را خبر می دهد). و همه از فرزندان محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرزندان علی بن ابی طالب علیه السلام اند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام هر دو پدران ایشانند».

۱۴۰۲/۱۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از سعید بن غزوان، از ابو بصیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «نه کس امام می باشند بعد از حضرت حسین بن علی علیه السلام و نه هم ایشان قائم ایشان است».

۱۴۰۳/۱۶. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از ابان، از زراره روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود: «ماییم دوازده امامی که حسن و حسین از ایشانند. بعد از آن امامان از فرزندان امام حسین علیه السلام اند».

۱۴۰۴/۱۷. محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از محمد بن حسین، از ابو سعید عصفری، از عمرو بن ثابت، از ابوالجارود، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: من و دوازده کس از فرزندان من و تو یا علی، زر می بینم (وزر به فتح راء و تشدید زای، جمع رزه است و آن حلقه ای است که قفل در آن می کنند و حضرت آن را تفسیر فرموده و می فرماید: یعنی: میخ های زمین و کوه های آنیم و خدا به ما زمین را میخ دوز کرده و محکم نموده تا آن که با اهل خود در آب فرو نرود (یا خود ایشان را فرو نبرد) پس چون دوازده نفر از فرزندان من بروند، زمین با اهلش فرو روند (یا آن که زمین اهل خود را فرو برد) و خدا ایشان را مهلت ندهد».

۱۴۰۵/۱۸. و به همین اسناد، از ابو سعید روایت است و آن را مرفوع ساخته از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: از فرزندان من دوازده گواه و رئیس اند که همه نجیب و محدث و مفهم اند که فرشته به ایشان خبر می دهد و خدا به ایشان می فهماند و آخر ایشان کسی است که به حق قیام می نماید و زمین را پر می کند از عدل و داد؛ چنانچه پر شده

١٩/١٤٠٦. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُونٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ، عَنْ كَرَّامٍ، قَالَ: حَلَفْتُ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَ نَفْسِي أَلَّا أَكُلَ طَعَاماً بِنَهَارٍ أَبَداً حَتَّى يَقُومَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ، فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: رَجُلٌ مِنْ شِيعَتِكُمْ جَعَلَ لِلَّهِ عَلَيْهِ أَلَّا يَأْكُلَ طَعَاماً بِنَهَارٍ أَبَداً حَتَّى يَقُومَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ؟

قَالَ: «فَصُمْ إِذَا يَا كَرَّامُ، وَ لَا تَصُمْ الْعِيدَيْنِ، وَ لَا ثَلَاثَةَ التَّشْرِيقِ، وَ لَا إِذَا كُنْتَ مُسَافِراً، وَ لَا مَرِيضاً؛ فَإِنَّ الْحُسَيْنَ عليه السلام لَمَّا قُتِلَ، عَجَبَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ عَلَيْهِمَا وَ الْمَلَائِكَةُ، فَقَالُوا: يَا رَبَّنَا، ائْذَنْ لَنَا فِي هَلَاكِ الْخَلْقِ حَتَّى نَجِدَهُمْ عَنْ جَدِيدِ الْأَرْضِ بِمَا اسْتَحَلُّوا حُرْمَتَكَ، وَ قَتَلُوا صَفْوَتَكَ؛ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِمْ: يَا مَلَائِكَتِي وَ يَا سَمَاوَاتِي وَ يَا أَرْضِي، اسْكُنُوا، ثُمَّ كَشَفَ حِجَاباً مِنَ الْحُجُبِ، فَإِذَا خَلْفَهُ مُحَمَّدٌ وَ اثْنَا عَشَرَ وَصِيّاً لَهُ عليهم السلام، وَ أَخَذَ بِيَدِ فُلَانٍ الْقَائِمِ مِنْ بَيْنِهِمْ، فَقَالَ: يَا مَلَائِكَتِي وَ يَا سَمَاوَاتِي وَ يَا أَرْضِي، بِهَذَا أَنْتَصِرُ لِهَذَا، قَالَهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ».

٢٠ / ١٤٠٧. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِي طَالِبٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ، قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَ أَبُو بَصِيرٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَانَ مَوْلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي مَنْزِلِهِ بِمَكَّةَ، فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَانَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «نَحْنُ اثْنَا عَشَرَ مُحَدَّثاً».

فَقَالَ لَهُ أَبُو بَصِيرٍ: سَمِعْتُ مِنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام؟ فَحَلَفَهُ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ أَنَّهُ سَمِعَهُ، فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ: لَكِنِّي سَمِعْتُهُ مِنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام.

باشد از جور و بیداد».

۱۴۰۶ / ۱۹. علی بن محمد و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از محمد بن حسن بن شَمون، از عبدالله بن عبدالرحمان اصم، از کَرّام روایت کرده‌اند که گفت: در دل و میان خویش و نفس خویش سوگند یاد نمودم که در هیچ روزی طعام نخورم و همیشه روزه باشم تا قائم آل محمد قیام کند. بعد از آن بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم، کَرّام می‌گوید که: به آن حضرت عرض کردم که: مردی از شیعیان شما نذر کرده و از برای خدا بر خود قرار داده که هرگز در روزی طعام نخورد و روزه باشد تا قائم آل محمد ظاهر شود. فرمود که: «پس در این هنگام روزه شوای کَرّام، و عید فطر و عید اضحی و سه روز تشریق را (که یازدهم و دوازده و سیزدهم ماه ذی الحجه است) روزه مگیر و نه چون مسافر یا بیمار باشی. پس به درستی که چون امام حسین علیه السلام شهید شد، آسمان‌ها و زمین و هر که بر روی آن بود و فرشتگان فریاد بر آوردند و عرض کردند که: ای پروردگار ما، ما را از خصمت ده در هلاک کردن این خلق تا ایشان را از روی زمین بر اندازیم و همه را هلاک گردانیم، به سبب آن که هتک حرمت تو را حلال شمردند و برگزیده تو را کشتند. پس خدا به سوی ایشان وحی فرمود که: ای فرشتگان من، و ای آسمان‌ها و زمین من، آرام گیرید، بعد از آن حجابی از حجاب‌ها را برداشت، دیدند که محمد و دوازده وصی آن حضرت در پشت آن حجابند و از میان ایشان دست فلان را که قائم آل محمد است گرفت (یعنی: او را به عنایات ازلی نواخت و او را به این کرامت ممتاز و به این شرافت سرافراز ساخت). بعد از آن فرمود که: ای فرشتگان من، و ای آسمان‌ها و زمین من، این که انتقام خواهد کشید از برای این - و سه مرتبه این سخن را فرمود -».

۱۴۰۷ / ۲۰. محمد بن یحیی و احمد بن محمد، از محمد بن حسین، از ابوطالب، از عثمان بن عیسی، از سماعة بن مهران روایت کرده‌اند که گفت: من و ابوبصیر و محمد بن عمران مولای امام محمد باقر علیه السلام در مکه در منزل محمد بن عمران بودیم که محمد گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «ماییم دوازده امام که فرشته ما را خبر می‌دهد». پس ابوبصیر به او گفت که: از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدی؟ و او را یک مرتبه یا دو مرتبه سوگند داد بر این که آن را شنیده است، بعد از آن ابوبصیر گفت: لیکن من این را از امام محمد باقر علیه السلام شنیده‌ام.

١٢٧- بَابُ فِي أَنَّهُ إِذَا قِيلَ فِي الرَّجُلِ شَيْءٌ فَلَمْ يَكُنْ فِيهِ  
وَكَانَ فِي وَلَدِهِ أَوْ وَلَدٍ وَلَدِهِ فَإِنَّهُ هُوَ الَّذِي قِيلَ فِيهِ

١٤٠٨ / ١. مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ؛ وَعَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ  
جَمِيعاً، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ ابْنِ رِثَابٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ:  
«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَى عِمْرَانَ: أَنِّي وَاهِبٌ لَكَ ذَكَراً سَوِيّاً مُبَارَكاً، يُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ  
الْأَبْرَصَ وَ يُخَيِّي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ، وَ جَاعِلُهُ رَسُولاً إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَحَدَّثَ  
عِمْرَانُ امْرَأَتَهُ حَنَّةَ بِذَلِكَ وَ هِيَ أُمُّ مَرْيَمَ، فَلَمَّا حَمَلَتْ، كَانَ حَمْلُهَا بِهَا عِنْدَ نَفْسِهَا  
غُلَاماً، فَلَمَّا وَضَعَتْهَا، قَالَتْ: رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَى وَ لَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى أَيْ لَا  
يَكُونُ الْبِنْتُ رَسُولاً، يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ» فَلَمَّا وَهَبَ اللَّهُ  
تَعَالَى لِمَرْيَمَ عِيسَى، كَانَ هُوَ الَّذِي بَشَّرَ بِهِ عِمْرَانُ، وَ وَعَدَهُ إِيَّاهُ، فَإِذَا قُلْنَا فِي الرَّجُلِ  
مِنَّا شَيْئاً وَ كَانَ فِي وَلَدِهِ أَوْ وَلَدٍ وَلَدِهِ، فَلَا تُنْكِرُوا ذَلِكَ».

١٤٠٩ / ٢. مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ  
إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «إِذَا قُلْنَا فِي رَجُلٍ قَوْلاً، فَلَمْ

## ۱۲۷. باب در بیان این که هرگاه چیزی در شأن مردی گفته شود

و آن چیز در او نباشد و در فرزند یا فرزند فرزند او باشد،

همان است که آن چیز در شأن او گفته شده است

۱/ ۱۴۰۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد و علی بن ابراهیم، از پدرش هر دو روایت کرده‌اند، از ابن محبوب، از ابن رثاب، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «به درستی که خدا به سوی عمران وحی فرمود که: من تو را پسری درست‌اندام بی‌عیب خواهم بخشید که پر منفعت باشد و کور مادرزاد و پیسی را شفا دهد و مردگان را به اذن خدا زنده گرداند و او را رسول می‌گردانم و به سوی بنی اسرائیل می‌فرستم. بعد از آن عمران حَئْه زن خود را به این قصه خبر داد (و حَئْه مادر مریم است). پس چون حَئْه حامله شد، حملش به مریم، در نزد خودش پسر بود ﴿فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَئِيسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ﴾<sup>۱</sup>؛ یعنی: پس آن هنگام که حَئْه، زن عمران بار خود را بر زمین گذاشت و مریم را زایید، گفت از روی حسرت و ناامیدی که: پروردگارا، به درستی که من آن بار را بر زمین گذاشتم و این فرزند را زادم در حالتی که ماده است و نیست فرزند نر چون فرزند ماده و پسر چون دختر نمی‌باشد» و حضرت فرمود که: «یعنی: دختر پیغمبر نمی‌باشد. خدای عز و جل می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ﴾؛ یعنی: و خدا داناتر است به آنچه حَئْه زاد» (و در قرآن این جمله در میان اُنْثَى و لَئِيس واقع است و ذکر آن به این طریق اشاره به آن است که این جمله معترضه است در میان قول حَئْه و از اینجا فهمیده می‌شود که قرائت وَضَعْتَ به فتح عین و سکون تا بهتر است از قرائت وَضَعْتُ به سکون عین و ضَمْ تا که این قول از حَئْه باشد و معنی این باشد که: خدا داناتر است به آنچه زادم) و حضرت فرمود: «پس آن هنگام که خدا عیسی را به مریم بخشید، عیسی همان بود که خدا عمران را به آن مژده داده و آن را به وی وعده فرموده بود. پس هرگاه ما در باب مردی از خویش چیزی بگوییم و در فرزند او یا فرزند فرزند او باشد، آن را انکار نکنید».

۲/ ۱۴۰۹. محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون در باب مردی سخن

يَكُنْ فِيهِ وَكَانَ فِي وَلَدِهِ أَوْ وَلَدِ وَلَدِهِ، فَلَا تُنْكِرُوا ذَلِكَ؛ فَإِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ».

١٤١٠ / ٣. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ، عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «قَدْ يَقُومُ الرَّجُلُ بِعَدْلٍ أَوْ بِجَوْرِ، وَ يُنْسَبُ إِلَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ قَامَ بِهِ، فَيَكُونُ ذَلِكَ ابْنَهُ أَوْ ابْنَ ابْنِهِ مِنْ بَعْدِهِ، فَهُوَ هُوَ».

## ١٢٨ - بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ عليهم السلام كُلَّهُمْ قَائِمُونَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى هَادُونَ إِلَيْهِ

١٤١١ / ١. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ زَيْدِ أَبِي الْحَسَنِ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ أَبِي نُعَيْمٍ، قَالَ: أَتَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام وَهُوَ بِالْمَدِينَةِ، فَقُلْتُ لَهُ: عَلَيَّ نَذْرٌ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ إِنْ أَنَا لَقَيْتُكَ أَنْ لَا أَخْرُجَ مِنَ الْمَدِينَةِ حَتَّى أَعْلَمَ أَنَّكَ قَائِمٌ آلِ مُحَمَّدٍ أَمْ لَا؟

فَلَمْ يُجِبْنِي بِشَيْءٍ، فَأَقَمْتُ ثَلَاثِينَ يَوْمًا، ثُمَّ اسْتَقْبَلَنِي فِي طَرِيقٍ، فَقَالَ: «يَا حَكَمُ، وَإِنَّكَ لَهَا هُنَا بَعْدُ؟» فَقُلْتُ: نَعَمْ، إِنِّي أَخْبَرْتُكَ بِمَا جَعَلْتُ لِلَّهِ عَلَيَّ، فَلَمْ تَأْمُرْنِي، وَلَمْ تَنْهَيْ عَنِ شَيْءٍ، وَلَمْ تُجِبْنِي بِشَيْءٍ، فَقَالَ: «بَكَّرَ عَلَيَّ غُدْوَةُ الْمَنْزِلِ» فَغَدَوْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ عليه السلام: «سَلْ عَنْ حَاجَتِكَ» فَقُلْتُ: إِنِّي جَعَلْتُ لِلَّهِ عَلَيَّ نَذْرًا وَصِيَامًا وَصَدَقَةً بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ إِنْ أَنَا لَقَيْتُكَ أَنْ لَا أَخْرُجَ مِنَ الْمَدِينَةِ حَتَّى أَعْلَمَ أَنَّكَ قَائِمٌ آلِ مُحَمَّدٍ أَمْ لَا، فَإِنْ كُنْتُ أَنتَ، رَابَطْتُكَ؛ وَإِنْ لَمْ تَكُنْ أَنتَ، سِرْتُ فِي الْأَرْضِ فَطَلَبْتُ الْمَعَاشَ.

فَقَالَ: «يَا حَكَمُ، كُنَّا قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ». قُلْتُ: فَأَنْتَ الْمَهْدِيُّ؟ قَالَ: «كُنَّا نَهْدِي إِلَى اللَّهِ». قُلْتُ: فَأَنْتَ صَاحِبُ السَّيْفِ؟ قَالَ: «كُنَّا صَاحِبُ السَّيْفِ، وَ وَارِثُ

بگوییم و در او نباشد و در فرزند او یا فرزند فرزند او باشد، آن را انکار مکنید؛ زیرا که خدا آنچه خواهد می کند.

۱۴۱۰/۳. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از احمد بن عائذ، از ابو خدیجه روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «گاه است که مردی به عدل، یا به جور قیام می کند و گاهی هر یک از آن را نسبت به او می دهند و حال آن که آن مرد چنان نیست که به آن قیام نموده باشد. پس آن که آن را به جا آورده، پسرش یا پسر پسرش خواهد بود، بعد از او و آن پسر یا پسر پسر، همان پدر است که فعل به او منسوب است» (حاصل مراد، آن که کاری که به کسی منسوب است، بر دو قسم است: یک قسم آن است که خود مباشر آن است و قسم دیگر آن است که فرزند و نبیره او مباشر آنند).

#### ۱۲۸. باب در بیان این که ائمه همة ایشان به امر خدا

قیام می نمایند و مردم را به سوی آن جناب راهنمایی می کنند

۱۴۱۱/۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از زید - یعنی: ابوالحسن - از حکم بن ابی نعیم که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام آمدم و آن حضرت در مدینه تشریف داشت، پس به آن حضرت عرض کردم که: بر من نذری است که در میان رکن و مقام کرده ام، اگر من تو را ملاقات کنم. و آن نذر این است که از مدینه بیرون بروم تا آن که بدانم که تو قائم آل محمدی یا نه؟ پس مرا به چیزی جواب نفرمود و من سی روز در مدینه ماندم، بعد از آن در راهی رو به من آورد و فرمود که: «ای حکم، تو هنوز در اینجا ای؟» عرض کردم که: من تو را خبر دادم به آنچه از برای خدا بر خود قرار داده ام و نذر کرده ام و تو مرا امری نفرمودی و از چیزی نهی ننمودی و به چیزی مرا جواب ندادی. فرمود که: «فردا صبح زود به نزد من آی در منزل من». پس من صبح زود بر آن حضرت علیه السلام داخل شدم، فرمود که: «از حاجتی که داری سؤال کن». عرض کردم که: من از برای خدا نذری بر خود قرار داده ام و روزه و صدقه را بر خود لازم نموده ام در میانه رکن و مقام، اگر من تو را ملاقات کنم و آن این است که از مدینه بیرون بروم تا بدانم که تویی قائم آل محمد یا نه؟ پس اگر تو قائم باشی، با تو ساخته و آماده باشم برای مقاتله با اعدای دین و اسب و سلاح را مهیا کنم و اگر تو نباشی، در زمین بگردم و اسباب زندگانی را طلب کنم. فرمود که: «ای حکم،

السَّيْفِ». قُلْتُ: فَأَنْتَ الَّذِي تَقْتُلُ أَعْدَاءَ اللَّهِ، وَ يَعْزُّ بِكَ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ، وَ يَظْهَرُ بِكَ دِينُ اللَّهِ؟

فَقَالَ: «يَا حَكَمُ، كَيْفَ أَكُونُ أَنَا وَقَدْ بَلَغْتُ خَمْسًا وَ أَرْبَعِينَ سَنَةً؟! وَإِنْ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ أَقْرَبُ عَهْدًا بِاللَّهِ مِنِّي، وَ أَخَفُّ عَلَى ظَهْرِ الدَّائِيَةِ».

١٤١٢ / ٢. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَاءِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِدٍ، عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْقَائِمِ، فَقَالَ: «كُلُّنَا قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ، وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ حَتَّى يَجِيءَ صَاحِبُ السَّيْفِ، فَإِذَا جَاءَ صَاحِبُ السَّيْفِ، جَاءَ بِأَمْرِ غَيْرِ الَّذِي كَانَ».

١٤١٣ / ٣. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُونٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ الْبَطَلِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «يَوْمَ تَدْعُوا كُلُّ أَنْاسٍ بِإِمَامِهِمْ؟» قَالَ: «إِمَامِهِمُ الَّذِي بَيْنَ أَظْهَرِهِمْ، وَ هُوَ قَائِمٌ أَهْلَ زَمَانِهِ».

## ١٢٩ - بَابُ صَلََةِ الْإِمَامِ

١٤١٤ / ١. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَامِرٍ بِإِسْنَادِهِ رَفَعَهُ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْإِمَامَ يَحْتَاجُ إِلَى مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ، فَهُوَ كَافِرٌ؛ إِنَّمَا النَّاسُ يَحْتَاجُونَ أَنْ يَقْبَلَ مِنْهُمْ الْإِمَامُ؛ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا»».

١٤١٥ / ٢. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَاءِ، عَنْ عِيسَى بْنِ سُلَيْمَانَ النَّحَّاسِ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، عَنِ الْخَيْرِيِّ وَ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ، قَالَا:

ما همه به امر خدا قیام می‌کنیم». عرض کردم که: تویی مهدی؟ فرمود که: «ما همه به سوی خدا هدایت می‌کنیم». عرض کردم که: تویی صاحب شمشیر؟ فرمود که: «ما همه صاحب شمشیر و وارث شمشیریم». عرض کردم که: تویی آن کسی که دشمنان خدا را می‌کشی و دوستان خدا به واسطه تو عزیز و غالب می‌شوند و دین خدا به تو ظاهر می‌شود؟ فرمود که: «ای حکم، چگونه من آن باشم و حال آن‌که به چهل و پنج سال رسیده‌ام، و به درستی که صاحب این امر عهدش به شیر مادر از عهد من به آن نزدیک‌تر و بر پشت اسب از من سبک‌تر است» (و مراد این است که آن حضرت سالش از من کم‌تر و جثه‌اش از من کوچک‌تر است).

۱۴۱۲ / ۲. حسین بن محمد اشعری، از معلى بن محمد، از وشاء، از احمد بن عائذ، از ابو خدیجه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که از آن حضرت سؤال شد از قائم، فرمود که: «ما همه به امر خدا قائمیم؛ هر یک بعد از دیگری تا آن‌که صاحب شمشیر بیاید پس هرگاه صاحب شمشیر بیاید، می‌آید یا امری غیر از آنچه پیش از او بوده است».

۱۴۱۳ / ۳. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن حسن بن شَمُون، از عبدالله بن عبدالرحمان، از عبدالله بن قاسم بَظَل، از عبدالله بن سنان روایت کرده است که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ»<sup>۱</sup> فرمود که: «مراد، امام ایشان است که در میان ایشان باشد و آن، امام قائم اهل زمان خود است».

### ۱۲۹. باب در بیان صِلَة امام<sup>۲</sup>

۱۴۱۴ / ۱. حسین بن محمد بن عامر به اسناد خویش روایت کرده و آن را مرفوع ساخته و گفته است که: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «هر که گمان کند که امام به آنچه در دست مردم است، احتیاج دارد، کافر است. جز این نیست که مردم احتیاج دارند به این‌که امام از ایشان قبول فرماید. خدای عز و جل فرموده است که: «خُذْ مِنْ اَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا»<sup>۳</sup>؛ یعنی: فراگیر از جمله مال‌های ایشان زکات واجبی را که پاک گرداند آن صدقه (یا تو پاک گردانی) ایشان را از گناهان و زیاد گردانی حسنات ایشان را و درجه ایشان را رفیع گردانی به آن صدقه».

۱۴۱۵ / ۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از وشاء، از

۲. و صِلَة به کسر صاد مزد و پیوستن است. (مترجم)

۱. اسراء، ۷۱.

۳. توبه، ۱۰۳.

سَمِعْنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «مَا مِنْ شَيْءٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنْ إِخْرَاجِ الدَّرَاهِمِ إِلَى الْإِمَامِ، وَإِنَّ اللَّهَ لَيَجْعَلُ لَهُ الدَّرَاهِمَ فِي الْجَنَّةِ مِثْلَ جَبَلٍ أَحَدٍ». ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً﴾». قَالَ: «هُوَ وَ اللَّهِ فِي صَلَةِ الْإِمَامِ خَاصَّةً».

١٤١٦ / ٣. وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ، عَنْ مُعَاذِ صَاحِبِ الْأُكْسِيَّةِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَسْأَلْ خَلْقَهُ مَا فِي أَيْدِيهِمْ قَرْضًا مِنْ حَاجَةٍ بِهِ إِلَى ذَلِكَ، وَمَا كَانَ لِلَّهِ مِنْ حَقٍّ فَإِنَّمَا هُوَ لَوْلِيَّهِ».

١٤١٧ / ٤. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ» قَالَ: «نَزَلَتْ فِي صَلَةِ الْإِمَامِ».

١٤١٨ / ٥. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مِيَّاحٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «يَا مِيَّاحُ، دِرْهَمٌ يُوصَلُ بِهِ الْإِمَامُ أَعْظَمُ وَزْناً مِنْ أَحَدٍ».

١٤١٩ / ٦. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «دِرْهَمٌ يُوصَلُ بِهِ الْإِمَامُ أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِي أَلْفِ دِرْهَمٍ فِيمَا سِوَاهُ مِنْ وَجْهِ الْبِرِّ».

عیسی بن سلیمان، از مفضل بن عمر، از خیبری و یونس بن ظبیان که گفتند: شنیدیم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «هیچ چیز به سوی خدا دوست تر نیست از بیرون کردن درم ها و رسانیدن آنها به امام. و به درستی که خدا درم را از برای آن که آن را به امام علیه السلام داده، در بهشت مانند کوه احد می گرداند». بعد از آن فرمود که: «خدا در کتاب خویش می فرماید که: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً﴾<sup>۱</sup>؛ یعنی: کیست آن کسی که قرض دهد خدا را قرض نیکو که در آن قرض دادن منت نگذارد، پس خدا آن را مضاعف گرداند از برای او اضعاف و زیادت‌های بسیار» و حضرت فرمود: «به خدا سوگند که این در باب صله امام و مخصوص آن است».

۱۴۱۶/۳. و به همین اسناد، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از حماد بن ابی طلحه، از معاذ - صاحب عباها - روایت است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «به درستی که خدا از خلق خویش به قرض نخواسته آنچه را که در دست ایشان است از روی حاجتی که به آن داشته باشد و آنچه از برای خداست از هر حق که باشد. جز این نیست که همان از برای ولی اوست».

۱۴۱۷/۴. از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از ابوالمغراء، از اسحاق بن عمار، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای عز و جل: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً﴾؛ یعنی: «کیست آن کسی که قرض دهد خدا را قرض نیکو؟ پس خدا آن را زیاد گرداند از برای او و او راست مزدی نیکو و خوب» حضرت فرمود که: «این آیه، در باب صله امام فرود آمده است».

۱۴۱۸/۵. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از حسن بن میاح، از پدرش روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «ای میاح، یک درم که امام به آن پیوند شود وزن آن در ترازوی اعمال، از کوه احد سنگین تر و بزرگ تر است».

۱۴۱۹/۶. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از بعضی از مردان خویش که راوی حدیث‌اند، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «یک درم که امام به آن پیوند شود، بهتر است از دو هزار هزار درم که در آنچه غیر آن باشد از راه‌های خیر،

١٤٢٠ / ٧. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ فَضَالٍ، عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «إِنِّي لَا أَخْذُ مِنْ أَحَدِكُمْ الدَّرْهَمَ - وَإِنِّي لَمِنَ أَكْثَرِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَالًا - مَا أُرِيدُ بِذَلِكَ إِلَّا أَنْ تُطَهَّرُوا».

### ١٣٠ - بَابُ الْفَيِّءِ وَالْأَنْفَالِ وَتَفْسِيرِ الْخُمْسِ وَحُدُودِهِ وَمَا يَجِبُ فِيهِ

إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - جَعَلَ الدُّنْيَا كُلَّهَا بِأَسْرِهَا لِخَلِيفَتِهِ؛ حَيْثُ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» فَكَانَتِ الدُّنْيَا بِأَسْرِهَا لِأَدَمَ، وَصَارَتْ بَعْدَهُ لِلْأَبْرَارِ وَلِدِهِ وَخُلَفَائِهِ، فَمَا غَلَبَ عَلَيْهِ أَعْدَاؤُهُمْ، ثُمَّ رَجَعَ إِلَيْهِمْ بِحَرْبٍ أَوْ غَلَبَهُ، سُمِّيَ فَيْئًا، وَهُوَ أَنْ يَفِيءَ إِلَيْهِمْ بِغَلَبَةٍ وَحَرْبٍ، وَكَانَ حُكْمُهُ فِيهِ مَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ» فَهُوَ لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِقَرَابَةِ الرَّسُولِ؛ فَهَذَا هُوَ الْفَيْءُ الرَّاجِعُ، وَإِنَّمَا يَكُونُ الرَّاجِعُ مَا كَانَ فِي يَدِ غَيْرِهِمْ، فَأُخِذَ مِنْهُمْ بِالسَّيْفِ.

وَأَمَّا مَا رَجَعَ إِلَيْهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُوجَفَ عَلَيْهِ بِخَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ، فَهُوَ الْأَنْفَالُ، هُوَ لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ خَاصَّةً، لَيْسَ لِأَحَدٍ فِيهِ الشَّرَكَةُ، وَإِنَّمَا جُعِلَ الشَّرَكَةُ فِي شَيْءٍ قُوتِلَ عَلَيْهِ، فَجُعِلَ لِمَنْ قَاتَلَ مِنَ الْغَنَائِمِ أَرْبَعَةُ أَشْهُمٍ، وَلِلرَّسُولِ سَهْمٌ، وَالَّذِي لِلرَّسُولِ عليه السلام يَفْسِمُهُ عَلَى سِتَّةِ أَشْهُمٍ: ثَلَاثَةٌ لَهُ، وَثَلَاثَةٌ لِلْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ.

صرف شود».

۷/۱۴۲۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ابن بُکیر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «من یک درم از شما می گیرم. و به درستی که مال من از همه اهل مدینه بیشتر است و به این امر چیزی را اراده ندارم، مگر آن که می خواهم که شما پاک و پاکیزه شوید».

### ۱۳۰. باب در بیان فیء و انفال و تفسیر خمس و حدود آن

#### و آنچه خمس در آن واجب است

فیء به فتح فاء و سکون یا، مالی است که از کافر به مسلمان رسیده باشد، یعنی: غنیمت. و انفال جمع نفل است و نفل به فتح نون و فائز غنیمتی است که از کفار گیرند. و به سکون فاء، بخشش غیر واجب است. و مراد از انفال در اینجا، چیزی است که در دار الحرب به دست آید، بدون جنگ و غیر آن از آنچه مذکور خواهد شد.

و کلینی علیه السلام خود می فرماید: به درستی که خدای تبارک و تعالی همه دنیا را سر تا سر آن از برای خلیفه و جانشین خود قرار داده در آنجا که به فرشتگان می فرماید که: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»<sup>۱</sup>. پس دنیا به تمام بها از برای آدم بود و بعد از آدم، به نیکان از فرزندان و جانشینان او منتقل شد. پس آنچه دشمنان ایشان بر آن غالب شده اند و به تصرف خود گرفته اند، بعد از آن که به جنگ یا غلبه به سوی ایشان برگردد، آن را فیء نامیده اند و فیء، آن است که به جنگ و غالب شدن به سوی ایشان برگردد و حکم خدا در باب فیء آن چیزی است که خدا فرموده است: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ»<sup>۲</sup> پس آن از برای خداست و از برای رسول او و از برای خویش رسول. پس اینک همان فیء است که برگشته است و جز این نیست که برگردند. چیزی است که در دست خلفای خدا باشد و به شمشیر از ایشان گرفته شده باشد و اما آنچه به سوی ایشان بازگشته، بی آن که بر تحصیل آن اسبی یا شتری تاخته شود، آن انفال است. و انفال، مال خدا و مال رسول است بخصوص که هیچ کس را در آن شرکتی نیستی و جز این نیست که شرکت در چیزی قرار داد شد که بر سر آن، جنگ و کارزاری شده بود. پس از برای آنان که جنگ و کارزار کرده بودند از غنیمت ها، چهار حصه قرار داده شد و از برای

وَأَمَّا الْأَنْفَالُ، فَلَيْسَ هَذِهِ سَبِيلَهَا، كَانَتْ لِلرَّسُولِ ﷺ خَاصَّةً، وَكَانَتْ  
فَدَكُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ خَاصَّةً؛ لِأَنَّهُ ﷺ فَتَحَهَا وَآمَرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ، لَمْ يَكُنْ  
مَعَهُمَا أَحَدٌ، فَزَالَ عَنْهَا اسْمُ الْفَيْءِ، وَلَزِمَهَا اسْمُ الْأَنْفَالِ؛ وَكَذَلِكَ الْأَجَامُ وَ  
الْمَعَادِنُ وَالْبَحَارُ وَالمَقَاوِزُ هِيَ لِلْإِمَامِ خَاصَّةً، فَإِنْ عَمِلَ فِيهَا قَوْمٌ بِإِذْنِ  
الْإِمَامِ، فَلَهُمْ أَرْبَعَةُ أَخْمَاسٍ، وَ لِلْإِمَامِ خُمْسٌ، وَ الَّذِي لِلْإِمَامِ يَجْرِي  
مَجْرَى الْخُمْسِ، وَ مَنْ عَمِلَ فِيهَا بِغَيْرِ إِذْنِ الْإِمَامِ، فَإِلَامٌ يَأْخُذُهُ كُلُّهُ، لَيْسَ  
لِأَحَدٍ فِيهِ شَيْءٌ، وَ كَذَلِكَ مَنْ عَمَرَ شَيْئاً، أَوْ أَجْرَى قَنَاةً، أَوْ عَمِلَ فِي أَرْضٍ  
خَرَابٍ بِغَيْرِ إِذْنِ صَاحِبِ الْأَرْضِ، فَلَيْسَ لَهُ ذَلِكَ، فَإِنْ شَاءَ أَخَذَهَا مِنْهُ  
كُلَّهَا، وَ إِنْ شَاءَ تَرَكَهَا فِي يَدِهِ.

١٤٢١ / ١. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ  
الْيَمَانِيِّ، عَنْ أَبَانَ بْنِ أَبِي عَيَّاشٍ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ  
يَقُولُ: «نَحْنُ وَاللَّهُ الَّذِينَ عَنِ اللَّهِ بِذِي الْقُرْبَى، الَّذِينَ قَرَنَهُمُ اللَّهُ بِنَفْسِهِ وَ نَبِيِّهِ ﷺ،  
فَقَالَ: «مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ  
الْمَسَاكِينِ» مِنَّا خَاصَّةً، وَ لَمْ يَجْعَلْ لَنَا سَهْماً فِي الصَّدَقَةِ، أَكْرَمَ اللَّهُ نَبِيَّهُ، وَ أَكْرَمَنَا أَنْ  
يُطْعِمَنَا أَوْ سَاخَ مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ».

١٤٢٢ / ٢. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَبَانَ، عَنْ  
مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ

رسول خدا یک حصّه و آن یک حصّه که از برای رسول خدا ﷺ بود، آن را بر شش حصّه قسمت می فرمود: سه حصّه از برای خود و سه حصّه از برای یتیمان و بیچارگان و صاحب راه (یعنی: رهگذری) و اما انفال، این طریقه، طریقه آن نیست و انفال مال رسول بخصوص بود. و فدک - که بنابر قولی دهی از دهات خیبر بوده است - مال رسول بخصوص بود؛ زیرا که آن حضرت و امیر المؤمنین ﷺ آن را گشودند و فتح آن نمودند و یک کس دیگر با ایشان نبود. پس نام فیء از آن بر طرف شد و نام انفال لازم آن گردید و همچنین نیستانها و معدنها و دریاها و بیابانها همه مال امام و مخصوص اوست. پس اگر گروهی در اینها کار کنند به اذن امام، چهار خمس از برای ایشان است و یک خمس مال امام است. و آنچه مال امام است، جاری مجرای خمس است و حکم آن دارد و هر که در اینها کار کند، بی آنکه امام او را رخصت داده باشد، امام همه آن را از او می گیرد، و کسی را در آن چیزی و حقی نیست و همچنین کسی که چیزی را آبادان کند یا قناتی را جاری نماید، یا در زمین ویرانی بی رخصت صاحب زمین کار کند، آن چیز از برای او نخواهد بود. پس اگر امام خواهد آنها را از او می گیرد و اگر خواهد آنها را در دستش باقی می گذارد.

۱۴۲۱ / ۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از ابان بن ابی عیّاش، از سلیم بن قیس روایت کرده است که گفت: شنیدیم از امیر المؤمنین ﷺ که می فرمود: «به خدا سوگند که ماییم آن که خدا از ذی القربی قصد فرموده و آنان که خدا ایشان را به خود و پیغمبر خود ﷺ پیوسته و قرین نموده و فرموده که: ﴿مِنَّا أَفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ﴾<sup>۱</sup>؛ یعنی: آنچه باز گردانید خدا بر پیغمبر خود از اموال و املاک مردم دهات، پس از برای خداست و از برای رسول و از برای خداوند خویشی نسبت به حضرت رسول و از برای یتیمان و بیچارگان که بر قوت سال قادر نباشند». و حضرت فرمود که: «یعنی: یتیمان و بیچارگان از ما بخصوص و خدا از برای مادر صدقه - که زکات است - حصّه ای قرار نداده؛ از برای آن که خدا پیغمبر خود را گرامی داشته و ما را اکرام فرموده از آن که چرک های آنچه را که در دست مردمان است، به ما بخوراند».

۱۴۲۲ / ۲. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از ابان، از محمد بن مسلم، از

شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ ۖ قَالَ: «هُم قَرَابَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَ الْخُمُسُ لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ ﷺ وَ لَنَا».

١٤٢٣ / ٣. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبُخْتَرِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: «الْأَنْفَالُ مَا لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهِ بِخَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ، أَوْ قَوْمٌ صَالِحُوا، أَوْ قَوْمٌ أَعْطُوا بِأَيْدِيهِمْ، وَ كُلُّ أَرْضٍ خَرَبَةٍ، وَ بَطُونُ الْأَوْدِيَةِ، فَهُوَ لِلرَّسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَ هُوَ لِلْإِمَامِ مِنْ بَعْدِهِ يَضَعُهُ حَيْثُ يَشَاءُ».

١٤٢٤ / ٤. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ عَبْدِ الصَّالِحِ ﷺ، قَالَ: «الْخُمُسُ مِنْ خَمْسَةِ أَشْيَاءَ: مِنَ الْغَنَائِمِ، وَ الْغَوَاصِ، وَ مِنَ الْكُنُوزِ، وَ مِنَ الْمَعَادِنِ، وَ الْمَلَاحَةِ».

يُؤْخَذُ مِنْ كُلِّ هَذِهِ الصَّنُوفِ الْخُمُسُ، فَيُجْعَلُ لِمَنْ جَعَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ، وَ يُقْسَمُ الْأَرْبَعَةُ الْأَخْمَاسِ بَيْنَ مَنْ قَاتَلَ عَلَيْهِ وَ وَلِيٍّ ذَلِكَ، وَ يُقْسَمُ بَيْنَهُمُ الْخُمُسُ عَلَى سِتَّةِ أَشْهُمٍ: سَهْمٌ لِلَّهِ، وَ سَهْمٌ لِلرَّسُولِ ﷺ، وَ سَهْمٌ لِذِي الْقُرْبَىٰ، وَ سَهْمٌ لِلْيَتَامَىٰ، وَ سَهْمٌ لِلْمَسَاكِينِ، وَ سَهْمٌ لِأَبْنَاءِ السَّبِيلِ.

فَسَهْمُ اللَّهِ وَ سَهْمُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِأُولِي الْأَمْرِ مِنْ بَعْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَرِاثَةً؛ فَلَهُ ثَلَاثَةُ أَشْهُمٍ: سَهْمَانِ وَرِاثَةً، وَ سَهْمٌ مَقْسُومٌ لَهُ مِنَ اللَّهِ، وَ لَهُ نِصْفُ الْخُمُسِ كَمَلًا، وَ نِصْفُ الْخُمُسِ الْبَاقِي بَيْنَ أَهْلِ بَيْتِهِ، فَسَهْمٌ لِيَتَامَاهُمْ، وَ سَهْمٌ لِمَسَاكِينِهِمْ، وَ سَهْمٌ

امام محمد باقر علیه السلام در قول خدای عز و جل: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِهُ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ»<sup>۱</sup> روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «ایشان خویشان رسول خدا صلی الله علیه و آله و خمس از برای خدا و رسول صلی الله علیه و آله و از برای ما است».

۱۴۲۳ / ۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حفص بن یختری، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «انفال، آن چیزی است که اسب و شتری بر آن تاخته نشود، یا گروهی که مصالحه کرده باشند، یا قومی که به دست خویش داده باشند و هر زمین ویران که آباد نباشد و اندران وادی‌ها (و ظاهر این است که مراد از آن، دشت‌ها باشد. و مرجع در آن چنانچه گفته‌اند به سوی عرف است مانند سرهای کوه) حاصل آن‌که آنچه به تفصیل مذکور گردید، مال رسول خدا صلی الله علیه و آله است و همه اینها بعد از پیغمبر، از برای امام است که آن را در هر جا که خواهد می‌گذارد و صرف می‌نماید».

۱۴۲۴ / ۴. علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از بعضی از اصحاب ما، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «خمس، از پنج چیز داده می‌شود: از غنیمت‌ها و غواصی کردن که به آب فرو روند و مروارید و غیر آن بیرون آورند و از گنج‌ها و مال‌ها که دفن کرده باشند و از معدن‌ها و نمکزار، که خمس از هر یک از این اقسام، گرفته می‌شود و از برای این‌که خدا خمس را از برای ایشانش قرار داده، قرار می‌دهند. و چهار خمس آن خمس، تقسیم می‌شود در میان آن‌که بر تحصیل آن جنگ کرده و صاحب آن و خمس تقسیم می‌شود در میان آنان که خدا آن را از برای ایشانش قرار داده بر شش حصه: یک حصه از برای خداست، و یک حصه از برای رسول خدا صلی الله علیه و آله، و یک حصه از برای خداوندان خویشی نسبت به رسول، و یک حصه از برای یتیمان، و یک حصه از برای بیچارگان، و یک حصه از برای رهگذریان. پس حصه خدا و حصه رسول خدا از برای صاحبان امر امامت و خلافت است بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله از روی ارث، و سه حصه از برای اوست: دو حصه از روی وراثت و یک حصه که قسمت شده از برای او از جانب خدا. و همه نصف اصل خمس، از برای اوست و نصف باقی مانده خمس در میان اهل بیت آن حضرت تقسیم می‌شود. پس یک حصه از برای یتیمان ایشان است، و یک حصه از برای بیچارگان ایشان، و یک حصه از برای

لِأَبْنَاءِ سَبِيلِهِمْ، يُقَسِّمُ بَيْنَهُمْ عَلَى الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ مَا يَسْتَغْنُونَ بِهِ فِي سَتِّهِمْ، فَإِنْ فَضَلَ عَنْهُمْ شَيْءٌ، فَهُوَ لِلْوَالِي، وَإِنْ عَجَزَ أَوْ نَقَصَ عَنِ اسْتِغْنَائِهِمْ، كَانَ عَلَى الْوَالِي أَنْ يُنْفِقَ مِنْ عِنْدِهِ بِقَدْرِ مَا يَسْتَغْنُونَ بِهِ، وَإِنَّمَا صَارَ عَلَيْهِ أَنْ يَمُوتَهُمْ لِأَنَّ لَهُ مَا فَضَلَ عَنْهُمْ.

وَ إِنَّمَا جَعَلَ اللَّهُ هَذَا الْخُمْسَ خَاصَّةً لَهُمْ دُونَ مَسَاكِينِ النَّاسِ وَ أَبْنَاءِ سَبِيلِهِمْ؛ عَوْضًا لَهُمْ مِنْ صَدَقَاتِ النَّاسِ؛ تَنْزِيهَاً مِنَ اللَّهِ لَهُمْ لِقَرَابَتِهِمْ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ؛ وَ كَرَامَةً مِنَ اللَّهِ لَهُمْ عَنْ أَوْسَاحِ النَّاسِ، فَجَعَلَ لَهُمْ خَاصَّةً مِنْ عِنْدِهِ مَا يُغْنِيهِمْ بِهِ عَنْ أَنْ يُصَيِّرَهُمْ فِي مَوْضِعِ الذُّلِّ وَ الْمَسْكَنَةِ، وَ لَا بَأْسَ بِصَدَقَاتِ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ.

وَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ جَعَلَ اللَّهُ لَهُمُ الْخُمْسَ هُمْ قَرَابَةُ النَّبِيِّ، الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللَّهُ، فَقَالَ: ﴿وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ وَ هُمْ تَوَكُّفُ عَبْدِ الْمُطَلِّبِ أَنْفُسَهُمْ، الذَّكَرُ مِنْهُمْ وَ الْأُنْثَى، لَيْسَ فِيهِمْ مِنْ أَهْلِ بَيْتَاتِ قُرَيْشٍ، وَ لَا مِنَ الْعَرَبِ أَحَدٌ، وَ لَا فِيهِمْ وَ لَا مِنْهُمْ فِي هَذَا الْخُمْسِ مِنْ مَوَالِيهِمْ، وَ قَدْ تَحَلَّى صَدَقَاتُ النَّاسِ لِمَوَالِيهِمْ، وَ هُمْ وَ النَّاسُ سَوَاءٌ.

وَ مَنْ كَانَتْ أُمُّهُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ، وَ أَبُوهُ مِنْ سَائِرِ قُرَيْشٍ، فَإِنَّ الصَّدَقَاتِ تَحَلَّى لَهُ، وَ لَيْسَ لَهُ مِنَ الْخُمْسِ شَيْءٌ؛ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: ﴿ادْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ﴾.

وَ لِلْإِمَامِ صَفْوُ الْمَالِ أَنْ يَأْخُذَ مِنْ هَذِهِ الْأَمْوَالِ صَفْوَهَا: الْجَارِيَةُ الْفَارِهَةُ، وَ الدَّابَّةُ الْفَارِهَةُ، وَ الثَّوْبُ، وَ الْمَتَاعُ -بِمَا يُحِبُّ أَوْ يَشْتَهِي، فَذَلِكَ لَهُ قَبْلَ الْقِسْمَةِ

رهگذریان ایشان که در میان ایشان به طریقی که در کتاب خدا و سنت پیغمبر است، تقسیم می شود؛ آنچه در عرض سال، به آن بی نیاز باشند و احتیاج نداشته باشند، و اگر از ایشان چیزی زیاد باشد، آن زیادتی مال والی امام است و اگر ناتوان باشد (یا از قدر بی نیازی ایشان کم آید، بر والی واجب است که از پیش خود، بر ایشان اتفاق کند؛ به قدر آنچه به آن بی نیاز شوند. و جز این نیست که بر او واجب گردیده که متحمل اخراجات ایشان شود و به کارگزاری ایشان قیام نماید؛ زیرا که آنچه از ایشان زیاد می آید، مال اوست. و جز این نیست که خدا همین خمس را بخصوص از برای ایشان قرار داده نه از برای بیچارگان از سایر مردمان، و رهگذری ایشان، تا آن که عوض باشد از برای ایشان از زکات های مردمان، به جهت دور کردن از صفت زشت، که خدا ایشان را از آن دور فرموده به جهت خویشی ایشان با رسول خدا ﷺ و نوازشی از جانب خدا که ایشان را از چرک های دست مردم دور گردانیده. پس از برای ایشان بخصوص از نزد خود چیزی قرار داده که ایشان را به سبب آن بی نیاز گرداند، از آن که ایشان را در موضع خواری و درویشی قرار دهد. و باکی نیست به صدقات بعضی از ایشان بر بعضی. و این گروه که خدا خمس را از برای ایشان قرار داده، خویشان پیغمبراند که خدا ایشان را ذکر فرموده و فرموده است که: ﴿قُلْ أَنذَرْتُكُمْ الْفَقْرَ﴾<sup>۱</sup> (یعنی: و بترسان خویشان نزدیک خویش را) و ایشان خود پسران عبدالمطلب اند خواه پسران ایشان باشد و خواه دختر و کسی از اهل خانه های قریش و از عرب در ایشان داخل نیست، و هیچ یک از موالیان و آزاد شدگان ایشان، در باب این خمس در ایشان داخل نیست، و از ایشان محسوب نمی شود و صدقات و زکات مردم از برای موالیان بنی هاشم حلال است، و ایشان و سایر مردمان برابرند. و هر که مادرش از بنی هاشم و پدرش از سایر قریش غیر از بنی هاشم باشد، صدقات مردم از برایش حلال است و از خمس چیزی از برای او نیست؛ زیرا که خدا می فرماید: ﴿ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ﴾<sup>۲</sup> (یعنی: بخوانید و نسبت دهید فرزندان را به سوی پدران ایشان) و مال برگزیده از برای امام است و از برای اوست که برگزیده این مال ها را فراگیرد، چون کنیز خوشگل و اسب خوش رفتار و جامه و مایحتاج خانه، به آنچه دوست دارد، یا خواهش آن به هم رساند، و همه اینها برای اوست، پیش از قسمت و پیش از بیرون کردن

وَقَبْلَ إِخْرَاجِ الْخُمْسِ، وَ لَهُ أَنْ يَسُدَّ بِذَلِكَ الْمَالَ جَمِيعَ مَا يَنْبُؤُهُ مِنْ مِثْلِ إِعْطَاءِ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا يَنْبُؤُهُ، فَإِنْ بَقِيَ بَعْدَ ذَلِكَ شَيْءٌ، أَخْرَجَ الْخُمْسَ مِنْهُ، فَقَسَمَهُ فِي أَهْلِهِ، وَ قَسَمَ الْبَاقِيَ عَلَى مَنْ وَلِيَ ذَلِكَ، وَ إِنْ لَمْ يَبْقَ بَعْدَ النَّوَائِبِ شَيْءٌ، فَلَا شَيْءَ لَهُمْ.

وَ لَيْسَ لِمَنْ قَاتَلَ شَيْءٌ مِنَ الْأَرْضِيِّينَ، وَ لَا مَا غَلَبُوا عَلَيْهِ إِلَّا مَا اخْتَوَى عَلَيْهِ الْعَسْكَرُ.

وَ لَيْسَ لِلْأَعْرَابِ مِنَ الْقِسْمَةِ شَيْءٌ وَ إِنْ قَاتَلُوا مَعَ الْوَالِي؛ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ صَالَحَ الْأَعْرَابَ أَنْ يَدْعَهُمْ فِي دِيَارِهِمْ وَ لَا يُهَاجِرُوا، عَلَى أَنَّهُ إِنْ دَعَاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ عَدُوِّهِمْ أَنْ يَسْتَنْفِرَهُمْ، فَيُقَاتِلَ بِهِمْ، وَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْغَنِيمَةِ نَصِيبٌ، وَ سُنَّتُهُ جَارِيَةٌ فِيهِمْ وَ فِي غَيْرِهِمْ.

وَ الْأَرْضُونَ الَّتِي أَخَذَتْ عُنُوهُ بِخَيْلٍ وَ رِجَالٍ، فَهِيَ مَوْقُوفَةٌ مَثْرُوكَةٌ فِي يَدِ مَنْ يَغْمُرُهَا وَ يُخَيِّمُهَا وَ يَقُومُ عَلَيْهَا عَلَى مَا يُصَالِحُهُمُ الْوَالِي عَلَى قَدْرِ طَاقَتِهِمْ مِنَ الْحَقِّ؛ النِّصْفِ، أَوْ الثُّلُثِ، أَوْ الثُّلُثَيْنِ، وَ عَلَى قَدْرِ مَا يَكُونُ لَهُمْ صَلاَحًا وَ لَا يَضُرُّهُمْ.

فَإِذَا أَخْرَجَ مِنْهَا مَا أَخْرَجَ بَدَأَ، فَأَخْرَجَ مِنْهُ الْعُشْرَ مِنَ الْجَمِيعِ مِمَّا سَقَتِ السَّمَاءُ، أَوْ سَقَى سَيْحًا، وَ نِصْفَ الْعُشْرِ مِمَّا سَقَى بِالدَّوَالِي وَ النَّوَاضِحِ، فَأَخَذَهُ الْوَالِي، فَوَجَّهَهُ فِي الْجِهَةِ الَّتِي وَجَّهَهَا اللَّهُ عَلَى ثَمَانِيَةِ أَشْهُمٍ: لِلْفُقَرَاءِ، وَ الْمَسَاكِينِ، وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا، وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ، وَ فِي الرِّقَابِ، وَ الْغَارِمِينَ، وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَ ابْنِ السَّبِيلِ؛ ثَمَانِيَةَ أَشْهُمٍ يَقْسِمُ بَيْنَهُمْ فِي مَوَاضِعِهِمْ بِقَدْرِ مَا يَسْتَغْنُونَ بِهِ فِي سَنَتِهِمْ بِإِلَّا ضَيْقٍ وَ لَا تَقْتِيرٍ، فَإِنْ فَضَلَ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ، رُدَّ إِلَى الْوَالِي، وَ إِنْ نَقَصَ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ وَ لَمْ يَكْتَفُوا بِهِ،

خمس، و او را می‌رسد که به این مال همهٔ رخنه‌های آنچه را که بر او فرود می‌آید، ببندد، مانند عطا کردن فرقه‌ای که دل‌های ایشان را الفت می‌دهد بر دین اسلام و غیر آن، از آنچه بر او وارد می‌شود، پس اگر بعد از آن چیزی باقی بماند، خمس را از آن بیرون می‌کند و در میانهٔ اهل آن قسمت می‌نماید و باقی را بر آن که متوجه آن بوده، قسمت می‌فرماید. و اگر بعد از بستن رخنه‌های وارداتی که بر او وارد شده، چیزی باقی نماند، از برای ایشان هیچ نیست. و چیزی از زمین‌ها از برای آن که جنگ کرده، نیست. و نه آنچه بر آن غالب شده باشند، مگر آنچه لشکر بر آن دست یافته و گرداگرد آن را فرو گرفته باشند. و بادیه‌نشینان را از قسمت چیزی نیست. و هر چند که همراه والی جنگ کنند؛ زیرا که رسول خدا ﷺ با بادیه‌نشینان مصالحه کرد که ایشان را در خانه‌های خویش واگذارد و از آن مهاجرت نکنند بر این شرط که اگر لشکری انبوه ناگاه بر سر پیغمبر ﷺ آیند و از ایشان طلب یاری کند، اجابت کنند و بیایند تا به استعانت ایشان با دشمنان جنگ کند و ایشان را در غنیمت بهره‌ای نباشد. و سنت و طریقهٔ آن حضرت در ایشان و در غیر ایشان، جاری است (و مراد از ایشان، چنانچه بعضی گفته‌اند، بادیه‌نشینانی هستند که اظهار اسلام می‌کردند به محض شهادتین و مقاصد اسلام را نمی‌شناختند و به احکام آن عمل نمی‌کردند).

تَمَّةُ حَدِيثٍ: و زمین‌هایی که از روی قهر و غلبه به اسبان و مردان گرفته شده، همهٔ آنها موقوف است و واگذاشته می‌شود در دست آن که آن را آبادان می‌کند و احیا می‌نماید و بر سر آن می‌ایستد و آنچه باید در آن به عمل آورد، می‌آورد، بر آنچه والی با ایشان مصالحه می‌کند، بر اندازهٔ طاقت ایشان از حق: از نصف و ثلث و دو ثلث. و بر اندازهٔ آنچه از برای ایشان صلاح باشد و ایشان را زیان نرساند و چون بیرون کند از آن آنچه باید بیرون کند، ابتدا می‌کند پس ده یک از همه را بیرون می‌کند از هر چه آسمان آن را آب داده باشد (که آب باران خورده باشد) یا به آب جاری آب خورده باشد و نصف ده یک (که بیست یک باشد) از آنچه به چرخ آب و شتران آب کش آب خورده باشد، بعد از آن والی آن را می‌گیرد و در جهتی که خدا آن را قرار داده، صرف می‌نماید: بر هشت حصّه از برای فقیران و مسکینان و عاملان بر آن و ﴿مَوْلُفَةٍ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ﴾<sup>۱</sup> (که تفسیر آن مذکور شد) هشت حصّه که در میانهٔ ایشان در مواضعی که دارند تقسمی می‌شود به قدر آنچه به آن، در عرض

كَانَ عَلَى الْوَالِي أَنْ يَمُونَهُمْ مِنْ عِنْدِهِ بِقَدْرِ سَعَتِهِمْ حَتَّى يَسْتَعْنُوا، وَ يُؤْخَذُ بَعْدَ مَا بَقِيَ مِنَ الْعُسْرِ، فَيُقَسَّمُ بَيْنَ الْوَالِي وَ بَيْنَ شُرَكَائِهِ الَّذِينَ هُمْ عُمَّالُ الْأَرْضِ وَ أَكْرَتُهَا، فَيُدْفَعُ إِلَيْهِمْ أَنْصِبًا وَهُمْ عَلَى مَا صَالَحَهُمْ عَلَيْهِ، وَ يُؤْخَذُ الْبَاقِي، فَيَكُونُ بَعْدَ ذَلِكَ أَرْزَاقٌ أَعْوَانِهِ عَلَى دِينِ اللَّهِ، وَ فِي مَصْلَحَةِ مَا يَتَوَبَّهُ مِنْ تَقْوِيَةِ الْإِسْلَامِ وَ تَقْوِيَةِ الدِّينِ فِي وُجُوهِ الْجِهَادِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا فِيهِ مَصْلَحَةُ الْعَامَّةِ. لَيْسَ لِنَفْسِهِ مِنْ ذَلِكَ قَلِيلٌ وَ لَا كَثِيرٌ.

وَ لَهُ بَعْدَ الْخُمْسِ الْأَنْفَالُ، وَ الْأَنْفَالُ كُلُّ أَرْضٍ خَرِبَتْ قَدْ بَادَ أَهْلُهَا، وَ كُلُّ أَرْضٍ لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهَا بِخَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ، وَ لَكِنْ صَالَحُوا صُلْحًا، وَ أُعْطُوا بِأَيْدِيهِمْ عَلَى غَيْرِ قِتَالٍ؛ وَ لَهُ رُؤُوسُ الْجِبَالِ، وَ بُطُونُ الْأَوْدِيَةِ، وَ الْآجَامُ، وَ كُلُّ أَرْضٍ مَيْتَةٍ لَا رَبَّ لَهَا؛ وَ لَهُ صَوَافِي الْمُلُوكِ مَا كَانَ فِي أَيْدِيهِمْ مِنْ غَيْرِ وَجْهِ الْغَضَبِ؛ لِأَنَّ الْغَضَبَ كُلَّهُ مَرْدُودٌ؛ وَ هُوَ وَارِثٌ مَنْ لَا وَارِثَ لَهُ. يَعُولُ مَنْ لَا حِيلَةَ لَهُ».

وَ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَتْرُكْ شَيْئًا مِنْ صُنُوفِ الْأَمْوَالِ إِلَّا وَ قَدْ قَسَمَهُ، فَأَعْطَى كُلَّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ: الْخَاصَّةَ، وَ الْعَامَّةَ، وَ الْفُقَرَاءَ، وَ الْمَسَاكِينَ، وَ كُلَّ صِنْفٍ مِنْ صُنُوفِ النَّاسِ». فَقَالَ: «لَوْ عُدِلَ فِي النَّاسِ لَاسْتَعْنُوا».

ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ الْعَدْلَ أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ، وَ لَا يَعْدِلُ إِلَّا مَنْ يُحْسِنُ الْعَدْلَ».

قَالَ: «وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقْسِمُ صَدَقَاتِ الْبَوَادِي فِي الْبَوَادِي، وَ صَدَقَاتِ أَهْلِ الْحَضَرِ فِي أَهْلِ الْحَضَرِ، وَ لَا يَقْسِمُ بَيْنَهُمْ بِالسَّوِيَّةِ عَلَى ثَمَانِيَةٍ حَتَّى يُعْطِيَ أَهْلَ كُلِّ سَهْمٍ ثَمْنًا، وَ لَكِنْ يَقْسِمُهَا عَلَى قَدْرِ مَنْ يَحْضُرُهُ مِنْ أَصْنَافِ الثَّمَانِيَةِ عَلَى قَدْرِ مَا يُقِيمُ كُلَّ صِنْفٍ مِنْهُمْ يُقَدَّرُ لِسَنَّتِهِ، لَيْسَ فِي ذَلِكَ شَيْءٌ مَوْقُوتٌ وَ لَا مُسَمًّى وَ لَا مُؤَلَّفٌ، إِنَّمَا

سال بی نیاز باشند؛ بی تنگی و تنگ گیری. پس اگر چیزی از آن زیاد آید، رد می شود به سوی والی، و اگر از آن چیزی کم آید و به آن اکتفا نکنند، بر والی واجب است که متحمل اخراجات ایشان شود، از پیش خود به اندازه وسعت ایشان تا آن که بی نیاز شوند و بعد از آن، آنچه از ده یک، باقی مانده و از مؤونت اهل استحقاق، زیاد آمده، گرفته می شود و در میان والی و شریک های او که کارکنان در زمین و برزیگران آنند، قسمت می شود و بهره های ایشان بنابر آنچه والی با ایشان بر آن مصالحه نموده، به سوی ایشان دفع می شود و باقی مانده فرا گرفته می شود، و بعد از آن روزی یاوران او بر دین خدا خواهد بود و صرف می شود در مصلحت آنچه بر او فرود می آید از تقویت اسلام و تقویت دین در وجوه جهاد و غیر آن، از آنچه مصلحت عامه مردمان در آن باشد. و از برای خود والی، کم و بسیار، از آن نیست.

و از برای او، بعد از خمس، انفال است. و انفال، هر زمین ویرانی است که اهل آن هلاک شده اند و هر زمینی که هیچ اسب و شتری بر آن تاخته نشده باشد، ولیکن مصالحه کرده باشند به نوعی از انواع صلح، و به دست خود داده باشند به طور غیر جنگ. و از برای اوست سرهای همه کوه ها و درون وادی ها و نیستان ها و هر زمین مرده ای که آن را مالکی نباشد. و از برای اوست برگزیده های پادشاهان حربی و آنها چیزی چند است که ایشان از برای خویش برگزیده اند، اما آنچه در دست ایشان باشد، نه از روی غصب؛ زیرا که همه آنچه غصب باشد، باید که به صاحبش رد شود. و امام، وارث کسی است که او را هیچ وارثی نباشد و هر که او را هیچ چاره ای نباشد، امام او را عیال خود می گرداند. و فرمود که: «خدا چیزی را از انواع مال ها و انگذاشته مگر آن که آن را تقسیم نموده، پس هر صاحب حقّی را حقّ خودش عطا فرموده از خاص و عام و فقیران و مسکینان و هر نوعی از انواع مردمان» بعد از آن فرمود که: «اگر در میان مردم به عدالت رفتار می شد، هر آینه همه بی نیاز بودند».

و فرمود که: «عدالت، از غسل شیرین تر است و عدالت نمی کند، مگر کسی که عدالت را نیکو بدانند». و فرمود که: «رسول خدا ﷺ صدقات بادیه نشینان را در بادیه نشینان و صدقات اهل شهر را در اهل شهر تقسیم می فرمود، و در میان ایشان برابر تقسیم نمی فرمود که بر هشت قسم مستحقان تقسیم نماید، تا آن که اهل هر حصّه ای را هشت یک عطا کند، ولیکن آن را تقسیم می فرمود بر اندازه کسانی که در نزد او حاضر بودند از انواع هشت گانه و بر اندازه

يَضَعُ ذَلِكَ عَلَى قَدَرِ مَا يَرَى وَ مَا يَحْضُرُهُ حَتَّى يَسُدَّ كُلَّ فَاقَةٍ كُلِّ قَوْمٍ مِنْهُمْ، وَإِنْ فَضَلَ مِنْ ذَلِكَ فَضْلٌ، عَرَضُوا الْمَالَ جُمْلَةً إِلَى غَيْرِهِمْ.

وَ الْإِنْفَالُ إِلَى الْوَالِي، وَ كُلُّ أَرْضٍ فُتِحَتْ أَيَّامَ النَّبِيِّ ﷺ إِلَى آخِرِ الْأَبَدِ، وَ مَا كَانَ افْتِتَاحاً بِدَعْوَةِ أَهْلِ الْجَوْرِ وَ أَهْلِ الْعَدْلِ؛ لِأَنَّ ذِمَّةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ ذِمَّةٌ وَاحِدَةٌ؛ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: الْمُسْلِمُونَ إِخْوَةٌ تَتَكَافَى دِمَاؤُهُمْ، وَ يَسْعَى بِذِمَّتِهِمْ أَذْنَاهُمْ.

وَ لَيْسَ فِي مَالِ الْخُمْسِ زَكَاةٌ؛ لِأَنَّ فَقَرَاءَ النَّاسِ جُعِلَ أَزْرَاقُهُمْ فِي أَمْوَالِ النَّاسِ عَلَى ثَمَانِيَةِ أَشْهُمٍ، فَلَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ أَحَدٌ، وَ جُعِلَ لِلْفُقَرَاءِ قَرَابَةُ الرَّسُولِ ﷺ نِصْفَ الْخُمْسِ، فَأَغْنَاهُمْ بِهِ عَنْ صَدَقَاتِ النَّاسِ وَ صَدَقَاتِ النَّبِيِّ ﷺ وَ وَلِيَّ الْأَمْرِ، فَلَمْ يَبْقَ فَقِيرٌ مِنْ فَقَرَاءِ النَّاسِ، وَ لَمْ يَبْقَ فَقِيرٌ مِنْ فَقَرَاءِ قَرَابَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَّا وَ قَدْ اسْتَغْنَى، فَلَا فَقِيرَ، وَ لِذَلِكَ لَمْ يَكُنْ عَلَى مَالِ النَّبِيِّ ﷺ وَ الْوَالِي زَكَاةٌ؛ لِأَنَّهُ لَمْ يَبْقَ فَقِيرٌ مُحْتَاجٌ، وَ لَكِنْ عَلَيْهِمْ أَشْيَاءُ تُتَوَبَّهُمْ مِنْ وُجُوهِ، وَ لَهُمْ مِنْ تِلْكَ الْوُجُوهِ كَمَا عَلَيْهِمْ.

١٤٢٥ / ٥. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا - أَظُنُّهُ السَّيَّارِي - عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ، قَالَ: لَمَّا وَرَدَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى ﷺ عَلَى الْمَهْدِيِّ، رَأَاهُ يَرُدُّ الْمَظَالِمَ، فَقَالَ: «يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَا بَالُ مَظْلَمَتِنَا لَا تُرَدُّ؟» فَقَالَ لَهُ: وَ مَا ذَاكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ؟ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - لَمَّا فَتَحَ عَلَى نَبِيِّهِ ﷺ فَذَكَ وَ مَا وَالَاهَا، لَمْ يُوجِفْ عَلَيْهِ بِخَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ ﷺ: ﴿وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ﴾، فَلَمْ يَذِرْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْهُمْ، فَرَجَعَ فِي ذَلِكَ جَبْرِئِيلُ ﷺ، وَ رَاجَعَ جَبْرِئِيلُ رَبَّهُ، فَأَوْحَى

آنچه هر نوعی از ایشان اقامه می نمودند و از برای قوت سال هر نوع مظنه می فرمود و در این باب، قدر معین و چیز نام برده شده ای مانند جو و یا گندم و مرکب از قدر و جنس نبود. جز این نیست که آن را بر اندازه آنچه صلاح می دید و آنچه در نزد او حاضر بود، می کرد، تا آن که رخنه احتیاج هر قومی از ایشان را می بست. و اگر چیزی از آن زیاد می آمد، همه آن مال را به سوی غیر فقرای بلد نقل می کردند.

و انفال - که اختیار آن با والی است - هر زمینی است که در ایام حیات پیغمبر ﷺ گشوده شده باشد تا آخر روزگار که دنیا تمام شود، و آنچه به دعوت اهل جور و اهل عدل مفتوح شده باشد؛ زیرا که زنده رسول خدا ﷺ در آنها که در اول بوده اند و آنان که در آخر خواهند بود، یک زنده است؛ زیرا که رسول خدا ﷺ فرموده است که: مؤمنان برادرانند و خون های ایشان، برابری می کند، و آخر ایشان به زنده ایشان سعی می نماید (و در بعضی از نسخ، به جای آخر ایشان، پست ترین ایشان است و اول، ظاهر تر است در اینجا) و در مال خمس، زکاتی نیست؛ زیرا که فقر مردم روزی ایشان را در اموال مردمان قرار داده بر هشت حصه. پس کسی از ایشان فقیر باقی نماند و از برای فقیران خویش، رسول ﷺ نصف خمس قرار داد و به آن نصف ایشان را از صدقات مردم و صدقات پیغمبر ﷺ و ولّی امر امامت، بی نیاز گردانید. پس فقری از فقیران مردم و فقری از فقیران خویشان رسول خدا ﷺ باقی نماندند، مگر آن که بی نیاز گردیدند. پس هیچ فقری باقی نماند، و از برای همین بر مال پیغمبر ﷺ و والی زکاتی نبود؛ زیرا که فقیر محتاجی نماند، ولیکن بر ایشان چیزی چند از چندین راه به ایشان می رسد و از برای ایشان است از آن راه ها مانند آنچه بر ایشان است.

۵/ ۱۴۲۵. علی بن محمد بن عبدالله، از بعضی از اصحاب ماکه آن را سیاری گمان می کنم، از علی بن اسباط روایت کرده است که گفت: چون ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم ﷺ بر مهدی عباسی وارد شد، او را دید که ردّ مظالم می کند (و مظالم، جمع مظلومه است و آن، حقّی است که باید به صاحبش برسد). حضرت فرمود: «یا امیر المؤمنین، باک و حال مظلومه ما چیست که ردّ نمی شود؟» مهدی به حضرت عرض کرد که: یا ابوالحسن، مقصود از این سخن چیست؟ فرمود: «به درستی که خدای تبارک و تعالی، چون فدک و آنچه را که به آن نزدیک بود بر پیغمبر ﷺ خود گشود اسب و شتری بر آن تاخته نشد، بعد از آن خدا بر پیغمبر

اللَّهُ إِلَيْهِ: أَنْ اذْفَعْ فَذَكَ إِلَى فَاطِمَةَ عليها السلام، فَدَعَاَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ لَهَا: يَا فَاطِمَةُ، إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ اذْفَعْ إِلَيْكَ فَذَكَ، فَقَالَتْ: قَدْ قَبِلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مِنَ اللَّهِ وَ مِنْكَ، فَلَمْ يَزَلْ وَكَلَاؤُهَا فِيهَا حَيَاةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَلَمَّا وَلَّى أَبُو بَكْرٍ، أَخْرَجَ عَنْهَا وَكَلَاءَهَا، فَاتَتْهُ، فَسَأَلَتْهُ أَنْ يَرُدَّهَا عَلَيْهَا، فَقَالَ لَهَا: انْتَبِئِي بِأَسْوَدَ أَوْ أَحْمَرَ يَشْهَدُ لَكَ بِذَلِكَ، فَجَاءَتْ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ أُمِّ أَيْمَنَ، فَشَهِدَا لَهَا، فَكَتَبَ لَهَا بِتَرْكِ التَّعْرُضِ، فَخَرَجَتْ وَ الْكِتَابُ مَعَهَا، فَلَقِيَهَا عُمَرُ، فَقَالَ: مَا هَذَا مَعَكَ يَا بِنْتُ مُحَمَّدٍ؟ قَالَتْ: كِتَابُ كَتَبَهُ لِي ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ، قَالَ: أَرَيْنِيهِ، فَأَبَتْ، فَانْتَزَعَهُ مِنْ يَدِهَا، وَ نَظَرَ فِيهِ، ثُمَّ تَقَلَّ فِيهِ، وَ مَحَاهُ وَ خَرَقَهُ، فَقَالَ لَهَا: هَذَا لَمْ يُوجِفْ عَلَيْهِ أَبُوكَ بِخَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ، فَضَعِيَ الْحِبَالُ فِي رِقَابِنَا».



مرکز تحقیقات کتب و تراث اسلامی

فَقَالَ لَهُ الْمَهْدِيُّ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، حَدِّثْ لِي، فَقَالَ: «حَدَّثَ مِنْهَا جَبَلُ أُحُدٍ، وَ حَدَّثَ مِنْهَا عَرِيشُ مِصْرَ، وَ حَدَّثَ مِنْهَا سَيْفُ الْبَحْرِ، وَ حَدَّثَ مِنْهَا دُومَةُ الْجَنْدَلِ». فَقَالَ لَهُ: كُلُّ هَذَا؟ قَالَ: «نَعَمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هَذَا كُلُّهُ، إِنَّ هَذَا كُلُّهُ مِمَّا لَمْ يُوجِفْ عَلَى أَهْلِهِ رَسُولُ

خویش علیه السلام فرو فرستاد که: «وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ»<sup>۱</sup> و رسول خدا صلی الله علیه و آله ندانست که ایشان کیانند و در این باب با جبرئیل به سؤال برگشتی نمود و جبرئیل با پروردگار خویش بازگشت نمود و از آن جناب پرسید. پس خدای تعالی به سوی آن حضرت وحی فرمود که: فدک را به فاطمه علیها السلام تسلیم کن. بعد از آن، رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه را طلبید و به آن حضرت فرمود که: ای فاطمه، به درستی که خدا مرا امر فرموده که فدک را به تو تسلیم کنم. حضرت فاطمه علیها السلام عرض کرد که: یا رسول الله، آن را از خدا و از تو قبول کردم، و بعد از آن در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله همیشه وکلای حضرت فاطمه در آن بودند. و چون ابوبکر را والی کردند، وکلای آن حضرت را از آن بیرون کرد، پس فاطمه به نزد ابوبکر آمد و از او درخواست که فدک را به او رد کند، ابوبکر به آن حضرت گفت که: یک سیاه، یا سرخ (یعنی: یک نفر از عرب یا عجم) را بیاورد که از برای تو به این امر گواهی دهد، و فاطمه امیر المؤمنین علیها السلام و ام ایمن را آورد و از برایش گواهی دادند. پس ابوبکر از برایش نوشت که: متعرض آن نشوند، و حضرت فاطمه بیرون آمد و آن نوشته با او بود، عمر آن حضرت را در عرض راه ملاقات نمود و گفت: ای دختر محمد، چیست این نوشته که با تو است؟ فرمود که: نوشته‌ای است که پسر ابوقحافه آن را از برای من نوشته است. عمر گفت: آن را به من بنما و بده تا ببینم. حضرت فاطمه ایبا و امتناع فرمود. پس عمر آن نوشته را به زور از دست آن حضرت گرفت و در آن نگاه کرد و آب دهان را در آن انداخت و نوشته را محو نمود و پاره کرد و به حضرت فاطمه گفت که: اینک پدرت بر آن اسب و شتری نتاخته، پس ریسمان‌ها را در گردن‌های ما گذار» (و ظاهر این است که عمر این کلام را از روی انکار و ریشخند گفته باشد؛ اگر چه ممکن است که خدا بر خلاف عادت حق را بر زبانش جاری کرده باشد).

مهدی به آن حضرت عرض کرد که: یا اباالحسن، حد و اندازه فدک را از برای من بیان کن چه قدر است؟ حضرت فرمود که: «حدی از آن کوه احد است و حدی از آن سایه بان<sup>۲</sup> شهر مصر (و مراد از آن، خانه‌های مصر است) و حدی از آن، کنار دریا و حدی از آن دومة الجندل (و در مغرب که یکی از لغات معتبره است و غیر آن مذکور است که دومة الجندل به ضم دال است و محدثان گفته‌اند که به فتح آن است و آن حصاری است در پانزده منزلی مدینه و ده

۱. اسرا، ۲۶.

۲. ظاهراً عربی نام شهری در مصر است و معنای لغوی آن منظور نیست.

اللَّهُ ﷻ بِخَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ». فَقَالَ: كَثِيرٌ، وَانْظُرْ فِيهِ.

١٤٢٦ / ٦. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ﷺ يَقُولُ: «الْأَنْفَالُ هُوَ النَّفْلُ، وَفِي سُورَةِ الْأَنْفَالِ جَذْعُ الْأَنْفِ».

١٤٢٧ / ٧. أَحْمَدُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنِ الرِّضَاءِ ﷺ، قَالَ: سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى» فَقِيلَ لَهُ: فَمَا كَانَ لِلَّهِ، فَلِمَنْ هُوَ؟

فَقَالَ: «لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَمَا كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ فَهُوَ لِلْإِمَامِ». فَقِيلَ لَهُ: أَفَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ صِنْفٌ مِنَ الْأَصْنَافِ أَكْثَرَ، وَصِنْفٌ أَقَلٌّ، مَا يُصْنَعُ بِهِ؟ قَالَ: «ذَلِكَ إِلَى الْإِمَامِ، أَرَأَيْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَيْفَ يَصْنَعُ؟ أَلَيْسَ إِنَّمَا كَانَ يُعْطَى عَلَى مَا يَرَى؟ كَذَلِكَ الْإِمَامُ».

١٤٢٨ / ٨. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ، أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ مَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْحَدِيدِ وَالرَّصَاصِ وَالصُّفْرِ، فَقَالَ: «عَلَيْهَا الْخُمُسُ».

١٤٢٩ / ٩. عَلِيُّ بْنُ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ جَمِيلٍ، عَنْ زُرَّارَةَ، قَالَ: الْإِمَامُ يُجْرِي وَيُنْفِلُ مَا شَاءَ قَبْلَ أَنْ تَقَعَ السَّهَامُ، وَقَدْ قَاتَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِقَوْمٍ لَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ فِي الْفَيْءِ نَصِيباً، وَإِنْ شَاءَ قَسَمَ ذَلِكَ بَيْنَهُمْ.

منزلی کوفه). تتمه حدیث آن‌که: مهدی به حضرت عرض کرد که: همه اینها فدک است؟ فرمود: «آری، یا امیر المؤمنین، اینها همه فدک است. به درستی که همه آنچه مذکور شد، از آن چیزی است که اهل آن بر رسول خدا اسب و شتری نتاخته‌اند و جنگ نکرده‌اند». مهدی گفت: این بسیار است و در این باب فکری بکنم.

۱۴۲۶ / ۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از علی بن ابی حمزه، از محمد بن مسلم که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «انفال، زیادتی است که خدا از برای پیغمبر قرار داد فرموده و در سوره انفال بریدن بینی است» (یعنی: مخالفان را ذلیل می‌گرداند و خوار و بی‌مقدار می‌سازد).

۱۴۲۷ / ۷. احمد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که گفت: از آن حضرت سؤال شد از قول خدا «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ»<sup>۱</sup> و به آن حضرت عرض شد که: آنچه از برای خداست، از برای کیست؟ فرمود: «از برای رسول صلی الله علیه و آله و آنچه از برای رسول بود، همان از برای امام علیه السلام است». پس به آن حضرت عرض شد که: مرا خبر ده که اگر نوعی از انواع بیشتر و قسمی از اقسام کم‌تر باشد، با آن چه باید کرد؟ فرمود که: «این امر، مفوض است به امام» و فرمود: «مرا خبر ده که رسول خدا صلی الله علیه و آله چه می‌کرد؟ آیا نه چنین بود که به طوری که صلاح می‌دید عطا می‌فرمود» و فرمود که: «امام نیز همچنین است».

۱۴۲۸ / ۸. علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل بن دراج، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که از آن حضرت سؤال شد از معدن‌های طلا و نقره و آهن و قلع و روی، فرمود: «که بر آنها خمس واجب است».

۱۴۲۹ / ۹. علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل، از زراره روایت کرده است که گفت: امام، جاری می‌گرداند آنچه را که شرط فرموده از قراردادی که با کسی نموده و زیاده می‌دهد و عطا می‌فرماید آنچه را که خواسته باشد، پیش از آن‌که حصه‌ها واقع نشود و تقسیم اتفاق افتد و رسول خدا صلی الله علیه و آله جنگ کرد با دشمنان، به مدد گروهی از بادیه‌نشینان که از برای ایشان در غنیمت کافران بهره‌ای قرار نداده بود و اگر می‌خواست، آن را در میان ایشان تقسیم می‌فرمود».

١٠ / ١٤٣٠. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ حُكَيْمٍ مُؤَدِّنِ ابْنِ عِيسَى، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى﴾ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام بِمَرْفَقَيْهِ عَلَى رُكْبَتَيْهِ، ثُمَّ أَشَارَ بِيَدِهِ، ثُمَّ قَالَ: «هِيَ وَاللَّهُ الْإِفَادَةُ يَوْمَ يَوْمٍ، إِلَّا أَنْ أَبِي عليه السلام جَعَلَ شِيعَتَهُ فِي حِلٍّ لِيَرْكُوا».

١١ / ١٤٣١. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ سَمَاعَةَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام عَنِ الْخُمْسِ، فَقَالَ: «فِي كُلِّ مَا أَفَادَ النَّاسُ مِنْ قَلِيلٍ أَوْ كَثِيرٍ».

١٢ / ١٤٣٢. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى بْنِ يَزِيدَ، قَالَ: كَتَبْتُ: جُعِلَتْ لَكَ الْفِدَاءُ، تُعَلِّمُنِي مَا الْفَائِدَةُ؟ وَ مَا حَدُّهَا؟ رَأَيْكَ - أَبَقَاكَ اللَّهُ تَعَالَى - أَنْ تَمُنَّ عَلَيَّ بَيَّانٍ ذَلِكَ لِكَيْلَا أَكُونَ مُقِيمًا عَلَى حَرَامٍ، لَا صَلَاةَ لِي وَلَا صَوْمَ. فَكَتَبَ: «الْفَائِدَةُ مِمَّا يُفِيدُ إِلَيْكَ فِي تِجَارَةٍ مِنْ رِبْحِهَا وَ حَزَبٍ بَعْدَ الْغَرَامِ أَوْ جَائِزَةٍ».

١٣ / ١٤٣٣. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ أَبِي نَصْرِ، قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: الْخُمْسُ أَخْرَجَهُ قَبْلَ الْمَوْئِنَةِ أَوْ بَعْدَ الْمَوْئِنَةِ؟ فَكَتَبَ: «بَعْدَ الْمَوْئِنَةِ».

١٤ / ١٤٣٤. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «كُلُّ شَيْءٍ قُوتِلَ عَلَيْهِ عَلَى شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، فَإِنَّ لَنَا خُمُسَهُ، وَ لَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَشْتَرِيَ مِنَ الْخُمْسِ شَيْئًا حَتَّى يَصِلَ إِلَيْنَا حَقُّنَا».

۱۴۳۰ / ۱۰. محمد بن یحیی روایت کرده است از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از عبد الصمد بن بشیر، از حکیم - مؤذن ابن عیسی - (و در رجال، مؤذن بنی عیس است) که گفت: سؤال کردم از امام جعفر صادق علیه السلام از قول خدای تعالی ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ﴾<sup>۱</sup> حضرت صادق علیه السلام اشاره کرد به آرنج های خویش که بر زانوهای مبارکش گذاشته بود و به دست خود اشاره نمود و فرمود: «به خدا سوگند که آن، بهره و مالی است که روز به روز عاید می شود، مگر آن که پدرم شیعیان خود را در حلّ قرار داد و ایشان را حلال کرد تا پاک و پاکیزه باشند».

۱۴۳۱ / ۱۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حسین بن عثمان، از سماعه روایت کرده است که گفت: امام موسی کاظم علیه السلام سؤال کردم از خمس که در چه چیز می باشد؟ فرمود: «در هر چه به مردم رسد و عاید ایشان شود؛ خواه کم باشد و خواه بسیار».

۱۴۳۲ / ۱۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن عیسی بن یزید که گفت: نوشتم که: فدای تو گردم، مرا تعلیم می دهی که فایده ای که خمس در آن واجب است، چه چیز است و اندازه آن چیست؟ خدا تو را باقی بدارد، آیا صلاح تو هست که بر من به بیان آن منت گذاری؟ تا آن که بر حرام نمائند باشم در حالی که نماز و روزه من درست نباشد. در جواب نوشت که: «فایده از هر چیزی است که به تو رسد و عاید گردد در باب تجارت و خرید و فروش از سود و انتفاع آن و در کشت کردن و کسب کردن بعد از وضع آنچه ادا کردن آن واجب باشد، یا جایزه» (یعنی: صله و بخشش که به این کس رسد).

۱۴۳۳ / ۱۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از ابن ابی نصر که گفت: به امام محمد تقی علیه السلام نوشتم که: خمس را پیش از مؤونت و اخراجات بیرون کنم، یا بعد از مؤونت؟ در جواب نوشت که: «بعد از مؤونت».

۱۴۳۴ / ۱۴. احمد بن محمد، از علی بن حکم، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر چیزی که بر آن جنگ و کارزار واقع شده باشد، با گواهی دادن به این که خدایی نیست، مگر خدا که جامع جمیع صفات کمال است و به این که محمد رسول و فرستاده خداست، البته خمس آن از برای ما است و از برای کسی

١٤٣٥/١٥. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ نَافِعٍ، قَالَ: طَلَبْنَا الْإِذْنَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، وَارْسَلْنَا إِلَيْهِ، فَأَرْسَلَ إِلَيْنَا: «ادْخُلُوا اثْنَيْنِ اثْنَيْنِ» فَدَخَلْتُ أَنَا وَرَجُلٌ مَعِيَ، فَقُلْتُ لِلرَّجُلِ: أَحِبُّ أَنْ تَسْتَأْذِنَ بِالْمَسْأَلَةِ، فَقَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ لَهُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ، إِنَّ أَبِي كَانَ مِنْ سَبَائِهِ بَنُو أُمِّيَّةَ، قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ بَنِي أُمِّيَّةَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ أَنْ يُحَرِّمُوا وَلَا يُحَلِّلُوا، وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِمَّا فِي أَيْدِيهِمْ قَلِيلٌ وَلَا كَثِيرٌ، وَإِنَّمَا ذَلِكَ لَكُمْ، فَإِذَا ذَكَرْتُ رَدَّ الَّذِي كُنْتُ فِيهِ، دَخَلَنِي مِنْ ذَلِكَ مَا يَكَادُ يُفْسِدُ عَلَيَّ عَقْلِي مَا أَنَا فِيهِ.

فَقَالَ لَهُ: «أَنْتَ فِي حِلٍّ مِمَّا كَانَ مِنْ ذَلِكَ، وَكُلُّ مَنْ كَانَ فِي مِثْلِ حَالِكَ مِنْ وَرَائِي، فَهُوَ فِي حِلٍّ مِنْ ذَلِكَ».

قَالَ: فَقُمْنَا وَخَرَجْنَا، فَسَبَقْنَا مُعْتَبِرًا إِلَى التَّغْرِ الْقُعُودِ الَّذِينَ يَنْتَظِرُونَ إِذْنَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، فَقَالَ لَهُمْ: قَدْ ظَفِرَ عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ نَافِعٍ بِشَيْءٍ مَا ظَفِرَ بِمِثْلِهِ أَحَدٌ قَطُّ، قَدْ قِيلَ لَهُ: وَمَا ذَاكَ؟ فَفَسَّرَهُ لَهُمْ، فَقَامَ اثْنَانِ، فَدَخَلَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، فَقَالَ أَحَدُهُمَا: جُعِلَتْ فِدَاكَ، إِنَّ أَبِي كَانَ مِنْ سَبَائِهَا بَنِي أُمِّيَّةَ، وَ قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ بَنِي أُمِّيَّةَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ ذَلِكَ قَلِيلٌ وَلَا كَثِيرٌ، وَأَنَا أَحِبُّ أَنْ تَجْعَلَنِي مِنْ ذَلِكَ فِي حِلٍّ.

فَقَالَ: «وَذَلِكَ إِلَيْنَا؟ مَا ذَالِكَ إِلَيْنَا، مَا لَنَا أَنْ نُحِلَّ، وَلَا أَنْ نُحَرِّمَ» فَخَرَجَ الرَّجُلَانِ، وَغَضِبَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، فَلَمْ يَدْخُلْ عَلَيْهِ أَحَدٌ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ إِلَّا بَدَأَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، فَقَالَ: «أَلَا تَعْجَبُونَ مِنْ فُلَانٍ يَجِئُنِي، فَيَسْتَحِلُّنِي مِمَّا صَنَعَتْ بَنُو

حلال نیست که از خمس دار چیزی را بخرد تا حق ما به ما برسد».

۱۴۳۵/۱۵. احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از یونس بن یعقوب، از عبدالعزیز بن نافع روایت کرده است که گفت: دستوری طلب نمودیم که بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام داخل شویم و کسی را به خدمت آن حضرت فرستادیم، پس به سوی ما فرستاد که: «دو تا دو تا داخل شوید». بعد از آن من و مردی که همراه من بود، داخل شدیم و به آن مرد گفتم که: دوست می‌دارم که تو سر سخن را باز کنی و ابتدا نمایی به سؤال کردن از آن حضرت. گفت: چنان خواهم کرد و بعد از آن که به خدمت آن حضرت رسیدیم، به آن حضرت عرض کرد که: فدای تو گردم، پدرم از کسانی بود که بنی‌امیه ایشان را اسیر کرده بودند و من این را دانسته‌ام که بنی‌امیه را جایز نبود که چیزی را حرام کنند و نه آن که حلال گردانند و از برای ایشان نبود از آنچه در دست ایشان بود؛ نه کم و نه بسیار. و جز این نیست که آن از برای شما است، پس هرگاه به خاطر آورم آنچه را که در آن بوده‌ام، یعنی: آنچه را که در آنم (و بنابر بعضی از نسخ کافی، هرگاه به خاطر آورم آن خلاف سنتی را که در آنم) به جهت آن چیزی در دل من داخل می‌شود که نزدیک است، عقل مرا بر من تباه کند و دیوانه شوم.

حضرت به آن مرد فرمود که: «تو در حلی از آنچه از این امر اتفاق افتاده و هر کسی که در مثل حال تو باشد بعد از من، از این امر در حل است و همه را حلال کردم».

عبدالعزیز می‌گوید: پس ما برخاستیم و بیرون آمدیم و معتب غلام آن حضرت ما را پیشی گرفته بود به سوی جماعتی که بر در خانه نشسته بودند و انتظار رخصت امام جعفر صادق علیه السلام می‌کشیدند و به ایشان گفته بود که: عبدالعزیز بن نافع، فیروزی یافت به چیزی که هرگز هیچ‌کس به مثل آن فیروزی نیافته به او. گفته بودند که: آن چیست؟ معتب آن را از برای ایشان تفسیر و بیان نموده بود. پس دو کس برخاستند و بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدند: یکی از آن دو نفر عرض کرد که: فدای تو گردم، پدرم از جمله اسیران بنی‌امیه بود و من می‌دانم که بنی‌امیه را از این امر اندک و بسیاری نبود و من دوست می‌دارم که مرا از آن در حل قرار دهی و حلال کنی. فرمود که: «آیا این امر به ما مفوض است؟ چنان نیست، اختیار آن، با ما نمی‌باشد و ما را نمی‌رسد که حلال گردانیم و نه آن که حرام سازیم». پس آن دو مرد بیرون رفتند و حضرت صادق علیه السلام خشم فرمود و در آن شب کسی بر آن حضرت داخل نشد، مگر این که آن حضرت در سخن گفتن با او ابتدا می‌فرمود و می‌فرمود که: «از فلانی تعجب نمی‌کنید که به

أُمِّيَّةً، كَأَنَّهُ يَرَى أَنَّ ذَلِكَ لَنَا» وَ لَمْ يَنْتَفِعْ أَحَدٌ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ بِقَلِيلٍ وَلَا كَثِيرٍ إِلَّا  
الْأَوَّلَيْنِ؛ فَإِنَّهُمَا عُنِيَا بِحَاجَتِهِمَا.

١٤٣٦ / ١٦. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ ضُرَيْسِ الْكُنَاسِيِّ،  
قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «مَنْ أَيْنَ دَخَلَ عَلَى النَّاسِ الزُّنَى؟» قُلْتُ: لَا أَدْرِي جُعِلْتُ  
فِدَاكَ، قَالَ: «مِنْ قَبْلِ خُمُسِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ إِلَّا شِيعَتَنَا الْأَطْيَبِينَ؛ فَإِنَّهُ مُحَلَّلٌ لَهُمْ؛  
لِمِثْلِ دِهِم».

١٤٣٧ / ١٧. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ شُعَيْبٍ، عَنْ أَبِي  
الصَّبَّاحِ، قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «نَحْنُ قَوْمٌ فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَنَا؛ لَنَا الْأَنْفَالُ، وَ  
لَنَا صَفْوُ الْمَالِ».

١٤٣٨ / ١٨. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ  
الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ رِفَاعَةَ، عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي الرَّجُلِ  
يَمُوتُ لَا وَارِثَ لَهُ وَلَا مَوْلَى، قَالَ: «هُوَ مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الْآيَةِ: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ».

١٤٣٩ / ١٩. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنِ الْحَلَبِيِّ،  
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الْكَثَرِ: كَمْ فِيهِ؟ قَالَ: «الْخُمُسُ»، وَ عَنِ الْمَعَادِنِ كَمْ فِيهَا؟  
قَالَ: «الْخُمُسُ، وَ كَذَلِكَ الرَّصَاصُ وَ الصُّفْرُ وَ الْحَدِيدُ، وَ كُلُّ مَا كَانَ مِنَ الْمَعَادِنِ  
يُؤْخَذُ مِنْهَا مَا يُؤْخَذُ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ».

١٤٤٠ / ٢٠. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ صَبَّاحِ  
الْأَزْرَقِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَحَدِهِمَا عليه السلام، قَالَ:  
«إِنَّ أَشَدَّ مَا فِيهِ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْ يَقُومَ صَاحِبُ الْخُمُسِ، فَيَقُولَ: يَا رَبِّ  
خُمُسِي، وَ قَدْ طَيَّبْنَا ذَلِكَ لِشِيعَتِنَا؛ لِتَطْيِبَ وَلَا دَتُّهُمْ، وَ لَتَزْكُو وَلَا دَتُّهُمْ».

نزد من می آید و از من خواهش می کند که او را حلال کنم از آنچه بنی امیه کرده اند. گویا او چنین اعتقاد دارد که این امر از برای ما است و در آن شب، کسی به کم و بسیاری متفع نشد، مگر همان دو مرد اول که آنها به حاجتی که داشتند، رسیدند.

۱۶/۱۴۳۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از ضریس کُناسی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «از کدام راه زنا بر مردمان داخل شد؟» عرض کرد که: نمی دانم فدای تو گردم، فرمود: «از جانب خمس اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله، مگر شیعیان ماکه از هر کسی پاک و پاکیزه ترند؛ چرا که آن از برای ایشان حلال شده به جهت میلاد ایشان».

۱۷/۱۴۳۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از شعیب، از ابوالصباح روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق به من فرمود که: «ماییم گروهی که خدا طاعت ما را واجب گردانیده. از برای ما است انفال. و از برای ما است برگزیده ای از مال».

۱۸/۱۴۳۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد، از رفاعه، از ابان بن تغلب، از امام جعفر صادق علیه السلام در باب مردی که می میرد و او را وارثی نیست و آزاد کننده ای ندارد، فرمود که: «آن کس، از اهل این آیه است: ﴿يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ﴾<sup>۱</sup>؛ یعنی: سؤالی می کنند تو را از انفال» (که مراد از آن معلوم شد).

۱۹/۱۴۳۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حماد، از حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که از آن حضرت سؤال کردم از گنج که چه قدر در آن واجب است؟ فرمود که: «خمس» (یعنی: پنج یک) و سؤال کردم از معدن ها که چه قدر در آنها واجب است؟ فرمود که: «خمس و همچنین است قلعی و روی و آهن و هر چیز که از معدن ها باشد، گرفته می شود از آنها آنچه گرفته می شود از طلا و نقره».

۲۰/۱۴۴۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از صباح ازرق، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر، یا امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که سخت ترین حالاتی که مردمان در آنند در روز قیامت، آن است که صاحب خمس برخیزد و بگوید که ای پروردگار، خمس خود را می خواهم. پس ما آن را از برای شیعیان خویش خوش کردیم تا آن که ولادت ایشان خوش باشد و حرام زاده نباشد و تا ولادت

١٤٤١ / ٢١. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَضْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَمَّا يُخْرَجُ مِنَ الْبَحْرِ مِنَ اللَّوْلُوِّ وَ الْيَاقُوتِ وَ الزَّبَرْجَدِ، وَ عَنْ مَعَادِنِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ: مَا فِيهِ؟ قَالَ: «إِذَا بَلَغَ ثَمَنُهُ دِينَارًا، فَفِيهِ الْخُمْسُ».

١٤٤٢ / ٢٢. مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ، قَالَ: كَتَبْتُ إِلَيْهِ عليه السلام: يَا سَيِّدِي، رَجُلٌ دَفَعَ إِلَيْهِ مَالٌ يَحُجُّ بِهِ، هَلْ عَلَيْهِ فِي ذَلِكَ الْمَالِ حِينَ يَصِيرُ إِلَيْهِ الْخُمْسُ، أَوْ عَلَى مَا فَضَلَ فِي يَدِهِ بَعْدَ الْحَجِّ؟ فَكَتَبَ عليه السلام: «لَيْسَ عَلَيْهِ الْخُمْسُ».

١٤٤٣ / ٢٣. سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ، قَالَ: سَرَّحَ الرِّضَا عليه السلام بِصِلَةٍ إِلَى أَبِي، فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَبِي: هَلْ عَلَيَّ فِيهَا سَرَّحَتْ إِلَيَّ خُمْسٌ؟ فَكَتَبَ إِلَيْهِ: «لَا خُمْسَ عَلَيْكَ فِيهَا سَرَّحَ بِهِ صَاحِبُ الْخُمْسِ».

١٤٤٤ / ٢٤. سَهْلٌ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِيِّ، قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام: أَقْرَأَنِي عَلِيُّ بْنُ مَهْزِيَارٍ كِتَابَ أَبِيكَ عليه السلام فِيمَا أَوْجَبَهُ عَلَى أَصْحَابِ الضِّيَاعِ: نِصْفُ السُّدُسِ بَعْدَ الْمَوْوَنَةِ، وَ أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى مَنْ لَمْ تَقُمْ ضَيْعَتُهُ بِمَوْوَنَتِهِ نِصْفُ السُّدُسِ وَ لَا غَيْرُ ذَلِكَ، فَاخْتَلَفَ مَنْ قَبْلَنَا فِي ذَلِكَ، فَقَالُوا: يَجِبُ عَلَى الضِّيَاعِ الْخُمْسُ بَعْدَ الْمَوْوَنَةِ، مَوْوَنَةُ الضَّيْعَةِ وَ خَرَاஜُهَا، لَا مَوْوَنَةُ الرَّجُلِ وَ عِيَالِهِ.

فَكَتَبَ عليه السلام: «بَعْدَ مَوْوَنَتِهِ وَ مَوْوَنَةِ عِيَالِهِ، وَ بَعْدَ خَرَاஜِ السُّلْطَانِ».

١٤٤٥ / ٢٥. سَهْلٌ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْمُثَنَّى، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ زَيْدٍ الطَّبْرِيُّ، قَالَ: كَتَبَ رَجُلٌ مِنْ تُجَّارِ فَارِسَ مِنْ بَعْضِ مَوَالِي أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام يَسْأَلُهُ الْإِذْنَ فِي الْخُمْسِ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ:

ایشان پاک و پاکیزه باشد و فرزند شبهه نباشند».

۱۴۴۱ / ۲۱. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از محمد بن علی، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از آنچه بیرون می آورند از دریا؛ از مروارید و یاقوت و زبرجد و از معدن های طلا و نقره که در هر یک از آنها چه چیز واجب است؟ فرمود: «هرگاه بهای آن به یک دینار شرعی برسد، در آن خمس است».

۱۴۴۲ / ۲۲. محمد بن حسن و علی بن محمد روایت کرده اند، از سهل بن زیاد، از علی بن مهزیار که گفت: به آن حضرت نوشتم که: ای آقای من، مردی مالی به او تسلیم شده که به آن حج به جا آورد، آیا بر این مرد خمس واجب است در این مال در هنگامی که به او منتقل می گردد، یا بر آنچه زیاد آید در دست او بعد از جا آوردن حج؟ پس آن حضرت علیه السلام در جواب نوشت که: «خمس بر او واجب نیست».

۱۴۴۳ / ۲۳. سهل بن زیاد، از محمد بن عیسی، از علی بن حسین بن عبدربه روایت کرده است که گفت: حضرت امام رضا علیه السلام بخشی به نزد پدرم فرستاد، پس پدرم به آن حضرت نوشت که: آیا در آنچه به سوی من فرستاده ای، خمسی هست؟ حضرت به پدرم نوشت که: «خمسی بر تو نیست در آنچه صاحب خمس آن را فرستاده است».

۱۴۴۴ / ۲۴. سهل، از ابراهیم بن محمد همدانی روایت کرده است که گفت: به امام علی نقی علیه السلام نوشتم که: علی بن مهزیار نامه پدرت را بر من خواند در باب آنچه آن را واجب ساخته بود بر صاحبان مزارع: از نصف سدس (که دوازده یک باشد) بعد از مؤونت و اخراجات که متحمل می شود و آن که بر کسی که مزرعه اش با مؤونت او برابر نباشد و کفایت نکند نصف سدس و غیر آن نیست، پس کسانی که در نزد ما هستند، در این باب اختلاف کردند و گفتند: خمس واجب است بر صاحب مزرعه، بعد از مؤونت (یعنی: مؤونت مزرعه و خراج آن نه مؤونت مرد و عیال او) پس آن حضرت علیه السلام نوشت که: «بر او خمس واجب است، بعد از مؤونت خود و عیالش و بعد از خراج سلطان».

۱۴۴۵ / ۲۵. سهل، از احمد بن مثنی روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا محمد بن زید طبری و گفت که: مردی از تاجران اهل فارس، از بعضی از موالیان ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام نوشت و از آن حضرت خواهش داشت که او را رخصت دهد در ندادن خمس.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ، ضَمِنَ عَلَى الْعَمَلِ الثَّوَابَ، وَعَلَى الضَّيْقِ الْهَمَّ، لَا يَحِلُّ مَالٌ إِلَّا مِنْ وَجْهِ أَحَلَّهُ اللَّهُ، وَإِنَّ الْخُمْسَ عَوْنُنَا عَلَى دِينِنَا، وَعَلَى عِيَالَاتِنَا، وَعَلَى مَوَالِينَا، وَمَا نَبْذُلُهُ وَنَشْتَرِي مِنْ أَغْرَاضِنَا مِمَّنْ نَخَافُ سَطَوَتَهُ، فَلَا تَزُوْهُ عَنَّا، وَلَا تَحْرِمُوا أَنْفُسَكُمْ دُعَاءَنَا مَا قَدَرْتُمْ عَلَيْهِ؛ فَإِنَّ إِخْرَاجَهُ مِفْتَاحُ رِزْقِكُمْ، وَتَمْحِصُ ذُنُوبِكُمْ، وَمَا تُمْهَدُونَ لِأَنْفُسِكُمْ لِيَوْمٍ فَاقَتِكُمْ، وَالْمُسْلِمُ مَنْ يَفِي لِلَّهِ بِمَا عَاهَدَ إِلَيْهِ، وَلَيْسَ الْمُسْلِمُ مَنْ أَجَابَ بِاللِّسَانِ، وَخَالَفَ بِالْقَلْبِ؛ وَالسَّلَامُ».

٢٦ / ١٤٤٦. وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدٍ، قَالَ: قَدِمَ قَوْمٌ مِنْ خُرَاسَانَ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرُّضَا عليه السلام، فَسَأَلُوهُ أَنْ يَجْعَلَهُمْ فِي حِلٍّ مِنَ الْخُمْسِ، فَقَالَ: «مَا أُمَحَّلَ هَذَا! تَمَحَّضُونَا بِالْمُودَّةِ بِالسِّنَتِكُمْ، وَتَزُوُونَ عَنَّا حَقًّا جَعَلَهُ اللَّهُ لَنَا وَجَعَلْنَا لَهُ، وَهُوَ الْخُمْسُ، لَا نَجْعَلُ، لَا نَجْعَلُ، لَا نَجْعَلُ لِأَحَدٍ مِنْكُمْ فِي حِلٍّ».

٢٧ / ١٤٤٧. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عليه السلام إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ صَالِحُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَهْلٍ - وَكَانَ يَتَوَلَّى لَهُ الْوَقْفَ بِقُمَّ - فَقَالَ: يَا سَيِّدِي، اجْعَلْنِي مِنْ عَشْرَةِ آلَافٍ فِي حِلٍّ؛ فَإِنِّي أَنْفَقْتُهَا، فَقَالَ لَهُ: «أَنْتَ فِي حِلٍّ».

فَلَمَّا خَرَجَ صَالِحٌ، قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «أَحَدُهُمْ يَثْبُ عَلَى أَمْوَالٍ حَقُّ آلِ مُحَمَّدٍ وَآيَاتِهِمْ وَمَسَاكِينِهِمْ وَفُقَرَائِهِمْ وَأَبْنَاءِ سَبِيلِهِمْ، فَيَأْخُذُهُ، ثُمَّ يَجِيءُ، فَيَقُولُ: اجْعَلْنِي فِي حِلٍّ، أَوْ تَرَاهُ ظَنَّ أَنِّي أَقُولُ: لَا أَفْعَلُ، وَاللَّهِ لَيَسْأَلَنَّهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَنْ ذَلِكَ

پس حضرت به او نوشت که: «بسم الله الرحمن الرحيم، به درستی که خدا صاحب وسعت و کرم است و ثواب او را بر عمل ضامن شده و اندوه را بر تنگی (یعنی: عقاب را بر ترک طاعت) هیچ مالی حلال نیست، مگر از راهی که خدا آن را حلال گردانیده. و به درستی که خمس، یاری ماست بر قرض ما و بر عیال‌های ما و بر موالیان ما و آنچه آن را بذل و بخشش می‌کنیم و بعضی از ناموس و حسب یا تن و بدن خویش را می‌خریم از آن‌که از حمله بردن و قهر کردن او می‌ترسیم. پس آن را از ما دور مگردانید و خود را از دعای ما محروم نکنید، هر وقت که بر آن قادر باشید؛ زیرا که بیرون کردن آن کلید روزی شما و بردن گناهان شما است و چیزی است که نفس‌های خویش را به واسطه آن به صلاح می‌آوردید، یا همان صلاح آوردن شما است نفس‌های خویش را و راست کردن و درست نمودن آن از برای روز درویشی و حاجتمندی شما که روز قیامت است. و مسلمان کسی است که وفا کند از برای خدا به آنچه به سوی او عهد فرموده، و مسلمان آن نیست که به زبان اجابت کند و به دل مخالفت ورزد. و السلام».

۱۴۴۶ / ۲۶. و به همین اسناد از محمد بن زید روایت است که گفت: گروهی از خراسان به خدمت ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام آمدند و از آن حضرت درخواستند که ایشان را از خمس در حلّ قرار دهد و از ایشان نگیرد و حلال کند. فرمود: «چه قدر مکر و حيله است این‌که شما می‌گویید و بسیار بد است، دوستی را با ما خالص می‌گردانید به زبان‌های خویش و دور می‌کنید از ما حقّی را که خدا آن را از برای ما قرار داده و ما از برای آن اهل گردانیده و آن خمس است. ما یکی از شما را در حلّ قرار نمی‌دهیم، قرار نمی‌دهیم، قرار نمی‌دهیم».

۱۴۴۷ / ۲۷. علی بن ابراهیم، از پدرش روایت کرده است که گفت: در خدمت امام محمد تقی علیه السلام بودم در هنگامی که صالح بن محمد بن سهل بر او داخل شد و صالح در قم به جهت آن حضرت متوجّه وقف بود، پس عرض کرد که: ای آقای من، مرا از ده هزار درم یا دینار در حلّ قرار ده و مرا حلال کن؛ زیرا که من آن را خرج کرده‌ام. حضرت به او فرمود که: «تو در حلّی». پس آن هنگام که صالح بیرون رفت، حضرت جواد علیه السلام فرمود که: «یکی از ایشان بر می‌جهد و مسلّط می‌شود بر مالی چند که حقّ آل محمد و یتیمان ایشان و بیچارگان و درویشان و رهگذریان ایشان است و آن را فرا می‌گیرد، بعد از آن می‌آید و می‌گوید که مرا در حلّ قرار ده و حلال کن. آیا او را چنان می‌بینی که گمان کرده باشد که من می‌گویم حلال

سؤالاً حثيثاً».

۲۸ / ۱۴۴۸ . عَلِيُّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ الْحَلْبِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ  
أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الْعَنْبَرِ وَغَوْصِ اللُّؤْلُؤِ، فَقَالَ عليه السلام: «عَلَيْهِ الْخُمْسُ».  
كَمَلَ الْجُزْءُ الثَّانِي مِنْ كِتَابِ الْحُجَّةِ مِنْ كِتَابِ الْكَافِي، وَ يَتْلُوهُ كِتَابُ الْإِيمَانِ وَ  
الْكُفْرِ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَ السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ.



مرکز تحقیقات کتب و تفسیر علوم اسلامی

نمی‌کنم. به خدا سوگند که خدا در روز قیامت ایشان را از این سؤال خواهد کرد؛ سؤالی با شتاب».

۲۸/۱۴۴۸. علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حماد، از حلبی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از عنبر و بیرون آورده مروارید از دریا، آن حضرت علیه السلام فرمود: «بر آن خمس هست».

تمام شد جزء دوم از کتاب حجت از کتاب مستطاب کافی که این کتاب، ترجمه آن است و در عقب این کتاب، در می‌آید کتاب ایمان و کفر ان شاء الله تعالی.

وكان الفراغ من کتابت ترجمة هذه النسخة على يد الأقل الخاطي الجاني ابن محمد علي الأردكاني، زين العابدين في يوم السبت الثاني من شهر رجب المرجب سنة ثمان وثلثين ومأتين بعد الألف من هجرة من اوتى القرآن العظيم وسبعا من المثاني صلى الله عليه وآله الطاهرين المبرئين من الكسل والتواني ولعنة الله على أعدائهم المستغرقين في بحار الآمال والاماني».



مرکز تحقیقات کتب و نشر علوم اسلامی

## فهرست

۶۴. باب در بیان نصّ و تصریح خدا و رسول او بر ائمه علیهم السلام یک به یک به ترتیب ..... ۷
۶۵. باب در بیان اشاره و نصّ بر امیر المؤمنین علیه السلام ..... ۲۵
۶۶. باب در بیان اشاره و نصّ بر حضرت حسن بن علی علیه السلام ..... ۴۹
۶۷. باب در بیان اشاره به سوی حضرت حسین بن علی علیه السلام ..... ۵۹
۶۸. باب در بیان اشاره و نصّ بر حضرت علی بن الحسین - صلوات الله علیهما - ..... ۷۱
۶۹. باب در بیان اشاره و نصّ بر ابوجعفر حضرت امام محمد باقر علیه السلام ..... ۷۳
۷۰. باب در بیان اشاره و نصّ بر ابی عبد الله حضرت جعفر بن محمد صادق - صلوات الله علیها - ..... ۷۷
۷۱. باب در بیان اشاره و نصّ بر ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام ..... ۸۱
۷۲. باب در بیان اشاره و نصّ بر حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام ..... ۹۳
۷۳. باب در بیان اشاره و نصّ بر ابوجعفر ثانی حضرت امام محمد تقی علیه السلام ..... ۱۲۱
۷۴. باب در بیان اشاره و نصّ بر ابوالحسن ثالث حضرت امام علی تقی علیه السلام ..... ۱۳۱
۷۵. باب در بیان اشاره و نصّ بر ابو محمد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام ..... ۱۳۷
۷۶. باب در بیان اشاره به سوی صاحب خانه که مراد از آن، صاحب الزّمان - صلوات الله علیه - ..... ۱۴۵
- است ..... ۱۴۵
۷۷. باب در بیان نام کسانی که آن حضرت علیه السلام را دیده اند ..... ۱۴۹
۷۸. باب در بیان نهی از اسم و نام بردن آن حضرت علیه السلام ..... ۱۵۹
۷۹. باب نادری در بیان حال غیبت قائم - صلوات الله علیه - ..... ۱۵۹
۸۰. باب در بیان غیبت قائم - صلوات الله علیه - ..... ۱۶۷
۸۱. باب در بیان آنچه به واسطه آن در میان دعوی آن که بر حق و آن که ... ..... ۱۸۹

۸۲. باب در بیان حرمت وقت قرار دادن و معین کردن ظهور قائم - صلوات الله و سلامه علیه ... ۲۷۵
۸۳. باب در بیان تحميص و امتحان ..... ۲۷۹
۸۴. باب در بیان این که هر کس امام خود را بشناسد، تقدم این امر ..... ۲۸۳
۸۵. باب در بیان کسی که ادعای امامت می کند، و اهلیت آن را ندارد، و ... ۲۸۷
۸۶. باب در بیان حال کسی که خدای عزوجل را عبادت کند بی امامی که از جانب ..... ۲۹۵
۸۷. باب در بیان حال کسی که بمیرد، و او را امامی از ائمه هدی علیهم السلام نباشد. و ... ۲۹۹
۸۸. باب در بیان حال کسی که حق را شناخته باشد از اهل بیت و فرزندان پیغمبر و ... ۳۰۱
۸۹. باب در بیان آنچه بر مردم واجب است در نزد وفات امام علیه السلام ..... ۳۰۳
۹۰. باب در بیان آن که امام در چه زمان می داند که امر امامت به سوی او منتقل گردیده ..... ۳۱۱
۹۱. باب در بیان حالت های ائمه علیهم السلام در سال ..... ۳۱۷
۹۲. باب در بیان این که امام را غسل نمی دهد مگر امامی از ائمه هدی علیهم السلام ..... ۳۲۵
۹۳. باب در بیان موالید ائمه علیهم السلام ..... ۳۲۷
۹۴. باب در بیان کیفیت آفریدن بدن های ائمه علیهم السلام و ارواح و دل های ایشان ..... ۳۳۹
۹۵. باب در بیان تسلیم و گردن گذاشتن و فضیلت آنها که در مقام تسلیم اند ..... ۳۴۵
۹۶. باب در بیان این که آنچه واجب است بر مردم، بعد از آن که افعال و اعمال حج ..... ۳۵۱
۹۷. باب در بیان این که فرشتگان داخل خانه های ائمه می شوند و پا بر روی ..... ۳۵۳
۹۸. باب در بیان این که جنیان به خدمت ائمه علیهم السلام می آیند و ایشان را از معالم دین ..... ۳۵۷
۹۹. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام چون امر ایشان ظاهر شود، به حکم آل داوود ..... ۳۶۵
۱۰۰. باب در بیان این که منبع و آبشخوار علم، از خانه آل محمد علیهم السلام است ..... ۳۶۹
۱۰۱. باب در بیان این که چیزی از حق در دست مردمان نیست، مگر آنچه از نزد ائمه ..... ۳۶۹
۱۰۲. باب در بیان آنچه وارد شده که حدیث ایشان دشوار و در غایت دشواری است ..... ۳۷۵
۱۰۳. باب در بیان امر فرمودن پیغمبر صلی الله علیه و آله به نصیحت و خیرخواهی از برای امامان و ... ۳۸۱
۱۰۴. باب در بیان آنچه واجب است از حق امام بر رعیت و حق رعیت بر امام علیه السلام ..... ۳۸۷
۱۰۵. باب در بیان این که همه زمین مال امام علیه السلام است ..... ۳۹۵
۱۰۶. باب در بیان طریقه و روش امام در نفس خویش در خوردنی و پوشیدنی، چون ..... ۴۰۳
۱۰۷. باب نوادر ..... ۴۰۷

۱۰۸. بابی که در آن نکته‌ها و شفه‌ها است از قرآن که از نزد خدا فرود آمده..... ۴۱۱
۱۰۹. باب که در آن چیزی چند از روایت جامعه در باب ولایت مذکور است..... ۵۰۳
۱۱۰. باب در بیان شناختن ائمه علیهم‌السلام دوستان خویش را و بیان تفویض امور دین..... ۵۰۷
- باب در بیان تاریخ..... ۵۱۵**
۱۱۱. باب در بیان مولد پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و وفات آن حضرت..... ۵۱۵
۱۱۲. باب در بیان نهی از مُشرف شدن بر قبر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم..... ۵۵۹
۱۱۳. باب در بیان مولد امیرالمؤمنین علیه‌السلام..... ۵۶۱
۱۱۴. باب در بیان مولد حضرت فاطمه زهرا علیها‌السلام..... ۵۷۷
۱۱۵. باب در بیان مولد حسن بن علی - صلوات الله علیهما -..... ۵۸۷
۱۱۶. باب در بیان مولد حضرت حسین بن علی علیه‌السلام..... ۵۹۱
۱۱۷. باب در بیان مولد حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام..... ۶۰۳
۱۱۸. باب در بیان مولد حضرت ابو جعفر محمد بن علی علیه‌السلام..... ۶۰۹
۱۱۹. باب در بیان مولد حضرت ابو عبدالله جعفر بن محمد علیه‌السلام..... ۶۱۹
۱۲۰. باب در بیان مولد ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه‌السلام..... ۶۳۱
۱۲۱. باب در بیان مولد ابوالحسن حضرت امام رضا علیه‌السلام..... ۶۶۷
۱۲۲. باب در بیان مولد ابو جعفر ثانی حضرت محمد بن علی النقی علیه‌السلام..... ۶۸۷
۱۲۳. باب در بیان مولد ابوالحسن حضرت علی بن محمد النقی علیه‌السلام..... ۷۰۳
۱۲۴. باب در بیان مولد ابو محمد حضرت حسن بن علی علیه‌السلام..... ۷۱۹
۱۲۵. باب در بیان مولد حضرت صاحب الزمان علیه‌السلام..... ۷۵۵
۱۲۶. باب در بیان آنچه وارد شده است در دوازده امام و نصّ بر ایشان علیهم‌السلام..... ۷۸۹
۱۲۷. باب در بیان این که هرگاه چیزی در شأن مردی گفته شود و آن چیز در..... ۸۱۷
۱۲۸. باب در بیان این که ائمه: همه ایشان به امر خدا قیام می‌نمایند و... ۸۱۹
۱۲۹. باب در بیان صلوة امام..... ۸۲۱
۱۳۰. باب در بیان فیء و انفال و تفسیر خمس و حدود آن و آنچه خمس در آن واجب است..... ۸۲۵